فهرست ابواب تيسير القاري شرح فارسي صحيح بخاري پنج پاره

فهرست ابواب شيخ الاسلام شرح فارسي ديگر صحيح بخاري بر حاشيه دو پاره وقدري سيوم از آن

صفحہ	مضمون
۱۵۰	باب الصلوۃ فی النعال
"	باب الصلوۃ فی الخفاف
۱۵۱	باب اذا لم یتم السجود
"	باب یبدی ضبعیہ ویجافی جنبیہ فی السجود
"	باب فضل استقبال القبلۃ
۱۵۲	باب قبلۃ اهل المدینۃ واهل الشام والمشرق
"	باب قول اللہ تعالی واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی
۱۵۳	باب التوجہ نحو القبلۃ حیث کان
۱۵۴	باب ما جاء فی القبلۃ الخ
۱۵۶	باب حک البزاق بالید من المسجد
"	باب حک المخاط بالحصی من المسجد
"	باب لا یبصق عن یمینہ فی الصلوۃ
۱۵۷	باب لیبزق عن یسارہ او تحت قدمہ الیسری
"	باب کفارۃ البزاق فی المسجد
"	باب دفن النخامۃ فی المسجد
۱۵۸	باب اذا بدرہ البزاق فلیأخذ بطرف ثوبہ
"	باب عظۃ الامام الناس فی اتمام الصلوۃ وذکر القبلۃ
"	باب هل یقال مسجد بنی فلان
۱۵۹	باب القسمۃ وتعلیق القنو فی المسجد
"	باب من دعی لطعام فی المسجد ومن اجاب منہ
۱۶۰	باب القضاء واللعان فی المسجد بین الرجال والنساء
"	باب اذا دخل بیتا یصلی حیث شاء او حیث امر ولا یتجسس
"	باب المساجد فی البیوت
۱۶۱	باب التیمن فی دخول المسجد وغیرہ
۱۶۲	باب هل تنبش قبور مشرکی الجاهلیۃ ویتخذ مکانها مساجد
۱۶۳	باب الصلوۃ فی مرابض الغنم
۱۶۴	باب الصلوۃ فی مواضع الابل
"	باب من صلی وقدامہ تنور او نار او شئ مما یعبد الخ

صفحہ	مضمون
۱۶۴	باب کراهیۃ الصلوۃ فی المقابر
"	باب الصلوۃ فی مواضع الخسف والعذاب
۱۶۵	باب الصلوۃ فی البیعۃ
"	باب
۱۶۶	باب قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم جعلت لی الارض مسجدا وطهورا
"	باب نوم المرأۃ فی المسجد
"	باب نوم الرجال فی المسجد
۱۶۷	باب الصلوۃ اذا قدم من سفر
۱۶۸	باب اذا دخل احدکم المسجد فلیرکع رکعتین
"	باب الحدث فی المسجد
"	باب بنیان المسجد
۱۶۹	باب التعاون فی بناء المسجد
۱۷۰	باب الاستعانۃ بالنجار والصناع فی اعواد المنبر والمسجد
"	باب من بنی مسجدا
"	باب یأخذ بنصول النبل اذا مر فی المسجد
"	باب المرور فی المسجد
۱۷۱	باب الشعر فی المسجد
"	باب اصحاب الحراب فی المسجد
"	باب ذکر البیع والشراء علی المنبر فی المسجد
۱۷۲	باب التقاضی والملازمۃ فی المسجد
"	باب کنس المسجد والتقاط الخرق والقذی والعیدان
۱۷۳	باب تحریم تجارۃ الخمر فی المسجد
"	باب الخدم للمسجد
"	باب الاسیر او الغریم یربط فی المسجد
"	باب الاغتسال اذا اسلم وربط الاسیر ایضا فی المسجد
۱۷۴	باب الخیمۃ فی المسجد للمرضی وغیرهم
"	باب ادخال البعیر فی المسجد للعلۃ
"	باب

صفحہ	مضمون
۱۵۱	باب فضل العلم
"	باب الفتیا وهو واقف علی الدابۃ وغیرها
۱۵۰	باب من اجاب الفتیا باشارۃ الید والرأس
۱۵۳	باب تحریض النبی صلی اللہ علیہ وسلم وفد عبد القیس علی ان یحفظوا الایمان والعلم ویخبروا من وراءهم
۱۵۵	باب الرحلۃ فی المسئلۃ النازلۃ
۱۵۶	باب التناوب فی العلم
۱۵۷	باب الغضب فی الموعظۃ والتعلیم اذا رأی ما یکرہ
۱۵۹	باب من اعاد الحدیث ثلاثا لیفهم عنہ
۱۶۱	باب من برک علی رکبتیہ عند الامام او المحدث
"	باب تعلیم الرجل امتہ واهلہ
۱۶۳	باب عظۃ الامام النساء وتعلیمهن
"	باب الحرص علی الحدیث
"	باب کیف یقبض العلم
۱۶۴	باب هل یجعل للنساء یوما علی حدۃ فی العلم
۱۶۵	باب من سمع شیئا فلم یفهمہ فراجع حتی یعرفہ
"	باب لیبلغ العلم الشاهد الغائب
۱۶۶	باب اثم من کذب علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم
۱۶۷	باب کتابۃ العلم

تم فهرست جزء الخامس من تيسير القاري

قطعہ تاریخ از نتائج طبع نازک بیانی مولوی ابوالحسن محمد عبدالرحمن الشہیر بہ نور محمد ملتانی

الا ای عاشق حسن معانی | شمیم تیغ تیز خوش بیانی | کباب آتش حسن جہان سوز
شراب آتشین با دل افروز | بیا یکدم غبار دل بزن کن | غم اندک کن و شادی فزون کن
کہ طبع دلکش شرح بخاری | اگر طبع حزین را غمگساری | عروس دلربا برصفت کردہ
بچندین ناز شد بیرون ز پردہ | رخ او با مہ و خورشید ہمدوش | دو صد ناز و نزاکت را ہم آغوش
صفائی صفحہ رشک باغ رضوان | خط او خط کشد بر خط خوبان | بشر نے آنکہ این تصحیح فرمود
فرشتہ گفتن او نیک بنمود | خطا بودن در ینجا چہ مجال است | فرشتہ را خطا کردن محال است
محشی داد معنے پروری داد | یکی شاہد ہزاران دلبری داد | حواشی تازگی بخشد دل و جان
دمیدہ سبزہ بر طرف گلستان | حروفش خوش بیانش کلکم خوش | حروفش دلکش و معنیش دلکش

بود از بس کہ مرغوب دل و جان | ہمہ مرغوب سالش شد نمایان

سنہ ١٣١٨ھ

تقریظ دلپذیر مرغوب علمای با توقیر از مصحح مقابل تصحیح کاپی و پروف این جامع بی نظیر برگزیدهٔ ازلی عزیز دلی مولوی منشی محمد عابد علی حفظه الله عن ذنبه الخفی والجلی

بسم الله الرحمن الرحیم — ونصلی علی رسوله الکریم

الحمد لله الجلیل الجبار والصلوة علی رسوله المختار وآله وصحابه الاخیار الی یوم القرار اما بعد چنانکه افضل علوم بعد علم قرآن علم حدیث صحیح البیان است همچنان اصح کتب بعد کتاب الله الجلیل جامع صحیح ابی عبد الله محمد بن اسمعیل بخاری است که آن جامع احادیث صحیحه و آثار شریفه مصطفویه علی مصدرها الصلوة والتحیه باسانید عالیه متون متقنه است مدح و ثنای آن مؤلف و صفات حمیده و وصف کتاب آن نافع برگزیده از توصیف بیان باهر و تحریر افزون که تا بچه تنبیهی از حال آن یگانهٔ آفاق بتابعیع اهل آفاق بزرگی در سلک نظم کشیده برای فرحت ناظرین و انبساط خاطر حاضرین درج کرده پیشکش هر سامع و قاری آید

قطعه

محمد ابن اسمعیل جعفی — تو گوئی گشته علم او را بخاری
صحیح جامعش از هر کتابی — اصح آمد پس فرقان باری
بخاری کرده است از حسن نیت — دعای مغفرت در شان قاری
شروح با فوائد بسیار وارد — چو فتح الباری و ضوء الدراری
حدیثش جمله تعلیقات و مسند — چو با تکرار و شاهد بر شماری
بزرگی در سند لفظ آورده در نظم — وفات و عمر و میلاد بخاری
و میدی بوی خوش از خاک قبرش — چنان کز نافهٔ مشک تتاری
بذکر صالحان دارم حسرت

امیر المومنین شد در احادیث — چو فضل ذو الجلالش کرد یاری
ترا بس طالب تحدیث باید — که بر تحصیل آن همت گماری
دعاهای بخاری مستجاب است — گمان را تو در این دعوت چه داری
دگر عینی و کرمانی است شرحش — سیوطی قسطلانی خیر جاری
علاوه شش سه شنبه شش صد و دو — که بعد از ... آنرا بیاری
ولادت صدق و عمر او حمید است — بگیر از نور سال جان سپاری
الهی تربتش را رحمت تو — کند سیراب چون ابر بهاری
ز رحمتهای حق امید داری

لهٰذا بسبب علو شان و رفعت مکان علمای کرام و فضلای عظام شکر الله سعیهم قرنا بعد قرن بشروح مبسوطه و تعالیق مربوطه متوجه ایضاح مقاصد و نکات متعلقهٔ آن شدند چون آن شروح بزبان تازی بود و مستفید شدن از آن جز فضلای دانشوران و علمای متبحران دیگران را میسر نبود برای طالبان که از فهم لفظ و معنی آن دشواری داشتند بنا بر آن علمای متأخرین با اعتقاد حل معانی متقدمین بزبان فارسی راستند و در پی ایضاح آن کوشیده شرح بشرح مبسوط فیض رسان خلایق گردیدند از آنجمله عمدة الشروح شرح فارسی مسمی **تیسیر القاری فی شرح صحیح البخاری** است که سایر طالبان کارزار یابیکمال آنش و علم خاص باشند و مطالب استفاده از این کتاب لا القاب نفعی کثیر بردارند از تألیفات عالم نبیل فاضل جلیل اعظم فضلای عصر شیخ الوقت وحید دهر حنفی المذهب قاضی **مولانا نور الحق** محدث دهلوی نور الله مرقده که اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده آن یگانه زمان خارج از بیان است چنین حالات آن موصوف عرض کرده میشود که **شیخ نور الحق** ولد ارشد مخدوم الثانی **شیخ عبد الحق** محدث دهلوی است تلمیذ و مرید و مقبول آن پدر بزرگوار و وارث کمالات صوری و معنوی آن یگانهٔ روزگار بود چون صاحبقران شاهجهان ایام شاهزادگی بر جوهر استعداد عالی او اطلاع داشت وقت رفتن جانب دکن شیخ را قضای اکبرآباد تفویض فرمود مدتی تقضای آن عهده جلیل بجا آورد و حق این منصب نازک تو چگونه باید بتقدیم رسانید تصانیف فراوان دارد چنانکه پدرش تحریر ترجمهٔ مشکوة بسیت حسابی کشاد او نیز تحریر ترجمهٔ بخاری صلای فیض تمام داده نود سال عمر یافت در سنه ثلث و سبعین و الف بجوار رحمت آسوده آرامگاه دهلی است کان الله فی اسرار الکرام و لیکن کتاب موصوف عنقا صفت در دست مرغش جائی یافته میشد که از مطالعهٔ هر کس فیض یاب شود و هر جا که بود هر کو تصحیح کرده یافت هر قدر که میسر شد ناقص و کامل مثل جان عزیز ساخت آخر بمقر اشاعت علی محض خالصا لوجه الله بنا بر حصول ثواب اخروی همت والا نهمت رئیس ابن الرئیس ابن الرئیس شیفتهٔ شمائل نبی علیه الکرام و واله آثار مصطفی علیه السلام محبوب بارگاه که مقبول حضرت دستگاه و حامی دین متین مورث لوای سلاطین امیر کبیر واله شمائل بشیر و نذیر عالم فاضل محدث بی نظیر جناب **یمین الدوله وزیر الملک نواب محمد علیخان صاحب بهادر صولت جنگ** والی ریاست محمد آباد عرف ټونک دام اقباله که همت بر بیان جان بستند و مستعد و آماده تلاش کتاب بکمال بصیرت خزانه عامره شدند مدتی متلاشی این کتاب بنده مشتاق گنجینهٔ دل شستند و طلب آن از مقتدر اصفا منزل در تمام معمورهٔ هندوستان فرمودند آخر بوساطت قوت زر و شوکت سروری جوینده یابنده دعای طالبان قبول ساخت مجیب الدعوات پذیرفته نمود که در سنه ۱۲۹۰ هجری از این کتاب نسخ چند کامل و نا تمام

مجمع ابواب گشته ... منقسم نسخه ... شد ... شارح موصوف ... صاحب قران شاهجهان بادشاه
قاری ... فرموده بود ... عهد سلطنت ... محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه ... تصنیف ... کتاب
شده ... [illegible] ... شوکت اسلامی ... مصطفوی ...
شد ... حضور ... محمدی ... فرموده ...
بجا ... جهان ... شیخ ... قرآن ... [illegible]
جل ... برکت ... صاحبزاده ... [illegible]
... قرآن ... [illegible]
قبل مولوی ... صاحبزاده **محمد عبد الوهاب خان صاحب بهادر** ... صاحب ...
الالقاب ... حکم عالی ... انطباع این کتاب ... مطبع ... **محمد علی بخش خان مغفور** ... کتاب ... مقبول طبع
هر شیخ و شاب ... مرتب کرده ... طبع ... شرح ...
... تیسیر القاری ... حاشیه ... حضرت شاه ... دهلوی ...
... شرح فارسی ... **شیخ الاسلام** ... حضرت مولانا شاه عبد الحق قدس سره ...
... مطبوع ... شیخ الاسلام ...
... شرح فارسی ... ملا **محمد احسن ملقب بحافظ دراز پشاوری** است ...
گلدسته ... **محمد علی بخش خان** مغفور ...
بجناب ... مولانا ... مولوی **محمد معشوق علی** ...
علی ... طبع ...
... **قطعه تاریخ** ... علی بخش خان ...
... تصحیح ...
... [illegible]
... این کتاب ...
... **جلد اول پنج پاره** ...
...
... عیب پوشی ...
... **قطعه**

لطف بزرگ کتابی گشت مطبوع	که میگوید جهان شرح بخاری	... [illegible] ...	... آمده در چشم قاری
... [illegible] ...	روان ... چون آب جاری	... رضوان	... [illegible] ...
معانی آنچنان ...	... [illegible] ...	... [illegible] ...	... [illegible] ...
... تقسیم مسلمانان	بیاشد بعد قرآن ... بخاری	بکر سال طبعش بنده عاید	... [illegible] ...
	بگفته ... ختم کن	پسند ... تیسیر ...	

تمت

الحمد لله الكريم المنان كتاب الله احسن الحديث و افضل الهدى هدى محمد صلى الله عليه وسلم

سپاس و ستایش جناب باری بر طبع مجموعهٔ شروح صحیح بخاری مفید هر سامع و قاری

تیسیر القاری شرح صحیح بخاری

بتصحیح و تنقیح فاضل لوذعی عالم المعی مولوی سید محمد معشوق علی سلمه الله الولی

در مطبع علوی محمد علی بخش خان لکهنؤ طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله والحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله وعلی آله وصحابه مجی دین الله اما بعد این صحیفه کرامت وتیمه شرافت صحیح امام المحدثین وقدوة العلماء الراسخین اورع الناس واتقی الاتقیاء ابی عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری اعلی الله شانه که جامع احادیث صحیحه آثار شریفه مصطفوی علی مصدرها الصلوة والتحیه باسانید عالیه ومتون متقنه است ومشتمل بر مشوق اثر اوتیت القرآن ومثله معه بدست کلام ربانی است وباتفاق نقاد این علم شریف ومهره این فن اصح الکتب بعد کتاب الله مشهور عزت نشان والامنقبت آنست از بس علو شان ورفعت مکان وترتیب خاص واسلوب بدیع ومتانت کلام ودقت مرام که بیان دارد دست ادراک اکثری از دانشوران از دامان مطالب عالیه آن کوتاه دیده علمای والاقدر شکر الله سعیهم قرناً بعد قرن بشروح مبسوطه متصدی ایضاح آن شده اند وبا این همه بسا ابکار معانی وعرائس مقاصد آن در پرده عصمت مختفی مانده وچون همه این شروح بزبان تازیست استفاده از آن بر بعضی فضلای دانشور وعلمای متبحر میسر نبود وبر طالبان مدارس فرس او احاطه لفظ ومعنی آن دشوار داشت راقم حروف نور الحق الترک البخاری نسباً وشاه جهان آبادی موطناً اعلی الله شانه وصانه عما شانه را اشارت والد مجید شیخ اجل اکرم شیخ شیوخ المحدثین وقدوة العلماء المحققین ابو المجد عبد الحق بارک الله فی اخلافه کما بارک فی اسلافه برین گونه بود که برین کتاب مستطاب شرحی بزبان فارسی در رنگ شرحی که بر کتاب مشکوة المصابیح نوشته شده وبغایت شهرت وقبول برود دانی وکافه اهل اسلام از فیوض آن بهره مند اند تعلیق نماید تا بحکم الامر فوق الادب وقتها تا توفیق مساعدت نمیکرد که با امتثال این امر خطیر واشتغال باین مطلب جلیل ومقصد اسنی پردازد پس از رحلت آن یگانه روزگار بعد از استخاره وباستمداد همت از روح مقدس آن ولایت منقبت کمر عزم در امتثال این امر مطاع بربسته زبده وخلاصه این چند شرح کرمانی وفتح الباری وعینی وسیوطی وشرح تراجم قسطلانی که متداول علما روزگار است برگرفته وبا انتماء بقبول کلام که این شروح دارد بعد التماس اکثر نموده بفارسی زبان حسب الامر مطالب ومقاصد حضرت شیخ بروجه استیفا ادا کرده به تیسیر القاری فی شرح صحیح البخاری مسمی ساخت تا بر سایر طالبان که از پایه کمال حرف شناس قاصر باشند اقتباس مطالب واستفاده ازین کتاب الالقاب آسان گردد وچون این نوباوه گلشن کرامت چهره

بسم الله الرحمن الرحیم

انچه پیش از شروع متن کتاب مستطاب باید دانست چند چیز است که در چند فصل گفته شود فصل اول در لفظی از مشکلات این علم شریف بتوزیع اکثری بتفصیل بدانند ترجمه مشکوة حدیث نزد جمهور محدثین ذکر قول یا فعل یا تقریر وصفت رسول را گویند صلی الله علیه وسلم وتقریر آنست که شخصی در حضرت رسول صلی الله علیه وسلم کاری کرد یا چیزی گفت وآنحضرت بر آن مطلع شد وبا آن داشت وسکوت نمود واین حکم قول دارد چه سکوت در محل بیان از شارع بیان است وصفت چون خلق وخلق آنحضرت واما حال چنانکه گویند شنیده ام مبارک ... داخل صفت است ... صحابه وتابعین باشد نیز حدیث گویند وصحابی کسی که ملاقات کرده باشد پیغمبر صلی الله علیه وسلم را بحال ایمان با آنحضرت در دولت اسلام اگرچه زمان ملازمت کم باشد بر قول اصح ... وتابعی کسیکه ملاقی شده صحابی را بهمان قید خبر بمعنی حدیث است ... بمعنی عام ... استعمال کنند ... نسبت بحضرت رسالت کرده باشند آن را حدیث مرفوع خوانند ... گویند گفت یا کرد آنحضرت وقتیکه نسبت او تابع ... صحابی باشد آن را موقوف خوانند ... تابعین مقطوع ... مشهور ... درین قسم است گاهی ... بر اطلاق کنند ... واسطه نقل ... رجال ... سند گویند ... ان من ... اسناد ... متصل خواهند عدم سقوط یا اتصال ... شده یکی یا دو ... متصل خواهند وسقوط را انقطاع ... اگر سقوط از مبادی سند ... معلق خواهند ... تعلیق ... بیشتر ... تمام سند ساقط بود ... گوید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ... سند ... تابعین آن را ... مرسل خوانند ... این کلام ... گوید

افروزان این صحیفه صفوت وصفا گردید وآیین نوعروس حجله شرفت یا این جمال جان افزا جلوه گر شد طالب گفتوی کردم که شایستگی وصلت این عروس عالی نسب هم آغوشی باشد وسزاوار هم بستری این شاهد والا گوهر که از بیت الشرف برسالت بر مسند ظهور رسید وباین انتساب والانصاب بهم دوش کلام معجز نظام گشته بعد از فراوان تامل صادق دریافتم که بصیرت باطن که آیینه رونمای حقایق است که در آورم این انظار پاینگان قدسی مکان ز یور بخش باسم سامی ونام نامی بادشاه عالم وعالمیان خدیو آسمان خلافت گوهر افروز افسر سلطنت مروج شریعت غرای محمدی ممهد قوانین ملت بیضای احمدی المتحلی بمحاسن الدین المتمسک بحبل الله فی احکام شرع المتین المجاهد فی سبیل الله باعلاء اعلام الدین مرغم انوف القیاصرة محقر تیجان الاکاسرة ظل الله فی العالمین وخلیفة سید المرسلین بین المسلمین حامی بلاد اهل الایمان ماحی آثار الکفر والطغیان ناصر الشریعة القویة باسط مهاد العدل والانصاف هادم اساس الجور والعدوان وآلی لواء الولایة فی الآفاق مالک سریر السلطنة بالارث والاستحقاق المجتهد فی نصب سرادق الامن والامان المتمسک بنص ان الله یامر بالعدل والاحسان المخالص طویته فی اعلاء کلمة الله الصادق نیته فی احیاء سنة رسول الله مجدد مائة

حادی عشر ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه غازی اقامت فی الرقاب ایادی ٭ هی الاطواق والناس الحمام ٭ لقد حسنت بک الایام حتی ٭ کانک فی فم الزمان ابتسام ٭ اعلی الله شانه وخلد ملکه وسلطانه علی العالمین آمین آمین

احوال بخاری کنیت او ابو عبد الله است ونام او محمد ونام پدرش اسمعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بفتح موحده وبیرا بخاری گویند زیرا که تولد او در بخارا شده وبخاری بمنزله علم او وکتاب او گشته وا و را جعفی نیز گویند بضم جیم وسکون عین مهمله وبفا نیز گویند زیرا که مغیره که جد او است مجوسی بود وبر دست یمان جعفی که در آن زمان والی بخارا بود مسلمان گشته وبخاری را نیز نسبت بوی جعفی گفتند چنانچه نسبت بشافعی شافعی گویند وبخاری پیشوا ومقتدای فن حدیث واهل آن بود واو در میان محدثان امیر المومنین فی الحدیث وناصر الاحادیث النبویه وناشر المواریث المحمدیه القاب است وعلمای زمان او را مرح وتعظیم بسیار نموده اند ومسلم صاحب الصحیح نزد او آمد ومیگفت بگذار مرا تا بوسه دهم پایهای ترا یا طبیب الحدیث ویا استاذ الاستاذین ویا سید المحدثین وترمذی میگفت ندیدم مانند او وگرد آینده آخذ بیتی بالا زینت این امت ولابن عربی گفته کسی ندیده است مثل خود واین خزیمه گفته نیست زیر کبود آسمان دانا تر بحدیث وحافظ تر از وی وبعضی از علما در شان او گفته اند که وی آیتی از آیات الهی است که بر روی زمین میرود وگفته اند که وی در زمان خود در حفظ احادیث واتقان آن وفهم معانی کتاب وسنت وحدت ذهن وجودت وبحث ووفور فقه وکمال زهد وغایت ورع وکثرت اطلاع بر طرق حدیث وعلل آن ودقت نظر وقوت اجتهاد واستنباط فروع از اصول نظیر نداشت وپدر وی از ابرار اخیار وافاضل روایات بود وبا ابن مبارک صحبت داشته وروایات حدیث از اصحاب مالک وطبقه ایشان دارد ووی رضی الله عنه مستجاب الدعوة بود حتی که بارها میگفت که خداوندا دعاهای مرا همه در دنیا مستجاب گردان وچیزی برای آخرت نگاه دار وما در وی نیز مستجاب الدعوة بود آورده اند که بخاری در صغر سن نابینا گشت واطبا از معالجت وی عاجز آمدند ومادر وی ببارگاه حق توجه آورد ودعا کرد ابراهیم خلیل الله علیه السلام را در خواب دید که با وی گفت حق سبحانه وتعالی بصر پسر ترا باز گردانید بسبب کثرت دعا وبکای تو وی در صباح آن بینا برخاست وآورده اند که وی در ده سالگی ملهم شد بحفظ حدیث ودر پانزده سالگی حفظ شیخ خود را باز داد ودر سن شانزده کتب ابن مبارک ووکیع حفظ کرد ودر کتب اصحاب رای اطلاع یافت انگاه بسال سادس عشر مع والده وبرادر او را بحج برد ودر سن هژده سالگی کتاب قضایای صحابه وتابعین را تصنیف کرد وبعد از آن در مدینه نزد قبر شریف صلی الله علیه وسلم تاریخ کبیر را تالیف نمود ودر شبهای مهتابی می نوشت پس برای سماع وقرات حدیث رحلات متعدده ببلاد اسلام

چنانکه غزالی ذکر کرده او چند حدیث را چنانکه شمس الائمه سرخسی نقل کرده محمد بن سیرین گفته شنودیم که هنا دیکر دیم حدیث را تا آنکه واقع شد فتنه ابو جعفر طبری گفته تابعین اجماع کرده اند تمامه ایشان بر قبول مرسل وانکار بر ایشان انکار رد نه از هیچ یکی از ان ایمه بعد از ایشان تا تمام سند دولیت وابن عبد البر گفته شافعی اول کسی است که آورده عدم قبول مرسل را وآورده او در رساله خود ولیسوی اهل که نوشته مرسل احتجاج میکردند بآن علما در زمان گذشته مانند سفیان ثوری ومالک واوزاعی تا آنکه آمد شافعی پس کلام کرد در آن ومگر ارسال از صحابی باشد چنانکه بگوید این کلام را در حالی که نشنیده آن حدیث را از آنحضرت مگر بواسطه صحابه است نزد محدثین نیز حکم آن صحیح واگر سقوط از وسط اسناد است پس اگر ساقط در راوی باشد یا زیاده در سوال دو راوی آنرا منقطع خوانند بضم میم وفتح ضاد معجمه وگر یک منقطع بود یعنی قسمی از انقطاع است خفی که در یافته نمیشود مگر به بحث ومهارت چنانکه روایت کند از کسی که سماع دارد از وی یا از کسی که ملاقات دارد وبی سماع یا از معاصر غیر ملاقی آنچه نشنیده است از ان گرفته او دیگری بلفظ که موهم سماع است چنانکه گوید عن فلان وقال فلان واین فعل را تدلیس خوانند که در لغت بمعنی عیب کالا پوشیدن است وفاعل آنرا مدلس بکسر لام وحدیث را مدلس بفتح لام وتدلیس مکروه است نزد ائمه مگر آنکه ثابت شود که وی تدلیس نمیکند مگر از ثقه بجهة دقوق بعضه حدیث واستغنا بشهرت حال چنانکه از ابن عیینه واگر در اسناد یا متن از راوی حدیث اختلاف واقع شود بتقدیم وتاخیر یا زیادت ونقصان یا ابدال راوی مکان راوی دیگر یا متنی مکان متنی دیگر واحتمال آن آنرا مضطرب خوانند واگر راوی کلام خود را میان حدیث در آورده بجهت تعلیل آنرا مدرج گویند وعنعنه روایت حدیث است بلفظ عن فلان عن فلان ومعنعن حدیثی که روایت شده باین طریق ومعنعن از مدلس معتبر نیست بجهت اشتباه والتباس مذکور وهر حدیث که مرفوع بود وسند وی متصل آنرا مسند خوانند وبعضی اتصال شرط نکنند وبعضی مسند متصل گویند ورفع شرط نکنند والمعتمد هو الاول اختلاف صحت وحسن حدیث باختلاف احوال اسناد است از اتصال وعدالت وضبط وضماد آن اتصال خود معلوم شد وعدالت ملکه ایست در شخص که باعث گردد او را بر ملازمت تقوی ومروت ومراد بتقوی اجتناب گناهان است ومروت اجتناب اعمال خسیسه دنیه که نه مقتضای همت ومردانگی است چون اکل وشرب در بازار وبول در شارع عام وضبط حفظ مسموع است از فوات واختلال بحیثیتی که متمکن باشد بر استحضار وآن دو قسم است ضبط صدر وضبط کتاب اگر راوی این صفات دارد آنرا صحیح خوانند پس اگر این صفات بر وجه تمام وکمال بود است آنرا صحیح لذاته خوانند واحتجاج بدان جمع علیه است واگر نوعی از قصور ونقصان بدان راه یافته ولیکن کثرت طرق جبر آن نقصان کرده آنرا صحیح لغیره گویند واگر نقصان منجبر نشده آنرا حسن لذاته نام است واگر صفتی از این صفات مفقود گردد ضعیف گویند ودخل انشاید مگر در فضائل اعمال

نمود و منقولست از وی که گفت دو بار بمصر و شام بجهت استفادهٔ حدیث رحلت کردم و چهار بار به بصره رفته‌ام و در حجاز شش سال اقامت نمودم
و اصحابی توان گرد که چند نوبت با محدثان بکوفه و بغداد در آمدم و گفت از هزار و هشتاد شخص روایات حدیث دارم و کتابت حدیث از ایشان
کرده‌ام و در بین عدد غیر از صاحب حدیث نبود و مشایخ او بر پنج طبقه اند تبع تابعین و تابعین تبع و اقران و اصحاب او و بعضی تلامذهٔ او مستند
کمانا ایشان نیز بجهت فوائد که در حدیث ایشان ملاحظه کرد روایت کرده و از وی رضی الله عنه منقولست که گفت لا یکون المحدث کاملا
حتی یکتب عمن هو فوقه و عمن هو مثله و عمن هو دونه و خلایق کثیر از وی روایت حدیث دارند مثل مسلم در غیر صحیح خود و ترمذی و ابن خزیمه
و فربری و جز ایشان که قریب بصد هزار کس است از بخاری روایت حدیث دارند رحمة الله علیهم و علی سائر عباد الله الصالحین
و آورده‌اند که بخاری در غایت تمول بود و مالی که از پدر بمیراث بوی رسیده بود و جوان مرد و سخی و صاحب مروت و متورع و محتاط بود
در جمیع امور و تمام مدتی بر فقرا می نمود و طالبان علم حدیث را رعایت بسیار میکرد و بغایت قلیل الاکل بود چنانکه روزی بدو بادام یا
سه بادام بسر میگذرانید و بروایتی چهل سال نان خورش نخورده و چون بیمار شد اطبا گفتند که این مرض بجهت نان خشک خوردن عارض شده
پس بمبالغه شیرینی با نان اختیار کرد و مرویست که نوبتی در نماز او را زنبور هفده نوبت نیش زده و نماز را قطع ننمود رحمة الله علیه رحمة
کاملة و بخاری را غیر از جامع صحیح کتابهاست مانند کتاب ادب مفرد و رفع الیدین فی الصلوة و قرائت خلف الامام و بر الوالدین و تاریخ
کبیر و تاریخ اوسط و تاریخ صغیر و خلق افعال عباد و کتاب الضعفا و جامع کبیر و مسند کبیر و تفسیر کبیر و کتاب الاشربه و کتاب الهبه و اسامی
صحابه و کتاب الوحدان و کتاب العلل و کتاب الکنی و کتاب المبسوط

فصل پوشیده نماند که در عصر صحابه و کبار تابعین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین احادیث
و آثار در جوامع مدون نبود و رسم تصنیف بوجود نیامده زیرا که مدار بر حفظ ایشان بود به برکت صحبت رسول صلی الله علیه و سلم و قرب زمان
آنحضرت بغایت وسیع و اذهان بغایت صاف و سیال بود و هنوز نزاع و خلاف و فتاوی و واقعات که باعث بر جمع و تالیف گردد کمتر
بوجود آمده و نیز آورده‌اند که صحابه از نوشتن احادیث نهی کرده بودند مبادا با قرآن مخلوط شود و بادی النظر اشتباهی التباسی
بدان لازم آید و نیز کثیری از ایشان عارف بصنعت کتابت نبودند و تدوین احادیث و اخبار و تصنیف سنن و آثار در آخر عصر تابعین
پیدا آمد پس جماعتی مثل ربیع بن صبیح و سعید بن ابی عروبه و غیر ایشان متصدی این امر شریف گشتند و تصنیف هر باب علیحده نمودند
تا زمانی که کبار اهل طبقهٔ ثالثه پیدا شدند و تدوین و تالیف حدیث بر ترتیب ابواب فقه بنیاد کردند مالک که پیشوای اهل مدینه بود موطا
تصنیف کرد و آنجا احادیث اهل حجاز مثل او صحت و قوت داشت در آن جمع کرد و اقوال صحابه و فتاوی تابعین و من بعدهم درج نمود
و در مکه ابو محمد عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج بجمیع اهل مغموم و در شام ابو عمرو عبد الرحمن اوزاعی و در کوفه سفیان ثوری و در بصره حماد
بن سلمه یک کتابی تصنیف کرد و بعد از آن هر یکی از اعیان علمای مجتهدین تالیفی نمودند و از کبرای محدثین مثل احمد بن حنبل و اسحاق
بن راهویه و غیر ایشان مسانید نوشتند و بعضی تصانیف بترتیب ابواب فقه نمودند و لیکن هیچ کدام ازین مولفات صحیح را از ضعیف تمییز ننمود
و اول کسی که صحیح مجرد تصنیف کرد بخاری بود و اطلاع برین تصانیف باعث گشت او را بر جمع صحیح و از وی مرویست که گفت در خواب
دیدم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم را حاضر شدم و مقابل آنحضرت ایستادم و مروحه در دست من هست و آن سرور را باد میکنم و مگس را از روی مبارک
وی میرانم و این واقعه را بر معبری عرض کردم گفت تو چنان شوی که از وی دروغ را دور کنی و این واقعه و تعبیر نیز مرا باعث و موکد شد بر تحریر
تالیف صحیح جامع و بثبوت پیوسته که بخاری گفته من صحیح جامع خود را از شش صد هزار حدیث تخریج نموده‌ام و جعلته حجة بینی و بین الله
و گویند بخاری در مدت شانزده سال تصنیف صحیح نمود و گفت در نیاوردم درین کتاب الا احادیث صحیحه و آنچه ترک نموده‌ام از احادیث
صحاح بیشتر است و تصنیف آن در مسجد الحرام نمود و هیچ حدیثی را در آن کتاب در نیاورده و کتابت نکرد تا استخاره نمود از خداوند تبارک

سلام

[illegible] حدیث موضوع خوانند [illegible]
[illegible] حدیث ثابت نشده [illegible] مقبول نگردد
[illegible]
[illegible] حدیث [illegible]
[illegible] صدق [illegible]
[illegible] حدیث از وی [illegible]
[illegible] حدیث نبوی [illegible]
است [illegible] فسق راوی [illegible]
[illegible] جهالت وی [illegible]
[illegible] مقبول نبود
[illegible] عدل [illegible]
[illegible] اختلاف است [illegible]
که مقبول نیست [illegible]
[illegible] بدعت راوی [illegible]
[illegible] معروف [illegible] از رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible] حدیث [illegible]
[illegible]
[illegible] قبول کنند [illegible] قبول کنند [illegible]
[illegible] روایت کنند [illegible]
[illegible] صحیح و دیگر کتب [illegible] حدیث روایت [illegible]
[illegible] خوارج [illegible] و دیگر اصحاب بدع
[illegible] مذهب [illegible] روایت [illegible]
[illegible] غفلت [illegible]
[illegible] کثرت غلط [illegible]
[illegible] روایت ثقات [illegible]
حدیث [illegible] فسق [illegible] غفلت و کثرت [illegible]
[illegible] حدیثی که روایت کند راوی [illegible] مخالف کسی
که ضعف وی [illegible] مقابل آن معروف است [illegible]
[illegible] حدیثی که روایت کند [illegible]
از وی [illegible] کثرت عدد [illegible]
[illegible] زیاده [illegible] مخالفت است [illegible]
[illegible] کلام [illegible]
[illegible]
[illegible] مقبول باشد [illegible] مقبول است
روایت حدیث [illegible] راوی [illegible]
[illegible] روایت [illegible]
[illegible] علل و اسباب [illegible]
[illegible] حدیث معلل [illegible] علم حدیث [illegible]
[illegible] است [illegible]
معرفت [illegible] روات و احوال اسانید و متون [illegible]
[illegible]
[illegible] حدیث [illegible]
[illegible]

وتعالی دو رکعت نماز گذارده و بروایتی آمده که غسل باب زمزم میکرد و دو رکعت نماز در مقام میگذارد و هر چه نزد وی صحت آن یقین می پیوست در آن
کتاب ایراد مینمود و ابن عدی از جماعتی از مشایخ خود نقل کرده که بخاری تحویل تراجم کتاب خویش در مدینه مطهره در میان قبر و منبر حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم بتقدیم رسانیده و هر ترجمه که می نوشت دو رکعت نماز میگذارد و وجه توفیق میان نقل که وی در مکه گفته اند که مسوده
کتاب در بیت الحرام کرده باشد و در مدینه طهره آنرا ببیاض برده و از وی منقول است که گفت کتب خود را سه نوبت تصنیف کرده بر آن گذشته و تنقیح
نموده ببیاض برده ام و کثرت اختلاف نسخ بخاری ازین جهت است که نسخ وی در حقیقت روایات است که مختلف آمده و گفته اند که شاید که ترجمه
را بآنحضرت عرض میکرد و هر چه اورا یقین میشد و از حضرت وی در واقعه یا بالهام مجاز و مرخص میگشت می نوشت والله اعلم ابو زید مروزی
گوید که در میان رکن و مقام ابراهیم در خواب دیدم که پیغمبر را صلی الله علیه وسلم دیدم مرا گفت ای ابو زید تا کی کتاب شافعی درس میگوئی گفتم
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم کتاب تو کدام است گفت کتاب محمد بن اسمعیل بخاری و از بعضی عظما آورده اند که در خواب دیدند که بخاری از
عقب پیغمبر صلی الله علیه وسلم میرفت و هر قدم که آنحضرت بر میداشت بخاری بر همان محل قدم می نهاد و جمهور علما بر آنند که کتاب او در صحت مقدم
است بر جمیع کتب مصنفه در حدیث تا آنکه گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله الصحیح البخاری و شیخ شهاب الدین ابن حجر در شرح صحیح البخاری
گفته که جمله احادیث صحیح بخاری مع التعلیقات والشواهد والمتابعات ومع المکررات نه هزار و هشتصد و هشتاد و دو حدیث است و باسقاط
مکررات احادیث مرفوعه آن دو هزار و هشتصد و بست و سه حدیث است انتهی و در میان علمای اصول حدیث و شراح بخاری خلافی
نیز هست ما سوی حلم و اعلی ما قرب اسانید احادیث جامع صحیح او آن است که میان او و پیغمبر صلی الله علیه وسلم سه واسطه باشد و بست
و دو حدیث مع المکرر ازین قبیل است و باستقامت مکرر رسانند و و بسیاری از مشایخ و علمای ثقات از برای حصول مرادات و کفایت
مهمات و قضاء حاجات و دفع بلیات و کشف کربات و برای صحت و شفای بیماران در مضایق و شداید خوانده و بمراد رسیده و بمقصود
خود راه یافته اند و آنرا مانند تریاق مجرب دانسته اند و این معنی نزد علمای حدیث بمرتبه شهرت و استفاضه رسیده و سید جمال الدین محدث
از استاد خود سید اصیل الدین رحمة الله علیه نقل کرده که گفت قریب صد و بست بار صحیح بخاری در وقایع و مهمات برای خود
و برای مردم خوانده ایم و بهر نیت که خوانده ایم مقصود حاصل شده و مهم بکفایت انجامیده است و میان علما این معنی بحد شهرت
رسیده است که صحیح بخاری را در هیچ شدتی نخوانده اند الا که نجات و کشاد از آن شدت حاصل شده و در هر کشتی هر خانه که آن کتاب
بوده باشد خداوند تعالی آنرا از غرق و حرق نگاه داشته و نزد ثقات بثبوت رسیده که بخاری مستجاب الدعوة بود و در شان قاری صحیح خود دعا
کرده

فصل آورده اند که محمد بن اسمعیل چون از طلب علوم و رحلت بلاد و ملازمت مشایخ فارغ شد ببخارا که وطن و مولد او
بود باز گشت اهل بخارا تعظیم و اکرام و احترام او نموده یک فرسنگ برای او استقبال کردند و قباب خیام در آن یک فرسنگ برای او زدند و
دراهم و دنانیر بروی نثار ساختند پس مدتی در بخارا بوده بنشر احادیث و افاده علوم اشتغال داشت بعضی از اصحاب غرض و حسد
حاکم بخارا را بر آن داشتند که بخاری را استدعا نمود که صحیح جامع خود و تاریخ کبیر را بیارد تا سماع آن دو کتاب از تو نمایم محمد بن اسمعیل فرستاده
او را گفت من علم را خوار نمیگردانم و علم را در خانه مردم نمیبرم آنرا بدر سرای مردم اگر او را حاجتی هست بچیزی از علم باید که نزد من حاضر شود در مسجد یا در سرای
من و علم بشنود و در روایتی آنکه والی بخارا استدعا نمود از بخاری که مجلس خاص با اولاد معین سازد که در آن مجلس غیر ایشان استماع
صحیح خود ننماید بخاری در جواب گفته فرستاد که من نمی توانم که قومی را بسماع حدیث مخصوص سازم پس این امر سبب وحشت شد میان
بخاری و حاکم بخارا آخر کار محمد بن اسمعیل از بخارا بیرون آمد لیکن چون وقت در رسیده بود و لی آن وقت تشویش واقع در میان بخارا و کی
از میان آنکه کم اوی درین امر اتفاق نموده بود دعای بد کرد و گفت اللهم ارهم ما قصدونی به فی انفسهم و اولادهم و اهالیهم خدا

شرح الاسلام

می گفتند صحابی باشد آنرا شاهد گویند و متابعت هم متابعت تامه است
و معنی ... مسند بطلب حدیث ... و توقف بر مرتبه ... قبول ... است
... مسند اصل ... آنرا متابعت ...
... متابعت شهادت ...
و متابع اگر موافق اصل بود در لفظ و معنی اطلاق متابع کنند
و اگر موافق در معنی است نه در لفظ آنرا گویند و تتبع طرق و اسانید
بالقصد معرفت متابع و شاهد را اعتبار خوانند و حدیث اگر در میان
از سلسله اسناد آن راوی یکی است که خبر بطریق وی ثابت شده
آنرا غریب نامند و اگر در هیچ جا ... کرده ...
زیاده از دو کس راوی باشد عزیز گویند و ... اقسام اخبار
احاد و اگر بعد ... و در ... و مستفیض نامند ...
... و قسم است صحیح و غیر صحیح و غرایب ... صحت ...
و اگر کثرت روات در هر موضع بحدی رسد که توافق ایشان بر کذب
محال توان کرد متواتر گویند و آن مفید علم یقینی است بالضروره
بشروطی که ... کثرت ... و ... محسوس نه
معقول و ... و ... آن در ...
کثرت ... اجتماع این شروط دیگر عدالت روایت شرط نیست
و ... ادای حدیث ... سمعت ...
بحالات فعلیه چون تشبیک دست بدست و مصافحه متفق
باشد یعنی گوید ... از مراتب اسناد در وقت ادا مانند
آنچه راوی سابق گفته و کرده و این حدیث را مسلسل خوانند
باب طرق تحمل حدیث و وجوه صحت روایت ... قوه ...
است یکی سماع از لفظ شیخ ... مراتب است نزد
محدثین و جمهور اهل مشرق ... شیخ ...
رفیع ... است ... صورت ... شنیده سمعت ...
و اخبرنی گوید ... روایت از وی ... دیگری
شنید سمعنا و حدثنا و اخبرنا و ابن حاجب در مختصر فرق کرده
که اگر شیخ قصد کرده باسماع ... یا ... گوید ...
قصد نکرده ... قال ... و اخبرنا ...
آن ... خود ... بقصد ... سمعت و گر ...
وی ... عدم ... و عدم ...
سکوت شیخ بود از اکراه یا غفلت یا جز آن از موانع ...
را عرض نامند و ... امام ابی حنیفه و ابن ابی ذئب ...
و سعید و غیر ایشان این ارفع است از سماع ... اگر
سهو و غلط کند شیخ اصلاح ... اگر شیخ سهو کند
طالب ... نتواند نمود ... احتمال ... درین صورت ...
نزد روایت اخبرنی ... قرأت علیه ... حدثنی و اخبرنی و
انبانی ... آن ... سماع و قرأت ... فرق کنند ...
صورت ... و ... شافعی ... و مسلم ...
اهل مشرق ... لیکن ... جمهور اهل ...
سماع اعلی است از قرأت ... شافعی ...
که خلاف ... اصل ... است ... باتفاق ...
تفصیل ... است ...
بجای حدثنا ... اخبرنا ... دیگری

بخاریان ایشان را بنابر این تهمت قصد کردند و مرادیان و رؤسا تمامی ایشان را با یکی از والیان ایشان حتی تمامی آن جماعت اولاد ایشان آنجا نیامدند قبول کرد تا این امر
گذشته بود که آن را از الحنا او فرمان صادر شد بعزل والی و آنکه وی را بعد از آن بگوش خری سوار نشاندند و گرد شهر گردانیدند و اسیر کردند که بیرای
و کاری نیست و هذیان حبس کردند تمام در حبس بمرد و آن کسی را با ایمان کرد با وی موافقت کرده بودند هر یک بلائی گرفتار شدند
کما ورد خبرت فالی شتنه اسد قوم انا نعلوا بمنزله حمل الرضا انتشر الجود و آن ساداد نقل است که چون بخاری از بخارا
بیرون رفت و این خبر بسمرقند رسید اهل سمرقند کتوبی باو نوشتند و از وی استدعا نمودند که بسمرقند آید بخاری بجانب سمرقند
توجه نمود و چون بقریه خرتنگ رسید که نزدیک سمرقند است معلوم شد که اهل آن بلده اختلاف دارند بعضی بودن امدن او
آنجا توقف کرد تا ببیند که امر چه قرار یابد شبی از نماز تهجد فارغ شد و از فتنه ایشان و خوف وقوع در فتنه ایشان که سمرقند
گردد ملول و دل تنگ شده بعد از نماز تهجد دست بدعا برداشت و گفت اللهم قد ضاقت علی الارض بما رحبت فاقبضنی الیک
خداوندا تنگ آمد بر من زمین با این فراخی که دارد پس بمیران مرا و بکش بسوی خود پس در همان ماه آنجا خسته شد و بفات و وفات
بخاری در روز جمعه بعد از نماز عصر سیزدهم یا شانزدهم از ماه شوال سنه اربع و سبعین و مأتین بلده بخارا بود و وفات وی شب شنبه غره شوال
سنه خمس و خمسین و مأتین بود رحمة الله علیه و خطیب ابوبکر بغدادی باسناد خویش از عبد الواحد طواویسی نقل میکند که گفت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم را در خواب دیدم که با جمعی از اصحاب ایستاده بودند و انتظار میکشیدند سلام کردم بر آن حضرت جواب سلام من باز داد گفتم
یا رسول الله سبب توقف شما درین موضع چیست فرمود انتظر محمد بن اسمعیل بعد از چند روز خبر فوت بخاری رسید چون تفحص نمودم از رحلت
وفات او همان ساعت بود که من در واقعه دیده بودم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم نقل است که چون وی را دفن کردند از تربت او بوی مشک آمد
میدمید و این تا یک مدتی از خاک تربت او استشمام میکردند و مردم روم بزیارت او می آمدند و از خاک تربت وی تبرک میبردند چنانکه
بر تربت او پیدا شد پس مردم بخیر از چوب بر سر تربت او ترتیب دادند و مردم خاک گرد حجره او نمی بردند و بهمان رایحه همی میبردند
مردان رایحه باقی بود ❁ هر جا که تو گذری و گذاری پی ❁ گل مید رواییند اندر پی تو ❁ جمال همنشین در من اثر کرد
و گرنه من همان خاکم که هستم ❁ باب کیف کان بدء الوحی الی رسول الله صلی الله علیه و سلم این باب در بیان آنست که چگونه
بود آغاز وحی بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بدء بفتح با و سکون دال مهمله و همزه در آخر بمعنی آغاز است و بدو بضم با و دال و تشدید
در آخر و بفتح با و سکون دال مهمله و واو در آخر بمعنی ظهور نیز روایت کرده اند بعضی از مشایخ بیان اول است و قول الله عز و جل و بیان فرموده
خدای توانا و بزرگ شان انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده ما الهام کردیم بسوی تو چنانکه الهام کردیم
بسوی نوح که نخستین انبیای اولوالعزم است و بسوی انبیا که پس از وی بودند بدانکه شیخ اجل اکرم مؤلف این کتاب تطابق جامع
صحیح وی و حاوی آثار مصطفویه است علی صاحبها الصلوة والسلام آغاز کرده باحادیثی که در وحی و ابتدا آن وارد شده و حکم مقدمه
کتاب حدیث دارد و حتی نشد که آنکه کلامی دیگر از خطبه غیره و دیباچه نماید و تقدیم کلام خود کند بر کلام رسول خدا صلی الله علیه و سلم چنانکه
دیگران کرده اند و چون طریقه تیمنا و تشکرا سعیه آنست که بسیاری از ابواب اختیار ترجمه با احادیث کرده آیات متعلقه تا بید
مقاصد از آن بطلی دارد بآن عنوان ساخته در عنوان این باب نیز آیت مذکوره آورده و در بعضی احادیث مذکوره درین
باب صورت وحی بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و کیفیت وصول و وجود آن بیان یافته و هم آگهی میدهد بر آنکه
امریست مستمر که بجمیع انبیا و رسل بدان اختصاص و امتیاز یافته اند و نیز تصدیر کرد کتاب بحدیث انما الاعمال بالنیات که مفصح است بآنکه
هیچ عملی بی نیت صحیح حقانی و تقرب الهی شایستگی قبول ندارد تا معلوم کنند که صحت نیت بنشیند و تمیز این احادیث و نیز آگاه کند طالبان را

الجزء الاول من تيسير القاري شرح صحيح البخاري

باب بدء الوحی

فالبار از تصحیح نیت نمود و درآن شروع نماید چنانکه راوی کتاب گوید حدثنا حدیث کرد ما را جامع این کتاب ابو عبد الله محمد بن اسمعیل بن ابراهیم بن المغیرة الجعفی البخاری قال حدثنا الحمیدی گفت بخاری حدیث کرد ما را حمیدی قال حدثنا سفیان گفت حمیدی حدیث کرد ما را سفیان قال حدثنا گفت سفیان حدیث کرد ما را یحیی بن سعید الانصاری قال اخبرنی گفت یحیی خبر داد مرا محمد بن ابراهیم التیمی انه سمع علقمة بن وقاص اللیثی بتحقیق محمد بن ابراهیم تیمی بشنید علقمه را یقول سمعت عمر بن الخطاب علی المنبر میگفت علقمه که شنیدم عمر بن خطاب را رضی الله عنه بر منبر مسجد رسول خدا صلی الله علیه وسلم یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عمر شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول انما الاعمال بالنیات نیست ثواب کارها باعتبار آن نزد خدا مگر به نیتهای حقانی وانما لکل امرء ما نوی و نیست حاصل مر هر مردی را از کار مگر آنچه نیت کرده است آنرا یعنی اگر نیت تقرب الهی کرده بان حاصل شود و خواهد بود چنانچه مصنف در حدیث حمیدی روایت کرده فمن کانت هجرته الی دنیا یصیبها پس کسی که هست بر آمدن او از دار کفر بدار اسلام بسوی دنیا که برسد آنرا و حاصل کند او الی امرأة ینکحها یا بسوی زنی که نکاح کند او فهجرته الی ما هاجر الیه پس هجرت او بسوی چیزیست که بر آمده است بقصد تحصیل آن یعنی وی از این هجرت بهره از ثواب آخرت ندارد مولف گوید حدثنا حدیث کرد ما را عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ام المؤمنین رضی الله عنها گفت عبد الله خبر داد ما را امام مالک از هشام پسر عروه از پدر خود که عروه است و وی از عایشه مادر مسلمانان ان الحارث بن هشام سأل رسول الله صلی الله علیه وسلم که تحقیق پرسید حارث بن هشام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله پس گفت ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم کیف یأتیک الوحی چگونه می آید ترا وحی فقال رسول الله پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم احیانا یأتینی مثل صلصلة الجرس گاه گاهی می آید وحی مرا مانند آواز جرس مراد از وحی یا وحی است یعنی کلامی که بوحی معلوم میشود و آن آواز ملک وحی کننده است که آنرا بآواز جرس تشبیه کرده از آن روکه وی هم بی انفصال کلمات از یکدیگر بود و یا از آن رو که باسانی معنی آن بفهم نمی در آید و بعضی گفته اند مراد نفس وحی است و مراد از آواز آواز پر و بال ملک است که مقدمه وحی میباشد وهو اشده علی و آن طریق وحی سخت ترین وحیست بر من از جهت تمیمه دشواری اخذ و ضبط آن کلام متوی در هم فیفصم عنی پس منقطع میشود وحی و دشواری آن فیفصم بفا و صاد مهمله است وقد وعیت عنه ما قال و حال آنکه بتحقیق یاد گرفته ام از آن وحی چیزیرا که گفته است وحی گذارنده واحیانا یتمثل لی الملک رجلا و گاه گاه میباشد دیگر دو برای آسمانی من فرشته مانند مردی یعنی بصورت مردی نماید خود را فیکلمنی پس کلام میکند مرا فاعی ما یقول پس یاد میگیرم چیزیرا که میگوید قالت عائشة رضی الله عنها گفت عایشه ولقد رأیته ینزل علیه الوحی سوگند بخدا دیده ام آنحضرت را که فرود می آید بر وی وحی فی الیوم الشدید البرد در روز سخت سرد فیفصم عنه پس منقطع میشود وحی از وی وان جبینه لیتفصد عرقا و حال آنکه تحقیق پیشانی او سیلان میکند از عرق یا از ریخ و تعبیکه میرسید او را نزد فرود آمدن وحی بلاحظه تبلیغ احکام الهی حدثنا یحیی بن بکیر قال اخبرنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر عن عائشة ام المؤمنین رضی الله عنها انها قالت بتحقیق گفت عایشه این حدیث ظاهرا از حضرت شنیده نقل کرده است وی رضی الله عنها زیرا که وقت نزول وحی متولد نشده بود اول ما بدئ به رسول الله نخستین نوع وحی که آغاز کرده شد بآن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من الوحی الرؤیا الصالحة فی النوم از جنس وحی رؤیای نیک است بود و آنچه در بعض نسخ بجای صالحه صادقه یا صادقه است شامل هر دو است و این لفظ مخصوص است بدیدن در خواب چنانکه رأی بدون لام رویت بدیدن چشم مخصوص است و قوله فی النوم برای تاکید است فکان لا یری رؤیا الا جاءت مثل فلق الصبح و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمی دید خوابی را مگر که می آمد ظاهر شده بجز و دیده را مانند سپیده صبح صادق یعنی ظهور بیست که این مثال آن شرح است و بود حکمت در ابتدای آنحضرت که فرشته اگر ناگاه می آمد باز نبوت کمبار می آورد شاید قوای بشریت آنحضرت تحمل آن نمیکرد و باو خوف غریزه و دو وحی بیدار آید بعد و ... چنانچه اینها در حدیث معلوم میشود ثم حبب الیه الخلاء پس دوست داشته شد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلوت و گوشه گرفتن از خلق که موجب فراغ خاطر

تجویز عمل بان شافعی رحمه الله اهل نظر اصحاب وی و قطع کرده بعضی محدثین از ایشان بوجوب عمل نزد حصول اتصال و تعین است صحیح که درست نمی افتد در این ازمنه غیر آن نزد ابن صلاح دیگر وصیت بکتاب یعنی وصیت کند راوی در وقت سفر یا موت خود بدادن کتاب است خود شخصی معین را و پس کند راوی نقل کرده شده از بعضی سلف که آن اخبار است موصی له را روایت آن از موصی و در دادن آن نوعی از اذن است و شبیه است بعرض و مناوله و گردانیده آنرا اقرب بطریق اعلام و تصحیح کرده ابن صلاح عدم جواز روایت را با آن و حمل کرده تجویز قول را به اراده نقل بطریق اجازه وضع کرده شده آن را بمناوله و اعلام و در حقیقت این وصیت بمناوله مجرده است و مناوله مجرده سیر گاه موجب توقف باشد وصیت بدان زیاده تر از آن خواهد بود و دیگر اعلام یعنی تعلیم کند شیخ طالب را که فلان کتاب روایت و سماع من است از فلان و زیاده نگوید پس منع کرده قومی از محدثین و ائمه اصول روایت را بدین و تجویز کرده آن را بعضی اهل ظاهر و بسیاری از ائمه حدیث و فقها و اهل اصول زیرا که آن اخبار اجمالی است و آن حاصل میشود بدون اذن چنانکه اگر بخواند طالب بر شیخ چیزی را از حدیث وی و او اقرار کند که آن روایت اوست از فلان پس تحقیق جایز است مر طالب را روایت آن اگر شیخ باو نگفته نشنیده از لفظ وی و نه اذن داده او را در روایت از خود نیست تخصیص آنچه مذکور کرده اند آن را اهل اصول حدیث باستشعار و اکثر آن ماخوذ است از شرح نخبه است و باید دانست که امام ابو حنیفه در کمال احتیاط و ورع بوده در باب سنت پس منع کرده کتاب و رساله را اگر چه بینه و منع کرده اجازت را مطلقا و عمل نکرده بخط مگر آنکه یاد داشته باشد زیرا که سنت اصل دین است حیوان کتاب دین اگر چه وجه نیست تواتر لیکن اختیار عنان بی سعت مطلقا نهادن بنیاد تفاهم عن تراج و کشاده باب تقصیر و بدعت بسیار نیم است که روایات از بین المغتر با مکثر آمده

فصل دوم در احوال مولف و ابو عبد الله محمد بن اسمعیل بن ابراهیم بن بردزبه بفتح و دال و سکون را و کسر دال مهمله و سکون زاء معجمه و فتح موحده بخاری است بخارایست که بروزن است معنی الجمیر و سکون نون و ما نسبت است که جد او مسیر بوده و بر دست ...

معدوم گشتن ہال است و کان یخلو بغار حراء و بود آنحضرت که خلوت میگرفت در غار حرا و غار کنجی و سوراخی که در کوه باشد و حرا بکسر حا
والف ممدوده نام کوہی است بر سه میل از مکه و از آنجا خبر کعبه شریف می افتد فیتحنث فیه پس عبادت میکرد در آن غار و هو التحنث
یعنی تحنث بمعنی تعبد است این تفسیر است از بعضی رواة این حدیث در عبادت آنحضرت در آن وقت تصریحی از عائشه رضی الله عنها واقع
نشده و انبیای دیگر معلوم شده که عبادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تصفیه و تفکر بود و گویند گوشه گرفتن از خلق کم او دیدن از اجسام نیز
عبادت است نظر بکعبه مکرمه از کوه حرا هم انداد عبادتی دیگر بود و اقرب آنست که در اشعه اللمعات شیخ عبد الحق رحمه الله علیه است که کان عبادته
صلی الله علیه وسلم قبل البعثة علی ملة ابیه ابراهیم علیهم الصلوة والسلام اللیالی ذوات العدد شبهای متعدد و مراد شبها با روزهاست چون خلوت
در شبها تمام تر است تخصیص کرد بذکر شبها قبل ان ینزع الی اهله پیش از آنکه رجوع میکرد و مشتاق میشد بسوی عیال خود و یتزود
لذلک و توشه میگرفت برای آن خلوت تزود بمعنی زاد گرفتن است بر تحنث ثم یرجع الی خدیجة فیتزود لمثلها پس آنکه
تمام میشد زاد باز میگشت بسوی خدیجه کبری رضی الله عنها پس توشه میگرفت بمقدار شبهای خلوت حتی جاءه الحق و هو فی غار حراء تا آنکه
آمد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم امر حق که وحی است بحالی که آنحضرت در غار حرا بود فجاءه الملک پس آمد او را فرشته که جبرئیل است فقال اقرأ
تفسیری است که تفصیل میکند اجمالی را که از جاءه الحق معلوم شده فقال له اقرأ پس گفت جبرئیل مر آنحضرت را بخوان این تفسیر است فقال
ما انا بقاری گفت آنحضرت نیستم من خواننده و نمی آید از من خواندن بدانکه گفتن آن سرور صلی الله علیه وسلم با آنکه افصح فصحاء و ابلغ بلغا است
من نمی دانم خواندن هیچ آیدنی بر آنست که آنحضرت تصور کرد که خواندن متمکن در آن تعلیم و تعلم و مدارسه کتب میسر نیست و آنحضرت تعلیم
و تدارس نکرده بود و یا آنکه نظر از این هیبت تصور کلام الهی بعدم سابقه اطلاع بر آن که ام نیست کلام بشر است یا از جنسی دیگر است چنانکه در
طاقت بشری ادای آن متعسر باشد باعث بر این باز آوردن از قرائت شده والله اعلم بحقیقة الحال قال فاخذنی فغطنی گفت
آنحضرت پس گرفت مرا جبرئیل و بیفشرد و غط بغین معجمه و طای مهمله است حتی بلغ منی الجهد کرمانی گوید جهد بفتح جیم و ضم آنست
بمعنی وسع و طاقت و غایت و مشقت کذا فی القاموس و آن منصوب و مرفوع هر دو خوانده اند بر تقدیر نصب معنی آنست تا آنکه رسید ملک
باخذ او بنهایت وسع و طاقت مراد بر تقدیر رفع تا آنکه رسید طاقت از من یا آخر رسید بر تقدیر حاصل معنی آنکه بیفشرد مرا تا آنکه در من طاقتی نماند
ثم ارسلنی بستر گذاشت مرا فقال اقرأ فقلت ما انا بقاری پس گفت بخوان پس گفتم نیستم من خواننده فاخذنی فغطنی الثانیة پس
گرفت مرا جبرئیل پس بیفشرد بار دوم حتی بلغ منی الجهد تا آنکه رسید طاقت از من باخر ثم ارسلنی پس گذاشت مرا فقال اقرأ
فقلت ما انا بقاری پس گفت بخوان پس گفتم نیستم من خواننده قال فاخذنی فغطنی الثالثة گفت آنحضرت پس گرفت و بیفشرد مرا سیوم بار
ثم ارسلنی پس گذاشت مرا فقال اقرأ باسم ربک الذی خلق خلق الانسان من علق اقرأ و ربک الاکرم و پوشیده نماند که گرفتن
گرفتن و فشردن از برای مبالغه و تکمیل فراغت شریف اوست صلی الله علیه وسلم تا تیسیر شود است کلام ربانی و ضبط آن که تحمل وحی به توت
بر آنست بوجه احسن و اتم و الیق حاصل شود چنانکه بعضی شراح گفته اند که اول برای تخلی از دنیا و دوم برای آمادگی و سیوم برای مجی آنست
است از این معنی سوق کلام که بر بار آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود ما انا بقاری یاد در حاشیه نیست که اول آنچه نازل شده است از
قرآن این چند آیت است الی قوله تعالی ما لم یعلم موعودی امر است از جانب حق تعالی شانه بقرائت آنچه منزل شود مقرون
باسم خدا بلکه با ابتدا بنام پاک الهی تعالی و تقدس است فرجع بها رسول الله صلی الله علیه وسلم پس باز گشت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم با آن آیات یرجف فؤاده که نمیلرزید دل او از هیبت این واقعه فدخل علی خدیجة بنت
خویلد فقال زملونی زملونی پس آمد آنحضرت بر خدیجه ام المؤمنین دختر خویلد و گفت بپیچید جامه بپیچید مرا در جامه فزملوه حتی

سائقی تصحیح نمود... شان و کتب... بکه
ودکن... کرد برکتب صحاب... الف...
او... بر... برگشت...
علوم... سائی... کتاب... صحابه
تابعین... تصنیف... پیغمبر صلی الله
علیه وسلم... تالیف نمود... کتاب می نوشت
... سماع و قرائت حدیث... شهر...
... منقول است... گفت... بصره و شام
... حدیث... کردم...
... شش سال...
... کتاب...
شخص... حدیث... کتاب حدیث از ایشان...
... صاحب حدیث...
... تابعین که حدیث... تابعین... ابو نعیم...
... ایشان... آدم...
... محمد...
ایشان... صحبت... ایشان...
کرده چون محمد... رضی الله عنه منقول است که
گفت... المحدث... کتب...
... روایت حدیث...
... مسلم... صحیح... ترمذی...
... ایشان که قریب... رحمة الله
علیه... عباد الله الصالحین...
... میراث یافت...
... صاحب... و تصدق
بر فقرا... علم حدیث...
... روزی...
... سال...
... خشک خوردن...
شرعی... اختیار کرد...
... ختم قرآن
میکرد... شب...
... حکایت... استخوان ایشان...
... تصحیح...
... قرآن...
... بسوی...
یک فرسخ استقبال... یک فرسنگ...
...
... احادیث... علوم...
...
... بخاری... خلیفه عباسی...
... سوال...
... صحیح... حدیث...
...
... بسوی...

حتی ذهب عنه الروع پس بیمیدند او را تا آنکه رفت از آنحضرت ترس فقال لخدیجة واخبرها الخبر پس گفت آنحضرت خدیجه را و دادن حالی که خبر داد ماجرا را
لقد خشیت علی نفسی سوگند بخدا بتحقیق ترسیدم بر نفس خود مرگ را از بس سختی ترس هیبت یا بیماری را که چنین و قایع مولناک رو میدهد
یا آنکه ترسیدم بر خود که تحمل بار نبوت چگونه توانم کرد و از عهدهٔ داعی آن چه سان بدان بیرون چگونه برآیم فقالت خدیجة کلا والله ما یخزیك
الله ابدا گفت خدیجه چنین نیست سوگند بخدا که رسوا نمیکند ترا خدای تعالی هرگز انك لتصل الرحم وتحمل الکل بتحقیق تو صله رحم میکنی
و حق ذوی الارحام بجای آری و احسان میکنی با ایشان و برمیداری ثقل عاجز و درمانده را یعنی غمخوارگی میکنی ایشان را وتکسب المعدوم هر
و عطا میکنی مردم را چیزی که نمی یابند از غیر تو از مکارم اخلاق و نفایس فوائد و عواید وتقری الضیف و مهمانی میکنی مهمانان را
وتعین علی نوائب الحق و مدد میکنی بر حوادثهای حق یعنی حوادثی که در راه حق رو میدهد نه در راه باطل و آنکه خدیجه کبری رضی الله عنها بچو
فرست و دانش خداداد در تسلیه و رفع وحشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بانواع مکارم اخلاق و محاسن صفات که در ذات شریف آنحضرت
بر وجه اتم و اکمل مشاهده میکرد استدلال کرد که حق سبحانه صاحب این صفات و اطوار مرضیه را هرگز مخذول نکند و چنین کسی را خوار
نگرداند و محل نگذارد و درین حدیث دلیل است که مدح برحق بر روی کسی خواندن رواست و حدیث احثوا التراب علی وجوه المداحین مخصوص است
بانکه از بهر دنیا آنرا شیوه گیرد و شعار خود سازد فانطلقت به خدیجة حتی اتت به ورقة بن نوفل بن اسد بن عبد العزی ابن عم خدیجة
پس رفت خدیجه بهمراهی آنحضرت تا آنکه آمد بوی صلی الله علیه وسلم ورقه که پسر نوفل بن اسد بن عبد العزی است عم زادهٔ خدیجه زیرا که وی رضی الله عنها دختر
خویلد بن اسد مذکور است وکان امرأ تنصر فی الجاهلیة و بود ورقه مردی که نصرانی شده بود در ایام جاهلیت پیش از بعثت آنحضرت وکان
یکتب الکتاب العبرانی و بود ورقه که کتابت میکرد کتابی را که بلغت عبرانی بود فیکتب من الانجیل بالعبرانیة ما شاء الله ان یکتب
و چون نصرانی شده بود و عالم بود بلغت و خط عبرانی مینوشت از انجیل بلغت عبرانی چیزی را که خدا خواسته بود که بنویسد گفته اند از اینجا
معلوم میشود که انجیل بلغت عبرانی بود و بعضی گفته اند که توریت بلغت عبرانی بود و انجیل بلغت سریانی کذا فی بعض الشروح و تواند که معنی
چنین باشد که ورقه عالم بود بلغت عبرانی انجیل را که بلغت سریانی بود ترجمه میکرد بلغت عبرانی پس خلاف این نقل نخواهد بود ولیکن لازم می آید
که ورقه علم بلغت سریانی هم داشته باشد و در بعضی نسخ چنانکه در مسلم و در باب رؤیا از بخاری بجای العبرانی العربی و در کتاب التفسیر در تفسیر
سورهٔ اقرأ همین حدیث با اختلاف اسناد آورده گفته وکان یکتب الکتاب العبرانی ویکتب من الانجیل بالعربیة ما شاء الله ان یکتب چنین
بجای بالعبرانیة بالعربیة واقع شده بر این تقدیر معنی آن است که ورقه عالم بود بلغت عربی و در گشتی بین نسخه تصحیح کرده وکان شیخا کبیرا قد عمی
و بود ورقه پیر کلان سال که بتحقیق کور شده بود فقالت له خدیجة یا ابن عم اسمع من ابن اخیك پس گفت مر ورقه را خدیجه ای پسر عم بشنو
واقعه برادرزادهٔ تو برادرزاده گفتن از روی احترام و تعطف است یا از آن رو که عبد العزی برادر عبد مناف است اسلاف ورقه در مرتبه عبد الله
برادر اسلاف آنحضرت صلی الله علیه وسلم برادرزاده باشد فقال له ورقة یا ابن اخی ماذا تری پس گفت مر آنحضرت را ورقه ای برادرزاده
من چه میبینی اینکه تو می بینی فاخبره رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر ما رأی پس خبر داد ورقه را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خبر حالی که دیده بود
فقال له ورقة هذا الناموس الذی نزل الله علی موسی پس گفت مر آنحضرت را ورقه این ناموس است که فرستاده بود خدای تعالی بر موسی علیه السلام
ناموس کنایت از جبرئیل است و در لغت ناموس بمعنی صاحب سر خیر را گویند چنانکه جاسوس صاحب سر شر را گویند و تخصیص کرد بموسی با آنکه ظاهر از
حال نصرانیت او آن بود که عیسی میگفت بدو وجه یکی آنکه گفته اند که کتاب موسی اکثر مشتمل بر احکام است چنانکه کتاب پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
بخلاف عیسی که کتاب او بیشتر امثال و مواعظ است احکام چیزی نیست چنانکه بر دانشوران پوشیده نخواهد بود دوم آنکه موسی علیه السلام هم
و اقرب انبیای متفق علیه است بخلاف عیسی که در شان نبوت وی یهود خلاف دارند و نیز معلوم شده که نزول جبرئیل علیه السلام بر عیسی

... دیست و نهاد و شش بود و عمر شریف شصت و دو سال و در تاریخ سال ولادت و حیات و رحلت او گفته اند
صدق و محاسن حمید و مات فی نور چون دفن کرده شد بوی خوش از قبر وی المی از مشک میدمید بر مدید شد خاک را بجهت تبرک از آنجا میبردند تا آنکه میپوشیدند و مقرر
میبود که محفوظ دارند قبر را از گرفتن خاک پس شبکه از چوب بر تربت ترتیب دادند و نبود مردم که میگرفتند خاک و خشک
از حوالی آن و جهان را بوی می شمیدند تا مدت مدید آن رایحه باقی بود در بیت جمال بخشید حدیث اثر گرچه وگرنه من
همان خاکم که هستم یا رحمه الله علیه رحمة واسعة کالمرسل و قد ذکره و تذ جعل و اجعل لی لسان صدق فی الآخرین و قد
حبل وی او را سوای این جامع صحیح کتابها است کتاب قضایای صحابه و تابعین و اقاویل ایشان و رفع الیدین فی الصلوة
و قراءة خلف الامام و بر الوالدین و تاریخ کبیر و تاریخ صغیر و تاریخ اوسط و خلق افعال العباد و کتاب الضعفاء و جامع کبیر و مسند
کبیر و تفسیر کبیر و کتاب الاشربة و کتاب هبة و اسامی صحابه و کتاب وحدان و کتاب مبسوط و کتاب کنی و کتاب فوائد فصل سوم
در صفت این جامع صحیح و ذکر باعث بر تصنیف آن بدانکه
احادیث نبوی در عصر صحابه و کبار تابعین رضوان الله علیهم اجمعین مروی در جوامع و مرتب در دواوین نبود بسبب
آنکه اولا ایشان را از این منع بود چنانکه در صحیح مسلم ثابت شده بجهت اختلاط بعض
آن بقرآن و ثانیا بسبب فراخی حفظ و عادت شغل اذهان
ایشان بدان تا آنکه اکثری نمی دانستند کتابت را پس از آن
در اواخر عصر تابعین هرگاه منتشر گشتند علما در امصار و بسیار
شد ابتداع از خوارج و روافض و منکران اقدار تدوین آثار
و ترتیب اخبار بظهور آمد و اول کسی که جمع کرد ربیع بن صبیح و سعید
بن ابی عروبه و غیر ایشان بود تصنیف میکردند هر بابی
علیحده تا آنکه برپا شدند کبار تبع تابعین و تدوین کردند احکام
را پس تصنیف کرد امام مالک موطا را بمدینه و قصد کرد در آن
قوی را از حدیث اهل حجاز و ممزوج ساخت آن را با اقوال
صحابه و فتاوی تابعین و تبع ایشان و تصنیف کرد ابو محمد
عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج بمکه و ابو عمرو عبد الرحمن اوزاعی
بشام و سفیان ثوری بکوفه و حماد بن سلمه بن دینار بصره
پس بر یافت برین منوال بسیاری از اهل عصر تا آنکه بخاطر کرد
بعضی از ایشان که جدا کرده شود خاص حدیث پیغمبر را
صلی الله علیه وآله وسلم از بن محل و این در آخر مائه ثانیه بود پس
تصنیف کرد عبید الله بن موسی عبسی کوفی مسندی و تصنیف کرد
مسدد بن مسرهد بصری مسندی و اسد بن موسی اموی مسندی و نعیم
بن حماد خزاعی مسندی و پیروی کردند ایشان را ائمه بعد
ازان و کم کسی نامی بوده از حفاظ مگر آنکه تصنیف کرده حدیث
خود را بر مسانید چون امام احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه
و عثمان بن ابی شیبه و غیر ایشان از غیر ایشان فن و بعضی
از ایشان تصنیف کردند بر ابواب و مسانید معا چون ابی بکر
بن ابی شیبه پس هرگاه دید بخاری این تصانیف را یافت
آنها را جامع میان آنچه تحت تصحیح و تحسین درآید و بسیاری
ازان بضعیف گرا میشد پس برگماشت همت خود را بر جمع حدیث

بقیه از حل اول عیسی است انانکه توریت چون مشتمل بر احکام بود بجا بجا می آورد چنانکه قرآن اند وقت احتیاج می آورد و در کتاب گفته
که بیان صحیح دیگر نزد این است تیسیر موسی واقع شده بود وفی گفته که بعضیان تنصیر بوده نبوت عیسی را و این وجه پیر و در مستعیان
مستحضر بوده در مشارق ارض و قاصبان آن جگویه مطلع شده باشند بر بعثت عیسی علیه السلام لیتنی فیها جذعا ای کاش باشم ایام نبوت تو جوان
باشم تا السکبال الهو مکم جمع جذع است ... یعنی جوان است یا لیتنی اکون حیا اذ یخرجک قومک ای کاش باشم زنده وقتی که بیرون کنند
ترا قوم تو تا یاوری و همراهی تو کنم این بود قول ورقه پس گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم او مخرجی هم
پس گفت بیغمبر خدا آیا بیرون آرنده اند مرا ایشان قال نعم لم یات رجل قط بمثل ما جئت به الا عودی گفت آری نیامد مردی هرگز با چیزی
که آمده تو با آن مگر که دشمن داشته شده این قول ورقه اتفاقا سابق واقع بوده و گرنه کتابیه انبیا دشمن بوده اند که کسی از شهر وطن
بر آورده اند و ان یدرکنی یومک انصرک نصرا مؤزرا و اگر دریابد مرا روز نبوت تو یاری دهم ترا یاری دادنی قوی ثم لم ینشب ورقه
ان توفی پستر درنگ نکرد ورقه تا فوت ولیعنی در نگذشت مردن او روایت صحیح یافت ... بعثت ... مرده و ... در اعتبار
ایمان ورقه بیغمبر را صلی الله علیه وسلم و در صحابی بودن او تردد کرده ... تصدیق برسالت ... صحابی بودن ... باعتبار ...

و فتر الوحی و پیم خود آمدن وحی ... روایت کرده اند که تا سه سال وحی نیامد قال ابن شهاب و اخبرنی ابو سلمة بن عبد الرحمن ان جابر بن عبد الله
الانصاری قال گفت ابن شهاب خبر داد مرا ابو سلمه بن عبد الرحمن که بتحقیق جابر بن عبد الله انصاری گفت وهو یحدث عن فترة الوحی و حال آنکه او
حدیث میکرد از فتور یعنی ... فقال فی حدیثه پس گفت جابر در حدیث خود که از زبان بیغمبر نقل میکرد بینا انا امشی اذ سمعت صوتا
من السماء میان وقتی که من راه میرفتم ناگاه شنیدم آوازی را از جانب آسمان فرفعت بصری فاذا الملک الذی جاءنی بحراء پس بلند کردم نظر خود را
و بالا نگریستم ناگاه دیدم فرشته که آمده بود مرا بحرا جالس علی کرسی بین السماء والارض نشسته است بر کرسی میان آسمان و زمین فرعبت منه
فرجعت فقلت زملونی زملونی پس ترسیدم از وی و باز گشتم منزل و گفتم ... فانزل الله تعالی یا ایها المدثر قم فانذر و ربک فکبر و ثیابک فطهر
والرجز فاهجر پس فرود آورد خدا تعالی این آیات کریمه را یعنی ای گلیم پیچیده جامه بر خود برخیز و بترسان کفار را از عذاب خدا و بزرگ
گیر خدای خود را و جامهای خود را پاک دار از نجاست و بتان را ترک کن تدثیر و تزمیل بیک معنی است ... که مراد ... نبوت است ... زنیا ...
نفس ... قبل ... اندار ... گفت ... بشارت ... ابدا ...
که بود بشارت ... فحمی الوحی و تتابع پس گرم شد آمدن وحی و پی هم آمد تابعه عبد الله بن یوسف و ابو صالح متابعت کرده ...
بن یوسف و ابو صالح یعنی ... لیث روایت کرده ... روایت کرده اند و تابعه هلال بن رداد ... متابعت
کرده عقیل را ... شهاب ... زهری ... قول ... عبد ... بجهت ...
... گفته است یونس و معمر ... زهری ... فواده ... بوادره ... گوشت ... کردن ...
... این گوشت پاره ... حرکت میکند ... از جمله مسطلحات اهل حدیث متابعت است شیخ مصنف اکثر تعریف آن کرده است
و آن عبارت است از آنکه راوی ... روایتی کرده است از شیخ خود ... دیگری که ... شیخ او روایت کرده ... دیگر معتبر است ...
در جمیع رجال سند تا صحابی ... متابعت ... چنانکه امام بخاری ... لیث ... حدیث آورده ...
بروایت عبد الله و ابو صالح که راویان معتبر اند ... روایت کرده اند ... متابعت ... راوی که
تابعه بروایت ... شریک است ... شیخ ... متابعت ... عدم ...
رجال چنانکه مصنف ... اشارت کرده ... هلال بن رداد ... عقیل ... روایت کرده ... شهاب

... مستحکم ... خداوند ... تعالی ... نقل ... ثابت ... از طریق ...
... منقول است که گفت بخاری ... صحیح ... اگر یک غسل کردم ... دو رکعت
... غسل با آب زمزم ... دو رکعت ...
... صحت آن ...
... جامع ... میان قبر و منبر حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم ... دو رکعت نماز ...
منقول است که در مدت شانزده سال ...
... گفت جمع کرده ... میان این روایات ...
تصنیف ...
... شانزده سال ... مسوده کتاب ...
مسجد حرام ...
... نظر ثانی ... مرتب ساخته
... منقول است ... کتب
... تصنیف کرده ... تصحیح نموده
... اختلاف نسخ بخاری ...

که تابعی است هلال بن رداد و هم روایت کرده است از زهری و عین هلال و عقیل هر دو راوی اند از ابن شهاب لاجرم روایت هلال متابع عقیل ظاهر بود و تعیین است که ضمیر تابعه بهلال راجع بعقیل باشد و در متابعت بعضی شرط کرده اند که لفظ متن هر دو متابعین متحد باشد و بعضی برآنند که اتحاد معنی کافی است و چون مصنف قول معمر و یونس بلفظ تابع نیاورده ظاهر مراد اختیار قول اول است و گاه متابعت را شاهد نامند و شاهد را تسمیه متابعت هست حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا ابو عوانة قال حدثنا موسى بن ابي عائشة قال حدثنا سعيد بن جبير عن ابن عباس رضي الله عنهما في قوله تعالى لا تحرك به لسانك لتعجل به مروی است از ابن عباس در تفسیر این آیت که مجنبان بخواندن قرآن در وقت نزول زبان خود را شتابی کنی بضبط آن قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعالج من التنزيل شدة گفت ابن عباس بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم می یافت از تنزیل قرآن دشواری بر خود از گرانبار ضبط احکام منزل وكان مما يحرك شفتيه و بود آن سرور از آن قبیل که می جنبانید هر دو لب مبین در اثنای نزول لب و زبان بخواند تا فراموش نشود و این هم از جا شاید و تا از آن بود اکثنا بتحریک لبها از جهت استلزام او است تحریک زبان را فقال ابن عباس فانا احركهما لك كما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يحركهما سعید بن جبیر گوید پس گفت ابن عباس پس من بجنبانم لبها را برای تو همچنانکه رسول خدا می جنبانید لبها را وقال سعيد انا احركهما كما رأيت ابن عباس يحركهما فحرك شفتيه گفت سعید بن جبیر من بجنبانم هر دو لب را همچنانکه دیدم ابن عباس که بجنبانید لبها را پس بجنبانید سعید لبهای خود را این هر دو قول جمله معترضه است در اثنای کلام و قول فانزل الله عز وجل لا تحرك به لسانك لتعجل به معطوف است بر قول آنفا یعالج یعنی بعد از دیدن دشواری حال آنحضرت فرود آورد خدای عز وجل این آیت ان علينا جمعه وقرآنه قال جمعه لك في صدرك وتقرأه گفت ابن عباس در تفسیر آن بر ما است جمع آن قرآن در تو اندر سینه تو و بر ما است تا نیکو بخوانی آن را هر بار که خواهی فاذا قرأناه فاتبع قرآنه پس وقتی که بخوانیم قرآن را بزبان جبرئیل پس تبعیت کن قراءت او را یعنی بعد از قراءت جبرئیل بخوان چنانچه تفسیر کرده ابن عباس قال فاستمع له وانصت گفت ابن عباس در تفسیر فاتبع پس بشنو مر آن قرآن او را و خاموش باش ثم ان علينا بيانه پس تحقیق بر ما است بیان آن و ابن عباس تفسیر کرده بیان را بقراءت چنانچه گفت ثم ان علينا ان تقرأه بسیر بر ما است این که بخوانی و مفسران دیگر گفته اند مراد بیان معانی و حل مشکلات و مبهمات است فكان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد ذلك اذا اتاه جبريل استمع فاذا انطلق جبريل قرأه النبي صلى الله عليه وسلم كما قرأه گفت ابن عباس پس گردید بود رسول خدا بعد از نزول این آیات وقتی که آمدی او را جبرئیل بشنیدی پس وقتی که رفتی جبرئیل میخواند آن را چنانچه خوانده بود جبرئیل حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا يونس عن الزهري ح وحدثنا بشر بن محمد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا يونس ومعمر نحوه عن الزهري گفت بخاری حدیث کرد ما را بشر بن محمد باسناد مذکور از زهری و حرف ح شامل کتابت میشود در نسخه فرع مطابق اصل این تا ح مسطور است و در بعض نسخ که در نظر است در هیچیت آن اسنادی تمام است جمع کرده است میان ح و قال بدانکه رسم اهل حدیث است که چون انتقال میکنند از اسنادی باسنادی دیگر در میان دو اسناد رسمی حرف حا مهمله مینویسند و بعضی گفته اند اسم است از التحویل و اقتصر بر حرف نا مشتبه نشود که مجموع یک اسناد است چنانچه علامه رحمه الله این حدیث را از زهری بدو طریق نقل کرده اول از عبدان که وی از عبد الله و وی از یونس و وی از زهری دیگر از طریق بشر از عبد الله و عبد الله از یونس و معمر و این هر دو از زهری بجمهور بر آنند که این حا با خود نقل کرده نگو یند با خود فرموده ح است که میان دو حیز بود و بعضی مغاربه گفته اند بلفظ الحديث است و در رسمیت اتیان حرف حرا نیز مرسوم داشته اند بر تقدیر قائده همان است که مذکور شد قال اخبرنا عبيد الله بن عبد الله عن ابن عباس گفت زهری خبر داد مرا عبيد الله بن عبد الله از ابن عباس رضي الله عنهما قال كان رسول الله گفت ابن عباس بود رسول خدا صلى الله عليه وسلم اجود الناس یعنی زیاده تر مردم بود کرم و كان اجود ما يكون في رمضان حين يلقاه جبريل و بود آنحضرت جوادترین حال بودن او در رمضان وقتی که ملاقات میکرد او را جبرئیل یا گوئیم بود جود بودنهای آنحضرت حاصل در رمضان وقتی که ملاقات میکرد او را جبرئیل وكان يلقاه في كل ليلة من رمضان و بود که آنحضرت ملاقات میکرد او را جبرئیل در هر شب از رمضان فیدارسه

آنچه حدیث دانسته حال است تا انکه مقدم کرده آن را قوی از حذاق در معرفت آن بر مسلم بن حجاج گفته نیست درین کتب همه چند تراز کتاب محمد بن اسمعیل و دارقطنی میگوید هرگاه مذکور شد سے نزد وی هر دو صحیح گفت اگر نبودی بخاری نمی رفت مسلم و نمی آمد یعنی انتهی بسی در تصحیح حدیث و ضبط طرق و اختلاف در کتاب خود از بخاری آموخته چنانکه دارقطنی بار دیگر گفته و چه کار کرده است مسلم گرفته است مگر کتاب بخاری را عمل کرده بر وی استخراج و زیادت کرد بر آن زیادات و نحو آن حاکم ابو احمد نیشاپوری نیز گفته بود و مسلم که شهادت میداد بخاری را بتقدم درین فن و دانست رجال و تفرد بمعرفت آن ا بالجمله مذهب جمهور آنست که اعلای مراتب حدیث متفق علیه است یعنی آنچه متفق شده بر تخریج آن شیخین بخاری و مسلم و گفته اند که مجموع آن دو هزار و سیصد و بیست و شش است پس تر آنچه منفرد است با آن بخاری پس تر آنچه منفرد است با آن مسلم پس تر آنچه بر شرط شیخین باشد پس تر آنچه بر شرط بخاری بود پس تر آنچه بر شرط مسلم باشد پس تر آنچه بر شرط غیر بخاری و مسلم بود از ائمه حدیث که التزام صحت کرده و تصحیح کرده اند

وصل اختلاف کرده اند ائمه حدیث در مراد از شرط شیخین از انکه هیچ شرطی ایشان اند درین دو کتاب مذکور نیست و نه از ایشان در کتابی دیگر منقول اخذ کرده اند آن را مگر از طرق ضبط رجال ایشان درین دو کتاب حافظ ابو الفضل محمد بن طاهر گفت شرط بخاری و مسلم آن است که تخریج کنند حدیثی را که مجمع است بر ثقه بودن نقلان آن با صحابی که مشهور باشد بی اختلاف میان ثقات اثبات و اسناد آن متصل باشد منقطع نه اعتراض کرده بر آن حافظ ابو الفضل بن حسین که نسائی تضعیف کرده جمعی را از آنچه تخریج کرده هر انها را شیخین یا یکی ازین دو شیخ و نووی گفته مراد از شرط ایشان آنست که رجال اسناد آن درین دو کتاب موجود باشد و لهذا اعتراض میکند ابو الفتح بن وهب بر حاکم جائی که نقل میکند تصحیح وی حدیثی را بر شرط بخاری استدلال این که در اسناد آن فلان است و تخریج کرده مر او را بخاری و بچنین حافظ ابو عبد الله ذهبی کرده و تصرف حاکم مؤید آنست چه وی میگوید در حدیثی که تخریج نکرده اند آن را شیخین اگر مر رواة آن را صحیح است بر شرط شیخین یا شرط بخاری یا مسلم و اگر بعضے رواة آن تخریج آنها درین دو کتاب نیامده میگوید صحیح الاسناد و میگوید علی شرطهما و نیز حاکم حدیثی از ابی عثمان آورده و گفت صحیح الاسناد و بعد از آن گفته ابن ابی عثمان نهدی نیست و اگر نهدی می بود حکم میکرد برین حدیث که علی شرطهما است چه ابو عثمان نهدی از رجال بخاری و مسلم است پس معلوم شد که مراد رجال ایشان میدارد و لیکن لازم می آید که برین تقدیر حدیثی که بر شرطها باشد حدیثها است نازل در مرتبه از آنچه منفرد است بآن مسلم باید که بنا شد هرگاه که رجال ایشان باشد فی احادیث ایشان بود علی شرطهما باید که در حکم متفق علیه باشد

القرآن پس بیامرسید که جبرئیل آنحضرت را قرآن را یعنی بجهت سیر ادم چنانکه عادت حفاظ است مثل رسول الله صلی الله علیه
وسلم اجود بالخیر من الریح المرسلة جواد تر بود به نیکوییها از باد در زمان که پیوسته می وزد و به همه جا میرسد متفق فیه ... زهری
بعضی گویند که مرسل نیست که میفرستد آنرا خداوند سبحانه برای انزال باران بهر جا حدثنا ابو الیمان الحکم بن نافع قال اخبرنا شعیب
عن الزهری قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود ان عبد الله بن عباس رضی الله عنهما اخبره ان ابا سفیان بن حرب
اخبره ان تحقیق عبد الله بن عباس خبر داد عبید الله بن عبد الله بن عتبه را اینکه ابوسفیان خبر داد ابن عباس را ان هرقل ارسل الیه
فی رکب من قریش که بتحقیق هرقل قیصر روم فرستاد کسی بسوی ابوسفیان در حالی که ابوسفیان در جمعی از قریش بود وکانوا تجارا
بالشام و بودند این جماعت بازرگانان در ملک شام فی المدة التی کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ماد فیها ابا سفیان و کفار قریش در زمانی
که مهادنه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و صلح کرده بود در صلح حدیبیه ابوسفیان را و کافران قریش را ... فاتوه وهم بایلیاء ...
آمدند به ایلیاء که بیت المقدس است و در بعضی نسخ ... و هو راجح ... فدعاهم فی مجلسه وحوله عظماء الروم پس خواند هرقل ایشان را
در مجلس خود و گرد او بزرگان روم بودند ثم دعاهم ... پس تر خواند ایشان را نزدیک خود و دعا ترجمانه و خواند ترجمان
دیگر فقال ایکم اقرب نسبا بهذا الرجل الذی یزعم انه نبی پس گفت هرقل کدام کس از شما نزدیکتر است از روی نسب باین مرد که گمان میکند
که او پیغمبر خداست قال ابو سفیان فقلت انا اقربهم نسبا گفت ابوسفیان گفتم من نزدیکترین مردم بوی از روی خویشی فقال ادنوه
منی وقربوا اصحابه فاجعلوهم عند ظهره گفت هرقل نزدیک بیارید ابوسفیان را از من و نزدیک کنید یاران او را و بگردانید نزد پشت او ثم قال
لترجمانه قل لهم انی سائل هذا عن هذا الرجل پس گفت مر ترجمان خود را که بگو مر ایشان را یعنی یاران ابوسفیان را که تحقیق من سوال
کننده ام این یعنی ابوسفیان را از احوال این مرد یعنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم فان کذبنی فکذبوه اگر دروغ گوید با من دروغ گو سازید
او را فقال فوالله لولا الحیاء من ان یاثروا علی کذبا لکذبت عنه ابوسفیان گوید سوگند بخدا اگر نمی بود شرم ازانکه نقل کنند بمن دروغ را هر آینه دروغ
میگفتم از احوال آنحضرت از دشمنی که بدان وقت داشتم بوی ثم کان اول ما سالنی عنه ان قال کیف نسبه فیکم باز بود نخستین چیزی که پرسید مرا
ازان حضرت صلی الله علیه وسلم اینکه گفت چگونه است نسب او در میان شما قلت هو فینا ذو نسب گفتم او در میان ما صاحب نسب عظیم است قال
فهل قال هذا القول منکم احد قط قبله قلت لا گفت هرقل آیا گفته است این قول از شما کسی هرگز پیش از وی گفتم نه قال فهل کان
من آبائه من ملک قلت لا گفت هرقل آیا بوده است کسی از پدران او پادشاه گفتم نی قال فاشراف الناس اتبعوه ام
ضعفاؤهم گفت هرقل بزرگان مردم از روی حسب و نسب یا کلانان قوم متابعت کرده اند او را یا توانان ایشان گفتم بلکه توانان
و مسکینان و خورد سالان کرده اند اشراف اهل کبر و نخوت اند پس متابعت ندارند که خلفای اربعه و جز ایشان از اشراف پیش از سوال
هرقل ایمان آورده بودند شیخ ابن حجر گوید مراد اکثر و اغلب است قال ایزیدون ام ینقصون قلت بل یزیدون گفت آیا زیاده میشوند
تابعان او یا کم میشوند گفتم بلکه زیاده میشوند قال فهل یرتد احد منهم سخطة لدینه بعد ان یدخل فیه گفت آیا برمیگردد یکی از ایشان
کراهیت و غضب مر دین او را بعد ازانکه در دین او درآید گفتم نی قال فهل کنتم تتهمونه بالکذب قبل ان یقول ما قال گفت آیا بودید
شما او را که تهمت میکردید او را بدروغ پیش از گفتن او چیزی که گفته است گفتم نی قال فهل یغدر قلت لا ونحن منه فی مدة لا ندری ما هو
فاعل فیها گفت آیا نقض عهد میکند گفتم نی و ما یان با وی در زمانی دراز معاهده ایم نمیدانیم چه کننده است درین مدت قال ولم
تمکنی کلمة ادخل فیها شیئا غیر هذه الکلمة گفت ابوسفیان ممکن نبود مرا که تقصیر کنم در امر دین چیزی غیر این کلمه قال فهل قاتلتموه
قلت نعم گفت هرقل آیا جنگ پیش آمدید او را گفتم آری جنگ میکنیم قال فکیف کان قتالکم ایاه گفت چگونه است جنگ شما او را

آنکه مرتابع باشد متبوع آنکه بخاری اکتفا نکرده و از آنکه
حدیث کسانیکه سخن کرده شده در وی و نیست صحیح کی
... کرده باشد بخاری تمام یا اکثر
... از ابن عباس که یاد نمود دل
... بر صولت ظاهر شیعی ناتمام
... وی اخراج کرده اکثر آن نسخه
... سهیل بن ابی صالح از پدر وی و
... حماد بن سلمه از ثابت و غیر
... منفرد شده بخاری بآنها از ان
... اکثر از شیوخ او و بینکه ملاقات
... و دریافت احوال نموده و مطلع
... ایشان و تمیز کرده جید و سقیم
... بخلاف مسلم زیرا چه اکثر آنانکه
... اهل شام از انجا ماند که
... بعد شان ... آنجا
... آنکه موصوف بکمال اتقان
... است ندارند و حدیث او پس
... میکند حدیث ...
... گواهی که ... باشد
... ان پی آنکه استیعاب
... میکند بعادت ...
... اتقان روایت ...
... احادیثی که ... کرده
... و بست ... اکثر از
... مسلم است فصل ...
... راوی را که باشد ...
... نزد وی ...
... کتابیست صحیحین که ...
... است پس اگر غیر ...
... ابن طعن مقابل تعدیل
... نشود مگر ... صحیح
... اسباب مائل برجرح
... و بعضی غیر تابع ...
... مقام ...
... انقطاع یا جهالت یا ...
... ارسال ... است که ...
... اختصار ... مولف آن
... مقدم است بر باقی آن ...
... بسیار شود از راوی
... اند در اصل حدیث و در
... اکثر از اول لیکن متابعت
... مخالفت که باعث شده
... گر تعلیلی ... تصریح کرده
... و حفظ انداز روات

یعنی تمیل کدام جانب است قلت الحرب بیننا وبینه سجال ینال منا وننال منه گفتم جنگ میان ما و میان او دلو است گاه میگیرد دوست و مبارد گاه میگیریم ما از وی قال ماذا یامرکم گفت چه میفرماید شما را قلت یقول اعبدوا الله وحده ولا تشرکوا به شیئا واترکوا ما یقول آباؤکم گفتم میگوید عبادت کنید خدا را تنها و شریک نکنید بخدا چیزی را و بگذارید آنچه میگویند پدران شما ویامرنا بالصلوة والصدق والعفاف والصلة و میفرماید ما را بنماز و راستی در گفتار و باز ماندن از حرام و مکروهات و صلهٔ ارحام به انعام و نکوئی با ایشان فقال للترجمان قل له سألتك عن نسبه فذكرت انه فیكم ذو نسب گفت هرقل مر ترجمان خود را بگو مر ابو سفیان را پرسیدم ترا از نسب وی پس گفتی که بتحقیق وی در میان شما صاحب نسب عالی است وكذلك الرسل تبعث فی نسب قومها و همچنین است که پیغمبران برانگیخته میشوند از بهترین نسب قوم خود وسألتك هل قال احد منكم هذا القول فذكرت ان لا و پرسیدم ترا آیا گفته است یکی از شما پیش از وی این قول پس گفتی تو که نگفته است کسی فقلت لو كان احد قال هذا القول قبله لقلت رجل یاتسی بقول قیل قبله پس گفتم اگر بودی یکی از قوم او گفته است این قول را پیش ازین هر آینه میگفتم این مردی است که تبعیت میکند بقولی که گفته شده است پیش از وی وسألتك هل كان من آبائه من ملك فذكرت ان لا فقلت فلو كان من آبائه من ملك قلت رجل یطلب ملك ابیه و پرسیدم ترا آیا هست از پدران او پادشاهی پس گفتی که نبود گفتم اگر بودی از پدران او پادشاهی گفتمی مردی است که طلب میکند ملک پدر خود را وسألتك هل كنتم تتهمونه بالكذب قبل ان یقول ما قال فذكرت ان لا و پرسیدم ترا آیا بودید شما که تهمت میکردید او را بدروغ پیش از گفتن او چیزی را که گفته است پس گفتی که تهمت نکرده ایم او را هرگز بدروغ فقد اعرف انه لم یكن لیذر الكذب على الناس ویكذب على الله پس تحقیق میدانم این را که وی یعنی پیغمبر خدا نیست این که بگذارد دروغ را بر مردم و دروغ گوید بر خدا وسألتك اشراف الناس اتبعوه ام ضعفاؤهم فذكرت ان ضعفاءهم اتبعوه وهم اتباع الرسل و پرسیدم ترا که بزرگان مردم متابعت او کرده اند یا ناتوانان آنها گفتی تو که ناتوانان متابعت کرده اند او را و ایشان هم اینها تابعان پیغمبران می باشند وسألتك ایزیدون ام ینقصون فذكرت انهم یزیدون وكذلك امر الایمان حتى یتم و پرسیدم ترا که آیا زیاده میشوند تابعان او یا کم میشوند گفتی تو که زیاده میشوند همچنین است کار ایمان تا آنکه تمام میشود وسألتك ایرتد احد سخطة لدینه بعد ان یدخل فیه فذكرت ان لا و پرسیدم ترا آیا مرتد میشود کسی از روی خشم و کراهت مر دین او را بعد از آنکه در می آید در دین او پس گفتی که تحقیق نیست چنین وكذلك الایمان حین تخالط بشاشته القلوب همچنین حال ایمان است تا آنکه می آمیزد شرح و فرح و سرور او دلها را وسألتك هل یغدر فذكرت ان لا وكذلك الرسل لا تغدر و پرسیدم ترا آیا غدر و عهد شکنی میکند گفتی که تحقیق نمیکند همچنین است پیغمبران غدر نمیکنند وسألتك بما یامركم فذكرت انه یامركم ان تعبدوا الله ولا تشركوا به شیئا و پرسیدم ترا که چه چیزی که میفرماید شما را پس گفتی تو که تحقیق میفرماید شما را که عبادت کنید خدا را و شریک نکنید بخدا چیزی را وینهاكم عن عبادة الاوثان و باز میدارد شما را از پرستیدن بتان ویامركم بالصلوة والصدق والعفاف و میفرماید شما را بنماز و راستی در گفتار و باز ماندن از حرام فان كان ما تقول حقا فسیملك موضع قدمی هاتین اگر راست است آنچه میگوئی در واقع راست پس نزدیک است که مالک شود جای این دو پای من اشارت بزمین بیت المقدس است یا بتمام ممالک روم وقد كنت اعلم انه خارج لم اكن اظن انه منكم و تحقیق بودم من که میدانستم البته وی بر آمدنی است نبودم گمان کنم تحقیق از شما یعنی از قبیلهٔ قریش باشد فلو انی اعلم انی اخلص الیه لتجشمت لقاءه پس اگر من میدانستمی که تحقیق میرسم بوی البته تکلف میکردم و رنج میکشیدم ملاقات او را ولو كنت عنده لغسلت عن قدمیه و اگر میبودم نزد او البته می شستم گرد از پای او و بنا بر آنکه هرقل بر قرب بعثت نبی آخر الزمان از کتب انبیا اطلاع یافته بود و بلکه بر خصوصیات احوال شریفه نیز آگاهی داشته چون کتاب رسول الله صلی الله علیه وسلم بوی رسید و شنید که قافلهٔ قریش از مکه آمده طلبیده تحقیق احوال آنحضرت کرد و مشتاق دریافت این شرف و کرامت بود لیکن دانسته بود که مبعوث شده لیکن مکرر سؤالها و جوابها برای تاکید و تقریر در ذهن حاضران است ثم دعا بكتاب رسول الله پس طلبید کتاب

جای ابوابی که قصد کرده آنرا و آن را خالی گذاشته پس بعضی از ابواب را از اسناد و حدیث و اختصار کرده و در آن بر قول خود فیه فلان عن النبی صلی الله علیه وسلم و عنوان بدگاه ذکر میکند متن را بی اسناد و گاه ذکر میکند بطریق تعلیق و نمیکند آن را مگر برای آنکه اراده احتجاج دارد در مسئله که ترجمه ساخته آن را و اشارت کرده طبوعی بجهت آنکه معلوم است با آنکه سبق ذکر یافته و بسا که نزدیک گذشته می باشد و واقع میشود در بسیاری از ابواب آن احادیث کثیره و در بعضی جز یک حدیث نبود و در بعضی آیتی از کتاب الله مذکور و در بعضی چیزی نباشد نه آیه و نه حدیث و تحقیق ادعا کرده قومی که مؤلف بقصد کرده است اینها را و غرضش آنست که بیان کند که ثابت نشده حدیث بشرط وی درین باب ازین جهت واقع شده در بعضی اسخهای کتاب به پیوستگی بابی که ذکر کرده نشده در آن حدیث بحدیثی که مذکور نشده و عنوان آن باب پس مشکل گشته فهم آن بر کسی که دیده است آنرا و تحقیق واضح کرده سبب آن امام ابو الولید باجی مالکی در مقدمه کتاب خود در اسماء رجال بخاری گفت خبر داد مرا حافظ ابوذر عبد الله بن محمد بن احمد هروی که گفت حدیث کرد مرا حافظ ابو اسحق ابراهیم بن احمد مستملی گفت نوشتم و نقل گرفتم کتاب بخاری را از اصل آن که بود نزد صاحب وی محمد بن یوسف فربری پس دیدم در آن چیزها که تمام شده و چیزها که بیاض گذاشته از آنجمله ترجمه هاست که ثابت کرده نشده بعد از آن چیزی و بعضی احادیث اند که ترجمه ساخته نشده فوق آن پس اضافت کردیم بعض آن را بسوی بعض و گفت ابو الولید باجی و دلالت میکند بر صحت این قول آنکه روایت ابی اسحاق مستملی و روایت ابی محمد سرخسی و روایت ابی الهیثم کشمیهنی و روایت ابی زید مروزی مختلف اند بتقدیم و تاخیر با آنکه نوشته اند ایشان همه از یک اصل و نیست آن مگر بسبب آنکه تخمین کرده هر یکی از ایشان و آنچه بود در پاره یا کاغذ پاره که این از فلان موضع است پس اضافت کرد آن را بسوی آن موضع و روشن میکند آن را آنکه تو در ترجمه یا اکثر آن نیست در میان آنها حدیثی گفت باجی وارد نکردیم این کوتاه را در اینجا مگر بجهت آنچه رنج کشیده اند بدان اهل شهرها از جستن سخنی که جامع باشد میان ترجمه و حدیثی که متصل آنست و تکلف ایشان در آن از تعسف تاویل آنچه جایز نباشد انتهی اینجا ترجمه کلام نووی است شیخ ابن حجر در مقدمه گفته این قاعده نیکوست بنا جسته میشود بسوی آن جائی که دشوار میشود وجه جمع میان ترجمه و حدیث و آن مواضع قلیل اند ... میکنند آن را از ترجمه های ابواب هر چند طور ... حدیثی که مناسب باب باشد اگرچه بر وجه خفی بود و موافق باشد شرط او را وارد میکند آن ... مقام آنست ... باب گردیده ... عدم صلاحیت

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الذی بعث به مع دحیة الکلبی الی عظیم بصری فدفعه الی هرقل آن کتابی که فرستاده بود آنحضرت با دحیه کلبی بسوی رئیس بصری که قریه ایست از شام و وی فرستاده بود بسوی هرقل فقرأه فاذا فیه پس خواند هرقل آن کتاب را و بود در آن بسم الله الرحمن الرحیم من محمد عبد الله و رسوله از محمد که بنده خدا و فرستاده او ست بسوی
او وصف عبودیت ذکر کرد برای کتابت بطلان اعتقاد نصاری که در حق عیسی علیه السلام دارند و هرقل
عظیم الروم بسوی هرقل که رئیس روم است هرقل امیر و ملک نخواند تا که بحکم اسلام معزول است
سلام علی من اتبع الهدی سلامت کسی که پیروی راه راست رفت اما بعد فانی ادعوک بدعایة الاسلام
یعنی میخوانم ترا بسوی کلمه اسلام که لا اله الا الله محمد رسول الله است اسلم تسلم اسلام آر تا سلامت مانی یؤتک الله اجرک
مرتین مسلمان شو تا بدهد خدای عز و جل جزای ترا دو بار یکبار بر ایمان پیغمبر خود و دیگر بر ایمان بآنحضرت صلی الله علیه وسلم
یکبار بر ایمان نفس خود و دیگر بر ایمان توابعان تو فان تولیت فان علیک اثم الاریسیین اگر پشت دهی بر تو گناه است گناه
جمع اریس است بوزن کریم بدو یا مشدده تحتیه بیان هر دو را ارسین کلمه ای بمعنی مزارع و مراد اینجا جمیع رعایا و توابع است و یا اهل
الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم ان لا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئا و ای اهل کتاب بیایید بسوی کلمه توحید که برابر است میان
ما و میان شما اینکه عبادت نکنیم مگر خدا را و انباز نسازیم بوی چیزی را و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله و نگیرد بعضی
بعض را از غیر خدا و نگویید که عزیر ابن الله است و مسیح ابن الله است و تابع احبار نشوید در حل و حرمت چنانچه آمده است که چون آیت اتخذوا
احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله آمد عدی بن حاتم گفت یا رسول الله ما عبادت رهبانان نمیکردیم آنسرور فرمود آیا نبود
که در حل و حرمت تابع قول ایشان بودید گفت بلی فرمود همین است ارباب گرفتن فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون پس
اگر پشت دهید از توحید پس بگویید ای مسلمانان بکافران گواه باشید که مسلمانیم یعنی بر اسلام آگاهی دهید یا اعتراف کنید
کافر اید قال ابو سفیان فلما قال ما قال و فرغ من قراءة الکتاب گفت ابو سفیان هرگاه گفت هرقل آنچه گفت و فارغ شد از خواندن
کتاب رسول الله صلی الله علیه وسلم کثر عنده الصخب و ارتفعت الاصوات بسیار شد نزد هرقل آواز
و بلند شد آوازها فاخرجنا فقلت لاصحابی حین اخرجنا در آورده شدیم از مجلس هرقل پس گفتم یاران خود را
لقد امر امر ابن ابی کبشة سوگند بخدا که عظیم شد کار پسر ابی کبشه مراد آنحضرت است صلی الله علیه وسلم از راه عداوت
میخواندند و نسبت میکردند بغیر پدر و ابو کبشه یا جدی آنحضرت است یعنی گویند از جانب مادر آن حضرت است
که ابو کبشه مردی بود از خزاعه که ترک پرستش بتان کرده بر خلاف عرب عبادت شعری که نام کوکبی است میکرد کفار آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم بجهت مخالفت آنحضرت مر ایشان را در عبادت اصنام تشبیه بوی میکردند انه یخافه ملک
بنی الاصفر تحقیق میترسد از او پادشاه رومیان و اهل روم را بنی الاصفر از آن میگویند که در زمانی حبشه بر روم غالب آمده بودند
بزنان رومیان وطی کردند و از ایشان اولادی زرد رنگ برآمد مخلوط از سیاهی زنگی حبشیان و سفیدی رومیان یعنی گویند که
اصفر پسر روم است و روم نام مردی است فما زلت موقنا انه سیظهر حتی ادخل الله علی الاسلام پس همیشه بودم یقین کننده
سرانجام است که غالب شود دین آنحضرت تا آنکه در آورد خدا بر من اسلام را و کان ابن الناطور صاحب ایلیاء و هرقل سقفا علی نصاری
الشام و بود ابن ناطور رئیس و حاکم بیت المقدس و صاحب هرقل که او را قاضی و مقدم نصاری شام گردانیده بود یحدث ان هرقل حین
قدم ایلیاء اصبح یوما خبیث النفس فقال بعض بطارقته قد استنکرنا هیئتک حدیث میکرد که هرقل وقتی که آمد به بیت المقدس

المقدس صبح كرد روزی اندوهگین و اندوهناک پس گفت بعض از سران و دولت و خواص بطریق او تحقیق ما منکر شدیم برخلاف حال تو و اسم شکل ترا
قال ابن الناطور وكان هرقل حزاء ينظر في النجوم گفت ابن ناطور و بود هرقل کاهن بیننده در ستاره کاهن حکم کننده یعنی الحکم از پیشینیان
بود و دیگر در احکام نجوم فقال لهم حين سالوه اني رايت الليلة حين نظرت في النجوم ملك الختان قد ظهر پس گفت
هرقل بحاضران وقتی که پرسیدند او را از تغیر حیثیت او تحقیق من دیدم امشب هنگامی که نظر کردم در ستارها پادشاه اهل ختنه تحقیق غلبه کرده
است یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم نصاری چون ختنه نمیکردند و مردم عرب ختنه کرده بودند با اهل ختان ذکر میکردند فمن يختتن من هذه الامة
پس کیست که ختنه میکنند از اهل این عصر قالوا ليس يختتن الا اليهود فلا يهمنك شانهم گفتند نیست آنکه ختنه میکند کسی مگر یهود
و ترا غمگین نسازد و البته ترا حال ایشان واكتب الى مداين ملكك فليقتلوا من فيهم من اليهود بنویس بسوی شهرهای ملک خود
که بکشند کسی را که در میان ایشان است از یهود فبينما هم على امرهم اتي هرقل برجل ارسل به ملك غسان پس در میان آنکه
ایشان بر سر فکر و مشورت بودند آورده شد هرقل بمردی یعنی مردی را نزد هرقل آوردند که فرستاده بود او را ملک غسان و غسان نام
آبی است که قومی از یمن در بعضی وطن گرفته اند و آنها را بنام آن آب میگویند يخبر عن خبر رسول الله صلى الله عليه وسلم خبر میداد از خبر
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلما استخبره هرقل قال اذهبوا فانظروا امختتن هو ام لا پس هرگاه طلب خبر کرد از آن مرد و خبر داد آن مرد
فرستاده گفت بروید و نظر کنید که ختنه کرده شده است این مرد یا نه فنظروا اليه پس نظر کردند بوی فحدثوه انه مختتن پس گفتند
هرقل را که تحقیق این مرد ختنه کرده شده است وسأله عن العرب فقال هم يختتنون پس پرسید آن مرد را از حال عرب گفت وی
که ایشان ختنه میکنند فقال هرقل هذا ملك هذه الامة قد ظهر پس گفت هرقل این مرد که از نجوم در حال او دیدم مالک و بادشاه
اهل این امت است که تحقیق ظاهر شده ثم كتب هرقل الى صاحب له برومية وكان نظيره في العلم پس تر نوشت هرقل کتابی
بسوی یاری که او را برومیه که شهریست از ملک روم گویند و در قلعه اوست و چهار میل بود و بود آن یار مانند او در علم کهانت و نجوم و
سار هرقل الى حمص و رفت هرقل بسوی حمص که دار الملک او بود فلم يرم حمص حتى اتاه كتاب من صاحبه و نگذشت
بر حمص تا آنکه آمد کتاب یار او يوافق راي هرقل على خروج النبي صلى الله عليه وسلم که موافق بود رای هرقل را بر ظاهر شدن پیغمبر
صلی الله علیه وسلم وانه نبي و آنکه او تحقیق پیغمبر است فاذن هرقل لعظماء الروم في دسكرة له بحمص پس اذن کرد هرقل
مر کلانان روم را که در آیند در قصری که مر او را بحمص بود ثم امر بابوابها فغلقت بستر فرمود به بستن درهای آن بستند ثم اطلع
فقال يا معشر الروم هل لكم في الفلاح والرشد وان يثبت ملككم فتبايعوا لهذا النبي پس از پرده بر آمد گفت ای گروه
رومیان هست شما را رغبتی در رستگاری و نیکی و رای راستی و آنکه بر جا ماند ملک شما پس بیعت کنید این پیغمبر را و در دین او در آیید
فحاصوا حيصة حمر الوحش الى الابواب فوجدوها قد غلقت پس گریختند گریختن خران وحشی بسوی درها و یافتند درها را
در حالی که بسته اند فلما راى هرقل نفرتهم وايس من الايمان قال ردوهم علي پس هرگاه که دید هرقل گریختن ایشان و نومید
شد از ایمان ایشان گفت باز گردانید ایشان را بر من وقال اني قلت مقالتي آنفا اختبر بها شدتكم على دينكم فقد رايت پس گفت
تحقیق گفتم مقاله در این وقت در حالی که امتحان کردم بآن مقاله سختی شما بر دین خود تحقیق دیدم که محکم اند در دین فسجدوا له ورضوا عنه
پس سجده کردند رومیان هرقل را و خوشنود شدند از وی فكان ذلك آخر شان هرقل و بود این قصه آخر شان هرقل یعنی انجام
قصه که تعلق بایمان او دارد و بعد از آن لشکر کشید بموته و تبوک و محاربه کرد با لشکر اسلام و ظاهر گشت که بشرف ایمان مشرف
نشده و محل گمان ایمان متمرد داشته باشد و این محاربه از ترس قوم باشد که دعوی ملک [illegible] در مسند امام احمد رضی الله عنه

باشد پس مقصود از مناسبت بودن کار ربیانیه و ختم
در هم هست بی شک لازم باشد و قول شود که تحقیق بی در
ترا هم هست محصول در سلسله است یک بار در سند بسبیل
تعلیق مع آنست و آن بی تمامه معروف نیست لکه در جی بعد بعث
در مقام روایت متقدم است که بجای آن تحویل را دیگر کرده اند
مقصود ترجمه است که استعمال میکنند اگر چه در این باب تعیین
و همیکس از محدثین سماعیست او و در بیان منابت و تخریج
ذکر کرده ام در مقام تخریج بر وجه ظاهر است جمیع مقامات را
و تحمل اصل هست برای دفع شکالات از اسلوب این کتاب
و توجیه هست برای بعض تکرارات و تقطیع و تقدیم
و تکرار آن از طرق مختلفه متنوعه و اجمال یعنی بطوب از احادیث
بجهت عدم صحت شرط او است یعنی در تراجم آن ابواب اگرچه
احادیث مروی شده اند لکن چون بشرط وی نبودند بیاورد
آن را و چون این ظاهر که نگویند در تضاعیف و تذکره کتاب
صحیح منضبط شده تنبیهات مقامات احادیث تا ام حجت
هر اصل کلی تا اگر استنباط کرده آن لازم مرکب این در جمیع
مواضع تا اعتراض تعلیق بر آن بنا برقرارت و هیچ کس را نیز
وارد نیاید قولی آن ظاهر شود و در روایت ابو الولید ... مطلع
هست در باب وجه اسم هست از وجه شکالات کتاب و تقطیع
و تعلیق و تکرار چون شارحان ذکر [illegible] دیگر است
آن را بر ذکر تیم فصل بسم در سر تقطیع حدیث و تقدیم
و تعلیق و تکرار گفته اند که بخاری ذکر میکند حدیث را در جای
متعدد و استدلال میکند بدان در هر باب باسناد دیگر و اخراج
میکند از آن بحسب استنباط خود معنی را که مقتضی است آن
بابی که اخراج کرده حدیث را در آن باب و کم است که آورده
باشد حدیثی را بیک لفظ و یک اسناد در دو جای و اگر [illegible]
دیگر برای اغراض شتی چون براوردن آن از حد غرابت و
تنبیه بر کثرت طرق حدیث و مقصود ابواب و تعدد مخرجه و روایات
آن تنبیها بر تمام و زیادت و نقصان و اختلاف الفاظ
و عبارات و وصل و ارسال و رفع و وقف و تصریح و ثبوت
سماع و زیادت مروی و نقصان آن از اسناد در جایی که
راوی شنیده باشد از شیخ بواسطه یا بی واسطه پس روایت کند
هر دو طریق و اما تقطیع حدیث یعنی پاره پاره کردن در ابواب
جدا آوردن در صورتی است که مشتمل بر جملهای متعدد است
که تعلق نیست یکی با دیگری از آن پس اخراج میکند هر جمله
را در باب مستقل بخوف تطویل و گاه ببسط میاید پس سوق
میکند تمام آن را در صورتیکه جملها بیکدیگر مربوط اند و مشتمل بر کلام
متعدد اند تمام را اعاده میکند و اما بر حدیث نیز تعلیق میکند
آن و گاه وقف میشود تخریج حدیث از مدار طرق پس تعریف
میکند یعنی تغییر میدهد بجای موصول و بجای
دیگر تعلیق و جایی که اقتصار میکند بر قدر محتاج الیه باب
ملاحظه اقتصار بر بعض آن در ذکر بابی در کتاب پس مطلع
میشود ... که در حدیث ... باشد تقدیم
کنیکه کرده شود ... آورده و باقی بیفکند
آن تعلیق بموضع کتاب وی ... واقع شده ...

واقع شده بود که از جواب کسری نیز بحضرت رسالت پناه نوشته که من مسلمانم حضرت فرمود که وی بر نصرانیت خود است قال محمد ابو عبد الله رواه صالح بن کیسان و یونس و معمر عن الزهری گفت محمد آسمعیل بخاری روایت کرد این حدیث را صالح و یونس و معمر ساز زهری و زهری بیشتر گروه اصحاب خود را بسند واحد از شیخ واحد که عبید الله است کذا قال القسطلانی مناسبت این حدیث بعنوان باب مذکور از آن رو تواند بود که مذکور است دران شرائف صفات و مبادی احوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بدان سزاوار کرامت وحی و رسالت شده و نیز در وی قصه ابتدای ظهور نبوت نزد جمعی لتدرج یافته و آیت مذکور در عنوان از آنکه قصه که از هرقل و ابوسفیان نقل کرده واند ظاهر میشود که احوال انبیا که بایشان وحی نازل شده همه اینچنین است والله اعلم چون مصنف فارغ شد از باب وحی که علم مقدم این کتاب واشتهت آغاز کرد مقاصد و مبنیه را ابتدا کرد بایمان که سر همه مقاصد و ملاک امر دین و مبنی احکام شرع متین است و نخستین واجبات بر مکلفین است پس گفت

بسم الله الرحمن الرحیم کتاب الایمان

و در بعضی روایات این کتاب تسمیه متاخر است از کتاب الایمان و اصح روایات انست که ما اختیار کردیم ایمان در لغت بمعنی تصدیق مطلق است و در شرع تصدیق پیغمبر است باذعان احکام التکلیفیه که بران خبر داده و تفصیلا آنچه که بتفصیل معلوم شده و اجمالا آنچه که مجمل آمده شود و تفصیل مذاهب و تحقیق آن از کتب کلامیه طلب باید کرد و تمام آنچه از ضروریات مقام است و تنبیه بران باید کرد آنکه انچه از کلام البخاری عبارات فهم می شود که ایمان نزد محدثین عبارت از مجموع اعتقاد بدل و اقرار بزبان و عمل بجوارح است مراد بدان ایمان کامل است چنانکه مذهب جمهور المحققین اهل سنت است محدثین تصریح کرده اند باین معنی و بخاری در حدیث لا یزنی الزانی و هو مومن گفته ای مومن کامل چنانکه بیاید کذا افاد الشیخ فی شرح المشکات باب قول النبی صلی الله علیه وسلم در بعضی روایات باب الایمان و قول النبی واقع است و آنچه مختار اکثر و اولی است چنانکه او ذکر ایمان در باب ستر کست بنی الاسلام اسلام بنا کرده شده اسلام بر پنج چیز اسلام در لغت بمعنی خضوع و انقیاد است و این معنی داخل است در حقیقت ایمان چنانکه اشاره بآن کرده شد پس اسلام جدا نیست از ایمان حکما و متحد است در صدق اگرچه بحسب مفهوم تغایر دارد و کرمانی گوید میل بخاری هم باتحاد است چنانکه اهل سنت گفته اند الایمان و الاسلام واحد این جزو حدیث مرفوع است چنانچه معلوم خواهد شد و هو قول عطف است بر قول النبی نه بر بنی الاسلام یعنی ایمان اقرار بزبان و فعل و عمل بجوارح است و تعرض نکرد که اعتقاد بقلب است از آنکه بر وی کسی را خلاف است و می توان فعل را عام گرفت که شامل فعل قلبی هم باشد و یزید و ینقص ایمان زیاده می شود بطاعات و کم میشود بمعاصی گفته اند که مبنای این قول بر آنست که اعمال داخل حقیقت ایمانست پوشیده نماند که اگر ایمان عبارت از همین تصدیق بود پس زیادتی و نقصان تواند که باعتبار کیفیت قوت و ضعف باشد و متصف بآیات و غیرها نیز ناظر است بهمین و الا بر تقدیری که اعمال داخل ایمان باشد زیادتی و کمی نیز ظاهر است هیچ حاجت بدلیلی نیست با آنکه دلائل مذکوره دلالت بر زیادتی باحتمال ندارد و قسطلانی گوید که این قول از کبار صحابه است مانند عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب و ابن مسعود و ابو الدرداء و ابن عمر و ابن عباس رضی الله عنهم و جمعی کثیر از تابعین و غیرهم نام میبرد که روایت کرده اند بسند صحیح از بخاری نقل کنند که گفته زیاده و بر هزار کس از علما ملاقات کرده ام هیچکس را نیافتم که درین قول خلاف داشته باشد و بخاری مولف کتاب بر زیادت ایمان بهشت آیه قرآنی استدلال کرده و مطابق آنچه قابل زیادت است نقصان پذیر نیز خواهد بود و قال الله عز وجل لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم این آیت در سوره فتح است و معنی آنست که حق سبحانه تعالی ثبات و اطمینان انداخت در دل مسلمانان تا زیاده شوند از روی یقین یقینی که داشتند زیادتی برسوخ عقیده و اطمینان نفس بر آن آیت و زدناهم هدی و این آیه در سوره کهف و زیادت کردیم ایشان را یعنی اصحاب کهف را هدایت بر سر این آیت قال الله تعالی انهم فتیة آمنوا بربهم و گفته اند که این آیت بعضی

شیخ الاسلام

موصول است و بعض گفته شد که از برای تعیین مخرج حدیث است از تعدد طرق یا احتیاج که بحسب اشتمال آن حدیث بحکم دیگر در موضع دیگر و اگر درین صحیح موصول نیامده پس یا معروف است از جای دیگر یا ... یا السیف که بعض چون مذکور است مستفاد از اول صحت است تا کسی که تعلیق کرده از وی یکین آنچه از نظر در آن ظاهر کرده از رجال آن حدیث پس قسمی است که رجال ملحق بشرط وی و عدم وصل آن بجهت آنست که اخراج کرده باشد آنچه قایم مقام آن است پس مستغنی شد از ایراد آن سیاق مستوفی و در رکب تر کرد بلکه آورد آن السیف تعلیق بقصد اختصار یا بجهت آنکه حاصل نشده تردد وی سماع یا شنیده است آن را و شک دارد در سماع آن از شیخ خود بطریق یا شنیده است از شیخ مذکره نه تحدیث پس ندید که سوق کند آن را بسیاق اصل و غالب این دیانی است که واقع میکند از مشایخ خود و از آنجمله است که گفت در کتاب الوکالة قال عثمان بن الهیثم حدثنا عوف قال حدثنا محمد بن سیرین عن ابی هریره رضی الله عنه قال وکلنی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بزکوة رمضان الحدیث و ایراد کرده این را در موضع دیگر نیز که فضائل قرآن و در ذکر ابلیس و گفت درهیچ جا حدثنا عثمان پس ظاهر آنست که نشنیده است از وی تا استعمال کرده مصنف این صیغه را در آنچه نشنیده است آن را از مشایخ خود در چند حدیث که وارد میکند آن را از ایشان بصیغه قول فلان و از آن موضع دیگری می آورد بواسطه میان خود و میان ایشان چنانچه در جاهای بسیار معلوم شود و لازم نمی آید که وی مدلس باشد از ایشان چه تصریح کرده خطیب و غیره وی با آنکه لفظ قال محمول نیست بر سماع مگر از کسی معلوم شده از عادت وی که اطلاق نمیکند آن را مگر بر سماع و کسی که عادتش اینچنین نیست امر در وی محتمل باشد و قسمی از آن است که رجال ملحق بشرط وی نیستند پس گاه صحیح میباشد بر شرط غیر وی و گاه حسن که صالح حجت باشد و گاه ضعیف لیکن نه بجهت قدح در رجال آن بل از جهت اندک انقطاع در اسناد آن چنانچه در موضع آن معلوم شود اسمعیلی گفته این صنع بخاری یا بجهت نشنیده است این حدیث را از آن شیخ یا بواسطه کسی که وثوق دارد و بسماع از وی و این حدیث معروف و مشهور است از آن شیخ یا آنکه شنیده است آن را از کسی که نیست از شرط کتاب پس تنبیه میکند بر آن حدیث بنا بر دادن آن کسی که حدیث کرده است بدان نه بر باب تحدیث آن از وی و سوق نمیکند آن را بسیاق اصل واما صیغه مرتضی نیست مستفاد از آن صحت تا کسی که تعلیق آورده از وی بلکه بعضی از آن صحیح اند و بعضی غیر صحیح و لیکن هیچ بر شرط وی آن مردمان استعمال نمیکند آن را مگر جائی که می آرد معلق بالمعنی چون قول وی در طب و یذکر عن ابن عباس رضی الله عنهما

روایات ساقط است و درین صورت تمسک همین هفت آیت خواهد بود آیت سوم در سوره مریم قال الله عز وجل ویزید الله الذین اهتدوا هدی و زیاده میکند خدا آنان را که هدایت یافته اند هدایت را و هدایت درین دو آیت بمعنی ایمان است و قریب است که درین صورت زیادتی ایمان تام خواهد بود اگرچه صریح نسبت زیادتی بآن نیست آیت چهارم قال عز وجل والذین اهتدوا زادهم هدی وآتاهم تقویهم آیت پنجم قال عز وجل ویزداد الذین آمنوا ایمانا و زیاده میشود مر آنکه ایمان آورده اند از روی ایمان آیت ششم در سوره براة قال عز وجل وایکم زادته هذه ایمانا فاما الذین آمنوا فزادتهم ایمانا وقوله سبحانه تعالی فاخشوهم فزادهم ایمانا وقوله تعالی وما زادهم الا ایمانا وتسلیما والحب فی الله والبغض فی الله عز وجل من الایمان و دوستی از جهت خدا و خشم از جهت خدا یعنی در حقوق خدا از جمله ایمان است و دوستی و دشمنی بزاید و کم میشود شده این حدیث را که مولف ذکر سند آورده ابو داود بسند جود و از ابی امامه و ترمذی از معاذ بن جبل ذکر کرده اند و کتب عمر بن عبد العزیز الی عدی بن عدی و نوشت عمر بن عبد العزیز بعامل خود که بر جزیره موصل بود و تابعی بزرگ قدر بود واست و قول آنکه صحابی است ان للایمان فرایض تحقیق مر ایمان را اعمال مفروضه است وشرایع و عقاید دینیه است وحدودا و حدها است یعنی منهیات و ممنوعات که تجاوز نباید کرد از ان وسننا و عبادتهای مستحبه است فمن استکملها استکمل الایمان کسی که بکمال رسانید این امور را بکمال رسانید ایمان را ومن لم یستکملها لم یستکمل الایمان و کسی که بکمال نرسانید آنها را بکمال نرسانید ایمان را فان اعش فسابینها لکم حتی تعملوا بها وان امت فما انا علی صحبتکم بحریص اگر زندگانی کردم پس انجام است که بیان کنم آن امور را برای شما تا عمل کنید بآن و اگر مردم پس نیستم من بزندگانی و همراهی شما شره ناک این قول دلالت میکند بر آنکه تصدیق و اعمال داخل ایمان کامل است چنانکه ظاهر است باونی دانش و تمیزی وقال ابراهیم علیه السلام ولکن لیطمئن قلبی و گفت ابراهیم پیغمبر چون فرموده آیا نه تو مومن قال بلی گفت ایمان دارم لیکن سوال کردم که ببینم چگونه زنده میکنی مرده را تا دل من بدان آرام گیرد و از علم الیقین بعین الیقین برسد و پیشتر همین معنی کاطمینان عبارت از انست زایدتر از اصل ایمان است وقال معاذ اجلس بنا نؤمن ساعة گفت معاذ بن جبل بنشین بما لحظه که زیادتی ایمان کنیم بذکر امور آخرت واحکام دین و درین اشارت است که امور دین داخل ایمان است و ظاهر آنست که مومن بمعنی تجدید ایمان باشد کما ذکر وقال ابن مسعود الیقین الایمان کله و گفته است ابن مسعود یقین که در آیت واعبد ربک حتی یاتیک الیقین ایمانست همه ایمان و تاکید بکل نمیکند مگر چیزی را که اجزا دارد و هرچه اجزا دارد صلاحیت زیادتی ونقصان با اوست وقال ابن عمر لا یبلغ العبد حقیقة التقوی حتی یدع ما حاک فی الصدر نمیرسد بنده مومن حقیقت تقوی را تا آنکه بگذارد چیزی را که خلد در سینه و خلجان میکند در دل از امور نا مرضیه اسلام مراد از تقوی ایمان است چه ایمان نخستین مرتبه تقوی ست که عبارت از پرهیز از کفر است و در روایتی دیگر بدل تقوی ایمان واقع شده پس درین قول اشارتست که بعضی مومنان بحقیقت ایمان میرسند و بعضی نمیرسند پس ایمان متجزی بود وقال مجاهد گفت مجاهد در تفسیر قوله تعالی شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا بیان کرده است برای شما از دین چیزی را که وصیت کرده است آن نوح را اوصیناک یا محمد وایاه دینا واحدا وصیت کردیم ترا ای محمد و نوح را یکدین تمام وصیت بهمه آمده و تخصیص بنوح با آنکه در سیاق انبیا بسیار واقع شده از آنکه درین وصیت شریک اند همه انبیا و پس بذکر او غنای بخشد از ذکر دیگران کذا قالوا وقال ابن عباس شرعة ومنهاجا سبیلا وسنة یعنی تفسیر کرده است ابن عباس قول حق جل شانه را درین آیت ولکل جعلنا منکم شرعة ومنهاجا شرعه را براه و منهاج را بسنت و ظاهر آنست که این برده آیت را با آیه الاولی دلیل ساخته بر زیاده و نقصان ایمان اگر پس آن تواند بود که مقتضی آیه اولی است که دین همه انبیا یکی است و مقتضی آیه ثانیه آنکه متعدد است پس باید که ایمان که اصل دین است بحسب ذات یکی باشد بحسب کمال متعدد چه دین نبی الانبیا صلی الله علیه وسلم

حکم بغرابت کرده و گفته اجماع کرده اند اهل علم بر قول باین حدیث و بعضی اتمان ضعیف اند که تا عاضد است و موافقت اجماع شاهد و این در کتاب بسیار کم است و جای که واقع شده حکم کرده مصنف عقب آن بضعف چنان قول وی در کتاب الصلوة ویذکر عن ابی هریرة رفعه لا یتطوع الامام فی مکانه ولم یصح و نقل کرده نووی اتفاق محققین محدثین وغیر ایشان بر اعتبار این دو صیغه جزم و تمریض و گفته اعتبار کرده بخاری باعتبار این دو صیغه واسطه امر بر و در احکام آن در صحیح خود پس میگوید در یک ترجمه بعض کلام خود را بتمریض یعنی ایحزم بهاس امر مذکور ایجد تفصیل معلق مرفوع است اما موقوف پس جزم میکند از آن بانچه صحیح است نزد وی اگرچه بر شرط وی نباشد و جزم نمیکند بانچه در اسناد آن ضعف و انقطاع است مگر که منجبر گشته باشد آن بوجهی دیگر یا بشهرت آن از کسی که گفته است آن را و وارد میکند موقوفات را از فتاوی صحابه و تابعین و تفاسیر ایشان بسیاری از آیات را مگر بطریق استیناس و تقویت آنچه اختیار کرده آن را از مذهب مسایل خلافیه پس مقصود بالذات احادیث صحیحه مسنده اند که ترجمه و عنوانی ساخته شده برای آن و آثار موقوفه و احادیث معلقه که عنوان باب اند بجهه آیات کریمه مذکور بالعرض اند و نیست که درشارحان درین مقام تعرض بتشکیک بعضی موضع خالی است کما لا یخفی علی المتامل

فصل ششم

در بیان طرق و روات این جامع صحیح و اتصال اسانید خود در روایت این کتاب مستطاب بدوات بیع اشهر و اضبط روات مدح قربه اول ابو عبد الله محمد بن یوسف بن مطر بن بشیر فربری است از وی آرند که گفت شنیده صحیح بخاری را مولف وی نود هزار کس پس باقی نماند کسی که روایت کند آن را از وی جز من ولیکن شیخ ابن حجر عسقلانی گفته این نفی عام نابر علم اوست و گرنه باقی مانده بعد از وی ابو طلحه منصور بن محمد بن علی بن قرینه البزدوی که مرد سنه سیصد و بیست و نه و قاضی حسین بن اسماعیل محاملی ببغداد در سنه سیصد و سی ولیکن نبود نزد وی این تمام صحیح شنیده بود آن را بلکه بطریق چندی که املا کرده بود آن را و فربری دو بار بعدی ببغداد در سنه سیصد و بیست و هشت و دو بار یکبار در فربر و دیگر سال اولی و مسکن سوم در شهر نسف از خراسان و دیگر در بخارا وفات یافت در سنه سیصد و بیست و دو دیگر ابراهیم بن معقل بن الحجاج نسفی حافظ که مرد سنه دویست و نود و چهار و بود نزد وی ناتمام فوت شد از وی اوراقی که روایت کرده بود آن را بطریق اجازه از مولف دیگر حماد بن شاکر نسوی که در سنه دویست و نود فات نموده و فربری مشهور کتب حافظ ابو علی بن سعید بن عثمان بن سعید بن سکن و حافظ ابو اسحق ابراهیم بن احمد مستملی و ابو نصر احمد بن محمد بن احمد اخسیکتی و ابو زید محمد بن احمد مروزی و ابو علی بن محمد

بدانکه قول که ایمان بهتر اکمل از بعضی دیگر است شارحان گفته اند که در ایراد این آیه اول و تفسیر مجاهد است که ازینجا ثابت کرده شد به آیات و احادیث که ایمان
زیادت و نقصان پذیر است شریعت همه انبیاء و رسل یکی است و غرض به توجیه آیه دوم و تفسیر ابن عباس ذکر کرده اند و دعاء کم ایمانکم
دعای شما ایمان شماست گفته اند انسب قول ابن عباس است که تفسیر کرده قول حق سبحانه لولا دعاؤکم یعنی لولا ایمانکم
بعنوان اعتبار نیکند بشما اگر نباشد دعای شما یعنی ایمان شما تفسیر دعا بایمان دلالت دارد بر آنکه ایمان نامیده شده دعا زیاده و کم می باشد با آنکه
ایمان از اعمال است و هر دو معنی خالی از تکلف و خفا نیست با آنکه در بعضی نسخ و روایات بالاجزا از قول معو دعاؤکم ایمانکم لفظ باب واقع شده
یعنی به تنوین خوانده و بعضی با اضافه و در اکثر نسخ نیست و احسن همین است چه اگر این را باب جدا قرار دهیم و این قول ترجمه باب باشد
حدیثی که بعد ازین می آید هیچ مناسبت بآن ندارد و اگر ازین کتاب تکلف کرده شود باب اول بی حدیث ماند و این حدیث مناسبت تمام بترجمه
باب اول دارد که گفته بنی الاسلام علی خمس و آنکه گفته هو قول و فعل و یزید و ینقص حدثنا عبید الله بن موسی قال اخبرنا حنظلة بن ابی سفیان
عن عکرمة بن خالد عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن عمر گفت است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بنی الاسلام علی خمس بنا کرده شده است قصر اسلام بر پنج ستون یعنی عبارت از پنج چیز است شهادة ان لا اله
الا الله وان محمدا رسول الله نخستین گواهی دادن از جهت تصدیق و یقین که نیست معبود بحق مگر ذات مقدس خداوند و محمد فرستاده خدا
و پیغمبر ایشان است بدین شهادت واقام الصلوٰة و برپا داشتن نماز را و فرض ببشرائط آن وایتاء الزکوٰة و دادن زکوٰة به مستحق کوٰة بر
اندوالحج و قصد بیت الله برای تقدیر توانائی و دیگر شرائط وصوم رمضان و روزه داشتن ماه رمضان باب امور الایمان باب در بیان
امور آن ایمان است یا اموری که مر ایمان را می باشد و لوازم آنست وقول الله عزوجل لیس البر ان تولوا وجوهکم
قبل المشرق والمغرب ولکن البر من آمن بالله الی قوله و اولئک هم المتقون یعنی این قول خداوند که نیست نیکی و بزرگی
رفتن در نماز رو کشیده جانب مشرق و مغرب یعنی نیکوئی منحصر در امر قبله نیست لیکن نیکوئی که در آن اهتمام کنند شان کسی است که ایمان آورد
بخدا تمامه آیت اینست والیوم الآخر یعنی ایمان آورده بروز آخرت والملٰئکة والکتاب و ایمان آورده بفرشتگان و قرآن و دیگر کتب
والنبیین و به پیغمبران وآتی المال علی حبه و داده است مال را بر دوستی خدا ذوی القربیٰ والیتامیٰ والمساکین وابن السبیل خویشان را
و یتیمان را و مسکینان را و مسافران را والسائلین و فی الرقاب و در حق اسیران و مکاتبان واقام الصلوٰة وآتی الزکوٰة و برپا داشته نماز را و داده
است زکوٰة را والموفون بعهدهم اذا عاهدوا و نگاه دارنده عهد کسی است که وفا کنند و آنها بعهد خود وقتی که عهد کنند بکدیگر والصابرین
فی البأساء والضراء وحین البأس خصوصا صبر کنندگان در حال سختی و رنجوری و وقت جنگ و شدت اولٰئک الذین صدقوا آنها جماعه
اند که راستی ورزیدند در دین و اتباع حق و طلب نیکی و اولٰئک هم المتقون و آن جماعه همین ایشانند متقیان و پرهیزگاران
وقوله قد افلح المؤمنون الایة و درین آیت ذکر کرده است صفات کامل مؤمنان را و ازینجا معلوم شد که ایمان مشتمل است بر اموری
که داخل ایمان کامل است حدثنا عبد الله بن محمد الجعفی قال حدثنا ابو عامر العقدی قال حدثنا سلیمان بن بلال عن عبد الله
بن دینار عن ابی صالح عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الایمان بضع وستون شعبة والحیاء
شعبة من الایمان ایمان کامل شصت و چند فرع و شاخ دارد و حیا یک شعبه ایمان است حیا آن تغیر و شکستگی
که حاصل میشود مردم را از ترس چیزی که از ظهور آن عیب کنند و در شرع عبارتست از خلقی که باعث پرهیز از قبیح باشد مناسبت حدیث
بعنوان باب ظاهر است و آیه اولی از آن وجه که آیه اولی چنانکه می بینی جامع جمیع کمالات انسانی است از آنکه کمالات انسانی یا متعلق
منحصر درین سه نوع است صحت اعتقاد و حسن معامله و تهذیب نفس و اشارت است باول بقوله تعالی من آمن الی والنبیین و بثانی

حسین نسبت بشیر است بزبیری ان طرابلس شاقش روایت ابی علی خوبی بدیت کرده و آن را سعید بن احمد بن محمد صیرفی العید و عبد الرحمن بن عبد الله هراتی نیز روایت احمد یمانی از طریق ابی الهیثم و قد بسی آمده ...

[illegible]

ثانی بقوله واتی المال الی وفی الرقاب و بسوی ثالث بقوله واقام الصلوة الی آخرها و باین اشارت است در قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم من عمل بهذه الآیة فقد استکمل الایمان یعنی کسی که عمل کند باین آیت پس تحقیق کامل کرد ایمان را و اگر بتفصیل نظر کنی ایمان را که شصت و چند شعبه گفته همه داخل درین سه نوع خواهد بود اما مناسب بآیت دوم نیز خفائی ندارد زانکه صریح است در آنکه ایمان کامل مشتمل است بر صفات متعدده این بیان بر آن تقدیر است که آیات داخل عنوان باب باشد اگر ایراد آیات برای تقویة و تائید عنوان باشد حاجتی بتطبیق حدیث با آیا نخواهد بود **باب** بالتنوین مروی است المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده این باب در منطوق این حدیث است مسلمان کامل کسی است که سلامت مانند مسلمانان از زبان او و دست او یعنی بزبان کسی را بد نگوید و به بدی یاد نکند و بدست بکسی رنج نرساند

حدثنا آدم بن ابی ایاس قال اخبرنا شعبة عن عبد الله بن ابی السفر واسمعیل عن الشعبی عن عبد الله بن عمرو عن النبی صلی الله علیه وسلم قال المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده مسلمان کامل کسی است که سلامت مانند مسلمانان از زبان او و دست او والمهاجر من هجر ما نهی الله عنه و مهاجر کسی است که ترک کند چیزی را که منع کرده است خدا از آن گویا این قول در خطاب مهاجران است تا اعتماد نکنند بر همین که از دار کفر بدار اسلام رسیده اند و تواند که در تسلیه مومنان دیگر باشد که بشرف هجرت مشرف نشده اند یا بعد از انقطاع زمان هجرت قال ابو عبد الله گفت ابو عبد الله بخاری مولف الکتاب وقال ابو معاویة حدثنا داود عن عامر گفت ابو معاویه حدیث کرد داود پسر ابی هند از عامر که شعبی است قال سمعت عبد الله بن عمرو یحدث عن النبی صلی الله علیه وسلم گفت شنیدم ابن عمرو را که روایت میکرد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقال عبد الاعلی عن داود عن عامر الشعبی عن عبد الله عن النبی صلی الله علیه وسلم امام بخاری همین حدیث مذکور را بدو طریق دیگر که تعلیقات است اشارت کرده و تعلیق آنکه نسبت کند راوی حدیث را بکسی که او را در نیافته ابو معاویه در سال یکصد و نود و پنج یا چهار وفات یافته و عبد الاعلی در سنه یکصد و هشتاد و نه و تولد بخاری در سن یکصد و نود و چهار است **باب** ای الاسلام افضل این باب را هم بتنوین روایت کرده اند و عنوان آنست که کدام اسلام فاضل تر است و ثواب بیشتر دارد

حدثنا سعید بن یحیی بن سعید القرشی قال حدثنا ابی گفت سعید حدیث کرد ما را پدر من که یحیی بن سعید است قال حدثنا ابو بردة بن عبد الله بن ابی بردة عن ابی بردة عن ابی موسی بریده بضم باء موحده و سکون را نام بریده است بتصغیر و وی در کنیت موافق جد خود است قال گفت ابو موسی اشعری قالوا یا رسول الله ای الاسلام افضل گفتند حاضران صحابه یا رسول الله کدام از اهل اسلام فاضل تر است قال من سلم المسلمون من لسانه ویده گفت کسی که سلامت مانند مسلمانان از زبان و دست او اگر بظاهر لفظ سوال رویم در جواب تقدیر باید کرد یعنی اسلام من سلم و نظر بظاهر لفظ جواب در سوال تقدیر باید کرد یعنی ای اهل الاسلام **باب** اطعام الطعام من الاسلام خورانیدن طعام از جمله مسلمانی است حدثنا عمرو بن خالد قال حدثنا اللیث عن یزید عن ابی الخیر عن عبد الله بن عمرو ان رجلا سأل النبی صلی الله علیه وسلم بتحقیق مردی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ای الاسلام خیر کدام خصلتهای مسلمانی نیکوتر است قال تطعم الطعام گفت پیغمبر آن خصلت نیک تر خورانیدن طعام است وتقرأ السلام علی من عرفت ومن لم تعرف و دیگر گفتن سلام است بر کسی که شناخته او را و بر کسی که نشناختی او را یعنی سلام علیک مخصوص باشنا چنانچه عادت اهل نخوت و تکبر است نباشد بلکه مبذول بر همه برادران اسلامی بود **باب** بالتنوین من الایمان ان یحب لاخیه ما یحب لنفسه از جمله ایمان است اینکه دوست دارد برادر مسلمان را چیزی را که دوست میدارد برای ذات خود از نعمتهای الهی حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن شعبة عن قتادة عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم وعن حسین المعلم ظاهر آنست که عطف بر شعبه است

شیخ الاسلام

سلسله علیه نقشبندیه سرا و جهرا و ترتیب این مراتب اسناد تا شیخ بزرگ هم اجازت قرائت است درین صحیح و هم اجازت مناوله و در کتب دیگر تفصیل است که در ذکر آن تطویل و نسخه که درین ترجمه مضبوط شده همان نسخه ایست که بمقابله و تصحیح و تحشیه و تدریس گذر شیخ اجل اعظم دست بدست از طریق این وسائط فیض باین ضعیف رسیده و غالبا موافق روایت ابی ذر هروی است که با رجح ترین روایات است نزد شارحین باعتبار تعدد شیوخ آن مگر بعضی جاها که بروایت مذکوره مخالف آمده و موافق روایت دیگر است شاید در آنجا ترجیح و اختیار از بعضی شیوخ شده باشد والله اعلم **فصل** مهم در فهرست احادیث این کتاب مستطاب و ذکر بعضی مناقب آن شیخ ابن حجر در مقدمه فتح الباری گفته جمله احادیث این کتاب با مکررات و تعلیقات و شواهد و متابعات نه هزار و هشتصد و هشتاد و دو حدیث است و باسقاط مکررات احادیث مرفوعه آن دو هزار و ششصد و بیست و سه حدیث است و شیخ تقی الدین ابن صلاح و شیخ محی الدین نووی کمتر از آن ذکر کرده و شیخ عسقلانی را درین باب کلامی مبسوط است که در مقدمه آورده و تعداد احادیث هر باب علیحده و عدد مذکور ثابت کرده و اعلا اعلی قرب اسانید جامع صحیح ثلاثیات است که با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم سه واسطه باشد و بیست و دو حدیث مع المکررات زین قبیل آمده و باسقاط مکرر شانزده عدد و کتب این صحیح یکصد و چند است و ابواب آن سه هزار و چهار صد و پنجاه باب با اختلافی اندک در نسخهای اصول بالجمله این جامع صحیح اجل کتب مولفه است درین شان و اصح و افضل آنها است بعد قرآن نزد اکابر علما ابو زید مروزی گوید خواب میکردم میان رکن و مقام پس دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم در منام که گفت ای ابو زید چرا کتاب شافعی درس میگوئی گفتم یا رسول الله کدام کتاب تو فرمود کتاب محمد بن اسمعیل بخاری و بسیاری از مشایخ و علما از ثقات از برای حصول مرادات و کفایت مهمات و قضاء حاجات و دفع بلیات و کشف کربات و صحت و شفای بیماران و در مضایق و شدائد خوانده و مراد دریافته و آن را تریاق مجرب دانسته اند و این معنی نزد علما حدیث بمرتبه شهرت و استفاضه رسیده میر جمال الدین محدث استاد خود سید اصیل الدین رحمت الله علیه نقل کرده که گفت قریب صد و بیست بار صحیح بخاری را در وقایع و مهمات برای خود و برای مردم خوانده ام مقصود حاصل شده و مهم بکفایت انجامیده قسطلانی از شیخ ابو محمد عبد الله بن ابی جمره آورده که گفت گفته است مرا کسی که ملاقات کرده ام از عارفین از کسی که ملاقات کرده او را از اکابر که مسلم است فضل شان که صحیح بخاری خوانده نشده در هیچ شدتی مگر آنکه گشاده شده آن شدت و نه خوانده

درحاصل آنکه یحیی را این حدیث از قتاده و شیخ رسید و شعبه وحسین معلم و این هر دو از قتاده نقل کرده اند و این او نیز بعضی گویند چون بود که عطف بر شعبه است مسند باشد پس حدیث از قبیل تعلیق نخواهد بود قال حسین حدثنا قتادة عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال

لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه ایمان بر وجه کمال نمی آرد یکی از شما مومنان تا آنکه دوست میدارد مر برادر مسلمان را

چیزی را که دوست میدارد مر نفس خود را اگر مراد محبوبات دینی جاری است کار آسان است چه گر مسلمانی بود که برای برادر مسلمان امور دینیه

روا ندارد و دوست ندارد که همه اهل اسلام متدین باشند و اگر مراد مرغوبات طبیعی است از اسباب جاه و دنیا و شهوات نفس مطابقه آن

دشواری دارد مناسب بیان معنی اول است از ذکر محبت این امور نه مرغوبه الهی برای خود نیز نا خواسته اند اگر برای برادر مسلمان نخواهد

محل ملامت باید کرد ناشد باب حب الرسول من الایمان یعنی محبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از لوازم ایمان است داخل کمال آن محبت جمیع انبیا

از ایمان است و آنچه مخصوص است آن سرور صلی الله علیه وسلم محبت است نسبت به پیغمبران دیگر علیهم السلام بلکه نسبت بکل محبوبات

دیگر چنانکه حدیث بر آن دلالت دارد حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان

رسول الله صلی الله علیه وسلم قال تحقیق پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت والذی نفسی بیده لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده وولده

سوگند بکسی که نفس من در دست قدرت اوست ایمان نمی آرد یکی از شما ایمان کامل تا آنکه باشم من محبوب تر بسوی وی از پدر و فرزند وی

از آن سو توان بود که منشا محبت پیدا شدن بواسطه بودن اوست مرنعمتهای وجودی را اما نعمت کمال وی دست و این محبت منشا

کمالات و محاسن نعمتهای ظاهر و باطن است و حسن است پس تحقیق تقدیم ذکر پدر است اگرچه در روایت قسطلانی تقدیم ولد کرده است

حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا ابن علیة عن عبد العزیز بن صهیب عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم ح وحدثنا آدم قال حدثنا شعبة

عن قتادة عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده وولده والناس اجمعین

ایمان نمی آرد یکی از شما تا آنکه باشم من دوست تر بسوی وی از پدر وی و پسر وی و مردم تمام آنکه مقید و مرد نفس هم داخل است

لفظ مردم اجمعین و محب بودن قابل اختصاص بغیر از وجه ناکه در مردم می آید باب حلاوة الایمان یعنی بیان آنکه شیرینی

ایمان و ذوق حقیقت آن در کدام خصال است حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا عبد الوهاب الثقفی قال حدثنا ایوب

عن ابی قلابة عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ثلاث من کن فیه وجد حلاوة الایمان سه خصلت است

کسی که باشد آن خصلتها در وی یافته است حلاوت ایمان را ان یکون الله ورسوله احب الیه مما سواهما اینکه باشد او سبحانه

و رسول او دوست تر بسوی وی از هر چه جدای خدا و رسول است وان یحب المرء لا یحبه الا لله دوم آنکه دوست دارد کسی را و حالی که

دوست ندارد مگر برای خدا وان یکره ان یعود فی الکفر کما یکره ان یقذف فی النار سوم آنکه ناخوش دارد و این را که باز رود در کفر چنانکه

ناخوش دارد این را که انداخته شود در آتش باب علامة الایمان حب الانصار یعنی نشان ایمان دوستی انصار است که مددگاران اند یاری

کردند پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و این باب راجع بر این اسلام است حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة قال اخبرنی عبد الله بن عبد الله

بن جبر قال سمعت انس بن مالک عن النبی گفت عبد الله بن عبد الله بن جبر شنیدم انس بن مالک را که حدیث میکرد از پیغمبر

خدا صلی الله علیه وسلم قال آیة الایمان حب الانصار وآیة النفاق بغض الانصار یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نشان ایمان

صحیح دوستی انصار است و نشان نفاق دشمنی انصار است و این قصه و ذکر علامات ایمان است در ترجمه اقتصار بر جزو اول نموده

کرده است نام آن جماعت که واو از انصار قوم مخصوص است از اهل مدینه که آن نام شهرت یافته اند و اگرچه یاری و مددگاران اسلام مراد اند

و در بخاری بوده اند باب این باب ترجمه ندارد و در بعضی روایات باب هم نیست پس حدیث مذکور متعلق بباب سابق است

شیخ الاسلام

والحمد لله رب العالمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله وصحبه اجمعین عادت مشایخ است که افتتاح در حدیث باین خطبه کنند گفت مولف صحیح بسم الله شروع میکنم درجمیع تالیف هر کتاب بنام خدا که مستغرق بوجود حقیقی بلکه نفس آن وجود است که موجود نمودن اشیا و جامع جمیع صفات و وجوه کمال علی الاطلاق است و هر چه جز او گویند در مصنوعات خود معدوم است و ظهور آثار هستی بر آن ازان وجه است که نسبتی بحضرت وجود دوجهی با حضرت حق دارد پس در حقیقت موجود و مبدا آثار آن یکی است که غیر آن معدوم است کل شیء هالک الا وجهه یا بمعنی است لاجرم صفات و افعال همه که تابع وجود نسبت اتحاد بظاهر هم از انجهت باشد پس معبود بحق و مستحق بحامد مطلق جز وی نبود برای دلالت بر ثبات موضوع است که جلال از همه است که این اسم را بر غیر حق تعالی اطلاق نکنند نه حقیقة و نه مجاز و شعوت میباشد نعت و چون ظهور اسرار از مکمن غیب بفیض معرفت وجود است و آن را رحمت گویند بجهت اشارت بمراتب فیض و تنوع آن تکوین هم ذات بسیار صفت رحمت که مفیض اسما آمد منقسم گشت الرحمن بخشنده وجود و حیات عالم و آنچه تابع وی است از کمالات و مقتضیات با جمیع اشارت میکند قول وی سبحانه ورحمتی وسعت کل شیء الرحیم بخشنده وصرفت و ایمان و توفیق عمل و نسیان رد دنیا و نتایج و ثمرات آن در عقبی بدین ناظر است فسا کتبها للذین یتقون وان رحمت الله قریب من المحسنین بمراد از اول آنکه تعالی در دنیا که شامل تمام افراد بنی آدم است واز دوم آنکه در آخرت که مخصوص مومنان است یا حینی دیگر مناسب که هر دو صیغه مبالغه است از رحمت ولی دال استغراق است وتعلق بدو اسم جلالت اولی است بسبب آنکه مستغرق ذکر بنگر دوست کرده و دو اسوی در وی شهود وجود منزه آن است که منبع حق وفیض مطلق وسبب آثار و افعال و سریر صفت کمال و مظهر بر ظهور شان دم و نمود

مناسبت ترجمه باب آن تواند بود که چون ذکر انصار بمحبت ایشان از ایمان داشته و درین حدیث ابتدای زمان بلقب ایشان بین ایم سابق ذکر یافته و مذکور شده و آنچه یافته است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در لیلة العقبه دوازده نفر بنقابت و پاس داری مردم برگزید پس همه مردم بدوستی ایشان گرایید ندو انان روز ملقب شده اند یافته است تحقیق ست آنچه از عبارتهای شرح اخذ این معنی کرده می شود و میتوان گفت که درین حدیث آنچه مذکور ست تعلق باصل ایمان دارد و ازین قسم مناسبت بار در ترجمه و احادیث درین کتاب بسیار است حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی ابو ادریس عائذ الله بن عبد الله ان عبادة بن الصامت وکان شهد بدرا وهو احد النقباء ليلة العقبة زهری گوید خبر داد مرا ابو ادریس که نام او عائذ الله است بعین مهمله و یاء مثناة و ذال معجمه که تحقیق عبادة بن الصامت که صاحب مناقب عالیه است از انجمله آنکه حاضر شده است غزوهٔ بدر را و او یکی از دوازده نقباست در لیلة العقبه در منی نقبا جمع نقیب است بمعنی ناظر بر قوم و ضامن و سردار ایشان حدیث کرده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم که تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال وحوله عصابة من اصحابه فرمود و گرد او جمعی از صحابه بود و عصابه بکسر عین مهمله جماعت از ده تا چهل و این را صیغه واحد از لفظ او نیست بايعونی علی ان لا تشرکوا بالله شيئا بیعت کنید بمن بر آنکه انباز نسازید بخدا چیزی را در عبادت مقصود تجدید بیعت است یا التقریر آن بجهت امور دیگر که بعد ازین مذکور میشود و چون توحید سر همه کمالات است و موقوف علیه سایر عبادات نخست اهتمام بشان آن ذکر کرده ولا تسرقوا ولا تزنوا و دزدی نکنید و زنا نکنید ولا تقتلوا اولادکم و نکشید فرزندان خود را تخصیص باولاد از انروست که در وی با وجود قتل قطع رحم هست نیز در جاهلیت شایع بود که فرزندان را از ترس فقر و از ننگ دختران را می کشتند ولا تاتوا ببهتان تفترونه بين ايديكم وارجلكم و نیارید بدروغ و هشتنا آنکه افترا کنید از پیش خود تخصیص دستها و پایها از آنست که اکثر کارها بدست و پای باشد و این کنایت است از انکه از خود پیدا کنید بعضی گفته اند مراد از ان دل است که میان دست و پاست معنی آنست که مردم را بالعیوب بهتان نکنید ولا تعصوا فی معروف و نافرمانی نکنید در احکام شریعت فمن وفی منکم فاجره علی الله پس کسی که وفا کرد بعهد و ثابت ماند بر آن پس ثواب او بر خداست ومن اصاب من ذلك شيئا فعوقب فی الدنيا فهو کفارة له و کسی که رسید از ین مذکور و اد غیر شرک چیزی را و مرتکب آن شد پس عقاب و عذاب کرده شد در دنیا باقامت حد و تعزیر پس آن عتاب کفارت مراو را باشد و در آخرت بروی عقاب نخواهد رفت ومن اصاب من ذلك شيئا ثم ستره الله فهو الی الله ان شاء عفا عنه وان شاء عاقبه و کسی که رسید ازین مذکور چیزی را پس پوشید آنرا خدای پس وی راجع بسوی خداست یا امر او مفوض بسوی خداست اگر خواهد عفو کند و اگر خواهد عذاب کند در آخرت فبايعناه علی ذلك پس بیعت کردیم با آن حضرت صلی الله علیه وسلم برین عهد باب من الدين الفرار من الفتن از دین و ایمان است گریختن از موضع ابتلا و ضرر دین حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن ابن ابی صعصعة عن ابيه عن ابی سعيد الخدری انه قال قال رسول الله تحقیق ابو سعید خدری گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم يوشك ان يكون خير مال المسلم غنم قریب است اینکه باشد بهترین مال مسلمان گله بز يتبع بها شعف الجبال ومواقع القطر پیروی میکند بان سر کوه را و جاهای باران و گوشهای رود يفر بدينه من الفتن میگریزد با دین خود از فتنها و افتادن در ان سلف را اختلاف است در ان که عزلت از خلق بهتر است یا در میان خلق بودن بعضی را نظر بر فواید عزلت افتاده که موجب سلامت از شر و فتنه خلق است و فراغ وقت بطاعت و عبادت و جمعیت باطن و موانست بذکر الهی و کسب اخلاص در عمل و مناسب حال خود در یافته عزلت را بهتر گفته و دیگر انرا بر منافع اختلاط و صحبت نظر افتاده که تعلیم و تعلم علوم دینی و تحسین خلق و حلم از ایذای خلق و تواضع که بودن در مردم میسر است و این همه موجب کمال انسانی است و سوای آن تکثیر سواد مسلمانان و عیادت بیماران و نماز و تشییع جنازه و حضور جمعه و جماعات نماز فریضه است

اخبر جوالی منکم اثنی عشر نقيبا فاخرج اليه منهم تسعة من الخزرج وثلاثة من الاوس لكل فرقة نقيبا وكان عبادة نقيب بنی عوف فبايعوه وبعده بيعة العقبة الثانية ٪ حـ قوله لا تقتلوا اولادكم خص القتل بالاولاد لانه قبيح القتل وقطيعة الرحم ولانه كان شائعا فيهم ٪ سـ قوله فمن وفی منكم الخ ای ثبت علی ما بايع عليه يقال بتخفيف الفاء والتشديد للمبالغة قوله فهو الی الله ای حكمه من العفو والعقاب مفوض الی الله ٪ حـ باب من الدين الفرار من الفتن الخ لم يقل من الايمان مع ان عقد الكتاب فی الايمان لان الدين والايمان عنده واحد كما ان الاسلام والايمان عنده واحد قال الطيبی اطلقوا على تارة الايمان والاسلام والدين والاشتقاق فيه ٪ معـ قوله عن ابی سعيد الخدری الخ هو مالك بن سنان منسوب الی خدرة احد اجداده او احدی جداته وهو رضی الله عنه من الانصار ٪ لـ مواقع القطر الخ يعنی الاودية والصحاری ٪

شیخ الاسلام

اقتصار عزیمت بر تجرید و تخلیص مقصود و ذکر ما لا بد و ما یحتاج الیه الحدیث و الاسناد است شرح مرجاء خود باجمال و تفصیل بیشتر از ذکر حدیث جلیل و دور از فذات دریع و اسلوب صحیح است و با قطع نظر از صحت حدیث حمله چون ان موجب ذکر کتابی نیست تواند که مراد نقلی بوده که تبیل آورده باشند اکابر قدما محدثین چون امام مالک و امام احمد و عبد الرزاق و ابو داؤد و امثال ایشان نیز اقتصار در کتاب بر بسمله نموده و کتابهای نبوی که بملوک و غیرهم نوشتند بحز بسمله مصدر نبود ند و عادت تحریر خطبه مصدره بحمد و شهادت هما لیست کتابتیل و نیز چون در بدو حال بکر ادوار باسم ربك امر با ستعانت اسم شد حسب ترتیب ارباب وحی که مفتتح کلام است برای اهتمام در همه اعمال اتفاق نمود بجهت برکت مذکور شده وحی

وصلاح دینی در آن دید احتمال علم جزم و بودن در غلق تحمار او انتہاء و کل عمل تل شاکر باب قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم
انا اعلمکم باللہ باب در بیان قول پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من دانا ترین شما ام بخدا و ان المعرفۃ فعل القلب و آنکہ شناخت حق یعنی
ایمان بخدا کار دل است لقول اللہ عز وجل ولکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم دلیل آورده است بر آنکہ شناخت حق کار دل است بقول
حق سبحانہ لیکن میگیرد خدا شما را بچیزیکہ کسب کرده است دلہای شما و عزم کرده و استقرار بران یافتہ یعنی معتبر نزد خدا همین فعل قلب است
باب حدثنا محمد بن سلام تصنیف امام یعنی بتشدید روایت کرد او اخبرنا عبدۃ عن ہشام عن ابیہ عن عائشۃ
رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ گفت عائشہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا امرہم امرہم من الاعمال بما یطیقون
وقتی کہ میفرمود اصحاب خود را میفرمود ایشان را از عملہای بچیزی کہ طاقت دوام میداشتند آنرا قالوا انا لسنا کہیئتک یا رسول اللہ گفتند اصحاب
بتحقیق ما نیستیم مثل تو ای پیغمبر خدا ان اللہ قد غفر لک ما تقدم من ذنبک وما تأخر بتحقیق خدا بخشیده است گناہان متقدم و متأخر
پیدا کہ این مقولہ اقتباس است از آیہ کریمہ گفتہ اند کہ غفران بمعنی ستر است و معنی آنست کہ خداوند تعالی پرده کرده میان تو و گناہان
یا آنکہ بعضی گویند کہ مراد از ذنب ترک اولی است و این معنی بنسبت انبیا علیہم السلام داخل گناه است اگرچہ منافات بعصمت ایشان
ندارد و بعضی گویند این کلمہ تشریف است و در حقیقت آن معنی نیست یعنی برای تشریف ارزانی داشتہ و تکریم تو این قول کرده است و اگر
گناه گاری هم برای عمل شاق کنیم فیغضب حتی یعرف الغضب فی وجہہ پس خشمناک میشد تا آنکہ پیدا میشد اثر غضب در روی مبارکش او یغضب
فعل مضارع بمعنی حال است و در اکثر نسخ غضب فعل ماضی است ثم یقول ان اتقاکم واعلمکم باللہ انا پس میفرمود بتحقیق پرهیزگار
تر و مستند ترین شما و داناترین شما بخدا منم اکنون لایق عبودیت و حال شماست سیر نمایم گفتہ اند و مناسبت این حدیث بجزو اخیر ترجمہ
ظاهر نیست و دلالت ندارد بر آنکہ معرفت فعل قلب است و میتوان گفت کہ مؤلف رح تائید جزو اول از ترجمہ بحدیث کرده و تائید جزو ثانی
بآیت و لہذا آورده و لیقول و هو متعلق بقول حنوان المعرفۃ فعل القلب و مناسبت این باب این ترجمہ بکتاب الایمان و آنکہ ایمان قول و فعل
است و زیاده و ناقص می باشد نیز پوشیده نیست چہ علم بالضرورۃ تصدیق است و اقتضاء علم دلالت دارد بر زیادتی ایمان در آن حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم یکی در غیر او و صریح است این قول در آنکہ ایمان فعل قلب است باب من کره ان یعود فی الکفر کما یکره ان یلقی
فی النار من الایمان یعنی کراہت کسی کہ کراہت کند این را کہ رجوع کند در کفر چنانکہ کراہت میکند این را انداختہ شود در آتش از اجزای ایمان
کامل است یا گوئیم کراہت چنین داعی اعمال ایمان کامل است حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبۃ عن قتادۃ عن انس عن
النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ثلث من کن فیہ وجد حلاوۃ الایمان سہ صفت است کسی کہ باشد آن سہ صفت در وی یابد تحقیق وی
شیرینی ایمان یا استلذاذ طاعت و تحمل مشقت در راه دین و تسلیم و رضا در احکام الٰہی من کان اللہ ورسولہ احب الیہ مما سواہما
کسی کہ باشد خدا و رسول خدا دوست تر نزدیک وی از غیر خدا و رسول او ومن احب عبدا لا یحبہ الا للہ و کسی کہ دوست دارد بنده را و دوست
ندارد مگر برای خدا ومن یکره ان یعود فی الکفر بعد ان انقذه اللہ منہ کما یکره ان یلقی فی النار و کسی کہ ناخوش میدارد این را
کہ باز گردد در کفر بعد از آنکہ برآورده است او را خدا از آن کفر چنانچہ ناخوش میدارد این را کہ انداختہ شود در آتش باب تفاضل اہل الایمان
فی الاعمال در بیان زیادتی مسلمانان بر یکدیگر نسبت اعمال حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن عمرو بن یحیی المازنی عن ابیہ
عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال یدخل اہل الجنۃ الجنۃ واہل النار النار فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
در می آیند اہل بہشت در بہشت و اہل دوزخ در دوزخ ثم یقول اللہ اخرجوا من النار من کان فی قلبہ مثقال حبۃ من خردل من ایمان
پس میگوید خدا بیرون آرید از دوزخ کسی را کہ باشد در دل وی مقدار دانہ از خردل از ایمان یعنی ایمان کامل ندارد فیخرجون منہا قد اسودوا

تیسیر الاسلام

نیکو بود و در صحبت داشت آغاز وحی و رسالت
بسوی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
مقصود استکشاف حال وحی و بعثت، او اول امرست
کہ بچہ قسم می آمد و انچہ متعلق بدان منکشف است نشان
جناب رسالت و گفتگوی مردم در آن حضرت اگرچہ
بعضی احوال بیان وقت مخصوص نباشد لیکن مناسب
حدیث ابن عباس و حدیث ہرقل وغیره با ترجمہ باب
ظاہر است شدید بلیغ با سکون جملہ همزه تا شکر دن چہ
نخستین و تفسیر اقوال در او رشد و معنی ہا نیز
مردیست و این نسب است در نہایت مناسب
است بحدیث عائشہ اول ما بدی بہ کہ در باب مذکور
شود و تراجم دیگری مانند بدء الاذان و بدء الخلق
و بدء الحیض و جز آن وحی در لغت اشارت و کتابت
و مکتوب و رسالت و الہام و کلام خفی و آواز و ہرچہ
بدیگری فرستی و انما نزلہ و در عرف شرع بمعنی اعلام
شریعت است و کلام منزل بر پیغمبر و تذکرہ میکنند
کہ رسم میکنند غالبا با ترجمہ باب آیات و احادیث و آثار
صحابہ و تابعین کہ مناسب وی باشد بجہت تقویت و
تائید و تنویر مضمون سالق یا بوجہ تقریب در ترجمہ
مناسب از تشریح و نحو آن چنانکہ گفت وقول اللہ عز وجل
عطف است بر محل جملہ کیف کان اضافہ یا بابا بر تنکیر
جرکرد و بتقدیر مراد از سوال کیفیت این قول کشف
مضمون این نکرا است از تشبیہ صفت وحی
سید المرسلین بصفت وحی پیغمبران پیشین انا اوحینا
الیک کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده
بدرستی کہ وحی فرستادیم بسوی تو چنانکہ فرستادیم
بسوی نوح کہ شیخ المرسلین است و آدم ثانی است بعد
طوفان و پیغمبران کہ بعد از وی بودند و مقصود تشبیہ
در وحی رسالت است کہ در آن انزال کتاب جملہ
من اسمار شرعیہ بود و چنانکہ اہل کتاب بسوی مستعد انکہ

وانمیں بیرون آوردہ می شوند بحالی کہ سیاہ شدہ اند مانند انگشت فیلقون فی نہر الحیاء پس انداختہ می شوند در جوی باران او الحیات
شک مالک فیہ شک کردہ است مالک در لفظ حیا و حیات یعنی شیخ او نمی گوید حیا گفتہ یا حیات فینبتون کما تنبت الحبۃ فی جانب السیل
پس می رویند چنانکہ میروید شگوفہ انگور طرف سیل آب الحبۃ بکسر حا مہملہ شگوفہ انگور نشو او حب است چنانکہ قرآن وقرب الدرا انہا تخرج
صفراء ملتویۃ آیا نمی بینی تو کہ شگوفہ بیرون می آید زرد درخشندہ و رنگ پیچیدہ و این دو صفت حسن افزوں زیاحین و شگوفہ است قال
وھیب حدثنا عمرو الحیاۃ گفت بخاری گفت وھیب حدیث کرد ما را عمرو در لفظ حیات بجای لفظ حیا می بی شک و تردد مانند مالک
وقال خردل من خیر وگفت وھیب خردل من خیر بجای خردل من ایمان وگفتہ اند مراد از خردل ایمان است حدثنا محمد بن
عبید اللہ قال حدثنا ابراہیم بن سعد عن صالح عن ابن شہاب عن ابی امامۃ بن سہیل بن حنیف انہ سمع
ابا سعید الخدری یقول بتحقیق بود او شنید ابا سعید خدری را کہ میگفت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بینا انا نائم
رأیت الناس یعرضون علی میان آنکہ من خواب بودم دیدم مردم را عرض کردہ میشدند بر من وعلیہم قمص منہا ما یبلغ الثدی
ومنہا حال کہ بر ایشان مردم پیراہنہا است بعضی از آن پیراہنہا کوتاہ است کہ میرسد بپستانہا و منہا ما دون ذلک و بعضی از آن کمتر
از آنست وعرض علی عمر بن الخطاب وعلیہ قمیص یجرہ و عرض کردہ شد بر من عمر ابن خطاب ودر آن حال کہ بروی پیراہنی است
کہ از بس درازی میکشد او را قالوا فما اولت ذلک یا رسول اللہ قال الدین گفتند حاضران پس چہ تاویل و تعبیر کردی آن
پیراہن را یا رسول اللہ صلعم فرمود آن پیراہن دین است از آنکہ دین می پوشد انسان را از آتش دوزخ چنانکہ می پوشد پیراہن عورت
آدمی را از این حدیث لازم می آید افضلیت فاروق بر مردمی کہ در آن حال عرض کردہ شدہ اند و نفی نیست در آن کہ ہمہ اصحاب عرض کردہ
اند تا معارض شود و منسوخ کہ بر افضلیت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ وارد شدہ باب الحیاء من الایمان شرمندگی کہ مانع شود آدمی از نیکو
عیب و رفوف معصیت از جملہ ایمان است پس مراد از حیا کہ از جملہ اخلاق طبیعی است اثر آنست حدثنا عبد اللہ بن یوسف
قال اخبرنا مالک عن ابن شہاب عن سالم بن عبد اللہ عن ابیہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مر علی رجل من الانصار
سالم از پدر خود عبد اللہ نقل میکند کہ بتحقیق پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم گذشت بر مردی از گروہ انصار وھو یعظ اخاہ فی الحیاء و آن مرد
پند میداد برادر خود را در حیا و زجر میکرد او را بر کثرت حیا او کہ موجب فوات حقوق و اسباب معاش او بودہ فقال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم دعہ فان الحیاء من الایمان پس فرمود رسول خدا بگذار او را بتحقیق حیا از کمال ایمان است و کسی کہ ایمان بکمال دارد از
حقوق خود و او باکی نیست باب فان تابوا واقاموا الصلوۃ واٰتوا الزکوۃ فخلوا سبیلہم پس اگر توبہ کنند مشرکان از کفر و برپا دارند
نماز را و بدہند زکوۃ را بگذارید راہ ایشان را و تعرض نکنید بحال ایشان حدثنا عبد اللہ بن محمد المسندی قال حدثنا ابو روح
الحرمی بن عمارۃ قال حدثنا شعبۃ عن واقد بن محمد قال سمعت ابی یحدث عن ابن عمر گفت واقد شنیدم پدر خود را کہ حدیث
میکرد از ابن عمر ان رسول اللہ بتحقیق رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال امرت ان اقاتل الناس فرمود مامور شدہ ام من کہ جنگ
کنم مردم را تا اقرار کنند حتی یشہدوا ان لا الہ الا اللہ وان محمد رسول اللہ ویقیموا الصلوۃ ویؤتوا الزکوۃ
تا آنکہ اقرار کنند باین کلمہ طیبہ و تصدیق نمایند آن و برپا دارند نماز فرض را بدوام و بدہند زکوۃ را کہ این دو عبادت بدنی و مالی نشان ہمہ
است فاذا فعلوا ذلک عصموا منی دماءہم واموالہم الا بحق الاسلام وقتی کہ کردند بجا آوردند این حکم نگہداشتند از من خونہا
خود را جمیع وجوہ مگر بحق اسلام کہ قصاص و دیت و جز آن است وحسابہم علی اللہ عز وجل وحساب ایشان بعد از این در سرایر
امور و بواطن بر خداست و مفوض بوی تعالی و ما حکم بظواہر میکنیم باب من قال ان الایمان ھو العمل باب در بیان قول کسی کہ

شیخ الاسلام

مناسبت آمدہ اعتراض کردہ اند بر مصنف در ادخال
وی این حدیث را در جہت بدء الوحی کہ اصلا با آن تعلق
ندارد تا آنکہ خطابی در شرح و سہیلی در مستخرج خود تخریج
کردہ اند این حدیث را پس از ترجمہ و تبویب کردہ
ابوالقاسم بن مندہ این صنیع را و اگر قصد بخاری از
ابتدا باین حدیث تیمن و ترغیب در اخلاص اعمال است
آن مقام خطبہ بودی شوق میکردن او پیش از ترجمہ
و در توجیہ آن شارحان بحسب فہم ہر یک راہ ظاہر شدہ
تکلف نمودہ و بر این رفتہ ابن بطال از ابی عبد اللہ محمد
آوردہ کہ تبویب متعلق بجموع آیت و حدیث است چہ
وحی بسوی انبیا پس آنان بسوی محمد صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم مضمون این حدیث بود بدلیل آیت انما
الا لیعبدوا اللہ مخلصین لہ الدین عبد الملک بونی
آنکہ گفت مناسبت حدیث ترجمہ آنست کہ بوحی
جنت بود چہ خدا تعالی خلق کرد محمد را بر فطرت توحید
و دشمن داشت بسوی او بتہا و بخشید او را رویای
صالحہ کہ از اسباب نبوت است پس چون دید رویا
خالص گشت بسوی خدا و تعبد کرد با اخلاص در غار حرا
پس قبول کرد خدا عمل او را و تمام کرد بروی نعمت نبوت
و رسالت را و تحصیل کلام مطلب نیز مناسب است این
نیز در اول تراجم گفتہ بود مقدمہ نبوت در حق پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہجرت بسوی خدا خلوت در غار حرا
پس مناسب شد افتتاح بدء الوحی بحدیث ہجرت شیخ زین
گفتہ چون کتاب وضع و جمع وحی سنت معتمد کرد

گفتند ایمان همین عمل است مراد بعمل مجموع عمل زبان ودل وجوارح است آیات واحادیثی که درین باب آورده هریکی بر جزوی از آن

دلالت دارد یعنی اطلاق عمل بر هر یک از اجزای ایمان کافی آمده در هر آیت اول اطلاق کرده اند بر تصدیق قلبی ودر سیوم بر قول لسانی

عمل کرده ودر حدیث بر تصدیق وعمل جوارح پس ایمان نباشد مگر عمل فافهم لقوله تعالى وتلك الجنة التي اورثتموها بما كنتم

تعملون ای آن بهشتی که داده شده اید آنرا بسبب چیزی است که بودید شما که عمل میکردید وظاهر تعلیل عام است شامل جمیع اعمال

وغیر آن بعضی مفسران آنرا بیومنون تفسیر کرده اند وقال عدة من اهل العلم في قوله تعالى فوربك لنسئلنهم اجمعين عما كانوا يعملون

وگفته جمعی از اهل علم در تفسیر قول وی تعالی که سوگند بپروردگار تو ای محمد هر آینه می پرسیم ایشانرا همه از آنچه بودند که عمل میکردند عن

قول لا اله الا الله از قول لا اله الا الله یعنی مراد از ما کانوا یعملون کلمه توحید وایمان است وقال تعالى لمثل هذا فليعمل العاملون

یعنی فلیومن الکافرون پس درین دو آیت اطلاق عمل کرده اند ومراد از آن ایمان است پس معلوم شد که ایمان عمل بود واست

حدثنا احمد بن یونس وموسى بن اسمعيل قالا حدثنا ابراهيم بن سعد قال حدثنا ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن ابي

هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل اي العمل افضل بتحقیق پیغمبر خدا پرسیده شد که کدام عمل بهتر است ثواب آن

بیشتر قال ایمان بالله ورسوله فرمود ایمان بخدا وپیغمبر خدا قیل ثم ماذا قال الجهاد في سبيل الله گفته شد پس از آن کدام عمل بهتر

است فرمود جهاد در راه خدا قیل ثم ماذا قال حج مبرور گفته شد پس کدام عمل است فرمود حج مقبول باب اذا لم يكن

الاسلام على الحقيقة اگر نباشد اسلام بر حقیقت شرعی بحسب باطن وکان على الاستسلام او الخوف من القتل وباشد بر انقیاد

ظاهر وبیم یا از ترس کشته شدن سود ندارد لقوله عز وجل قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا

از جهت قول خدا تعالی وتبارک که گفتند اعراب ایمان آوردیم بگو ای محمد شما ایمان نیاورده اید ولیکن بگوئید که اسلام آوردیم

وانقیاد کردیم از آنکه ایمان تصدیق است بتمام وثوق وکمال اطمینان قلب ونزد اصحاب خیال نیست این آیت نزول یافته در قوم

بنی اسلم که در سال قحط به مدینه آمدند واظهار شهادتین کردند وبآن حضرت صلعم گفتند که با عیال واطفال خود آمده ایم وبا تو جنگ نکرده ایم

دیگر اینکه ایشان صدقه خواستند حق جل شانه این آیت فرستاد فاذا كان على الحقيقة فهو على قوله ان الدين عند الله الاسلام

وهرگاه که باشد اسلام بر حقیقت پس وی وارد است بر مقتضای قول حق که تحقیق دین نزد خدا اسلام است ومن يبتغ غير الاسلام دينا فلن يقبل منه

وکسیکه بخواهد غیر اسلام یعنی غیر توحید انقیاد احکام الهی دینی را هرگز قبول کرده نشود از وی حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن

الزهري قال اخبرني عامر بن سعد بن ابي وقاص عن سعد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعطى رهطا وسعد جالس فترك رسول الله صلى الله

عليه وسلم اعطى رهطا وسعد بآن بخشش کرد مر جمعی را از مال که سعد نشسته بود واین قول هم از سعد است

التفات که جای آن بود که گوید من نشسته بودم فترک رسول الله صلى الله عليه وسلم رجلا هو اعجبهم الي پس ترک کرد

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مردی را که بهتر وصالح تر بود نزد من فقلت يا رسول الله ما لك عن فلان فوالله اني لاراه مؤمنا

پس گفتم ای رسول خدا چه گوئی که در بخشش فلان را سوگند بخدا که تحقیق می بینم او را مومن فقال او مسلما فرمود بلکه

این قول آنحضرت را چند معنی حمل کرده اند اول آنکه اضراب است از قول سعد که گفت مومن است یعنی چرا ایمان عبارت

واسلام از انقیاد وافق حکم ظاهر است دیگر آنکه کلمه او برای تنویع است یعنی بگو این عبارت مومن است یا مسلم

صورت ارشادات باشد که تا کسی مطلع بر باطن نشود نباید که بطریق جزم گوید مومن است وگر باشد بر باطن آن بطریق جزم اطلاع یابد بر وی ایمان

عبارت که تشبیه کند وکلمه او اسلام بکار برند تا آنحضرت صلعم قول او را قبول نفرمودند بطریق شهادت گفت بلکه

آن گفته کسب شده واقع میشود بدل وزبان وجوارح ونیت کی از ...

عبادت ... محتاج اند نیست ...

حدثنا ابو اليمان ... ابو بکر عبد الله بن ... حمید بن ... اسامه ...

حدثنا یحیی بن سعید الانصاری ... ثقه ... باتفاق علما ...

... عمر بن الخطاب ... امیر المومنین ...

رضی الله عنه ... حدیث ... سعید بن المسیب ...

... محمد صلی الله علیه وسلم ...

... انما الاعمال بالنیات ...

اربیکو تا وسیاه شود این مع برای عطا او فسکت قلیلا ثم غلبنی ما اعلم منه فعدت بمقالتی سعد گوید خاموش شدم اندکی زمانی پس غلبه کرد

چیزی که میدانستم از وی پس عود کردم بگفته خود فقلت مالک عن فلان فوالله انی لاراه مومنا فقال او مسلما فسکت قلیلا ثم غلبنی

ما اعلم منه فعدت بمقالتی وعاد رسول الله صلی الله علیه وسلم لمقالته ثم قال یا سعد انی لاعطی الرجل وغیره احب الی منه

بستر فرمود ای سعد بتحقیق من میدهم مردی را و غیر آن مرد که دوست تر است نزد من از آن مرد که مردی عطا کرده ام خشیة ان یکبه الله فی النار

از ترس آنکه در اندازد او را خدا او در دوزخ یعنی چون ضعیف الایمان است اگر ندهم او را نسبت کند بخل را بمن و کافر گردد و رواه یونس وصالح

ومعمر وابن اخی الزهری عن الزهری یعنی چنانکه شعیب از زهری روایت کرده یونس وصالح ومعمر برادرزاده زهری نیز از زهری روایت

کرده اند باب افشاء السلام من الاسلام اظهار سلام از جمله شعبهای اسلام است وقال عمار ثلث من جمعهن فقد جمع

الایمان سه خصلت است کسی که جمع کند آنها را جمع کند کمالات ایمان را الانصاف من نفسک طلب عدالت از خود کنی تا آنکه

ترک کنی حقی از حقوق مولی تعالی که بر تو واجب کرده از اوامر و نواهی و همچنین حقوق عباد را ادا نمائی وبذل السلام للعالم و دادن سلام بر

مسلمانان آشنا و ناآشنا والانفاق من الاقتار و روزی دادن در حال فقر مردم و این شامل است عیال را و مهمان را و فقرا را و این

سه خصلت جامع کمالات ایمانی از آن روست که انصاف از نفس جامع کمالات عملی است و بذل سلام بعامه مردم ناشی از کمال تواضع

و حسن اخلاق است و تالیف نفوس اهل اسلام و تودد بمسلمانان که متضمن مصالح دینی است و انفاق که از عبادات مالی است امتحان

صدق برهان بشر است حدثنا قتیبة قال حدثنا اللیث عن یزید بن ابی حبیب عن ابی الخیر عن عبد الله بن عمرو ان

رجلا سأل رسول الله صلی الله علیه وسلم ای الاسلام خیر قال تطعم عبد الله بن عمرو گوید تحقیق مردی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم

الطعام وتقرأ السلام علی من عرفت ومن لم تعرف کدام خصال اسلام بهتر است فرمود اینکه بخورانی طعام را و بگوئی سلام را بر کسی

که شناسی و بر کسی که نشناسی در بیان اینکه در نظر است و بر صحت آن وثوق میرود تقرأ بصیغه مجرد تصحیح کرده از مشائخ مسموع آنست

که قرئ از باب افعال است باب کفران العشیر ای العشیر بمعنی شوهر است از معاشرت بمعنی مخالطت تواند که بمعنی جلیس باشد

مطلق معاشر و بهم کفر و کفران بیک معنی است ضد ایمان و شکر و اکثر اطلاق کفر مقابل ایمان است و کفران مقابل شکر و ظاهر اینجا همین معنی

است و چنانکه طاعات را ایمان گویند معاصی را نیز کفر گویند و این کفر متفاوت است چنانکه گفت و کفر دون کفر و کفر نیست نزدیک تر کفر

چنانکه غارت مال معصیت است و قتل نفس گناهی است زیاده بر آن فیه عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم درین معنی

وارد شده است حدیثی از ابو سعید که روایت کرده از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چنانکه مؤلف در باب حیض و غیره از طریق عیاض بن عبد الله

آورده حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن ابن عباس رضی الله عنهما قال

قال النبی صلی الله علیه وسلم اریت النار فاذا اکثر اهلها النساء گفت ابن عباس فرمود پیغمبر خدا نموده شدم من یعنی دیدم

دوزخ را پس دیدم اکثر اهل دوزخ زنان را یکفرن بسبب کفر ایشان قیل ایکفرن بالله گفته شد آن حضرت آیا کفر میورزند بخدا

قال یکفرن العشیر فرمود کفران میکنند شوهر را ویکفرن الاحسان و کفران میکنند نیکوئی که شوهر با آنها میکند لو احسنت الی

احداهن الدهر ثم رأت منک شیئا قالت ما رأیت منک خیرا قط اگر نیکوئی کنی بسوی یکی از این زنان مدتهای مدید بسیار بعد

از آن چیزی از تقصیر گوید ندیدم از تو نیکی هرگز باب المعاصی من امر الجاهلیة ولا یکفر صاحبها بارتکابها الا بالشرک

گناهان از شأن ایام جاهلیت است و کافر نمی شوند اهل گناهان بکردن آن مگر بشرک بامر ایام جاهلیت زمان پیش از اسلام را گویند

لقول النبی صلی الله علیه وسلم انک امرؤ فیک جاهلیة از جهت فرموده پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابوذر غفاری را تحقیق تو

که قصد را شاید بلکه بضرورت تصحیح مشروطات نیست قدر ضروری در آن صحیح و مفتاح مشروط خواهد بود تا اتمیم بس اعتبار نیست در آن باشارت که نیت مضمر اسمیا طلبا بحجت آنست که خاک طهور بالطبع نیست بلکه طهوریت بسبب اعتبار تطهیر در آن بسبب وضع شرعی تواند بود تا نیت خلاف آن افعال شرعیه تعبدیه باشد از اعمال حسنه که در علم وجود شرع حسن مستقل باشد و معنی تعبد بدون نیت حاصل نشود و مراد با اعمال همی شامل افعال و اقوال و ذکر و نظر و مانند و ترک است بالجمله هرچه از اعمال قلب و قالب متعلق قصد میتواند شد مصدوق این حکم است و نیت در لغت بمعنی قصد و توجه دل بسوی فعل آمده و در شرع مخصوص است بقصد تقرب الی الله تعالی یعنی قصد تعبد الهی و طلب رضای وی و چشم داشت ثواب او این هر سه عبارات متلازم یکدیگرانند و چون نیت کار دل است معتبر در عبادات مثلا همین قصد قلبی است مانند گفتن بزبان اختیار را نشاید مگر برای حسن موافقت گردان و بیشتر طریق ذکر و توجه دل چنانکه فقها در نماز مستحسن داشته و همچنان که در کار ایشان مر ثبوت نقل و صحت آن از ائمه و اصحاب تابعین است صلی الله علیه وآله وسلم و علیهم اجمعین گویند که همین تلفظ بالفاظ موضوع نیست از ترجیح یکی از آن حضرت و این کرام بصحت نه پیوسته و ثابت در روایات همین لفظ تکبیر است و کس اعتبار امر نا مسموع و سو ظنیت بر آن خلاف طریقه اتباع سنت است و باید دانست بخاری این حدیث را در هفت جا از این کتاب آورده و در هر مقام دلایل و نکاح و عتق و هجرت و ترک حیل و نذور و در بعضی جاها بلفظ مذکور و در بعضی بلفظ انما الاعمال بالنیة و در بعضی الاعمال بالنیة و در بعضی العمل بالنیة باختلاف دیگر در تتمه حدیث نیز وارد و مقصود یکی است و بلفظ جمع شاید جموع افراد است و منکر روایت این حدیث در صحاح همه جابر یحیی بن سعید است و از آنجا اسناد با اینجا فرود عزو آمده مطالبی که از قدما و شارحین است گفته نمیدانم خلاف میان علما در این شأن که این حدیث یافته نشد و مگر این اسناد و بعضی طرق دیگر که در هر مرتبه متابع و شاهد باشد نیز آورده و در آخر اسناد بسیاری از صحابه بروایت این حدیث ذکر کرده لیکن هیچ طریق از آن تصحیح نکرده بالجمله نزد حفاظ اگرچه باعتبارات چهار مرتبه آخر آن صحیح نشد لیکن نفس حدیث صحیح است بالاجماع و از یحیی بحد شهرت بلکه زیاده از آن رسیده تا آنکه روایت کرده اند از وی دویست و پنجاه کس بلکه اکثر وی ائمه اند و نزد بعضی زیاده از سیصد کس و بعضی هفتصد کس گفته اند تخریج کرده اند آن را ائمه حدیث سوی مالک در موطا و انما لکل امرء ما نوی و نیست هر مرد را نصیب از کار خود مگر آنچه نیت کرده از خیر و شر و تقرب و تشبیه قلبی در اطلاق و تقیید و خصوص و عموم مثلا هر تصدق بمسکین قریب خود اگر قصد تقرب متعلق کند باعتبار خصوصیت جهت اجر صدقه متعلق باید و اگر خصوص جهت فقر با ملاحظه هم در نظر دارد اجر ایشان خاص باید و اگر

مروی هستی که در تو خصلت جاهلیت است این معنی در شرح حدیث سابق بیان خواهد یافت و قول الله تعالی ان الله لا یغفر ان
یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء و از جهت فرمودهٔ خدای توانا و برتر تحقیق خدای نمی بخشد این که شرک گرد
شیده بوی و می بخشد چیزی را که در ای آنست هر کسی را که میخواهد و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما اگر دو طایفه
از مسلمانان قتال کنند بیکدیگر پس اصلاح کنید و نصیحت رسید در میان هر دو طائفه فسماهم المؤمنین پس تسمیه کرد حق سبحانه این
مقاتلان را با آنکه مرتکب کبیره اند مسلمانان پس معلوم شد که مسلمانان بارتکاب معصیت از ایمان نمی برآیند و آیت اولی نیز دلالت دارد
بر آنکه مرتکب گناهی که غیر شرک است او را حق سبحانه و تعالی می بخشد و مغفرت نمی باشد مگر مسلمان را حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا
شعبة عن واصل الاحدب عن المعرور بن سوید قال لقیت اباذر بالربذة معرور بگوید ملاقات کردم ابوذر غفاری را که
از اکابر صحابه است و مذهب او آن بود که زیاده بر قدر حاجت ذخیره کردن حرام است بربذه و ربذه جای است بموحده و ذال معجمه قریه ایست از
قریهای مدینه بر سه میل وعلیه حلة وعلی غلامه حلة و در آن حال که بر وی و بر غلام او دو جامه است یکرنگ سؤال کردم او را فسألته
عن ذلک پس پرسیدم او را ازین حال که غلام را لباسی مثل لباس خود پوشانیده با آنکه عادت آنست که جامه غلام کمتر از سید می باشد فقال
انی ساببت رجلا فی زمن رسول الله صلی الله علیه وسلم فعیرته بامه پس گفت ابوذر تحقیق من دشنام داده بودم مردی را
در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و نسبت کرده بودم او را بعار نسبت مادر او و در روایتی آمده گفتم او را ای پسر سیاه گویند که آن مرد
بلال بود مؤذن پیغمبر خدا صلعم کرمانی نقل کرده و کلام سوق کلام ظاهر می شود که غلام ابوذر بود و صحیح قول سیوطی است فقال لی النبی
صلی الله علیه وسلم پس گفت مرا پیغمبر خدا صلعم یا اباذر أعیرته بامه ای ابوذر دشنام دادی او را بمادر او انک امرؤ فیک جاهلیة
بتحقیق تو مردی هستی که در تو هنوز خصلتی از کفر مانده اخوانکم خولکم برادران شما اند خادمان شما جعلهم الله تحت ایدیکم گردانید
است خدا زیر دست شما فمن کان اخوه تحت یده پس کسی که باشد برادر او زیر دست او فلیطعمه مما یأکل ولیلبسه مما یلبس
پس گو طعام دهد او را از طعامی که خود میخورد و لباس دهد او را از آنچه خود می پوشد ولا تکلفوهم ما یغلبهم فان کلفتموهم فاعینوهم
و تکلیف نکنید ایشان را چیزی که زور آرد بر ایشان و اگر تکلیف کنید ایشان را پس مدد کنید ایشان را رعایت کرده اند که چون ابوذر سرزنش کرد بلال را وی
شکوه برد پیش آنحضرت صلعم و آن حضرت فرمود آنچه فرمود و در روایتی دیگر آمده که آن حضرت فرمود یا اباذر که آن مدتی که باقی مانده است و سینه
از کبر جاهلیت چیزی ابوذر شنیدن این حرف خود از زمین انداخت رخسار خود را بر خاک نهاد و گفت سوگند نه برمیدارم رخسار خود را تا آنکه بلال پای نهد
بلال بهر دو پای رخسار او را پس بلال پای خود مالید رخسار او را تا از سوگند برآمد مناسبت حدیث بعنوان همین قدر است که گناه مثل ابوذر که از کبرا
دین بود واقع شده وی هنوز مسلمان بود حدثنا عبد الرحمن بن المبارک قال حدثنا حماد بن زید قال حدثنا ایوب
ویونس عن الحسن عن الاحنف بن قیس قال ذهبت لانصر هذا الرجل گفت احنف رفتم برای یاری دادن این مرد که علی است از امیر المؤمنین
علی است چنانکه مولف در باب فتن تصریح کرده که یاری دهم ابن عم رسول الله مسلم را روایت کرده و بعضی علما گفته اند که این در واقعه جمل بود و فلقینی
ابو بکرة رضی الله عنه فقال این ترید قلت انصر هذا الرجل پس ملاقات کرد مرا ابو بکره که از صحابه است و وفات جاء رده حدیث از وی
روایت کرده پس گفت کجا اراده میکنی گفتم یاری دهم این مرد را قال ارجع فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
گفت باز گرد تحقیق من شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم میگفت اذا التقی المسلمان بسیفیهما فالقاتل والمقتول فی النار
وقتیکه پیش آیند دو مسلمان با شمشیرهای خویش کشنده و کشته شده هر دو در دوزخ اند قلت یا رسول الله هذا القاتل فما بال المقتول
گفتم ای رسول خدا صلعم این قاتل مستحق دوزخ است که مسلمانی را کشته پس چیست حال مقتول که او هم بدوزخ رود قال انه کان حریصا

شیخ الاسلام

کاله مینویسند و نیز آمده هر که بخواب رود با نیت وی آن شب
که برخیزد و نماز تهجد گذارد نوشته میشود برای وی ثواب تهجد
اگرچه بجهت غلبه خواب تا صبح خفته آمده و تهجد از وی فوت گردد
و حکایات و قصص درین باب بسیار است ازینجاست که گفته
شده نیة المؤمن خیر من عمله [illegible]
[illegible]
این مقام [illegible] است [illegible]
سابق [illegible] که اصل [illegible] است [illegible]
[illegible]
که تعالی [illegible] مقصود [illegible]
مجرد [illegible] شیخ [illegible] در شرح عربی مشکوة [illegible]
را مفصل بیان کرده [illegible]
[illegible] لغوی باشد بقرینه تحصیل [illegible]
آمده فمن کانت هجرته الی الله و رسوله فهجرته الی الله و رسوله
[illegible] شرعی باشد [illegible] مناسب [illegible] است
[illegible]
[illegible]
[illegible]
جملتین سابقتین است فمن کانت هجرته الی دنیا
[illegible]
[illegible]
قریب [illegible] احتمال
دارد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
او بغرض دنیوی دنیا بجهت تحصیل آن که رسیدن آن را
او امرأة ینکحها [illegible] الی امرأة باشد بسوی
زنی که نکاح کند او را [illegible] خدا و رسول [illegible]
فهجرته الی ما هاجر الیه [illegible]
چیزی است که هجرت کرده است بسوی آن [illegible]
[illegible] از عبادت نباشد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام
غزالی آنست [illegible]
[illegible]
[illegible] عبادت [illegible]

علی قتال صاحبه از روی تحقیق ادرسی سی و عازم بود بر کشتن یار خود مسلمان قسطلانی گوید مراد ازین عقاب آنست که این تا وقتی مجوز باشند اگر بر حق یا از روی اجتهاد و گمان اصلاح دین بود مصیب او را دو اجر است و مخطی را یک اجر است و ابوبکره که حدیث را بر عموم حمل کرده بر گروه و بر مقاتلی که نه اجتهادی است کاو را بود و داد وجهت دفع فساد و قتال در مسلمانان کرمانی نیز بهمین منوال سخن کرده و گفته که این حدیث مخصوص است بآنکه قائلی اجتهاد و صلاح اندیشی مسلمانان بود و صاحب مشکوة در کتاب الفتن از حدیث مسلم آورده که حاصل معنی آنست که روزی بیاید بر مسلمانان که نداند قاتل در کدام حق کشته میشود و مقتول نداند که در کدام حق کشته شد چون صحابه عرض کردند که حال اینها چه خواهد بود فرمود هر دو در دوزخ میروند و گویند احنف عمل برای ابوبکره نکرده و با امیر المؤمنین علی رضی الله عنه همراه بود در همه حربهائی که وی رضی الله عنه کرد انتهی این حدیث و بعضی روایات نسخ کتاب باب و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما درین شرح اعتماد بر نسخه که تصحیح نسخه و سیدی ابوالمجد عبد الحق رسیده کرده شد **باب** ظلم دون ظلم این باب در بیان آنست که ستم و گناهی کمتر از گناه دیگری باشد یا آنکه گناهان انواع مختلفه اند برین تقدیر دون بمعنی غیر است و بمعنی اول بمعنی ادنی **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا شعبة ح وحدثنی بشر قال حدثنا محمد عن شعبة عن سلیمان عن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله قال لما نزلت الذین امنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم گفت عبد الله بن عباس هرگاه نازل شد این آیت آنکسانی که ایمان آورده و نیامیختند ایمان خود را بظلم یعنی بشرک قال اصحاب رسول الله گفتند یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اینا لم یظلم کیست از ما که ظلم یعنی گناه نکرده و ظلم را حمل بر گناهان غیر شرک کردند فانزل الله تعالی ان الشرک لظلم عظیم پس فرستاد خدای بزرگ که کفر ظلمی عظیم است یعنی مراد از ظلم در آیت ظلم عظیم است بدلالت تنوین بر تعظیم و آن ظلم عظیم شرک است معنی خلط ایمان بشرک گفته اند که کنایت از نفاق است و ایمان منافق چون بحسب اجرای ظاهر احکام است بر آن اطلاق ایمان میتوان کرد **باب** علامات المنافق **حدثنا** سلیمان ابو الربیع قال حدثنا اسمعیل بن جعفر قال حدثنا نافع بن مالک بن ابی عامر ابو سهیل عن ابیه عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اية المنافق ثلث فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نشان منافق سه خصلت است اذا حدث کذب وقتی که حدیث کند دروغ گوید واذا وعد اخلف وهرگاه وعده کند خلف نماید و بجا نیارد و گفته اند در وقت وعده اگر عزم دارد که بجا آرد و بعد از آن بجا نیاورد داخل علامت نفاق نیست واذا اؤتمن خان وهرگاه امانت سپرده شود خیانت کند اگر گویند این صفات در مومنان نیز یافته میشود پس چگونه علامات نفاق باشد گوئیم معنی آنست کسی که عادت کند باین خصال و لازم حال او گردد از مومنان بااخلاص نیست بلکه منافق خالص است چنانکه حدیث دیگر ناطق است بآن و بعضی گفته اند که این خصال علامات نفاق است در هر که جمع شود در وی علامات نفاق است بحکم ظاهر و تصدیق قلب را خدا میداند و بعضی گفته اند مراد نفاق در عمل است گفته اند که نفاق در اصل لغت مخالفت ظاهر با باطن است اگر این مخالفت در اعتقاد ایمان است نفاق کفر است و گرنه نفاق در عمل است و معنی است که عمل بر طبق اعتقاد نباشد و بعضی گویند که این حدیث وارد در ماده شخصی معین از منافقان است و آن حضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه عادت شریف بود بکنایت کلام فرموده مثل قوله صلی الله علیه وسلم ما بال اقوام وغیر آن و پوشیده نماند که چنانچه اخلاص را مقامات و درجات است نفاق که مقابل آنست او را نیز مراتب و درجات است چون صاحب این صفات در مرتبه کمال اخلاص نرسیده اگر او را نسبت بآن مرتبه فوق منافق گویند دور نخواهد بود چنانکه در حدیث نافق حنظلة اشارتی بآن میکند **حدثنا** قتیبة بن عقبة قال حدثنا سفیان عن الاعمش عن عبد الله بن مرة عن مسروق عن عبد الله بن عمرو ان النبی صلی الله علیه وسلم قال مسروق از عبد الله بن عمرو روایت کرده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود اربع من کن فیه کان منافقا خالصا چهار خصلت است کسی که باشد

شیخ الاسلام

و آله وسلم عرض کردند پس این حدیث فرمود و بعد ازین آن مرد را مهاجر ام قیس میخواندند و شیخ ابن حجر در فتح الباری بعد تصحیح این قصه گفته نیست در روایت این قصه و نه در هیچ طریق چیزی که دلالت کند بر آنکه این حدیث مسوق شده بسبب این قصه والله اعلم و بر تقدیر خصوص سبب مورد حدیث اعتبار بعموم لفظ است در احکام و نحو در صحیح نسائی در باب تزویج علی الاسلام از حدیث انس آمده که خطبه کرد ابو طلحه ام سلیم را پس گفت ام سلیم که اسلام آورده ام من و اگر اسلام آری نکاح میکنم ترا پس اسلام آورد ابو طلحه و در اسلام صداق شد میان ایشان دلالت میکند بر آنکه اسلام ابو طلحه محض برای تزویج بود تا گفته شود که چون اسلام که اشرف اعمال است برای نکاح امرأة صحیح باشد فهجرته الی الله و رسوله بطریق اولی درست آید و جه تزویج ام سلیم و قبول وی مجرد تقریب و ترغیب بود برای اسلام تا آنکه هدایت کرد خدا تعالی ابو طلحه را بسوی آن و رغبت نمود در اسلام آورد و نیک شد اسلام او و بود از اعلای صحابه رضی الله عنهم و هجرت در لغت بمعنی ترک و قطع آمده و هجرت بسوی شی انتقال است بسوی او از غیر وی باعتبار خصوص عرف و هجرت شرعی ترک آنست که مراد از لفظ حدیث و در شرع مخصوص است بانتقال از آنچه منهی است و گروید بآنچه خدای عز و جل امر فرموده و انتقال در اسلام بر دو وجه واقع شده اول انتقال از دار خوف بدار امان چنانکه بعضی صحابه در ابتدای اسلام بخوف شر و فساد مشرکان بحبشه هجرت کردند و بعضی بحبش از هجرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم و استقرار امر اسلام از مکه بمدینه رفتند و ثانی انتقال از دار الکفر بدار اسلام و این بعد از تمکین و استقرار آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود در مدینه که هجرت میفرمودند مسلمانان از مکه و غیر وی بمدینه و هجرت در آن وقت مخصوص بانتقال بسوی مدینه تا زمان فتح مکه و بعد از فتح برطرف شد خصوصیت چنانکه فرمود لا هجرة بعد الفتح یعنی حالا هجرت از مکه بسوی مدینه نیست و ثواب بر آن مترتب نه که بعد از فتح دار الاسلام شده و در مقام دیگر چنانکه صحیح بخاری است که عبید بن عمیر پرسید عائشه رضی الله عنها از هجرت پس گفت عائشه نیست هجرت امروز بود مسلمانان که می گریخت یکی از ایشان

این خصال چنوی هست وی منافق خالص کآمیری یابان ولی دارد بنابر اراده تصدیق و تشدید است وگرنه حال با ایمانش سخت ومشوار است ومن کانت فیه خصلة منهن یعنی کسی که باشد وی یک خصلت از آن چهار خصال کانت فیه خصلة من النفاق حتی یدعها یعنی باشد در وی یک خصلت از نفاق تا آنکه بگذارد و ترک آن خصلتها نیست اذا ائتمن خان وقتی که امانت سپرده شود نزد او خیانت کند واذا حدث کذب وقتی که سخن گوید دروغ گوید واذا عاهد غدر و وقتی که عهد کند بکسی بی وفائی کند واذا خاصم فجر و وقتی که خصومت کند بکسی از حق بگذرد و ارتکاب حرام کند از دشنام و جز آن قال ابو عبد الله تابعه شعبة عن الاعمش گفت ابو عبد الله مؤلف متابعت کرد سفیان را شعبه از اعمش یعنی شعبه نیز این حدیث را از اعمش روایت کرده و بموافق او از دو طریق رسید و باب بالتنوین است

قیام لیلة القدر من الایمان زنده داشتن شب قدر از شعبهای ایمان است حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة قال قال رسول الله گفت ابو هریره فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من یقم لیلة القدر ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه کسی که بکند قیام شب قدر بجای آنکه مؤمن است و طالب ثواب آخرت بخشیده شود مر او را هر چیزی که کرده است پیش از آن از گناه و باب بالتنوین الجهاد من الایمان جهاد کردن بکافران برای اعلای کلمة دین شعبه از ایمان است حدثنا حرمی بن حفص قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا عمارة قال حدثنا ابو زرعة بن عمرو بن جریر قال سمعت ابا هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابو زرعه شنیدم ابو هریره را که روایت کرد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال انتدب الله لمن خرج فی سبیله فرمود اجابت کرد خدا مر کسی را که بر آمد در راه او گویا بر آمدن برای جهاد و طاعت و ثواب وادن مردی را استجابت دعا و نیز گفته اند انتدب بمعنی سارع فی الثواب یعنی شتابی کرد در ثواب بجزای او این بر آمدن که نیت جهاد کرده باشد لا یخرجه الا ایمان بی وتصدیق برسلی بیرون نیاورد او را مگر ایمان بمن وتصدیق به پیغمبران من ظاهر سوق کلام ایمان به رسل بود و نیز ولی کرد بسوی ای و رسلی و این تغیر اقتضا او بقا التفات میگویند ان ارجعه بما نال من اجر او غنیمة او ادخله الجنة ان اجر مفعول انتدب است یعنی استجابت کرده در سرعت نمود این که رجع سازم او را بسلامت او بجزی که یافته است از ثواب تنها اگر غنیمت نیافت با ثواب با غنیمت اگر یافت غنیمت او تنها بمعنی واو است یا در آرم او را به بهشت بی حساب ولولا ان اشق علی امتی ما قعدت خلف سریة اگر نبودی که دشوار کنم بر امت خود و نشستمی پس پیچ لشکری که بجهاد میرفت تنها بیرون شد و در عبارت آنست که کاری که آنحضرت ترک میکرد برای آن میبود که دشوار شود بر امت و ولو ددت ان اقتل فی سبیل الله ثم احیا ثم اقتل ثم احیا ثم اقتل ای امت نشود دشوار بود بر آنکه مبادا مانعی رسد و دوست دارم که کشته شوم در راه خدا پس زنده کرده شوم باز کشته شوم باز زنده کرده شوم باز کشته شوم و باب بالتنوین تطوع قیام رمضان من الایمان نفل گزاردن در شبهای رمضان که عبارت از تراویح است از جمله ایمان است حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من قام رمضان ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه فرمود کسی که قیام کند رمضان شبهای رمضان را بتراویح و جز آن از روی ایمان و تصدیق دل وطلب اجر برای خدا در حالی که مؤمن است و در حالی که اراده وجه الله دارد بخشیده شود مر او را گناهی که پیش کرده و آن احادیث مقرر کرده اند که مراد گناهان صغیر است از آن رو که احادیث صحیح دیگر معلوم شده که کبایر بی توبه بخشیده نشود الا آنکه عنایت الهی بغیر شرک بفضلهای بخشد هر کرا خواهد والله اعلم بالصواب باب صوم رمضان احتسابا من الایمان

شیخ الاسلام

ملخص این حدیث کرد حاکم ابی امامه [illegible] قال کسی هست که گذشت چیزی که کرده است خدای تعالی ایمان را واجب بهجرت [illegible] و این تدلیس و رفع شغلان ... [illegible]

روزه ماه رمضان براى خدا از جمله ايمان است **حدثنا** محمد بن سلام قال اخبرنا محمد بن فضيل قال حدثنا يحيى بن سعيد عن ابى سلمة عن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام رمضان ايمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه كسى كه روزه دارد ماه رمضان را از روى صدق دل و براى خدا بخشيده شود وآنچه پيشتر شده از گناه او

باب بتنوين است الدين يسر دين اسلام نسبت باديان ديگر آسان است يعنى آسانيست وقول النبى صلى الله عليه وسلم احب الدين الى الله تعالى الحنيفية السمحة دوست ترين دينها نزديك خداى ملت حنيفيه است كه آن دين ابراهيم است عليه السلام بنا بر آن سهولت و سماحت است مخالف است مر اديان بنى اسرائيل را كه در غايت شدت و صعوبت بود **حدثنا** عبد السلام بن مطهر قال حدثنا عمر بن على عن معن بن محمد الغفارى عن سعيد بن ابى سعيد المقبرى عن ابى هريرة عن النبى ابو هريره روايت كرده از پيغمبر صلى الله عليه وسلم قال ان الدين يسر بدرستيكه تحقيق دين بسيار آسان است ولن يشاد الدين احد الا غلبه و مقابله نميكند دين را هيچ كس يعنى تعمق و تكلف نميكند در دين و در غايت رفق كردن است نمى نمايد مگر آنكه غالب آمده است او را دين و عاجز كرده او را و منقطع ساخته از عمل فسددوا وقاربوا وابشروا اعمال خود را درست كنيد يا آنكه ميانه روى كنيد فى افراط و تفريط و عمل كنيد بر آنچه نزديك بحق است يعنى اگر توانا نباشيد كه بر وجه اكمل ادا كنيد نزديك بآن عمل كنيد و بشارت پذيريد بثواب اخروى واستعينوا بالغدوة والروحة وسير كنيد بسير اول روز و آخر روز وشىء من الدلجة و پاره از سير شب غدوه سير اول روز و روحه سير آخر روز بعد از زوال و دلجه بضم دال و سكون لام و جيم سير آخر شب را گويند و نهره بفتح روحه بعنى سير اول شب و دلجه يعنى شب نيز مى آيد و اينجا نيز ميتوان اراده كرد و اين استعارت كرده اند در جات اين سير ابرار اوقات نشاط و فراغ قلب بجهت طاعت و عبادت مسافر چون شب و روز راه رود و در تعب و رنج افتد و اگر درين اوقات اندك اندك سير كند بآسودگى بمنزل مقصود برسد برين قياس حال عباد بايد تصور كرد و اين هيچ وقت نماز كه براى فرائض شارع تعيين كرده باين ملاحظه است نماز صبح غدوه است و ظهر و عصر روحه و مغرب و عشا دلجه

باب بتنوين است الصلوة من الايمان نماز شعبه ايست از ايمان وقول الله تعالى وما كان الله ليضيع ايمانكم يعنى صلوتكم عند البيت و فرموده خداى برتر نيز دلالت دارد برين معنى كه نيست خدا اينكه ضايع كند ايمان شما را يعنى نماز شما را نزد بيت الحرام كه بسوى بيت المقدس ميكرديد و اين تصريح واقع شده در روايت نسائى و طيالسى بدانكه علما اختلاف كرده اند در آنكه جهت قبله آن حضرت صلى الله عليه وسلم در مكه كعبه بود يا بيت المقدس ابن عباس و غير او گويند بسوى بيت المقدس بود و ليكن پشت نميداد كعبه را بلكه ميگردانيد آن را ميان خود و ميان بيت المقدس ديگران گويند قبله همان كعبه بود و اول صحيح تر است و حاكم و غيره تصحيح آن كرده و بخارى نيز برين است و آنكه عند البيت گفت اشارت بآن كرده كه هرگاه نماز بسوى بيت المقدس نزد كعبه ضايع نباشد نمازى كه در مدينه بسوى بيت المقدس كردند بطريق اولى روا خواهد بود كذا قال القسطلانى **حدثنا** عمرو بن خالد قال حدثنا زهير قال حدثنا ابو اسحق عن البراء ان النبى ابو اسحق از براء روايت كند كه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم كان اول ما قدم المدينة نزل على اجداده او قال اخواله من الانصار بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم نخستين وقتى كه قدوم آورد در مدينه را نزول كرد بر اجداد مادرى خود يا گفت راوى بجاى اجداد وقال اخواله شك راويست گفته اند كه شك از ابو اسحق است پس ضمير او قال راجع ببراء است هاشم جد رسول خدا صلى الله عليه وسلم وقتى بمدينه رفته بود و زنى از قبيله انصار تزوج كرده و عبد المطلب از وى متولد شده و زن وى فرزند را بجا گذاشته آمده بود چون محبوب هاشم بمدينه واقع شده او را برداشته آورده بود و عبد المطلب نام كرده وانه صلى قبل بيت المقدس ستة عشر شهرا او سبعة عشر شهرا وآن حضرت صلعم نماز گذارد جانب بيت المقدس شانزده ماه يا هفده ماه شك راويست وكان يعجبه ان تكون قبلته قبل البيت و بود آنحضرت صلعم كه خوش مى آمد او را اينكه باشد قبله او جانب بيت الحرام كه كعبه است وانه صلى اول صلوة

شيخ الاسلام

اقتصار بر بعض نموده و اين بسيار است در جامع صحيح و شك نيست كه اين از تصرف راويست زيرا كه معلوم باستقراء از صنيع وى آنست كه ذكر نميكند يك حديث را دو جا بر يك وجه بلكه اگر باشد مراو را بيشتر از يك سند بر شرط وى ذكر ميكند آن را در جاى ديگر بسند ديگر و اگر جز يك سند نباشد تصرف ميكند در متن آن با اقتصار بعض بحسب آنچه اتفاق شود و يافته نمى شود در صحيح حديث مكرر تا سياق سند و متن در دو جا الا نادر كذا قال العسقلانى است و ايراد حديث واحد در صحيح بسند واحد انما تبعا على تفاوت الفاظ شيوخ در اداء در اسناد و متن در دو جا تصرف اختلاف بتمام و تمام از مولف محل تردد است و بر تقدير وروده بر عنيال محمول بر تعدد وجه سماع از شيخ ميتواند بود در جائيكه از وى تمام شنيده تمام آورده و آنجاكه اقتصار داعى ناقص شنيده در آنجا همان آورده و اگر در هر دو مقام تمام شنيده اگر چه نادر بود بلا تفاوت آورده مولف از تصرف خود در ايراد حديث بى است برين محمول ميتواند شد كذا مر كريانى دايد الماوردى **حدثنا** عبد الله بن يوسف تنيسى بكسر تاء فوقيه و نون مشدد و سكون ياء تحتيه در آخر سين مهمله نسبت ببلده ايست از اعمال مصر و اصل وى از دمشق است از اجله راويان موطا است از مالك وفات يافت سنه دويست و هژده قال اخبرنا مالك بن انس بن مالك رضى الله عنه يكى از ائمه اربعه مشهورين در مناقب وى اكثر است از احصا است يكصد و هفتاد و نه عن هشام بكسر يكى از اجله تابعين مدنى ست سند كبير و جليل و عن عروة بضم عين يكى از تابعين بزرگ است كه متفق اند بر امامت و جلالت و كثرت علم وى سند نود و چهار پسر اسما بنت ابى بكر صديق رضى الله عنه عن ابيه عن عائشة ام المؤمنين رضى الله عنها ماخوذ است از كريمه وازواجه امهاتهم يعنى همچو پيغمبر ما در ان مسلمانان اند در احترام و تحريم نكاح ايشان نه در ديدن خلوت و نظر و تحريم نكاح دختران ايشان و سى صديقه بنت ابى بكر صديق رضى الله عنهما افضل ازواج

صلاة العصر يعني نماز عصر وتحقيق آن سرور گذارد نخستين نمازيکه گذارد و آن را بعد از تحويل جانب کعبه نماز عصر بود و صلى معه قوم وگذارد با آنحضرت صلى الله عليه وسلم جماعة فخرج رجل ممن صلى معه پس بيرون آمد مردی از آن جماعة که گذارده بود نماز با آنسرور فمر على اهل مسجد وهم راکعون پس گذشت آن مرد بر اهل مسجدی و حال آنکه ايشان در نماز بودند و اين نماز همان نماز عصر است و مسجد غير مسجد قبا است اما آنکه ثبوت پيوسته کاهل مسجد قبا در نماز فجر بجانب کعبه نماز کردند فقال اشهد بالله لقد صليت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل مکة پس گفت آن مرد بآن جماعة نماز گذاران سوگند ميخورم بخدا تحقيق نماز گذاردم با پيغمبر خدا بجانب مکه اين مرد خبر از تحويل قبله بآن جماعة داد فداروا کماهم قبل البيت پس برگشتند آن جماعة چنانچه ايشان بر آن حال بودند بجانب کعبه حديث دال است بر آنکه در ديانات اگر چه غير يقيني بود بقول يک کس ميتوان عمل کرد وکانت اليهود قد اعجبهم اذ کان يصلي قبل بيت المقدس واهل الکتاب و بودند قوم يهود تحقيق خوش مي آمد ايشان را وقتی که بود نماز ميگذارد آن حضرت صلعم جانب بيت المقدس و همچنين اهل کتاب خوش ميداشتند عطف عام بر خاص است و آنکه بعضی گفته اند مراد از اهل کتاب نصاری است چيزی نيست چه نصاری بجانب بيت المقدس نماز نميگذارند فلما ولى وجهه قبل البيت انکروا ذلک پس هرگاه گردانيد آن سرور صلى الله عليه وسلم روی خود را جانب کعبه نکوهش کردند آنرا قال زهير حدثنا ابو اسحق عن البراء في حديثه هذا گفت زهير حديث کرد ما را ابو اسحق از براء در حديث خود که روايت است تا آنکه اين متن لفظ همين حديث است که بغير ما احتمال دارد که مولف بطريقة تعليق آنرا آورده انه مات على القبلة قبل ان تحول رجال وقتلوا فلم ندر ما نقول فيهم تحقيق مردند بر قبله منسوخ پيش از تحويل قبله مردان و کشته شدند پس ندانستيم چه گوييم در حق ايشان يعني بدر رود عمل ايشان که آن نماز مقبول خواهد بود يا نه پوشيده نماند که اين تردد در نماز ايشان بود فانزل الله تعالى وما کان الله ليضيع ايمانکم پس نازل کرد خدای برتر بزرگ که او نيست خدای که ضايع کند نماز شما را چون تردد کرده بودند در شان زندهای بمعرفت حق جل شانه بنماز تعبير فرمود بطريق تغليب حاضران بر گذشتها

باب حسن اسلام المرء اين باب در بيان نيکويي اسلام آوردن مرد است قال ابو عبد الله قال مالک اخبرني زيد بن اسلم ان عطاء بن يسار اخبره ان ابا سعيد الخدری اخبره انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت مولف ابو عبد الله که گفت امام مالک خبر داد مرا زيد بن اسلم که عطاء بن يسار خبر داده بود او را آنکه ابو سعيد خدری خبر داده بود او را آنکه تحقيق ابو سعيد شنيد پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يقول اذا اسلم العبد فحسن اسلامه ميفرمود وقتی که اسلام آورد بنده پس نيکو شد اسلام او بتمام بيزاری از کفر يا باخلاص کامل يکفر الله عنه کل سيئة کان زلفها محو ميکند خدای از وی هر بدی که پيش از آن کرده بود زلف بتخفيف لام مفتوح و تشديد هر دو روايت کرده اند و يک معنی است وکان بعد ذلک القصاص و هست بعد از حسن اسلام مبادله و جزای الحسنة بعشر امثالها الى سبعمائة ضعف نيکويی بده مانند آنست تا هفتصد مانند پوشيده نماند که تضعيف بعدد نفی نميکند پس اين روايت منافی نباشد بانچه مولف در رقاق روايت کرده الى سبعمائة ضعف الى اضعاف کثيرة و اين تضعيف بحسب اخلاص او و قرب و فضل اوست بر لطف کرده بر عنايت کند و تواند که متفاوت حسنات بتفاوت اشخاص والسيئة بمثلها الا ان يتجاوز الله عنها و جزای بدی مانند اوست مگر آنکه بگذرد الله تعالى از آن و بخشد آنرا حدثنا اسحق بن منصور قال اخبرنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام بن منبه عن ابي هريرة قال قال رسول الله گفت ابو هريرة فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اذا احسن احدکم اسلامه فکل حسنة يعملها تکتب له بعشر امثالها الى سبعمائة ضعف وقتی که نيک کرد يکی از شما اسلام خود را پس هر نيکويی که بعمل آرد نوشته ميشود برای او ده مانند آن تا هفتصد مانند وکل سيئة يعملها تکتب له بمثلها و هر بدی که ميکند نوشته ميشود برای او مانند آن

باب احب الدين الى الله ادومه دوستر دين نزديک خدا دايم ترين آنست مراد از دين عمل است از آنکه صيغه احب دلالت دارد که غير آن محبوب باشد مقرر است که غير دين کفر است

دی سميع است و حالی آمدن وحی سلسلة آواز ديگر باشد يا آواز پر جبرئيل و هو اشده علی اين قسم آمدن سخت ترين اقسام وحی است بدين روی مقصود زيرا که فهم معنی از صوت آواز مشکل تر است از فهم کلام مردی که مخاطب معهود باشد سخت ترين بود و بر وی تر بلی بسبب مغلوبيت و مقهوريت وحی در آن هنگام از صفات بشری ملکی شنيد ميشد غلط خورده و ديده ميشد عرق جبين در سرمای سخت و گاهی آن گرانی آن اشتر سواری آنحضرت بر زمين می نشست و حکمت در تقديم اين آواز آن بود که تا فارغ کند دل سمع او را و موری جای غير از وحی جمع شود همت او و بکليه متوجه بآنجانب گردد و هر چه بشنود نگاهدارد ولهذا گفته فيفصم عنی وقد وعيت عنه ما قال پس منقطع می شد يا قطع کرده می شد بر من و حال آنکه تحقيق ياد گرفتم از آن هر چيزی که گفت فرشته وقطع و قصم بقاف که نيز بمعنی قطع است اينکه معتبر در ثانی قطع با جدائی است و در اول عدم جدائی از نحيت درين مقام اختيار شد يعنی اگر چه انجلاء منقطع ميشد اما فقط باقی می بود که باز عود کند و قطع کلی نبود واحيانا يتمثل لي الملک رجلا و گاهی متمثل ميکند برای من فرشته که جبرئيل بود بصورت مردی و در ميان تمثل اقوال است حق آنست که تمثل فرشته بصورت مرد نه آن معنی است که ذات وی منقلب گشت بمرد کودن صورت ذات وی معدوم ميگردد بلکه معنيش آنست که ذات بحال خود در مرتبه خود ثابت است الا ظهور وی بصورت مرد شده از برای تانيس مخاطب نه آنکه چيزی از خلقت وی زايد يا فانی ميشود و بعد از آن عود ميگردد چنانچه امام الحرمين بخيال کرده بلکه ذاتش زايد مخفی شده و همين صورتش که صورت مرد است ظاهر گشته و حقيقت اينجا مرد نيست بلکه همان فرشته است که بشکل مرد نمودار شده و اين شکل از اشکال مرغوبه و اصلی اوست و تواند که صورت دحيه بودی که از خلص اصحاب و در کمال حسن و جمال بود و گاه بصورت ديگر جلوه ميکرد و صورت آدمی خوشروی ظهور می نمود و سبب تمثل بصورت خوب سوای تعهد و استيناس حاجيان نيز تواند بود که چون لباس ناسوتی پوشيده بود صورت انسانی اظهار رنگ شد الا بدان انوار ملکوت و لطافت و صفائی روحانيت در آن صورت ساطع و لامع گردد و گفته اند که برای استفاده و افاده ميان متکلم و سامع مناسبت شرط است و رفع آن با اتصاف سامع بوصف قائل باشد يعني غلبه روحانيت بر وی و اين نوع اول است

ومحبوب خدا نیست اما غیر عمل دایم کہ بجہت رفع ملال بود حقیقتاً از محبوب الہی باشد ودر باب تقضیہ بیست از دوام کہ بمعنی عرفی است ودر آن کم زیاد میرود حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا یحیی عن ہشام قال اخبرنی ابی عن عائشۃ ان النبی گفت ہشام خبر داد مرا پدرم کہ عروۃ بن زبیر است از عائشہ تحقیق پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم دخل علیہا وعندہا امرأۃ درآمد بر عائشہ ونزد عائشہ زنی بود قال من ہذہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کیست این زن فقالت فلانۃ پس گفت عائشہ فلان زن است تذکر من صلاتہا ذکر میکرد عائشہ از کثرت نماز او وتلاوت وصلوۃ لیل ہمین حدیث بتعلیق آوردہ کہ خواب نمیکند تمام شب قال مہ علیکم بما تطیقون زجر بود بانان یعنی عائشہ ازین مدح کہ آن زن اکردی یا بازنان داخلی کہ طاقت آن نباشد لازم گیرید عملی را کہ طاقت آن دارید ومال بنا رید فواللہ لا یمل اللہ حتی تملوا پس سوگند بخدا ملال نمیگیرد خدا یعنی ثواب قطع نمیکند تا آنکہ ملول شوید شما وکان احب الدین الیہ ما دام علیہ صاحبہ وبود دوستترین دین یعنی عمل وطاعت نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم آنچہ دوام کند بروی صاحب عمل وہر چہ احب پیغمبر است احب خداست پس بحدیث ترجمہ درست آمد **باب زیادۃ الایمان ونقصانہ** در بیان زیادتی ایمان ونقصان آن گفتنا انچہ سبق ذکر یافت زیادتی وکمی ایمان کامل بحسب اعمال بود واین باب در بیان زیادتی وکمی بحسب اصل تصدیق است واین فرق خالی از تکلف نیست وقول اللہ عز وجل وزدناہم ہدی وزیادت کردیم ایشان را ہدایت وزیادتی ہدایت مستلزم زیادتی ایمان است یا آنکہ مراد از ہدایت ہمین ایمان است ویزداد الذین آمنوا ایمانا وزیادہ میشوند آنکہ ایمان آوردہ اند از روی ایمان وقال اللہ تعالی الیوم اکملت لکم دینکم امروز تمام کردیم برای شما دین شما یعنی شرائع را از فرائض وواجبات فاذا ترک شیئا من الکمال فہو ناقص پس وقتی کہ ترک کند کسی چیزی را از کمال پس آنکس ناتمام است واین ناتمامی بحسب دین خواہد بود حدثنا مسلم بن ابراہیم قال حدثنا ہشام قال حدثنا قتادۃ عن انس عن النبی روایت کرد انس بن مالک از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال یخرج من النار من قال لا الہ الا اللہ خواہد بیرون آوردہ میشود از دوزخ کسی کہ گفت کلمہ لا الہ الا اللہ یعنی با محمد رسول اللہ واین آنچنانست کہ گوئی قل ہو اللہ احد را آیت است وآنکہ بعضی شراح گفتہ اند این حدیث پیش از شروعیت شہد محمد رسول اللہ بود چیزی نیست وفی قلبہ وزن شعیرۃ من خیر ودر دل او بوزن یک جو از نکوئی است مراد از خیر ایمان است چنانکہ در روایت دیگر تصریح بدان رفتہ وخیر حقیقی نیست مگر ایمان ویخرج من النار من قال لا الہ الا اللہ وفی قلبہ وزن برۃ من خیر وبیرون آوردہ میشود از دوزخ کسی کہ گفت لا الہ الا اللہ ودر دل او بوزن یک گندم از نکوئی است ویخرج من النار من قال لا الہ الا اللہ وفی قلبہ وزن ذرۃ من خیر وبیرون آوردہ میشود از دوزخ کسی کہ گوید لا الہ الا اللہ ودر دل او بوزن ذرہ از نکوئی است تشبیہ دادہ ایمان را بجسم ودرین کلام از لوازم جسم است بوی نسبت کردہ ذرہ بفتح ذال معجمہ وتشدید را مورچہ خورد ترا گویند در قاموس گفتہ صد ذرہ بوزن یک شعیر است ودر غرائب گفتہ کہ چہار ذرہ یک خردل است وذرہ بمعنی ہبائی است کہ در شعاع آفتاب ظاہر میشود مانند سر سوزن ونیز بمعنی ذرہ ریگ کہ از کف کہ بر خاک زدہ باشد واز نفخ کردن بیفتد ودر حدیث از باب ترقی در حکم است زیرا کہ کمتر از دانہ گندم است ودانہ گندم کمتر از دانہ جو ذرہ ایمان آنست کہ بعد از وی اصلا ایمان نباشد وزیادہ بر آن بقدر مراتب یقین واطمینان خواہد بود ودرین حدیث اشارہ است بر آنکہ اقرار وتصدیق ہر دو در ایمان باید وہمین است مذہب بخاری کذا نقل حدثنا الحسن بن الصباح قال سمع جعفر بن عون قال حدثنا ابو العمیس قال اخبرنا قیس بن مسلم عن طارق بن شہاب عن عمر بن الخطاب ان رجلا من الیہود طارق از عمر فاروق روایت کردہ کہ تحقیق مردی از طایفہ یہود قال لہ یا امیر المؤمنین آیۃ فی کتابکم تقرءونہا گفت مر عمر را ای امیر المؤمنین آیتی است در کتاب شما قرآن مجید کہ میخوانید شما آنرا لو ان علینا معشر الیہود نزلت لاتخذنا ذلک الیوم عیدا

شیخ الاسلام

واین احادیث دیگر ذکر نمودہ برای اشارت بدیگر کیفیت وحی بسوی انبیا منکشف نیست مگر گوئی کہ آمدن وحی منحصر درین دو حالت نیست وحی را صورت دیگر نیز ہست کہ در احادیث وارد شدہ مثل الہام ورؤیای صالحہ ونفث روع ودر وحی نحل وتکلیم شب اسرا بلا واسطہ وہمچنین حال وحی را چنانچہ آمدن وحی در صورت اصلی خود کہ پیدا کردہ شدہ است بدان مراد را نشستہ بماز وہست ودیدن آنحضرت وی را بر کرسی در میان آسمان وزمین ... بیان حال وحی است کہ مخصوص بہ پیغمبران بود ... ہجرت است ... سوال وجواب شمار دو بودن رؤیای صالحہ جزوی از نبوت بجہت صدق اوست ... ہمچنین وحی شب اسرا کہ بواسطہ بکیفیت نیست وتعلق بہ بیان نماز دارد فاوحی الی عبدہ ما اوحی ونفث روع خارج از این دو حال نیست بلکہ ہم بحال اولی است کہ چون می آمد فرشتہ ... میکرد وحی ... در قلب نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وہمچنین ... نوع برای ... نیست ... وحی حاضران است چنانچہ در حدیث عمر آمدہ کہ شنیدہ میشد ... نحل ... نسبت بجناب رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ... حال وحی ... صورت ... مقام ... صورت کہ جبرئیل ... معلوم می شود ... آوردن وحی ... کہ بحال ... باشد پس داخل صورت اولی خواہد بود فیکلمنی فاعی ما یقول پس سخن میکرد مرا فرشتہ پس ... چیزی را کہ میگفت ... ماننی وحال از ... است کہ وحی ... ودر ... بخلاف صورت اول کہ ... شدہ ... قالت عائشۃ داخل تحت اسناد سابق وتتمہ روایۃ اولی است گرچہ بحرف عطف ... نیست ... بحرف ... یا نیز ... سوال حارث ... ولقد رأیتہ ینزل علیہ الوحی فی الیوم الشدید البرد گفت عائشہ تحقیق دیدم من آنحضرت را کہ فرود می آمد بر آنحضرت وحی در روزی کہ سخت بود سردی آن فیفصم عنہ وان جبینہ لیتفصد عرقا ...

اگر تحقیق بر ما می گرد سورد فرو آمدی البته می گرفتیم آن روز را که فرو آمد عیدی قال ای آیة گفت عمر کدام آیت است قال گفت یهودی این آیت الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل ساختم برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم برای شما دین اسلام را که عبارت از دین محمدیست برای شما اختیار کردم قال گفت راوی پس قال عمر قد عرفنا ذلک الیوم والمکان الذی نزلت فیه علی النبی پس گفت عمر تحقیق دانستیم آن روز را و جائی را که نازل شده است در آن بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو قائم بعرفة یوم جمعة و آن حضرت ایستاده بود بعرفه در روز جمعه یعنی آن روز را که جمعه است عید گرفته ایم و آن مکان را که عرفات است تعظیم فراوان میکنیم شیخ ابن حجر لیہ در این روایت باجمال آورده و تصریح است در روایت اسحق بن قبیصه باین لفظ که بجهت ما هر دو روز جمعه و روز عرفه هر دو روز عید است و نیز بصحت پیوسته که نزول آیت بعد از عصر روز عرفه بود و چنانچه ماده عید اگر آخر روز بینند عید را فردای آن روز میکنند پس بعد از نزول آیت چنین کرده ایم که فردای آن روز را عید گرفتیم **باب الزکوة من الاسلام** در بیان آنکه ادای زکوة خصلتی از خصال اسلام است وقول الله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء ویقیموا الصلوة ویؤتوا الزکوة وذلک دین القیمة و باب در بیان قول خدای تعالی و ما امر کرده نشده اند اهل کتاب مگر باین آنکه عبادت کنند خدا را در حالی که اخلاص کننده اند مر او را در دین یعنی محض برای حق عبادت کنند و بازگردانند روی خود را از باطل بسوی حق در حالی که روی گردانند از ادیان باطله و بر پا دارند نماز را و ادا کنند زکوة را و این است دین راست **حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن عمه ابی سهیل بن مالک عن ابیه انه سمع طلحة بن عبید الله** یعنی اسماعیل از جهت او اسمعیل است یعنی از پدر خود که او مالک است روایت کرده که تحقیق شنید طلحه را میگفت **جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم من اهل نجد** از قبیله نجد **ثائر الراس** پریشان موی سر **نسمع دوی صوته ولا نفقه ما یقول** و شنیده می شد دوی آواز او و درک کرده نمی شد چیزی را که میگفت دوی بفتح دال وکسر واو آوازی بلند مکرر که مفهوم نشود معنی آن **حتی دنا فاذا هو یسأل عن الاسلام** تا آنکه نزدیک آمد پس ناگاه وی پرسیدن کرد از آنکه تمام ترجمه آن کردیم که می پرسید از آن حضرت صلی الله علیه وسلم از احکام اسلام **فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم** پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم **خمس صلوات فی الیوم واللیلة** آن پنج نماز است در روز و شب **فقال هل علی غیرها** پس گفت آن مرد آیا هست واجب بر من غیر این پنج نماز **قال لا** فرمود نیست غیر آن اصلا **الا ان تطوع** مگر آنکه نفل کنی **فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم وصیام شهر رمضان** پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم روزهای ماه رمضان است **قال هل علی غیره قال لا الا ان تطوع** پس گفت آیا هست بر من غیر این صوم رمضان فرمود نیست مگر آنکه روزه نفل داری **قال وذکر له رسول الله صلی الله علیه وسلم الزکوة** گفت طلحه راوی حدیث و ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای آن زکوة را **قال هل علی غیرها قال لا الا ان تطوع** گفت آن مرد آیا هست بر من غیر این زکوة فرمود نیست مگر آنکه صدقه نفل دهی **قال فادبر الرجل وهو یقول والله لا ازید علی هذا ولا انقص** گفت راوی پس از این سوالها روی برتافت آن مرد در حالی که میگوید سوگند خدا که زیاده نمیکنم بر این و نه کم میکنم یعنی قبول کردم کلام ترا ای رسول خدا قبولی که بر آن متصور نیست زیادتی از راه سوال و نه نقصانی از راه قبول یا آنکه ترک نمیکنم چیزی را از آنچه فرمودی و کم و بیش این در میان نمی آرم از جانب قوم خود بود تا تعلم کند و تعلیم نماید قوم را و این معنی آنست که زیادتی نکنم بر ابلاغ آن و نه نقصان کنم از آن سیوطی گوید در کتاب الصیام باین عبارت آورده **لا اتطوع شیئا ولا انقص مما فرض الله علی شیئا** یعنی نفل زیاده بر فرض نمیکنم و نه کم میکنم از آنچه فرض کرده خدا بر من چیزی را **قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افلح الرجل ان صدق** فرمود پیغمبر خدا رستگاری یافت و مراد رسید این مرد اگر راست گوست در این گفتار اگر گوئی که حکم بفلاح این مرد بجرد و انه من سه حکم با آنکه همه شرایع

عبد الله بن شهاب بن عبد الله بن حارث بن زهرة بن کلاب قرشی زهری تابعی صغیر است از مشاهیر روات کثیر الحدیث متفق اند علما بر اتقان و امانت وی و در سنادر گاه بکنیة مذکور میشود و گاه بعنوان نسبت بنی عمرانه و بی الزهری بسیة غیر نام یکی از جمله و مشهور است که زهری است

عدیث است حدیث عایشه ام المومنین رضی الله عنها انها قالت خود روایت میکند از وی بر سبیل گفت عایشه و در روایات این قصه برای اسماع از آن حضرت باشد که نه عایشه در نیافته است آن را اول ما بدی به رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من الوحی الرؤیا الصالحة فی النوم نخست آنچه آغاز کرده شد آن حضرت از جنس وحی دیدن خوابهای نیک بود و صلاح رویا و حسن وی عبارت از حسن حقیقت است و گر حسن صورت حضرت که مجرد از حسن و اتیت مندیق خواب صلحا باشد چه جای انبیا و در روایت کتاب التعبیر صادقه است بجای صالحه و تفصیل اقسام رویا و تحقیق حقیقت وی بالا در حدیث آمد رساله فارسی جداگانه است مسمی است بیان کرده اند چون شروع برک تحصیل استیناس و تیلات بعالم ملکوت تا استنا بود بالظهور آن بناگهان در بیداری بسبب انهدام بنای بشریت و اضمحلال رسوم انسانیت نگردد و کان لا یری رؤیا الا جاءت مثل فلق الصبح و بود آنحضرت که نمی دید هیچ خوابی مگر که می آمد تعبیر آن خواب مانند سفیده دم صبح یعنی واقع می شد پیدا و هویدا بی شک و اشتباه و در این کلام رمزی است که فلق صبح آن شتاب و قریب مانند صبح بعد از شب کما قال الشیخ ثم حبب الیه الخلاء پس تر دوست گردانیده شد بسوی آنحضرت خلوت ایراد صیغه مجهول اشارت است بآنکه از باعث بشری نبود بلکه مانند وحی الهام بود که برای فراغ قلب اطلاع وحی از اوقات بشر که از مقدمات نبوت و مبادی ظهور انوار و کمالات است و اختیار افتاد و قطع رسم تنهائی ساختن و کان یخلو بغار حراء و بود آنحضرت که خلوت میداشت در غار حرا بکسر حاء و مد و تخفیف را و در روایت اصیلی بفتح و قصر است اول اصحیح گفته اند و تانی خطا و آن کوه است سه میل بمکه که الان آن جبل نور گویند و شاید وجه اختیار این کوه آن باشد که از آنجا نظر بجمال کعبه می افتاد و نقل میکنند که عبد المطلب نیز در واقعه اصحاب الفیل در آنجا رفته دعا کرده بود مصرف و بقیه حضرت بر وی نهاده اند با اعتبار نعمت جلیل الشان فیتحنث فیه پس عبادت میکرد آنحضرت در آن غار و هو التعبد و تحنث بتون و شلثه مبر عبادت کردن است تفسیر زهری است نه عایشه

از واجبات منهیات و مستحبات بیان نکرده و وی انفدان آن نکرد و فلاح موقوف است بر آن چگونه تمام باشد گویم مولف در روایت دیگر آورد که خبر داد آن حضرت صلی الله علیه وسلم او را بشرایع اسلام و شامل آن ما است شامل جمیع احکام شریعت هم آنچه ظاهر شد که نقل چنانکه در کم کردن شرایع متصور نیست نه زیادتی بر فرض دوم شارع که از پیش خود گفته زیرا نخواهد بود و نیز مراد قولی که از واجبات است زیادتی از پیش خود نیست هم از آن حضرت بوضوح پیوسته و داخل در شرایع اسلام است

باب تنوین است اتباع الجنائز من الایمان

پیروی و همراهی کردن جنازها اهل اسلام از جمله ایمانست جنائز جمع جنازه است بفتح جیم و کسر آن بفتح مرده را گویند و بکسر نعش مرده و بعکس هم گفته اند حدثنا احمد بن عبد الله بن علی المنجوفی قال حدثنا روح قال حدثنا عوف عن الحسن و محمد عن ابی هریرة حسن بصری و محمد بن سیرین وابن سیرین روایت از ابی هریره گفته اند که روایت محمد بن سیرین از ابو هریره صحیح است و روایت حسن بصری از ابو هریره مختلف فیه است و اکثر و من برآنند که صحت ندارد ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اتبع جنازة مسلم ایمانا واحتسابا بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود کسی که پیروی کند جنازه مسلمانی را از روی تصدیق و برای ثواب وکان معه حتی یصلی علیها ویفرغ من دفنها و باشد با آن جنازه تا آنکه نماز گذارده شود بروی و فارغ شوند از دفن آن فانه یرجع من الاجر بقیراطین کل قیراط مثل احد بتحقیق باز میگردد و بدو حصه از جنس ثواب هر حصه باشد که وی راست قیراط در اصل لغت نیم دانگ را گویند و اینجا مراد از وی حصه است ومن صلی علیها ثم رجع قبل ان تدفن فانه یرجع من الاجر بقیراط و کسی که نماز گذارد بر آن جنازه پس باز گشت پیش از دفن آنکه سپرده شود بتحقیق وی باز میگردد به یک حصه از ثواب قال تابعه عثمان المؤذن قال حدثنا عوف عن محمد عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم نحوه گفت بخاری متابعت کرده است روح را عثمان گفت که حدیث کرد ما را عوف از محمد بن سیرین و وی از ابی هریره از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مانند حدیث مذکور بحسب معنی نه بلفظ مذکور **باب** خوف المؤمن ان یحبط عمله وهو لا یشعر این باب در بیان ترس مسلمان است از آنکه حبط کرده شود عمل او و حال آنکه شعور ندارد و حبط مراد مولف بحبط نقصان ثواب عمل است از آنکه ثواب کامل دست نمیدهد مگر باخلاص تمام نه آنکه معصیت کمال ایمان می برآرد و داخل در کفر میکند چنانکه معتزله و خوارج میگویند و این رد است بر فرقه مرجیه که گویند حق جل شانه عذاب نمیکند مر گویندهٔ لا اله الا الله را اگر چه عاصی باشد و ایمان مطیع و عاصی یکسانست وقال ابراهیم التیمی ما عرضت قولی علی عملی الا خشیت ان اکون مکذبا گفت ابراهیم تیمی که از واعظان بود عرض نکردم گفتار خود را بر کردار خود مگر آنکه ترسیدم از این را که باشم از آنجمله که هر که ببیند کردار مرا مخالف گفتار از جمله دروغ گویان داند و نیز استیفای عمل از من نمی آید و حق جل شانه نکوهش کرده بر آنکه امر معروف و نهی منکر کنند و خود در آن مقصر باشند چنانکه گفته کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون بزرگست از روی گناه نزد خدا آنکه بگویید چیزی را که نمیکنید وقال ابن ابی ملیکة ادرکت ثلثین من اصحاب النبی گفت ابن ابی ملیکه دریافتم سی کس را از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم که از آنجمله عایشه صدیقه و خواهرش اسما و ام سلمه و عبادله اربعه و عقبة بن الحارث و مسور بن مخرمه است که از بزرگان صحابه اند کلهم یخاف النفاق علی نفسه همه ایشان می ترسیدند نفاق را بر خود از جهت عدم استیفای اعمال حسنه و ملاحظه مراتب اخلاص و کم رسیدن بآن مراتب و نیز گفته اند که این حال ایشان از مشاهده تغیرات احکام دین بود که در آن وقت در مردم روداده و ایشان قدرت بر نفی آن منکرات نداشتند و ترسیدند از سکوت خود که داخل نفاق باشد ما منهم احد یقول انه علی ایمان جبرئیل ومیکائیل نبود از آن صحابه هیچ یکی که گوید بتحقیق وی بر ایمان جبرئیل و میکائیل است یعنی جزم کند که ایمان خود چنانکه جزم است بر ایمان این دو فرشته مقرب معصوم علیهما السلام ویذکر عن الحسن ما خافه الا مؤمن ولا امنه الا منافق و ذکر کرده می شود از حسن بصری که نترسید نفاق را مگر مؤمن و ایمنی نداد از نفاق مگر منافق و توی ضمیر

کرآیت وی انگه ... بلکه صحیح است که ذکر بوده مرتبه قرب اجلی و اعلی بود در مرتبه انکه ... که تشدد صوفی و استجاب ذکر مولی بود و مرتبه ... محقق ... گردد و سوجب نسیان نفس و فنای خود کرشود ... وقت تفکر نیز نگر ... احوال شریفه آرد چنانچه ... قدرت سرکت ... و وداد آلاو نعما ... رجا و رغبت و وعد وعید و خوف و هیبت ... چون غلبه و استیلا کند فنا و غیبت و نسیان از کل اسوی اسمد و اخفای سر ... تمام مقدمه کمال معرفت است تحمد الله لیالی ذوات العدد ... شبهای معدود ... روز و شب ... مناسبت تر است ... عدد ... و اختیار آن ... معروف است ... قبل ان ینزع الی اهله ... و ... وتوشه برمیداشت برای تعبد ... لیس ... ام المومنین است ... مذکور است ... همراه می برد ... سیکرد ... الیشان ... می آمد ... آئینه قلب شریف محمدی تا بما ... اشعه انوار ... تا تبیر صبح وحی از مشرق موهبت و عنایت ... آغاز کرد ... و جمادات بزبان الشهادت وحی ... درختی و سنگی که میگذشت ... السلام علیک یا رسول الله ... میکرد و ... بر بالای آن کوه ایستاده بود ... سبب آنکه ... دیگر بود گفت بشر یا محمد ... مرده باد ترا که من جبرئیلم و برتو فرستاده شده ام تا پیام حق بتو گذارم و خبر دهم ترا که تو رسول خدای بدین است کذا فی شرح سفر السعادة للشیخ الاجل قدس سره حتی جاءه الحق وهو فی غار حراء الا که ما آن حضرت را وحی حق یا رسول حق یا رسالت حق و حال آنکه آنحضرت در غار حرا بود و در کتاب التفسیر ... حتی فاجاه الحق تمام ...

خانہ و اینست ارلبح باشد تعالی بدرستی یعنی می ترسد خدا انا سخط می عذب وی تعالی اگر مومن وی پرواہی ندارد از ان کہ گناهی وی کم

کلام حسن بصری کہ روایت کرد و اند و سوق کلام مؤلف بیان معنی اول است وما یحذر من الاصرار علی التقاتل والعصیان

من غیر توبۃ یعنی باب در بیان ترسانیدن و شدن از اصرار بر مداومت بر گناه و کفر بغیر توبہ است لقول اللہ تعالی ولم

یصروا علی ما فعلوا وھم یعلمون یعنی تکذیب رجحت زمود خدا است کہ در باب مومنان واقع شده کہ اصرار نکنند بر آنچہ

کردند از گناهان و ایشان میدانند کہ اصرار منع میکنند یا آنکہ میدانند کہ اللہ تعالی مالک مغفرت گناهان است یا میدانند آنچہ باید آورد از توبہ

و ندامت حدثنا محمد بن عرعرۃ قال حدثنا شعبۃ عن زبید قال سألت ابا وائل عن المرجئۃ فقال حدثنی عبد اللہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم

زبید گوید پرسیدم ابا وائل را از حال فرقہ مرجئہ کہ قائل اند بآنکہ معصیت با ایمان ضرر ندارد چنانکہ طاعت با کفر پس گفت حدیث کرد مرا عبد اللہ کہ

تحقیق پیغمبر فرمود قال سباب المسلم فسوق وقتالہ کفر زمود دشنام مومن فسق و کشتن او کفر است اگرچہ مراد این کفر نہ دائمیست لیکن بر ای

تشدید و تغلیظ فرموده کہ این کبیره مانند کفر است در روی خروج جلد گر ایمان اخبرنا قتیبۃ بن سعید قال حدثنا اسمعیل بن جعفر

عن حمید عن انس قال اخبرنی عبادۃ بن الصامت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت تحقیق خبر داد مرا عباده کہ رسول خدا خرج یخبر بلیلۃ القدر

بیرون آمد تا خبر دهد بشب قدر فتلاحی رجلان من المسلمین پس خصومت کردند دو مرد از مسلمانان فقال انی خرجت لاخبرکم بلیلۃ القدر

پس فرمود تحقیق من بیرون آمدم تا خبر دهم شما را بشب قدر وانہ تلاحی فلان وفلان فرفعت وعسی ان یکون خیرا لکم پس تحقیق خصومت

کردند فلان و فلان پس برداشتہ شد شب قدر یعنی بیان و تعیین او از خاطر من و نزدیک است اینکہ باشد بہتر شما را تا زیادہ طلب کنید التمسوھا

فی السبع والتسع والخمس پس طلب کنید او را در شب بست و هفتم و بست و نهم و بست و پنجم

باب بعد قول مترجم ساخته کہ آنکہ خوف المومن ان یحبط عملہ و دوم ما یحذر من الاصرار الخ و تائید کرده قول اول را اول با اثر و قول دوم را بآیت

و شراح در مناسبت این دو حدیث بقول اول گفتہ اند کہ حدیث اول سباب المومن و قتالہ کفر تمام مناسبت دارد بقول اول خوف المومن الخ

و نیز دشنام کہ نسبت کردن مردم است بعیب و خصومت بردم کہ کسی آزرده و مبتلا شود و هرگاه این معنی شامل کفر گفتہ نزدیک است کہ تحقیق

کسی را در دعوی اسلام دروغ گو گویند و جای آنست کہ می ترسید و باشد از نفاق و دعوی ایمان کامل نکند و ترسیدن از معصیت کہ نزدیک بکفر

است آمد و در حدیث ثانی خصومت صحابہ بیکدیگر هرگاه موجب نسیان از خاطر آنحضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم شده باشد مضرت این خصومت

کنندگان بیشتر و سخت تر خواهد بود و جای آنست کہ موجب حبط اعمال گردد و مسلمانان از آن پرهیز نمایند و بعضی شارحان در مناسبت این حدیث

بقول اول چنین تحریر کرده اند کہ در کتاب منزل آمده کہ رفع صوت نکنند بر صوت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ موجب حبط اعمال است و درین تلاحی رفع

صوت کرده بودند و در مناسبت این دو حدیث بقول دوم سخن نکرده اند و خفای آن تواند بود کہ بسیار است کہ مؤلف ترجمہ باب دو کرده و حدیثی

موافق شرط خود نیافتہ و این قسم تکلفات کہ در تطبیق بترجمہ اول کرده اند مینوان اینجا هم سخن کرد

باب سؤال جبریل النبی صلی اللہ علیہ وسلم عن الایمان والاسلام والاحسان وعلم الساعۃ وبیان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لہ

باب در بیان پرسیدن جبرئیل پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم از ایمان و اسلام و نیکو کردن عبادت و دانستن وقت قیامت و بیان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم مر جبرئیل را ثم قال

جاء جبرئیل یعلمکم دینکم فجعل ذلک کلہ دینا پس فرمود آمد جبرئیل علیہ السلام کہ تعلیم کند شما را دین شما را پس گردانید همہ آن سؤال

وجواب را کہ از بیان آن اعتقاد بوجود قیامت و دانستن وقت آن جزء علم الغیب را دین شمرد و ازین کلام اول ترجمہ باب است و ازین کلام

و آنچہ بعد ازین می آید استدلال است بر آنکہ ایمان و اسلام و دین یکی است و ابن التیمی اسلوب کرد و کہ فعلیۃ آورده وما بین النبی صلی اللہ

علیہ وسلم لوفد عبد القیس من الایمان و آن چیزی کہ بیان فرموده پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم مر ایلچی قوم عبد القیس را از ایمان یعنی

هیچ کس از حریص تر نیست آنحضرت ... گفت ... آنحضرت گفت من خواستم کہ تیم و صبوری تا بر چیزی نوشتہ ... بظاهر مقصود نباشد ... مشاهده ملکوت ... قال فاخذنی گفت آنحضرت ... فغطنی ... حتی بلغ منی الجهد ... ثم ارسلنی ... جبرئیل ... فقال اقرأ فقلت ما انا بقاری پس ... فاخذنی فغطنی الثانیۃ پس گرفت مرا ... بار دوم حتی بلغ منی الجهد ثم ارسلنی فقال اقرأ فقلت ما انا بقاری قال فاخذنی فغطنی الثالثۃ حتی بلغ منی الجهد ثم ارسلنی فقال ... باسم ربک الذی خلق بخوان بنام پروردگار خود ... خلق الانسان من علق پیدا کرد آدمی را از خون بستہ ... اقرأ وربک الاکرم الذی علم بالقلم بخوان ... علم الانسان ما لم یعلم ...

تفسیر کرده است اینی اسلام را قوله تعالی ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و فرموده خدای برتر و کسی که بجوید
غیر اسلام دینی را پس هرگز قبول کرده نمی شود از وی یعنی با چیزی که دلالت میکند این آیت که اسلام همین دین است حق تنها مستقل
وقال حدثنا اسمعیل بن ابراهیم قال اخبرنا ابو حیان التیمی عن ابی زرعة عن ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم بارزا یوما للناس
ابو هریره گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ظاهر بود روزی برای مردم یعنی در میان مردم نشسته بود فاتاه رجل فقال ما الایمان پس آمد آنحضرت
صلعم را مردی پس گفت چه چیز است ایمان یعنی ایمان که عبارت از تصدیق است متعلقات او کدام است قال الایمان ان تؤمن بالله
وملائکته وکتبه فرمود ایمان تصدیق بوجود واجب تعالی و صفات جلیله او و تصدیق بوجود فرشتگان و ایمان آری بکتابها
که بر پیغمبران نازل شده که از پیش خداست و آنچه در آنهاست همه راست و حق است وبلقائه و تصدیق کنی بدیدن وی تعالی در آخرت
وبرسله و تصدیق کنی به پیغمبران که همه فرستادهای اویند تعالی شانه و راست گفته اند در آنچه رسانیده اند از احکام و خبر آن وتؤمن بالبعث
و ایمان آری به برانگیختن از میان لحد از پس مردن آنها برای جزای بدکاران و نیکوکاران قال ما الاسلام گفت آنمرد چیست اسلام یعنی
ارکان مسلمانی قال الاسلام ان تعبد الله ولا تشرک به فرمود آنکه پرستی خدا را و شریک نسازی بوی چیزی را و در وجود و در پرستش
که حاصل کلمه توحید است وتقیم الصلوة و دایم برپا داری نماز را و درست ادا کنی چنانکه باید وتؤدی الزکوة المفروضة و بگذاری زکوة را
که فرض کرده شده است وتصوم رمضان و روزه داری ماه رمضان را در این روایت ذکر حج نکرد و بعضی گویند از راه سهو و نسیان راوی است
و این احتمال را در روایت بخاری راه دادن بعید است و بعضی گویند که در آن وقت که این را فرموده حج فرض نشده بود و این اعتذار را باطل میکنند
تصریح ابن منده بسندی که دارد بر شرط مسلم که آمدن این مرد که جبرئیل بود در آخر عمر آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و در روایات دیگر همین قصه جبرئیل
اعمال دیگر نیز واقع شده و در بعضی کمتر ازین مذکور است گویا اختلاف بر وفق سوال سائل و مقتضای حال خواهد بود والله اعلم قال ما الاحسان
گفت جبرئیل احسان که در قرآن در حق عبادت واقع شده و ثواب بر آن مترتب است چیست قال ان تعبد الله کانک تراه فرمود صلی الله
علیه وسلم عبادت کردن تو خدا را بحالی که گویا تو می بینی او را فان لم تکن تراه فانه یراک پس اگر نیستی آنکه بینی وی را تعالی وتقدس پس نه
قصور حال پس بتحقیق وی عز وجل می بیند ترا در این کلمات که از جوامع الکلم است اشارت فرموده بمقام مشاهده و مقام مراقبه بدانکه برای سالکان
حق در سلوک راه طریقت بحسب درجات ترتب سه مقام است نخستین مقام آنکه قیام می نمایند بعبادات و طاعات باستیفای جمیع شرایط
و ارکان و باین وجه ساقط می شود ذمه تکلف دیگر مقام آنست که ادای عبادت میکنند بر وجه مذکور معرفت آن که حق تعالی داناو بیناست
بجمیع حرکات کاینات است هر حرکتی و سکونی که میکنند او مطلع می باشد بر آن باین مراقبه عبادت از جمیع جهات انقطاع یافته بر وجه کمال و تمام
ادا میکنند مقام دیگر بالاتر از آن است که مستغرق میگردد در دریای مکاشفه و بحر شهود حق جل شانه چنانکه مدرک بصیرت متعلق میشود بذات
اقدس سبوحی که گویا می بینند او را عز وجل و این مقام آنسرور بود صلی الله علیه وسلم چنانچه اشارت فرموده وجعلت قرة عینی فی الصلوة
و متابعان آن حضرت صلعم نیز بقدر اتباع و صفوت استعداد و استیلاء انوار کشف و یقین و امتلای زوایای قلب بانوار محبت
و انسداد باطن از خواطر التفات باسوا ازین مقام بهره مند گردانند بمقام اول اشارت است بمیان اسلام و باین دو مقام در بیان
احسان قال متی الساعة گفت جبرئیل کی است ساعت یعنی روز قیامت قال ما المسئول عنها باعلم من السائل فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست سوال کرده شده از آن ساعت داناتر از سوال کننده و این عبارت اگرچه مشعر تساوی در علم است
لیکن مراد برابری در علم است بآنکه درین علم علام الغیوب یگانه است و مندرج است در آن پنج علم که فرد وی تعالی وتقدس دیگری
آنرا نمی داند تمهیدی در نوادر آورده که این سوال و جواب بعینه عبارت در میان عیسی و جبرئیل علیهما السلام واقع شده لیکن عیسی

دختر ابی است ... و روایات دیگر که ناشی باشد اختلافات است
بعضی قریب و بعضی بعید اند و بعضی غیر صحیح تعرضات
ثبوت که از ده راه شایسته مقالات حدیث ککلا یجزیک
گفت خدیجه اینچنین نخواهد بود ... باشد الله
اهلا ... فتح نون و سکون خا ... بکسر زا و سکون
یا از خزی بکسر خا بمعنی رسوائی یعنی ... سوگند و رسوا
نمیگرداند ترا خدا تعالی هیشه ... بفتح یا و سکون حا
مهمله و ضم زا و نون از حزن بمعنی اندوه نیز روایت است
یعنی غمگین نمی گرداند ترا خدا تعالی انک لتصل الرحم
زیرا که درستی تو سیر آنه پیوند میکنی یعنی احسان میکنی
با اهل قرابت خود و تصدق ... درست میگوئی
سخن را و در بعضی روایات زیاده آمده ... من اشرف
الخصال ... خصلت از شریف ترین خصلتها است
و در بعضی زیاده کرده و تودی الامانة و ...
را و تحمل الکل و بر میداری گرانی را از سوگات مردم
ناتوان کل بفتح گرانی و عیال مرد و یتیم کذا فی الصراح
عسقلانی گفته کل شی که بکار خود مستقل نباشد و تکسب
المعدوم و کسب میکنی آنچه نیست نزد تو یعنی مدار
معیشت بر کسب و تجارت مدار می نه آنکه دریافت غیر
نظر کنی بسوال و جز آن نه و در روایت کشمیهنی بضم
ست برین تقدیر یا حذف مفعول اول گویند یعنی
میدهی دیگری را چیزی که معدوم است نزد وی از
مال یا نزد غیر از مکارم اخلاق یا مراد از معدوم معدم
المال باشد یعنی در کسب می آری و ملی که بعضا صفت
کسب باشد میدهی کسی را که نیست المال وتقری
الضیف و مهمانی میکنی مهمان را بفتح فوقیه و سکون
قاف از قرا بکسر قاف و راء مقصوره یا بفتح قاف
و راء ممدوده بمعنی مهمانی کردن کذا فی الصراح وتعین
بضم فوقیه علی نوائب الحق و یاری میدهی خلق را
بر حوادث و بار حق چون ادای قرض و مال دیه و تقویت
ضعیف و رد ظلم و امثال آن احترازست از حادثه
باطل چون صرف بغیر مصرف و طعام ضیافت نوحه
گران و جز آن که اعانت در آن مذموم است ...
این کلمه جامع است مر لقب اصول مکارم را که در
مقام تسلیه استدلال کرد خدیجه کبری رضی الله عنها
با جتماع آنها در آنحضرت بر عدم اصابه مکروه و سلامت
وی از مضایع سوء و این دلیل است بر کمال حرمت
خدیجه و جزالت رای او فانطلقت به خدیجة
الی ورقة پس ترا رفت خدیجه با آنحضرت بسوی ورقه
بن نوفل بفتح نون و فا بن اسد بن
عبد العزی بضم عین مهمله و تشدید زا مقصوره
نام بت است ابن عم خدیجة بنصب ثبوت
الف در کتابت بتقدیر عنی متصل است بورقه یعنی
مراد بوی پسر عم خدیجه بنت خویلد بن اسد مذکور است
وکان امرأ قد تنصر بتشدید صاد دخل فی الجاهلیة

سائل جبرئیل مسئول محمد است و سائل خبر یعنی آن حضرت صلی الله علیه وسلم مراد علامات قیامت
است فرمود اذا ولدت الامة ربها و تفنگیره بر اماره یا مالک و سید خود او این کنایت است از کثرت جواری که فرزندان جاریه
آخر زمان است بگرفتن سراری و امرا و چون مملوک پدر است پسر نیز مالک او و توان گفت و نیز ممکن است که اولاد مادر بادشاه شود
صورت مادران نیز رعایا خواهد بود و پادشاه مالک و سید رعایاست و توان که اشارت آن باشد که در آخر زمان احکام شریعت چنان
خوار بر افتاد که کان ام ولد را بفروشند و پسران او دانسته بخرند و بملک خود درآرند و نیز میتوان که اشارت بشرح برهم خوردن
آداب و حقوق مادری و حقوق اولاد و حاصلش آنکه پسران چنان سلوک کنند با مادران که مالکان بداران کنند یا مراد تمرد و تحقیر
تقریر بر کلام مجاز خواهد بود و تسمیه مادر با او تسمیه رب بسید و اذا تطاول رعاة الابل البهم فی البنیان مرتفع گشته
کنند و تفاخر نمایند چه ایشان شتران کسی آشنا نشناخته باشد یا اهل تصرف و این کنایت است از اکثر اشراف رؤسا اهل اصلا
از عزت بیافتند و دولت بکمینها رسد و ملک از نظام برافتد و حقوق از ادا و تفریط رود فی خمس لا یعلمهن الا الله یعنی علم قیامت
در پنج چیزیست که نمیداند آنها را مگر خدا و تلا النبی صلی الله علیه وسلم ان الله عنده علم الساعة الا آیه پس تحقیق خواندپیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم این آیت بتحقیق خدا نزد اوست علم ساعت تا تمام آیت ثم ادبر الرجل فقال ردوه فلم یروا شیئا پس رفت آن مرد
آنرو پس از مردم رسول الله صلی الله علیه وسلم باز آرید او را پس ندیدند چیزی را فقال هذا جبرئیل جاء یعلم الناس دینهم
پس فرمود آن حضرت صلعم این جبرئیل است آمد که تعلیم کند مردم را دین ایشان پوشیده نماند که در سوال و جواب از ساعت تعلیم آنست
که اعتقاد کنند قیامت و علامات او و نیز پرسند از وقت و تعیین آن و بدانند که این علم فقط نزد خدای یگانه مقرر است قال ابو عبد الله جعل ذلک
کله من الایمان گفت مؤلف که گردانید آن حضرت صلی الله علیه وسلم این همه اعمال و عقاید را از ایمان مترجم گفت این همه که در حدیث جبرئیل
مذکور است آنرا دین گردانید و همین امور را که بیان کرده برای وفد عبد القیس از ایمان گردانید و جبرات این عبارت تعدید مطلوب است آنکه
آمد که ایمان کامل عبارت ازین مجموعه باشد خاکره و وجه آنکه ایمان را سیگویند گردانید همه را از ایمان ظاهر میشود و الله اعلم باب این باب
نزد وجود بعضی روایات از بلا باب هم ساقط است و نووی این سقوط را نا سدید گفته و تصویب کرده نسخها که در آن لفظ باب نیست گو درین حدیث
ترجمه باب اول مناسبتی نیست و قائل را که از نظر مقصود آنکه ازین حدیث ظاهر میشود که دین و ایمان یکی است هر تقی از یک چیز گر توجه تعبیر برین کرده
و در تبدیل تعبیر با ایمان آمده استدلال قبول هر قل که ایمان ازو ثابت نشده جای سخن است لیکن قول ابو سفیان و ثنات وی انکار تحریف کرده
وارد جمعی کلام هرقل سند است که وی از کتب سابقه نقل این همه کرده است پس اعتبار را میشاید حدثنا ابراهیم بن حمزة قال حدثنا
ابراهیم بن سعد عن صالح عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله ان عبد الله بن عباس اخبره قال اخبرنی ابو سفیان ان هرقل قال
ابن عباس گفت خبر داد مرا ابو سفیان که هرقل گفت مرا و ساءلتک هل یزیدون ام ینقصون فزعمت انهم یزیدون پرسیدم ترا
زیاده میشوند مسلمانان یا کم میشوند گفتی تو که بتحقیق زیاده میشوند و کذلک الایمان حتی یتم و این چنین است ایمان که زیاده میشود
تا که تمام میشود و ساءلتک هل یرتد احد منهم سخطة لدینه بعد ان یدخل فیه پرسیدم ترا که باز میگردد کسی از مسلمانان از روی
کراهت و خشم مر دین او را بعد آنکه داخل می شود در دین او فزعمت ان لا و کذلک الایمان پس گفتی که نه و همچنین است کار ایمان
حین تخالط بشاشته القلوب لا یسخطه احد وقتی که آمیزد فرح و سرور او دلها را خشم نمیکند از آن هیچکس باب فضل
من استبرأ لدینه این باب در فضیلت کسی است که طلب براءت کند بیزاری از گناه و ذم شرعی کرد و بعضی بدین وجه دیدی این استبرا از
حدثنا ابو نعیم قال حدثنا زکریا عن عامر قال سمعت النعمان بن بشیر یقول سمعت رسول الله

نعمان بن بشیر میگوید شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول الحلال بیّن والحرام بیّن وبینهما مشتبهات یعنی حلال ظاهر و روشن
ست و حرام ظاهر است و روشن و درمیان حلال و حرام امور یست که تشبیه داده شده و تغیر آن یعنی ظاهر و متعین نیست حکم آن لا یعلمها کثیر
من الناس نمیداند حکم آنرا بسیاری از مردم که از جمله حلال است یا از حرام بلکه یگانه اند با بیع علم علما بنص یا باجتهاد و قیاس فمن اتقی المشبهات
استبرأ لعرضه ودینه پس کسیکه پرهیز کرد و دور داشت امور یرا که متشابه اند طلب بیزاری کرد مر آبروی خود را و دین خود را از بدکاری ومن وقع
فی الشبهات کراع یرعی حول الحمی یوشك ان یواقعه و کسی که افتاد در شبهات مانند شبانی است که میچراند گوسفند انرا نزدیک
نزدیک است انکه بیفتد در آن الا ان لکل ملک حمی الا ان حمی الله محارمه آگاه باش که بتحقیق هر پادشاهی را قوزقی است و قوزق خدا محرمات
اوست الا وان فی الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد کله آگاه باش که در بدن آدمی گوشت پاره ایست وقتی که صالح است صالح است
بدن همه آن واذا فسدت فسد الجسد کله وقتی که تباه شد تباه گردید بدن همه الا وهی القلب آگاه باش که آن دل است اطبا گویند این گوشت
پاره صنوبری که در سینه جانب چپ آویخته است منشا روح حیوانی است و آن بخاریست لطیف که از آنجا بهمه اعضا و قوی میرسد و آنرا از تباهی نگاه
میدارد بر تبلیغ آن عرفا گویند که لطیفه ایست در آدمی که صلاح و فساد قوای باطن وابسته بصلاح و فساد آنست گویند که متولد است از روح و نفس
گاهی که تابع روح است همه صلاح می آرد و گاهی تابع نفس می شود همه فساد می آرد و از آنجا او را قلب خوانند که منقلب است از حالی بحالی و ظاهر
آنست که در حدیث اشاره باین معنی است که بطریق تشبیه اشارتی بآن فرموده اند و گفته اند چنانچه بدن متعلق روح انسانی است این مضغه
متعلق آن لطیفه است که بطریق مجاز از آن لطیفه باین دل صنوبری تعبیر میکنند **باب اداء الخمس من الایمان** ادای خمس حصه غنیمت از جمله
ایمانست حدثنا علی بن الجعد قال اخبرنا شعبة عن ابی جمرة قال کنت اقعد مع ابن عباس فیجلسنی علی سریره
گفت ابو جمره بودم من که می نشستم با ابن عباس و در وقتی که امیر بصره بود از جانب علی بن ابی طالب رضی الله عنه پس می نشاند مرا بر تخت خود یعنی بعد
از نشستن من بادی بر سید اشت مرا بر تخت فقال اقم عندی حتی اجعل لك سهما من مالی پس گفت اقامت کن نزد من تا آنکه گردانم
ترا نصیبی از مال خود فاقمت معه شهرین پس ایستادم با وی دو ماه ابو جمره و دانا بود بزبان فارسی ابن عباس او را باعث بود بر صحبت خود تا ترجمان
او بفارسیان باشد و نیز مرویست که وی در حق ابن عباس خوابی دیده بود چنانچه در باب تمتع بیاید خواست که او را مالی عطا کند ثم قال ان وفد عبد
القیس لما اتوا النبی صلی الله علیه وسلم پس گفت تحقیق جمعی از فرستادهای عبد القیس هرگاه آمدند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
عبد القیس مردی بوده که قبیله او را بنام او میخوانند چنانچه قریش که ابو القبیله است قبیله را بنام او میخوانند باعث این روایت و ربط کلام ابن عباس
چنانکه از روایت مسلم فهم می شود که زنی نزد ابن عباس آمد پرسید او را از نبیذ که در سبو میکردند ابن عباس منع کرد او را ابو جمره گفت که من در سبوی
سبز نبیذ شیرین میکنم و میخورم از آن و در شکم مرا آرد شکم مرا گفت مخور از آن اگر چه شیرین تر از شهد باشد و این حدیث گفت قال من القوم
او من الوفد فرمود کیانند این قوم یا کیانند این وفد شک کرده است شعبه یا ابو جمره کرمانی گوید ظاهر آنست که شک از ابن عباس است قالوا ربیعة
گفتند حاضران قوم ربیعه اند و عبد القیس از اولاد ربیعه است قال مرحبا بالوفد او بالقوم غیر خزایا ولا ندامی فرمود رسیدید بفراخی
در این حال که خوار نشدید و پشیمان نباشید در این آمدن فقالوا یا رسول الله انا لا نستطیع ان ناتیك الا فی شهر الحرام پس گفتند
ای رسول خدا ما نمی توانیم که بیائیم ترا مگر در ماه حرام که جنگ در آن ماه حرام است و آن چهار ماه است محرم و رجب و ذی القعده و ذی الحجه
وبیننا وبینك هذا الحی من کفار مضر و میان ما و تو این قبیله است از کافران قوم مضر که دشمن اهل اسلام اند فمرنا بامر فصل نخبر به
من وراءنا وندخل به الجنة پس بفرما ما را امری که جدا کننده است حق را از باطل یا امری که ظاهر و واضح است که خبر کنیم بآن امر کسی را که در وراء
است از قوم و اولاد ما و در آئیم بعمل کردن آن در بهشت وسالوه عن الاشربة و پرسیدند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از ظروف که شرابها

عباس چند روز گفته اند که حکمت در فترت وحی و تاخیر
آن بود تا برود از آن حضرت خوف که عارض شده بود
و پیدا شود فرط اشتیاق و در غدغه فراق تا آنکه مرویست
چنانچه در کتاب التعبیر بیاید آنچنان اند و مگین شد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم که مکرر خواسته بود که از بالای کوه
بیندازد خود را پس ظاهر شدی جبرئیل و گفتی یا محمد بدرستی
که تو رسول خدائی تحقیق و تسکین شدی از این سخن قال
ابن شهاب عن عقیل موسوق باسناد سابق است
تعلیق نیست بدلالت واو عاطفه در قول وی واخبرنی
ابو سلمة بن عبد الرحمن یعنی گفت ابن شهاب که درین اسناد
هست و خبر داد مرا ابو سلمه عبد الله بن عبد الرحمن
بن عوف تابعی بزرگ است سنه نود و چهار ان جابر
بن عبد الله بن عمرو الانصاری خزرجی که آخر ترین
صحابه است بموت در مدینه سنه هفتاد و سه یا چهار
یا هشت یا نود بعد از آنکه کور شده بود قال بدرستی که
جابر گفت وهو یحدث عن فترة الوحی بجائی که وی
حدیث میکرد از باز ماندن و دیر شدن وحی فقال فی
پس گفت در حدیث خود از آنحضرت که فرمود بینا انا امشی
اذ سمعت صوتا من السماء در آنا که من میرفتم
شنیدم آوازی را از آسمان فرفعت بصری پس
برداشتم بینائی خود را بالا نگریستم فاذا الملك الذی
جاء نی بحراء جالس علی کرسی بفتح کاف و کسر آن نیز
جائز است در لغت بین السماء والارض پس ناگاه
فرشته که آمده بود مرا بغار حرا نشسته است بر تختی میان
آسمان و زمین فرعبت منه بمجهول و معلوم هر دو
مرویست پس ترسانیده شدم یا ترسیدم از وی و
این بقیه خوف سابق بود که بتدریج بر طرف شد فرجعت
پس باز گشتم بمنزل وگفتم زملونی زملونی و در
بعضی روایات یک مرتبه است و در بعضی دثرونی چنانچه
بیاید و معنی هر دو یکی است یعنی بپیچید مرا بجامه فانزل
الله تعالی پس فرود آورد خدا تعالی این آیات کریمه
یا ایها المدثر ای پیچیده بجامه های مرو جامه پیچیده بر خیز استعداد
دعوت پس ترسان خلق را که نیاورند ایمان از عذاب
خدا چون درین وقت اسلام ظهور نیافته بود ابشارا ز قسم
و ربك فكبر و پروردگار را به بزرگی یاد کن و اندیشه
مکن از هیچ کبیری که خدا از همه اکبر است وثيابك
فطهر و جامه های خود را پاک دار از نجاست یا مراد از
مدثر پیچیده و دثار نبوت دارنده و امر بتطهیر همین دثار گویند
از آنا آنسینا لم یحیه دثار سیکل البشریت را مراد داشته
امر بتطهیر این دثار گویند از آلودگیهای لذات و میل
شهوات با اولیات دیگر که در تفاسیر مذکور است
فی الصراح دثار جامه بر تن والرجز بضم را و کسر آن هر دو
در لغت بمعنی عذاب است و بمعنی اوثان و عبادت آن نیز
تفسیر کرده اند و مراد وی سبب عذاب است فاهجر
و عذاب آنچه بسبب عذاب است از ظلم و گناه مر

است میگوید این سوال متضمن سوال از امور دین و احکام آن است ... فاخبرهم بان یعملوا [illegible]

ایشان را چیزی باز داشت ... از جمله ایمان بالله وحده ... ایشان را ایمان ... قال اتدرون ما الایمان بالله وحده

قالوا الله ورسوله اعلم ... [illegible]

ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله ... واقام الصلوة [illegible]

وایتاء الزکوة ... وصیام رمضان ... وان تعطوا من المغنم الخمس [illegible]

[illegible]

باتياست ونفقة الرجل على اهله يحتسبها صدقة يعني دادن مرد بر اهل وعيال بنيت امتثال امر خدا نه بر مقتضاي طبع و هواي نفس صدقه است وثواب آن دارد **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا مالك عن يحيى بن سعيد عن محمد بن ابراهيم عن علقمة بن وقاص عن عمر رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الاعمال بالنية ولكل امرئ ما نوى فمن كانت هجرته الى الله ورسوله فهجرته الى الله ورسوله گفت عمر بتحقيق پيغمبر خدا فرمود عملها وابسته به نيت است ومر هر مردي را نصيب چيزي است كه نيت كرده پس كسي كه باشد هجرت او بسوي خدا وطلب مرضيات او وبسوي پيغمبر خدا وتبعيت دين او پس هجرت او مقبول وارد و موافق است بسوي خدا و پيغمبر او وكسي كه كانت هجرته الى دنيا يصيبها او امرأة يتزوجها فهجرته الى ما هاجر اليه وكسي كه باشد هجرت او بسوي دنيا كه برسد آن را وتحصيل كند يا بسوي زني كه زوجه گيرد او را پس هجرت او بسوي چيزي است كه هجرت كرده بسوي آن **حدثنا** حجاج بن منهال قال حدثنا شعبة قال اخبرني عدي بن ثابت قال سمعت عبد الله بن يزيد عن ابي مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا انفق الرجل على اهله يحتسبها فهو له صدقة فرمود وقتي كه انفاق كند مرد بر عيال خود درحالي كه ملاحظه امتثال امر خدا ميكند پس آن انفاق مر او را صدقه است وموجب ثواب **حدثنا** الحكم بن نافع قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال حدثني عامر بن سعد عن سعد بن ابي وقاص انه اخبره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال عامر بن سعد روايت كرده از سعد بن ابي وقاص خبر داد عامر را كه بتحقيق رسول خدا فرمود سعد بن ابي وقاص را انك لن تنفق نفقة تبتغي بها وجه الله الا اجرت بها بتحقيق تو هرگز نفقه نميكني هيچ نفقه كه طلب ميكني بآن امتثال امر خدا مگر آنكه اجر داده مي شود بآن نفقه حتى ما تجعل في في امرأتك تا آنكه چيزي كه مي اندازي در دهن زن خود بنيت امتثال امر الهي آن هم داخل صدقه است وموجب ثواب آخرويست **باب** قول النبي صلى الله عليه وسلم الدين النصيحة لله اين باب در فرموده پيغمبر است صلى الله عليه وسلم درستي وپا برجايي دين نيك انديشي است مر خداي را بايمان آوردن بوي تعالى بصفاتي كه سزاوار اوست وتنزيه او از آنچه لائق نيست وادای حق عبوديت بامتثال اوامر واجتناب از نواهي ورسوله مر پيغمبر او را بتصديق رسالت او وقبول هرچه آورده از نزد او ويار دادن او واحياي سنت وترويج شريعت وتادب بآداب او ومحبت اهل بيت وياران ودوستان او ولائمة المسلمين ونيك انديشي امراي اسلام را باطاعت واعانت ايشان درحق وآگاه كردن نزد غفلت بر فوق وه لهاي گر قرآن را بانه و زوين باطاعت شان ونيك انديشي علما وايما جهاد بتحسين ظن وترويج علوم ايشان وتعليم وتوقير شان وعامتهم ونيك انديشي عوام بر آنست مهرباني وهدايت وتعليم دين وسعي در آنچه سود ودر ايشان از ومنع آنچه زيان آورد وجزان اين حديث را از جوامع الكلم داشته اند متضمن جميع علوم ظاهر وباطن وصلاح منبداء ومآل وشيخ الاجل ابو المجد عبد الحق رساله در بيان جميع علومي كه درين مندرج است على وجه الاجمال تحرير آورده في قوله عز وجل اذا نصحوا لله ورسوله يعني وعده فرمود خداي تعالى در بزرگ وقتي كه نيك انديشي كردند حق او ورسول خدا اين آيت تاييد كرده حديث مذكور را **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن اسمعيل قال حدثني قيس بن ابي حازم عن جرير بن عبد الله قال بايعت رسول الله گفت بيعت كردم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم على اقام الصلوة وايتاء الزكوة والنصح لكل مسلم بر ادا كردن نماز ودادن زكوة ونيك سگالي مر مسلمانان را **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا ابو عوانة عن زياد بن علاقة قال سمعت جرير بن عبد الله يوم مات المغيرة بن شعبة قام فحمد الله واثنى عليه زياد بن علاقة گفت شنيدم جرير بن عبد الله را روزي كه مرد مغيرة بن شعبة كه از جانب معاويه رضي الله عنه امير كوفه بود ...

شيخ الاسلام

كه تحريك ميكرد شفتين را ابن عباس از آنحضرت بطريق روايت حكايت كرد چنانچه سعيد نقل كرد ونهمين وجه كه اين فعل در مبادي حال بود ياد كرد بخاري اين حديث را درين باب فانزل الله عز وجل پس بسبب آنكه تصديع مي كشيد آن حضرت از اهتمام ضبط تنزيل وسبادرة تلقي بتحريك لب وزبان نازل كرد خداي تعالى اين آيات را لا تحرك به لسانك لتعجل به منع تحريك زبان از جهت اصالت او ست در نطق وگرنه تحريك لب وزبان هر دو لازم بود گويند مراد نهي حيثيت اهتمام وحي است بقرينه تعجيل چنانكه در كريمه ولا تعجل بالقرآن من قبل ان يقضى اليك وحيه صريح است ان علينا جمعه وقرآنه بدرستي كه بر ما است گرد آوردن آن در دل تو تا از ياد تو نماند وما ثبات قرأت آن بزبان تو تا در تلك آيات منتظم گردد وجزوي از آن ساقط نشود چنانچه راوي از ابن عباس مي آرد قال گفت ابن عباس در تفسير آن جمعه الك في صدرك يعني مراد از لفظ جمع در آيه فراهم آوردن قرآن است براي تو در سينه تو وتقرأه مراد از قول وي تعالى قرآنه اينكه بخواني آن را يعني بر وجه درستي است كه وعده كرده ام انديشه سقوط مكن فاذا قرأناه فاتبع قرآنه پس چون بخوانيم قرآن از زبان جبرئيل پس تابع باش قرأت او را وه سنارعت مكن يا وي در اين عمل چنانچه تفسير كرد قال گفت ابن عباس در تفسير وي فاستمع له وانصت پس بشنو قرآن را وخاموش باش ثم ان علينا بيانه پس تحقيق بر ما است ظاهر كردن وي وابن عباس تفسير كرده باين وجه كه گفت ثم ان علينا ان نقرأه بر ماست اينكه بخواني وتفسير مشهور آنچه ظاهر است از لفظ بيان حل مشكلات وايضاح مجملات است فكان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعد ذلك اذا اتاه جبرئيل استمع قول ابن عباس است پس بود آنحضرت بعد از نزول اين آيات چون مي آمد او را جبرئيل ... جبرئيل قرأه النبي صلى الله عليه وسلم كما قرأه

حتی یاتیکم امیر فانما یاتیکم الآن تا آنکه بیاید شما را فرمان روائی و حتی آمد مگر همین زمان مبالغه در قرب مرت کرده نسل برده ام او تنبیه
بود که چون خبر فوت مغیره بمعاویه رسید والی بصره را نوشت که زود خود را کوفه رساند ثم قال استعفوا لامیرکم فانه کان یحب العفو
پس گفت جریر طلب عفو و آمرزش کنید از خدا امیر خود را بحقیقت او بود که دوست میداشت عفو از زلات و گناهان مردم ثم قال اما بعد فانی
اتیت النبی صلی الله علیه وسلم پس گفت بعد ازین خطاب بحقیقت آمدم من بپیغمبر صلی الله علیه وسلم فقلت ابایعک علی الاسلام
پس گفتم بیعت میکنم ترا بر اسلام فشرط علی پس شرط کرد بر من اسلام را والنصح لکل مسلم و نیک اندیشی برای هر مسلمان فبایعته علی هذا
پس بیعت کردم بر اسلام و نصیحت مسلمانان ورب هذا المسجد انی لناصح لکم سوگند بپروردگار این مسجد تحقیق من نیک اندیشم
مر شما را و اگر گفتم ثم استغفر و نزل پس استغفار کرد و فرود آمد از منبر

کتاب العلم

کتاب در بیان آنچه تعلق دارد بعلم و تعلیم
بمعنی ادراک مطلق است و آن بحسب تعلق بمعلومات منقسم بچند قسم است نخستین علم شرائع است از آنچه بر برکات تعلق یابد آن رفتار او
واجبات و مندوبات و محرمات و مکروهات و علم باین امور از تفسیر و حدیث و فقه و اصول فقه است دیگر علم باطن است که عبارت از تهذیب باطن
بتخلی از رذائل و تصفیه قلب بتحلی بصفات کمال و تخلق بخلق اللہ که فتوی اصفیا و علمای باطن فرض عین است دیگر علم مکاشفات است که بعد از
در علم سابق بتفضیل الہی دست میدهد و آن نوریست که ظاهر میشود در دل بعد از تزکیه و خلوص اعمال و حاصل میشود بوی معرفت بکمال
و صفات و اسمای تعالی و منکشف میگردد و اسراری که بهره مند از آن خبر عارفان حقیقت و بهره مندان قربت طریقت نارسیدگان این
والا مرتبت آنکه تسلیم نامند علم مکاشفه را اهل آن بعبادا کرده و ... ظاهر و باطن و معرفت باک انتهی بسم اللہ الرحمن الرحیم در بعضی
روایات تسمیه پیش از کتاب است

باب فضل العلم

باب در بیان فضیلت علم و ثواب آن نخست وقول اللہ عز وجل یرفع اللہ
الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات و باب در بیان فرموده خدای تعالی و بزرگ برسه ارد خدا آنانرا که ایمان آورده
اند از شما آنانرا که داده شده اند علم را درجها واللہ بما تعملون خبیر و فضل و برتری اهل علم مکینه را او داده است و قوله تعالی رب زدنی علما
و بیان فرموده خدا که بر تربیت ای پروردگار من زیادت کن مرا علم را این آیت نیز دلالت دارد بر فضیلت علم از آن رو که اگر کمالی دیگر بهتر ازین بودی
درخواست زیادتی آن کردی مولف درین باب حدیثی نیاورد و گویا بر شرط وی حدیثی که دارد و حدیثی نداشت و بذکر آیات که اظهر ادله
است و با ثبوت قطعی نص است بر فضیلت علم اکتفا کرد

باب من سئل علما و هو مشتغل فی حدیثه فاتم الحدیث ثم اجاب السائل

کسی که پرسیده شد علمی را و حال آنکه وی مشغول است در کلام خود پس تمام کرد حدیث پس جواب گوی پرسنده را حدثنا محمد بن سنان
قال حدثنا فلیح قال حدثنی ابراهیم بن المنذر قال حدثنا محمد بن فلیح قال حدثنا ابی قال حدثنی هلال بن علی عن
عطاء بن یسار عن ابی هریرة قال بینما النبی گفت ابوهریره درمیان آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی مجلس یحدث القوم در مجلسی حدیث
میکرد مردم را جاءه اعرابی فقال متی الساعة آمد آنحضرت را اعرابی پس گفت کی است روز قیامت فمضی رسول اللہ صلی اللہ علیه
وسلم یحدث پس گذشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حالی که سخن میکرد مردم را یعنی بهمان سخن بازماند و التفات بجواب اعرابی کرد فقال بعض القوم
سمع ما قال فکره ما قال پس گفتند بعض از مردم شنید آن حضرت آنچه گفت اعرابی پس ناخوش کرد آنچه وی
گفت وقال بعضهم بل لم یسمع و گفت بعضی از مردم بلکه نشنید حتی اذا قضی حدیثه تا وقتی که تمام کرد آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم سخن را قال
این السائل عن الساعة فرمود کجاست سوال کننده از قیامت قال ها انا یا رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم گفت اعرابی آگاه باش منم سائل
ای پیغمبر خدا قال فاذا ضیعت الامانة فانتظر الساعة فرمود وقتی که هلاک کرده شود امانت که کنایت از امارت و خلافت است پس انتظار
کن روز قیامت را گفت اعرابی چگونه باشد خرابی آن قال اذا وسد الامر الی غیر اهله فانتظر الساعة

سلام

... من الاستاد دین است ... کرده میشود بوی و بعضی بر ... حضرت گوید ... خوانند بعضی ... تا توسیر تشود که زهری ... ساقط شده و تفتیش ... حدیث را از زهری ... طریق روایت کرده اول بجز مذکور شده و طریق دوم ... مذکور ... ربط اول و گفت
وحدثنا بشر بن محمد بکسر ... و سکون ... محمد مروزی سختیانی سنه دویست و بیست و ... قال اخبرنا عبداللہ بن مبارک قال اخبرنا ... یونس و معمر عن الزهری درین طریق دو کس راوی ... از زهری که عبداللہ آنها روایت کرده و در طریق ... یک کس است قال اخبرنی عبیداللہ بن عبداللہ ... بن عتبه بن مسعود تابعی است یکی از فقهای ... مدینه سنه ... ابن عباس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیه ... وسلم اجود الناس گفت ابن عباس بود ... آن حضرت سخی ترین مردم همیشه و کان اجود ... ما یکون فی رمضان حین یلقاه جبریل و بود ... ترین بود نهایت آنحضرت سخی در رمضان ... ملاقات میکرد او را جبریل و کان یلقاه فی کل لیلة ... من رمضان و بود که ملاقات میکرد او را جبریل در ... از رمضان فیدارسه القرآن پس دور میکرد ... میکند باین حضرت قرآن را چنانکه عادت ... است فلرسول اللہ صلی اللہ علیه و آله ... وسلم اجود بالخیر من الریح المرسلة ظاهر آنست ... تعقیب و تفریع جمله سابقه است چنانچه ... روایات صریح آمده فاذا لقیه جبریل کان ... اجود الناس بالخیر ... آنحضرت جواد ترو ... است ... بشارت ... الذی ارسل الریاح بشرا بین یدی رحمته ... ابر و باران است که موجب ارزاق و برکات ... وجود شریف آنحضرت زیاده تر از آن سبب خیرات ... و موجب فیض وجود است ... این ... ابن عباس اول ... جود ... آنحضرت ... در ... اوقات ... وقت ملاقات ... جبریل ... رمضان و درین اشارت است باآنکه ... در جمیع اوقات کسب سعادات و اغتنام خیرات ... شده خصوصا در اوقات شریفه مثل رمضان ... اجتماع با صلحا مستحب است اکثار قرات در رمضان ... قرآن ... شرعیه ... حدثنا ... الیمان ... الحکم بن نافع ... سنه دو دویست و بیست و یک یا دو

باب من رفع صوته بالعلم — تو دور دستی کرسید و شود کارها رت و سایه مرد دین جاهلی پس نگران باش قیامت را

باب در بیان بحث کسی که بلند کند کلام را بافاده علم حدثنا ابو النعمان قال حدثنا ابو عوانة عن ابی بشر عن یوسف بن ماهك عن عبد الله بن عمرو قال تخلف عنا النبی صلی الله علیه وسلم فی سفرة سافرناها فادرکنا وقد ارهقتنا الصلوة پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در سفری که مسافرت کردیم آن سفر را عقب ماند پس دریافت آن سرور مارا و سید ما را وقت نماز و تحقیق تاخیر کرده بودیم نماز را یعنی نزدیک رسید وقت نماز دیگر رسید و نحن نتوضأ فجعلنا نمسح علی ارجلنا ومال گویا ما مسح میکردیم پس نزدیک بود که مسح میکردیم بر پاهای خود یعنی از راه استعجال شستن پاهای با اضطراب و کوتاهی کردیم فنادی باعلی صوته ویل للاعقاب من النار پس بانگ زد بلند آواز وای مر پاشنه های ناشسته را از آتش دوزخ مرتین او ثلثا دو بار فرمود یا سه بار شک از راوی است

باب قول المحدث حدثنا او اخبرنا وانبأنا باب در بیان گفتن محدث این سه کلام را که یک معنی است وقال لنا الحمیدی کان عند ابن عیینة حدثنا واخبرنا وانبأنا وسمعت واحدا گفت برای ما حمیدی بود نزد ابن عیینه این چهار صیغه یک معنی یعنی آنکه خواه از زبان شیخ شنیده و یا شیخ را بر شیخ خوانده باشد بر این رفته است مؤلف و همین است مذهب جمهور محدثان والمذاهب وبعضی بر آنند که آنرا که از زبان شیخ شنیده سمعت یا حدثنا گویند و آنرا که بر شیخ خوانده اخبرنا گویند ظاهر آنست که انبأنا و ثنا نیز در این مردم بمعنی اخبرنا است بعضی گویند که آنچه تنها از زبان شیخ شنیده حدثنی گوید و اگر با جمعی شنیده حدثنا گوید همچنین در آنجا که تنها خوانده بر شیخ اخبرنی گوید و اگر با جمعی خوانده اخبرنا گوید وقال ابن مسعود حدثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو الصادق المصدوق گفت ابن مسعود حدیث کرد مارا پیغمبر خدا او راست راست گوی است گفته شده یعنی خدا بوی راست گفته و بروی باد رحمت خدا و سلامت وقال شقیق عن عبد الله سمعت النبی صلی الله علیه وسلم کلمة و در بعضی روایت من النبی صلی الله علیه وسلم است یعنی شنیدم از پیغمبر خدا یک کلمه وقال حذیفة حدثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیثین گفت حذیفه حدیث کرد مارا پیغمبر خدا دو حدیث و این احادیث را مؤلف درین کتاب موصول آورده و مقصود از آوردن اقوال اینجا آنست که حدثنا و سمعت یک معنی است و از اقوال که بعد از این آورده مقصود آنست که در آنجا عنعنه و سمعت گویند عنعنه نیز آمده است چنانکه گفت وقال ابو العالیة عن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم فیما یروی عن ربه عز وجل گفت ابو العالیه از ابن عباس رضی الله عنهما از پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حکایت که روایت میکند آنحضرت از پروردگار خود که توانا و بزرگ است وقال انس عن النبی صلی الله علیه وسلم یرویه عن ربه عز وجل گفت انس از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که روایت میکند آنرا از پروردگار خود وقال ابو هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم یرویه عن ربکم گفت ابو هریره از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که روایت میکند آن حضرت از پروردگار شما حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا اسمعیل بن جعفر عن عبد الله بن دینار عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن عمر فرمود پیغمبر خدا ان من الشجر شجرة لا یسقط ورقها تحقیق از جنس درختان درختی است که نمی ریزد برگ آن وانها مثل المسلم و تحقیق آن درخت مانند مسلمان است فحدثونی ما هی پس گوئید مرا کدام است آن درخت فوقع الناس فی شجر البوادی پس افتادند مردم بسوی درختان بادیه قال عبد الله ووقع فی نفسی انها النخلة فاستحییت گفت عبد الله بن عمر تحقیق افتاد در خاطر من که آن درخت نخله است پس شرم داشتم که بگویم و در روایتی است که ابو بکر و عمر و دیگر بزرگان نشسته بودند ثم قالوا حدثنا ما هی یا رسول الله قال هی النخلة پس گفتند حاضران بگو بما که کدام است آن درخت فرمود آن نخله است و وجه تشبیه فراوانی منافع از سایه و دوام و میوه لذیذ شیرین است مناسبت این حدیث بترجمه باب بهمین صیغه حدثونی و حدثنا است و قول ابن عمر که دیگران ثم قالوا
آن است قول او حدثنا واقع شده است باب طرح الامام المسئلة علی اصحابه لیختبر ما عندهم من العلم انداختن پیش ...

شیخ الاسلام

انجا بیاشد چنانکه پادشاه فارس را کسری گویند و پادشاه حبشه را نجاشی و ملک ترک را خاقان و ملک قبط را فرعون و ملک مصر را عزیز و ملک یمن را قیل بفتح قاف و ملک حمیر را تبع بضم تا و فتح با رشید و ملک هندوستان پادشاه ارسل الیه فی رکب من قریش که تحقیق هرقل فرستاد کسی را بسوی ابو سفیان در حالی که ابو سفیان در جمعی از سواران قریش بود و رکب جمع راکب است و در تیسیر بصیغه تصغیر نام قبیله ای که قریش کنانه است ماخوذ از قرش بمعنی گرد آوردن از برای فراهم آمدن آنها بسوی حرم و یا از برای آنکه هر کدام نظر بود جمع کرده بود مر خود را پس قریش یعنی مجتمع شدند قریش بمعنی دابه بحری کلان که میترسانند سایر دواب را ... نام او آنکه قریش ماهی است ... و غالب میباشد بر آنها مغلوب نمیشود و تصغیر برای تعظیم است منصرف و غیر منصرف هر دو میتواند شد و کانوا تجارا بالشام بضم تا و تشدید جیم و بکسر اول و تخفیف دوم جمع تاجر است یا تا جبوده ابن تاجر باشند گمان میکنند تا مرگ تجارت آمده بودند فی المدة التی کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ماد فیها ابا سفیان وکفار قریش در زمانی که آنحضرت مدت مقرر کرده بود در آن زمان با ابو سفیان و کفار قریش یعنی در زمان صلح حدیبیه که در سال ششم از هجرت بود ... سرگروه آنها بود واقع شده فاتوه وهم بایلیاء بکسر همزه و لام و مد بیت المقدس است پس آمدند بنزد او ابو سفیان و همراهان او ... در بیت المقدس بود که تبدیل نمیر اوست

برای آن خود تا بیان کند چیزی را که نزد ایشان است از دانش بجهت اثبات در بیان جواز این معنی است حدثنا خالد بن مخلد قال حدثنا سلیمان قال حدثنا عبد الله بن دینار عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان من الشجر شجرة لا یسقط ورقها انها مثل المسلم حدثونی ما هی قال فوقع الناس فی شجر البوادی قال عبد الله فوقع فی نفسی انها النخلة فاستحییت ثم قالوا حدثنا ما هی یا رسول الله قال هی النخلة مناسبت این حدیث بترجمه این باب ظاهر شده است و باید دانست که مؤلف یک حدیث را در ابواب متعدده می آرد و مناسبت هر یکی از آن با هر بابی و در اصطلاح محدثین یک متن اگر بتعدد طرق ایراد یافته باشد اگرچه یک راوی در تمام سند متغایر بود آن را دو حدیث میگویند و این حدیث ازین قبیل است که مؤلف یکبار از قتیبه و دیگر از اسمعیل آورده و دیگر از خالد روایت از سلیمان ایراد کرده

باب القراءة والعرض علی المحدث باب در بیان خواندن و عرض کردن بر شیخ محدث عرض اگرچه در اصطلاح ایشان معنی خاص دارد لیکن مراد مؤلف اینجا همان معنی قرأت است و مقصد این باب آنکه رد کند بر بعض سلف که اعتبار نمیکردند در تحدیث گر خواندن شیخ بر شاگرد مؤلف برخلاف آنست چنانکه برای صحت و جواز آن اقوال معتبر ایراد کرده و رأی الحسن والثوری ومالک القراءة جائزة و اعتقاد کرده است حسن بصری و سفیان ثوری و امام مالک خواندن بر شیخ جایز قال ابو عبد الله سمعت ابا عاصم یذکر عن سفیان الثوری ومالک انهما یریان القراءة والسماع جائزا گفت مؤلف شنیدم ابا عاصم را که ذکر میکرد از سفیان و امام مالک که تحقیق هر دو می بینند و اعتقاد میکنند خواندن را بر شیخ و شنیدن از وی هر کدام را تنها درست و معتبر و نسبت این قول با که بعضی نیز کرده اند و صحیح از وی رضی الله عنه جواز است میگوید هرگاه در قرآن عظیم درست باشد در حدیث چرا روا نباشد بعضی از یاران امام گفته اند که چند سال در ملازمت امام بودم هرگز ندیدم که موطا را خود خوانده باشد و ایم مردم بر وی میخواندند حدثنا محمد قال حدثنا عبید الله بن موسی عن سفیان قال اذا قرئ علی المحدث فلا باس ان یقول حدثنی وسمعت سفیان گفته وقتی که خوانده شد کسی بر محدث پس باک نیست این که گوید آنکس حدیث کرد مرا و شنیدم از وی و احتج بعضهم فی القراءة علی العالم بحدیث ضمام بن ثعلبة و حجت آورده اند بعضی از محدثان در باب خواندن متعلم بر عالم بحدیث ضمام بن ثعلبة انه قال للنبی صلی الله علیه وسلم آلله امرک ان تصلی الصلوات تحقیق ضمام گفت مر پیغمبر را آیا خدا فرموده است ترا اینکه بگذاری نماز پنج را قال نعم فرمود آری خدا فرموده است قال فهذه قراءة علی النبی صلی الله علیه وسلم گفت محمد حمیدی شیخ مؤلف پس این گفتن ضمام قراءت است بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم اخبر ضمام قومه بذلک فاجازوه خبر داد ضمام مر قوم خود را و ضمام از جانب آنحضرت پس روا داشتند گفته او را و فرموده پیغمبر است واحتج مالک بالصک یقرأ علی القوم فیقولون اشهدنا فلان و حجت گرفته است امام مالک بخط و قبالهٔ که در وی اقرار کسی را نوشته باشند خوانده میشود بر قومی پس میگویند آن قوم گواه گرفت ما را فلان پس در خصوصت حکم باقرار فلان کرده اند مضمون قباله را آنکه مقر سامع و است و منفصلا کرده آن ویقرأ علی المقرئ فیقول القاری اقرأنی فلان و خوانده میشود قرآن مجید بر تعلیم کننده پس میگوید خواننده خوانانید مرا فلان ازین هر دو حجت ظاهر شد که سامع حکم قاری دارد و پوشیده نماند که این هر سه احتجاج خالی نیست از ضعف اما در حدیث ضمام فرمودن آن حضرت صلی الله علیه وسلم در جواب او نعم قائم مقام کلام سائل است پس در حقیقت آنحضرت صلعم نیز تلفظ بان کرده است بر تنها خواندن راوی بر شیخ نزد سکوت شیخ حجت نمی تواند شد مگر آنکه قائل نعم گوید اما در احتجاج ثانی میتوان گفت که چون حضور مقر بقصد استشهاد خوانده و وی انکار نکرد پس استماع او با عدم انکار حکم اقرار دارد بجز استماع او پس نسبت اقرار به تنها سماع نمی توان داد با آنکه در قبول این شهادت نیز سخن است مگر نزد امام مالک روا بود اما در سیوم آن نیز کرا قرأنی بمعنی آنست که باعث شد مرا بر قراءت نه آنکه خود خوانده حدثنا محمد بن سلام قال حدثنا محمد بن الحسن الواسطی عن عوف عن الحسن قال لا باس بالقراءة علی العالم گفت حسن بصری باک نیست در صحت نقل از شیخ بسبب خواندن بر عالم یعنی شیخ

كتاب العلم

حدثنا عبيد الله بن موسى عن سفيان قال اذا قرأت على المحدث فلا بأس ان تقول حدثني گفت سفیان ثوری وقتی که خواندی تو بر شیخ محدث پس باکی نیست ترا اینکه بگوئی حدیث کرد مرا شیخ وسمعت ابا عاصم يقول عن مالك وسفيان القراءة على العالم وقراءته سواء گفت گوید شنیدم ابا عاصم میگفت و نقل میکرد از امام مالک و سفیان ثوری که خواندن بر عالم و خواندن او برابر است و در صحت نقل از وی بطریق تحدیث تعبیر کردن از شیخ بصیغه عالم از جهت اشارت با آنکه باید شیخ آگاه باشد بر آنچه میخواند حدثنا عبد الله بن يوسف قال حدثنا الليث عن سعيد هو المقبري عن شريك بن عبد الله بن ابي نمر انه سمع انس بن مالك رضي الله عنه يقول بينما نحن جلوس مع النبي صلى الله عليه وسلم في المسجد میگوید انس در میان وقتی که ما یان نشسته ایم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مسجد نبوی اذ دخل رجل على جمل فاناخه في المسجد ثم عقله ناگاه در آمد مردی بر شتر سوار پس نشاند شتر را در ساحت مسجد و بست زانوی او را ثم قال لهم ايكم محمد والنبي صلى الله عليه وسلم متكئ بين ظهرانيهم پس گفت مر این جماعت را که نشسته بودند کدام کس از شما محمد نام شریف است و حال آنکه پیغمبر تکیه کرده بود در میان ایشان بر جا ری در میان این جماعت فقلنا هذا الرجل الابيض المتكئ پس گفتیم ما این مرد سفید روی تکیه زده است از حلیه شریف معلوم شده است که رنگ روی آنحضرت صلعم سفید سرخ آمیز بود و تعبیر مطلق سفید کرده اند نظر او در میان این جماعت این رنگ ممتاز بود فقال له الرجل يا ابن عبد المطلب پس گفت مر آنحضرت را آن مرد ای پسر عبد المطلب چون عبد المطلب در قوم این مرد شهرت داشت نسبت او را به آن حضرت را خواند فقال له النبي صلى الله عليه وسلم قد اجبتك پس گفت مر او را پیغمبر بتحقیق شنیدم و اجابت کردم فقال الرجل للنبي صلى الله عليه وسلم اني سائلك فمشدد عليك في المسألة گفت آن مرد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بتحقیق من سوال کننده ام ترا و سختی کننده ام بر تو در سوال فلا تجد علي في نفسك پس غضب مکن بر من در خاطر خود از درشتی سوال فقال سل عما بدا لك پس فرمود سوال کن از انچه ظاهر شود مر ترا فقال اسألك بربك ورب من قبلك آلله ارسلك الى الناس كلهم پس گفت آن مرد می پرسم ترا بسوگند پروردگار تو و پروردگار کسی که پیش از تست آیا خدا فرستاده است ترا بسوی مردمان همه ایشان فقال اللهم نعم فرمود آری نعم مرقوم فرستاده است کلمه اللهم بمعنی یا الله است برای تبرک و تاکید فرموده است قال انشدك بالله آلله امرك ان نصلي الصلوات الخمس في اليوم والليلة گفت آن مرد می پرسم ترا و سوگند میدهم ترا بخدا آیا خدا فرموده است ترا آنکه بگذاریم پنج نماز در شبانه روز قال اللهم نعم فرمود آری قال انشدك بالله آلله امرك ان نصوم هذا الشهر من السنة گفت می پرسم سوگند میدهم ترا بخدا آیا خدا فرموده است که روزه گیریم این ماه یعنی رمضان از سال قال اللهم نعم فرمود آری قال انشدك بالله آلله امرك ان تأخذ هذه الصدقة من اغنيائنا فتقسمها على فقرائنا گفت سوگند میدهم ترا بخدا آیا خدا فرموده است ترا اینکه بگیری این صدقه را یعنی زکوة از مالداران ما و قسمت کنی آنرا بر فقرای ما فقال النبي صلى الله عليه وسلم اللهم نعم پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آری این مرد از حج نیز سوال نکرد یا نزد قوم او فرضیت آن از دین ابراهیم علیه السلام معلوم کرده بودند یا آنکه حج در این وقت فرض نشده بود والله اعلم فقال الرجل آمنت بما جئت به پس گفت آن مرد ایمان آوردم بچیزی که آمده تو بآن یعنی بجمیع احکام شریعت و در بعضی روایتها آمده که این مرد پیش از این مسلمان بوده و الآن از جانب قوم آمده تجدید ایمان کرده است وانا رسول من ورائي من قومي وانا ضمام بن ثعلبة اخو بني سعد بن بكر و من فرستاده کسانی هستم که غیر من اند از قوم من و من ضمام بن ثعلبه ام برادر بنی سعد بن بکر قال رواه موسى بن اسمعيل وعلي بن عبد الحميد عن سليمان عن ثابت عن انس عن النبي صلى الله عليه وسلم بهذا امولف گوید روایت کرده اند حدیث مذکور را موسی و علی از سلیمان و وی از ثابت و وی از انس از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمعنی این حدیث باب ما يذكر في المناولة این باب در بیان چیزی است که ذکر کرده میشود در مناوله و مناوله در عرف محدثان آنرا گویند که عطا کند شیخ مر طالب را کتاب احادیث و گوید این شنیده من است

شیخ الاسلام

احتمال نسبت نیز دارد و قال گفت ہرقل ترجمان قال لترجمانه پس آیا کار نزار کرده اید شما در دعوت نبوت گفتم آری قال فکیف کان قتالکم ایاه گفت چگونه بود قتال شما او را قلت الحرب بیننا وبینه سجال گفتم جنگ میان ما و میان وی دلو است گاهی آن یکی غالب گاه این یکی ینال منا وننال منه ... قال ماذا يامركم گفت چه چیز امر میکند شما را قلت يقول اعبدوا الله وحده ولا تشركوا به شيئا واتركوا ما يقول آباؤكم گفتم میگوید بپرستید خدا را تنها و شریک مگردانید بوی چیزی را و بگذارید آنچه میگویند پدران شما از کلمات شرک و امر میکند ما را بالصلاة والصدق و براست گوئی و در بعضی روایات بجای صدق صدقه است والعفاف والصلة ... قال للترجمان قل له سألتك عن نسبه فذكرت انه فيكم ذو نسب پس گفت مر ترجمان را بگو او را پرسیدم ترا از نسب وی پس گفتی تو که وی در میان شما صاحب نسب عالی است وكذلك الرسل تبعث في نسب قومها ... وسألتك هل قال احد منكم هذا القول فذكرت ان لا و پرسیدم ترا آیا گفته است هیچ کس از شما این قول پس گفتی که نگفته است هیچ کس فقلت لو كان احد قال هذا القول قبله لقلت رجل يأتسي بقول قيل قبله ... وسألتك هل كان من آبائه من ملك فذكرت ان لا و پرسیدم ترا آیا بود از پدران وی پادشاهی پس گفتی که نبوده قلت فلو كان من آبائه من ملك قلت رجل يطلب ملك ابيه ... وسألتك هل كنتم تتهمونه بالكذب قبل ان يقول ما قال فذكرت ان لا ... فقد اعرف انه لم يكن ليذر الكذب على الناس ويكذب على الله ... وسألتك اشراف الناس اتبعوه ام ضعفاؤهم فذكرت ان ضعفاءهم اتبعوه

[illegible]

اهل العلم بالعلم الی البلدان [illegible]

[illegible]

وقال انس نسخ عثمان رضی الله عنه المصاحف فبعث بها الی الآفاق [illegible]

[illegible]

واحتج بعض اهل الحجاز فی المناولة بحدیث النبی صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] فلما بلغ ذلک المکان قرأه علی الناس واخبرهم بامر النبی صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] حدثنا اسمعیل بن عبد الله قال [illegible]

[illegible] عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود ان عبد الله بن عباس اخبره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] عظیم البحرین الی کسری [illegible]

[illegible] ان ابن المسیب قال [illegible]

[illegible] فدعا علیهم رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

حدثنا محمد بن مقاتل [illegible] قال اخبرنا شعبة عن قتادة [illegible] قال کتب النبی صلی الله علیه وسلم کتابا [illegible]

[illegible]

مر آنحضرت صلی الله علیه وسلم را که اهل روم یا اهل عجم نمیخوانند کتابی را مگر کتابی مهر کرده شده فاتخذ خاتما من فضة نقشه محمد رسول الله پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم خاتمی را از نقره که نقش آن محمد رسول الله بود وکانی انظر الی بیاضه فی یده گویا من الآن می بینم بسوی سفیدی خاتم در آن حالی که در دست اوست فقلت لقتادة من قال نقشه محمد رسول الله قال انس شعبه گوید گفتم مر قتاده را که گفته است که نقش او محمد رسول الله بود گفت قتاده انس گفته است مناسبت این حدیث بترجمه باب پر روشن نیست بتقریر حدیث سابق ربطی باید **باب** من قعد حیث ینتهی به المجلس ومن رأی فرجة فی الحلقة فجلس فیها باب در بیان حال کسی که نشست جائی که تمام شد بآنجا مجلس وکسی که دید کشادگی در حلقه پس نشست در آن کشادگی **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة ان ابا مرة مولی عقیل بن ابی طالب اخبره عن ابی واقد اللیثی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اسحق که ابا مره خبر داد او را از ابی واقد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بینما هو جالس فی المسجد والناس معه در میان آنکه آنسرور نشسته بود در مسجد و مردم با وی بودند اذ اقبل ثلثة نفر فاقبل اثنان الی رسول الله ناگاه پیش آمدند سه کس پس پیش آمدند دو کس بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وذهب واحد ورفت یکی قال فوقفا علی رسول الله گفت ابو واقد پس ایستادند آن دو کس نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم فاما احدهما فرأی فرجة فی الحلقة فجلس فیها اما یکی از آن دو دید در میان جمعی که نشسته بودند جای خالی پس نشست در آنجا واما الآخر فجلس خلفهم واما الثالث فادبر ذاهبا اما دوم نشست پس جماعه و سیوم پشت داده رفت در حالی که مستمر بود بر رفتن فلما فرغ رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الا اخبرکم عن النفر الثلاثة هرگاه فارغ شد پیغمبر خدا از کاری که در آن بود از تعلیم یا ذکر یا خطبه فرمود آیا خبر نکنم شما را از حال این سه کس اما احدهم فاوی الی الله فآواه الله اما یکی از ینها پس جا گرفت بسوی خدا پس جا داد او را خدا واما الآخر فاستحیی فاستحیی الله منه اما دیگری پس شرم کرد و مزاحمت نمود و نرفت همراه یار دیگر پس خدا رحمت کرد بر وی مثل جزای فعل وی واما الآخر فاعرض فاعرض الله عنه اما دیگر پس اعراض کرد از مجلس پیغمبر خدا پس اعراض کرد بروی خدا و سخط نمود **باب** قول النبی صلی الله علیه وسلم رب مبلغ اوعی من سامع رب مبلغ اوعی من سامع بسا کسی که رسانده شده است حدیثی بوی نگهدارنده تر و فهمنده تر است از کسی که شنیده رسانده است **حدثنا** مسدد قال حدثنا بشر قال حدثنا ابن عون عن ابن سیرین عن عبد الرحمن بن ابی بکرة عن ابیه قال ذکر النبی صلی الله علیه وسلم قعد علی بعیره گفت عبد الرحمن ذکر کرد ابی بکره حدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نشست بر شتر خود در منی روز نحر در حجة الوداع وامسک انسان بخطامه او بزمامه نگهداشت مردی مهار شتر را بخطام یا زمام هر دو یک معنی است راوی در لفظ شک کرده است فقال ای یوم هذا فسکتنا حتی ظننا انه سیسمیه سوی اسمه پس فرمود کدام روز است این روز پس خاموش ماندیم تا آنکه گمان کردیم ازین پرسیدن که بتحقیق نام می نهد آن روز را غیر نام او قال الیس یوم النحر قلنا بلی فرمود آیا نیست روز نحر گفتیم آری روز نحر است قال فای شهر هذا فسکتنا حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه پس فرمود کدام ماه است این ماه پس خاموش ماندیم تا آنکه گمان بردیم که بتحقیق نام میبرد آنرا او بغیر نام مشهور او فقال الیس بذی الحجة قلنا بلی پس فرمود آیا نیست ذی الحجه گفتیم آری قال فان دماءکم واموالکم واعراضکم بینکم حرام کحرمة یومکم هذا فی شهرکم هذا فی بلدکم هذا فرمود بتحقیق خونهای شما و مالهای شما و آبروهای شما میان شما دائم حرام است یعنی بغیر حق شرعی مانند حرمت روز شما که امیست در ماه شما که امیست در شهر شما که امیست لیبلغ الشاهد الغائب فان الشاهد عسی ان یبلغ من هو اوعی له منه گو برساند حاضر غائب را بتحقیق آنکه حاضر است نزدیک است که برساند کسی را که او حافظتر و فهمنده تر است از آن حدیث از آن حاضر **باب** بتنوین است درین باب بیان تفضیلت علم کرده بآیات واحادیث العلم قبل القول

شیخ الاسلام

هرقل پس فرستاد آن را بعظیم بصری تا بسوی هرقل رساند گفته اند نامش حارث بن ابی شمر غسانی است و آنکه این کتاب آورده که عدی بن حاتم را با دحیه از طرف خود همراه داده بود تا برساند و تحقیق این رسالت بعد مراجعت از صلح حدیبیه در آخر سال ششم از هجرت و چون کتاب آنحضرت بوی رسید گفت آیا هست اینجا هیچ یکی از قوم این مرد که دعوی میکند که وی پیغمبر است گفتند آری قافله قریش از مکه بتجارت آمده طلبید و استکشاف حقیقت حال فرمود و بر روش استشهاد سؤال و جواب کرد تا هر کس حقیقت خود وکشف شبهه نماید پس از آن طلبید آن نامه که آورده بود تا بخواند فقرا و دفاد اتبه پس خواندند آن کتاب را پس بود در آن این عبارت بسم الله الرحمن الرحیم من محمد عبد الله ورسوله الی هرقل عظیم الروم این نامه ایست از جانب محمد که بنده خدا و رسول اوست بسوی هرقل که رئیس روم است در اختیار صفت عبودیت و رسالت درین مقام تنبیه است اما اول امر آنچه مذکور گردد در کتاب انذار و تکثیر اخلاص در عبادت که طریقه رسالت است و اشارت است بآنکه کلمه من از کلمات انبیاء پیشین ازینی نیست خصوصا عیسی علیه السلام که هرقل در دین وی بوده قال فی عبد انی آتانی الکتاب وجعلنی نبیا الآیه و ترک توصیف هرقل بمالک حالا از آنجهت است که وی معزول است بحکم اسلام لیکن خالی گذاشت او را بصاحب الملک از نوع ملاطفه اکرام سلام علی من اتبع الهدی سلامت و امان از هر گزند و آفت باد بر کسی که پیروی راه راست کرده است و بر خصوص وی سلام کرده که گفت سلام علیک از جهت کفر وی بلکه گفت سلام بر هر که متابعت هدی کرده برای ترغیب و ارشاد و بحق و هدایت بالطف و وجوه احسن آن اما بعد استیناف است برای اهتمام امری که مذکور گردد و بعد از عنوان و دعا فانی ادعوک بدعایة الاسلام پس بعد ازین که من میخوانم ترا بدعوت اسلام و آن شکایت سلامت از فضل حایق اسلم تسلم بنیه اعراب اسلام آسلم نتیج لام سلامت از دنیا و عذاب آخرت یؤتک الله اجرک مرتین جواب ثانی امر اسلام است بدهد ترا خدا تعالی مزد اسلام ترا

والعمل علم پیش از گفتار و کردار است یعنی نخست علم چیزی حاصل میشود و بعد از آن بقول و عمل میرسد گویا که علم مقدم است بحسب شرافت
بر قول و عمل یعنی شرط اعتبار ایشانست از آنکه نیت از مقوله علم است و اعمال یعنی عبادات که مقصود بالذات است بی نیت اعتبار ندارد فاعلم
انه لا اله الا الله فبدأ بالعلم یعنی درین آیت ابتدا بعلم کرد و بعد از آن فرموده واستغفر وان العلماء هم ورثة الانبیاء
ورثوا العلم بتحقیق علما وارثان پیغمبر اند که میراث یافته اند علم را من اخذه اخذ بحظ وافر کسی که گرفت علم را میراث انبیا گرفت
آنرا بنصیبی کامل یعنی نصیب او کامل تر است از نصیب آنکه مال از میراث یابد این کلمها اجزای احادیث صحیحه است که در کتاب دیگر واقع
شده چون اسناد آن بر وفق شرائط مؤلف نیست موصول نیاورده است ومن سلک طریقا یطلب فیه علما سهل الله له طریقا
الى الجنة و کسی که برفت راهی که طلب میکند در آن راه علم را آسان کند خدا برای او راهی بسوی بهشت وقال سبحانه انما یخشی
الله من عباده العلماء و گفت پاک است او جز این نیست که میترسند از الله از بندگان او علما یعنی این صفت خشیت که از والا صفات است مخصوص
داشت بعلما که اثر [illegible] علم بقدرت و سلطان او بدان فائز شده اند هر که دانا تر است ترسناک تر است انیجا فرموده پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
انا اخشاکم واتقاکم وقال وما یعقلها الا العالمون فرموده خدای بزرگ و در نمی یابد امثال و [illegible] آنها الا دانایان وقال تعالى وقالوا لو کنا
نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر فرمود خدا گفتند کافران در وقت در آمدن با آتش اگر بودیم که می شنیدیم کلام رسول خدا را
و درک میکردیم [illegible] آنرا تامل میکردیم نبودیم در دوزخیان وقال هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون آیا برابر اند
آنانکه میدانند و آنانکه نمیدانند یعنی برابر نیستند وقال النبی صلى الله علیه وسلم من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین فرمود پیغمبر کسی که
میخواهد خدا بوی نکوئی را پس بفهم میگرداند او را در امور دین حق وانما العلم بالتعلم و حاصل نمیشود علم مگر بآموختن انبیا و اهل دین
و وراثت ایشان و در بعضی نسخ بالتعلیم است و در معنی یکیست وقال ابو ذر لو وضعتم الصمصامة على هذه واشار الى قفاه
و گفت ابوذر غفاری اگر نهید شمشیر برین و اشارت کرد بسوی گردن خود ثم ظننت انی انفذ کلمة سمعتها من النبی صلى الله علیه وسلم
پس گمان بردم که تحقیق میگذرانم و روان میکنم کلمه که شنیده ام آنرا از پیغمبر خدا قبل ان تجیزوا علی لانفذتها پیش از آنکه روان کنید
بر گردن من یعنی بکشید البته روان کنم آن کلمه را یعنی و اباء نمی کردم در تعلیم امر دین و دریافت ثواب آن وقال ابن عباس کونوا ربانیین
علماء حکماء فقهاء باشید شما ربانیین یعنی علما و حکما و فقها باشید ابن عباس ربانیین را تفسیر کرده است بعلما و حکما
و فقها و ربانیین صیغه نسبت است منسوب برب الف و نون را زیاده کرده از برای تاکید در نسبت مؤلف گوید ویقال
الربانی الذی یربی الناس بصغار العلم قبل کباره ربانی کسی است که تربیت میکند مردم را باوصاف علم پیش از [illegible]
بالجزئیات علم پیش از کلیات یا بمبتدیات پیش از مقاصد ظاهر کلام آنکه باین معنی ربانی منسوب بتربیت باشد [illegible]
یعنی مرد خدای کسی که باین ترتیب تعلیم کند و شفقت بر حال متعلم نماید [illegible] ترجمه باب بوده است و آنکه حدیثی مرفوع
نیاورده شاید که اکتفا باو است [illegible] مؤلف وضع ابواب و تراجم [illegible] کرده است [illegible] حدیثی که بر شرط [illegible]
[illegible] ذکر کرده است [illegible] مقصود [illegible] علم است [illegible] آیات و احادیث [illegible]

باب ما کان النبی صلى الله علیه وسلم یتخولهم بالموعظة والعلم کی لا ینفروا

باب در بیان بودن پیغمبر صلى الله علیه وسلم که تعهد میکرد صحابه را به نصیحت و علم تا نفرت نگیرند و ملول نشوند یعنی گاه گاه و در اوقات فرصت و نشاط نصیحت و تعلیم میکرد حدثنا
محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن الاعمش عن ابی وائل عن ابن مسعود قال کان النبی صلى الله
علیه وسلم یتخولنا بالموعظة فی الایام کراهة السآمة علینا گفت ابن مسعود بود پیغمبر صلى الله علیه وسلم که میجست احوال نشاط ما را [illegible]

که برابر و مشترک است میان ما و شما و مسلّم است [illegible]
[illegible] پیغمبران [illegible] و همچنین ساقط است [illegible]
[illegible] در بعضی نسخ محمول بنا بر تقدیر
مقطوع است [illegible] ما نقول باهل الکتاب
ولا نشرک به شیئا و شریک نگردانیم [illegible]
ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله [illegible] یعنی
[illegible] ما خدا [illegible]
[illegible] و همچنین [illegible]
[illegible] احبار [illegible]
[illegible] تحلیل و تحریم [illegible] اتخذوا احبارهم
ورهبانهم اربابا من دون الله [illegible]
فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون پس اگر برگردند
[illegible] گواه باشید که ما مسلمانان [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] کتاب [illegible]
است [illegible] بلاغت و فصاحت [illegible]
[illegible] فوق آن [illegible]
[illegible]
[illegible] قال ابو سفیان
گفت ابو سفیان راوی فلما قال ما قال وفرغ من
قراءة الکتاب [illegible] گفت [illegible]
[illegible] کثر عنده الصخب
[illegible] وارتفعت الاصوات
بسیار شد [illegible] و بلند شد آوازها
واخرجنا و بیرون آورده شدیم از مجلس [illegible] فقلت لاصحابی
حین اخرجنا پس گفتم [illegible]
[illegible] لقد امر امر ابن ابی
کبشة [illegible] بزرگ شد [illegible]
[illegible] آنحضرت صلى الله علیه وسلم [illegible] در اصل
[illegible] عبادت [illegible] قریش
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت است [illegible]
[illegible]
عبدالمطلب [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] بنی الاصفر
[illegible] پادشاه روم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم علیه السلام
[illegible] حتی ادخل
الله على الاسلام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]

نصیحت ایشان تا ناخوش نشوند از ملال را باب حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا یحیی بن سعید قال حدثنا شعبة قال حدثنی ابو التیاح
عن انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یسروا ولا تعسروا وبشروا ولا تنفروا گفت آسان کنید و دشوار مگیرید بر مردم و بشارت دهید و گریزانید
مردم را **باب من جعل لاهل العلم ایاما معلومة** باب در بیان کسی که گردانید در تعلیم اهل علم را چند روز معین حدثنا عثمان بن
ابی شیبة قال حدثنا جریر عن منصور عن ابی وائل قال کان عبد الله یذکر الناس فی کل خمیس گفت ابو وائل بود ابن مسعود که وعظ میکرد مردم را در هر روز
پنجشنبه فقال له رجل یا ابا عبد الرحمن لوددت انک ذکرتنا کل یوم پس گفت مردی ای ابا عبد الرحمن هر آینه دوست میدارم اینکه تذکیر کنی ما را
هر روز قال اما انه یمنعنی من ذلک انی اکره ان املکم گفت ابن مسعود آگاه باش که باز میدارد مرا از تذکیر هر روز اینکه ناخوش میدارم که ملول کنم شما را وانی
اتخولکم بالموعظة کما کان النبی صلی الله علیه وسلم یتخولنا بها مخافة السامة علینا و تحقیق من تعهد میکنم شما را به پند یعنی هر روز نمیگویم چنانچه پیغمبر تعهد
میکرد ما را بپند از ترس ملال بر ما **باب من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین** باب در بیان کسی که میخواهد خدا بوی نکوئی را دانا میکند او را در دین حدثنا سعید بن عفیر قال
حدثنا ابن وهب عن یونس عن ابن شهاب قال قال حمید بن عبد الرحمن سمعت معاویة خطیبا یقول سمعت النبی صلی الله علیه وسلم گفت حمید شنیدم معاویه بن
ابی سفیان را در حالیکه خطبه میخواند میگفت شنیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یقول من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین میفرمود کسی که میخواهد
خدا بوی نکوئی را دانا میکند او را در دین وانما انا قاسم والله یعطی و جز این نیست که من قسمت کننده علوم را و خدا عطا کننده است فهم را بقدر قابلیت
و استعداد ولن تزال هذه الامة قائمة علی امر الله لا یضرهم من خالفهم حتی یاتی امر الله و همیشه این امت ایستاده است
بر دین خدا و امتثال تکلیفهای شرعیه ضرر نمیکند ایشان را کسی که خلاف کرد ایشان را تا آنکه بیاید قیامت **باب الفهم فی العلم** در فهمیدن
علوم حدثنا علی قال حدثنا سفیان قال قال لی ابن ابی نجیح عن مجاهد قال صحبت ابن عمر الی المدینة فلم اسمعه یحدث عن
رسول الله صلی الله علیه وسلم الا حدیثا واحدا گفت مجاهد همراهی کردم ابن عمر را در سفری تا مدینه پس نشنیدم او را که حدیث کند از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم مگر یک حدیث قال کنا عند النبی صلی الله علیه وسلم فاتی بجمار فقال ان من الشجر شجرة مثلها کمثل المسلم
گفت ابن عمر بودیم نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس آورده شد جمار یعنی شحم سفید که از میان نخل بر می آید پس فرمود از جنس
درخت درختی است که صفت آن مانند صفت مسلمان است فاردت ان اقول هی النخلة فاذا انا اصغر القوم فسکت فقال
النبی صلی الله علیه وسلم هی النخلة پس خواستم اینکه بگویم آن نخله است پس ناگاه من خوردترین مردم بودم پس خاموش
شدم و فرمود پیغمبر آن نخله است **باب الاغتباط فی العلم والحکمة** باب در جواز رشک کردن در علم و حکمت چون در لفظ حدیث حکمت
واقع شد و تفسیر کرده علم را بآن و اشارت کرده که علم و حکمت بیک معنی است اغتباط از غبط است بمعنی آرزو کردن مانند آنچه دیگری دارد بی تمنی
زوال آن از وی و حسد با خواهش زوال است وقال عمر تفقهوا قبل ان تسودوا و گفت عمر تعلیم کنید پیش از آنکه بزرگ قوم شوید یعنی در متن
تحصیل علم کنید تا کلانی و بزرگی مانع نشود از خواندن وقال ابو عبد الله وبعد ان تسودوا و گفت مولف و پس از آنکه کلان گردید
وقد تعلم اصحاب النبی فی کبر سنهم و تحقیق آموختند یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم در کلان سالی مولف این کلام را از آن آورد
که قول عمر ... آورده و قول عمر داخل در ترجمه باب است حدثنا الحمیدی قال حدثنا سفیان قال حدثنی اسمعیل بن ابی خالد علی غیر
ما حدثناه الزهری سفیان گوید حدیث کرد ما را اسمعیل مغایر آنچه حدیث کرد ما را زهری یعنی آنچه زهری روایت دارد مغایر روایت اسمعیل
در لفظ یا در اسناد قال سمعت قیس بن ابی حازم گفت اسمعیل شنیدم قیس بن ابی حازم را قال سمعت عبد الله بن مسعود قال قال
النبی صلی الله علیه وسلم گفت قیس شنیدم ابن مسعود را گفت فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم لا حسد الا فی اثنتین رجل آتاه الله مالا فسلط
علی هلکته فی الحق نیست رشک کردن روا مگر در دو کس یکی مردی که داده است او را خدا مال پس گماشته شد در باختن آن در راه حق

اسماء الرجال

شیخ الاسلام

... شده باین تمام از برای آنحضرت ...

حسد المعنی غبطه حمل کرده واز این جهت ترجمه این حدیث بغبطه کرده در حدیث آتاه الله الحکمة فهو یقضی بها ویعلمها وداده
او را خدا حکمت وعلم پس او حکم میکند بآن میان مردم ومی آموزد آن را بدیگران **باب** ما ذکر فی ذهاب موسی فی البحر الی الخضر

باب در بیان آنچه ذکر کرده شده است در رفتن موسی علیه السلام در دریا بسوی خضر وقوله عز وجل هل اتبعک علی ان تعلمن مما علمت رشدا
ودر بیان قول خدای عز وجل آیا متابعت کنم ترا بر آنکه بیاموزی مرا از آنچه آموخته شده ترا راستی حدثنا محمد بن غریر الزهری قال حدثنا
یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا ابی عن صالح عن ابن شهاب حدث ان عبید الله بن عبد الله بن عتبة اخبره عن ابن عباس
انه تماری هو والحر بن قیس بن حصن الفزاری فی صاحب موسی ابن شهاب حدیث کرده که عبید الله خبر داد او را از
ابن عباس که تحقیق ابن عباس مجادله ونزاع کرد وی وحر بن قیس در صاحب موسی قال ابن عباس هو خضر گفت ابن عباس که
صاحب او که قرآن بدان ناطق است خضر است فمر بهما ابی بن کعب فدعاه ابن عباس پس گذشت بر ایشان ابی بن کعب پس خواند
او را ابن عباس فقال انی تماریت انا وصاحبی هذا فی صاحب موسی الذی سأل موسی السبیل الی لقیه پس گفت
بتحقیق من مجادله کردم من ویار من اینکه حر بن قیس است در صاحب موسی آنکه پرسیده است موسی راه را بسوی ملاقات او هل سمعت
النبی صلی الله علیه وسلم یذکر شانه آیا شنیده پیغمبر را که ذکر میکرد حال او را قال نعم سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول بینما
موسی فی ملأ من بنی اسرائیل گفت ابی آری شنیده ام پیغمبر خدا را که میگفت در میان آنکه موسی در جمعی از بنی اسرائیل بود اذ جاءه رجل فقال هل
تعلم احدا اعلم منک قال موسی لا ناگاه آمد مردی وگفت آیا میدانی کسی را داناتر از خود گفت موسی نمیدانم کسی را که داناتر از من باشد
فاوحی الله الی موسی بلی عبدنا خضر پس وحی فرستاد خدای برتر بسوی موسی که هست داناتر از تو بنده ما که خضر است فسأل
موسی ربه السبیل الیه پس پرسید موسی پروردگار خود را راه بسوی او یعنی پرسید که او را کجا یابم فجعل الله له الحوت آیة وقیل
له اذا فقدت الحوت فارجع فانک ستلقاه پس گردانید خدا برای موسی ماهی را علامت وگفته شد مر او را وقتی که گم کنی ماهی را پس
بازگرد بتحقیق مر آنجا است که ملاقات کنی او را فکان یتبع اثر الحوت فی البحر فقال لموسی فتاه پس بود موسی که اتباع میکرد نشان ماهی را
در دریا پس گفت مر موسی را جوان همراه او که یوشع نام داشت ودر خدمت موسی بود ارأیت اذ اوینا الی الصخرة فانی نسیت
الحوت وما انسانیه الا الشیطان ان اذکره آیا دیدی وقتی که جا گرفتیم بسوی صخره که نام موضعی است بعضی گفته اند که چشمه آب حیات بود
وموسی آنجا خواب کرده بود وماهی اضطراب کرده ودر آب درآمد پس تحقیق فراموش کردم ماهی را ونه فراموشانید مرا آن ماهی را
مگر شیطان آنکه یاد دارم آن را حاصل آنکه فراموش ساخت یاد ماهی را مگر شیطان قال ذلک ما کنا نبغی فارتدا علی آثارهما قصصا
گفت موسی این حال چیزیست که میجستیم پس برگشتند بر پی خود برگشتنی فوجدا خضرا فکان من شانهما الذی قص الله تعالی فی کتابه
پس یافتند خضر را پس هست از حال موسی وخضر آنچه گفته است خدای برتر در کتاب خود **باب** قول النبی صلی الله علیه وسلم
اللهم علمه الکتاب این باب در ذکر دعای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم است که از آنحضرت واقع شده در حق ابن عباس
باب متن حدیث مسند مذکور را در ترجمه بطریق تعلیق آورده ضمیر علمه بقرینه حدیث راجع بابن عباس است
آنحضرت معلوم واقع شده وحدیث که در شان ابن عباس واقع شده مورد آن ساخته حدثنا ابو معمر
قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا خالد عن عکرمة عن ابن عباس قال ضمنی رسول الله گفت ابن عباس که در گرفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقال اللهم علمه
الکتاب **باب** متی یصح سماع الصغیر این باب در بیان آنکه کدام وقت درست است شنیدن حدیث ... حدثنا اسمعیل
... قال حدثنی مالک عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة عن عبد الله بن عباس قال اقبلت راکبا علی حمار اتان

اسماء الرجال

شیخ الاسلام

گفت ابن عباس پیش آمدم و در حالی که سوارم بر ماده خر و حال آنکه من در آن روز بتحقیق نزدیک برسیده ام بلوغ را و رسول الله صلی الله
علیه وسلم یصلی بمنی الی غیر جدار و پیغمبر خدا نماز میگذارد در منی بسوی غیر دیوار یعنی ستره و دیواری در پیش نبود فمررت بین یدی
بعض الصف و ارسلت الاتان ترتع و دخلت فی الصف فلم ینکر ذلک علی پس گذشتم پیش بعض صف نماز و گذاشتم
ماده خر را که می چرید و در آمدم در صف را پس انکار نکرد این فعل مرا نه رسول خدا و نه دیگری بر من حدثنا محمد بن یوسف قال حدثنا
ابو مسهر قال حدثنی محمد بن حرب قال حدثنی الزبیدی عن الزهری عن محمود بن الربیع قال عقلت من النبی صلی الله علیه وسلم
مجة مجها فی وجهی و انا ابن خمس سنین مجة یعنی گفت محمود بن ربیع میدانم و یاد دارم از پیغمبر خدا آب دهن که انداخت آنرا در روی من و حال
آنکه من پسر پنج ساله بودم گرفت آن آب از دلو چاهی که در خانه ما بود و این بطریق مزاح بود یا بمراد تبرک و الحاصل این فعل از محمود شنیده
سنت گرفته اند و ازین حدیث معلوم شد که روایت صبی که بفهم باشد مقبول است چنانکه از حضرات حسنین رضی الله عنهما روایت
کرده اند و قبول نموده **باب الخروج فی طلب العلم** در جواز و استحباب بر آمدن و سفر کردن در طلب علم دینی و رحل جابر بن عبد الله مسیرة
شهر الی عبد الله بن انیس فی حدیث واحد و سفر کرده است جابر که از صحابه کبار است راه یکماه بسوی عبد الله بن انیس
برای یک حدیث که مؤلف در آخر کتاب در باب مظالم نقل کرده است و نیز روایت کرده در ادب مفرد که جابر شنید که عبد الله بن انیس حدیثی
از پیغمبر شنیده و دیگران ندارند شتری خرید و رحل بر وی بست و بشام راه یکماه رفت و استماع نمود و حدیث اینست که یحشر الله العباد
فیناد یهم بصوت یسمعه من بعد کما یسمعه من قرب انا الملک الدیان **حدثنا** ابو القاسم خالد بن خلی قاضی حمص قال حدثنا
محمد بن حرب قال قال الاوزاعی حدثنا الزهری عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ابن عباس انه تماری هو
والحر بن قیس بن حصن الفزاری فی صاحب موسی تحقیق مجادله کرد ابن عباس و حر بن قیس در صاحب موسی علیه السلام فمر بهما ابی بن کعب فدعاه
ابن عباس فقال انی تماریت انا و صاحبی هذا فی صاحب موسی الذی سأل السبیل الی لقیه هل سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یذکر
شانه فقال ابی نعم سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یذکر شانه یقول بینما موسی علیه السلام فی ملاء من بنی اسرائیل اذ جاءه رجل
فقال هل تعلم احدا اعلم منک قال موسی لا قال فاوحی الله تعالی الی موسی بلی عبدنا خضر فسأل السبیل الی لقیه فجعل الله
له الحوت آیة و قیل له اذا فقدت الحوت فارجع فانک ستلقاه فکان موسی یتبع اثر الحوت فی البحر فقال فتی موسی لموسی ارأیت
اذ اوینا الی الصخرة فانی نسیت الحوت و ما انسانیه الا الشیطان ان اذکره قال موسی ذلک ما کنا نبغ فارتدا
علی آثارهما قصصا فوجدا خضرا فکان من شانهما ما قص الله فی کتابه این حدیث با ترجمه در ورق سابق گذشته
حاجت باعاده آن نیست **باب** فضل من علم و علم باب در بیان فضیلت و کثرت ثواب کسی که خواند و دیگری را تعلیم کرد **حدثنا** محمد بن
العلاء قال حدثنا حماد بن اسامة عن برید بن عبد الله عن ابی بردة عن ابی موسی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال مثل
ما بعثنی الله به من الهدی و العلم فرمود صفت چیزی که برانگیخته است مرا خدا با آن چیز از هدایت و علم کمثل الغیث الکثیر اصاب ارضا
مانند صفت باران بسیار است که برسیده است زمینی را فکان منها نقیة قبلت الماء فانبتت الکلاء و العشب الکثیر پس بود از آن زمین
پاک که گرفت آب را پس رویانید گیاه را و سبزه بسیار را و کانت منها اجادب امسکت الماء و بود بعضی از آن زمین که نرویانید گیاه را و نگاه داشت
آب را فنفع الله بها الناس فشربوا و سقوا و زرعوا پس نفع کرد خدا با آن زمین مردم را پس خوردند آب و دادند آب را و زراعت کردند
و اصاب منها طائفة اخری انما هی قیعان لا تمسک ماء و لا تنبت کلاء و رسید باران بعضی دیگر را از زمین و آن زمین هموار و صاف
است که نگاه نمیدارد آب را و نمی رویاند گیاه را فذلک مثل من فقه فی دین الله و نفعه ما بعثنی الله به فعلم و علم پس این مذکور از

شیخ الاسلام

خبر آورده و سلطان و والی این گروه اهل ختان است که تحقیق ظاهر شده یعنی این است آن سلطان اهل ختان که ظهورش از نجوم تقریر کرده ام و ظاهر شده و این بر تقدیریست که روایت ملک باشد بفتح میم و کسر لام چنانچه نسخه قابسی است و مضبوط در اکثر اصول و روایات بضم میم و سکون لام است بلفظ مصدر و معنیش بقیاس سابق معلوم شود ثم کتب هرقل الی صاحب له برومیة پس نوشت هرقل این خبر را بسوی یاری که او را بود در رومیه بتخفیف یای نام شهری معروف است روم را و دار ریاست آنها است و نام آن یار صغاطر است و کان نظیره فی العلم و بود آن یار مانند وی در علم کهانت و سار هرقل الی حمص و رفت هرقل بسوی حمص بکسر مهمله و سکون میم شهریست در ناحیه شام که دار السلطنت هرقل بود و بزرگ تر از دمشق در آن زمان فلم یرم حمص بفتح تحتانیه و کسر مهمله یعنی نگذاشته بود حمص را حتی اتاه کتاب من صاحبه یوافق رأی هرقل علی خروج النبی تا آنکه آمد او را خطی از طرف آن یار که موافق بود رای هرقل را بر خروج آن پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و انه نبی و آنکه وی پیغمبر است و مفهوم میشود ازین کلام که صغاطر و هرقل هر دو موافق بودند در تصدیق نبوت آنحضرت لکن هرقل بسبب غلبه حب ریاست و بخیال آنکه اگر اسلام آرد ملک از دست میرود از سعادت حسن عاقبت و سعادت دارا اسلام محروم ماند بخلاف صاحب که فاذن هرقل لعظماء الروم فی دسکرة بسکون سین مهمله کوشکی که گرد وی خانها باشند برای خدمه که بحمص پس دستوری داد هرقل مر کلانان روم را در آمدن کوشکی که مر او را بود در شهر حمص ثم امر بابوابها فغلقت پس ترتیبا نا آنکه در آمدند در آن محل حکم کرد در بستن درهای آن پس بند کرده شدند تا در ضبط آیند و از گرانی او گفت شود مبادا برود و سنگها مگویند ثم اطلع فقال پس بر آمد از مکان خاص خود در آنها و جلوه گر شد پس گفت یا معشر الروم هل لکم فی الفلاح و الرشد و ان یثبت ملککم فتبایعوا هذا النبی ای گروه رومیان آیا هست مر شما را رغبتی در رستگاری و درستکاری و آنکه بحال ماند ملک شما پس بیعت کنید این پیغمبر را چرا از اخبار سابقه معلوم شده بود که این سعادت منحصر در بیعت است فحاصوا حیصة حمر الوحش الی الابواب پس رمیدند رومیان رمیدن خران وحشی بسوی درها تشبیه داد آنها را بآنها در مخصوصا بخران که مثل اند در بلادت بجهت کمال جهالت و ضلالت با وجود

اقسام خلق کسے است که گشت فقیه و عالم در دین خدا و سود کرد او را چیزی که برانگیخته است مرا خدا بآن پس دانست و تعلیم کرد دیگری را و نوشیده ماندند این فقیه دو قسم متفاوت اند یکی آنکه هم عالم است و عامل و معلم مثال این مثل زمینی است پاک که آب را مکیده و نبات خود سود گرفت و دیگری آنکه فقط علم را دوست و شنیدن و تعلیم کرد دیگران را لیکن عمل نکرد ... مثل او مثل زمینی است که آب در وی مستقر گرفت و دیگران از وی منتفع شدند ... و مثل کسی است که بر نداشت سر را ... نا قبول کرد هدایت حق را ... که نشنید علم را و اگر شنید ... بدیگری نیاموخت مثل او مثل زمینی است شور ... و کرد ... دیگری آید قال ابو عبد الله قال اسحاق عن ابی اسامة و کان منها طائفة قیلت الماء گفت بخاری گفت است اسحاق ... و بعد از ان مقداری که خورده بود آب را سیاه ... کرد آب ... ابو اسامه بجای قبلت ... قیلت ... کرده است والصفصف المستوی من الارض ... تفسیر کرده صفصف را بهموار ...

باب رفع العلم وظهور الجهل

برداشته شدن علم از میان مردم و پیدا شدن جهل و نادانی اگرچه رفع علم مستلزم جهل بود ... مقصود ... است بتحصیل علم وقال ربیعة لا ینبغی لاحد عنده شیء من العلم ان یضیع نفسه ... ربیعه ... ضایع کند خود را بترک اشتغال بدان و تعلیم بدیگران ... رفع علم ... از میان مردم

حدثنا عمران بن میسرة قال حدثنا عبد الوارث عن ابی التیاح عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من اشراط الساعة ان یرفع العلم ویثبت الجهل ... گفت انس فرمود پیغمبر خدا ... از علامات قیامت آنست که برداشته شود علم از میان مردم ... و یشرب الخمر ویظهر الزنا ... شراب ... و زنا حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن شعبة عن قتادة عن انس قال لاحدثنکم حدیثا لا یحدثکم احد بعدی گفت انس البته حدیث کنم شما را حدیثی که حدیث نکند شما را احدی ... سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان من اشراط الساعة ان یقل العلم ویظهر الجهل ویظهر الزنا ... ... از علامتهای قیامت آنست که کم شود علم و فاش شود جهل و ... ویکثر النساء ویقل الرجال حتی یکون لخمسین امراۃ القیم الواحد ... بسیار شوند زنان و کم شوند مردان تا آنکه باشد مر پنجاه زن را یک ...

باب فضل العلم

حدثنا سعید بن عفیر قال حدثنی اللیث قال حدثنی عقیل عن ابن شهاب عن حمزة بن عبد الله بن عمر ان ابن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بینا انا نائم اتیت بقدح لبن فشربت حتی انی لاری الری یخرج فی اظفاری ثم اعطیت فضلی عمر بن الخطاب ... پیغمبر خدا ... در خواب ... آورده شد قدحی از شیر پس نوشیدم ... آن ... ثم اعطیت فضلی عمر بن الخطاب ... قالوا فما اولته یا رسول الله قال العلم ... تعبیر کردی آن شیر را ای پیغمبر خدا ... فرمود تعبیر کردم بعلم

باب الفتیا وهو واقف علی ظهر الدابة وغیرها

باب در بیان جواز فتوی دادن حالی که مفتی نشسته است بر پشت مرکب ... حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن ابن شهاب عن عیسی بن طلحة بن عبید الله عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وقف فی حجة الوداع ... روایت از عبد الله بن عمرو ... پیغمبر خدا ... در حجة الوداع ... که سوال میکردند ... فقال لم اشعر فحلقت قبل ان اذبح فقال اذبح ولا حرج ...

... [illegible]

[illegible]

شیخ الاسلام

[illegible]

که گفت من شعور نداشتم پس ذبح کردم پیش از آنکه رمی جمار کنم فرمود رمی کن و نیست تنگی قال فما سئل النبی صلی الله علیه وسلم عن شیء قدّم ولا اُخّر الا قال افعل ولا حرج گفت عبدالله بن عمرو پرسیده نشد پیغمبر صلی الله علیه وسلم از چیزی که پیشتر کرده شده باشد یا چیزی که پستر کرده شده باشد مگر فرمود بکن و حرج نیست بر تو ظاهر حدیث آنست که ترتیب درین امور واجب نبوده است و این است مذهب شافعی و احمد و مذهب ابوحنیفه و مالک آنست که ترتیب درین امور واجب است اگر بی ترتیبی واقع شود جبران بدم باید کرد چنانکه مرویست از ابن عباس که گفت کسی که تقدیم کند چیزی را از حج و یا تاخیر کند پس بریزد برای تدارک آن خونی و این حدیث را تاویل کرده اند که لا حرج یعنی لا اثم ملایست از گناه از روی جهل و یا سهو که واقع شده چنانکه قول لم اشعر بران دلالت دارد و این مانند ترک واجب در نماز است اگر به سهو و نسیان واقع شود اثم در ورود تدارک آن بسجده سهو است و اگر عمداً ترک کند اثم میگیرد و در روایتی دیگر آمده رمیت و حلقت و نسیت ان

باب من اجاب الفتیا باشارة الید والراس

باب در جواب سوال کسی که جواب دهد فتوی را باشارت دست و سر حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا وهیب قال حدثنا ایوب عن عکرمة عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم سئل فی حجته فقال ذبحت قبل ان ارمی فاومی بیده قال ولا حرج منقول است از ابن عباس که پرسیده شد رسول خدا در حج که گذارد پس گفت ذبح کردم پیش از آنکه رمی جمار کنم پس اشارت کرد بدست شریف خود و گفت تنگی نیست بر تو قال حلقت قبل ان اذبح فاومی بیده ولا حرج و گفت دیگری سر تراشیدم پیش از آنکه ذبح کنم پس اشارت کرد بدست خود و گفت تنگی و گناه نیست بر تو قوله ولا حرج ظاهر آنست که از راوی است یعنی راوی و تحقیق کرد ایما را و قول مروی از آنحضرت باشد چنانکه واو و لا حرج مشعر است بدان و انسب بترجمه باب همان معنی اول است حدثنا المکی بن ابراهیم قال حدثنا حنظلة عن سالم قال سمعت ابا هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یقبض العلم ویظهر الجهل والفتن ویکثر الهرج ابوهریره روایت کرد از پیغمبر خدا که فرمود برگرفته می شود علم و پیدا می شود جهل و فتنها و بسیار میشود هرج و هرج در اصل بمعنی فتنه است و مراد اینجا فتنه قتال است قیل یا رسول الله وما الهرج فقال هکذا بیده فحرفها کانه یرید القتل گفته شد ای پیغمبر خدا هرج چیست پس اشارت کرد بدست که همچنین است تحریف کرد دست را یعنی دست راست را از روش خود بر داشته بجانب راست آورد راوی گوید گویا اراده کرد آن حضرت مقاتله را حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا وهیب قال حدثنا هشام عن فاطمة عن اسماء قالت اتیت عائشة گفت اسما حدیث کرد مرا فاطمه بنت منذر زوجه هشام از اسما بنت ابی بکر صدیق رضی الله عنهما گفت اسما آمدم عائشه را و وی رضی الله عنها نماز کسوف میگذارد فقلت ما شان الناس پس گفتم چه حال است مردم را که جزع و فزع میکنند فاشارت الی السماء پس اشارت کرد عائشه بسوی آسمان یعنی بکسوف آفتاب که در آن وقت بود و معلوم نشد که بسر اشارت کرد یا بدست فاذا الناس قیام پس ناگاه دیدم که همه مردم ایستاده اند برای نماز کسوف فقالت سبحان الله پس یاد کرد عائشه تنزیه خدا را از نقایص قلت آیة گفتم آیا این کسوف علامت نزول عذاب است یا علامت نزدیکی روز قیامت فاشارت براسها ای نعم پس اشارت کرد عائشه بسر خود آری چنین است ای نعم بیان اشارت است از راوی فقمت حتی علانی الغشی اسما گوید ایستادم برای نماز تا آنکه نزدیک شد بر من بیهوشی فجعلت اصب علی راسی الماء پس گشتم من که میریختم بر سر خود آب را تا بهوش باز آیم فحمد الله النبی صلی الله علیه وسلم واثنی علیه چون بر طرف شد کسوف ستایش کرد خدا را پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ثنا گفت بر خدا فقال ما من شیء لم اکن اریته الا رایته فی مقامی هذا پس فرمود نیست هیچ چیزی که نبودم من که نموده شوم آنرا یعنی درست نبود از روی عقل دیدن آن مگر آنکه دیدم آن چیز را حتی الجنة والنار تا آنکه بهشت و دوزخ نموده شدند فاوحی الی انکم تفتنون فی قبورکم مثل او قریبا پس وحی کرده شد بسوی من که تحقیق شما آزموده می شوید در گور مانند

نیست و کتب نبوشته شد نزد ایشان و ابتدای حد و حضر می نکشت میکنم و از غفاری پوشیده نیست که صالح بن کیسان تابعی است بزرگتر از زهری لیکن تلمذ کرده بود از زهری و آنکه عمر هشتاد و چند ساله داشت و یونس و معمر عن الزهری گفت محمد بن اسمعیل بخاری مولف این جامع صحیح برای تقویت ما تقدم طریق سابق روایت کرده این حدیث را صالح و یونس و معمر از زهری متابعت شعیب اختلاف در اصل اسناد و عادات و ما حر چنانچه ظاهر است نظر تقارب از متابعت روایت ابوالیمان که راوی شعیب است در اسناد مذکور بصالح و یونس به ثبوت رسیده است و مولف این روایات را در موضع خود از این صحیح مسند آورده چنانچه پیشتر مذکور است از اینجا اول اسناد که ما بین مولف و لیث راوی از زهری است معلوم گردد ان شاء الله تعالی و وجه مناسبت این حدیث با ترجمه باب از بیان احوال در رسالت آنحضرت در ابتدای بعثت که در حدیث مذکور گشته پوشیده نیست و مناسبت آیه کریمه با آیه ترجمه ظاهر است و چون فارغ شد مولف از بیان بدء الوحی که حکم مقدمه کتاب داشت شروع کرد در ذکر مباحث ایمان که کمیل شرایع و اول احکام وحی و متعلق بعثت است و آخر قصه هرقل نیز سابق بتحقیق حقیقت ایمان و بیان ارکان و احکام مشعر بهمین گشت

کتاب الایمان

کتاب در اصل مصدر است بمعنی نبشتن و معنی نبشته و نامه نیز آمده و ماده کتب دلالت دارد بر جمع و ضم از این جهت استعمال کرده مشهور کتاب را در آنچه جامع باشد ابواب و فصول را که جامع اند مسایل را و این اطلاق بنسبت صور حروف و الفاظ که عبارت از نقوش است حقیقت است و اما نسبت الفاظ و معانی آن که از قسم صورت اند با معانی بر طریق مجاز و همچنین اطلاق باب که بمعنی مدخل است بر منافع مقاصد کتاب که بمنزله ثبوت اوست بطریق استعاره و تشبیه امور معنویه با امور حسیه است و افتتاح کرد مولف بدء الوحی را بعنوان کتاب زیرا که مقدمه افتتاح کرده نمی شود بچیزی که استقلال کرده شود و غیر آن چه منطوی می باشد بر چیزی که متعلق بما بعد است و ایمان در لغت بمعنی گرویدن و در شرع مخصوص است بگرویدن بآنچه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم از نزد خدا آورده و رسانیده از امر و نهی و خبر متشابه چیزی از آنچه بیقین آورده وی معلوم شده خواه بوجه اجمال بود چنانکه جزم کند که محمد رسول خداست و فرستاده اوست بسوی خلق

شیخ الاسلام | کتاب الایمان

از روی که لا ادری ایّ ذلک قالت اسماء شک از وی است شنید اگر که درین حدیث گفته است بسیار من فتنة المسیح الدجال
نزدیک یا مانند فتنهٔ مسیح دجال که انواع مسلمانان خواهد کرد [illegible] شود [illegible] دانش آن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مقابل بیت خواستند داشت و اشارت کرد فاما المؤمن او الموقن لا ادری ایهما قالت اسماء
راوی میگوید نمیدانم کدام ازین دو کلمه گفته است اسماء مؤمن گفت یا موقن فیقول هو محمد هو رسول الله جاءنا بالبینات والهدی
میگوید مسلمان او محمد است او رسول خداست آمد ما را با معجزات و هدایت بر راه حق فاجبنا واتبعنا وهو محمد ثلثا
پس اجابت کردیم [illegible] و پیروی کردیم [illegible] او محمد است سه بار میگوید [illegible] این کلمات را [illegible]
بعد از آن [illegible] رسول الله [illegible] [illegible] ثم یقال له نم صالحا
قد علمنا ان کنت لموقنا به پس گفته شود بخواب [illegible] خورد [illegible]
تو یقین کننده بآنحضرت صلی الله علیه وسلم واما المنافق او المرتاب لا ادری ایّ ذلک قالت اسماء [illegible]
آن حضرت [illegible] فیقول لا ادری سمعت الناس یقولون شیئا فقلته پس میگوید منافق [illegible]
شنیدم مردم را که میگفتند چیزی پس گفتم من آن را [illegible] منافق است [illegible] تصدیق [illegible]
صلی الله علیه وسلم وفد عبد القیس [illegible] بیان [illegible] آنحضرت [illegible] اعلی بن [illegible]
[illegible] برینکه [illegible] ایمان [illegible] [illegible]
النبی صلی الله علیه وسلم [illegible] [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] [illegible] تعلیق آورده [illegible]

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن ابی جمرة قال کنت اترجم بین ابن عباس وبین الناس
[illegible] ترجمه میکردم درمیان ابن عباس و میان مردم فقال ان وفد عبد القیس اتوا النبی صلی الله علیه وسلم فقال من
الوفد او من القوم قالوا ربیعة گفت ابن عباس [illegible] عبد القیس [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]
کیستند این مردم گفتند حاضران قوم ربیعه اند قال مرحبا بالقوم او بالوفد غیر خزایا ولا ندامی فرمود [illegible]
[illegible] حالی که [illegible] قالوا انا نأتیک من شقة بعیدة [illegible]
وبیننا وبینک هذا الحی من کفار مضر [illegible] میان ما و میان تو این قبیله است [illegible] مضر [illegible] ولا نستطیع
[illegible] [illegible] حرام [illegible] فمرنا بامر نخبر به من وراءنا ندخل به الجنة [illegible]
[illegible] [illegible] فامرهم باربع ونهاهم عن اربع [illegible]
[illegible] امرهم بالایمان بالله وحده [illegible] ایمان بخدای [illegible]
[illegible] الله ورسوله اعلم [illegible] قال شهادة ان لا اله الا الله [illegible]
[illegible] [illegible] محمد رسول خداست [illegible]
[illegible] رمضان وان تعطوا الخمس من المغنم [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible]

اما اگر بتقدیر تغیر یکدیگر لازم می آید پس چاره نیست که تنبیه و دانانان که معرفت و تقیه یک معنی است چنانکه در باب ایمان تصریح کرده و در دفع این وهم بعضی توجیه کرده که مراد اینست که در سه چیز اول جازم بود و در چهارم که تغیر است تردد میکرد و گاه ذکر میکرد آنرا و گاه تنبیه دوم تیز متردد در نفع آلت او مهلا معرفت تقریبا گفت ماخر

باب الرحلة في المسئلة النازلة در بیان رفتن بجائی و استفسار مسئله **حدثنا** محمد بن مقاتل ابو الحسن قال اخبرنا عبد الله يعني ابن المبارك قال اخبرنا عمر بن سعيد بن ابي حسين قال حدثني عبد الله ابن ابي مليكة عن عقبة بن الحارث انه تزوج ابنة لابي اهاب بن عزيز مرویست از عقبه که بتحقیق تزویج کرد دختری را برای خود که دختر ابی اهاب بود فاتته امرأة فقالت اني قد ارضعت عقبة والتي تزوج بها پس آمد او را زنی گفت بتحقیق من شیر داده ام عقبه را و دختر را که تزوج کرده عقبه آن دختر فقال لها عقبة ما اعلم انك ارضعتني ولا اخبرتني پس گفت مر آن زن را عقبه که نمیدانم که تو شیر داده مرا و نه خبر داده تو مرا فرکب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم بالمدينة پس سوار شد بقصد رسیدن این مسئله بسوی پیغمبر خدا که با مدینه بود فسأله پس سوال کرد آنحضرت را فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كيف وقد قيل فرمود چگونه معاشرت کنی و بتحقیق گفته شد که تو برادر شیری او هستی یعنی تقوی و احتیاط درین است که بگذاری او را ففارقها عقبة ونكحت زوجا غيره پس جدا کرد و طلاق داد عقبه آن زن را و نکاح کرد آن زن دیگری را و تقوی اینست بعد از آنکه شهادت یک زن مرضعه رضاع ثابت نمیشود مگر نزد امام احمد که بقول مرضعه تنها نزد وی رضاع ثابت می شود

باب التناوب في العلم نوبت کردن بیکدیگر در کسب علم **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري ح قال وقال ابن وهب اخبرنا يونس عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن ابي ثور عن عبد الله بن عباس عن عمر قال كنت انا وجار لي من الانصار روایت کرده ابن عباس از عمر بن خطاب رضی الله عنهم که گفت عمر بودم من و یک همسایه که مرا بود از انصار في بني امية بن زيد وهي من عوالي المدينة در محله بنی امیه بن زید که آن محله از جانب بلندیهای مدینه است وكنا نتناوب النزول على رسول الله صلى الله عليه وسلم بودیم ما که بنوبت می آمدیم بر پیغمبر خدا ينزل يوما وانزل يوما فاذا نزلت جئته بخبر ذلك اليوم من الوحي وغيره واذا نزل فعل مثل ذلك نزول میکرد آن انصاری روزی و نزول میکردم روزی پس هرگاه که نزول میکردم می آمدم او را با خبر آن روز که وقوع می یافت از وحی و غیر وحی و وقتی که او نزول میکرد و اخبار میمود ما نند اخبار من فنزل صاحبي الانصاري يوم نوبته فضرب بابي ضربا شديدا فقال اثم هو پس نزول کرد یار انصاری من روز نوبت خود و باز آمد پس زد در مرا زدنی سخت و گفت آیا اینجا عمر است ففزعت فخرجت اليه فقال قد حدث امر عظيم پس از اضطراب آن یار ترسیدم و بیرون آمدم بسوی او پس گفت بتحقیق حادثه کلان روداد که پیغمبر خدا زنان خود را طلاق داد و از زنان خود را گوشه گرفت قال فدخلت على حفصة فاذا هي تبكي فقلت اطلقكن رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت لا ادري گفت عمر پس در آمدم بر حفصه که دختر من بود ناگاه دیدم که گریه میکرد پس گفتم طلاق داد شما زنان را پیغمبر خدا گفت حفصه نمیدانم ثم دخلت على النبي صلى الله عليه وسلم فقلت وانا قائم اطلقت نساءك قال لا پس در آمدم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و گفتم در حالیکه ایستاده ام آیا طلاق دادی زنان خود را فرمود نه فقلت الله اكبر پس گفتم خدا بزرگ تر است باین کلمه که در مقام تعجب میگویند تعجب کردم از فهم انصاری که از گوشه گرفتن آن حضرت که برای مصلحتی بود طلاق فهمید

باب الغضب في الموعظة والتعليم اذا راى ما يكره باب در خشم گرفتن در وقت وعظ و تعلیم وقتی که ببیند واعظ و معلم چیزی را که مکروه باشد **حدثنا** محمد بن كثير قال اخبرني سفيان عن ابي خالد عن قيس بن ابي حازم عن ابي مسعود الانصاري قال قال رجل يا رسول الله لا اكاد ادرك الصلوة مما يطول بنا فلان گفت ابی مسعود گفت مردی ای پیغمبر خدا نزدیک نیست که دریابم نماز را از جهت که دراز میکند نماز را با ما فلان کنایت از معاذ بن جبل است مراد ادراک جماعت نماز است یا نماز بر وجه کمال از حضور و راحت در ادای ارکان از روایتی دیگر معلوم شد که این مرد تشکی مزدوری بود

که تمام روز تعب و رنج میکشید و شب بخانه می آمد معاذ امام این جماعه بود و در نماز عشا بسیار تطویل قراءت میکرد بر اشال این مزدوران می آمد ملالت میکشیدند ازین وجه شکوه معاذ نزد آنحضرت صلعم کرد قال فما رایت النبی صلی الله علیه وسلم فی موعظة اشد غضبا

من یومئذ گفت ابی مسعود ندیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم در وعظ سخت تر از روی غضب ازین روز فقال یا ایها الناس انکم

منفرون فمن صلی بالناس فلیخفف فان فیهم المریض والضعیف وذا الحاجة فرمود ای مردمان آیا شما گریزاننده مردم اید

از عبادات و احکام مسلمانی پس کسی که نماز کند بر مردم پس گو تخفیف کند و تطویل بحد افراط نرساند زیرا که در مردم کافه بیمار است

و ناتوان است و حاجتمند است میخواهد که زود از نماز فارغ شده بکار ضروری خود برود حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا ابو عامر

العقدی قال حدثنا سلیمان بن بلال المدینی عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن عن یزید مولی المنبعث عن زید بن خالد الجهنی

ان النبی صلی الله علیه وسلم ساله رجل عن اللقطة روایت از زید بن خالد الجهنی که پیغمبر خدا را پرسید مردی از لقطه یعنی از مالی که گم کرده کسی را یابند

فقال اعرف وکاءها او قال وعاءها وعفاصها فرمود بشناسان رشته سربند را و فرمود بجای وکاء‌ها وعاءها و عفاصها بمعنی ظرف

است و کیسه او را ثم عرفها سنة پس گفت تعریف کن آنرا یکسال ثم استمتع بها پس بهره گیر ازوی فان جاء ربها فادها الیه اگر بیاید

صاحب آن ادا کن به او لیکن آنرا ادا کن قال فضالة الابل گفت سایل پس گم شده شتر حکم آن چیست فغضب حتی احمرت وجنتاه

او قال احمر وجهه پس غضب کرد آنحضرت صلعم تا آنکه سرخ شده هر دو رخسارهای او یا گفت سرخ شد روی او شک راوی است و سبب غضب آن بود

که نصیب حرف نزد وقیاس کرد بر لقطه شتر را از سوء فهم و در کنار معنی لقطه را که آن چیزیست که از دست صاحب میفتد و او گویا افتاده فقال

ما لك ولها معها سقاؤها وحذاؤها پس فرمود چه میکنی تو و آن شتر را او شکسا دست کنایت از شکم است از انکه میکند

آنرا تا چند روز اکتفا میکند بآن و با او خف او یعنی پای او است ترد الماء وترعی الشجر وارد میشود بر آب و میچرد در خت را فذرها حتی

یلقاها ربها اگر شتر اینچنین است بگذار او را تا آنکه ملاقات کند او را صاحب او قال فضالة الغنم قال لك او لاخیك او للذئب

گفت پس حکم گم شده بر چیست فرمود برای تست اگر بعد از تعریف صاحب او پیدا نشد یا برادر تست که صاحب غنم باشد یا غیر او که لقطه بر گیرد

یا برای گرگ است اگر بدست کسی نیفتاد حدثنا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن برید عن ابی بردة عن ابی موسی قال سئل

النبی صلی الله علیه وسلم عن اشیاء کرهها گفت ابو موسی پرسیده شد حضرت صلی الله علیه وسلم از چیزها که ناخوش داشت آنرا فلما اکثر

علیه غضب ثم قال للناس سلونی عما شئتم و هرگاه که بسیار سوال کرده شد بر آنحضرت صلعم غضب کرد و بعد از آن فرمود

مردم را بپرسید مرا از هر چه خواهید قال رجل من ابی قال ابوك حذافة فقام آخر فقال من ابی یا رسول الله فقال ابوك سالم مولی شیبة

گویا در نسبت آبائی این سائلان مردم سخن در رشته از خواستند که بر طلا از آنحضرت تصریحی واقع شود فلما رأی عمر ما فی وجهه قال

یا رسول الله انا نتوب الی الله تبارك وتعالی هرگاه دید عمر در روی آنحضرت صلعم اثر غضب گفت ای پیغمبر خدا ما توبه میکنیم و باز گشت

بخدای بزرگ و برتر سبب غضب آنحضرت صلعم و کثرت سوال آن بود که صحابه ممنوع بودند از هر چیز اگر ضروری دین نباشد سوال کنند

و نیز بعد از سوال القرآن بود که شرع میشد و مردم در مشقت می افتادند و در رفته رفته بعدم قبول ضعفاء کشید باب من اعاد الحدیث

ثلثا لیفهم عنه کسی که اعاده کند حدیث را سه بار تا آنکه فهمیده شود از وی قال النبی صلی الله علیه وسلم الا وقول الزور فما زال یکررها

این جزء حدیثی است که بتمام موصول در باب شهادت آورده و تنبیه فرمود بر اجتناب از دروغ و مراد اینجا شهادت دروغ است و همیشه

تکرار میکرد این قول را و قال ابن عمر قال النبی صلی الله علیه وسلم هل بلغت ثلثا گفت ابن عمر که فرمود آنحضرت در خطبه حج وداع بعد

از آنکه بیان احکام و مواعظه او نمود آیا تبلیغ کردم و این کلام را سه بار فرمود حدثنا عبدة قال حدثنا عبد الصمد قال حدثنا

شیخ الاسلام | کتاب الایمان

که دین پیرسول کامل تر که شامل امور و مطلوب شده نقصان در تحقیق فنا از آنست و تفاوت ثابت جهات که خارج از ذات اند منکر نیستند آن حنفیه از ایمان اما مردم با ایمان انبیا فرقی بین هست که بر احاد پوشیده نیست جای ایمه بجا و لیکن آن در جهات خارجه از ذات ایمان است چون شدت جلاء و انکشاف و زیادة اشراق انوار در دل و ظهور ثمرات آن و استمرار حصول جزم بسبب تظاهر مشاهده و دوام اتصال سر کثرت نظر و تظاهر وضوح ادله و انشداد آن نیست خیال که جیشود این تفاوت را در ذات ایمان و قال انکه چنین است پس معلوم شد که اختلاف سوال در زیادت و نقصان معنوی نیست بلکه محقق در لفظ است بجهت تنبیه بر آنکه زیادت که از آیات و آثار مفهوم میشود راجع بنفس ایمان نیست بلکه باتصاف مومن وجهات خارجه از ذات است و این کمال در تحت نظر امام است رضی الله عنه و نیز ظاهر است که تطرق زیادة و نقصان بجهات سوی اعمال هست بسوی تصدیق نیز هست بحسب اسباب ظهور و خفا تا آنکه بر تخصیص شهادت بیمان خود در می یابد که اوقات علم وی در قوت و سست تصدیق و اخلاص متفاضل و متفاوت هست مؤلف مصنف مراد قول سلف استدلال کرد بر آن آیات و اخبار و گفت قال الله عز وجل فرمود خدای تعالی هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم آن کسیست که نازل کرده است صبر و ثبات و اطمینان در دلهای مسلمانان تا زیاده شوند از روی ایمان با ایمان خود که پیش ازین داشتند بیقین یقین نزدانید نظمو فتح و نصرت برین صبر و ثبات بحیثین که خبر داده بودند از مخبر صادق تا دوام آن لازم و متعدی سر زد آمده اند و در شان اصحاب کهف میفرماید نحن نقص علیک نباهم بالحق انهم فتیة آمنوا بربهم و زدناهم هدی که اصحاب کهف جوانان اند که ایمان آورده اند به پروردگار خود و زیاده کردیم ایشان را راه راست یا تثبیت که عبارت از ایمان هست ثابت مانند بر حق و قال عز وجل ویزید الله الذین اهتدوا هدی و می افزاید خدای تعالی هدایت یافتگان را هدایت

اسماء الرجال: عبد الله بن محمد ابو جعفر المسندی ... ابو عامر عبد الملک بن عمرو القیسی العقدی ... سلیمان بن بلال التیمی مولاهم ابو ایوب ... ربیعة بن ابی عبد الرحمن ابو عثمان المدنی المعروف بربیعة الرای ... یزید مولی المنبعث ... زید بن خالد الجهنی ... محمد بن العلاء ابو کریب ... ابو اسامة حماد بن اسامة ... برید بن عبد الله بن ابی بردة ... ابو بردة بن ابی موسی ... ابو موسی الاشعری عبد الله بن قیس ...

بن المثنی قال حدثنا ثمامة بن عبد الله عن انس رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان اذا تکلم بکلمة اعادها ثلثا حتی تفهم
تحقیق بود عادت شریف آن حضرت صلعم وقتی که تکلم میکرد در اثنای کلام بکلمه اعاده میکرد و میگفت سه بار تا فهم کرده شود از وی
صلی الله علیه وسلم واذا اتی علی قوم فسلم علیهم سلم علیهم ثلثا و وقتی که میدر آمد بقومی پس سلام میکرد بر ایشان سلام میکرد سه بار
گفته اند که مراد ازین سلام نه سلام ملاقات و تحیت است بلکه سلام استیذان است یعنی وقتی که میخواست در آید بخانه کسی سه بار سلام
میکرد چنانکه در حدیث دیگر آمده وقتی که اذن دخول خواهد یکی از شما سه بار گوید اگر اذن نیابد بر گردد و این محمل هم خالی از خبری نیست از آنکه
در استیذان اگر اول مرتبه اذن یابد در کار نیست که دوم بار گوید اگر دوم بار یابد سیوم بار گوید بعضی گفته اند عادت شریف آن بود که چون
بر قومی میدر آمد اولاً سلام استیذان میکرد و دیگر سلام تحیت و دیگر سلام وداع و این نیز معروف نیست که هرگاه بر قومی در آمد اولاً
سلام استیذان میکرد و بهتر آنکه گویند گاهی از آن سرور سلام سه واقع شده است نه آنکه عادت مستمره بود حدثنا مسدد قال حدثنا
ابو عوانة عن ابی بشر عن یوسف بن ماهک عن عبد الله بن عمرو قال تخلف رسول الله صلی الله علیه وسلم فی سفر سافرناه گفت ابن عمرو جدا
شد پیغمبر خدا در سفری که کردیم آن سفر را فادرکنا وقد ارهقنا الصلوة صلوة العصر پس دریافت آن حضرت ما را و تحقیق تاخیر کرد
ما را یعنی آخر رسید نماز یعنی نماز عصر ونحن نتوضأ فجعلنا نمسح علی ارجلنا و حال آنکه ما وضو میکردیم و نزدیک بود که مسح میکردیم
پایهای خود را یعنی در تمام شستن پای کوتاهی کردیم فنادی باعلی صوته پس ندا کرد باواز بلند خود ویل للاعقاب من النار
مرتین او ثلثا وای بر پاشنهای ناشسته را از آتش دوزخ مراد صاحب پاشنه است مجاز او توامد که همان پاشنه باشد و بار
فرموده باشد بار شک راوی است باب من برک علی رکبتیه عند الامام او المحدث کسی که بنشیند بر دو زانو نزد امام
یا محدث حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
خرج فقام عبد الله بن حذافة فقال من ابی یا رسول الله فقال ابوک حذافة زهری گفته خبر داد مرا انس که تحقیق پیغمبر خدا بر آمد پس
استاد عبد الله و گفت کیست پدر من یا رسول الله فرمود خدا است هم ثم اکثر ان یقول سلونی پس بسیار کرد قول سلونی که پرسید
هر چه خواهید فبرک عمر علی رکبتیه فقال رضینا بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد نبیا فسکت چون دریافت عمر که کثرت سوال مردم
ناخوش آمد با وجود آن فرمود که پرسید هر چه خواهید نشست عمر بر دو زانوی خود پس از ملاحظه کراهت آنحضرت صلعم تجدید ایمان کرد و گفت
راضی شدیم بخدا پروردگار و باسلام دین و بمحمد پیغمبر پس خاموش شد آنحضرت و ساکن شد غضب وی صلی الله علیه وسلم باب
تعلیم الرجل امته واهله در بیان آموختن مرد علم دین را و اهل خانه را عطف عام بر خاص است و در حدیث همین تعلیم امه واقع
شده است فاما احدیثی که دران تعلیم دیگر اهل خانه باشد نیافته است یا آنکه بر قیاس امه گذاشته است حدثنا محمد بن سلام
قال اخبرنا المحاربی قال حدثنا صالح بن حیان قال قال عامر الشعبی حدثنی ابو بردة عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لهم اجران
فرمود پیغمبر خدا سه جنس نفر اند که مر ایشان راست دو ثواب است پس عظیم رجل من اهل الکتاب آمن بنبیه وآمن بمحمد یکی مردی از اهل کتاب
که ایمان آورده به پیغمبر خود و ایمان آورده بمحمد صلی الله علیه وسلم والعبد المملوک اذا ادی حق الله وحق موالیه و بنده که در ملک کسی است
وقتی که ادا کرد حق خدا را از طاعات و عبادات و ادا کرد حق صاحبان خود از خدمتی که بوی تعلق دارد و رجل کانت عنده امة
یطأها فادبها فاحسن تادیبها وعلمها فاحسن تعلیمها ثم اعتقها فتزوجها فله اجران دیگر مردی که هست
نزد او واهی که وطی میکند او را پس آداب خدمات آموخت او را و نیکو کرد تادیب او را و تعلیم احکام دین کرد و نیکو کرد تعلیم او را
پس آزاد کرد او را و زن خود گرفت پس این مرد را دو اجر است گفته اند که این دو اجر بر عتق و تزویج است و در عمل دیگر که تادیب

شیخ الاسلام | | کتاب الایمان

حکایت ایشان کردند حسبنا الله و نعم الوکیل و قوله تعالی
وما زادهم الا ایمانا وتسلیما و زیاد و نکرد مومنان
ما دیدن احزاب کفار مگر ایمان و تسلیم قابلیت زیادة در
ایمان ازین آیات ظاهر است وانچه قابل زیادت است
قابل نقصان نیز میباشد والحب فی الله والبغض
فی الله عزوجل من الایمان دوستی کسی در راه خدا
و دشمنی در راه خدا از جملهٔ ایمان است ظاهر آنست که این
از کلام مولف است که اقتباس کرده او را از حدیث ابی
افضل الاعمال الحب فی الله والبغض فی الله و یا از حدیث
ابی امامه من احب لله وابغض لله واعطی لله ومنع
لله فقد استکمل الایمان مقصود ازان استدلال است
بر امکان زیادت و نقصان ایمان چه حب و بغض نیز کم
و زیادت میشود و همچنان ایمان و کتب عمر بن عبد العزیز
ابن مروان اموی نبیره عاصم بن عمر بن الخطاب است
رضی الله تعالی عنه تابعی و خلیفه راشد است اجماع کرده
اند بر بزرگی و فضل او در علم و زهد و عدالت و شفقت
وی بر مسلمین سنه یکصد و یک و این عبارت تعلیق است
ذکر کرده آن را بصیغه جزم جهت حکم بصحت وی الی
عدی بن عدی تابعی است عامل عمر بن عبد العزیز
بود بر جزیره موصل سند یکصد و بست ان للایمان
فرائض نوشت عمر بسوی عدی که تحقیق مر ایمان را اعمال
مفروضه است و شرائع و عقاید دینیه و حدود ... و حدها
ست که تجاوز نباید کرد ازان مراد امور منهیه است
و سننا و مستحبات است فمن استکملها استکمل
الایمان پس کسی که حاصل نمود این چیزها را اتمام و کمال
حاصل کرد ایمان را تمام و کمال ومن لم یستکملها
لم یستکمل الایمان و کسی که تمام حاصل نکرد آن را
تمام حاصل نکرد ایمان را دلالت دارد این قول مذکور که کمال
مکمل ایمان است و ایمان قابل کمال و نقصان فان
اعش فسابینها لکم حتی تعملوا بها پس اگر زنده بمانم
پس قریب است که بیان سازم و تفصیل نمایم آن
چیزها را برای شما تا عمل کنید بآن بالکل وان امت فما انا علی صحبتکم بحریص و اگر میرم پس
نیستم من بر همنشینی شما حریص ناک قال ابراهیم
علیه السلام استدلال دیگری آورد بقول ابراهیم
پیغمبر علیه السلام که چون فرموده او را خدا تعالی در جواب
وسوال را در کیفیت احیاء موتی اولم تؤمن آیا
ایمان نیاورده بیقین نداری احیاء موتی را که تو ...
وی سوال میکنی در جواب ایجاب نموده که آری ایمان
آورده ام و یقین دارم گفت ولکن لیطمئن قلبی
ولیکن سوال کردم تا بیاساید دل من بمعاینه و از مرتبه
علم الیقین بعین الیقین رسد پس معلوم شد که ایمان

و تعلیم است موجب اجر دو اجر هست و اولاد و جز آن است خصوصیتی بدان ندارد و این توجیه خالی از تکلفی نیست از آنکه تادیب و تعلیم از حق دادنیز موجب اجر است که مخصوص بنا شد یا آنکه عتق هم مخصوص بدان نیست که گویند تادیب و تعلیم حاصل هر دو یکی است پس یک ثواب بر آن مترتب باشد و ثواب دیگر بر اعتاق نه بر تزوج از آنکه آن را بعد از عتق اگر از خوش میکرد و تزوج میکرد آنکه اراد بریء را ه خود تزوج کرد جای آنست که موجب اجر نباشد در کلام بعضی از ثقات واقع شده که مراد دو اجر است مراین سه جنس اند مراد کرباشند منتی وظاهر او مثل که بر حسنه اهل ایمان موعود است آنهم خواهد بود و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و میتوان گفت که مراد دو اجر خشیم است برین دو فعل و دو نیست که گوییم بالله التوفیق مقصود بیان اجر است مر مومن کتابی را بر ایمان به پیغمبر خود داشته باآنکه آنچه ایمان بآن داشته منسوخ شده است و آن ایمان از اعتبار ساقط و یعنی بعد از ایمان به محمد صلی الله علیه وسلم و برکت قبول ایمان محمدی بالفعل ثابت است او را اجر ایمان سابق او و همچنین گوییم مقصود بیان اجر بنده مملوک بر خدمت مولای اوست با آنکه اجر عباد را نیست مگر بر عمل محض برای خدا باشد اینجا به برکت ادای حقوق الله که بر بندگان مشغول بخدمات مولا خالی از دشواری نیست بر خدمت مولا نیز اجر جسیم مید و همچنین بیان اجر صاحب داد است بر تزوج او برای خود با آنکه فعل خالص لوجه الله اعتاق برین فعل و نیز اجری ثابت کردند فافهم و میتواند که مراد آن باشد که این سه جنس مردم را دو اجر ثابت است بر هر یکی از این سه عمل که ایمان محمد است صلی الله علیه وسلم وقتی که مقرون با ایمان به پیغمبر سابق باشد دوم بر عبادت عبد مر خدا را وقتی که مقرون به خدمت مولا گردد سیوم بر اعتاق امه که مقرون بر تادیب تعلیم و تزویج بود و الله اعلم قال عامر اعطیناکها بغیر شیء قد کان یرکب فیما دونها الی المدینة گفت عامر شعبی مر راوی خود را که صالح است عطا کردیم ترا این مقاله را بهیچ چیزی از تعب و رنج پس تحقیق هست که سواری کرده می شود کمتر ازین مقوله به مدینه نبوی

باب عظة الامام النساء وتعليمهن

پند دادن امام و مقتدا زنان را و آموختن احکام دین را مر ایشان

حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن ايوب قال سمعت عطاء بن ابي رباح قال سمعت ابن عباس قال اشهد على النبي صلى الله عليه وسلم او قال عطاء اشهد على ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج ومعه بلال فظن انه لم يسمع النساء فوعظهن وامرهن بالصدقة فجعلت المرأة تلقي القرط والخاتم وبلال يأخذ في طرف ثوبه شنیدم ابن عباس را که گفت گواهی میدهم بر پیغمبر خدا که یا گفت عطا گواهی میدهم بر ابن عباس که گفته است که تحقیق پیغمبر خدا بیرون آمد از مسجد از صف مردان بصف زنان و با وی بود بلال پس گمان برد آن حضرت که نشنوانیده و عظ از زنان پس پند کرد ایشان را و فرمود بصدقه پس گشتند جنس زنان که می انداختند گوشواره و انگشتری را و پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بلال میگرفت در طرف جامه خود وقال اسمعيل عن ايوب عن عطاء و گفته است اسمعیل بن علیه از ایوب سختیانی از عطا و قال ابن عباس اشهد على النبي صلى الله عليه وسلم یعنی جزم کرده است اسمعیل که این قول ابن عباس است و این از تعلیقات مولف است از آنکه فوت اسمعیل بن علیه در سال ولادت مولف است

باب الحرص على الحديث

بیان حرص بر استماع حدیث حدثنا عبد العزيز بن عبد الله قال حدثني سليمان عن عمرو بن ابي عمرو عن سعيد بن ابي سعيد المقبري عن ابي هريرة انه قال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم من اسعد الناس بشفاعتك يوم القيامة مرویست از ابی هریره که گفت ای پیغمبر خدا کیست سعادتناک ترین مردم بشفاعت تو روز قیامت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقد ظننت يا ابا هريرة ان لا يسألني عن هذا الحديث احد اول منك فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تحقیق گمان کردم ای ابو هریره که نپرسد مرا ازین حدیث هیچ کس که اول بود از تو لما رایت من حرصك على الحديث از جهت چیزی که دیدم از حرص تو بر شنیدن حدیث اسعد الناس بشفاعتي يوم القيامة من قال لا اله الا الله خالصا من قلبه او نفسه سعادتناک ترین مردم

شیخ الاسلام | کتاب الایمان

تمام ایمان و فرمود آنکه یقین هستی ... و موقوف ... که شک و شبه ... منفی شود و از آنکه ایمان باینکه کل معلوم شد که وی قابل زیادت و نقصان است و نیز ظاهر شد که ایمان تام بجز یقین است ... فعل ... مقصود ... آورده ... و ... عنوانی الایمان ... استدلال ... بدلیل است ... استدلال ... گفت عبد الله بن عمر بن الخطاب ... سنه ... لا يبلغ العبد حقيقة التقوى حتى يدع ما حاك في الصدر ... مومن ... حقیقت ... بر ... اعمال ... اگر ... درمیان ... اگر ... یقین ... ایمان ... ثابت ... و نقصان ... استدلال ... قال مجاهد بن جبير ... تفسیر ... شرع لكم من الدين ما وصى به نوحا ... طریق ... وصیت ... ابراهیم و موسی و عیسی ... و کتاب ... و ... الله تعالى ... انا اوحينا اليك ... وحينا اليك ... یعنی ... محمد ... دین ... ایمان ... ابن عباس ... لكل جعلنا منكم شرعة ومنهاجا ... تفسیر ... سبیلا ... و سنة ...

بشفاعت من روز قيامت كسى ست كه گفت اين كلمهٔ طيبه را در حالى كه مخلص بود از صميم قلب خود يا از نفس خود شك راويست

در اوچنان معنى اول است **باب كيف يقبض العلم** باب در بيان كيفيت برگرفتن علم از ميان مردم و كتب عمر بن العزيز الى ابى

بكر بن حزم انظر ما كان عنده من حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم فاكتبه نظر كن چيزيرا كه هست نزد تو از حديث پيغمبر خدا

پس بنويس آنرا فانى خفت دروس العلم وذهاب العلماء تحقيق من ترسيدم از مندرس شدن علم و رفتن علما و ابن اول امر

بر حفظ علم و حديث بوده است در سرمايه اول عمر بن عبد العزيز ترسيد كه علم بيرون علما از طرف شود امر كرد كه بكتابت ضبط كنند

ولا تقبل الا حديث النبى صلى الله عليه وسلم و قبول مكن مگر حديث پيغمبر خدا را ولتفشوا العلم و ليجلسوا حتى يعلم من لا يعلم

فان العلم لا يهلك حتى يكون سرا بايد كه اظهار كنند علم را و نشست كنند تا آنكه دانا شود كسى كه نميداند تحقيق علم هلاك نميشود تا آنكه پنهان

پنهان بعد از انكه پنهان شد مير و داز ميان مردم **حدثنا** علاء بن عبد الجبار قال حدثنا عبد العزيز بن مسلم عن عبد الله بن دينار

يعنى حديث عمر بن عبد العزيز الى قوله ذهاب العلماء **حدثنا** اسمعيل بن ابى اويس قال حدثنى مالك عن هشام بن عروة عن ابيه

عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول گفت عبد الله بن عمرو بن عاص شنيدم پيغمبر خدا كه ميگفت

ان الله لا يقبض العلم انتزاعا ينتزعه من العباد تحقيق خدا بر نميگيرد علم را از ميان مردم از روى كشيدن كه ميكشد از بندگان يعنى

محو نميكند از سينه علما بسبب تكريم ايشان ولكن يقبض العلم بقبض العلماء وليكن بر ميگيرد علم را بگرفتن علما از ميان مردم حتى اذا لم

يبق عالما تا آنكه نگاه نميدارد و نميگذارد عالمى را اتخذ الناس رؤسا جهالا فسئلوا فافتوا بغير علم فضلوا واضلوا گرفته اند مردم سران قوم

نادانان پس پرسيده شدند ندادان پس جواب ميدهند بى علم پس گمراه شدند و گمراه كردند ديگران را قال الفربرى حدثنا عباس قال

حدثنا قتيبة قال حدثنا جرير عن هشام نحوه گفت فربرى كه از راويان بخاريست كه بخارى گفت حديث كرد مارا عباس گفت حديث

حديث كرد بارا قتيبه وى گفت حديث كرد مارا جرير از هشام مانند حديث مالك مذكور در معنى **باب هل يجعل للنساء يوم على حدة فى العلم**

آيا گردانيده مى شود مر زنان را روزى جدا در تعليم علم باحكام **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنى ابن الاصبهانى قال سمعت

ابا صالح ذكوان يحدث عن ابى سعيد الخدرى قال قالت النساء للنبى صلى الله عليه وسلم غلبنا عليك الرجال گفت ابو سعيد

گفتند زنان مر پيغمبر را صلى الله عليه وسلم غلبه كردند با ما بر حضور تو مردان يعنى دايم در ملازمت تو مى باشند و ميگيرند علم را و مزاحمت ايشان

نمى توانيم كرد فاجعل لنا يوما من نفسك فوعدهن يوما لقيهن فيه پس بگردان براى ما زنان از وقت خود روزى جدا پس وعده

كرد آنحضرت زنان را روزى كه ملاقات كرد ايشان را در آن روز فوعظهن وامرهن پس قبول فرمود التماس ايشان را و پند كرد و فرمود

آنچه بايد فرمود فكان فيما قال لهن ما منكن امرأة تقدم ثلثة من ولدها الا كان لها حجابا من النار بود در مواعظى كه فرمود مر ايشان را انكه

نيست از شما ايشان زنى كه پيش خود روانه ميكند سه نفر از فرزندان خود مگر آنكه باشند مر آنرا پرده از آتش دوزخ فقالت امرأة واثنين فقال

واثنين پس گفت زنى دو فرزند هم فرمود دو فرزند هم **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن عبد الرحمن

الاصبهانى عن ذكوان عن ابى سعيد عن النبى صلى الله عليه وسلم بهذا وعن عبد الرحمن بن الاصبهانى قال سمعت ابا حازم عن ابى هريرة

يعنى شعبه روايت كرده است بدو اسناد از ابو سعيد و از ابو هريره و در روايت ابو هريره ابن خزيمه زياده كرده است ثلثة لم يبلغوا الحنث من الرسائل

عن عبد الرحمن قال ثلثة لم يبلغوا الحنث گفت ابو هريره مراد سه فرزند است كه نرسيده اند بلوغ را و جهه تخصيص بصغير آنست كه دوستى

و مهربانى مادران و فرزندان خورد سال بيشتر ميباشد پس مصيبت آنها قوى تر خواهد بود و بقدر مصيبت است **باب من سمع**

شيئا فلم يفهمه فراجع حتى يعرفه كسى كه شنيد از معلم چيزى را و نفهميد آنرا پس مراجعت كرد و بسؤال تا شناسد و بفهمد آنرا **حدثنا**

الیوم اکملت لکم دینکم ... مراد از دعاکم ایمانکم است یعنی گویی

... اعتبار قدر کند شما را پروردگار اگر نباشد ایمان شما و چون شرط و قید ایشان نزد حنفیه مجرد

تصدیق دل و معرفت مسلم نیست بلکه شهادت زبان نیز

جلاجی نیز شرط است تا مرتب گردد و این معنی قابل زیادت

و نقصان است لازم آمد ایمان که با الاعتبار قابل زیادت

نیز یاد و ... قبول کند اسلام **حدثنا** عبید الله

بن موسی ... از تبع تابعین است ... دو صد و سیزده یا چهارده

توفی کرده ... شیعی بود گویند روایت

مبتدع اگر جامع شرائط روایت باشد مقبول است لیکن شرط آنکه

داعی به بدعت خود نباشد قال اخبرنا حنظلة بن ابی سفیان

بن عبد الرحمن ... سنه یکصد و پنجاه و یک ... عن عکرمة

بن خالد بن العاص ... سنه یکصد و سیزده یا چهارده

برده ... عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال

رسول الله صلى الله علیه وآله وسلم گفت ابن عمر گفت

آنحضرت بنی الاسلام علی خمس بنا کرده شده است اسلام

بر پنج رکن شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا

رسول الله نخستین گواهی دادن بوحدانیت خدا که معبودی نیست

... محمد صلی الله علیه وآله وسلم واقام الصلوة

و دوم برپا داشتن نماز ... درست تعدیل

ارکان ... شرائط و رعایت سنن و آداب ... قیام

... ملازمت

... وایتاء الزکوٰة سیوم

دادن زکوٰة مال ... والحج چهارم حج کردن

بشرط ... استطاعت وصوم رمضان پنجم روزه رمضان

... فرض کفایت است ساقط

... امور مذکوره

مقصود از تشبیه اسلام بخانه که این دعایم و قوائم ... باشد

... کمال او ... ارکان اعمال

... اسلام اگرچه شهادت تنها اسلام است لیکن ...

... بزرگترین شعائر اسلام ... شهادت

... در حقیقت انهدام اوست

باب امور الایمان باب بیان اموری که ایمان ...

... وقول الله عز وجل

... قول خدای تعالی ... صفات

کامل ... لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق

والمغرب ... نیکوئی اینکه بگردانید رویهای خود را در نماز

بسوی مشرق و مغرب چنانکه نصاری و یهود ... ولکن

البر من آمن بالله ولیکن نیکوئی ... ایمان آورد

بخدا ... تا آخر ...

والیوم الآخر والملائکة والکتاب والنبیین و ایمان آورد

بروز ... و قرآن ...

... ال ...

سعيد بن ابى مريم قال اخبرنا نافع بن عمر قال حدثنى ابن ابى مليكة ان عائشة زوج النبى صلى الله عليه وسلم كانت لا تسمع
شيئا لا تعرفه الا راجعت فيه حتى تعرفه يعنى بود عائشه رضى الله عنها كه نمى شنيد چيزى را كه نمى شناخت مگر آنكه رجوع ميكرد در آن بپيغمبر خدا صلى الله
عليه وسلم تا آنكه مى شناخت و ان النبى صلى الله عليه وسلم قال من حوسب عذب بتحقيق پيغمبر فرمود هر كس كه حساب كرده شد عذاب كرده شد
از آنكه حساب باعمال واقف ميشود بر اعمال سيئه و اين خود قسمى از عذاب است قالت عائشة فقلت اوليس يقول الله تعالى فسوف
يحاسب حسابا يسيرا گفت عائشه گفتم رسول خدا آيا نميگويد خداى برتر پس زود باشد كه حساب كرده شود حسابى آسان ترجمه
آيت اينست و ينقلب الى اهله مسرورا و برميگردد بسوى مردم خود در حالى كه خورسند است قالت فقال انما ذلك العرض ولكن من نوقش
الحساب يهلك گفت عائشه پس فرمود نيست اين حساب آسان مگر عرض حساب و ليكن كسى كه مناقشه كرده شد بنهايت رسانيده
شد لا بد هلاك ميشود باب ليبلغ العلم الشاهد الغائب قاله ابن عباس عن النبى صلى الله عليه وسلم گو برساند علم را حاضر بغايب گفته
است اين را ابن عباس از پيغمبر صلى الله عليه وسلم حدثنا عبد الله بن يوسف قال حدثنى الليث قال حدثنى سعيد عن ابى شريح
انه قال لعمرو بن سعيد وهو يبعث البعوث الى مكة بتحقيق گفت ابو شريح عمرو بن سعيد را كه از جانب يزيد والى مدينه بود و والى لشكرها ميفرستاد بسوى مكه
براى محاربه با ابن زبير كه با طاعت يزيد امتناع آورده بود ائذن لى ايها الامير احدثك قولا قام به النبى صلى الله عليه وسلم الغد من يوم الفتح
اذن كن مرا اى امير حديث كنم ترا گفتارى كه قيام نمود يعنى خطبه خواند آن پيغمبر خدا فرداى روز فتح مكه سمعته اذناى ووعاه قلبى وابصرته عيناى
حين تكلم به شنيده است آنرا اول هر دو گوش من و نگاه داشته است آنرا دل من و ديده است آنرا دو چشم من وقتى كه تكلم كرد بآن يعنى بجز سماع اكتفا نكردم بلكه بحضور من فرمود
است حمد الله واثنى عليه بيان تكلم آن قول است ستايش كرد خدا را و ستود و بصفات جميله برو ثم قال ان مكة حرمها الله ولم
يحرمها الناس پس فرمود بتحقيق كه حرام كرده او را خدا و حرام نكرده است او را مردم از پيش خود بلكه بوحى آسمانى حرام كرده شده فلا
يحل لامرئ يؤمن بالله واليوم الآخر ان يسفك بها دما ولا يعضد بها شجرة پس حلال نيست كسى را كه ايمان مى آرد بخدا و بروز
آخرت كه روز جزاى اعمال است آنكه بريزد در آن مكه خون و قطع كند در آن درختى را فان احد ترخص لقتال رسول الله صلى الله عليه وسلم فيها
اگر رخصت قائل شود كسى يعنى گويد كه ترك كردن رخصت است در قتال بسبب قتال آورد قتال پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم در آن روز فتح فقولوا
ان الله قد اذن لرسوله ولم ياذن لكم پس بگوئيد مر آنكس را بتحقيق خدا اذن داده بود مر رسول خود را و اذن نداده است مر شما را
وانما اذن لى فيها ساعة من نهار ثم عادت حرمتها اليوم كحرمتها بالامس وليبلغ الشاهد الغائب مراد از
قتال مراد در مكه مگر در يك ساعت از روز پس از گذشت حرمت كه امروز چنانچه حرمت او دى روز فتح بود پس بگو برساند اين را كه حاضر است
مر غايب را اين قول نقل كلام پيغمبر است از جهت اذن لى بيضه مكرم آورده فقيل لابى شريح ما قال عمرو پس گفته شد
چه گفت عمرو در جواب تو قال انا اعلم منك يا ابا شريح لا يعيذ عاصيا ولا فارا بدم ولا فارا بخربة گفت عمرو من
داناترم از تو اى ابا شريح كه پناه نميدهد حرم گناهگار را و نگريزنده را كه قاتل بود يعنى خون كسى بود و نگريزنده را بجنايتى يعنى
مال كسى را تباه كرده ما است و هر بازسپارد قال ابو عبد الله خربة خيانة و بلية گفت ابو عبد الله مؤلف خربه يعنى خيانت و بليه است
بنا بر اين كلام عمرو حق است و ليكن اراده او آنست كه ابن زبير عاصى است و التجا بحرم بر رده است و اين باطل است ابن زبير ارتكاب معصيتى
نكرده است و وى احق بود بخلافت از يزيد بن معاويه و وى صحابى است و جميع از صحابه و مسلمانان بيعت بوى پيش از يزيد كرده بودند حدثنا
عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا حماد عن ايوب عن محمد عن ابن ابى بكرة عن ابى بكرة ذكر النبى صلى الله عليه وسلم گفت محمد بن سيرين ذكر كرد ابو بكره
پيغمبر را يعنى ذكر كرد پيغمبر صلى الله عليه وسلم درين حديث اختصار كرده است ديگر با بعد از آن روايت ذكر تعريف آن حضرت كرده

شيخ الاسلام | كتاب الايمان

است و اولى آنست ... [illegible]

اسماء الرجال

[illegible]

آمد و ذکر قول او درمان دارکر این جزو آن حدیث است قال فان دماءكم واموالكم قال محمد احسبه قال واعراضكم عليكم حرام كحرمة

يومكم هذا في شهركم هذا از مود تحقيق خونهای شما و مالهای شما گفت محمد بن سیرین گمان میبرم گفت ابو بکره و عرضهای شما برشما حرام است

چنانکه حرمت روز شما که درین عرفه بود در ماه شما الا ليبلغ الشاهد منكم الغائب دانا آگاه باشید که برساند حاضر از شما غایب را

وكان محمد يقول صدق رسول الله صلى الله عليه وسلم بود محمد بن سیرین که میگفت راست گفت پیغمبر كان ذلك وبود آن چنانکه

برآن سرور لا اهل الله بعث مرتبا آگاه باشید که برسانید احکام دین را به سایر دو بار فرمود این کلام را قول الا اول بلغت الخ که حدیث

است و قوله و کان محمد تا قول او کان ذلک جمله معترضه بیان دو کلام اخیرین گفته اند شرح و تصحیح کرده ام **باب** اثم من كذب على

النبي صلى الله عليه وسلم باب در بیان گناه کسی که دروغ گوید بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم **حدثنا** علي بن الجعد قال اخبرنا شعبة قال

اخبرني منصور قال سمعت ربعي بن حراش يقول سمعت عليا رضي الله عنه يقول قال النبي صلى الله عليه وسلم ربعی گوید شنیدم علی ابن

ابی طالب را که میگفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تكذبوا علي فانه من كذب علي فليلج النار بدروغ نسبت بمن نکنید خواه

بر ضرر باشد یا بر نفع پس بتحقیق کسی که نسبت بدروغ کند پس گو که در آید در دوزخ یعنی جمیدا آید خود در دوزخ را و این از جمله کبایر است اگر خطا

خواه عمدا کند باشد کبیره و دیگر غرض از شرح **حدثنا** ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن جامع بن شداد عن عامر بن عبد الله بن الزبير عن

ابيه قال قلت للزبير اني لا اسمعك تحدث عن رسول الله گفت عبد الله بن زبیر گفتم من زبیر را تحقیق من نمی شنوم ترا که حدیث کنی از

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم كما يحدث فلان وفلان چنانچه حدیث میکند فلان و فلان قال اما اني لم افارقه ولكن سمعته يقول من

كذب علي فليتبوأ مقعده من النار گفت زبیر آگاه باش که تحقیق من جدا نگردیده ام از آن سرور لیکن شنیدم او را

میفرمود کسی که بدروغ نسبت کلام کند بمن پس گو جای گیر و جای نشستن خود از آتش دوزخ زبیر ترسید از بسیار روایت که مبادا و خطا

اگرچه دیده و دانسته نباشد و اشتی نکند از با وجود آن اکثار حدیث محل خطا است و آنانکه بسیار روایت کرده اند اعتماد شان برو ثوق و تشبث

تمام بود و لا جرم فکتمان علم نیز دامن گیر شده باشد یا بجمله از اهل بیت و خواص حق هر چه برآید بموجب خوف خود جلوه ها امتحان دارد **حدثنا**

ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث عن عبد العزيز قال قال انس انه ليمنعني ان احدثكم حديثا كثيرا ان النبي صلى الله عليه وسلم

قال من تعمد علي كذبا فليتبوأ مقعده من النار گفت عبد العزیز گفت انس تحقیق منع میکند مرا از آنکه حدیث کنم شما را از پیغمبر خدا

آنکه پیغمبر خدا فرمود کسی که دیده و دانسته بر من دروغ گوید پس گو جای گیر نشستگاه خود را در دوزخ و در حدیث تعمد کذب با تیقن شعور و قصد حدیث

نیز روایت کرده اند ترتیب بر تعمد است با این همه احتیاط آنست که ملاحظه سهو و نسیان از دست نرسد **حدثنا** المكي بن

ابراهيم قال حدثنا يزيد بن ابي عبيد عن سلمة هو ابن الاكوع قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول من يقل علي ما لم اقل فليتبوأ مقعده

من النار گفت سلمه شنیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم میفرمود کسی که گوید بر من کلام را که نگفته ام من پس گو جای خود گیر از آتش

دوزخ این حدیث نخستین حدیث از ثلاثیات مولف است که از وی تا پیغمبر خدا سه واسطه است و مکی از کبار مشایخ اوست معلوم شد

که این مکی از جمله تابعین اخذ حدیث کرده و از جمله یزید بن ابی عبید است که در این اسناد آورده **حدثنا** موسى قال اخبرنا ابو عوانة

عن ابي حصين عن ابي صالح عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال تسموا باسمي ولا تكتنوا بكنيتي روایت کرد ابو هریره

از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود نام کنید بنام من که محمد و احمد است و کنیت نکنید بکنیت من که ابو القاسم است گفته اند که مراد جمع است

میان نام و کنیت و مدت این نیز که آن حضرت در میان ایشان حیات داشتند منع فرمود از برای دفع اشتباه و التباس بنا بر شرافت

وی صلی الله علیه وسلم پوشیده نماند که هنوز اشتباه در بعضی صور باقی است چنانکه گویند قال ابو القاسم محمد احتمال دارد که کنایت

كتاب الايمان | شيخ الاسلام

و گرفتن علم و دادن آن و زیاد ذکر و در آن استغفار
و نفل است و اجتناب لغو و اشتغال بدان سعی و بهشت
اند بعضی مختص باعیان و آن یازده است تطهیر
و ستر عورت و نماز فرضا و نفلا و صدقه نیز فرضا و نفلا
در راه بندگان و جود کرم و اطعام طعام و بذل
است و اکرام مهمان و روزه داشتن فرضا و نفلا و اعتکاف
و جستن شب قدر و حج و عمره و طواف و گریختن بدین
و وفا بنذر و ادای کفارات و بعضی متعلق
باتباع است و آن شش است تعفف بنکاح و قیام
بحقوق عیال و نیکی به پدر و مادر و صله رحم است
عدل و اجتناب حقوق و تربیت اولاد و اعلام حقوق
سادات و نرمی به بندگان و بعضی متعلق باسیر خواند

اسماء الرجال

دران حضرت باشما تخصیص دیگر کسی بآن است و من رآنی فی المنام فقد رآنی فان الشیطان لا یتمثل فی صورتی یعنی کسی که دید مرا در خواب بصورتی که دارم بتحقیق دید براست زیرا که شیطان که سراپا ضلالت است نمی تواند خود را بصورت من متمثل نمود این حدیث در نهایت صحت و قوت است چنین کثیر از صحابه یکبار نقل کرده و به تواتر آن چنین تا که شده معنی این حدیث این است که در خواب مرا دیدن بیانی مستوفی کرده است اگر کسی جویای آن باشد از انجا حاصل کند من کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار

باب کتابة العلم ای در بیان جواز نوشتن علم در صحایف و ماثور بودن آن حدثنا محمد بن سلام قال اخبرنا وکیع عن سفیان عن مطرف عن الشعبی عن ابی جحیفة قال قلت لعلی هل عندکم کتاب قال لا الا کتاب الله او فهم اعطیه رجل مسلم او ما فی هذه الصحیفة گفت ابو جحیفه گفتم مر علی بن ابی طالب را رضی الله عنه آیا هست نزد شما نوشته گفت نی مگر کتاب خدا یا فهمی که داده شده است آن را مردی مسلمان یا آنچه درین صحیفه است در روایت نسائی آمده که برآورد صحیفه از نیام شمشیر خود قال قلت فما فی هذه الصحیفة قال العقل و فکاک الاسیر و لا یقتل مسلم بکافر گفت ابو جحیفه گفتم مر علی بن ابی طالب چه چیز است درین صحیفه گفت بیان دیت است یعنی مقدار و حکم آن عقل در اصل لغت بمعنی بستن شتر است بر پیان و مجاز از ان دیت خواسته اند زیرا که در دیت شتران میدادند و آنها را بر در مقتول می بستند و گذاشتن بند اسیران و آنکه کشته نمی شود مسلمان بقصاص کافر ظاهر حدیث شامل است کافر حربی و ذمی را و باین رفته است شافعی و احمد و دیگر علما و امام اعظم تخصیص میکند بکافر حربی از جهت ثبوت قتل مسلم در قصاص ذمی چنانچه در محل خود بیاید حدثنا ابو نعیم الفضل بن دکین قال حدثنا شیبان عن یحیی عن ابی سلمة عن ابی هریرة ان خزاعة قتلوا رجلا من بنی لیث عام فتح مکة بقتیل منهم قتلوه بتحقیق مردی از خزاعه کشتند مردی را از بنی لیث سال فتح مکه بسبب کشته که از خزاعه کشته بود در بنی لیث فاخبر بذلک النبی صلی الله علیه وسلم فرکب راحلته فخطب فقال ان الله حبس عن مکة القتل او الفیل پس خبر کرده شد باین معامله پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس سوار شد شتر خود را پس خطبه خواند و فرمود بتحقیق خدا نگاه داشت از مکه یعنی از اهل مکه قتل را یا فیل را قال ابو عبد الله قال ابو نعیم کذا جعلوه علی الشک الفیل او القتل و غیره یقول الفیل گفت ابو عبد الله مولف یعنی بخاری گفت ابو نعیم که شیخ اوست همچنین گفته اند بشک درین دو لفظ و غیر ابو نعیم روایت کرده از شیبان مثل عبد الله بن موسی و دیگر کسی روایت کرده الفیل و سلط علیهم رسول الله صلی الله علیه وسلم و المومنین الا و انها لم تحل لاحد قبلی و لا تحل لاحد بعدی آگاه باشید که حلال کرده نشده است مقاتله و کشتن کسی را درین حرم حلال کرده نشده و نیز حلال نخواهد شد برای احدی بعد از من الا و انها حلت لی ساعة من نهار آگاه باشید که بتحقیق حلال کرده شد برای من ساعتی از روز یعنی قتل در وی الا و انها ساعتی هذه حرام آگاه باشید که درین ساعت حرام است لا یختلی شوکها و لا یعضد شجرها و لا تلتقط ساقطتها الا لمنشد بریده نشود خار او و بریده نشود درخت او و برداشته نشود افتاده او مگر کسی را که تعریف آن کند چنانکه در لقطه فرموده فمن قتل له قتیل فهو بخیر النظرین اما ان یعقل و اما ان یقاد اهل القتیل پس کسی که کشته شده است مر او را مقتولی پس او باختیار بهترین دو نظر است یا دیت گرفته میشود یا آنکه بالقصاص رسانده می شود او را و این دیت و قصاص میگیرند مر وارث کشته شده را فجاء رجل من اهل الیمن فقال اکتب لی یا رسول الله فقال اکتبوا لابی فلان پس آمد مردی از اهل یمن که نامش ابو شاه بود و گفت بنویس این حکم برای من یا رسول الله فرمود پیغمبر خدا بنویسید برای ابی فلان یا نامش معلوم نشده بود و این عبارت تعبیر فرمود فقال رجل من قریش الا الاذخر یا رسول الله فانا نجعله فی بیوتنا و قبورنا پس گفت مردی از قریش و در روایتی دیگر واقع شده که این مرد عباس بود مستثنی کن یا رسول الله این حکم اذخر را که نام گیاهی است بتحقیق ما میگذاریم او را در خانه ها و قبرهای خود فقال النبی صلی الله علیه وسلم الا الاذخر الا الاذخر پس پیغمبر فرمود مگر اذخر مگر اذخر حدثنا

شیخ الاسلام | کتاب الایمان

شعبهای ایمان گفتن این کلمه است لا اله الا الله و ادناها اماطة الاذی عن الطریق و فروترین و پایان ترین این شعبها دور کردن ایذا است از راه مردم مانند خار و سنگ و پلیدی از راه و الحیاء شعبة من الایمان و شرم و حیا شعبه ایست از ایمان

مسلم … حدثنا

آدم بن ابی ایاس …

علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا عمرو قال اخبرنی وهب بن منبه عن اخیه قال سمعت ابا هریرة یقول

ما من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم احد اکثر حدیثا عنه منی الا ما کان من عبد الله بن عمرو فانه کان یکتب ولا اکتب

ابو هریره میگوید نیست از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم بسیارتر از روی حدیث از پیغمبر از من لیکن چیزی که بود از عبد الله بن عمرو و آن کتابت است که میبود و از من زیرا که عبد الله بن عمرو بود که می نوشت و نمی نوشتم من و بعضی تقریر معنی این عبارت چنین کرده اند که نیست هیچ یکی حدیث او اکثر از حدیث من مگر احادیثی که حاصل است از عبد الله بن عمرو و لازم می آید که احادیث عبد الله بیشتر از حدیث ابو هریره باشد و واقع خلاف می نماید در آنچه مولف گفته نزدیک هشتصد کس از حدیث ابو هریره روایت کرده اند و قریب پنج هزار و سیصد حدیث از و آورده یافته شده است و عبد الله بن عمرو را هفتصد حدیث و کمی احادیث عبد الله را وجهی گفته اند که وی در مصر سکونت ورزیده و واردان بروی کم بودند و ابو هریره در مدینه مطهره وطن گرفت و مدینه مقصد و ماوای مسلمانان از هر جهت بود و فراوان مردم از وی حدیث شنیدند

تابعه معمر عن همام عن ابی هریرة متابعت کرده است وهب بن منبه را معمر از همام از ابو هریره حدثنا یحیی بن سلیمان قال

حدثنی ابن وهب قال اخبرنی یونس عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله عن ابن عباس قال لما اشتد بالنبی صلی الله علیه وسلم

ابن عباس گفت وقتی که سخت شد بر پیغمبر درد او در آخر مرض موت قال ائتونی بکتاب فرمود بیارید آلات کتابت از قلم و دوات یا آنچه کتابت کرده شود و دوات و کاغذ و غیر ما اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده بنویسم برای شما نوشتنی که گمراه نشوید بعد از عمل کردن بر آن قال

عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم غلبه الوجع وعندنا کتاب الله حسبنا گفت عمر که بدرستی که پیغمبر را غالب آمده است درد موت درین وقت رنجی به تکلیف نباید شد و حال آنکه نزد ما یان کتاب الله که ناطق است بجمیع احکام و خبر داده بتکمیل دین و آن

بس است ما را فاختلفوا وکثر اللغط پس اختلاف کردند حاضران در آوردن و بسیار شد غوغا قال قوموا عنی ولا ینبغی

عندی التنازع فرمود برخیزید از نزد من و نمی سزد نزد من گفتگو این حدیث را که مولف رح در کتاب الجهاد در باب هل یستشفع الی اهل الذمة باسناد دیگر از سعید بن جبیر از ابن عباس آورده صریح است در آنکه این اعتراض برچیزی است که اعتراض برکتابت بود و قال دعونی فالذی انا فیه خیر مما تدعونی الیه فرمود بگذارید مرا که آنچه من در آنم از مراقبه حق و آماده گی لقای خدا بهتر است

از آنچه میخوانید مرا بآن از کتابت فخرج ابن عباس یقول ان الرزیة کل الرزیة ما حال بین رسول الله صلی الله علیه وسلم وبین کتابه

پس بیرون آمد ابن عباس از پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حالی که میگفت بتحقیق مصیبت همه مصیبت چیزی بود که حائل شد در میان پیغمبر خدا و میان نوشتن او بدانکه این حدیث مزلة الاقدام و مضلة الافهام است جمعی از اهل کذاب بطریق جزم و قطع گویند که مقصود آن حضرت این بود که خلافت نامه بعلی ابن ابیطالب رضی الله عنه نویسد و عمر بن خطاب رضی الله عنه که عداوت بوی داشت این معنی را فهمیده نگذاشت که نوشته شود و اگر آن حضرت خواسته بود که بعد از وی علی رضی الله عنه خلیفه باشد چرا امامت نماز هم نفرمود با آنکه علی نزد آن حضرت حاضر بود و ابو بکر را بمبالغه از خانه طلبیده امامت فرمود حق آنست که این توهم باطل ناشی از تعصب اند راه بدگمانی با ساطین دین و ملت است که متضمن سوء عقیدت بسرور رسالت صلی الله علیه وسلم چه اگر تنشد و دهان بود و آن حضرت دید که حاضران در کتابت اختلاف کردند چرا حق حقیقی را اظهار نکرد و بزبان مبارک نفرمود که خلیفه بعد از من علی است و نیز این مجال داد که چندین سال کار گزاری کردند و عالم مردم را براه هدایت آوردند و از اختلاف یاران که در مطاوعت امر آن حضرت جان و اموال فدا کرده اند و عمری راضی و مرضی آن حضرت بودند باختیار یک کلمه همه را گمراه گذاشت فدا گمهدار او که ام بد اعتقادی برسالت پناه بدتر ازین خواهد بود حق آنست که حقیقت حال معلوم نمیشود که چه میخواستند بنویسند و پرده غیب است که گفته شود که ظاهر از فحوای حال آنست که آن حضرت میخواست تجدید تنقیصی ناید

کردند و حکم الاصل مباشند بدین حکم اهل آن روز بر تنبیه مراد اینجا ایجاب است دیگر نه بحکم شرع این اباحت جهر و حضرت و قتل جائز نه ایجاب است والمهاجر من هجر ما نهی الله ورسوله و مهاجر کامل کسی است که ترک کند چیزی را که نهی کرده است از آن خدا و رسول وی مقصود تنبیه مهاجران است که ترک دیار و اوطان نموده بدار اسلام رسیده شتافته اند که اکتفا نکنند بر مجرد صورت این عمل بلکه ضم کنند با وی ترک ممنوعات را یا با آن مسلمان و مثل آن دیگر که تشریف هجرت ... و مشاق بود قوت ادب آنها خواند که بعد از فتح که باشد که حکم انقطاع هجرت مصطلح است و باقی بهست مدان که هجرت حاصی از صحابی آن بی اشارت میکند که اینها هجرت ترک منهیات است و بر آمدن از وطن حیث تخفیف شریعت بهجرت داخل است که اجر مهاجر شده واجب است اگرچه در وطن باشد کذا افاده الشیخ الاجل قدس سره قال ابو عبد الله گفت بخاری جامع صحیح قال ابو معاویه محمد بن خازم بحتیه جزری کوفی و نیافته بخاری تحقیق او را سند یک صحیح حدثنا

داود بن ابی هند عن عامر قال سمعت عبد الله بن عمرو یحدث عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم گفت عامر شعبی شنیدم عبد الله بن عمرو بن عاص را که روایت میکرد از آنحضرت مقصود ازین تعلیق تصریح بسماع شعبی است از صحابی و قال عبد الاعلی پسر عبد الاعلی سامی است پسین منسوب سامه بن لوی قرشی بصری وفات یافته پیش از ولادت بخاری پنج سال سنه یکصد و هشتاد و نه حدثنا داود عن عامر الشعبی عن

عبدالله بن قیس بن سلیم ... از کبار صحابه ... اشعری ...
حین یک احادیث قال قالوا یا رسول الله ای
الاسلام افضل گفت ابو موسی اشعری که گفتند ...
ای رسول خدا کدام کس از اهل اسلام ... است
چنانچه در روایت ... آمده ای المسلمین افضل قال
من سلم المسلمون من لسانه ویده گفت کسی که
سلامت مانند مسلمانان از زبان او و دست او باب ...
... خوردن طعام از شعبهای اسلام است ...
... من الایمان حدثنا عمرو بن خالد
... قال حدثنا اللیث بن سعد فهمی مصری امام
مشهور است ...
... عن یزید ...

برضروریات دین واستقامت بر اوامر و نواهی و اطاعت اولی الامر ...
بیرون خواهند افتاد و این هم چون از کتاب ... تفصیل معلوم شد ...
مقصود آن حضرت همین خواهد بود ... استقلالی کرد در شیت ... احکام ...
بقرینه مقام که در ... حال ابوبکر صدیق رضی الله عنه خلافت و امامت ...
بر خلافت کبری خواستند که تصریح بخلافت وی رضی الله عنه نمایند ...
میگویند که ... این کتابی که میخواستند ... بر خلافت ابی بکر ...
با آنحضرت سخت شد عدول کردن از آن قول ... اعتماد بر اصل آن که استخلاف ...
بخاری رحمه الله در کتاب الطب در باب المریض ... آورده ...
یا خواستم ... ابی بکر و پسر او ... عبدالرحمن ...
... المتمنون ... کسی خلافت ...

... صدقة بن الفضل قال اخبرنا ابن عیینة عن معمر عن الزهری عن هند عن ام سلمة ...
... استیقظ النبی صلی الله علیه وسلم ذات لیلة ... گفته است ام سلمه که از امهات المؤمنین است بیدار شد
... فقال سبحان الله ماذا انزل اللیلة من الفتن وماذا فتح من الخزائن پس فرمود ...
... آن حضرت ...

بن مرثد بن مرتد بن ماسک بن مستور واسمی بصری انزد مسلم نام پدرش معروف است پلی از غیر ... و لیست و سه متفق اند علما در ثنا بروی قال حدثنا

یحیی بن سعید بن فروخ قطان تمیمی بصری از سادات و ایمه علما حدیث است گوشه تعبد کار عصر تا به سحر خود تکیه کرده می نشست تا امام احمد و علی بن مدینی و یحیی بن معین و غیر هم سوال میکردند ما را حدیث ایستاده بر پاهای خود تا مغرب وی نمی نشستند بجهت هیبت و احترام او سنه ... نود و هشت عن شعبة عن قتادة بفتح قاف و فوقانیه بن دعامة بکسر دال ابن قتاده دوسی بصری تابعی است و اجماع دارند بر علم و حفظ و اتقان وی عن انس بن مالک خادم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انصاری خزرجی است مناقب وی اظهر است از ین که محتاج به بیان باشد ببرکت دعای آنحضرت زیاده از صد کس اولاد و اولاد او ... صد سال عمر یافت و وی آخر کسی است که مرد از صحابه به بصره سنه نود و سه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم

وعن حسین المعلم ابن ذکوان و این معطوف است بر شعبه یعنی شعبه و حسین هر دو روایت دارند از قتاده و علامت جمع این دو راوی بیک مرتبه بجهت تعیین شیخ است که ابو الیمان هر دو را جدا ذکر کرده یا بجهت آنکه شعبه از قتاده بلفظ عن روایت کرده بخلاف حسین قال گفت حسین حدثنا قتادة عن انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه

ایمان به وجه کمال نمی آرد هیچ یکی از شما تا آنکه دوست دارد برای برادر مسلمان چیزی که آن را دوست میدارد بجهت نفس خود از خیر چنانچه در روایت اسمعیل بن نجیح زیاده آمده و مراد عام است جمیع خیرات دنیا و آخرت را آنچه سبب حسن معاش و معاد و صلاح و فلاح گردد نه وبال و نکال نه آنچه باعث ظلم و عنا دگردد از مرغوبات طبیعی که به حکم تسویل شیطان و شره نفس و خبث باطن خواهد که آن شر است این را باید که برای خود نیز نخواهد چرا که برای مسلمان دیگر خواهد و اگر مروی است که حصول مال و جاه برای وی سبب حصول ثواب و قرب مولی تعالی میگردد چنانچه مال برای حج و مواسات فقرا و جاه سبب عدالت و رفع ظلم ... نمی شنکر میشود و دیگری را باعث فسق و طغیان و ظلم و عشق میگردد پس آن مال و جاه در حق این مرد خیر و صلاح است و خواستن وی او را جایز و در حق آن دیگر شر و فساد است دوست داشتن آن برای وی دوست نباشد مگر با وصف توفیق به صلاح با کمال سوق حدیث برای تحریض بر تراحم و تواضع و ترک حقد و حسد و کبر و ترجیح نفس خود است

باب حب الرسول من الایمان

دوستی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شعبه ایست از ایمان و جه تسمیه شعبه که منه تبی ... ایمان برگشته بیمان که وجه دوی تاسیس ... بنید

حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد بکسر معجمه و نون نام او عبد الله

و فتوحاتی که مسلمانان را دست خواهد داد و از تسخیر بلاد روم و فارس تعبیر کرده اند از اعلام نزول نزول الفتن صواحب الحجر ... فب کاسیة فی الدنیا عاریة فی الآخرة بیدار کنید صاحبان حجرها را از خواب غفلت تا آیند انتباه مستعد شوند پس بسا جامه پوش باشد در دنیا که برهنه در آخرت عاری اند از حسنات یعنی بسیار معزز و مرفه در دنیا که خوار و رسوا باشند در آخرت **باب السمر بالعلم** حدیث کردن در شب تعلیم

حدثنا سعید بن عفیر قال حدثنی اللیث قال حدثنی عبد الرحمن بن خالد عن ابن شهاب عن سالم و ابی بکر بن سلیمان بن ابی حثمة ان عبد الله بن عمر قال صلی بنا النبی صلی الله علیه وسلم العشاء فی آخر حیاته فلما سلم قام فقال گفت عبد الله بن عمر نماز گذارد با ما پیغمبر نماز عشا در آخر حیات خود پیش از رحلت بیک ماه ایستاد و فرمود ارایتکم لیلتکم هذه فان راس مائة سنة منها لا یبقی ممن هو علی ظهر الارض احد خبر دهید حال شب خود را این شب است تحقیق آخر صد سال از ین شب باقی نمی ماند یکی از آنها که بر پشت زمین اند هیچ یکی یعنی هر کس که درین شب است تا آخر صد سال زنده نمی ماند باین حدیث استدلال کرده مولف و غیر او بر موت خضر علیه السلام و این استدلال تمام نیست اولا از آنکه الف و لام الارض لازم که برای استغراق باشد بلکه مراد ارض مخصوص است مثل جزیره عرب و بر تقدیر استغراق احد عام است و عمومات بسیار است که تخصیص یافته و نیز تواند که خضر در آن شب بر زمین نباشد و تواند که مراد احدی که آنرا می بینند و می شناسند حاضران باشد احتمال نفی بر موت خضر نمی تواند شد حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا الحکم قال سمعت سعید بن جبیر عن ابن عباس قال بت فی بیت خالتی میمونة بنت الحارث زوج النبی صلی الله علیه وسلم ابن عباس گفت شب کردم در خانه خاله خود که میمونه دختر حارث بود زوجه پیغمبر خدا و کان النبی عندها فی لیلتها و بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم نزد میمونه در شب نوبت او فصلی النبی صلی الله علیه وسلم العشاء ثم جاء الی منزله فصلی اربع رکعات ثم نام ثم قام پس نماز گذارد پیغمبر نماز عشا را در مسجد پس آمد بمنزل خود پس گذارد چهار رکعت ثم نام ثم قام ثم قال پس خواب کرد پس برخاست پس فرمود نام الغلیم او کلمة تشبهها آیا خواب کرد غلامک یا کلمه فرمود مشابه بکلمه غلیم بود که معنی آن بود ثم قام فقمت عن یساره فجعلنی عن یمینه پس برخاست برای نماز پس ایستادم من جانب دست چپ او پس گردانید مرا جانب دست راست فصلی خمس رکعات ثم صلی رکعتین ثم نام حتی سمعت غطیطه او خطیطه پس گذارد پنج رکعت تهجد بیک سلام پس دو رکعت سنت فجر ثم نام پس خواب کرد تا آنکه شنیدم غطیط یا خطیط شک راوی است هر دو بیک معنی است آوازی که از نفس خوابیده بر آید ثم خرج الی الصلاة پس بر آمد بنماز فجر بی آنکه وضو کند و این از خصائص آن حضرت بود که خواب آن حضرت ناقض نبوده است در مناسبت این حدیث بترجمه گفته اند که همین حدیث ابطریق دیگر در تفسیر آورده و در آنجا زیاده کرده است فتحدث رسول الله مع اهله ساعة پس سخن کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم با اهل خود ساعتی پس خواب کرد و نیز گفته اند که اعمال پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم همه تعلیم است پس این افعال در حکم قول و سمر باشد و بعضی گویند که یک کلمه گفتن که فرموده نام الغلیم هم سمر است و این همه اقوال خالی از تکلف نیست

باب حفظ العلم یاد گرفتن علم حدثنا عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنی مالک عن ابن شهاب عن الاعرج عن ابی هریرة قال ان الناس یقولون اکثر ابو هریرة ولولا آیتان فی کتاب الله ما حدثت حدیثا گفت ابو هریره تحقیق مردم میگویند بسیار حدیث کرد ابو هریره و اگر نبودی دو آیت در کتاب خدا حدیث نمیکردم یعنی اگر نه اینجا خوف واشتی که نقل حدیث نمیکردم ثم یتلو ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات و الهدی الی قوله الرحیم پس میخواند ابو هریره این آیت که واقع شده بود در وعید آنانکه می پوشند چیزی را که فرستاده ایم از رشد و هدی و آیات واضحه و هدایت حق تا قول خدا الرحیم ان اخواننا من المهاجرین کان یشغلهم الصفق بالاسواق تحقیق برادران ما که مهاجرین اند بود که باز میداشت ایشان را از حدیث جمع کردن بیاع بازار و ان اخواننا من الانصار کان یشغلهم العمل فی اموالهم تحقیق برادران ما که از انصار بودند مشغول میداشت ایشان را عمل در اموال یعنی زرع و نخل و خرید و فروخت

وا ما ان ذلك ابا هريرة كان يلزم رسول الله صلى الله عليه وسلم بشبع بطنه وتحقيق ابوهريره لازم گرفته بود پيغمبر خدا را بسير شكم
خود يعنی كار ديگر نداشت و تجارت ميكرد و نامد و رفت بازار داشت شبع بفتح شين و كسر با صحيح است وحضر ما لا يحضرون ويحفظ
ما لا يحفظون وحاضر ميبود در خدمت آنسرور در احوالی كه حاضر نميشدند ياران ويادميگرفت چيزی كه ياد نميگرفتند ايشان حدثنا
ابو مصعب احمد بن ابی بكر قال حدثنا محمد بن ابراهيم بن دينار عن ابن ابی ذئب عن سعيد المقبری عن ابی هريرة
قال قلت يا رسول الله انی اسمع منك حديثا كثيرا انساه گفت ابوهريره گفتم ای رسول خدا تحقيق ميشنوم از تو حديث بسيار كه فراموش
ميكنم قال ابسط رداءك فبسطته فغرف بيديه ثم قال ضمه فضممته فما نسيت شيئا بعده فرمود فراخ كن چادر خود را پس فراخ كردم
چادر را پس گرفت بكف های دو دست خود چنانكه آب را برگيرند و انداخت در چادر من پس فرمود و بپيچ پس پيچيدم آنرا پس فراموش
نكردم چيزی را پس از ان قال حدثنا ابراهيم بن المنذر قال حدثنا ابن ابی فديك بهذا وقال يحذف بيده فيه
گفت مولف حديث كرد مرا ابراهيم گفت حديث كرد مرا ابن ابی فديك باين حديث و گفت يحذف بيده فيه يعنی بزيادة اين الفاظ يعنی بجای كه
می انداخت بدست خود دران چادر حدثنا اسمعيل قال حدثنی اخی عن ابن ابی ذئب عن سعيد المقبری عن ابی هريرة قال حفظت
من رسول الله صلى الله عليه وسلم وعائين فاما احدهما فبثثته گفت ابوهريره ياد گرفتم از پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم دو ظرف علم را و ظرف
است يعنی دو نوع از علم اما يكی از ان دو علم پس آشكار كردم و منتشر ساختم آنرا واما الآخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم اما علم ديگر اگر
منتشر كنم آنرا هرآئينه بريده شود اين گلوی من قال ابو عبد الله البلعوم مجرى الطعام گفت مولف بلعوم گلو كه جای جريان طعام است
مراد بوعاء اول علومی كه متعلق بشريعت است و مراد بوعاء ديگر معارف و اسرار حقايق كه جز اخص خواص و علمای بالله دريافت آن نميتوانند
و عامه مردم چون از شريعت همين ظاهر آنرا دانسته اند پس بعضی اسرار را مخالف اين می يابند و اهل اين علوم را نسبت بكفر و زندقه ميكنند
و فتوی ميدهند بكشتن ايشان چنانچه بعضی گويند مراد ازين علم ديگر فتنه و فساد هست كه غلامی چند از سفهای قريش در دين آورند و ابوهريره
ميگويد اگر خواهم نامهای ايشان را بگويم و اسم ايشان واقع شد همه انچه از ابوهريره مرويست كه ميگفت اعوذ بالله من امارة الصبيان
پناه ميجويم بخدا از حكومت شصت سال كه امارت يزيد است قسطلانی همين معنی را ترجيح داده و اول را رد فرموده
وا داده ابوهريره كتمان اين علم شريف با وجود آيت كه در باب كوهش كتمان علم آمده پوشيده نماند كه ابوهريره كتمان چنين علوم از عوام كرده
اهل آن رسانيده و نشر ميان خاص و عام نكرده چنانكه از عبارت پيداست و اراده معنی ديگر نيز خالی از تكلف نيست چه علم احوال مفسدی چند را
مقابل تمام علوم شريعت داشتن و مقابل آن نوع گردانيدن نيز دوراست **باب الانصات للعلماء** بيان خاموش ساختن مردمان از جهت علما
يعنی برای استفاده علوم ايشان حدثنا حجاج قال حدثنا شعبة قال اخبرنی علی بن مدرك عن ابی زرعة عن جرير ان النبی
صلى الله عليه وسلم قال له فی حجة الوداع استنصت الناس روايتست از جرير كه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فرمود او را در حجة الوداع
خاموش كن مردم را فقال لا ترجعوا بعدی كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض پس فرمود و اندر وعظ مگرديد پس از من كافران در حالی كه
ميزند بعضی شما گردنهای بعض بطريق مذلت يا آنكه نكنيد كارهای كافران كه ميزنند يكديگر را يا كشند **باب ما يستحب للعالم اذا سئل ای الناس
اعلم فيكل العلم الى الله تبارك وتعالى** باب در بيان چيزی كه دوست داشته شده است مر عالم را وقتی كه پرسيده شود كه كدام آدمی داناتر است
پس حواله كند اين علم را بسوی خدا كه بزرگ و برتر است حدثنا عبد الله بن محمد المسندی قال حدثنا سفيان قال حدثنا عمرو قال اخبرنی سعيد
ابن جبير قال قلت لابن عباس ان نوفا البكالی يزعم ان موسى صاحب الخضر ليس بموسى بنی اسرائيل گفت سعيد بن جبير گفتم مر ابن عباس را كه
نوف بكالی ميگويد كه تحقيق موسى كه با خضر همراه شد موسى بنی اسرائيل نيست انما هو موسى آخر نيست مگر موسى ديگر نام او موسى بن ميشا است فقال

اسماء الرجال

شيخ الاسلام | كتاب الايمان

كذب عدو الله يعني گفت ابن عباس دروغ گفته است دشمن خدا نوف اما آن اسلام است شايد كه ابن عباس در حدّت ارمان تردد تشدد
يا اين كلمات از وی بزجر و توبيخ نوف در حال غضب از وی صادر شده تا آنكه داناي حال او از شنيدن اين سخن صريح متنفر و متنغر ميگردد و كو ضبط خود نتوانند
كرد و گويند كه الا كه در حال غضب باشد محمول بر حقيقت نمی باشد فيه ما فيه حدثنا ابی بن كعب عن النبی صلی الله عليه وسلم قام موسی
النبي خطيبا في بني اسرائيل حديث كرد ما را ابی بن كعب از پيغمبر صلی الله عليه وسلم در حالی كه موسی پيغمبر عليه السلام خطبه ميخواند در قوم بني اسرائيل
اين قول ابن عباس است كه روايت كرد ابی بن كعب فسئل ای الناس اعلم فقال انا اعلم پس پرسيده شد كه كدام آدمی داناتر است
دريں زمان گفت من داناترم از همه مردم فعتب الله عليه اذ لم يرد العلم اليه پس عتاب كرد خدا بر موسی زيرا كه حواله نكرد علم اين حال بسوی
خدا فاوحی الله اليه ان عبدا من عبادی بمجمع البحرين هو اعلم منك پس وحی كرد خدا بسوی موسی كه تحقيق بنده از بندگان من
بمجمع البحرين است او داناتر است از تو مجمع البحرين نام موضعی است كه آنجا دريای فارس و روم يكجا شده اند قال يا رب كيف لی به فقيل له
احمل حوتا في مكتل فاذا فقدته فهو ثم گفت موسی ای پروردگار چگونه است مرا وصول بوی پس گفته شد مر او را بردار ماهی را
در زنبيل وقتی كه گم كنی ماهی را پس آن بنده آنجا است فانطلق وانطلق معه بفتاه يوشع بن نون پس راهی شد موسی و برد با خود خادم خود
را كه نام او يوشع بن نون بود قال ابو عبد الله يقال بالشين وبالسين للمهملة وحملا حوتا في مكتل حتى كانا عند الصخرة
ومنعا روسهما اما بر داشتند ماهی نمک خورده را در زنبيل تا آنكه بودند نزد سنگی كه نزد ساحل بحر بود ونهادند سرها پس خوابيده كردند فانسل الحوت
من المكتل فاتخذ سبيله في البحر سربا پس بر آمد ماهی از زنبيل چون رسيد بوی آب از چشمه حيات پس گرفت راه خود را در دريا راه
رفتنی وكان لموسى وفتاه عجبا وبودند بسبب شدن ماهی مر موسی و جوان او را حالی عجبی فانطلقا بقية ليلتهما ويومهما پس راه رفتند در
باقی شب و روز خود گفته اند كه عبارت محمول بر قلب است ومراد بقيه روز تمام شب است چنانكه فهم ميشود از قول فلما اصبح پوشيده نماند
كه اين حكم بر تقديريست كه ثابت شود كه ايشان خواب در روز كرده بودند اگر خواب در شب كرده باشند موافق آن همين است كه صريح لفظ حديث
است ليكن بر ين تقدير ايضا صبح ميباید روز ديگر مراد است والله اعلم بر اين امر در قصهای چه در قرآن وچه در غير قرآن بسيار است والله اعلم فلما
اصبح قال موسى لفتاه آتنا غداءنا لقد لقينا من سفرنا هذا نصبا پس هرگاه صبح كرد گفت موسی مر جوان خود را بيار طعام روزانه
ما تحقيق ديديم ما از اين سفر رنج ولم يجد موسى مسا من النصب حتى جاوز المكان الذي امر به ونيافت موسی در حال
رفتن چيزی از رنج تا آنكه در گذشت از جائی كه مامور بود به رسيدن آنجا اين قول آن حضرت است يا راست فقال له فتاه ارايت اذ اوينا
الى الصخرة فاني نسيت الحوت وما انسانيه الا الشيطان پس گفت موسی را جوان او آيا ديدی وقتی كه جا گرفتيم بسوی صخره تحقيق
فراموش كردم ماهی را يا ذكر امر او كه چگونه زنده شد وبه دريا در آمد و فراموش نكرد آن ذكر را مگر شيطان همچنين شرح كرده اند بنا بر اين كلام آنست
كه در وقت زنده شدن ورفتن ماهی بدريا موسی اطلاع يافته بود بلكه بر حال ماهی در اين وقت اطلاع يافته در كلام سابق كه گفت كان لموسى
وفتاه عجبا صريح است كه هر دو آن وقت اطلاع يافته بودند قال موسى ذلك ما كنا نبغي فارتدا على آثارهما قصصا گفت موسی اين مقام
همين است كه ميجستيم آن را پس بر گشتند بر راه خود بجائی كه رفته بودند فلما انتهيا الى الصخرة اذا رجل مسجى بثوب
هرگاه رسيدند بسوی صخره ناگاه مردی پوشيده شده بجامه خود او قال تسجى بثوبه شك از راوی است يا گفت پوشيده داشت خود را
بجامه خود فسلم موسى فقال الخضر واني بارضك السلام پس سلام كرد موسی و گفت خضر كجاست بدين زمين كه تو سلام كردی
كه در اين زمين كافر بود يا تحيت مردم آن بسلام نبود حاصل كلام آنكه گفت خضر كيستی كه اينجا آمدی فقال انا موسى فقال موسى بني اسرائيل قال نعم
پس گفت من موسی ام پس گفت موسی بنی اسرائيل هستی گفت آری قال هل اتبعك على ان تعلمني مما علمت رشدا

معجم مهمله و فتح لام و تشديد تحتانيه اسمعيل بن ابراهيم بصری اسدی است و عليه نام مادر اوست كه بسبت وی مشهور گشته شيخ الاسلام ريحانة الفقهاء و سيد المحدثين گفته اند كه ... بغداد عبد العزيز بن صهيب ... نسبت به بنانه ... است ... تابعی از انس عن النبی صلی الله عليه وآله وسلم ح تحويل كرد از يك اسناد به اسناد ديگر بعد تمام اول وگفت وحدثنا آدم بن ابی اياس قال حدثنا شعبة عن قتادة عن انس قال قال رسول الله صلی الله عليه وآله وسلم در اسناد اول بلفظ عن النبی و در ثانی بلفظ قال رسول الله لا يؤمن احدكم حتى اكون احب اليه من والده وولده والناس اجمعين ايمان بكمال نمی آيد كسی را تا آنكه باشم من محبوب تر بسوی وی از پدرش و فرزندانش و مردم همه ... روايت ... عدم دخول نفس ... تنها شامل باشد ...

[illegible]

گفت موسی آیا همراهی کنم ترا بآنکه تعلیم کنی مرا از آنچه تعلیم کرده شده تو هدایت را و رشد را تا بگویی این طلب شد منافات نبوت
آنست که نبی عالم باشد از قومی که بهدایت آنها مبعوث شده و انبیا بعد از شرکت در اصل نبوت مراتب ایشان در کمال تفاوت بوده و فوق کل
ذی علم علیم و خضر بقول کسی که نبی باشد تو اند که بعضی علوم متعلق بمعاملات دانا تر از پیغمبر بود چنانکه حدیث دلالت میکند بر آن انتم اعلم بامور
دنیاکم از این قسم بود آنچه معلوم شد این علمی که خضر بر آن عمل کرد و تعلق بهدایت خلق نداشت بلکه از قبیل علم بمعاملات است و ظاهر است که علم
هدایت افضل است از علمی که تعلق بمعاملات دارد و این قول موسی بطریق تواضع باشد و موسی که از انبیای اولو العزم است افضل است از خضر اگر چه
نبی هم باشد قال انک لن تستطیع معی صبرا گفت خضر بتحقیق تو ای موسی نمی توانی با من صبر کردن زیرا که تو مأموری بعمل بر ظاهر و من مأمورم
بعمل کردن بر حقایق باطن یا موسی انی علی علم من علم الله علمنیه لا تعلمه انت ای موسی بتحقیق من بر علمی از علم خدا که تعلیم
کرده است مرا آن علم را و نمیدانی تو آن علم را وانت علی علم علمکه الله لا اعلمه و تو بر علمی هستی که تعلیم کرده ترا خدا آن علم را و نمیدانم من آن را
قال ستجدنی ان شاء الله تعالی صابرا گفت موسی سرانجام است که بیابی تو مرا اگر خواسته خداست صابر با تو و قید ان شاء الله برای تبرک است
مشیت الهی برای تبرک است یا بملاحظه صعوبت صبر است بآنچه معتاد نشده و در نظر موسی معاتب شده بود در بیان اسرار علم بسوی حق و انتظار
حکم الهی که در افعال آینده حواله بعلم وی تعالی نماید ولا اعصی لک امرا و نافرمانی نکنم ترا در امری فانطلقا یمشیان علی ساحل البحر
لیس لهما سفینة فمرت بهما سفینة پس رفتند موسی و خضر در حالیکه گام می زدند بر کنار دریا که نیست مر هر دو را کشتی پس
گذشت بآن هر دو کشتی فکلموهم ان یحملوهما پس موسی و خضر و یوشع سخن گردند با اهل کشتی که سوار کنند موسی و خضر را ظاهر است یوشع
نا سوار شدن کشتی همراه بود و بر کشتی سوار نشد یا از آن رو که تابع موسی بود ذکر او صریحا نکرد فعرف الخضر فحملوهما بغیر نول پس
شناخته شد خضر و سوار کردند هر دو را بی مزد فجاء عصفور فوقع علی حرف السفینة فنقر نقرة او نقرتین فی البحر
پس آمد گنجشکی و افتاد بر طرف کشتی پس منقار زد یکبار یا دو بار در دریا فقال الخضر یا موسی ما نقص علمی وعلمک من علم الله
پس گفت خضر ای موسی کم نیست علم من و علم تو از علم خدا الا کنقرة هذا العصفور فی البحر مگر همچو منقار زدن این گنجشک از دریا مراد
از علم معلوم است و از نقص منقود یعنی نسبت کمی معلومات من و تو بطرف معلومات خدا نسبت قطره است که در منقار گنجشک از دریا بر آید
از آب دریا فعمد الخضر الی لوح من الواح السفینة فنزعه پس قصد کرد خضر طرف تختهای از تختهای سفینه و برکند آن را فقال موسی قوم حملونا بغیر نول
عمدت الی سفینتهم فخرقتها لتغرق اهلها پس گفت موسی این مردم اند که سوار کردند مارا بی مزد و تو قصد کردی سوی کشتی ایشان
پس پاره کردی آن را تا غرق سازی اهل کشتی را قال الم اقل انک لن تستطیع معی صبرا گفت خضر آیا نگفتم ترا بتحقیق تو نمی توانی با من صبر
کردن قال لا تؤاخذنی بما نسیت ولا ترهقنی من امری عسرا گفت موسی نگیر مرا بچیزی که فراموش کردم و تکلیف مکن مرا از کار من دشواری
قال فکانت الاولی من موسی نسیانا گفت مولف یا راوی حدیث بود سوال اول از موسی نسیان فانطلقا فاذا غلام یلعب مع الغلمان
فاخذ الخضر برأسه من اعلاه فاقتلع رأسه بیده پس از کشتی بر آمده رفتند ناگاه خورد سالی بازی میکرد با خوردان پس گرفت
خضر سر او را از بالای او پس بر کند سر او را بدست خود فقال موسی اقتلت نفسا زکیة بغیر نفس پس گفت موسی آیا کشتی تو ذات پاک را
که رد او بقصاص قال الم اقل لک انک لن تستطیع معی صبرا گفت خضر آیا نگفتم ترا بتحقیق تو نمی توانی با من صبر کردن قال ابن عیینة
وهذا اوکد گفت ابن عیینه که سفیان است این کلام تاکید تر است ظاهرا از زیادتی لک میگوید فانطلقا حتی اذا اتیا اهل قریة
استطعما اهلها فابوا ان یضیفوهما پس از آن راه رفتند تا آنکه آمدند وقت شام در مردم دهی طلب طعام و مهمانی کردند از مردم ده
پس ابا آوردند آن مردم از اینکه مهمانی کنند موسی و خضر را فوجدا فیها جدارا یرید ان ینقض فاقامه پس یافتند در آن

ديواری را که نزديک بود اينکه بيفتد پس برپا داشت خضر آن ديوار را فقال الخضر بيده فاقامه اشارت کرد خضر بدست خود پس برپا داشت آنرا فقال له موسى لو شئت لاتخذت عليه اجرا پس گفت مر خضر را موسى اگر ميخواستی هر آينه می گرفتی مزد را که قوت ما بدان ميشد موسى هرگاه توميدی از ضيافت ايشان ديد احتياج داشت وبظاهر اشتغال داشت خضر بما لا يعنی موسى هرگاه نتوانست ضبط کرد و بر آن اعتراض نمود و فراموشی نبود قال هذا فراق بينی وبينك گفت خضر اين وقت جدائی ميان من و ميان تست يا سوال سيوم جدائيست از آنکه در دو قول اول بحسب ظاهر شرع معذور داشته بودم نقل کرده قرطبی صاحب عرس دعرائس که چون موسى در باب فعل غلام اعتراض کرد خضر کتف چپ او بر آورد و بر کند گوشت را از تن و بموسى گفت بر استخوان کتف نوشته بود که کافر است هرگز ايمان نخواهد آورد قال النبي صلى الله عليه وسلم يرحم الله موسى لوددنا لو صبر حتى يقص علينا من امرهما فرمود پيغمبر رحمت کناد خدا موسى را بخدا دوست داشتيم اگر صبر کردی تا آنکه قصها خوانده می شد برما از حال ايشان قال الفربری حدثنا هذا الحديث علی بن خشرم قال حدثنا سفيان بن عيينة باسناده فربری گفت حديث کرد ما را اين حديث علی بن خشرم مروزی گفت حديث کرد ما را سفيان باسنادی که دارد و اين حديث بحسب معنی

باب من سأل وهو قائم عالما جالسا

کسی که سوال کند در حالت قيام عالمی نشسته را حدثنا عثمان قال حدثنا جرير عن منصور عن ابی وائل عن ابی موسى قال جاء رجل الی النبی گفت ابو موسى آمد مردی بسوی پيغمبر صلی الله عليه وسلم فقال يا رسول الله ما القتال فی سبيل الله فان احدنا يقاتل غضبا ويقاتل حمية پس گفت ای پيغمبر خدا قتال در راه خدا چيست کی از ما قتال ميکند بسبب غضبی که دارد و جنگ ميکند بسبب ننگ و نام ترفع الیه راسه پس برداشت آنحضرت بسوی او سر خود را قال وما رفع اليه راسه الا انه کان قائما گفت ابو موسى بر نداشت آنحضرت بسوی او سر خود را مگر آنکه بتحقيق بود آن مرد ايستاده فقال من قاتل لتكون كلمة الله هی العليا فهو فی سبيل الله پس فرمود کسی که جنگ کند باين غرض که باشد کلمه توحيد و دعوت اسلام بلند پس آن کس اين جنگ در راه خداست

باب السؤال والفتيا عند رمی الجمار

در بيان آنکه پرسيدن احکام شرعی و جواب دادن آن نزد سنگ زدن افضل کرد که از ارکان حج است درست در وقت است که از قبيله ترا فعل عبادات است حدثنا ابو نعيم قال حدثنا عبد العزيز بن ابی سلمة عن الزهری عن عيسى بن طلحة عن عبد الله بن عمرو قال رايت النبی صلی الله عليه وسلم عند الجمرة وهو يسأل گفت عبد الله بن عمرو ديدم پيغمبر خدا را نزد جمره عقبه و آنحضرت سوال کرده می شد فقال رجل يا رسول الله نحرت قبل ان ارمی فقال ارم ولا حرج پس گفت يکی از ای رسول خدا ذبح کردم پيش از آنکه رمی جمار کنم فرمود رمی کن و نيست گناهی قال آخر يا رسول الله حلقت قبل ان انحر قال انحر ولا حرج وگفت ديگری ای پيغمبر خدا سر تراشيدم پيش از آنکه ذبح کنم فرمود ذبح کن و گناهی نيست فما سئل عن شیء قدم ولا اخر الا قال افعل ولا حرج پس پرسيده نشد از چيزی که تقديم کرده شد و تاخير کرده شد مگر آنکه فرمود بکن و نيست حرج شرح اين حديث سبق بيان يافته است مناسبت حديث بترجمه آنست چنانکه در ترجمه عند الجمره گرفته در حديث هم عند الجمره است و ظاهر تر در کلام آنست که در اثنای جمره فوائد بود

باب قول الله عز وجل وما اوتيتم من العلم الا قليلا

در بيان فرموده خدا داده نشده ايد از علم مگر اندکی حدثنا قيس بن حفص قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الاعمش سليمان بن مهران عن ابراهيم عن علقمة عن عبد الله قال بينا انا امشی مع النبی صلی الله عليه وسلم فی خرب المدينة مرويست از عبد الله بن مسعود گفت ميان آنکه من ميرفتم با پيغمبر خدا در زراعت مدينه الخرب جمع خربه بفتح معجمه بفتوحه و کسر راء و آخر با موحده تصحيح کرده اند جمع خربه بمعنی ويرانی و مولف در کتاب التفسير بروايت اول آورده وهو يتوكأ علی عسيب معه و آن حضرت تکيه ميکرد بر عصای از شاخ خرما که با او بود فمر بنفر من اليهود پس گذشت بجمعی از يهود فقال بعضهم لبعض سلوه عن الروح پس گفت بعضی از آنها مر بعضی را بپرسيد

كتاب الايمان | شيخ الاسلام

سن چهل و پنج وکان شهد بدرا يعنی حاضر بود وعباده کرده شد و بود غزوه بدر را تصنيف ذکر اين غزوه با وجود آنکه وی جميع مشاهد را حاضر شده از برای فضل غزوه بدر که خود اوست ظاهر آنست که اين لفظ الی ابی ادريس است ذکر کرده آنرا برای اشعار بضبط خود و همچنين اين قول وی

وهو احد النقباء بضم نون و فتح قاف جمع نقيب است بمعنی ناظر بر قوم و نگاهبان و ضامن و سالار ايشان ليلة العقبة وعباده يکی از نقبا و انصار است که پيش آمده بودند برای گرفتن بيعت شب عقبه بخدمت آنحضرت

ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال وحوله عصابة که بالاول بمعنی جماعت است از ده تا چهل من اصحابه گفت پيغمبر خدا صلی الله عليه وآله وسلم در حالی که گرد وی جمعی از ياران وی بودند بايعونی علی ان لا تشركوا بالله شيئا بيعت کنيد با من بر عهد که شريک نسازيد با خدا چيزی را در عبادت ، اشراک جلی چون بت پرستی يا خفی که ريا و مثل است داخل در آيت از جميع است گويا در اين معاهده سيف بيعت کنند مسلمانان نفوس و اموال خود را ببيعت ولا تسرقوا ولا تزنوا و دزدی و زنا مکنيد ولا تقتلوا اولادكم و مکشيد فرزندان خود را چنانچه در جاهليت از خوف فقر می کشتند و دختران را زنده در گور ميکردند و قطع نسبت تر است از دو گناه

ولا تأتوا ببهتان تفترونه بين ايديكم وارجلكم و بيار يد دروغی را که پيدا کنيد آنرا ميان دستهای خود و پاهای خود يعنی از پيش خود و استعمال بين ايدی شايع است در تعيين و ديگر ارجل بر سبيل استطراد دست و پا هر دو کنايت از ذات باشند يا نسبت بدست و پا باعتبار غالب است چه اکثر کارها بدست و پا مؤيد گرديد و ديگر اعضا نيز دخل دارند يا مراد دل است زيرا که باشد که محل گناهان نفس و بنای تعيين ايشان است و چون دل ميان شکم است ميان دستها و پا است يا مراد پيش خود باشد يعنی انکه معاجه بگويد و نادر بعيانی و بعيد و محتمل که مراد سرعت افترا باشد بالجمله مقصود نهی از قذف اهل احصان است و کذب بر مردم و غيبت و بهتان و نسبت کردن با ايشان چيزی را که حق شود بدان عار و رسوائی ولا تعصوا فی معروف و نافرمانی نکنيد در امری که شناخته شده در شرع فعل آن با امام از فعل و ترک يا متال باشد جميع اوامر و نواهی را تخصيص معروف بجهت نهی مذکور برای مزيد اهتمام است فمن وفی منكم فاجره علی الله پس کسی که وفا کند از شما باين معاهده پس مزد او لازم است بر خدای کريم که موجب شده وعده ومن اصاب من ذلك شيئا وکسی که برسد از اين محرمات چيزی سوای شرک که آن بحکم کريمه ان الله لا يغفر ان يشرك به مستثنی است فعوقب به فی الدنيا فهو كفارة له پس عقاب کرده شود بسبب آن

او از حقیقت روح فقال بعضهم لا تسألوه لا یجئ فیه بشئ تکرهونه وبعضی گفتند بپرسید او را پس آنچه ناخوش دارید شما

فقال بعضهم لنسألنه بعضی گفتند البته می پرسیم او را فقام رجل منهم فقال یا ابا القاسم ما الروح پس ایستاد مردی از

ایشان و گفت ای ابا القاسم چیست حقیقت روح فسکت فقلت انه یوحی الیه فقمت فلما انجلی عنه قال ویسئلونک عن

الروح قل الروح من امر ربی پس خاموش شد آن حضرت ابن مسعود گوید گفتم آنحضرت وحی کرده می شود بسوی آن حضرت پس ایستادم

منتظر انحال یا ایستادم تا مشوش نباشم ایستادم در میان آنحضرت و یهودیان پس برگاه که برطرف شد از آن حضرت آن حال که در وقت

وحی می شد فرمود آنچه وحی آمده بود یعنی سوال میکنند ترا از روح بگو روح از حکم پروردگار و از پیدایش او ست آنحضرت بر طبق آیت کریمه بیان

حقیقت نکرد زانکه مقرر بود در صحیفه که علم آن مخصوص بحق است و این معنی نزد ایشان یکی از علامات تصدیق نبوت بود وما اوتیتم من العلم

الا قلیلا وداده نشده اید از علم مگر اندکی قال الاعمش هکذا فی قراءتنا وما اوتوا آمش گوید این آیت همچنین در قراءت ما صیغه غائب

است و مشهور از قراءت دیگران بصیغه خطاب باب من ترک بعض الاختیار مخافة ان یقصر فهم بعض الناس

عنه فیقعوا فی اشد منه کسی که ترک کند بعضی امور مختار را از جهت ترس آنکه کوتاهی کند فهم بعضی مردم از وجه مختار و بیفتند در آنچه سخت تر است

از غیر مختار و بعضی در روایت بجای اشد اشر واقع شده حدثنا عبید الله بن موسی عن اسرائیل عن ابی اسحق عن الاسود قال قال لی

ابن الزبیر کانت عائشة تسر الیک کثیرا فما حدثتک فی الکعبة گفت اسود گفت مرا ابن زبیر بود عائشه رضی الله عنها پنهانی گفتی بتو اسرار بسیار

پس چه گفته است ترا در بنای کعبه قلت قالت لی قال النبی صلی الله علیه وسلم گفتم گفته است عایشه مرا که فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم

یا عائشة لولا ان قومک حدیث عهدهم ای عائشه اگر نمی بود که تحقیق قوم تو نو است عهد ایشان قال ابن الزبیر بکفر گفت ابن زبیر نو است

عهد نسبت بکفر راست این کلمه را گویا اسود فراموش کرده بود و ابن زبیر او را داد و بعضی گویند این کلمه از کلام ابن زبیر است باقی تمام این حدیث است

لنقضت الکعبة فجعلت لها بابین باب یدخل الناس وباب یخرجون منه ففعله عبد الله بن الزبیر البته شکستم بنای کعبه را پس گردانیدم برای

کعبه دو در یکی در که درآیند از وی مردم و دیگر که برآیند از آن پس همچنین کرد عبد الله بن زبیر و حجاج ظالم از جهت بنای ابن زبیر او بار دیگر بجای

وضع سابق بگذرد بنا کرد و گویند بار دیگر هارون رشید استفسار کرد از امام مالک که بنا کند بر وضعی که خواسته بود رسول خدا امام مالک منع کرد و دید تا

کعبه بازیچه امرا نگردد و این بنای حجاج بحجم بنای کعبه است والله اعلم مناسبت این حدیث بترجمه باب آنست که آنحضرت را

کرد بنا بود در بنای کعبه بر وضع ترک کرد تا قوم ضعیف الایمان در فتنه نیفتند باب من خص بالعلم قوما دون قوم کراهیة ان لا یفهموا

کسی که تخصیص کند بعلم قومی را از قوم دیگر را از جهت ناخوش داشتن آنکه نفهمند و نا فهمیدگی ذوکر او شوند وقال علی رضی الله عنه حدثوا الناس

بما یعرفون و گفت علی بن ابی طالب حدیث کنید مردم را بچیزی که می شناسند و دور از فهم ایشان نیست اتحبون ان یکذب الله ورسوله

آیا دوست میدارید که تکذیب کرده شود خدا و رسول وی زیرا که عادت سفها است که از چیزی که نشنیده اند ایشان منکر می شوند قال یا فلان

حبادی نرا انتصیر عوامنی ما را را آنی کرانیا او رده از بر کس و ناکس بیان گفت تا خدا و رسول خدا انکار است کرده از حدثنا عبید الله

موسی عن معروف بن خربوذ عن ابی الطفیل عن علی رضی الله عنه بذلک یعنی با ثر مذکور سیاقه مولف متن حدیث مذکور را بعد از اسناد

آورده تا تنبیه کند بر آنکه در این اسناد متصل نیست چنانکه ابن معین خربوذ را تضعیف نموده او در تراجم بعضی با عارضی که صحیح نادر لیکن اسناد

آن بر شرط او نیست آورده این حدیث را اسنادا از متعلقات حدثنا اسحق بن ابراهیم قال اخبرنا معاذ بن هشام قال حدثنی

ابی عن قتادة قال حدثنا انس بن مالک ان النبی صلی الله علیه وسلم ومعاذ ردیفه علی الرحل حدیث کرد انس بن مالک که پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم در حالی که معاذ نشین او بود ردیف او بود بالان استعمال رحل اکثر در بالان شتر میکنند و نیز اقتاب را بالان ها رود است قال

صحیح البخاری | کتاب الایمان

کرده شده و تنها ... ... بیعت
عقبه اولی ... بیعت ... بیعت ... که
این بیعت دیگر است ... که واقع شد بعد فتح
که بعد نزول آیه یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات
یبایعنک الآیه ... بیعت عقبه اولی پیش از هجرت بود
بر سبیل ... ... وبعد از معروف و نهی منکر
و عبادة ابن الصامت در هر دو بیعت حاضر شده
و بیعت اولی ... بود که ... کرده شود ... بیعت
پس بود عباده که یادگیرد آن ... بیعت میکرد
و برای تعظیم و اهتمام بسابقیت وی و تحقیق ... ...
مقام کامل ... است ... تحقیق ... الخیر

باب من الدین الفرار من الفتن ... از
... شبهای دین است ... ... وی
... است ... جمع ... است یعنی ...
... وی ... ... از قبیل ... و ...
... ... و گمراه شدن و گمراه کردن حال و
... مردم ... و حوش ... ...
... ...
... ... است ... ... ایمان و
اسلام ... حدثنا عبد الله بن مسلمة ...
... ... بن قعنب حارثی البصری
... ... وک ... عن مالک امام
... عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن
بن ابی صعصعة بفتح دو صاد ... و سکون ...
... ... انصاری مازنی ... ...
... عن ابیه عن ابی سعید ای سعید
بن مالک بن سنان خزرجی انصاری الخدری
... ... و سکون دال ... منسوب ... ... قبیله
... ... پدر ... ...
... ...
... ...
... کسی ... ... شصت
... انه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم یوشک ان یکون خیر مال
المسلم غنم ... ...

يا معاذ بن جبل قال لبيك يا رسول الله وسعديك فرمود ای معاذ جواب داد لبيك وسعديك ای پيغمبر خدا اصل معنی اين دو كلمه آنست كه ايستاده‌ام به خدمت تو بدو تو قال يا معاذ قال لبيك يا رسول الله وسعديك قال يا معاذ قال لبيك يا رسول الله وسعديك سه بار تكرار كرد معاذ را و جواب داد معاذ قال ما من احد يشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صدقا من قلبه الا حرمه الله على النار فرمود نيست هيچ كسی كه گواهی دهد معبودی نيست بجز خدا و آنكه محمد فرستاده اوست در حالی كه درست گواست از صميم دل مگر آنكه حرام كند الله تعالی او را بر آتش دوزخ و آن‌ها كرده است برای تشريف قال يا رسول الله افلا اخبر به الناس فيستبشروا گفت معاذ ای پيغمبر خدا آيا خبر دهم اين حكم را مردم را پس شاد شوند اينكه بشارت يابند مسلمانان قال اذا يتكلوا فرمود خبر مده درين هنگام كه بشنوند تكيه ميكنند برين و ترک عمل مينمايند فاخبر بها معاذ عند موته تأثما خبر داد باين خبر معاذ نزد موت خود به جهت دور شدن از گناه كه در پوشيدن علم است اگر گوئی ترک امتثال امر پيغمبر نيز گناهی بود كه معاذ چون خبر داد وا ارتكاب آن كرد گوئيم نهی تنزيهی بود نه تحريمی و نهی كتمان علم تحريمی است معاذ كه از جمله مجتهدان است آخر را ترجيح داد و عمل بران كرد شارحان گفته‌اند كه اين جا بحث است و ليكن نهی مقيد بود بهما بران تردد آنحضرت نيز معاذ بن جبل كه فرزند دين كرمی راسخ بود فرمود بجهة كسی نگويد و معاذ خبر داد و كسی ازو ازروی ترس اعتماد نداشت و اين جواب خالی از خيری نيست اولا آنكه در مدت حيات چرا اين علم پوشيد و چيزی كه بر آن اتكال و تر بين اعتماد نداشته باشد در زمان حيات از بسيار بود و نيز آخر اين خبر بخاص و عام رسيد بر كشايع كرده خلاف حكم ايجاب نمود حدثنا مسدد قال حدثنا معتمر قال سمعت ابي قال سمعت انسا قال ذكر لي ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لمعاذ من لقي الله لا يشرك به شيئا دخل الجنة گفت انس بن مالك گفته شد مرا تحقيق پيغمبر فرمود مر معاذ را كسی كه بمير در حال آنكه انباز نميگرداند بخدا چيزی را و را افعال و عبادات در آيد بهشت را قال الا ابشر الناس قال لا اني اخاف ان يتكلوا گفت معاذ آيا بشارت ندهم باين مژده مردم را فرمود نه ميترسم كه تكيه كنند برين و ترک عمل نمايند

باب الحياء في العلم

شرم در زيدن در تحصيل علم وقال مجاهد لا يتعلم العلم مستحي ولا مستكبر مجاهد گويد كه نمی آموزد علم را شرمناک و متكبر كه از غرور نميخواهد كه جهل او بر كسی ظاهر شود يا كمتر از خود ی علم نياموزد قالت عائشة رضي الله عنها نعم النساء نساء الانصار لم يمنعهن الحياء ان يتفقهن في الدين گفت عائشه نيكو زنان اند زنان انصار باز نداشت ايشان را شرم از تفقه مسائل شوند در دين حدثنا محمد بن سلام قال اخبرنا ابو معاوية قال حدثنا هشام بن عروة عن ابيه عن زينب بنت ابي سلمة عن ام سلمة قالت جاءت ام سليم الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت يا رسول الله ان الله لا يستحيي من الحق گفت ام سلمه كه آمد ام سليم مادر انس بن مالک بسوی پيغمبر خدا پس گفت ای رسول خدا تحقيق خدا شرم ندارد از بيان حق من نيز شرم نميكنم در سوال از وی فهل على المرأة من غسل اذا احتلمت آيا غسل هست بر زن وقتی كه در خواب بيند كه بوی جماع كرده ميشود فقال النبي صلى الله عليه وسلم اذا رأت الماء فرمود پيغمبر بلی غسل كند وقتی كه آب ببيند يعنی منی ظاهر شود فغطت ام سلمة يعنی وجهها پس پوشيد ام سلمه روی را العينی وجهها قول زينب است وقالت يا رسول الله وتحتلم المرأة گفت ام سلمه ای پيغمبر خدا زن آب می بيند و احتلام مياید قال نعم تربت يمينك فبم يشبهها ولدها فرمود آری زن را آب ميباشد خاك آلود باد دست راست تو اگر زن آب منی ندارد پس بچه مشابه او باشد در صورت فرزند و اين دعا عادت عرب است مقصود دعای بد نيست زجر فرمود ام سلمه را از عدم علم و نا فهميدگی آنكه امارت آب ظاهر بود حدثنا اسمعيل قال حدثني مالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان من الشجر شجرة لا يسقط ورقها وهي مثل المسلم حدثوني ما هي فوقع الناس في شجر البادية ووقع في نفسي انها النخلة ابن عمر گويد رسول خدا فرمود از درختان درختی است كه نمی ريزد برگهای آن و آن مانند مسلمان است بگوئيد مرا كه كدام است آن درخت پس افتاد مردم در درختهای

در عين كفايت بحسب حال تا امكان نواه در غير باب فتنه سبب اختلاف دارند علما در فضل عزلت و اختلاط بعضی اختلاط را ترجيح دهند نظر بمنافع وی از حضور تعظيم شعائر اسلام چون جمعه و جماعات و عبادات و تشييع و مجامع علم و تعليم و تعلم و تكثير سواد مسلمين و رسانيدن خير و احسان و تعاون بر بر و تقوی و امر بمعروف و نهی منكر و تواضع و نحو آن و بعضی عزلت را تفضيل دهند باعتبار سلامت از شر و غيبت و فراغ وقت بطاعات و عبادات و جمعيت باطن و خلاص در دل از وسوسه است با كرامة الهی ليكن بشرطها اگر فارغ باشد بر غايت عبادت نمود بی نود گفته مختار تفضيل اختلاط است مر كسی را كه غالب وی وقوع در معاصی نباشد پوشيده نماند كه حكم بتفضيل كلی و تفضيل احد الطرفين علی الاطلاق بنسبة جميع اشخاص و احوال و اوقات درست نيايد كه نظر بعوارض حيات و خصوصيات اشياء باشد كه با وجود غلبه ظن بعدم وقوع در معاصی در طلب تكميل در سلوک طريقه كه بجد و رياضت و تهذيب و خلاص نفس و معرفت خلوت و عزلت ما باشد خصوص در زمان خروج مردم از طريق اعتدال و سنت و غلبه حب شهوات و لذات و حال تجريد و تفريد و گاه باشد كه مناسب احوال بعضی اشخاص چون كثرت عيال و تعلق و دوستان فقرا و مساكين و شفقت ايتام و تدريس علوم و قيام بنا يعنی شعائر اسلام رائج و فضل اختلاط باشد و در بعضی زمان كه مجامع و محافل محفوظ بالی از زيغ و زلل نيست فضل عزلت ظاهر است كسی كه استقامت جماعت بوی وابسته نباشد و اين را شرح و بسط زياده ازين در كتاب الفتن بيايد انشاء الله تعالی و چون فرار از فتن بنابر صيانت دين بود لا جرم عمل از دين باشد پس وجه مناسبت حديث ترجمه باب ظاهر بود

باب قول النبي صلى الله عليه واله وسلم انا اعلمكم بالله

در نسخه‌ای انا اعلمكم وان المعرفة فعل القلب و بعضی است قول النبی يعنی باب بيان قول آنحضرت من دانا ترم از شما بخدا و بيان اينكه معرفت حق كه مدار ايمان است كار دل است و استدلال كرده به خبر ربانی كه قول اوست و گفت لقوله عز وجل ولكن يؤاخذكم بما كسبت قلوبكم و ليكن مواخذه ميكند خدا شما را بر چيزی كه عزم كرده است دلهای شما و سوگند دهنده‌ای و سوگند مواخذه نكند مثلا گويد شخصی اگر چنين كند كافر است مواخذه نميكند او را تا اعتقاد كند بجان و دل او

بادیہ وافتادہ در خاطر من کہ آن نخلہ است قال عبد اللہ فاستحییت عبد اللہ گفت من شرم داشتم کہ پیش بزرگان کہ بگویم فقالوا یا رسول اللہ
اخبرنا بہا پس گفتند حاضران ای پیغمبر خدا خبر دہ ما را بآن فقال رسول اللہ ہی النخلۃ فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آن درخت خرما است
قال عبد اللہ فحدثت ابی بما وقع فی نفسی فقال لان تکون قلتہا احب الی من ان یکون لی کذا وکذا گفت عبد اللہ
حدیث کردم پدر خود را بچیزی کہ افتادہ بود در خاطر من پس گفت پدر مرا ہر آئینہ بودن تو گفتن آن را دوست تر بود نزد من از آنکہ باشد
مرا چنین وچنین گفتہ اند کنایہ است از شتران سرخ موی مناسبت حدیث بترجمہ باب آنست کہ قول عمر بآن اشارت میکند کہ در علم
نباید کرد تا سخن گفتن عمر حیا عبد اللہ را تا آنکہ فوت شد از وی فضل او نزد پیغمبر خدا واگر از صغر سن حیا ورزید بایستی بہ بزرگی میگفت
کروی بعرض پیغمبر رسانید باب من استحیی فامر غیرہ بالسؤال کسی کہ حیا ورزید پس امر کرد دیگری را بپرسیدن حدثنا مسدد قال
حدثنا عبد اللہ بن داؤد عن الاعمش عن منذر الثوری عن محمد ابن الحنفیۃ عن علی رضی اللہ عنہ قال کنت رجلا مذاء
فامرت المقداد ان یسأل النبی صلی اللہ علیہ وسلم فسألہ فقال فیہ الوضوء روایت است از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کہ گفت بودم من مردی بسیار مذی پس فرمودم
مقداد را کہ سوال کند پیغمبر خدا را پس پرسید مقداد پس فرمود آن حضرت در مذی
وضوء است باب ذکر العلم والفتیا فی المسجد بیان کردن علم وفتوی دادن در مسجد حدثنا قتیبۃ
بن سعد قال حدثنا نافع مولی عبد اللہ بن عمر بن الخطاب عن عبد اللہ بن عمر ان رجلا قام فی المسجد فقال یا رسول اللہ
من این تامرنا ان نہل روایت کرد نافع از ابن عمر کہ مردی ایستاد در مسجد پس گفت ای پیغمبر خدا از کجا امر میفرمائی ما را کہ
بلند کنیم آواز بہ تلبیہ مراد میقات احرام حج است فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یہل اہل المدینۃ من ذی الحلیفۃ
پس فرمود پیغمبر خدا کہ احرام بندند اہل مدینہ مطہرہ وآنکہ از مدینہ روند از ذوالحلیفہ ویہل اہل الشام من الجحفۃ واحرام بندند آیندگان شام از جحفہ
ویہل اہل نجد من قرن واحرام بندند آنکہ از جانب عراق آیند از قرن وقال ابن عمر ویزعمون ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
قال ویہل اہل الیمن من یلملم گفت ابن عمر وگمان میبرند کہ گفتہ است پیغمبر خدا کہ احرام بندند اہل یمن از موضع یلملم وکان ابن عمر یقول
لم افقہ ہذا من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وبود ابن عمر میگفت من ندانستہ ام این را از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم باب من اجاب
السائل باکثر مما سألہ کسی کہ جواب داد سائل را بیشتر از آنچہ پرسیدہ پرسیدہ بود او را حدثنا آدم قال حدثنا ابن ابی ذئب عن نافع
عن ابن عمر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم ح وعن الزہری عن سالم عن ابن عمر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان رجلا سألہ ما یلبس المحرم
روایت کرد نافع وی از ابن عمر ہمچنین روایت کرد از زہری وی از سالم وسالم از ابن عمر از رجلا سالہ ما یلبس المحرم تحقیق مردی پرسید
رسول خدا را چیزی کہ بپوشد آن را کسی کہ احرام بستہ فقال لا یلبس القمیص ولا العمامۃ ولا السراویل ولا البرنس ولا ثوبا مسہ الورس
او الزعفران فرمود نپوشد پیراہن را ودستار را ونہ ازار ونہ کلاہ دراز کہ متعارف در صدر اسلام بود ونہ جامہ کہ رسیدہ باشد او را
ورس وزعفران فان لم یجد النعلین فلیلبس الخفین ولیقطعہما حتی یکونا تحت الکعبین اگر نیابد محرم نعلین را پس بپوشد موزہ
ہر دو موزہ را آنکہ بشکند موزہ را زیر کعبہا وکعب استخوانہای بلند کہ بالای پا باشند است بسم اللہ الرحمن الرحیم کتاب الوضوء
مولف رح تصدیر کرد کتاب را باحادیث وحی کہ مادہ احکام دینی است پس از وی احادیث ایمان آورد کہ اصل جمیع احکام است بعد از وی
احادیث علم کہ احکام وابستہ بآن است ذکر کرد وشروع در احکام وعبادات نمود وتقدیم کرد نماز را بر عبادات دیگر از افضل جمیع عبادات است
وتقدیم کرد بر صلوٰۃ احادیث طہارت کہ اعظم شرطہای نماز است وشرط مقدم است بر مشروط باب ما جاء فی قول اللہ عز وجل در بیان
چیزی کہ آمدہ در بیان فرمودہ خدای تعالیٰ وبزرگ اذا قمتم الی الصلوٰۃ فاغسلوا وجوہکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا

[illegible]

صحیح الاسلام | کتاب الایمان

حدثنا محمد بن سلام تحقیق امام بخاری جزم کردہ بان جمہور ... [illegible]
... روایت کردہ وی ... [illegible]
قال اخبرنا عبدۃ ... [illegible] ... ہشام ... است
... عروۃ بن الزبیر ... [illegible]
است عن ابیہ عن عائشۃ رضی اللہ عنہا
قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم اذا امرہم امرہم من الاعمال بما یطیقون گفت
عائشہ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون امر میکرد ... [illegible]
... قالوا انا لسنا
کہیئتک یا رسول اللہ گفتند صحابہ نیستیم ما مثل ہیئت تو ای
پیغمبر خدا ... [illegible]
... ان اللہ قد غفر لک ما تقدم من ذنبک
... [illegible]
فیغضب حتی یعرف الغضب فی وجہہ
... [illegible]

[illegible]

بیفکرو ار جلکم الی الکعبین وقتیکه قصد کنید ایستادن بسوی نماز پس بشوئید روی خود را و دستهای خود را تا آرنج و شستن
ازینجا باجماع و فعل آنحضرت ثابت شده و مسح کنید بسرهای خود و بشوئید پایهای خود را تا هر دو کعب ظاهر آیت مسح تمام سر است و فیه
مذهب امام مالک و فرضیت ربع سر که در حدیث صحیح و فعل بعض آنحضرت ثبوت پیوسته و شستن پای اگرچه در آیت متعین نیست اما اجماع نقل شده
از فعل آنحضرت و جمیع صحابه و تابعین معلوم شده است قال ابو عبد الله وبیّن النبی صلی الله علیه وسلم ان فرض الوضوء مرة مرة گفت و بیان
و بیان کرده است پیغمبر که تحقیق فرض وضو یکبار یکبار شستن است وتوضأ ایضا مرتین مرتین وثلثا ثلثا و وضو کرد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و شست اعضا را دو دو بار و سه سه بار یعنی سنت دو بار و سه بار بفعل آنحضرت معلوم شده ولم یزد علی ثلث و زیاده نکرده بر سه بار
وکره اهل العلم الاسراف فیه وان یجاوزوا فعل النبی صلی الله علیه وسلم و مکروه داشته اند اهل شریعت اسراف را در وضو و تجاوز را از فعل
پیغمبر صلی الله علیه وسلم اینکه زیاده از سه بار بشوئید باب لا تقبل صلوة بغیر طهور قبول کرده نمی شود نماز بی طهارت کردن طهور بضم
طا و بمعنی مصدر است و تمام است وضو و غسل را و بفتح طا آبی که بآن طهارت کنند حدثنا اسحق بن ابراهیم الحنظلی قال اخبرنا
عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام بن منبه انه سمع ابا هریرة یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقبل صلوة من احدث
روایت از همام که تحقیق شنید ابو هریره را که میگفت فرمود پیغمبر خدا قبول کرده نمی شود نماز کسی که حدث کرد تا آنکه وضو کند قال رجل من حضرموت
ما الحدث یا ابا هریرة قال فساء او ضراط گفت مردی که از شهر حضرموت بود چیست حدث ای ابو هریره گفت بادی که آهسته بر آید
یا با آواز پوشیده نماند که حدث سوای باد و بسیار است و اقتصار ابو هریره بر همین وجهی میخواهد که بیانی گویند چون اکثر وقوع این حدث
واقع می شود اقتصار بران کرده و نیز گفته اند که علمای این حدیث مختلف فیها است این هر دو وجه تمام نیست ثانی سست تر از اول است آنچه
توان گفت آنست که ابو هریره از حال سائل فهمیده باشد که وی تخصیص همین حدث میخواهد و آنکه بعضی گویند اکتفا کرده بادنی از اعلام خبری
نیست در بیان احکام این اکتفا روا نیست باب فضل الوضوء والغر المحجلون من آثار الوضوء باب در بیان فضیلت و ثواب
وضو و تفسیر روایات برفع است و در توجیه آن گفته که بطریق حکایت است یا استیناف است خبر مبتدا محذوف یعنی غر محجلان ایشان
اند و بعضی روایات الغر المحجلین عطف بر وضوء است حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن خالد یعنی بن
یزید عن سعید بن ابی هلال عن نعیم المجمر قال رقیت مع ابی هریرة علی ظهر المسجد فتوضأ فقال انی سمعت النبی صلی الله علیه وسلم
روایت از مجمر که گفت بر رفتم با ابو هریره بر پشت مسجد پس وضو کرد ابو هریره و گفت تحقیق من شنیدم پیغمبر خدا را یقول ان امتی یدعون
یوم القیمة غرا محجلین من آثار الوضوء میفرمود تحقیق است امت من روز قیامت طلبیده میشوند در حال
که روی و دست و پای شان روشن و نورانی است از آثار وضوء غر بضم غین معجمه و تشدید را جمع اغر یعنی اسپ که پیشانی او سفید باشد
و محجل بضم میم و فتح حای مهمله و جیم اسپی که دست و پای او سفید بود فمن استطاع منکم ان یطیل غرته فلیفعل پس کسی که تواند
از شما که دراز کند غره خود را گو بکند اکتفا بذکر غره کرد که محل او اشرف اعضا است نخست نظر بران می افتد و دلالت دارد بر مصاحب
خود از جهت ذکر او و لا کرمانی از رافعی نقل کرده که غره در دست هم اطلاق میکنند در روایت مسلم هر دو آمده غره و تحجیل و درازی غره
و تحجیل آنست که بقدری از حد مفروض بگذارد هم در روی و هم در دست و پای اکثر ثابت شده از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و فعل
ابو هریره و ابن ابی شیبه باسناد حسن از ابن عمر آورده و عمل علمای و فتوای شان از حنفیه و شافعیه برین است و این نقلها مردود است
قول کسی که گفته اتفاق کرده اند علما بعدم استحباب زیادتی از حد مفروض و آنکه بحدیث دیگر واقع شده و من زاد او نقص فقد اساء وظلم مراد
زیادتی و نقصان در مرات است چنانکه از سوق حدیث معلوم شده است باب لا یتوضأ من الشک حتی یستیقن اعاده

شیخ الاسلام | کتاب الایمان

آثار در نار از صفت با کمال ایمان است آیسی
برآید بیست که ترجمه من الایمان حیر من کره اشد
بحمل کدام یا شد از ضمیر کره و ترجمه باب برین تقدیر
مفرد خواهد بود یعنی باب کسی که مکروه دارد عود در کفر را
کمال کمالیت کراهیت اشد است از ایمان حدثنا
سلیمان بن حرب بفتح حا و سکون را و موحده مهمله بن
بجبل بفتح نون و کسر جیم و سکون تحتانیه از دی که در بعضی
نسبت عتکی از قبیله از د است اجتماع دارند بر ترجیح
و امانت و صیانت وی روایت کرده اند از وی یحیی
القطان و امام احمد و ابن راهویه و غیرهم سنه دو و صد
و بیست و چهار بصره قال حدثنا شعبة عن
قتادة عن انس عن النبی صلی الله علیه
وآله وسلم قال ثلث من کن فیه وجد حلاوة
الایمان سه خصلت اند کسی که باشد آن سه خصلت
در وی دریابد شیرینی ایمان را من کان الله و رسوله
احب الیه مما سواهما کسی که باشد خدا و رسول او
دوست داشته تر بسوی وی از غیر آن هر دو و من
احب عبدا لا یحبه الا لله و کسی که دوست
دارد بنده را بجائی که دوست ندارد آن را مگر برای
خدا و من یکره ان یعود فی الکفر بعد ان انقذه
الله منه این قید درین روایت زیاده از سابق
آمده کما یکره ان یلقی فی النار و کسی که مکروه دارد عود
بکفر را بعد از آنکه رها کرد او را خدا تعالی از آن کفر چنانکه مکروه
میدارد انداخته شدن در نار باب تفاضل اهل
الایمان فی الاعمال زیادتی اهل ایمان بعضی بر بعضی
در کردارها یا بسبب کردارها و سر در حدیث باب دلالت
دارند بر تفاوت ثواب که ثمره تفاضل در اعمال است
و ترجمه باب احتمال بودن وی بجمله مطوی هر دو دارد
حدثنا اسمعیل بن ادیس اصبحی مدنی همشیره زاده امام
مالک قسطلانی گوید سخن کرده شده در وی لیکن شاگرد
بر وی یحیی بن معین و امام احمد و تحقیق موافقت کرده
او را بر روایت این حدیث عبد الله بن وهب و معن
بن عیسی از مالک و مولف اخراج کرده این حدیث
را از غیر او نیز پس آن نرمی که در وی بود منجبر گشت سنه
دو صد و بیست و شش یا هفت قال حدثنی
مالک عن عمرو بفتح اول بن یحیی المازنی منسوب
بمازن که پدر قبیله ایست از انصار سنه یکصد و چهل
و چند سنه از وی روایت دارند عن ابیه عن
سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه
وسلم قال یدخل اهل الجنة الجنة فرمود
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در آیند اهل بهشت

و نكند كسى از جهت شك ترددى و وسوسه يقين او شود حدثنا علي قال حدثنا سفيان قال حدثنا الزهري عن سعيد بن المسيب وعن عباد بن تميم عن عمه انه شكى الى رسول الله صلى الله عليه وسلم زهري از سعيد بن مسيب و از عباد بن تميم روايت كرده و عباد از عم خود كه عبد الله بن زيد بن عاصم انصاري است كه تحقيق شكوه كرد عبد الله نزد پيغمبر خدا الرجل الذي يخيل اليه انه يجد الشيء في الصلاة يعني از مردي كه خيال ميكند كه گويا در نماز مي يابد چيزي را در نماز يعني اشتباه ميشود او را كه از دبر او بادي برآمد فقال لا ينفتل او لا ينصرف شك راوي است پس گفت پيغمبر برنگردد از نماز حتى يسمع صوتا او يجد ريحا تا آنكه بشنود آواز باد را يا بيابد بوي آنرا يعني تا مشخص نشود برآمدن باد و مثال بوي و شنيدن آواز غير بايد اثبات نيست كه اگر اخشم باشد كه بوي درك نميكند يا اصم كه هيچ نمي شنود حكم همين چنين است بلكه اگر بوي و آوازي نداشته باشد تخصيص بصوت و ريح از جهت تخصيص نيست بلكه اغلب از فرمايا است حكم بر صوت تخصيص بجواب از جهت آنست كه سائل از همين خروج باد از دبر پرسيده بود و ديگر باب التخفيف في الوضوء باب بيان جواز تخفيف است در وضو حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان عن عمرو قال اخبرني كريب عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم نام حتى نفخ ثم صلى روايت است كه تحقيق پيغمبر خدا خواب كرد بر پهلو تا آنكه دم كرد آواز بر آورد پس نماز گزارد و تجديد وضو نكرد وربما قال اضطجع حتى نفخ ثم قام فصلى و بسا است كه گفت ابن عباس در اين حديث تا آنكه دم كرد پس ايستاد و نماز گزارد ثم حدثنا به سفيان مرة بعد مرة عن عمرو عن كريب عن ابن عباس پس گفت علي بن عبد الله حديث كرد ما را اين حديث سفيان يكبار و دوازده يكبار كه او از عمرو روايت كرد و او از كريب و او از ابن عباس قال بت عند خالتي ميمونة ليلة فقام النبي صلى الله عليه وسلم من الليل گفت ابن عباس خواب كردم نزد خاله خود كه ميمونه است يك شبي پس قيام كرد آنحضرت از شب و در روايتي آمده فقام يصلي فلما كان في بعض الليل قام النبي صلى الله عليه وسلم فتوضأ من شن معلق وضوءا خفيفا پس هرگاه بود از شب پاره و برخاست پيغمبر پس وضو كرد از مشكي كه آويخته بود وضوئي سبك يخففه عمرو ويقلله يعني عمرو بصيغه تخفيف را ميكرد و گاه بصيغه تقليل و قام يصلي و ايستاد در حالي كه نماز ميگذارد فتوضأت نحوا مما توضأ يعني وضو كردم مانند آنچه وضو كرد آنحضرت ثم جئت فقمت عن يساره پس آمدم و ايستادم از جانب دست چپ وربما قال سفيان عن شماله و گاه ميگفت سفيان از جانب شمال فحوله فجعله عن يمينه پس بگردانيد مرا و استاده كرد از جانب دست راست ثم صلى ما شاء الله ثم اضطجع فنام حتى نفخ پس گزارد نماز آنچه خواست خدا پس بر پهلو نهاد و خواب كرد تا آنكه دم كرد ثم اتاه المنادي فآذنه بالصلاة پس آمد آنحضرت را مؤذن پس خبر كرد و بانگ زد فقام معه الى الصلاة پس ايستاد با آن منادي بسوي نماز فصلى ولم يتوضأ پس نماز گزارد در حالي كه وضو نكرد قلنا لعمرو ان ناسا يقولون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم تنام عينه ولا ينام قلبه سفيان گويد گفتم من عمرو را كه مردم ميگويند كه تحقيق رسول خدا خواب ميكند چشم او و خواب نميكند دل او قال عمرو سمعت عبيد بن عمير گفت عمرو شنيدم عبيد بن عمير را يقول رؤيا الانبياء وحي ميگفت خواب انبيا وحي است يعني حكم وحي دارد ثم قرأ اني ارى في المنام اني اذبحك پس خواند اين آيت را كه ابراهيم عليه السلام گفت كه تحقيق من مي بينم در خواب كه ذبح ميكنم ترا اي اسمعيل عمرو تصويب كرد قول سفيان را كه گفت خواب ميكند چشم او و دل او بيدار است و اين حديث كه خوابهاي پيغمبران وحي است چنانكه مرفوعا آورده مسلم و ترمذي از صحيح نيز يعني خواب ايشان حكم بيداري دارد و لهذا آنچه مي بينند حكم وحي يافته وحي نشر كه در بيداري و به ... كرد اين حديث با آيت مذكوره يعني اگر خواب ايشان حكم وحي نداردي چون عمل كرد ابراهيم عليه السلام بآن و امتثال نمودي بذبح پسر و تعبير كرد چنانكه خوابها را تعبير ميكنند باب اسباغ الوضوء باب اندر بيان تمام كردن وضو ظاهر تمام كردن همين است كه از اعضاء مغسوله چيزي ...

كتاب الايمان

[illegible]

نماز گرچه یکبار باشد و اسباغ را به سه بار شستن حمل کنند و در تنها باشد چنانکه در حدیث نیز اشارتی باین دارد و قول او فریب الوضوء لانه کرد بیا بعید است که آن حضرت وضو تجدیدی انا اختصار بر مقصور گذاشته باشد و اصح آنست که قال ابن عمر اسباغ الوضوء الانقاء و گفته اند مراد اسباغ وضو یعنی پاکیزه کردن است گفته اند که تفسیر بالازم کرده اند که تمام شستن پاکیزگی لازم است قسطلانی گوید ابن منذر بسند صحیح آورده که ابن عمر پایها را هفت بار می شست ظاهر است مبالغه جهت تنقیه میکرد و اشکال بحدیثی که گذشت که زیاده از سه بار ظلم و تعدیست وجواب وارد که ظلم و تعدی در حق کسی است که سه بار را سنت نداند و اگر این را سنت داند و زیاده شوید از قبیل وضو بر وضو است و نور علی نور خواهد بود و پوشیده نماند که وضو بر وضو وقتی باشد که همه اعضا را همچنین بشوید یا انهم هفت بار زیاده بر دو دست حدثنا

عبد الله بن مسلمة عن مالك عن موسى بن عقبة عن كريب مولى ابن عباس عن اسامة بن زيد انه سمعه يقول دفع رسول الله صلى الله عليه وسلم من عرفة حتى اذا كان بالشعب نزل فبال ثم توضأ ولم يسبغ الوضوء تا وقتی که رسید بدره کوه فرود آمد از شتر پس بول کرد پس تر وضو کرد و تمام نکرد وضو را یعنی یکبار شست فقلت الصلوة یا رسول الله قال الصلوة امامك اسامه گوید گفتم اراده نماز داری ای رسول خدا فرمود نماز پیش است فرکب پس سوار شد فلما جاء المزدلفة نزل فتوضأ فاسبغ الوضوء پس هرگاه آمد مزدلفه فرود آمد و وضو کرد پس تمام کرد وضو را ثم اقيمت الصلوة فصلى المغرب پس اقامت تکبیر گفته شد پس گذارد نماز شام را ثم اناخ كل انسان بعيره في منزله پس نشاند هر آدمی شتر خود را در جای منزل خود ثم اقيمت العشاء پس اذان تکبیر نماز عشا گفته شد فصلى ولم يصل بينهما پس گذارد نماز عشاء و نگذارد درمیان مغرب و عشاء نمازی جمع کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم در ظهر و عصر در عرفات و جمع کرد میان مغرب و عشا در مزدلفه و بر این جمع اتفاق کرده اند علما و نزد حنفیه رسولی دیگر جمع ثبوت نرسیده و این بحث در باب حج شرح و بسط معلوم خواهد شد باب غسل الوجه باليدين من غرفة واحدة شستن روی بهر دو دست از یک کف آب حدثنا محمد بن عبد الرحيم قال اخبرنا ابو سلمة الخزاعي منصور بن سلمة قال اخبرنا ابن بلال يعني سليمان عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن ابن عباس انه توضأ فغسل وجهه تحقیق ابن عباس وضو کرد و تفصیل آن آنکه شست روی را مراد از غسل وجه اینجا اعم است شامل مضمضه واستنشاق را نیز بیان آن میکند که اخذ غرفة من ماء فمضمض بها واستنشق گرفت یک کف آب پس در دهان و بینی انداخت ثم اخذ غرفة فجعل بها هكذا اضافها الى يده الاخرى فغسل بها وجهه پس گرفت کف آبی را پس گردانید آن غرفه چنان که پیوست آن غرفه را بسوی دست دیگر یعنی آبی که در یک دست بود در هر دو دست کرد تا هر دو تمام بشوید پس شست بهر دو دست روی را ثم اخذ غرفة من ماء فغسل بها يده اليمنى پس گرفت کفی از آب پس شست بآن دست راست خود را ثم اخذ غرفة من ماء فغسل بها يده اليسرى پس گرفت کفی از آب پس شست بآن دست خود را چپ ثم مسح برأسه پس مسح کرد بسر ظاهر آنست که آب جدید برای مسح نگرفت ثم اخذ غرفة من ماء فرش على رجله اليمنى حتى غسلها پس گرفت کفی از آب پس پاشید بر پای خود که راست تا آنکه شست آن را ثم اخذ غرفة اخرى فغسل بها رجله يعني اليسرى پس گرفت کف دیگر پس شست بآن پای خود را یعنی چپ را گر مقصود تعلیم آنست که بیک کف پای شستن خالی از تکلف نیست ثم قال هكذا رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يتوضأ پس گفت ابن عباس این چنین دیدم پیغمبر خدا را که وضو میکرد مضمون حدیث ظاهر است و آنکه مضمضه و استنشاق و غسل هر دو دست را یکبار کرده است و اکتفا بر مرة در وضو چنانکه در احادیث دیگر تصریح آن واقع شده باب التسمية على كل حال وعند الوقاع باب در بیان جواز گفتن اسم الله بسم الله گفتن و نام خدا

تحرير از اسلام | كتاب الايمان

ابراهيم بن سعد بن ابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف پدرش از اصحاب قرشی زهری مدنی است باشد و شتاد و سه شنیده است زهری را و لیس در صحیح بخاری روایت از وی مگر از صالح محمد بن کیسان غفاری مدنی تابعی سند یکصد و شصت عن ابن شهاب الزهري عن ابي امامة بن سهل صحابی ابن صحابی است انصاری اوسی مدنی نام خانه بردوان را آنحضرت اسعد و کنیت جد مادری وی گویند سماع وی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت نشده و سنه یکصد و حیثیت صحیح تست انه سمع ابا سعيد الخدري يقول قال رسول الله فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بينا انا نائم رأيت الناس يعرضون علي وعليهم قمص درانی که من خفته بودم دیدم مردمان را که عرض کرده میشوند بر من و بر ایشان و قال یکی بران مردم پیراهن‌ها است منها ما يبلغ الثدي بضم و کسر ثا و شد یا جمع ثدی بفتح و سکون و تخفیف است بمعنی پستان انا یکبلغ یعنی است که میرسد پستانها را ومنها ما دون ذلك وعرض انان مراد ازین است که فروتر از آن است بالمقرار ان وعرض علي عمر بن الخطاب وعليه قميص يجره و عرض کرده شد بر من عمر بن خطاب و بر وی پیراهنی است که می کشد آن را از زمین قالوا فما اولت ذلك گفتند صحابه پس چه تاویل و تعبیر نمودی آن را یا رسول الله قال الدين فرمود تعبیر دین است بجامع ستر که پیراهن ساتر عورت است و دین نیز ساتر معایب است و کامل درجه حضرت عمر از این حدیث ظاهر است و نسبت به ابی بکر تفضیلش اشکال با فضلیت صدیق که باجماع اهل سنت ثابت است دفع آن شده لازم نیاید باب الحياء من الايمان شرم در شرع خصلتی است که باز دارد از ارتکاب مناهی و از تقصیر در حقوق ... حیا مراد از تقصیر ... ترمه کاری ...

بودن بعیر رجال بعضی امرا بیاد کردن ترجمه حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا جریر عن منصور عن سالم بن ابی الجعد عن کریب عن ابن عباس یبلغ به النبی مرویست از ابن عباس که میرسانید این حدیث را به پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال لو ان احدکم اذا اتی اهله قال بسم الله اللهم جنبنا الشیطان وجنب الشیطان ما رزقتنا گفت ابن عباس که گفت پیغمبر اگر یکی از شما وقتی که آید بزن خود یعنی بقصد جماع و گوید این دعا که معنیش اینست ای بار خدایا دور دار از ما شیطان را و دور دار شیطان را از انچه روزی کنی ما را یعنی از فرزند فقضی بینهما ولد لم یضره پس تقدیر کرده شود میان آن کس و زن فرزندی ضرر نرساند آن فرزند را شیطان یعنی شیطان را بران قدرت نباشد و محفوظ باشد از نقصان در اخلاق او در ظاهر و باطن و چون از حدیث معلوم شد که نزد جماع جاییست نام خدا بردن در جمیع احوال پس مناسب شد ایراد حدیث بباب وضو حاجت اولی تر نماید این تقریر که کردیم مناسبت این حدیث بتمام ترجمه باب و مناسبت این باب بکتاب الوضوء بوضوح پیوست ثم باب ما یقول عند الخلاء چیزی که میگوید مسلمان نزد اراده در آمدن در جای قضای حاجت و اینجا خلا یعنی خلوت است ازان گویند که آدمی تنها میباشد حدثنا آدم قال حدثنا شعبة عن عبد العزیز بن صهیب قال سمعت انسا یقول کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا دخل الخلاء قال اللهم انی اعوذ بک من الخبث والخبائث عبد العزیز گفت شنیدم انس را که میگفت بود پیغمبر خدا وقتی که در آمدی بخلا گفتی این کلمات ای خدا من پناه میجویم بتو از شیاطین نر و ماده خبث بضم خاء معجمه و با موحده هر دو مضموم جمع خبیث است و خبائث جمع خبیثه قال ابو عبد الله تابعه ابن عرعرة عن شعبة موافقت کرده است آدم را در روایت محمد بن عرعره که نقل کرده عن شعبه وقال غندر عن شعبة اذا اتی الخلاء و گفته است غندر از شعبه اذا اتی بدل دخل وقال موسی عن حماد اذا دخل و گفته موسی که راویست از حماد که اذا دخل بود و گفته سعید بن زید حدثنا عبد العزیز اذا اراد ان یدخل وقتی که خواست در آید یعنی پیش از در آمدن در خلا این دعا میخواند مناسبت باب و ابواب که در خلا میرسد ظاهر است بکتاب الوضوء ازان روست که خلا مقدمه وضوء است و از متعلقات آنست باب وضع الماء عند الخلاء نهادن آب در آمدن خلا حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا هاشم بن القاسم قال حدثنا ورقاء عن عبید الله بن ابی یزید عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل الخلاء فوضعت له وضوءا قال من وضع هذا فاخبر فقال اللهم فقهه فی الدین مرویست از ابن عباس که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در آمد در خلا پس نهادم من آنحضرت را آب وضو پس فرمود که نهاده این آب پس خبر داده شد که ابن عباس نهاده پس فرمود ای خدا عالم گردان او را در دین و این خبر دهنده میمونه خاله ابن عباس بود که ابن عباس درین وقت خرد سال بود و این فعل از وی دلالت بر دانش و فهم او کرد پس در حق او این دعا فرمود که دانش و معرفت علوم دینی گردد باب لا یستقبل القبلة بغائط او بول الا عند البناء جدار او نحوه روا نمی دارد روی بقبله را وقت قضاء حاجت غایط یعنی بول مگر نزد بنا که دیوار باشد یا مانند آن حدثنا آدم قال حدثنا ابن ابی ذئب قال حدثنا الزهری عن عطاء بن یزید اللیثی عن ابی ایوب الانصاری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتی احدکم الغائط گفت ابو ایوب که فرمود پیغمبر خدا وقتی که آید یکی از شما غایط را فلا یستقبل القبلة ولا یولها ظهره پس روی نکند قبله را و نه پشت دهد قبله را مگر باید که مقابل پشت خود شرقا او غربا یعنی بجانب مشرق کنید یا مغرب این خطاب باهل مدینه است که قبله ایشان جانب جنوب است و مقصود همانست که روی و پشت بقبله نکند پوشیده نماند که درین حدیث نهی عامست تخصیص بصحرا و بنا ندارد و بهمین قائل شده است امام ابو حنیفه و مجاهد و ابراهیم نخعی و سفیان ثوری و در روایتی امام احمد و قیاس صحیح موافق آنست ازانکه نهی بسبب تعظیم قبله است و قبله است...

کتاب الایمان

انا استیفاء حقوق خود فقال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم دعه فان الحیاء من الایمان پس فرمود آنحضرت بگذار او را که حیا از کمال ایمان است اگر از استیفاء حقوق باز دارد اکنیست که بدل آن اجر عمده است باب روایت تنوین است و جایز است اضافه فان تابوا واقاموا الصلوة واتوا الزکوة فخلوا سبیلهم باب است در بیان این آیه یا اسم حکم این آیه و تفسیرش آنست پس اگر رجوع کنند مشرکان از کفر و بپا دارند نماز را و بدهند زکوة را پس بگذارید راه ایشان را و تعرض نکنید ظاهر آنست که مقصود ازین باب بیان آنست که این اعمال از معتبر در ایمان است بنوعی که حکم مسلم تعرض ممتنع بر وجود آنست ... مفهوم لازم آید که تارک نماز و بالفرض کو مرتد و کافر نماید حدثنا عبد الله بن محمد المسندی بفتح میم و فتح نون او را مسندی ازان گویند که طلب میکرد احادیث مسنده را و از مراسیل اعراض داشت و وی اول کسی است که جمع کرد مسند صحابه بر تراجم ...

واگر حائل میان کعبہ اعتبار کنند در صحرا ہم چنین جبال و عمارات حائل خواہد بود و تخصیص کرده این عموم را امام شافعی بامام اله ابن عمر کرده بنا بر تجویز او انجا معلوم میشود و حرده و لابن زبیر جابر بود او و قائل بنسخ حدیث ابن عمر شده اند تمامی سخن در حدیث لاحق بوضع میرسد مولف در عنوان تخصیص کرده نهی را بصحرا یا آنکه حدیثی که در اثبات آن آورد عام است اگر اعتماد بر احادیث مخصص کرده بایستی در این باب می آورد فاخرنابت من تبرز على لبنتين در جواز فعل کسی که قضای حاجت کند در حالی که بر دو خشت نشسته است

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن يحيى بن سعيد عن محمد بن يحيى بن حبان عن عمه واسع بن حبان عن عبد الله بن عمر انه كان يقول ان ناسا يقولون اذا قعدت على حاجتك فلا تستقبل القبلة ولا بيت المقدس

مراد از قبلہ که در مقابلہ بیت المقدس واقع شده کعبه است چنانکه همین حدیث ابن عمر را بروایتی دیگر که در باب التبرز فی البیوت آورده که لقضی حاجته مستدبر القبلة مستقبل الشام و مقصود ابن عمر همین رد قول بعضی مردم است که گفته اند در قضای حاجت روی به بیت المقدس نباید کرد دلیل که از فعل آنحضرت آورده صریح در همین است پس معارض حدیث سابق نمیشود و تجویز ابن عمر استقبال قبله را لازم نمی آید فقال عبد الله بن عمر لقد ارتقيت يوما على ظهر بيت لنا پس گفت ابن عمر بخدا که بتحقیق بر آمدم روزی بر پشت بام خانه که مارا بود فرأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم على لبنتين مستقبلا بيت المقدس لحاجته پس دیدم پیغمبر خدا را نشسته بر دو خشت در حالی که روی کننده است جانب بیت المقدس برای قضای حاجت وقال لعلك من الذين يصلون على اوراكهم گفت ابن عمر مر واسع را شاید که تو از آن جماعه هستی که میگذارند نماز را بر ابن رانهای خود را در وقت سجده یعنی سینه را در سجده بر رانها می چسپانند مقصود ابن عمر ازین قول تجهیل واسع است از سنت یعنی از سنت مشهوره کسی که ناگاه نیست بسنت قضای حاجت را هم نمیداند بدین معنی گفته این کلام را فقلت لا ادري والله پس گفتم ابن عمر را نمیدانم بخدا که نهی استقبال بیت المقدس نامیدانم معنی این کلام را که تو گفتی قال مالك يعني الذي يصلي ولا يرتفع عن الارض يسجد وهو لاصق بالارض گفت مالک در تفسیر این کلام مراد ابن عمر آنکه میگذارد نماز و بر نمیدارد از زمین سینه را سجده میکند در حالی که پیوسته است بزمین پوشیده نماند که این واقع اگر در آن زمان است که قبله بیت المقدس بود در صورت استقبال بقبله ظاهر است و اگر در زمان تحویل قبله به بیت الله گفته است لازم می آید استدبار بقبله زانکه کعبه جانب جنوب مدینه است و بیت المقدس بطرف شمال باب خروج النساء الى البراز برآمدن زنان از خانه برای قضای حاجت حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث قال حدثني عقيل عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة ان ازواج النبي صلى الله عليه وسلم كن يخرجن بالليل گفت عائشه ازواج پیغمبر بودند که بیرون می آمدند از خانها وقت شب اذا تبرزن الى المناصع وقتی که قضای حاجت میکردند بمناصع و آن نام جای معین است در ناحیه بقیع که مقبره اهل مدینه است وهو صعيد افيح و آن زمینی است گشاده و فراخ فكان عمر رضي الله عنه يقول للنبي صلى الله عليه وسلم احجب نساءك بود عمر که میگفت پیغمبر خدا را از جهت غیرت و شرافت ایشان بپوشان زنان خود را از نظر بیگانگان فلم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يفعل پس نبود پیغمبر خدا که میکرد گفته عمر را گویا در این باب منتظر وحی بود فخرجت سودة بنت زمعة زوج النبي صلى الله عليه وسلم ليلة من الليالي عشاء پس بیرون آمد از خانه سوده دختر زمعه زوجه پیغمبر خدا شبی از شبها وقت عشا وكانت امراة طويلة فناداها عمر الا قد عرفناك يا سودة و بود سوده زنی دراز قد پس فریاد کرد عمر آگاه باش که شناختیم ترا ای سوده یعنی هر چند تیرگی شب و حجاب بود شناختیم حرصا على ان ينزل الحجاب فانزل الله آية الحجاب این گفتن عمر از جهت حرص بود بر آنکه نازل شود حکم پرده پس فرستاد خدای کریم آیت شان او

یا آنکه شرکت با این امور بعد حصول این ... ویقیموا الصلوة ویؤتوا الزکوة و بر پا دارند زکوة بافرکر صلوة و زکوة برای اهتمام شان اینست و اشعار بآنکه اینها در حکم شهادت و ام عبادات اند و مگر در ترک دیگر واجبات که فرائض اند بر آن نیز قتال ثابت گردد بحکم استثنا در حدیث تا آنکه گفته اند که اگر سنتی باشد که شعار اسلام بود چون اذان و ختان ترک دهند و بر آن مصر بود اگر باشند میرسد امام را که با ایشان قتال کند فاذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم واموالهم پس چون بجا آورند ایشان این حکم را باز میدارند خونها و مالهای خود را از من و آنها که پیش از این مباح شده بود الا بحق الاسلام مگر بحق مسلمانی و حکم شریعت چنانکه کسی دیگری را بکشد یا زنا و سرقه کند یا مال دیگری تلف کند یا انکار حقوق خدا و رسول کند از عبادات و تعظیم شریعت است امتناع ورزد ... این حرمت و عظمت بر خیزد و بر طبق حکم شرع قهر ما بامام واجب گردد وحسابهم على الله عز وجل و حساب ایشان از تقصیر و تطهیر ظاهر و باطن حواله بخدا است که غالب و بزرگ است ما مامور همین احکام ظاهریم و در حدیث دلیل است بر قبول اعمال ظاهره و حکم بمقتضا ظاهر و ترک تکفیر اهل بدع که معترف بتوحید و ملتزم شرائع باشند و نیز گویند از فوائد حدیث است که تارک نماز عمدا بحالی که معتقد وجوب باشد کشته شود و بدین اند جمهور و اختلاف دارند که علی الفور کشته شود یا بمهلت سه روز اصح اول است و صحیح آنست که کشته شود بترک یک نماز چون وقت ضروریش بگذرد و کشته شود بسیف و وی مقتول است نزد امام احمد گفته تکفیر کرده شود و امام ابو حنیفه گفته حبس کرده شود و نه قتل و نه تکفیر و اما زکوة اگر ترک کند حبس کرده نشود و منع کرده شود از طعام و نه زکوة پس گرفته شود از وی تمام انتهی پوشیده نماند که مقتضای حدیث اباحت قتال با تارک صلوة و زکوة است و قتال با اینها اباحت قتل و بهذا صدیق اکبر قتال کرد با مانعان زکوة نه قتل و لازم نمی آید از اباحت قتال اباحت قتل انتهی

باب من قال ان الايمان هو العمل بیان قول

آیت حجاب که در سوره احزاب است یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الآیة و این واقعه که بازدواج زینب

کرد واقع شد ای عمر قرآن نازل شد حدثنا زکریا قال حدثنا ابو اسامة عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة عن النبی صلی الله

علیه وسلم قال قد اذن لکن ان تخرجن فی حاجتکن قال هشام یعنی البراز یعنی از برای حاجت بیرون رفتن

دستوری داده شده است زنان را که بیرون روند برای تقضای حاجت خود گفت هشام مراد آنحضرت از حاجت بیرون رفتن

سابق معلوم میشود که گفتگو مر سوده را پیش از نزول آیت حجاب بوده است و این حدیث در کتاب تفسیر خواهد آمد

نزول آیت حجاب پس چون سوده بیرون رفت برآمد گفت عمر آری شناختیم ترا ای سوده و باز آن شکوه کرد

علیه و آله این حدیث را از سوده دانسته باب التبرز فی البیوت حدثنا ابراهیم بن

المنذر قال حدثنا انس بن عیاض عن عبید الله عن محمد بن یحیی بن حبان عن عمه واسع بن حبان عن عبد الله بن عمر قال

ارتقیت فوق بیت حفصة لبعض حاجتی فرأیت رسول الله گفت ابن عمر برآمدم بالای بام حفصه برای بعضی حاجت خود پس

دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقضی حاجته مستدبر القبلة مستقبل الشام یعنی آنحضرت حاجت خود را میکرد

قبله که کعبه است در روی کرده شام را که جانب بیت المقدس است حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا یزید بن هارون

قال اخبرنا یحیی عن محمد بن یحیی بن حبان ان عمه واسع بن حبان اخبره ان عبد الله بن عمر اخبره قال لقد ظهرت ذات

یوم علی ظهر بیتنا گفت ابن عمر تحقیق برآمدم روزی بر پشت خانه خود

رسول الله صلی الله علیه وسلم پس دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قاعدا علی لبنتین مستقبل بیت المقدس نشسته و پشت روی

کرده بجانب بیت المقدس باب الاستنجاء بالماء و بیان آب دست کردن از بعد قضای حاجت حدثنا ابو الولید هشام بن عبد الملک قال حدثنا

یعنی دور کردن چرک که باقی باشد در مخرج بسنگ و بآب

شعبة عن ابی معاذ و اسمه عطاء بن ابی میمونة قال سمعت انس بن مالک یقول کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا

خرج لحاجته اجیئ انا وغلام معنا اداوة من ماء یعنی یستنجی به گفت انس بود آن حضرت وقتی که برآمدی برای قضای حاجت

من و غلامی غلام خرد و سالی را گویند که بیلوغ نرسیده باشد در حالی که با ما اتاری از چرم بودی پر از آب یعنی یستنجی

کار آن استنجا میکرد و این قول عطا راوی انس است و بعضی گفته قول هشام مولف است که از اداوت صحیحه کرده

شده در اینجا بیان کرده است چنانکه در باب حمل العنزة

استنجی بها النبی صلی الله علیه وسلم روایت انس

استنجا بآب معلوم نشد و این حدیث نیز صریح بیان نیست باب من حمل معه الماء لطهوره

آب از برای تطهیر او وقال ابو الدرداء الیس فیکم صاحب النعلین والطهور والوساد

در میان شما صاحب این خدمات آنحضرت که نعلین و آب طهارت و وساده

در میان شما هست و مراد ابن مسعود است

عن عطاء بن ابی میمونة قال سمعت انس بن مالک یقول کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا خرج لحاجته تبعته انا و

غلام منا معنا اداوة من ماء میگفت بود پیغمبر خدا وقتی که بیرون آمدی برای تقضای حاجت خود از پی میرفتم من و غلامی از ما

که با ما آبریزی بود پر از آب باب حمل العنزة مع الماء فی الاستنجاء باب در بیان برداشتن نیزه خورد با آب برای استنجا

شیخ الاسلام | کتاب الایمان

و بعضی احتمال داده که مراد از ایمان باشد بقرینه

آیت ... الذین ... و کانوا ... حدثنا

عدة من اهل العلم فی قوله تعالی و گفته است

چندی از علما مثل انس و ابن عمر و مجاهد ذکره العسقلانی

در تفسیر قول وی تعالی فوربک لنسألنهم اجمعین

عما کانوا یعملون پس بپرودگار تو سوگند که البته

بپرسیم ایشان همه را از آنچه بودند که میکردند آن را

عن قول لا اله الا الله این است مقوله علما در تفسیر

عما کانوا یعملون یعنی مراد از عمل مسئول عنه قول توحید

است و قال تعالی لمثل هذا فلیعمل العاملون

برای تحصیل چنین رستگاری عظیم باید که عمل کنند عاملان

در دنیا ...

آیه سابقه یعنی ایمان آرند مومنان ...

ترغیب مومنین ...

المصدقین حدثنا احمد بن یونس نام

پدرش عبد الله ... است تمیمی کوفی و یونس جد

اوست که ... مشهور شده امام احمد ...

... وفات ...

... حدثنا ابراهیم

بن سعد ... عبد الرحمن بن عوف قال حدثنا

ابن شهاب عن سعید بن المسیب ...

... فقیه ...

... از ابی هریره ...

عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه

وآله وسلم سئل ای العمل افضل تحقیق آنحضرت

پرسیده شد که کدام عمل زیاده تر است در ثواب قال

الایمان بالله ورسوله گرویدن بخدا و رسول

وی قیل ثم ماذا گفته شد پس کدام عمل فاضل تر

قال الجهاد فی سبیل الله کارزار در راه خدا

قیل ثم ماذا گفته شد پس کدام عمل قال حج مبرور

... ایمان افضل اعمال ...

است ...

... اختلاف ...

...

...

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا شعبة عن عطاء بن ابي ميمونة انه سمع انس بن مالك يقول كان النبي صلى الله عليه وسلم يدخل الخلاء فاحمل انا وغلام اداوة من ماء وعنزة يستنجي بالماء میگفت انس بود پیغمبر خدا در می آمد خلا را برای قضاء حاجت پس بر میداشتم من وغلامی بابر یزمی پیاز آب ونیزه خورد ری استنجا میکرد آنحضرت باب تابعه النضر وشاذان عن شعبة متابعت کرده است محمد بن جعفر را نضر وشاذان از شعبه باب النهي عن الاستنجاء باليمين باب منع کردن در بیان از استنجا بدست راست حدثنا معاذ بن فضالة قال حدثنا هشام هو الدستوائي عن يحيى بن ابي كثير اليمامي عن عبد الله بن ابي قتادة عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا شرب احدكم فلا يتنفس في الاناء گفت ابو قتاده فرمود پیغمبر خدا وقتیکه آب خورد یا مانند آن یکی از شما پس دم نزند در ظرف آن واذا اتى الخلاء فلا يمس ذكره بيمينه ولا يتمسح بيمينه ووقتی که آید خلا را پس نگیرد ذکر خود را بدست راست ومساس نکند بدست راست این هر دو نهی تنزیهی است مبالغه در نظافت تا دم نفس من اثر او که شاید بخاری تعدی از معده همراه نفس آید و توقف در آب افتد وموجب نفرت طباع گردد و اما در مساس ذکر بمین محل نجس است شاید در وقت طعام خوردن یاد آید موجب تنفر طبع شود باب لا يمسك ذكره بيمينه اذا بال نگیرد ذکر خود را بدست راست وقتی که بول کند حدثنا محمد بن يوسف قال حدثنا الاوزاعي عن يحيى بن ابي كثير عن عبد الله بن ابي قتادة عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم اذا بال احدكم فلا ياخذن ذكره بيمينه ولا يستنجي بيمينه ولا يتنفس في الاناء ابو قتاده روایت کرد از پیغمبر که فرمود وقتی که بول کند یکی از شما پس البته نگیرد ذکر خود را بدست راست واستنجا نکند بدست راست ودم نزند در ظرف آب خوردن باب الاستنجاء بالحجارة بیان استنجا کردن بسنگریزه حدثنا احمد بن محمد المكي قال حدثنا عمرو بن يحيى بن سعيد بن عمرو المكي عن جده عن ابي هريرة قال اتبعت النبي صلى الله عليه وسلم وخرج لحاجته فكان لا يلتفت فدنوت منه مرویست از ابی هریره که گفت از پی رفتم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم وبرآمده بود آن حضرت برای قضای حاجت خود وبود آنحضرت که پیش وپس نمیدید پس نزدیک شدم از آنحضرت فقال ابغني احجارا استنفض بها او نحوه پس فرمود طلب کن مرا سنگریزها که طهارت کنم بآن یا فرمود آن حضرت مانند این لفظ استنجا ولا تأتني بعظم ولا روث ومیار مرا استخوان ونه سرگین فاتيته باحجار بطرف ثيابي آوردم آنحضرت را سنگریزها باطراف جامهای خود في ضعتها الى جنبه واعرضت عنه پس نهادم آن سنگریزها به پهلوی آنحضرت وجدا شدم از آن حضرت فلما قضى اتبعه بهن وقتی که قضای حاجت کرد الحاق کرد محل نجاست بسنگریزها باب لا يستنجي بروث استنجا کرده نشود بسرگین حدثنا ابو نعيم قال حدثنا زهير عن ابي اسحق قال ليس ابو عبيدة ذكره گفت ابو اسحق ذکر نکرد این حدیث را ابو عبیده یعنی این حدیث را من از ابو عبیده ووی از عبد الله روایت نمیکنم چنانکه دیگران کرده اند ولكن عبد الرحمن بن الاسود عن ابيه لیکن ذکر کرد مرا عبد الرحمن از اسود انه سمع عبد الله يقول اتى النبي صلى الله عليه وسلم الغائط بتحقیق اسود شنید عبد الله بن مسعود را که میگفت آمد پیغمبر خدا خلا را فامرني ان آتيه بثلاثة احجار فوجدت حجرين والتمست الثالث فلم اجده فاخذت روثة فاتيته بها پس فرمود اینکه مرا بیارم آنحضرت را سه تا سنگریزه پس یافتم من دو سنگریزه وطلب کردم سیوم سنگریزه را پس نیافتم پس گرفتم سرگین را آوردم آن حضرت را آن سرگین فاخذ الحجرين والقى الروثة وقال هذا ركس پس گرفت آن حضرت دو سنگریزه را وانداخت سرگین را وفرمود این نجس است وقال ابراهيم بن يوسف عن ابيه عن ابي اسحق قال حدثني عبد الرحمن مقصود مولف ازین تعلیق رد است بر کسی که گفته ابو اسحق تدلیس کرده درین حدیث طحاوی که از علماء حنفیه است استدلال کرده باین حدیث که تثلیث احجار شرط نیست چنانکه امام اعظم وامام مالک وغیرهما بآن رفته اند وگفته اند که از یک حجر بدو طرف او اکتفا کرده باشد مقصود

ولكان منقطعا است طريق ابو عبيدة لكنه متصل من طريق عبد الرحمن فلا تنافي بين روايتي زهير واسرائيل الا استدراك كما توهمه الترمذي ولا ايضا اقول ضمير قال يحتمل ان يرجع الى زهير اي قال زهير ليس ابو اسحق ذكره ابا عبيدة بل ذكره عبد الرحمن بن الاسود ويكون في الواقع سمع ابو اسحق من كل واحد منهما فلا استدراك ايضا على ان كون اسرائيل اشهر اصحاب ابي اسحق واوثقهم واكثرهم رواية عنه لا يقتضي ان يكون جميع ما رواه راجحا على ما رواه غيره فتدبر

اسماء الرجال

تثلیث صحیح است بنیت احیا | **باب الوضوء مرة مرة** | دربیان آنکه وضو یکبار شستن اعضا آمده | **حدثنا** محمد بن یوسف
قال اخبرنا سفیان عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن ابن عباس قال توضأ رسول الله صلی الله علیه وسلم مرة مرة
گفت ابن عباس کرد وضو پیغمبر یکیک بار | **باب الوضوء مرتین مرتین** | **حدثنا** الحسین بن عیسی قال حدثنا یونس بن
محمد قال اخبرنا فلیح بن سلیمان عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم عن عباد بن تمیم عن عبد الله بن زید
ان النبی صلی الله علیه وسلم توضأ مرتین مرتین | پیغمبر خدا وضو کرد و شست اعضا را دو دو بار از برای جواز و تعلیم امت | **باب الوضوء ثلثا ثلثا**
وضو کردن سه سه بار | **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله الاویسی قال حدثنی ابراهیم بن سعد عن ابن شهاب ان عطاء بن یزید اخبره ان حمران
مولی عثمان اخبره انه رأی عثمان بن عفان دعا باناء | تحقیق حمران مولی عثمان خبر داد که دید عثمان رضی الله عنه که طلبید ظرف آب را
فافرغ علی کفیه ثلث مرات فغسلهما | پس ریخت آب را بر دو کف دست سه بار پس شست هر دو کف را [illegible]
در روایت دیگر است درین حدیث غایت غسل بیان نکرده | ثم ادخل یمینه فی الاناء | پس در آورد دست راست را در ظرف آب و برگرفت
از آن آب و در دهن کرد | فمضمض | پس گردانید در دهان | واستنشق | و در بینی کرد درین روایت هم سه بار نگفت و در روایت
دیگر آمده | ثم غسل وجهه ثلثا | پس شست روی خود را سه بار | ویدیه الی المرفقین ثلث مرار | پس شست هر دو دست
را تا آرنج سه بار | ثم مسح برأسه | پس مسح کرد بسر خود اینجا هم ثلثا نگفت چنانکه در اعضای دیگر گفته معلوم میشود که یکبار مسح کرد چنانچه
مذهب ابوحنیفه و مالک و احمد است رضی الله عنهم | ثم غسل رجلیه ثلث مرار الی الکعبین | پس شست هر دو پای را تا
کعب بر پای | ثم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ نحو وضوئی هذا
کسی که وضو کند مانند صورت وضوی من | ثم صلی رکعتین لا یحدث فیهما نفسه | پس گزارد دو رکعت که حدیث نکند در آن
نفس خود را از خواطر دنیوی و وساوس شیطانی است تفکر و تدبر در معانی قرآن و ترس آخرت [illegible] ازین ثواب نخواهد بود بلکه
خواطر که تعلق نداشته باشد اگر بی‌اختیار شود و نایستد و توجه بآن نماید داخل حدیث نفس نخواهد بود با اینهمه اگر [illegible]
در ساحت باطن دیگری نباشد یقین که جزای آن بر وجه اکمل خواهد یافت | غفر له ما تقدم من ذنبه | آمرزیده شود مر او را آنچه پیش ازین
کرده از گناهان و در بعضی روایات ما تاخر نیز واقع شده گویا مراد آنست که بعض انسان گناهی از وی واقع نشود [illegible]
که محفوظ باشد از معاصی | وعن ابراهیم قال قال صالح بن کیسان قال ابن شهاب | یعنی ابراهیم بن سعد گفته که صالح بن کیسان
نیز از ابن شهاب همچنین روایت کرده | ولکن عروة یحدث عن حمران فلما توضأ عثمان قال الا احدثکم حدیثا
لیکن حدیث میکند [illegible] حمران هرگاه وضو کرد عثمان گفت آیا حدیث کنم شما را حدیثی اگر نبودی آیت قرآنی حدیث
نمی بود [illegible] تحدیث از احتیاط آنکه مغرور شوند و از اعمال باز مانند | سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول لا یتوضأ رجل فیحسن
وضوءه ویصلی الصلوة الا غفر له ما بینه وبین الصلوة حتی یصلیها | شنیدم پیغمبر خدا را که میفرمود [illegible]
وضوی خود را برعایت جمیع آداب و سنن وضو و بگذارد نماز مگر آنکه آمرزیده شود مر او را گناهانی که میان او و میان نماز دیگر است
تا آنکه فارغ شود از نماز دیگر | قال عروة الآیة ان الذین یکتمون ما انزلنا | گفت عروه بن زبیر آیت آنست که وعید در کتمان [illegible]

باب الاستنثار فی الوضوء | دربیان بینی افشاندن در وضو | ذکره عثمان و عبد الله بن زید وابن عباس عن النبی صلی الله
علیه وسلم | ذکر کرده است این معنی را عثمان بن عفان و عبد الله بن زید و ابن عباس ایشان نیز | **حدثنا** عبدان قال اخبرنا
عبد الله قال اخبرنا یونس عن الزهری قال اخبرنی ابو ادریس انه سمع ابا هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال

شیخ الاسلام | كتاب الایمان

ان الدین عند الله الاسلام | هر آینه دین پسندیده نزد خدا اسلام است و بر قول [illegible] | ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه | و کسی که طلب کند سوای اسلام دینی را پس هرگز قبول کرده نشود ازوی مراد درین دو آیه اسلام حقیقی است که عین ایمان است چنانکه ایمان غیر وی باشد لازم آید [illegible] مفهوم آیه اولی [illegible] مقبول نباشد [illegible] آن عبارت اجماع است [illegible] است که استدلال بر آن کرد | **حدثنا** ابو الیمان | قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی عامر بن سعد بن ابی وقاص [illegible] سعد رضی الله عنه یعنی ابن ابی وقاص قرشی زهری که یکی از عشره مبشره و صاحب شوری و مهاجرین اولین [illegible] بیشتر [illegible] رسول الله صلی الله علیه

من توضأ فليستنثر ومن استجمر فليوتر گفت ابوہریرہ کہ آنحضرت فرمود کسی کہ وضو کند پس گو کہ در بینی افشاند و کسی کہ کلوخ گیرد برای استنجا گو کہ طاق گیرد **باب** الاستجمار وترا سنگ استنجا در حالی کہ طاق است **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا توضأ احدكم فليجعل فی انفه ماء ثم لينتثر ومن استجمر فليوتر واذا استيقظ احدكم من نومه فليغسل يده فرمود آن حضرت وقتی کہ وضو کند یکی از شما پس گو کہ بگرداند در بینی خود آب را پستر بیفشاند و کسی کہ کلوخ استنجا گیرد پس بگیرد طاق سہ یا پنج یا ہفت و وقتی کہ بیدار شود یکی از شما از خواب پس گو کہ بشوید دست خود را امر برای ندب است چون امر تعبدیست فرق در شاک و متیقن نیست و نسبت پیوستہ آن حضرت صلى الله عليه وسلم در حال بیداری ہم ناہر دو دست خود را می شست در ظرف و ضو و دست نمی انداخت صلى الله عليه وسلم پس بعد از خواب بطریق اولی باشد چنانچہ از ظاہر حدیث معلوم می شود قبل ان يدخلها فی وضوءه پیش از آنکہ در آرد دست در آب وضو فان احدكم لا يدری این باتت يده تحقیق یکی از شما وقتی کہ خواب کرد نمیداند کجا شب کرده است دست او بجای نجس رسیده است یا نہ **باب** غسل الرجلين ولا يمسح على القدمين در بیان شستن ہر دو پای و مسح ناکردن بر قدمین اگر برہنہ باشند

حدثنا موسى قال حدثنا ابو عوانة عن ابی بشر عن يوسف بن ماهك عن عبد الله بن عمرو قال تخلف النبی صلى الله عليه وسلم عنا فی سفرة سافرناها گفت ابن عمرو واپس ماند پیغمبر خدا از ما در یک سفری پس دریافت ما را در رسید با و قد ارهقنا العصر فجعلنا نتوضأ ونمسح على ارجلنا و تحقیق نزدیک رسید وقت نماز عصر پس گشتیم ما آن کہ وضو میکردیم و از شتاب زدگی کہ مسح میکردیم بر پاہای خود یعنی تمام نمی شستیم فنادی باعلى صوته ويل للاعقاب من النار مرتين او ثلثا پس ندا کرد آواز بلند وای مر پاشنہا را از آتش یا اہل پاشنہا را کہ تقصیر کرده اند در شستن آنہا دو بار فرمود یا سہ بار شک راویست درین حدیث رد است بر شیعہ کہ گویند واجب ہمین مسح است و غسل رجلین بدعت است از آنکہ اگر مسح واجب بودی بر آن وعید بآتش و زجر نفرمودی اگر گویی کہ ظاہر روایت مسلم انست کہ انکار آنحضرت برین جماعہ از آن بود کہ تمام پاہا نشستہ بودند نقل کرده کہ پاشنہای ایشان سفید بود و نرسیده بود بآن آب گوئیم این حدیث شیعہ را فائده نمیکند برگاه بر ناشستن پاره اندکی وعید فرمود پس آنکہ اصلا نشویند بطریق اولی جزا بد بود و شیعہ بر پشت قدم مسح میکنند و پاشنہ اصلا نمی شویند و حق درین مسئلہ آنکہ آیت مجمل است و حدیث غسل کہ بحد تواتر رسیده مبین آنست **باب** المضمضة فی الوضوء گردانیدن آب در دہان قاله ابن عباس وعبد الله بن زيد عن النبی صلى الله عليه وسلم گفتہ است مضمضہ را ابن عباس و عبد الله بن زید در حالی کہ نقل اند از پیغمبر خدا **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهری قال اخبرنی عطاء بن يزيد عن حمران مولى عثمان بن عفان انه رأى عثمان رضی الله عنه دعا بوضوء فافرغ على يديه من انائه فغسلهما ثلث مرات حمران دید عثمان را کہ طلبید آب وضو را پس ریخت بر دو دست خود از ظرف آب پس شست ہر دو دست را سہ بار ثم ادخل يمينه فی الوضوء ثم تمضمض واستنشق واستنثر پستر در آورد دست راست را در آب پستر گرفت آب را و مضمضہ کرد و در بینی انداخت و بیفشاند از آب از بینی ثم غسل وجهه ثلثا ويديه الى المرفقين ثلثا پستر شست روی خود را سہ بار و ہر دو دست تا آرنج سہ بار ثم مسح برأسه ثم غسل كل رجل ثلثا پستر مسح کرد سر خود را پستر شست ہر دو پای را سہ بار ثم قال رأيت النبی صلى الله عليه وسلم يتوضأ نحو وضوئی هذا پستر گفت عثمان دیدم پیغمبر خدا را کہ وضو میکرد مانند وضوی من کہ دیدی و قال من توضأ نحو وضوئی هذا ثم صلى ركعتين لا يحدث فيهما نفسه غفر الله له ما تقدم من ذنبه فرمود آن حضرت کسی کہ وضو کند مانند وضوی من پستر دو رکعت نماز بگذارد در حالی کہ حدیث نکند در آن دو رکعت نفس خود را بیامرزد خدا او را آنچہ کرده است پیشتر از گناه **باب** غسل الاعقاب

شرح الاسلام | كتاب الايمان

اوما مسلمان آباه بضم ہمزه و فتح بمعنی اظن و بفتح بمعنی اعلم ہر دو روایت آمده و ترجیح کرده لیکن بضم سعد تاکید دین بان و لام و مراجعت وی مر آنحضرت را درین اده و تکرار نسبت علم بسوی خود دلالت دارد برآنکہ بود سعد جازم با عتقاد خود و فقال پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم بطریق مشورت و بجہت ارشاد بعدم قطع با یمان او استعاذ از گفتن وی مومن یعنی اولی است کہ بجای مومن مسلم گوید چہ اسلام اطلاق کرده میشود بر اظہار انقیاد و اطاعت اگرچہ حال باطنش معلوم نباشد و این انکار ایمان آن مرد نیست بلکہ ارشاد بطریق حکم ادب است بدلالت قول آخر کہ فرمود و غیره احب الی فسكت قليلا سعد گوید پس خاموش ماندم اندکی ثم غلبنی ما اعلم منه پس غالب کرد مرا چیزی کہ میدانستم از ایمان و صلاح و مستحق بقرائن و امارات فعدت لمقالتی پس عود کردم گفتہ پیشین خود را برای انجاح حاجت مستحق فقلت ما لك عن فلان فوالله انی لاراه مومنا فقال او مسلما فسكت قليلا ثم غلبنی ما اعلم منه فعدت لمقالتی وعاد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المقالة و در روایتی اعاده سوال و جواب پیدا شده باشد بدلالت قول وی فغلبنی ما اعلم عدم قبول آنحضرت قول او را از آن وجہ است کہ سعد این کلام سوکند تاکید نمیگفت بلکہ مدح و ثنا آن مرد بود تا توسل کند بدان در عطا دادن و آنہا منا تشبہ مجبور نقط فرمود و باز اعتذار نمود از عدم عطا او چنانکہ گفت ثم قال انی لاعطی الرجل وغيره احب الی منه آنحضرت در اعتذار یا سعد انی لاعطی الرجل من سید ہم عطا مردی را کہ ضعیف الایمان باشد بمصلحت تالیف و غیره احب الی منه بجای کہ غیر وی دوست تر است نزد من از وی خشية ان يكبه الله فی النار بجہت خوف آنکہ در اندازد او را خدا در دوزخ برجوع وی از ایمان و نسبت کردن وی مر الجیب و بخل اگر ندہم او را و غیر وی چون ایمان دارد از رجوع وی بکفر و بدی اعتقاد او را علم حکمت حرمان را با ایمان وی می سپارم و وی دوست تر است سو من بوصف ایمان و حدیث دلالت کرد بر آنکہ اقرار لسانی مرد از اعتقاد باطن معلوم نباشد و باشد برا استیلا حاد مسلم باید گفت نه مومن چنانچہ در ترجمہ باب گذشت و رواه در روایت کرده ان حدیث یونس ابن یزید ایلی و صالح بن کیسان مدنی و معمر بن راشد بصری

دربیان شستن پاشنها در وضوء وکان محمد بن سیرین یغسل موضع الخاتم اذا توضأ و بود ابن سیرین که از کبار تابعین ست
میشست جای خاتم را وقتی که وضو میکرد و مذهب امام اعظم و امام شافعی آنست که اگر خاتم تنگ باشد تحریک کند و اگر کشاده باشد حاجت
تحریک نیست و تواند که شستن جای خاتم که ابن سیرین میکرد همین باشد و محمول بود قول ابن سیرین که بسند صحیح موصول هم آمده در آنچه
آن باشد که آب هرچند بجای خاتم برسد احتیاط میکرد و بس و اما اعقاب لازم است که آنرا بشوید حدثنا آدم بن ابی ایاس قال حدثنا
شعبة قال حدثنا محمد بن زیاد قال سمعت ابا هریرة وکان یمر بنا والناس یتوضؤن من المطهرة قال گفت محمد بن زیاد شنیدم
ابا هریره را در حالی که میگذشت با ما در حالی که مردم وضو میکردند از ظرفی که آماده طهارت بود و قال اسبغوا الوضوء فان ابا القاسم صلی الله
علیه وسلم قال ویل للاعقاب من النار یعنی شنیدم ابو هریره را در ان حال که قائل بود و این قول اتمام کنید وضوء را تحقیق
ابو القاسم صلی الله علیه وسلم فرمود وای مر پاشنهای ناشسته را از آتش دوزخ این بحسب اتفاق در تمام ناشستن پاشنها واقع شده
حال در تعمیم ناشستن همه اعضای مفروضه همچنین ست **باب غسل الرجلین فی النعلین ولا یمسح علی النعلین**
باب در بیان شستن هر دو پای که در نعلین ست نه در موزه و مسح ناکردن بر بالای نعلین که چنانکه ثبوت دارد حدثنا
عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن سعید المقبری عن عبید بن جریج انه قال لعبد الله بن عمر یا ابا عبد الرحمن رأیتک
تصنع اربعا لم ار احدا من اصحابک یصنعها تحقیق عبید گفت مر ابن عمر را ای ابو عبد الرحمن دیدم من ترا که میکنی چهار چیز را که ندیدم
هیچ یکی را از یاران تو که اصحاب پیغمبر اند میکرده باشد قال وما هی یا ابن جریج قال رأیتک لا تمس من الارکان الا الیمانیین
گفت ابن عمر کدام اند آن چهار چیز ای ابن جریج گفت دیدم که بوسه نمیدهی از چهار رکن کعبه مگر این دو رکن یمانی را که در ان حجر اسود
و رکن عراقی ست بطریق تغلیب آنرا یمانی گفته ست ورأیتک تلبس النعال السبتیة و دیدم ترا که می پوشی نعلین چرم که موی ندارد یا آنکه
دباغت شده است و این مخصوص ست باهل نعیم و [illegible] پوشیدند مگر غیر مدبوغ موی دار ورأیتک تصبغ بالصفرة و دیدم ترا که رنگ
میکنی جامه یا ریش را بزعفران ورأیتک اذا کنت بمکة اهل الناس اذا رأوا الهلال ولم تهل انت حتی کان یوم الترویة
و دیدم ترا وقتی که هستی تو بمکه آواز بلند میکنند مردم بلبیک برای احرام حج یا عمره وقتی که دیدند ماه ذی الحجه را و نمیکنی تو تا آنکه باشد هشتم ماه
ذی الحجه یعنی شروع در مناسک اول نمیکنی قال عبد الله اما الارکان فانی لم ار رسول الله صلی الله علیه وسلم یمس الا الیمانیین
گفت عبد الله بن عمر اما تخصیص یمانیین دو رکن را از آنست که من ندیدم پیغمبر خدا را مس میکرد از ین ارکان مگر دو رکن یمانی را زیرا که بس
آن دو رکن بنای ابراهیم علیه السلام انچه باقی مانده ست این دو رکن ست و هر دو رکن دیگر تردد واقع ست بجهت حطیم که بیرون مانده
در ان طرف از کعبه را امروز بر قواعد ابراهیم علیه السلام بنا نکنند بوسه دهم هر چهار رکن را و اما النعال السبتیة فانی رأیت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یلبس النعال التی لیس فیها شعر ویتوضأ فیها فانا احب ان البسها و پوشیدن نعال سبتیه زانکه تحقیق دیدم
پیغمبر خدا را که می پوشید نعالی که نیست در وی موی و وضو میکرد در ان یعنی وضو کرده پای شریف را در ان می آمد
پس من دوست میدارم که بپوشم آنرا و آنرا بمتابعت وی صلی الله علیه وسلم و اما الصفرة فانی رأیت رسول الله صلی الله علیه
وسلم یصبغ بها فانا احب ان اصبغ بها و اما رنگ کردن بزردی پس تحقیق من دیدم پیغمبر خدا را که رنگ میکرد از ان زردی پس من دوست میدارم
این را رنگ کثیر آن گفته اند که مراد رنگ کردن جامهاست چنانچه تصریح بان واقع شده در سنن ابو داود کان یصبغ بالورس والزعفران
ثیابه حتی عمامته بود آنحضرت که رنگ میکرد [illegible] بزعفران جامهای خود را تا آنکه عمامه را بعضی گفته اند که مراد موی ریش است چنانکه [illegible]
ابی داود واقع شده کان یصفر لحیته [illegible] از صحابه و تابعین خضاب میکرد [illegible] ترجیح کرده است قول اول را [illegible]

برآمده کرده شتق از سلم بمعنی سلامت ست بمعنی ایمن باشد
از من و ایمن دارم مرا از شر خود [illegible] که بیشتر
سلامت باد بر تو از جمیع آفات و مکروهات وعلینا
وقال عمار وگفت عمار بن یاسر که از سابقین اولین
و عاشران [illegible] بدر و صاحب اسرار ست [illegible]
بر رفاقت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در قتال اهل
یمامه مقطوع گشت و بعد برفاقت علی مرتضی رضی
الله عنه در جنگ صفین کشته شده سنه سبع و ثلثین
ثلاث من جمعهن فقد جمع الایمان سه خصلت
اند کسی که فراهم آرد آنها را پس تحقیق فراهم آورد
کمالات ایمان را الانصاف من نفسک یکی از
نفس خود کردن و پنج حقوق خدا و مردم دهد
او ادا نمودن و بذل السلام للعالم و دوم دادن سلام
مر عالم را الف لام در اصل برجه ماسوی خداست از
مخلوقات [illegible] تمامه مسلمانان [illegible]
آشنا اشاره [illegible] اختصار و مکارم
اخلاق است والانفاق من الاقتار سیوم خرج
کردن مال و نفقه دادن [illegible] احتیاج و اقتار
باشد بر عیال و زمان و فقرا و در جماعت [illegible]
بانجمال برای مبالغه و تحریض این صفت در بیان [illegible]
کرم ست چنانکه [illegible] کرده است [illegible]
[illegible] خود اللقول [illegible] علی النفس [illegible]
بهم خصاصة [illegible] اختیار میکند [illegible]
هجرت کند [illegible] مر دیگران [illegible] ایشان [illegible]
باشد [illegible] و اختیار [illegible]
[illegible] اصول خصائل جامع کمالات [illegible]
خوانده حدثنا قتیبة [illegible] عن
[illegible] ابن [illegible] ابی سعید [illegible]
[illegible] موحده و سکون [illegible] منسوب [illegible]
[illegible] البیت [illegible] روایت [illegible] صحاح ست
[illegible] و [illegible] قال
حدثنا اللیث عن یزید بن ابی حبیب عن ابی
الخیر عن عبد الله بن عمرو [illegible] بن عامر
و بیان [illegible] ان رجلا سال رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم ای الاسلام خیر
تحقیق [illegible] سید آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
خصلت اسلام بهترست قال تطعم الطعام
طعام تا [illegible] تقرأ السلام [illegible]
سلام [illegible] تحیه [illegible]
[illegible] سلام کنده باعث [illegible] و سلام [illegible]
[illegible] سلام [illegible] و [illegible]
گفته [illegible] علیه السلام و [illegible] اسلام
[illegible] سلام مکتوب [illegible]
علی من عرفت ومن لم تعرف بر کسی [illegible]
[illegible] کسی [illegible] معاملت [illegible]
بجذب مال و حفظ [illegible] صفات حمیده [illegible]

قول ثانی جواب داده بآنکه تطلیب میکرد تا آنکه رنگ میکرد و مؤلف در کتاب لباس آورده از انس بن مالک که تحقیق رنگ نکرد آن حضرت جامه را بزردی اما گوی که این باعتبار اکثر و اغلب اوقات است و حدیث رنگ کردن باعتبار نادر احوال است و اما الاهلال قال الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم تهل حتی تنبعث به راحلته اما لبیه پس از آنرو است بدرستیکه من ندیدم پیغمبر خدا را که تلبیه میکرد تا آنکه بر می انگیخت او را اسپ او یعنی ابتدا تلبیه آن زمان میکرد که احرام بسته براه میرفت آمد آن روز هشتم از ماه ذی الحجه بود و تفصیل آن در کتاب حج بوضوح میرسد **باب** التیمن فی الوضوء والغسل در بیان اختیار کردن طرف راست در وضو و غسل یعنی ابتدا کردن از جانب راست بدشستن راست و پای اندر وضو و جانب راست بدن در غسل **حدثنا** مسدد قال حدثنا اسمعیل قال حدثنا خالد عن حفصة بنت سیرین عن ام عطیة قالت قال النبی صلی الله علیه وسلم لهن فی غسل ابنته ابدأن بمیامنها و مواضع الوضوء منها گفت ام عطیه که علاج میکرد در غسل میاد مرده زنان را از مو و پیغمبر خدا مر ام عطیه و زنان دیگر را که با وی بودند در غسل دختر خود زینب چنانچه مسلم تصریح کرده ابتدا کنید در غسل باطراف راست و جاهای وضو از وی **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة قال اخبرنی اشعث بن سلیم قال سمعت ابی عن مسروق عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یعجبه التیمن گفت عائشه بود پیغمبر خدا که خوش می آمد او را ابتدا از طرف راست فی تنعله در نعل پوشیدن یعنی در پای راست می پوشید و ترجله و در شانه کردن که ابتدا از طرف راست از سر و ریش میکرد و طهوره و در طهارت کردن یعنی دست و پای راست می شست در وضو و جانب راست می شست در غسل و فی شأنه کله و خوش می آمد تیمن در کار خود همه کار چنانکه طعام خوردن و جامه پوشیدن که دست راست بآستین در می آورد و پای راست بدر مسجد نهاد و همچنین سرمه کردن و ناخن گرفتن و شارب گرفتن و سر تراشیدن و موی بغل گرفتن و جز آن آنچه تعلق بدست و پا دارد و غیر از امور مکروه که تخصیص یافته مثل بر آمدن از مسجد و در خلاء رفتن و استنجا کردن و جامه و پا را از پای بر آوردن که بدست چپ میکرد **باب** التماس الوضوء اذا حانت الصلوة طلبیدن آب برای وضو وقتی که نزدیک شود وقت نماز و قالت عائشة حضرت الصبح فالتمس الماء فلم یوجد فنزل التیمم و گفت عائشه رسید نماز صبح پس طلبیده شد آب و یافته نشد پس نازل شد آیت تیمم **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالک انه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم و حانت صلوة العصر فالتمس الناس الوضوء فلم یجدوه گفت انس دیدم پیغمبر خدا را و حال آنکه نزدیک رسیده بود نماز عصر پس طلب کردند مردم آب را و نیافتند آنرا فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بوضوء فوضع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ذلک الاناء یده و امر الناس ان یتوضؤا منه پس آورده شد پیغمبر خدا آب وضو و در روایتی آمده که مروی اندکی آبی در قدحی آورده نهاد در ظرف آن آب دست مبارک خود را و فرمود مردمان را که وضو کنید از آن آب قال فرأیت الماء ینبع من تحت اصابعه حتی توضؤا من عند آخرهم گفت انس پس دیدم آب که می بر آمد از زیر انگشتان آنحضرت تا آنکه وضو کردند مردم از اول تا رسید تا آخر مردم و هیچکس باقی نماند انس نیز داخل همین مردم است **باب** الماء الذی یغسل به شعر الانسان باب در حکم آب پاک که شسته میشود بآن آب موی آدمی و کان عطاء لا یری به باسا ان یتخذ منها الخیوط والحبال و بود عطا که نمیدید باکی در آنکه گرفته شود از آن موهای رشته جامه دوختن و ریسمان یعنی نمیدید در گرفتن رشته و ریسمان از موی کراهتی و سور الکلاب و ممرها فی المسجد و باب در بیان نجس نابودن پس خورده سگان و گذشتن آنها در مسجد و قال الزهری اذا ولغ فی اناء لیس له وضوء غیره یتوضأ به و گفت زهری وقتی که دهن انداخت سگ در ظرفی که در وی آب است و جز این نیست برای آن آب او را که نیست [illegible]

اسماء الرجال

ذلک تحصیلا له او تنبیها لغیره کان عدم الحضور کانه اذا اهتم الناس بالتماس الوضوء وفاق فعل النبی صلی الله علیه وسلم بالفعل لعدم الاحتیاج فتأمل. **باب** الماء الذی یغسل به شعر الانسان الخ مذهب انه طاهر فی نفسه مثل مذهب ابی حنیفة رحمه الله تعالی والحجة له فی الباب ذلک بالدلائل الا لنجاسة وقول وکان عطاء لا یری به وخلف علی الترجمة بساقه فعلم و سور الکلاب ومرها فی المسجد الآیة ان سور الکلب مذهب البخاری فی ذلک مثل مذهب مالک رحمه الله ان الکلب یطهر وما الشارع الغسل لا سیما بعدد سبع والکلب اراقة الماء تعبدی لیس مبنیا علی النجاسة تعلیقا فی الباب الی ان هذا الحدیث محمول علی التعبد لا یثبت بالاحادیث عدم نجاسة سور الکلب طریق ای ان الکل ان الامر بالغسل تعبدی فتأمل

شیخ الاسلام | کتاب الایمان

که این تمیزی است که موقوف است بر ثبوت وجه تصنیف بموجب مرتب شیخ را و بنا بر عدم اوست و آنکه به بیان احوال عمر و تقید متصدی گشته تصنیفی از ایشان ذکر کرده و نیز لازم می آید که کتابی در تراجم ابواب معتقد باشد و مشهور است که وی استنباط میکند احکام را از احادیث و آن ما ترجمه باب میگرداند و وی متعین است در بیان شان چنانچه کتب سماء و رادان طبری و غیر باقی است سوال بحال خود چه منتج نخواهد که جمع میکردن سر دو تصنیف اگرچه شنیده بود و متفرق پسندیده نماند که ذکر کردن هر شیخ حدیث را در موضعی غیر موضع آخر طریق و وجه سیولت موقوف بر وجود تصنیف از شیخ نیست بلکه مشائخ کفایت میکند چه این از کمال احتیاط و سولت است در جمع احادیث صحیح که از تقریب سماع حدیث در روایت شیخ نیز کافی نبوده حتی حدیث المنقطع که از طریق یک اسناد غیر متصله تر بیان لفظ بیان نماید

مطالب وضو را آبی جز آن باید که وضو کند آن آب که در زبان سگ بآن رسیده و قال سفیان هذا الفقه بعینه لقول الله عزوجل فلم تجدوا ماء فتیمموا وهذا ماء وفي النفس منه شيء ويتيمم گفت سفیان ثوری این حکم بوضو کردن از آن آب مذکور بعینه از جهت فرموده خداست که فرموده پس اگر نیابید آبی را پس تیمم کنید و این خود آب است و در لعاب سگ چیزی است غیر متیقن از جهت عدم اتفاق بنجاست پس خورده سگ و در نفس از آن کراهتی است تیمم مکانه و یتیمم مراد از آنست که وضو کرده شود بآب مذکور از جهت بودن او آب و تیمم کرده شود از جهت احتیاط گفته اند مراد سفیان آنست که این آب مخلوط بلعاب سگ آب صرف نیست چنانکه میگوید این آب نجس است و اگر میدید میگفت که وضو کند و تیمم هم آب نجس کرا بی که رسید آنرا باید شست و پاک کرد تا نماز به تیمم روا بود و حدیثی که بعد از این می آید که اگر سگ بنوشد آب در ظرف هفت بار باید شست آنرا صریح است در نجاست لعاب

حدثنا مالك بن اسمعيل قال حدثنا اسرائيل عن عاصم عن ابن سيرين قال قلت لعبيدة عندنا من شعر النبي صلى الله عليه وسلم اصبناه من قبل انس او من قبل اهل انس گفت سیرین گفتم مر عبیده را نزد ما چیزی از موی شریف پیغمبر است که رسیده است ما را آن موی را از جانب انس یا از جانب اهل انس شک راوی است فقال لان يكون عندي شعرة منه احب الي من الدنيا وما فيها پس گفت عبیده هر آینه بودن تار موی از آن حضرت نزد من محبوب تر است از حیات دنیا و هر چه در دنیا است از متاع عیش و عشرت حدثنا محمد بن عبد الرحيم قال اخبرنا سعيد بن سليمان قال حدثنا عباد عن ابن عون عن ابن سيرين عن انس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما حلق راسه كان ابو طلحة اول من اخذ من شعره انس گفت تحقیق پیغمبر خدا هرگاه تراشید سر خود را در حجة الوداع بود ابو طلحه اول کسی که گرفت از موی آن حضرت مناسبت این حدیث بجزو اول تر جمه آنست که چیز اگر به تبرک و شرافت اصحاب پیغمبر نگاه داشته اند و گفته که محبوب تر از هر چه در دنیا است از موی مبارک و متضمن یقین که پاک و هر چه پاک است آبی که بوی رسد نیز پاک است و این سند است بر مذهب کسی که قائل است بنجاست موی که از بدن جدا شده و گفته که اگر در آب افتد نجس گردد چنانکه مذهب امام شافعی است و جهت آنکه ابو المکارم شارح مختصر وقایه نقل میکند از کتب شافعیه که در موی شریف آن حضرت نزد شافعیه در طهارت و عدم طهارت دو قول است اما تو نا سمعنا من هذا القبيل السور فرشیده نا آنکه در ترجمه مطلق موی مراد است و این تقریر اگر کرده آمد علت آن شرافت تبرک گرفته قیاس مطلق موی درست نمی آید حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا شرب الكلب في اناء احدكم فليغسله سبعا گفت پیغمبر فرمود وقتی که نوشید سگ آبی یا شیری که در ظرف یکی از شما است گو بشوید این ظرف را هفت بار از آنکه لعاب سگ نجاست غلیظ است و هفت بار از جهت کمال احتیاط است و گرنه نجاست غلیظه به سه بار شستن زائل میشود و ذکر احد اتفاقی است حکم آن تعین کرد در همین باشد همچنین نسبت انا بمخاطب برای ملکیت نیست یعنی آنست که ظرفی که یکی از شما آب از آن وضو میکند از آن و حکم مقصور نیست بظرف آب است اگر ظرف طعام باشد و سگ از آن بخورد باید که اگر چون سگ بآن رسید آنرا باید انداخت و شستن ظرف در کار نیست حدثنا اسحق قال اخبرنا عبد الصمد قال اخبرنا عبد الرحمن بن عبد الله بن دينار قال سمعت ابي عن ابي صالح عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم ان رجلا رأى كلبا ياكل الثرى من العطش ابو هریره نقل میکند از پیغمبر خدا که مردی دید سگی را که میخورد گل از تشنگی فاخذ الرجل خفه فجعل يغرف له به حتى ارواه پس گرفت آن مرد موزه خود را پس گشت که آب میگرفت برای سگ بآن موزه تا آنکه سیراب کرد آن سگ را فشكر الله له فادخله الجنة پس جزا داد آن مرد را بسبب آن و آورده اند بهشت و مولف استدلال کرده باین حدیث بطهارت سور سگ پوشیده نماند که این حکایت از شریعت سابقه است و در تکرر شریعت سابقه شرع ما است اختلاف است و بر تقدیر تکرر شریعت

شیخ الاسلام | | کتاب الایمان

در مقام مرد و حلال مباحث ایمان بطریق استطراد و گفت باب کفران العشیر باب انکار نعمت شوهر کردن و کفر دون کفر این باب است کفر بالضم ناگرویدن و ناسپاس کردن کفران شکر کذا فی الصراح و بیشتر استعمال کفر در ضد ایمان و کفران در ضد نعمت است و عشیر بمعنی شوهر است از معاشرت بمعنی مخالطت و تواند که مراد مطلق معاشر باشد که کفران حقوق او هم مطلقا نیز محترم گفت اند و چنانکه طاعات از ایمان گرفته اند معاصی را کفر گویند بطریق تشبیه و مجاز بمعنی کفران نعمت نه بطریق حقیقت که کفر موجب خلود است و برای آن حدیث در این باب آید و تخصیص این معصیت بذکر از میان سایر معاصی بجهت آنست که چون حق شوهر قرین حق خدا است چنانکه وارد شده اگر امر میکردم کسی را به سجده کردن مر کسی را امر میکردم زنان را که سجده کنند مر شوهر خود را پس کفران حق او نیز قرین کفر بحق خدا باشد و لفظ الحاق کفر کرده شامل کفر حقیقت چنانکه گفت کفر دون کفر یعنی کفری کمتر از کفر است یا فرود تر از وی یا غیر وی یعنی کفر مراتب متعدده مترتبه و معانی مختلفه است و مراد باین کفر نیست که غیر کفر حقیقی باشد که ضد ایمان است فيه عن ابي سعيد عن النبي صلى الله عليه واله وسلم درین باب حدیث مروی است از ابی سعید خدری که روایت کرده است آنرا از پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم چنانچه مولف آنرا در حیض و زکوة آورده و بطریق دیگر و اراده این طریق که درین باب است و تحتمل که حدیث لا یشکر الله من لا یشکر الناس که ترمذی از ابی سعید مروی است مراد باشد یعنی شکر نعمت حق میگذارد کسی که شکر نعمت مردم نگذارد حدثنا عبد الله بن مسلمة ... عن مالك عن زيد بن اسلم کنیت وی ابی اسامه است قرشی مدنی تابعی مولی عمر بن الخطاب ثقة کثیر الحدیث بوده مراد را حلقه بود در مسجد شریف نبوی و بود علی بن الحسین که می نشست بسوی زید پس گفته شد او را که تجاوز میکنی از مجالس قوم خود بسوی غلام عمر بن الخطاب پس گفت می نشیند مرد بسوی کسی که نفع میکند در دین وی سنه کسر در گذشت عن عطاء بن يسار تابعی ثقة مدنی کنیت وی ابی محمد قاضی مدنی هلالی است مولی ام المومنین میمونه است که بسند درست عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال النبي

موقوف است بر آنکه منسوخ نشده باشد واحادیث بتنجیس پس خوردهٔ سگ بسیار است و باین جا ازین حکایت معلوم نشده که آن مردا این موزه را تا شستن بنوشید و نماز بآن کرد قال احمد بن شبیب که از شیوخ مولف است قال حدثنا ابی عن یونس عن ابن شهاب قال حدثنی حمزة بن عبد الله عن ابیه قال کانت الکلاب تقبل و تدبر فی المسجد فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فلم یکونوا یرشون شیئا من ذلک گفت عبدالله بود سگان که می آمدند و می رفتند در مسجد در زمان پیغمبر خدا پس نبودند که پاشند آبی بر آثار سگان بگمان آنکه لعاب در اکثر اوقات از دهان ایشان میریزد و نوشیده نماند که این حدیث نیز دلالت نکرد بر عدم نجاست لعاب سگ از آنرو که طهارت مسجد یقینی است و افتادن لعاب سگ بشک ثابت است و آنچه بیقین ثابت است بشک زائل نمی شود و با آنکه حدیث سابق نیز این قطعا دلالت کرد بر نجاست و این حدیث ما نص او نمی شود چه جای آنکه رفع آن کند حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن ابن ابی السفر عن الشعبی عن عدی بن حاتم قال سألت النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا ارسلت کلبک المعلم فقتل فکل گفت عدی بن حاتم پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم از حکم شکار سگ فرمود وقتی که گذاشتی سگ آموخته خود را پس کشت صید را بخور واذا اکل فلا تاکل وقتی که خورد سگ از آن صید پس مخور فانما امسک علی نفسه نگاه داشته است سگ آن صید را برای خود قلت ارسل کلبی فاجد معه کلبا آخر گفتم میفرستم سگ خود را پس می یابم با سگ خود سگی دیگر را که هر دو گرفته از حکم این شکار چیست قال فلا تاکل فرمود مخور این صید را فانما سمیت علی کلبک و لم تسم علی کلب آخر پس تسمیه نکردی یعنی بسم الله گفته گذاشته بر سگ خود را و تسمیه نکرده بر سگ دیگر و از این حدیث معلوم میشود که تسمیه گفتن وقت گذاشتن لازم است و موافق است بقول خداوند تعالی ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و شافعیه در توجیه و تاویل حدیث و آیه تکلفات کرده اند اما دلالت این حدیث بر ترجمه که بیان عدم نجاست سور کلب است باینست که فرمود آنحضرت بخوردن کشتهٔ سگ بی آنکه فرماید جای دهان و دندان آنرا بشوید و پاک کنید باب من لم یر الوضوء الا من المخرجین القبل والدبر این باب در بیان حکم کسی که نمی بیند اعتقاد نمیکند وجوب وضو را مگر برآمدن از مخارج بدن که دو برآمدن از هر دو راه که فرج پیش است و فرج پس لقوله تعالی او جاء احد منکم من الغائط دلیل میکند مر قول خدای را که برآمدن شان او یا آمده است یکی از شما از غائط یعنی برآمده است از ما ما صد الخ چیزی و درین آیت که در موجبات وضو است ذکر این را فرموده و تعرض نکرد بموجبی دیگر وقال عطاء فیمن یخرج من دبره الدود او من ذکره نحو القملة یعید الوضوء گفت عطا در حق کسی که می برآید از دبر او کرم یا از ذکر او مانند سپش اعاده کند وضو را وقال جابر بن عبد الله اذا ضحک فی الصلوة اعاد الصلوة ولم یعد الوضوء گفت جابر وقتی که خنده کند کسی در نماز اعاده کند نماز را و اعاده نکند وضو را قال الحسن ان اخذ من شعره واظفاره او خلع خفیه فلا وضوء علیه و گفت حسن بصری اگر گرفت یکی از موی خود چیزی یا از ناخنان خود چیزی یا بر آورد موزه ها بعد از مسح پس نیست وضو بروی یعنی واجب نیست که باز تازه بشوید تمام وضو بروی واجب نیست درین صورت مجاهد و حماد و ابن عیینه خلاف کرده اند میگویند واجب است که از سر وضو کند ظاهر اوجه ایشان آنست که اگر در وضو سر موی باند که آب بآن نرسیده وضو باطل است پس باز گرفتن موی و ناخن چیزی هست که آب بآن نرسیده پس وضو باطل باشد و در صورت بر آوردن موزه از پای خود طهارت رفت پس از همه اعضا نیز رفت اما آنکه بطلان جزو موجب بطلان کل است چنانکه نماند وقال ابو هریرة لا وضوء الا من حدث واجب نیست وضو مگر از حدث مراد خارج از قبل و دبر داشته و مگر نه حدث بمعنی ناقض وضو باتفاق موجب است ویذکر عن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان فی غزوة ذات الرقاع و ذکر کرده میشود از جابر که بتحقیق پیغمبر خدا بود در غزوهٔ ذات الرقاع در تسمیهٔ این غزوه بذات الرقاع چند وجه منقول است یکی آنکه نزدیک بکوهی بود که سنگهای او سرخ و سفید و سیاه می نمود

در تمام زمان معاشرت لیتنی تنبیها ازتو بدکی چیزی را که خوش نیامد او را قالت ما رأیت منک خیرا قط گوید ندیدم از تو نیکی را گاهی از حدیث معلوم شد که کفر بر دو قسم است یکی کفر باسد و کفران عشیر و ثانی دون اول است و حرام و مستوجب دخول نار باب المعاصی من امر الجاهلیة بتشدید یا و بسعد یا است یعنی جاهلی بودن و تمام زمان فترت است پیش از اسلام یعنی گناهان از سبب جهل است به تناهج و مراتب ارتکاب نافرمانیها بار کار زمان پیش از اسلام است ولا یکفر صاحبها بارتکابها بصیغه معلوم از کفر و مجهول از تکفیر هر دو مروی است یعنی کافر منسوب بکفر نمی شود صاحب معاصی کبیره و صغیره با وجود آن الا بالشرک مگر بارتکاب شرک که کبیره ترین است و چنین است مذهب اهل سنت و جماعت خلاف خوارج را که مرتکب کبیره را کافر گویند و معتزله صاحب آن را منزلة بین المنزلتین گویند یعنی فاسق که میان مومن و کافر باشد و چون بلا توبه میرد مخلد در نار گویند و مصنف استشهاد کرده و دلالت بر قول خود که معاصی از جاهلیت است و هر معصیت موجب خروج از ملت نگردد بحدیث و گفت لقول النبی صلی الله علیه و آله وسلم انک امرء فیک جاهلیة برای قول آنحضرت مر ابی ذر را که از زد ازاصحابست در عیب کردن او مادر غلام خود را بتحقیق تو مردی هستی که در تو خصلتی از جاهلیت است و استدلال کرده تا بیان کرد چیز شرک کفر نیست و گناهی است که مرتکب آن شرک در ترجمه حقیقی نیست بآن گفت وقول الله عز وجل ان الله لا یغفر

او گفتند که بر جهای او زخمیست و دیگر آنکه از بعضی که بپای او مردم رسیده بود لهذا بسته بود بر پای خود گرینده تا خاک آن در رخمی است
فرمی رجل بسهم فنزفه الدم فرکع وسجد ومضی فی صلوته پس انداخته شد مردی بتیر یعنی تیری بوی رسید پس برآمد ازو
خون پس رکوع کرد و سجود کرد و ماند در نماز گویا هم در نماز او کسی به تیر زده و فرین قول ابو حنیفه اراده کرده است ازین روی که
نیست بعد از صحت احادیث که صریح وال است بر حدث بودن خروج دم معنی این حدیث چنین میگویند که آن مرد جراحت رسیده
از بس که بتلاوت در نماز مستغرق بود از تکلیف زخم و خون فراموش کرده بود چنانکه از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
رضی الله عنه منقول است که فرمود چون من بنماز مشغول باشم پیکان از بدن من برآید که در آن وقت احساس نمیکنم و آن تخم
کرد اگر این معنی نگوییم مشکل میشود بر کسانیکه خروج دم را حدث نمیدانند باید که بفسد نماز هم ندانند از آنکه خون بیدن و جامه رسیده
باشد و این خود باتفاق باطل است و توجیه این اشکال باتکه شاید قلیل باشد و نجاست قلیل معفو است با آنچنان برآمده باشد که به
وجامه نرسد توهین میکند و لیل را وقال الحسن مازال المسلمون یصلون فی جراحاتهم و گفت حسن همیشه مسلمانان نماز میگزاردند
در زخمهای خود یعنی با سیلان خون چنانچه بروایت صحیحه منقول است از حسن بصری که نمی دید وجوب وضو را مگر از خون مگر وقتی که
روان می بود و خون در این رفته ابو حنیفه رضی الله عنه و حدیثی که مولف آورده از جابر منافیست با این مذهب ندارد چنانکه
وقال طاؤس ومحمد بن علی وعطاء واهل الحجاز لیس فی الدم وضوء این جماعه گفته اند که نیست در برآمدن خون
این منقول را هم مخالف مذهب امام ابو حنیفه آورده و جوابش آنکه وضو نکردن در خبر نفی واقع شده روی عام است شامل وضوی
مستحب را با استیناد بالتخصیص کرده اند آنرا بالقسم اول پس این عام مخصوص قطعی نماند و میتوان گفت تخصیص کرده بخون غیر
سائل چنانکه دارقطنی بسند صحیح آورده الا ان یکون دما سائلا اگر گویی که حدیث دارقطنی در برابر حدیث بخاری نیست گوییم تخصیص
بحدیث هرگاه در عمومات کتاب الله درست باشد حدیث بخاری را بطریق اولی است یا آنکه مرد و حدیثی که امام اعظم استدلال باین حدیث کرده اند
نه بخاری بود و دارقطنی وعصر ابن عمر بثرة فخرج منها الدم ولم یتوضأ و فشرد ابن عمر جراحتی خورد را و برآمد خون از وی و وضو
نکرد و پوشیده نماند که اینجا میتوان گفت که خون سیلان شاید نکرده باشد از جراحت تجاوز نموده و بزق ابن ابی اوفی دما فمضی
فی صلوته و انداخت ابن ابی اوفی خونی را پس ماند همچنان در نماز خود شاید ابن خبر را نشنیده از برآمدن خون یا قلیل بوده
بلغم بوده وقال ابن عمر والحسن فیمن یحتجم لیس علیه الا غسل محاجمه گفته ابن عمر و حسن در شان کسی که خون از رگ کشیده نیست
بر وی مگر شستن جاهای رگ زدن با آنکه تضعیف این حدیث کرده اند موقوف است استدلال بر آنکه گویند تقدیر کلام انیست اگر صاحب
رگ زده بعد از شستن محاجم نماز کند حدثنا آدم قال حدثنا ابن ابی ذئب قال حدثنا سعید المقبری عن ابی هریرة قال قال
النبی صلی الله علیه وسلم لا یزال العبد فی صلوة ما کان فی المسجد ینتظر الصلوة ما لم یحدث گفت ابو هریره فرمود پیغمبر
صلی الله علیه وسلم همیشه است بنده در جای نماز یعنی در ثواب نماز ادای کرده است در مسجد و حالیکه منتظر است نماز را مادامی که حدث نکند
فقال رجل اعجمی ما الحدث یا ابا هریرة قال الصوت یعنی الضرطة پس پرسید مردی غیر فصیح چیست حدث ای ابو هریره گفت
آواز یعنی بادی که از دبر با آواز برآید که در حدیث دیگر است چنانکه در روایتی دیگر آمده ضراط او خروه مراد ریح است حدثنا ابو الولید
قال حدثنا سفیان بن عیینة عن الزهری عن عباد بن تمیم عن عمه عبد الله بن زید عن النبی صلی الله علیه وسلم قال
لا ینصرف حتی یسمع صوتا او یجد ریحا فرمود بر نگردد از نماز تا آنکه بشنود آوازی یا دریابد بوئی از این هر دو حدیث معلوم شد
که اگر حدثی در ای آواز یا ریح میبود شاید تعریض آن میکرد ولیکن پوشیده نماند بر اساتید که بادی از دبر برآید که ناقض وضو است

فسماها مؤمنین یعنی نام نهاد خدای عز و جل اینها
دو گروه مقاتلان را که مرتکب کبیره اند مؤمنان بسبب
دلالت کرد بر آنکه ارتکاب کبیره از ایمان بیرون نمیکند حدثنا
سلیمان بن حرب ابو ایوب ازدی بصری قاضی
قال حدثنا شعبة عن واصل الاحدب یا ابن
حیان بفتح مهمله و تشدید تحتانیه اسدی کوفی است نه جد
وی است عن المعرور بن سوید ... و معرور بر وزن
مفعول ابو امیه ابن سوید بتصغیر اسدی کوفی
قال رأیت ابا ذر بتشدید را نامش جندب بضم جیم و
ضم دال و فتح آن ابن جناده بضم جیم و نیز ابن سفیان
غفاری بکسر معجمه منسوب بقبیله غفار از کبار صحابی قدیم
الاسلام است ... که گردن داشتا ماند
تعالی با او بیک بفتح مهمله و سکون موحده ... ملاقات
کردم ابی ذر را بربذه که موضعی است به سه منزل از مدینه
وعلیه حلة وعلی غلامه حلة ... برد ... و
است و بر غلام وی نیز دو جامه است حله بضم مهمله و
لام مشدد دو جامه از یک جنس فسألته عن ذلك
پس پرسیدم از سبب مساوات ... در لباس
خلاف عادت است که لباس غلام کمتر از لباس سید
فقال انی ساببت رجلا پس گفت ابو ذر تحقیق من
دشنام داده بودم مردی را و از سیاق معلوم میشود که
نیز غلام بود فی نفس رسول الله صلی الله علیه وسلم
در زمان آنحضرت تعبیه ... و تشدید تحتانیه بصیغه
متکلم بیان است ساببت ... پس نسبت کردم او را
بعیب نسبت مادر وی در کتاب الادب زیاده کرده
و بود مادر او عجمی یعنی آنکه زبان عربی فصیح نماید خود
عربی باشد یا عجمی و در روایتی آمده گفتم او را یا ابن السوداء
ای سیاه یک فقال لی النبی صلی الله علیه
وآله وسلم یا ابا ذر اعیرته بامه پس گفت آنحضرت
ای ابو ذر عیب کردی او را با مادرش انک امرؤ فیک
جاهلية تحقیق تو مردی هستی که در تو جاهلیت هست
یعنی خلقی از اخلاق وی ... کرد او ... با وجود ... بزرگی
منزلت او نزد وی ... انا ... که بالنسبة بین ...
معاودت کند و شاید وقوع این ... از عدم
... شایستگی ... که آنجا جاهلیت فرمود بعد از آن
ارشاد کرد به ... حسن معاملت با مالیک و ... حدیث
اخوانکم خولکم برادران شما اند خادمان شما که ...
ضرر طبیعی و جسمانی که آدم است نه ... روحانی
که ... صلی الله علیه وآله وسلم جعلهم الله تحت
ایدیکم گردانیده است ایشان را خدا زیر دست شما فمن
کان اخوه تحت یده فلیطعمه مما یأکل پس کسی که
باشد برادرش زیر دست او پس باید که بخوراند او را آنچه
بخورد ولیلبسه مما یلبس و باید که بپوشاند او را

پس هرخارج از سبیلین هم ناقض وضوء است حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا جریر عن الاعمش عن منذر ابی یعلی الثوری عن محمد بن الحنفیة قال قال علی رضی الله عنه کنت رجلا مذاء فاستحییت ان اسأل رسول الله صلی الله علیه وسلم فامرت المقداد ابن الاسود گفت محمد بن حنفیه گفت علی بودم من مردی که بسیاری بود مذی مرا مذی آبی که از ذکر وقت ملاعبت بزن و در وقت انتشار بی شهوت می برآید پس شرم داشتم این را که سوال کنم پیغمبر خدا را پس گفتم مقداد را که بپرسد فسأله فقال فیه الوضوء ورواه شعبة عن الاعمش پس پرسید مقداد آن حضرت را صلی الله علیه وسلم پس فرمود درین صورت وضوء است و روایت کرده است این حدیث شعبه هم از اعمش چنانکه جریر از وی کرده پوشیده نماند که ازین حدیث معلوم شد که خارج از قبل حدث است و مفهوم نمیشود که خارج از غیر سبیلین حدث نیست چنانکه در ترجمه باب گفته اند مراد از صریح لفظ زیرا که نحوا کلام ازانکه فحوای کلام آنست که مذی موجب غسل نیست بلکه موجب وضوست و بس حدثنا سعد بن حفص قال حدثنا شیبان عن یحیی عن ابی سلمة ان عطاء بن یسار اخبره ان زید بن خالد اخبره انه سأل عثمان رضی الله عنه قلت ارأیت اذا جامع ولم یمن قال عثمان یتوضأ کما یتوضأ للصلوة ویغسل ذکره زید بن خالد پرسید عثمان را گفتم آیا میدانی وقتی که جماع کند مردی زن خود را و منی نیفتد از وی حکم آن چیست گفت عثمان وضو کند چنانکه وضو میکند برای نماز یعنی وضو شرعی کند نه لغوی که بمعنی شستن است و بشوید ذکر را بجهت آنکه مذی برآمده باشد و متنجس شده قال عثمان سمعته من رسول الله صلی الله علیه وسلم فسألت عن ذلک علیا والزبیر وطلحة وابی بن کعب رضی الله عنهم فامروه بذلک گفت عثمان شنیده ام اینچه گفتم از پیغمبر خدا پس پرسیدم ازین معنی علی را و زبیر و طلحه و ابی بن کعب رضی الله عنهم پس فرمودند این جماعه صحابه مر شخصی را که جماع کرده و منی نیفتاده باین حکم بدانکه حکم این حدیث منسوخ شده است و اجماع کرده اند علما بر وجوب غسل ازین صورت بعد ازانکه معلوم شد که جمعی کثیر ازاکابر صحابه غسل بی انزال واجب نداشته اند چنانکه عثمان است و علی و زبیر و طلحه و سعد بن ابی وقاص و ابن مسعود و رافع بن خدیج و ابو سعید خدری و ابی بن کعب و ابن عباس و زید بن ثابت لیکن ظاهر آنست که این اکابر صحابه بظاهر بعد از زمان آنحضرت است و عدم علم ایشان بنسخ این حکم کثیر الوقوع خالی از تعجب نیست فتدبر و وجوب غسل بی انزال مرویست از عائشه و ابوبکر و عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب و ابن عمر و ابن مسعود و ابن عباس و مهاجران دیگر و باین رفته اند ائمه اربعه و اصحاب ایشان و نخعی و ثوری و اجماع کرده اند متاخرین برین حدثنا اسحق بن منصور قال اخبرنا النضر قال اخبرنا شعبة عن الحکم عن ذکوان ابی صالح عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ارسل الی رجل من الانصار فجاء ورأسه یقطر تحقیق رسول خدا فرستاد کسی را بسوی مردی از انصار طلبید او را پس آمد در حالی که سر او میچکید آب از غسل فقال النبی صلی الله علیه وسلم لعلنا اعجلناک فقال نعم پس فرمود پیغمبر شاید که شتاب کردیم ترا گفت آن مرد آری یعنی پیش از فراغ از حاجت جماع آمدم چون طلبیدی آمدن او معلوم شد چنانکه آب از سر او تقاطر میکرد این احتمال را داد و حکم آن را بیان کرد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اعجلت او قحطت فعلیک الوضوء فرمود وقتی که شتابانی کنی یعنی پیش از فراغ حاجت برخیزی یا حبس انزال کرده شوی پس بر تو واجب وضوست مناسبت این هر دو حدیث بترجمه ظاهر بلکه برخلاف آن دلالت کرده اند در صورت از پیش و پس چیزی نه برآمده و حکم بوجوب وضو فرموده تابعه وهب قال حدثنا شعبة متابعت کرده نضر را وهب وگفت وهب حدیث کرد ما را شعبه ولم یقل غندر و یحیی عن شعبة الوضوء گفت موفق نگفته است غندر و یحیی از شعبه وضوء را یعنی علیک الوضوء نگفته باب الرجل یوضی صاحبه چه حکم است مردی را

شیخ الاسلام | کتاب الایمان

جمهور بر آنند که مستحب است و واجب ایمان قدرست که رعایت اہل ملہاست کذا قال امروایست که بلال مؤذن آنحضرت که عیب کرده بود او را ابوذر بسیاهی مادر او پس رفت بلال و شکوه کرد پیش آنحضرت پس امر کرد او را بطلبیدن ابی ذر پس چون آمد ابوذر گفت آنحضرت دشنام دادی بلال را و عیب کردی بسیاهی مادر او گفت ابوذر آری فرمود آنحضرت گمان نمیکردم که چیزی باقی مانده در سینه تو از کبر جاهلیت هنوز پس نهاد ابوذر نفس خود را بزمین بسبب ان نهاد رخساره خود را بر خاک وگفت سوگند بخدا بر ندارم رخساره خود را از زمین تا آنکه پای گذارد بلال رخساره مرا بمرد و پای خود آنچه و بود ابوذر به نزد من که برابر خود میداشت غلام را در ملبوس و غیره بجهت اخذ باحتیاط اگرچه مفهوم حدیث مقتضی مساوات است نه مساوات حدثنا عبد الرحمن بن المبارک عیسی بفتح مهمله و سکون تحتیه بیت بجیم بصری سنه دوصد و بیست و بست قال حدثنا حماد بن زید ابن درهم ابو اسمعیل ازرق بصری سنه یکصد و هفتاد و نه قال حدثنا ایوب سختیانی و یونس بن عبید تابعی بصریست موصوف بحسن خلق و کمال فضل سنه یکصد و سی و نه عن الحسن ابی سعید بن الحسن انصاری بصری عالم و عابد و فصیح و فقیه و نامی تابعی اجماع دارند بر علو منزلت و بزرگی قدر وی سنه یکصد و شانزده عن الاحنف ابی بحر بمهمله ضحاک بن قیس رئیس بنی تمیم بود در اسلام و ضرب المثل در حلم سنه شصت و هفت و دریافته بود زمان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم انه قال ذهبت لانصر هذا الرجل یعنی گفت احنف رفته بودم من تا یاری دهم این مرد را یعنی علی ابن ابی طالب را در روز جمل چنانچه در اکثر روایات است فلقینی ابو بکرة پس ملاقات کرد مرا ابوبکره و ابوبکره کان که صحابی مشهور است نامش نفیع بتصغیر نفیع بن حارث بوی کلده گوشه گرفته بود در جنگ جمل از هر دو فریق و رفات او در سنه پنجاه و یک فقال این ترید پس گفت ابو بکره کجا قصد رفتن داری گفتم انصر هذا الرجل گفتم قصد یاری دادن این مرد دارم قال ارجع فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول گفت ابوبکره بازگرد پس بدرستی که من شنیدم آنحضرت را که میفرمود اذا التقی المسلمان بسیفیهما فالقاتل والمقتول فی النار وقتی که در هم شوند دو مسلمان بسیفهای خود و کارزار

كه وضو میکنانید خود را حدثنا ابن سلام قال اخبرنا يزيد بن هارون عن يحيى عن موسى بن عقبة عن كريب مولى ابن عباس عن اسامة بن زيد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما افاض من عرفة عدل الى الشعب فقضى حاجته

اسامه بن زيد گفت بتحقيق پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم هرگاه رجوع كرد از وقوف عرفه توجه كرد بسوى دره كوه پس قضاى حاجت كرد قال اسامة فجعلت اصب عليه ويتوضأ فقلت يا رسول الله اتصلى

اسامه گفت پس گشتم من كه ميريختم آب بر آن حضرت آب او وضو ميكرد پس گفتم اى رسول خدا آيا نماز ميكنى فرمود كه محل نماز پيش است حدثنا عمرو بن على قال حدثنا عبد الوهاب قال سمعت

يحيى بن سعيد قال اخبرني سعد بن ابراهيم عن نافع بن جبير بن مطعم اخبره انه سمع عروة بن المغيرة بن شعبة يحدث عن المغيرة بن شعبة انه كان مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في سفر وانه ذهب لحاجة له

از مغيره كه بتحقيق وى بود با رسول الله در سفرى وبتحقيق آن حضرت صلى الله عليه وسلم رفت براى قضاى حاجتى كه داشت فان المغيرة جعل يصب الماء عليه وهو يتوضأ فغسل وجهه ويديه ومسح برأسه ومسح على الخفين وبتحقيق مغيره گشت كه ميريخت

آب را بروى وآن حضرت وضو ميكرد پس بشست روى خود را ودو دست خود را ومسح كرد بسر خود ومسح كرد بر موزها **باب** قراءة القرآن بعد الحدث وغيره باب در حكم خواندن قرآن عظيم پس از حدث اصغر وغير قرآن مثل ذكر وسلام يعنى غير وغيره راجع بحدث داشته اند برين تقدير مراد از حدث خارج از سبيل خواهد بود چنانكه در حديث ابو هريره بآن تخصيص يافته شيخ ابن حجر از غير حدث نواقض حدث اراده كرده وعينى رحمه الله ازين اراده كرده اولا آنكه مرجع مذكور بايد يا قرينه بر تقدير آن باشد واينجا هر دو مفقود است وثانيا آنكه نواقض حدث نيز است يكى آنكه مثل حدث ديگر مثل حدث باشد اول داخل است در بعد الحدث وثانى خارج از ان وسخن دران نيست انتهى وجود نيست كه حدث خواب آن سرور صلى الله عليه وسلم مراد داشته باشد ونفس خواب آن حضرت اگرچه حدث نيست چون ياد كرده باشند احتمال حدث

باوى دارد پس آنرا مظنه حدث ميتوان گفت برين تقدير رفع ميشود هر دو ايراد عينى بلفظه قال منصور عن ابراهيم لا باس بالقراءة في الحمام نقل كرده است منصور از ابراهيم باكى نيست در خواندن قرآن در حمام مراد وقت حدث است چون در حمام غالب آنست كه تا در وى هستند بحدث ميباشند تخصيص بذكر يافته وبكتب الرسالة على غير وضوء باكى نيست در نوشتن رساله يعنى بر غير وضو تخصيص رساله بذكر آنست كه غالب دران نام خدا وآيات قرآنى مى باشد ودر وقت نوشتن بر زبان ميرسد وقول وفعل را يك حكم داشته

قال حماد عن ابراهيم ان كان عليهم ازار فسلم والا فلا تسلم گفت حماد از ابراهيم اگر باشد بر كسى كه در حمام اند ازار پس سلام كن وگرنه سلام مكن اشاره است بآنكه بر همه غسل كردن بدعت است مانند روى زجر منع سلام بر اهل بدعت كرده اند اكثر شراح گفته اند وجه نهى از سلام آنست كه باعث ميشود بر جواب ودر جواب نام خداست وخبر نيست از آيت قرآن واين معنى منافى مقصود مؤلف است از آنكه درين باب اثبات جواز خواندن قرآن وذكر كرده است آرى مگر گوييم كه در حمام غالب بجنابت مى باشند وجنب از خواندن قرآن ممنوع است بهر تقدير فرق در بين قرآن

وبرهنگى نمى ماند حدثنا اسمعيل قال حدثني مالك عن مخرمة بن سليمان عن كريب مولى ابن عباس ان عبد الله بن عباس اخبره انه بات ليلة عند ميمونة زوج النبي صلى الله عليه وسلم وهي خالته ابن عباس خبر داد كريب را كه بتحقيق وى شب كرد يك شبى نزد ميمونه زوجه پيغمبر خدا وآن ميمونه خاله ابن عباس است فاضطجعت في عرض الوسادة واضطجع رسول الله صلى الله عليه وسلم واهله في طولها گفت ابن عباس پهلو نهادم من در عرض بالش وپهلو نهاد پيغمبر خدا واهل او كه ميمونه است بر طول بالش مراد از عرض طول بالش معتبر بود عرض وطول آدمى است پس عرض آنست كه در عرف دراز ميدانند آنرا وطول بر خلاف آن فنام رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اذا انتصف الليل او قبله بقليل او بعده بقليل استيقظ رسول الله صلى الله عليه وسلم پس خواب كرد آن حضرت تا آنكه چون

شيخ الاسلام | كتاب الايمان

رسول خدا جواب داد كه آن است كه مستحق دوزخ گشته سبب قتل قاتل المقتول پس جهت مال كشته شده وقتل تقصير او است قال انه كان حريصا على قتل صاحبه فرمود بدرستى كه وى حريص بود بر كشتن يار مسلمان خود واين منافى نيست جواب حديث ديگر كه فرمود انا مع عبدى بسيئة فلم يعملها فلا تكتبوا عليه چون قصد كند بنده گناهى وعمل نكند آن را پس نويسيد آن را بروى چه مراد آنست كه گذرد بفكر وى ومستقر وثابت نماند وعزم تصميم مرتبه ثبات واستقرار وتوطين است در دل وى بايد دانست كه روايات نسخ كتاب در ترتيب احاديث وآيات اين باب مختلف اند اصيلى بحديث شده روايت ابى ذر است ودر روايت مستملى حديث ابى بكره ساقط است انتهى كجا ودر روايت اصيلى بحديث ابى ذر باب على ورا آورده ودر ترجمه باب وان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فاصلحوا بينهما فسماهم المؤمنين ساخته

باب ظلم دون ظلم بيان گناهى كه غير گناهى است يعنى فرود تر از آنكه ديگرى است يعنى ظلم اقسام است كه بعضى از آن دون بعضى وفرود در درجات است در حد قسمى با تقسيمى ديگر فرق در عنوان اين باب ودر عنوان باب سيوم مقدم كه كفر دون كفر گفته است بيشتر شود در استدلال حديث كه بهر دو گفته شد كه اختلاف الفاظ اعتبار كنند وسخن تقريب بود

باب روايت احاديث را ولا را روايت مرتبه در تقريب كه روايت كرده والى بدو فع اشكال ايراد شبهات است والله الهادى حدثنا ابو الوليد هشام بن عبد الملك طيالسى قال حدثنا شعبة

... (right-column and outer-margin glosses, remainder illegible)

که نیمه شب گذشت یا پیش از نیم شب باندکی یا بعد از نیم شب باندکی بیدار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فجعل یمسح النوم عن وجهه بیده پس گشت که می مالید اثر خواب را از روی خود بدست خود ثم قرأ العشر الآیات الخواتیم من سورة آل عمران یعنی پس خواند ده آیات که آواخر از سورهٔ آل عمران که ان فی خلق السموات والارض تا آخر سوره است ثم قام الی شن معلقة فتوضأ منها فاحسن وضوءه ثم قام یصلی پس استاده بسوی مشکی که آویخته بود پس وضو کرد از آب مشک پس نیک کرد وضو را بسنن و مندوبات پس برخاست که نماز میکرد قال ابن عباس فقمت فصنعت مثل ما صنع ثم ذهبت فقمت الی جنبه فوضع یده الیمنی علی رأسی واخذ باذنی الیمنی یفتلها گفت ابن عباس پس ایستادم من و کردم من مانند چیزی که کرده بود آن حضرت پس رفتم و ایستادم پهلوی چپ آن حضرت پس نهاد دست راست را بر سر من و گرفت گوش راست را و مالید گوش مرا از روی مهربانی و شفقت گردانید از جانب چپ بطرف راست فصلی رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم اوتر پس گذارد دو دو رکعت پنج دوگانه ثم اوتر ثم اضطجع پس تر نماز وتر گذارد و پس پهلو نهاد بر بستر خواب حتی اتاه المؤذن فقام فصلی رکعتین خفیفتین ثم خرج فصلی الصبح تا آنکه آمد او را مؤذن پس برخاست و گذارد دو رکعت سبک سنت فجر پس بیرون آمد و گذارد فرض نماز صبح مناسبت حدیث بترجمه آن است که آن حضرت از خواب برخاست پیش از آنکه وضو کند آیات قرآن خواندند اگرچه خواب آن حضرت ناقض نیست لیکن چون وضو تازه کردند معلوم شد که اراده حدث دیگر داشتند و ابن عباس نیز همچنین عمل کرد و بعد از خواب آیات مذکوره خواند او را از خواندن منع نفرمودند **باب** من لم یتوضأ الا من الغشی المثقل کسی که وضو نمیکند از هیچ غشی مگر غشی گران غشی بفتح غین معجمه و سکون شین معجمه بیهوشی نوعی از اغماست و مثقل بضم میم و سکون ثاء مثلثه و کسر قاف صفت غشی است **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالک عن هشام بن عروة عن امرأته فاطمة بنت المنذر عن جدتها اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما انها قالت اتیت عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم حین خسفت الشمس فاذا الناس قیام یصلون گفت اسما آمدم عائشه جفت پیغمبر خدا را وقتی که گرفته بود آفتاب پس ناگاه مردم ایستاده بودند در حالی که نماز خسوف میکردند واذا هی قائمة تصلی فقلت ما للناس فاشارت بیدها نحو السماء پس ناگاه دیدم که عائشه استاده نماز میگذارد پس گفتم چه حال است مردم را که در جزع افتاده اند پس اشارت کرد عائشه بدست خود بجانب آسمان فقالت سبحان الله فقلت آیة فاشارت ای نعم یعنی گفت عائشه از راه تعجب پاک است خدا پس گفتم آیا علامت عذاب است پس اشارت کرد بسر علامت عذاب است آری فقمت حتی تجلانی الغشی وجعلت اصب فوق رأسی ماء اسما گوید ایستادم بنماز تا آنکه پوشید مرا بیهوشی از بس که استادم و بتنگ شدم و گشتم که میریختم بر سر خود آب جهت رفع غشی محل استدلال مؤلف بر ترجمه از این حدیث همین حال اسما است که نماز میکرد در عقب آن حضرت میدید او را که غشی میکرد و همچنان نماز میگذارد و آن حضرت انکار نکرد و بر وی و غشی او خفیف بود چنانکه گفته آب میریختم بر سر خود و همچنین گفته اند و ظاهر آنست که آب ریختن بعد از نماز خواهد بود واللہ اعلم فلما انصرف رسول الله صلی الله علیه وسلم حمد الله واثنی علیه ثم قال ما من شیء کنت لم اره الا قد رأیته فی مقامی هذا حتی الجنة والنار پس وقتی که برگشت پیغمبر خدا از نماز خطبه خواند و حمد گفت خدا را و ثنا کرد بر وی پس فرمود نیست چیزی که بودم من که ندیده بودم آنرا مگر آنکه تحقیق دیدم آنرا درین جای که اینست تا آنکه دیدم بهشت را و دوزخ را ولقد اوحی الی انکم تفتنون فی القبور مثل او قریبا من فتنة الدجال و بتحقیق وحی کرده شد بسوی من که البته شما مبتلا کرده میشوید در گورها مانند فتنهٔ دجال یا نزدیک از آن لا ادری ای ذلک قالت اسماء نمیدانم که کدام یکی ازین دو عبارت گفت اسما شک کرده فاطمه بنت منذر یؤتی احدکم فیقال له ما علمک بهذا الرجل آورده میشود یکی از شما مرده پس گفته میشود مر او را چیست علم تو باین مرد در روایات دیگر واقع شده که صورت آن حضرت را حاضر میکنند در مقابل میت

لقمان است و همچنین روایت بخاری در مقام تفسیر این آیه اولی از طریق ابن عدی از شعبه آمده روایت دیگر که مؤلف در تفسیر سورهٔ لقمان از طریق جریر از اعمش یعنی سلیمان آورده که چون گفتند صحابه آنکه گفته فرمود نیست مراد آنچنان که شما میگویید بلکه مراد ظلم شرک است آیا گوش نکرده اید بسوی قول لقمان الخ دلالت دارد بر آنکه قول لقمان از سابق معلوم بود نزد ایشان که تنبیه فرمود ایشان را بر آن و ظاهر چنین است که نزول قول لقمان بیاعث آیه مذکوره خالی از بعد و رکاکت نیست و توفیق میان این دو روایت باحتمال آنکه نزول آیه لقمان در حال بوده باشد پس خواندن آن را برایشان و تنبیه کرد چنانکه عسقلانی گفته نیز ظاهر البعد است و برین قیاس بیوانها گفت که چون آنحضرت تنبیه فرمود بر معنی مراد و تنویر و تذکیر نمود آن را بقول لقمان گمان برد که ضعفی از رواة اول اسنادی که نزول آیه لقمان الحال است کاشف شبهه اصحاب گردید پس تعبیر نمود بآنچه خیال کرد نظر بجواز نقل بالمعنی و این اصل کبیر است برای توجیه و توفیق میان اکثر روایات مختلفه با آنکه مراد از عدم خلط ایمان بشرک که منع ایمان است نیست ظاهر بعدم نفاق است که در روی ایمان ظاهر با کفر باطن مخلوط است و محتمل که مراد عدم خلط ایمان بجز با شرک در عبارت باشد چنانچه مشرکان که داشتند و گویند ما یعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی ... نالطق بدانست ... از سوء نفاق و اشراک حاصل گردد بیشک ایمن از وعید کفار که تخلید باشد و مهتدی بطریق مستقیم باشد چون بیان کرد تفاوت کفر و ظلم را در مراتب از پس آورد تفاوت نفاق را بدستور گفت **باب** علامات المنافق بیان نشانهای منافق حاق در لغت مخالفت باطن مر ظاهر را پس اگر این مخالفت در نهاد ایمان باشد آن را نفاق کفر گویند و گرنه نفاق در عمل و داخل است درو فعل و ترک و مراتب وی متفاوت اند ذکره العسقلانی **حدثنا** سلیمان ابو الربیع ابن داؤد زهرانی بصری است سند دو صد و سی و چهار قال حدثنا اسمعیل بن جعفر بن ابی کثیر انصاری مدنیست قاری اهل مدینه سند یکصد و هشتاد قال حدثنا نافع بن مالک بن ابی عامر ابو سهیل اصبحی تیمی مدنیست عم امام مالک است سند یکصد و نود و نه عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال آیة المنافق ثلث نشان منافق سه خصلت است و نشان لازم بر جنس است چه در هر خصلت مخالفت ظاهر و باطن راست

وگفته میشود وی را اما الكفر او قالت كلا ادری ای ذلك قالت اسماء اما المومن او الموقن شیدانم کدام ازین دو قول گفت اسماء فیقول هو محمد رسول الله جاءنا بالبینات والهدى گفت اسما پس میگوید آن میت که او محمد است آمد ما را

بصدق و هدایت فاجبنا و امنا و اتبعنا پس قبول کردیم فرموده او را و ایمان آوردیم و پیروی کردیم فیقال له نم صالحا فقد

علمنا ان کنت لموقنا پس گفته میشود مر این مومن را خواب کن در حالی که نیکو کار هستی بتحقیق دانستیم که بتحقیق بودی تو مسلمان

اما المنافق او المرتاب لا ادری ای ذلك قالت اسماء اما منافق که ایمان ندارد مگر بزبان یا شك کننده در صدق پیغمبر

خدا نمیدانم که کدام ازین دو قول گفت اسما فیقول لا ادری سمعت الناس یقولون شیأ فقلته پس میگوید آن نامسلمان

شنیدم مردم را که میگفتند چیزی پس گفتم آن را **باب** مسح الراس کله باب در بیان آنکه واجب مسح تمام سر است نیست

مذهب مولف که یک دو سه تا کند کرده است لقوله عز و جل و امسحوا برؤسكم از جهت فرموده خدا عز و جل و مسح کنید سرهای

خود را و ظاهر تمام سر است چنانکه در فاغسلوا وجوهکم تمام روی است و قال ابن المسیب المراة بمنزلة الرجل تمسح علی راسها

گفت ابن مسیب زن بمنزله مرد است باید که مسح کند تمام سر را و سئل مالك ایجزی ان یمسح بعض الراس فاحتج بحدیث عبد الله بن

زید پرسیده شد امام مالک آیا روا است که مسح کند کسی پاره سر را پس حجت آورد بحدیث عبد الله بن زید که مذکور میشود حدثنا عبد الله بن

یوسف قال اخبرنا مالك عن عمرو بن یحیی المازنی عن ابیه ان رجلا قال لعبد الله بن زید و هو جد عمرو بن یحیی

اتستطیع ان تریني کیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتوضأ بتحقیق مردی گفت مر عبد الله بن زید را و آن سائل جد عمرو بن یحیی است

آیا می توانی این را که بنمائی مرا که چگونه بود پیغمبر خدا که وضو میکرد فقال عبد الله بن زید نعم پس گفت عبد الله بن زید آری میتوانم نمودن فدعا

بماء فافرغ علی یدیه فغسل یدیه مرتین پس طلبید عبد الله آب را پس ریخت بر دست خود پس شست دو بار یعنی کرد ثم مضمض

و استنثر ثلاثا پس آب در دهن گردانید و از بینی انداخت سه بار ثم غسل وجهه ثلاثا ثم غسل یدیه مرتین مرتین الی المرفقین

پس شست روی خود را سه بار پس شست هر دو دست را دو دو بار تا هر دو آرنج ثم مسح راسه بیدیه فاقبل بهما و ادبر

بدأ بمقدم راسه حتی ذهب بهما الی قفاه ثم ردهما الی المکان الذی بدأ منه پس مسح کرد سر خود را بهر دو دست پس پیش آورد و پس برد

ابتدا کرد به پیش سر خود تا آنکه رفت بهر دو دست بسوی گردن پس باز آورد بسوی مکانی که ابتدا کرده بود از آن ثم غسل رجلیه پس

شست هر دو پای را از شستن پایها دو بار یا سه بار اشارت کرد باینکه در وضو جایز است که بعضی اعضا را یکبار و بعضی را دو بار

و بعضی را سه بار بشوید پوشیده نماند که دلالت این حدیث بر وجوب مسح تمام سر نیست تمام میشد که در حدیث مذکور اقتصار بر فرایض وضو بود

هرگاه غیر مفروضات مثل غسل یدین و مضمضه و استنشاق و غسل اعضای مغسوله بر وجه مسنون کرده قوانند که مسح سر نیز بر وجه سنت بیان

کرده باشد چنانکه ظاهر است و حدیث مسح پیغمبر خدا بر ناصیه و اکتفا بهمان کردن چنانکه مسلم بطرق از مغیره بن شعبه و ابو داؤد و حاکم از حدیث

ابی معقل آورده و بصحت پیوسته پس این حدیث را حمل بر سنت باید کرد جمعا بین الحدیثین **باب** غسل الرجلین الی الکعبین

باب در بیان شستن پایها تا هر دو کعب در وضو حدثنا موسی قال حدثنا وهیب عن عمرو عن ابیه قال شهدت عمرو بن ابی حسن

سال عبد الله بن زید عن وضوء النبی صلی الله علیه وسلم مروی است از یحیی که وی بن عماره است گفت حاضر شدم عمرو بن ابی حسن را که

سوال کرد عبد الله بن زید را از وضوی پیغمبر خدا فدعا بتور من ماء فتوضأ لهم وضوء النبی صلی الله علیه وسلم پس طلبید عبد الله بن زید ظرفی

از آب پس وضو کرد برای نمودن حاضران مانند وضوی پیغمبر خدا فاکفأ علی یده من التور فغسل یدیه ثلثا پس ریخت بر دست

خود از آن ظرف آب پس شست هر دو دست را سه بار ثم ادخل یده فی التور فمضمض و استنشق و استنثر ثلاث غرفات

وانتشر بوضو ضعیفه بر کسی که این صفات دارند انکار ازین حکم نفاق است حقیقت که آن خلاف قضیه ایمان است اگر مراد نفاق علی الشمه نفاق در حال ایمان که گذشت بقیاس قول عمر بن الخطاب مر حذیفه رضی الله عنهما آیا من شناسی در ما چیزی از آن آنکه گفت حدیث است که گفته شود در نفاق عرفی است یعنی باطن مخالف ظاهر بود باشد نفاق شرعی که انکار کفر است با اسلام است و می توان گفت که مراد از وی رسوخ اخلاص و کمال آن است باشد که باختلاف جهت حضور و تفاوت احوال تفصیل نموده چنانکه حدیث حنظله اشارت بآن میکند و وجه اختصار بر این چند خصلت انکار اینها فساد اعمال خود چه اصل دیانات منحصر در سه چیز است قول و فعل و نیت پس بفساد قول کذب و بفساد فعل بخیانت و در نیت بخلف وعده اشاره میکند مگر در تنبیه عدم بعزم باشد چنانکه تا مر شد **حدثنا** قبیصة بن عقبة قال ابن مسعود حدثنا بفتح میم و سکون قاف ابو عامر کوفی است شنیده است از سفیان و جعفر بن نعیم داشت ثابت پس وی حجت گردید روایت از سفیان ثوری و روایت وی از سفیان ثابت آنست که از طریق غیر آن جهش بصواب رسیده لیکن امام بخاری بوی در چند موضع کفایت میکند در تزکیه شان و در سنه دو صد و پانزده قال حدثنا سفیان بن کثیر ثلث در اول امام بزرگ قائم مقام بکثرت ثبت در راه خدا علامت پیچ او ابن ابو عبد ابن سعید ثوری کوفی است بیکی از ابنا ثور بن مسعود تا بعین است مستحق اندر بلندی مرتبه و کثرت علوم و ضبط و صلاحیت دین و تقوی او بر او میرسید وی بسیار است غیر شکی است فلقب سلیمان بن مهران تذکره است بجهت ضعف بصری او اخوف اعمش بمعنی ضعف بصر با سلیمان اشکال عن عبد الله بن مرة بضم میم و تشدید مهمله همدانی کوفی است کوفی تابعی ثقه از ستمی و بر ما رهید و فاروت میکند عن مسروق بن ابی الاجدع تابعی کبیر و مسروق بن مالک تابعی همدانی کوفی است در صغر سن و ازدید شده پس آن نقد اول این نام نیکو زیر است در سنه بشست و دو یا سه عن عبد الله بن عمرو یعنی ابن عاص ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اربع من کن فیه کان منافقا خالصا و من کانت فیه خصلة منهن کانت فیه خصلة من النفاق حتی یدعها اگر کسی با شد آن خصلتها منافق باشد خالص یا آنکه ایمان از آن خالص بشد بدو صدید است

پس در آورد دست راست را در ظرف و برگرفت آب پس مضمضه کرد و در بینی آب انداخت و بیفشاند و برگرفت شہ غرفۃ ثم ادخل یدہ فغسل وجھہ ثلثا پستر دو بار دست شست را تا بہ آرنج پس شست روی خود را سہ بار ثم ادخل یدہ فغسل یدیہ الی المرفقین مرتین پس آورد ہر دو دست را تا آرنج

دست را تا آرنج دو بار ثم ادخل یدہ فمسح راسہ فاقبل بہما وادبر مرۃ واحدۃ پستر در آورد یکدست و آب برگرفت در دست دیگر ریخت ہر دو دست مسح کرد سر را پیش برد و بعد پس برد یکبار ثم غسل رجلیہ الی الکعبین پستر شست ہر دو پای را تا کعبین در آوردن

دست در ظرف در غسل پای گویا بر قیاس گذاشتہ یا آنکہ ہمان ظرف آب ریخت بر پا و پایبا از ان جہت نگفتہ **باب** استعمال فضل وضوء الناس در بیان استعمال کردن زیادہ آب وضوی مردم کہ در ظرف باقی ماندہ یعنی فضل آب وضو ہمین است و آنرا حمل کردہ

بر آب مستعمل وضو بعید مینماید حدیثی کہ درین باب ایراد کردہ نیز نص درین معنی نیست وامر جریر بن عبد اللہ اھلہ ان یتوضؤا بفضل سواکہ کہ فرمود جریر بن عبد اللہ مردم خود را آنکہ وضو کنند بزیادتی آب کہ از مسواک کردن باقی ماندہ و مسواک کردن ہم از جملہ اعمال وضو است

پس تائید میکند این قول جریر ترجمہ را و در بعضی طرق این حدیث جریر آمدہ کہ وی مسواک میکرد و فرو می برد در سواک را در آب و میگفت مر اہل خود را کہ از آب وضو کنند پس آن **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبۃ قال حدثنا الحکم بن عتبۃ قال سمعت ابا جحیفۃ یقول خرج علینا النبی

صلی اللہ علیہ وسلم بالھاجرۃ فاتی بوضوء فتوضأ فجعل الناس یاخذون من فضل وضوئہ حاکم گوید شنیدم ابا جحیفہ را کہ میگفت بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در سفری بہ نیم روز سخت گرم پس آوردہ شد آب وضو پس وضو کرد آن حضرت گشتند مردم کہ میگرفتند از فضل آب وضوی

آن حضرت فیتمسحون بہ پس مسح میکردند آن آب برای تبرک فصلی النبی صلی اللہ علیہ وسلم الظھر رکعتین والعصر رکعتین پس گذاشت پیغمبر خدا نماز ظہر دو رکعت و نماز عصر دو رکعت و بین یدیہ عنزۃ و پیش آن حضرت نیزہ خورد بود کہ سترہ کردہ بودند آنرا وقال

ابو موسی دعا النبی صلی اللہ علیہ وسلم بقدح فیہ ماء فغسل یدیہ و وجھہ فیہ ومج فیہ گفت ابو موسی طلب کرد آن حضرت بقدحی کہ در وی آب بود پس بشست ہر دو دست خود را و روی مبارک خود را در آن قدح و آب از دہن در گرفتہ در آن قدح انداخت

برای تبرک ثم قال لھما اشربا منہ وافرغا علی وجوھکما ونحورکما پستر فرمود ابو موسی و بلال را کہ بنوشید ازین آب و بریزید بر روہای خود و گلوہای خود تا برکت یابید **حدثنا** علی بن عبد اللہ قال حدثنا یعقوب بن ابراہیم بن سعد قال حدثنا ابی عن

صالح عن ابن شہاب قال اخبرنی محمود بن الربیع قال وھو الذی مج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی وجھہ وھو غلام من بئرھم ابن شہاب گفت خبر داد مرا محمود پسر ربیع و آن محمود کسی است کہ انداخت آب دہن پیغمبر خدا در روی او در حالی کہ او صغیر غلام بود آب کہ از

چاہ ایشان گرفتہ بود بر روی او انداخت از روی مزاح و تبرک وقال عروۃ عن المسور وغیرہ یصدق کل واحد منھما صاحبہ گفت عروہ از مسور و غیر او کہ مروان بن حکم بود در حالی کہ تصدیق میکرد ہر یک ازین ہر دو یار خود را و اذا توضأ النبی صلی اللہ علیہ

وسلم کادوا یقتتلون علی وضوئہ و وقتی کہ وضو میکرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بودند صحابہ کہ نزدیک میشدند بر آب وضوی آن حضرت کشتہ شوند مراد ازین بقیہ آب است کہ در ظرف وضو میبود و قولی آنست کہ مراد آب وضو است و این را دلیل گرفتہ اند بر آنکہ آب مستعمل پاک است

و نوشیدہ نا مرکز حکم بر پلیدی باشد **حدثنا** عبد الرحمن بن یونس قال حدثنا حاتم بن اسمعیل عن الجعد قال سمعت

السائب بن یزید یقول ذھبت بی خالتی الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم گفت جعد شنیدم سائب بن یزید را کہ میگفت

برد مرا خالہ من بسوی پیغمبر خدا فقالت یا رسول اللہ ان ابن اختی وقع پس گفت ای پیغمبر خدا پسر خواہر من رسیدہ است او را درد

در قدم فمسح راسی ودعا لی بالبرکۃ پس مسح کرد آن حضرت سر مرا و دعا کرد مرا ببرکت ثم توضأ فشربت من وضوئہ

پستر وضو کرد آن حضرت پس نوشیدم از آب وضوی آن حضرت بعضی گویند مراد آبی است کہ تقاطر میکرد از اعضای آن حضرت ثم قمت

شیخ الاسلام | | کتاب الایمان

مقصود است و در حقیقت منافات نیست چہ شیء واحد را علامات متعددہ می باشند ذکر کرد شود بعضی از ان گاہی وگاہی تمام اکثر کذا ذکرہ الطیبی و آنکہ حصر در ہیچ روایۃ مراد نیست و اختلاف ذکر بحسب اختلاف مقام و وقت و اعتبار است قال ابو عبد اللہ الحاق است از بعضی رواۃ بخاری کہ گفت مولف ابو عبد اللہ محمد بخاری تابعہ شعبۃ عن الاعمش متابعت کردہ سفیان را شعبہ در روایت این حدیث از اعمش یعنی وی نیز ہمچنان روایت کردہ

باب قیام لیلۃ القدر من الایمان بیان آنکہ طاعت و عبادت در شب قدر از شعبہای ایمان است مباحث شب قدر در حاشیہ مذکور گردد انشاء اللہ تعالی **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عبد اللہ بن ذکوان عن الاعرج عن ابی ھریرۃ قال قال

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من یقم لیلۃ القدر ایمانا واحتسابا کسی کہ قیام کند شب قدر را و زندہ دارد آن را بطاعت و عبادت بجہت ایمان و تصدیق بفضل وی و بودن وی طاعت و خشیت ثواب غفر لہ ما تقدم من ذنبہ آمرزیدہ میشود مر او را چیزی کہ پیش رفتہ است از گناہان صغیرہ وی کہ متعلق بحقوق عباد نباشد چہ آن احکام بی رضای خصوم بخشیدہ نشوند و ظاہر است کہ ترتب مغفرت بر موافقت و وقوع قیام با تحقیق شب قدر است چنانچہ در بعضی روایات صریح آمدہ لا یقوم احدکم لیلۃ القدر فیوافقہا ایمانا واحتسابا الا غفر لہ الخ اگرچہ جویندہ و سالک ماجور است **باب** الجہاد من الایمان بیش آمدن بجہت اعلاء دین و اعلاء کلمہ اسلام شعبہ ایست از ایمان **حدثنا** حرمی نام ابو علی بن حفص بن عمر عتکی بصری است سنہ دو صد و بیست وسہ یا شش قال حدثنا عبد الواحد بن زیاد بصری عبدی الثقفی است منسوب بعبد القیس و تحقیق سنہ یکصد و ہفتاد و ہفت قال حدثنا عمارۃ بضم عین ابن قعقاع بن شبرمۃ بضم شین معجمہ کوفی ضبی منسوب بضبہ بن ادبن طابخہ قال حدثنا ابو زرعۃ کہ نیست نامش ہرم یا عبد الرحمن یا عمرو یا عبد اللہ است بن عمرو بن

اسماء الرجال

سیاق یا ذ تعبیر میکند نفس خود را بنحوی دیگر از او انکار دو خبر است که قائل بیغیر است وکلام قول او کتابت یا بتکلم درست نباشد مگر بتقدیر قول و بطریق حکایات چنانکه در کریمه واذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت واسمعیل ربنا تقبل منا و امثال آن گفته اند ای قائلین ربنا الخ و تتمه حکایت است بما نال من اجر او غنیمة یا نکه باز گردم او با آنچه از بیکیری که یافته است از اجر و ثواب تنها یا غنیمت یا اجر او ادخله الجنة یا در آرم او را به بهشت بسا ایمان بحساب بی عذاب اگر کشته شد و باز نیاید تا در آرم او را عقب شهادت پیش از روز قیامت چنانکه در تفسیر کریمه احیاء عند ربهم یرزقون گفته اند ولو لا ان اشق علی امتی و اگر نمی بود خوف مشقت بر امت من ما قعدت خلف سریة نمی نشستم پس هیچ لشکری که بجهاد میرفت بلکه حاضر شدمی همراه آن بنا بر تشریف خود و حسن نیت و کسب ملتمین و لشکر همه بیچه لشکری با خود که بشوق و ... نفس بیس خود و ... بسپرده بخوف مشقت امانعت است که چون آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه وآله التزام کند امری را آن شریعت میگردد و مشتاع از وی روا نباشد و در تعمیم مشقت حاصل است ولوددت ان اقتل فی سبیل الله ثم احیا ثم اقتل ثم احیا ثم اقتل و هر آینه دوست دارم این که کشته شوم در راه خدا پس تر زنده گردانیده شوم بجهات دنیا پس تر باز کشته شوم پس تر زنده گردانیده شوم پس تر مرتبه سیوم کشته شوم تا هر بار ادراک عزت و اجر شهادت نمایم سبحان الله چقدر علو شان شهادت است که سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم وعلی اصحابه اجمعین چندبار تمنای آن نماید

باب تطوع قیام رمضان من الایمان قیام نمودن نماز نفل شبهای رمضان که تراویح باشد از ایمان است **حدثنا** اسمعیل اصبحی مدنی خواهرزاده امام مالک قال حدثنی مالک عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف در سند یک مدنی است قول تصحیح عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال من قام رمضان ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه کسی که قیام کند رمضان را و نماز گذارد در شبهای وی بجهت ایمان و تصدیق بثواب و طلب اجر و رضای خدا یا از روی ایمان و تصدیق یا در حال ایمان و اراده وجه الله آمرزیده شود مر او را آنچه پیش رفته است از گناهان صغیره و ...

خلف ظهره فقبضت الجاتر النبوة بین کتفیه مثل زر الحجلة پس ایستادم پس پشت آنحضرت پس دیدم بسوی مهر نبوت که میان دو شانه او بود مانند تکمه حجله عروسان تحتی گویند حجله تام مرغی است خرد کبوتر و زر بیضه او است **باب** من مضمض واستنشق من غرفة واحدة جواز حال کسی که آب در دهن کند و در بینی کند بیک کف آب **حدثنا** مسدد قال حدثنا خالد بن عبد الله قال حدثنا عمرو بن یحیی عن ابیه عن عبد الله بن زید انه افرغ من الاناء علی یدیه فغسلهما از عبد الله بن زید روایت است که تحقیق ریخت از ظرف آب بر دو دست خود پس شست هر دو دست را ثم غسل او مضمض واستنشق من کفة واحدة ففعل ذلک ثلثا پس شست روی خود را انگشت مضمضه و استنشاق کرد و فعل را چهار مکنا تو غسل یدیه الی المرفقین مرتین مرتین پس شست روی خود را سه بار پس شست هر دو دست را تا مرفقین دو دو بار ثم مسح براسه ما اقبل وما ادبر پس مسح کرد بسر خود چیزی که پیش آمده و پس برد ثم غسل رجلیه الی الکعبین و شست هر دو پای را تا دو کعب ثم قال هکذا وضوء رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت آنحضرت همین است وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم **باب** مسح الراس مرة **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا وهیب قال حدثنا عمرو بن یحیی عن ابیه قال شهدت عمرو بن ابی حسن سأل عبد الله بن زید عن وضوء النبی صلی الله علیه وسلم فدعا بتور من ماء فتوضأ لهم گفت یحیی حاضر شدم عمرو بن حسن را در حالی که پرسید عبد الله بن زید را از وضوی پیغمبر خدا پس طلبید آلی پس وضو کرد برای ایشان حاضران فکفأ علی یدیه فغسلهما ثلثا پس ریخت آب را بر دو دست خود پس شست سه بار ثم ادخل یده فی الاناء فمضمض واستنشق واستنثر ثلث غرفات من ماء پس در آورد دست را در ظرف پس مضمضه کرد و ... و بینی افشاند از سه بار بکف از آب ثم ادخل یده فی الاناء فغسل وجهه ثلثا ثم ادخل یده فی الاناء فغسل یدیه الی المرفقین مرتین مرتین ثم ادخل یده فی الاناء فمسح براسه فاقبل بیده وادبر بهما ثم ادخل یده فی الاناء فغسل رجلیه ترجمه بر کرد بر جر رسیده **حدثنا** موسی قال حدثنا وهیب وقال مسح براسه مرة مؤلف گوید حدیث کرد ما را موسی گفت حدیث کرد وهیب و گفت مسح کرد بسر خود یکبار چون در روایت سلیمان صریح واقع نشده بود از موسی حدیث آورد و بیان آن نمود و تفسیر بعبارت ابهام او گذاشت **باب** وضوء الرجل مع امرأته وفضل وضوء المرأة باب در بیان جواز وضو کردن مرد با زن خود در یک ظرف و وضو کردن به بقیه آب وضوی زن وتوضأ عمر رضی الله عنه بالحمیم ومن بیت نصرانیة و وضو کرد عمر به آب گرم و در خانه زن نصرانی گفته اند که این اثر مناسبتی به ترجمه باب ندارد و تا موید آن شود و نیز حدیثی که می آرد و لایق بر این نیست تا داخل ترجمه وارد ... گفت که بعضی مردم کار فضل آب وضوی زنان مکروه داشته اند از این جهت است که دست زن بوی رسیده و از آب زن نصرانیه که عمر وضو کرد ... بکر دیا که غالب آنست که دست وی رسیده باشد پس نوعی مناسبت بترجمه دارد یا آنکه مؤلف را عادت است که اقوال و آثار صحابه و تابعین نقل کند برای افاده احکام و منحصر نیست که تائید ترجمه نماید یا حدیثی که بعد از ان می آرد و مقتضی آن باشد پس از این نقل عمر رضی الله عنه افاده کرد که باب گرم و وضو جایز است و آب خانه نصرانی پاک است چنانکه بعضی بآن رفته اند **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر انه قال کان الرجال والنساء یتوضؤن فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم جمیعا گفت ابن عمر بودند مردان و زنان که وضو میکردند در زمان آنحضرت در حالی که مجتمع بودند از یک ظرف **باب** صب النبی صلی الله علیه وسلم وضوءه علی المغمی علیه ریختن پیغمبر آب وضوی را بر کسی که بیهوشی بوی باشد **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا شعبة عن محمد بن المنکدر قال سمعت جابرا یقول جاء رسول الله صلی الله علیه وسلم یعودنی وانا مریض لا اعقل گفت ابن منکدر شنیدم جابر را که میگفت آمد پیغمبر خدا در حالی که عیادت میکرد مرا و من بیماری بودم که هوش نداشتم فتوضأ وصب

علی من وضوءه فعقلت پس وضو کرد آن حضرت و ریخت بر من از آب وضوی خود پس بهوش آمدم فقلت یا رسول الله لمن المیراث انما یرثنی کلالة پس گفتم ای رسول خدا مر کراست میراث من و وارث من میشود مرا مگر کلالة و کلاله وارثانی که غیر پدر و پسر باشند و برادران آن وقت هفت همشیره داشت فنزلت آیة الفرائض پس نازل شد آیت فرائض که بیان وارثان و حقوق آن میکند و آن آیت اینست یستفتونك قل الله یفتیکم فی الکلالة الایة

باب الغسل والوضوء فی المخضب والقدح والخشب والحجارة

باب در بیان غسل کردن و وضو بر آوردن در تغاره و کاسه و ظرف چوبین و سنگین عطف خشب و حجاره عطف عام بر خاص است از آنکه تغاره و کاسه نیز از چوب و سنگ میباشد **حدثنا** عبد الله بن منیر قال سمع عبد الله بن بکر قال حدثنا حمید عن انس قال حضرت الصلوة فقام من کان قریب الدار الی اهله و بقی قوم گفت انس حاضر شد نماز عصر پس ایستاد برای وضو کسی که نزدیک بود خانه او بسوی اهل خانه و باقی ماندند جمعی فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بمخضب من حجارة فیه ماء پس آورده شد پیغمبر خدا تغاره از سنگ که در وی آب بود فصغر المخضب ان یبسط فیه کفه پس تنگی کرد مخضب فراخ کردن دست را در وی یعنی تنگ بود از فراخی دست آن حضرت صلی الله علیه وسلم در وی فتوضأ القوم کلهم پس وضو کردند مردم همه آنها قلنا کم کنتم قال ثمانین وزیادة گفتیم با انس چند کس بودید شما گفت هشتاد نفر و زیاده بر آن و این از معجزات آن حضرت بوده است

حدثنا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن برید عن ابی بردة عن ابی موسی ان النبی صلی الله علیه وسلم دعا بقدح فیه ماء فغسل یدیه و وجهه فیه ومج فیه پیغمبر خدا طلبید کاسه که در وی آب بود پس شست هر دو دست و روی خود را در آن قدح و آب از دهن انداخت در آن قدح این حدیث چنین تند که نقل کرده بر ترجمه مناسبتی نیست مگر آنکه وضو را عام تر گیریم از شرعی **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا عبد العزیز بن ابی سلمة قال حدثنا عمرو بن یحیی عن ابیه عن عبد الله بن زید قال اتانا رسول الله صلی الله علیه وسلم فاخرجنا له ماء فی تور من صفر گفت عبد الله بن زید آمد پیغمبر خدا پیش ما پس آوردیم مر آن حضرت را آبی از ظرفی که از مس خالص بود فتوضأ فغسل وجهه ثلثا و یدیه مرتین مرتین و مسح براسه فاقبل به وادبر وغسل رجلیه پس شست روی خود را سه بار و هر دو دست را دو دو بار و مسح کرد بسر خود پس از پیش بر دو از پس به پیش آورد و شست هر دو پای

حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة ان عائشة قالت لما ثقل النبی صلی الله علیه وسلم واشتد به وجعه گفت عائشه وقتی که گران شد آنحضرت در درد استاذن ازواجه فی ان یمرض فی بیتی فاذن له پس اذن خواست پیغمبر از ازواج خود را درین که بیمار داری کنند در خانه من فاذن له پس اذن دادند زنان پیغمبر عائشه را برای بیمار داری فخرج النبی صلی الله علیه وسلم بین رجلین تخط رجلاه فی الارض بین عباس ورجل اخر پس برآمد آن حضرت برای نماز میان دو مرد در حالی که خط میکشید هر دو پای او در زمین یعنی از ضعف نمی توانست پای برداشت میان عباس و مردی دیگر قال عبید الله فاخبرت عبد الله بن عباس گفت عبید الله پس خبر دادم عبد الله بن عباس را از قول عائشه فقال اتدری من الرجل الاخر قلت لا قال هو علی پس گفت ابن عباس آیا میدانی کیست مرد دیگر گفتم نی گفت ابن عباس آن علی بن ابی طالب است وکانت عائشة تحدث ان النبی صلی الله علیه وسلم قال بعد ما دخل بیته واشتد وجعه و بود عائشه که حدیث میکرد که پیغمبر خدا فرمود بعد از آنکه در آمد آن حضرت خانه او را و سخت شد درد او هریقوا علی من سبع قرب لم تحلل اوکیتهن لعلی اعهد الی الناس بریزید بر من آب از هفت مشک که کشاده نشده بندهای آنها یعنی پر باشند از آب شاید که من عهد کنم بسوی مردم یعنی وصیت کنم ایشان را فاجلس فی مخضب لحفصة زوج النبی صلی الله علیه وسلم پس نشانده شد

ثواب وی امر زید و تشدید مراو با آنچه پیش گفته است از گناهان او احتسابا یعنی ثواب چشم داشتن از خدای عز وجل والاسم الحسبة بالکسر وهی الاجر کذا فی الصحاح و در قاموس گفته حسبت کنایه اعتداده اجره نیز با وجه الله **باب** الدین یسر یعنی ملت اسلام آسانی است و سختی اکه در ادیان دیگر است نباید

قول النبی صلی الله علیه واله وسلم یعنی گفته قول در اینجا احتمال بود در باشد پس ثانیا باب بنابر عطفت بر جز سابق تقلیم تنوع بنابر تقدیر مسند محمول علیه یعنی دلالت میکند بر مضمون جمله سابقه قول آنحضرت احب الدین الی الله الحنیفیة السمحة دوست ترین دینها بسوی خدا دین ابراهیمی است که میل دارنده بسهولت و آسانی است چنانکه در قرآن میفرماید وما جعل علیکم فی الدین من حرج ملة ابیکم ابراهیم حنیفا در حنیف کسی مایل از باطل بحق تمام نهاده شده بیان ابراهیم علیه السلام از جهت میل وی از عبادة اوثان بعبادت حق تعالی بسبب اتیان هرکه برملت وی باشد او را حنیف گویند ملة او حنیف و سهولت در شرایع خاصه اوست در مقابل بنی اسرائیل که بر ایشان اصر و اغلال بود و در بیان تکلف شاید میگردند مشهور و معروف است تا آنکه توبه ایشان بقتل النفس بوده و در دین ما مقصود از توبه شرعیه بعزم رجوع و باز ایستادن از گناه و ندم بر آن مقبول آمد **حدثنا** عبد السلام بن مطهر بصیغه مفعول از تطهیر ابن حسام ازدی بصری کنیت وی ابو ظفر است و صد و بیست و چهار قال حدثنا عمر بن علی مقدمی بصری منسوب بمقدم بضم میم و فتح و دال مشدده جد علی مذکور ثقه است لیکن شدید التدلیس بوده و در صحیح ابن حبان تصریح بسماع عمر مذکور از معن بطریق دیگر و سماع حدیث ثابت شده ذکره القسطلانی و همچنین است هر جا که در صحیحین روایت مدلسین آمده عن معن بن محمد الغفاری بکسر غین معجمه مدنی ثقه است قلیل الحدیث عن سعید بن ابی سعید المقبری بفتح میم و سکون قاف و ضم با و فتح آن نسبت بمقبره است جایی که ابو سعید کیسان آنجا در وی بوده یا باعتبار تعلق وی بمقابر کثیر یا نزول نزد آن ثقه کثیر الحدیث است در آخر عمر پیش از موت بچهار سال اختلاط بهم رسانیده و سماع معن ظاهر است که پیش از آن است و گرفته ولیث قبضه روایت میکرد و درست با صد و بیست و هم عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال ان الدین یسر تحقیق این دین مسلمانی آسانی است که خدا تعالی بشما خواسته است بتفضل و رحمت خود تکریم شما مقرر کرده پس سخت مگیرید آن را بر نفوس خود ولن یشاد

الدین بتشدید دال الدین بنصب احد الا غلبه یعنی سخت نگیرد دین را هیچ کس و قصد غلبه نکند بر وی بتکلف در اعمال و ترک رفق و رخصت شرعی مگر آنکه غالب آید دین بر وی و عاجز آید وی از عمل بآن و از ادای حق آن چنانکه در حق فرسودن عابد حق رعایتها

ورفتاآب که درخضمه بود و پیغمبر خواهر [illegible] پس گرفته اند که بزیر آن حضرت [illegible]

[illegible] تا گشت آن حضرت کا شارت میکند بسوی ما آنکه تحقیق که دیدم ما آن [illegible] ثم خرج فی الناس پس بیرون [illegible]

تمام کرد [illegible] **باب** الوضوء من التور در جواز وضو کردن از [illegible] **حدثنا** خالد بن مخلد قال حدثنا سلیمان قال

حدثنی عمرو بن یحیی عن ابیه قال کان عمی یکثر من الوضوء [illegible] قال لعبد الله

بن زید اخبرنی کیف رایت النبی صلی الله علیه وسلم یتوضأ فدعا بتور من ماء فکفأ علی یدیه فغسلهما ثلث مرات

پس طلبید طغاری از آب پس ریخت بر دو دست خود پس شست [illegible] ثم ادخل یده فی التور فمضمض واستنثر ثلث

مرات من غرفة واحدة [illegible] ثم ادخل یده

فاغترف بهما [illegible] فغسل وجهه ثلث مرات ثم غسل یدیه الی المرفقین مرتین مرتین

ثم اخذ بیده ماء فمسح راسه فادبر به واقبل ثم غسل رجلیه فقال هکذا رایت النبی صلی الله علیه وسلم یتوضأ

[illegible] **حدثنا** مسدد قال حدثنا حماد عن ثابت عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم دعا باناء

من ماء فاتی بقدح رحراح فیه شیء من ماء فوضع اصابعه فیه [illegible]

[illegible] قال انس فجعلت انظر الی الماء ینبع من اصابعه [illegible]

[illegible] قال انس فحزرت من توضأ ما بین السبعین الی الثمانین [illegible]

[illegible] **باب** الوضوء بالمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

ابو نعیم قال حدثنا مسعر قال حدثنی ابن جبر قال سمعت انسا یقول کان النبی [illegible]

صلی الله علیه وسلم یغسل او کان یغتسل بالصاع الی خمسة امداد ویتوضأ بالمد [illegible]

[illegible] **باب** المسح علی الخفین

[illegible] **حدثنا** اصبغ بن الفرج عن ابن وهب قال حدثنی عمرو قال حدثنی ابو النضر عن ابی سلمة بن

عبد الرحمن عن عبد الله بن عمر عن سعد بن ابی وقاص عن النبی صلی الله علیه وسلم انه مسح علی الخفین

[illegible] وان عبد الله بن عمر سال عمر عن ذلك فقال

نعم اذا حدثك شیئا سعد عن النبی صلی الله علیه وسلم فلا تسال عنه غیره [illegible]

[illegible] وقال موسی بن عقبة اخبرنی ابو النضر ان ابا سلمة اخبره ان سعدا

حدثه فقال عمر لعبد الله نحوه [illegible]

[illegible] **حدثنا** عمرو بن خالد الحرانی قال حدثنا اللیث عن یحیی بن سعید عن

سعد بن ابراهیم عن نافع بن جبیر عن عروة بن المغیرة عن ابیه المغیرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه خرج لحاجته فاتبعه المغیرة

[illegible] باداوة فیها ماء [illegible]

[illegible] فصب علیه حین فرغ من حاجته فتوضأ ومسح علی الخفین [illegible]

شیخ الاسلام | کتاب الایمان

[illegible]

حدثنا ابو نعيم قال حدثنا شيبان عن يحيى عن ابي سلمة عن جعفر بن عمرو بن امية الضمري ان اباه اخبره انه رأى النبي صلى الله عليه وسلم يمسح على الخفين

مرویست از جعفر که پدر او که عمرو است خبر داد او را که دید پیغمبر را که مسح میکرد بر موزها قال ابو عبد الله تابعه حرب بن شداد و ابان عن يحيى بن ابي كثير گفت مولف متابعت کرده است شیبان را این دو کس که حرب و ابان است از یحیی مذکور حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله بن المبارك قال اخبرنا

الاوزاعي عن يحيى عن ابي سلمة عن جعفر بن عمرو بن امية عن ابيه قال رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يمسح على عمامته وخفيه

گفت امیه دیدم پیغمبر را که مسح میکرد بر دستار یعنی بعد از مسح با ناصیه تمام میکرد بر دستار چنانکه مسلم تصریح کرده بآن و مسح میکرد بر موزهای خود و تابعه

معمر عن يحيى عن ابي سلمة عن عمرو قال رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يمسح على عمامته وخفيه متابعت کرده است اوزاعی را معمر از یحیی از ابی سلمه از

عمرو گفت دید پیغمبر خدا را که مسح میکرد بر دستار و بر موزهای خود بدانکه حدیث مسح خفین جمعی کثیر از صحابه کبار نقل کرده اند و جمع کرده اند بعضی راویان صحابه را از هشتاد کس تجاوز نموده اند و از جمله ایشان عشره مبشره اند و ابن ابی شیبه و غیر او نقل کرده اند از حسن بصری که گفته روایت کرده اند مسح خفین را ابن هفتاد کس

از صحابه پیغمبر خدا و اتفاق کرده اند علما و ائمه اربعه بر آن و بقول بعضی بتواتر رسیده است کرخی گوید بر کسی که اعتقاد مسح خفین نکند می ترسم که کافر باشد

منکر شده اند این مسح را خوارج از آنکه در قرآن تصریح بآن نکرده و شیعه نیز قائل نیستند بآن گویند از علی بن ابی طالب رضی الله عنه نزد ما بثبوت

نپیوسته و این عدم قبول از جهل و نادانی است چنین حدیث صحیح از امیر المؤمنین منقول است و مقرر جمهور علماست که با ایشان رسیده که خبر ثبت را

دست بر نفی نیست که متی خبر احاد باشد ثبت بعد تواتر رسیده امام اعظم ابو حنیفه رح گوید حکم نکرده ام بجواز مسح مگر وقتی که چون آفتاب بر من واضح شده

جواز آن در سفر و حضر و مسایل مسح موزه در کتب فقه بتفصیل مذکور است تعرض بآن نمیرود **باب** اذا ادخل رجليه وهما طاهرتان وقتی که آورد

هر دو پای را در موزه و حال آنکه هر دو پای او پاک اند بطهارت وضو حدثنا ابو نعيم قال حدثنا زكريا عن عامر عن عروة بن المغيرة عن ابيه قال كنت مع النبي

صلى الله عليه وسلم في سفر گفت مغیره بودیم من با پیغمبر خدا در سفری فاهويت لانزع خفيه پس قصد کردم که بکشم موزهای آنحضرت را

اهويت ای قصدت من اهوى القصد وبعضی گویند اهوی بمعنی امال است اصمعی بمعنی ایما گفته فقال دعهما فاني ادخلتهما

طاهرتين پس فرمود بگذار هر دو را پس بتحقیق آوردم پایهای را در حالی که طاهر بود یعنی بوضو کرده و آورده ام فمسح عليهما پس مسح

کرد آنحضرت بر آن موزه **باب** من لم يتوضأ من لحم الشاة والسويق در بیان حال کسی که وضو نمیکند بخوردن گوشت بز و تلخان واکل

ابو بكر و عمر و عثمان رضي الله عنهم لحما فلم يتوضؤا وخورد ابو بکر و عمر و عثمان گوشت را وضو نکردند همیران وضوئی که بوده نماز گزاردند حدثنا

عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلى الله عليه

وسلم اكل كتف شاة ثم صلى ولم يتوضأ ابن عباس گوید بتحقیق پیغمبر خدا خورد شانه بز پس نماز گذارد و وضو نکرد حدثنا

يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني جعفر بن عمرو بن امية ان اباه اخبره انه رأى

رسول الله صلى الله عليه وسلم يحتز من كتف شاة فدعي الى الصلاة فالقى السكين فصلى ولم يتوضأ خبر داد جعفر

که پدر او ابن عمرو خبر داد او را که پیغمبر صلی الله علیه وسلم می برید گوشت بکارد از شانه بز و میخورد پس طلبیده شد آنحضرت بنماز پس انداخت کارد و

نماز گذارد بی آنکه دیگر وضو کند پوشیده نماند که مولف در ترجمه این باب ذکر سویق هم کرده و حدیثی بیان ننموده و حدیثی که در باب لاحق آورده مناسب

تر بآنست گویا قیاس کرده است سویق را بر لحم **باب** من مضمض من السويق ولم يتوضأ و بیان جواز فعل کسی که مضمضه کرد بعد از خوردن تلخان

و وضو نکرد حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن يحيى بن سعيد عن بشير بن يسار مولى بني حارثة ان سويد بن

النعمان اخبره انه خرج مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام خيبر روایت است از بشیر که سوید بن النعمان خبر داد او را که بتحقیق سوید بیرون آمد با پیغمبر خدا سال فتح

قلعه خیبر حتى اذا كانوا بالصهباء تا آن وقتی که بودند بموضع صهباء وهي ادنى خيبر و آن پایان قلعه خیبر نزدیک آن است این کلام را

باب من مضمض من السويق الخ هذا الباب قبيل الباب الذي قبله لانه يشتمل على مقصد الباب السابق مع زيادة اخرى وههنا كذلك لانه ثبت بهذا الباب عدم التوضي من اكل السويق الذي عقد له الباب السابق واستحباب المضمضة الذي علم منه فائدة آخر وهو حمل الوضوء الوارد في السويق وسائر ما مست النار على غسل الفم واليدين فاحفظ هذا التقرير فانه ينفعك في مواضع من البخاري واكثر الشراح في امثال هذا المقام قد خبطوا كثيرا

اسماء الرجال

كتاب الايمان | | صحيح الاسلام

روایات بلاواسطه امام عسقلانی گفته وی ضعیف است و نیست در شیوخ بخاری کسی که نامش عمرو بن خالد بضم باشد بلکه در تمام رجال وی بلکه در رجال کتب ستة قال حدثنا زهير بتصغير ابن معاویه کوفی ساکن جزیره در سنه یکصد و هفتاد و سه یا دو قال حدثنا

ابو اسحق عمرو بن عبد الله سبیعی بفتح سین منسوب بسبیع بن صعب جد قبیله کوفی تابعی بزرگ است در سنه یکصد و بست و چند گویند سماع زهیر از وی بعد ظهور تغیر حال وی بوده ولیکن اسرائیل بن یونس وغیره متابع زهیر درین روایت آمده و تردد بوقت

عن البراء ابن عازب انصاری صحابی ابن صحابی است بتخفیف راء مکوفه در سنه هفتاد و دو و توهم تدلیس ابی اسحق ساقط میشود بانچه سماعت سوق کرده در تفسیر بلفظ

عن ابي اسحق سمعت البراء ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان اول ما قدم المدينة نزل على اجداده بود آنحضرت در اول زمان قدوم وی مدینه را نازل گردید بر اجداد یا دریخود وقال باخواله راوی بجای اجداده احواله بشک شک کرده بود و در روایت از شیخ خود من الانصار که از قبیله انصار بود مراد برادران قبیله بنی النجار اند از انصار که می شوند با آنحضرت در نکاح جد والده عبد المطلب جد آنحضرت

سلمی بنت عمرو بن عدی نجاریست والده صلی ...
بکسر قاف وفتح بیت المقدس بفتح میم وسکون قاف وکسر دال وبضم میم وفتح قاف ودال شدد ستة عشر شهرا وسبعة عشر شهرا وتحقيق ...

يحيى بن سعيد بيچ كرد و فصلى العصر پس نماز گزارد پيغمبر خدا نماز عصر تو دعا بالاطعمة پس برگاه فارغ شدند از طلبيدن طعام آورده نشد الا سويق

انواع طعام اوجنى تو شهست كه مسافر بر ميدارد فلم يوت الا بالسويق پس آورده نشد مگر ستوان فامر به فثرى پس امر كرد به تر كردن ستوان پس

تر كرده شد فاكل رسول الله صلى الله عليه وسلم واكلنا پس خورد رسول خدا صلعم و خورديم ثم قام الى المغرب فمضمض ومضمضنا ثم

صلى ولم يتوضأ پس از ايستاد و قصد كرد بسوى نماز مغرب پس مضمضه كرد آنحضرت و مضمضه كرديم ما يان پيش از نماز و نو ضو نكرد وحدثنا

اصبغ بن فرج قال اخبرنا ابن وهب قال اخبرني عمرو بن الحارث عن بكير عن كريب عن ميمونة ان النبي صلى الله عليه وسلم اكل عندها

كتفا ثم صلى ولم يتوضأ روايت است از ميمونه كه تحقيق پيغمبر خدا خورد نزد وى شانه از بز پس نماز گزارد و وضو نكرد باب هل يمضمض من اللبن

باب در بيان آنكه آيا مضمضه كرده شود از خوردن شير ظاهر ترك لفظ تعين است حدثنا يحيى بن بكير وقتيبة قالا حدثنا الليث عن عقيل عن ابن

شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم شرب لبنا فمضمض وقال ان له دسما

مرويست از ابن عباس كه پيغمبر خدا نوشيد شير را پس مضمضه كرد و فرمود تحقيق مر شير را چربى است تابعه يونس وصالح بن كيسان عن الزهري

متابعت كرده است عقيل را يونس و صالح بن كيسان از زهرى كه ابن شهاب است باب الوضوء من النوم ومن لم ير من النعسة والنعستين

او الخفقة وضوءا در بيان وجوب وضو بعد از خواب و جواز قول كسى كه اعتقاد نكرده وضو را از يك غنودن و دو غنودن يا از حركت سر در غنودن

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن هشام عن ابيه عن عائشة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا نعس

احدكم وهو يصلي فليرقد حتى يذهب عنه النوم روايت كرده هشام كه روايت است از عائشه كه تحقيق پيغمبر خدا فرمود كه چون خواب كند يكى

از شما حال آنكه او نماز ميكند پس بايد كه بخوابد تا دور شود از وى خواب فانه اذا صلى وهو ناعس لا يدري لعله يستغفر فيسب پس تحقيق كه يكى از شما

ونماز ميگزارد و حال آنكه او غنوده است نمى داند شايد كه استغفار ميكند پس دشنام ميكند خود را يعنى بر زبان وى حرف ناشايسته بگذرد به جاى استغفار حدثنا ابو معمر قال حدثنا

عبد الوارث قال حدثنا ايوب عن ابي قلابة عن انس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا نعس في الصلاة فلينم

حتى يعلم ما يقرأ روايت كرده انس از پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم كه چون غنوده گردد در نماز پس بايد كه خواب كند يعنى [illegible]

باب الوضوء من غير حدث در بيان وضو بودن بغير حدث حدثنا محمد بن يوسف قال حدثنا سفيان عن عمرو

بن عامر قال سمعت انسا ح قال وحدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن سفيان قال حدثني عمرو بن عامر عن انس قال كان

النبي صلى الله عليه وسلم يتوضأ عند كل صلاة حديث كرد عمرو از انس كه گفت انس بود پيغمبر خدا وضو ميكرد نزد هر نماز [illegible]

شريف غالب چنين بود و گرنه بحديث صحيح معلوم شده كه يك وضو چند نماز آنحضرت گزارده صلى الله عليه وسلم [illegible]

وضو تجديد بعد از نماز گزاردن [illegible] قلت كيف كنتم تصنعون قال يجزي احدنا الوضوء ما لم يحدث

چگونه ميكرديد شما گفت انس كافى بود يكى از ما را وضو مادامى كه حدث نكند و جمهور اهل اسلام برين اند كه بى حدث واجب نيست وضو

و مذكور است گويند مقتضاى آيت كريمه كه امر بوضو است [illegible] تشديد كنند [illegible]

[illegible] حدثنا خالد بن مخلد قال حدثنا سليمان قال حدثني يحيى بن سعيد

قال اخبرني بشير بن يسار قال اخبرني سويد بن النعمان قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام خيبر

گفت سويد برآمديم با پيغمبر خدا سال فتح خيبر حتى اذا كنا بالصهباء صلى لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم العصر فلما صلى دعا بالاطعمة فلم يوت الا بالسويق

پيغمبر خدا نماز عصر بجماعت فلما صلى دعا بالاطعمة فلم يوت الا بالسويق پس هرگاه گزارد نماز و فارغ شد از آن طلب [illegible]

شيخ الاسلام | كتاب الايمان

گرده بوده است بنا بر كعبه گويا بيعت بحضرت كرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

پس آورده نشد مگر طعام ناكلنا و تشربنا پس خوردیم طعام و نوشیدیم آب ثم اتی النبی صلی الله علیه وسلم المغرب فمضمض ثم صلی لنا المغرب ولم یتوضأ پس آورد پیغمبر خدا را طعام پس مضمضه کرد پس نماز گذارد برای ما

یعنی با جماعت نماز مغرب و وضو نکرد مناسبت این حدیث بترجمه باب که وضو کردن بدون حدث مسنون است ظاهر نمیشود و فقد یقرب

باب من الکبائر ان لا یستتر من بوله از جمله گناهان کبیره است آنکه پرده نگیرد خود یعنی آنکه نگاه ندارد از رسیدن بول خود

حدثنا عثمان قال حدثنا جریر عن منصور عن مجاهد عن ابن عباس انه قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بحائط من حیطان مکة او المدینة فسمع صوت انسانین یعذبان فی قبورهما ابن عباس گوید گذشت پیغمبر خدا باغی

از باغهای مکه یا مدینه شک شد راوی را پس شنید آواز دو آدمی که عذاب کرده میشوند در قبرهای خود فقال النبی صلی الله علیه وسلم یعذبان وما یعذبان فی کبیر پس فرمود پیغمبر خدا عذاب کرده میشوند و عذاب کرده نمی شوند در گناهی که در زعم آنها کبیره بود یا آنکه احتراز از آن دشوار بود ثم قال بلی کان احدهما لا یستتر من بوله پس فرمود آری کبیره است یکی از این دو پرده نمیگرفت از بول خود وکان الآخر یمشی بالنمیمة و بود دیگری که میرفت پیش مردم بسخن چینی و کبیره بودن عدم تنزه از بول که موجب بطلان نماز است مخفی نیست اما نمیمه اگرچه بعضی آنرا از صغایر شمرده اند اگر بقصد افساد ذات البین باشد از اقبح قبایح است خصوصا اگر اصرار بر آن باشد چنانچه از لفظ کان فهم میشود و در نظیر تفسیر کبیره که گفته اند کبیره آنست که بر وی وعید واقع شده و بر نمیمه وعید در احادیث صحیح واقع شده داخل در کبیره خواهد بود اما عذاب این گناهگاران همین دو گناه در قبر گفته اند که عالم برزخ نمونه روز آخرت است و در آن روز پرسش از حقوق الله و حقوق العباد خواهد بود و از حق الله اول نماز پرسیده و از حق العباد نخست پرسش از خونریزی میباشد و چون عدم تنزه از بول مقدمه بطلان نماز است و نمیمه مقدمه خونریزی پس در قبر که مقدمه روز آخرت است وارد گیر باین دو مقدمه خواهد شد یا آنکه میتوان که در قبر بر همه گناهان چنانکه از احادیث معلوم شده عذاب کنند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن وقت که برین گناهان عذاب واقع بود عبور نموده اند و بر حال همین دو مطلع شده اخبار فرموده و الله اعلم و توان گفت که آنها از گناهان دیگر تایب رفته باشند و این دو چیز در نظر آنها اکثر نموده و آنرا گناه ندانسته از آن توبه نکرده باشند یا آنکه بعد از توبه نمازهای سابق بر ذمه مانده باشد و توبه در رفع حقوق العباد سود ندارد ثم دعا بجریدة فکسرها کسرتین فوضع علی کل قبر منهما کسرة پس طلبید شاخ خرما که برگ ندارد و شکست آنرا دو پاره کرده و نهاد بر هر قبری از آن دو قبر پاره فقیل له یا رسول الله لم فعلت هذا قال لعله ان یخفف عنهما ما لم تیبسا او الا ان تیبسا پس گفته شد مر آنحضرت را ای رسول خدا چرا کردی این کار فرمود برای آنکه شاید که تخفیف کرده شود از آن هر دو معذب تا وقتی که خشک نشوند یا فرمود عذاب کرده نمی شوند مگر آنکه خشک شوند آن هر دو پاره شاخ ظاهر از فعل آنحضرت و اخبار تخفیف عذاب آنست که این هر دو معذب مسلمان بوده اند از همین امت یا از امم سالفه و این فعل آنحضرت بعد از کشف حال آنها بوحی و اعلام الهی بوده است دلیل برای تعلیل است نه برای خشک بفهم باب ما جاء فی غسل البول یعنی آنچه آمده است در شستن بول آدمی و مقصود مؤلف آنست که آنچه معلوم او شده نجس همین بول آدمی است و برای تائید این معنی آورده وقال النبی صلی الله علیه وسلم لصاحب القبر کان لا یستتر من بوله ولم یذکر سوی بول الناس فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم صاحب قبر را که بود که نمیگرفت از بول خود و ذکر نمود غیر بول را

حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا اسمعیل بن ابراهیم قال حدثنی روح ابن القاسم قال حدثنی عطاء بن ابی میمونة عن انس بن مالک قال کان رسول الله کنت انس برو

فی فصل الملوک الخوارزمی حکم بول الانسان الغسل لانه نجس ومذهبه فی هذه المسئلة مثل مذهب الشافعی ان مطلق البول لیس بنجس بل بول الآدمی والمیس من الغیر المأکول لحمه اما البول ایوکل لحمه فطاهر و تعدید بعد هذا الباب باب آخر ولیس فی کثیر من النسخ و یتبع عدد کم قوله لا یستتر من بوله الخ وقع فی بعض الروایات یستبری و فی بعضها لا یستنزه و لعل البخاری جریه قوله لا یستتر علی معنی لا یتحفظ و ابو فی تجوز التوافق سائر الروایات مستدلا علی نجاسة بول الانسان دون غیره

شیخ الاسلام | کتاب الایمان

مسلمانان را از تنبه ایشان که بوده بر آن حال رهیں

حدثنا ابو اسحق عن البراء فی حدیثه هذا گفت زهیر حدیث کرد ما را ابو اسحق از براء درین حدیث خود عسقلانی گوید این قول با سناد مذکور است بحذف حرف عطف چنانکه عادة مؤلف است و وهم کرده که این را تعلیق گفته تحقیق سوق کرده است این را مصنف در کتاب التفسیر بحدیث ابی نعیم از زهیر بسیاق تام مات علی القبلة قبل ان تحول رجال وقتلوا فلم ندر ما نقول فیهم یعنی آنچه مردند بر آن قبله یعنی بیت المقدس پیش از آنکه تحویل کرده شود جمعی از مردان و کشته شدند پس ندانستیم چه گوئیم در حق ایشان که نماز بسوی قبله منسوخه صحیح و مقبول اند یا ضایع و بر باد رفته فانزل الله تعالی پس فرود آورد خدا تعالی این آیه را وما کان الله لیضیع ایمانکم نیست خدا اینکه ضایع گرداند و قبول نکند نماز شما را خطاب بحاضران فرمود بطریق تغلیب بر گذشتگان تا عام باشد آن ماتا احیاء و اموات باجهة نماز احیاء نیز در معرض تردد بوده اند اهتمام بذکر تردد در شان اموات شاید از آن جهت است که احیاء قادر بر عدم سقوط ذمه تدارک بقضا اگر مشروع شود میتوانند کرد بخلاف اموات باب حسن اسلام المرء باب بیان نیکی اسلام مرد و قال ابو عبد الله مؤلف و قال مالک امام مشهور اخبرنی زید ابن اسلم ابو اسامة قرشی مولی عمر بن الخطاب ان عطاء بن یسار بتقدیم تحتانیه ابا محمد مولی ام المؤمنین میمونة اخبره ان ابا سعید الخدری بضم خا معجمه و سکون دال مهمله اخبره انه سمع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول

به درستی که ابا سعید شنید آنحضرت را که میفرمود اذا اسلم العبد فحسن اسلامه چون مسلمان شود بنده و نیکو شود اسلام او بصدق و اخلاص یکفر الله عنه

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا تبرز لحاجته اتیته بماء فیغسل به یعنی وقتی که برای قضای حاجت خود می آمد من آب می آوردم پس بشست آنرا باب بتغیر فی ترجمه در بعضی روایات این کتاب باب نوشته اند اولی هم اینست از آن که ذکر این حدیث کاید اورا ندیده و بیانی که ترجمه هم ندارد و موجب تمامیه نابالیاقت آن در باب سابق گنجایش ندارد حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا محمد بن خازم قال حدثنا الاعمش عن مجاهد عن طاؤس عن ابن عباس قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بقبرین فقال انهما لیعذبان وما یعذبان فی کبیر اما احدهما فکان لا یستتر من البول واما الآخر فکان یمشی بالنمیمة ثم اخذ جریدة رطبة فشقها نصفین فغرز فی کل قبر واحدة قالوا یا رسول الله لم فعلت هذا پس گرفت شاخ تر از درخت خرما پس پاره کرد آنرا دو پاره پس خلانید بر هر قبری یک پاره را گفتند حاضران ای رسول خدا چرا کردی تو این کار را قال لعله ان یخفف عنهما ما لم ییبسا فرمود برای آنکه شاید اینست که سبک کرده شود از آن هر دو یعنی عذاب مادامی که خشک نشوند آن هر دو وقال محمد بن المثنی وحدثنا وکیع قال حدثنا الاعمش قال سمعت مجاهدا مثله یعنی محمد بن مثنی چنانچه از محمد بن خازم حدیث کرده از وکیع هم بهمین اسناد مثل آن آورده **باب ترك النبی صلی الله علیه وسلم والناس الاعرابی حتی فرغ من بوله فی المسجد** گذاشتن پیغمبر خدا و مردم اعرابی را که در مسجد بول میکرد تا آنکه فارغ شده از بول کردن در مسجد حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا همام قال حدثنا اسحق عن انس بن مالک ان النبی صلی الله علیه وسلم رای اعرابیا یبول فی المسجد مرویست از انس که تحقیق پیغمبر خدا دید اعرابی را در حالی که بول میکند در مسجد فقال دعوه حتی اذا فرغ دعا بماء فصبه علیه پس فرمود بگذارید او را تا وقتی که فارغ شد طلب کرد آبی پس ریخت آب یعنی فرمود که بریزد آب در جای بول و نشستند آنرا و این مسائل اندر وی بهانی بر وی بود با آنکه بول کرده بود و منع نافذ مکرر داشت با این همه اگر زجر میکردند شاید حبس بول آدمی شد و این نادان صحرانشین نفرت میگرفت از اهل اسلام و این از اندر وی تقریر نیست از کم نجاست بول و تطهیر مسجد از نجاست امری مقرر بود نزد حاضران چنانکه در حدیث دیگر آمده که حاضران او را زجر برخاستند **باب صب الماء علی البول فی المسجد** ریختن آب بر بول در مسجد حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود ان ابا هریرة قال قام اعرابی فبال فی المسجد فتناوله الناس گفت ابو هریره ایستاد اعرابی پس بول کرد در گوشه مسجد پس بزبان گرفتند او را مردم فقال لهم النبی صلی الله علیه وسلم دعوه وهریقوا علی بوله سجلا من ماء او ذنوبا من ماء فانما بعثتم میسرین ولم تبعثوا معسرین پس فرمود مر ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بگذارید او را و بریزید بر بول او دلوی از آب یا دلوی پر از آب شک راویست برانگیخته نشده اید شما مگر آسان کننده و برانگیخته نشده اید دشوار گیرنده حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله بن المبارک قال اخبرنا یحیی بن سعید قال سمعت انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه وسلم نحوا یحیی بن سعید گوید شنیدم انس را که حدیث میکرد از پیغمبر مانند این حدیث ح وحدثنا خالد بن مخلد قال حدثنا سلیمان عن یحیی بن سعید سمعت انس بن مالک قال جاء اعرابی فبال فی طائفة المسجد فزجره الناس گفت انس آمد اعرابی پس بول کرد در گوشه مسجد پس زجر کردند و منع کردند او را مردم فنهاهم النبی صلی الله علیه وسلم فلما قضی بوله امر النبی صلی الله علیه وسلم بذنوب من ماء فاهریق علیه پس باز داشت مردم را از زجر و هرگاه تمام کرد بول را فرمود پیغمبر خدا به دلو آب پس ریختند بر وی آب را ظاهر این حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین پاک میشود بهمین که بر جای نجاست آب بسیار بریزند بر آنکه غساله نجاست نیز پاک است اگرچه انتقال کند بجای دیگر و مر آنکه بی ریختن آب بمجرد خشک شدن پاک نمیشود و بر آنکه کندن زمین و برداشتن خاک واجب نیست و از اقوال علما اختلافی در این حکم معلوم شد بعضی گویند پاک نمیشود و قول دیگر آنست اگر غساله برداشته شد زمین و هم غساله او پاکست

شیخ الاسلام | کتاب الایمان

سیئتی نیست بعضی بست بلکه ثبت حسنات نیز ثابت میکند بتکفیر سیئات سابقه نقل الاسلام مکفر است حسنات قدیمه قبل الاسلام ثبت شود بتأول تفکر نحو کلمه بعضی گویند ختمنا که این درست بعید است از مخالفت قاعده شرعیه که فرستادن پیشتر شود عمل سالم که صادر شود از آن و ایام شرک نزد ایشان تقرب بسوی وی و کافر تحقیق نیست و دیگر مانی از نووی گفته صواب آنکه بر وی جمع آمده که بعضی در حال نقل کرده است که کافر چون کردن از کار جمیله کند مانند صدقه و صله رحم و عتاق و نحو آن پس هرگاه مسلمان شود در حال اسلام تحقیق ثواب آن نوشته میشود برای وی و دعوی مخالفت قاعده غیر مسلم است زیرا که اعتبار کرده میشود بعضی اعمال کافر در دنیا مثل کفارت ظهار چون لازم نمیشود اعاده آن وقت اسلام انتهی و در حقیقت مخالفت قاعده نوشتن آن عمل در حال کفر است اما اعطاء حق تعالی مرکسی حسنات حال اسلام ثواب عملی که صادر شده پیش از ایمان بطریق تفضل و احسان مانعی نیست از ایمان چنانکه اگر تفضل کند خدا تعالی ابتداء بی عمل چنانکه تفضل میکند بر عاجز عملی که میکرد آنرا پیشتر از عجز در وقت قدرت بثواب آن با ثواب اعمال دیگر که میکند آنرا دلیل منع آید از کتابت ثواب بطریق تفضل و احسان هنگام اسلام قبول عمل صادر در وقت کفر و توان که قبول نیز معلق بر اسلام باشد که اگر مسلمان شود مثاب گردد و الا فلا کذا قیل و تحقیق ثابت شد که کسی که ایمان آورد از اهل کتاب داده میشود اجر او دو مرتبه اگر بمیرد بر ایمان اول و اسلام بیارد نفع میکند او را چیزی از عمل صالح وی و فاسد نکند **حدثنا اسحق** بن منصور بن بهرام ابو یعقوب مروزی در سنه دویست و پنجاه و یک **قال حدثنا عبد الرزاق** بن همام بن نافع یمانی در سنه دویست و یازده **قال اخبرنا** معمر بن راشد بصری عن همام بن منبه بن کامل بن سیج قال الحقیقة یمانی است در سنه یکصد و ... عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا احسن احدکم اسلامه

دمحل پاک گشت پاک است دگرنه نجس است و مذهب ما اینجا آنست که کندن زمین و برداشتن خاک واجب است و اگر بآفتاب خشک شود
پاک است همچنین نقل کرده اند شارحان مذهب امام ما اما آنچه در متن هدایه میگوید همین است که بخشک شدن پاک میشود میگوید اگر رسید نجاست
زمین را و خشک شد و نماند رنگ و بوی آن جائز است نماز بر آن زمین و در شرح هدایه میگوید اگر نجاست بزمین رسید و تر باشد و خواهند
ازاله کنند آب بران باید ریخت و باید مالید و آب را بجامه و یا بپشم باید چید پاک گردد و اگر همچنین نکنند و آب بسیار بریزند تا آنکه اثر رنگ و بوی نماند
شود نیز پاک میگردد و بر این تقدیر تطهیر زمین را نزد ابو حنیفه رضی الله عنه دو صورت است یکی جفاف و دیگر اراقت آب و دلیل اول این حدیث است که
فرمود صلی الله علیه وسلم ذکاة الارض یبسها یعنی هر زمینی که خشک شد پس تحقیق پاک شد و دلیل ثانی همین حدیث که مؤلف آورده و این دو حدیث
تناقض ندارند و منسوخ یکدیگر نیستند پس امام عمل بهر دو صورت تطهیر کرده و آنکه بعضی شراح گفته که این حدیث دلالت دارد که
بریختن آب زمین پاک میشود و ازان باعث حکم باراقت آب فرمود شیخ ابو المجد عبد الحق رحمه الله در فتح المنان فی تائید مذهب النعمان
میگوید از کلام حنفیه جوابی ازین حدیث بنظر نیامد و من میگویم بتوفیق خدا که از حدیث معلوم نشده که بعد از ریختن آب پیش از آنکه خشک
شود نماز در آنجا گذارده بود تواند که ریختن آب از برای دفع غلظت نجاست و رنگ و بوی بول باشد و تطهیر تمام بعد از خشک شدن خواهد بود انتهی

باب بول الصبیان در بیان شستن بول خردان حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن هشام بن
عروة عن ابیه عن عائشة ام المؤمنین رضی الله عنها انها قالت اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بصبی فبال علی ثوبه
گفت عائشه مادر مسلمانان آورده شد پیش پیغمبر خدا پسری که شیر خوار پس بول کرد آن پسرک بر جامه آنحضرت سیوطی گفته که ظاهر آنست که این
هر قیس بود چنانکه از سیاق حدیث دیگر معلوم شده و احتمال دارد که از حسنین رضی الله عنهما باشد فدعا بماء فاتبعه ایاه پس طلبید
آن حضرت آبی را پس بر پی بول ریخت بر جامه آب حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن عبید
الله بن عبد الله بن عتبة عن ام قیس بنت محصن انها اتت بابن لها صغیر لم یاکل الطعام الی رسول الله
بتحقیق ام قیس آمد به پسری که مرورا بود خورد سال که هنوز طعام نمیخورد و غذای او شیر بود بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاجلسه
رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجره پس نشانید پیغمبر خدا آن پسر را در کنار خود فبال علی ثوبه فدعا بماء فنضحه ولم یغسله
پس بول کرد آن صبی بر جامه آن حضرت پس طلبید آبی را و پاشید آب را و نه شست آن جامه را بدانکه فرق کرده اند میان بول پسر و دختر شیر خوار
اول نجاست خفیفه است و ثانی نجاست مغلظه و در حدیث هم اشعار شده نزد ما که شامل پسر و دختر است و امام اعظم و امام مالک قائل شده اند
بعدم فرق میان پسر و دختر شیر خوار و غیر شیر خوار و همه را نجاست مغلظه گفته اند و در عموم نجاست بول داخل داشته اند و میگویند که این حدیث
نیز دلالت بر تخصیص ندارد زانکه نضح اگرچه در اصل لغت غیر غسل است اما در استعمال احادیث دیگر بمعنی غسل آمده است فرمود آن حضرت
در مذی ینضح فرجه چنانکه روایت کرده این را ابو داود و غیره و باتفاق مراد ازین نضح غسل است چنانکه در حدیث اسماء در غسل فرموده و تنضحه
نضح میگیرد آنجا هم را بمعنی میشوی همچنین اینجا هم اراده غسل کرده اند پس تواند که اینجا نیز بمعنی غسل باشد پس دلیل بر تخصیص نجاست شد
و آنکه واقع شده ولم یغسله اصلیل دعوی کرده که از کلام ابن شهاب است مرفوع نیست و اگر باشد بمعنی است که بمبالغه در غسل نکرد

باب البول قائما وقاعدا در بیان بول ایستاده و نشسته بول کردن حدثنا آدم قال حدثنا شعبة عن الاعمش
عن ابی وائل عن حذیفة قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم سباطة قوم فبال قائما ثم دعا بماء فجئته بماء فتوضأ
گفت حذیفه آمد پیغمبر خدا بخاک توده جای قومی پس بول کرد در حالی که ایستاده بود پس طلبید آبی را آوردم من آب را برای آن حضرت پس
وضو کرد آنحضرت پوشیده نماند که ایستاده بول کردن باتفاق مکروه تنزیهی گفته اند شستن کردن ناروا است مؤلف استدلال بر جواز

تب حدثنا قتادة عن هشام عن عروة قال اخبرنی
ابی عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وآله
وسلم دخل علیها وعندها امرأة بدرستی که
پیغمبر خدا درآمد خاص خدا با و بر وی درود و سلام در آمد
بر عائشه صدیقه رضی الله عنها بحالی که نزد عائشه زنی
بود قال من هذه فرمود آنحضرت کیست این زن
فقالت فلانة پس گفت عائشه فلانه زن است
که نامیست از حولاء بنت تویت بن حبیب بن اسد
و صیغه تصغیر از بنی اسد کاعبدل بن عبد العزی تذکر من
صلوتها ذکر میکرد عائشه از کثرت نماز او که خواب نمیکند
تمام شب چنانچه مصنف در صلوة اللیل آورده قال مه
مه بمیم مفتوح و سکون ها اسم فعل است یعنی گفت آنحضرت
که باز ایست و باز ایست از مدح او که یعنی این مدح است علیکم
بما تطیقون لازم گیرید عملی که طاقت آن دارید فوالله
لا یمل الله حتی تملوا پس قسم بخدا است ملول نمیگردد حق تعالی
از اعطای ثواب و قطع کرم تا آنکه شما ملول گردید از
عمل و قطع کنید دیگر ملال استثقال شی و نفور نفس
ازوی بعد از محبت و میل بدان و بعضی گفته اند
وکان احب الدین الیه ما داوم علیه صاحبه پس بود
دوست ترین طاعت بسوی آنحضرت یا بسوی خدا آنچه
همیشگی کند بران صاحب آن اگرچه کم باشد

باب زیادة الایمان ونقصانه در بیان زیادتی
ایمان و کمی آن گفته اند آنچه سابق ذکر یافت زیادتی و کمی
ایمان بحسب اعمال بود و این باب بیان زیادتی و کمی
بحسب اصل تصدیق است و این فرق نظر با احادیث
مندرجه هر دو باب چنانچه شراح نظر بآیات و اقوال که
بدان استدلال کرده مشکل است چه دلایل هر دو جانب
دال تر بر یکی بحسب اعمال اند و بعضی بحسب اصل
تصدیق چنانچه بادی نظر ظاهر شود و مخفی ازاماثال
این تشبهات بیان سخن است که گفته شد تراجم ابواب
تقاریب روایت احادیث است در پی تقریبی که حدیثی
از یک طریق رسیده آن تقریب ابواب مقرر کرده و آن
حدیث آیات طریق دیگر باب آورده باب سابق
تقریب حدیث بنی الاسلام علی خمس بود و حدیثی که دران
تقریب رسیده در اینجا اسناد نموده یا زیادتی بیانی قول
سلف مناسب مقام و تشبیه آن بدلائل شتی و این باب
تقریب مقصود است که ایراد حدیث مردی بیان تقریب
اشاره بعض وجوه استدلال نموده اگرچه بترجیح ترجمه
باب سابق بیانی بیشتر ازین مذکور یافته و قول الله
تعالی وقول خدا تعالی در شان اصحاب کهف
وزدناهم هدی و زیاده کردیم ما ایشان را که ایمان
آورده اند براه راست یافتن که نیز ایمان است یعنی
ایمان ایشان زیاده کردیم و قوی گردانیدیم و در جای
دیگر میفرماید ویزداد الذین آمنوا ایمانا و زیاده شوند
کسانیکه ایمان آورده اند از روی ایمان و قال تعالی
و فرموده است خدا تعالی پیش از یک سال از رحلت
آنحضرت الیوم اکملت لکم دینکم امروز تمام کردیم برای

استاده بول کردن کرد اگرچه ترجمه هر دو آورده و درین فعل آنحضرت گفته اند که برای بیان اصل جواز بود یا آنکه در سباطه غالب
نجاست میباشد و کم است که زمین هموار باشد جای نشستن نبود و نیز گفته اند از آنجهت که آنحضرت جراحتی داشت در نشستن بر سرین مقام
آنکه بود ازین رو اضطرارا استاده بول کرد **باب البول عند صاحبه والتستر بالحائط** حکم بول نزد صاحب خود و پرده کردن بدیوار

حدثنا عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا جریر عن منصور عن ابی وائل عن حذیفة قال رأیتنی انا والنبی صلی الله علیه
وسلم نتماشی فاتی سباطة قوم خلف حائط گفت دیدم من خود را و پیغمبر خدا را در آن حالی که میرفتیم با یکدیگر
پس آمد آنحضرت سباطه قومی را پس دیواری فقام کما یقوم احدکم فبال فانتبذت منه پس ایستاد چنانکه می ایستد یکی از شما
پس بول کرد و یکسو شدم از آنحضرت فاشار الیّ فجئته فقمت عند عقبه حتی فرغ پس اشارت کرد بسوی من پس
آمدم من پیش آنحضرت و بموجب اشارت استادم نزد پاشنه آنحضرت تا فارغ شد و استاده کردن حذیفه از برای پرده بود و منع مردم که
نزدیک سباطه بوده اند **باب البول عند سباطة قوم** **حدثنا** محمد بن عرعرة قال حدثنا شعبة عن منصور عن ابی
وائل قال کان ابو موسی الاشعری یشدد فی البول ویقول ان بنی اسرائیل کان اذا اصاب ثوب احدهم قرضه
گفت ابو وائل بود ابو موسی اشعری سخت میگرفت در نجاست بول و احتراز از آن تا آنکه در ظرفی بول میکرد تا ترشش نشود تحقیق
قوم بنی اسرائیل بود شان آنچنان وقتی که رسیدی جامه یکی را قطره از آن می برید جامه را از شستن پس نمیکرد فقال حذیفة لیته امسك
پس گفت حذیفه کاشکی ابو موسی باز می ماند ازین کلام یا ازین تشدید اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم سباطة قوم فبال قائما
آمد پیغمبر خدا سباطه قومی را پس بول کرد استاده با آنکه در استاده بول کردن احتمال رسیدن چیزی از بول بیشتر است نسبت به نشسته بول
کردن یعنی آنحضرت با این احتمال تکلف نکرد و بظرفی نطلبید **باب غسل الدم** در شستن خون و تطهیر آن **حدثنا** محمد بن المثنی
قال حدثنا یحیی عن هشام قال حدثتنی فاطمة عن اسماء قالت جاءت امرأة الی النبی صلی الله علیه وسلم فقالت ارأیت
احدانا تحیض فی الثوب کیف تصنع گفت اسما آمد زنی بسوی پیغمبر خدا پس گفت آیا می بینی یکی از ما زنان را که حیض
میکشد در جامه و آلوده میشود بخون چکار کند قال تحته ثم تقرصه بالماء وتنضحه وتصلی فیه فرمود بخراشد و بمالد
باطراف انگشت آب و بشوید جامه را ... نماز کند در آن جامه **حدثنا** محمد بن سلام قال حدثنا ابو معاویة قال حدثنا
هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة قالت جاءت فاطمة بنت ابی حبیش الی النبی صلی الله علیه وسلم فقالت یا رسول الله
انی امرأة استحاض فلا اطهر افادع الصلوة گفت عائشه آمد فاطمه دختر ابی حبیش بسوی پیغمبر خدا پس گفت ای پیغمبر خدا
من زنی هستم که حایض میشوم و مستمر میباشد خون بعد از گذشتن ایام معتاد حیض آیا ترک کنم نماز را حکم حیض فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا انما ذلك عرق ولیس بحیض فرمود پیغمبر خدا نی ترک مکن نماز را نیست این خون مگر خون رگی و نیست خون حیض که از
رحم می برآید فاذا اقبلت حیضتك فدعی الصلوة وقتی که پیش آید ترا ایام حیض تو پس بگذار در آن ایام نماز فاذا ادبرت فاغسلی
عنك الدم ثم صلی و وقتی که تمام شود ایام حیض پس بشوی از خود خون را پس نماز کن قال وقال ابی ثم توضئی لکل صلوة
حتی یجیئ ذلك الوقت گفت هشام و گفته است پدر من یعنی عروه پس وضو کن برای هر نماز تا آنکه بیاید آن
وقت را یعنی وقت حیض درین حدیث غسل که بعد از انقطاع حیض میباشد ذکر نکرده چون مقصود فرق میان حیض و استحاضه بود و اکتفا
کرد از ذکر غسل بدانچه مقرر بوده است **باب غسل المنی وفرکه وغسل ما یصیب من المرأة** در بیان شستن منی و مالیدن آن تا
اثری که از آن ماند و شستن چیزی که میرسد جامه را از زن در وقت جماع **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله بن المبارك قال

كتاب الایمان — **شیخ الاسلام** — **اسماء الرجال**

حدثنا عمرو بن ميمون الجزري عن سليمان بن يسار عن عائشة قالت كنت اغسل الجنابة من ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم
گفت عائشه بودم من كه مى شستم اثر جنابت را يعنى منى را از جامه پيغمبر فيخرج الى الصلوة وان بقع الماء فى ثوبه پس
بيرون مى آمد پيغمبر بسوى مسجد براى نماز و تحقيق رنگ آب در جامه او مى بود يعنى جامه اش شسته تر كرده بود و نماز ميگذارد حدثنا
قتيبة قال حدثنا يزيد قال حدثنا عمرو عن سليمان بن يسار قال سمعت عائشة ح وحدثنا مسدد قال حدثنا عبد الواحد
قال حدثنا عمرو بن ميمون عن سليمان بن يسار قال سألت عائشة عن المنى يصيب الثوب فقالت كنت اغسله من ثوب
رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت سليمان پرسيدم عائشه را از حكم منى كه ميرسد جامه را پس گفت بودم من كه مى شستم
آن را از جامه پيغمبر خدا و حال آنكه اثر شستن مى بود فيخرج الى الصلوة واثر الغسل فى ثوبه بقع الماء پس بيرون مى رفت
بنماز و اثر شستن مى بود در جامه او كه رنگ آب است بقع الماء بدل است از اثر غسل يا خبر مبتدا محذوف است اى هو بقع الماء اگر
برفع خوانند و منصوب بتقدير اعنى نيز روايت كرده اند بدانكه ترجمه باب متضمن سه مطلب بود غسل منى و فرك آن و شستن چيزى كه
دران مى رسد و در حديث غير از شستن منى بيان نيافت شراح گفته اند كه مراد از ترجمه آنست كه اين باب در بيان ازاله منى است
آيا بغسل بودى يا بفرك از حديث بيان يافت كه بغسل بود و شستن آنچه از فرج زن مى رسد بقياس بر شستن منى گذاشته از آنكه
رطوبت فرج زن بى آميزش منى نمى باشد پس حكم تمام ترجمه ازين دو حديث بوضوح پيوست پوشيده نماند كه درين احاديث قول
عائشه كنت اغسل كه بمعنى دوام و استمرار است صريح در نجاست منى است و زائل كردن آن بر مذهب چنانكه شافعيه كرده اند خلاف ظاهر
است و نيز حكم كرده اند آن را بچيزهاى نجس بى شبهه در قول وى صلى الله عليه وسلم انما يغسل الثوب من خمس البول والغائط والدم والمنى
والقى چنانكه در هدايه آورده و دليل كه شافعيه گويند كه اصل اولياء خدا است آن را چگونه نجس توان گفت با آنكه در برابر نصوص است ضعيف
است از آنكه استبعادى نيست در آنكه متكون شود چيزى كه آخر پاك باشد از چيزى كه ناپاك باشد نمى بينى كه شير هم از خون پيدا مى شود
و منى رقيق كه خون شده و علقه گشته باتفاق ناپاك است و آدمى از وى مخلوق ميگردد و حنفيه اناله را چنانكه بغسل است بمالش خشك
شدن بفرك نيز گفته اند چنانكه هم از حديث عائشه بروايتى ديگر معلوم شده و تحته من ثوبه يابسا ثم يصلى فيه و ازين دو حديث كه مؤلف
درينجا آورده نفى فرك لازم نمى آيد از آنكه تخصيص چيزى بذكر نفى ما عدا نميكند باب اذا غسل الجنابة او غيرها فلم يذهب اثره
باب در بيان حكم كسى كه شست جنابت يعنى منى را يا غير منى مانند خون و بول پس نرفت اثر آن كه رطوبت آبست در جامه او از چيزى
كه آن را شسته حديث دلالت بر حال معنى اول ميكند و بقاى اثر شى مغسول از ريح و لون كى ازين دو يا هر دو اگر متعسر الازاله
است و شستن بار ديگر و مالش تا زائل نشود بسيار باشد بلكه پس گفته اند و بصابون و مانند آن تنقيه كردن مستحب است حدثنا
موسى بن اسمعيل المنقرى قال حدثنا عبد الواحد بن زياد قال حدثنا عمرو بن ميمون قال سمعت سليمان بن يسار
فى الثوب يصيبه الجنابة قال قالت عائشة رضى الله عنها كنت اغسله من ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم يخرج
الى الصلوة واثر الغسل فيه بقع الماء عمرو ابن ميمون ميگويد شنيدم سليمان بن يسار را در باب جامه كه ميرسد آن را اثر جنابت
گفت گفته است عائشه بودم من كه مى شستم اثر جنابت را از جامه آن حضرت پس بيرون مى آمد بنماز و اثر شستن در وى مى بود
يعنى رنگ آب و رطوبت آن حدثنا عمرو بن خالد قال حدثنا زهير قال حدثنا عمرو بن ميمون بن مهران عن سليمان بن
يسار عن عائشة انها كانت تغسل المنى من ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم بود عائشه كه مى شست منى را از جامه پيغمبر خدا
ثم اراه فيه بقعة او بقعا عائشه گفت پس تر ميديدم آن جامه را در حالى كه رنگ شستن در وى بود بقعه و تقسيما شك راوى است

وآله وسلم من ايمان احتساب حديث دوم
طريق تعدد يست از تنها ده كه حديث انس
حدثنا الحسن بن الصباح مشتهر ۲۰۰۹ و ابن محمد
بزار مدشى بزار سعجه قبر الزاد المهملة مروزى ۲ ...
بغل و شا ابنه سمع جعفر بن عون بن جعفر بن عمرو
مخزومى سنه دو صد و شش قال حدثنا ابو العميس
بضم عين مهمله و فتح ميم عتبة بن عبد الله بن مسعود
كوفى است در سنه پا صد بيست قال اخبرنا قيس
بن مسلم ابو عمرو كوفى است عابد در سنه يكصد بيست
نيز عن طارق بن شهاب بن عبد شمس بجلى كوفى
صحابى است در سنه بشتاد و سه ديد پيغمبر خدا را
صلى الله عليه وآله وسلم وجهاد كرد در خلافت شيخين
سى و سه بار عن عمر بن الخطاب ان رجلا من
اليهود قال له بدرستى كه مردى از يهود كه ام قوم
موسى عليه السلام است گفت مر عمر را يا امير المؤمنين
آية فى كتابكم تقرؤنها لو ان علينا معشر اليهود
نزلت لاتخذنا ذلك اليوم عيدا انتهى است در
كتاب شما كه ميخوانيد آن را اگر تحقيق بر گروه يهود نازل
مى شد هر آينه ميگرفتيم ما آن روز نزول را عيد كه تعظيم
ميكرديم آن را و خوشى مينموديم در هر سال بجهت
عظمت و بزرگى آنچه حاصل شده است دران روز از
مژده اكمال دين و اتمام اين نعمت اين آيه گويند قايل
كعب حبار بود پيش از آنكه اسلام آرد قال اى آية
گفت عمر كدام آيه است آن قال گفت آن مرد اليوم
اكملت لكم دينكم امروز كامل كرديم مر شما را دين
شما از جمله آنچه محتاج بوديد شما در صلاح معاش و معاد
بتاسيس قواعد عقايد و تمهيد اصول شرايع و توقيف
قوانين اجتهاد و اتممت عليكم نعمتى و تمام كرديم
بر شما نعمت خود را كه ابتدا بامور مذكوره است ورضيت
لكم الاسلام دينا و راضى شديم و اختيار كرديم براى
شما اسلام را كه دين حنيف است و دين ازين دين
بود قال گفت راوى فقال عمر قد عرفنا ذلك
اليوم والمكان الذى نزلت فيه على النبى پس گفت
عمر در جواب يهودى تحقيق دانستيم آن روز را و آن جاى
را كه نازل شده بود اين آيه دران زمان و مكان بر پيغمبر
صلى الله عليه وآله وسلم وهو قائم بعرفة يوم
الجمعة بحالى كه آن حضرت ايستاده بود بعرفه روز جمعه
يعنى در عرفات جمعه و توقف روز عرفه معروفست بعرفات
يعنى فراموش نكرده ايم زمان و مكان نزول بلكه حال
قيام را كه دران وقت بود روز جمعه و روز عرفه هر دو روز
عيد است چنانچه در روايت ديگر تصريح آمده پس يك
عيد جمع باشد و عيد گرفته ايم با آنكه بركتش عجب جديد
حاجت نداريم از سابق در روز عيد بود كه جمعه و عرفه
است و زيادة بيان مكان در جواب يا براى اعتبار
روز عرفه است كه عيد است برروز جمعه يا اشاره است با آنكه
تعين مكان كه دران نازل شده نيز منظور داريم و به
بتعظيم وى مى پردازيم چه جاى روز تنها و قبل كه مرا از آن
اشده چنانچه كرمانى گفته چون بعيد نيست كه نزول الله
عمر بود در عيد متحقق نيشود گر آنا ول بنها را لاجرم سد

باب ابوال الابل والدواب والغنم ومرابضها باب در بیان حکم شاشهای شتر و چارپایان و حکم شاشه بز و حکم جای نشستن بز اگر ذکر شاشه بز نکرد و باب هر چند و دواب شامل بز است از آن جهت که شیر او تر قوت بود و اهتمام کرد بیان مرابض برای غنم است چنانکه مبارک برای شتر وصلی ابو موسی فی دار البرید والسرقین والبرية الی جنبه فقال ههنا وثم سواء و نماز گذارد ابو موسی در دار البرید یک موضع است که آنجا رسولان که خلفا می آمدند نزول میکردند در حالی که سرگین و صحرا در پهلوی ابو موسی بود پس گفت اینجا که سرگین افتاده است و آنجا که صحرا است نماز گذاردن برابر است در ثواب و ادای فرض حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن ابي قلابة عن انس قال قدم ناس من عكل او عرينة گفت انس آمدند مردمان از قبیله عکل بضم عین و سکون کاف یا از عرینه بضم عین مهمله و الراء بصیغه تصغیر و آن قبیله دیگر است این جا شک کرده است راوی کرمانی گوید تردید از انس است فاجتووا المدينة و رسید ایشان را بیماری جوی که نام مرض شکم است در مدینه از ناموافق بودن هوای مدینه مر ایشان را فامرهم النبي صلى الله عليه وسلم بلقاح وان يشربوا من ابوالها والبانها پس فرمود ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم به شتران شیردار و بودن ایشان در گله شتران و فرمود بنوشیدن از شاشهای شتران و شیر های آنها نجاست ابوال ابل ثابت شده نزد ابی حنیفه و شافعی و جمهور علما و تجویز آن حضرت برای ضرورت دوا بود و آنکه واقع شده در حدیث ام سلیم جابر بود اما نقل کرده که نکرده است الله تعالی دوا در حرام و دو محمول بر حالت اضطرار است کذا قالوا فانطلقوا فلما صحوا قتلوا راعي رسول الله صلى الله عليه وسلم پس رفتند آن جماعه در میان شتران و هر گاه صحت یافتند کشتند چرانندهٔ شتران پیغمبر خدا را گفته اند که دست و پای او را بریدند و خارها در زبان و چشم او خلانیدند که جهان او مرد واستاقوا النعم و رانده بردند شتران را انجا وانجا فجاء الخبر في اول النهار فبعث في آثارهم فلما ارتفع النهار جيء بهم پس خبر آمد در اول روز پس برانگیخت آن حضرت جمعی را در پی ایشان چون بلند شد روز آورده شدند ایشان فامر فقطع ايديهم وارجلهم وسمرت اعينهم پس فرمود بریدن دستهای ایشان و پاهای ایشان و میل کشیده شد در چشمهای ایشان والقوا في الحرة يستسقون فلا يسقون و انداخته شدند در سنگستان مدینه طلب آب میکردند و نمیدادند ایشان را آب قال ابو قلابة فهؤلاء سرقوا وقتلوا وكفروا بعد ايمانهم وحاربوا الله ورسوله گفت ابو قلابه این جماعه دزدی کردند و قتل کردند و کافر شدند بعد ایمان و جنگ کردند با خدا و رسول خدا را ازین جهت با نواع عقوبت آن همه را کشتند حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال اخبرنا ابو التياح يزيد بن حميد عن انس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يصلي قبل ان يبنى المسجد في مرابض الغنم گفت انس بود پیغمبر خدا نماز میگذارد پیش از آنکه بنا کرده شود مسجد در نشستگاه غنم مولف استدلال کرده باین دو حدیث بر اباحت ابوال شتر و غیر آن و بر آنکه پشک بز نجس نیست از آنکه مرابض بی آن نمیباشد و پوشیده نماند که این استدلال تام نیست تجویز نمودن بول از جهت ضرورت دوا بود و علاج بحرام نزد انحصار و اضطرار تجویز کرده اند و از کجا که در مرابض و بر سر پشک بی آنکه آن را چیزی حایل سازند نماز گذارده اند

باب ما يقع من النجاسات في السمن والماء حکم چیزی که می افتد از نجاستها در روغن و آب وقال الزهري لا بأس بالماء ما لم يغيره طعم او ريح او لون گفته است زهری هیچ باکی نیست بآب مادامی که تغییر نکند نجاست آب را طعم یا بوی آن یا رنگ آن وقال حماد لا بأس بريش الميتة و گفته حماد باکی نیست بپری حیوان مرده از مأکولات باشد یا از غیر مأکولات این است مذهب ابی حنیفه و مالک و شافعی بنجاست آن قائل شده اند وقال الزهري في عظام الموتى نحو الفيل وغيره گفته است زهری در استخوانهای مرده مانند فیل و جز آن که نجس عین است

شیخ الاسلام | کتاب الایمان

آمده کنیه تابعی است حدیث امام مالک شنیده ... عشره مبشره است ... ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنهما وفاتش ... جمادی الاولی سنه ... کر بیگفت طلحه جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم من اهل نجد آمد مردی بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم از مردم نجد ... سکون جیم نام ملک عرب است ... تا زمین عراق ...

ناساً من سلف العلماء يمتشطون بها ويدّهنون فيها لا يرون به بأساً دريافتم مردم را از علماء سلف پيشين كه شانه ميكردند بآن استخوان و روغن ميگرفتند در آن حال كه نمي ديدند بآن باكي و حرجي وقال ابن سيرين وابراهيم لا بأس بتجارة العاج ابن سيرين گفته باكي نيست بخريد و فروخت عاج و تجارت چيزي كه نجس است حرام است يا مكروه عاج در بعضي كتب لغت بمعني دو دندان ناب فيل است جوهري وغيره گفته استخوان فيل است هرچه باشد يعني گوينده استخوان پشت كشف است و مراد همان اول است پس اگر در آب افتد آنرا نجس نميكند خواه آب قليل باشد يا كثير ما دامي كه تغيير نميكند يكي از اوصاف آبرا وانيست مذهب امام مالك **حدثنا** اسمعيل قال حدثنا مالك عن ابن شهاب عن عبيد الله ابن عبد الله عن ابن عباس عن ميمونة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل عن فارة سقطت في سمن تحقيق پيغمبر خدا پرسيده شد از حكم موشي كه افتاده بود در روغن فقال القوها وما حولها فاطرحوه وكلوا سمنكم فرمود بيندازيد آن موش را و روغني كه برگرد او است و بخوريد روغن را حكم روغن جامد هرچه باشد آن بستگي دارد همين است و روغن گداخته حكم آب دارد و تمام نجس ميشود حرام است خوردن آن ليكن استعمال آن در چراغ و ديگر انتفاع بجز خوردن حرام نيست فروختن آن نزد شافعيه حرام دارند و حنفيه گويند حرام همان خوردن است چون وانتفعوا به در حديث آمده فروختن داخل آنست **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا معن قال حدثنا مالك عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ابن عباس عن ميمونة ان النبي صلى الله عليه وسلم سئل عن فارة سقطت في سمن فقال خذوها وما حولها فاطرحوه قال معن حدثنا مالك ما لا احصيه يقول عن ابن عباس عن ميمونة معن گفته است كه حديث كرد ما را امام مالك آن قدر كه ضبط نميتوانم كرد كه ميگفت از ابن عباس از ميمونه مقصود مولف آنست كه آنچه بعضي گفته اند كه اين حديث از مرويات ابن عباس است بيواسطه از آنحضرت خطا است **حدثنا** احمد بن محمد قال حدثنا عبد الله قال اخبرنا معمر عن همام بن منبه عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كل كلم يكلمه المسلم في سبيل الله هر جراحتي كه مجروح ميشود بآن مسلمان در راه خدا تكون يوم القيمة كهيئتها اذ طعنت ميباشد روز قيامت چون هيئت آن زخم وقتي كه زخم خورده ميشود تفجر دماً اللون لون الدم والعرف عرف المسك مي بارد خون را كه رنگ او رنگ خون است و بوي او بوي مشك در تطبيق اين حديث بترجمه باب مردم تكلفات ناپسند كرده اند از آن ميان آنچه توان گفت آنست كه چون مشك متغير ميگردد و از نجاست اصلي بطهارت مبدل ميشود و همچنين آب متغير نمي شود مگر بافتادن نجس و چون يكي از اوصاف آب متغير شد پس آب مبدل ميگردد از طهارت بنجاست **باب** البول في الماء الدائم حكم بول كردن در آب غير جاري **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب قال اخبرنا ابو الزناد ان عبد الرحمن بن هرمز الاعرج حدثه انه سمع ابا هريرة يقول انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول نحن الآخرون السابقون تحقيق شنيده است ابو هريره پيغمبر خدا را كه ميفرمود ما يان آخريم از روي زمان و سابقيم از روي فضل و در آمدن به بهشت و باسناده قال لا يبولن احدكم في الماء الدائم الذي لا يجري ثم يغتسل فيه مولف گويد باسناد حديث سابق گفته است همام ابن منبه از ابو هريره كه بول نكند يكي از شما در آب بسته كه جريان ندارد پس غسل ميكند در وي يعني هر دو چيز از وي واقع نشود بول و غسل از يك آب بسته ايراد حديث نحن السابقون الخ مناسبتي بترجمه ندارد و پس شايد كه آن احتمال دارد و اثر باشد كه ابو هريره هر دو حديث يكبار از آن حضرت شنيده باشد پس نقل كرد براوي خود يا راوي ابي هريره كه همام است از ابو هريره كه يكبار شنيده باشد و همچنان نقل كرده و مولف نيز متابعت راوي كرده و مقصود او وابسته بحديث ثاني است **باب** اذا القي على ظهر المصلي قذر او جيفة لم تفسد عليه صلوته باب در بيان آنكه وقتي كه

درس فاكثير في هذا الكتاب والمولف فيها اتباع لم يكن مع **باب** اذا القي على ظهر المصلي قذر غرض المولف من عقد ابواب نحو هذا الاشياء التي تمنع انعقاد الصلوة ابتداء او انتهاء لا تفسد الصلوة ...

شرائع الاسلام | | كتاب الايمان

عليه وآله وسلم صيام شهر رمضان وكرر روزه ماه رمضان فقال هل علي غيره قال لا الا ان تطوع پس جواب داد آنحضرت كه نه مگر آنكه تطوع كني يعني گفت طلحه راوي حديث فذكر له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الزكوة و ذكر كرد براي آن مرد آنحضرت زكوة را تعبير اسلوب رعايت در اينجا بطريق نقل بالمعنى بجهت نسيان لفظ شريف آنحضرت است يا باعتبار اشتباه والتباس و ديگر اين نسبت بعد موضع طلحه قال هل علي غيرها گفت آن مرد آيا است بر من جز زكوة از غير آن قال لا الا ان تطوع گفت نه مگر آنكه صدقه نفل دهي قال فادبر الرجل وهو يقول گفت طلحه پس پشت داد آن مرد و مي رفت بجائي كه ميگفت والله لا ازيد على هذا ولا انقص ...

انداخته شود بر پشت مصلی که ساجد است یا بر وی آن امر واقع شود که نماز او فاسد نمیشود و کان ابن عمر اذا رای فی ثوبه دما وهو یصلی وضعه ومضی فی صلاته
بود ابن عمر وقتی که دیدی در جامه خود خونی را انداختی آن جامه را و میبود در نماز خود قطع و اعاده نماز نمیکرد وقال ابن المسیب والشعبی اذا صلی
وفی ثوبه دم او جنابة او لغیر القبلة او تیمم فصلی ثم ادرک الماء فی وقته لا یعید گفت ابن مسیب و شعبی که
کسی نماز کند در جامه او خون است یا منی یا نماز میکند بر غیر جانب قبله و در نماز جانب معلوم شده برگشت بعد نماز یا آنکه تیمم کرد و پس نماز گذارد و
بعد از آن تیمم پیشتر دریافت بعد از ادای نماز در وقت آن نماز اعاده نکند و درین صورت نماز تمام یابد که در حق ایشان شرط طهارت جامه که او
بخون و منی آلوده واقع شده و روی بقبله شرط نماز است و آب نایافتن شرط تحت تیمم است چون خون و منی [illegible] آورده معلوم شده
که منی نیز مثل خون نجس است و مولف تائید ترجمه همین جزو کرده است حدثنا عبدان قال اخبرنی ابی عن شعبة عن ابی اسحق
عن عمرو بن میمون عن عبدالله قال بینا رسول الله صلی الله علیه وسلم ساجد ح وحدثنی احمد بن عثمان
قال حدثنا شریح بن مسلمة قال حدثنا ابراهیم بن یوسف عن ابیه عن ابی اسحق قال حدثنی عمرو بن میمون ان عبدالله بن
مسعود حدثه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی عند البیت وابو جهل واصحاب له جلوس [illegible]
اسلام و ابو جهل لعین و یاران او نشسته بودند فقال بعضهم لبعض ایکم یجیء بسلا جزور بنی فلان فیضعه علی ظهر محمد اذا سجد
وقتی که گفت بعض ایشان مر بعضی دیگر را کدام یک شما می آرد [illegible]
از شتری که ذبح کرده اند [illegible] فلان پس می نهد بر پشت محمد وقتی که سجده کند فانبعث اشقی القوم فجاء به فنظر حتی اذا سجد النبی
صلی الله علیه وسلم وضعه علی ظهره بین کتفیه پس برخاست [illegible] بدبخت ترین قوم کفار که عقبة بن ابی معیط
است پس آورد آنرا و نگاه کرد تا وقتی که سجده کرد پیغمبر خدا نهاد بر پشت آن حضرت میان دو شانه وانا انظر لا اغنی شیئا لو کانت لی منعة
ومن نظر میکردم و در حالی که تغیر نمیتوانم کرد چیزی کاشکی بودی مرا قدرتی قال فجعلوا یضحکون ویحیل بعضهم علی بعض [illegible]
[illegible] استهزاء [illegible]
[illegible] بروایت مسلم یمیل بعضهم علی بعض [illegible]
صلی الله علیه وسلم ساجد لا یرفع راسه [illegible] حتی جاءته فاطمة فطرحت عن ظهره فرفع راسه
تا آنکه آمد فاطمه زهرا رضی الله عنها پس انداخت از پشت آن حضرت پس برداشت آن حضرت سر مبارک خود را ثم قال اللهم علیک
بقریش ثلث مرات [illegible] قریش [illegible] فشق ذلک علیهم اذ دعا علیهم
[illegible] قال وکانوا یرون ان الدعوة فی ذلک البلد مستجابة گفت ابن مسعود [illegible]
[illegible] اللهم علیک بابی جهل وعلیک بعتبة بن ربیعة وشیبة بن ربیعة
والولید بن عتبة وامیة بن خلف وعقبة بن ابی معیط [illegible]
فلم یحفظ [illegible]
[illegible] قال فوالذی نفسی بیده لقد رایت الذین عد رسول الله صلی الله علیه
صرعی فی القلیب قلیب بدر [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] کتاب الصوم [illegible]
[illegible] سوال سائل [illegible]
[illegible]
[illegible] اسلام الحدیث [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
باب اتباع الجنائز من الایمان [illegible]
[illegible] از خصال ایمان است حدثنا
احمد بن عبدالله بن علی المنجوفی [illegible]
[illegible] سویدی مذکور است [illegible]
دو صد و پنجاه [illegible] قال حدثنا [illegible]
ابن عباد [illegible]
حدثنا عوف عن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عن الحسن البصری [illegible]
[illegible]
[illegible] ابوبکر بصری [illegible] مشهور است بعلم و عبادت
و ورع [illegible] نقل حدیث بالمعنی [illegible]
[illegible] حسن البصری [illegible]
ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال
من اتبع جنازة مسلم ایمانا واحتسابا [illegible]
[illegible] جنازه مسلمانی [illegible]
[illegible] ثواب وکان معه حتی یصلی علیها
[illegible]
[illegible] مسلمان [illegible]
نماز [illegible] فارغ [illegible] فانه یرجع
من الاجر بقیراطین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
باشد [illegible] مراد مقدار [illegible] است کل قیراط
مثل احد [illegible] کوه احد است
[illegible]
ومن صلی علیها ثم رجع قبل ان تدفن فانه یرجع
من الاجر بقیراط [illegible]
[illegible]
[illegible] قال [illegible]
[illegible] در اسناد
[illegible] عثمان المؤذن [illegible]
[illegible] قال
حدثنا عوف عن محمد عن ابی هریرة عن النبی
صلی الله علیه وآله وسلم نحوه [illegible]
[illegible]
[illegible]

چیزی که انعقاد نماز ابتدا ازوی روا نیست ابطال نماز نمیکند لیکن موقوف است این استدلال برآنکه در نبوت حکم بجا است این تیز ریا
رسیده باشد والعلم عند الله **باب البزاق والمخاط ونحوه في الثوب** باب در حکم آب دهن و آب بینی و مانند آن مثل عرق بغل که در جامه
یا در بدن باشد کراهتی دارد یا نه وقال عروة بن الزبير عن المسور ومروان خرج النبي صلى الله عليه وسلم زمن حديبية فذكر
الحديث گفت عروه بیرون آمد پیغمبر خدا در زمان غزوه حدیبیه پس ذکر کرد حدیث قصه حدیبیه را چنانکه در قصه حدیبیه می آید انشاء الله تعالى
وما تنخم النبي صلى الله عليه وسلم نخامة الا وقعت في كف رجل منهم فدلك بها وجهه وجلده و نینداخت پیغمبر خدا بلغمی را از
حلق و سینه مگر آنکه افتاد در کف مردی از مردم حضار پس مالید آن بلغم روی خود را و پوست بدن خود را **حدثنا** محمد بن يوسف قال
حدثنا سفيان عن حميد عن انس قال بزق النبي صلى الله عليه وسلم في ثوبه آب دهن کرد آن حضرت در جامه خود قال ابو عبد الله
طوله ابن ابي مريم قال اخبرنا يحيى بن ايوب قال حدثني حميد قال سمعت انسا عن النبي صلى الله عليه وسلم گفت مولف ابو عبد الله
بخاری دراز آورد این حدیث را ابن ابی مریم گفته که خبر داد ما را یحیی که حدیث کرد مرا حمید گفت شنیدم انس را که حدیث کرد از پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم **باب لا يجوز الوضوء بالنبيذ ولا المسكر** نیست روا وضو بنبیذ و نه بآبی که مستی آرد مراد از نبیذ آنست که بحد اسکار
نرسیده باشد چون محل خلاف بود تخصیص بذکر کرد و مولف عقد باب بعدم جواز کرده و آنچه از حسن بصری و غیر او آورده ناظر بکراهت است
چنانکه گفت وكرهه الحسن وابو العالية و مکروه داشته وضو به نبیذ حسن بصری و ابو العالیه و در روایتی از حسن لا باس آمده پس مراد
کراهت تنزیهی خواهد بود وقال عطاء التيمم احب الي من الوضوء بالنبيذ واللبن و عطا گفته تیمم محبوب تر است بسوی من
از وضو کردن بنبیذ و شیر یعنی اگر جائی آب نباشد و همین نبیذ باشد پس تیمم کردن بهتر است از آنکه وضو کنند به نبیذ بدانکه ابو حنیفه جایز
داشته است وضو نزد فقدان آب بهمین نبیذ تمر اگر بیرون قریه و مصر باشند بشرطی که شیرین بود و تنک که سیلان کند بر اعضا مانند آب و امام محمد
تا آنکه جمع شده است میان تیمم و وضو به نبیذ تمر و ابو یوسف روا نداشته چنانکه شافعی رحمة الله علیهم و دلایل هر یک در کتب مبسوطه مذکور است
حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا الزهري عن ابي سلمة عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال كل شراب اسكر فهو حرام هر چه نوشیده شود و مستی آرد پس خوردن آن حرام است و هر چه حرام است وضو بآن روا نیست باتفاق همه
باب غسل المرأة اباها الدم عن وجهه شستن زن پدر خود را یعنی خون را از روی او وقال ابو العالية امسحوا على
رجلي فانها مريضة ابو العالیه گفت مسح کنید بر پای من پس تحقیق آن پای بیمار است ابو العالیه درد داشت چون وضو کنانند
او را یک پای ماند گفت مسح کنید برین پای من که دردناک است و آب بآن ضرر نارد مولف اقوال و آیات که بعد از ترجمه می آرد اکثر برای اثبات
کان قول و آیت تائید میکند مطلب ترجمه را گاه مجموع داخل ترجمه میسازد و احادیثی که در آن باب می آرد دلالت بر مجموع میکند و این از
قبیل اول است که دلالت دارد بر اکتفا است در تطهیر از غیر روا است و این باب بکتاب وضو بتقدیر تعمیم وضو لغةً و شرعاً ظاهر است و نیز
در لغت مشتق از وضاءة بمعنی نظافت است و در تطهیر انجاس هم شبهه نظافت است و اگر خاص بمعنی شرعی باشد تطهیر انجاس بتبعیت
وضو مذکور خواهد بود **حدثنا** محمد بن سلام قال اخبرنا سفيان بن عيينة عن ابي حازم سمع سهل بن سعد الساعدي و
سأله الناس وما بيني وبينه احد باي شيء دووي جرح النبي صلى الله عليه وسلم روایت است از ابی حازم که او شنید سهل بن سعد الساعدی را
در آن حال که پرسیدند مردم سهل را ابو حازم گوید و نبود میان من و میان سهل هیچ کسی که بچه چیز دوا کرده شد جراحت پیغمبر خدا که در
غزوه احد بسر و روی مبارک آن حضرت رسید فقال ما بقي احد اعلم به مني پس گفت سهل باقی نمانده است دانا تر بآن از من و
از من كان علي رضي الله عنه يجيء بترسه فيه ماء وفاطمة رضي الله عنها تغسل عن وجهه الدم بود علی که می آمد با سپر خود

شیخ الاسلام | کتاب الایمان

حیران و قال ابراهيم التيمي ابن يزيد بن شريك منسوب به تيم
باب بکسر راء کوفی است درست نمودند و دعا عرضت
قولي على عملي الا خشيت ان اكون مكذبا گفت ابراهیم
تیمی که از واعظان بود عرض نکرده ام گفتار خود را بر کردار
خود مگر آنکه ترسیده ام ازین که باشم بدروغ نسبت کننده
دین را انا یکه مقصرم در عمل بدانچه تقریر و بیان آن از
شریعت بزبان میکنم و در حق وی ساز بجائی آرم پس معاملت
من در بین همچو معاملت کذابان باشد یا مکذب نفس خود
را که میگویم خود را که من مسلمانم و حال آنکه عمل بمقتضای
آن نمیکنم و در حقیقت امر و نهی دیگری را باتصور خود
از عمل موافق آن مذموم است شرعاً چنانکه میفرماید کبر
مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون بزرگست از روی
غضب نزد خدا تعالى اینکه بگوئید آنچه خود نکنید و در
جای دیگر اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسكم آیا امر
میکنید مردم را به نیکی و فراموش میکنید ذوات خود را
ازین جهت پس خوف کرد که تقصیر از بلوغ کمال عمل با شرح
و بسط وعظ دیدند مبادا مکذب باشد شارع را در آنچه
نکو هش نموده لیکن بر تقدیر روایت مکذبا بکسر ذال است
و اگر بفتح باشد گویم خوف کرده ام ازین که باشم من که
دروغ گو دانند مرا هر که بیند عمل مرا مخالف قول من و تقدیر
اول مناسب ترین است ترجمه باب چه درین خوف حبط
عمل از مروت و نهی منکر تشبیه تکذیب است و قال ابن
ابي مليكة بصیغه تصغیر عبد الله بن عبيد الله بفتح مهمله
و دال و ضم در ثانی قرشی تیمی موذن و قاضی به زبیر بود
سنه کصد و مقدم ادركت ثلثين من اصحاب النبي
صلى الله عليه واله وسلم گفت ابن ابی ملیکه دریافته
ام سی کس را از یاران آنحضرت چون عایشه صدیقه و خواهر
اسما و ام سلمه و عبادله اربعه و عقبه بن حارث و مسور بن
مخرمه و مانند آن كلهم يخاف النفاق على نفسه همه
ایشان می ترسیدند از نفاق بر ذات خود در اعمال
که مبادا عارض شود در آن چیزی که شایبه عدم اخلاص
دارد و این بطریق مبالغه بود از ایشان در ورع و تقوی
یا آنکه گویند که احتمال از مشاهده حصول تغیرات بود در زمانه
که در آن وقت روداده یا عجز ایشان از نهی آن منکرات
سبب رسیده نماز سکوت که بد اهت و نفاق باشد یا بنا
عدم حصول رتبه استغراق و دوام مشاهده حضرت

كرده بى آب بود و نا طهر بى شست آمده بى او خون را فاحذ حتيه ثم حرف تقرصه به ثم حرجه پس گرفته شد و بيرون

پس بركرد نمر بآن خمر آنحضرت را باب السواك در بيان مسواك است كه از سنتها است و تمرات و فضيلت آن بسيار است

يعنى چونى كه آن مسواك كنند و مسواك كردن تيز آمد و قال ابن عباس رضى الله عنهما بت عند النبى صلى الله عليه

وسلم فاستن شب كردم نزد پيغمبر خدا پس مسواك كرد آن حضرت در وقت حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زيد

عن غيلان بن جرير عن ابى بردة عن ابيه قال اتيت النبى صلى الله عليه وسلم فوجدته يستن بسواك بيده يقول

اع اع كأنه يتهوع گفت پدر ابى بردة آمدم پيغمبر خدا را پس يافتم او را در حالى كه مسواك ميكرد بچوبى كه در دست او بود و آواز ميكرد

باع اع چنانستى كه آن حضرت قى ميكند والسواك فى فيه و مسواك در دهن او بود حدثنا عثمان بن ابى شيبة

قال حدثنا جرير عن منصور عن ابى وائل عن حذيفة قال كان النبى صلى الله عليه وسلم اذا قام من الليل

يشوص فاه بالسواك و بود پيغمبر خدا وقتى كه بر ميخاست در وقتى از شب براى نماز مى ماليد دهن خود را بمسواك باب

دفع السواك الى الاكبر و دادن مسواك به بزرگتر از روى سن و قال عفان حدثنا صخر بن جويرية عن نافع

عن ابن عمر عن النبى صلى الله عليه وسلم قال ارانى اتسوك بسواك فرمود آن حضرت نمودم مرا در خواب چنانكه مسواك ميكنم

فى المنام كه مسواك ميكنم من بسواك فجاءنى رجلان احدهما اكبر من الآخر فناولت السواك الاصغر منهما

پس آمدند مرا دو مرد يكى از آن بزرگتر بود از ديگر پس دادم مسواك خورد سال را از آن هر دو فقيل لى كبّر فدفعته الى الاكبر منهما

پس گفته شد مرا تقديم كن اكبر را قائل اين جبرئيل بود كه در خواب بآن حضرت گفته پس دادم آن مسواك به كلانتر از آن دو

قال ابو عبد الله اختصره نعيم عن ابن المبارك عن اسامة عن نافع عن ابن عمر مؤلف گويد اين حديث

طولى دارد اختصار كرده و روايت كرده نعيم از ابن المبارك باب فضل من بات على الوضوء بيان زيادتى ثواب كسى كه خواب

كند بر وضو حدثنا محمد بن مقاتل قال حدثنا عبد الله قال اخبرنا سفيان عن منصور عن سعد بن عبيدة عن البراء بن

عازب قال قال النبى صلى الله عليه وسلم اذا اتيت مضجعك فتوضأ وضوءك للصلاة ثم اضطجع على شقك الايمن

فرمود خدا وقتى كه بيائى تو خوابگاه خود را پس وضو كن وضوئى كه براى نماز است پس دراز كن بر پهلوى راست و خواب بر پهلوى راست

براى بيدارى اقرب است و فرو رفتن در خواب بدين وضع كمتر است اما آنكه بر پهلوى چپ ميخوابد

ميباشد تمام آرام نمى يابد ثم قل پس تر اين دعا بخوان اللهم اسلمت وجهى اليك وفوضت امرى اليك خداوندا تسليم كردم ذات

خود را بسوى تو و سپردم كار هاى خود را و ... خود را و پشت خود را والجأت ظهرى اليك

خود را بر تو ... رغبة ورهبة اليك از براى طمع در ثواب و ترس از عقاب تو لا ملجأ ولا منجا منك

الا اليك ... از تو بسوى هيچ كسى مگر بسوى تو ... آمنت بكتابك الذى انزلت

ونبيك الذى ارسلت ... ايمان آوردم بكتاب تو ... و ايمان آوردم به پيغمبر تو

فان مت من ليلتك فانت على الفطرة پس اگر بميرى تو در اين شب ... بر فطرت اسلامى واجعلهن آخر ما تتكلم به

و بگردان آخر كلامى ... قال فرددتها على النبى صلى الله عليه وسلم فلما بلغت

اين كلمات ... اللهم آمنت بكتابك الذى انزلت قلت ورسولك قال لا ونبيك الذى ارسلت

پس ... ونبيك الذى ارسلت والله اعلم

تم الجزء الاول من ...

اسماء الرجال

شرح الاسلام

كتاب الايمان

الجزء الاول

بسم الله الرحمن الرحيم كتاب الغسل

در روایت غیر ابوذر کتاب مقدم است بر بسمله و اسمعیل بسمله مطلقا نیاورده و بجای کتاب باب آورده کرمانی گوید غسل بضم غین و آن اسم است مر اغتسال را و در عرف شرع شستن تمام ظاهر بدن است و سوی مراد همین معنی است و نووی در شرح مسلم آورده که غسل بضم غین بمعنی آبست و در وقتی که مصدر باشد مر از غسلت گیرند بفتح غین است و اگر مصدر اغتسال گیرند بضم است قسطلانی گوید اینجا بفتح غین مراد است گویا تعبیر کرده اند که غیر غسل شرعی نیز درین کتاب ذکر یافته و مؤلف این روایت در ترجمه آورده جهت اشارت بآنکه وجوب غسل بر جنب بنص قرآنی ثابت شده و قول الله عز و جل و ان کنتم جنبا فاطهروا فرمود خدای تعالی و نیز اگر باشید جنب پس غسل کنید جنب آنکه او را جنابت رسیده باشد و درین صورت مذکر و مؤنث و واحد و تثنیه و جمع برابر است و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط الی قوله لعلکم تشکرون و اگر باشید بیمار که ترسید از استعمال آب و داشته باشید یا قدرت استعمال آب و رسیدن بآن نتوانید یا بر سر سفر دراز یا کوتاه و آب در آن نیابید یا بیاید یکی از شما از قضای حاجت کرده او لامستم النساء یا جماع کنید زنان را باین تفسیر کرده است علی بن ابی طالب رضی الله عنه و ابن عباس و اکثری از صحابه و تابعین و بعضی لمس را بظاهر لفظ که بمعنی مساس است تفسیر کرده اند و قول ابن مسعود و ابن عمر همین نقل کرده و بآن اخذ کرده است شافعی که میگوید مساس بدن مرد بدن زن بی حائل جامه ناقض وضو است و مقبول حکم راجح است بحسب روایت اخذ کرده ابو حنیفه و اصحاب او فلم تجدوا ماء پس نیابید آب یعنی قادر نباشید بر استعمال آن فتیمموا صعیدا طیبا پس قصد کنید خاک پاک را که بجای وضو و غسل هر دو خواهد بود و امسحوا بوجوهکم و ایدیکم و مسح کنید رویهای خود را و دستهای خود را از آن خاک و قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری

قوله حتی تعلموا ما تقولون ای کسانیکه ایمان آورده اند نزدیکی نکنید نماز را در حالی که شما مستید حتی تعلموا ما تقولون تا آنکه بدانید چیزی را که میگوئید نقل است که بعضی صحابه پیش از تحریم شراب خورده بودند و یکی از ایشان امامت کرد و قل یا ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون خواند بحذف لا پس این آیت نازل شد ضحاک گوید مراد مستی خواب است نه مستی شراب و لا جنبا الا عابری سبیل و نزدیکی نکنید نماز را در حالی که جنب هستید اصلا مگر در حالی که مسافر بوده آب نیابید حتی تغتسلوا تا آنکه غسل کنید از جنابت

باب الوضوء قبل الغسل

در بیان سنت بودن وضو پیش از غسل حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن هشام عن ابیه عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه و سلم ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا اغتسل من الجنابة بدأ فغسل یدیه تحقیق پیغمبر خدا وقتی که اراده غسل از جنابت میکرد ابتدا میکرد و می شست هر دو دست را برای نظافت و تواند بود که ... ثم یتوضأ کما یتوضأ للصلوة بعد از آن وضو میکرد چنانکه وضو میکرد برای نماز قاضی عیاض گوید که صحیح روایت در وضوی غسل تکرار شستن نیامده و بعض شیوخ گفته اند که تکرار در وضوی غسل فضیلت ندارد پوشیده نماند که حوالہ کردن بیان بر وضوی نماز ظاهر الدلالت است بر تکرار بهر حال درین وضو بعضی فتوی بتکرار داده اند و بعضی بر عدم تکرار قسطلانی تورید ثم یدخل اصابعه فی الماء فیخلل بها اصول شعره پس تر میکرد انگشتان را در آب و تخلیل میکرد با اصابع خود بیخهای موی سر خود را تا آنکه برای نرم و تر کردن موی بود تا آنکه در آمدن آب بر آن آسان شود و اسراف نشود ثم یصب علی راسه ثلث غرف بیدیه بعد از آن می ریخت بر سر سه کف آب بهر دو دست ثم یفیض الماء علی جلده کله بعد از آن می ریخت آب بر پوست بدن خود همه آن از حدیث ثابت شد تقدیم وضو بر غسل و وضو پیش از غسل یعنی تا بدن بدست اصلا معلوم نشده و این تا اجماع است ... مالک ... ابن بطال حجت آورده بر وجوب دلک در غسل باجماع آنکه در وضو امرار دست بر اعضا در غسل واجب است و فرقی نیست در غسل و وضو درین اجماع سخن است در کتب فقه تصریح بآن واقع شده و الله اعلم حدثنا محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن الاعمش عن

الجزء الثانی

باب ... بیب آب در وضو سانند ... تسوق خروج از حق و طاعت حق است و قتاله کفر و کشتن کردن مسلمان کفر است و این تشدید و تغلیظ است در نهی از قتال مسلمان کار این کبیره و بکفر و بفعل کفار ماند یا بتابر شوم این فعل با رجع بکفر گردد پس درو خوف حبط دیگر اعمال است یا مراد قتال بجهت از جهت اسلام یا استحلال آن بی تاویل و بیشک کشتن مسلمان از این جهت کفر است آنکه باوی کفر و فسق نشود چنانکه لغات که خروج کنند بتاویل کرده الخطابی و مناسبت این حدیث بجز ثانی ترجمه باب و ما یحذر من الخ ظاهر است که سوق برای تحذیر از قتال و مخاصمه است و بجز اول باعتبار آنست که چون عیب کردن مسلمان کرناگاه و بی قصد از مرتکب خروج از فرمان حق شد لاجرم منظنه حبط اعمال گردید حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا اسمعیل بن جعفر عن حمید بضم حا ابو عبیده بن ... تیر بکسر حمید طویل ... الطلحات خزاعی در سنه یکصد ... و سه عن انس قال اخبرنی عبادة بن الصامت ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خرج یخبر بلیلة القدر عباده انصاری گوید بدرستی که آنحضرت بیرون آمد از درون حجره در حالی که خبر میداد بشب قدر که فلان شب است و قتی که نمودند او را شب قدر فتلاحی رجلان من المسلمین پس نزاع نمودند یکدیگر دو مرد از مسلمانان گویند آن دو مرد عبد الله بن ابی حدرد بفتح حا و دال ... دو دال و ... کعب بن مالک بودند کعب بر عبد الله دینی بود طلب میکرد آن را پس نزاع کردند و بلند شد آواز ایشان فقال انی خرجت لاخبرکم بلیلة القدر پس فرمود بدرستی که من برآمده بودم تا خبر دهم شما را بشب قدر و انه تلاحی فلان و فلان فرفعت و بدرستی که خصومت کردند این دو مرد پس برداشته شد آن شب یعنی از دل من بر گردانیده شد تعیین بآن بشومی نزاع ایشان و عسی صورت ... و عسی ان یکون خیرا لکم و نزدیک است که باشد این برداشتن علم تعیین و مبهم گردانیدن آن بهتر مر شما را تا جد و اجتهاد کنید در جستجوی آن باحیای لیالی و تکثیر طاعت پس سبب مزید ثواب گردد فالتمسوها فی السبع و التسع و الخمس پس بجوئید آن را در شب بست و هفتم و بست و نهم و بست و پنجم از رمضان چنانچه این تقدیر در روایات دیگر مستفاد است و در بعضی نسخ تسع بر سبع مقدم است احتمال دارد که چون در عرب ابعد در بست شهر حساب نصف باقی بعکس کنند و توجیه آن را از آخر اعتبار نمایند پس مراد این اعداد نهم و هفتم و پنجم باقی باشد مثلا اگر ماه بست و نه است نهم باقی شب بست و یکم خواهد بود و اگر ماه سی روزه است نهم بست و دوم خواهد بود (...)

عن سالم بن ابي الجعد عن كريب عن ابن عباس عن ميمونة زوج النبي صلى الله عليه وسلم قالت توضأ رسول الله صلى الله عليه وسلم وضوءه

للصلاة غير رجليه گفت ميمونه وضو كرد پيغمبر مانند وضوی او كه برای نماز بود مگر آنكه پاهای خود را نشست و اثير كرد و در شستن آن

يشابه فرجه وما اصابه من الاذى وشست فرج خود را و چيزی كه رسيده بود او را از چيزی كه منی و جز آن بود و اين حديث دلالت دارد

كه پس فرج ناقض وضو نباشد چنانكه حنفيه بآن قائل شده اند و اگر در جانب شافعيه گويند كه واو برای مطلق جمع است و دلالت

بر ترتيب ندارد گوييم پس چرا اشعار اورد اعضای وضو بوجوب ترتيب قائل شده اند و گر اختلاف آنچه اهم بود اول واقع شده و قدم ثم افاض عليه الماء

ثم نحى رجليه فغسلهما پس تر ريخت بر خود آب پس تر يكسو كرد پاها را پس شست آنها را هذه غسله من الجنابة آنست غسل

آن حضرت صلى الله عليه وسلم از جنابت انما كان غسل مضمضه و استنشاق اهم است و در اين حديث ذكر يافته اند و گوييم

وضوء مضمضه و استنشاق مندرج است گوييم مضمضه و استنشاق در وضو واجب نيست پس تركيدن از وضو متضمن نيست پس سلم رشيد

نماند كه مولف بعضی را پيش از غسل سنت داشت و حال سنت معلوم ما اگر كسی ريختانيد بايد كه فرض غسل ادا گردد بر باب غسل

الرجل مع امرأته اين باب در بيان غسل مرد با زن خود ان كنيزك حدثنا ادم بن ابي اياس قال حدثنا ابن ابي ذئب عن الزهري

عن عروة عن عائشة رضي الله عنها قالت كنت اغتسل انا والنبي صلى الله عليه وسلم من اناء واحد من قدح

يقال له الفرق گفت عائشه بودم من كه غسل ميكردم من و پيغمبر از يك ظرف از قدحی كه گفته ميشود مر او را فرق بفتح فا و راء

و سكون آن و فتح افصح و مشهور است پيمانه كه در وی سه صاع ميگنجد بقول جمهور ابن اثير گفته كه فرق بفتح را شانزده رطل است و بسکون

يك صد و بيست رطل و جوهری گفته پيمانه معروف است در مدينه كه شانزده رطل است باب الغسل بالصاع ونحوه باب در بيان

غسل كردن بآبی كه در صاعی گنجد گنجيش صاع سيت ربع است و چيزی از نيم صاعی است حدثنا عبد الله بن محمد قال

حدثنا عبد الصمد قال حدثنا شعبة قال حدثني ابو بكر بن حفص قال سمعت ابا سلمة يقول دخلت انا

واخو عائشة على عائشة رضي الله عنها پس درآمدم من و برادر عائشه بر عائشه برادر رضاعی او كه آن عبد الله بن يزيد است

بر عائشه فسألها اخوها عن غسل رسول الله صلى الله عليه وسلم فدعت باناء نحوا من صاع پس پرسيد برادر

عائشه از غسل پيغمبر پس طلبيد عائشه ظرفی را كه نزديك بانيك صاع بود فاغتسلت وافاضت على رأسها وبيننا وبينها حجاب

پس غسل كرد و آب ريخت بر سر خود و ميان ما و ميان عائشه پرده بود و قال ابو عبد الله قال يزيد بن هارون وبهز والجدي عن شعبة قدر صاع

مولف گويد اين سه كس از شعبه نقل كرده اند كه مقدار صاع گفته بدل نحوا من صاع حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا يحيى بن ادم

قال حدثنا زهير عن ابي اسحق قال حدثنا ابو جعفر انه كان عند جابر بن عبد الله هو وابوه وعنده قوم

فسألوه عن الغسل فقال يكفيك صاع حديث كرد ابو جعفر كه كنيت امام محمد باقر است كه تحقيق آن شد بود نزد جابر

محمد باقر و پدر او امام زين العابدين رضي الله عنهما نزد جابر بودند و ديگر بودند پس پرسيدند جابر را از غسل يعنی مقدار آب غسل پس

گفت كفايت ميكند ترا يكصاع فقال رجل ما يكفيني فقال جابر كان يكفي من هو اوفى منك شعرا وخير منك ثم امنا في ثوب

پس گفت مردی كه مقدار آب بس نميكند ما را پس گفت جابر بود انقدر آب بس ميكرد كسی را كه او بيشتر بود از تو از روی موی و بهتر بود از

تو كه آن سرور عالم است صلى الله عليه وسلم پس امامت كرد جابر ما را در يك جامه و جامه ديگر بر دوش او نبود حدثنا ابو نعيم قال

حدثنا ابن عيينة عن عمرو عن جابر بن زيد عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم وميمونة كانا يغتسلان من اناء واحد

مولف گفت ابن عباس بر سبيل كه ميمونه خاله او بود ميمونه زوجه آن حضرت بودند كه غسل ميكردند هر دو از يك ظرف وقال يزيد الله كان

شيخ الاسلام | كتاب الايمان

صلى الله عليه واله وسلم از حقيقت شرعی ايمان و اسلام و احسان عبادت و علم قيامت كه كی خواهد شد وبيان النبي صلى الله عليه واله وسلم له بيان كردن آنحضرت اين امور برای جبرئيل در جواب سوال آن ثم قال جاء جبرئيل يعلمكم دينكم پس فرمود آمد جبرئيل بجای تعليم كند شما را دين شما و اصول دين جملگی ان را تفسيراً بوجب اجمال فهمية بر تعبير مقصود است چه اول اشاره بيان اختلاف حيثيت و اعتبار ايمان و اسلام است و ثانی برآن دلالت دارد از سوال و جواب اين كلام مرحبا بهم برای بيان جهت اتحاد است چنانچه گفت فجعل ذلك كله دينا پس گردانيد آن همه معلومات سوال و جواب را از عقايد و اعمال دين و در دين اسلام مشتمل

نص كتاب بود لابدا يمان مر فارج از اسلام تواند بود چه دينی كه غير اسلام است مقبول نيست نيز منتهی باب بهر سه كه ايمان و اسلام و دين باعتبار اتصال ذات و اصدق واعليه احد باشند اگرچه باعتبارات مختلف و احسان مغز و حقيقت آنست و زائد بران نيست و استواری گردد و تتميم مراد و تقويت وی كه حديث و فد عبد القيس گفت وما بين النبي صلى الله عليه واله وسلم لوفد عبد القيس من الايمان و اين جمله است متعلق بجعل يعنی باخبری كه بيان فرمود آنحضرت گروه عبد القيس را از ايمان چنانچه در حديث باب اداء الخمس من الايمان بيايد و نيز تلی بيان كرده بيان را چيزی كه بيان كرده است ايمان و اسلام را و قوله تعالى عطف است بر ما بين و من يبتغ غير الاسلام دينا فلن يقبل منه

ابن عيينة يقول اخيرًا عن ابن عباس عن ميمونة گفت مولف برد ابن عيينه که میگفت آخر عمر از ابن عباس از میمونه یعنی
ابن عباس از میمونه نقل کردند آنکه دیده بود ابن عباس غسل کردن آنحضرت را با میمونه والصحيح ما روى ابو نعيم وصحيح بحسب
روایت نیز نیست که روایت کرده است ابو نعیم که حدیث مسند ابن عباس است نه مسند بروایت میمونه و دارقطنی نیز تصحیح همین
روایت کرده **باب** من افاض على رأسه ثلثًا کسی که ریخت بر سر خود در غسل آب را سه بار **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا زهير
عن ابي اسحق قال حدثني سليمان بن صرد قال حدثني جبير بن مطعم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما انا فافيض على
رأسي ثلثا واشار بيديه كلتيهما گفت جبیر فرمود پیغمبر خدا اما من پس میریزم آب در غسل بر سر خود سه بار و اشارت کرد بهر دو دست
کیفیت ریختن آب را **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن مخول بن راشد عن محمد بن علي عن
جابر بن عبد الله قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يفرغ على رأسه ثلثا گفت جابر بود پیغمبر خدا که میریخت آب را بر سر خود سه بار
حدثنا ابو نعيم قال حدثنا معمر بن يحيى بن سام قال حدثني ابو جعفر قال قال لي جابر اتاني ابن عمك يعرض بالحسن بن
محمد ابن الحنفية گفت ابو جعفر گفت مرا جابر آمد نزد من پسر عم تو کنایت میکند بابن عم از حسن بن محمد بن علي بن ابي طالب واو
ابن عم محمد باقر بطریق مسامحه گفته اند که او ابن عم پدر محمد باقر است حنفیه نام مادر محمد است قال كيف الغسل من الجنابة
گفت حسن بن محمد چگونه است غسل کردن از جنابت فقلت كان النبي صلى الله عليه وسلم ياخذ ثلثة اكف فيفيضها على رأسه
ثم يفيض على سائر جسده ۲ جابر گوید گفتم بود پیغمبر خدا میگرفت سه کف آب پس میریخت آنرا بر سر خود پس میریخت آب
بر همه بدن خود فقال لي الحسن اني رجل كثير الشعر فقلت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اكثر منك شعرا
پس گفت مرا حسن تحقیق من مردی ام بسیار موی پس گفتم بود پیغمبر خدا بیشتر از تو از روی موی **باب** الغسل مرة واحدة
باب در بیان غسل کردن یکبار **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا عبد الواحد بن زياد عن الاعمش عن سالم بن
ابي الجعد عن كريب عن ابن عباس قال قالت ميمونة وضعت للنبي صلى الله عليه وسلم ماء للغسل گفت ابن عباس گفته است
میمونه نهادم برای پیغمبر خدا آبی برای غسل فغسل يديه مرتين او ثلثا پس شست هر دو دست را دو بار یا سه بار ثم افرغ الماء على
شماله فغسل مذاكيره پس ریخت آب را بر دست چپ پس شست ذکر و خصیتین را اما کی جمع ذکر است بر خلاف قیاس از جهت فرق میان
ذکر خلاف مونث ذکر و خصیتین و حوالی آن گویا بر جزو در حق شستن جنابت حکم ذکر دارد ثم مسح يده بالارض پس مسح کرد دست خود
را بر زمین تا تمام تنقیه شود ثم مضمض واستنشق پس آب در دهان و بینی کرد وغسل وجهه ويديه و شست روی خود را و دست خود
را ثم افاض على جسده پس ریخت آب را بر بدن خود و ظاهر حدیث آنست که یکبار ریخت آب را بر بدن و مناسبت حدیث بترجمه باب
همین قدر است همین معنی ثم تحول من مكانه فغسل رجليه پس گردید از جای غسل پس شست هر دو پای را **باب** من بدأ
بالحلاب او الطيب عند الغسل حلاب بکسر حاء مهمله و تخفیف لام آخر او با موحده ظرفی که در روی مقدار یک دوشیدن شیر یا شتر
گنجد ابن بطال گفته این محلب است بکسر میم و محلب بفتح دانه ایست خوشبوی صاحب مشارق گفته بعضی از ایشان در روایت غیر
صحیحین جلاب بضم جیم و تشدید لام خوانده معرب گلاب و چون معلوم شده که ترجمهای ابواب همه احادیث است میتوان گفت مقصود
مولف آنست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزد غسل گاه ظرف آبی میطلبید مانند حلاب و غسل از آن میکرد و گاه خوشبوی میطلبید ابتدا
آن میکرد و اگر گوئی در حدیث این باب غیر از حلاب مذکور نیست ترجمه این دو چیز چگونه راست آمد جواب بارها تو گفته ایم که مولف بسیار است
که در ترجمه چند معنی ایراد نموده و در احادیث مذکوره همه بیان نیافته بجوانبی که اشارتست با آن رفته یا آنکه درین باب این دو معنی را بطریق

شيخ الاسلام | كتاب الايمان

عليه واله وسلم بار از روی مالناس بود آنحضرت
ظاهر روزی برای مردم یعنی بیجا ب مردمان و نشستن
داناگاه رجلی پس آمد او را مردی غیر معروف فقال
ما الايمان پس گفت آن مرد چیست ایمان قال الايمان
ان تؤمن بالله گفت آنحضرت ایمان گرویدن است
بخدا تعالی بذات و صفات کامله وی بحو تنزیه و تقدیس
از جمیع نقائص و صدور رسول از حقیقت شرعیه
ایمان بود یعنی آنچه در شرع قرار یافته و وضع شرعی بدان
متعلق گشته نه حقیقت و ماهیت ذات ایمان که آن
بتعلیم شرع و ادیان تعلق ندارد پس جواب آن سوال مخصر
آن را با عاده لفظ ایمان بجهت تفخیم شان او بر بیرق تعریف
لفظی و تعیین مسمی اسم در شرع به بیان متعلقات تصدیق
که در وضع شرعی بر اصل تصدیق که مفهوم لغوی ایمان بود
افزوده یعنی در شرع تصدیق بخدا است وملائکته
و بفرشتگان وی که موجود اند بخوبی که کتاب و سنت بدان
ناطق است یعنی اجسام نورانیه قادر بر تشکل باشکال
مختلفه و بندگان خدا اند که بی فرمانی نمیکنند و در او متصرف
اند در عالم باذن وی و متصف نیستند بزنی و مردی و
باقی صفات ایشان که مذکورند در آن جمع ملک است
ماخوذ از الوکه بمعنی رساله چه از بهر پیغام بردن اند کتبه و رسله
و بکتابهای خدا که منزل اند بر انبیا گفته
اند که مجموع آنها یکصد و چهار است پنجاه از آن منزل
بر شیث است و سی بر ادریس و ده بر آدم و ده بر ابراهیم
و باقی چهار کتب مشهور اول آن توریت بر موسی و زبور
بر داؤد و انجیل بر عیسی و فرقان که افضل و اکمل است
بر سید المرسلین پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله وسلم
و علیهم اجمعین و حق آنست که حصر اعتقاد در عدد معین
جایز نیست بجوا اعتقاد در عدد پیغمبران اثر بلای عدم
وجود نص قطعی که دال باشد بر حصر در عدد معین و بلقائه
و بدیدن خوردن و بازگشتن بسوی تعالی بعد فنا
از این دار بلا یا بدیدار روی مومنان را در آخرت وبرسله
و بپیغمبران از نزد وی تعالی که فرستاده است تا تبلیغ کنند برای
هدایت و ارشاد و تکمیل معاش و معاد و درست گویند
در هرچه رسانیده اند از فعال احکام و معجزات بی فرق از
اصل نبوت اگرچه بعضی بر بعضی فضل اند باعتبار وجوه
دیگر زاید بر نبوت با وصف احترام و تنزیه ساحت حرمت
ایشان از وصمت نقص و عصمت ایشان از جمیع
گناهان خورد و بزرگ و لوش بالبعث و گرویدن تو
برانگیختن خدا تعالی آدمیان را بعد از میرانیدن تمام بر

تردید آورد و بحدیث ثابت کرده که بهان جلاب بوده است شیخ ابن حجر که در مطابقت این ترجمه بحدیث مذکور تقریبا جمیع اشکال کرده و مولف بسبب دیدن آنکه جلاب را بمعنی ظرف طیب تصحیف کرده اند فافهم والله الفیض للصواب حدثنا محمد بن المثنی قال

حدثنا ابو عاصم عن حنظلة عن القاسم عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اغتسل من الجنابة دعا بشیء نحو

الحلاب فاخذ بکفه فبدأ بشق راسه الایمن ثم الایسر فقال بهما علی وسط راسه گفت عائشه بود پیغمبر خدا چون

که خواستی غسل از جنابت طلبیدی چیزی مانند جلاب پس گرفتی بدو کف دست خود آب را ابتدا کردی بجانب راست سر پس جانب

چپ پس انداختی بر میانه سر خود ظاهر آنست که این حلاب که ظرفی مختصر بود آب از طعام یا غیر آن بر میگرفت در مبارک دان آن گشت

ابو عوانه در صحیح خود از ابو عاصم آورده که این کمتر از یکشبر در یکشبر است والله اعلم باب المضمضة والاستنشاق فی الجنابة

در بیان آنکه در غسل جنابت آب در دهان و بینی کردن مضمضه و استنشاق در غسل فرض است نزد حنفیه و دلیل ایشان آیت فاطهروا است

که بکمال مبالغه در غسل دلالت شده پس تطهیر تمام ظاهر بدن واجب آمده و دهان و بینی از ظاهر بدن است ولهذا آب در آن کردن موجب فطر

روزه نمیشود و دیگر احادیث غسل هر که نقل کرده مضمضه و استنشاق آورده و منقول نیست ترک آن چنانکه در وضو انتصار بر شستن اعضای

معروف آمده و این حال است در جواب آنکه شافعیه استدلال کرده اند بحدیثی که در آن مذکور است ده چیز از فطرت است یعنی از سنت مضمضه و استنشاق

که داخل از سنن قطعی نیست تا آنکه فطرت را بمعنی غیر واجب دانستن بیشتر ایشان آید بر منصوصیت و منصوص است تفسیر آن را بحسب تحقیق مقصد مرا نکنا

در بعض مضمضه و استنشاق ساخته اند غیر سنت است حدثنا عمر بن حفص بن غیاث قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنی

سالم عن کریب عن ابن عباس قال حدثتنا میمونة قالت صببت للنبی صلی الله علیه وسلم غسلا گفت ابن عباس حدیث کرد

ما را میمونه گفت ریختم برای پیغمبر خدا آب غسل فافرغ بیمینه علی یساره فغسلهما پس ریخت آب بدست راست بر دست چپ پس شست

هر دو دست را ظاهر آنست که یکجا شست هر دو دست را جدا جدا ثم غسل فرجه پس شست فرج خود را ثم قال بیده علی الارض فمسحها

بالتراب ثم غسلها پس مالید دست خود بر زمین پس مسح کرد دست را بخاک پس شست هر دو دست را و قول بمعنی فعل است

چنانکه فعل در قول نیز استعمال یافته از روی مجاز ثم تمضمض واستنشق پس آب در دهان و بینی کرد ثم غسل وجهه وافاض

علی راسه پس شست روی خود را و ریخت آب بر سر خود ثم تنحی فغسل قدمیه پس یکسو شد از جای غسل و شست هر دو پای خود

ثم اتی بمندیل فلم ینفض بها پس آورده شد بسوی پیغمبر رومال پس نیفشاند آب را بآن قال ابو عبد الله یعنی لم یتمسح به گفت بخاری

مولف یعنی مراد از نفض در این کلام که نمالید بدن را بآن جامه و همچنان رطوبت را بر بدن گذاشته ظاهر آنست که عادت حضرت بود و در تنشیف

انحضرت آنکه این جامه صفائی نداشت ترک کرده یا برای آنکه حاضران ندانند که از لوازم غسل است و در چیدن رطوبت آب بعد از وضو

و غسل اقوال مختلف آمده بعضی گویند چیدن آن مستحب است و بعضی گویند چیدن آن مستحب است و بعضی گویند هر دو برابر است

و احیانا در هیچ جانب نمار دار و بعضی منقول است اگر آب بچیند از طرف جامه روا است نچیند باب مسح الید بالتراب لیکون انقی

باب در بیان آنکه چون غسل کند دست را بخاک تا آنکه پاکتر باشد حدثنا عبد الله بن الزبیر الحمیدی قال حدثنا سفیان

قال حدثنا الاعمش عن سالم بن ابی الجعد عن کریب عن ابن عباس عن میمونة ان النبی صلی الله علیه وسلم اغتسل من

الجنابة فغسل فرجه بیده ثم دلک بها الحائط گفت میمونه که تحقیق پیغمبر خدا غسل کرد از جنابت پس شست فرج را بدست خود

پس مالید آن دست را بر دیوار ثم غسلها ثم توضأ وضوءه للصلوة پس وضو کرد مانند وضوی خود برای نماز فلما فرغ من غسله

غسل رجلیه پس هرگاه که فارغ شد از غسل شست هر دو پای خود را باب هل یدخل الجنب یده فی الاناء قبل ان

شیخ الاسلام | کتاب الایمان

توحید است چنانچه دلالت بر آن شهادتین و دیگر ارکان دیگر بروی قیمت تسلیم رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه در روایت دیگر آمده ان یشهد ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله و روزه یک رکن است از ارکان خمسه اسلام چنانچه در حدیث بنی الاسلام علی خمس گذشت و تقیم الصلوة و بر پا داری نماز فریضه را بوقت و اوقات آن یا ادا کنی آن را بشروط و درست چنانکه مشروع است و تؤتی الزکوة المفروضة و بدهی زکوة فرض بدانکه این قید برای تاکید است چنانکه گذشت چه زکوة نام فریضه خاص است از مال و صدقه تطوع را زکوة نگویند و تصوم رمضان و روزه داری ماه رمضان را و تحج چنانچه در روایت مسلم از عمر بن الخطاب آمده و تحج البیت ان استطعت الیه سبیلا و حج کنی خانه کعبه را اگر توانی راه یافت بسوی وی نیست روایت ساقط است حج بر خستن راوی یا اقتصار وی بر ارکان مشهوره که عمده ترین ارکان اند و باقی فرایض گویا ملحق اند بدان یا آنکه مقصود تعریف ایمان و اسلام بیان است که اسلام متعلق با اعمال جوارح است در مقابل آن ایمان متعلق بعمل قلب و چنانکه حصر متعلقات ایمان در شش چیز نمیتوان کرد حصر فرایض واجبات اسلام نیز نتوان کرد از تنجاست که متعلقات تصدیق در بیان ایمان بیشتر و در بیان اسلام در روایات مختلف زیاده آمده در بعضی روایات در بیان ایمان بعث آمده و تؤمن بالقدر خیره و شره زیاده آمده و در بعضی در بیان اسلام صوم مذکور نیست و در بعضی اقتصار بر نماز و زکوة نموده و در حدیث ابن عباس بر شهادتین زیاده کرده و بعضی ذکر حج و عمره و غسل جنابت و اتمام وضو زیاده کرده پس معلوم شد که اختلاف در روایات از اختلاف احوال بوده است حمل بر اختصار و عدم آن بنا بر حصر ثبوت اصل مقصود که بیان ایمان و اسلام است و تحقیق این تعلق ما بین آنها بدل و مجرد تعلق بر جمیع اینها است

تمامش ماش گرسنا بده حالی و مقدمی بند بر معبود صاحب حق و اطلاع وی سجای
ادراکش بیکس خوف وخشیت در رب ها این شد منا و حرکات و سکنات و او امر خضوع و خشوع و حیا و بعدم التفات بمین و یسار است گرچه بدیت مشاهده حبیبی حجب این صفات بنده چنانی ریب و شوق و ذوق و تفسیر و اعمل حاصل نی شود مگر کی که حضور بادشاهی کی حافظ و رقیب مشاهده احوال اوست بالیستاده حال تیدی و ترک ادب بروی نیک گردد و آنکه او حوید آن بطور تنا مدحال شاهد و او ر ا حال دیگر و حضوری و لذتی دیگر باشد که فوق آن تصور بنود با تجلی پرستاران حق و پیروان طریقت را اندر طاعت و عبادت متعدد مقام است نخستین آنکه قیام ساید آنچا بر وجهی که از عهده تکلیف برآید و تمنا ساقط شود و فان استیفا شروط و ارکان هست و این مقام اشارت است بیان اسلام حبه فروتر از ان مرتبه عبادت نیست دیگر آنکه بجا آرند بر وجه مذکور چنانکه باید و شاید در موجب حصول رضا گردد و معرفت آنکه حق تعالی و بینا جمیع حرکات و سکنات و احوال ظاهر و باطن اوست و این مقام مراقبه است و بالاتر از همه مقام مشاهده است عبادت کنند بکمالی که مستغرق شوند در دریای مکاشفه و شهود ذات حق چنانکه مدرک بصیرت از جمیع جهات انقطاع یافته متعلق بذات اقدس شود و چنین که گویا می بیند او را و این مقام آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه فرمود وجعلت قرة عینی فی الصلوة و متابعان آنحضرت را نیز بقدر اتباع و صفوت استعداد و استیلاء انوار کشف و یقین بسبب استیلاء تدایا ای قلب بانوار محبت خدا تعالی و انسداد ابواب باطل از خواطر و التفات بما سوا ورد نسیان علوم و فهم اللال رسوم دست دهد خصوصا در نماز که اجمل عبادات و اکمل قربات است و معانی این معنوی بذات اقدس ازان حاصل است که باطن خبر از آن مسرور گردد و کیفیت آن جز بذوق نتوان یافت رزقنا الله و این هر دو مقام از احسان است و باید دانست که مدار دین و کمال آن بر عقیده و کلام و تصوف است و این حدیث شریف که از جوامع کلم است بیان این هر سه علوم نموده ایمان اشارت باعتقاد است که اصول مسائل کلام اند و اسلام متعلق متضمن بیان اعمال و احکام شرعیه و فرعیه است و احسان اصل تصوف که عبارت از صدق توجه الی الله است و جمیع معانی که مشایخ طریقت بیان کرده اند راجع بدان است قال متی الساعة گفت آخر و اتار انکشاف اصول دین و مقامات قرب و یقین که قائم شود ساعت و آن روز قیامت است ...

یغسلها اذا لم یکن علی یده قذر غیر الجنابة آیا مسید آرد جنب دست خود را در ظرف آب که مهیا برای غسل است پیش از انکه بشوید دست ادرا یا نه آنها را وقتی که نباشد بر دست او چرکینی بجز چرکینی جنابت مقصود مولف جواز آنست و تقویه ساخته آنرا بنقل صحابه او را خنانکه گفت وادخل ابن عمر والبراء بن عازب یده فی الطهور ولم یغسلها ودر آورد ابن عمر و براء بن عازب دست خود را در آب تهیا که آماده برای غسل بود در حالی آنکه نشسته بود هر یک از ابن عمر و براء دست خود را پیش از ان تم توضأ پس ترو ضو کرد و نکلم ير ابن عمر وابن عباس باسا بما ینتضح من غسل الجنابة ونمیدیدند ابن عمر و ابن عباس باکی باکی آنچه میکند از غسل جنابت حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا افلح بن حمید عن القاسم عن عائشة قالت کنت اغتسل انا والنبی صلی الله علیه وسلم من اناء واحد تختلف ایدینا فیه گفت عائشه بودم من و پیغمبر خدا که غسل میکردیم از یک ظرف در حالی که مختلف میبود دستهای ما در ان که بعد از یکدیگر می انداختیم دران ظرف قسطلانی و غیره گفته که مناسبت این حدیث بترجمه همین جزء است که دران واقع شده تختلف ایدینا فیه وظاهر است اختلاف دران نمیباشد مگر بعد از ادخال پس دلالت کرد بر آنکه ادخال دست مفسد نیست آب را اگر نجاستی دیگر در دست نباشد انتهی پوشیده نماند که در ترجمه قیدی دیگر است که ادخال پیش از شستن دست و پاک کردن موجب فساد نیست و این حدیث ازین معنی ساکت است و از احادیث گذشته حدیث عایشه که در اول کتاب وضو آورده و حدیث که تالی این حدیث است در روایات میمونه و جز آن بوضوح پیوسته که آن حضرت صلی الله علیه وسلم پیش از غسل دستها را می شست و درین روایت چون مقصود ما ایشم همین بود که از یک ظرف غسل میکردند ذکر آن نکرده حدثنا مسدد قال حدثنا حماد عن هشام عن ابیه عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اغتسل من الجنابة غسل یده بود پیغمبر خدا وقتی که اراده غسل میکرد از جنابت شستی دو دست خود را حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة عن ابی بکر بن حفص عن عروة عن عائشة قالت کنت اغتسل انا والنبی صلی الله علیه وسلم من اناء واحد من جنابة گفت عائشه بودم من که غسل میکردم من و پیغمبر خدا از یک ظرف از سبب جنابت وعن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشة مثله عطف است بر قول او عن شعبة عن ابی بکر یعنی ابو الولید چنانکه نقل کرده از شعبه عن ابی بکر حدیث شنیده از عبد الرحمن بروایت مذکور نیز یا شاد آن حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة عن عبد الله بن عبد الله بن جبر قال سمعت انس بن مالک یقول کان النبی صلی الله علیه وسلم والمرأة من نسائه یغتسلان من الاناء الواحد گفت عبد الله بن عبد الله شنیدم انس را میگفت بود پیغمبر خدا و زنی از زنان او غسل میکردند از یک ظرف وزاد مسلم ووهب عن شعبة من الجنابة و زیاده کرده است حدیث ابو الولید مسلم بن ابراهیم که از شیوخ مولف است و وهب از شعبه لفظ من الجنابة باب من افرغ بیمینه علی شماله فی الغسل بیان حال کسی که ریخت آب را بدست راست بر دست چپ در حال غسل کردن حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابو عوانة قال حدثنا الاعمش عن سالم بن ابی الجعد عن کریب مولی ابن عباس عن ابن عباس عن میمونة بنت الحارث قالت وضعت لرسول الله صلی الله علیه وسلم غسلا وسترته فصب علی یده فغسلها مرة او مرتین قال سلیمان لا ادری اذکر الثالثة ام لا گفت میمونه خادم پیغمبر خدا را آب غسل و پرده کردم و پوشیدم آنحضرت را از مردم قسطلانی پوشیدن را تفسیر کرده و موافق تصریح مولف که همین حدیث را در باب تستر از مردم آورده و بیان است که تفسیر کردیم بر قصد غسل کرد و برهنه کرد سر خود را چنانکه این مضمون از حدیث آینده معلوم شود پس ریخت آب را بر دست خود پس شست آنرا یکبار یا دو بار گفت سلیمان نمیدانم آیا ذکر کرد سالم بن ابی الجعد بار سوم ثم افرغ بیمینه علی شماله فغسل فرجه ثم دلک یده بالارض او بالحائط پس ریخت آب را بدست راست بر دست چپ پس شست فرج خود یعنی دستها را شسته فرج شست پس تر مالید دست را بزمین یا بدیوار ثم تمضمض واستنشق وغسل وجهه

ویدیه و غسل راسه ثم صب علی جسده پس ترآب بدن یعنی کرد و شست روی خود را و دستهای او شست سر مبارک را پس ریخت
آب بر بدن خود ثم تنحی فغسل قدمیه پس یکسو شد از جای غسل و شست هر دو قدم را اتیناه بخرقة فلم یردها فجعل ینفض
بیده پس آوردم من آن حضرت را پارچه برای چیدن آب از بدن پس اشاره کرد بدست خود که نمیگیرم و نخواست که بگیرد جامه را **باب تفریق**

الغسل والوضوء باب در بیان آنکه جدا کردن اعضای مغسوله غسل و وضو یعنی عدم موالاة در غسل و وضو آیا جایز است یا نه بدانکه
موالات را دو معنی گفته اند یکی آنکه در میان غسل کاری دیگر نکنند و همچنین در وضو دوم آنکه اعضا را پی در پی بشویند پیش از آنکه خشک شود
بالجمله در باب اثار ابن عمر حدیث آورده و استدلال بر عدم وجوب موالات کرده و این مذهب امام ابو حنیفه است لیکن قائل باستحباب آن شده
پس نزدیک وی رضی الله عنه رسیده و این حدیث منافات بآن ندارد و مذهب مالک وجوب موالات است و از شافعی دو قول است وجوب
و عدم وجوب و یذکر عن ابن عمر انه غسل قدمیه بعد ما جف وضوءه و ذکر کرده میشود از ابن عمر شستن پاها بعد از آنکه
خشک شد آب وضوی او و این نقل ابن عمر ناظر بر معنی ثانی عدم موالات است و احتمال معنی اول نیز دارد **حدثنا محمد بن محبوب**

قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الاعمش عن سالم بن ابی الجعد عن کریب مولی ابن عباس عن ابن عباس قال قالت میمونة

وضعت للنبی صلی الله علیه وسلم ماء یغتسل به فافرغ علی یدیه فغسلهما مرتین او ثلاثا ثم افرغ بیمینه علی شماله فغسل مذاکیره

ثم دلک یده بالارض ثم مضمض واستنشق ثم غسل وجهه ویدیه ثم غسل راسه ثلثا ظاهر آنست که ثلثا متعلق
باخیر باشد چون موی شریف بسیار بود احتیاط کرده سه بار شسته اند و احتمال دارد که متعلق بجمیع ما سبق باشد و قول امام ابو حنیفه
که اگر قیدی بعد از جملها واقع شود متعلق باخیر میباشد موید معنی اول است ثم افرغ علی جسده ثم تنحی من مقامه فغسل قدمیه
ترجمه حدیث مکرر گذشته احتیاج نیست بآن ضرور است تطبیق حدیث بترجمه است گفته اند که ایراد این حدیث ناظر بمعنی نخستین یعنی عدم
موالات است از حدیث معلوم شد که افعال وضو را بشستن تمام بدن تفریق فرمودند که پاها را بعد از آن شستند انتهی و اگر
شستن پاها را داخل در غسل نیز دارند چنانکه ظاهر است و تفریق بتفعل یکسو شدن از مقام غسل و از جایی بجایی دیگر رفتن گیرند مطابق
بترجمه تمام تر میشود **باب اذا جامع ثم عاد ومن دار علی نسائه فی غسل واحد** باب در بیان آنکه وقتی که جماع کند یک بار
خود یا با زوجه خود دیگر باز جماع کند حکم آن چیست و حکم کسی که بگردد بر زنان خود در یک غسل یعنی بعد از جماع همه یک غسل کند چون از آن
حضرت صلی الله علیه وسلم گاهی واقع شده معلوم شد که غسل بعد از هر جماع واجب نیست لیکن آنجا واقع شده که نزد هر جماع غسل نیز نمود
و پرسیدند که چرا بر یک غسل اکتفا نکردی فرمود این بهتر و خوشتر است علما در وضو بعد از هر جماع اختلاف کرده اند غیر ابو یوسف جمهور گفته اند
که مستحب است ظاهر از حدیث عایشه آورده که آن حضرت غسل میکرد در هر جماع و وضو میکرد و گاهی برای جواز کرده باشد **حدثنا**

محمد بن بشار قال حدثنا ابن ابی عدی ویحیی بن سعید عن شعبة عن ابراهیم بن محمد بن المنتشر عن ابیه قال ذکرته لعائشة

فقالت یرحم الله ابا عبد الرحمن گفت پدر ابراهیم که محمد بن منتشر است ذکر کردم آنرا یعنی قول ابن عمر را با عایشه که میگفت دوست ندارم
که صبح کنم در حال احرام و بوی عطر از من آید این قول گویا مقرر بود در میان ایشان یا مذکور شده و پیشتر ازین بیان پس گفت عایشه
رحمت کند خدا ابا عبد الرحمن را که کنیت ابن عمر است چون از ابن عمر ناخوش داشتن این حال که بر خلاف فعل آن حضرت بود اگرچه
اندوی نادانی باشد و تورع یافته و یاد کرد که رحمت کناد خدا بر وی و دیگر ادا در اکنت اطیب رسول الله صلی الله علیه وسلم فیطوف

علی نسائه ثم یصبح محرما ینضخ **طیبا** بودم من که خوشبو کردم پیغمبر خدا را پس طواف میکرد به زنان خود و کنایت از
جماع است و مراد آنست که بیک غسل میکرد و پستر صباح میکرد در حالیکه محرم است و می تراوید از وی بوی خوش ینضخ بفتح نون و خاء معجمه

اسماء الرجال

يعني آب پاشيدن و تر او يدن مشك و غيره است از آب و نضح نوعي از طيب است حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا معاذ بن هشام قال حدثني ابي عن قتادة قال حدثنا انس بن مالك قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يدور على نسائه في الساعة الواحدة من الليل والنهار وهن احدى عشرة گفت انس بود پيغمبر خدا كه ميگشت بر زنان خود در يك وقت و يارة از شب يا روز و زنان يازده بودند آن عايشه است و حفصه و ام سلمه و زينب بنت جحش و ام حبيبه و جويريه و ميمونه و سوده و صفيه و زينب بنت خزيمه و ريحانه و معلوم شده كه قسم بر آن حضرت واجب نبوده و تفضلاً نوبت قرار داده بود و فلت لانس او كان يطيقه قتادة گويد گفتم مر انس را آيا بود كه آن حضرت طاقت اينقدر جماع داشت قال كنا نتحدث انه اعطي قوة ثلثين گفت انس بوديم ما گروه صحابه كه ميگفتيم آن حضرت داده شده است قوت سي مرد و در روايت ديگر واقع شده كه سي مرد بهشت و در بعضي چهل مرد بهشت و در روايت كرده احمد و نسائي و تصحيح كرده آنرا حاكم كه يك مرد از اهل بهشت را ميدهند طاقت صد مرد در اكل و شرب و جماع وقال سعيد عن قتادة ان انسا حدثهم تسع نسوة و گفته است سعيد كه از رواة قتاده است كه حديث كرد او انس ايشان را نه زن بجاي يازده زن تطبيق درين دو روايت آنست كه نه زن زوجه بودند و دو باندي ماريه و ريحانه يا آنكه اين دو روايت بحسب اختلاف اوقات بوده وقتي يازده زن و وقتي نه زن باب غسل المذي والوضوء منه در بيان شستن مذي و وضو كردن از آن مذي آبي سفيد تنك لزج كه در وقت ملاعبت يا وقت انتشار آلت برآيد و در زنان و خروج آن لذتي محسوس نشود حدثنا ابو الوليد قال حدثنا زائدة عن ابي حصين عن ابي عبد الرحمن عن علي رضي الله عنه قال كنت رجلا مذاء گفت علي بودم من مردي بسيار مذي كننده فامرت رجلا يسال النبي صلى الله عليه وسلم لمكان ابنته پس فرمودم من مردي ديگر را كه بپرسد پيغمبر خدا را از سبب بودن دختر آن حضرت نزد من يعني شرم داشتم كه خود بپرسم فسال فقال توضا واغسل ذكرك پس پرسيد آن مرد و فرمود آن حضرت وضو كن و بشوي ذكر را از آن آب يعني غسل درين صورت واجب نيست باب من تطيب ثم اغتسل وبقي اثر الطيب جواز آنكه كسي طيبي بر خود ماليد پس غسل كند و باقي ماند بعد غسل اثر طيب از رنگ و بوي آن حدثنا ابو النعمان قال حدثنا ابو عوانة عن ابراهيم بن محمد بن المنتشر عن ابيه قال سالت عائشة ذكرت لها قول ابن عمر ما احب ان اصبح محرما انضخ طيبا فقالت عائشة انا طيبت رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم طاف في نسائه ثم اصبح محرما ترجمه اين حديث معلوم شده است حدثنا آدم بن ابي اياس قال حدثنا شعبة قال اخبرنا الحكم بن عتيبة عن ابراهيم عن الاسود عن عائشة قالت كاني انظر الى وبيص الطيب في مفرق النبي صلى الله عليه وسلم وهو محرم گفت عائشه چنانستي كه من مي بينم بسوي رنگ درخشيدن طيب سر آن حضرت كه تعبيه كرده بود و حال آنكه او محرم بود موافقت حديث بترجمه باب آنست كه ديدن عائشه طيب را وقت اغتسال آن حضرت بود نزد عائشه رضي الله عنها باب تخليل الشعر حتى اذا ظن انه قد اروى بشرته افاض عليه باب در بيان در آوردن انگشتان دست در موي سر تا وقتي كه گمان شود كه تحقيق تر كرده است جلد زير موي ريزد آب را بر آن جلد حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اغتسل من الجنابة غسل يديه وتوضا وضوءه للصلوة ثم اغتسل ثم يخلل بيده شعره گفت عائشه بود پيغمبر خدا وقتي كه اراده غسل ميكرد از جنابت شستي هر دو دست خود را و وضو ميكرد وضوي نماز پيشتر شروع كردي از شستن اعضاي غسل پس تخليل كرد بدست خود موي را حتى اذا ظن انه قد اروى بشرته افاض عليه الماء ثلث

شيخ الاسلام | كتاب الايمان

اگر باشد تا شي باد امر عادي و تجربه و حكم حادث اين علم نيست اتي و منجمان قواعد نجوم را نسبت بكي با بيغمبران پيشين كنند و اسما عيلم فحاد بر الرجل پس بعد ازين سوال و جواب برگشت آن مرد فقال ردوه پس فرمود آنحضرت از آريد او را پس فتتبعوا فلم يروا شيئا پس نديدند چيزي كه شايد كه حكم باز آوردن وي براي آن بود تا دريابند كه وي فرشته است آدمي نيست چنانچه قسطلاني نقل كرده فتنا بر آنست كه براي امتحان و استعلام بودن جبرئيل باشد چه روايات متظاهر و متوافق اند درين كه مشتبه گردانيده شده اين مرتبه جبرئيل بر آنحضرت و نشناخت آنرا تا آنكه رو گردانيده برفت و بعد از آنكه جستند و نيافتند خبر دادند آنحضرت نشان وي فقال هذا جبرئيل جاء يعلم الناس دينهم پس فرمود آنحضرت اين جبرئيل است آمده كه تعليم كند مردم را دين ايشان و بين درين مسئله قيامت آنست كه علم آن را مخصوص بخدا دانند غايت علم دران تا بوجود علامات دانند ونيز اسناد تعليم دين بسوي جبرئيل بنابر باعثيت اوست بر سيان آنحضرت اين علوم را در حقيقت حاصل وحي و مبلغ جل علوم او تا ميشي انبيا اين احكام معلوم بود و مقصود تذكير و تجديد علم آن بود و در حديث است كه فرشته جايز است كه متمثل شود مر غير پيغمبر را نيز ميتوان ديدن آن را و كلام كند فرشته بعضو وي و وي بشنود و تحقيق ثابت شده از عمران بن حصين كه وي مي شنيد كلام فرشتگان كذا في الفتح قال ابو عبد الله جعل ذلك كله من الايمان مؤلف گردانيد آنحضرت اينهمه حاصل تعليم را از جنس ايمان كامل كه معتبر باشد عند الله گردانيدن اينهمه دين چنانچه در ترجمه باب گفته از حديث ظاهر است اما گردانيدن آن از ايمان مفهوم از لفظ حديث نيست مگر باعتبار اتحاد دين و ايمان چنانكه سبق ذكر يافت ليكن وجه اعادة اينمعني ظاهر نيست مگر آنكه بلفظ ايمان اشاره بمد لطف راوي حديث باشد در كتاب الايمان والله اعلم باب اين باب ترجمه ندارد و بمنزله فصل است

مرة ثم غسل سائر جسده تا وقتی که دانستی ایمان کردی که آن حضرت تحقیق تر کرده موی را ریخت بر آن آب راسه بار بر سر شست

تن حضرت همه بدن را. قالت كنت اغتسل انا و رسول الله صلى الله عليه وسلم من اناء واحد نغرف منه جميعا گفت عائشه

بودم من که غسل میکردم من و پیغمبر خدا از آب یک ظرف بجائی که بر میگرفتیم از آن آب هر دو با هم یکجا **باب** من توضأ في الجنابة ثم

غسل سائر جسده ولم يعد غسل مواضع الوضوء منه مرة اخرى کسی که وضو کند در غسل جنابت پس بشوید باقی بدن خود را

و اعاده نکند شستن جای های وضو را از بدن بار دیگر سنت و دانست که این معنی جایز است **حدثنا** يوسف بن عيسى قال

اخبرنا الفضل بن موسى قال اخبرنا الاعمش عن سالم عن كريب مولى ابن عباس عن ابن عباس عن ميمونة قالت وضع رسول الله

گفت میمونه نهاد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم وضوء الجنابة آب غسل از جهت جنابت فاكفأ بيمينه على يساره مرتين او ثلاثا

ثم غسل فرجه ثم ضرب يده بالارض او الحائط مرتين او ثلاثا ثم تمضمض واستنشق وغسل وجهه وذراعيه ثم

افاض على رأسه الماء ثم غسل جسده ثم تنحى فغسل رجليه قالت فاتيته بخرقة فلم يردها فجعل ينفض بيده الماء

گفت میمونه پس آوردم بعد از غسل جامه را تا خواست آنرا بگیرد و بپوشد کرد و افشاند بدست خود آب را **باب** اذا ذكر في

المسجد انه جنب يخرج كما هو ولا يتيمم وقتی که یاد آورد در مسجد تحقیق صاحب جنابت است بیرون آید بر حالی که هست و تیمم

نکند روایت بر این نقل کرده اند از ثوری و اسحق و بعضی مالکیه که اگر محتلم شود در مسجد پیش از بر آمدن تیمم کند **حدثنا**

عبد الله بن محمد قال حدثنا عثمان بن عمر قال اخبرنا يونس عن الزهري عن ابي سلمة عن ابي هريرة قال اقيمت الصلوة وعدلت

الصفوف قياما گفت ابوهریره برپا کرده شد نماز و برابر کرده شد صفهای حال ایستاده بودن مردم فخرج الينا رسول

الله صلى الله عليه وسلم فلما قام في مصلاه ذكر انه جنب پس بیرون آمد بسوی ما پیغمبر خدا پس هرگاه ایستاد در جای نماز خود

پیش از آنکه تحریمه بندد یاد آورد که وی صلی الله علیه وسلم جنب است و این نسیان موجب تکمیل تبیت شد و آسانی گردید بر بندهای

خدا چنانکه در حدیث آمده انما انسى لاسن فقال لنا مكانكم ثم رجع فاغتسل ثم خرج الينا ورأسه يقطر پس فرمود ما را

بجای خود باشید پس رجوع کرد بخانه و غسل کرد و بعد از آن برآمد بسوی ما و حال آنکه سر او قطره میکرد از آب غسل فكبر فصلينا معه

پس تکبیر تحریمه گفت و نماز گذارد و ما با آنحضرت تابعه عبد الاعلى عن معمر عن الزهري متابعت کرده است عثمان بن عمر را که در اسناد

مذکور است عبد الاعلی یعنی چنانچه عثمان بیک واسطه یونس از زهری نقل کرده عبد الاعلی بواسطه معمر از زهری حدیث کرده و این

متابعت ناقص است ورواه الاوزاعي عن الزهري و روایت کرده این حدیث را اوزاعی چون اوزاعی بیان لفظ روایت

نکرده متابعت نگفت با آنکه روایت عامتر است از متابعت چنانکه گذشت **باب** نفض اليدين من غسل الجنابة در بیان

افشاندن هر دو دست از آب غسل جنابت **حدثنا** عبدان قال حدثنا ابو حمزة قال سمعت الاعمش عن سالم بن ابي

الجعد عن كريب عن ابن عباس قال قالت ميمونة وضعت للنبي صلى الله عليه وسلم غسلا فسترته بثوب وصب

على يديه فغسلهما ثم صب بيمينه على شماله فغسل فرجه فضرب بيده الارض لا ... گفت میمونه نهادم

پیغمبر خدا را آب غسل و پوشیدم آن حضرت را از مردم و پرده کشیدم از میانه و غسل آنگه ریختیم بر سر مبارک او پس گرفت

آب را بر دو دست و شست آنها را پس ریخت بدست راست خود بر دست چپ پس شست فرج را پس زد بدست خود زمین را تا

دست را ثم غسلها فمضمض واستنشق وغسل وجهه وذراعيه پس شست دست را آب در دهان و بینی کرد و شست روی خود را

و هر دو بازوی خود را ثم صب على رأسه وافاض على جسده پس ریخت آب را بر سر خود و ریخت بر بدن خود ثم تحول فغسل قدميه

صحیح الاسلام | کتاب الایمان

حدثنا ابراهيم بن حمزة ... ابن محمد بن مصعب بن عبد الله بن زبیر قرشی مدنی ... قال حدثنا ابراهيم بن سعد ... عبد الرحمن بن عوف قرشی مدنی عن صالح بن كيسان عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة ان عبد الله بن عباس اخبره قال

اخبرني ابو سفيان بن حرب ان هرقل قال له سألتك هل يزيدون ام ينقصون فزعمت انهم يزيدون ... گفت ابا سفیان ... زیاده میشوند ایمان آنحضرت ... پس گفتی تو که زیاده میشوند وكذلك الايمان حتى يتم ... همچنین است شان ایمان که زیاده میشود ... تا آنکه تام میشود وسألتك هل يرتد احد سخطة لدينه بعد ان يدخل فيه فزعمت ان لا ... سیگرد ... از دین وی ... بعد از آنکه داخل میشود ... وكذلك الايمان حين تخالط بشاشته القلوب لا يسخطه احد ... ایمان وقتی که می آمیزد خوشی و انشراح او ... دلها ... این دلالت میکند بر ... این معنی ... حدیث ... که تمام در کتاب بدء الوحی مذکور شد ... ایمان ... اسناد ... مقام ... ذکر ... اختصار ... در اصطلاح ایشان ... تمام در کتاب الجهاد مذکور گردد ان شاء الله تعالی

باب فضل من استبرأ لدينه ... در بیان فضیلت کسی ... **حدثنا** ابو نعیم ...

بستر کسو شد از جای غسل و رشست پا بهار افناولته ثوبا فلم یاخذه فانطلق وهو ینفض بیده پس رسانیدم آن حضرت را جامه پس نگرفت آنرا و رفت در حالی که می فشاند آب را بهر دو دست باب من بدأ بشق راسه الایمن فی الغسل کسی که آغاز کرد بجانب راست سر در غسل کردن حدثنا خلاد بن یحیی قال حدثنا ابراهیم بن نافع عن الحسن بن مسلم عن صفیة بنت شیبة عن عایشة قالت کنا اذا اصابت احدانا جنابة گفت عایشه بودیم ما از ازواج پیغمبر خدا وقتی که میرسید یکی از ما یان را جنابت اخذت بیدیها ثلاثا فوق راسها ثم تاخذ علی شقها الایمن گرفتی بهر دو دست خود آب را سه بار ریختی بر سر خود پس بستری گرفت و میریخت بر طرف راست وبیدها الاخری علی شقها الایسر و بدست دیگر میگرفت و میریخت بر جانب چپ سر این هر دو حدیث تواند که بیان اقبل باشد و آن اخذت بیدیها ثلثا و تواند که جدا جدا باشد اول سزاوار تر است باعتبار مناسبت ترجمه باب من اغتسل عریانا وحده فی الخلوة بیان حال کسی که غسل کند در حالی که برهنه است و در حالی که تنهاست که در خلوت است ومن تستر والتستر افضل و کسی که بپوشد عورت را در غسل و پوشیدن بهتر است کلام مولف ظاهر در جواز برهنه غسل کردن است در خلوت و برین هست اتفاق علما غیر ابی لیلی که از اصحاب ابی حنیفه است وی تجویز نکرده است بحدیثی که از ابو داود مرویست که غسل نکند برهنه وقال بهز بن حکیم عن ابیه عن جده عن النبی صلی الله علیه وسلم الله احق ان یستحیی منه من الناس گفت بهز بن حکیم از پدر خود حکیم از جد او که معاویه بن حیده بفتح حاء مهمله و سکون تحتانیه مثناة تحتیه و دال مهمله صحابی است روایت کرده از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خدا سزاوار تر است از مردم این را که شرم داشته شود از وی حدثنا اسحق بن نصر قال حدثنا عبد الرزاق عن معمر عن همام بن منبه عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کانت بنو اسرائیل یغتسلون عراة ینظر بعضهم الی بعض فرمود بودند بنو اسرائیل که غسل میکردند برهنه در حالی که میدید بعض ایشان بسوی بعضی وکان موسی یغتسل وحده فقالوا والله ما یمنع موسی ان یغتسل معنا الا انه آدر و بود موسی که غسل میکرد تنها پس گفتند بنی اسرائیل سوگند خدا که منع نمیکند موسی را از غسل کردن با ما مگر آنکه انتفاخ خصیتین دارد و این سخن او دروغ موکد بسوگند بود از شیمه مسلمانی است اگرچه از جمله بنی اسرائیل دور نیست فذهب مرة یغتسل فوضع ثوبه علی حجر ففر الحجر بثوبه پس رفت موسی یکبار که غسل کند پس نهاد جامه خود را بر سنگی پس گریخت سنگ با جامه او فجمح موسی فی اثره یقول ثوبی یا حجر پس دوید موسی از پی آن سنگ میگفت جامه من بگذار ای سنگ حتی نظرت بنو اسرائیل الی موسی فقالوا والله ما بموسی من باس تا آنکه دیدند بنی اسرائیل بسوی موسی و گفتند سوگند خدا نیست بموسی باکی یعنی عیبی واخذ ثوبه فطفق بالحجر ضربا و گرفت موسی جامه خود را و ابتدا کرد در حالی که میزد سنگ را قال ابو هریرة والله انه لندب بالحجر ستة او سبعة ضربا بالحجر گفت ابو هریره سوگند خدا که شان اینست که اثری است بسنگ شش یا هفت نشان او لیست از روی زدن که بسنگ کرد شراح گفته اند که این کلام از تتمه مقوله همام است پس مسند باشد یا مقوله ابو هریره است پس تعلیق خواهد بود و باول جزم کرده است در فتح الباری و بثانی رفته است کرمانی گویند کرمانی خطا کرده است از آنکه هر دو حدیث روایت کرده است همام باسناد مذکور و پوشیده نماند که ظاهر از سوق حدیث آنست که مراد مومنان بنی اسرائیل باشند و برهنه غسل کردن و دیدن عورت یکدیگر در شریعت ایشان روا بوده است و موسی علیه السلام که تنها غسل میکرد عمل بر افضلیت داشته و با این همه برهنه از میان مردم گذشت و از کشف عورت باک نکرد اگر حرام بودی از پیغمبر خدا چه گنجایش داشت که ارتکاب آن کند اگرچه میتواند که بامر الهی باشد برای اظهار معجزه و دفع مظنه عیب که در حق او داشتند

شیخ الاسلام | کتاب الایمان

خود یعنی اشاره کرد بهر دو گوش کار شنیدم هر ای تاکید و تحقیق سماع یقول الحلال بین والحرام بین میفرمود آنحضرت حلال ظاهر و هویداست و حرام نیز ظاهر و هویداست یعنی دلایلی آن که بنا بر اند در احلال و تحریم وبینهما مشتبهات بصیغه اسم مفعول از تشبه یا اسم فاعل از اشتباه هر دو مرویست یعنی در میان حلال و حرام چیزهاست که باشتباه کرده شده بحلال و حرام معا و متبین نیست در ان حکم کلی از ان دو بسبب عدم وضوح دلیل شبه وی بهر دو وجه یا در شبه انداختن حکم حل و حرمت که حاصل نیست هیچ از ان لا یعلمها کثیر من الناس نمی دانند حکم آن را بسیاری از مردم که حلال اند یا حرام و علما مجتهدین در می یابند آنرا بتخریج از وجوه استدلال بنص یا قیاس یا استصحاب حال و جز آن و برین تقدیر مشتبهات در حق غیر ایشان باشند و گاه واقع میشود ایشان را نیز اشتباه نزد تعارض دلیلین یا عدم ظهور ترجیح و تواند که مراد از مشتبهات مکروه ترک اولی باشد که در آن شبه حرام است تا این مناسب تر است بقول شریف که فرمود فمن اتقی الشبهات استبرأ لدینه و عرضه پس کسی که پرهیز کرد مشتبهات را و پیشاد در کل شبهه طلب برائت کرد یعنی بعلم شرعی مر دین خود را و از طعن مردم آبروی خود را از جهت بیزار شدن از عیب و عرض بکسر عین جسب مردم ومن وقع فی الشبهات و کسی که واقع شد در کل شبهات کراعی یرعی حول الحمی مانند شبانی است که میچراند مواشی خود را گرد حمی بکسر حاء مهمله و فتح میم مقصوره یعنی چراگاه که نگاه میدارند آن را امام برای خود و منع میکند مردم را از ان و در روایت مصنف در کتاب البیوع چنین است فمن ترک ما اشتبه علیه من الاثم کان لما استبان له اترک ومن اجترأ علی ما یشک فیه من الاثم اوشک ان یواقع ما استبان پس کسی که ترک کند چیزی را که مشتبه شده است از گناه باشد تارک تر مر آن چیزی را که ظاهر شده است و از مر او از گناه و کسی که جرأت کند بر چیزی که شک دارد در آن از گناه و تر دیک است که واقع شود در آنچه ظاهر شده گناه او در عبارت مناسب معنی اول است اگرچه مرد واحد تخریج معنی دیگر قد آمد یوشک ان یواقعه نزدیک است که بیفتد در آن حمی یعنی چنانچه راعی اگرچه بسبب قرب و اتصال حمی قریب است

واللہ اعلم مطابقت حدیث بترجمہ ہمین فعل موسی است لیکن موقوف بر آن است کہ شرائع سابقہ شریعت ما باشد اگر گویند فعل موسی را بر جواز نسل میگیر نہ دیدن عورت ہم روا باشد گوئیم بر شرع سابق اگر نسخی نرفتہ باشد سند میتواند شد و چون دیدن عورت حرام شد و آنرا سند نگرفتہ اند و معلوم شدہ کہ امم سابقہ برہنہ طواف کعبہ میکردند و در ایام جاہلیت در قریش ہم عورت یکدیگر دیدن باکی نداشتند وعن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال بینا ایوب یغتسل عریانا فخر علیہ جراد من ذہب فجعل ایوب یحتثی فی ثوبہ فرمود آن حضرت میان آنکہ ایوب پیغمبر علیہ السلام غسل میکرد برہنہ پس افتاد بروی ملخی از طلا پس گشت ایوب کہ میگرفت بدست وی انداخت در جامہ اختلاف است در آنکہ ملخ جانداز زرین تن بود یا بر طلا بشکل ملخ فناداہ ربہ یا ایوب الم اکن اغنیتک عما تری پس ندا کرد ایوب را پروردگار او ای ایوب آیا نیستم من کہ توانگر و بی نیاز کردہ ام ترا از ملخی کہ می بینی یعنی بجائی رسانیدہ ام ترا کہ نیازی باسباب ظاہری نمانده نقل است کہ در خانہ ایوب طلا بشکل ملخ بارید چون صحن خانہ پر شد دامن فراز کرد پس این ندا آمد قال بلی وعزتک ولکن لا غنی بی عن برکتک گفت ایوب بلی ای پروردگار ہمچنین است کہ فرمودی سوگند بعزت تو لیکن نیست ہیچ بی نیازی مرا از برکت تو کہ بنہایت بنده و این افتادن ملخ کہ از جملہ خارق عادت است از تکریمات و برکات تست چگونہ از آن بی نیاز توان شد ورواہ ابراہیم عن موسی بن عقبۃ عن صفوان بن سلیم عن عطاء بن یسار عن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم بینا ایوب یغتسل عریانا این قول تعلیق است از آنکہ ابراہیم را مولف در نیافتہ است و مطابقت ترجمہ از آن است کہ حق جل شانہ اعتراض نکرد بر ایوب بر برہنگی در غسل وفیہ ما عرفت باب التستر فی الغسل عند الناس باب در بیان پردہ گرفتن در غسل نزد حضور مردم حدثنا عبد اللہ بن مسلمۃ عن مالک عن ابی النضر مولی عمر بن عبید اللہ ان ابا مرۃ مولی ام ہانی بنت ابی طالب اخبرہ انہ سمع ام ہانی بنت ابی طالب تقول زا ابو النضر روایت کہ ابو مرہ خبر داد او را کہ او شنیدہ است ام ہانی را کہ میگفت ذہبت الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عام الفتح فوجدتہ یغتسل وفاطمۃ تسترہ رفتم بسوی پیغمبر خدا سال فتح مکہ پس یافتم آن حضرت را کہ غسل میکرد و فاطمہ رضی اللہ عنہا پردہ کردہ است آن حضرت را فقال من ہذہ فقلت انا ام ہانی پس فرمود کیست این زن گفتم منم ام ہانی حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد اللہ قال اخبرنا سفیان عن الاعمش عن سالم بن ابی الجعد عن کریب عن ابن عباس عن میمونۃ قالت سترت النبی صلی اللہ علیہ وسلم وہو یغتسل من الجنابۃ فغسل یدیہ ثم صب بیمینہ علی شمالہ فغسل فرجہ وما اصابہ ثم مسح بیدہ علی الحائط او الارض ثم توضأ وضوءہ للصلوۃ غیر رجلیہ ثم افاض علی جسدہ الماء ثم تنحی فغسل قدمیہ ترجمہ این حدیث گذشتہ است تابعہ ابو عوانۃ وابن فضیل فی الستر متابعت کرده است سفیان را ابو عوانہ و ابن فضیل ہر دو از اعمش در لفظ سترت النبی صلی اللہ علیہ وسلم تا آخر تمام حدیث باب اذا احتلمت المرأۃ وقتی کہ احتلام کند زن بعد از بیداری آب بیند حکم آن چیست حدثنا عبد اللہ بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ہشام بن عروۃ عن ابیہ عن زینب بنت ابی سلمۃ عن ام سلمۃ ام المؤمنین انہا قالت جاءت ام سلیم امرأۃ ابی طلحۃ الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بتحقیق ام سلمہ یاد رسول اللہ گفت کہ آمد ام سلیم زن ابو طلحہ بسوی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقالت یا رسول اللہ ان اللہ لا یستحیی من الحق ہل علی المرأۃ من غسل اذا ہی احتلمت پس گفت ام سلیم ای پیغمبر خدا بتحقیق خدا شرم ندارد از گفتن حق و راستی یعنی امر فرموده است بجا آوردن گفتن حق پس شرم نکردہ است از ذکر چیزی کہ مردم از آن حیا دارند آیا ہست بر زن غسلی وقتی کہ او احتلام کند فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نعم اذا رأت الماء پس فرمود پیغمبر خدا آری

صحیح الاسلام | کتاب الایمان

معنای ان ارشاد کرد باین اجمل بالفاظ ... است الا وان فی الجسد مضغۃ اذا صلحت صلح الجسد کلہ آگاه باشید کہ در بدن آدمی گوشت پارہ ایست چون صالح شود بمعرفت و خوف و خشیت الہی صالح شود ہمہ تن آراستہ و پیراستہ گردد بطاعت و عبادت و خیرات واذا فسدت فسد الجسد کلہ و چون تباه شود آن بغفلت و ہیچ توجہ حق تباه شود تمام بدن بمیل شہوات و لذات و انہماک در معاصی و شبہات الا وہی القلب آگاه باشید کہ آن مضغہ دل است کہ بمنزلہ سلطان بدن است و سایر اعضا ایشان رعایا کہ صلاح و فساد ایشان مربوط بصلاح و فساد آن سلطان است ظاہر این حدیث موافق قاعدہ حکما است کہ گوشت پارہ صنوبری کہ در سینہ جانب چپ است و مسمی است بقلب منشای روح حیوانی است کہ سبب حیوۃ بدن است و صلاح و فساد آن و تمام بدن سرایت کنده آن روح بخاری لطیف است کہ پیدا میشود در تجویف ایسر قلب از لطایف اخلاط اربعہ و حرکت میکند بواسطہ شرائین بسوی باقی اعضا و کل قوی حس و حرکت است و بعضوی کہ از وی حس و حرکت رسد ... باشد ... اگر دل کسی ... از صلاح و فساد بہ صلاح مزاجی و فساد اوست کہ بمعنی صحت و مرض باشد آن ببیان شارع و شرایع سیاق حدیث مناسب نیست بلکہ مشعر بر خشیت و ورع و تقوی است و ضمان کلام این قطعہ بہتر باشد باعتبار روح حیوانی کہ منبعث از این است و ... بل منتشر گردد ... لطیفہ انسانی باشد کہ مجرد است از جسمانیہ و صلاح و فساد قوی باطنی ... بصلاح و فساد اوست و اطلاق مضغہ بر آن بطریق مجاز است ... و قلب نزد اہل صدق عبارت ... بصورت عدالت کہ حاصل باشد روح روحانی را در اخلاق و جی ... اخلاق ... بلا سبیل بسوی اطراف ... صحیح باشد با تفاق ... اعظم ... حدیث بجہت اشتمال او بر تفصیل حلال و حرام و شبہات ... تعلق جمیع اعمال ... گفتہ شدہ کہ ... حدیث است کہ ... اسلام است ... حدیث

غسل واجب است بر زن اگر بیند آب منی را بعد از بیداری **باب عرق الجنب وان المسلم لا ینجس** و بیان عرق جنب که پاک است و آنکه مسلمان نجس نمیشود **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا یحیی قال حدثنا حمید قال حدثنا بکر عن ابی رافع عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم لقیه فی بعض طرق المدینة وهو جنب روایت است از ابو هریره که پیغمبر خدا ملاقات فرمود او را در بعضی راههای مدینه و حال آنکه آن ابو هریره جنب بود **فانخنست منه** پس واپس شد یعنی یکسو کشید خود را از آن حضرت **فذهب فاغتسل ثم جاء فقال این کنت یا ابا هریرة قال کنت جنبا فکرهت ان اجالسک وانا علی غیر طهارة** پس رفت ابو هریره و غسل کرد پس آمد نزد آن حضرت پس فرمود آن حضرت کجا بودی ای ابو هریره گفت بودم من جنب ناخوش داشتم که بنشینم مجلس ترا در حال آنکه من بر غیر طهارتم **قال سبحان الله ان المؤمن لا ینجس** فرمود از روی تعجب از قول و علم ابو هریره یعنی پاک است خدا که بروی این گمان کنند که حکم نجاست مسلمان کرده است بتحقیق مسلمان ناپاک نمی شود قید مسلمان اتفاقی است و مقرر آنست که آدمی خواه مومن بود یا کافر ذات او نجس نمیشود در حال جنابت مگر آنکه بنجاستی آلوده باشد و قوله تعالی انما المشرکون نجس مجاز است از گندگی اعتقادی ایشان و نیز کافران احتراز از نجاست کمتر دارند پس گوئیکه آلوده شانند اگر نجس عین هست به تبرک برسیدا ندو اگر حقیقة ذات کافر را نجس دارند تزوج مسلمان بزن نصرانیه در شرع روا نبودی **باب الجنب یخرج ویمشی فی السوق وغیره** در بیان آنکه رواست نزد جمهور که جنب بیرون آید از خانه و گام زند در بازار و غیر بازار **وقال عطاء یحتجم الجنب ویقلم اظفاره ویحلق راسه وان لم یتوضأ** گفت عطا رگ میزند جنب و ناخن میگیرد و سر می تراشد و این همه رواست اگرچه وضو نکرده باشد **حدثنا** عبد الاعلی بن حماد قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا سعید عن قتادة ان انس بن مالک حدثهم ان نبی الله صلی الله علیه وسلم کان یطوف علی نسائه فی اللیلة الواحدة وله یومئذ تسع نسوة بتحقیق انس حدیث کرد یاران را که بتحقیق پیغمبر خدا دور میگشت بر زنان خود در یک شب و مر آنحضرت را در آن روز نه زن بوده است مطابقت این حدیث بترجمه آنست که از حجره بحجره دیگر رفت بی آنکه غسل جنابت کند چنانکه گذشت **حدثنا** عیاش قال حدثنا عبد الاعلی قال حدثنا حمید عن بکر عن ابی رافع عن ابی هریرة قال لقینی رسول الله صلی الله علیه وسلم وانا جنب گفت ابو هریره ملاقات کرد مرا پیغمبر خدا و حال آنکه من جنب بودم **فاخذ بیدی فمشیت معه حتی قعد** پس گرفت آنحضرت دست مرا پس راه رفتم با او تا آنکه نشست بجائی **فانسللت** پس خود را کشیدم و پنهان رفتم **فاتیت الرحل فاغتسلت** پس آمدم منزل خود را که در آن جا داشتم و غسل کردم **ثم جئت وهو قاعد فقال این کنت یا ابا هریرة فقلت له** پیشتر آمدم و آنحضرت نشسته بود پس فرمود کجا بودی تو ای ابو هریره پس گفتم حقیقت حال را **فقال سبحان الله ان المؤمن لا ینجس** فرمود پاک است خدا بتحقیق مسلمان ناپاک نمیشود و بکند آنچه ظاهر میکند از برآمدن و راه رفتن و اختلاط کردن ازین احادیث اگرچه بازار مذکور نشد و لیکن کوچه و بازار در ین حکم تفاوتی ندارد **باب کینونة الجنب فی البیت اذا توضأ قبل ان یغتسل** روا بودن استقرار جنب در خانه وقتی که وضو کند پیش از آنکه غسل برآرد **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا هشام وشیبان عن یحیی عن ابی سلمة قال سألت عائشة اکان النبی صلی الله علیه وسلم یرقد وهو جنب قالت نعم ویتوضأ گفت ابو سلمه پرسیدم عائشه را آیا بود پیغمبر خدا که خواب میکرد در حالی که وی جنب است گفت آری خواب میکرد و وضو میکرد و درین حال و در حدیث دیگر آمده که وضوی این حال همین شستن فرج است **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا اللیث عن نافع عن ابن عمر ان عمر بن الخطاب سأل رسول الله صلی الله علیه وسلم ایرقد احدنا وهو جنب پرسید عمر رضی الله عنه پیغمبر خدا را آیا جائز است که خواب کند یکی از ما و حال آنکه جنب است **قال نعم اذا توضأ احدکم فلیرقد وهو جنب**

و هیبر سایه کلاه قوم ابن عباس که می گویند دانا بزبان فارسی بود **فقال اقم عندی حتی اجعل لک سهما من مالی** پس گفت ابن عباس باش نزد من تا مقرر کنم برای تو حصه از مال خود برآنکه ترجمان باشی میان من و میان مردم از اعاجم و غیرهم که بسوال آیند یا بجهت خوابی که دیده بود در عمره و پیش از حج چنانچه در حج بیاید **فاقمت معه شهرین** پس اقامت کردم با وی دو ماه **ثم قال** پس گفت ابن عباس **ان وفد عبد القیس لما اتوا النبی صلی الله علیه وآله وسلم** بدرستی که ایلچیان قبیله عبد القیس هرگاه آمدند پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم در سال فتح مکه و عبد القیس جد کلان این قبیله بود که بنام او میخوانند چون ربیعه و اکثر نامهای قبایل چنین است که بنام پدران میخوانند و وفد جمع وافد است که رسولی آیند نزد امرا **قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من القوم او من الوفد** فرمود آنحضرت کیست آن قوم کیستند جماعه این رسولان شک از راوی است **قالوا ربیعة** گفتند ما قوم ربیعه ایم که عبد القیس از اولاد ربیعه است **قال مرحبا بالقوم او بالوفد** فرمود مرحبا است باین قوم یا این وفد و رحب بضم فراخی و کلمه مرحبا فراخ جا این کلمه را برای اکرام مهمان آیند گو چنانکه بمعنی رسیدی جای فراخی را یعنی انس گیر و وحشت دور کن و تحقیق که معلوم می باشد یعنی فراخی در راحت **غیر خزایا ولا ندامی** رسیدند بجائی که نه رسوا و نا امید شدند خزایا جمع خزیان بمعنی خوار و رسوا و ندامی جمع ندمان بمعنی پشیمان تا آنکه بشاشت و بشارت است بخیر عاجل و آجل آنحضرت را این قوم را و اشارت بآنکه اسلام ایشان بطوع و رغبت است نه بقهر و غلبه **فقالوا** پس گفتند ایشان **یا رسول الله انا لا نستطیع ان ناتیک الا فی الشهر الحرام** بدرستی که ما نمیتوانیم که بیائیم ترا مگر در ماه حرام که چون جنگ در آن حرام است

فرمود آری رواست وقتی که وضو کند یکی از شما پس گو بخواب در حالی که جنب است یعنی اگر بعد از وضو خواب کند باک ندارد و همین است
مذهب ائمه اربعه و جز ایشان و در بعضی روایات آمده که این نصف غسل جنابت است یعنی برآنند که وضوی درین حال فرموده آن جناب
شستن ذکر و هر دو دست مطابقت حدیث بترجمه ظاهر است که خواب موجب استقرار در خانه است باب الجنب یتوضأ ثم ینام
در بیان آنست که جنب وضو کرده خواب کند اتفاق کرده اند غیر مالکیه بر آنکه این وضو واجب نیست و ظاهر آنست که مستحب باشد و ابن
حبیب تصریح کرده اما اصحاب شافعیه که وضو ناکرده خواب کردن مکروه است حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عبید
الله بن ابی جعفر عن محمد بن عبد الرحمن عن عروة عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان ینام وهو جنب
غسل فرجه وتوضأ للصلوة گفت عائشه بود پیغمبر خدا وقتی که خواستی خواب کند در حال جنب شستی فرج خود را و وضو کردی
که مر نماز راست حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا جویریة عن نافع عن عبد الله بن عمر قال استفتی عمر النبی صلی الله
علیه وسلم اینام احدنا وهو جنب قال نعم اذا توضأ گفت ابن عمر طلب فتوی نمود عمر از پیغمبر خدا آیا رواست که خواب کند یکی از ما در حال
آنکه او جنب است پس فرمود آری رواست که خواب کند وقتی که وضو کرده باشد حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک
عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر انه قال ذکر عمر بن الخطاب لرسول الله صلی الله علیه وسلم انه تصیبه الجنابة من اللیل
گفت ابن عمر ذکر کرد عمر رضی الله عنه مر پیغمبر خدا را که تحقیق عمر میرسد او را جنابت از وقت شب فقال له رسول الله صلی الله علیه
وسلم توضأ واغسل ذکرک ثم نم پس فرمود عمر را پیغمبر خدا وضو بکن و بشوی ذکر خود را پس خواب کن تا آنکه شستن ذکر
دلیل است بر آنکه مس فرج ناقض نیست و این دلیل الزامی است بعض را باب اذا التقی الختانان باب در حکم آنکه وقتی که برسد
شود فرج مرد و فرج زن یعنی موضع قطع ذکر مرد با موضع قطع فرج زن که داخل آنست حدثنا معاذ بن فضالة قال حدثنا
هشام ح وحدثنا ابو نعیم عن هشام عن قتادة عن الحسن عن ابی رافع عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا
جلس بین شعبها الاربع ثم جهدها فقد وجب الغسل فرمود وقتی که نشیند مرد میان شعبهای تن زن که چهار است پس کوشش
کرد زن را کنایت از ادخال ذکر است در فرج زن پس تحقیق واجب شد در وی غسل خواه انزال شود یا نه موجب غسل غیبت راس
حشفه در فرج زن است باجماع قطعی مراد از شعب گفته اند که هر دو دست و هر دو پای است و بعضی هر دو پای و هر دو ران یا دو
دو گوشه فرج یا هر چهار طرف فرج گفته معنی اول اقرب است از حقیقت لفظ شعبه که بمعنی شاخ است تابعه عمرو عن شعبة
متابعت کرده است ابا نعیم یا هشام را عمرو بن مرزوق از شعبه گفته اند که شعبه شنیده است از قتاده و هم از حسن پس اگر مراد روایت
شعبه از قتاده باشد ضمیر تابعه راجع بابا نعیم است و اگر مراد روایت شعبه از حسن باشد ضمیر راجع بسوی هشام خواهد بود و شعبه قتاده
و یکی ... وقال موسی قال حدثنا ابان قال حدثنا قتادة قال اخبرنا الحسن مثله گفت موسی که شیخ مولف است حدیث کرد ما را
ابان گفت حدیث کرد ما را قتاده و گفت خبر داد ما را حسن مثل حدیث مذکور یعنی موافق در معنی مولف درین قول و در قول
اول تا بعد از آنکه متابعت قوی تر است از قول قبل اما است نقل بطریق روایت و بر تقلید مذاکره هر دو بر ایشان است باب
غسل ما یصیب من فرج المرأة باب در حکم شستن رطوبتی که میرسد مرد را از فرج زن حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد
الوارث عن الحسین المعلم قال یحیی واخبرنی ابو سلمة گفت حسین معلم حدیث کرد ما را یحیی و گفت یحیی خبر داد مرا ابو سلمه پس آورده
اشارت بآنکه ابو سلمه خبر داد ... مذکور نیز ... از جمله آنست ان عطاء بن یسار اخبره ان زید بن خالد الجهنی اخبره انه سأل
عثمان بن عفان رضی الله عنه فقال ارأیت اذا جامع الرجل امرأته ولم یمن ... زید بن خالد پرسید

شیخ الاسلام | کتاب الایمان

مقدم داسلام بر قبائل مضر کرد ... مدینه ...
دسکنای عبد القیس در بحرین بود ...
از اطراف عراق ... چون بسیار ...
بحضرت رسیده ...
... در روی ... اجمال
... ندخل به الجنة
... ایشان ...
... قال فامرهم باربع ...
... امرهم بالایمان بالله وحده امر کرد ایشان را
... قال فرمود اتدرون ما الایمان بالله
وحده ... قالوا الله
ورسوله اعلم ...
قال فرمود ایمان شهادت ان لا اله الا الله وان
محمدا رسول الله ...
... واقام الصلوة
وایتاء الزکوة وصیام رمضان ...
... نعطوا من المغنم الخمس
...

عثمان را گفت زید آیا می بینی رسید انی وقتی که جماع کند مرد زن خود را و منی بر نریزد حکم آن چیست قال عثمان یتوضأ کما یتوضأ للصلوٰة و یغسل ذکره گفت عثمان درین صورت وضو میکند برای نماز و میشوید ذکر خود را یعنی غسل واجب نیست و قال عثمان سمعته من رسول الله صلی الله علیه وسلم و گفت عثمان شنیده ام آنرا از پیغمبر خدا از نفی سه حدیث کرد عثمان از روی احتیاط و تاکید حکم فسألت عن ذلک علی بن ابی طالب والزبیر بن العوام و طلحة بن عبید الله و ابی بن کعب فامروه بذلک میگوید زید بن خالد مذکور پس پرسیدم ازین معنی این چهار بزرگ صحابه را رضی الله عنهم پس فرمودند بانچه عثمان گفته بود قال یحیی واخبرنی ابو سلمة ان عروة بن الزبیر اخبره ان ابا ایوب اخبره انه سمع ذلک من رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت یحیی و خبر داد مرا ابو سلمه که تحقیق عروه خبر داد ما که تحقیق شنیده است آنرا از پیغمبر خدا مولف رفع این حدیث از راه دیگر اهم کرد که ابو سلمه چنانکه از طریق عطا بن یسار روایت کرده از عروه روی از ابو ایوب و وی از پیغمبر خدا شنیده است بدانکه در اول اسلام حکم شرعی همچنین بود و ظاهر آنست که زید بن خالد هم در آن ایام استفتا کرده است و گرنه کبار صحابه بر حکم منسوخ چگونه فتوی میدادند بهر حال چون سنت بوجوب غسل درین صورت آمد اجماع کردند بر وجوب و منسوخ شد حکم اول و مولف بر خلاف اینست چنانکه از آخر حدیث ثانی ظاهر میشود حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن هشام بن عروة قال اخبرنی ابی قال اخبرنی ابو ایوب قال اخبرنی ابی بن کعب انه قال یا رسول الله اذا جامع الرجل المرأة فلم ینزل قال یغسل ما مس المرأة منه ثم یتوضأ و یصلی ابو ایوب گوید خبر داد مرا ابی بن کعب گفتم ای پیغمبر خدا وقتی که جماع کند مرد زن را و انزال نکند فرمود میشوید عضوی که مساس کرده است زن را از مرد قال ابو عبد الله الغسل احوط گفت مولف ابو عبد الله بخاری درین صورت غسل کردن نزدیکتر است باحتیاط یعنی بر تقدیری که نسخ ثابت نشود و ذلک الاخیر انما بیناه لاختلافهم و این حدیث اخیر که دلالت میکند بعدم وجوب غسل بیان کرده ام آنرا مگر از جهت اختلاف صحابه که بعضی فتوی بعدم وجوب داده اند و بعضی بر وجوب و الماء انقی و آب یعنی غسل کردن پاک کننده تر است

بسم الله الرحمن الرحیم | کتاب الحیض

این کتاب در احکام حیض و آنچه نزدیک باوست و مذکور میشود بروی مثل استحاضه و نفاس حیض در لغت بمعنی سیلان است میگویند حاض الوادی وقتی که روان میشود آب او و در شرع خونی که بر می آید از میان رحم زن بعد از بلوغ در ایام معتاد و قول الله تعالی یسئلونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض الی قوله و یحب المتطهرین کتاب در بیان قول خدای بزرگ شان و تفصیل احکامی که درین آیت اشارت بآن رفته است در ابواب بوضوح میرسد در آیت خطاب بآن حضرت است صلی الله علیه وسلم سبب نزول آنست که چون یهود زنی را که حیض میگرفت از خانه می بر آوردند و نصاری جماع هم میکردند صحابه پرسیدند حکم شرعی را این آیت نازل شد و معنی آنست که می پرسند ترا از احکام حیض بگو که آن چیزی است که آزار دهنده و نجاست آن پس گوشه گیرید از زنان یعنی جماع نکنید در ایام حیض و سیلان خون آن و لا تقربوهن حتی یطهرن و نزدیکی نکنید بزنان تا آنکه پاک شوند تکرار کرد برای تاکید حکم منع جماع فاذا تطهرن فأتوهن پس وقتی که بیقین پاک شوند پس بیائید آنها را یعنی جماع کنید من حیث امرکم الله از جائی که فرموده است شما را یعنی استعمال کنید ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین بتحقیق خدا دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد پاکان از روی گوشت و غیره باب کیف کان بدء الحیض در بیان آنکه چگونه بود آغاز حیض و قول النبی صلی الله علیه وسلم هذا شیء کتبه الله علی بنات آدم و گفتن آن حضرت این حیض چیزیست که مقرر کرده است الله تعالی بر دختران آدم و قال بعضهم کان اول ما ارسل الحیض علی بنی اسرائیل و گفته است بعضی از ایشان که عبد الله بن مسعود و عایشه است رضی الله عنهما نخستین زمانی که نازل شد

اسماء الرجال

تیسیر الاسلام | کتاب الایمان

بفتح نون و کسر قاف مراد او ظرف از بیخ درخت خرما که کاوده می ساختند برای نبیذ و المزفت بضم میم و فتح زاء معجمه و فا مشدد مراد آوند طلا کرده شده بزفت که قیر است و گفته اند مراد از چیزی که کشتی و امثال آن باندایند و آن را قار و قیر نیز گویند و مقیر مشتق ازوی نیز مروی است چنانکه گفت وربما قال المقیر بود و ازین مزفت نفعا و معنی در باب که گفته است ابن عباس این لفظ را بدل اول لحوالا از ظروف اشربه متعارف آن بازمانده که نهی شد از استعمال آن بجهت مشابهت در احتراز از تشبیه بشاربان خمر در اوانی آن چنانکه ظاهر آن انا سلوبا ابن عباس است برین تقدیر مراد سوال از ظروف اشربه خواهد بود یا مراد نهی از نفع نبیذ و اختلاف در آن زیرا که زود سیاه میشود انان اسکار پس بسا که می نوشد آنرا کسی که مطلع نیست از حال و در معصیت حرمت بسکر افتد و لهذا در حدیث آمده انتباذ در مشکها کنید بجهت آنکه اشتداد و اسکار در آن ظاهر میگردد پس نیز ثابت شد رخصت نبیذ ساختن در هر آوند با نهی از شرب هر مسکر چنانکه جمهور شارحان گویند و ابن عباس این حدیث را در جواب مستفتی دلیل است که وی قائل بتحریم بود بی ثبوت نسخ و قال احفظوهن واخبروا بهن من وراءکم و فرمود آنحضرت یاد گیرید این احکام را و خبر دهید بآن کسی را که وراء شماست از قوم خود و الله و شما و تمام کلام در اشربه بیاید انشاء الله تعالی

باب ما جاء ان الاعمال بالنیة والحسبة

بیان آنچه آمده است در احادیث بدرستی که اعمال معتبر بقصد تقرب و بنظر ثواب است و بدون آن اگرچه بعضی اعمال بصورت گیرد از روی اعتبار را نشاید و قرب نبود و نیت و حسبه در ظاهر متلازم اند و اول اصل و منبع است و ثانی فرع و پیوست و لکل امرئ ما نوی و مر هر مردی راست آنچه وی نیت کرده از وجوه آن عمل از فرض یا نفل مثلا و ایراد لفظ حسبه که ماخوذ از حدیث دیگر است میان این دو جمله اشارتیست بآنکه مفاد جمله ثانیه غیر مفاد اولی است بعد از آن بیان کرد مولف عموم این حکم تمامه اعمال قلبی و قالبی را بقول خود فدخل فیه الایمان پس داخل شد در حکم ایمان چه اخلاص و تصدیق اشتمال دروی نیز معتبر است خواه ایمان کامل بقول و فعل گیرند یا مجرد تصدیق چه تصدیق که فعل دل است بی تنزیل اخلاص قصد امتثال معتبر نبود بلکه صورت نگیرد و در حقیقت عین آنست و همچنین است دیگر اعمال دل چون توبه و ندم و تواضع و ترک حقد و حسد و مکر و مانند آن اگرچه نیت و حسبه است قریب باشد والا نه حسبه و عظمت خدا اگر معنی فعلی گیرند نمیر خیر

حیض واقع بر بنی اسرائیل بود و حدیث نبی صلی الله علیه وسلم اکثر و حدیث نبی صلی الله علیه وسلم اکثر است بحیث ... شمول آنکه
بنات آدم شامل است بنی اسرائیل و غیر ایشان را درین قول که گفت بر بنی اسرائیل واقع شد بالیستی بنات اسرائیل میگفتند
مردان که در ان ها زند واقع بر انها هم هست و بتغلیب ذکر مردان کرده اند و دور نیست که مراد از بنی اسرائیل انبیای ایشان
تا ماکول بخست بر جنبات است و این توجیه تطبیق بحدیث تیسیر بایدکرد که گوئیم که پیش از بنی اسرائیل حیض بود و حکمی نداشت
والله اعلم مولف گویا حدیثی بر شرط خود درین باب نیافته و انچه آورده است بر شرط او نبوده است و لهذا آنرا ترجمه ساخت
این باب الحق با ترجمه سابقه است و مناسبت حدیث مسند که در مذکور است با باب اول بجز او اخیر که ... علی بنات آدم
باب الامر بالنفساء اذا نفسن مراد از نفاس اینجا حیض است یعنی حکمی که متعلق است بزنان حائض وقتی که حیض کنند حدثنا
علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال سمعت عبد الرحمن بن القاسم قال سمعت القاسم یقول سمعت عائشة تقول
خرجنا لا نری الا الحج گفت عبد الرحمن شنیدم قاسم را که میگفت شنیدم عائشه را میگفت برآمدیم با گمان نمیکردیم مگر حج
کنا بسرف حضرت نحن بشاء رسول الله صلی الله علیه وسلم و انا ابکی پس هرگاه بودیم در سرف که منزلیست نزدیک مکه
حیض نمیست یعنی حیض کردم پس درآمد بر من پیغمبر خدا در حالی که من گریه میکردم فقال ما لک انفست فقلت نعم پس گفت
چه شده است ترا آیا حیض کردی گفتم آری قال ان هذا امر کتبه الله علی بنات آدم فرمود تحقیق این حالیست که نوشته است
آنرا خدا بر دختران آدم فاقضی ما یقضی الحاج غیر ان لا تطوفی بالبیت پس ادا کن از اعمال چیزی که ادا میکنند حاجیان مگر
طواف مکن به بیت الله قالت وضحی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن نسائه بالبقر گفت عائشه قربانی کرد پیغمبر خدا از جانب
زنان خود گاو را مراد ازین آن است که در ان وقت هفت زن بود ... باب غسل الحائض راس زوجها و ترجیله و در بیان شستن
حائض سر شوهر خود را و شانه کردن او را حدثنا عبد الله بن یوسف قال حدثنا مالک عن هشام بن عروة عن ابیه
عن عائشة قالت کنت ارجل راس رسول الله گفت عائشه بودم من که شانه میکردم سر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم وانا حائض
در حالی که من حائض بودم حدثنا ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام بن یوسف ان ابن جریج اخبرهم قال اخبرنی هشام بن یوسف
و کسی که بار بار می شنید قال اخبرنی هشام بن عروة عن عروة گفت ابن جریج خبر داد مرا هشام بن عروه از عروه انه سئل اتخدمنی
الحائض او تدنو منی المراة وهی جنب تحقیق عروه پرسیده شد که آیا خدمت کند مرا حائض و نزدیک آید مرا زن و حال آنکه
جنب است فقال عروة کل ذلک علی هین کل ذلک تخدمنی ولیس علی احد فی ذلک باس گفت عروه همه این بر من آسان
است و هر یک اینها حائض و جنب خدمت میکنند و نیست بر کسی درین امر باکی و حرجی اخبرتنی عائشة انها کانت ترجل
رسول الله صلی الله علیه وسلم وهی حائض خبر داد مرا عائشه که تحقیق وی شانه میکرد پیغمبر خدا را و حال آنکه او حائض بود و رسول
الله صلی الله علیه وسلم حینئذ مجاور فی المسجد یدنی لها راسه وهی فی حجرتها فترجله وهی حائض و پیغمبر خدا نزدیک میکرد
خود را و هی فی حجرتها فترجله وهی حائض عائشه در حجره خود بود پس شانه میکرد آنحضرت را و حال آنکه حائض بود باب
قراءة الرجل فی حجر امراته وهی حائض باب در خواندن قرآن مرد در کنار زن خود و حال آنکه وی حائض است وکان
ابو وائل یرسل خادمه وهی حائض الی ابی رزین فتاتیه بالمصحف فتمسکه بعلاقته و بود ابو وائل که تابعی مشهور است میفرستاد
خدمتگار خود را که او نیز بود حال آنکه وی حائض بود بسوی ابی رزین که تابعی است تا بیارد مصحف میگرفت آن و تحفه را بجز ...
مقصود ازین اثر ... آنست که گرفتن قرآن و برداشتن آن جایز است حائض را اگر بطریقی که مس نکند قرآن را حدثنا ابو نعیم

و ... بیشتر ازین گفته شده و الصلاة و الزکوة و
الحج والصوم و الاحکام و داخل است نماز و زکوة
و روزه و تمام افعال و عمل که بحکم شارع بیان
متعلق است چون بیع و نکاح و اقرار و نحو آن و عدم
صحت بی نیت بدلیل خاص است که تحقیق است
لیس جمیع ضائع بود بی نیت ... که هیچ عمل کامل نباشد
و ... فایده چه بلکه مقصود از ان طلب ثواب باشد
پس نیت شرط است در آن و هر عمل کامل نباشد او را
چنین فایده و مقتضی باشد او را طلب ... شریعت
... است بیان عمل و فایده پس شرط نیست نیت
در آن مگر کسی اگر قصد کند بفعل خود معنی دیگر را که ترتب
شود بر وی ثواب و قال الله تعالی و گفته است
خدای تعالی قل کل یعمل علی شاکلته بگو ای محمد هر کس
عمل میکند بر شاکله خود تفسیر کرده این لفظ را مصنف بر
طبق تفسیر حسن بصری و قتاده و غیرهما این کلمه علی
نیته ... اقتصار کرده که مدار هر عمل بر نیت است و
مجاهد و ... و اکثر مفسرین تفسیر کنند بطریقه و ناحیه
یعنی طریقی که دارد از هدایت و ضلالت و خوانده که مراد
... است و ... سبیل ... و قال
النبی صلی الله علیه واله وسلم ولکن جهاد و نیة
... لا هجرة بعد الفتح چنانچه مولف وصل کرده
این را در کتاب الجهاد و غیره یعنی فرمود آنحضرت روز فتح
... یعنی ... هجرت ... باشد ...
... و ثواب که ... داند ...
... هجرت ... جهاد ... نیت
... است ... قیامت و نفقة الرجل
علی اهله یحتسبها صدقة این جا ماخوذ است از
حدیثی که ... و قول ... حکم
خرج کردن مرد ... خود ... ثواب
ثواب ... صدقه است که ... حدثنا
عبد الله بن مسلمة بفتح میم و سکون لام و فتح سین
و میان ساکن قال حدثنا مالک عن یحیی بن
سعید عن محمد بن ابراهیم عن علقمة بن
وقاص عن عمر رضی الله عنه ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال الاعمال بالنیة

الفضل بن دكين سمع زهيرا عن منصور بن صفية ان امه حدثته ان عائشة حدثتها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يتكئ في حجري وانا حائض ثم يقرأ القرآن مرویست از منصور پسر صفیه که مادر او صفیه حدیث کرده او را که عائشه حدیث کرده است او را که پیغمبر خدا بود که تکیه میکرد در کنار من و من حائض بودم پس میخواند قرآن را **باب** من سمى النفاس حيضا کسی که نامیده است نفاس را حیض یعنی روا بودن قول کسی که اطلاق کرده است نفاس را بر حیض **حدثنا** المكي بن ابراهيم قال حدثنا هشام عن يحيى بن ابي كثير عن ابي سلمة ان زينب بنت ام سلمة حدثته قالت بينا انا مع النبي صلى الله عليه وسلم مضطجعة في خميصة اذ حضت گفت ام سلمه ام المومنین میان آنکه با پیغمبر خدا دراز کشیده بودم در یک چادر ناگاه حائض شدم من فانسللت فاخذت ثياب حيضتي پس بیرون کشیدم خود را از میان چادر برای احتیاط حرمت خود که باین حال همراه خواب کنم تا آنکه خونی بجامه آن حضرت نرسد و گرفتم جامهای که آماده داشتم برای پوشیدن در حال حیض فقال انفست قلت نعم فدعاني فاضطجعت معه في الخميلة پس فرمود آیا حیض کردی گفتم آری پس خواند مرا و همراه خفتم من با آن حضرت در قطیفه پوشیده نماند که در عنوان گفته بود کسی که نامیده است نفاس را حیض و در حدیث آنچه آورد حیض را نفاس نامیده و با اشاره در بیان ترجمه توجیه و تطبیق کرده ایم فافهم **باب** مباشرة الحائض بیان اختلاط و ملامسه مرد بزن حائض **حدثنا** قبيصة قال حدثنا سفيان عن منصور عن ابراهيم عن الاسود عن عائشة قالت كنت اغتسل انا والنبي صلى الله عليه وسلم من اناء واحد گفت عائشه بودم که غسل میکردم من و پیغمبر خدا از یک ظرف كلانا جنب هر دو جنب بودیم وكان يأمرني فاتزر فيباشرني وانا حائض و بود آن حضرت که میفرمود مرا پس ازار می پوشیدم پس مباشرت میکرد و هم آغوشی میفرمود و من حائض میبودم وكان يخرج رأسه الي وهو معتكف فاغسله وانا حائض و بود آن حضرت که بیرون می آورد سر خود را بسوی من از مسجد در حال آنکه آن حضرت معتکف میبود پس میشستم سر او را در حال آنکه من حائض می بودم **حدثنا** اسمعيل بن خليل قال حدثنا علي بن مسهر قال حدثنا ابو اسحق هو الشيباني عن عبد الرحمن بن الاسود عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها قالت كانت احدانا اذا كانت حائضا فاراد رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يباشرها امرها ان تتزر في فور حيضتها ثم يباشرها گفت عائشه بود یکی از زنان پیغمبر خدا وقتی که بود حائض پس خواستی پیغمبر خدا مباشرت آن فرمودی او را که ازار پوشد در حیض خود پس مباشرت میکرد و ملامست میفرمود قالت وايكم يملك اربه كما كان النبي صلى الله عليه وسلم يملك اربه و میگفت عائشه که ام کیست از شما است که مالک است حاجت خود را یعنی ضبط و حفظ از جماع تواند کرد چنانچه بود آنحضرت که مالک میبود حاجت خود را تابعه خالد وجرير عن الشيباني متابعت کرده است علی بن مسهر را درین حدیث خالد که او ابن عبد الله واسطی است و متابعت کرده است جریر یعنی هر دو از شیبانی روایت کرده اند **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الشيباني قال حدثنا عبد الله بن شداد قال سمعت ميمونة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اراد ان يباشر امرأة من نسائه امرها فاتزرت وهي حائض گفت میمونه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که خواستی اینکه مباشرت کند زنی را از زنان خود و آن زن حائض می بود امرها فاتزرت فرمودی او را که ازار پوشیدی رواه سفيان عن الشيباني روایت کرده است این حدیث سفیان ثوری از شیبانی این روایت هم از قبیل متابعت است چون روایت عام تر است شامل است متابعت را بهمت نمن بایں عبارت آورده است **باب** ترك الحائض الصوم در بیان ترک کردن حائض صوم را حائض چنانکه میگذارد روزه را نماز را نیز میگذارد و مولف ترک نماز نگفت تا آنکه در حدیث ترک کردن هر دو یک وتیره واقع شده و توجیهش آن تواند بود که چون در نماز طهارت شرط است همه کس میداند که نماز در حیض روا نبود بخلاف روزه که طهارت در وی شرط نیست انتهى

اسماء الرجال

شیخ الاسلام | کتاب الایمان

خطمی انصاری کوفی سنه یکصد و شانزده قال سمعت عبد الله بن یزید بن حصین صحابی انصاری خطمی است بفتح معجمه و سکون مهمله عنده ان عبد الله بن زمیر عن ابی مسعود عقبه بن عمرو انصاری خزرجی درسنه سی و یک یا چهل و یک عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال اذا انفق الرجل على اهله يحتسبها فهو له صدقة وقتی که خرج کند مرد هر چه باشد از غیر ناکل بر زن و فرزند خود بنابی نجابی که در نظر دارد رضای حق و ثواب الیس این انفاق مراو را صدقه است یعنی همچو صدقه در ثواب و گرنه در زن و فرزند هاشمی جایز نباشد و منطوق این حدیث دلالت دارد بر آنکه اجر در انفاق مقید بقصد قربت است برابر است که نفقه واجب باشد یا مباح و مفهوم وی آنست کسی که قصد قربت نکند ماجور نباشد لیکن بری گردد از ما واجب کذا قال القرطبی **حدثنا** الحكم بن نافع ابو اليمان حمصی است بن نافع قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال حدثني عامر بن سعد عن سعد بن ابي وقاص سابق حوال همه بال ذکور گشته اند انه اخبره ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال سعد پسر خود عامر خبر داد که آنحضرت فرمود انك لن تنفق نفقة تبتغي بها وجه الله الا اجرت عليها بدرستی که تو هرگز نمیدهی سبب نفقه را که طلب کنی بان رضای حق تعالی الا که اجر داده میشوی بآن نفقه حتى ما تجعل في فم امرأتك تا آنچه میکنی در دهان زن خود باستغفار رجا اجر میشوی

اسماء الرجال

کرد آنرا و تعریض نمود تنها ترک روزه حدثنا سعید بن ابی مریم قال اخبرنا محمد بن جعفر قال اخبرنی زید هو ابن اسلم عن
عیاض بن عبد الله عن ابی سعید الخدری قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اضحی او فطر الی المصلی گفت ابوسعید
بیرون آمد پیغمبر خدا در عید اضحی یا عید فطر شک راویست بسوی مصلای عید فمر علی النساء فقال یا معشر النساء تصدقن فانی
اریتکن اکثر اهل النار پس گذشت بر زنان که حاضر بودند و فرمود ای گروه زنان صدقه دهید تحقیق من نموده شدم شما را که
بیشترین مردم دوزخی اید فقلن وبم یا رسول الله پس گفتند زنان بچه مستحق دوزخیم قال تکثرن اللعن وتکفرن العشیر فرمود بسیار
میکنید لعنت که باتفاق حرام است برآنکه قطعا معلوم نشده مردن او بر کفر و شکر نمیکنید و منکر میشوید نعمت شوهر را ما رأیت من
ناقصات عقل ودین اذهب للب الرجل الحازم من احدکن ندیده ام احدی را از آنها که کم است عقل و دین آنها برنده
تر عقل مردی را که ضابط است کار خود را و هشیار است در معاملات از یکی از شما زنان پوشیده نماند که این خطاب عام است مر
جمیع زنان را و جنس ایشان را و مدعای حدیث آنست که غیر جنس زنان ناقصات عقل و دین باشند و این ثبوتی ندارد و یا سبب گرداو
اسباب و متاع دنیا و اموال ما و اولاد ما بطریق مجاز یا قایل شویم بتقدیم بیان بر مبین و گوئیم که من ناقصات عقل و دین بیان اذهب مکن
است قلن وما نقصان دیننا وعقلنا یا رسول الله گفتند که ام است چیست کمی دین و عقل ما ای پیغمبر خدا قال الیس شهادة
المرأة مثل نصف شهادة الرجل قلن بلی قال فذلک من نقصان عقلها فرمود آیا نیست گواهی زن نصف گواهی مرد
چنانکه دو زن بجای یک مرد اند گفتند بلی چنین است فرمود پس این معنی از کمی عقل زنان است الیس اذا حاضت لم تصل ولم تصم
قلن بلی قال فذلک من نقصان دینها آیا نیست در وقتی که حایض شود زن نماز نمیگذارد و روزه نمیدارد گفتند بلی چنین است فرمود
پس این کمی دین است پوشیده نماند که زنان از نقصان وجود و تحقیق دین و عقل خود پرسیده بودند چون کم عقل بودند دانستن
نقصان ها غافل بودند آنحضرت بطریق استدلال جواب فرموده پس کسی که توقف کرده در فهم مطابقت جواب بسوال از کوتهی فهم است

باب تقضی الحائض المناسک کلها الا الطواف بالبیت باب در ادای کردن حایض کارها را که […] باشد مناسک حج
را مگر طواف بخانه کعبه وقال ابراهیم لا باس ان تقرأ الآیة و گفت ابراهیم نخعی باکی نیست اینکه بخواند آیت قرآن را حایض ولم یر
ابن عباس بالقراءة للجنب باسا و ندیده است ابن عباس بخواندن جنب باکی وکان النبی صلی الله علیه وسلم یذکر الله
علی کل احیانه و بود پیغمبر که ذکر میکرد خدا را در همه زمان ها و احوال بی فرق در حالت طهارت و جنابت وقالت ام عطیة کنا نؤمر
ان یخرج الحیض فیکبرن بتکبیرهم ویدعون گفت ام عطیه بودیم ما زنان امر کرده شده اینکه بیرون آیند حایضان
روز عید پس تکبیر گویند موافق تکبیر مردان و دعا کنند موافق ایشان بامید برکات آن روز وقال ابن عباس اخبرنی ابوسفیان
ان هرقل دعا بکتاب النبی صلی الله علیه وسلم فقرأه فاذا فیه بسم الله الرحمن الرحیم یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و
بینکم الآیة گفت ابن عباس خبر داد مرا ابوسفیان که هرقل طلبید کتاب پیغمبر خدا را که بوی فرستاده بود پس خواند هرقل آن کتاب را
و در وی بود این آیات قرآنی و نوشتن آن برای خواندن بود پس تجویز فرمود آنحضرت که کافران که طهارت شرعی ندارند [illegible]
وقال عطاء عن جابر حاضت عائشة فنسکت المناسک غیر الطواف بالبیت ولا تصلی گفت عطا نقلا از جابر که
حیض کرد عائشه پس ادا کرد مناسک حج را که در آن اذکار و ادعیه است با پیغمبر خدا بجز طواف خانه کعبه و نماز نگزارد وقال
الحکم انی لاذبح وانا جنب وقال الله عز وجل ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و گفت حکم من ذبح میکنم در حالی که جنب هستم و حال آنکه
است خدا که نخورید از آنچه ذکر کرده نشده است نام خدا بر وی یعنی من ذکر میکنم در وقت ذبح و نیز مفسران اتفاق دارند بر

شیخ الاسلام | کتاب الایمان

علیه وآله وسلم ذکر کرد این حدیث را مصنف بطریق
تعلیق چون بر شرط وی نبود و که موصول آمده و تحقیق
روایت کرده است او را مسلم از تمیم داری مرفوعا که فرمود
الدین النصیحة این کلمه در اصل بمعنی خلوص است مأخوذ
از خالص انگبین و در اصطلاح عبارت از اراده خیر است که
اثر خلوص طویت و محبت است لله یعنی دین همه خلوص
و خیرخواهی است مر خدا را بتوصیف وی بصفات کمال
و تنزیه وی از امور مشعر بنقص و زوال و اداء حق عبودیت
بامتثال اوامر و اجتناب نواهی و مراعات آداب که […]
از عیسی علیه السلام پرسیدند که کیست ناصح مر خدا را گفت
آنکه تقدیم میکند حق خدا را بر حق مردم و در حقیقت
نصیحت برای خدا راجع بسوی نفس این بنده است
و حق تعالی غنی است از نصح ناصحان ولرسوله و
مر پیغمبر او را بطاعت و انقیاد وی در آنچه فرموده و ذکر او
و نصرت و بزرگ داشتن حق و احیای سنت و ترویج
شریعت و محبت اهل بیت و یاران و دوستان وی بیزاری
از […] ولائمة المسلمین و مر پیشوایان مسلمین را […]
چون خلفا و امرا بطاعت و اعانت ایشان در حق
و آگاه گردانیدن بنرمی و ملاطفت […] غفلت […]
دلهای مردم […] صدقات آنها و ترک خروج بر ایشان
و پیشوایان دین را چون ائمه مجتهدین و علما بحسن ظن
و تقلید در احکام و تعظیم و توقیر ایشان بر وجه تمام و
حمل مقالات ایشان بر محامل صحیح و نشر علوم و مناقب
ایشان بتحقیق و تنقیح وعامتهم و عوام مسلمانان
را بشفقت و اعانت بر بر و تقوی و ارشاد و مصالح دنیا و
آخرت و باز داشتن ایذا و ستر عیب و عورت و دوست
داشتن برای ایشان آنچه دوست میدارد برای خود
با جمله نصیحت کلمه جامع است که نیست در کلام عرب
کلمه که استیفا کند تعبیر از این معنی کذا قال الخطابی
ظاهر است که دین منحصر است در امور که مشتمل
است آن را این حدیث و لهذا گفته اند جمیع علوم اولین
و آخرین مندرج است در این حدیث و تفصیل اجمال
آن […] حضرت شیخ اجل قدس سره […]
در رساله علیحده […] این حدیث است تحریر آورده
پس […] ذکر […] حدیث […] و قوله تعالی
اذا نصحوا لله ورسوله یعنی نیست بر ضعیفان

ولا تذكروا الا تا بجما است پس لازم است که در وقت ذبح نام خدا برده باشد مولف رح برخلاف جمهور علما از قرائت قرآن و ذکر اسم مطلقا بی تفصیل قلیل و کثیر و عمد و نسیان مر حایض و جنب را تجویز کرده و آثار مذکوره بران دلیل آورده و این همه دلائل محل بحث وقت مساعد نیست که بدان پردازد حدثنا ابو نعیم قال حدثنا عبد العزیز بن ابی سلمة عن عبد الرحمن بن القاسم عن القاسم عن عائشة قالت خرجنا مع النبی صلی الله علیه وسلم لا نذکر الا الحج مروی است از قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه نقل از عائشه صدیقه کرده که گفت برآمدیم با آنحضرت پیغمبر خدا که ذکر نمیکردیم مگر حج را فلما جئنا سرف طمثت هرگاه آمدیم با منزل سرف حیض کردم من فدخل النبی صلی الله علیه وسلم وانا ابکی فقال ما یبکیک قلت لوددت والله انی لم احج العام پس درآمد آن حضرت و من گریه کردم پس فرمود چه میگریاند ترا پس گفتم بخدا دوست دارم که من قصد حج نمیکردم امسال فقال لعلک نفست قلت نعم پس فرمود شاید که تو حیض کردی گفتم آری قال فان ذلک شیء کتبه الله علی بنات آدم فرمود به تحقیق این حیض چیزیست که نوشته است و تقدیر کرده است آنرا خدا بر دختران آدم این قول را برای تسلی عایشه فرمود و نیز اشارت کرد بسوی آن که حیض امری است جبلی است آنرا مکروه نداند فافعلی ما یفعل الحاج غیر ان لا تطوفی بالبیت حتی تطهری فرمود که ادا کن افعال و مناسک حج هر چیزی را که میکنند حاجیان جز آنکه طواف مکن بخانه کعبه تا آنکه پاک شوی از حیض باب الاستحاضة استحاضه روان شدن خون است از رحم زنان در غیر ایام حیض و آن خون از رحم نمی برآید بلکه از رگی که نزدیک رحم است و آنرا عاذل بذال معجمه میگویند حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن هشام عن ابیه عن عائشة انها قالت قالت فاطمة بنت ابی حبیش لرسول الله صلی الله علیه وسلم یا رسول الله انی لا اطهر افادع الصلوة گفت عایشه گفته است فاطمه دختر ابی حبیش مر پیغمبر خدا را ای رسول خدا من پاک نمیشوم و خون همواره روان است آیا ترک کنم نماز را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما ذلک عرق و لیس بالحیضة پس فرمود پیغمبر خدا نیست این مگر رگی که بیرون می آید از وی خون و حیض نیست که موجب آن ترک نماز کنی فاذا اقبلت الحیضة فاترکی الصلوة فاذا ذهب قدرها فاغسلی عنک الدم و صلی پس وقتی که پیش آید حیض ترک کن نماز را و وقتی که برود قدر او یعنی ایام معتاد حیض پس بشوی از خود خون را و نماز کن ظاهر حدیث مطلق است هر نمازی که خواهد بکند و قتیبه در روایت مقید بغسل هم نساخته اند انما نیست مذهب حنفیه گویند مستحاضه وضو کند در وقت نماز و بآن وضو هر نمازی که خواهد بکند از فرایض و نوافل باب غسل دم الحیض در بیان شستن خون حیض حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن هشام عن فاطمة بنت المنذر عن اسماء بنت ابی بکر انها قالت سألت امرأة رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالت یا رسول الله أرأیت احدانا اذا اصاب ثوبها الدم من الحیضة کیف تصنع اسما گوید پرسید زنی پیغمبر خدا را پس گفت ای رسول خدا خبر ده یکی از زنان ما را وقتی که برسد جامه او را خون از حیض چگونه پاک کند آنرا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اصاب ثوب احداکن الدم من الحیضة فلتقرصه ثم لتنضحه بماء ثم لتصلی فیه فرمود پیغمبر خدا وقتی که برسد جامه یکی از شما را خون از حیض گر باید که مالش دهد آنرا بسر انگشت بیشتر شوید آنرا با آب یعنی اندک اندک آب بریزد و در وقت شستن بسر انگشت بمالد که تا بخوبی پاک شود و بستر نماز کند در آن جامه حدثنا اصبغ قال اخبرنی ابن وهب قال حدثنی عمرو بن الحارث عن عبد الرحمن بن القاسم حدثه عن ابیه عن عائشة قالت کانت احدانا تحیض ثم تقترص الدم من ثوبها عند طهرها فتغسله و تنضح علی سائره ثم تصلی فیه گفت عایشه بود یکی از زنان که حیض میکرد پس بستر می مالید آنرا بسر انگشتان از جامه خود در وقت پاک شدن از حیض و در بعضی عند طهر ضمیر راجع بثوب است یعنی وقت پاک کردن جامه پس می شست جای خون را و آب میریخت بر باقی جامه

در شجاعت و حماست یعنی شجاعت است و تجه عمرو بن عبد الله که سیگفت او را ابو یوسف این اسناد بپنجاه و یک و تبرسه کوفی بجای انه منسوب بجد النجبتیین ثبت صعب بن سعد و ابو عبد الله کنیت دارند قال بایعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علی اقام الصلوة وایتاء الزکوة والنصح لکل مسلم گفت جریر بیعت کردم آنحضرت را در سال وفات آنحضرت بود بر درست و راست بپا داشتن نماز و دادن زکوة و خیر خواهی مر هر مسلمان را این حدیث نصیحت مسلمین شرط گردانید بیعت او و قرین نماز و زکوة که اهم ارکان دین و اساس عبادات بدنی و مالی اند و آن فرض کفایت است که بقیام بعض ساقط میشود از ذمه باقیان و لازم است بقدر طاقت وقتی که بداند که قبول کرده میشود نصیحت او و ایمن باشد بر نفس خود از مکروه و اگر خوف افتد و دشته باشد مختار است و عمل بدان ذکر و جز بطال و نیز نقل کرده که نمی باشد ناصح خدا و رسول و مسلمین مگر کسی که شروع کرد از نصیحت نفس خود و کوشش کند در طلب علم تا بداند آنچه واجب است بران حدثنا ابو النعمان محمد بن فضل سدوسی است شیخ سیوم ملا علی منسوب بسدوس بن شیبان البصری معروف بعارم بود و با سنه دو صد و بست و چهار قال حدثنا ابو عوانة بفتح عین و نون ضاح واسطی است عن زیاد بکسر زاء بن علاقة بکسر عین ابن مالک ثعلبی بمثلثه و مهمله کوفی در سنه یکصد و بیست و نه قال سمعت جریر بن عبد الله یوم مات المغیرة بن شعبة گفت زیاد شنیدم جریر بجلی یعنی کلام او را در خطبه روزی که مرد مغیره بن شعبه و در سنه پنجاه و یک بود والی کوفه از جانب معاویه نایب گرفت بود نزد موت پسر خود عروه را بقول جریر را ما از خطبه خطبه خواند قام فحمد الله و اثنی علیه ایستاد جریر پس ستود خدا را و ستایش کرد بر وی و قال علیکم باتقاء الله وحده لا شریک له والوقار والسکینة حتی یاتیکم امیر و گفت لازم گیرید بردباری و سکون را تا آنکه بیاید شما را امیری عوض مغیره و امر خان بنا بر آنکه موت امیر سبب فتنه و شور است خصوصا آنکه اهل کوفه در آن وقت بالحزم داشتند و لهذا التقدیم شد امر تقوی با وجود امر نهی میشود سبب بآمدن امیر ثبات است که سکون بوی حاصل خواهد بود فانما یاتیکم الآن پس می آید امیر شما را اگر چه زمان قریب میباشد که در مغرب متولی تسلی مردم و تحسینان شد که چون خبر فوت مغیره بمعاویه

ازبرای دفع وسوسه در طهارت جامه بستر نماز میکرد دران جامه **باب** اعتكاف المستحاضة در بیان حکم معتکف شدن زن مستحاضه در مسجد **حدثنا** اسحق بن شاهين قال حدثنا خالد بن عبد الله عن خالد عن عكرمة عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم اعتكف معه بعض نسائه روایت است از عایشه که تحقیق پیغمبر خدا معتکف شد با او در مسجد آن حضرت بعضی از زنان آن حضرت گفته اند و تعیین این بعض آمده مختار شیخ ابن حجر آنست که ام سلمه بود چنانکه صریح در بعضی روایات نقل کرده و سیوطی نیز تصحیح این قول نموده وهي مستحاضة ترى الدم فربما وضعت الطست تحتها من الدم یعنی آن زن مستحاضه بود میدید خون را پس بسا اوقات نهادی طشت را زیر خود از جهت خون وزعم ان عائشة رأت ماء العصفر فقالت كان هذا شيء كانت فلانة تجده گفته است عکرمه که تحقیق عایشه دید آب عصفر را که گیاهی است در صراح گفته میگویند عصفر رنگ سرخ پس گفت عایشه گویا این چیز که بود فلانه زن که می یافت آنرا یعنی خون استحاضه باین رنگ بود **حدثنا** قتيبة قال حدثنا يزيد بن زريع عن خالد عن عكرمة عن عائشة قالت اعتكفت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم امرأة من ازواجه فكانت ترى الدم والصفرة والطست تحتها وهي تصلي گفت عایشه معتکف شد با پیغمبر خدا زنی از ازواج او که مستحاضه بود پس میدید خون را و رنگ زرد را و طشت زیر او می بود و وی میگذارد نماز را **حدثنا** مسدد قال حدثنا معتمر عن خالد عن عكرمة عن عائشة ان بعض امهات المؤمنين اعتكفت وهي مستحاضة روایت است از عایشه که بعضی از امهات مسلمانان معتکف شد در مسجد در حالیکه او مستحاضه بود **باب** هل تصلي المرأة في ثوب حاضت فيه آیا بگذارد نماز زن در جامه که حیض کرده است در وی **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا ابراهيم بن نافع عن ابن ابي نجيح عن مجاهد قال قالت عائشة ما كان لاحدانا الا ثوب واحد تحيض فيه گفت عایشه نبود هیچ یکی از ما را مگر یک جامه که حیض میکرد در وی و آنکه از حدیث ام سلمه مذکور شد که جامه دیگر مخصوص بایام حیض داشته تواند که باختلاف اوقات و ازمان بوده باشد در ایام عسرت غیر از یک جامه نباشد و بعد از آنکه فی الجمله وسعتی پیدا شد کرم داشته یا قول عایشه باعتبار اکثر زنان باشد فاذا اصابه شيء من دم قالت بريقها فمصعته بظفرها پس وقتی که رسیدی جامه را چیزی از خون میریخت لعاب دهن را پس می مالیدی بناخنان خود گفته اند که خون را بلعاب ترکردن و بناخن مالیدن در تقلیل از خون که عفو است بوده است و میتوان گفت که بعد از ان می شسته باشد چنانکه در احادیث گذشته معلوم شد لیکن درین حدیث ذکر نکرده است والله اعلم مطابقت حدیث ترجمه آنست که معلوم شد که زنان را غیر از یک جامه نبود و پس لابد بعد از پاک کردن دریمان جامه نماز میگزارد احادیث که در ابواب سابق گذشت صریح تر بود در آنکه بعد از شستن جامه از خون حیض جامه شده اند که نماز دران جامه کنند عجب که مؤلف همان حدیث درین باب هم نیاورده **باب** الطيب للمرأة عند غسلها من المحيض در بیان بودن استعمال خوشبو نزد غسل کردن زن از حیض **حدثنا** عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن حفصة عن ام عطية قالت كنا ننهى ان نحد على ميت فوق ثلث الا على زوج اربعة اشهر وعشرا گفت ام عطیه بودیم ما زنان ممنوع شده از آنکه ترک زینت کنیم بر مرده مگر بر زوج چهار ماه و ده شب و روز ولا نكتحل ولا نتطيب ولا نلبس ثوبا مصبوغا الا ثوب عصب و این که سرمه نکشیم و خوشبوئی نمالیم و نپوشیم جامه رنگین مگر جامه عصب که بردیست در یمن که از رنگ کرده جامه بافند **وقد رخص لنا عند الطهر اذا اغتسلت احدانا من محيضها** و تحقیق رخصت داده شده ما را استعمال طیب نزد پاک شدن وقتی که غسل کند یکی از ما از حیض خود **في نبذة من كست اظفار** در پاره از قسط هندی اظفار نام نوعی از عطر است که بناخن مردم ماند قسط عنبر است که او را کهه گویند که بیشتر زنان استعمال کنند وبه سوی سرمی **وكنا ننهى عن اتباع الجنائز** و بودیم ممنوع از همراه رفتن جنازه **رواه** هشام بن حسان عن حفصة عن ام عطية عن النبي صلى الله عليه وسلم روایت کرده است هشام بن حسان از حفصه از ام عطیه

شیخ الاسلام | کتاب العلم

ابا یعت مسلمیں ترا بر اسلام فشرط علی شرط کرد بر من یعنی آن را که قبول کرده ام از اسلام والنصح لكل مسلم و دیگر شرط کرد نصیحت را برای هر مسلمان فبايعته على هذا پس بیعت کردم آنحضرت را چنانکه فرمود بر بیعن مذکوره رب هذا المسجد اني لناصح لكم و قسم پروردگار این مسجد است من تحقیق من برای نصیحت میکنم شما را در آنچه گفتم یعنی شاید غرض و وفا بکنم بمقتضی شرط بیعت ثم استغفر ونزل پس طلب مغفرت کرده ختم نمود آن خطبه را و فرود آمد از منبر پوشیده نیست لطف ختم کتاب الایمان بختم خطبه نصیحت خصوصا ختم باب نصیحت بیان والله اعلم و چون بعد مرتبه ایمان که اول واجب بر مکلف است مقدم بر جمیع تعلیم بعلم است تقدیم کرد مباحث آن بر تمام مباحث که با ذکر آن

کتاب العلم کتاب بیان آنچه تعلق بعلم دارد وعلم بمعنی معرفت و یقین آمده و ادراک که تعلق بمعلومات مفرده و مرکبه کلیه و جزئیه بمجمله و مفصله و تحقیق مجال مختلف باشخاص واحوال و اوقات مراتب و درجات است در ضعف و قوة و کمال و نقصان و تحقیق شرح معانی آنرا بر نحو کرده و علوم آنچه معتبر بن علوم ما متعلق بخدا و رسول است نحوی که شارع فرموده یا ماخوذ از وی بود که بیان صلاح دارین و نظام معاش و معاد است و آنرا امور شرعیه خوانند و مراد اینجا علم متعلق بآنست و وی هرچند در جاست یکی آنکه متعلق بعقاید و عمل ظاهر باشد آنچه واجب است بر مکلف اعتقاد آن و عمل بدان که تکلیف بفعل و ترک آن رفته از فرض و واجب و مندوب و محرم و مکروه کالفقه و علم احکام و مندوبات عمل نماید و از محرمات و مکروهات محترز باشد و دیگر آنکه متعلق باعمال باطن باشد از اخلاق حمیده چون اخلاص و شکر و صبر و زهد و تقوی و قناعت و خوف و رجا و رضا و نحو آن و ذمیمه چون

ازپیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این مقوله نوعی از متابعت است که روایت آورده **باب** دلك المرأة نفسها اذا تطهرت من المحيض
باب در بیان آنکه استحباب مالیدن زن خود را وقتی که پاک شود از حیض وكيف تغتسل وتاخذ فرصة ممسكة فتتبع بها اثر الدم
وبیان آنکه چگونه غسل کند و چگونه بگیرد پاره از پنبه یا پارچه مشک آلوده پس پیگیری بآن پارچه نشان خون را **حدثنا** يحيى قال حدثنا
ابن عيينة عن منصور بن صفية عن امه عن عائشة ان امراة سألت النبي صلى الله عليه وسلم عن غسلها من المحيض
روایت کرده است صفیه از عائشه که زنی پرسید پیغمبر خدا را از غسل خود از حیض فامرها كيف تغتسل پس فرمود آنحضرت
آن زن را که چگونه غسل کند قال خذي فرصة من مسك فتطهري بها فرمود بگیر پارچه مشکین پس پاک کن بآن پارچه قالت كيف اتطهر
بها قال تطهري بها گفت آن زن چگونه پاک کنم گفت آنحضرت پاک کن بآن پارچه قالت كيف باز گفت آن زن چگونه پاک کنم قال
سبحان الله تطهري فرمود از تعجب تا فهمید که آن سبحان الله پاک کن خود را فاجتذبتها الي فقلت تتبعي بها اثر الدم
این مقوله عائشه است گفت کشیدم آن زن را بسوی خود پس گفتم او را پی بردار نشان خون را بآن پارچه **باب** غسل المحيض
در بیان غسل حیض **حدثنا** مسلم قال حدثنا وهيب قال حدثنا منصور عن امه عن عائشة ان امراة من الانصار قالت للنبي صلى الله عليه وسلم
كيف اغتسل من المحيض قال خذي فرصة ممسكة روایت است از عائشه که زنی از قبیله انصار گفت پیغمبر خدا را چگونه غسل کنم از حیض فرمود
بگیر پارچه مشکین بعد از رسانیدن آب بیدن و موی سر وتوضئي ثلاثا وبشوی سه مرتبه یا آنکه سه مرتبه فرمود چنانکه در حدیث سابق
گذشت ثم ان النبي صلى الله عليه وسلم استحيا فاعرض بوجهه پس پیغمبر خدا شرم کرد و برگشت بروی خود او قال توضئي بها
فرمود این عبارت شک کرده است عائشه فاخذتها فجذبتها فاخبرتها بما يريد النبي صلى الله عليه وسلم عائشه گوید پس گرفتم
آن زن را و کشیدم بسوی خود و خبر دادم او را بچیزی که میخواست پیغمبر خدا **باب** امتشاط المرأة عند غسلها من المحيض
در بیان شانه کردن زن موی سر او وقت غسل کردن او از حیض **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا ابراهيم قال حدثنا ابن
شهاب عن عروة ان عائشة قالت اهللت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع گفت عائشه احرام بستم و بلند کردم آواز بلبیک
با رسول خدا در حج وداع فكنت ممن تمتع ولم يسق الهدي پس بودم من که احرام بسته و سوق هدی نکرده بودم فزعمت انها حاضت
ولم تطهر حتى دخلت ليلة عرفة پس باشارت گفت که او حیض کرده و پاک نشد تا آنکه در آمد شب عرفه فقالت يا رسول الله
هذه ليلة يوم عرفة وانما كنت تمتعت بعمرة پس گفت عائشه ای پیغمبر خدا این شب روز عرفه است و نکرده بودم من تمتع مگر
برای عمره فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم انقضي راسك وامتشطي وامسكي عن عمرتك ففعلت پس گفت مرا پیغمبر خدا
نقض بکن سر خود را و شانه کن و ترک کن عمل عمره و تمام کن آنرا و مراد نیست که بیرون آئی از عمره زیرا که بیرون از عمره مع بی تحلیل
نمیشود و کردم من نقض موی سر و شانه و امساک از عمره فلما قضيت الحج امر عبد الرحمن ليلة الحصبة فاعمرني من التنعيم
و هرگاه ادا کردم حج را فرمود عبد الرحمن بن ابی بکر برادر خود را که نزول فرمود منزل محصب را که میان مکه و منا است پس بعمره در آورد مرا
از موضع تنعیم مکان عمرتي التي نسكت بدل عمره من که احرام آن بسته بودم و منع کرده بود حیض از آن **باب** نقض المرأة
شعرها عند غسل المحيض در بیان نقض کردن زن موی سر خود را وقت غسل حیض **حدثنا** عبيد بن اسمعيل قال حدثنا
ابو اسامة عن هشام عن ابيه عن عائشة قالت خرجنا موافين لهلال ذي الحجة گفت عائشه برآمدیم در حالی که مقارن بودیم مر هلال ماه ذی الحجه را
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احب ان يهل بعمرة فليهلل فرمود پیغمبر خدا کسی که دوست دارد که احرام بندد برای عمره پس
باید که احرام بندد فاني لولا اني اهديت لاهللت بعمرة پس تحقیق اگر نبودی که تحقیق من هدیه فرستاده ام هر آینه احرام می بستم

بانی است و مقرر ساخت آیات و احادیث که در
علم و تفضیلت آن وارد شده شامل بیان این تمام
است بر تفاوت مراتب و درجات **بسم الله
الرحمن الرحيم** تاخیر تسمیه از کتاب العلم باعتبار آنست شاید
که این عنوان را گویا بمنزله نام سوره دانسته و در بعضی نسخها
این کتاب تسمیه مقدم آمده **باب فضل العلم**
بیان فضیلت علم و علو منزلت آن نزد خدا و کثرت ثواب
بیان وقول الله تعالى و بیان قول وی تعالی يرفع
الله الذين امنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات
و بلند میگرداند خدا تعالی کسانی را که ایمان آورده اند
از شما بنصرت و غلبه در دنیا و بعطای بالاخانهای بهشت
در آخرة و کسانی را که داده شده اند علم را درجات بلند
بالاتر از درجات سایر مومنان بشرف ارشاد و دراثت
انبیا در دنیا و مرافقت ایشان در بهشت مرویست
از ابن عباس که گفت مر علما را درجاتست فوق مومنان
هفتصد درجه ما بین هر دو درجه پانصد سال راه است
والله بما تعملون خبير و خدا بآنچه میکنید شما بر طبق
علم بر وجه کمال یا بر خلاف آن آگاه است جزا دهد هر یک
بقدر مناسب عمل خواهد داد و قوله رب زدني علما
وقول وی تعالی و بگوی محمد پروردگارا زیاده کن مرا علم
اگر کمالی بالاتر ازین بودی امر بطلب زیادة آن شدی و
عدم ایراد مولف حدیثی را درین باب بنابر عدم ثبوت
حدیثی مناسب است نزد وی بر شرط وی چنانکه
شارحان گویند پوشیده نماند که مولف بعد ازین در
ابواب احادیث متعدد مناسب این باب بطریق تعلیق
بصیغه جزم و تعیین آورده چنانکه گفت قال النبي صلى
الله عليه وآله وسلم من يرد الله به خيرا يفقهه في الدين
و امثال آن پس ظاهر آنست که امثال آنچه حدیث
ثابت بود نزد وی پس اولی آنست که گویند عدم ایراد
بنابر عدم رعایت شیخ است حدیثی مناسب را
درین مقام اگرچه در مقام و تقریب دیگری روایت کرده شده
باب من سئل علما وهو مشتغل في حديثه
فاتم الحديث ثم اجاب السائل کسی که پرسیده
شد علمی او در حالی که وی مشغول است در کلام خود
با دیگری پس تمام کرد کلام خود را پس ترجمه
پرسنده را منبه است بنا بر عالم ...
است بجواب دیگری با ...
باید که زجر نکند او را بلکه
کلام را با اول بعد از

برای عمره فاهل بعضهم بعمرة واهل بعضهم بالحج پس احرام بستند بعضی از صحابه برای عمره و بعضی برای حج وکنت انا ممن اهل
بعمرة عائشه گوید بودم من که احرام بسته بودم برای عمره فادرکنی یوم عرفة وانا حائض پس دریافت مرا روز عرفه در حال آنکه
من حائض بودم فشکوت الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال دعی عمرتک وانقضی راسک وامتشطی واهلی بحج ففعلت
پس شکایت کردم به پیغمبر خدا پس فرمود بگذار احتمال عمره را و نقض کن موی سر خود را و شانه کن و احرام بند برای حج پس کردم این
همه را حتی اذا کان لیلة الحصبة ارسل معی اخی عبد الرحمن بن ابی بکر تا وقتی که بود لیله حصبه فرستاد با من برادر مرا عبد الرحمن
پسر ابوبکر صدیق رضی الله عنهم فخرجت الی التنعیم فاهللت بعمرة مکان عمرتی پس رفتم بسوی تنعیم پس احرام بستم عمره را بجای عمره
که احرام آن بسته بودم و مانع شد از اتمام آن حیض قال هشام ولم یکن فی شیء من ذلک هدی ولا صوم ولا صدقة
رنجور و شیخ یکی از این امور ... در تطبیق این حدیث بر ترجمه کرده ... نقض موی نزد غسل حیض بوده و در حدیث
نقض برای غسل احرام است گفته اند که هرگاه که نقض موی نزد غسل احرام که سنت است فرموده وقت غسل حیض بطریق اولی
خواهد بود **باب** قول الله عز وجل مخلقة وغیر مخلقة باب در تفسیر این آیت مخلقة یعنی تمام خلقت است صاحب کشاف گفته
مخلقة گفته یعنی برابر کرده شده و بی هیچ عیب و نقصان **حدثنا** مسدد قال حدثنا حماد عن عبید الله بن ابی بکر عن انس بن مالک
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الله عز وجل وکل بالرحم ملکا یقول یا رب نطفة یا رب علقة یا رب مضغة
فرمود تحقیق خدای که برتر و بزرگ است گماشته است بر رحم زن فرشته را که میگوید ای پروردگار پیدا کردی نطفه را ای پروردگار
پیدا کردی خون بسته را پیدا کردی گوشت پاره را فرصت در میان این اقوال چهل روز است و چون ملک این خدمت گماشته
پروردگار تعالی است ... این مراتب را بر طریقه عادی عرضه میکند ... فاذا اراد الله ان یقضی
خلقه پس وقتی که خواست خدا که تمام کند خلقت آنچه در رحم بود و مخلق و غیر مخلق ... مطابق ترجمه شده است
قال اذکر ام انثی شقی ام سعید گوید فرشته آیا مرد است یا زن بدبخت است یا نیکبخت میپرسد که تقدیر در حق این مخلوق چیست
فما الرزق وما الاجل فیکتب فی بطن امه پس چیست روزی او و چیست مدت حیات او پس نوشته میشود
در شکم مادر او که سعید است یا شقی و روزی او و مدت حیات او گفته اند که مولف این باب را بر این ترجمه در کتاب حیض آورده
تا تنبیه کند که در حال حیض نیست و خونی که ظاهر میشود در ایام حمل رشحه غذای جنین و فضله اوست بر حال این مذهب امام
اعظم و ابو یوسف و محمد و امام احمد حنبل ... و قول جدید امام شافعی آنست که حامله حیض میکند و این بر خلاف صریح
است که مروی است از امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه که رفع الحیض عن الحبلی وجعل الدم رزقا للولد و همچنین روایت از ابن
عباس رواها ابن شاهین و قوی ترین حجج آنست که اتفاق کرده اند به استبراء رحم ... پس اگر حامله حیض ...
استبرا ثابت نشود **باب** کیف تهل الحائض بالحج والعمرة باب در بیان آنکه چگونه روا است احرام بستن زن حائض
برای حج و عمره **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة قالت خرجنا مع النبی
صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع فمنا من اهل بعمرة ومنا من اهل بحجة فقدمنا مکة فقال رسول
الله صلی الله علیه وسلم من احرم بعمرة ولم یهد فلیحلل گفت عائشه برآمدیم با پیغمبر خدا در حج وداع پس بعضی از ما کسی بود که احرام بسته
و بعضی با احرام حج پس آمدیم بمکه پس فرمود پیغمبر خدا کسی که احرام بسته است و هدی نرانده پس برآید از احرام یعنی پیش از رسیدن
تا احرام حج میسر شود ومن احرم بعمرة واهدی فلا یحل حتی یحل بنحر هدیه و کسی که احرام عمره بسته و هدی رانده است

کتاب العلم | شیخ الاسلام

بعج تمام شد و حاصل الامرین سمیت ... هریرة قال بینما النبی صلی الله علیه واله وسلم فی مجلس یحدث القوم ... صلی الله علیه و آله وسلم در مجلسی حدیث میکرد مردم را جاء اعرابی آمد آنحضرت را اعرابی بادیه نشین فقال متی الساعة پس پرسید که برپا شود قیامت
فمضی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یحدث پس گذشت آنحضرت بجانب گرم حدیث میکرد
قوم را از سابق ورا ... آن ... سائل
فقال بعض القوم سمع ما قال فکره ما
قال ... آنحضرت ... یعنی نشنید ... آنحضرت ... گفت ... پس کرده آن
وقال بعضهم بل لم یسمع ... حتی اذا قضی
حدیثه ...
چون تمام کرد آنحضرت کلام خود را با قوم قال این
السائل عن الساعة فرمود کجاست پرسنده
از قیامت ... سائل را برای تنبیه ادب ...
تا از جواب سائل ... جواب دیگری
... قال الاعرابی ها انا یا
رسول الله گفت اعرابی اینک منم ای رسول خدا سائل
این پیغمبر قال فاذا ضیعت الامانة فانتظر
الساعة فرمود پس چون ضایع کرده شود امانت ...
... بحقوق مردم ... ایشان پس
منتظر باش قیامت را ... وقت آن مخصوص
بعلام الغیوب است ... علامات آن را
... فقال کیف اضاعتها
گفت اعرابی ... ضایع کردن امانت ...
شود قال اذا وسد الامر الی غیر اهله فرمود
وقتی که سپرده شود کار دین ... حکومت و سلطنت و
امارت و قضا و امثال آن به نا اهل که سبب ظلم و
فساد ... احکام ... حقوق
و عدم استیفاء امانات است فانتظر الساعة
... قیامت ...
... عالم ...
... بالکل ...
...
باب من رفع صوته بالعلم ...
... مفید علم است **حدثنا**
ابو النعمان محمد عارم بن فضل سدوسی قال حدثنا
ابو عوانة ... بشر ...
... دینار

پس گویند از احرام آنحضرت علی رسلاو را نیز گردن حیض ومنهم من اهل بحجة فاهل بحجة وکسی که احرام حج بسته تمام کند ارکان آنرا قالت فحضت

فلم ازل حائضا حتی کان یوم عرفة ولم اهلل الا بعمرة گفت عائشه پس حائض شدم ودائم حائض بودم دران چند روز

تا آنکه شد روز عرفه وحال آنکه احرام نه بسته بودم مگر برای عمره فامرنی النبی صلی الله علیه وسلم ان انقض راسی وامتشط واهل

بالحج واترک العمرة پس فرمود پیغمبر خدا مرا آنکه نقض کنم گیسوی خود را وشانه کنم واحرام بندم حج وبگذارم عمره را ففعلت ذلک حتی

قضیت حجتی فبعث معی عبد الرحمن بن ابی بکر پس کردم آنچه فرمود تا آنکه تمام کردم حج خود را پس فرستاد

همراه من عبد الرحمن برادر مرا فامرنی ان اعتمر مکان عمرتی من التنعیم پس امر کرد مرا که عمره کنم از جای عمره خود که در موضع تنعیم بود

باب اقبال المحیض وادباره در حکم پیش آمدن حیض وپشت دادن ورفتن آن وکن نساء یبعثن الی عائشة بالدرجة

فیها الکرسف فیه الصفرة وزنان که میفرستادند کسی را بسوی عائشه بالرقی که در وی زردی بود وپنبه فتقول لا تعجلن حتی

ترین القصة البیضاء ترید بذلک الطهر من الحیضة پس گفت عائشه شتابی مکنید در آمدن از حیض تا آنکه ببینید پنبه سفید یعنی

برنگ گچ مراد از بهر عبارت طهارت از حیض وبلغ بنت زید بن ثابت ان نساء یدعون بالمصابیح من جوف اللیل ینظرن

الی الطهر ورسید دختر زید بن ثابت را که زنان میطلبند چراغها در میان شب وی بینند بسوی طهر که حاصل شده است فقالت ما کان

النساء یصنعن هذا وعابت علیهن پس گفت دختر زید بن ثابت نبودند زنان صحابه که میکردند این را وعیب گرفت برین زنان که

مراد تحقیق طهارت برین منوال تا که در وقت شب اگر چه چراغ باشد شخص نمیشود دران رنگ آب حدثنا عبد الله بن محمد

قال حدثنا سفیان عن هشام عن ابیه عن عائشة ان فاطمة بنت ابی حبیش کانت تستحاض فسألت النبی صلعم

فقال ذلک عرق ولیست بالحیضة روایت است از عائشه که فاطمه دختر حبیش مستحاضه بود پس پرسید پیغمبر خدا را فرمود این خون رگ است

ونیست حیض فاذا اقبلت الحیضة فدعی الصلوة واذا ادبرت فاغتسلی وصلی پس وقتیکه پیش آید ایام معتاد حیض پس

بگذار نماز را ووقتی که برود غسل کن ونماز بگذار ظاهر آنست که یک غسل است نه هر برای نماز باب لا تقضی الحائض الصلوة در بیان آنکه

نکند حائض نماز را وقال جابر بن عبد الله وابو سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم تدع الصلوة وگفت جابر بن عبد الله

وابو سعید خدری از پیغمبر خدا که ترک کند حائض نماز را حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا همام قال حدثنا قتادة قال حدثتنی معاذة

ان امرأة قالت لعائشة اتجزی احدانا صلوتها اذا طهرت گفت قتاده حدیث کرد مرا معاذه عدویه که زنی بود گفت

مر عائشه را آیا قضا کند یکی از ما نماز خود را که نکرده است در ایام حیض وقتیکه پاک شود فقالت احروریة انت پس گفت عائشه تو از قوم

حروریه ای حروریه منسوب بحروراء که قریه ایست نزدیک کوفه واول اجتماع خوارج بود آنجا وایشان واجب کرده بودند بر حائض قضاء نماز را

قد کنا نحیض مع النبی صلی الله علیه وسلم فلا یامرنا به او قالت فلا نفعله بتحقیق بودیم ما زنان که حیض میکردیم بحالی که با پیغمبر بودیم

پس نمیفرمود ما را بقضای نماز یا گفت نمیکردیم قضا را شک کرده معاذه باب النوم مع الحائض وهی فی ثیابها باب در بیان

خواب کردن مرد با حائض وحال آنکه آن زن در جامهای حیض خود است حدثنا سعد بن حفص قال حدثنا شیبان

عن یحیی عن ابی سلمة عن زینب بنت ابی سلمة حدثته ان ام سلمة قالت حضت وانا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی الخمیلة

گفت ام سلمه حیض کردم ومن با پیغمبر خدا بودم در قطیفه خواب فانسللت فخرجت منها واخذت ثیاب حیضتی فلبستها

پس آهسته بیرون گشتم خود را وبرآمدم از جامه خواب وگرفتم جامهای که آماده بود برای ایام حیض پس پوشیدم آنرا فقال لی رسول الله

صلی الله علیه وسلم انفست قلت نعم پس فرمود پیغمبر خدا آیا حیض کردی گفتم آری فدعانی فادخلنی معه فی الخمیلة

شیخ الاسلام | كتاب العلم

یا بوقت نماز دیگر ووشمار کردن کذا فی الصراح وبعض

نتیجنا وحال آنکه ما وضو میکردیم فجعلنا نمسح علی

ارجلنا پس تر میکردیم وسیح میکردیم بر پاها خود بسبب

از تنگی وقت در شستن آب بر پاها بر وجه تمام وکمال فتمسک

واتباع شد که گویا حکم مسح داشت وبافت با آب تا سیو

ما مراد واطلاق مسح بغسل بر آمده چنانکه گرامی انا ابن عباس

آمده که گفت مسح در کلام عرب گاه بغسل نیز باشد ومانع

است که گویند مسح امسا یک بشوید خدای تعالی هر چه

هست از گناهان وپاک کند ودر روایت مسلم

آمده واعقاب جمع عقب پاشنه الاف یا شنهای تو نماز

بود از خشکی که نرسیده است آب فنادی باعلی صوته

ویل للاعقاب من النار یعنی بلند آواز خود

وای مر پاشنهای ناشسته را از آتش دوزخ مراد

اصحاب پاشنهاست ونسبت الی الاعقاب بطریق مجاز

بجهت سببیة وحقیقت بپاشنهاست ویل یعنی سختی

عذاب یا نام وادیست در دوزخ مرتین او

تکرار کرد این دو بار یا سه بار شک از اوست

وباقی کلام در کتاب الوضو مذکور گردد انشاء الله تعالی

باب قول المحدث حدثنا واخبرنا وانبانا

بیان حال گفتار کسی که روایت حدیث میکند

که این سه لفظ است یعنی در بین الفاظ اطلاق متفاوت

المعنی است وقال لنا الحمیدی شیخ مولف است چون

این قول بطریق مذاکره است نه تحدیث قال گفت

کان عند ابن عیینة حدثنا واخبرنا وانبانا

وسمعت واحدا گفت حمیدی بود نزد سفیان

بن عیینة این الفاظ یک معنی یعنی اختلاف دارند علما

اهل حدیث در فرق میان این الفاظ در سه لفظ استعمال

بحسب اصطلاح جمهور قدما چون زهری وحسن بصری

ومالک وابن عیینة ویحیی القطان واکثر اهل حجاز وکوفه

فرق نمیکنند واطلاق میکنند در سوا ره چنانکه فرق نیست

درمیان اینها بسبب قصد سیاق نقل روایت اینها را

واابن عیینة بطریق شیخ خود حمیدی بی رد وانکار

ذکر قول مالک ظاهر نیست که تمام روی میبوینسبت

ونقل کرده این را حاکم از مشایخ خود وائمه اربعه نیز

تخصیص کنند استعمال آن را مطلقا در صورتیکه

بخواند شیخ لفظ حدیث را واما در صورتیکه خوانده شود

ومگر نزد شود بر شیخ مقید کنند آن را بالقراءة چنانکه گویند

حدثنا در روایت حدثنا یا اخبرنا قراءة علیه این مذهب

اسحق بن راهویه ونسائی وابن حبان وابن منده

پس خواند مرا او در آورد مرا با خود در جامه خواب قالت وحدثتني ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقبلها وهو صائم
گفت زینب و حدیث کرد مرا ام سلمه که تحقیق پیغمبر خدا بود که بوسه میداد او را و حال آنکه روزه دار است وكنت اغتسل انا والنبي
صلى الله عليه وسلم من اناء واحد من الجنابة و بودم من که غسل میکردم من و پیغمبر خدا از یک ظرف از جنابت باب من اتخذ
ثياب الحيض سوى ثياب الطهر باب در بیان حال کسی که گرفته جامهای حیض ورا جامهای طهارت حدثنا معاذ بن فضالة
قال حدثنا هشام عن يحيى عن ابي سلمة عن زينب بنت ابي سلمة عن ام سلمة قالت بينا انا مع النبي صلى الله عليه وسلم
مضطجعة في خميلة حضت فانسلت فاخذت ثياب حيضتي گفت ام سلمه میان آنکه من با پیغمبر خدا خواب میکردم در چادری
حائض شدم پس بیرون کشیدم از آن چادر و گرفتم جامهای که برای ایام حیض آماده داشتم فقال انفست قلت نعم فدعاني
فاضطجعت معه في الخميلة پس فرمود آیا حیض کردی گفتم آری پس طلبید مرا و خواب کردم با آنحضرت در چادر باب شهود الحائض
العيدين ودعوة المسلمين باب در بیان حاضر شدن حائض مصلای عید او دعای مسلمانان را ويعتزلن المصلى
و گوشه گیرند مصلا را حدثنا محمد بن سلام قال اخبرنا عبد الوهاب عن ايوب عن حفصة قالت كنا نمنع عواتقنا ان يخرجن في العيدين
گفت حفصه بودیم ما که منع میکردیم زنان جوان نورسیدگان را از آنکه بر آیند در عید فقدمت امرأة فنزلت قصر بني
خلف فحدثت عن اختها وكان زوج اختها غزا مع النبي صلى الله عليه وسلم ثنتي عشرة غزوة پس قدوم آورد زنی و فرود
آمد در قصر بنی خلف که در بصره بود پس حدیث کرد از خواهر خود و بود زوج خواهر او که جهاد کرده بود با آن حضرت دوازده غزوه
وكانت اختي معه في ست و بود خواهر من با زوج خود در شش غزوه قالت كنا نداوي الكلمى و گفت بودیم ما زنان که علاج
میکردیم مجروحان را ونقوم على المرضى و قیام می نمودیم بر بیماران دوا میکردیم آنها را فسألت اختي النبي صلى الله عليه وسلم
اعلى احدانا بأس اذا لم يكن لها جلباب ان لا تخرج پس پرسید خواهر من پیغمبر خدا را آیا بر یکی از ما باکی واثمی هست
مر او را چادری اینکه بر نیاید بمصلای عید قال لتلبسها صاحبتها من جلبابها فرمود که بپوشاند او را همراه او از چادر خود که زیاده
است یا عاریت دهد چادر دیگر که از آن حاجت ندارد ولتشهد الخير ودعوة المؤمنين و گو که حاضر شود و مشاهده نماید خیر را چنانچه سماع حدیث
وعظ است و عیادت بیمار و دعای مسلمانان را شریک شود فلما قدمت ام عطية سألتها اسمعت النبي صلى الله عليه وسلم
قالت بابي نعم وكانت لا تذكره الا قالت بابي حفصه میگوید وقتی که قدوم آورد ام عطیه پرسیدم او را آیا شنیدی پیغمبر خدا را پس گفت فدای
او پدر من یعنی پیغمبر بدل پدر من است آری شنیده ام از پیغمبر خدا و بود ام عطیه که ذکر نمیکرد آن حضرت را مگر آنکه میگفت فدای او پدر من
سمعته يقول يخرج العواتق وذوات الخدور او العواتق ذوات الخدور والحيض وليشهدن الخير ودعوة المؤمنين ويعتزل الحيض المصلى
شنیده ام آن حضرت را که میگفت بیرون آیند زنان نوجوان پرده نشینان و زنان حائض و حاضر شوند در الخیر و شریک
شوند دعای مسلمانان را و گوشه گیرند حائضان از مصلی خود گوشه خانه که بیرون پرده حی انمانند در آنجا و [illegible] قالت
حفصة فقلت الحيض فقالت اليس تشهد عرفة وكذا وكذا گفت حفصه گفتم ام عطیه را بطریق انکار آیا حاضر شوند حائضان
گفت ام عطیه آیا نیست که حاضر میشوند عرفه را و منی را و مزدلفه را و جاهای دیگر چنانکه نماز استسقا باب اذا حاضت في شهر ثلاث
حيض وما يصدق النساء في الحيض والحمل فيما يمكن من الحيض حتی که حیض کنند زنی در یکماه سه حیض و در چیزی که تصدیق کرده شود
زنان در مدت حیض و مدت حمل در چیزیکه ممکن است از حیض لقول الله تعالى ولا يحل لهن ان يكتمن ما خلق الله في ارحامهن
بدلیل فرموده خدا و حلال نیست مر این زنان را که بپوشند چیزی را که پیدا کرده است خدا در شکمهای ایشان از فرزند و حمل از برای مدت

در حال مذاکره بطریق تحدیث و بعضی برای اجازه گویند و بعضی عرض و مناوله یا بجای برای جمهور حکم اتصال دارد و تا بیاید بخاری حدیثی را در یابی از یک راوی اجید حدثنا و باز آوردن همان حدیث از همان راوی در باب دیگر بعینه قال لی چنانچه در صحیح بسیار است ظاهرا جهت آنست که روایت آن شیخ آن حدیث را در یکجا بطریق تحدیث است و بار دیگر در جای دیگر بطریق دیگر است از مذاکره یا اجازه یا عرض و مناوله عسقلانی گفته متأخرین محتاج اند بمراعات اصطلاح مذکور تا از استعمال این الفاظ تفصیل مذکور نزد ایشان حقیقت عرفی شده پس استعمال یکی در معنی دیگری مجاز و محتاج بقرینه باشد و اما در اوایل مراعات این تفصیل واجب نبود پس آنچه وارد شود از الفاظ متقدمین محمول بر محل واحد باشد بخلاف متأخرین انتهى ملخصا و نیز باید دانست که طریق تحمل حدیث متنوع بر چند قسم اند خواندن شیخ بر راوی بلفظ اعلی مراتب است علی الاصح و خواندن راوی بر شیخ و این اعزّ خوانند در ترجیح [illegible] بعضی بجهت افاده تمکن از ضبط متن و سند جمعی که بخاری از ایشان است سبیر اول گویند و خواندن دیگری بر شیخ بحضور راوی و اجازه شیخ مراو را بروایة ازوی و مناوله یعنی اعطاء شیخ کتاب خود را براوی بجای که بگوید که این را روایت کن از من تحقیق شنیده ام آنرا از فلان بجای که شیخ مینامد هرچه هست و دادن و کتابت شیخ بسوی راوی با اجازه آنچه روایت کند از وی قال ابن مسعود حدثنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهو الصادق المصدوق گفت عبد الله بن مسعود حدیث کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] گفته شده [illegible] موصول در کتاب التوحید است وقال شقيق [illegible] عبد الله مراد ابن مسعود است [illegible] سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم كلمة كذا شنیدم از آنحضرت [illegible] وقال حذيفة [illegible] حدثنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حديثين گفت حذیفه بن الیمان حدیث کرد ما را پیغمبر خدا دو حدیث [illegible] موصول در کتاب الرقاق است [illegible] سه تعلیق [illegible] صحابی [illegible] سمعت گوید

رجعت ما این آیت دلیل است بر آنکه قول ایشان مقبول ست در انقضاء عدة و حمل و حیض ویذکر عن علی و شریح ان امرأة جاءت ببینة من بطانة اهلها ممن یرضی دینه انها حاضت ثلثا فی شهر صدق و ذکر کرده میشود از علی بن ابی طالب رضی الله عنه و از قاضی شریح که تحقیق آمد زنی بگواهان از خویشان خود از ان مردم که مرضی است دین آنها یعنی عادل بودند آنها که آن زن حیض کرده است در یکماه سه بار تصدیق کرده شد این تعلیق را وصل کرده است دارمی باسنادی که رجال همه ثقات اند از شعبی گفت آمد زنی بسوی علی که خصومت میکرد شوهر خود را که طلاق داده بود و گفت حیض کردم در ماهی سه حیض پس گفت علی بشریح که حکم بکن باین قول شریح گفت امیر المؤمنین باآنکه تو اینجا باشی من حکم کنم گفت حکم بکن میان هر دو زن و مرد قال عطاء اقراؤها ما کانت یعنی حیضهای او چنین است که پیش از عدت بود و اگر در زمان طلاق دعوی کند چنانچه عادت او بود تصدیق کرده شود و اگر بر خلاف آن دعوی کند مقبول نیست وبه قال ابراهیم و باین یعنی موافق قول عطا قائل ست ابراهیم نخعی وقال عطاء الحیض یوم الی خمسة عشر گفت عطا حیض یکشبانه روز است تا پانزده یعنی اقل یکروز است و اکثر پانزده روز این روایت موافق مذهب شافعی ست و مذهب حنفیه آنست که اقل مدت حیض سه روز است و اکثر ده روز احادیث کثیر موافق این مذهب که بسند موصول ست روایت کرده اند اگرچه در اسناد بعضی از ان نسبت ضعف کرده لیکن تعدد طرق جبر آن نموده جمله از ان در فتح المنان فی تائید مذهب النعمان که از مولفات سیدی الشیخ عبد الحق است بتفصیل بجرح و تعدیل مذکور است وقال معتمر عن ابیه سالت ابن سیرین عن المرأة ترى الدم بعد قرئها بخمسة ایام قال النساء اعلم بذلک و گفت معتمر از پدر خود که سوال کرد ابن سیرین را از زنی که می بیند خون را بعد از حیض پنج روز گفت زنان دانا تر اند بآن یعنی گویند اگر حیض ست قبول باید کرد حدثنا احمد بن ابی رجاء قال حدثنا ابو اسامة قال سمعت هشام بن عروة قال اخبرنی ابی عن عائشة ان فاطمة بنت ابی حبیش سالت النبی صلی الله علیه وسلم قالت انی استحاض فلا اطهر افادع الصلوة قال لا ان ذلک عرق ولیس بالحیضة گفت فاطمه من مستحاضه میشوم و پاک نمی شوم آیا ترک کنم نماز را فرمود تحقیق این خون انیست رگ ست و نیست حیض ولکن دعی الصلوة قدر الایام التی کنت تحیضین فیها ثم اغتسلی و صلی لیکن ترک بکن نماز را مقدار ایامی که بودی تو حیض میکردی در ان ایام پس غسل بکن و نماز بگزار باب الصفرة والکدرة فی غیر ایام الحیض باب در بیان حکم آب زرد و تیره که زن در غیر ایام حیض می بیند حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا اسمعیل عن ایوب عن محمد عن ام عطیة قالت کنا لا نعد الکدرة والصفرة شیئا گفت ام عطیه بودیم ما که حساب نمیکردیم کدرت و صفرت را که در غیر ایام حیض میبود از حیض باب عرق الاستحاضة در بیان رگ استحاضه که مجرای خون است حدثنا ابراهیم بن المنذر قال حدثنا معن قال حدثنی ابن ابی ذئب عن ابن شهاب عن عروة وعن عمرة عن عائشة ابن شهاب روایت کرده است از عروه و از عمره و این هر دو از عائشه زوج النبی صلی الله علیه وسلم ان ام حبیبة استحیضت سبع سنین فسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن ذلک تحقیق ام حبیبه بنت جحش زوجه عبد الرحمن بن عوف خواهر زینب ام المؤمنین مستحاضه گردید هفت سال پس پرسید پیغمبر خدا را از حکم استحاضه فامرها ان تغتسل فقال هذا عرق فکانت تغتسل لکل صلوة پس فرمود آنحضرت اینکه غسل کند و فرمود این خون عرق است که نام آن عاذل است پس ام حبیبه که غسل میکرد برای هر نماز ان حضرت مطلقا امر غسل فرموده دلالت بر تکرار نمیکند و آنکه این ام حبیبه صحابیه برای هر نماز میکرد و تطوعا و تبرعا میکرده باشد باب المرأة تحیض بعد الافاضة در حکم زنی که حیض میکند بعد از طواف افاضه طواف افاضه آنست که بعد از تمام ارکان حج بعد رجوع از منی طواف میکند حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم عن

شیخ الاسلام | کتاب العلم

علیه وآله وسلم یرویه عن ربه عز وجل گفت انس از مخبر صادق که روایت میکند وی از پروردگار خود توانا و بزرگ وقال ابو هریرة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم یرویه عن ربکم عز وجل و گفت ابو هریره از مخبر صادق صلی الله علیه وآله وسلم که روایت میکند وی از پروردگار شما مقصود از ین سه تعلیق اخیر که موصول آورده آن را موالف در کتاب ایمان جهت تنبیه است بر آنکه حکم عنعنه وصل است نزد ثبوت ملاقات راوی با مروی عنه چنانچه مذهب جمهور محدثین است و مسلم اشتراط ملاقات را منکر شده و ادعا کرده که این قول مخترع است اکتفا در عنعنه کفایت اگرچه مشافهه ملاقات به ثبوت نرسیده باحوط و اوفق بودن قول جمهور بقواعد شان پوشیده نیست باید که این ترجمه باب مخصوص بیان لفظ مذکور است از تعلیقات بسند بطریق استطراد باشد بهر بیان حکم آن با مراد ترجمه امثال مذکور آنست از آنچه میگویند تلامیذ محدث نزد روایت حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا اسمعیل بن جعفر عن عبد الله بن دینار عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان من الشجر شجرة لا یسقط ورقها گفت عبد الله بن عمر بن خطاب فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی که از جنس درخت درختی ست که نمی افتد برگ او یعنی در زمان باد یا بهجوم خزان بهچو برگ درختان دیگر وانها مثل المسلم و بدرستی آن درخت مانند مسلمان است در کثرت منافع و دوام آن با حلاوت ثمر حین الابتداء ظهور با انتفاع گرفته میشود از وی همیشه با کل انواع آن در مراتب خامی و پختگی تا آنکه خستهاش نیز علف شتران میشود و چهارپایان خشک شود چوب و برگ بکار های مختلف آید چون جذوع و هیزم و ابواب و عصا و بوریا و رسن و جز آن همچنین برگ نمی ریزد

عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت لرسول الله صلی الله علیه وسلم یا رسول الله ان صفیة
بنت حیی قد حاضت گفت عائشه رضی الله عنها مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ای رسول خدا بتحقیق صفیه دختر حیی حائض شد قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لعلها تحبسنا الم تکن طافت معکن فقالوا بلی قال فاخرجی فرمود پیغمبر خدا شاید که صفیه منع خواهد کرد ما را
و مگر طواف نکرده است با شما طواف افاضه گفتند حاضران طواف کرده است فرمود بگوئید وی را که برآی بیرون که طواف وداع ساقط است
بوی حیض کرده وی را آنرا [illegible] حدثنا معلی بن اسد قال حدثنا وهیب عن عبد الله بن طاوس عن ابیه عن ابن عباس رضی الله
عنهما قال رخص للحائض ان تنفر اذا حاضت گفت ابن عباس رخصت کرده شد مر حائض را که بعد از طواف افاضه بکوچ
کند از مکه بوطن بی طواف وداع وکان ابن عمر یقول فی اول امره انها لا تنفر ابن عمر و طاوس است که گفت بود ابن عمر که
در اول حال خود که رجوع نکند ثم سمعته یقول تنفر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رخص لهن پس شنیدم ابن عمر را میگفت
رجوع بتحقیق پیغمبر خدا رخصت داده است ایشان را باب اذا رأت المستحاضة الطهر در بیان حال زن مستحاضه که ببیند
طهر را بانقطاع خون قال ابن عباس تغتسل وتصلی ولو ساعة گفت ابن عباس غسل کند این زن و نماز بگذارد اگرچه طهر
یکساعت از روز باشد ویأتیها زوجها اذا صلت الصلاة اعظم در رسد بوی و جماع کند زوج وی که نماز بگذارد نماز عظیم تر
هرگاه تجویز آن کرده شد تجویز جماع بطریق اولی خواهد بود حدثنا احمد بن یونس عن زهیر قال حدثنا هشام عن عروة عن
عائشة قالت قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا اقبلت الحیضة فدعی الصلاة واذا ادبرت فاغسلی عنک الدم وصلی
وقتی که پیش آید حیض پس ترک کن نماز را و وقتی که پشت دهد و دور شود پس بشوی از خود خون را و نماز کن
گرفته و در حدیث حکم حیض است مگر اشارت است بآنکه حکم انقطاع استحاضه مثل حکم انقطاع حیض است بدلیل قیاس
است چه استحاضه مطلقا مانع از نماز نبود باب الصلاة علی النفساء وسنتها در بیان نماز جنازه بر زنی که بعد از ولادت مرده
و طریقه نماز بروی که کجا بایستاد امام را حدثنا احمد بن ابی سریج قال اخبرنا شبابة قال اخبرنا شعبة عن حسین المعلم
عن عبد الله بن بریدة عن سمرة بن جندب ان امرأة ماتت فی بطن فصلی علیها النبی صلی الله علیه وسلم فقام وسطها
حمل یعنی زادن از شکم پس گذارد نماز بروی پیغمبر خدا پس ایستاد برای نماز در میان وی باب این باب ترجمه ندارد حدثنا الحسن بن
مدرک قال حدثنا یحیی بن حماد قال اخبرنا ابو عوانة اسمه الوضاح من کتابه یعنی از نوشته نه از حفظ حدیث کرد ابو عوانه گویا این قسم روایت اثبت است
قال اخبرنا سلیمان الشیبانی عن عبد الله بن شداد قال سمعت خالتی میمونة زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها کانت تکون
حائضا لا تصلی وهی مفترشة بحذاء مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو یصلی علی خمرته اذا سجد اصابنی بعض ثوبه
گفت عبد الله بن شداد شنیدم خاله خود را میمونه زوجه پیغمبر خدا که بود وی حائض نماز نمیگزارد و آن میمونه پا دراز کرده بود بمقابل مسجد پیغمبر خدا
و آن حضرت نماز میکرد بر بوریای خود وقتی که سجده کردی گفت رسیدی مرا طرف جامه آن حضرت صلی الله علیه وسلم

بسم الله الرحمن الرحیم کتاب التیمم

کتاب در بیان احکام تیمم و سبب نزول وقول الله عز وجل فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم [illegible]
پس نیابید یا قادر نباشید بر استعمال آب پس قصد کنید چیزی را از جنس پاک پس مسح کنید بر رویهای خود و دستهای خود از آن
زمین پاک حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشة زوج النبی
صلی الله علیه وسلم قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بعض اسفاره گفت عائشه بیرون آمدیم [illegible]

صحیح الاسلام | کتاب العلم

قال هی النخلة فرمود آن درخت نخله است و مناسبت
حدیث ترجمه با اختلاف الفاظ این حدیث در روایات
است و در روایت نافع نزد مؤلف بجای حدثونی اخبرونی
است و در روایتی انبئونی و در روایت مالک نزد
مؤلف در باب الحیاء فی العلم حدثونی است و بجای
حدثنا اخبرنا پس دلالت کرد این اختلاف بر آنکه
این هر سه لفظ نزد ایشان برابرند کذا ذکره
باب طرح الامام المسألة علی اصحابه لیختبر
ما عندهم من العلم بیان آنکه پیش نهد رئیس و پیشوا
مسئله را بر یاران تا امتحان کند آنچه نزد ایشان است
از علم آن حدثنا خالد بن مخلد بفتح میم و سکون
خا ابو الهیثم قطوانی است بفتح قاف و طا نسبت
بموضعی است از کوفه در سنه دویست و سیزده
قال حدثنا سلیمان بن بلال قال حدثنا
عبد الله بن دینار عن ابن عمر رضی الله عنهما
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان
من الشجر شجرة لا یسقط ورقها وانها مثل
المسلم حدثونی ما هی قال فوقع الناس فی شجر
البوادی قال عبد الله فوقع فی نفسی انها النخلة
فاستحییت ثم قالوا حدثنا یا رسول الله ما هی
قال هی النخلة ترجمه گذشت و فائده حدیث
[illegible]

در بعضی سفرها یعنی غزوهٔ مریسیع که نام غزوهٔ بنی المصطلق نیز باشد بود حتی اذا کنا بالبیداء او بذات الجیش نام جا است
که بمدینه انقطع عقد لی شکست عقدی که در گلوی من بود فاقام رسول الله صلی الله علیه وسلم علی التماسه واقام الناس معه
ولیسوا علی ماء پس ایستاد پیغمبر خدا بجستن آن عقد و ایستادند مردم با آنحضرت و نبودند در ین محل قادر بر آبی فاتی الناس الی ابی بکر
الصدیق رضی الله عنه فقالوا الا تری ما صنعت عائشة اقامت برسول الله صلی الله علیه وسلم والناس ولیسوا علی ماء ولیس معهم ماء
پس آمدند مردم بسوی ابوبکر صدیق و گفتند آیا نمی بینی چه کرده است عائشه ایستاده پیغمبر خدا و مردم نیست با مردم آبی و نیستند بر سر آبی
فجاء ابوبکر ورسول الله صلی الله علیه وسلم واضع راسه علی فخذی قد نام پس آمد ابوبکر در حالیکه پیغمبر خدا نهاده بود سر مبارک
خود را بر ران من تحقیق خواب کرده است فقال حبست رسول الله صلی الله علیه وسلم والناس ولیسوا علی ماء ولیس معهم ماء
پس گفت ابوبکر نگهداشتی پیغمبر خدا و مردم را در حالی که نیستند بر سر آبی و نیست با ایشان آبی فقالت عائشة فعاتبنی ابوبکر وقال ما شاء الله
ان یقول پس گفت عائشه عتاب کرد مرا ابوبکر و گفت چیزی را که خواست خدا گفتن او را وجعل یطعننی بیده فی خاصرتی فلا یمنعنی
من التحرک الا مکان رسول الله صلی الله علیه وسلم علی فخذی گشت ابوبکر خلانیدن بدست خود در میان بدن من و منع نمیکرد مرا از جنبیدن
مگر بودن پیغمبر خدا بر ران من فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم حین اصبح علی غیر ماء پس ایستاد پیغمبر خدا وقتی که صبح کرد بر جای
که آب نبود فانزل الله آیة التیمم فتیمموا فقال اسید بن الحضیر ما هی باول برکتکم یا آل ابی بکر پس گفت اسید نیست
این اول برکت شما ای آل ابی بکر قالت فبعثنا البعیر الذی کنت علیه فاصبنا العقد تحته پس برخیزانیدیم شتری را که بودم
من سوار بر وی پس یافتیم عقد زیر شتر حدثنا محمد بن سنان قال حدثنا هشیم ح وحدثنی سعید بن النضر قال حدثنا
هشیم قال اخبرنا سیار قال حدثنا یزید بن الفقیر قال اخبرنا جابر بن عبد الله ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اعطیت
خمسا لم یعطهن احد قبلی فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم داده شده ام من پنج چیز را که داده نشده هیچ کسی از انبیا پیش از من
قسطلانی گوید ظاهر آنست که هر کدام از خواص آن حضرت است و این چنین نیست انتهی پوشیده نماند که سلیمان پیغمبر علیه السلام مبعوث
بکافهٔ مردم بوده است و هرگاه لشکر از روزی براه یکماه و شبی بمسافت یکماه سیر رفت و همه وقت نصرت داشت در خصوصیت نصرت هم
سخنی میرود مگر آنکه گویا همراه لشکر او علیه السلام رعب هم بود این معلوم نشده است که در ین قدر مسافت برعب نصرت یافته باشد والله اعلم
پس اگر مجموع را من حیث المجموع از خواص گیریم بهتر باشد و نیز پوشیده نماند که از خواص آن حضرت امور بسیار است چنانکه در کتب سیر
تصنیف آن کرده اند و تخصیص بهمین پنج وجهی میخواهد گفته اند تعیین شیء باسم عددی نفی ماسوا نمیکند پس این خبر منافات ندارد با آنکه خصوصیات
آن حضرت بیشتر باشد و نیز تواند که برخصوصیات دیگر بعد از ان اطلاع یافته باشد و در ابتدای حال همین خدا بود و این هر دو موجب
تشفی نمیگردد چه با وجود علم بخصوصیات که از اعظم خواص است اقتصار بر پنج وجهی میخواهد و این مقوله راهم در اوائل حال داشتن
نیز موقع نیست بحدیث صحیح معلوم شده که در غزوهٔ تبوک فرموده اند نصرت بالرعب مسیرة شهر اما نصرت در ظفر با نتقام براعدا بمسافت
راه یکماه وجعلت لی الارض مسجدا وطهورا و گردانیده شده برای من همه روی زمین مسجد و پاک کننده از حدث اگر قدرت بر آب نباشد
ظاهر حدیث عام است همه اجزای زمین را بی تخصیص بجای نماز چنانکه مذهب حنفیه است شافعی مخصوص داشته تیمم را بتراب از آن رو
که در بعضی احادیث لفظ تراب واقع شده در مسند ابی داود بگوئی که تراب هم یکی از اجزای زمین است و ظاهر است که مراد از زمین همه اجزای
مجموع پس ذکر یک جز نفی ما عدا نمیکند تا این حدیث تراب را تخصیص گوئیم فایما رجل من امتی ادرکته الصلوة فلیصل
هر کدام مردی از امت من که دریابد او را وقت نماز پس گذارد نماز را تیمم کند بر زمین واحلت لی المغانم ولم تحل لاحد قبلی

ماسوا فضا الی الله ای التی یبدون مولف را استدلال
بتمام جزم آن منوع است و تحقیق جامع است برای
مردی کمال را اجتهاد در تمام و تقلید در روایت مالک
از ضعیف و خالد ضعیف سبب که مولف در روایات اتباع
آن کرده اشتباه نشده حرف نا یاست که تعلق
بقول کرمانی ندارد و سابق نیز این عبارت مذکور گشته
اما چون شارحان بجا باز گفته اند ما هم اعاده فقط کردیم
از مع ما تحاد رحمه الله الباری **باب القراءة والعرض**
علی المحدث بیان خواندن و عرض داشتن طالب علم
بر شیخ محدث که از وجوه تحمل حدیث است نزد جمهور
عرض در لغت بمعنی پیدا کردن و عرضه داشتن سخن و جز آن
و عرض دادن لشکر را که در عرف الامراء و در اصطلاح قوم
مشترک است میان عرض قراءة و عرض مناولة و عرض قراءة بیان
قراءة است بر شیخ و عطف در اینجا تفسیری است برای
بیان آنکه قراءة را نیز عرض میگویند و مراد از عرض نزد
اطلاق همین است و عرض مناولة آنست که بنماید
متعلم کتابی را بشیخ پس تامل بکند وی آن را و باز دهد
بمتعلم و گوید مطلع شدم بر آنچه هست در آن و این
حدیث من است از فلان پس اجازه دادم مر ترا
روایت آن را از من و مانند آن و این عارضیست از روایة
مستعمل نمیشود عرض باین معنی مگر مقید بمناولة و
چون بعضی اهل خارج از سلف اعتبار نمیکردند مگر آنچه
می شنیدند از زبان شیخ نه آنچه خوانده میشد بر ایشان
استدلال کرد مولف بر جواز این طریق باقوال معتبر
و گفت ورای الحسن والثوری ومالک
القراءة جائزة و دانسته است حسن بصری و سفیان
ثوری و امام مالک خواندن بر شیخ را روایت معتبر و صحت
روایت از ان بود و امام مالک که انکار میکرد بر مخالف انکار
سخت و بعضی از یاران وی گفته صحبت داشتم با وی
هفده سال پس ندیدم او را که خود خوانده باشد کسی
را بر کسی که میخواندند بر شیخ مالک ان بروی واحتج بعضهم
فی القراءة علی العالم بحدیث ضمام بن ثعلبة
و حجت آورده اند بعضی محدثان در باب جواز قراءة
بر عالم یعنی شیخ بحدیث ضمام بکسر ضاد ابن ثعلبه بفتح
مثلثه و سکون عین که تمام قصه اش مذکور گردد انشاء الله
قال للنبی صلی الله علیه وسلم آلله امرک ان
نصلی الصلوات الخمس تحقیق ضمام گفت مر پیغمبر خدا
را صلی الله علیه وآله وسلم آیا خدا فرموده است ترا اینکه
بگذاری نمازهای پنجگانه را یا بگذاریم ما قصلی بنون
بر دو آمده قال نعم فرمود آری فرمود بقول حمیدی است
و نزد قسطلانی ابو سعید حداد است قال گفت
حجت آورده در بعضی نسخ اینجا لفظ محمد است ظاهر
آنست که مراد مولف باشد فهذه قراءة علی النبی
پس این سئوال ضمام قراءة است بر پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم اخبر ضمام قومه بذلک
خبر داد ضمام قوم خود را که از جانب ایشان برای تحقیق
احکام آمده بود با آنچه آموخت از جناب آنحضرت
فاجازوه پس روا داشتند و قبول کردند قوم گفته
او را یا اصحاب روایت او را از آنحضرت با وجود آنکه او

وسیاح کرده شد برای من غنیمتها که در جنگ از کفار بدست آید و حلال کرده نشده است برای کسی پیش از من واعطیت الشفاعة
داده شده ام من شفاعت کبرا را برای عاصیان جمیع امم و کان النبی یبعث الی قومه خاصة وبعثت الی الناس عامة
و بود هر پیغمبر را فرستاده می شد بسوی قوم او کره تا تمامی بود و بر انگیخته شده ام من بسوی مردم همه باب اذا لم یجد ماء و لا ترابا
باب در حکم آنکه نیابد مصلی آب را و نه خاک را چنانکه کشتی باشد که دست بآب نرسد یا محبوس بود در جائی که دیوار او بمدر
باشد یا نجس باشد آیا نماز کند یا نه مولف از حدیث مذکور استنباط کرده بر جواز نماز چنانکه معلوم میشود حدثنا زکریا بن یحیی
قال حدثنا عبد الله بن نمیر قال حدثنا هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة انها استعارت من اسماء قلادة فهلکت
مرویست از عائشه که وی بعاریت گرفت از اسماء عقدی که در گردن آویزند پس گم شد فبعث رسول الله صلی الله علیه و سلم رجلا
فوجدها پس فرستاد پیغمبر خدا مردی را که آنرا بجوید پس یافت آن مرد آنرا چنانکه در حدیث سابق گذشت فادرکتهم الصلوة و لیس
معهم ماء فصلوا فشکوا ذلک الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فانزل الله آیة التیمم پس دریافت مردم نماز را
در جائی که نیست با ایشان آب پس نماز گزاردند بی وضو و گله بردند این را بسوی پیغمبر خدا پس نازل کرد خدا آیت تیمم را پس مطابقت حدیث
بهمین است که مردم بی وضو و بی تیمم نماز گزاردند چنانکه از حدیث معلوم شد که آن حضرت انکار نکرد و بعد از نزول
آیت تیمم بر بیان نماز مردم امر قرار مستقبل ثبوت شد یعنی استدلال تمام نیست فقال اسید بن حضیر لعائشة جزاک الله خیرا
پس گفت اسید بن حضیر مر عائشه را جزا دهد ترا خدا نیکی فوالله ما نزل بک امر تکرهینه الا جعل الله ذلک لک و للمسلمین فیه خیرا
سوگند بخدا فرود نیامد بتو کاری که نا خوش داری آنرا مگر آنکه گردانید خدا آنرا بتو و برای همه مسلمانان نیکی و بهتری باب التیمم
فی الحضر اذا لم یجد الماء و خاف فوت الصلوة و به قال عطاء در جواز تیمم در غیر سفر وقتی که نیابد مصلی آب را و ترسد گذشتن وقت نماز را
و باین قائل است عطا ابن ابی رباح شافعی نیز در حضر باین رفته لیکن قضا از مود واست و ابو حنیفه در حضر تیمم اگر در سه صورت
خوف فوت نماز جنازه و نماز عید اگر بوضو مقید شود یا ترس مرض یا زندگی رجنب او قال الحسن فی المریض عنده الماء و لا یجد من یناوله یتیمم
و گفته است حسن بصری مر وقت بیماری که نزد او آب است و نمی یابد کسی را که برساند بوی آب تیمم کند و اقبل ابن عمر من ارضه بالجرف
فحضرت العصر بمربد النعم و آمد ابن عمر از زمین خود که بجرف بود بفتح جیم و ضم را و سکون سهد آخر فا است موضعی است سه میل از مدینه
رسید وقت نماز عصر بمربد النعم نام موضعی است بکسر میم جای بستن دواب بود و بر دو میل از مدینه است فصلی پس نماز کرد تیمم کرده
در روایت مالک و شافعی صریح آمده مراد مولف همین است یعنی تیمم کرد ظاهر آنست که از قلم ناسخ افتاده و مسخ شده ثم دخل المدینة
والشمس مرتفعة فلم یعد پس داخل شد مدینه را و آفتاب بلند بود پس باز ده نکرد نماز را و وقت ولیل آورده است بر مذکور شد
کسانی که ابن عمر قصد کرده بود سفر نیست داخل حضر است چون گمان برده که تا رسیدن بمدینه وقت عصر خواهد رفت تیمم کرده از جهت
شد که تیمم در حضر نزد ابن عمر روا بوده است لیکن محتمل بود که ابن عمر وضو داشته باشد چرا که است که تجدید کند آب بیافت تیمم اتفاق
تجدید کرده و الله اعلم حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن جعفر بن ربیعة عن الاعرج قال سمعت عمیرا مولی ابن عباس
قال اقبلت انا و عبد الله بن یسار مولی میمونة زوج النبی صلی الله علیه و سلم حتی دخلنا علی ابی جهیم بن الحارث بن الصمة الانصاری
گفت عمیر پیش آمدم و عبد الله بن یسار مولی میمونه ام المؤمنین تا آنکه در آمدیم بالهم بر ابی جهیم فقال ابو جهیم اقبل النبی صلی الله علیه
و سلم من نحو بئر جمل گفت ابو جهیم پیش آمد پیغمبر خدا از جانب بئر جمل که جائی است مشهور در مدینه فلقیه رجل فسلم
علیه فلم یرد علیه النبی صلی الله علیه و سلم پس ملاقات کرد آن حضرت را مردی پس سلام کرد بر آنحضرت رد نکرد پیغمبر خدا جواب

فتح الاسلام | کتاب العلم

از بحث معین در خصوص سماع مقری (ابا ابی) انکار
تعلیم اقتبا کرده اند میگفت مالک چگونه کفایت نکند ترا
این طریق در حدیث و کفایت کند در قرآن و حال آنکه
قرآن بزرگتر و عظیم الخطر است از حدیث حدثنا
محمد بن سلام بتخفیف لام علی الاصح قال حدثنا
محمد بن الحسن بن عمران الواسطی قاضی واسط
بود فرد در سنه یکصد و هشتاد و شش و وی راجز درین بخاری
جز این حدیث نیست عن عوف ابن ابی جمیلة الاعرابی
که معروف باعرابی است و اعرابی نبوده عن الحسن
انه قال لا باس بالقراة علی العالم گفت حسن
بصری باک نیست در خواندن شاگرد بر محدث یعنی نزد محدث
بر شیخ حدثنا عبید الله بالتصغیر بن موسی
بن باذام العبسی ... عن سفیان الثوری
قال اذا قرئ علی المحدث فلا باس ان یقول
حدثنی گفت سفیان چون خواندی تو حدیث را
بر محدث باک نیست اگر بگوئی در روایت زدی با قفا
یعنی حدیث کرد مرا فلان چنانکه جائز است که بگوئی
لفظ اخبرنی قال و سمعت ابا عاصم یقول عن
مالک و سفیان القراة علی العالم و قراته سواء
گفت مولف شنیدم ابا عاصم ضحاک بن مخلد نبیل
شیبانی را که میگفت از مالک و سفیان خواندن بر شیخ
بر شیخ و خواندن شیخ خود مثل هم در برابر اند در صحت
نقل و طریق آنکه محدث گوید اخبرنی و بر روایتی از مالک
و شعبه و ابن ابی ذئب و ابی حنیفه و یحیی القطان عرض
بهتر است از سماع و لیکن مذهب جمهور آنست که
سماع از لفظ شیخ ارجح تر است از عرض طالب بر وی
و ابا عاصم روایت دارد نزد بخاری بی واسطه و
بالواسطه مرد در سنه دو صد و دوازده حدثنا
عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث عن
سعید هو المقبری در اصل ابن صفت ابی سعید
بود سعید است بسبب آنکه در بیت در بقیع و مدینه

جدار مسروق حجه دید به تیمم و علیه السلام تا آنکه پیش آمد آن حضرت بر دیوار پس مسح کرد روی خود را و دو دست خود را یعنی تیمم کرد پس رد کرد بروی سلام را استدلال باین حدیث بر ترجمه خالی از تکلف نیست در ترجمه تیمم برای نماز نا مذکور کرده و گویا قیاس کرده نماز را بر سلام چنانکه شراح گفته اند که آن هم از مستحبات است و این قیاس مع الفارق است و آن حضرت عادم ما چنانکه در شرع اعتبار کرده اند و دوری یک میل هم نداشت اما آنکه نزدیک بشهر بوده آنچه ظاهر است آنکه آنحضرت برای رد سلام با وجود قرب آب تیمم کرده بیان حسن آداب فرموده است و گرنه حدیث عایشه صریح است در آنکه آنحضرت را منع نیکرد مانند ذکر خدا هیچ حالی در کتب فقه مذکور با وجود آب برای دوام طهارت و دخول مسجد و مس کتب علمیه تیمم در طهارت کفایت و... **باب** هل ینفخ فی یدیه بعد ما یضرب بالصعید للتیمم آیا رواست که بدمد تیمم در دست خود بعد آنکه زده است بدو دست زمین را برای تیمم **حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا الحکم عن ذر عن سعید بن عبد الرحمن بن ابزی عن ابیه قال جاء رجل الی عمر بن الخطاب فقال انی اجنبت فلم اصب الماء** گفت ابزی آمد مردی بسوی عمر بن خطاب رضی الله عنه پس گفت جنب گشتم و نرسیدم آب را در بعض روایت جواب عمر را نقل نکرد و جوابش آن بود چنانکه نسائی آورده که لا یصلی حتی یجد الماء نماز نکند تا یابد آب را **فقال عمار بن یاسر لعمر بن الخطاب اما تذکر انا کنا فی سفر انا وانت فاما انت فلم تصل واما انا فتمعکت فصلیت فذکرت ذلک للنبی صلی الله علیه وسلم** گفت عمار بن یاسر عمر را آیا یاد نداری که ما یان بودیم در سفری من بودم و تو بودی در جنب شدیم چنانکه در بعض روایات مذکور است اما تو نماز نکردی و من غلطیدم در خاک و نماز کردم پس ذکر کردم حال خود را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم **فقال النبی صلی الله علیه وسلم انما کان یکفیک هکذا فضرب النبی صلی الله علیه وسلم بکفیه الارض ونفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه وکفیه** پس فرمود پیغمبر خدا جز این نیست کفایت میکرد ترا همچنین پس زد پیغمبر خدا بدو کف دست زمین را و دمید در آن و دو دست پس مسح کرد بآن هر دو دست روی و هر دو کف را بدانکه مولف رح از احادیثی که درین کتاب تیمم آورده همین یک ضربه و مسح کفین است گویند مذهب محدثین و امام احمد همین است نزد ایشان ضربه دیگر و مسح ذراعین واجب نیست و مشهور در تیمم واجب دو ضربه است یک ضربه برای روی و دیگر برای ذراعین تا مرفقین و احادیث صحیحه درین باب نیز بسیار است بعضی از فقها گفته اند که اول اصح است دلیلا و ثانی اصح مذهبا و قیاسا چنانچه خطابی نیز گفته که اقتصار بر کفین اصح است بحسب روایت و وجوب ذراعین اشبه است باصول و اصح است بحسب قیاس تیمم بر وضو اگر گویا این قیاس در برابر نص است پس نارسد باشد گوییم اولا که ما تنها بقیاس اثبات نکرده ایم بلکه قیاس برای ترجیح است اما آنکه روایتی که موافق قیاس بود راجح است بر خلاف آن که موافقت بقیاس ندارد و بآنکه گفته اند که حدیث عمار مضطرب است لا یقوم به احتجاج نیست در روایتی کفین و در دیگر روایت او کفین است و ابو داود از عمار ید به الی نصف الذراع و الی المرفق و در روایت دیگر ابو داود است الی المرفقین و در روایت دیگر ابن داود و النسائی از و الی الابطین و الی المناکب شیخ ابن حجر گفته احادیثی که وارد است در صفت تیمم صحیح نشده است از آن مگر حدیث ابی جهیم و عمار و ما سوای آن ضعیف است و مختلف فیه است در رفع بآن حضرت این قدر مذکور است در شرح سفر السعادة بسیط در شرح زیاده برین ایراد یافته و احادیث ضربتین از صحابه منقول است **باب التیمم للوجه والکفین** در بیان آنچه دانسته شده است که تیمم مر روی راست و هر دو کف دست را یعنی واجب همین است **حدثنا حجاج قال حدثنا شعبة قال اخبرنی الحکم عن ذر عن سعید بن عبد الرحمن بن ابزی عن ابیه قال عمار بهذا** روایت است از ابزی پدر عبد الرحمن که گفته است عمار حدیثی که در باب سابق از آدم گذشته لیکن در روایت حجاج که این است تصریح نیست و **ضرب شعبة بیدیه الارض ثم ادناهما من فیه ثم مسح بهما وجهه وکفیه** ... گفت زد شعبه هر دو دست زمین را پس نزدیک گردانید دست ها را از

شیخ الاسلام | کتاب العلم

صلی الله علیه وآله وسلم متکی بین ظهرانیهم در حال آنکه آنحضرت تکیه کرده نشسته بود در میان ایشان **فقلنا هذا الرجل الابیض المتکی** پس گفتیم این مرد سفید رنگ تکیه زده مراد سفید با سرخی است چنانکه در صفت حلیه شریف ثابت شده سفید صرف یا بمعنی صبیح است یعنی پاک و صاف بشره **فقال له الرجل یا ابن عبد المطلب** پس گفت مر آنحضرت را آن مرد ای پسر عبد المطلب چون عبد المطلب مشهور تر بود خصوصا در قوم این مرد ازین جهت باین نسبت خواند و در بعض نسخ بحذف حرف ندا نیز آمده **فقال له النبی صلی الله علیه وآله وسلم قد اجبتک** پس فرمود آنحضرت مر آن مرد را بتحقیق شنیدم یا جواب دادم ترا مراد از انشای جواب همین لفظ است نه حکایت از امر سابق چنانکه در بیع و شرا گویند بعت و اشتریت فروختم و خرید کردم و اجابت باین طریق تنبیه است بر آنکه سائل فوت کرده ادب را در آمدن مسجد شریف بی تکلفی و سوال او باکرم محمد یا ابن عبد المطلب که از مقام تعظیم دور تر است **فقال الرجل للنبی صلی الله علیه وآله وسلم انی سائلک فمشدد علیک فی المسألة** پس گفت مرد مر آنحضرت را در روزنامه ... بدی و سلام تحقیق من پرسنده ام ترا پس سختی کننده ام بر تو در سوال یا کار درشتم آن قسم **فلا تجد علی فی نفسک** پس غضب مشو بر من در دل خود از درشتی سوال **فقال سل عما بدا لک** پس فرمود بپرس آنچه ظاهر شود مر ترا و سبقت خاطر تو از سوال **فقال اسألک بربک ورب من قبلک آالله** همزه استفهام ممدوده **ارسلک الی الناس کلهم** پس گفت آن مرد سوال میکنم ترا بسوگند پروردگار تو و پروردگار کسی که پیش از تست آیا خدا فرستاده است ترا بسوی مردمان همه ایشان **فقال اللهم نعم** پس فرمود خدا و گواه ... بهمه مردم فرستاده است کلمه اللهم برای تاکید صدق و استشهاد است بمنزله قسم **قال انشدک بالله** بفتح همزه و ضم شین بمعنی با الله و اسالک بالله **آالله امرک ان نصلی الصلوات الخمس فی الیوم واللیلة** میپرسم ترا و سوگند میدهم ترا بخدا آیا خدا امر کرده است ترا که بگذاریم یا بگذاری نماز های پنجگانه را در روز و شب بصیغه متکلم و یا بر وزن معلوم و چون آنحضرت ماموریست و امت تابع اوست بطریق اولی مامور گردد **قال اللهم نعم** فرمود خدا و گواه آری **قال انشدک بالله آالله امرک ان نصوم هذا الشهر من السنة** گفت میپرسم ترا سوگند میدهم ترا بخدا آیا خدا فرموده است که روزه گیریم یا روزه داری تو ماه مبارک رمضان را از سال بصیغه متکلم نیز و ... در روایه است قال

ودہن یعنی نفخ کرد وپست کرد روی ودو دست را وقال النضر اخبرنا شعبة عن الحکم قال سمعت ذرا یقول عن ابن عبد الرحمن ابن ابزی
مولف گوید گفت نضر که خبر داد ما را شعبه از حکم گفت حکم شنیدم ذر را که میگفت از ابن عبد الرحمن ظاهر آنست که این تعلیق است ازمولفنا زکر
فوت نضر در سنه ثلث ومائتین است وبخاری درین سال هفت ساله بود قال الحکم وقد سمعته من ابن عبد الرحمن عن ابیه
قال قال عمار گفت است حکم بتحقیق شنیدم ام این حدیث را از پسر عبد الرحمن که سعید بن عبد الرحمن است از پدر او که عبد الرحمن است
گفت عبد الرحمن گفت است عمار مقصود مولف آنست که چنانچه حکم شنید داست قبلیت شنید از شیخ ذر که سعید بن عبد الرحمن است وشیخ
شیخ حکم است حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن الحکم عن ذر عن ابن عبد الرحمن بن ابزی عن ابیه
که عبد الرحمن است انه شهد عمر عبد الرحمن حاضر شد عمر را رضی الله عنه وقال له عمار وگفت مر عمر را عمار کنا فی سریة فاجنبنا
وقال تفل فیهما بودیم ما در سریه پس گشتیم ما یان جنب وگفت عمار تفل بجای نفخ یعنی تف کرد آن حضرت در هر دو دست نقل بکسر تا
نفخ است که باوی اندک آب دہن باشد یا آب دہان حدثنا محمد بن کثیر قال حدثنا شعبة عن الحکم عن ذر عن
ابن عبد الرحمن بن ابزی عن ابیه عبد الرحمن قال قال عمار لعمر تمعکت فاتیت النبی صلی الله علیه وسلم فقال یکفیک الوجه والکفین
مخاطب عمار عمر را رضی الله عنهما غلطیدم در خاک پس آمدم پیغمبر خدا را پس فرمود کفایت میکند ترا مسح روی با دو کف یا بسند سکند ترا مسح
کفی روی او کفین حدثنا مسلم قال حدثنا شعبة عن الحکم عن ذر عن ابن عبد الرحمن بن ابزی عن عبد الرحمن قال شهدت
عمر قال له عمار وساق الحدیث حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن الحکم عن ذر عن ابن عبد الرحمن
ابزی عن ابیه قال قال عمار فضرب النبی صلی الله علیه وسلم بیده الارض فمسح وجهه وکفیه **باب الصعید الطیب**
وضوء المسلم یکفیه من الماء خاک پاک آب وضوء مسلمان است بسنده است اورا از آب وقتی که قادر بر استعمال آب نباشد وقال
الحسن یجزیه التیمم ما لم یحدث وگفت حسن بصری کافیست مسلمان را تیمم مادامی که حدث نکند یعنی بیک تیمم فرایض وزوائد ادا کند
مادامی که منتقض نشده تیمم او وام ابن عباس وهو متیمم وامامت کرد ابن عباس اهل دعوی را حالی که او تیمم کرده بود وقال یحیی بن سعید
لا باس بالصلوة علی السبخة والتیمم بها گفت یحیی بن سعید باکی نیست نماز بر شوره زمین وتیمم آن حدثنا مسدد قال
حدثنا یحیی بن سعید قال حدثنا عوف قال حدثنا ابو رجاء عن عمران بن حصین قال کنا فی سفر مع النبی صلی الله علیه وسلم وانا اسرینا
حتی کنا فی آخر اللیل گفت عمران بودیم ما در سفری با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وما یان شب راه رفتیم تا بودیم در آخر شب وقعنا
وقعة ولا وقعة احلی عند المسافر منها افتادیم افتادنی یعنی خواب کردیم خواب کردنی ونیست واقعه شیرین تر مسافر را از آن تو
فما ایقظنا الا حر الشمس پس بیدار نکرد ما را مگر گرمی آفتاب وکان اول من استیقظ فلان ثم فلان ثم فلان یسمیهم ابو رجاء فنسی عوف
وبود اول کسی که بیدار شد فلان کس بود ونام برد آنها را ابو رجاء وفراموش کرده عوف که راوی است از ابو رجاء ثم عمر بن الخطاب الرابع
پستر بیدار شد عمر بن خطاب چهارم ایشان بود وکان النبی صلی الله علیه وسلم اذا نام لم نوقظه حتی یکون هو یستیقظ وبود پیغمبر
وقتی که خواب کردی بیدار نمیکردیم تا آنکه می بود که خود بیدار شدی لانا لا ندری ما یحدث له فی نومه زیرا که ما نمیدانستیم که چه رسید او را
در خواب بسیار میبود که وحی می آمد او را در خواب در رویای صادقه میدید یعنی اما الشیخ که دل او آگاه وبیدار است اگرچه بظاهر در خواب است
برشنید نامدکو بدان محسوسات کار چشم است نه کار دل پس منافات ندارد با آن حدیث که واقع شده تنام عینای ولا ینام قلبی فلما
استیقظ عمر ورای ما اصاب الناس پس هرگاه بیدار شد عمر ودید چیزی را که رسیده مردم را از خواب وگذشتن وقت نماز ونابودن آب
وکان رجلا جلیدا وبود عمر مردی صلب وتند فکبر ورفع صوته بالتکبیر حتی استیقظ لصوته النبی صلی الله علیه وسلم

کتاب العلم | شیخ الاسلام

قاضی عیاض گفت ظاهر آنست که آمدن این مرد بعد از اسلام او است تا ثابت کند از آنحضرت آنچه شنا
ایشان خبر داده بود رسولان فرستاده آنحضرت بسوی قوم وی
تقریر بعضی روایات نیست بر این تقدیر این کلام خیا
باشد از سابق ودین هست اخبار رسولت تا ما رسیده
من ورای بفتح میم من یعنی بسیم قومی ومن فرستاده
کسانی که عقب من اند از قوم من وانا ضمام بن
ثعلبة اخو بنی سعد بن بکر ومن ضمام بن ثعلبه
امرا در قبیله بنی سعد بن بکر بن هوازن یعنی یکی از ایشان
رواه موسی بن اسمعیل ابو سلمه تبوذکی است وعلی
بن عبد الحمید ازدی یعنی منسوب بمعن بن مالک
بفتح میم وسکون عین در سنه دوصد وبیست ودو مرد
شیخ مولف است این اسناد برشرط وی نبود بطریق
تعلیق آورده عن سلیمان ابن مغیره ابو سعید قیسی
است سنه یکصد وشصت وپنج عن ثابت البنانی
بضم موحده ودو نون منسوب بنانه که قبیله از قریش
است از عباد وزهاد وثقات اهل بصره است سنه یکصد
وبست وسه عن انس عن النبی صلی الله علیه
وآله وسلم بهذا یعنی روایت کرد این حدیث را موسی
وعلی الاسناد خود یعنی از ثابت بجای ابن شریک
است ودر بعضی نسخ ساقط است وچون فارغ شد
از عرض قراءة شروع کرد در مناوله وکتب وگفت
باب ما یذکر فی المناولة بیان چیزی
که ذکر کرده میشود در طریق مناوله وصورتش چنانکه
گذشت آنست که بدهد شیخ طالب را کتاب خود وگوید
این سماع من است از فلان یا تصنیف من است
پس اگر گوید روایت کن این را از من مقرون باجازت
باشد والا مجرد ازان وبنای روایت بر مجرد درست
نباشد علی الصحیح ومراد اینجا اول است ووی قائم
مقام سماع است نزد مالک وزهری ویحیی بن سعید
انصاری وجماعه وهست در آن اطلاق حدثنا واخبرنا
ما یبنا لکن فروتر است از مرتبه سماع نزد اکثر واین
غیر عرض ومناوله است که در آن طالب جا فرا میسازد
کتاب خود را ومینماید بر شیخ چنانکه گذشت وجمهور
روایت بآن نیز تجویز کرده اند وکتاب اهل العلم
بالعلم الی البلدان وبیان نوشتن علمات علم را
بسوی مردم شهرها مثلا که غالبا اند فرا بن قسمی علیحده
است از طرق تحمل حدیث صورتش آنست که بفرستد
شیخ برای غایب بخط خود یا امر کند دیگری را که بنویسد
بنوشتن بسم الله الرحمن الرحیم از فلان بن فلان
وبنویسد از مرویات خود حدیثی ونیست کند اجازت

فلما استيقظ شكى اليه الذى اصابهم پس تكبير گفت عمر وبلند كرد آواز خود را بتكبير تا آنكه بيدار شد از سبب آواز او پيغمبر خدا پس هرگاه بيدار شد آن حضرت شكوه كردند بسوى آن حضرت حالى را كه رسيده صحابه را فقال لاضير او لا يضير پس فرمود هيچ ضرر نيست شك كرده است عوف كه رجالا ضير يا لا يضير گفته يا لا يضير ضارع منتقل ارتحلوا فارتحل فسار غير بعيد ثم نزل فرمود كوچ كنيد پس كوچ كردند وراه رفت آن حضرت وكسى كه با او بود وراهى كه دور نبود وسبب ارتحال از آنجا آن بود كه فرمود اين موضع شيطان است يا از آنكه درآنجا آب نبود پس فرود آمد فدعا بالوضوء فتوضأ ونودي بالصلوة فصلى بالناس پس طلبيد آب وضو را پس وضو كردند وندا كرده شد بنماز يعنى اذان گفتند چنانكه مولف در آخر مواقيت تصريح كرده پس نماز گذارد آن حضرت بمردم يعنى بجماعت قضا كرد ظاهر آنست كه اين واقعه غير واقعه ليلة التعريس است كه در آنجا بلال را فرموده بودند كه بيدار باشد ودى بخواب رفت ودر اين واقعه روايت كرد اول كسى كه بيدار شد آنحضرت بود والله اعلم بالصواب فلما انفتل من صلوته اذا هو برجل معتزل لم يصل مع القوم پس هرگاه برگشت از نماز پس ناگاه آن حضرت واقف شد بمردى كه گوشه گرفته نماز نكرده است با قوم قال ما منعك يا فلان ان تصلي مع القوم فرمود چه چيز باز داشت ترا اى فلان از آنكه نماز گذارى با قوم فقال اصابتني جنابة ولا ماء پس گفت رسيد مرا جنابت وآب نيست كه غسل كنم قال عليك بالصعيد فانه يكفيك فرمود لازم است بر تو تيمم بخاك تحقيق بسنده ميكند ترا ثم سار النبي صلى الله عليه وسلم فاشتكى اليه الناس من العطش پس سير كرد پيغمبر خدا پس شكايت كردند بسوى آنحضرت مردم از تشنگى فنزل فدعا فلانا كان يسميه ابو رجاء نسيه عوف پس فرود آمد آن حضرت وطلب كرد فلان را نام مى برد او را ابو رجاء فراموش كرد آنرا عوف ودعا عليا فقال اذهبا فابتغيا الماء وخواند علي بن ابي طالب رضي الله عنه وفرمود برويد وطلب كنيد آب را فانطلقا فتلقيا امرأة بين مزادتين او سطيحتين من ماء على بعير لها پس رفتند وپيش آمد ايشان را زنى درميان دو مشك از آب سوار بر شترى كه او را بود ومزاده بفتح ميم وزاى مشك كلان وآنرا سطيحه نيز گويند شك كرده است عوف فقالا لها اين الماء پس گفتند آن زن را كجاست آب قالت عهدي بالماء امس هذه الساعة بودن من آب ديروز مثل همين ساعت ونفرنا خلوف ومردمان ما غايب اند بر آمده اند براى آب آوردن وگذاشته اند زنان واطفال را قالا لها انطلقي اذا قالت الى اين قالا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم گفتند مر آن زن را برو حالا گفت كجا بروم گفتند بسوى پيغمبر خدا قالت الذى يقال له الصابي قالا هو الذى تعنين فانطلقي گفت آن كسى كه ميگويند او را صابى آنرا گويند كه از دينى بدين ديگر ميل كرده باشد گفتند همان كس است كه خواستى تو آنرا برو بسوى او فجاءا بها الى رسول الله صلى الله عليه وسلم پس آوردند آن زن را بسوى پيغمبر خدا وحدثاه الحديث وگفتند آن حضرت را سخنى كه درميان ايشان وآن زن گذشته بود قال فاستنزلوها عن بعيرها فرمود فرود آريد او را از شتر او ودعا النبي صلى الله عليه وسلم باناء ففرغ فيه من افواه المزادتين او السطيحتين واوكى افواههما وطلبيد پيغمبر خدا ظرفى را پس ريخت در آن ظرف از دهنهاى هر دو مشك وبست دهنهاى هر دو واطلق العزالي وكشاد دهن پايان مشك ونودي في الناس اسقوا واستقوا فسقى من شاء واستقى من شاء پس منادى داده شد در مردم كه بنوشانيد ونوشيد وآب را بنوشيد خود را پس نوشانيد كسى كه خواست ونوشيد كسيكه خواست وكان آخر ذلك ان اعطى الذى اصابته الجنابة اناء من ماء قال اذهب فافرغه عليك وبود آخر آن كار آنكه داد آن حضرت كسى را كه رسيده بود او را جنابت ظرفى از آب فرمود برو پس بريز آب را بر خود وهي قائمة تنظر الى ما يفعل بمائها وآن زن استاده بود نظر ميكرد بسوى آنچه كرده مى شد بآب او وايم الله لقد اقلع عنها وانه ليخيل الينا انها اشد ملأة منها حين ابتدأ فيها وسوگند بخدا تحقيق

بعد نوشته پيش خود نگهداشت ونزد بعضى چنانكه كي نفر ديگر نيكو تر بين ... شروع است كنائي حساب موجودين ... ابو يك لغت جمع نموده نسخها نوشته بشهرها فرستاده تا مدار رسد تا تغيير در آن قرار يافته وترك رسم ما ورا آنرا وجه استدلال از اين ظاهر باشد ودر تلاى عبد الله بن عمر هم عين ابى وار چنانچه در صحيح نسخهاى صحيح ضبط است ابو عبد الرحمن قرشى نبيره عمر بن خطاب است سنه يكصد وهفتاد ويك وبعضى بقرينه تقديم يحيى كه اكبر است از عمرى سنا وقدرا گويند پسر عمرو بن عاص است ويحيى بن سعيد ومالك فوالك جاز او داست است عبد الله بن عمر ويحيى انصارى ومالك المذكور را كه مناوله كتابت است ودر روايت چنانكه اكثر شارحان بر رو رفته اند واحتج بعض اهل الحجاز في صحة المناولة استدلال كرده اند بعض علماء حجاز در درست بودن مناوله در حق روايت مراد حميدى شيخ مولف است وحجاز نام مكه ومدينه وقريات نواح او است بحديث النبي صلى الله عليه واله وسلم حيث كتب لامير السرية كتابا بحديث آنحضرت در وقتيكه نوشت براى سردار فوجى را كه در سال دوم پيشتر از واقعه بدر بر سر كفار فرستاده بود مكتوبى وآن عبد الله بن جحش برادر ام المومنين زينب بود وقال لا تقرأه حتى تبلغ مكان كذا وكذا وفرمود مخوان آنرا تا آنكه برسى جاى چنين وچنين كنايت از جاى مخصوص است فلما بلغ ذلك المكان پس هرگاه رسيد آن مكان را كه نشان داده بود آنحضرت وآن نخل بود ميان مكه وطايف قرأه على الناس واخبرهم بامر النبي صلى الله عليه واله وسلم خواند آن مكتوب را بر مردم وخبر داد لشكر را بحكم پيغمبر صلى الله عليه واله وسلم واين مناوله كنايت است از آنحضرت با مير جيش تا نقل كند از آنحضرت آنچه تصريح در آن مكتوب است وعمل كردن عبد الله بن جحش وبمردم روايت نمود كه آنحضرت چنين فرموده ودر اين مناوله معنى مكاتبه نيز هست فافهم حدثنا اسماعيل بن عبد الله ابن ابي اويس اصبحي مدنى قال حدثني ابراهيم بن سعد نبيره عبد الرحمن بن عوف عن صالح بن كيسان غفارى عن ابن شهاب زهرى عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود ان عبد الله بن عباس اخبره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث بكتابه رجلا ابن عباس خبر داد عبد الله را كه آنحضرت فرستاد مكتوب خود مردى را واوى عبد الله بن حذافه سهمى است از مهاجرين اولين وامره ان يدفعه الى عظيم البحرين وفرمود او را كه برساند كتاب او بسوى كلان رئيس بحرين بلفظ

بانسانده ازان حالت وتحقيق خيال كرده شد نزد ما كه سخت تر بود اندروی پری آب از ان مشک زمانی كه ابتدا كردند گرفتن آب را ازو واين معجزه ظاهر وآيتی قطعی بود بر صدق نبوت آن حضرت ودر روايت مسلم بن زرير آمده كه صحابه بعد ازان كه وضو كردند وخوراندند آب را وخود خوردند وغسل كردند هر كه مشکی داشت پر كرده بود ونزد اوی آن زن پر بود بلكه زياده بر آنچه سابق داشت فقال النبي صلى الله عليه وسلم اجمعوا لها فجمعوا لها من بين عجوة ودقيقة وسويقة پس فرمود جمع كنيد برای او طعامی پس گرد آوردند برای او از ميان خرما وآرد وتلخان كه همراه داشتند حتى جمعوا لها طعاما فجعلوه في ثوب وحملوها على بعيرها ووضعوا الثوب بين يديها تا آنكه جمع كردند برای آن زن طعامی پس گردانيدند آنرا در جامه وبر داشتند آن زن را بر شتر او ونهادند جامه طعام را پيش او وقال لها تعلمين ما رزئنا من مائك شيئا ولكن الله هو الذي اسقانا فرمود مر آن زن را ميدانی كه كم نكرده ايم ما از آب تو چيزی وليكن خدا آنكسی است كه آب داد ما را فاتت اهلها وقد احتبست عنهم پس آمد آن زن نزد مردم خود را وحال آنكه نگهداشته بود ازايشان فقالوا ما حبسك يا فلانة قالت العجب گفتند اورا چه چيز نگهداشته بود ترا ای فلانه گفت نگهداشت مرا امری غريب لقيني رجلان فذهبا بي الى هذا الرجل الذي يقال له الصابي ملاقات كردند مرا دو مرد پس بردند مرا بسوی آن مرد كه گفته می شود او را صابی ففعل كذا وكذا پس كرد چنان وچنان نقل ما جرا كرد فوالله انه لاسحر الناس من بين هذه وهذه سوگند خدا كه هر آينه او ساحر ترين مردم است از ميان اين واين وقالت باصبعيها الوسطى والسبابة فرفعتهما الى السماء والارض واشارت كرد بهر دو انگشت ميانه وسبابه پس برداشت هر دو انگشت بسوی آسمان در حالی كه مراد او آسمان وزمين بود او لرسول الله حقا وگفت آن يا او بتحقيق پيغمبر خدا است برحق فكان المسلمون بعد ذلك يغيرون على من حولها من المشركين ولا يصيبون الصرم الذي هي منه پس بودند مسلمانان كه غارت ميكردند بر جاهائی كه گرد او بود از مشركان ونميرسيدند بجائی كه نزول داشت بر آب باخانهای اجماعت فقالت يوما لقومها ما ارى ان هؤلاء القوم يدعونكم عمدا پس گفت آن زن روزی قوم خود را آنچه ميدانم اينست كه بتحقيق اين قوم ميگذارند شما را از اسلام اين مسلمانان با وجود قدرت وديده ودانسته از روی نادانی وفراموشی ومعنی آنست كه من نميدانم برای چه امتناع می آرند شما را از اسلام اين مسلمانان با وجود قدرت ديده ودانسته بتارات نيكنند فهل لكم في الاسلام پس آيا هست شما را در اسلام رغبتی فاطاعوها فدخلوا في الاسلام پس قبول كردند گفتار او را ودر آمدند در اسلام قال ابو عبد الله گفت مولف در تفسير صابی صبا خرج من دين الى غيره بيرون آمد از دينی بسوی غير آن دين وقال ابو العالية الصابئين فرقة من اهل الكتاب يقرؤن الزبور وگفته است ابو العاليه صابئين گروهی اند از اهل كتاب كه ميخوانند زبور را ومقصود مولف فرق است ميان صابی كه در حديث ذكر است وميان صابی كه منسوب است باين طايفه

باب اذا خاف الجنب على نفسه المرض او الموت او خاف العطش تيمم

وقتی كه بترسد جنب بر خود بيماری را يا موت را از آن يا نباردن آب كه برسد تشنگی را بر خود يا بر رفيق خود تيمم كند ويذكر ان عمرو بن العاص اجنب في ليلة باردة فتيمم وتلا ولا تقتلوا انفسكم ان الله كان بكم رحيما وذكر كرده می شود كه عمرو بن العاص جنب شد در شبی كه سرد بود پس تيمم كرد وخواند برای تائيد فعل خود از قول خدا ومكشيد خود را بتحقيق خدا است بشما رحمت كننده فذكر للنبي صلى الله عليه وسلم فلم يعنف پس ذكر كرده شد اين فعل عمرو پيغمبر خدا را پس ملامت وسرزنش نكرد او را وملامت نا كردن تقرير است پس حجت باشد حدثنا بشر بن خالد قال حدثنا محمد هو غندر عن شعبة عن سليمان عن ابي وائل قال قال ابو موسى لعبد الله بن مسعود اذا لم يجد الماء لا يصلي گفت ابو وائل گفت ابو موسى مر ابن مسعود را وقتی كه نيابد جنب

وی نزد برود دولت ومملكت ايشان اندروی زمين بالی ومضمحل گشت تا آنكه باقی نماند هيچ كی از ايشان تا خلافت عمر رضی الله عنه ومناسبت حديث بترجمه باب نسبت كه آن حضرت كتاب خود را ناخوانده وناشنيده برسول خود سپرده اجازت داد ورا كه اسناد كند آنرا با آنحضرت وگويد بعظيم بحرين كه اين كتاب پيغمبر خدا است صلى الله عليه وآله وسلم واين مناوله ماند ولازم ميگردد عمل بر مبعوث اليه آنچه در ان كتاب است تا صحت بسناد وی با آنحضرت واين مكاتبه اند حدثنا محمد بن مقاتل بضم ميم اسم فاعل بفوقانيه ابو الحسن مروزی است سنه دو صد وسی وشش قال اخبرنا عبد الله يعنی ابن مبارك كه والا ستا تب است ودرين بعد طبقه صحابه مراد از عبد الله نزد اطلاق همين است قال اخبرنا شعبة عن قتادة عن انس بن مالك قال كتب النبي صلى الله عليه وآله وسلم كتابا نوشت آنحضرت كتابی را بسوی عجم يا روم چنانچه در كتاب اللباس بيايد بكسری وقيصر ونجاشی چنانكه در روايت مسلم آمده او امر نوشتن است اين او لاخرن يكتب فقيل له انهم لا يقرؤن كتابا الا مختوما پس گفته شد مر آنحضرت را كه تحقيق ايشان يعنی روم يا عجم نمی خوانند كتابی را مگر مهر كرده شده فاتخذ خاتما من فضة پس گرفت آنحضرت انگشتری را از نقره نقشه محمد رسول الله كه نقش آن خاتم اين عبارت بود در سه سطر نووی گفته سطر اول الله وسطر دوم رسول وسطر سوم محمد بوده وقد حواشی بر عكس آن نوشته واسلم كانی انظر الى بياضه في يده فانس گويد گويا كه من ناظر الحال می بينم بسوی سفيدی انگشتری در دست مبارك او ومقصود بيان حسن جمال وآب وتاب دست مبارك وكمال حفظ اين حال واظهار استاد ومانست فقلت لقتادة شعبه گويد پس گفتم من قتاده را من قال نقشه محمد رسول الله كيست كه گفته نقش انگشتری اين عبارت بود قال انس گفت قتاده آن قايل انس است ومناسبت اين حديث بترجمه مكاتبه واتخاذ انگشتر برای ختم ناعتماد بكتاب ظاهر است ليكن با جزو اول ترجمه كه مناوله است باعتبار تقدير اعتزاض اين مكتوب است برسول خود كه وقوع آن از مناسبات ديگر معلوم شده وبايد دانست كه ذكر كرده مولف دو قسم بقيه اقسام تحمل حديث را كه اجازه مجرده وارسال وغيره باشد

باب من قعد حيث ينتهي به المجلس بيان حال كسی كه نشست ودر جائی كه تمام می شود در آنجا مجلس ومن رای فرجة في الحلقة فجلس

آب یابانماز کنند ابوموسی بطریق استفهام پرسید از عبداللہ بن مسعود گویا معلوم کرده بود که مذهب ابن مسعود این است که نماز نکند قال عبد اللہ لو رخصت لهم فی هذا کان اذا وجد احدهم البرد قال هکذا گفت عبداللہ اگر رخصت دهیم ایشان را درین کار از ملاحظه برودت تیمم کرده نماز کنند باشد یعنی بادشاه تیمم کرد یا به برو داگر ایشان تعنی تیمم و صلی ابوموسی تفسیر کرده است قول ابن مسعود را قلت فاین قول عمار لعمر گفت ابوموسی گفتم ابن مسعود را پس کجاست قول عمار که با عمر رضی اللہ عنه گفته و در حدیث سابق گذشت قال انی لم ار عمر قنع بقول عمار گفت ندیدم عمر را که قناعت کرده بقول عمار حدثنا عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال سمعت شقیق بن سلمة قال کنت عند عبد اللہ وابی موسی فقال له ابوموسی ارأیت یا ابا عبد الرحمن اذا اجنب فلم یجد الماء کیف یصنع فقال عبد اللہ لا یصلی حتی یجد الماء گفت شقیق بودم نزد عبداللہ وابوموسی پس گفت ابوموسی آیا دیدی ای ابو عبد الرحمن وقتی که جنب شود کسی و نیابد آب چکار کند پس گفت عبداللہ نماز نکند تا آنکه بیابد آب را فقال ابوموسی فکیف تصنع بقول عمار حین قال له النبی صلی اللہ علیه وسلم کان یکفیک پس گفت ابوموسی مر ابن مسعود را پس چه میکنی تو بقول عمار وقتی که فرمود او را پیغمبر کفایت میکرد ترا تیمم قال الم تر عمر لم یقنع بذلک منه گفت آیا ندیدی تو عمر را که قناعت نکرد بقول او از وی فقال ابوموسی فدعنا من قول عمار کیف تصنع بهذه الآیة پس گفت ابوموسی قطع نظر کردیم از قول عمار چه میکنی تو با این آیت تیمم که نص است و معنی فما دری عبد اللہ ما یقول پس ندانست عبداللہ که چه گوید جواب ابوموسی فقال انا لو رخصنا لهم فی هذا لاوشک اذا برد علی احدهم الماء ان یدعه ویتیمم فقلت لشقیق فانما کره عبد اللہ لهذا قال نعم پس گفت عبداللہ تحقیق ما اگر رخصت دهیم مردم را درین امر هر آینه نزدیک و زود است وقتی که آب سردی کند بریکی ازین مردم اینکه بگذارد آب را و تیمم کند ابوموسی گوید گفتم شقیق را آیا خوش نداشت عبداللہ تیمم را مگر ازین ملاحظه یعنی ما بینه و مسامحه مردم گفت شقیق آری این چنین است اگر گوئی فتوی عمر و ابن مسعود که از کبار علمای صحابه اند بعدم قبول این رخصت و ترک نماز چگونه روا باشد با آنکه این رخصت بنص کتاب و سنت ثابت شده گوئیم عمر و ابن مسعود تاویل کرده اند آیه کریمه او لامستم النساء را به مباشرت فاحشه که التقاء ختانین بغیر جماع باشد پس تیمم را بدل وضو میدانند نه بدل غسل پس جنب را تیمم روا نداشته اند لیکن پوشیده نماند که این جواب اعتذاری از مخالفت نص قرآنی میتواند شد اگرچه این تاویل منافاتی دارد بقول ابن مسعود که آخر در اعتذار ابوموسی گفته با آنکه سخن در عدم وجدان آب است و صلاح امر دینی که صورت برد موجب آن نیست که دم جایز نکنند لیکن احادیث که ناطق است به تیمم مرجنب را جواب نمیشود و ظاهر آنست که این مناظره ابوموسی با ابن مسعود بعد انتشار نبوت است و جواب عمر خطاب بالفصل نیز بعد از رحلت آن حضرت است و خفای آن یعنی بر ایشان بغایت بعید است و آنکه ابن مسعود گفته که عمر رضی قناعت بقول عمار نکرد دلیل سخن است عمار که از صحابه عدل و ثقه بود حدیثی را از پیغمبر روایت کند چه گنجایش دارد که عمر قبول نکند اگر عمر حرفی که ناظر در استنکاف قول عمار باشد هم منقول نیست

باب التیمم ضربة

تیمم زمین یکضربت است حدثنا محمد بن سلام قال حدثنا ابو معاویة عن الاعمش عن شقیق قال کنت جالسا مع عبد اللہ وابی موسی الاشعری فقال له ابوموسی لو ان رجلا اجنب فلم یجد الماء شهرا اما کان یتیمم ویصلی فقال عبد اللہ لا یتیمم وان لم یجد الماء شهرا گفت شقیق نشسته بودم با ابن مسعود و ابوموسی پس گفت ابوموسی مر ابن مسعود را اگر جنب کند مردی و نیابد آب یکماه آیا نکند تیمم و نماز گذارد پس گفت عبداللہ بن مسعود تیمم نکند اگرچه آب تا یکماه نیابد و تیمم کار او را اعتراری نیست فقال له ابوموسی فکیف تصنعون بهذه الآیة فی سورة المائدة فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا پس گفت برای او ابوموسی پس چه میکنید با این آیت که در سوره مائده موجب تیمم است فقال عبد اللہ لو رخص لهم فی هذا لاوشکوا اذا برد علیهم الماء ان یتیمموا الصعید پس گفت عبداللہ اگر رخصت داده شود ایشان را در تیمم هر آئینه قریب است

هم جالس فی المسجد والناس معه اذ اقبل ثلثة نفر تحقیق پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم در اثنای که نشسته بود در مسجد و مردم با وی ناگاه رو آوردند سه کس یعنی از گذشتگان راه مسجد فقربستیع مردم از سر راه فاقبل اثنان الی رسول اللہ پس متوجه آمدند دو کس از ایشان بسوی پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم وذهب واحد قال فوقفا علی رسول اللہ گفت ابو واقد لیثی ایستادند آن دو کس بر مجلس پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم فاما احدهما فرأی فرجة فی الحلقة فجلس فیها یکی از آن دو کس پس دید کشادگی در وسط مجلس پس نشست در آن فرجه واما الآخر فجلس خلفهم و اما دیگر از آن پس نشست مردم واما الثالث فادبر ذاهبا و اما سوم پس پشت داد و برو و رو بازگشت فلما فرغ رسول اللہ پس هرگاه فارغ شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم از شغلی که در آن بود از ارشاد و اذکار یا خطبه یا جز آن قال الا اخبرکم عن النفر الثلثة خبر دهم آیا خبر دهم شما را از حال این سه کس اما احدهم فاوی الی اللہ فآواه اللہ اول بتصریح مجره و ثانی بجا ماندی از ایشان پس آمد بسوی خدا و در آمد بمجلس وی پس جا داد وی را خدا کنایت است از مجازات او بجزا مناسب عمل چنانکه وی ملتجی بحق و فضیل مجلس آن گردید و بر رحمت الهی شد و رحمت و رضای الهی بر شامل حال گشت واما الآخر فاستحیی فاستحیی اللہ منه و اما مرد دیگر پس شرم کرد از ازدحام و صحابه که ترک مزاحمت نمود بر ایشان حلقه چون بیگانگی گنجایش ندید یا حیا کرد از رفتن از مجلس با آنکه چنانکه در بعضی روایات آمده که گذشت و وی از اندکی یعنی بر حال خود ایستاده ره و ستوقف ماند پس الذکر آمد و نشست فاستحیی اللہ منه پس شرم کرد خدا از وی یعنی جزا او را مناسب عمل کرد بانداز عقاب و رحمت نمود و این هر دو ممدوح اند که رغبت در حضور مجلس علم نمودند و از عاد و ب تجاوز نکرده لیکن اول افضل است بسبب مبادرة بمواظبت مجلس شریف رسید فرجه حلقه چون فضیلت شد فرجای حلقه نماز سر ادب طالب علم آنست که اگر فرجه در مجلس بیابد خود را برکند و الا هر جا که نزد مجلس جا یابد نشیند و تنگ نکند بر مردم واما الثالث فاعرض فاعرض اللہ عنه واما سیوم پس رو گردان شد از مجلس شریف سر او نیز هم جهت نامرادان و این محمول بر آنجه کسی است که اعراض کرده رو نمود به نسبت این افعال بسوی حق جل شانه مجاز است بر سبیل مشاکله جزا باعمال و حقیقت این افعال در آنجا درست نباشد بلکه مراد لوازم اوست چنانچه مذکور شد

باب قول النبی صلی اللہ علیه وآله وسلم رب مبلغ اوعی من سامع

رب مبلغ ...

دستی که بروی کند بر پیشانی آب تیمم کنند بخاک الجنب فتکلم حتى فتقطن اول هم گفت ابو موسیٰ گفتم عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه شما این رخصت را اگر رخصت عمل گفت آری حفظ ابو موسیٰ لم تسمع قول عمار لعمر بن الخطاب رضی گفت ابو موسیٰ یا اشتغل

قول عمار را که بر گفته است بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حاجة فاجنبت فلم اجد الماء فتمرغت فی الصعید کما تمرغ الدابة فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بکاری پس جنب کردم و نیافتم آب را پس غلطیدم در خاک چنانکه می غلطد چارپا پس ذکر کردم ذلک للنبی صلی الله علیه وسلم فقال انما کان یکفیک ان تصنع هکذا پس فرمود البته کفایت میکرد ترا که میکردی اینچنین وضرب بکفه ضربة علی الارض ثم نفضها زد بکف دست یک زدنی بر زمین پس ترد میدید نفس وو دور کرد غبار را ثم مسح بها ظهر کفه بشماله او ظهر شماله بکفه تو مسح بها وجهه پس مسح کرد آن ضربه پشت کف راست بدست چپ یا پشت شمال بکف دست خود پس مسح کرد بهر دو دست روی خود را فقال عبد الله افلم تر عمر لم یقنع بقول عمار پس گفت ابن مسعود آیا ندیدی عمر را که قناعت نکرد بقول عمار وزاد یعلی عن

الاعمش عن شقیق قال کنت مع عبد الله وابی موسی فقال ابو موسیٰ الم تسمع قول عمار لعمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعثنی انا

وانت فاجنبت فتمعکت بالصعید فاتینا رسول الله صلی الله علیه وسلم فاخبرناه فقال انما کان یکفیک هکذا ومسح وجهه وکفیه واحدة زیادتی که درین روایت اشارت کرده لفظ واحدة است که صریح است درآنکه یک ضرب مسح روی و کف کرده گفته اند درین حدیث چند معلوم میشود اکتفا بضرب واحد و تقدیم مسح کف بر وجه و اکتفا بظهر یک کف و عدم مسح ذراعین و مسح وجه بکار دستکل در کف یا برعکس آن چنانکه در روایت نیلی است و تمام استنباطات محل سخن است اول آنکه میتوان گفت که طریقه تیمم معروف و معلوم همگنان بوده است چون درین مقام رد فعل عمار بود که بر خاک غلطید همین قدر که اکتفا بمسح وجه و کف است اقتصار فرموده یعنی مقصود بیان حقیقت تیمم نبوده است بلکه اشاره فرموده بتیمم و نیز عبارت حدیث احتمال دارد که واحدة صفت مسح باشد و تیمم هم ضربه باشد و این عبارت اکثر ازین استنباطها اضمحلال یافت نووی گفته که اصح منصوص در حقیقت تیمم دو ضربه است و مذهب اکثر جمهور علما و احادیث صحیحه درین باب بسیار است و بالله التوفیق **باب** بتنوین است و این باب ترجمه ندارد و در بعضی روایات لفظ باب هم ساقط است و حدیث داخل باب اول داشته اند و پوشیده نماند که درین حدیث اشاره است بتیمم نیست و در روایت بفضل باب سابق وارد **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا عوف عن ابی رجاء قال حدثنا عمران بن حصین الخزاعی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رأی رجلا معتزلا لم یصل فی القوم گفت ابو رجاء حدیث کرد ما را عمران که پیغمبر خدا دید مردی را در حالی که گوشه گرفته است نماز نگزارد با مردم فقال یا فلان ما منعک ان تصلی فی القوم پس فرمود ای فلان چه چیز باز داشت ترا از آنکه نماز گزاری با مردم فقال یا رسول الله اصابتنی جنابة ولا ماء گفت ای رسول خدا رسیده مرا جنابت و آبی نیست که غسل کنم قال علیک بالصعید فانه یکفیک

بسم الله الرحمن الرحیم كتاب الصلوٰة

بدانکه نماز بعد از ایمان افضل عبادات و اشرف طاعات است و معراج مقربان است آنکه در موجب صرف توجه ظاهر و باطن از ما سوی الله بحقیقت حضرت عبد بجناب اقدس چون بنده بخلوص نیت و صفا طویت وجه باطن بجناب حق انداخت و عزم خود و پیکر ظاهر را بمنصب تقدیس و تنزیه و تحمید و توحید قیام نمود و متکلم شد بکلام ازلی بوبیره که صادر است از ذات مقدس بدل و جان خشوع و خشوع نمود بمقام احسان که معراج عبارت از آن است رسید نسبت این حال بحرکات ظاهر نسبت روح بیدن است و تن هنگامی بوجود آید که روح ببدن پیوندد و جان بی تن از استکمال حدود است و تن بی جان اشتباه آن نزدیک زیاده درین اشارتی است غیر دو که زبان قلم تنگ و دل وقت تنگ تر از آن است این قصه دراز است بگفتار نگنجد **باب** کیف فرضت الصلوٰة فی الاسراء

آنحضرت را مار شتر بیش بود آن در بیان حدیث و تبلیغ احکام بجا بمانند و این مرتبا ابوبکره بود که خود را مسبب رشته بلال و بیر دور رسانیدن آن احتمال آنست که بهر دو باشند او بزمامه که بسته بود یعنی حکام شک از وی است فقال ای یوم هذا پس فرمود کدام روز است این روز فسکتنا حتی ظننا انه سیسمیه سوی اسمه پس خاموش ماندیم تا آنکه گمان بردیم که از بسیار ادب معلوم کرد آنحضرت را نزدیک است که نام می برد او را جز نام مشهور که دارد قال الیس یوم النحر قلنا بلی فرمود آیا نیست این روز نحر گفتیم آری سند نحر است قال فای شهر هذا فرمود پس کدام ماه است این فسکتنا حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه پس خاموش ماندیم تا آنکه گمان کردیم که نام می کند او را جز نام او فقال الیس بذی الحجة پس گفت آیا نیست این ماه ذی حجه قلنا بلی گفتیم آری همچنین است مقصود ازین سوالات تنبیهات تمهید و توطیه امری است که بعد ازین بیان فرماید تا مستمعان تمام اهتمام اقبال نمایند و از عظم و خطیر انکارند و آن امر خوب تمکین خاطر ایشان شود در بعضی روایات سوال از بلد بیان آن نیز آمده قال فان دماءکم واموالکم واعراضکم بینکم حرام فرمود بدرستی خونهای شما و مالهای شما و آبروهای شما در میان شما حرام است که ناحق از همدیگر تعرض کنند آن کحرمة یومکم هذا فی شهرکم هذا فی بلدکم هذا مانند حرام بودن روز شما یعنی در ماه شما این نیست و در شهر شما که این نیست و این تاکید است در بیان حرمت این اشیا تشبیه وی بانچه معروف است در آنچه ترا ایشان از حرمت این سه محال از ایام جاهلیت پیش از ورود شرع متصور نبود و حیح این برسه و چون این حکم عام بعاشر حاضرین تبلیغ نمود فرمود لیبلغ الشاهد الغائب گوکه برساند هرکه حاضر است این حدیث مر غائب را فان الشاهد عسی ان یبلغ من هو اوعی له منه پس بدرستی که حاضر نزدیک است که برساند کسی را که از وی نگه دارنده تر است این حدیث را از آن حاضر **باب** العلم قبل القول والعمل ودر وقت پیغامبر وارد العلم قبل القول والعمل علم پیش از قول و عمل شرعی است ظاهر است که مراد تقدم باعتبار شرف و کسب شرف است چه تقدم بسبب ذات و وجود متعلق فرض شرعی باشد و همچنین مراد علم شرعی است

باب در بیان آنکہ چگونہ فرض شد این نماز در شبی کہ بردند آنحضرت را بآسمان وقال ابن عباس حدثنی ابو سفیان فی حدیث هرقل فقال یأمرنا یعنی النبی صلی اللہ علیہ وسلم بالصلوٰۃ والصدق والعفاف گفت ابن عباس حدیث کرد مرا ابو سفیان در حدیث هرقل پس گفت ابو سفیان میفرمود ما را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بنماز و راستی در گفتار و بازماندن از هرچہ حرام و ناروا فرمود حق است این جزو حدیثی است کہ باندک مناسبت ترجمہ باب آورده حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن یونس عن ابن شہاب عن انس بن مالک قال کان ابو ذر یحدث ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت انس بود ابو ذر کہ حدیث میکرد کہ پیغمبر فرمود قال فرج عن سقف بیتی وانا بمکۃ شکافتہ شد از سقف خانہ کہ در آن بودم در حالی کہ در مکہ ام فنزل جبرئیل ففرج صدری ثم غسلہ بماء زمزم پس فرود آمد جبرئیل و چاک کرد سینہ ام را پس شست آن را بآب زمزم کہ شریف ترین آبہاست ثم جاء بطست من ذهب ممتلئ حکمۃ وایمانا پس آورد طشتی را از طلا کہ پر است از روی علم متقن کہ متعلق بذات وصفات الہی واحکام وی تعالی است وایمان و گفتہ اند طشت عبارت از حقیقت محسوس است از حکمت و ایمان چیزی باشد از امور محسوسہ باشد و موجب کمال ایمان و حکمت بود باطلاق اسم مسبب بر سبب یا از قبیل تشبیہ معقول بمحسوس است چنانکہ مرگ را بکبش املح تشبیہ داده اند پس از قبیل ذکر مشبہ بہ و اراده مشبہ خواهد بود و میتوان گفت کہ ظرفیت طشت مر بودن آن حکمت و ایمان را از قبیل ظرفیت کوزه مر بودن آن آب است بلکہ از قبیل آنست کہ میگویند جواہر محل اعراض نسبتہ چیزی است بمعنی تعلق خاص پس توان کہ فراوان علم و ایمان را بحکمت و تقدیر الہی تعلق خاص باین طشت داده باشند و از اینجا نقل کرده متعلق بسینہ مبارک آن حضرت ساختہ باشند و از حضرت مردود کہ ظرفیت سینہ و رحمتی کہ از لوازم محبت است ہم از این قبیل خواهد بود فافرغہ فی صدری ثم اطبقہ پس ریخت آنچہ در طشت بود در سینہ من پس بہم پیوست سینہ را و مہر کرد بر آن تا محفوظ باشد و وسوسہ شیطان از آن راه نبود و پوشیده نماند کہ شق صدر شریف آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہمین طریقہ یکبار دیگر در ایام صبا کہ در خانہ حلیمہ تشریف داشتند واقع شده است و حکمت در آن شق آن بود کہ از اول نشاۃ بکمال اخلاق بر آید چنانکہ درین مرتبہ حکمت آنست کہ پذیرای معارف ذاتیہ و کمالات بیہ قدسیہ گردد صلی اللہ علیہ وسلم ثم اخذ بیدی فعرج بی الی السماء پس گرفت جبرئیل دست مرا و عروج کرد با من بسوی آسمان کہ نزدیک است فلما جئت الی السماء الدنیا قال جبرئیل لخازن السماء افتح وبر گاه آمدم بسوی آسمان دنیا گفت جبرئیل مر حافظ و را آسمان را بکشای در قال من هذا قال جبرئیل گفت خازن کیست این در باز شده گفت جبرئیل ہست قال هل معک احد قال نعم معی محمد گفت خازن آیا ہست با تو کسی گفت آری با من محمد است صلی اللہ علیہ وسلم فقال أرسل الیہ قال نعم گفت آیا فرستاده شده بسوی او کہ بیاید با تو گفت آری فلما فتح علونا السماء الدنیا فاذا رجل قاعد علی یمینہ اسودۃ وعلی یسارہ اسودۃ پس ہر گاه کشاده در آسمان آمدیم بر آسمان دنیا ناگاه دیدم مردی را کہ نشستہ است بر دست راست او اشخاص بسیار است و بر دست چپ او نیز اشخاص بسیار اذا نظر قبل یمینہ ضحک واذا نظر قبل یسارہ بکی وقتی کہ مینگریست جانب دست راست خنده میکرد و وقتی کہ میدید جانب دست چپ گریہ میکرد فقال مرحبا بالنبی الصالح والابن الصالح پس گفت آمدی و خوش آمدی بجای فراخ رسیدی ای پیغمبر صالح و پسر صالح حرف باز باید است صلاح صفتی است جامع جمیع صفات حمیده و لہذا در باب انبیا فرموده خدا وکان من الصالحین قلت لجبرئیل من هذا قال هذا آدم وهذه الاسودۃ عن یمینہ وشمالہ نسم بنیہ گفتم جبرئیل را کیست این مرد گفت این مرد آدم است علیہ السلام و این اشخاص از جانب یمین و شمال ارواح و اشخاص فرزندان اویند فاهل الیمین منہم اهل الجنۃ والاسودۃ التی عن شمالہ اهل النار پس اهل یمین از ایشان بہشتیان اند و اشخاص کہ از جانب شمال اند دوزخیان فاذا نظر عن یمینہ ضحک واذا نظر قبل شمالہ بکی پس وقتی کہ بجانب یمین خنده کرد و وقتی کہ دید جانب شمال گریہ کرد و مراد آن نیست کہ ارواح در آسمان پہلوی آدم بودند بلکہ مقرر شده است باحادیث صحیحہ

علما وارثان پیغمبران اند و مراد از علم تفسیر و حدیث است چنانکہ در روایت حدیث است کہ انبیا بطریق میراث آورده و آن حق است و ان الانبیاء لم یورثوا دینارا ولا درہما وانما ورثوا العلم و تحقیق پیغمبران میراث نگذاشتند دیناری و نہ درہمی بلکہ میراث گذاشتند علم را مگر آنکہ تبعیت وی نسخ تعقیب ماکسر آن اعتبار نقل بیشی ارث یافتہ اند علما از پیغمبران علم را فمن اخذه اخذ بحظ وافر پس کسی کہ گرفت آن را تحصیل نمود گرفت نصیب تمام از سعادات ابدی و گنج معنوی قلبی کہ مستعد میراث نبوت و خلافت آن باشد یا مراد آنست کسی کہ گرفت و خواہد کہ حاصل نماید گیرد نصیبی وافر یعنی قانع نگردد بادنی آن ومن سلک طریقا یطلب بہ علما وکسی کہ رفت راہی را کہ طلب میکند در آن علمی از علوم دین سہل اللہ لہ طریقا الی الجنۃ آسان کند خدا تعالی مر او را راہی بسوی بہشت مراد بیان آنست کہ در حقیقت طریق موصل مقصود است یا توفیق اعمال صالحہ یا طریقی در آخرت این جملہ حدیث است باعتبار کہ ثابت شده از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و چون بیشتر طرق سند مستقیم نبود موصول نیاورد وقال جل جلالہ فرموده خدای پاک است وی انما یخشی اللہ من عبادہ العلماء یعنی نمی ترسد خدا را از بندگان وی مگر علما کہ شناسا ہستند و کمال قدرت او و بندہ یا لا ختلہ شجر و تصور خود بر قدر علم و معرفت خشیت بیشتر آنجاست کہ سرور عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود انی اخشاکم للہ واتقاکم لہ یعنی خائف ترین و پرہیزگار ترین شما ام مر خدا را وقال دیگر فرمود خدا وما یعقلہا الا العالمون و در نمی یابد امثال را کہ در قرآن آمده یعنی حسن و مقاصد آن مگر آنکہ دانا اند پس معنوی علم در پی شد چنانچہ باید وقال دیگر فرمود وقالوا لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر و گفتند کافران ہنگام در آمدن در دوزخ اگر می بودیم کہ می شنیدیم کلام پیغمبر را گوش قبول یا کشف و تفتیش باعلم میدانستیم تا جنون را میبرد از دواع سنگشتن نمی بودیم امروز در شمار یاران دوزخ وقال وفرمود هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون یعنی آیا برابرند آنان کہ میدانند و آنان کہ نمیدانند یعنی نزد شما برابر نیستند و از علم خشیت و تقوی تا ملکہ اثر حمل بیاید وقال النبی فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنانچہ بعد در باب مصنف موصول آورده من یرد اللہ بہ خیرا یفقہہ فی الدین وانما العلم بالتعلم کسی کہ بخواہد خدا تعالی بوی نیکی عظیم را فقیہ میگرداند او را در دین و فہم و دانائی می بخشد در احکام آن فقہ در اصل بمعنی فہم است و در اصطلاح اہل شرع بمعنی علم باحکام علیہ و مراد اینجا معنی لغوی است کہ عام است اما کہ ملکہ باشد یا عملیہ و عدم اسناد این حدیث در اینجا بنابر آن است کہ از شیوخ در مقام نرسیده وانما العلم بالتعلم و نیست علم معتبر مگر آموختن و تعلم از صانع آن کہ انبیا اند بواسطہ یا بلا واسطہ و علو ارث انبیا حق است کہ بوی ثابت شده و وارث علما انبیا

که ارواح کافران در زمین هفتم زمین اند و ارواح مومنان بالای هفتم آسمان است پس تا نظر کرد و رخ جانب دست چپ آدم است بگرید
و بهشت جانب دست راست تا نعیم ارواح ایشان مسرور باشند حتی عرج بی الی السماء الثانیة فقال لخازنها افتح فقال له خازنها مثل
ما قال الاول ففتح تا آنکه برفت با من بآسمان دوم و گفت مر خازن این آسمان را بگشا پس گفت خازن آسمان مر جبرئیل را مثل
چیزیکه گفته بود خازن اول پس بگشاد در قال انس فذکر انه وجد فی السموات آدم وادریس وموسی وعیسی وابراهیم
علیهم السلام گفت انس ذکر کرد ابوذر که آن حضرت یافت در آسمانها این چهار پیغمبر را و لم یثبت کیف منازلهم یعنی ثابت نکرده
است ترتیب منازل و مقامات ایشان غیر انه ذکر انه وجد آدم فی السماء الدنیا وابراهیم فی السماء السادسة یعنی ذکر
کرده است ابوذر که آن حضرت یافت آدم را در آسمان دنیا و ابراهیم را در آسمان ششم قال انس فلما مر جبرئیل بالنبی صلی الله
علیه وسلم بادریس قال مرحبا بالنبی الصالح والاخ الصالح گفت انس هرگاه گذشت جبرئیل با پیغمبر خدا بادریس گفت وی مرحبا
ای پیغمبر صالح و برادر صالح ظاهر آنست که این مقوله انس از ابوذر شنیده بدانکه اختلاف است در آنکه ادریس جد آبای آن
حضرت است یا کسیکه قائل نیست که از آبای آنحضرت است باین حدیث تمسک کرده که اگر ادریس از آبای بودی مانند آدم و ابراهیم
ابن صالح میگفت فقلت من هذا قال هذا ادریس پس گفتم مر جبرئیل را که کیست این مرد گفت این ادریس است ثم مررت بموسی
علیه السلام فقال مرحبا بالنبی الصالح والاخ الصالح قلت من هذا قال هذا موسی ثم مررت بعیسی علیه السلام فقال مرحبا
بالاخ الصالح والنبی الصالح قلت من هذا قال هذا عیسی ثم مررت بابراهیم علیه السلام فقال مرحبا بالنبی الصالح والابن الصالح قلت من هذا
قال هذا ابراهیم ترجمه عبارات مکرر معلوم شده است قال ابن شهاب فاخبرنی ابن حزم ان ابن عباس وابا حبة الانصاری کانا یقولان
قال النبی صلی الله علیه وسلم ثم عرج بی حتی ظهرت لمستوی اسمع فیه صریف الاقلام ابن عباس و ابا حبه میگفتند فرمود پیغمبر خدا بالا برده شد
مرا تا آنکه برآمدم محلی هموار که می شنوم در آن محل آواز قلمها یعنی قلم ملائکه املا میکردند قضاها یا احکام را از لوح محفوظ قال ابن حزم وانس بن
مالک قال النبی صلی الله علیه وسلم ففرض الله علی امتی خمسین صلوة فرجعت بذلک حتی مررت علی موسی گفت ابن حزم و انس بن مالک فرمود پیغمبر
پس فرض کرد خدا بر امت من پنجاه نماز در شبانه روزی پس باز آمدم باین حکم تا آنکه گذشتم بر موسی فقال ما فرض الله لک علی امتک
قلت فرض خمسین صلوة پس گفت موسی چه فرض کرد خدا بر امت تو گفتم پنجاه نماز قال فارجع الی ربک فان امتک لا تطیق ذلک
گفت موسی باز رو بسوی پروردگار خود بتحقیق است امت تو طاقت ندارند آنرا که هر روز پنجاه نماز گذارند فراجعنی فوضع شطرها پس رجوع کردم
جانب حق پس دور کرد نصف آنرا یا بعض را فرجعت الی موسی قلت وضع شطرها فقال راجع ربک فان امتک لا تطیق پس گفت موسی
دیگر باره رو بتحقیق امت تو طاقت ندارد فراجعت فوضع شطرها پس مراجعت کردم پس دور کرد و نصف باقی را
فرجعت الیه فقال ارجع الی ربک فان امتک لا تطیق ذلک پس رجوع کردم بسوی موسی پس گفت رجوع کن بسوی پروردگار خود
بتحقیق امت تو طاقت ندارد آنرا فراجعته فقال هی خمس وهی خمسون پس بار مراجعت کردم بجناب حق پس فرمود
و آن حکم پنجاه دارند بحکم آنکه یک حسنه را ثواب ده است چنانچه فرموده لا یبدل القول لدی تبدیل کرده نمی شود قول نزد من که حسنه را
ثواب پنجاه است فرجعت الی موسی فقال راجع ربک فقلت استحییت من ربی پس باز آمدم بسوی موسی پس گفت باز رو بسوی
پروردگار خود گفتم شرم دارم از پروردگار خود ثم انطلق بی حتی انتهی بی الی سدرة المنتهی وغشیها الوان لا ادری ما هی پس رفت با من جبرئیل
تا آنکه رسانید مرا بسوی سدرة المنتهی که مقامی است بر اعلای همه آسمانها پوشیده است آنرا از رنگهای
در صحیح مسلم آمده که در ششم آسمان است ... سدره ... آن که اصل سدره در ششم

مخالفت حکم امر اندیشه ندارد ... ابن عباس
و گفته است ابن عباس در تفسیر آیت کونوا
ربانیین باشید شما ربانیان یعنی علماء و جمع عالم
و فقها و حکما و حلماء جمع حلیم یعنی بردبار و حلم بمعنی
نرمی غضب و در بعضی نسخ بکاف است جمع حکیم از
حکمت یعنی دانستن چیزها بخوبی که هست و در انیت
فقهاء جمع فقیه است یعنی صاحب فهم و فطنت در
احکام شریعت و ربانی منسوب برب است بزیادة
الف و نون برای مبالغه در نسبت بجهت کمال علم
و انقیاد ایشان در تصدیق امر کرده است برب
تعالی از علم و عمل و گفته بعضی گفته اند ربانی کسی را
گویند که عالم بعلم عامل باشد یا نسبت برب بمعنی
تربیت و پروردن است چه علما قیام میکنند باصلاح
علم و اکمال آن گویا می پرورند آنرا از اینجاست که
مولف نقل کرده و یقال الربانی الذی یربی
الناس بصغار العلم قبل کباره و گفته شود ربانی
آنکه تربیت میکند ... مردمان خورد های علم
و پیش از بزرگهای آن یعنی بعلمهای سهل الحصول
بمبادی قبل پیش از علمای که بفکر و تعمق تفکر معلوم شوند
یا بمقدمات و مبادی پیش از مقاصد یا بجزئیات پیش
از کلیات و کنوآن **باب** ما کان النبی صلی الله
علیه وسلم یتخولهم بالموعظة والعلم
کی لا ینفروا بفتح و کسر این باب بودن پیغمبر در رعایت
موعد و یاد بیرون و سلام که تعهد میکرد صحابه را
بپند گفتن و علم در اوقات فرصت و نشاط تا فرو
نگیرند ملول نشوند و علت کرد علم را بر سوختن تفریق
علت عام بر خاص جابر استنباط **حدثنا**
محمد بن یوسف ابو احمد بیکندی است بکسر موحده
و سکون تحتانیه و فتح کاف و نون منسوب بیکند
... بخاراست قال اخبرنا سفیان یعنی ابن عیینه
کرمانی عسقلانی گفته هرگاه اطلاق کرده شود
سفیان مراد ثوری می باشد چنانچه بخاری هرجا که
حلق می آرد محمد بن یوسف را اراده میکند فریابی
را و جزم کرده بدان قسطلانی و این کلیه منقوض است
بحکم تقریب در باب الفهم سفیان مطلق آمده و ابن حجر
تصریح کرده که مراد ابن عیینه است و همچنین محمد بن
یوسف که در باب متی یصح سماع الصغیر مطلق آمده
تصریح کرده اند که بیکندیست و فریابی نمی تواند شد
عن الاعمش عن ابی وائل شقیق بن سلمة عن
ابن مسعود انه قال کان النبی صلی الله علیه
وآله وسلم یتخولنا بالموعظة فی الایام ...
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که تعهد میکرد مایان ابو حفظ
و نصیحت در ایام ... باصلاح حال ما در ازمنه
و روزهای معهود ... گاه گاه می دریافت
در مراعات احوال میکرد در اوقات و قصد اخبار

گذشته تسمیه این مقام بمنتهی انانست که منتهای علم ملائکه است جبرئیل نیز از آن در نمیگذرد و قوله ثم ادخلت الجنة فاذا فیها حبایل اللؤلؤ پس در آورده شدم من بهشت را پس ناگاه در آن بهشت گنبدهای مروارید است واذا ترابها المسك وناگاه خاک بهشت مشک بود حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن صالح بن كيسان عن عروة بن الزبير عن عائشة ام المؤمنين قالت فرض الله الصلوة حين فرضها ركعتين ركعتين في الحضر والسفر فاقرت صلوة السفر وزيد في صلوة الحضر گفت عائشه مادر مومنان فرض کرده خدا نمازها را وقتی که فرض کرد دو رکعت دو رکعت در هر پنج وقت سوای مغرب پس مقرر داشته شد نماز سفر بر حال اول و زیاده کرده شد در نماز حضر این حدیث متمسک حنفیه است که قصر نماز عزیمت است رخصت نیست همچنین معتقد ما است بحدیث ابن عباس که گفته فرض کرده شد در حضر چهار رکعت و در سفر دو رکعت و بیان اعتقاد مضمون است جواب شافعیه که گویند قول عائشه از روی اجتهاد است بآنکه عدد رکعات اجتهاد را راه نیست و آنکه دلیل ساخته اند شافعیه بر مذهب خود از حدیث صدقة تصدق الله بها علیکم نیست در تقصیر و مشروعیت دو رکعت نیز صدقه است از جانب حق و این بحث در کتب فقه بتفصیل تمام است باب وجوب الصلوة في الثياب در بیان وجوب نماز در جامها یعنی واجب است جامه پوشیدن و ستر عورت کردن در نماز و قول الله تعالى خذوا زينتكم عند كل مسجد و در بیان فرموده خدای برتر بگیرید زینت خود را یا جامهای زینت خود را نزد هر نماز و طواف و این دلیل است بر وجوب ستر عورت در نماز ومن صلى ملتحفا في ثوب واحد و بیان حکم کسی که نماز کند در حالی که پیچیده است در یک جامه ویذكر عن سلمة بن الاكوع ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يزره ولو بشوكة و ذکر کرده می شود از سلمه بن اکوع پیغمبر خدا ... بست جامه را اگرچه بخاری می بود مولف ... اشارت کرده که مراد از زینت در آیت جامه است مطلقا نه آراستن بجامهای مفاخرت و زینت و این اشارت و تنبیه است که اگر مقصود زینت میبود جامه را اعتبار نمی بست وفي اسناده نظر و در اسناد این حدیث سخن است و آن در راوی سلمه موسی بن ابراهیم است ومن صلى في الثوب الذي يجامع فيه ما لم ير فيه اذى و در بیان جواز نماز کسی که میگذارد در جامه که جماع میکند در آن مادامی که ندیده است در وی چیزی از نجاستی وامر النبي صلى الله عليه وسلم ان لا يطوف بالبيت عريان و فرموده پیغمبر خدا که طواف نکند به بیت الله برهنه مناسبت این قول آخر ترجمه باب صلوة از روی آن بود که طواف کعبه حکم نماز گذاردن دارد و نیز بعد از طواف دو رکعت هم میگذارند حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا يزيد بن ابراهيم عن محمد عن ام عطية قالت امرنا ان نخرج الحيض يوم العيدين وذوات الخدور فيشهدن جماعة المسلمين ودعوتهم ويعتزل الحيض عن مصلاهن گفت ام عطیه که دختر ابن سیرین است مامور شدیم اینکه برآریم حایضان را روز عید و پرده نشینان را پس حاضر شوند جماعت مسلمانان را و دعای ایشان را و گوشه گیرند حایضان از مصلای زنان که حایض نیستند قالت امرأة يا رسول الله احدانا ليس لها جلباب گفت زنی ای رسول خدا یکی از ما است که نیست مر او را چادری که خود را بپوشد و این حکم بعد از نزول آیت حجاب بوده قال لتلبسها صاحبتها من جلبابها فرمود که بپوشاند همراه از چادر خود یعنی بعاریت دهد چادری یا آنکه در یک چادر برآیند وقال عبد الله بن رجاء حدثنا عمران قال حدثنا محمد بن سيرين قال حدثتنا ام عطية سمعت النبي صلى الله عليه وسلم بهذا گفت ابن سیرین حدیث کرد ما را ام عطیه که شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم باین کلام مقصود مولف ازین اسناد تصریح است بآنکه ابن سیرین از ام عطیه که خواهر اوست این حدیث شنیده بود و این رد است بر بعضی محدثان که گفته اند ابن سیرین از خواهر خود حفصه حدیث دارد نه از دختر خود که ام عطیه است باب عقد الازار على القفا في الصلوة باب در حکم بستن مصلی ازار را بر گردن خود در حال نماز وقال ابو حازم عن سهل صلوا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عاقدي ازرهم على عواتقهم و گفته ابو حازم از سهل که گذاردند اصحاب

الشيخ الاسلام | كتاب العلم

در نسخ موحده نسبت بجنبله بن زید منه یکصد و هشت و هفت عن انس بن مالك عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال يسروا ولا تعسروا فرمود آنحضرت آسان کنید کار را بر مردم و دشوار مگیرید و بشروا و بشارت دهید ایشان را به بیان سعت رحمت الهی و عموم فضل وی بسایر مومنان و کیفیت و کمیت نعیم جنت خصوصا القار محبوب و مانه ولا تنفروا و گریزانید بذکر آنکه موجب خوف و یاس باشد مداومت و عظ

باب من جعل لاهل العلم اياما معلومة بیان کسی که مقرر کرد برای تعلیم و تذکر طالب علمان روزهای معلوم را و در بعضی نسخ معلومات و در بعضی يوما معلوما حدثنا عثمان بن ابي شيبة محمد بن ابراهیم خواستی بفتح خا معجمه و سین مهمله ... و فوقیه قبل تحتیه سنه دو صد و سی و نه قال حدثنا جرير بن عبد الحميد ابو عبد الله الضبي بفتح معجمه و تشدید موحده منسوب بضبه بن اد سنه یکصد و هشتاد و هشت عن منصور بن المعتمر ابو عتاب بفتح مهمله و تشدید فوقانیه کوفی سنه یکصد و سی و دو عن ابی وائل قال كان عبد الله يذكر الناس في كل خميس بود عبد الله بن مسعود که پند میداد مردم را هر روز پنجشنبه فقال له رجل پس گفت مر او را مردی يا ابا عبد الرحمن کنیت عبد الله است لوددت انك ذكرتنا كل يوم هر آینه دوست میدارم که وعظ و نصیحت بکنی تو ما را هر روز قال اما انه يمنعني من ذلك اني اكره ان املكم تحقیق حال نیست که باز میدارد مرا از تذکیر هر روز اینکه تحقیق من ناخوش میدارم ملول کردن شما را واني اتخولكم بالموعظة و بدرستی که من تعهد میکنم شما را به پند دادن در وقت نشاط شما کما كان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يتخولنا بها چنانکه بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که تعهد میکرد ما را بموعظ مخافة السأمة علينا از جهت ترس ملال بر ما باب من يرد الله

یعنی پیغمبر خدا در حالی که بسته بود ازار بر پس خود یا بر گردن یا بر خود حدثنا احمد بن یونس قال حدثنا عاصم بن محمد قال حدثنی واقد بن محمد عن محمد بن المنکدر قال صلی جابر فی ازار قد عقده من قبل قفاه وثیابه موضوعة علی المشجب گفت محمد بن منکدر نماز گذارد جابر در ازاری در حالی که بسته بود آن ازار را از پیش قفای خود و حال آنکه جامهای او نهاده بود بر سه پایه و آن رواية چنانکه ابن مسعود و گفته نماز کنید در یک جامه اگرچه کشاده میان آسمان و زمین باشد جابر در این اختلاف کرده و آخر علما هم بر این اند که با وجود جامها مسنون است استحباب قال له قائل تصلی فی ازار واحد فقال انما صنعت ذلک لیرانی احمق مثلک وایّنا کان له ثوبان علی عهد النبی صلی الله علیه وسلم پس گفت جابر نکردم این را مگر برای آنکه ببیند مرا بیخردی مانند تو و کدام کس از ما بود مر او را دو جامه در عهد پیغمبر حدثنا مطرف ابو مصعب قال حدثنا عبد الرحمن بن ابی الموالی عن محمد بن المنکدر قال رایت جابرا یصلی فی ثوب واحد وقال رایت النبی صلی الله علیه وسلم یصلی فی ثوب گفت محمد بن منکدر دیدم جابر را که نماز میگذارد در یک جامه گفت دیدم پیغمبر را نماز میگذارد در جامه **باب الصلوٰة فی الثوب الواحد ملتحفا به** در بیان نماز در یک جامه در حالی که ملتحف است آن قال الزهری فی حدیثه الملتحف المتوشح وهو المخالف بین طرفیه علی عاتقیه وهو الاشتمال علی منکبیه گفت زهری در حدیث التحاف که وصل کرد آن را ابو بکر ملتحف یعنی متوشح است و متوشح آن را گویند که مخالفت کند در دو طرف جامه بر دو دوش خود و آن پیچیدن است هر دو منکب و این تفسیر کرده‌اند که بگیرد طرف جامه را که بر دوش راست انداخته زیر دست چپ و طرفی دیگر که انداخته بر دوش چپ بگیرد و از زیر دست راست و ببندد هر دو طرف را بر سینه قال قالت ام هانی التحف النبی صلی الله علیه وسلم بثوب وخالف بین طرفیه علی عاتقیه گفت ام هانی التحاف کرد پیغمبر خدا بجامه و مخالفت کرد میان دو طرف بر هر دو دوش خود حدثنا عبید الله بن موسی قال حدثنا هشام بن عروة عن ابیه عن عمر بن ابی سلمة ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی فی ثوب واحد قد خالف بین طرفیه تحقیق پیغمبر خدا نماز گذارد در یک جامه و مخالفت کرده بود دو طرف آن حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا یحیی قال حدثنا هشام قال حدثنی ابی عن عمر بن ابی سلمة انه رای النبی صلی الله علیه وسلم یصلی فی ثوب واحد فی بیت ام سلمة قد القی طرفیه علی عاتقیه تحقیق دید عمر پسر ابی سلمه پیغمبر خدا را که نماز میگذارد در یک جامه در خانه ام سلمه تحقیق که انداخته بود دو طرف جامه را بر دو دوش خود حدثنا عبید بن اسمعیل قال حدثنا ابو اسامة عن هشام عن ابیه ان عمر بن ابی سلمة اخبره قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی فی ثوب واحد مشتملا به فی بیت ام سلمة واضعا طرفیه علی عاتقیه حدثنا اسمعیل بن ابی اویس قال حدثنا مالک بن انس عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله ان ابا مرة مولی ام هانی بنت ابی طالب اخبره انه سمع ام هانی بنت ابی طالب تقول ذهبت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم عام الفتح گفت ام هانی رفتم بسوی پیغمبر خدا سال فتح مکه فوجدته یغتسل وفاطمة ابنته تستره قالت فسلمت علیه پس یافتم آن حضرت را که غسل میکرد و حال آنکه فاطمه رضی الله عنها دختر آن حضرت پرده میکرد او را پس سلام کردم بر آن حضرت فقال من هذه فقلت انا ام هانی بنت ابی طالب فقال مرحبا بام هانی پس فرمود کیست این زن گفتم ام هانی دختر ابو طالب پس فرمود خوش آمدی ای ام هانی فلما فرغ من غسله قام فصلی ثمانی رکعات ملتحفا فی ثوب واحد پس چون فارغ شد از غسل ایستاد پس نماز گذارد هشت رکعت در حالی که متوشح بود بیک جامه فلما انصرف قلت یا رسول الله زعم ابن امی انه قاتل رجلا قد اجرته فلان بن هبیرة پس هرگاه برگشت از نماز گفتم ای رسول خدا گفته پسر مادر من یعنی علی بن ابی طالب که کشنده است یعنی خواهد کشت مردی را که پناه داده‌ام من او را که فلانی پسر هبیره است فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم قد اجرنا من اجرت یا ام هانی پس فرمود پیغمبر خدا تحقیق پناه دادیم کسی را که پناه دادی تو ای ام هانی قالت ام هانی وذلک ضحی گفت ام هانی آن نماز که میگذارد نماز چاشت بود حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة

از کاتبان وحی ومنشیان آنحضرت مروی است خطیبا یقول سمعت النبی گفت حمید شنیدم معاویه را حالی که خطبه خوانده بود که میگفت شنیدم پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم یقول من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین که میفرمود کسی که بخواهد خدا تعالی بوی نیکی را علم و فهم دهد او را در دین منظور بیان فضیلت فقاهت است که آن جمعی سابقه عنایت دارد و ازلی نصیب گردد چنانکه ... وانما انا قاسم والله یعطی ومن گرفته است کننده نصیب هر کسی را از علم احکام دین ... مقرر شده است ... قسمت دادن ... هر کرا ... بر قدر که خدا اعطا کرده بوی ... تفاوت در فقاهت و فهم مرجع بسوی اراده حق ... ولیکن ... استعداد باشد ... یکسان است بعضی صحابه که حدیث را شنیدند ... بمراتب نمیرسیدند و بعضی دیگر ... بعبارت واشارت و دلالت و اقتضا آن مسائل ... استنباط نمودند بلکه بعضی تا بعین نیز نسبت بعضی صحابه ... در فهم ... رسیداشتند ... ولن تزال هذه الامة قائمة علی امر الله ... جماعه ... بر امتثال امر الهی ... لا یضرهم من خالفهم ... ایشان ... ونقل با عتقاد و عمل بالقهر ... کسی که مخالفت ایشان ... نصرت الهی شامل حال ایشان ... نصرت دهنده دین خدا الحکم ... ودر روایت دیگر آمده لا تزال طائفة من امتی منصورین لا یضرهم من خذلهم حتی یاتی امر الله تا آنکه بیاید امر الهی بفنا عالم و قیامت بر پا شود که ... تکلیف اند و نه احتمال اضرار چنانچه در بعضی روایات آمده حتی تقوم الساعة تا امر الهی بفنا برسند ... فدا و مسلمانان در سپاهی ... بعد نزول عیسی علیه السلام روز بعد ان بادی خوش و خنک که جمیع ... جان دهند و بعد کافران باقی آخر کل ... شریعت ... و بر ایشان قایم شود قیامت چنانچه مرویست لا تقوم الساعة الا علی شرار الناس ... لا تقوم الساعة علی احد یقول الله الله و باید دانست که این طائفه نزد بعضی اصحاب حدیث اند که تعلیم روایت و تصنیف روایت میکنند و ترویج دین ... سنت ... و بتحقیق جزم کرده ... مراد اهل علم اند امام احمد گفته اگر اهل حدیث

ارسا بادسال رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الصلوٰة فی ثوب واحد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اوَلکلکم ثوبان مرویست
از ابو هریره که سائلی سوال کرد پیغمبر خدا را از نماز کردن در یک جامه پس فرمود آیا مر همه شما را دو جامه است استفهام انکاری است
یعنی همه شما دو جامه ندارید واگر در یک جامه روا نباشد چگونه از عهده ادای فرض نماز برآیند و من چرا منع نمیکردم شما را که در یک جامه
نکنید بمذهب جمهور صحابه و تابعین و ائمه اربعه و من سواهم همین است که بیک جامه که ستر عورت کند نماز درست و تمام است **باب**
اذا صلی فی الثوب الواحد فلیجعل علی عاتقیه وقتی که نماز گذارد کسی در یک جامه گو که بگرداند بعض آنرا بر هر دو دوش خود و این علامت
از صورت التحاف است **حدثنا** ابو عاصم عن مالک عن ابی الزناد عن عبد الرحمن الاعرج عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم
لا یصلی احدکم فی الثوب الواحد لیس علی عاتقیه شیء گفت ابو هریره فرمود پیغمبر خدا نماز نمیکند یکی از شما در یک جامه فراخ در حالی که نیست بر دوش‌های
وی چیزی از آن نفی و معنی نهی است و گفته‌اند که نهی تنزیهی است روایات لا یصل بصیغه نهی بحذف یا نیز آمده است بهر حال نهی تحریمی
نیست از آنکه بحدیث صحیح بثبوت پیوسته که آن حضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذارد در یک جامه و یکی از دو طرف آن جامه بر یکی از زنان او
بود و در یک جامه هر چند فراخ تر باشد گنجایش ندارد که از آن ازار کند و بر دوشها هم باشد و طرفی از آن بر دیگری انداز ند از امام احمد
مرویست که اگر قدرت دارد بر دو دوش هم انداختن و ترک کند آثم خواهد بود و سبکی از امام شافعی نیز وجوب نقل کرده اگرچه معروف از شافعیه
خلاف آنست **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا شیبان عن یحیی بن ابی کثیر عن عکرمة قال سمعته او کنت سألته قال سمعت ابا هریرة گفت یحیی شنیدم
عکرمه را یا بودم که پرسیدم عکرمه را یعنی گفتن عکرمه بعد از سوال نشست یا ابتدای سوال یاد ندارم که نیست آن اهم حال گفت عکرمه
شنیدم ابا هریره را یقول اشهد انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من صلی فی ثوب واحد فلیخالف بین طرفیه میگفت
از تیقن میگویم که من شنیدم پیغمبر خدا را که میگفت کسیکه نماز کند در یک جامه پس گو مخالفت کند میان دو طرف آن تفسیر مخالفت
در شرح حدیث سابق گذشته لیکن عاتق از ازار است بر سینه گره بستن **باب** اذا کان الثوب ضیقا وقتی که باشد جامه تنگ
چگونه نماز **حدثنا** یحیی بن صالح قال حدثنا فلیح بن سلیمان عن سعید بن الحارث قال سألنا جابر بن عبد الله عن الصلوٰة
فی الثوب الواحد فقال خرجت مع النبی صلی الله علیه وسلم فی بعض اسفاره فجئت لیلة لبعض امری فوجدته یصلی سعید بن حارث گوید پرسیدیم
جابر بن عبد الله را از نماز گذاردن در یک جامه پس گفت برآمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در بعضی سفرها پس آمدم نزد پیغمبر خدا
برای بعضی کارهای خود پس یافتم آن حضرت را که نماز میگذارد و علی ثوب واحد فاشتملت به وصلیت الی جانبه و بر من یک جامه بود پس پیچیدم
آنرا بر خود و نماز کردم پیوسته بطرف آن حضرت فلما انصرف قال ما السری یا جابر پس هرگاه برگشت از نماز فرمود چیست سبب آمدن
شب ای جابر فاخبرته بحاجتی پس خبر دادم آن حضرت را بحاجت خود فلما فرغت قال ما هذا الاشتمال الذی رأیت پس هرگاه
فارغ شدم از عرض حاجت فرمود چه چیز است این پیچیدنی که دیدم ترا بطریق انکار فرمود قلت کان ثوبا قال فان کان واسعا فالتحف
به وان کان ضیقا فاتزر به گفتم همین یکجامه بود فرمود اگر باشد جامه فراخ پس التحاف کن بآن و اگر تنگ باشد ازار کن که بسند
است در ستر عورت **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن سفیان قال حدثنی ابو حازم عن سهل بن سعد قال کان رجال یصلون مع النبی صلی
الله علیه وسلم عاقدی ازرهم علی اعناقهم کهیئة الصبیان گفت سهل بن سعد بودند بعضی مردان که نماز میکردند با پیغمبر خدا بجائی که البته بود ازارهای
خود بر گردنها مانند طفلان وقال للنساء لا ترفعن رؤسکن حتی یستوی الرجال جلوسا و فرمود مر زنان را که از عقب مردان نماز
میکردند بر مدارید سرهای خود را تا آنکه برابر شوند مردان از روی نشستن یعنی تمام بنشینند و این منع از آن بود که چون بعضی ...
ازار را بلند بر می بستند مبادا نظر این زنان بر عورت مردان افتد گفته‌اند از این حدیث معلوم می شود که تمام عورت پوشیدن ...

شیخ الاسلام | کتاب العلم

و سند جابطریق ایشان رسیده بود و این بجز انصاف
بیان اهل سنت و جماعت باشد چنانچه در مجلس که رسید اعلم
باب فضل الفهم فی العلم فضیلت شناختن
و نیک دریافتن و بمقصود رسیدن در تحصیل علم فهم
بمعنی معرفت و جودت ذهن و تعقل و تفرس و سرعت
انتقال بمطلوب آمده و علم بمعنی مطلق ادراک **حدثنا**
علی یعنی ابن عبد الله یعنی داناترین زمان خود است
تا این شان سند در صد و سی و چهار قال حدثنا
سفیان یعنی ابن عیینه قال قال لی ابن ابی نجیح بفتح
نون عبد الله بن یسار بفتح تحتانیه و مهمله ثقفی مکی
قدر داشت سند یکصد و سی و یک عن مجاهد یعنی
ابن جبر بفتح جیم و سکون موحده و مولی بنی مخزومی
متفق اند بر بزرگی و توثیق سنه صد قال صحبت ابن
عمر الی المدینة فلم اسمعه یحدث عن رسول الله
گفت مجاهد صحبت داشتم ابن عمر را تا مدینه و امتداد سفر
ظاهر از آن است پس نشنیدم او را که حدیث بگوید از
پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم الا حدیثا
واحدا اگر یک حدیث را که گفت قال کنا عند النبی
گفت ابن عمر بودیم ما نزد پیغمبر صلی الله علیه واله
وسلم فاتی بجمار بضم جیم و تشدید میم پس آورده شد
آن حضرت بشحمه خرما و آن سپیده که از میان نخل
برمی آید و آنرا میخورند فقال ان من الشجر شجرة
مثلها کمثل المسلم پس فرمود آنحضرت
بدرستی که از جنس درختان درختی است که صفت عجیب
او مانند صفت مسلمان است فاردت ان اقول
هی النخلة پس خواسته بودم که بگویم در جواب سوال
آنحضرت که آن خرماست فاذا انا اصغر القوم
فسکت پس ناگاه من خوردترین مردم بودم که ابوبکر
و عمر نیز در میان بودند پس خاموش ماندم بجهت
حیا و تعظیم بزرگان فقال النبی صلی الله علیه
واله وسلم هی النخلة پس فرمود آنحضرت صلوٰة الله
علیه و سلامه آن درخت خرما است
باب الاغتباط فی العلم والحکمة بیان رشک
بردن و آرزو کردن در علم و حکمت ظاهر است که مراد از
علم حکمت است و عطف از قبیل عطف تفسیر است
اغتباط آرزو بردن و شاد شدن کذا فی التاج ماخوذ
از غبطه که نیز باین معنی است لیکن گفته‌اند که غبطه آرزوی
نعمت دیگری کردن بی خواهش زوال از وی بخلاف حسد که
بمعنی بر خواستن است که زائل گفته بنا بر اشتغال الات
میکنند بر تصرف و سعی و حاصل معنی با بجمله مراد بر خواسته

واجب بر مردان نبوده است ورنه آن مردان بايستى منع كردكه كشف عورت نكنند و تواند گفت كه اين امر زنان جاهلى بود چون از حسب مردان نماز ميكردند احتمال كشف عورت مردان بوده است **باب** الصلوة فى الجبة الشامية جواز نماز در كرتهٔ شاميه يعنى جامه كه كافران مى بافند ما دامى كه يقين نباشد نجاست آن و تعبير بشاميه كرده از آن كه اهل شام و دران وقت كافر بوده اند و جامه بسيار از انجا بدار اسلام مى آمد و قال الحسن فى الثياب ينسجها المجوسى لم ير بها بأسًا گفت حسن بصرى نماز در جامهائى كه مى بافند آن را مجوس نديده است حسن بآن باكى و كراهتى پيش از شستن آن يا گفت است حسن نديده است كسى باكى يعنى تواند كه مراد راوى حسن باشد نه مقول حسن يا فاعل آن احد باشد و قال معمر رأيت الزهرى يلبس من ثياب اليمن ما صبغ بالبول گفت معمر ديدم زهرى را كه مى پوشيد از جامهاى يمن چيزى كه رنگ كرده شده است بشاشه حيوانى كه خورده مى شود گوشت آن ظاهر آنست كه مذهب او بر طهارت بول باشد يا گفته اند كه بعد از شستن و اما الا تقييد امكان است اين همه تخصيص زهرى وغيره نيست و صلى على فى ثوب غير مقصور و نماز گذارد على رضى الله عنه در جامه ناشسته پيش از آنكه شسته شود **حدثنا** يحيى قال حدثنا ابو معاوية عن الاعمش عن مسلم عن مسروق عن المغيرة بن شعبة قال كنت مع النبى صلى الله عليه وسلم فى سفر گفت مغيره بودم من با پيغمبر خدا در سفرى فقال يا مغيرة خذ الاداوة فاخذتها فانطلق رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى توارى عنى پس فرمود اى مغيره بگير آبريز را پس گرفتم و رفت پيغمبر خدا تا آنكه پنهان شد از من فقضى حاجته وعليه جبة شامية فذهب ليخرج يده من كمها فضاقت پس قضاى حاجت خود را و بر آن حضرت بود جبه شاميه پس رفت كه برآرد دست خود را از آستين جبه پس تنگى كرد آستين جبه فاخرج يده من اسفلها پس برآورد دست مبارك خود را از زير آستين جبه فصببت عليه فتوضأ پس ريختم آب را بر آن حضرت و وضو كرد آنحضرت وضوءه للصلوة ومسح على خفيه ثم صلى وضوئى كه براى نماز ميكرد و مسح كرد بر موزه پس نماز گزارد **باب** كراهية التعرى فى الصلوة وغيرها باب در بيان كراهت برهنگى در نماز و غير نماز **حدثنا** مطر بن الفضل قال حدثنا روح قال حدثنا زكريا بن اسحق قال حدثنا عمرو بن دينار قال سمعت جابر بن عبد الله يحدث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان ينقل معهم الحجارة للكعبة وعليه گفت عمرو بن دينار شنيدم جابر را كه حديث ميكرد تحقيق پيغمبر خداى برد با قريش سنگ را براى بناى كعبه پيش از بعثت پانزده سال برآنحضرت جامه ازار او بود فقال له العباس عمه يا ابن اخى لو حللت ازارك فجعلته على منكبيك دون الحجارة پس گفت آنحضرت را عباس عم او اى برادرزاده اگر بكشائى ازار خود را و بگردانى بر دوشهاى خود زير سنگ بهتر باشد قال فحله فجعله على منكبيه فسقط مغشيا عليه فما رئى بعد ذلك عريانا گفت جابر پس بكشاد آن حضرت ازار او و گردانيد بر دوشهاى خود پس افتاد بجائى بيهوشى بردى بود پس ديده نشده بعد از آن برهنه همين جز كه عموم جميع احوال جار و اين حديث ترجمه باب مناسب آمده بدانكه در عرب ايام جاهليت برهنگى متعارف بود چنانكه برهنه طواف ميكردند از انجا كه جماع يا اخلاق از ابتداى حال بر آنحضرت راجبلى بود از برهنگى كه بگفته عباس ارتكاب نموده چنان تشوير كشيد كه بيهوش شد ظاهر آنست كه نظر بعورات مردم ديگر هم نميكرده باشد و از ينجاست كه آن حضرت سخت تر بوده در حيا از بكر در پرده و عائشه گويد نديده است بر گز آن حضرت عورت مرا و نديده ام من عورت او را **باب** الصلوة فى القميص والسراويل والتبان والقباء باب در بيان جواز نماز گذاردن در پيراهن و ازار و زير جامه و ازارى كه ستر عورت غليظه ميكند ودر قبا **حدثنا** سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن محمد عن ابى هريرة قال قام رجل الى النبى صلى الله عليه وسلم فسأله عن الصلوة فى الثوب الواحد فقال او كلكم يجد ثوبين گفت ابو هريره ايستاد مردى بسوى پيغمبر خدا پس پرسيد آن حضرت را از جواز نماز در يك جامه فرمود آيا همه شما را مى يابد دو جامه استفهام انكارى است يعنى نيست همه را دو جامه اگر نماز روا نبودى در يك جبه نماز

كتاب العلم | شيخ الاسلام

يعنى دولت و تعداد آن سيد تا رسند تا امير بعد از آن كه كلان گرفته شويد يعنى بمهترى و بزرگى نيز از كسب علم و تفقه باز نمانيد و بهتر آن از اين كمال خود را مكشيد اگر چه تقديم و مبادرت اهم و انسب است ذكر مقصود عمر آنست كه تحصيل پيش از رتبت نمايد بسيار بن كنند وقد تعلم اصحاب النبى صلى الله عليه واله وسلم بعد كبر سنهم و تحقيق آموخته اند ياران پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم در كلان سالى عمر را قول اين كلام چنانچه استدلال است بر عباد دليل است بر عدم جواز شكست از تعلم در كلان **حدثنا** الحميدى قال حدثنا سفيان يعنى ابن عيينة قال حدثنى اسمعيل بن ابى خالد على الحسى كوفى تابعى است على غير ما حدثناه الزهرى سفيان گفت حديث كرد ما را اسمعيل بر غير لفظى و وجهى كه حديث كرده است ما را آن وجه و لفظ زهرى چنانكه حديث متغايره در كتاب التوحيد معلوم گردد ان شاء الله تعالى قال سمعت قيس بن ابى حازم البجلى الاحمسى قال سمعت عبد الله بن مسعود قال قال النبى صلى الله عليه واله وسلم لا حسد الا فى اثنتين فرمود آنحضرت نيست حسد يعنى روا در حق هيچ كس آرزوى نعمت وى كردن مگر در حق دو كس رجل اتاه الله مالا فسلط على هلكته فى الحق يكى مردى كه داده است او را خداى تعالى مالى پس بر گماشته شده است آن مرد بر يافتن آن مال در راه خدا يعنى صرف ميكند آن را در وجوه خيرات و مبرات بى اسراف و ارتكاب نامرضيات هلكته بفتحتين يعنى الهلاك اشارتست بصرف آن تمام و بكمال و رجل اتاه الله الحكمة و ديگر مردى كه داده او را خداى تعالى حكمت را يعنى علم دين و شريعت را فهو يقضى بها ويعلمها پس وى عمل ميكند يا حكم ميكند ميان مردم بدان و تعليم ميكند آن را با مردمان و اين دو صفت كه تمنى وى شايد بوده مر عموم خلايق را تربيت بنى مرد جاى كه لايق ترتيب و رغبت كرده شود بانها و اهتمام تمام نموده آيد در طلب مثل آن گويا در جنب اين دو خصلت شيئى نيست كه شايان توجه و ارزوى و تعشق توان بود پس ظاهر شد كه معنى حسد بيجا آرزوى زوال

بودندی ثم سأل رجل عمر فقال اذا وسع الله فاوسعوا پس پرسید مردی عمر را از نماز در یک جامه پس گفت عمر چون فراخ کند
خدا و وسعتی شود در رزق پس توسیع کنید و درین حدیث دلیل است که در یک جامه در وقت تنگی روا است جمع رجل علیه ثیابه
لفظ خبر است بمعنی امر یعنی گو جمع کند مرد بر خود جامهای خود را صلی رجل في ازار ورداء وگر بگذارد نماز مرد در ازار و ردا یعنی در دو جامه
في ازار وقميص بگذارد در ازار و پیراهن في ازار وقباء گو در ازار و قبا في سراويل ورداء في سراويل وقميص سراويل وقباء
در سراویل و چادر در سراویل و پیراهن در سراویل و قبا في تبان وقباء في تبان وقميص در تبان و قبا در تبان و پیراهن قال واحسبه
قال في تبان ورداء گفت ابو هریره گمان میبرم که گفت عمر در تبان و ردا حدثنا عاصم بن علي قال حدثنا ابن ابي ذئب عن الزهري
عن سالم عن ابن عمر قال سأل رجل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما يلبس المحرم فقال لا يلبس القميص ولا السراويل ولا البرنس
گفت ابن عمر پرسید مردی پیغمبر خدا را و گفت چه پوشد محرم پس فرمود نپوشد پیراهن را و نه سراویل را و نه کلاه دراز را یعنی جامهای دوخته
را محرم نپوشد ولا ثوبا مسه زعفران ولا ورس و نپوشد جامه را که رسیده باشد زعفران و نه ورس فمن لم يجد النعلين
فليلبس الخفين و کسی که نیابد نعلین را گو بپوشد موزه ها وليقطعهما حتى يكونا اسفل من الكعبين و گو ببرد هر دو موزه را تا آنکه
باشند پایان تر از کعبین وعن نافع عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم مثله مرویست از نافع از ابن عمر از پیغمبر خدا
مانند حدیث مذکور و در معنی مطابقت این حدیث بترجمه باب ظاهر نیست فليتدبر **باب** ما يستر من العورة باب در بیان
چیزی که باید پوشید در نماز از عورت **حدثنا** قتيبة ابن سعيد قال حدثنا الليث بن سعد عن ابن شهاب عن عبيد الله
عبد الله بن عتبة عن ابي سعيد الخدري انه قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن اشتمال الصماء وان يحتبي الرجل في ثوب
واحد ليس على فرجه منه شيء گفت ابو سعید خدری نهی کرده پیغمبر خدا از پیچیدن ردا بر خود بنحوی که دستها ازان بیرون نتواند برآورد
یا پوشیدن بجامه و برداشتن یکطرف آن از یک جانب چنانکه کشف عورت شود بر تقدیر معنی اول نهی تنزیهی است و بر معنی ثانی
نهی تحریمی و لایق همین معنی است تا نهی در حدیث بیک معنی باشد و آنکه احتبا کند مردی در یک جامه بجائی که نیست بر فرج او از ان جامه
چیزی احتبا از نو بر داشتن سرین نشستن و جامه را بر گرد پشت و پاها گرفتن است **حدثنا** قبيصة بن عقبة قال حدثنا سفيان
عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة قال نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن بيعتين عن اللماس والنباذ گفت ابو هریره نهی کرد پیغمبر خدا از دو طریق بیع از
لماس و نباذ لماس بکسر لام و صورت او آنست که جامه را که در هم پیچیده بود و همین که دست بدی برسد بیع شود و یا شرط کنند که هرگاه
لمس کند بیع لازم شود و خیاری در میان نباشد و نباذ بکسر نون آخر ذال معجمه بمعنی انداختن و صورتش آنکه بایع گوید همین که بیندازم
انداختم بیع لازم شود و خیاری نباشد وان يشتمل الصماء وان يحتبي الرجل في ثوب واحد و نهی کرده است از صما و احتبا
مرد در یک جامه بمعنی که دانستی **حدثنا** اسحق بن ابراهيم قال حدثنا ابن اخي ابن شهاب عن عمه يعني الزهري قال اخبرني حميد بن
عبد الرحمن بن عوف عن ابي هريرة قال بعثني ابو بكر في تلك الحجة في مؤذنين يوم النحر نؤذن بمنى گفت ابو هریره فرستاد مرا ابو بکر
صدیق و آن حج که یکسال پیشتر از حجة الوداع آن حضرت بجای خود ابو بکر صدیق را فرستاده بود در جمعی از موذنان در روز نحر
اذان گوید یعنی ابو هریره در منی و در بعضی روایات نؤذن بنون و همزه است بصیغه متکلم مع الغیر ان لا يحج بعد العام مشرك
ولا يطوف بالبيت عريان یعنی انکه حج نکند بعد ازین سال کافری و طواف نکند بیت الله برهنه قال حميد بن عبد الرحمن
ثم اردف رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا فامره ان يؤذن ببراءة پس از عقب ابو بکر صدیق علی مرتضی را فرستاد
رضی الله عنهما که نجوانند ببانگ بلند سورهٔ براءة را و تخصیص علی مرتضی بخواندن این سوره که متضمن نقض عهد است آنست که در عرب

لكن بهتر آنست که مراد ساحل بحر است که بران نشان
خضر بود علیه السلام پس دلیل تفتیش وی همین راه
میرفتند و در بعضی روایات آمده که ملاقات خضر در جزیره
از جزایر بحر بود و شک نیست که وصول بجزیره غالبا
بسلوک در بحر باشد و بر روایتی گشاده گشت آب از
راه ماهی و بالای او چون طاق میشد پس در آمد از ان
موسی برای بازیافت تا آنکه بخضر رسید و برین تقدیر محتاج
تاویل نباشد و خضر بفتح خا و کسر ضاد و هر دو مجهود
جایز است سکون ضاد با کسر و فتح اول لقب است
و کنیت وی ابو العباس و نامش بلیا است بموحده
مفتوحه و لام و تحتیه و اختلاف کرده اند در شان وی
بنبوت و رسالت و ولایت و ملکیه و در آنکه وی در
زمان ابراهیم بود یا بعد از وی اندک تفاوت با تفصیل
بسیار قسطلانی گفته صحیح آنست که وی نبی است
همیشه محجوب از چشمها باقی است تا روز قیامت بسبب
نوشیدن وی آب حیات را و برین اند جماهیر علما و
اتفاق صوفیه و اجماع بسیاری از صالحان که اقرار
کرده بحیات او که از ایشان سولف و ابن مبارک
و ابن جوزی است انتهی و حکایات صوفیه و صالحین
در رویه وی و اجتماع بوی و اخذ از وی و سوال و
جواب با وی در مواضع شریفه بیشتر است از آنکه در
حصر آید قاله النووی و تفصیل مباحث در کتاب الانبیا
بیاید انشاء الله تعالی و تقوله تعالی و باب قول وی
تعالی حکایة از قول موسی مر خضر را هل اتبعك
على ان تعلمن مما علمت رشدا آیا پیروی کنم ترا بر آنکه
بیاموزانی مرا از آنچه آموخته شده علمی که راه باشد
بمقصود رساننده یا فهم را و فتح آن هر دو قراءت است
بیک معنی و تحقیق رعایت کرده است موسی کمال
ادب و تواضع ملتمسا لان تمرد من لفس خود و استیذان
تبعیت و سوال ارشاد و انعام از خضر بتعلیم بعض آنچه
تعلیم کرده است او را خدا از نزد خود **حدثنا**
محمد ابو غریر بغین معجمه و را مکرره بصیغه تصغیر ابو عبد الله
ولید بن ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف الزهري
ساکن سمرقند قال حدثنا ابي یعنی ابراهیم بن سعد
قرشی زهری مدنی ساکن بغداد سنه دوصد و هشت
قال حدثنا الجاهي ابراهيم بن سعد بن ابراهيم بن

مقرر شده بود که نقض عهد کسی کند که وی عهد بسته باشد یا کی از اہل بیت او قال ابو هريرة فاذن معنا علي في اهل مني يوم النحر لا يحج بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان گفت ابو ہریرہ پس آگاہ کرد با ما مردم فرستاد ابو بکر علی رضی الله عنہ ہمی راکہ بنا حاضر بود در روز نحر کہ حج نکند بعد ازین سال کافری و طواف نکند برہنہ ظاہر آنست کہ ممنوع باین نہی کافران مشرک اند پس باین نہی رابر تحریم یا تنزیہ حمل نکرد فقہا کرد ماند و در بنا مید لفہم

باب ما يذكر في الفخذ در بیان آنکه نماز کردن با ازار اگرچہ ازار نداشته باشد روا است **حدثنا** عبد العزيز بن عبد الله قال حدثني ابن ابي الموال عن محمد بن المنكدر قال دخلت على جابر بن عبد الله وهو يصلي في ثوب ملتحفا به ورداؤه موضوع گفت محمد بن منکدر درآمدم بر جابر در حالی که وی نماز میکرد در یک جامه که بر خود پیچیده بود و ردای او افتاده بود فلما انصرف قلنا يا ابا عبد الله تصلي ورداؤك موضوع پس برگرد و برگشت از نماز گفتیم ابو عبد الله نماز میکنی در حال آنکه ردای تو افتاده است یعنی با وجود ردا تنها در ازار نماز میکنی قال نعم احببت ان يراني الجهال مثلكم گفت آری چنین میکنم و دوست داشتم که به بینید مرا نادانان مانند شما رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يصلي هكذا دیدم پیغمبر خدا که نماز میگذارد و همچنین کہ مرا می بینید

باب ما يذكر في الفخذ در آنکه گفته میشود در حکم ران که عورت است یا نہ قال ابو عبد الله ويروى عن ابن عباس وجرهد ومحمد بن جحش عن النبي صلى الله عليه وسلم الفخذ عورة یعنی ران عورت است باید پوشید وقال انس حسر النبي صلى الله عليه وسلم عن فخذه و گفته است انس کشف کرد پیغمبر خدا از ران خود وحديث انس اسند وحديث جرهد احوط حتى يخرج من اختلافهم حدیث انس صحیح تر و قوی تر و نیک تر است از روی اسناد و حدیث جرهد عمل بروی احوط در دین است تا برآمده شود از خلاف صحابه یعنی عمل بر این احوط کردن چه ادا رہانیدن از خطره خلاف رای صحابه در روایت ایشان چه انس گاه ران کشف کرده و اگر کسی هرگز کشف نکرده باشد ملامی است پس بر حدیث جرهد عمل کردن خلاف حدیث انس نیست و در صورت عکس خلاف روایت جرهد است و بعضی گفته که درین دو حدیث تعارض فعل با قول است و قول راجح است بر فعل از جهت احتمال آنکه از خواص بود وقال ابو موسى غطى النبي صلى الله عليه وسلم ركبتيه حين دخل عثمان و گفت ابو موسی پوشید پیغمبر خدا هر دو زانوی خود را وقتی که درآمد عثمان در مجلس آن حضرت بعد از آنکه مکشوف بود و جمیع صحابه حاضر بودند و این دلیل است که رکبتین عورت نیست از آنکه کشف عورت حرام است نسبت بهر که باشد و آن مرکز دایره عصمت منزه از آنست که حرمت کرده گرد و اما پوشیدن از عثمان از آن تواند بود که چون اهل ورع و تقوی عادت در پوشیدن آن داشتند از شدت منع و حرمت کشف عورت غلیظه که نزدیک بآن است و صفت حمیده حیا عثمان رضی الله عنه غالب بود چنانکه مسلم و بیهقی روایت کرده اند آن حضرت فرموده الا استحيي من رجل تستحيي منه الملائكة و فور حیای عثمانی ظاهر از آن هم حشمت می پوشیدن آن حضرت که بهر کس بر یک کمال او اضافه میفرمود و مراعات حیای او فرمود زانو را اگرچه حکم عورت نداشت پوشید و کشف آن نزد دیگران که خبر یک دو بار منقول نیست تا که برای شرعیت اباحت باشد وقال زيد بن ثابت انزل الله على رسوله صلى الله عليه وسلم وفخذه على فخذي گفت زید بن ثابت فرستاد پیغمبر خدا وحی را در حالی که ران او بر ران من بود فثقلت علي حتى خفت ان ترض فخذي پس گرانی کرد بر من تا آنکه ترسیدم که بشکند ران من گرانی گوید که ازین مقوله زید ظاهر شد که ران عورت نیست از آنکه مساس عورت بی حائل حرام است چنانکه نظر کردن بسوی آن پوشیده نماند که ازین حدیث مساس بی حائل ظاهر نمی شود تا دلیل بر عدم عورت تواند شد **حدثنا** يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا اسمعيل بن علية قال حدثنا عبد العزيز بن صهيب عن انس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم غزا خيبر فصلينا عندها صلاة الغداة بغلس روایت است از انس که تحقیق پیغمبر خدا اراده جهاد خیبر کرد پس نماز گذاردیم نزد خیبر نماز صبح

لم يكلفهم ولا اشار اليهم بستر فخذه الى الركبة في الصلوة وبهذا قاعدة وجوابا ان النبي صلى الله عليه وسلم قديم مما وجبن من الصلوة صلوة الصبح صلوة عامة ... وكم من اشياء قد جوز في الثانية ونهي عنها في الاولى وذالك حفظت هذه القاعدة سهل عليك اكثر المواضع المتعسفة في باب الصلوة كله **قوله** وقال زيد بن ثابت الخ فيه نظر لانه لا دلالة فيه على ان فخذه صلى الله عليه وسلم كان منكشفا ولو سلم انكشافه فلا نسلم انه كان ذلك باختياره عليه السلام حتى يكون دليلا على جواز النظر الا ان يقال كشف محلا عتمد على ظاهر الحال وتاخر صلى الله عليه وسلم كان نبيا وهو في حال الحياء وحديث عثمان خاص فيبقى حجة عليه صلى الله عليه وسلم ولو سلم فكان يخشى ان ينبه عليه بعد تلك الحالة كما نبه عليه بعد ونبه منه مرة فتامل

اسماء الرجال

ابن ابي الموالي ...

تصحيح الاسماء | كتاب العلم

که کدام کس بود قال ابن عباس هو خضر گفت ابن عباس آن مصاحب خضر است و ذکر کرده از مقوله حر بن قيس بر شيخ ابن حجر گفته واقف نشدم بیان بر سیخ طریق این حدیث مر بها ابی بن کعب پس گذشت ابی بن هر دو نا الى الشيخ همزه و فتح موحده و تشدید تحقیقه ... بن منذر انصاری که کاتب وحی و یکی از آن شش کس که یاد گرفته بودند قرآن را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و پیغمبر خدا او را آن حضرت سید الانصار و عمر سید المسلمین گفت فوت شد در سنه نوزده یا بیست یا سی فدعاه ابن عباس پس خواند او را ابن عباس فقال اني تماريت انا وصاحبي هذا في صاحب موسى پس گفت ابن عباس نزاع دارم من و یار من که بیست یعنی حر بن قیس در تعیین صاحب موسی الذی سأل موسى السبيل الى لقيه اکه سوال کرد

تاریکی شب تا با تعجیل بجهت آن بود که پیش از آنکه آگاه شوند و خبردار شوند برسر اهل خیبر برسند فرکب نبی الله صلی الله علیه و سلم و رکب ابو طلحة و انا ردیف ابی طلحة پس سوار شد پیغمبر خدا و سوار شد ابو طلحه و من سوار بودم از پس ابو طلحه فاجری نبی الله صلی الله علیه و سلم فی زقاق خیبر پس راند مرکب را پیغمبر خدا در کوچهٔ خیبر وان رکبتی لتمس فخذ نبی الله صلی الله علیه و سلم و تحقیق زانوی من سود ران پیغمبر خدا را ثم حسر الازار عن فخذه حتی انی انظر الی بیاض فخذ نبی الله صلی الله علیه و سلم پس برگشت کردان حضرت ازار را از ران خود تا آنکه تحقیق من می دیدم بسوی سفیدی رنگ ران پیغمبر خدا یعنی ناظران این کتاب حسر بصیغهٔ مجهول خوانده و بقیاس آنکه در صحیح مسلم انحسر واقع شده یعنی بی اختیار آن حضرت منکشف شد پس دلیل بر عورت نبودن نبود و این قیاس چیزی نیست مولف بصیغهٔ معلوم خوانده که در روایت انس بصیغهٔ معلوم نقل کرده فلما دخل القریة قال الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین پس هرگاه در آمد در قریهٔ خیبر گفت الله اکبر خراب گشت خیبر بطریق اخبار از غیب فرمود و یا دعای بد کرد بر اهل آن تحقیق ما وقتی که نزول کنیم بزمین قومی پس بد است صباح آن قوم ترسانده شده قالها ثلثا فرمود این کلمات را سه بار قال و خرج القوم الی اعمالهم گفت انس و بیرون آمدند مردم قریه بسوی جاهای عمل خود یا بیرون آمدند برای کارهای خود فقالوا محمد پس گفتند قوم یا اهل آن زمین این محمد است یا آمده است محمد پیغمبر خدا قال عبد العزیز و قال بعض اصحابنا والخمیس یعنی الجیش گفت عبد العزیز و گفت بعضی یاران ما کنایت از محمد بن سیرین و شاگرد او یعنی عبد العزیز گفت از انس همین شنیدم که گفتند محمد و ابن سیرین ضم کرد و خمیس را هم و تفسیر یعنی الجیش از راوی است درج یافته لشکر را خمیس میگویند از آنکه در پنج قسم میباشد مقدمه و ساقه و قلب و میمنه و میسره قال فاصبناها عنوة گفت انس فتح کردیم خیبر را بالقهر و غلبه نه بالصلح و نرمی عنوة از کلمات اضداد است که در دو معنی خندمی آید از همین جاست که اختلاف واقع شده که فتح خیبر بصلح بوده یا بقهر و جلای وطن گفته اند که بعضی از آن بصلح بود و برخی بالقهر فجمع السبی فجاء دحیة فقال یا نبی الله اعطنی جاریة من السبی پس گرد آورده شد بندیان پس آمد دحیه کلبی و گفت ای پیغمبر خدا عطا کن مرا کنیزی از این بندیان قال اذهب فخذ جاریة فاخذ صفیة بنت حیی پس فرمود برو بگیر کنیزی را پس گرفت صفیه دختر حیی را فجاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا نبی الله اعطیت دحیة صفیة بنت حیی سیدة قریظة والنضیر لا تصلح الا لک پس آمد مردی بسوی پیغمبر خدا و گفت ای پیغمبر خدا بخشیدی دحیه را صفیه که سیده قبیلهٔ قریظه و قبیلهٔ نضیر از یهود خیبر است این زن لایق نیست مگر ترا که وی با این حسن و جمال از اولاد هارون پیغمبر است قال ادعوه بها فجاء بها فرمود بطلبید دحیه را با آن و او پس آمد دحیه بوی فلما نظر الیها النبی صلی الله علیه وسلم قال خذ جاریة من السبی غیرها پس هرگاه نظر کرد آن حضرت بسوی صفیه فرمود دحیه را بگیر کنیزی از بندیان غیر این آن حضرت استرجاع کرد از دحیه بملاحظهٔ رشک و غیرت دیگران که افضل از وی بوده اند نقل است که آن حضرت دو داد دیگر به دحیه و او که عم زاده صفیه بود و قال فاعتقها النبی صلی الله علیه وسلم و تزوجها گفت انس راوی این حدیث پس آزاد کرد آن حضرت صفیه را و در زن خود گرفت برای تشریف و تکریم او فقال له ثابت یا ابا حمزة ما اصدقها قال نفسها اعتقها و تزوجها گفت مر انس را ثابت بنانی ای ابا حمزه چه کرد مهر او را گفت ذات او را که آزاد کرد و در زوجه خود گرفت گفته اند که این مهر از خصایص آن حضرت است امام احمد بظاهر حمل کرده و در حق دیگران نیز روا داشته حتی اذا کان بالطریق جهزتها له ام سلیم فاهدتها له من اللیل تا آنکه در وقتی که بود آن حضرت در راه در رسته رهنما که نزدیک چهل میل از مدینه است آراسته کرد او را ام سلیم مادر انس بزفاف و داد او را بهمان شب فاصبح النبی صلی الله علیه وسلم عروسا پس صبح کرد پیغمبر خدا و حالی که عروس بود و عروس بر زن و شوهر اطلاق آن بر مرد و زن

تا ما ترا از خود فقال موسی لا پس گفت موسی نه یعنی کسی که دانا تر از من باشد فاوحی الله تعالی الی موسی پس وحی فرستاد خدای برتر بسوی موسی که هست ما را از تو بنده که خضر است فسأل موسی السبیل الیه پس پرسید موسی پروردگار خود را راه بسوی او چه نسم جویم و کجا یابم فجعل الله له الحوت آیة پس گردانید خدای تعالی برای موسی ماهی را علامت که بدان پی برد بمکان خضر وقیل له اذا فقدت الحوت فارجع فانک ستلقاه و گفته شد مر او را هرگاه گم کنی آن ماهی را پس بازگرد و در پی آن ماهی رو پس تحقیق تو سر انجام هست که ملاقات کنی او را و در روایت کتاب الانبیاست گفت موسی پروردگار را چگونه مرا بوی راه باشد فرمود بگیری ماهی در زنبیل پس جائی که گم کنی او را وی همانجاست پس گرفت ماهی را در زنبیل و به یوشع سپرد و گفت او را وقتی که گم کنی ماهی را آگاه کن ما را پس روان شدند فکان یتبع اثر الحوت فی البحر پس بود موسی که میرفت در پی در یافت نشان آن ماهی در دریا تا آنکه بصخره رسیدند موسی در خواب رفت پس رسید با ماهی از آب چشمه حیات که در بیخ صخره بود چیزی از نمی حیات آن ماهی گشت و حرکت آمد و در دریا رفت و فراموش کردند ایشان خبرداری حال ماهی با یکدیگر تا رسیده بازروان شدند روز و شب گذرانیدند تا چون صبح کردند گفت موسی رفیق خود را بیار ناشتای ما را تحقیق رسید ما را ازین سفر رنج و محنت بسیار رسید فقال لموسی فتاه پس گفت موسی را جوان وی یعنی یوشع بن نون ارایت اذ اوینا الی الصخرة فانی نسیت الحوت آیا خبرداری که وقتی که جای گرفته بودیم بسوی آن صخره پس تحقیق من فراموش کردم آن ماهی را که انتقال وی خبر نمایم تا خبر دهم ترا از حال وی اینکه وی دیدم چنانچه در روایت کتاب تفسیر است که چون اضطراب کرد ماهی و موسی خفته بود گفت فتی موسی بیدار نکنم او را تا آنکه چون بیدار شد و فراموش کرد با یکه خبر دهد او را وما انسانیه الا الشیطان ان اذکره و فراموش نگردانید مرا آن ماهی را مگر شیطان اینکه یاد کنم آن را یعنی فراموش نساخت مرا از ماهی مگر شیطان و شاید که باعث

یکسان است در سینه چه فرق است جمع رو و موسی است قیص زن فراگیرد که تمام بدن را بپوشد سپس گرد زن کسی که بشد از او چیزی از اطراف پس بیاید و آزاد و سید نقعا اخبار ابن جبیر حالت حدیث الحوش ستی پس گفت مردی که آورد خرما و مردی آورد روغن ابو الحسب قد کان سوقا گفت عبد العزیز پاوری انس که ان مرد انس که گفت آورده دیگری قاتی را دیگر نواس احیا گفت انس پس این ست ما ارینقی که آنت ولیمه رسول الله صلی ... پس بود این طعام ولیمه آن حضرت

بر ایشان طعامی که در زفاف عین صفیه شده بود مردمان بدان ب **باب** فی کم تصلی المرءة من الثياب باب در بیان آنکه در چند جامه نماز کنند زن مذهب امام ابی حنیفه رح آنکه در شامی بافت کرد و جامه پیراهن و سر انداز کفایت دارد و حدیث گفته که از آن سینه است

جامه سیوم ازار و ابن سیرین در چهار جامه چهارم چادری که خود را در آن بپیچد روا داشته و قال عکرمة لو وارت جسدها فی ثوب گفت عکرمه اگر بپوشد بدن را در یک جامه روا است نماز او **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی عروة ان عائشة قالت لقد کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الفجر فیشهد معه نساء من المؤمنات متلفعات فی مروطهن ثم یرجعن الی بیوتهن ما یعرفهن احد

نماز فجر میکرد پس حاضر می شدند با وی زنان مسلمانان در حالی که پوشیده بودند سرو تن را در چادرها باز می رفتند بسوی خانهای خود حالانکه نمی شناخت ایشان را کسی از آنکه تمام سر و بدن خود را می پوشیدند از تاریکی مناسب معنی اول است این حدیث فهم میشود که جامه دیگر هم می داشتند تا استدلال مولف رحمه الله بر ترجمه تمام شود و احتمال دلیل کفایت ندارد و مگر آنکه گوییم مولف در ترجمه تقصد نکرده که شیاب البته متعدد باید و ایراد قول عکرمه جهت بیان است **باب** اذا صلی فی ثوب له اعلام و نظر الی علمها باب در بیان آنکه نماز کند در جامه که پوشیده و مر او را علمها است و نظر کند بسوی آن علمها پس در ضمن وی نظر

راجح ترجیب است اول باعتبار لفظ ترتیب و ثانی باعتبار معنی قریب که عبارت از خمیصه است **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا ابراهیم بن سعد قال حدثنا ابن شهاب عن عروة عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی فی خمیصة لها اعلام فنظر الی اعلامها نظرة

روایت است از عائشه که تحقیق پیغمبر خدا نماز گزارد در چادری سیاه که مر او را علمها بود پس نگاه کرد بسوی علمهای آن یک نگاهی فلما انصرف قال اذهبوا بخمیصتی هذه الی ابی جهم پس وقتی که برگشت از نماز فرمود برید این چادر منقش را بسوی ابی جهم که وی هدیه آورده بود وائتونی بانبجانیة ابی جهم فانها الهتنی آنفا عن صلوتی که بیارید مرا چادر ابی جهم که علم ندارد و تحقیق آن خمیصه بازداشت مرا همین لحظه از نماز من مراد آنست که نزدیک بود که مرا بازدارد چنانکه از تعلیق که مولف آورد معلوم میشود که گرسیدم که وادرد فتنه از او در موطای مالک آورده که کادان تفتنی حالانکه حال آنسرور صلی الله علیه وسلم عالی تر از آنست که چیزی او را از حضوری کونین تفات بازداشته باشد و میتوان گفت که حضور حق را مراتب در جات غیر متناهی است آن مرتبه که خاصه آن حضرت بود اگر از انجا نزول نماید هنوز در جائی خواهد بود که مقربان دیگر بصد جهد و هزار جهد رسیده باشند و باجرها آنحضرت بر او نداشت که از آن مرتبه باز آید اگر گوئی آن حضرت چرا آن روا داشت که دیگری آن چادر بپوشد گوئیم چون ابو جهم هدیه آورده بود آنرا الهی بازداد که تغیر نشود و نیز گویند که ابو جهم بصیر بود او را مانع از حضور نخواهد شد. چادری دیگر از وی طلبید تا رد هدیه نشود و او بدل نماید و قال هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة قال النبی صلی الله علیه وسلم کنت انظر الی علمها و انا فی الصلوة فاخاف ان تفتننی فرموده بودم من که نظر میکردم بسوی علم او در حال که در نماز بودم پس ترسیدم این را که در فتنه اندازد مرا و باز دارد از کمال حضور **باب** ان صلی فی ثوب مصلب او تصاویر هل تفسد صلوته و ما ینهی عن ذلک باب در بیان آنکه اگر نماز گزارد کسی در جامه که شکل صلیب دارد یا در جامه که در وی صورتها است آیا فاسد میشود نماز مصلی یا نه و در بیان آنکه منع کرده شده است از آن یعنی از تصویر **حدثنا** ابو معمر عبد الله بن عمرو قال حدثنا

طلاق داده و مانند وی جمله حفظی سپس انتقال آن در حضر با و سلام و کلام بیان آمد فکان من شانهما سپس بود انتقال موسی و خضر الذی قص الله تعالی فی کتابه از خبر داده است خدای بزرگ در کتاب خود و مولف نیز انرا بنوعی تفصیل در کتاب ارنیا در کتاب التفسیر آورده **باب** قول النبی صلی الله علیه وسلم اللهم علمه الکتاب چون ذکر این قول در اصل تقریب بود برای رعایت شیخ این حدیث را بعد از گردانید تا ترجمه باب اولا بعد از آن از طریقی که بوی رسیده بود مسند آورد آن با جهان اسناد و گفت **حدثنا** ابو معمر و هو عبد الله بن عمرو بن حجاج البصری قدری معروف بقعد نغم سیم توثیق کرده او را ابن معین شد و صد و بیست و پنج قال حدثنا عبد الوارث ابن سعید بن ذکوان عنبری منسوب بعنبر بن عمرو بن تمیم سنه یکصد و هشتاد قال حدثنا خالد بن مهران البصری تابعی معروف بحذاء بجا ر حلا و ذالک گفته شده و الف ممدوده از حذو بمعنی راست کردن در جیزی با هم لقب کرده شد بدان جهت گفتن وی بمردم احذوا علی هذا الحدیث او علی هذا النحو یا بجهت مجالست وی بالکفش دوزان ست یکصد و چهل عن عکرمة ابو عبد الله مفسر قرشی است مولی ابن عباس تکلم کرده شده در وی بجهت اعتقاد برای خوارج و ابن سکین گفت کسی که کلام کند در عکرمه پس وی شتم بر اسد عالم است و بخاری و غیر وی گفت نیست هیچ یکی از اصحاب مگر اینکه احتجاج کرده بعکرمه ست یکصد و پنج یا شش با هفت و مسلم قرن وی است بیشتر مردم فرود اقف مرزم عن ابن عباس انه قال ضمنی رسول الله گفت ابن عباس فرا هم آورد مرا بکو ذو طریق شفقت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و قال اللهم علمه الکتاب و فرمود خداوندا بیاموز او را قرآن و علم و فهم آن و تحقیق ....

عبد الوارث قال حدثنا عبد العزيز بن صهيب عن انس قال كان قرام لعائشة سترت به جانب بيتها گفت انس بود پرده تنك كه درو نقشها بود و رنگها داشت مر عائشه را كه پرده گرفته بود بدان طرف خانه خود را فقال النبي صلى الله عليه وسلم اميطي عنا قرامك هذا فانه لا تزال تصاويره تعرض لي في صلاتي فرمود پيغمبر خدا دور كن از ما پرده خود را كه نيست تحقيق هميشه نقشهاى آن پيش مى آيد در نماز مناسبت حديث بترجمه آنست كه هرگاه چنين جامه نا پوشيده نا روا باشد نماز دارو پوشيده بطريق اولى خواهد بود تا انكار از ان مستلزم نهى از مطلق استعمال هست

باب من صلّى في فروج حرير ثم نزعه حكم كسى كه نماز گذارد در قباى حرير پس دور كرد او را

حدثنا عبد الله بن يوسف قال حدثنا الليث عن يزيد عن ابي الخير عن عقبة بن عامر قال اهدى الى النبي صلى الله عليه وسلم فروج حرير فلبسه فصلّى فيه ثم انصرف فنزعه نزعا شديدا كالكاره له گفت عقبه هديه آورده شد بسوى پيغمبر خدا قباى حرير پس پوشيد آنرا و نماز كرد و ران پس بر گشت از نماز و كشيد از بدن كشيدنى سخت چنانچه ناخوش دارنده مر و را و قال لا ينبغي هذا للمتقين و فرمود سزاوار نيست اين براى پرهيزگاران از كفر پس مراد مسلمانان اند يا پرهيزگاران از گناهان پس مراد صلحاى مسلمانان اند و برين تقدير از محرمات خواهد بود چنانچه معنى اول نا از شعار اهل كفر است گفته اند كه بر كشيدن اين قباى حرير بوحى بود و اين ابتداى حرمت است

باب الصلوٰة في الثوب الاحمر باب در روا بودن نماز در جامه سرخ حدثنا محمد بن عرعرة قال حدثني عمر بن ابي زائدة عن عون بن ابي جحيفة عن ابيه قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم في قبة حمراء من ادم گفت ابو جحيفه ديدم پيغمبر خدا را در قبه سرخ از چرم و رأيت بلالا اخذ وضوء رسول الله صلى الله عليه وسلم ديدم بلال را كه گرفته است آب وضوى پيغمبر خدا را و رأيت الناس يبتدرون ذلك الوضوء فمن اصاب منه شيئا تمسح به و ديدم مردم را كه منازعت و پيشى ميكردند بر يكديگر پس كسى كه رسيد ايشان آب چيزى را بر روى ميماليد و من لم يصب منه شيئا اخذ من بلل يد صاحبه و كسى كه نرسيد از ان آب چيزى را گرفت از ترى دست همراه خود ثم رأيت بلالا اخذ عنزة فركزها پس ديدم بلال را كه گرفته نيزه خورد را پس خلانيد آنرا در زمين و خرج النبي صلى الله عليه وسلم في حلة حمراء مشمرا صلّى الى العنزة بالناس ركعتين و بيرون آمد پيغمبر خدا در دو جامه كه آنها در رواى سرخ بود و مراد دو چادر يمانى است كه در ميان تارهاى سرخ داشت چنانكه در بعضى روايات است و مراد از ثوب احمر در ترجمه همين است در حالى كه برداشته بود آنها را از ساق نماز گذارد بسوى نيزه كه ستره كرده بود آنرا با مردم دو ركعت گفته اند كه نماز پيشين بود در حال سفر و رأيت الناس والدواب يمرون بين يدي العنزة و ديدم مردم را و چهارپايان را كه ميگذشتند پيش عنزه

باب الصلوٰة في السطوح والمنبر والخشب در حكم نماز بر بامها و بر منبر و چوبها قال ابو عبد الله ولم ير الحسن باسا ان يصلّى على الجمد والقناطر وان جرى تحتها بول او فوقها او امامها اذا كان بينهما سترة گفت مولف رحمة الله عليه و نديده است حسن بصرى باكى اينكه نماز گذارده شود بر يخ و بر پلها اگر چه روان باشد زير پل شاشه يا بالاى آن و پيش آن وقتى كه باشد ميان مصلى و پل يا ميان قناطر و بول آنچه باز دارنده از رسيدن نجاست است و قيد متعلق به پيش پل است و صلّى ابو هريرة على ظهر المسجد بصلوٰة الامام و نماز گذارد ابو هريره بر پشت بام مسجد باقتداى نماز امام ايام ابو حنيفه و امام شافعى مكروه داشته اند كه امام تنها بر بلندى باشد يا مقتدى تنها بر بلندى و امام در پايان بود مگر براى تعليم اركان نماز پس اصل جواز نماز چنانكه آنحضرت كرده اند و صلّى ابن عمر على الثلج و نماز گذارد ابن عمر بر برف

حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا ابو حازم قال سألوا سهل بن سعد من اي شيء المنبر گفت ابو حازم پرسيدند سهل بن سعد را كه از كدام چوب بود منبر پيغمبر خدا در مسجد مدينه فقال ما بقي في الناس اعلم به مني پس گفت سهل نمانده است كسى در مردم دانا تر بانچه پرسيديد از من هو من اثل الغابة آن منبر از درخت گز غابه بود و غابه جنگلى است جانب بلندى هاى مدينه عمله فلان مولى فلانة لرسول الله صلى الله عليه وسلم وقام عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم حين عمل ساخته بود آنرا فلان

شيخ الاسلام | كتاب العلم

قد ناهزت الاحتلام گفت ابن عباس آمدم سوار بر خر ماده در حالى كه من در آن روز نزديك شده بودم ببلوغ آنان بفتح همزه و كسر معنى ماده ... شامل مذكر و مونث است و رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يصلّي بمنى الى غير جدار و پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم نماز ميگذارد در منا كه در مسيل است از مكه بسوى غير ديوار يعنى در ميدان فمررت بين يدي بعض الصف پس گذشتم پيش بعض صف نماز و ارسلت الاتان ترتع و سر دادم ماده خر را كه مى چريد و دخلت في الصف در آمدم در صف نماز فلم ينكر ذلك عليّ احد پس انكار نكرد اين عمل بر من هيچ كس از جهت عدم قطع اتان نماز را يا از جهت عدم بلوغ من اگر چه قريب بلوغ بودم يا از جهت آنكه آنحضرت پيش ستره داشت عنزه بود و ستره امام ستره قوم باشد روايت كرده ابن عباس صورت واقعه پيش از هنگام بلوغ خود را و تقرير آنحضرت آن را كه در حكم قول است و قبول كردن مردم اين روايت را از وى دليل صحت

حدثنا محمد بن يوسف يعنى بيكندى قال حدثنا ابو مسهر بضم ميم و سكون سين مهمله و كسر دال و آخر را مهمله عبد الاعلى بن مسهر غسانى دمشقى سنه دويست و هيژده قسطلانى گفته تحقيق ملاقات كرده او را مولف نيز و شنيده است از وى اندكى ليكن اينجا روايت بواسطه وا بود قال حدثني محمد بن حرب بفتح حاء و سكون را و موحده خولانى نسبت بخولان ... كاتب زبيدى بود متوفى سنه يكصد و نود و چهار قال حدثني الزبيدي بضم زاء معجمه و فتح موحده ابو الهذيل محمد بن وليد بن عامر شامى حمصى سنه يكصد و چهل و هفت يا هشت عن الزهري عن محمود بن الربيع بفتح را و كسر موحده ابن سراقة انصارى خزرجى مدنى

وسلام او اختلاف است اصح آنست که میمون بود غلام فلانه عایشه انصاریه برای پیغمبر خدا ساخت آنحضرت بروی وقتی که ساخته
شد ایستاد و سجده کرد و مستقبل القبلة و کبر وقام الناس خلفه فقرأ وركع وركع الناس خلفه پس بعدی بروجانب قبله
تکبیر تحریمه گفت و ایستاد مردم پس آنحضرت پس قراءت قرآن کرد و رکوع کرد و رکوع کردند مردم از پس آنحضرت ثم رفع راسه
ثم رجع القهقرى فسجد على الارض پس تر از رکوع برداشت سر خود را پس رجوع کرد پس او سجده کرد بر زمین ثم عاد الى المنبر ثم
قرأ ثم ركع ثم رفع راسه ثم رجع القهقرى حتى سجد بالارض فهذا شانه پستر عود کرد بسوی منبر و ایستاد بروی پس نماز
قراءت کرد و رکوع کرد و سر برداشت در رجوع کرد و بر پس پا تا آنکه سجده کرد بر زمین حال آنحضرت با ایشان است گرانمی بر سیدم از این
حدیث چیزی جز آنست که بر منبر دو پله بود و بلند ایستادن امام و پایان ایستادن مقتدیان و آنکه خطوات کثیره مفسد
نماز نبوده است اگر چه این منبر سه پایه بود و است احتمال دارد که بر پایه نخستین یا دومی ایستاده باشند و به یک خطوه فرود آمده و هم
بیک خطوه بر رفته باشند و این فعل قلیل است با وجود آن در تمام نماز خطوات کثیره لازم آمد قال ابو عبد الله قال علي بن عبد الله
المديني سألني احمد بن حنبل عن هذا الحديث قال فانما اردت ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اعلى من الناس گفت ابو عبد الله
مولف گفت علی بن عبد الله مدینی پرسید مرا امام احمد ازین حدیث گفت علی بن عبد الله بخواستم ازین ذکر این حدیث مگر آنکه تحقیق
پیغمبر بر منبر ایستاده و از مردم فلا باس ان يكون الامام اعلى من الناس بهذا الحديث پس باکی نیست اینکه باشد امام بلندتر
از مقتدیان بمقتضای این حدیث قال فقلت ان سفيان بن عيينة كان يسأل عن هذا كثيرا فلم تسمعه منه قال لا گفت علی بن عبد الله
گفتم مر امام احمد را تحقیق سفیان پرسیده می شد ازین حدیث و مضمون آن بسیاری آیا نشنیدی تو از وی گفت نه حدثنا محمد بن
عبد الرحيم قال حدثنا يزيد بن هارون قال اخبرنا حميد الطويل عن انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم سقط عن فرسه فجحشت ساقه او كتفه
روایت کرد حمید از انس که پیغمبر خدا افتاد از اسپ پس خراشیده شد یعنی شگافته شد پوست ساق یا شانه او شک راوی است وآلى من نسائه
شهرا وسوگند خورد که نزد آید بر زنان یک ماه فجلس في مشربة له درجها من جذوع النخل پس نشست در غرفه بلند که آن حضرت را
بود پایهای آن از شاخ درخت خرما فاتاه اصحابه يعودونه پس آمدند او را یاران او بجائی که عیادت کنند آن حضرت را فصلى بهم جالسا وهم قيام
پس نماز گزارد با ایشان در حالی که نشسته بود و ایشان ایستاده بودند فلما سلم قال انما جعل الامام ليؤتم به پس هرگاه سلام داد
از نماز فرمود گردانیده نشده است امام مگر از برای آنکه اقتدا کرده شود بوی فاذا كبر فكبروا واذا ركع فاركعوا واذا سجد فاسجدوا وان
صلى قائما فصلوا قياما پس وقتی که تکبیر گوید تکبیر گوئید و وقتی که رکوع کند رکوع کنید و وقتی که سجده کند سجده کنید
و اگر نماز کند ایستاده پس شما نماز ایستاده کنید ونزل لتسع وعشرين مقتدیا آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بعد ازین نماز فرموده آنست که هرگاه امام در کسی
در موافقت و متابعت ارکان مذکوره تقصیری شده باشد پس بر ترک موافقت اعتراض کرده و تنبیه ساخته و از فحوای کلام قسطلانی فهم میشود که
اعتراض بر آن بود که چرا آنحضرت نشسته نماز گزارند بایستی که تنها نیز نشسته نماز میکردند و این معنی بالطریق مفهوم مخالف از قول آنحضرت وان صلى
قاعدا فصلوا قعودا و هم از قواعد انصلوا قعودا اگر فهم خواهند مذهب شافعی است و چون این حکم مخالف مقرر است نزد شافعیه و غیرهم تقیید میکنند که مذکور
درین حکم قعود مقتدیان غیر معتبر است یعنی اگر قول امام نا جایز باشد نشسته لیکن پوشیده نماند که این توجیه اعتراض موجود نیست در قول الناس
ليوتم به اعتراض و تنبیهات بر ترک موافقت با آنکه در همه ارکان موافقت شرط عدم جواز است بر این تقدیر در یک حکم اخیر تنبیه تخصیص
شود پس خالی از تکلف نیست و حکم آنکه امام قاعد باشد و قوم قایم مذکور می شود و مگر آنکه از مفهوم مخالف این قید فرا گیرند یعنی اگر واجب
نباشد در وقت قعود امام ایستاده کنید و آنکه گفته که صحیح آنست که این حکم در مرض زمان ثابت بود و منسوخ شد باینکه در آخر مرض

میان بیمار بیغ قا برست و شاید که معمول با شد که المقال ... حدیث کند زانو ... بیمار دوم انی تعلیم بند بعنی برانست اگر چه خصوصیت ... ثبت اسلم

باب الخروج في طلب العلم ذكر آمد مسفر در جست وجوی علم و استحباب آن و رحل جابر بن عبد الله مسيرة شهر الى عبد الله بن انيس بتصغير انس ابن سعد جابر بفتح جیم و فتح ... در حلیت انصاری سفر ... في حديث واحد و سفر کرده بود جابر که صحابی مشهور انصاری خزرجی است بمسافت یک ماه راه بسوی عبد الله بن انیس در شنیدن یک حدیث که مولف آن را ... تا آخر کتاب در باب التوحید ... الاعلی ... بطریق تعلیق آورده گفت و یذکر عن جابر عن عبد الله بن انیس قال سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم یقول یحشر الله العباد فینادیهم بصوت یسمعه من بعد كما يسمعه من قرب انا الملك انا الديان ونیز مولف در ادب مفرد و غیروی خود روایة آورده و گفت رسید مرا از مردی حدیثی که شنیده بود آن را از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس شتری خریدم و رخت خود بروی بستم پس سفر کردم بسوی او یک ماه تا آنکه بشام رسیدم در آنجا عبد الله بن انیس بود القصه بوی گفتم رسیده است مرا تحقیق تو شنیده از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس خوف کردم که بمیرم پیش از آنکه بشنوم آن را پس گفت عبد الله شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگفت یحشر الناس یوم القیمة ... الحدیث و دیگر کسان از جمله صحابه و تابعین نیز بوده که در طلب حدیث و تحصیل سنت نبوی طی مراحل کرده اند

حدثنا ابو القاسم خالد بن خلی بفتح خاء معجمه ... کنیت امام ... قاضی حمص ... قال **حدثنا محمد بن حرب قال قال** الاوزاعي ... بفتح همزه ... عبد الرحمن دمشقی ... از کبار اتباع تابعین است ... قریه است نزدیک دمشق ... فرق ... الزهري عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ابن عباس انه تمارى هو والحر بن قيس بن حصن الفزاري ... ودر بعضی نسخ لفظ موسی ... است في صاحب موسى ... فمر بهما ابي بن كعب فدعاه ابن عباس فقال اني تماريت انا وصاحبي هذا في صاحب موسى الذي سأل موسى السبيل الى لقيه هل سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يذكر شانه فقال ابي نعم سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يذكر شانه يقول

حالت آن حضرت نشسته کردند و مردم ایستاده کردند نیز لعبیدا است واللہ اعلم دنزل لتسع وعشرين پس فرود آمد از ان غرفه بیست ونه روز را و در آمد بر زنان فقالوا یا رسول الله انك اليت شهرا فقال ان الشهر تسع وعشرون پس گفتند يسوي اى رسول خدا تو سوگند یکماه خورده فرمود ماه بیست ونه روز است یعنی ماه بست ونه روز هم میباشد یا انکه این ماه بحسب اتفاق بیست ونه روز است و من نیت همین ماه کرده بودم باب اذا اصاب ثوب المصلی امرأته اذا سجد در حکم آنکه وقتیکه برسد جامه مصلی بزن او را وقتی که سجده کند حدثنا مسدد عن خالد قال حدثنا سليمان الشيباني عن عبد الله بن شداد عن ميمونة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي وانا حذاءه وانا حائض وربما اصابني ثوبه اذا سجد گفت میمونه بود پیغمبر خدا نماز میکرد در حالیکه در پهلوی او بودم و من حائضه بودم و بسا بود که میرسید بمن جامه او وقتی که نماز میکرد قالت وكان يصلي على الخمرة گفت میمونه و بود آن حضرت که نماز میکرد بر بوریا که از برگ نخل خرما میبافتند از انجهت که ازان روی میگویند که میپوشد روی زمین را باب الصلوة على الحصير بیان نماز گذاردن بر بوریا وصلى جابر بن عبد الله وابو سعيد في السفينة قياما نماز گذاردند جابر و ابو سعید در کشتی ایستاده وقال الحسن تصلي قائما ما لم تشق على اصحابك تدور معها گفت حسن بصری در وقتی که پرسیدند از وی از نماز بر سفینه که استاده کنند یا نشسته نماز میکنی در کشتی بحال قیام مادامی که رنج نرسی بر همراهان خود میگردی با آن سفینه آنجا که بگردد بجانب قبله و غیر قبله والا فقاعدا اگر همراهان رنجی رسند پس نشسته بگذاری مراد از اصحاب اهل سفینه اند یا اهل نماز ظاهر همین آخر است این هر دو اثر تاليه ترجمه نمیکنند یا رب مگر مراد غیر زمین دارند گفته اند عقد این باب جابر ادحدیث اشارت است بر رد حدیثی که ابن ابي شيبة وغیراو آورده که از عایشه پرسیدند که آیا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نماز بر حصیر میکرد و حال آنکه خدا فرموده است وجعلنا جهنم للكافرين حصيرا گفت عایشه هرگز مشهور است که نماز بر حصیر کرده باشد و این حدیث ضعیف است و خلاف حدیث صحیح است چنانکه نقل کرده و این آثاری که آورده دران هم اشارت است باآنکه نماز بر غیر زمین رواست و آنکه معاذ فرموده که عفروجهك في التراب گرد آلوده کن روی خود را در خاک یعنی سجده کن بر خاک شرط نیست بر خاک نماز گذاردن حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا

مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك ان جدته مليكة دعت رسول الله صلى الله عليه وسلم لطعام صنعته له فاكل منه روایت است از انس که جده مادری او و مادر ام سلیم که نام او ملیکه است دعوت کرد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم برای طعامیکه ساخته بود آنرا برای آن حضرت پس خورد آن حضرت از ان طعام ثم قال قوموا فلاصلي لكم بعد ازان فرمود برخیزید تا آنکه نماز کنم برای شما یعنی تا برکت از ان بشما عاید شود قال انس فقمت الى حصير لنا قد اسود من طول ما لبس فنضحته بماء گفت انس پس ایستادم بسوی بوریائی که ما را بود در حالی که سیاه شده بود از درازی زمان استعمال پس شستم آنرا بآب فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم وصففت انا واليتيم وراءه والعجوز من ورائنا پس ایستاد پیغمبر خدا بنماز و صف بستم من و یتیم ضمیره و سلیم پیغمبر خدا پس آن حضرت و پیر زال مادر ام سلیم مذکوره پس ما یان فصلى لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ركعتين ثم انصرف پس گذارد پیغمبر خدا دو رکعت نفل پیشتر برگشت از نماز یا مراجعت کرد از خانه ما باب الصلوة على الخمرة نماز گذاردن بر بوریا مگر معلوم شده اگر باب جداگانه ساخت بس بود لیکن معلوم شده که غرض مولف رح ازین ابواب آنست که هر حدیثی که از شیخ شنیده بهر عنوانی که شنیده بهمان عنوان نقل کرده ملاحظه از تکرار نماید حدثنا ابو الوليد قال اخبرنا شعبة قال حدثنا سليمان الشيباني عن عبد الله بن شداد عن ميمونة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي على الخمرة گفت میمونه بود پیغمبر خدا نماز میگذارد بر بوریا باب الصلوة على الفراش نماز گذاردن بر جامه خواب از هر جنس باشد خواه با زن خود بر آن خوابیده باشد یا نه

مذکور گشت حجت مقتدا برای ما در احکام باب فضل من علم وعلم بیان فضیلت وکثرت ثواب کسی که دانست و دیگری را دانانید حدثنا محمد بن العلاء بمهمله و مد ابو کریب همدانی سنة دو صد و چهل و هشت قال حدثنا حماد بن اسامة ابو اسامه بن زید هاشمی قرشی کوفی سنه دو صد ویک عن بريد بعينه تصغير تصغير ابو برده بن عبد الله بن ابي بردة بن ابي موسى عن ابي بردة بفتح موحده عامر بن ابي موسى عن ابي موسى عبد الله بن قيس اشعري عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال مثل ما بعثني الله به من الهدى والعلم فرمود صفت آنچه فرستاده است مرا خدا آن که راه راست و علم است بدى الفهم راه راست كالغيث الكثير اصاب ارضا مانند صفت باران بسیار است که رسید زمینی را فكانت منها نقية قبلت الماء فانبتت الكلاء والعشب الكثير پس بود از ان زمین پاره پاک و برگزیده که قبول کرده و فرو برد آب را پس بر و یانید گیاه و سبزه بسیار کلا بهمزه مقصوره گیاه تر یا خشک و عشب بضم عين وسكون شين گیاه تر وكانت منها اجادب و بود از ان زمین پاره سخت که فرو برد آب را و نه رویانید گیاه و اجادب بجیم و دال مهمله جمع جدب بتحریک چنانچه صحیح در روایت است امسكت الماء فنفع الله بها الناس نگاه داشت آن زمین آب را پس سود مند گردانید خدا تعالی از آن مردم را و در بعضی نسخ بجای بها لفظ به است یعنی بآن آب فشربوا وسقوا وزرعوا پس نوشیدند و نوشانیدند مردم و زراعت کردند واصاب منها طائفة اخرى انما هي قيعان و رسید آن باران پاره دیگر را از زمین که نیست آن مگر هموار و صاف قیعان بکسر قاف و سکون تحتانیه جمع قاع یعنی زمین هموار و نکوئی زمین ریگدار چنانکه فرمود لا تمسك ماء ولا تنبت كلاء نگاه میدارد آب را و نمیرویاند گیاه را فذلك مثل من فقه في دين الله پس این مذکور را اقسام مثل کسی است که فقیه و عالم گشت در دین خدا فقه بمعنی فهم ماضی وی بکسر قاف آمده و بمعنی علم شرعی ماضی وی بضم قاف بوده وجه روایت است دنانی اشهر واو جه است ونفعه ما بعثني الله به و سود کرد او را آنچه فرستاد مرا بدان فعلم وعلم پس دانست آنچه آورده بودم ازان و دانانید دیگران را پس این دو قسم است یکی آنکه منتفع گردد باین علم مجهولی که در باطن وی جا گیرد و ثمرات و

وصلی انس علی فراشه وقال کنا نصلی مع النبی صلی الله علیه وسلم فیسجد احدنا علی ثوبه ونماز گذارد وانس بر جامه خواب خود وگفت بودیم که نماز میگذاردیم با پیغمبر خدا پس سجده میکرد یکی از ما بر جامه خود که متحرک نمی شد بحرکت مصلی یا نحو حرکت کند یا مصاحب جز او آنرا مانع حرکت نکند در حکم فراش است **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالک عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت کنت انام بین یدی رسول الله صلی الله علیه وسلم ورجلای فی قبلته گفت عائشه بودم من که خواب میکردم پیش روی آن حضرت وهر دو پای من در جانب سجده گاه آن حضرت بود فاذا سجد غمزنی فقبضت رجلی فاذا قام بسطتهما پس وقتیکه سجده کردی خله کردی مرا پس میکشیدم هر دو پای را و وقتی که استادی دراز میکردم هر دو پای قالت والبیوت یومئذ لیس فیها مصابیح گفت عائشه وخانها در ان وقت نبود در ان چراغها اعتذار است از عائشه که اگر چراغ میبود چنین نمیکردم یعنی پیش از انکه خله کردی وقت سجده آن حضرت پای خود را میکشید و باستدلال کرده اند حنفیه باین حدیث که لمس موجب نقض وضو نیست و جوابی که شافعیه میگویند که شاید حائل باشد چیزی نیست از انکه اصل عدم حائل است میان پای وانگشت ودر عرف و عادت و دلالت حدیث بر ترسانا نزدیست که آنحضرت در خواب گاه نماز میکرد و دلیل آنکه عائشه که خواب میکرد بر فراش خوابگاه بود

حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی عروة ان عائشة اخبرته ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یصلی وهی بینه وبین القبلة علی فراش اهله اعتراض الجنازة گفت ابن شهاب خبر داد مرا عروه که تحقیق عائشه خبر داد او را که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بود که نماز میکرد و حالی که عائشه میان آنحضرت و میان قبله بودی نماز میکرد بر فراش اهل خود و عائشه در پیش بودی مانند پیش بودن جنازه پیش مصلی آن و این تمام مبهم بر جامه خواب بود چنانکه در روایت دیگر تصریح است آن **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث عن یزید عن عراک عن عروة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی وعائشة معترضة بینه وبین القبلة علی الفراش الذی ینامان علیه روایت است از عروه که پیغمبر خدا بود که نماز میگذارد و عائشه در پیش بودی میان آن حضرت و میان قبله نماز میکرد بر فراشی که خواب میکردند بر آن

باب السجود علی الثوب فی شدة الحر در بیان سجده کردن بر جامه که پوشیده است مصلی در سختی حرارت وقال الحسن کان القوم یسجدون علی العمامة والقلنسوة ویداه فی کمه وگفت حسن بودند صحابه که سجده میکردند بر دستار و کلاه و دستهای نمازگذار ما هر یکی از صحابه در آستین او بودی **حدثنا** ابو الولید هشام بن عبد الملک قال حدثنا بشر بن المفضل قال حدثنا غالب القطان عن بکر بن عبد الله عن انس بن مالک قال کنا نصلی مع النبی صلی الله علیه وسلم فیضع احدنا طرف الثوب من شدة الحر فی مکان السجود گفت انس بن مالک بودیم با صحابه که نماز میکردیم با پیغمبر خدا پس می نهاد یکی از ما طرف جامه خود را از سختی گرمی در جای سجده و این حدیث حجت حنفیه است که در گرمی اگر بسجده گاه جامه کند روا باشد و گفته اند در روایت و این مذهب است امام مالک وامام احمد و اسحق و گفته است عمر بن خطاب رضی الله عنه و غیر او و شافعیه تاویل میکنند جامه که نه بر بدن است و اگر بر بدن است آن قدر فراخ باشد که بجنبش مصلی و گفته اند که اگر بر جامه که متحرک بود بحرکت او سجده روا نیست سجده کند نماز باطل است و اگر ندانسته کند باطل نیست لیکن واجب است اعاده آن نماز و این تاویل بر در راست صحابه را جامهای جامه وجامهای فراخ که بجنبد بجنبش ایشان نبوده است

باب الصلوٰة فی النعال در حکم نماز کردن بپای افزار کفش و مانند آن **حدثنا** آدم بن ابی ایاس قال حدثنا شعبة قال اخبرنا ابو مسلمة سعید بن یزید الازدی قال سألت انس بن مالک اکان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی فی نعلیه قال نعم گفت سعید پرسیدم انس را آیا بود پیغمبر خدا که نماز میگذارد در نعلین خود گفت انس آری میگذارد نماز بنعلین اگر نجاستی نبودی **باب** الصلوٰة فی الخفاف در بیان نماز با موزه **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة عن الاعمش قال سمعت ابراهیم یحدث عن همام بن الحارث قال رأیت

فرستاده است مرا خدا تعالی بدان از هدایت یعنی علم و ایمان هدی الله الذی ارسلت به وقبول نکرد شریعت خدا که فرستاده شده ام من بدان چون شورستان هموار که قبول نکرد آب را و نرویانید نباتات و گیاه را قال ابو عبد الله گفت مولف قال اسحق عن ابی اسامة گفت اسحق بن ابراهیم بن مخلد بفتح میم وسکون خا حنظلی مروزی مشهور بابن راهویه سنه دو صد و سی و هشت از ابی اسامه که گفت حماد است وکان منها طائفة قیلت الماء یعنی بجای قبلت بیا و موحده طایفة قیلت روایت کرده یعنی بیاء تحتیه مشدده از تقییل یعنی شراب نیمروز دادن یعنی بیابانان زمین پاره که خورده بود آب را سیراب شده

باب رفع العلم وظهور الجهل برداشته شدن علم از مردم و پیدا گشتن جهل میان ایشان بر دو حصه ماخوذ از حدیث آمد و عطف ثانی بر اول برای افهام قباحت لازمه رفع علم است که اصل ضلال و اضلال است و مقصود ذکر بعض است بر شبات و سوا رغبه برین اشتغال وقال ربیعة وگفت ربیعه بن عبد الرحمن فروخ قرشی مدنی تابعی معروف بربیعة الرای بسکون همزه بجهت کثرة اشتغال وی باجتهاد و سنه یکصد و سی و شش لا ینبغی لاحد عنده شیء من العلم ان یضیع نفسه سزاوار نیست هیچ یکی را که نزد او چیزی از علم باشد اینکه ضایع کند نفس خود را بترک اشتغال باشتغال آن از تعلیم و مناظره و مطالعه و تصنیف و ذکر و فکر و جز آن که باعث کثیر علم و رواج اساس دین و تعظیم و توقیر اسلام است و ترک آن موجب غلبه جهل که بحکم ضایع کردن نفس است بصرف آن در تعطیل و شغل باطل **حدثنا** عمران بن میسرة بفتح میم منقری بکسر میم وسکون نون وفتح قاف بصری منسوب بمنقر بن عبید سنه دو صد و بیست و سه قال حدثنا عبد الوارث بن سعید بن ذکوان تمیمی بصری عن ابی التیاح بفتح فوقانیه وتشدید تحتیه در آخر مهمله یزید بن حمید بصری سنه یکصد و بیست و هشت عن انس قال قال رسول الله فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم ان من اشراط الساعة ان یرفع العلم ویثبت الجهل بدرستی که از علامات قیامت است اینکه برداشته شود علم بمیرانیدن علما و ثابت کرده شود جهل که جهل عالمی باقی نماند جاهلان مقتدی شوند و رواج جهل و مدار جهالت و ضلالت رسند ویشرب الخمر نوشیده شود شراب بر سبیل کثرت و شیوع و بی باکی و در روایت کتاب النکاح ویکثر شرب الخمر ویظهر الزنا وآشکارا شود زنا و رواج گیرد و ما نفس فروع این چیزها بروجه اطلاق از ین قسم چون بیع زمانی از ان خالی نبوده از علامات قیامت نبود **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید القطان عن شعبة عن

جریر بن عبد الله بال ثم توضأ ومسح علی خفیه ثم قام فصلی گفت ہمام دیدم جریر را که بول کرد پس وضو کرد و مسح کرد بر موزہ ہا پس ایستاد
و نماز گزارد و سئل فقال رأیت رسول الله صلی الله علیہ وسلم صنع مثل هذا پس پرسیده شد جریر گفت در جواب دیدم پیغمبر خدا را که کرد مانند آنچه
من کردم قال ابراهیم فکان یعجبهم لان جریرا کان من آخر من اسلم گفت ابراهیم نخعی پس بود این حدیث جریر که در عجب می آورد این مردم
را کنایت از یاران ابن مسعود است از انکه جریر بود از کسانیکه ایمان آورده اند جریر در سال وفات آنحضرت ایمان آورده است بعد
از نزول سورۂ مائده است پس این حکم باقی بود منسوخ هم نباشد بآیه که حکم بغسل پا میکند بلکه این سنت مخصص آیت است یعنی امر بغسل
در غیر صورت لبس خف است و تعیین معنی را گفته اند در سبب تعجب یاران بود این بطال گوید سبب تعجب آن بود که بعضی مردم گمان داشتند که
مسح بر خف منسوخ شده است بآیت غسل رجلین در وضو چون جریر گفته که دیدم آن حضرت را که مسح بر خفین کرد معلوم شد که منسوخ نشده
است نیز این آیت اولین حکم است که در رخصت وضو نازل شده و آنرا ناسخ داشتن سبق رخصت مسح خفین مستلزم این باب جریر
معلوم نشده است **حدثنا** اسحق بن نصر قال حدثنا ابو اسامة عن الاعمش عن مسلم عن مسروق عن المغیرة بن شعبة قال وضأت النبی
صلی الله علیہ وسلم فمسح علی خفیه وصلی گفت مغیره وضو کنانیدم پیغمبر خدا را پس مسح کرد بر موزه ها و نماز گزارد **باب** اذا لم یتم السجود باب در حکم
آنکه درستی ارکان نکند مصلی سجده را **حدثنا** الصلت بن محمد قال حدثنا مهدی عن واصل عن ابی وائل عن حذیفة انه رأی رجلا لا یتم رکوعه
ولا سجوده فلما قضی صلوته قال له حذیفة ما صلیت از حذیفه مرویست که دید مردی را که تمام نمیکند رکوع خود را و سجود خود را پس هرگاه
که تمام کرد نماز را گفت مر او را حذیفه تو نماز نکردی وقال لو مت مت علی غیر سنة محمد صلی الله علیہ وسلم گفت ابو وائل گمان دارم که
گفت حذیفه این مرد را اگر مردی تو مردی بر غیر طریقه محمد صلی الله علیہ وسلم ظاهر حدیث دلیل است بر آنکه طمانینه در رکوع و سجود واجب است
و کسی که واجب ترک کند در حدیث خواهد گفت که با تعلیمیت نفی نماز کامل است و طریقه عام است شامل واجب و مندوب **باب** یبدی
ضبعیه ویجافی جنبیه فی السجود در بیان آنکه مصلی در سجود باید که ظاهر کند سینه گاه و جدا سازد دستها را از آن و دور دارد پهلوها را از بازو که سنت است
حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا بکر بن مضر عن جعفر بن ربیعة عن ابن هرمز عن عبد الله بن مالک بن بحینة ان النبی صلی الله علیہ وسلم کان
اذا صلی فرج بین یدیه حتی یبدو بیاض ابطیه مرویست از عبد الله بن مالک که پیغمبر خدا بود وقتی که نماز میگزارد کشاده میکرد میان
هر دو دست در هر دو پهلو تا آنکه ظاهر می شد سفیدی بغلهای او وقال اللیث حدثنی جعفر بن ربیعة نحوه عطف است بر بکر بن مضر یعنی روایت
لیث حدیث کرد مرا جعفر بن ربیعه مانند این حدیث در معنی **باب** فضل استقبال القبلة باب در بیان فضیلت روی آوردن بقبله
یستقبل باطراف رجلیه القبلة قاله ابو حمید عن النبی صلی الله علیہ وسلم روایت کرده است این را ابو حمید از پیغمبر خدا صلی الله علیہ وسلم و مصلی بسر انگشت پاهای خود قبله را ...
صلی الله علیہ وسلم روایت کرده است این را ابو حمید از پیغمبر خدا صلی الله علیہ وسلم **حدثنا** عمرو بن عباس قال حدثنا ابن مهدی قال
حدثنا منصور بن سعد عن میمون بن سیاه عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم من صلی صلوتنا واستقبل قبلتنا
واکل ذبیحتنا فذلک المسلم الذی له ذمة الله وذمة رسوله گفت انس فرمود پیغمبر خدا کسی که نماز کند نماز ما و روی آورد بقبله ما
و بخورد ذبیحه کرده ما پس اوست مسلمانی که مرا او راست عهد و امان خدا و عهد و امان پیغمبر خدا ذکر استقبال القبله بعد از ذکر صلی صلوتنا
از برای اهتمام بشان آنست از آنکه یهود بعد از تحویل قبله جانب کعبه تشنیع میکردند مسلمانان را و امتناع می نمودند از خوردن ذبیح ما فلا
تخفروا الله فی ذمته پس خیانت مکنید در عهد خدا در عهد مسلمانان وقال نعیم بن حماد عن ابن المبارک عن حمید الطویل عن انس بن
مالک قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله گفت انس فرمود پیغمبر خدا مامور شدم
من که قتال کنم مردم را تا آنکه قائل شوند بکلمه طیبه فاذا قالوها وصلوا صلوتنا واستقبلوا قبلتنا وذبحوا ذبیحتنا فقد حرمت علینا دماؤهم

شیخ الاسلام | کتاب العلم

الواحد تا آنکه باشد مرحبا و زن را پیغمبر بر پا شود
بکار و بار معیشت و غمخواری ایشان **باب** فضل
العلم افزونی علم یا بقیه از علم افزون و این باب سابق
گذشت بمعنی کثرت ثواب بود **حدثنا** سعید
بن عفیر بصیغه تصغیر نسبت بجد است بنا بر شهرت
و نام پدر کثیر است قال حدثنی اللیث بن سعید
بن عقیل قال حدثنی عقیل مصغر است عن ابن
شهاب عن حمزة بن عبد الله بن عمر بن عماره
تابعی نبیره عمر بن خطاب ان ابن عمر قال سمعت
رسول الله گفت عبد الله بن عمر شنیدم پیغمبر خدا
را صلی الله علیہ وآله وسلم قال بینا انا نائم
اتیت بقدح لبن فشربت در حالی که من خفته ام
آورده شدم بقدحی از شیر یعنی در خواب می بینم که
شخصی قدحی پر از شیر پیش من داد پس نوشیدم آنرا
حتی انی لاری الری یخرج من اظفاری
تا آنکه تحقیق من هر آئینه می بینم سیرابی را که بر می آید
از ناخنهای من از بسیار خوردن شیر و گوارائی آن
ری بکسر را و تشدید یا سیرابی ثم اعطیت فضلی
عمر بن الخطاب پس تر دادم پس خورده از بقیه
شیر فضل عمر ابن خطاب قالوا فما اولته قالوا
صحابه چه تعبیر کردی یا رسول الله قال العلم
فرمود تعبیر آن علم است و وجوه مناسبت میان
شیر و علم از خورد و لطافت و گوارائی و قوت
و رونق محل سرایت و جز آن بسیار است تا آنکه گفته
اند صورت مثالیه علم در آن عالم شیر است هر که در
خواب بیند که شیر میخورد از علم نصیب او گردد
باب الفتیا بضم فا و قصر اسم فتوی است
بمعنی فتوی بفتح فا و هو واقف علی ظهر الدابة

ذمة الله فلا تخفروا الله في ذمته وحسابهم على الله پس وقتی که گفتند آن کلمه را و نماز کردند نماز ما و روی آوردند قبلهٔ ما را و ذبح کنند مذبوح ما را مانند مذبوح ما یعنی ذبح کنند بنام خدا یا موافقت کنند در ذبح با ما و اجتناب کنند از خوردن مذبوح ما سوی آن تحقیق حرام شد بر ما خونهای ایشان و مالهای ایشان مگر بحق خونها و مالها و حساب اعمال ایشان بر خداست وقال ابن ابی مریم حدثنا یحیی بن ایوب قال حدثنا حمید قال حدثنا انس عن النبی صلی الله علیه وسلم گفت حمید حدیث کرد ما را انس از پیغمبر خدا مانند حدیث مذکور بحسب معنی غرض از این اسناد آنست که حدیث علی بن عبد الله که بعد از این می آید اگرچه موقوف بر صحابی است باین اسناد مرفوع است و گرامی اسناد در این حدیث علی می آید بتصریح و قال علی بن عبد الله و گفت ابن ابی مریم گفت علی بن عبد الله حدثنا خالد بن الحارث قال حدثنا حمید قال سأل میمون بن سیاه انس بن مالک قال یا ابا حمزة و ما یحرم دم العبد و ماله پرسید میمون بن سیاه انس را گفت ای ابا حمزه کنیت انس است چه چیز حرام میکند خون بنده و مال او را فقال من شهد ان لا اله الا الله و استقبل قبلتنا و صلی صلوتنا و اکل ذبیحتنا فهو المسلم له ما للمسلم و علیه ما علی المسلم پس گفت انس کسی که شهادت دهد بکلمهٔ طیبه و روی آرد بقبلهٔ ما و نماز کند نماز ما را و بخورد مذبوح ما را پس وی مسلمان است و مر او راست آنچه مر مسلمان راست از نفع و بر وی است آنچه بر مسلمان است از ضرر **باب** قبلة اهل المدینة و اهل الشام و المشرق باب در بیان قبلهٔ اهل مدینه و اهل شام و اهل مشرق و اهل مغرب گفت العبد الملکور مراد همه اهل ارض اند لیس فی المشرق و لا فی المغرب قبلة نیست در جانب مشرق و نه در جانب مغرب قبله یعنی قبلهٔ اهل مدینه و اهل شام و در این دو طرف نیست بلکه در جانب جنوب است لقول النبی صلی الله علیه وسلم لا تستقبلوا القبلة بغائط او بول و لکن شرقوا او غربوا خطاب است باهل مدینه یعنی قبلهٔ ایشان جانب مشرق و مغرب نیست از جهت فرمودن پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی که روی مکنید قبله را برای غائط یا بول لیکن روی بمشرق کنید یا بمغرب **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا الزهری عن عطاء بن یزید اللیثی عن ابی ایوب الانصاری ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا اتیتم الغائط فلا تستقبلوا القبلة و لا تستدبروها و لکن شرقوا او غربوا فرمود وقتی که آئید شما غائط را پس روی مکنید قبله را و نه پشت دهید آنرا لیکن روی بمشرق کنید یا بمغرب قال ابو ایوب فقدمنا الشام فوجدنا مراحیض بنیت قبل القبلة فننحرف و نستغفر الله عز و جل گفت ابو ایوب رسیدیم ما شام را پس یافتیم طهارت خانها را که بنا کرده شده است رو بقبله پس روی میگردانیدیم و طلب آمرزش میکردیم برای بانی یا استغفار میکردیم از غلط استقبال کنیم و عن الزهری عن عطاء قال سمعت ابا ایوب عن النبی صلی الله علیه وسلم مثله روایت از زهری از عطا که گفت عطا شنیدم ابا ایوب را که روایت میکرد از پیغمبر خدا مانند حدیث **باب** قول الله تعالی و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی در قول او فرموده پیغمبر خدا که بگیرید از مقام ابراهیم جای نماز یا جای دعا یعنی روی بکعبه کنید آنجا و امر برای استحباب است مقام ابراهیم سنگی است که روی وی اثر هر دو قدم ابراهیم علیه الصلوة و السلام هست در مسجد حرم و بعضی مفسران گفته اند که مراد تمام مسجد حرم است **حدثنا** الحمیدی قال حدثنا سفیان قال حدثنا عمرو بن دینار قال سألنا ابن عمر عن رجل طاف بالبیت للعمرة و لم یطف بین الصفا و المروة أیأتی امرأته گفت عمرو بن دینار پرسیدیم ابن عمر را از حال مردی که طواف خانه کعبه کرد برای عمره و طواف نکرد میان صفا و مروه آیا جماع کند زن خود را یعنی کسی که سعی میان صفا و مروه که از ارکان است در عمره نکرد و آیا از احرام می برآید یا نه فقال قدم النبی صلی الله علیه وسلم فطاف بالبیت سبعا و صلی خلف المقام رکعتین و طاف بین الصفا و المروة پس گفت ابن عمر قدوم آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس طواف کعبه کرد هفت شوط و نماز کرد پس مقام ابراهیم دو رکعت و طواف کرد میان صفا و مروه و قد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة و تحقیق هست مر شما را در فعل پیغمبر خدا تابعی نیک ابن عمر این اتباع را یعنی سعی میان صفا و مروه را واجب گرفته

مناسک بوده میگوید که فرمود کسی پیش نیست باک و ثنی با اختلاف کرده اند علما در ترتیب بین افعال که سنت است یا واجب اکثری علما که شافعی و همانند ایشان اند بسبب حدیث سنت گویند و حنفی که امام ابو حنیفه و مالک باشند گویند واجب است مگر سہوا ترتیب ترک شود و حیات بدم متنبه کنند روایت ابن عباس که گفت کسی که تقدیم کند چیزی در حج و یا تاخیر کند پس لازم است برو دم بجهت آن تقدیم و تاخیر و مراد از نفی حرج نفی اثم است بلکه نفی دم بدلیل قول شعور نسیان نفی حرج مطلقا نیست کنند ابن عباس روایت کرده مثل این حدیث و ایجاب کرده است دم سبب اول چیزی حسید که معنی را امر میکرد محدث نمیکند بلکه که کلام مذکور کرده و اثبات آن

باب من اجاب الفتیا باشارة الید و الرأس کسی که جواب دهد فتوی را و استفسار سائل را باشارت دست و سر **حدثنا** موسی بن اسمعیل تبوذکی بفتح فوقیه و ضم موحده و فتح معجمه قال حدثنا وهیب بتصغیر وهب بن خالد ابن عشیت و فتح یا قال حدثنا ایوب سختیانی بفتح سین مهمله و سکون خا معجمه و کسر فوقیه و فتح تحتیه عن عکرمة مولی ابن عباس عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم سئل فی حجته تحقیق آنحضرت سوال کرده شد در هنگام حج وی فقال ذبحت قبل ان ارمی پس گفت سائل ذبح کردم پیشتر از آنکه رمی کنم آیا ممنوع باشد فاومی بیده قال و لا حرج پس اشارت کرد بدست شریف خود فرمود نیست تنگی و نیز بیان ایما است بدلیل عدم حرف عطف بر قال و در احتمال جمع میان قول و ایما اثبات امر زاید است بی داعی مروری از جهت است که مصنف اول را برای ترجمهٔ باب اختیار کرده و در بعضی روایات فقال بیده نیست و در بعضی نسخ معتمده ان لا حرج یا بلفظ قال است و بر تقدیر نسخهٔ صحیح است چنانچه اعتبار آنرا کرده حدیث سابق ظاهر است چه قوع قول و ایما با همدیگر پس دلیل نیست و اطلاق قول بر فعل و اشارت آمده لا و حدیث سابق شرح بود چنانچه حکم تعارض چنان ظاهر نزد ایشان و قال حلقت قبل ان اذبح و گفت سائل حلق کردم پیش از آنکه ذبح کنم فاومی بیده و لا حرج پس اشارت کرد بدست مبارک خود که نیست حرج و در این روایت گویا عطف بر جواب سابق باشد و در بعضی روایات که باب ان لا حرج وان ظاهر است **حدثنا** المکی بن ابراهیم بن بشیر بفتح موحده و کسر معجمه بلخی و سهم است نسبت بسبت برکات شیخ بخاری است که شنیده است از هفده کس از تابعین ست و در صد و چهار رود قال اخبرنا حنظلة بن ابی سفیان بن عبد الرحمن قرشی است عن سالم

دلیلی که در خصوص اینحال ارسال بح شده باشد و باید که نماز خلف مقام ابراهیم نیز واجب باشد و باین قول کمتر کسی رفته بعضی گویند که این طواف است اگر واجب است اینهم واجب است و اگر سنت است سنت و سألنا جابر بن عبد الله فقال لا یقربها حتی یطوف بین الصفا والمروة وگفت عمرو بن دینار پرسیدیم جابر انصاری را پس گفت نزدیک نشود زن را تا آنکه طواف کند میان صفا و مروه حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن سیف قال سمعت مجاهدا قال أتی ابن عمر فقیل له هذا رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل الکعبة فقال ابن عمر فأقبلت والنبی صلی الله علیه وسلم قد خرج گفت سیف شنیدم مجاهد را که گفت آمده شد ابن عمر یعنی آمد آینده نزد ابن عمر پس گفته شد او را این رسول خدا در آمد کعبه را پس گفت ابن عمر پیش آمدم در حالی که پیغمبر خدا برآمد از خانه کعبه واجد بلالا قائما بین البابین فسألت بلالا فقلت أصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الکعبة پس یافتم بلال را بجائی که ایستاده است در دو طرف در کعبه پس پرسیدم بلال را و گفتم آیا نماز کرد پیغمبر خدا درون کعبه قال نعم رکعتین بین الساریتین اللتین علی یساره اذا دخلت ثم خرج فصلی فی وجه الکعبة رکعتین گفت بلال آری گذارد دو رکعت میان دو ستونی که بر جانب چپ بیت است وقتی که در آئی تو پس بیرون آمد از درون کعبه و گذارد در روی کعبه دو رکعت حدثنا اسحق بن نصر قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جریج عن عطاء قال سمعت ابن عباس قال لما دخل النبی صلی الله علیه وسلم البیت دعا فی نواحیه کلها ولم یصل حتی خرج منه گفت عطا شنیدم ابن عباس را که گفت وقتی که در آمد پیغمبر خدا خانه کعبه را دعا کرد در همه گوشهای خانه و نماز نکرد تا آنکه بیرون آمد از وی فلما خرج رکع رکعتین فی قبل الکعبة وقال هذه القبلة و وقتی که بیرون آمد گذارد دو رکعت در پیش روی کعبه و فرمود اینست قبله ظاهر آنست که این حدیث از مراسیل ابن عباس است از انکه ثبوت نرسیده که ابن عباس با آن حضرت داخل کعبه شده بود و از روی مشاهده خود میگوید بلکه بلال همراه بود در درون خانه کعبه پس حدیث بلال راجح باشد بر تقدیر ثبوت بودن ابن عباس در درون کعبه تواند که چون همه مردم بدعا متوجه بودند آنحضرت دو رکعت سبکی گذارده باشد و ابن عباس مطلع نشده و پس قول بلال زیادتی علم است پس راجح بود از آنجا است که قاعده اصول ترجیح میکند قول مثبت را بر قول نافی **باب التوجه نحو القبلة حیث کان** روی کردن مصلی در نماز بجانب قبله هر جا که باشد کسی در سفر و حضر وقال ابو هریرة قال النبی صلی الله علیه وسلم استقبل القبلة وکبر روی کن بسوی جهت کعبه پس تکبیر گو حدثنا عبد الله بن رجاء قال حدثنا اسرائیل عن ابی اسحق عن البراء قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی نحو بیت المقدس ستة عشر او سبعة عشر شهرا گفت براء بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نماز گذارد جانب بیت المقدس شانزده یا هفده ماه بعد از هجرت در مدینه در بعضی روایات آمده که آنحضرت در مکه سه سال بجانب بیت المقدس کعبه را در میان کرده نماز میگذارد تا جمع کند میان القبلتین از کلام بعضی فهم میشود که این معنی گویا باجتهاد آن حضرت بود و در مدینه بامر شده متوجه بجانب بیت المقدس گردانید بعضی شروح وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یحب ان یوجه الی الکعبة و بود پیغمبر خدا دوست میداشت که امر کرده شود بتوجه بسوی کعبه فانزل الله قد نری تقلب وجهک فی السماء پس فرود فرستاد خدای که قوی و بزرگ است این آیت تحقیق می بینیم گردیدن روی تو در آسمان و تردد تو در انتظار وحی که قبله جانب کعبه شود از انکه افضل است از بیت المقدس و قبله پدر او ابراهیم بود علیه السلام فتوجه نحو الکعبة پس روی کرد جانب کعبه وقال السفهاء من الناس وهم الیهود ما ولاهم عن قبلتهم التی کانوا علیها و گفتند بیخردان که قوم یهود و اند چه چیز گردانید ایشان را از قبله که بودند بر آن قل لله المشرق والمغرب یهدی من یشاء الی صراط مستقیم بگو این بیخردان مرضای را است مشرق و مغرب هیچ جای خصوصیت ذاتی ندارد و تعلق بامر الهی است هدایت میکند کسی را که میخواهد بسوی راه راست و درست فصلی مع النبی صلی الله علیه وسلم رجل ثم خرج بعد ما صلی پس نماز گذارد با پیغمبر خدا مردی پس بیرون آمد

بود بدان او تغیر دست و پا و منافقت بعضا و سه قالت اتیت عائشة وهی تصلی آمدم جواهر عائشه صدیقه را بحالی که وی نماز میخواند یعنی نماز کسوف فقلت ما شأن الناس پس گفتم چه حال مردم است که ترسانند و حیران اند غیر عقتاد نماز میخواند فاشارت عائشة الی السماء پس اشارت کرد عائشه بسوی آسمان بجهت کسوف آفتاب بدست خود یا بسر خود در روایت اسمای قال فی الخطبة بعد الثناء اما بعد قالت اسمآء است تو اند که هر دو بوده باشد الناس قیام پس ناگاه دیدم که مردم ایستاده اند برای نماز کسوف در ین روایت تقدیم و تأخیر است صواب در باب من لم یتوضأ الا من الغشی المثقل علیه شود فقالت سبحان الله پس گفت عائشه این کلمه یعنی پاک است خدا از نقائص و قبول تعجب قلت آیة گفتم علامتی بزرگ است بر کمال قدرت الهی که شمس با این منزلت و ابهت و ادراک زمان مقهور و مسلوب النور گردید فاشارت برأسها ای نعم پس اشارت کرد عائشه بسر خود که یعنی آری همچنین است فقمت حتی علانی الغشی اما گوید پس ایستاده شدم در نماز تا آنکه عارض شد مرا بیهوشی یعنی قریب شدم بدان غشی بفتح غین و سکون شین معجمه و تخفیف تحتیه و کسر شین و تشدید تحتیه برآمده حالتی که عارض میشود بسبب دراز ایستاده ماندن در گرمی و حر آن قال الکرمانی و در بعضی روایات تجلانی الغشی بفتح فوقیه و جیم و تشدید لام هر دو یک معنی است فجعلت اصب علی رأسی الماء پس گشتم من که میریختم بر سر خود آب را تا بیهوش نگردم فحمد الله النبی صلی الله علیه وآله وسلم واثنی علیه پس چون فارغ از نماز تا آنکه روشن گشته بود خطبه خواند پس سپاس گفت خدا را آنحضرت و ستایش کرد بروی فقال ما من شیء لم اکن اریته الا رأیته فی مقامی هذا پس فرمود نیست هیچ چیزی که نموده شده بودم من او را مگر آنکه دیدم آنرا بچشم خود در مقام من که اینست حتی الجنة والنار تا آنکه بهشت و دوزخ را نیز دیدم فاوحی الی انکم تفتنون فی قبورکم پس وحی کرده شد بسوی من که تحقیق شما امتحان کرده میشوید در قبرهای خود مثل او قریبا بغیر تنوین هر دو لفظ و بلا تنوین و تنوین ثانی لفظ مر سیره روایت است متعلق بجای است قول قائل لا ادری ایتهما قالت اسماء گفت نمیدانم کدام از ان دو لفظ را گفته است اسما و این جمله معترضه است میان آن دو کلمه و این عبارت من فتنة المسیح الدجال یعنی از موده میشوید در گورهای خود مانند یا نزدیک از فتنه مسیح دجال احوال مسلمانان کند در شدت آزمایش و هول و تعظیم

بعد از آنکه نماز گذارده بود بر قومی از انصار که نماز عصر می گذاردند بجانب بیت المقدس پس گذشت آنمرد حتی اذا نمازهای عصر میگذاردند بجانب بیت المقدس فقال هو یشهد انه صلی مع رسول الله صلی الله علیه وسلم وانه قد وجه پس گفت آنمرد که گواهی میدهد کنایت از خود کرده بطریق التفات یا این صیغه غایب نقل راوی است تحقیق گذاردم نماز رحمت وصلوات کنا د خدا بروی وانیکه گواهی میدهد که تحقیق توجه کرد آنحضرت بجانب کعبه فتحرفوا حتی توجهوا نحو الکعبة پس برگشتند مردم تا آنکه روی کردند بجانب کعبه زیرا که در بعضی روایات واقع شده که تحویل در نماز صبح بود وتغیر نمیشود ایشان نماز عصر است پوشیده نماند که بیت المقدس جانب شمال مدینه واقع است وکعبه جانب جنوب پس دریس تحویل لازم می آید که امام از محل خود تحویل کند بمقتدیان مشی اقدام کرده باشند واگر بر جای خود بوده همه برگردند امام پس پشت مقتدیان وصف زنان پیش صف مردان میشد والتزام باید کرد که مشی باقدام درآن وقت مبطل نماز نبوده است چنانکه در حدیث ذوالیدین مشی باقدام با آنکه مبطل نبوده است حدثنا مسلم قال حدثنا هشام قال حدثنا یحیی بن ابی کثیر عن محمد بن عبد الرحمن عن جابر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی علی راحلته حیث توجهت به فاذا اراد الفریضة نزل فاستقبل القبلة گفت جابر بود پیغمبر نماز میگذارد بر مرکب آنجا که توجه میکرد آن مرکب بآن حضرت پس وقتیکه خواستی نماز فرض گذارد فرود می آمد واستقبال قبله میکرد در نماز حدثنا عثمان قال حدثنا جریر عن منصور عن ابراهیم عن علقمة قال قال عبد الله صلی النبی صلی الله علیه وسلم قال ابراهیم لا ادری زاد او نقص گفت عبد الله بن مسعود نماز گذارد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی گفت ابراهیم راوی از علقمه ابن روی شک کرد نمیدانم که در آن نماز زیادتی چیزی کرد یا کم کرد رکنی را یا واجبی فلما سلم قیل له یا رسول الله احدث فی الصلوة شیء پس چون سلام داد گفته شد که ای رسول خدا آیا نو پیدا شده در نماز چیزی قال وما ذاک قالوا صلیت کذا وکذا فرمود چه چیز است آن حادث گفتند که گذاردی چنین وچنین کنایت است از آنچه واقع شده بود کمی یا زیادتی فثنی رجلیه واستقبل القبلة وسجد سجدتین ثم سلم پس خم کرد هر دو پای او روی کرد قبله را وسجده کرد دو سجده سهو پس سلام کرد وازینجا معلوم میشود که این سجده از زیادتی بوده است یا بترک واجب چه اگر از سبب نقصان رکن بودی اعاده نماز هم کردی زیرا معلوم شد که روی باز قبله گردانید وسخن کردن در نماز مبطل نبوده است فلما اقبل علینا بوجهه قال انه لو حدث فی الصلوة شیء لنبأتکم به پس چون روی آورد بر جانب ما روی خود فرمود اگر حادث شدی در نماز چیزی البته خبر میکردم شما را بآن چیز حادث ولکن انما انا بشر مثلکم انسی کما تنسون فاذا نسیت فذکرونی ولیکن نیستم من مگر آدمی مانند شما در حکم طبیعی فراموش میکنم چنانچه فراموش میکنید شما پس وقتی که فراموش کنم من پس یاد دهید مرا در نماز بتسبیح ومانند آن واذا شک احدکم فی صلوته فلیتحر الصواب فلیتم علیه ومرد وقتی که شک وتردد کند یکی از شما در نماز خود پس کوشش نماید در یافتن صواب را تا ظن بیک طرف حاصل شود پس تمام کند نماز را بنا بر آن طرف ثم یسلم ثم یسجد سجدتین پس بعد از آنکه ظن حاصل شود پس سلام دهد بعد پس سجده کند دو سجده سهو درین صورت شک وتحری موجب سجده سهو که تاخیر رکن یا ترک واجب است ظاهر نمیشود مگر آنکه در تحری تاخیر رکنی شود وقسطلانی گوید این سجده محمول بر استحباب است حطی العجائب پوشیده نماند که آخر حدیث دلالت کرد که سجده سهو بعد از سلام است واول حدیث بر عکس آن پس هر دو را اشارت نموده است لیکن علما را اختلاف است در افضلیت که پیش از سلام است یا بعد از آن باب ما جاء فی القبلة ومن لم یر الاعادة علی من سها فصلی الی غیر القبلة باب در بیان حکمی که آمده است در قبله گرفتن در روی بآن کردن سوای آنچه مذکور شده وحکم کسی که نمی بیند اعاده نماز را بر کسی که فراموش کند ونماز گذارد بسوی غیر قبله یعنی بعد از تحری اجتهاد وجانبی برود پس آنرا قبله

تیسیر الاسلام | کتاب العلم

او بوده است از معجزات ظاهره وامر بآیات روشن وشریعت معلوم فاجبناه واتبعناه پس قبول کردیم فرموده او را وپیروی کردیم وی را اوست که شریعت است وهو محمد ثلاثا ای مذکور است ثلثا سه بار گوید مجموعه کلمات الجمله غیر انقطع حت التدوین محبوب فیقال نم صالحا پس گفته میشود او را خواب کن بخواب نیک بگو او را که باعث آرام باشد که بکمال صلاح خود یا صلح خود در بهشت باشد قد علمنا ان کنت لموقنا به تحقیق دانستیم که بدرستی تو را یقین دارند بآنحضرت ورسالت وی واما المنافق او المرتاب ای کسی که بدل تصدیق ندارد شاید پرسش مخالفت این است جای سلام اوالمرتاب یا شک دارنده در رسالت وی شک از مقال مومن هست وهر کتاب مقابل مومن لا ادری ای ذلک قالت اسماء و فاطمه گوید که ندانستم که کدام یک از هر دو کلمه گفته است اسما فیقول لا ادری سمعت الناس یقولون شیئا فقلته پس میگوید آن کس نا ایمان نمیدانم ودر دنیا بر حقیقت حال او شنیدم مردم را که میگفتند در حق او چیزی پس گفتم آنچه میگفتند یعنی تحقق وتامل کردم تا حقیقت در رسم وتقلید مردم تکذیب وانکار کردم تمام حدیث بقید مباحث آینده مذکور گردد ان شاء الله تعالی باب تحریض النبی صلی الله علیه وسلم وفد عبد القیس علی ان یحفظوا الایمان والعلم ویخبروا من ورائهم بر انگیختن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ایمان قبیله عبد القیس را بر یاد کردن احکام ایمان وعلم آنچه گرفته بودند از آنحضرت وخبر دادن بانکسی که پس ایشان است وقال مالک بن الحویرث قال لنا النبی گفت مالک بن حویرث بن حشیش بن عوف جابر مع دو جسمی بابو سلیمان لیثی است پیش آمد نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در بستی کسی از قوم خود باسلام آمده و نزد آنحضرت اقامت کرد در آنحضرت در بیست روز شد نوجوان قال لنا النبی گفت ملک فرمود برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ارجعوا الی اهلیکم فعلموهم باز گردید بسوی اهل عیال خود پس تعلیم کنید ایشان را ایمان واحکام آنچه دانسته اید حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر عن شعبة عن ابی جمرة قال کنت اترجم بین ابن عباس وبین الناس

برعمی که خطا کرده است و بسوی غیر قبله واقع شده بدین صورت اعاده نماز نکند اینست مذهب ابی حنیفه و یاران او و ابراهیم نخعی و ثوری ابن چنین روایت کرده ابن ابی شیبه از سعید بن المسیب و عطا و شعبی و غیر ایشان گویند واجب نیست اعاده نماز شافعی گوید اگر خطا یقین معلوم شود خواه در وقت یا بعد از وقت واجب است اعاده وقد سلم النبی صلی الله علیه وسلم فی رکعتی الظهر فاقبل علی الناس بوجهه ثم اتم ما بقی بتحقیق سلام داد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در دو رکعت نماز ظهر پس روی کرد بر مردم یعنی پشت داد به قبله پس تمام کرد دو رکعت باقی را این جزو حدیث ذوالیدین است چنانکه تمام معلوم خواهد شد برای تائید ترجمه آورده که بعد از ظهور خطا است دبار قبله اعاده نکرد درین قدر مناسبتی بترجمه دارد کرمانی و دیگر شارحان گویند که آن حضرت زمان استدبار قبله را داخل در نماز داشت یعنی در حرمت هم خود را مصلی گرفت و این خود از روی سهو بود پس وما استدبار بسهو اعاده نفرمود و از توجیه مناسب گشت ترجمه حدثنا عمرو بن عون قال حدثنا هشیم عن حمید عن انس قال قال عمر وافقت ربی فی ثلث قلت یا رسول الله لو اتخذنا من مقام ابراهیم مصلی گفت انس گفته است عمر بن خطاب رضی الله موافقت کردم پروردگار خود را یعنی رای من موافق وحی افتاد در سه چیز گفتم ای رسول خدا اگر بگیریم ما از مقام ابراهیم جای نماز بهتر باشد فنزلت واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی وآیة الحجاب و موافقت کردم در آیت حجاب زنان پیغمبر را قلت یا رسول الله لو امرت نساءک ان یحتجبن گفتم ای رسول اگر فرمائی زنان خود را که در پرده باشند لائق بود فانه یکلمهن البر والفاجر بتحقیق کلام میکند ایشان را نیک و فاسق و لا تمیز میان ایشان نمی نماید فنزلت آیة الحجاب پس نازل شد آیت حجاب که اینست یا ایها النبی قل لازواجک الآیة واجتمع نساء النبی صلی الله علیه وسلم فی الغیرة علیه و جمع شدند زنان پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در غیرت و حمیت بر آن حضرت فقلت لهن عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا منکن فنزلت هذه الآیة پس گفتم مر این زنان را نزدیک است پروردگار او اگر طلاق کند شما را اینکه بدل میکند او را ازواج بهتر از شما پس نازل شد این آیت قال ابو عبدالله وقال ابن ابی مریم اخبرنا یحیی بن ایوب قال حدثنی حمید قال سمعت انسا بهذا گفت مولف رح و گفته است ابن ابی مریم که شیخ اوست که خبر داد ما را یحیی گفت حدیث کرد مرا حمید و گفت شنیدم انس را باین حدیث مذکور تقویه کرده است مولف اسناد سابق را باین اسناد که قوی تر از آنست حدثنا عبدالله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عبدالله بن دینار عن عبدالله بن عمر قال بینا الناس بقباء فی صلوٰة الصبح اذ جاءهم آت فقال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد انزل علیه اللیلة قرآن گفت ابن عمر در میان آنکه مردم بمسجد قبا بودند در نماز صبح ناگاه آمد این مردم را آینده پس گفت بتحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بتحقیق فرستاده شد بروی امشب قرآن اشارت است بآیات قد نری تقلب وجهک الآیات قبل ازین پیش برا گذشت که نزول این آیات در نماز عصر بود و چون قلیلی از روز نزدیک بشب بوده مجازا امشب گفته است وقد امر ان یستقبل الکعبة فاستقبلوها بتحقیق امر کرده شد که روی کند آنحضرت جانب کعبه پس روی کنید شما کعبه را وکانت وجوههم الی الشام فاستداروا الی الکعبة اگر گوئی این خبر بمردم در نماز عصر رسیده بود چنانکه گذشت و اینجا در نماز صبح گفته تطبیق درین دو حدیث چگونه است گوئیم نماز عصر خبر بمردم شهر مدینه رسید و مسجد قبا بیرون شهر بمسافتی واقع است باهل قبا آن در نماز صبح روز دیگر رسیده است پس منافات ندارد حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن شعبة عن الحکم عن ابراهیم عن علقمة عن عبدالله قال صلی النبی صلی الله علیه وسلم الظهر خمسا فقالوا ازید فی الصلوٰة قال وما ذاک قالوا صلیت خمسا فثنی رجلیه وسجد سجدتین گفت عبدالله نماز گذارد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی ظهر را پنج رکعت پس گفتند صحابه آیا زیاده شد در نماز فرمود چیست سبب این سوال یا چیست آن زیادتی گفتند پنج رکعت گذاردی پس بجهید آن حضرت هر دو پای را و سجده کرد دو سجده ظاهر آنکه حدیث سابق تنسع

شیخ الاسلام | کتاب العلم

ناحیه که قصد میکنند آن را مسافر و سفر بعید و مشقت کذا فی القاموس و بیننا و بینک هذا الحی من کفار مضر و میان ما و میان تو این قبیله کافران حجر است مضر نام قبیله ایست او لاد مضر بن نزار و حی قبیله را گویند ولا نستطیع ان ناتیک الا فی الشهر الحرام و نمی توانیم که بیائیم بخدمت تو بسبب مزاحمت قوم مضر و قتال مگر در شهر حرام فمرنا بامر نخبر به من وراءنا و ندخل به الجنة پس بفرما ما را بحکمی واضح و فاصل میان حق و باطل خبر دهیم بآن کسی را که در پس ما اند و داخل شویم بعمل کردن آن بهشت را فامرهم باربع پس امر کرد ایشان را بچهار چیز ونهاهم عن اربع امرهم بالایمان بالله وحده و نهی کرد ایشان را از چهار چیز امر کرد ایشان را بایمان بخدا تنها و ترک غیر تفسیر کرد این چهار مامور بها را با بیان که بعد ازین تفصیل کرد ایمان را بشعبهای چهار قال هل تدرون ما الایمان بالله وحده فرمود آیا میدانید که چیست ایمان بخدا تنها قالوا الله ورسوله اعلم گفتند خدا و پیغمبر وی دانا تر است قال شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فرمود ایمان گواهی دادن است بآن کلمه طیبه واقام الصلوٰة وایتاء الزکوٰة وصیام رمضان و ادا کردن زکوٰة و روزه داشتن ماه رمضان این چهار چیز که امر کرده بآن بیان است که حصول ارکان اسلام و ان تعطوا من المغنم الخمس و اینکه بدهید از غنیمت کفار که بدست آید خمس حصه را و این ضمیمه آن چهار است که فرموده شد و بجهت مزید اهتمام بیان باقتضاء مقام چه ایشان اهل محاربه بودند یا الایمان ونهاهم عن الدباء والحنتم والمزفت و نهی کرد ایشان را ازین چهار ظروف شراب متعارفه آن دیار که چهارم آن نقیر است بفتح نون قال شعبة وربما قال النقیر گفت شعبه راوی بابی جمره و بسا است که گفته است ابوجمره باسته امور مذکور نقیر را که چهارم است و گاه ذکر نکرده وربما قال المقیر و بسیار است که گفته است ابوجمره بدل مزفت مقیر را که مرادف اوست چنانچه در اواخر کتاب الایمان معلوم شده و نیست فرد ذکر ابوجمره تردد کرده است در میان چهارم درین دو لفظ چه لازم می آید از ذکر مقیر یا ذکر مزفت تکرار ده هم نقیر و مقیر مختلف اند در معنی بجا اراده نهی از استعمال اینها مطلقا بجهة مبالغه منع از شرب بشار بان حرمانی الانتباذ در آن اعلاست و سابق ذکر یافت قال احفظوه واخبروا من وراءکم فرمود آنحضرت یاد دارید مذکورات را و خبر کنید کسی را که پس شما اند

باب الرحلة فی المسئلة النازلة رفتن بجای دور استفتای حکم مسئله که پیش آمده باین اعتبار فرق میان این باب و باب الخروج فی العلم که گذشت ظاهر است و استعلام الحکم کردن یعنی ما الفرض قصد است حدثنا محمد بن مقاتل ابو الحسن مروزی قال اخبرنا عبدالله یعنی ابن المبارک مروزی قال اخبرنا عمر بن سعید بن ابی حسین نوفلی مکی قال حدثنی عبدالله بن ابی ملیکة عن عقبة بن الحارث انه تزوج ابنة لابی اهاب بن عزیز فاتته امرأة

برجبهه نشینند قول بعضها بان حضرت سجده سهو کرد مقرر بود مذاهب آنست که درین صورت یک رکعت دیگر آن ضم کرده سجده سهو بکنند
ظاهر اعلما از حدیث دیگر معلوم نموده باشند این احادیث را معروف آنظاهر کرده اند **باب** حک البزاق بالید من المسجد و دور کردن
بلغم که از راه دهان بر آید بدست از مسجد المخاط آنچه از بینی بر آید و البصاق آنچه از دهان بر آید و النخامة آنچه از سینه بر آید
قیل النخامة بعین آنچه از سینه بر آید و النخامة بمیم آنچه از سر بر آید بصاق و بزاق یکیست مولف رح چون فارغ شد از احکام قبله شروع
در احکام مسجد کرد **حدثنا** قتیبة قال حدثنا اسمعیل بن جعفر عن حمید عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم رای نخامة فی القبلة
فشق ذلک علیه حتی رئی فی وجهه روایت است از انس تحقیق پیغمبر خدا دید نخامه را در جانب قبله یعنی بر دیوار قبله پس شاق
آمد آن رویت بر آن حضرت تا آنکه دیده شد در روی مبارک اثر تغیر و تکلم نکردید پس ایستاد و تراشید آن را بدست خود و فقال
ان احدکم اذا قام فی صلوته فانما یناجی ربه او ان ربه بینه وبین القبلة پس فرمود تحقیق یکی از شما وقتی که ایستاد در نماز
خود پس تحقیق مناجات میکند بقرآن و اذکار و تسبیحات پروردگار خود را یا آنکه تحقیق پروردگار میان او و میان قبله است
یعنی حاضر شما است فلا یبزقن احدکم قبل قبلته پس تف نکند و بلغم نیندازد یکی از شما جانب قبله خود برعایت ادب حضور داکرام
جهت قبله را و لکن عن یساره او تحت قدمه و لیکن بیندازد جانب چپ یا زیر پای خود چنانچه از طرف ردائه ثم بصق فیه ثم رد
بعضه علی بعض پس گرفت طرف ردای خود را پس تف انداخت در آن طرف چادر پس ترالید بعضی بر بعض و فرمود او یفعل
هکذا پس زدود یا میکند اینچنین که من کردم **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم رای بصاقا فی جدار القبلة فحکه روایت است از عبد الله بن عمر که پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا بر وی دید تف را بر دیوار
جانب قبله پس تراشید آن را ثم اقبل علی الناس فقال اذا کان احدکم یصلی فلا یبصق قبل وجهه پس رو کرد بر مردم پس
فرمود وقتی که باشد یکی از شما نماز میکند پس آب دهان نیندازد پیش روی خود فان الله قبل وجهه اذا صلی پس تحقیق خدا پیش روی
است وقتی که نماز کند **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ام المؤمنین
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رای فی جدار القبلة مخاطا او بصاقا او نخامة فحکه مروی است از عائشه مادر مسلمانان که تحقیق
پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا بر وی دید بر دیوار قبله آب بینی یا آب دهان یا بلغم شک راویست پس تراشید آن را **باب**
حک المخاط بالحصی من المسجد تراشیدن آب بینی بسنگ از مسجد مولف در مخاط و نخامه فرق نکرده است در ترجمه باب مخاط
آورده و در حدیثی که درین باب می آرد ذکر نخامه واقع شده چون هر دو در قذارت نزدیک بهم اند و از فضلات ظاهر در یک حکم داشته
وقال ابن عباس ان وطئت علی قذر رطب فاغسله وان کان یابسا فلا گفت ابن عباس اگر پای نهی بر چرکی تر پس بشوی
آن را از آنکه ناپاک باشد یا ناپاک و اگر خشک باشد حاجت شستن ندارد **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابراهیم بن سعد
قال اخبرنا ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن ان ابا هریرة وابا سعید حدثاه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رای نخامة
فی جدار المسجد فتناول حصاة فحکها ابو هریره و ابو سعید حدیث کردند حمید بن عبد الرحمن را که تحقیق پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا بر وی
دید بلغمی را در دیوار مسجد پس گرفت سنگریزه و دور کرد آن را پس فقال اذا تنخم احدکم فلا یتنخمن قبل وجهه ولا عن یمینه ولیبصق
عن یساره او تحت قدمه الیسری پس فرمود وقتی که در سر فکند یکی از شما پس نیندازد البته پیش روی خود و نه از جانب دست راست
دیگر تف کند از جانب دست چپ اگر در پهلوی او کسی نباشد یا زیر پای چپ **باب** لا یبصق عن یمینه فی الصلوة آب دهن
نیندازد از جانب دست راست در نماز از حدیث سابق و باب مذکور است تشریح دیگر مگر آنکه تفاوت از عنوان تفاوت در این باب است

المدینة پس سوار شد عقبة از کوه تا آنکه بود
اسب نزد پیامبر رسید این مسئله حادثه بسوی پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم که در مدینه بود و مسئله پرسید
عقبه آنحضرت را ازین مسئله فقال رسول
الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
چگونه معاشرت کنی و این مسکوحه
... شد و سخن کرده شد با آنکه حرمت
... است اگرچه بقول یکزن رضاع و فساد
ثابت نگردد مگر زن ... گواهی بر شهادت او نیست
... لیکن مروت و احتیاط ...
... زوجه اگر از خود جدا کند
است ... مذهب جمهور ... است این حدیث
ففارقها عقبة پس جدا کرد آن را عقبه و نکح
زوجا غیره و نکاح کرد آن منکوحه شوهری دیگر را ازو
باب التناوب فی العلم نوبت کردن علم را در
کسب علم **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا
شعیب عن الزهری ... تحویل است از اسنادی
بیش ... باسناد دیگر قال ابو عبد الله وقال
ابن وهب اخبرنا یونس عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله
بن ابی ثور ... قرشی نوفلی تابعی عن عبد الله
بن عباس عن عمر قال کنت انا وجار لی من
الانصار فی بنی امیة بن زید ... عمر بن خطاب
... همسایه که از ... انصار در محله بنی امیه
بن زید و هی من عوالی المدینة ...
... و آن ... نزدیک مدینه ...
... وکنا نتناوب النزول علی رسول الله
... صلی الله
علیه وآله وسلم ینزل یوما وانزل یوما ...
... یکروز ... و روزی ...
... و سعادت از حضرت ...
بجمیعه بخبر ذلک الیوم من الوحی وغیره پس ...
... آن روز
... از وحی وغیر وحی ...
فاذا نزل فعل مثل ذلک ...

مطلقا منع مفهوم میشود خواه در نماز باشد یا در غیر نماز گو بتقیید کرده است آنرا بحالت نماز موجب جمع احادیث چنانکه معلوم میشود و جزم کرده نووی
بمنع مطلقا در نماز یا غیر آن در مسجد یا در غیر مسجد چنانکه از حدیث آخر ظاهر است **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث
عن عقیل عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن ان ابا هریرة و ابا سعید اخبراه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رای نخامة
فی حائط المسجد فتناول رسول الله صلی الله علیه وسلم حصاة فحتها ثم قال اذا تنخم احدکم فلا یتنخم قبل وجهه ولا عن
یمینه ولیبصق عن یساره او تحت قدمه الیسری ترجمه حدیث بوضوح پیوسته **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا
شعبة قال اخبرنی قتادة قال سمعت انس بن مالک قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یتفلن احدکم بین یدیه ولا عن یمینه
ولکن عن یساره او تحت رجله گفت انس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی تف نیندازد یکی از شما پیش روی خود و نه از
جانب یمین خود ولیکن بیندازد از جانب چپ یا زیر پای چپ **باب** لیبزق عن یساره او تحت قدمه الیسری که آب دهان بیندازد از
جانب چپ خود یا زیر پای چپ **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا قتادة قال سمعت انس بن مالک قال قال النبی صلی الله علیه وسلم
ان المؤمن اذا کان فی الصلوة فانما یناجی ربه گفت انس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی تحقیق مسلمان وقتی که هست
در نماز مناجات میکند با پروردگار خود نیست مگر مناجات کننده با پروردگار تعالی فلا یبزقن بین یدیه ولا عن یمینه ولکن عن یساره او تحت قدمه پس نیفکند
آب دهان پیش روی خود و نه از طرف راست خود ولیکن انداز د جانب چپ خود یا زیر پای خود **حدثنا** علی قال حدثنا سفیان قال
حدثنا الزهری عن حمید بن عبد الرحمن عن ابی سعید ان النبی صلی الله علیه وسلم ابصر نخامة فی قبلة المسجد فحکها بحصاة ثم نهی
ان یبزق الرجل بین یدیه او عن یمینه ولکن عن یساره او تحت قدمه الیسری تحقیق پیغمبر خدا دید آب بینی را در دیوار قبله مسجد پس تراشید آنرا
بسنگریزه پس منع کرد انیکه تف اندازد مرد پیش روی خود یا طرف راست خود و ظاهر آنست که نهی تحریمی است الا فی غیر الخطیه
اندازد لیکن اندازد جانب چپ یا زیر پای چپ وعن الزهری سمع حمیدا عن ابی سعید نحوه روایت است از زهری که شنید حمید را که
روایت کرده از ابی سعید مانند حدیث مذکور معنی **باب** کفارة البزاق فی المسجد کفارت خطیه تف در مسجد کردن آن است
که اگر در مسجد خاک باشد یا برون انداختن از مسجد **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا قتادة قال سمعت انس بن مالک
قال قال النبی صلی الله علیه وسلم البزاق فی المسجد خطیئة وکفارتها دفنها تف انداختن در مسجد گناهی است وکفارت
آن زیر خاک کردن است آنرا **باب** دفن النخامة فی المسجد **حدثنا** اسحق بن نصر قال اخبرنا عبد الرزاق عن معمر عن همام
سمع ابا هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا قام احدکم الی الصلوة فلا یبصق امامه فرمود وقتی که ایستاد یکی از شما بنماز
پس تف نیندازد پیش خود فانما یناجی الله ما دام فی مصلاه زیرا که مناجات میکند با خدا تا وقتی که در جای نماز است
ولا عن یمینه فان عن یمینه ملکا و نیندازد از جانب راست خود تحقیق از جانب راست او فرشته است ولیبصق عن یساره او تحت
قدمه فیدفنها و تف اندازد جانب چپ یا زیر پای پس زیر خاک کند آنرا اینکه شنیده شد که فرشته چنانکه در جانب یمین هست جانب
یسار هم هست شراح تعرض باین شبهه کرده وجواب گفته اند بعضی گفته اند که مراد غیر فرشته کرام الکاتبین است وبعضی گویند
کاتب حسنات تمام الحسنات است و فرشته چپ را کتابت عملی نیست که در نماز ریا و سمعه و ترک ارکان سهوا و نسیانا باقی است
بر تقدیر تسلیم کردن دست چپ معطل است از نوشتن گناه و حاضر نخواهد بود و اگر گوئی خدا جل شانه در وقت مناجات حاضر است
یمین آنکه در جانب مقابل است مرجح جهت است و خدا منزه از آن است گوئیم این از باب متشابهات است و تعیین از جهت
تعظیم و محل است بجهت پیش آنکه خدا همانجاست و پس یعنی چون بکار انی روکرده بحلالیده که تعظیم کند آن طرف را والله اعلم

فلدق یا بمس انطلاق وخطا رود دین یکان الله
اکبر خدا بزرگتر است و بزرگی حق اوست
باب الغضب فی الموعظة والتعلیم
اذا رای ما یکره خشم کردن در موعظه وتعلیم چون
ببیند صاحب آن چیزی را که کروه دارد **حدثنا**
محمد بن کثیر بر وزن نعیل از کثرة ابو عبد الله عبدی
بعبد القیس تمیمی ثقه و بعد بیست وشش
قال اخبرنی سفیان ثوری عن ابن ابی خالد
عن قیس بن ابی حازم عن ابی مسعود **حدثنا**
عقبة بن عمرو الانصاری خزرجی قال قال رجل یا رسول الله
لا اکاد ادرک الصلوة مما یطول بنا فلان گفت
ابو مسعود که گفت مردی ای پیغمبر خدا نزدیک نیست که دریابم
نماز را از جهت دراز کردن فلان قیام را یا گفته اند مراد
ابی بن کعب است و بعضی گفته معاذ بن جبل قول اول
صحیح تر است چنانکه در باب تخفیف الامام فی القیام معلوم
شود قال فما رایت النبی صلی الله علیه واله وسلم
فی موعظة اشد غضبا من یومئذ گفت ابو مسعود
پس ندیدم آنحضرت را در پند وحکم سخت تر از روی
غضب از این روز فقال ایها الناس انکم منفرون
پس فرمود ای مردمان بدرستی که شما گریزاننده اید مردم
از جماعت نماز و حضور مراسم اسلام فمن صلی بالناس
فلیخفف فان فیهم المریض والضعیف وذا الحاجة
پس کسیکه نماز کند بمردم امام شود پس کوتاه کند در
تطویل بحد ملال نرساند زیرا بدرستی که در ایشان مریض و بیمار
و ناتوان و حاجتمند است که تو قید خود را انتظار مشغول
داشت **حدثنا** عبد الله بن محمد ابو جعفر
مسندی قال حدثنا ابو عامر عبد الملک العقدی
بفتحتین نسبت بعقد قومی از قیس است قال حدثنا
سلیمان بن بلال المدینی باثبات تحتانیه پیش از نون
و در بعضی نسخ بحذف آن منسوب بمدینه شریفه است حافظ
ابو الفضل مقدسی در کتاب الانساب از بخاری نقل کرده
مدینی با ثبات یا کسی که اقامت کرده بمدینه رسول صلی الله
علیه وآله وسلم و مفارقت نکرده از آن و مدنی بحذف یا کسی که
تحویل کرده از آن که از ذکره الکرمانی و این مخالف مشهور
است که جوهری و غیره گفته اند نسبت بمدینه شریفه مدنی بحذف
یا است و نسبت بمدینه منصور با اثبات یا عن ربیعة بن
ابی عبد الرحمن یعنی ربیعة الرای مدنی مولی المنبعث
اسم فاعل از انبعاث مدنی است عن یزید مولی المنبعث
عن زید بن خالد الجهنی بضم جیم وفتح ها و نون نسبت
بجهینه بن زید بن لیث است صحابی و بشرت ان النبی
صلی الله علیه واله وسلم ساله رجل عن اللقطة
مرویست از زید بن خالد جهنی که آنحضرت پرسید او را
مردی از حکم لقطه بضم لام و سکون قاف یعنی آنچه از
کسی بر زمین افتاده برداشته فقال اعرف وکاءها
پس فرمود بشناس سر بند او را گره آنرا گفته و وکاء بکسر

باب اذا بدره البزاق فليأخذ بطرف ثوبه وقتی که غلبه کند بر مرد آب دهان پس بگیرد بطرف جامه خود حدثنا
مالك بن اسمعيل قال حدثنا زهير قال حدثنا حميد عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم رأى نخامة في القبلة فحكها بيده ورأى
منه كراهية او رئي كراهيته لذلك وشدته عليه تحقيق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی دید آب بینی را در دیوار قبله مسجد پس
تراشید آنرا بدست خود و دیده شد از آن حضرت ناخوشی یا ناخوشی آنحضرت مر این را و شدت او بر وی شاید است وقال ان احدكم
اذا قام في صلاته فانما يناجي ربه او ان ربه بينه وبين قبلته و فرمود تحقیق یکی از شما وقتی که استاده شود در نماز خود پس
تحقیق مناجات میکند پروردگار خود را یا فرمود پروردگار او میان او و میان قبله است فلا يبزقن احدكم في قبلته ولكن عن يساره
او تحت قدمه پس تف نکند در جانب قبله خود ولیکن تف کند جانب چپ یا زیر پای خود ثم اخذ طرف ردائه فبزق فيه ورد
بعضه على بعض قال او يفعل هكذا پس گرفت آنحضرت طرف جامه خود پس تف کرد در وی و رد کرد بعضی را بر بعضی
یعنی درهم مالید و فرمود یا میکند این چنین باب عظة الامام الناس في اتمام الصلوة وذكر القبلة
باب در بیان پند دادن امام مردم را در تمام کردن نماز و در ذکر قبله حدثنا عبد الله بن يوسف قال
اخبرنا مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال هل ترون قبلتي ههنا آیا می بینید قبله
مرا اینجا یعنی شما گمان میبرید که نظر من نیست مگر بجهت قبله و جهت است و چنین نیست فوالله ما يخفى علي خشوعكم
ولا ركوعكم اني لاراكم من وراء ظهري پس سوگند بخدا پوشیده نیست بر من رکوع شما و خشوع شما و خشوع مر دل است
زیرا که نهایت خشوع عبادت است یا باعتبار سجده است تحقیق می بینم شما را از پس پشت خود مراد بدین رؤیت حقیقت رؤیت است
بمقابله شرط عادت نیست و این عادت در حق آن حضرت منقطع بود و نیز گفته اند که آن حضرت صلى الله عليه وسلم در قفا
دو سوراخ مانند سوراخ سوزن بود که از آن راه هر چه پس پشت بود میدید و جامه حاجب آن نبود و این نیز از خوارق
عادت است حدثنا يحيى بن صالح قال حدثنا فليح بن سليمان عن هلال بن علي عن انس بن مالك قال صلى لنا النبي
صلى الله عليه وسلم صلوة گفت انس گذارد پیغمبر خدا رحمت کناد بر وی نماز را ثم رقي فقال في الصلوة وفي الركوع
اني لاراكم من ورائي كما اراكم پس بالا رفت بر منبر و گفت در نماز و در رکوع تحقیق می بینم شما را از پس خود چنانچه می بینم
شما را یعنی از پیش خود و تخصیص رکوع بذکر از آن است که اعظم ارکان است یعنی اگر کسی امام را در رکوع یافت رکعت تمام یافت
و نیز میتواند بود که عادت اکثر مردم آنست که اهتمام در رکوع کمتر می نمایند یا بسبب اتفاق افتادن مقتدیان در آن نماز
ظاهر است مطابقت حدیث با ترجمه باب هل يقال مسجد بني فلان باب آیا گفته شود مسجد بنی فلان
جائز است نسبت مسجد بسوی بانی آن یا بسوی اهل محله چنانکه از حدیث روایت کرده
این نسبت بسوی تمییز است حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد
الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم سابق بين الخيل التي اضمرت تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد بر وی مسابقت کرد میان اسپان
لاغر کرده شده من الحفياء وامدها ثنية الوداع از حفیا که موضعی است بمدینه و منتهای آن ثنیة الوداع بود
یعنی در مسافت پنج میل یا شش میل یا هفت میل است وسابق بين الخيل التي لم تضمر من الثنية الى مسجد بني زريق
و مسابقت کرد میان اسپان لاغر کرده نشده از ثنیه تا مسجد بنی زریق وان عبد الله بن عمر كان فيمن سابق بها
بتحقیق عبد الله بن عمر بود از آنانکه مسابقت کرد

باب القسمة وتعليق القنو في المسجد

خوشه از کردن باب القسمة وتعليق القنو في المسجد در بیان قسمت کردن مال در مسجد و آویختن خوشه خرما قال ابو عبد الله القنو العذق قال گفت بوعبد الله یعنی بخاری قنو عذق است یعنی خوشه خرما والاثنان قنوان والجماعة ايضا قنوان مثل صنو وصنوان یعنی صیغه تثنیه و جمع یک وزن است چنانکه تثنیه و جمع صنو صنوان است وقال ابراهيم يعني ابن طهمان عن عبد العزيز بن صهيب عن انس قال اتي النبي صلى الله عليه وسلم بمال من البحرين فقال انثروه في المسجد وكان اكثر مال اتي به رسول الله صلى الله عليه وسلم آورده شد به پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی مالی از بحرین که شهریست نزدیک بعمان گویند این مال زکوٰة نبوده زیرا که زکوٰة حرام است بر بنی هاشم یعنی گویند که مال خراج بود و بعضی گویند از غنیمت بود ... پس فرمود پریزید آن مال را در مسجد ... و بود بیشترین مالی که آورده شده بود آن مال ... نزد رسول خدا ... فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الصلاة ولم يلتفت اليه پس برآمد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بسوی نماز و التفات نکرد بسوی آن مال فلما قضى الصلاة جاء فجلس اليه فما كان يرى احدا الا اعطاه پس هرگاه گزارد نماز را آمد و نشست نزد آن مال ... اذ جاءه العباس فقال يا رسول الله اعطني فاني فاديت نفسي وفاديت عقيلا ... و گفت ای رسول خدا عطا کن مرا ... فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم خذ فحثا في ثوبه ثم ذهب يقله فلم يستطع ... فقال يا رسول الله مر بعضهم يرفعه الي ... قال لا ... قال فارفعه انت علي قال لا ... فنثر منه ثم ذهب يقله فلم يستطع ... فقال يا رسول الله مر بعضهم يرفعه علي قال لا ... قال فارفعه انت علي قال لا ... فنثر منه ثم احتمله فالقاه على كاهله ثم انطلق ... فما زال يتبعه بصره حتى خفي علينا عجبا من حرصه ... فما قام رسول الله صلى الله عليه وسلم وثم منها درهم ...

... یکی قسمت مال دوم تعلیق خوشه خرما ... و در حدیث ... ذکر قسمت است ... تعلیق ... در مسجد برای ... و تعلیق قنو ...

باب من دعا لطعام في المسجد ومن اجاب فيه

... در مسجد برای طعامی ... و کسی که قبول دعوت کند ...

شیخ الاسلام | کتاب العلم

... ترک التقاط ... است ... خوف ضیاع ... وقال رضي الله عنه ... عن ابي موسى الاشعري انه قال سئل النبي صلى الله عليه وسلم عن اشياء كرهها ... فلما اكثر عليه غضب ... فقال رجل من ابي قال ابوك حذافة فقام آخر فقال من ابي يا رسول الله قال ابوك سالم مولى شيبة ... قال يا رسول الله انا نتوب الى الله عز وجل ...

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة انه سمع انسا قال وجدت النبی صلی الله علیه وسلم فی المسجد معه ناس ... اسحق گوید شنیدم از انس که گفت یافتم پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی در مسجد که با وی گروهی مردم فقمت فقال لی ارسلک ابو طلحة قلت نعم فقال لطعام قلت نعم پس ایستادم فرمود مرا آیا فرستاده است ترا ابو طلحه گفتم آری فرمود فرستاده است ترا برای طعام گفتم آری قال لمن حوله قوموا فانطلق وانطلقت بین ایدیهم فرمود بکسی که گرد آن حضرت بودند برخیزید و اجابت ابو طلحه کنید پس راهی شد آن حضرت بطرف خانه ابو طلحه و راهی شدم من پیش ایشان

باب القضاء واللعان فی المسجد بین الرجال والنساء باب در بیان حکم کردن در مسجد و جواز لعان در مسجد میان مردان و زنان

حدثنا یحیی بن موسی قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جریج قال اخبرنی ابن شهاب عن سهل بن سعد ان رجلا قال یا رسول الله أرأیت رجلا وجد مع امرأته رجلا ایقتله از سهل بن سعد مرویست که تحقیق مردی گفت ای پیغمبر خدا آیا میبینی حکم مردی را که یافت با زن خود مردی را آیا بکشد او را ... میکند آیا میکشد او را ... در وقت نازل شد آیت لعان حکم کردن آن حضرت بموجب آیه مذکوره فتلاعنا فی المسجد پس لعن یکدیگر کردند هم در مسجد و انا شاهد در حالی که من حاضر بودم مقوله سهل است این حدیث طولی دارد چنانکه در کتاب لعان معلوم شود و چون مقصود درینجا بیان قضا در مسجد بود همین قدر یاد کرد و قضا در مسجد کردن نزد حنفیه بهتر است و اگر پلیدی برین امر امام شافعی مکروه میداند مگر آنکه التزام کند و اگر بحسب اتفاق واقع شود کراهت ندارد و پوشیده نماند که جلوس آن حضرت بعمای کرام و بیان مقتضای احکام دینی در غیر مسجد شریف مدتی که معلوم شده و اگر خواهد بود بحسب اتفاق خواهد بود والله اعلم

باب اذا دخل بیتا یصلی حیث شاء او حیث امر ولا یتجسس ... چون درآید کسی خانه دیگری را باذن صاحب خانه آیا نماز کند در آن خانه آنجا که خواهد بنا بر اذن عام یا نماز کند آنجا که فرموده شود و تجسس نکند پس درآمدن یا بعد از امر صاحب خانه که بکسی آنجا یا ...

حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن ابن شهاب عن محمود بن الربیع عن عتبان بن مالک ان النبی صلی الله علیه وسلم اتاه فی منزله مرویست از عتبان که تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی آمد او را در منزل وی فقال این تحب ان اصلی لک من بیتک پس فرمود کجا دوست میداری تو آنکه بگذارم نماز برای تو از خانه تو قال فاشرت له الی مکان فکبر النبی صلی الله علیه وسلم وصففنا خلفه فصلی رکعتین گفت عتبان پس اشاره کردم آن حضرت را اشارت کردم بسوی جائی پس تکبیر نماز گفت پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی و صف بستیم ما اهل خانه پس گذارد آن حضرت دو رکعت نماز ... عتبان بصیر بود و نمیتوانست برای نماز بمسجد شریف حاضر شد التماس نمود که آن حضرت بخانه او تشریف ارزانی دارند و جائی برای نماز تعیین کنند خواست که برکات حضور و نماز آن حضرت در آنجا حاصل شود هم ازین جهت آن حضرت پرسید که کجا نماز گزارم و نه نکرد هر جا خواست

باب المساجد فی البیوت در بیان گرفتن مساجد در خانها وصلی البراء بن عازب فی مسجد فی داره فی جماعة و نماز گزارد براء بن عازب در مسجدی که در سرای او بود بجماعت

حدثنا سعید بن عفیر قال حدثنا اللیث قال حدثنی عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی محمود بن الربیع الانصاری ان عتبان بن مالک وهو من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم ممن شهد بدرا من الانصار انه اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله قد انکرت بصری محمود بن ربیع گوید که عتبان بن مالک یار از یاران پیغمبر خدا است رحمت کناد خدا بروی از آن جماعه است که حاضر شده غزوه بدر را از انصار که تحقیق آمد پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی پس گفت ای رسول خدا تحقیق کور کرده چشم خود را وانا اصلی لقومی ... و من نماز میکنم مر قوم خود را امامت ایشانم فاذا کانت الامطار سال الوادی الذی بینی وبینهم لم استطع ان آتی مسجدهم فاصلی بهم

آنحضرت این قول را تعلیق جبر کرار ثابت شود ... در شروع آن حدیث عبارتی است یا را ... شاید ترجمه مستقل شد ... قال ابن عمر قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم هل بلغت ثلثا فرمود آنحضرت در خطبه حجة الوداع بعد بیان احکام ... تمام ابلاغ کردم ... سه بار حدثنا عبدة ... حدثنا عبد الصمد ... حدثنا عبد الله بن المثنی ... عن انس بن مالک ... عن انس عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه کان اذا تکلم بکلمة اعادها ثلثا حتی تفهم عنه ... عادت شریف آنحضرت که تحقیق ... تا فهم کرده شود ... حضرت وی ... کان ... مشهور میان جمهور آنست که عادت ... استمرار میکند و بعضی متاخرین ... در بسیاری از احادیث کان واقع شده که ... استمرار ... کما لا یخفی علی المتتبع ... ترجمة المشکوة ... علی قوم فسلم علیهم سلم ثلثا و چون فرود آمد بر قومی پس سلام میکرد ... سلام میکرد سه بار ... خطابی نقل کرده که مراد سلام استیذان است چنانکه مرویست که آنحضرت آمد بسعد و سه بار سلام گفت ... جواب نشنید پس برگشت پس سعد رسید ... خواست که مقصود من استکثار برکت سلام تو بود یا رسول الله ... مروی است که فرمود چون استیذان کند یکی از شما سه بار پس اذن داده نشود ... استیذان ... اول مرتبه اذن ... سلام ... سلام تحیه ... ثابت نشده ... فرق است میان سلام

و در میی کردند باران سیلان میکند رودی که در میان من و میان ایشان است نمیتوانم که بیایم مسجد ایشانرا پس امامت نماز کنم ایشان را و دوست میدارم یا رسول الله انک تأتینی فتصلی فی بیتی فاتخذه مصلی و دوست میدارم ای رسول خدا این که بیائی تو پس اینکه نماز گذاری در خانه من پس بگیرم آنجا را جای نماز خود قال فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم سافعل ان شاء الله گفت راوی پس فرمود مر عتبان را پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی و سلام انجام آنست که میکنیم آنچه گفتی اگر خدا خواسته قال عتبان فغدا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابو بکر حین ارتفع النهار گفت عتبان پس فردای آن روز آمد بر من پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی و ابو بکر صدیق وقتی که بلند شد روز یعنی وقت چاشت کبری فاستأذن رسول الله صلی الله علیه وسلم فاذنت له فلم یجلس حین دخل البیت پس طلب اذن نمود آن حضرت پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی پس اذن دادم آن حضرت را پس ننشست وقتی که در آمد خانه را ثم قال این تحب ان اصلی من بیتک قال فاشرت له الی ناحیة من البیت باز فرمود کجا دوست میداری اینکه نماز کنم از خانه تو گفت پس اشارت کردم مر آن حضرت را بسوی گوشه از خانه فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فکبر فقمنا فصففنا فصلی رکعتین ثم سلم پس ایستاد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی و تکبیر نماز گفت و ایستادیم و صف بستیم پس گذارد دو رکعت پس تر سلام داد و قال و حبسناه علی خزیرة صنعناها له گفت عتبان و نگه داشتیم آن حضرت را بر خزیره که ساخته بودیم آنرا برای آن حضرت خزیره بفتح خاء معجمه و کسر زاء و یاء مثناة تحتیه و فتح راء طعامی است که گوشت قیمه کرده می پزند و چون گداخته شود و آرد می اندازند قال فثاب فی البیت رجال من اهل الدار ذوو عدد گفت عتبان پس جمع شدند در خانه مردم از اهل سرا و محله چند کس صاحب عدد پس گرد آمدند تفسیر ثاب است فقال قائل منهم این مالک بن الدخیشن او ابن الدخشن پس گفت گوینده از ایشان مردم محله کجاست مالک بن دخیشن یا ابن دخشن شک کرده است راوی در نام پدر مالک و این مالک یکی از محله بود که نیامده بود فقال بعضهم ذلک منافق لا یحب الله و رسوله پس گفت بعضی از ایشان او منافق است دوست نمیدارد خدا و رسول خدا را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقل ذلک پس فرمود رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی مگو این را الا تراه قد قال لا اله الا الله یرید بذلک وجه الله آیا نمی بینی او را بتحقیق گفته است کلمه طیبه را میخواهد بآن خوشنودی ذات خدا را و این شهادت است از آن حضرت بر تصدیق باطن او و تبری او از نفاق آن حضرت بوحی معلوم کرده باشد یا آنکه از اینجا است که در شرع فرموده بر جانب ظاهر حکم کنند و حق تعالی در شان ایشان وحی فرستاده که ان المنافقین فی الدرک الاسفل قال الله و رسوله اعلم گفت آن گوینده خدا و رسول او داناتر است بحقیقت حال او قال فانا نری وجهه و نصیحته الی المنافقین گفت و در احتراز از قول خود پس تحقیق ما می بینیم توجه او و خیر خواهی او را با منافقان فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم فان الله قد حرم علی النار من قال لا اله الا الله یبتغی بذلک وجه الله پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی پس تحقیق خدا حرام گردانیده است بر آتش کسی را که گفت کلمه طیبه در حالی که میخواهد بآن ذات خدا را یعنی رضای او را قال ابن شهاب ثم سألت بعد ذلک الحصین بن محمد الانصاری و هو احد بنی سالم و هو من سراتهم عن حدیث محمود بن الربیع فصدقه بذلک گفت ابن شهاب که روایت کرده است این حدیث را محمود بن ربیع پس پرسیدم حصین بن محمد انصاری را و آن حصین یکی از بنی سالم است و از سادات این قوم است از حدیث محمود بن ربیع پس تصدیق کرد آنرا یعنی حدیث محمود بن ربیع اگرچه ثقه است لیکن چون ابن شهاب در خورد سالی از وی شنیده بود در کل همین حدیث را احتیاط کرده در کلان سالی از حصین نیز تحقیق نموده باور روایت او کسی اعتماد نماید باشد باب التیمن فی دخول المسجد و غیره بیان رعایت دست راست

نمی‌تواند وقت در آمدن در مسجد و غیر در آمدن در مسجد و در کارهای دیگر چنانچه در فصول جزا آنست تیمن یا بمعنی تبرک گویند یعنی برکت جستن بمین یعنی
یا بدعا در این اوقات پوشیده نماند که معنی اول اولی باعتبار است و ثانی خالی از تکلف نیست و نقل آنست که در حدیث مذکور مراد تیمن شرعی
محمول بر این معنی دور تر است که کان ابن عمر یبدأ برجله الیمنی فاذا خرج بدأ برجله الیسری رواه ابن عمر که ابتدا میکرد در آمدن
مسجد بپای راست پس وقتی که در آمدی ابتدا کردی بپای چپ یعنی ابتدای بر آمدن بچپ کردی **حدثنا** سلیمان بن حرب
قال حدثنا شعبة عن الاشعث بن سلیم عن ابیه عن مسروق عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یحب التیمن ما استطاع فی شأنه کله
گفت عائشه بود پیغمبر خدا رحمت کنا خدا بر وی که دوست میداشت بقدری که توانستی تیامن اندر کارهای خود همه کارها فی طهوره
وترجله وتنعله در طهارت کردن و شانه کردن و نعلین پوشیدن از همه کارها تخصیص باین سه چیز گفته اند برای اهتمام بشان
اینهاست پوشیده نماند که با وجود دخول مسجد در دوست داشتن کردن اهتمام ترجل و تنعل کردن ترجمی دیگر خواهد شد **باب**
هل تنبش قبور مشرکی الجاهلیة ویتخذ مکانها مساجد یعنی در بیان آنکه آیا انباشته شود قبرهای کافران پیش از ایام اسلام
استفهام تقریر است چنانکه واقع شده هل اتی علی الانسان حین یعنی جایز است که قبرهای مشرکان دور کنند و بجای آنها مساجد
قید جاهلیت اتفاقی است نه احترازی لقوله صلی الله علیه وسلم لعن الله الیهود اتخذوا قبور انبیائهم مساجد
وجواز این امر از جهت قول پیغمبر است که رحمت کنا خدا بر وی لعنت کرده است خدا یهود را از جهت که گرفته اند قبرهای انبیای خود را
مساجد خواه بنبش باشد یا بی نبش از راه غلو و در تعظیم بعبادت قبرها و سجده کردن مر آنرا پس معلوم شد که موجب لعن نبش
همین دو چیز بوده است مشرکان مستحق آن نیستند و بجای قبرهای ایشان مسجد گرفتن از راه تعظیم نیست بلکه از قبیل تبدیل سیئه بحسنه
است پس رواست که بجای قبرها مسجد بنا کنند بعضی شارحان تقریر استدلال چنین کرده اند که موجب لعن نبش قبور انبیا است
و کسی که تلو ایشان است از اولیا و صلحای امم نه نبش قبور غیر ایشان و تقریر اول اولی و ظاهر است وما یکره من الصلوة فی
القبور و نیز این باب در بیان آنست که مکروه است نماز در میان قبرها بصورتی که قبر پیش مصلی باشد قسطلانی ما قبر گفته است
میگویم که بیان آنست که نماز بر قبر را اگر باشد یا در میان قبرها بود یا بسوی آن یعنی مکروه است نماز باطل آید میگویند مؤلفان مطالب الخیر الجواز
کراهیت و رأی عمر انس بن مالک یصلی عند قبر فقال القبر القبر ولم یأمره بالاعادة و دید عمر بن خطاب رضی الله عنه
انس را که نماز میگذارد نزد قبری پس گفت و تحذیر کرد که ملاحظه کن قبر را و نفرمود باعاده نماز پس معلوم شد که موجب کراهیت است
نه موجب فساد و بطلان پوشیده نماند که عبارت مذکور مجمل است در روایت نماز انس در صورتی خاص خواهد بود و تحذیر عمر عمدا آن
صورت باشد پس از اینجا کراهیت در جمیع صور لازم نمی آید تا دلیل بر آن تواند شد نه در صورت خاص یا بحکم واقع است علم منشور
والله اعلم **حدثنا** محمد بن المثنی قال حدثنا یحیی عن هشام قال اخبرنی ابی عن عائشة ان ام حبیبة وام سلمة ذکرتا کنیسة رأینها
بالحبشة فیها تصاویر فذکرتا ذلک للنبی صلی الله علیه وسلم مرویست از عائشه که ام حبیبه و ام سلمه ذکر کردند معبد نصاری را که دیده
بودند بملک حبشه که در وی صورتها بود پس ذکر کردند آنرا برای پیغمبر خدا رحمت کنا خدا بر وی فقال ان اولئک اذا کان فیهم الرجل
الصالح فمات بنوا علی قبره مسجدا وصوروا فیه تلک الصور اولئک شرار الخلق عند الله یوم القیامة پس فرمود آنجماعه نصاری
وقتی که بودی در میان ایشان مردی صالح پس مردی بنا میکردند بر قبر او مسجدی را و تصویر میکردند در آن مسجد صورتهای مردم آنجماعه
بدترین آفریده اند نزد خدا روز قیامت یعنی عقوبت خواهد کرد خدا ایشان را بدین فعل شرار الخلق فرمود نه شرار الناس از جهت
و بعدی شان پوشیده نماند که تطبیق این حدیث بترجمه و تائید آن مر و اغال از خفائی نیست در ترجمه در حکم واقع شده است اول انکه

دور کردن قبرهای کافران و بنای مساجد بجای آن روا است همین حدیث دلالت کرد که ساختن کافران مساجد بر قبرهای کافران خود حرمت
ندمت و کشتن ایشان است پس هیچکدو دلیل بر جواز مسجد بنا کردن بر قبرهای کفار قوا امرشد کرمانی در جواب میگوید گشتنی و مذمت
در این حدیث کرده اند بر تصویر است نه بر مسجد ساختن حدثنا مسدد قال حدثنا عبد الوارث عن ابی التیاح عن انس قال قدم النبی صلی
الله علیه وسلم المدینة فنزل اعلی المدینة فی حی یقال لهم بنو عمرو بن عوف فاقام النبی صلی الله علیه وسلم فیهم اربعا و عشرین لیلة
گفت انس قدوم آورد آنحضرت مدینه را پس فرود آمد جانب اعلای مدینه در محله که گفته می شد مر ایشان را بنو عمرو بن عوف پس اقامت
فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی در میان ایشان بیست و چهار شب ثم ارسل الی بنی النجار فجاؤا متقلدی السیوف فکانی
انظر الی النبی صلی الله علیه وسلم علی راحلته و ابو بکر ردفه و ملاء بنی النجار حوله پس فرستاد آنحضرت کسی را
بسوی بنی النجار پس آمدند و شمشیر را گرفته پس چنانستی که گویا می بینم بسوی پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی بر راحله خود سوار و ابو بکر ردیف
او و گروه بنی النجار گرد او بودند حتی القی بفناء ابی ایوب تا آنکه انداخت رخت را بصحن خانه ابی ایوب وکان یحب ان یصلی
حیث ادرکته الصلوة و بود آنحضرت که دوست میداشت این را که نماز میگذارد آنجا که در یافتی او را وقت نماز ویصلی فی مرابض
الغنم و بود آنحضرت که نماز میگذارد در جای نشست گوسپندان وانه امر ببناء المسجد فارسل الی ملاء من بنی النجار فقال یا بنی النجار
ثامنونی بحائطکم هذا و تحقیق آنحضرت مامور شد از جانب حق به بنا کردن مسجد پس فرستاد کسی را بسوی گروه بنی نجار و فرمود ای گروه
بنی نجار بها بیعت کنید باغ خود کرا اینست قالوا لا والله لا نطلب ثمنه الا الی الله عز وجل گفتند آنها سوگند بخدا طلب
نکنیم بهای آنرا مگر از خدای قوی و بزرگ وقال انس وکان فیه ما اقول لکم قبور المشرکین وفیه خرب وفیه نخل
گفت انس و بود در آن باغ چیزی که بیان کنم شما را قبرهای مشرکان و در وی خرابها بود و در وی نخل خرما بود فامر النبی صلی الله
علیه وسلم بقبور المشرکین فنبشت ثم بالخرب فسویت وبالنخل فقطع پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی بقبرهای
مشرکین پس از ان شگافته شد پس فرمود بخرابها پس برابر و هموار کرده شد و امر کرد بنخل پس ما بریده شد فصفوا النخل قبلة المسجد
پس ایستاده کردند نخلها را در جانب قبله مسجد وجعلوا عضادتیه الحجارة و گردانیدند هر دو جانب مسجد را سنگها وجعلوا
ینقلون الصخر و گشتند صحابه که می آوردند سنگها را وهم یرتجزون رجال که ایشان رجز میخواندند و میکردند تا نفسها
شان بنشاط آید و کارها آسان شود و مشقت سنگ کشیدن والنبی صلی الله علیه وسلم معهم و پیغمبر خدا رجز میخواند در حالی که با ایشان بود
وهو یقول اللهم لا خیر الا خیر الاخرة فاغفر للانصار والمهاجرة آنحضرت میفرمود ای پروردگار نیست
مال نیکوئی آخرت پس مغفرت کن انصار را و مهاجران را پوشیده نماند که بر تقدیر قبول نکات که درین تخصیص است نقل کفره چه طور
جست بر حکم شرعی توان ساخت و بر تقدیر تسلیم این فعل کفره انجا از این حدیث معلوم شد این نیست که قبرها را دور میکردند و بجای آن مسجد
بنا میکردند بلکه مفهوم معنی متعارف است که در پیش مقابر مسجد را بنا کرده بر دیوار القبور سجده میکردند این معنی مطابق ترجمه نیست و نیز
ثانی در تطبیق حدیث آورده و حکم دیدیم که یکره الصلوة فی القبور است میگویند که مراد کراهت تحریمی است مسجد ساختن این کفره بر قبرها
ای تمامست و این را حرام دانسته مذمت برین کرده اند پوشیده نماند که این کراهت را تحریمی گفتن مخالف صریح کتاب است لفهم

باب الصلوة فی مرابض الغنم در بیان جواز نماز در جائی که بجای نشست گوسپند حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا
شعبة عن ابی التیاح عن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی فی مرابض الغنم ثم سمعته بعد یقول کان یصلی فی مرابض
الغنم قبل ان یبنی المسجد گفت انس بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی که نماز میگذارد در مرابض غنم یعنی بعد از انکه میگرد

نخ از مصلی و مردم در آخر مرتبی تا باو فقها رسیدن
کیست مرد که بصد جماعت بیا بر نزده قال سمعت ابن
عباس قال اشهد علی النبی صلی الله علیه واله
وسلم او قال عطاء اشهد علی ابن عباس ان
النبی صلی الله علیه واله وسلم خرج گفت عطا
شنیدم ابن عباس که گفت گواهی میدهم بر ابن عباس
که گفت تحقیق آنحضرت برآمد ایوب شد در اینکه لفظ
اشهد از قول ابن عباس است یا از قول عطا ذکر شهد
برای تاکید تحقیق و اهتمام و وقوع مروی است ومعه بلال
برآمد آنحضرت از صفها مردان بسوی صفهای زنان
یا از درون ایوان مسجد بسوی صحن که مصیف زنان بود
در حالی که با آن حضرت بلال بن ابی رباح حبشی بود فظن
انه لم یسمع النساء پس گمان برد آنحضرت که خود وعظ
نشنوانده زنان را بجهت دوری ایشان از محل خطبه فوعظهن
پس پند کرد ایشان را چنانکه در مشارق بیشتر من ابی داود
وجز آن چنانچه در عید نماید وامرهن بالصدقة
وامر کرد ایشان را بصدقه تا کفاره گناه ایشان شود فجعلت
المراة تلقی القرط والخاتم پس گشت جنس زن که می انداخت
گوشواره و انگشتری را قرط بضم قاف و سکون را بمعنی گوشواره
وبلال یاخذ فی طرف ثوبه و بلال میگرفت صدقه
را در طرف جامه خود تا صرف کند آنحضرت آن در مصارف
آن وقال اسمعیل عن ایوب عن عطاء و گفت
اسماعیل بن علیه که وفاتش در سال تولد مولف است
سنه یکصد و نود و چهار هجری که روایت میکند از ایوب
از عطا بطریق تعلیق گفت قال ابن عباس اشهد
علی النبی صلی الله علیه واله وسلم مقصود از این
تعلیق بالقوة و استشهاد است که اسماعیل روایت
کرده از شیوخ بی ذکر لفظ شک و جزم کرده که لفظ اشهد
از ابن عباس است باب الحرص علی الحدیث
شره بشنیدن حدیث نبوی حدثنا عبد العزیز
بن عبد الله ابو القاسم فقیه اویسی قرشی مدنی
قال حدثنی سلیمان بن بلال عن عمرو بن ابی عمرو
میسره مولی مطلب بن عبد الله بن حنطب بود در
خلافت ابی جعفر منصور سنه یکصد و سی و چهار عن سعید
بن ابی سعید المقبری عن ابی هریرة انه قال
یا رسول الله من اسعد الناس بشفاعتک
یوم القیمة گفت ابو هریره ای پیغمبر خدا کیست سعادتمند
ترین مردم بشفاعت تو روز قیامت قال رسول الله
فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم لقد ظننت
یا ابا هریرة ان لا یسالنی عن هذا الحدیث
احد اول منک تحقیق گمان داشتم من ای ابو هریره که
کسی سوال نکند از این حدیث که پیش از تو
لما رایت من حرصک علی الحدیث از جهت حرص تو بر شنیدن حدیث اسعد الناس بشفاعتی
یوم القیمة من قال فیروز تر و بهره مند ترین مردم

از بول وپیشاب آن چیه نجاست آن بنصی دیگر معلوم شده و قیاس [illegible] بایدکرد [illegible] گویند
نماز میگذارد در برابر الفنس [illegible] پیش انانکه [illegible] شود [illegible] اشارت میکنند که بعد بنا مسجد [illegible] نماز [illegible]
لیکن تحریر واقع شده **باب** السنة فی مواضع الابل [illegible] نمازی که در آنجا شتر آن [illegible] عنوان [illegible] بکراهت [illegible]
کراهیت کرده [illegible] **حدثنا** صدقة بن الفضل قال اخبرنا سليمان بن حيان قال
حدثنا عبيد الله عن نافع قال رايت ابن عمر يصلي الى بعيره وقال رايت النبي صلى الله
عليه وسلم يفعله [illegible] گفت ابن عمر [illegible] رحمت کناد خدا بروی [illegible]
[illegible] نماز [illegible] شتران [illegible]
[illegible] است [illegible] این باب [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] ابن عمر [illegible] ثابت شده که آن حضرت
[illegible] **باب** من صلى وقدامه تنور او نار او شيء مما يعبد فاراد به وجه الله [illegible]
[illegible] آتش [illegible] کرده [illegible] که قرآن [illegible]
خدا [illegible] وقال الزهري اخبرني انس بن مالك قال قال النبي صلى الله عليه وسلم
عرضت علي النار وانا اصلي [illegible]
[illegible] از این حدیث معلوم شده [illegible] آن حضرت
[illegible] آتش [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن
مالك عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن عبد الله بن عباس قال انخسفت الشمس فصلى رسول الله صلى الله عليه
وسلم ثم قال اريت النار فلم ار منظرا كاليوم قط افظع گفت ابن عباس [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] دوزخ [illegible]
[illegible] **باب** كراهية الصلوة في المقابر [illegible] **حدثنا** مسدد
قال حدثنا يحيى عن عبيد الله قال اخبرني نافع عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اجعلوا في بيوتكم من صلوتكم ولا
تتخذوها قبورا [illegible]
[illegible] حدیث [illegible]
[illegible]
[illegible] **باب** الصلوة في مواضع الخسف والعذاب

شیخ الاسلام | کتاب العلم

[illegible] هشام بن عبد الملک
انظر ما كان عندك من حديث رسول الله [illegible]
[illegible] حدیث پیغمبر صلى الله
عليه وسلم [illegible] خفت دروس العلم
وذهاب العلماء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حدیث [illegible]
ولا يقبل الا حديث النبي [illegible]
[illegible] صلى الله عليه وسلم [illegible] العلم
ولتجلسوا حتى يعلم من لا يعلم [illegible]
[illegible]
فان العلم لا يهلك حتى يكون سرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **حدثنا** اسمعيل
بن ابي اويس قال حدثني مالك عن هشام
بن عروة عن ابيه عن عبد الله بن عمرو بن العاص
انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول ان الله لا يقبض العلم انتزاعا ينتزعه
من العباد [illegible]
[illegible]
[illegible]
ولكن يقبض العلم بقبض العلماء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اتخذ الناس رؤسا جهالا [illegible]
فسئلوا فافتوا بغير علم [illegible]
فضلوا واضلوا [illegible]
قال الفربري [illegible] محمد بن
يوسف فربري [illegible]
[illegible]
[illegible] **حدثنا** عباس قال
حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا جرير عن هشام
[illegible]
باب هل يجعل للنساء يوم على حدة في العلم
[illegible]

[illegible]

دربیان کراهت نماز درجائی که خسف کافران شده یعنی زمین آنها را فرو برده وجاهای نزول عذاب هر عذابی که باشد ویذکر
ان علیاً کره الصلوة بخسف بابل و ذکر کرده می شود که علی بن ابی طالب رضی الله عنه مکروه پنداشت نماز را بخسف ترود و قوم ا
کردبابل عراق شده واشارت میکند بآن قول الله تعالی قد مکر الذین من قبلهم فاتی الله بنیانهم من القواعد الآیة ومجمل این قصه آنست
که نمرود بن کنعان بشهر بابل که نزدیک کوفه است کشکی و در سعدی بنا کرد تا بر صعد کار آسمان که بلندی آن پنجهزار گز بود چون کار تمام
حق سبحانه تعالی بادی فرستاد که آن را برهم زد و ما فشار بر نمرود و قوم او در همه در زیر آن هلاک شدند حدثنا اسمعیل بن عبد الله قال حدثنی
مالک عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا تدخلوا علی هؤلاء المعذبین
الا ان تکونوا باکین فان لم تکونوا باکین فلا تدخلوا علیهم لا یصیبکم ما اصابهم فرمود پیغمبر خدا در نیایید برین جماعة که عذاب کرده شده اند در او
قوم صالح اند سلام الله علیه یعنی در نیایید در دیار وی ما لکن عذاب گرفتاران سخط الهی تعالی شانه مگر آنکه باشید شما گریندگان و اگر گریندگان نباشید
پس در نیایید بر ایشان نرسد شما را آنچه رسید ایشان را اشارت است بطریق مفهوم بعلت نهی یعنی اگر می در آیید برسد شما را آنچه بایشان
رسید باب الصلوة فی البیعة دربیان جواز نماز کردن در معبد نصاری که آنرا کنیسه نیز گویند وقال عمر انا لا ندخل کنائسکم
من اجل التماثیل التی فیها الصور گفت عمر رضی الله عنه ما نمی در آییم کنیسهای شما را که در آن صورتهاست ازجهت صورتها
وکان ابن عباس یصلی فی البیعة الا بیعة فیها تماثیل و بود ابن عباس که نماز میکرد در معبد نصاری مگر در معبدی که در آن
صورتهاست حدثنا محمد بن سلام قال اخبرنا عبدة عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ان ام سلمة ذکرت
لرسول الله صلی الله علیه وسلم کنیسة رأتها بارض الحبشة یقال لها ماریة ام سلمة ذکر کرد پیغمبر خدا را رحمت کنا و خدا بروی کنیسه که دیده بود آنرا در زمین
حبشه گفته می شود مر آن کنیسه را ماریه فذکرت له ما رأت فیها من الصور پس ذکر کرد ام سلمه مر آن حضرت را چیزی که دیده بود در آن کنیسه
از صورتها فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اولئک قوم اذا مات فیهم العبد الصالح او الرجل الصالح بنوا علی قبره مسجدا
پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا بروی این جماعة قومی هستند وقتی که مرد در میان ایشان بندهٔ نیکو کار یا مردی نیکو کار میگفت ایست
بنا کردند بر قبر او مسجدی وصوروا فیه تلک الصور اولئک شرار الخلق عند الله وصورتگری کردند در میان مسجد آن صورت متوفی را
آن کس گرنید این جماعة بدترین آفریدها اند نزد خدا صورت حضرت علیسی ومریم علیهم السلام که درین زمان متعارف است در میان
نصاری ظاهرا در اوقت نبوده است دیگر نه تعرض آن میرفت باب این باب ترجمه ندارد و در بعضی روایات باب هم ساقط است
حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة ان عائشة وعبد الله بن عباس
قالا لما نزل برسول الله صلی الله علیه وسلم طفق یطرح خمیصة له علی وجهه فاذا اغتم بها کشفها عن وجهه عائشه و ابن عباس
گفتند هرگاه نزول شد به پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا بروی گشت که می انداخت چادری که در و را بود بر روی خود پس وقتی که گرم شدی بآن روی
میکرد از روی مبارک فقال وهو کذلک پس فرمود آن حضرت بچنین بود یعنی گاه چادر بر روی مبارک می انداخت و گاهی دور میکرد
این قول را لعنة الله علی الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد لعنت خداست بر یهود و نصاری
گرفتند قبرهای انبیای خود را مساجد که پرستش میکنند بسوی آن یحذر ما صنعوا می ترسانید آن حضرت است خود را از این که کنند مثل
ازین آنچه کرده اند یهود و نصاری از ان نصاری این کار معلوم نشده است در توجیهاتی که شراح کرده اند خالی از تکلف نیست حدثنا
عبد الله بن مسلمة عن مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قاتل الله الیهود اتخذوا
قبور انبیائهم مساجد ... قتال کنا و خدا یهود را یعنی ... گرفته اند قبرهای انبیا را مسجدها ...

سفقوا فرزندان خود را مگر آنکه باشند اولیاء پرده وا آتش دوزخ فقال
امرأة منهن گفت زنی باران یا جی یاسایب ... که بیشتر فرستد و دو فرزند
را می تعجان است قال واثنین فرمود دو نیز که تقدیم کند دو فرزند
بیمانان است ... مذکور شود واین مخصوص زنان نیست
... حدثنا محمد بن بشار ...
... قال حدثنا شعبة عن عبد الرحمن
بن الاصبهانی ... عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه
وآله وسلم ... یعنی ... بواسطه محمد بن بشار از شعبه باسنا
سابق مرفوعا این حدیث را روایت کرده و فرق در
اسناد فوق از شعبه آنست که درین طریق عبد الرحمن
نام ابن اصبهانی که مبهم بود مذکور گشته ... وکنیت
ذکوان ... لفظ سماع ساقط است ... عن
النبی ... اول وعن عبد الرحمن بن الاصبهانی
قال سمعت ابا حازم ... سلمان الاشجعی کوفی
است در خلافه عمر بن عبد العزیز عن ابی هریرة قال
یعنی ونیز محمد بواسطه غندر از شعبه باسناد دیگر که با بی
هریره رسد حدیث مذکور روایت کرده با زیاده که گفت
ابو هریره ثلثة لم یبلغوا الحنث مراد سه فرزندانست
که نرسیده اند گناه را یعنی بالغ نشده اند ... این بر
تقدیر نیست که این لفظ ابی هریره باشد برای تفسیر مندرج
گشته و احتمال دارد که قول آن حضرت باشد که درین طریق
زیاده آمده و لفظ قال عبارت از راوی خواهد بود ...
اعتبار این قید آنست که هنگام صغر اولاد تعلق ...
بیشتر و مصیبت ... قوی ... حزن بیشتر است
باب من سمع شیئا فلم یفهمه فراجع حتی یعرفه
در بیان کسی که شنید از معلم چیزی که نفهمید آن را پس رجوع کرد
بسوال و تفتیش از وی تا بشناسد و بفهمد آن را حدثنا
سعید بن ابی مریم ... سعید بن حکم بن محمد بن ابی مریم
جمحی بضم جیم وفتح میم ... معروفست
... قال اخبرنا نافع بن عمر بن عبد الله جمحی
است ... قال حدثنی ابن ابی ملیکة
عبد الله بن عبید الله بفتح اول وضم ثانی ان عائشة
زوج النبی صلی الله علیه وآله وسلم کانت
لا تسمع شیئا لا تعرفه الا راجعت فیه حتی تعرفه
تحقیق عایشه زوجه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و
رضی الله عنها بود که نمی شنید چیزی را که نمی شناخت آن را
مگر آنکه مراجعت میکرد در آن با حضرت تا بشناسد و بفهمد
وان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال من حوسب
عذب ... که آن حضرت فرمود روزی کسی که حساب
کرده شد روز قیامت عذاب کرده شد قالت عائشة
فقالت گفت عایشه چون این کلام از آنحضرت شنیدم
... اولیس یقول الله تعالی ...
خدا تعالی فسوف یحاسب حسابا یسیرا کسی که
داده شد کتاب وی بدست راست ...
که حساب کرده شود ... حساب آسان ...

ذکر سجود و طهور ما انکه بازی این کا اینها اند و اضافی تحیت ایشان گرتند **باب** قول النبي صلى الله عليه وسلم جعلت لي الارض مسجدا
و طهورا یعنی فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی گردانیده شد برای من زمین مسجد است من هر جا خواهم نماز کنم و ساخته نماز جزو در کنایس معابد
مقرر و شان جا نبود در استغفار علوم نشده و که پیکر و نیز اگر تیمم او مییافتند هر کس در کجا میباشد تحقیق که بکنید در سیده تنها میکرد باشد
و السر اعلم پاک کنند و کنایت از تیمم است **حدثنا** محمد بن سنان قال حدثنا هشيم قال حدثنا سيار هو ابو الحكم قال حدثنا يزيد الفقير
جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعطيت خمسا لم يعطهن احد من الانبياء قبلي گفت جابر فرمود
پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی داده شدم من پنج چیز که داده نشد واست هیچ کی از پیغمبران پیش از من نصرت بالرعب
مسيرة شهر نصرت داده شدم برشمن به رعب و ترس راه یکماهه و جعلت لي الارض مسجدا و طهورا و گردانیده شد برای من زمین
مسجد و پاک کننده از حدث و ایما رجل من امتي ادركته الصلوة فليصل و هر کدام مردی از امت من که در یابد او را نماز
پس نماز کند بعد از انکه وضو کند یا تیمم مگر بعارضی که موجب منع یا کراهت بود و احلت لي الغنائم و حلال کرده شد برای من
مال غنیمتها و بر هیچ پیغمبری حلال نبود و کان النبي يبعث الى قومه خاصة و بعثت الى الناس كافة و بود هر پیغمبر مبعوث
می شد بسوی قوم خاصه خود و مبعوث شدم من بسوی مردم همه و اعطيت الشفاعة و داده شدم شفاعت
و غیر آن کلام در ین خواص سبق ذکر یافت **باب** نوم المرأة في المسجد در جواز خواب کردن زن در مسجد اگر مسکنی دیگر ندارد

حدثنا عبيد بن اسمعيل قال حدثنا ابو اسامة عن هشام عن ابيه عن عائشة ان وليدة كانت سوداء لحي من العرب فاعتقوها فكانت معهم
روایت است از عائشه که بتحقیق داهی بود سیاه مر قومی از عرب را پس آزاد کردند و بود با ایشان قالت فخرجت صبية لهم عليها
وشاح احمر من سيور گفت آن داه بر آمد دختری که ایشان را بود و بجائیکه بر آن دختر حمائلی است سرخ از دوال چرم قالت فوضعته او وقع منها
قالت فمرت به حدياة وهو ملقى فحسبته لحما فخطفته گفت آن زن پس نهاد در جائی یا افتاد آن حمائل
از آن دختر پس گذشت بر وی غلیواز یعنی آن حمائل افتاده بود پس گمان کرد غلیواز آن را گوشت پاره پس ربود آن را قالت فالتمسوه
فلم يجدوه قالت فاتهموني به قالت فطفقوا يفتشون حتى فتشوا قبلها گفت آن زن پس جستجو کردند پس نیافتند پس تهمت کردند مرا بدزدی آن پس گشتند
تفحص میکردند مرا تا آنکه تفحص کردند فرج و پیش مرا و الله اني لقائمة معهم اذ مرت الحدياة فالقته قالت فوقع بينهم گفت سوگند بخدا
من ایستاده بودم با ایشان ناگاه گذشت غلیواز پس انداخت آن حمائل را گفت پس افتاد میان ایشان قالت فقلت هذا الذي
اتهمتموني به زعمتم وانا منه بريئة وهو ذا هو گفت پس گفتم این است چیزی که تهمت کردید مرا گمان کردید در من گرفتن آن را و حالانکه
من بری و بیزارم از آن نان حمائل اینست آن حمائل قالت فجاءت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسلمت گفت عائشه
پس آمد آن داه بسوی پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پس اسلام آورد قالت عائشة فكان لها خباء في المسجد او حفش گفت عائشه بود مر آن
داه را خیمه نشین در مسجد یا خیمه صغیر شک راوی است در لفظ خباء و حفش قالت فكانت تاتيني فتحدث عندي قالت فلا تجلس عندي
مجلسا الا قالت ويوم الوشاح من تعاجيب ربنا الا انه من بلدة الكفر انجاني گفت پس می آمد آن داه و حکایت
میکرد نزد من گفت عائشه نمی نشست نزد من هیچ مجلسی مگر آنکه میگفت در روز حمائل از غرائب کمال پروردگار من است آگاه باش که تحقیق
آن روز از شهر کفر نجات داد مرا قالت عائشة فقلت لها ما شانك لا تقعدين معي مقعدا الا قلت هذا گفت عائشه پس گفتم مر آن داه را
حال است ترا چگونه بود این روز و شان که نمی نشینی با من نشستنی مگر آنکه میگوئی این را قالت فحدثتني بهذا الحديث گفت عائشه پس
حدیث کرد مرا این حدیث **باب** نوم الرجال في المسجد در بیان جواز خواب کردن مردان در مسجد اگر خانه دار باشند و لا ابو قلابة

گفته است این حارث عباس الجزری روایة انا انحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم وضع علم حدیث جلد زیج
روایة انا ابن عباس بناده کراکه نسبت این قول بوی
بطریق نقل بالمعنی باشد مراد اوست بیان است
حدثنا عبد الله بن يوسف قال حدثني
الليث قال حدثني سعيد هو ابن ابي سعيد
عن ابي شريح یعنی ابن شریح خویلد خزاعی عمرو
که عمرو غزوه کمی صحابی است و شهرت دارد
قال لعمرو بن سعيد بن العاص روے

صحابی نیست و نزد تابعین بالاحسان است
وهو يبعث البعوث الى مكة گفت ابو شریح مر عمرو
یعنی آنکه بر زبان یزید والی مدینه بود و حال آنکه میفرستاد
فوجها بسوی که برای محاربه ابن زبیر که از بیعت یزید
امتناع آورده و بحرم پناه گرفته بود و لوا ما بیعت میگفت
و جنگ میکرد ابن زبیر با خود را بر شهر مکه فرستد بسوی آن
ائذن لي ايها الامير احدثك قولا قام
به النبي اذن ده مرا ای امیر تا حدیث کنم ترا سخنی که
خطبه خواند به آن پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم
الغد من يوم الفتح فردای روز فتح که سمعته اذناي
و وعاه قلبي و ابصرته عيناي حين تكلم به
شنیده است آن سخن را هر دو گوش من و یاد کرد

عن انس قدم رهط من عكل على النبي صلى الله عليه وسلم فكانوا في الصفة روايت است از انس که قدوم آمدند جمعی بازده کتر از قبیله عرب بر پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پس بودند در صفه آن موضعی بود در پایان مسجد نبوی که میبودند در آنجا مسکینان و فقرا از مسافران وقال عبد الرحمن بن ابي بكر كان اصحاب الصفة فقراء گفت عبد الرحمن بودند اصحاب صفه فقیران حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن عبيد الله قال حدثني نافع قال اخبرني عبد الله بن عمر انه كان ينام وهو شاب اعزب لا اهل له في مسجد النبي صلى الله عليه وسلم گفت نافع خبر داد مرا ابن عمر که بتحقیق وی خواب کرد در حالی که وی جوان نا کدخدا بود که زن نبود مر او را در مسجد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا عبد العزيز بن ابي حازم عن ابي حازم عن سهل بن سعد قال جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم بيت فاطمة فلم يجد عليا في البيت گفت سهل آمد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بخانه فاطمه رضی الله عنها پس نیافت علی را رضی الله عنه در خانه فقال اين ابن عمك پس فرمود کجاست پسر عم تو فقالت كان بيني وبينه شيء فغاضبني فخرج فلم يقل عندي گفت فاطمه بود میان من و میان او چیزی از کدورت پس غضب کرد مرا و بیرون برآمد و قیلوله نکرد نزد من فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لانسان انظر اين هو پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی مر آدمی را ببین کجاست او فقال يا رسول الله هو في المسجد راقد پس گفت آن مرد ای رسول خدا علی در مسجد در خواب است فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو مضطجع قد سقط رداؤه عن شقه واصابه تراب پس آمد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در حالی که علی پهلو کرده و افتاده است چادر او از دوش او و رسیده است دوش او را خاک فجعل رسول الله صلى الله عليه وسلم يمسحه عنه ويقول قم يا ابا تراب قم يا ابا تراب پس گشت پیغمبر خدا که دور میکرد خاک از وی و میگفت برخیز ای ابو تراب برخیز ای ابو تراب و این کنیت مشهور از شفقت بود و دوست ترین کنیتها بود نزد علی رضی الله عنه حدثنا يوسف بن عيسى قال حدثنا ابن فضيل عن ابيه عن ابي حازم عن ابي هريرة قال لقد رأيت سبعين من اصحاب الصفة ما منهم رجل عليه رداء اما ازار واما كساء قد ربطوا في اعناقهم گفت ابو هریره بتحقیق دیده ام هفتاد کس را از اصحاب صفه که نیست از ایشان مردی که بودی بر وی چادری بر اندام یا ازاری بود و یا کسائی که بسته بودند در گردنهای خود فمنها ما يبلغ نصف الساقين ومنها ما يبلغ الكعبين پس بعضی از آن کساها چیزی بود که میرسید نصف ساقین را یعنی آن که میرسید کعبین را تثنیه میکرد ساقین و کعبین را باعتبار تعدد جنس فيجمعه بيده كراهية ان ترى عورته پس جمع میکرد بدست خود یعنی بدست خود میگرفت دو طرف آن از کراهت آنکه دیده شود عورت او وافقت این حدیث ترجمه همین قدر است که در وی ذکر اصحاب صفه است و اشتباه در این موضع که ایشان در مسجد بود و سکونت داشتند ضرورت آنجا خواب هم میکرده باشند

باب الصلوة اذا قدم من سفر استحباب نماز در مسجد وقتی که قدوم آرد کسی از سفر وقال كعب بن مالك كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا قدم من سفر بدأ بالمسجد فصلى فيه گفت کعب بن مالک بود پیغمبر رحمت کناد خدا بروی وقتی که قدوم می آورد از سفر ابتدا میکرد بدخول در مسجد پس نماز میکرد در مسجد حدثنا خلاد بن يحيى قال حدثنا مسعر قال حدثنا محارب بن دثار عن جابر بن عبد الله قال اتيت النبي صلى الله عليه وسلم وهو في المسجد گفت جابر آمدم سوی پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در حالی که آن حضرت در مسجد بود قال مسعر اراه قال ضحى گفت مسعر گمان میکنم که گفت محارب در وقت چاشت بود فقال صل ركعتين وكان لي عليه دين فقضاني وزادني پس فرمود بگزار دو رکعت و این نماز قدوم سفر است نه تحیة المسجد كما قاله النووي و بود مرا بر آن حضرت دینی پس ادا کرد مرا و بیفزود مرا بر دین من اگر گوئی زیادة بر دین چون روا باشد که مستلزم ربا است گوئیم که آن حضرت در سفری شتر از جابر خریده بود و بعد از قدوم بهای آن را ادا کرد و در بها

ان الله قد اذن لرسوله پس بگو مر او را که بتحقیق خدا اذن داده بود مر پیغمبر خود را ولم يأذن لكم واذن نداد شما را وانما اذن لي ساعة من نهار و اذن داده است مرا نیز روزی بقتال یکی گرید قدری از روز و در بعضی روایات آمده که از طلوع آفتاب تا عصر بود و اشارت است بدین قصه که قتال از خالد بن ولید والانیان با امر آنحضرت بود ولهذا اکثر علما و امام ابو حنیفه تا ایشان است میگویند که فتح مکه بقهر و غلبه است و مذهب شافعی و در روایتی از احمد است که فتح او بصلح است زیرا چه ایشان منع بودند برای تهیه و در خوف آن اتفاقی بود و بعد از دخول خالد رضی الله عنه بقرش بعضی از شرکان مراد و اراده عتاب آنحضرت بمکان شدن فقال مر او را ساعتی صریح است در اول ثم عادت حرمتها اليوم كحرمتها بالامس پس باز گشت حرمت او امروز مثل حرمت او دیروز وليبلغ الشاهد الغائب و باید که برساند آن حکم هر که حاضر است غائب را فقيل لابي شريح ما قال عمرو پس گفته شد مر ابو شریح را چه گفت عمرو مر ایران قال انا اعلم منك گفت عمرو من دانا ترم از تو یا ابا شریح که نداند که لا يعيذ عاصيا ولا فارا بدم ولا فارا بخربة... نمی دهد پناه گنهگار را یعنی کسی را که حق ریخته در حرم و لا پناه دهد گریزنده را بخون و گریزنده را بخیانت یعنی دزدی و فساد قال ابو عبد الله گفت مولف خربة خیانت و بلیه تفسیر کرد بخیانت... و عمرو اگر چه ابن سعید عاصی است که امام طاعت امام بر آمده گوید که در حرم باشد... مثل مباحث حدیث و جمع مستوفی است... حدثنا عبد الله بن عبد الوهاب ابو محمد الحجبي... قال حدثنا حماد عن ايوب عن محمد بن سيرين عن ابن ابي بكرة عن ابي بكرة... قال ذكر النبي صلى الله عليه وسلم ... فان دماءكم واموالكم قال محمد واحسبه قال واعراضكم عليكم حرام كحرمة يومكم هذا في شهركم هذا ...

باب اذا دخل احدكم المسجد فليركع ركعتين قبل ان يجلس آن نزد و مادري تنفل براي قرار ماده بود رتق كرد در آيد يكي از شما مسجد را بايد كه بگذارد دو ركعت نماز

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن عامر بن عبد الله بن الزبير عن عمرو بن سليم الزرقي عن ابي قتادة السلمي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا دخل احدكم المسجد فليركع ركعتين قبل ان يجلس فرمود چون در آيد يكي از شما مسجد را پس دو ركعت نماز كند پيش از آنكه بنشيند و اين نماز تحية المسجد خوانند كه براى تعظيم اين بقعه شريفه كه موسوم بخانه خدا است مشروع شده چنانكه طواف كعبه تحية البيت است ظاهر حديث آن است كه وقت اين نماز پيش از نشستن در مسجد است چنانكه جمعي گرد بر آن رفته اند كه اگر بعد از نشستن كسى خواهد كه آن كند نماز بخشد اما اين قول مخالف حديثى است كه ثبوت پيوسته كه آنحضرت را در خطبه ديدند شخصى آمد و نشست بعد آن تنها خطبه جمعه فرمود بر خيز و دو ركعت نماز كن و گفته اند كه نماز تحية المسجد ثواب آن بجاى تحية است مگر زير اصل است باب الحدث في المسجد حدث كردن كه نقض وضو است از باد و در مسجد حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الملائكة تصلي على احدكم ما دام في مصلاه الذي صلى فيه ما لم يحدث فرمود تحيت ملائكه دعا ميكنند بر يكى از شما مادامى كه هست در جائى كه نماز كرده است در آنجا مادامى كه حدث نكرده است ظاهر آنست كه اين مقصود خصوص مسجد نيست و در عنوان تخصيص كرده است بمسجد تقول اللهم اغفر له اللهم ارحمه ميگويند فرشته خدايا بيامرز او را رحمت كن يعنى مغفرت گناه او رسيده و رحمت عام تر از آنست باب بنيان المسجد بيان بنا مسجد از چوب وغيره و مولف اگر ذكر ميكند بناى مسجد را نيست بنا بر بين شرح تخصيص كرده انفراد بمسجد نبوى تا اگر در عنوان علم تر كريم و بناى مسجد نبوى را مسند سازيم گنجايش داره و مراتب اين بسيار استدلال كرده است مولف چنانكه پوشيده نخواهد ماند بر تتبعات اين كتاب مستطاب وقال ابو سعيد كان سقف المسجد من جريد النخل گفت ابو سعيد خدرى بود سقف مسجد نبوى از شاخ خرما شاخ خرما كه بر آن برگ بود آنرا جريد ميخوانند و اگر بر او برگ هست آنرا سعف گويند وامر عمر ببناء المسجد وقال اكن الناس من المطر واياك ان تحمر او تصفر فتفتن الناس و حكم كرد عمر به بناى مسجد نبوى و گفت بنا را پوشش مردم را از باران و در زمان آنحضرت سقف مسجد اين چنين نبود كه از تراوش آب باران محفوظ باشد و بپرهيز كه سرخ كنى يا زرد كنى يعنى بر نقش و نگار مبالغه مكن زرد از رنگين كنى و سرخ و زرد فتفتن الناس پس در فتنه اندازى مردم را كه باز مانند از حضور حق و نگاه مى كنند در آن و مشغول شوند بدان و آنكه مبتلا سازى مردم را بزخرف ساختن مسجد تا شستند گير نه در مسجد نبوى بنا بر حقيقى نظر است قال ابو وقال انس بن مالك يتباهون بها ثم لا يعمرونها الا قليلا گفت انس تفاخر و مباهات ميكنند بناى مسجد را ليكن تعمير نميكنند آنرا بطاعت مگر اندكى از مردم اين حديث مرفوعى است كه ابن خزيمه در صحيح خود آورده از انس كه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فرمود كه زمانى آيد بر امت من كه مباهات كنند بمساجد و عبادت نكنند در آن مگر اندكى وقال ابن عباس لتزخرفنها كما زخرفت اليهود والنصارى گفت ابن عباس منقش و مطلا ميكنند مساجد را چنانچه زخرف كرده اند يهود و نصارى معبدهاى خود را حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا ابي عن صالح بن كيسان قال حدثنا نافع ان عبد الله اخبره ان المسجد كان على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم مبنيا باللبن وسقفه الجريد وعمده خشب النخل خبر داد عبد الله بن عمر نافع را كه تحقيق بود مسجد در زمان پيغمبر خدا و بنا كرده با خشت خام و سقف آن از شاخ خرما و ستونهاى او از چوب درخت خرما فلم يزد فيه ابو بكر شيئا و زياده نكرد و تغيير نداد در مسجد نبوى ابو بكر صديق رضي الله عنه چيزى را وزاد فيه عمر وبناه على بنيانه في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم باللبن والجريد واعاد عمده خشبا و زياده كرد عمر در مسجد نبوى و بنا كرد آنرا بر بنياد و پايه كه در عهد پيغمبر خدا بود و درست كرد عمر آنرا با خشت خام و شاخ خرما باز ساخت ستونهاى آنرا در حالى كه چوب است گرگرابا

بن عبد المطلب بن هاشم امير المؤمنين چهارم الخلفاء الراشدين مناقب وى اشهر از آن است كه تحرير و تقرير آن توان كرد كتاب المناقب مذكور گردد يقول قال النبي فرمود پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم لا تكذبوا علي دروغ مبنديد بر من يعنى نسبت مكنيد بسوى من كلامى كه نگفته ام فانه من كذب علي فليلج النار پس تحقيق شان اينست كسى كه دروغ بندد بر من پس بايد كه در آيد در دوزخ را اگرچه بقصد ترغيب و ترهيب باشد كه آن حرام است و جايز نيست باتفاق حدثنا ابو الوليد هشام بن عبد الملك الطيالسي قال حدثنا شعبة عن جامع بن شداد عن عامر بن عبد الله بن الزبير عن ابيه ... قال قلت للزبير گفت عبد الله بن زبير گفتم پدر خود زبير بن العوام را كه يكى از عشره مبشره و حوارى رسول است ... اني لا اسمعك تحدث عن رسول الله تحقيق من نمى شنوم ترا كه حديث بكنى از پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم كما يحدث فلان وفلان چنانچه حديث ميكند فلان و فلان ... ابن ماجه بنام عبد الله بن مسعود تصريح كرده قال گفت زبير اما اني لم افارقه آگاه باش كه من جدا نگشته ام از آنحضرت از وقتى كه اسلام آورده ام ... ولكني سمعته يقول ولكن من شنيدم آنحضرت را كه ميفرمود من كذب علي فليتبوأ مقعده من النار هر كه دروغ گويد بر من ... پس بايد كه آماده كند جاى نشست خود را از آتش دوزخ ... حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث عن عبد العزيز بن صهيب قال قال انس انه ليمنعني ان احدثكم حديثا كثيرا ان النبي گفت انس بن مالك كه باز مى دارد

عمر رضی الله عنه بنا کرد بر همان بنیاد قدیم و دیوار از خشت ساخته و سقف و ستون از شاخ خرما و چوب آن کرد و شد زیادتی که در کدام است گو که ثم تراه که مراد زیادتی و تشیید و استحکام باشد یا در ارتفاع زیادتی کرده باشد یا مراد بر بنیاد اکثر بنیاد او بود و تغییر کرد ثم غیره عثمان فزاد فیه زیادة کثیرة و بنی جداره بالحجارة المنقوشة و القصة پس تغییر کرد مسجد را عثمان رضی الله عنه در ایام خلافت خود پس زیاده کرد بسیاری در طول و عرض و بنا کرد دیوار آنرا بسنگ نقش کرده شده و گچ و جعل عمده من حجارة منقوشة و سقفه بالساج و گردانید عثمان ستونهای آنرا از سنگ منقوش و سقف بست آنرا بچوب ساج که آنرا شمشاد هم گویند قسطلانی گوید ساج نام درختی است که از هند می آرند باب التعاون فی بناء المسجد در بیان یاری خواستن و مدد گرفتن در بنای مسجد و قول الله عز و جل ما کان للمشرکین ان یعمروا مساجد الله الآیة و در فرموده خدای قوی و بزرگ درست و روا نیست مشرکان را آنکه عمارت کنند مسجدهای خدا را یعنی عمارت کنند با خلاص و به نیت تقرب الٰهی انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الآخر عمارت میکنند مساجد خدای را جز این نیست مگر کسی که ایمان آورده بخدا و روز آخرت و اقام الصلوٰة و آتی الزکوٰة و لم یخش الا الله و بر پا داشته نماز را و داده است زکوٰة را و نترسیده در کار دین مگر خدا را فعسیٰ اولٰئک ان یکونوا من المهتدین پس نزدیک است اجماع اینکه باشند از هدایت یافتها بدانکه مولف عمارت مساجد را بر بنای در و دیوار مسجد حمل کرده و گفته اند که از جمله عمارت مسجد آباد داشتن آنست بفرش و آب و بوریا و مداومت عبادت و ذکر و جماعت نماز در وی و درس علوم دینی و حراست از آنچه ممنوع و مکروه داشته اند در مسجد و مرویست که خداوند سبحانه فرموده که خانهای من در زمین مساجد است و زائران خانه من یاد دارندگان آنهاست خوشی و خنکی باد مر بنده را که طهارت کند در خانه خود و بعد از زیارت کند مرا در خانه من و حق و واجب است بر کسی که زیارت او کنند آنکه بزرگی دوارد بر خود زائر را حدثنا مسدد قال حدثنا عبد العزیز بن مختار قال حدثنا خالد الحذاء عن عکرمة قال لی ابن عباس و لابنه علی انطلقا الی ابی سعید فاسمعا من حدیثه گفت عکرمه گفت مرا ابن عباس و مر پسر خود را که علی است بروید بسوی ابی سعید خدری پس بشنوید از حدیث او فانطلقنا فاذا هو فی حائط یصلحه پس رفتیم ما هر دو ناگاه وی را یافتیم ابو سعید اندر بوستانی اصلاح میکرد آنرا فاخذ رداءه فاحتبیٰ پس گرفت چادر خود را و نشست بصورتی که جمع کرد پشت خود را و هر دو ساق پای خود را بجامه یا بر دو دست ثم انشأ یحدثنا حتی اتی علی ذکر بناء المسجد پس آغاز کرد از اخبار بجائی که حدیث میکرد ما را تا آنکه آمد بر ذکر مسجد نبوی قال کنا نحمل لبنة لبنة و عمار لبنتین لبنتین گفت بودیم ما که بر میداشتیم یک یک خشت و عمار بن یاسر دو دو خشت بر میداشت فرآه النبی صلی الله علیه و سلم فینفض التراب عنه پس دید عمار را پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بر وی پس افشاند خاک را از سر وی و یقول ویح عمار تقتله الفئة الباغیة یدعوهم الی الجنة و یدعونه الی النار و میفرمود و درین حال وای عمار میکشند او را گروه باغی که برگشته اند از طاعت امام بر حق میخواند عمار آن گروه را بسوی جنت یعنی بسبب دخول جنت و میخوانند آنها او را بسوی دوزخ قال یقول عمار اعوذ بالله من الفتن گفت ابو سعید میگفت عمار پناه میجویم بخدا از فتنها ما تیلا ا پوشیده نماند که عمار در جنگ صفین همراه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه با لشکری که همراه معاویه بود جنگ کرد و کشته شد از دست آن جماعة گویند چون همراهان معاویه واقف شدند بر شهادت عمار بدانکه این حدیث را شنیده بودند تقاعد نمودند از همراهی او و چون این خبر بمعاویه رسید گفت قاتل عمار کسی است که چنین پیر فانی را در میدان جنگ آورده که کنایت این حرف ظاهر تر است چه حاجت که وا نموده آید از رین حکمه بعد از قتل عمار جمعی تقاعد نمودند پیداست که همراهان معاویه از اول امر بر بطلان این جدال جازم نبوده اند در حق اصحاب پیغمبر خدا مسلمانان آن عهد که و اهل خیر القرون است و پیوسته بزبان نبوت و رسالت جز این گمان نتوان کرد از نیجاست که اهل سنت و جماعت

شیخ الاسلام | کتاب العلم

بما حاد مردم معصیت است چه جاکه بر پیغمبر باشد شیخ ابو محمد جوینی والد امام الحرمین و از افراد و اهل عزو شیئا بر قائل حکم بخلود نار کرده و دیگر گوید که کافر می شود و دیگر و تکفیر اعتقاد حل آن کند اگر چه جرئه آن بجهت کذب بر دیگری بر پیغمبر باشد و در حقیقت راجع بخداست که قول پیغمبر وحی است و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا و قومی وضع حدیث بقصد ترغیب و ترهیب تجویز کرده و گفته اند که این کذب برای اوست یعنی برای تائید و ترویج شریعت وی نه بر وی و این جهل بلغت عربی است و قیاس است و ان کذب بر پیغمبر مطلقا ممنوع و تفضیح صحابه شاهد آنست حدثنا المکی بن ابراهیم قال حدثنا یزید بن ابی عبید عن سلمة بن الاکوع گفت صحیح ابن الاکوع و اکوع جد او ست نامش سلمه است بن عمرو بن الاکوع صاحب بیعت ثلاثیات است که در میان وی و جناب رسالت سه واسطه است و حکم آن در صحیح هست و دو است تا تحدیث اول قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول من یقل علیّ ما لم اقل گفت سلمه شنیدم آنحضرت را که میفرمود کسی که بگوید بر من آنچه نگفته ام یا از مضمون کلام است که تغیر سوده شریف باشد او در ان لفظ و رای بلفظ پیغمبر نقیر معنی مشروح نبود اگر چه بلفظ شریف اولی باشد

گفته اند که غلات خانقان امیر المومنین مبنی است بر اجتهادی که در نفس الامر خطا بوده است والله اعلم بالصواب و این مسئله
بجای خود مبین تر از این مذکور است **باب الاستعانة بالنجار والصناع فی اعواد المنبر والمسجد** باب در بیان یاری جستن
بدرودگران و کارگران در چوبهای منبر و در مسجد **حدثنا** قتیبة قال حدثنا عبد العزیز قال حدثنی ابو حازم عن سهل بن سعد
قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم الی امرأة مری غلامک النجار یعمل لی اعوادا اجلس علیهن گفت سهل بن سعد که فرستاد پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم کسی را بسوی زنی و گفت فرما غلام خود را که نجار است که بسازد برای من چوبهائی که نشینم بر آن
حدثنا خلاد قال حدثنا عبد الواحد بن ایمن عن ابیه عن جابر ان امرأة قالت یا رسول الله الا اجعل لک شیئا تقعد علیه
مرویست از جابر که زنی گفت ای رسول خدا آیا بکنم برای تو چیزی که بنشینی بر آن فان لی غلاما نجارا قال ان شئت
فعملت المنبر پس تحقیق مرا غلامی است درودگر فرمود اگر خواهی بکن پس ساخت منبر را [illegible]
ظاهر است از این دو حدیث سهل معلوم می شود که آنحضرت فرمود آن زن را که غلام را گوید که عمل کند و از حدیث جابر آن زن
عرض کرد به آن حضرت که اگر فرماید منبری سازد مدفوع است باینکه بادی در این عرض همان زن است چون احتمال انقلام او
رفته است آن حضرت یاد داد [illegible] باعث بر اتمام شد نبود شنیده نماند که در ترجمه ذکر صناع و مسجد هم بوده است انچه درین دو حدیث
آمده همین ذکر نجار و منبر است گویا که باقی را بر قیاس گذاشته و نیز میتوان گفت که صناع اعم است از نجار و مسجد شامل است
منبر را پس اول منبر و در مسجد است **باب من بنی مسجدا** باب در فضیلت کسی که بنا کند مسجدی را **حدثنا** یحیی بن سلیمان قال
حدثنی ابن وهب قال اخبرنی عمرو ان بکیرا حدثه ان عاصم بن عمر بن قتادة حدثه انه سمع عبید الله الخولانی انه سمع
عثمان بن عفان یقول عند قول الناس فیه حین بنی مسجد الرسول صلی الله علیه وسلم تحقیق عبید الله خولانی شنید عثمان را که میگفت نزد
گفتار و انکار مردم در حق وی رضی الله عنه وقتی که بنا کرد مسجد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی و بافزود طول و ارتفاع
ستون و دیوار را همه بسنگ و چونه برآورد انکم اکثرتم وانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول تحقیق شما اکثار کردید
در انکار و تحقیق من شنیده ام پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی که میگفت من بنی مسجدا قال بکیر حسبت انه قال یبتغی به
وجه الله بنی الله له مثله فی الجنة کسی که بنا کند مسجد را گفت بکیر که شیخ عمرو است گمان دارم که گفته است عثمان یا شیخ او عاصم
بن عمر که میطلبد باین بنا خدا را این جمله معترضه است که در میان آورده و بنا کند خدا برو مانند آن مسجد خانه در بهشت پس هر چند از
ترو بلند تر و محکم تر باشد بهتر خواهد بود و مراد آنست که جزای این عمل مثل اوست که خانه باشد اما در کیفیت و کمیت خانه بهشت ربطی
نشاید خواهد بود چنانکه در احادیث دیگر آمده است که همه چیز بهشت آن چنان خواهد بود که چشمی آنرا دیده و نه گوشی آنرا شنوده و نه بر دلی
آنرا تصور کرده و باین تقریر این حدیث را منافاتی با آن حدیث نیست که فرموده هر عمل را ده مانند اجر خواهد بود **باب یاخذ بنصول**
النبل اذا مر فی المسجد میگیرد پیکانهای تیر را وقتی که بگذرد کسی در مسجد **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا سفیان قال قلت لعمرو
اسمعت جابر بن عبد الله یقول مر رجل فی المسجد ومعه سهام فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم امسک بنصالها گفت سفیان گفتم
عمرو بن دینار را آیا شنیدی تو جابر را که میگوید گذشت مردی در مسجد نبوی و با او تیرها بود پس فرمود او را
بگیر پیکانهای سهام را تا آزار بکسی نرسد گفت عمرو آری شنیده ام و در بعضی روایات قال نعم واقع نشده و سکوت او تمام مقام آن کرده
چنانکه مذهب مولف است که قول شیخ نعم شرط نیست اگر مستفید قائل است سکوت او کافیست **باب المرور فی المسجد** باب
در بیان جواز گذشتن به تیرها در مسجد اگر پیکانها بدست گرفته باشد **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا ابو بردة

و ضمان نیز روایت شده [illegible] ابو القاسم
هست روایات در این باب مختلف آمده و در بعضی منع
بوده است که نام خود [illegible] شده اما ممنوع بحیث که
نسبت یکی بمن بنام شما [illegible] کرده شده است
بسوی من و فرستاده شده ام بیان از علم و دین جائز
بعضی مستفاد منع جمع است میان هر دو کنیت و از
بعضی تردد در منع و جواز و [illegible] در مسئله ذوات است
در کتاب الادب بیک کرده انشاء الله تعالی و من رانی
فی المنام فقد رانی و کسی که ببیند مرا در خواب پس تحقیق
دیده است مرا زیرا که شیطان نیست ذوات الشیطان
لا یتمثل فی صورتی پس بر درستی که
شیطان را قدرت نیست مثال و صورت
پیغمبر را نتواند خود را بصورت من که
مفسر مراد میم مراد صورت شریفه
مخصوصه است که در وقتی از اوقات بدان بوده
بر صورتی که در خواب بعنوان شریف خود را شود بان
حضرت منسوب گردد صحیح همین اخیر است که شیطان
بر صورت بعنوان ختم رسالت خود را نمی تواند شد
و این تفصیل است که در کتاب الادب مذکور شود و
در آخر رسالة فارسی جدا [illegible] مسطور شده است شیخ
[illegible] در باب روایا [illegible] است و من کذب علی متعمدا
فلیتبوأ مقعده من النار عسقلانی گفته که ذکر تمام
[illegible] آن بجا آورد مناسب باب چنانکه عادت
مولف است تنبیه است بر آنکه دروغ بر پیغمبر برابر است
در خواب و بیداری [illegible] و این خطاء [illegible] در روایات
[illegible] است چنین کثیر از صحابه [illegible] کرده و گویند که تو
طرق وی بصاحت [illegible] بعضی [illegible] بحسب متواتر
[illegible] گروه که مثال متواتر یافته می شود
[illegible] حدیث [illegible] الفاظ مختلف از جماعت
صحابه مروی گشته [illegible] معنوی مفاد علم
[illegible] است **باب کتابة العلم** نوشتن
علم و ضبط کردن آن در کتاب و اختلاف کرده اند سلف
[illegible] و بعد از آن قرار یافت الاتفاق بجواز و نیز
علم بلکه استحباب آن و دور نیست که واجب باشد بر کسی
[illegible] نسیان و در دستیت شده بروی تبلیغ علم
قال العسقلانی **حدثنا** محمد بن سلام [illegible]
قال اخبرنا وکیع [illegible]
[illegible] ابن تبع التابعین است [illegible]
[illegible] قول ابی حنیفه عن سفیان ثوری [illegible]
[illegible] روایت است [illegible]
[illegible] روایت [illegible]
[illegible]
[illegible] عن الشعبی [illegible] عن ابی جحیفة
[illegible]

عبد الله قال سمعت ابا بردة عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من مر في شيء من مساجدنا او اسواقنا بنبل فليأخذ على نصالها لا يعقر بكفه مسلما
و هر که کسی که گذشت در مسجدی از مساجد ما یا بازارهای ما با تیر پس گو بگیر پیکانها بکف خود جراحت نکند مسلمانی را قوله بکفه متعلق بیاخذ
اگر کف بمعنی ید باشد متعلق به لا یعقر باشد یعنی جراحت نکند بدست خود و باختیار خود مسلمانی را یا کف بمعنی مصدر باشد بمعنی چنین
خواهد بود که جراحت نکند بسبب باز داشتن خود را از گرفتن پیکانها بدست **باب انشاد الشعر في المسجد** در جواز شعر خواندن
در مسجد حدثنا الحكم بن نافع قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني ابو سلمة بن عبد الرحمن بن عوف انه سمع حسان بن ثابت
الانصاري يستشهد ابا هريرة انشدك الله هل سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول يا حسان اجب عن رسول الله
صلى الله عليه وسلم تحقیق شنید عبد الرحمن بن عوف حسان بن ثابت انصاری را که گواه میگرفت ابو هریره را که میخواند او را بسوگند بخدا
یعنی سوگند میدهم بخدا آیا شنیده پیغمبر خدا را که میگفت ای حسان جواب ده باشعار خود کفار را که هجو میکردند رسول خدا و اصحاب او را
اللهم ايده بروح القدس قال ابو هريرة نعم پیغمبر و آن حضرت بار خدایا تائید کن حسان را بجبرئیل پوشیده نماند که درین
حدیث خواندن شعر در مسجد از حسان روایت نکرده پس تطبیق بترجمه خالی از تکلف نیست گفته اند که این مقال از زبان حضرت و این دعا
در حق حسان بشعر است با آنکه شعر متضمن جمیلات است خالی از شناعت نیست پس خواندن آن در مسجد مطلقا ممنوع نباشد نیز روایت
کرده است مولف در بدء الخلق که انشاد از آن حضرت در مسجد بود و حسان جواب را ببعض اشرف رسانده باشد و روایت کرده از سعید
بن مسیب که ترجمه آن نیست که گذشت عمر بمسجد و حسان شعر میخواند پس زجر و سرزنش کرد عمر حسان را برین پس گفت حسان بتحقیق
در مسجد شعر خوانده ام و درو کسی بود که بهتر است از تو پس التفات کرد حسان بابو هریره و گفت بگوی آنچه مذکور شد گفت ابو هریره آری برین تقدیر ترجمه
تمام موافقت دارد **باب اصحاب الحراب في المسجد** باب در جواز در آمدن اهل حرب در مسجد و بازی کردن ایشان حدثنا
عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنا ابراهيم بن سعد عن صالح عن ابن شهاب قال اخبرني عروة بن الزبير ان عائشة قالت لقد رأيت رسول
الله صلى الله عليه وسلم يوما على باب حجرتي والحبشة يلعبون في المسجد گفت تحقیق دیدم پیغمبر خدا را رحمت و سلام
باد بروی روزی بر در حجره خود در حالی که حبشیان بازی میکردند با سلاح در مسجد و رسول الله صلی الله علیه وسلم یسترني بردائه انظر
الى لعبهم و پیغمبر خدا رحمت خدا و سلامت باد بروی میپوشید مرا بچادر خود بحالی که نظر میکردم بسوی بازی حبشیان زاد ابراهيم
بن المنذر قال حدثنا ابن وهب قال اخبرني يونس عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة قالت رأيت النبي صلى الله عليه وسلم والحبشة
يلعبون بحرابهم گفت عایشه دیدم پیغمبر خدا را رحمت و سلامت باد بروی در حالی که حبشه بازی میکردند بسلاحهای خود زیادتی
کرد ابراهیم بن منذر بروایت خود کرده همین لفظ حراب است اگر گوئی چگونه روا بود بازی کردن در مسجد گوئیم این بازی در حقیقت
طاعت است که بکار می آید در جهاد با کافران چنانکه تیراندازی اگرچه بصورت لعب است اگر بازی نیست بلکه تیراندازی بود که در جهاد
کفار بکار آید عبادت است و این حدیث دلیل است بر جواز نظر بلهو و لعب مباح و جواز نظر نساء بسوی مردان بشرطی که پوشیده باشند
از نظر مردان و دلالت دارد بیان حسن خلق و معاشرت آن حضرت است بزنان و تعلیم مر امت را باین حسن خلق کذا قالوا
باب ذكر البيع والشراء على المنبر في المسجد در ذکر کردن بیع و شراء بر سر منبر در مسجد یعنی خبر دادن از بیع و شراء نه وقوع بیع و شراء
و مباشرت آن حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان عن يحيى عن عمرة عن عائشة قالت اتتها بريرة تسألها في كتابتها
گفت عایشه آمد بریره که داهی بود و از کعب با او مکاتب ساخته بودند و چیزی از وجه کتابت بروی باقی بود آمد عایشه را سوال کرد
در استعطاء بقیه کتابت فقالت ان شئت اعطيت اهلك ويكون الولاء لي پس گفت عایشه بریره را اگر خواهی تو دهم وجه کتابت

شیخ الاسلام | كتاب العلم

ارباب یقین را آنچه ما فی هذه الصحیفة یا آنچه درین صحیفه
است و آن صحیفه بود در نیام شمشیر علی رضی الله عنه
که در آن بعضی احکام که نه در قرآن بود نوشته بود قال
قلت وما في هذه الصحيفة گفت ابو جحیفه
گفتم من با امیر المومنین چیست درین صحیفه قال العقل
گفت احکام دیه است یعنی عقل در اصل لغت بمعنی بستن
شتر است بر ریسمان بعد از آن دیه را گویند زیرا که دیه
شتران اسپ و نقد و جز معقول میبستند و فكاك
الاسير و رها کردن اسیر بیان است ... و دیگر
روایتی که لا يقتل مسلم بكافر و این حکم گذشته منسوخ
مسلمان بدل کافر ... درین مسئله در محل خود بیاید
ان شاء الله تعالى ... احکام صحیفه در روایات مختلف آمده
همه آنها در آن مکتوب بود پس نقل کرد هر یکی از روات
حفظ و بحسب اقتضاء مقام و حاصل کلام وی رضی الله
عنه آنست که نیست نزد من بجز قرآن که کل الكلام اصل
جمیع علوم است و هر یک را علوم است ... دیگر
نیست که مخصوص من باشد چنین پیغمبر خدا صلی الله علیه و
آله وسلم نیز ... و حی منزل و احکام ارشاد و خاص
و عام یک ... بعضی را بیان مخصوص ساخته
حاضران را ... بر سایه ... نزد من
... در حق بعضی مسلمانان
باشد ... و آن ... علوم بحسب تفاوت مراتب فهم و استعداد و استنباط
است بعضی ... در فهم نیز تخصیص کرد
آن ... بجهت تحقیق در مردم دیگر نیز ... گردانید
خود را ... مرد مسلمان اگرچه وی رضی الله عنه
... است ...

مولای ترا و ولا مرا باشد مولای ترا و قالت اهلها ان شئت اعطیتها ما بقی وگفتند موالی بریره عائشه را اگر خواهی بدهی
بریره را آنچه باقی مانده است از وجه کتابت و اگر خواهی و قال سفیان مرة ان شئت اعتقتها و یکون الولاء لنا
وگفت سفیان این حدیث را یکبار باین لفظ یعنی بجای اعطیتها اعتقتها گفت اگر خواهی تو آزاد کن بریره را ما اینکه میباشد
ولا برای ما فلما جاء رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکرته ذلک پس هرگاه آمد پیغمبر خدا رحمت و سلامت او بر وی ذکر
کردم آن حضرت را این مقال ذکرته کلام عائشه است بلفظ متکلم که راوی بعینه نقل کرده فقال ابتاعیها فاعتقیها فان الولاء
لمن اعتق پس فرمود بخر او را و آزاد کن او را بتحقیق ولا مر کسی راست که آزاد کرده است ظاهرا بریره عاجز شده بود از رسانیدن
وجه کتابت بموالی خود و المکاتب عبد ما بقی علیه درهم پس خرید او را ثم قام رسول الله صلی الله علیه وسلم علی المنبر پس ایستاد
پیغمبر خدا بر منبر و قال سفیان مرة فصعد رسول الله صلی الله علیه وسلم علی المنبر و گفت سفیان این حدیث یکبار باین عبارت که بر آمد
ثم تکلم فصعد گفت یعنی بر آمد آن حضرت بر منبر فقال ما بال اقوام یشترطون شروطا لیس فی کتاب الله پس فرمود چه حال جماعت
که شرط میکنند در بیع و شراء شرطهای که نیست در کتاب خدا و من اشترط شرطا لیس فی کتاب الله فلیس له وان اشترط مائة مرة
و کسی که شرط کند شرطی را که نیست در کتاب خدا پس نیست مر او را استحقاق آن شرط اگرچه شرط کند صد بار قال علی قال یحیی و عبد
الوهاب عن یحیی عن عمرة نحوه گفت مولف گفت مرا علی ابن مدینی گفت یحیی بن سعید قطان و عبد الوهاب هر دو از یحیی
بن سعید انصاری از عمره مانند این حدیث بحسب معنی و قال جعفر بن عون عن یحیی سمعت عمرة قالت سمعت عائشة
گفت جعفر بلفظ سماع و رواه مالک عن یحیی عن عمرة ان بریرة ولم یذکر صعد المنبر و روایت کرد امام مالک از یحیی
از عمره قصه بریره را و ذکر نکرده است این را که آن حضرت بر آمد بر منبر و اسناد کرده حدیث را با بریره **باب التقاضی والملازمة**
فی المسجد در بیان تقاضا کردن دین و حکم مطالبه غریم و لازم گرفتن تقاضا در مسجد **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا
عثمان بن عمر قال اخبرنا یونس عن الزهری عن عبد الله بن کعب بن مالک عن کعب انه تقاضی ابن ابی حدرد دینا کان له علیه
فی المسجد فارتفعت اصواتهما حتی سمعها رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو فی بیته روایت است از کعب شاعر آن حضرت که از آن سه نفر است
که از غزوه تبوک تخلف کرده بود که بتحقیق او مطالبه کرد ابن ابی حدرد را دینی که کعب را بر وی بود در مطالبه در مسجد پس بلند شد آواز هر دو
هر دو تا آنکه شنید آواز را پیغمبر خدا رحمت و سلامت باد بر وی در حالی که آن حضرت در خانه بود فخرج الیهما حتی کشف
سجف حجرته پس بر آمد آن حضرت بسوی این هر دو تا آنکه دور کرد پرده حجره را فنادی یا کعب قال لبیک یا رسول الله قال ضع
من دینک هذا و اومأ الیه ای الشطر پس ندا کرد آن حضرت ای کعب گفت لبیک ای رسول خدا گفت بگذار از دین این را
و اشارت کرد آن حضرت بسوی او یعنی نصف بگذار قال لقد فعلت یا رسول الله قال قم فاقضه گفت کعب بتحقیق چنین کردم
ای رسول خدا فرمود یا ابن حدرد که ادا کن نصف را **باب** کنس المسجد والتقاط الخرق والقذی والعیدان منه
در بیان جاروب کردن مسجد را و بر داشتن پارهای جامه و خس و چوبها از مسجد **حدثنا** سلیمان ابن حرب قال حدثنا
حماد بن زید عن ثابت عن ابی رافع عن ابی هریرة ان رجلا اسود او امرأة سوداء کان یقم المسجد فمات روایت است از ابی هریره که تحقیق مردی سیاه
یا زنی سیاه بود که جاروب میداد مسجد را فمات فسأل النبی صلی الله علیه وسلم عنه پس مرد آن مرد یا آن زن پس پرسید از وی
پیغمبر خدا رحمت و سلامت باد بر وی فقالوا مات فقال افلا کنتم آذنتمونی به پس گفتند که مرد وی فرمود چرا خبر نکردید
مرا از مردن او تا نماز میگزاردم بر وی مولف در باب جنائز آورده که گفتند صحابه شان او را گویا کوچک شمردند آن حضرت را اعنی قصد نه

دلوان عاني بها و قال على قبرها قال فصلى عليه راه نمائید مرا بر قبر آن مرد یا فرمود بر قبر آن زن پس آمد آن حضرت بر سر قبر و نماز گذارد بروی **باب تحریم تجارة الخمر فی المسجد** مذکر حرام کردن تجارت شراب در مسجد **حدثنا** عبدان عن ابی حمزة عن الاعمش عن مسلم عن مسروق عن عائشة قالت لما نزلت الآیات من سورة البقرة فی الربا خرج النبی صلی الله علیه وسلم الی المسجد فقرأهن علی الناس ثم حرم تجارة الخمر گفت عائشه هرگاه که نازل شد آیاتی که در سورهٔ بقره است در تحریم ربا بیرون آمد پیغمبر خدا بسوی مسجد پس خواند آن آیات را بر مردم پستر حرام کرد تجارت شراب را اظهار از سوق این کلام آنست که تحریم خمر بعد از تحریم ربا است یا آنکه تحریم خمر پیش از تحریم ربا است بمدتی مدید گویا اعاده فرموده تحریم خمر را بواسطه مصلحتی که درین وقت روی داده اگر گویند که تحریم نفس خمر پیش از آن است و تحریم تجارت آن در فوت شده و در رمی نماز **باب الخدم للمسجد** مر گرفتن خادمان برای مسجد وقال ابن عباس نذرت لك ما فی بطنی محررا للمسجد یخدمه گفت ابن عباس در تفسیر این آیت که زن عمران گفت نذر کردم من برای خدا فرزندی که در شکم من است در حالی که آزاد داشته باشد یعنی زن عمران آزاد برای مسجد که خدمت کند مسجد را و مشغول نگردانم او را بکاری دیگر این آزادی یعنی مجاز نیست و توانند که در آن شریعت مقرر باشد یا بمعنی که رعایت و اجازت او را بکاری دیگر غیر خدمت مسجد **حدثنا** احمد بن واقد قال حدثنا حماد عن ثابت عن ابی رافع عن ابی هریرة ان امرأة او رجلا کانت تقم المسجد ولا أراه الا امرأة مرویست از ابی هریره که بتحقیق زنی یا مردی بود که جاروب میکرد مسجد را و گمان ندارم مگر زن را فذکر حدیث النبی صلی الله علیه وسلم انه صلی علی قبرها پس ذکر کرد ابو هریره حدیث پیغمبر خدا را رحمت و سلام بر وی باد که بتحقیق آنحضرت نماز گذارد بر قبر وی **باب الاسیر او الغریم یربط فی المسجد** در بیان حکم اسیر یا قرض دار در حالیکه بسته شود در مسجد **حدثنا** اسحق بن ابراهیم قال اخبرنا روح ومحمد بن جعفر عن شعبة عن محمد بن زیاد عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان عفریتا من الجن تفلت علی البارحة او کلمة نحوها فرمود بتحقیق جنی مارد پلیدی ناگاه پیش آمد بر من امشب در وقت تهجد یا فرمود کلمه مانند بارحه است یا تبهم لیقطع علی الصلوة تا قطع کند بر من نماز را و در وسوسه اندازد مرا فامکننی الله منه پس قدرت داد مرا خدا از وی یعنی بر وی و اردت ان اربطه الی ساریة من سواری المسجد و خواستم آنکه ببندم آن جن را بستونی از ستونهای مسجد حتی تصبحوا وتنظروا الیه کلکم تا صباح کنید شما و نظر کنید بسوی او همه شما فذکرت قول اخی سلیمان رب اغفر لی وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی پس یاد کردم قول برادرم سلیمان که ای پروردگار بیامرز مرا و ببخش مرا سلطنتی که نباید هیچ کسی را پس من قال روح فرده الله خاسئا گفت روح پس رد کرد او را خدا در حالیکه پیغمبر آن حضرت را در حالی که رانده شده است مقصود و موقف آنست که این زیادتی متفرد است روح و محمد بن جعفر روایت نکرده است بدانکه مفسران بموجب این حدیث و غیر آن حمل کرده اند دعای سلیمان را علیه السلام بر استیلا و تمکن بر جن و خدمت فرمودن ایشان را و آن حضرت با وجود کمال قدرت اظهار آن نکرد از جهت رعایت دعای سلیمان که گفته لا ینبغی لاحد من بعدی یعنی شرم و رزید آن حضرت که سلیمان باین خواهش خود مخصوص نباشد **باب الاغتسال اذا اسلم وربط الاسیر ایضا فی المسجد** در بیان غسل کردن کافر وقتی که اسلام آرد و در بیان بستن اسیر نیز در مسجد وکان شریح یأمر الغریم ان یحبس الی ساریة المسجد و بود شریح میفرمود قرضدار را آنکه بند کرده شود و بستون مسجد **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنی سعید بن ابی سعید انه سمع ابا هریرة قال بعث النبی صلی الله علیه وسلم خیلا قبل نجد گفت ابو هریره فرستاد پیغمبر خدا رحمت و سلامت خدا بر وی لشکری جانب نجد نام موضعی است طرف عراق فجاءت برجل من بنی حنیفة یقال له ثمامة بن اثال فربطوه بساریة من سواری المسجد پس آورد مردی را از قبیله بنی حنیفه گفته میشد او را ثمامه بن اثال پس

وفتح الاسلام | كتاب العلم

اهل یا یمن پس آمد مردی از مردم یمن فقال اکتب لی پس گفت اکتب نویس برای من و بفرا خبر شنیدن احکام برای من یا رسول الله فقال اکتبوا لابی فلان پس فرمود بنویسید احکام نامه برای فلان را یعنی ابی شاه بود و یا ابو شاه چون تلفظ شاه در آن وقت حاضر بود تعبیر کرد بلفظ فلان فقال رجل من قریش پس گفت مردی از قریش یعنی عباس بن عبد المطلب بطریق التماس و تمنی استثنا بعضی مزروعات از نهی الا الاذخر یا رسول الله اذخر بکسر همزه و سکون ذال و کسر خا جز و جیم گیاهی است خوشبو فانا نجعله فی بیوتنا پس بدرستی که میکنیم آن را در خانهای خود برای سقف ساختن بالای چوب و مخلوط نمودن در گل تا از سرما ناشد وقبورنا و در قبرهای خود که بند کرده شود بدان رخنه که میان خشتها میباشد فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم الا الاذخر پس تلفظ شد التماس و فرمود آنحضرت مگر اذخر الا الاذخر الا الاذخر مکرر بجهت مزید تاکید **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان بن عیینة قال حدثنا عمرو ابن دینار مکی جمحی مکی از ائمه تابعین سنه یکصد و شانزده وقال اخبرنی وهب بن منبه بضم میم و فتح نون و کسر موحده مشدده ابن کامل صنعانی تابعی در سنه یکصد و چهارده عن اخیه همام ابن منبه تابعی است سنه یکصد و سی و یک قال سمعت ابا هریرة یقول ما من اصحاب النبی صلی الله علیه

بستند او را بستونی از ستونهای مسجد فخرج اليه النبي صلى الله عليه وسلم فقال اطلقوا ثمامة پس بیرون آمد بسوی آن مرد پیغمبر صلی الله
عليه وسلم و فرمود رها کنید ثمامه را فانطلق الى نخل قريب من المسجد فاغتسل ثم دخل المسجد فقال اشهد ان لا اله الا الله و ان
محمدا رسول الله پس رفت ثمامه بسوی آبی که نزدیک بود از مسجد پس غسل کرد و بیشتر در آمد بمسجد و گفت گواهی میدهم انکه نیست
معبودی بحق مگر خدا و انکه محمد فرستاده خداست **باب الخيمة في المسجد للمرضى وغيرهم** در بیان خیمه زدن در مسجد برای بیماران
و غیر بیماران حدثنا زكريا بن يحيى قال حدثنا عبد الله بن نمير قال حدثنا هشام عن ابيه عن عائشة قالت اصيب سعد يوم
الخندق في الاكحل فضرب النبي صلى الله عليه وسلم خيمة في المسجد ليعوده من قريب فلم يرعهم گفت عائشه رسیده شد سعد روز
خندق زخم تیری در رگ که در میان دست است و انرا رگ حیات خوانند پس زد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا برو خیمه در مسجد برای
عیادت کند او را از نزدیکی پس نترسانید مردم را وفي المسجد خيمة من بني غفار الا الدم يسيل اليهم
از قبیله بنی غفار مگر خون که سیلان میکرد بسوی ایشان فقالوا يا اهل الخيمة ما هذا الذي يأتينا من قبلكم پس گفتند ای
اهل خیمه سعد چیست اینکه می آید از جانب شما فاذا سعد يغذو جرحه دما فمات منها پس ناگاه دیدند که سعد است سیلان
میکند جراحت او از خون پس مرد سعد از ان جراحت و در بعضی روایت بجای فمات منها فمات فيها یعنی مرد در ان خیمه یا در ان حال جراحت

باب ادخال البعير في المسجد للعلة در بیان جواز در آوردن شتر در مسجد از جهت علت بیماری و جز آن وقال ابن عباس
طاف النبي صلى الله عليه وسلم على بعير گفت ابن عباس طواف کعبه کرد پیغمبر خدا رحمت و سلامت او برو برشتر خود یعنی
سواره طواف کرد و این در حجة الوداع بود برای تعلیم مردم حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن محمد بن عبد الرحمن بن
نوفل عن عروة عن زينب بنت ابي سلمة عن ام سلمة قالت شكوت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم اني اشتكي
گفت ام سلمه اظهار درد کردم بسوی پیغمبر خدا رحمت کناد خدا برو و گفتم من بیمارم و طاقت ندارم که پیاده طواف کنم قال طوفي
من وراء الناس وانت راكبة فرمود طواف کن از طرف مردم بجائی که تو سوار هستی فطفت ورسول الله صلى الله
عليه وسلم يصلي الى جنب البيت يقرأ بالطور وكتاب مسطور ام سلمه گوید پس طواف کردم و پیغمبر خدا نماز میکرد بپهلوی بیت الله
یعنی نزدیک به بیت المعمور حالیکه میخواند سوره طور را **باب** این باب ترجمه ندارد حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا معاذ
هشام قال حدثني ابي عن قتادة قال حدثنا انس ان رجلين من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم خرجا من عند
النبي صلى الله عليه وسلم في ليلة مظلمة حدیث کرد انس بن مالک که تحقیق دو مرد از یاران پیغمبر بیرون آمدند نزد آن حضرت
در شب تیره و در بعضی روایات آمده که یکی از ان عباد بن بشر بود گمان دارم که دوم اسید بن حضیر بود ومعهما مثل
المصباحين يضيئان بين ايديهما با ایشان مانند دو چراغ بود که روشن بود پیش ایشان فلما افترقا صار مع كل واحد
منهما واحد حتى اتى اهله پس هرگاه جدا شدند گشت با هر یکی از ان دو نفر یک چراغ از ان دو چراغ تا آنکه آمد خانه خود را
حاصل این باب را این حدیث در ابواب احکام مسجد آورده گویا اشارت بان کرد که این انوار از مسجد که مورد برکات و انوار
فیوض الهی است از صحبت شریف آن حضرت دریافته بودند و این کرامت اصحاب از معجزات آنحضرت است صلی الله علیه وسلم هم
در دنیا برای ایشان اظهار کردند آنچه واقع شده بشر المشائين في الظلم الى المساجد بالنور التام يوم القيامة بشارت ده رفتگان
مساجد را در تاریکیها بنور تمام روز قیامت **باب الخوخة والممر في المسجد** در بیان دریچه و گذشتن در مسجد اصحاب پیغمبر را که
جوار مسجد خانه ها داشتند که دریچه ها در دیوارها گذاشته بودند برای احوال جماعت و انعقاد نماز که باشند و بعضی ...

اسماء الرجال

صحیح الاسلام | کتاب العلم

سکونت ورزیده و در زمانی که اتقدر مردم واقف نمی شدند
و حصنا استقلال وی بعبادت بیشتر بود تعلیم و روایت
بخلاف ابی هریره که در مدینه نبوی بمقصد آوردن کسے
مشغول آفاق است سکونت داشت و تعلیم و تعلم
منعقد گشته تابعه متابعت کرده وهب بن منبه
بن راشد عن همام عن ابی هریره مستفاد از ین
حدیث ثبوت اذن است بنوشتن از پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم در کتابت حدیث و مسلم بروایة ابی سعید خدری
مرفوعا آورده که آنحضرت فرمود منویسید از من چیزی را
سوای قرآن مخصوص بوقت نزول القرآن غیر قرآن
با قرآن است یا منسوخ است و بعضی حدیث نهی را
موقوف برابی سعید دانسته و بعضی از صحابه و تابعین کراهت
داشته کتابت حدیث را و بعضی استنا کرده اند برای حفظ
و چون قصور همت پیدا گشت و اندیشه خوف کردند شروع
نمودند علم را جمع کردن آن در کتاب اول کسی که جمع و تدوین
نمود حدیث را زهری است بعد از صد سال بامر عمر بن
عبد العزیز بعد ازان بسیار تدوین و تصنیف بعمل
آمد ... حدثنا يحيى بن سليمان قال حدثني ابن وهب قال حدثني يونس عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله
عن ابن عباس قال لما اشتد بالنبي صلى الله عليه وسلم وجعه ابن عباس گوید هرگاه سخت
شد ... قال ائتوني بكتاب ... آلات کتابت از دوات
قلم و کاغذ ... اكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده ...
... قال عمر ان النبي صلى الله عليه

کرد پس برآمد از میان مسجد مگر بسته شدند وقتی آمد که همه دریا و دریچها بر بستند در بین میانه بعضی مستثنی شدند چنانکه معلوم شود

حدثنا محمد بن سنان قال حدثنا فليح قال حدثنا ابو النضر عن عبيد بن حنين عن بسر بن سعيد عن ابي سعيد الخدري قال خطب النبي صلى الله عليه وسلم فقال ان الله خير عبدا بين الدنيا وبين ما عنده فاختار ما عند الله گفت ابو سعيد خدری خطبه خواند پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پس گفت بتحقیق خدا مختار ساخت بنده را میان دنیا و میان چیزیکه نزد خداست از نعیم آخرت و قرب خاص الهی تعالی پس اختیار کرد آن بنده چیزیرا که نزد خداست فبكى ابو بكر فقلت في نفسي ما يبكي هذا الشيخ ان يكن الله خير عبدا بين الدنيا وبين ما عنده فاختار ما عند الله عز وجل پس گریه کرد ابو بکر پس گفتم در دل خود چه چیز میگریاند این شیخ را اگر بود آنکه اگر خدا اختیار کرده بنده را میان دنیا و میان انچه نزد وارست پس اختیار کرد آن بنده چیزی که نزد خداست ابو سعید در بیان نست کاین معنی موجب گریه شود فكان رسول الله صلى الله عليه وسلم هو العبد وكان ابو بكر اعلمنا پس بود پیغمبر خدا رحمت و سلامت باد بروی آن عبد مختار و بود ابو بکر دانا ترین ما یاران یعنی ابو بکر فهمید که آن حضرت خبر از رحلت خود داده است فقال يا ابا بكر لا تبك ان امن الناس علي في صحبته وماله ابو بكر پس فرمود آن حضرت در تسلی ابو بکر باظهار کمال خصوصیت ای ابو بکر گریه مکن بتحقیق زیاده ترین مردم در منت از روی صحبت خود و نفس و مال خود در باختن آن بی طلب اجر و ثواب ابو بکر است ولو كنت متخذا من امتي خليلا لاتخذت ابا بكر اگر بودمی گیرنده از امت خود خلیل را البته گرفتمی ابو بکر را خلیل خلت بمعنی صفای مودت است که بمعنی پذیرائی اسرار است و آن برتر از محبت است و نیز گفته اند خلیل آنکه در دل او گنجایش غیر خلیل نباشد و چون دل شریف آن حضرت پر بود از محبت و خلت خدای جز خدا خلیل گرفتن گنجایش نداشت اگر گوئی برین تقدیر محبت قلبی هم آنحضرت را باید که بدیگری نباشد گوئیم محبت تعلق قلب است بمحبوب و تعلق دیگر است و فرا گرفتن دل بچیزی دیگر با آنکه محبت آنحضرت با سوا محض برای خداست پس این محبت نیز از متفرعات محبت حق است فافهم و ادرک ولكن اخوة الاسلام ومودته ولیکن برادری مسلمانی و دوستی آن بهتر و بیشتر از دیگران است لا يبقين في المسجد باب الا سد الا باب ابي بكر باقی نماند در مسجد دری مگر دری که بسته شود مگر در ابو بکر صدیق رضی الله عنه

حدثنا عبد الله بن محمد الجعفي قال حدثنا وهب بن جرير قال حدثنا ابي قال سمعت يعلى بن حكيم عن عكرمة عن ابن عباس قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه الذي مات فيه عاصبا راسه بخرقة گفت ابن عباس بیرون آمد از خانه پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در بیماری که فوت شد دران حالی که عصابه بسته است سر را بپاره جامه فقعد على المنبر فحمد الله واثنى عليه پس نشست بر منبر و ستایش کرد خدا را و ثنا گفت بروی تعالی ثم قال انه ليس من الناس احد امن علي في نفسه وماله من ابي بكر بن ابي قحافة پس فرمود بتحقیق شان این است که نیست از مردم هیچ یکی زیاده ترین مردم بر من از روی جود در نفس خود و مال خود و در باختن آن بی منت و طلب اجری از ابو بکر پسر ابو قحافه یعنی ابو بکر درین معنی زیاده تر است از همه مردم ولو كنت متخذا من الناس خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا ولكن خلة الاسلام افضل اگر بودمی گیرنده خلیلی از مردم هر آئینه میگرفتم ابو بکر را که لائق خلت اوبود و لیس لیکن دوستی باسلام زیاده تر است بوی از دیگران سدوا عني كل خوخة في هذا المسجد غير خوخة ابي بكر به بندید از جانب من هر دریچه که درین مسجد است جز دریچه ابی بکر که او صاحب اسرار من است

باب الابواب والغلق للكعبة والمساجد

در بیان گرفتن درها و بستن آن مر کعبه را و مساجد برای محافظت قال ابو عبد الله وقال لي عبد الله بن محمد گفت مؤلف رح گفت مرا عبد الله بن محمد گفته اند در رتبه قال لی در صدق و اعتبار کمتر است از انکه قال گاهی بطریق محاوره و مذاکره میباشد بی نقل و تکمیل حدثنا سفيان عن ابن جريج

روی بجا آن باز میگردانید مرکلام را بروی پس فرمود بگذارید مرا پس حالتی که من در آنم یعنی استغراق در حق و اشتیاق بمطلق بهتر است از آنچه شما میخوانید مرا بسوی آن پس امر کرد بسه چیز آنحدیث ظاهر آنست که مراد از بی قابلاز آنست که داعی بود شما آنحضرت را بنوشتن کتاب بعد ان تکلیف شریعت مسلوم گردید و چون باز گردانید کلام را بر آنحضرت و درخواستند نوشتن را اعراض نمود از ان و آنچه ارشاد بود بزبان بیان فرمود چنانکه الامر آن سه چیز و ما آخر این قصه ظاهر شود و احتمال دارد که احکام دیگر باشد سوای آن تابعین خلیفه باشد چنانچه در مسلم آمده که آنحضرت فرمود در ابتدای مرض خود در حالت آنکه بخوانید برای من پدر خود را و برادر خود را تا بنویسم کتابی را که میترسم من از آنکه آرزو کند آرزو کننده و بگوید گوینده که من اولی و بهترم برای این امر و ابا دارد خدا تعالی و مسلمانان مگر ابا بکر را و در بخاری هم نوشته و تخریج کرده آن را احمد و غیره بطریق کثیره از عائشه و قسطلانی در کتاب الجهاد از مسند بزار آورده وقتی که سخت شد درد آنحضرت فرمود بیارید مرا دوات و قلم یا شانه یا قرطاس تا بنویسم برای ابی بکر کتابی را که اختلاف نکند بروی کسی پس ترک گفت معاذ الله که اختلاف کنند مردم در ابی بکر و شیخ اجل در ترجمه باب وفات النبی از کتاب مشکوة می آرد که سخت شد درد وی روز پنجشنبه پس خواست که کتابی نویسد پس گفت عبد الرحمن را بیار شانه گوسفندی را یا تخته را تا بنویسم برای ابی بکر کتابی پس چون خواست که برخیزد و بیارد فرمود حاجت نیست ابا دارد خدا و مؤمنان که اختلاف کنند در ابی بکر این روایات صریح اند در آنکه نوشتن کتاب برای تعیین ابی بکر بود بخلافت و حدیث امام مقرر کردن آنحضرت در مرض او را برای نماز باهتمام تمام و راضی نشدن بدیگری که حاضر بودند خود امری معروف و مشهور است در کتب حدیث و متفق علیه است میان فریقین بالجمله تقریب خلافت ابی بکر صدیق در ایام مرض و قرائن حال برانکه مرضی شریف آنحضرت بود نزد متتبع احادیث و [illegible] پوشیده نیست پس اگر مراد ازین حدیث خلافت نامه وی داشته باشد اقرب و اوفق باحادیث دیگر باشد که مفسر اند درین باب بعضی گفته اند که سفیان بن عیینه از اهل علم نقل کرده که آنحضرت خواست که خلافت ابو بکر صدیق را بنویسد بعد از آن ترک کرد بجهت اعتماد بر آنکه واقع خواهد شد مگر چنین و آن عار شیعه که مقصود کتابت وصیت برای علی مرتضی در استخلاف وی بود دعوی مجرد و از شبیه بخرافات ایشان است که هر چه از علی مرتضی و سائر ائمه اهل بیت در باب اتباع و اعانت و تواضع و حسن ادب و مدح و ثنا و تفضیل خلفا راشدین سابقین ثابت شده محمول بر تقیه کنند این غلو در امامت ایشان است که از آنها طهر پیغمبر و اهل بیت صلوة الله علیه و علیهم اجمعین بر ایشان [illegible] کیه ایشان منکشف شده باشد

مقولہ عبداللہ بن عمر است قال لنا ابن ابی ملیکۃ گفت ابن جریج گفت مرا ابن ابی ملیکہ یا عبدالملک کہ تو بدیدی
مساجد ابن عباس و ابوابہا اے عبدالملک نام ابن جریج است اگر می دیدی مساجد ابن عباس را و دروازہای آنہا را
خبری عجیب دیدی حدثنا ابو النعمان و قتیبۃ بن سعید قالا حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن نافع عن ابن عمر ان النبی صلی اللہ علیہ
وسلم قدم مکۃ مروی است از ابن عمر کہ پیغمبر خدا قدوم آورد بمکہ سال فتح فدعا عثمان بن طلحۃ پس طلبید عثمان ابن طلحہ را کہ
کلید کعبہ نزدی حوالہ بود ففتح الباب پس کشاد عثمان بن طلحہ در کعبہ را فدخل النبی صلی اللہ علیہ وسلم و بلال و اسامۃ بن زید
و عثمان بن طلحۃ پس در آمد آن حضرت و بلال و اسامہ خادمان آن حضرت و عثمان کلید دار ثم اغلق الباب فلبث فیہ
ساعۃ ثم خرجوا پس بستہ شد در کعبہ پس درنگ کردند ساعتی پس بیرون برآمدند قال ابن عمر فبدرت فسالت بلالا فقال
صلی فیہ گفت ابن عمر زود دویدم و پرسیدم بلال را از نماز آن حضرت در درون کعبہ پس گفت بلال نماز گذارد
فقلت فی ای نواحیہ فقال بین الاسطوانتین پس گفتم در کدام گوشہای کعبہ نماز گذارد گفت میان دو ستون
درین روایت مجمل واقع شدہ و در حدیث دیگر بیان یافتہ کہ در میان ستونہای پیش دو ستون از دست راست گذاشت و یک ستون از
دست چپ قال ابن عمر فذہب علی ان اسالہ کم صلی گفت ابن عمر رفت بر من یعنی فراموش کردم کہ بپرسم بلال را کہ چند رکعت
نماز گذارد باب دخول المشرک المسجد در حکم در آمدن کافر در مسجد حدثنا قتیبۃ قال حدثنا اللیث عن سعید بن ابی
سعید انہ سمع ابا ہریرۃ یقول بعث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خیلا قبل نجد سعید گفت شنیدم ابا ہریرہ را کہ میگفت بفرستاد آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم لشکر را جانب نجد فجاءت برجل من بنی حنیفۃ یقال لہ ثمامۃ بن اثال فربطوہ بساریۃ من سواری المسجد
پس آوردند مردی را از قبیلہ بنی حنیفہ گفتہ می شد مر آن مرد را ثمامہ بن اثال پس بستند او را بستونی از ستونہای مسجد این حدیث
دلیل حنفیہ است گفتہ می شود کہ در آمدن کافر مطلقا روا داشتہ اند شافعی از مسجد حرام منع میکنند و در غیر مسجد حرام روا داشتہ و مالکیہ
مطلقا منع کردہ باب رفع الصوت فی المساجد باب در حکم بلند کردن آواز در مساجد آیا ممنوع است یا نہ حدثنا علی بن
عبداللہ بن جعفر بن نجیح المدینی قال حدثنا یحیی بن سعید القطان قال حدثنا الجعید بن عبدالرحمن قال حدثنی یزید بن خصیفۃ
عن السائب بن یزید قال کنت قائما فی المسجد فحصبنی رجل فنظرت فاذا عمر بن الخطاب گفت سائب بود ایستادہ
در مسجد پس زد مرا سنگریزہ مردی پس نظر کردم ناگاہ عمر بن خطاب بود رضی اللہ عنہ فقال اذہب فاتنی بہذین فجئتہ بہما
پس گفت عمر برو بیار این ہر دو کس را اشارت کرد بدو مرد کہ در مسجد باہم آواز بلند حرف میزدند پس آوردم آن ہر دو کس را فقال
من انتما او من این انتما پس گفت عمر از کدام مردمید شما یا از کجائید شما قالا من اہل الطائف گفتند از اہل
طائف قال لو کنتما من اہل البلد لاوجعتکما گفت عمر اگر می بودید شما از اہل مدینہ طیبہ ہر آئینہ
رنج میکردم شما را چون تازہ آمدہ بودند شاید حکم آن نمی دانستند ترفعان اصواتکما فی مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
بلند میکنید آوازہای خود را در مسجد پیغمبر خدا رحمت و سلامت باد بروی و ادب مسجد نبوی در زمان آنحضرت و بعد آن بر آنکہ حضرت می شنود مبادا
مشوش وقت آن حضرت گردد و گفتہ اند کہ این کلام جواب سوال مقدر است گویا آنہا گفتند کہ چرا ما را زجر می کنی گفت از جہت آنکہ بلند
کردید آواز در مسجد پیغمبر خدا و آنکہ ہمزہ استفہام مقدر باشد استفہام انکاری باشد حدثنا احمد قال حدثنا ابن وہب
قال اخبرنی یونس بن یزید عن ابن شہاب قال حدثنی عبداللہ بن کعب بن مالک ان کعب بن مالک اخبرہ انہ تقاضی ابن ابی حدرد
دینا کان لہ علیہ فی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی المسجد کعب بن مالک خبر داد کہ وی تقاضا کرد ابن ابی حدرد را دینی کہ بود

اسماء الرجال

کعب را یا ابن ابی حدرد در زمان حیات پیغمبر خدا طلب کرد در مسجد فارتفعت اصواتهما حتی سمعها رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو فی بیته پس بلند شد آواز های هر دو تا آنکه شنید پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بحالی که بود آنحضرت در خانهٔ خود فخرج الیهما رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی کشف سجف حجرته پس برآمد بسوی آن هر دو پیغمبر خدا تا آنکه دور کرد پردهٔ حجرهٔ او و نادی کعب بن مالک فقال یا کعب قال لبیک یا رسول الله و ندا کرد کعب را و فرمود ای کعب گفت استاده ام بخدمت تو ای رسول خدا فاشار بیده ان ضع الشطر من دینک پس اشارت کرد بدست خود اینکه بگذار نصف قرض خود را قال کعب قد فعلت یا رسول الله قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قم فاقضه گفت کعب بتحقیق کردم این را ای رسول خدا فرمود پیغمبر خدا رحمت و سلامت باد بروی برخیز ای ابن ابی حدرد پس ادا کن بقیه قرض خود را

باب الحلق والجلوس فی المسجد در بیان جواز حلقها کردن و نشستن در مسجد برای ذکر و مذاکرهٔ علم و جز آن حدثنا مسدد قال حدثنا بشر بن المفضل عن عبید الله عن نافع عن ابن عمر قال سال رجل النبی صلی الله علیه وسلم وهو علی المنبر ما تری فی صلاة اللیل قال مثنی مثنی گفت ابن عمر پرسید مردی پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی در حالی که آنحضرت بر منبر بود و بیان احکام دین میکرد چه می بینی یعنی چه میفرمائی در نماز نفل شب فرمود دو دو رکعت است تکرار مثنی برای تاکید است فاذا خشی احدکم الصبح صلی واحدة فاوترت له ما صلی پس وقتی که بترسد یکی از شما طلوع صبح را بگذارد یک رکعت را پس طاق میکند این رکعت مر او را نمازی را که گذارده است وانه کان یقول اجعلوا آخر صلاتکم باللیل وترا فان النبی صلی الله علیه وسلم امر به نافع گوید بتحقیق ابن عمر میگفت بگردانید آخر نماز خود را از شب وتر را تمسک کرده اند شافعیه بظاهر این حدیث که نماز وتر یک رکعت است و حنفیه و مالکیه گفته اند که مراد آنست که بگذارد یک رکعت را با انضمام دو رکعت در وتر عبارت از این مجموع است و تفصیل این خلاف در باب وتر مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن نافع عن ابن عمر ان رجلا جاء الی النبی صلی الله علیه وسلم وهو یخطب فقال کیف صلاة اللیل قال مثنی مثنی فاذا خشیت الصبح فاوتر بواحدة توتر لک ما قد صلیت مرویست از ابن عمر که مردی آمد بسوی پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در حالی که آنحضرت خطبه میخواند پس گفت آن مرد چگونه است نماز شب فرمود دو دو رکعت دو دو رکعت پس وقتی که بترسی تو بر آمدن صبح را پس یک رکعت بگذار که وتر کند برای تو چیزی را که بتحقیق گذارده قال الولید بن کثیر حدثنی عبید الله بن عبد الله ان ابن عمر حدثهم ان رجلا نادی النبی صلی الله علیه وسلم وهو فی المسجد گفت ولید بن کثیر حدیث کرد مرا عبید الله که ابن عمر حدیث کرد با ایشان که بتحقیق مردی ندا کرد پیغمبر را در حالی که آنحضرت در مسجد بود این قول را اسناد کرده است مسلم با سنادی که دارد نزدی و در تطبیق این احادیث ترتیبه گفته اند که چون آنحضرت بر منبر بود و خطبه میخواند القصه ندا کرد آنحضرت نشسته خواهند بود و این مرد سائل همه آن جمع است حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة ان ابا مرة مولی عقیل بن ابی طالب اخبره عن ابی واقد اللیثی قال بینما رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المسجد فاقبل ثلثة نفر گفت ابی واقد لیثی در میان آنکه پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی نشسته بود در مسجد پس آمدند سه نفر فاقبل اثنان الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وذهب واحد پس پیش آمدند دو نفر بسوی پیغمبر خدا و رفت یکی فاما احدهما فرای فرجة فی الحلقة فجلس واما الآخر فجلس خلفهم واما الآخر فادبر ذاهبا اما یکی از این دو کس که اقبال کرده بود فرجه در مجلس دید پس نشست در آنجا و اما دیگر پس نشست عقب مردم اما سیوم پس پشت داد و رفت فلما فرغ رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الا اخبرکم عن النفر الثلثة پس هرگاه فارغ شد پیغمبر خدا از شغلی که داشت فرمود آیا خبر دهم شما را

حکم باشد ... سعید بن عفیر بضم عین قال حدثنی اللیث قال حدثنی عبد الرحمن بن خالد بن مسافر یعنی مولای لیث امیر مصر بود از طرف هشام بن عبد الملک ... عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله بن عمر و ابی بکر بن سلیمان بن ابی حثمة بفتح حاء مهمله و سکون مثلثه عبد الله بن حذیفة تابعی قرشی عدوی ... و او را در کتاب جز این حدیث نیست مقرون بسالم ان عبد الله بن عمر قال صلی لنا النبی صلی الله علیه وسلم العشاء فی آخر حیوته نماز گذارد با ما آنحضرت نماز عشا را در آخر زمان حیات خود پیش از رحلت بیک ماه فلما سلم قام فقال ارأیتکم پس هر گاه سلام کرد ایستاد و فرمود آیا دیدید لیلتکم هذه شما شب خود را که این است فان راس مائة سنة منها لا یبقی ممن هو علی ظهر الارض احد یعنی بدرستی که بسر یکصد سال از این شب باقی نخواهد ماند کسی که بر پشت زمین است یعنی این طبقه و قرن از مردمان که در این شب بر زمین موجود اند بعد صد سال همه بمیرند و هیچ احدی از آن باقی نماند شاید که مقصود تحریض است بر اجتهاد در عبادت و تقصیر عمر ... و باین حدیث تمسک کرده اند بعضی محدثین که موت از ایشان است بر موت خضر علیه السلام و جمهور گویند وی از این عموم مستثنی است و این حکم بر سبیل غالب است و عمومات از این قبیل بسیار اند و گفته اند که مراد مردم اند که مشهور و معلوم باشند و خضر گویا از عالم غیب است که مشهود هر کس نمی شود و دیگر بعضی از اولیا اسرار او تحمل که در آن شب بر زمین نباشد بلکه بر روی آب یا در هوا بود و همچنین ابلیس یا مراد از زمین معهود بود جزیرهٔ عرب و بعضی گویند بر زبان راست نیست که مراد ... آنست لیکن ز ... وجود آن شخص ... که صاحب موسی بود آمده و بعضی که الیاس ... زمین زنده گویند نیز همچنان توجیه کنند حدثنا آدم قال اخبرنا شعبة قال اخبرنا الحکم بن عتیبة بتصغیر عتبه بضم مهمله تابعی صغیر است یکی از فقها سنه یکصد و پانزده یا چهارده ... قال سمعت سعید بن جبیر عن ابن ...

ازاحوال ابن مرسد اما احدهم فاوى الى الله فاواه الله اما يكى ازين سه كس پس جا كرد و بسوى خدا پس جا داد او را خدا و اما الآخر

فاستحيى فاستحيى الله منه اما ديگر پس شرم كرد و مزاحمت نكرد مردم را پس جزاى شرم داد خدا او را واما الآخر فاعرض فاعرض الله عنه

اما ديگر پس اعراض كرد از مجلس پيغمبر خدا و پس اعراض كرد خدا از وى و غضب كرد بروى در جزاى اعراض او باب الاستلقاء

في المسجد ومد الرجل باب در جواز قرار گرفتن بر پشت در مسجد و دراز كردن پاى حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابن

شهاب عن عباد بن تميم عن عمه انه رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم مستلقيا في المسجد واضعا احدى رجليه على الاخرى

عباد از عم خود عبد الله بن زيد روايت كرده كه تحقيق ديد پيغمبر خدا را رحمت كناد خدا بروى در حالى كه خوابيده بود بر پشت در مسجد نهاده يكى

از دو پاى خود را بر پاى ديگر وعن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب قال كان عمر وعثمان يفعلان ذلك مرويست از سعيد بن مسيب

كه بود عمر و عثمان رضى الله عنهما ميكردند اينرا يعنى پاى بر پاى ديگر داشته دراز ميكشيدند مؤلف رحمه الله اين حديث را آورده بر خلاف آنكه مسلم

از جابر آورده كه نهى كرد رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يضع الرجل احدى رجليه على الاخرى وهو مستلق على ظهره و حمل كرده نهى را بر آنكه موجب

كشف عورت گردد و چون احتمال نسخ اين حديث مبين بود رفع كرد آنرا بفعل دو خليفه از آنكه گنجايش ندارد كه نسخ از ايشان پوشيده باشد

پس ظاهر شد كه حديث جابر منسوخ است باب المسجد يكون في الطريق من غير ضرر بالناس فيه در بيان روا بودن بناى مسجد

در راه از غير ضرر بمسلمانان و به قال الحسن وايوب ومالك و باين جواز گفته است حسن بصرى و ايوب سختيانى

و امام مالك و جمهور علما ... عبد الرزاق از على بن ابى طالب و ابن عمر رضى الله عنهما از منع ...

حجت رائى شايد حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني عروة بن الزبير ان عائشة

زوج النبي صلى الله عليه وسلم قالت لم اعقل ابوي الا وهما يدينان الدين گفت عائشه نديدم پدر و مادر خود را مگر آنكه مى ورزيدند

دين اسلام را ولم يمر علينا يوم الا ياتينا فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم طرفي النهار بكرة وعشية و نميگذشت بر ما روزى

مگر آنكه مى آمد ما را در آن روز پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروى اول و آخر روز در صبح و شام ثم بدا لابي بكر پس ظاهر شد ابو بكر را امرى

فابتنى مسجدا بفناء داره پس بنا كرد مسجد برا صحن سراى خود و اين امر آن وقت بود كه وى رضى الله عنه از ايذاى مشركان

آزرده شده خواست از مكه برآيد ... مشرك ... گفتند ... ابو بكر برآيد ...

كه بطرز خود باشد كسى بوى متعرض نشود وى رضى الله عنه در فضاى خانه مسجدى بنا كرد و بعبادت و تلاوت قرآن مشغول ميبود چنانچه

گفته فكان يصلي فيه ويقرأ القرآن فيتقصف عليه نساء المشركين وابناؤهم يعجبون منه وينظرون اليه

پس بود ابو بكر نماز ميگذارد در آن مسجد و ميخواند قرآن را پس واقف مى شدند بر حال زنان مشركان و پسران ايشان تعجب

ميكردند از وى و نظر ميكردند بسويش وكان ابو بكر رجلا بكاء لا يملك عينيه اذا قرأ القرآن و بود ابو بكر مردى بسيار گريان كه

نمى بود چشمهاى خود را وقتى كه ميخواند قرآن را فافزع ذلك اشراف قريش من المشركين پس در ترس انداخت اين معنى

كلانان قريش را از مشركان بملاحظه آنكه ... زنان و پسران خود را بدين اسلام مطابقت حديث بترجمه ظاهر است ...

نيز بحث است ... اطلاع ... قرآن حضرت پيوسته باشد باب الصلاة في مسجد السوق ... در حكم نماز در مسجد بازار ... وصلى

ابن عون في مسجد في دار يغلق عليهم الباب و نماز گذارد ابن عون در مسجدى در سرائى كه بسته مى شد ...

يعنى در مسجدى كه در خانه كسى بود اين ذكر نيز داخل ترجمه است ... قسطلانى ... مشكل ... تطبيق آن بترجمه

ذكر مسجد بيت و نماز گذاردن در آن صريح است ... غرض مؤلف رحمه الله ازين ذكر ... است ...

اسماء الرجال

شيخ الاسلام | كتاب العلم

حدثنا

مسجدی را که زیان بر روی مردم به بند نه روا انمیدارند و توشیده نماند که حنفیه در گرفتن مسجد عین خانه بمعنی ندانند و گویند نماز در ان
جز و سرا ثوابی دارد اما احکام مسجد از وقف و منع جنب و حرز ان ندارد و ابن همون شاید تمامی در ان سرا باشد و نمازی در مسجد بیت گذارد
ازین روی بر حنفیه لازم نمی آید بعضهم و بگذارد **حدثنا** مسدد قال حدثنا ابو معاوية عن الاعمش عن ابی صالح عن ابی هريرة
عن النبي صلی الله عليه وسلم قال صلوة الجميع تزيد علی صلوته في بيته وصلوته في سوقه خمسا وعشرين درجة فرمود آنحضرت
نماز با جماع مردم فزونی دارد بر نمازی که در مسجد خانه و بر نمازی که در مسجد بازار کرده بیست و پنج درجه و مقابله نماز در خانه و بازار با نماز
جمیع مردم باعتبار اکثر و اغلب است از انکه غالب آنست که در خانه تنها نماز میکنند و اهل بازار که بسودا و روز مقید بجماعت کمتری میشوند
یا آنکه صلوة جمیع مردم که با جماع ادا کنند می باشد غالبا اگر در مسجد های عامه که هر قومی برای تکثیر جماعت و ادای جمعه آماده کرده باشند
برین التقدیر مقابله درست می آید و در وجه یا رقی میفرماید فان احدکم اذا توضأ فاحسن الوضوء واتی المسجد لا يريد
الا الصلوة لم يخط خطوة الا رفعه الله بها درجة او حط عنه بها خطيئة حتی يدخل المسجد تحقیق یکی از شما
وقتی که وضو کرد پس نیک کرد وضو را باداء واجبات و سنن و مستحبات بی اسراف و تفرق بال و آمد مسجد را بحالی که نمیخواهد از ین آمدن
مگر نماز یعنی عبادت خدا پس داخل شد اعتکاف و غیره گام نمیزند گامی را مگر آنکه بلند کند او را خدا باین گام در درجه در بهشت یا دور
میکند از وی باین خطوه خطائی از نامه اعمال او را عقوبت خطائی که در دین اسلام کرده باشد تا آنکه در می آید مسجد او ظاهر است
که خطوات در مسجد بیت نمی باشد و خطوات محض برای نماز در مسجد بازار نیست پس از ین فضیلت عاری و محروم خواهد بود و اذا
دخل المسجد كان في صلوة ما كانت تحبسه و وقتی که در آمد مسجد را هست در نماز و اجر آن مادامی که باشد نماز نگاه میدارد
او را در مسجد وتصلي الملئكة عليه ما دام في مجلسه الذي يصلي فيه اللهم اغفر له اللهم ارحمه و دعا میکنند ملائکه بر آن کس
مادامی که در جائی است که نماز میکند و آنجا میگویند ای بار خدا بیامرز مر او را ای بار خدای رحمت کن او را ما لم يحدث فيه
هر دو صیغه مضارع مجزوم نماز باب افعال ثانی بدل است از اول یعنی مادامی که ایذا نکرده است ملائکه را که حدث نکرده است
در آنجا و در اکثر روایات بحدث واقع است بجار و مجرور که متعلق است بلم یؤذ و معنی هر دو آل یکیست و در بعضی نسخها ما لم يحدث است
بترک لفظ یؤذ فاگر گوئی حدیث مطابق با ترجمه نیست زیرا که منطوق حدیث نماز در خانه و در بازار است و در ترجمه نماز در مسجد خانه
و بازار واقع شده و شارح تراجم جواب گفته که مراد از مسجد اینجا معنی لغوی است یعنی جای سجده نه بمعنی بنائی که برای نماز کنند و بعضی
گفته اند که مقصود بخاری رح از عقد این باب رد است بر کسی که توهم کرده است از ان حدیث که واقع شده شر البقاع السوق
روا نابودن نماز در بازار و از ین حدیث تجویز نماز در بازار اگر چه منزل باشد در مقابله نماز در مساجد جامعه معلوم شد و از ینجا استنباط کرد
که مسجد گرفتن در بازار نیز جائز باشد و برین تقدیر نماز هم در مسجد روا خواهد بود **باب** تشبيك الاصابع في المسجد وغيره
و ذکر در آوردن انگشتان هر دو دست در یکدیگر در مسجد و غیر مسجد **حدثنا** خلاد بن يحيی قال اخبرنا سفيان عن ابی بردة
عبد الله بن ابی بردة عن جده عن ابی موسی عن النبي صلی الله عليه وسلم انه قال ان المؤمن للمؤمن كالبنيان يشد بعضه
بعضا و شبك امنا تحقیق آن حضرت فرموده که مسلمان برای مسلمان دیگر مانند عمارت دیوار است که محکم میکند بعض آن
بعضی دیگر را و تشبیک کرد انگشتهای خود را **حدثنا** اسحق قال حدثنا ابن شميل قال اخبرنا ابن عون عن ابن سيرين
عن ابی هريرة قال صلی بنا رسول الله صلی الله عليه وسلم احدی صلوتي العشي گفت ابو هریره گذارد با ما پیغمبر خدا رحمت کنا دخل
بر وی یکی از دو نماز عشی مراد از ین دو نماز ظهر و عصر است زهری گفته عشی بفتح مهمله و کسر معجمه و تشدید یا و تخفیه میان زوال

بن دینار ابو عبد الله یعنی مفتی مدینه است سنه یکصد و
هشتاد و دو و عن ابن ابی ذئب بکسر قال محمد بن عبد الرحمن
بن مغیره بن حارث جناب ابی ذئب قرشی عامری مدنی سنه
یکصد و پنجاه و ... عن سعيد المقبري عن ابی هريرة
قال قلت گفت ابو هریره گفتم يا رسول الله اني اسمع
منك حديثا كثيرا انساه بدرستی که من می شنوم از
تو حدیث بسیار که فراموش میکنم آن را قال ابسط ردائك
فرمود آن حضرت بگشا و فراخی کن چادر خود را فبسطته
پس فراخ کردم چادر را فغرف بيديه پس گرفت به دو
دست خود از بحر فیض حفظ الهی و انداخت آن را در وی گویا
حفظ چیزیست که غرفه گرفته میشود از ان ثم قال ضمه
ضممته بستر فرمود فراهم آر آن چادر را با آنچه انداخته
شده جانب سینه خود پس فراهم آوردم فما نسيت
شيئا بعد لا پس فراموش نکردم چیزی را بعد از ان
و این از معجزات ظاهرات است و در بعضی نسخ زیاده
آمده کلک گفت مولف حدثنا ابراهيم بن المنذر
قال حدثنا ابن ابی فديك بضم فا و فتح دال ابو
اسمعيل محمد بن اسماعيل بن ابی فديك ليثي مدني سنه
دو و بیست روایت میکند از ابی ذئب بهذا
النسو و ظاهر شود بهذا ای حدیث سابق ای
و قال گفته است ابن ابی فدیک بجای

تا غروب است قال ابن سیرین قد سماہ ابو ہریرۃ ولکن نسیت انا گفت ابن سیرین نام برده است آن نماز را ابو ہریرہ ولکن فراموش کردہ ام من قال فصلی بنا رکعتین ثم سلم فقام الی خشبۃ معروضۃ فی المسجد فاتکا علیہا کانہ غضبان
گفت ابو ہریرہ پس نماز کرد با ما دو رکعت پس سلام داد و ایستاد جانب چوبی که بر عرض مسجد نهادہ بود و بر آن تکیہ داد بر گوشہ مسجد
پس تکیہ کرد بر آن چوب گویا خشمناک است ووضع یدہ الیمنی علی الیسری وشبک بین اصابعہ ووضع خدہ الایمن
علی ظہر کفہ الیسری و نہاد دست راست بر دست چپ و تشبیک کرد میان انگشتان خود و نہاد رخسار راست بر پشت
دست چپ وخرجت السرعان من ابواب المسجد فقالوا قصرت الصلوۃ و بیرون رفتند شتابندگان مردم از درہای مسجد
مردم عوام و اہل حرفت کہ عجلت در نماز میکنند پس ذکر کردہ اند و میگفتند کہ کمتر شدہ نماز وفی القوم ابو بکر و عمر فہابا ان یکلماہ و در میان
حضار ابو بکر و عمر بودند ترسیدند از آن حضرت و مقتدای قوم پس ترسیدند این دو کس کہ سخن کنند آن حضرت را از ہیبت و جلال آن حضرت
کہ مشاہدہ کردند وفی القوم رجل فی یدیہ طول یقال لہ ذو الیدین و در میان قوم مردی بود کہ در دست او درازی بود گفتہ میشد
مر او را ذو الیدین قال یا رسول اللہ انسیت ام قصرت الصلوۃ قال لم انس ولم تقصر گفت ای رسول خدا آیا فراموش کردی یا کمتر شد
نماز بحکم الٰہی فرمود فراموش نکردہ ام و قصر ہم نشدہ است فقال اکما یقول ذو الیدین فقالوا نعم پس روی بجانب حاضران
کرد و فرمود آیا چنین است کہ میگوید ذو الیدین گفتند آری چنین است فتقدم فصلی ما ترک ثم سلم ثم کبر وسجد مثل سجودہ او اطول
پس پیش رفت و گزارد چیزی را کہ ترک کردہ بود از نماز پس سلام داد و پس تکبیر گفت و سجدہ کرد مانند سجدہ معتاد یا درازتر از آن
ثم رفع راسہ وکبر پس برداشت سر خود را از سجدہ و تکبیر گفت ثم کبر وسجد مثل سجودہ او اطول ثم رفع راسہ وکبر پس تکبیر گفت و سجدہ
دیگر کرد مانند سجدہ معتاد یا درازتر از آن پس برداشت سر خود را و تکبیر گفت این دو سجدہ سہو بود کہ بعد از سلام آن حضرت کرد فربما
سالوہ ثم سلم فیقول نبئت ان عمران بن حصین قال ثم سلم و بسا بود کہ پرسیدند ابن سیرین را کہ پس آیا بعد دو سجدہ سلام
کرد آن حضرت یا نہ پس میگفت خبر دادہ شدم من کہ عمران بن حصین کہ یکی از صحابہ است گفتہ کہ پس سلام داد یعنی ابو ہریرہ
کہ روایت این حدیث از و کردہ معلوم نکردہ است **باب** المساجد التی علی طرق المدینۃ والمواضع التی صلی فیہا النبی صلی اللہ
علیہ وسلم در حکم مسجدہای کہ براہ مدینہ مطہرہ اند از جانب مکہ معظمہ و جاہای کہ نماز گزاردہ در آنجا پیغمبر خدا رحمت کند و درود
باد بر وی و آثار مساجد کہ نیست **حدثنا** محمد بن ابی بکر المقدمی قال حدثنا فضیل بن سلیمان قال حدثنا موسی بن عقبۃ عن
سالم بن عبد اللہ قال رأیت یتحری اماکن من الطریق فیصلی فیہا ویحدث ان اباہ کان یصلی فیہا گفت موسی بن عقبہ دیدم سالم
بن عبد اللہ بن عمر را کہ تعیین میکرد و اختیار می نمود جاہا را از راہ مدینہ کہ نماز میکرد در آنجاہا و حدیث میکرد این را کہ پدر او عبد اللہ بن عمر
کہ نماز میکرد در آنجاہا وانہ رأی النبی صلی اللہ علیہ وسلم یصلی فی تلک الامکنۃ و تحقیق ابن عمر دیدہ است پیغمبر خدا را رحمت
کند خدا بر وی نماز میگزارد در آنجاہا و حدثنی نافع عن ابن عمر انہ کان یصلی فی تلک الامکنۃ و گفت موسی بن عقبہ
حدیث کرد مرا نافع از ابن عمر کہ وی نماز میکرد در آن جاہا و حدیث این سلف است بر قول یا درایت و ہمچنین سالت در این قول و سالت
سالما فلا اعلمہ الا وافق نافعا فی الامکنۃ کلہا الا انہما اختلفا فی مسجد بشرف الروحاء گفت موسی پرسیدم سالم را پس نمی دانم
او را مگر آنکہ موافقت کرد نافع را در ہمہ جاہا مگر آنکہ این ہر دو اختلاف کردند در مسجدی کہ در منزل شرف روحا است شرف بفتح شین معجمہ و را
بعد از وی فا است و روحا بفتح را و سکون واو و حا مہملہ ممدود نام موضعی است کہ از مدینہ سی و شش میل است چنانچہ مسلم گفتہ در باب
اذان روایت کردہ اند کہ فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ این وادی است از وادیہای بہشت و تحقیق نماز گزاردہ اند در وی پیش از من

کتاب العلم

منها پس گذشته بود وادی که او علیه السلام بود حال خیر یا عمره حدثنا ابراهیم بن المنذر الحزامی قال حدثنا انس بن عیاض قال حدثنا موسیٰ بن عقبة عن نافع ان عبد الله بن عمر اخبره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان ینزل بذی الحلیفة حین یعتمر وفی حجته حین حج تحت سمرة فی موضع المسجد الذی بذی الحلیفة همراه سمره درخت خار دار آن که تحقیق پیغمبر است که نماز بودی بود که نزول میکرد بذی الحلیفة که میقات مشهور اهل مدینه است و از آنجا احرام می بندند هنگامی که عمره میکرد و در حجة الوداع هنگامی که حج کرده است نزول میفرمود زیر سمره که درختی است خار دار در جای مسجدی که بذی الحلیفه هست وکان اذا رجع من غزو وکان فی تلک الطریق او حج او عمرة هبط بطن واد فاذا ظهر من بطن واد اناخ بالبطحاء التی علی شفیر الوادی الشرقیة و بود آن حضرت وقتی که باز گشت از غزوه و بودی در آن راه یا بودی در وقت حج یا عمره فرود آمدی ببطن وادی که آنرا وادی عقیق گویند پس وقتی که بیرون شد از بطن وادی نشاندی شتر را و منزل کردی ببطحا که مسیل کشاده است و سنگریزه بسیار دارد که بجانب وادی است شرقی است فعرس ثم حتی یصبح پس منزل کردی آنجا آخر شب تا صباح میکرد و لیس عند المسجد الذی بحجارة ولا علی الاکمة التی علیها المسجد نیست آن تعریس نزد مسجدی که مبنی بسنگ است و نه بر تل که بروی مسجد است کان ثم خلیج یصلی عبد الله عنده بود آنجا وادی عمیق که نماز میگذارد عبد الله نزد او فی بطنه کثب کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم یصلی در میان آن وادی ریگ بود و از آنجا که نماز میگذارد و در آنجا فدحا السیل فیه بالبطحاء حتی دفن ذلک المکان الذی کان عبد الله یصلی فیه پس انداخت سیل آب در آن وادی سنگریزه را تا آنکه پوشید آنجا را که عبد الله نماز میگذارد و در آنجا وان عبد الله بن عمر حدثه ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی حیث المسجد الصغیر الذی دون المسجد الذی بشرف الروحاء و تحقیق عبد الله بن عمر حدیث کرد نافع را که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نماز گذارد در آنجا که مسجد خورد است کمتر از مسجدی که بموضع شرف روحا است وقد کان عبد الله یعلم المکان الذی کان صلی فیه النبی صلی الله علیه وسلم و تحقیق بود عبد الله که میدانست جای را اعلام میکرد آنجا که نماز کرده است در آنجا پیغمبر خدا است کان رحا یقول ثم عن یمینک حین تقوم فی المسجد تصلی میگفت ابن عمر در آنجا جانب دست راست توست وقتی که استاده شوی در مسجد بحالی که نماز میکنی یعنی رو بقبله استاده شوی وذلک المسجد علی حافة الطریق الیمنی وانت ذاهب الی مکة و آن مسجد بر جانب راست راه است بحالی که روند تو بسوی مکه بینه وبین المسجد الاکبر رمیة بحجر او نحو ذلک میان این مسجد و مسجد کلان یک سنگ انداز است از سنگ اندازیکه آن یا زیادتی وان ابن عمر کان یصلی الی العرق الذی عند منصرف الروحاء و تحقیق ابن عمر نماز میکرد بسوی کوه پاره نزد باز گشت روحا که منتهای او است و ذلک العرق انتهاء طرفه علی حافة الطریق و آن کوه پاره نهایت طرف آن بر جانب راه است دون المسجد الذی بینه وبین المنصرف وانت ذاهب الی مکة نزدیک مسجدی که میان او و میان بازگشت است بحالی که تو روند بسوی مکه وقد ابتنی ثم مسجد فلم یکن عبد الله یصلی فی ذلک المسجد و تحقیق بنا کرده شده است آنجا مسجدی پس نبود عبد الله که نماز میکرد در آن مسجد کان یترکه عن یساره ووراءه ویصلی امامه الی العرق نفسه بود عبد الله که ترک میکرد او را جانب چپ خود و پشت خود و نماز میکرد پیش روی جانب کوه پاره نفس عرق وکان عبد الله یروح من الروحاء فلا یصلی الظهر حتی یاتی ذلک المکان فیصلی فیه الظهر و بود عبد الله که سیر میکرد از روحا پس نماز نمیکرد ظهر را تا آنکه می آمد آن جا را پس نماز میکرد در آن ظهر را واذا اقبل من مکة فان مر به قبل الصبح بساعة او من آخر السحر عرس حتی یصلی بها الصبح و وقتی که می آمد از مکه پس اگر گذشته آنجا پیشتر از صبح بساعتی یا از آخر شب منزل کرد تا آنکه میگذارد آنجا نماز صبح وان عبد الله حدثه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان ینزل تحت سرحة ضخمة

دونه قرن ثنیة . وتحقیق عبد الله حدیث کرد وناف که پیغمبر خدا صلعم کنار خصار روحی بود که فرود می آمد زیر درختی عظیم نزدیک سرویشه
عن یمین الطریق ووجاه الطریق فی مکان بطح سهل از جانب راست راه ومقابل آن در جائی فراخ نرم هموار حتی یفضی
من اکمة دون برید الرویثة بمیلین تا آنکه برون می آمد از بلندی که قریب براه رویثه است بدو میل بریدیعنی قاصد راست
یعنی میان آن جای ومیان جائی که نزول میکرد دو سه فاصله بر رویثه دو میل است و بریدیعنی راه هم گفته اند وتحقیق ظاهر تر است
اعلاها فانثنی فی جوفها وتحقیق شکسته است بالای آن درخت ورو تا شده است درمیان آن وهی قائمة علی ساق
وفی ساقها کثب کثیرة و آن درخت استاده است بر یک تنه ودر تنه او ریگ بسیار است وان عبد الله بن عمر حدثه ان النبی
صلی الله علیه وسلم صلی فی طرف تلعة من وراء العرج وانت ذاهب الی هضبة وتحقیق عبد الله بن عمر حدیث کرد نافع را که پیغمبر خدا
نماز گزارده است در طرف مسیل آب که از بالا میریخت ازدهای منزل عرج وحال آنکه تو روند باشی بسوی هضبه بفتح هاء بضم دیگر
رائی قریه ایست بجانب که میان او ومیان رویثه سیزده یا چهارده میل است هضبه بفتح او دیگر بناء کوه سنگ عظیم بعضی گویند
کوهیست که از یک سنگ باشد عند ذلك المسجد قبران او ثلثة علی القبور رضم من حجارة نزد آن مسجد دو قبر است یا سه قبر بر قبرها
بالای هم نشسته سنگها عن یمین الطریق عند سلمات الطریق جانب دست راست راه نزد سنگهای سلمات بفتح سین مهمله و کسر لام
درختیست که از آن برگ او دباغت میدهند چرم را بین اولئك السلمات کان عبد الله یروح من العرج بعد ان تمیل الشمس بالهاجرة
میان آن سلمات بود عبد الله که سیر میکرد از منزل عرج بعد از آنکه میل میکرد آفتاب بمیان روز فیصلی الظهر فی ذلك المسجد
پس میگزارد نماز ظهر را در آن مسجد وان عبد الله بن عمر حدثه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نزل عند سرحات عن یسار الطریق
فی مسیل دون هرشی تحقیق عبد الله بن عمر حدیث کرد نافع را که پیغمبر خدا صلعم فرود آمد نزد درختهائی بجانب چپ
راه راست در مسیل که نزد کوهی که بر طریق راه مدینه وشام است ذلك المسیل لاصق بکراع هرشی آن مسیل که متصل است بدامن
هرشی بینه وبین الطریق قریب من غلوة میان او ومیان راه نزدیک یک تیر انداز است یا یک تاخت اسب وکان عبد الله یصلی
الی سرحة هی اقرب السرحات الی الطریق وهی اطولهن وبود عبد الله نماز میگزارد بسوی درختی که نزدیک تر درختهاست
است از راه ودراز ترین آنها وان عبد الله بن عمر حدثه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان ینزل فی المسیل الذی فی ادنی
مر الظهران تحقیق عبد الله بن عمر حدیث کرد که پیغمبر خدا صلعم بود که فرود می آمد ومنزل میکرد در مسیلی که پائین مر الظهران است
بفتح میم وتشدید راء مفتوحه وفتح ظاء معجمه نام موضعی است که الآن آن را بطن مر نامند قبل المدینة حین یهبط من الصفراوات
جانب مدینه است هنگامی که فرود می آید کسی از وادی صفراوات یا که هستان آن ینزل فی بطن ذلك المسیل عن یسار الطریق
وانت ذاهب الی مکة منزل میکرد آن حضرت درمیان آن مسیل از جانب چپ وحال آنکه تو روند باشی بسوی مکه لیس بین منزل
رسول الله صلی الله علیه وسلم وبین الطریق الا رمیة بحجر نیست میان منزل پیغمبر خدا صلعم وراه مگر یک انداختن
سنگ وان عبد الله بن عمر حدثه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان ینزل بذی طوی ویبیت حتی یصبح یصلی الصبح
حین یقدم مکة وتحقیق عبد الله بن عمر حدیث کرد که پیغمبر خدا صلعم بود که منزل میکرد بذی طوی بضم
طاء مهمله موضعی است نزدیک مکه موضعی است بنشام وشب میگذرانید تا آنکه صبح نماز صبح میگزارد هنگامی که می آمد بمکه ومصلی رسول الله
صلی الله علیه وسلم ذلك علی اکمة غلیظة لیس فی المسجد الذی بنی ثم ولکن اسفل من ذلك علی اکمة غلیظة
وجای نماز آن حضرت آنجا بر کوده غلیظ و درشت است نیست در مسجدی که بنا کرده شده است آنجا ولیکن پائین تر از آن است

کتاب العلم

وقصصا فوجدا عبدا من عبادنا الآیة شده نزد سنگ که بر ساحل کرده ... بجای خود بازگشتند
وآن مقام موعود بود لقاء خضر ... فانسل الحوت من المکتل ... سیرهٔ بحر ... فاتخذ سبیله فی البحر سربا ... خدا تعالی ... وکان لموسی وفتاه عجبا ... حال ماهی ... فلما جاوزا ... قال لفتاه آتنا غداءنا لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا ... حتی جاوز المکان الذی امر به ... قال ارایت اذ اوینا الی الصخرة فانی نسیت الحوت ... قال موسی ذلك ما کنا نبغ ... گفت موسی آن

بركة فليلزم و ان عبد الله حدثه ان النبي صلى الله عليه وسلم استقبل فرضتي الجبل الذي بينه و بين الجبل الطويل نحو الكعبة
و بتحقيق عبد الله حديث كرد او را كه پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروي روي كرد راه و در آمد كوهي را كه ميان آن و ميان كوه دراز جانب كعبه است

فجعل المسجد الذي بني ثم يسار المسجد بطرف الاكمة و مصلى النبي صلى الله عليه وسلم اسفل منه على الاكمة السوداء
پس گردانيد مسجدي را كه بنا كرده شده است آنجا در جانب چپ مسجدي كه بجانب كوهچه است و جاي نماز پيغمبر خدا رحمت كناد خدا برو پايان تر است از وي بر كوهچه سياه

تدع من الاكمة عشرة اذرع او نحوها ثم تصلي مستقبل الفرضتين من الجبل الذي بينك و بين الكعبة
ميگذاري از كوهچه ده دست يا مانند آن پيشتر ميگذاري جانب راه در آمدي كه از كوه است كوهي آنكه ميان تو و ميان كعبه

باب سترة الامام سترة من خلفه سترهٔ امام ستره كسي است كه پس او است از مقتديان كسي كه نماز ميكند و نباشد پيش او ديواري و مانند آن و بگذرد كسي از پيش او اين گذرنده گنهگار است و اگر راه روان بود مصلي نيز گنهگار ميشود و در مقدار موضع مرور كه بدان گذرنده و نماز گزار گنهگار شود در روايات مختلف آمده صحيح آنست كه وقتي مصلي نظر بر سجده گاه دوخته باشد چنانكه مستحب است گذرنده بنظر او در نيايد ستره از چوب بود يا غير آن يكدست بلند بمقدار انگشت بايد كه بر پا داشته باشد كه آنرا استاده كنند مقابل ابروي راست در هدايه گفته كه انداختن آن بر زمين بر طول يا خطي بر زمين كشيدن چنانكه شافعي بدان رفته معتبر نيست و ظواهر احاديث بر وفق قياس نيز دلالت دارد كه ستره مانند چوبي بايد كه در پيش استاده باشد تا گذرندگان آگاه بود كرماني گويد مراد بستره اينجا سجاده و عصا و غير آن است از آنچه تميز شود جاي سجده و حكمت در بازداشتن نظر از ماوراي سجده گاه و پريشان ناشدن خاطر مصلي است انتهى و هم داشتن ستره اينجا چنانكه سجاده را نيز شامل بود دور از فهم است اگرچه بدان قائل شود كه ستره شامل است خطي را كه بر زمين كشيده

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن عبد الله
بن عباس انه قال اقبلت راكبا على حمار اتان و انا يومئذ قد ناهزت الاحتلام و رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي
بالناس بمنى الى غير جدار ابن عباس گفته كه پيش آمدم در حالي كه سوار بر ماده خري بودم و من درين هنگام نزديك رسيده
بودم ببلوغ او پيغمبر خدا نماز ميگذارد بمنا بسوي غير ديوار فمررت بين يدي بعض الصف فنزلت و ارسلت الاتان ترتع فدخلت
في الصف فلم ينكر ذلك علي احد پس گذشتم ميان پارهٔ صف نماز پس فرود آمدم و گذاشتم ماده خر را كه مي چريد پس در آمدم در صف نماز پس انكار نكرد آنرا بر من هيچ كسي از صحابه اگر مرور در پيش مصلي محل انكار بودي البته تعرض ميكردند پوشيده نماند كه عدم انكار از آن بود كه آنسرور صلى الله عليه وسلم ستره در پيش نهاده بود چنانكه از حديث معلوم ميشود كه نماز ميكرد بسوي چيزي غير ديوار و تصريح يافته در روايت ديگر كه آنحضرت نيزه خورد در پيش داشت و باين معني مطابق مي شود اين حديث مر ترجمه باب را

حدثنا اسحٰق قال حدثنا عبد الله بن نمير قال حدثنا عبيد الله عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم كان اذا خرج يوم العيد امر بالحربة فتوضع بين يديه فيصلي اليها و الناس وراءه مرويست از ابن عمر كه بتحقيق پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروي وقتي كه بيرون آمدي روز عيد ميفرمود خادم را ببرداشتن نيزه خورد كان وا پس نهاده مي شد پيش وي او پس نماز ميگذارد بسوي آن نيزه و مردم پس پشت او بودند و كان يفعل ذلك في السفر و بود آنحضرت كه ميكرد آنرا در سفر يعني گرفتن نيزه و نهادن پيش روي متصل بمخصوص بروز عيد نبود بلكه در سفر اين چنين ميكرد فمن ثم اتخذها الامراء پس ازين جهت لازم گرفته اند اين معني را امرا اين زمان است چنانچه بيان كرده است ابن ابي حدثنا ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن عون بن ابي جحيفة قال سمعت ابي يقول ان النبي
صلى الله عليه وسلم صلى بهم بالبطحاء و بين يديه عنزة الظهر ركعتين و العصر ركعتين تمر بين يديه المرأة و الحمار

كتاب العلم | شيخ الاسلام

قال نعم گفت موسى آري قال هل اتبعك على ان تعلمني مما علمت رشدا گفت موسى آيا رفاقت كنم ترا بدين شرط كه بياموزي مرا از آنچه آموخته شده تو علم حق را و تعليم علوم ما را آنچه متعلق بابواب هدايت و شريعت نبود چه آن علم حكم و اسرار رباني بنبوت نباشد چه رسول العلم ما را است خود در آنچه مبعوث شده است ان از اصول دين و فروع آن به مطلق علم و شك نيست كه موسى اعلم است از خضر در علم احكام و افضل از وي بفضل رسالت و سماع كلام بيواسطه و نزول توريت كه وي علم هر چيز است و بودن انبياء بني اسرائيل دائم تحت شريعت وي و محكوم بحكم نبوت وي حتى عيسى عليه السلام و اما علميت خضر بامور مخصوصه است چنانچه از ما بعد ظاهر شود و رسول نيست بلكه نبي است همچو انبياء بني اسرائيل ما دون و رسول افضل است از ايشان و اين قول از موسى بطريق تواضع است چنانكه گذشت قال انك لن تستطيع معي صبرا گفت خضر بتحقيق تو اي موسى نتواني با من صبر كردن و چگونه صبر كني بر آنچه از شرع خبر نداري و ظاهر شرع منكر باشد يا موسى اني على علم من علم الله علمنيه لا تعلمه انت اي موسى بدرستي كه من بر علمي از علم خدايم يعني علم حكم و اسرار و عواقب بخصوص بمن آموزيده است مرا آن علم و نميداني تو آنرا و انت على علم علمكه الله لا اعلمه و تو بر علمي هستي كه آموزيده است ترا آن علم را نميدانم آنرا كه تفاصيل احكام شريعت و اين هر دو علم بر سبيل غالب اند و گرنه ظاهر است كه خضر از علم ديگر نيز قدر ضرور رسيده است تا از نقصان ظاهر شود كه علميت خضر بهمه وجوه نيست قال ستجدني ان شاء الله صابرا گفت موسى بيابي مرا اگر خدا خواسته است صابر و ترك اعتراض بر سؤال از غير معروف و تعليم بشبهه مراعات شريعت است با شايستگي و بگر الهي آنكه ملاحظه موعود بصبر بر منكر از ما معتاد ولا اعصي لك امرا فرمان ميكنم ترا [illegible] فانطلقا يمشيان على ساحل البحر ليس لهما سفينة روان شدند موسى و خضر و رفيق ايشان بر كنار دريا نيست مر ايشان را كشتي پس گذشت ايشان كشتي

باب قدر كم ينبغي ان يكون بين المصلي والسترة

حدثنا عمرو بن زرارة قال اخبرنا عبد العزيز بن ابي حازم عن ابيه عن سهل قال كان بين مصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم وبين الجدار ممر الشاة

حدثنا المكي بن ابراهيم قال حدثنا يزيد بن ابي عبيد عن سلمة قال كان جدار المسجد عند المنبر ما كادت الشاة تجوزها

باب الصلاة الى الحربة

حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن عبيد الله قال اخبرني نافع عن عبد الله بن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يركز له الحربة فيصلي اليها

باب الصلاة الى العنزة

حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عون بن ابي جحيفة قال سمعت ابي قال خرج علينا النبي صلى الله عليه وسلم بالهاجرة فأتي بوضوء فتوضأ فصلى بنا الظهر والعصر وبين يديه عنزة والمرأة والحمار يمرون من ورائها

حدثنا محمد بن حاتم بن بزيع قال حدثنا شاذان عن شعبة عن عطاء بن ابي ميمونة قال سمعت انس بن مالك قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا خرج لحاجته تبعته انا وغلام ومعنا عكازة او عصا او عنزة ومعنا اداوة فاذا فرغ من حاجته ناولناه الاداوة

باب السترة بمكة وغيرها

حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن الحكم عن ابي جحيفة قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم بالهاجرة فصلى بالبطحاء الظهر والعصر ركعتين ونصب بين يديه عنزة وتوضأ فجعل الناس يتمسحون بوضوئه

باب الصلاة الى الاسطوانة

وقال عمر رضي الله عنه المصلون احق بالسواري من المتحدثين اليها ورأى ابن عمر رجلا يصلي بين اسطوانتين فادناه الى سارية فقال صل اليها

كتاب العلم

فقال له موسى ... فانطلقا حتى اذا اتيا اهل قرية استطعما اهلها

ودید ابن عمر مردی را که نماز میگذارد میان دو ستون پس نزدیک گردانید او را بسوی ستونی وگفت نماز کن بسوی آن تا آنکه ستون بجای سترہ است

احتمال مرور پیش رو است از سجدگاه ستره گرفتن در حضر اخذ استحباب اشارتیست باینکه در سفر هم ستره گرفتن مستحب است حدثنا المکی بن ابراهیم قال حدثنا

یزید بن ابی عبید قال کنت اٰتی مع سلمة بن الاکوع فیصلی عند الاسطوانة التی عند المصحف گفت یزید که بودم من که آمدی

با سلمه بن اکوع که مولای او ست پس نماز میگذارد نزد ستونی که قریب مصحف بود ومصحف عثمان رضی الله عنه نزد ستونی بود که نزدیک بجای مصحف را

صندوقی کرده بودند وآن ستون را ستون مصحف میگفتند فقلت یا ابا مسلم اراک تتحرّی الصلٰوة عند هذه الاسطوانة

یزید گوید گفتم مر ابن اکوع را که ای ابا مسلم می بینم ترا که قصد میکنی جستجوی نماز گزاردن نزد این اسطوانه گزاردی قال فانی رأیت النبی صلی الله علیه

وسلم یتحری الصلٰوة عندها گفت ابن اکوع پس تحقیق دیده ام پیغمبر خدا را که درود وسلام باد بروی که قصد میکرد ادای نماز

را نزد این اسطوانه حدثنا قبیصة بن عقبة قال حدثنا سفیان عن عمرو بن عامر عن انس بن مالك قال لقد رأیت کبار اصحاب

النبی صلی الله علیه وسلم یبتدرون السواری عند المغرب گفت انس تحقیق دیده ام بزرگان اصحاب پیغمبر خدا علیه الصلٰوة

والسلام را که سبقت میکردند بسوی ستونها وقت نماز مغرب یعنی آن سنت که پیش از مغرب است باشد که گویا نماز را آن نماز مغرب است و در روایت شعبه وزاد

شعبة عن عمرو بن عامر عن انس حتی یخرج النبی صلی الله علیه وسلم زیاده کرده است شعبه بروایت عمرو از انس درین حدیث تا آنکه برون

می آمد پیغمبر خدا از حجره شریف برای نماز باب الصلٰوة بین السواری فی غیر جماعة در استحباب نماز میان ستونها چنانکه ستون بر جانب

چپ او باشد در غیر جماعت اما در جماعت مکروه داشته اند قومی که موجب عدم اتصال صفوف ست ونهی کرده اند از آن چنانچه در صحیح حاکم حدیثی از انس آمده

کرده اند حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا جویریة عن نافع عن ابن عمر قال دخل النبی صلی الله علیه وسلم البیت واسامة بن

زید وعثمان بن طلحة وبلال گفت ابن عمر در آمد پیغمبر خدا رحمت کنار خدا بروی خانه کعبه را واسامه وعثمان وبلال همراه بودند فاطال ثم خرج

وکنت اول الناس دخل علی اثره پس درنگ کرد بسیار بر آمد آن حضرت وبودم من نخستین مردی که در آمد بر پای آن حضرت فسألت بلالا این

صلی فقال بین العمودین المقدمین پس پرسیدم بلال را که کجا نماز گزارد آنحضرت گفت میان دو ستون پیش حدثنا عبد الله بن

یوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل الکعبة واسامة بن زید

وبلال وعثمان بن طلحة الحجبی فاغلقها علیه فمکث فیها مروی است از ابن عمر که پیغمبر رحمت کنار خدا بروی در آمد کعبه را واو در آمد اسامه وبلال

وعثمان پرده دار صاحب کلید خانه کعبه پس بربست عثمان در کعبه را بر آن حضرت پس درنگ کرد آن حضرت درون کعبه فسألت بلالا حین

خرج ما صنع النبی صلی الله علیه وسلم قال جعل عمودا عن یساره وعمودا عن یمینه وثلثة اعمدة وراءه وکان

البیت یومئذ علی ستة اعمدة پس پرسیدم بلال را هنگامی که برون آمد آنحضرت چکار کرد پیغمبر خدا رحمت خدا بروی گفت گردانید یک ستون

از جانب چپ ویک ستون از جانب راست وسه ستون را پس پشت خود وبود بیت الله در آن روز بر شش ستون ثم صلی پس نماز گزارد آنجا وقال لنا

اسمعیل حدثنی مالك وقال عمودین عن یمینه مولف گوید گفت مرا اسمعیل از مالك گفت دو ستون را از جانب راست گردانید تا آخر

پس حدیث ابن یوسف نص نیست بر بیان سمت ومنافات بهم ندارد لیکن باب حدثنا ابراهیم بن المنذر قال حدثنا ابو ضمرة قال حدثنا

موسی بن عقبة عن نافع ان عبد الله کان اذا دخل الکعبة مشی قبل وجهه حین یدخل وجعل الباب قبل ظهره بود ابن عمر چون در آمدی

کعبه را برفت مقابل روی خود هنگامی که در آمد وگردانیدی در را جانب پشت خود فمشی حتی یکون بینه وبین الجدار الذی قبل وجهه

قریبا من ثلثة اذرع پس مشی کردی تا آنکه بود میان او میان دیوار که مقابل روی او ست نزدیک از سه دست صلی یتوخی

المکان الذی اخبره بلال ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی فیه نماز گزاردی ابن عمر جائی که قصد میکرد جائی را که خبر داده بود او را بلال که پیغمبر خدا

شیخ الاسلام

کتاب العلم

... بر حق شمرد اگر دو بودی که اگر ... جستجوی ... اسرار ... سلامت ... صحبت ... ما ... پس آنان بیان کرد خضر حکمت هر یکی از افعال ... که در قرآن مذکور است ودر حدیث صحیح است ... الفراغ ... شرع ... که جایز نیست در شرع اگرچه ... باطن ... مستقیم باشد مادام که منکشف نشود حکمت وی ... که استدلال کند بقصه خضر که ... جایز است ... موافق مشهود ... برحیزی ... شرع باشد جایز است اوراقصد ... تحقیق ... وتمسك ... شرع ... کشتی ... که معیوب ... درست ... که جایز است شرعا ... ظالم بود ... مسلم ... صحیح است که چون آمد کسی که ... کشتی ... شکسته ... گذشت ... سلطان ... شریعت ... کرده که موسی برد ... گفت خضر را آیا قتل کردی نفس ... را برکند خضر شانه چپ کودک را ... گوشت ... پس دید ... کافر است ... مسلم است ... فلام ... مخلوق شده ... اقامت دیوار ... فعل خضر ... بحکم الٰهی بود ... وما فعلته عن امری تاکه الهام ... باشد ... حدیث مشهور ... است الهامی که خلاف شرع باشد الهام نیست ... شیطانی ... اجماع ... پیغمبران علوم ... شرع ... جمیع افراد ... مقلدین ... انبیا ... پیغمبران ... خاتم النبیین ... احتیاج بکتاب وسنت ... روح القدس ... خضر ... کشتی ... شکست ...

[illegible] وكان ابن عمر يفعله

باب الصلاة الى الراحلة والبعير والشجر والرحل

حدثنا محمد بن ابي بكر المقدمي قال حدثنا معتمر عن عبيد الله عن نافع عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كان يعرض راحلته فيصلي اليها قلت افرأيت اذا هبت الركاب قال كان يأخذ هذا الرحل فيعدله فيصلي الى آخرته او قال مؤخره

[illegible]

باب الصلاة الى السرير

حدثنا عثمان بن ابي شيبة قال حدثنا جرير عن منصور عن ابراهيم عن الاسود عن عائشة قالت اعدلتمونا بالكلب والحمار لقد رأيتني مضطجعة على السرير فيجيء النبي صلى الله عليه وسلم فيتوسط السرير فيصلي فاكره ان اسنحه فانسل من قبل رجلي السرير حتى انسل من لحافي

[illegible]

باب يرد المصلي من مر بين يديه ورد ابن عمر في التشهد وفي الكعبة وقال ان ابى الا ان تقاتله فقاتله

[illegible]

حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا يونس عن حميد بن هلال عن ابي صالح ان ابا سعيد قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ح وحدثنا آدم بن ابي اياس قال حدثنا سليمان بن المغيرة قال حدثنا حميد بن هلال العدوي قال حدثنا ابو صالح السمان قال رأيت ابا سعيد الخدري في يوم جمعة يصلي الى شيء يستره من الناس فاراد شاب من بني ابي معيط ان يجتاز بين يديه فدفع ابو سعيد في صدره فنظر الشاب فلم يجد مساغا الا بين يديه فعاد ليجتاز فدفعه ابو سعيد اشد من الاولى

[illegible]

شيخ الاسلام | كتاب العلم

باب من سأل وهو قائم عالما جالسا

حدثنا عثمان بن ابي شيبة قال حدثنا جرير عن منصور عن ابي وائل عن ابي موسى قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله ما القتال في سبيل الله ... فقال من قاتل لتكون كلمة الله هي العليا فهو في سبيل الله

[illegible]

باب السؤال والفتيا عند رمي الجمار

حدثنا ابو نعيم قال حدثنا عبد العزيز بن ابي سلمة عن الزهري عن عيسى بن طلحة عن عبد الله بن عمرو قال رأيت النبي صلى الله عليه وسلم عند الجمرة وهو يسأل

[illegible]

پس دید ابو سعید آن جوان پس نگاه کرد آن جوان و نیافت راهی که ترا گذشت مگر از پیش ابو سعید پس عود کرد که بگذرد پس زد او را ابو سعید سخت تر از بار اول فنال من ابی سعید ثم دخل علی مروان فشکا الیه مالقی من ابی سعید پس گرفت از ابی سعید آزاری پس در آمد آن جوان بر مروان پس گلہ کرد بسوی وی چیزی که یافت از ابو سعید ودخل ابو سعید خلفه علی مروان فقال مالک ولابن اخیک یا ابا سعید پس گفت مروان چه کار است ترا و برادر زاده ترا ای ابو سعید قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا صلی احدکم الی شیء یستره من الناس فاراد احد ان یجتاز بین یدیه فلیدفعه فان ابی فلیقاتله فانما هو شیطان گفت ابو سعید شنیدم رسول خدا را رحمت کناد خدا بروی وسلام میفرمود وقتی که نماز کند یکی از شما بسوی چیزی که ستر میکند او را از مردم پس خواهد یکی از ایشان که بگذرد از پیش او پس دفع کند او را و اگر اباء آرد پس بکشد او را فیست وی مگر شیطان که بازدارنده مصلی است از حضور حق در نماز اطلاق شیطان بر آدمی تجوز مجاز شایع و این حکم بر وجه حصر از برای تشدید و تغلیظ است بعضی از اهل ظاهر بوجوب این دفع رفته اند و مختار ائمه آنست که مندوب است و دفع بطوری کند که قتل کثیر نشود و بسبب آن نماز فاسد نشود و اگر بکشد او را در این صورت اگرچه بقتل کرده بچیزی از قصاص و دیت بر قاتل نیست

باب اثم المار بین یدی المصلی

بیان گناه گذرنده در پیش مصلی حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله عن بسر بن سعید ان زید بن خالد ارسله الی ابی جهیم یسأله ماذا سمع من رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المار بین یدی المصلی مروی است از بسر که زید فرستاد او را بسوی ابی جهیم که بپرسد ابی جهیم را چه چیز شنیده است از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در حق گذرنده در پیش مصلی قال فقال ابو جهیم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم المار بین یدی المصلی ماذا علیه من الاثم گفت پس گفت ابو جهیم گفته است پیغمبر خدا اگر بداند گذرنده در پیش مصلی که چیست بروی از گناه لکان ان یقف اربعین خیرا له من ان یمر بین یدیه هر آینه باشد ایستادن او چهل سال یا چهل روز یا چهل ماه بهتر مر او را از آنکه بگذرد پیش مصلی قال ابو النضر لا ادری اقال اربعین یوما او شهرا او سنة گفت ابو النضر نمیدانم که گفت چهل روز یا ماه یا سال ...

باب استقبال الرجل الرجل وهو یصلی

و کره عثمان ان یستقبل الرجل وهو یصلی و ناخوش داشته است عثمان بن عفان رضی الله عنه آنکه پیش گیرد مصلی مردی را حالی که نماز میکند وهذا اذا اشتغل به فاما اذا لم یشتغل به فقد قال زید بن ثابت ما بالیت ان الرجل لا یقطع صلوة الرجل مولف گوید این حکم عثمان بکراهیت وقتی است که مشغول گردد مصلی بآن مرد پس اما وقتی که مشغول نگردد بآن پس تحقیق گفته است زید بن ثابت باک ندارم باین استقبال بسبب آنکه مرد قطع نمیکند نماز مرد را حدثنا اسمعیل بن خلیل قال اخبرنا علی بن مسهر عن الاعمش عن مسلم عن مسروق عن عائشة انه ذکر عندها ما یقطع الصلوة فقالوا یقطعها الکلب والحمار والمرأة روایت کرده است مسروق از عائشه رضی الله عنها که تحقیق ذکر کرده شد نزد وی چیزی که قطع میکند نماز را پس گفتند که قطع میکند آن را سگ و خر و زن قالت لقد جعلتمونا کلابا بگفت عائشه تحقیق گردانیدید شما ما زنان را در حکم سگان عائشه نیز گرد روایت میکند لقد رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یصلی وانی لبینه وبین القبلة وانا مضطجعة علی السریر تحقیق دیدم پیغمبر خدا را نماز میکرد و تحقیق من بودم میان آنحضرت و میان قبله ... فتکون لی الحاجة فاکره ان استقبله فانسل انسلالا ... وعن الاعمش عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة نحوه ...

باب الصلوة خلف النائم

حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی قال حدثنا هشام قال حدثنی ابی عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی وانا راقدة معترضة علی فراشه ...

شیخ الاسلام | کتاب العلم

وسکوت علیه ... حدثنا قیس بن حفص ... قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الاعمش سلیمان بن مهران عن ابراهیم بن یزید النخعی عن علقمة بن قیس النخعی عن عبد الله قال بینا انا امشی مع النبی صلی الله علیه وسلم فی خرب المدینة ...

باب التطوع خلف المرأة

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابي النضر مولى عمر بن عبيد الله عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت كنت انام بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم ورجلاي في قبلته

فقبضت رجلي ... قالت والبيوت يومئذ ليس فيها مصابيح

باب من قال لا يقطع الصلوة شيء

حدثنا عمر بن حفص قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش قال حدثنا ابراهيم عن الاسود عن عائشة ح قال الاعمش وحدثني مسلم عن مسروق عن عائشة ذكر عندها ما يقطع الصلوة الكلب والحمار والمرأة فقالت شبهتمونا بالحمر والكلاب والله لقد رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يصلي واني على السرير بينه وبين القبلة مضطجعة فتبدو لي الحاجة فاكره ان اجلس فاوذي النبي صلى الله عليه وسلم فانسل من عند رجليه

حدثنا اسحاق قال اخبرنا يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا ابن اخي ابن شهاب انه سأل عمه عن الصلوة يقطعها شيء فقال لا يقطعها شيء

باب من خص بالعلم قوما دون قوم

[illegible]

که ابن شهاب است از شمار کم قطع میکنند آن را حضری پس گفت ابن شهاب قطع نمی کند آن را چیزی از پلید سو که بعضی بیان رفته انه اخبرنی عروة بن
الزبیر ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم قالت این قول ابن شهاب است که گفت خبر داد مرا عروه که گفت عائشه کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقوم فیصلی من اللیل وانی لمعترضة بینه وبین القبلة علی فراش اهله بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا
بروی قیام می نمود پس میگذارد نماز شب بدستی که من هر آئینه افتاده بودم میان آنحضرت و میان قبله قیام میکرد و نماز میگذارد آنحضرت بر جامه خواب اهل خود
پوشیده نماند که از سیاق حدیث عائشه مفهوم میشود که وی رضی الله عنها انکار آن کرد که زنان را بحکم سگ و خر داخل کرده اند نه آنکه سگ و خر نیز
قطع نمیکنند و مولف استدلال کرده باین حدیث بر عدم قطع این هر سه چیز و بصورت استدلال مولف در حدیث سابق اشارت کرده ایم و خالی
از ضعف نیست باب اذا حمل جاریة صغیرة علی عنقه فی الصلوة در بیان حکم آنکه وقتی که بردارد مصلی دخترکی صغیره را بر دوش خود
اندر نماز آیا جایز است یا نه و حدیثی که آورده دال بر جواز است حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عامر بن عبد الله بن
الزبیر عن عمرو بن سلیم الزرقی عن ابی قتادة الانصاری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یصلی وهو حامل امامة بنت
زینب بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرده ابو قتاده انصاری که تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نماز میگذارد و حال آنکه آن حضرت
برداشته بود امامه دختر زینب را که دختر پیغمبر خدا بود و هی ولابی العاص بن ربیعة بن عبد شمس و آن امامه دختر ابی العاص
ربیع بن عبد شمس بود گفته اند که صحیح آنست که عبد شمس جد ربیع است از شهرت نسبت کرده اند و گفته اند ابو العبد شمس نام پدر او عبد العزی
بن عبد شمس است و ابو العاص بقول مختار نام او مقسم است تزویج کرده بود آن حضرت زینب را بوی پیش از ظهور نبوت و او بعد از ظهور اسلام
با کافران بود و اسیر شد روز بدر پس اسلام آورده و هجرت نمود و پیش آن حضرت آمد و آن حضرت زینب را باز باو رد داد و آنحضرت خوش کرده و ثنا وی
او را و ثنا گفته بران و وی در ایام خلافت صدیق رضی الله عنه وفات یافته و زینب هم در حبالهٔ نکاح او در گذشته است و امامه را امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه بعد از فوت فاطمه زهرا رضی الله عنها تزویج کرده فاذا سجد وضعها واذا قام حملها پس وقتی که اراده سجده کردی
آن حضرت میگذاشت او را بر زمین و وقتی که اراده قیام میکرد بر میداشت او را بدانکه این فعل از آن حضرت برای تشریع بوده است و جمعی
آن رفته اند اکثر ائمه چون مالک گویند که این حکم منسوخ شده است بعد از آنکه حکم شد که فعل کثیر در نماز مبطل است و رد کرده اند این مذهب را بآنکه قطعا
معلوم شده که حدیث امامه متاخر است بمدت مدید خطابی گوید در این امر فعل کثیر هم نیست امامه الفتی و انسی تمام بآن حضرت داشته خود آنکه
متعلق می شد و آنحضرت در وقت سجده باندک فعل او را بر زمین میگذاشت و چون امامه باز متعلق می شد او را بر میداشت و در ابطال فعل
قلیل هم گفته اند اگر در یک رکن مکرر شود حکم کثیر دارد و اینجا نه این چنین است و نیز گفته در آن وقت کسی نبود که متعهد حال امامه شود
اگر آن حضرت اینقدر توجه بنفس مبارک نمی فرمود میگریست و مشغول میساخت خاطر او را و بآن ادنی توجه او را بر میداشت نووی گوید اینها عذریست
غیر موجه است در حدیث چیزی که خلاف حکم شرع باشد نیست باب اذا صلی الی فراش فیه حایض وقتی که نماز گذارد کسی بسوی جامه
خوابی که در آن حایض باشد صحیح و روا است حدثنا عمرو بن زرارة قال اخبرنا هشیم عن الشیبانی عن عبد الله بن شداد بن
الهاد قال اخبرتنی خالتی میمونة بنت الحارث قالت کان فراشی حیال مصلی النبی صلی الله علیه وسلم
فربما وقع ثوبه علی وانا علی فراشی وانا حائض گفت میمونه ام المؤمنین بود جامه خواب من پهلوی جای نماز پیغمبر خدا رحمت کناد خدا
بروی و بسا بود که افتادی جامه آن حضرت بر من و من بر فراش خود بودم و بحالی که من حائض بودم مذ ترجمه نماز بسوی فراش است
و در حدیث در جنب مصلی واقع شده و این معنی عام است حدثنا ابو النعمان قال حدثنا عبد الواحد بن زیاد قال حدثنا سلیمان الشیبانی
قال حدثنا عبد الله بن شداد قال سمعت میمونة تقول کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی وانا الی جنبه نائمة

بی تفاوت در مقصود و لهذا در بعضی نسخ مقدم است بر ترجمه
و تواند که این اثر سعد طرق نزد مولف ثابت باشد
پس آورده آنرا تعلیقا و بعد از آن اسناد اگر چه اسناد
ضعیف بود و بطرق شاهد نیز ذکر نمود چنانکه جا بجا نیست
حدثنا اسحق بن ابراهیم ابن راهویه قال
اخبرنا معاذ بن هشام عن ابی عبد الله الدستوائی
بفتح دال و سکون سین هر دو مهمله و فتح فوقیه و بعد
الف و او قبل نون بجای ... نسبت بموضع یا قریه است
سند و صدق قال حدثنی ابی عن قتادة قال حدثنا
انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم ومعاذ ردیفه علی الرحل ...
بحالی که معاذ پس او سوار بود بر پالان خر ...
استعمال او برای شتر است و اینجا مراد حمار بود به قرینه
تصریح در جهاد قال یا معاذ بن جبل فرمود ای معاذ
قال لبیک یا رسول الله وسعدیک گفت معاذ
ایستاده ام در خدمت و طاعت تو ای رسول خدا ای
سید من قال یا معاذ بار دیگر ندا کرد قال گفت معاذ
لبیک یا رسول الله وسعدیک قال یا معاذ
قال لبیک یا رسول الله وسعدیک ثلثا سه بار
ندا کرد آنحضرت معاذ را و وی این کلمه جواب داد قال فرمود
بعد از آن ما من احد یشهد ان لا اله الا الله وان
محمدا رسول الله نیست هیچ یکی که گواهی دهد که خدا یکی
است و محمد فرستاده اوست صدقا من قلبه
از روی صدق و اخلاص از ته دل سوا از شایبه کذب
ونفاق الا حرمه الله علی النار مگر که حرام میگرداند
او را خدا تعالی بر آتش دوزخ که برای کافران مهیا کرده
شده بروجه خلود ابن مسیب گوید که این حکم پیش از نزول
فرائض و اوامر و نواهی بود و لیکن مشکل میشود بوقوع
امثال این حدیث از ابی هریره و ابن موسی و جماعه که صحبت
ایشان متاخر است از نزول اکثر فرائض حسن بصری
گفته مراد گفتن این هست با ادای حق و فرض آن و بعضی
گویند مراد آنست که بگوید یوم و توبه و بمیرد بر آنکه
این کلام باعتبار غالب است چه عمل طاعت و اجتناب
معصیت شان موحد است و اکثر ...
در قول وی صدقا باعتبار اند مطابقت اعمال ...
است مطابقت اعتقاد که مخالفت ...
نشان عدم اخلاص و تصدیق است قال یا رسول الله افلا
اخبر به الناس گفت معاذ ای رسول خدا آیا خبر
ندهم بآن مردم را فیستبشروا پس بشارت یابند
و خوشدل شوند قال اذا یتکلوا فرمود وقتی که خبر
دهی مردم را اعتماد میکنند بر ظاهر آن و باز مانند از
عمل و روایت کرده بزار از حدیث ابی سعید خدری درین
قصه که آنحضرت اذن داد معاذ را در تبشیر پس در خورد معاذ
با عمر رضی الله عنه گفت شتابی مکن پس در آمد بآنحضرت
و گفت ای نبی خدا تو بهتر بینائی که مردم چون بشنوند این را

عبید الله بن شداد گوید شنیدم میمونه را که میگفت بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی نماز میگزارد و بجائی که من برابر پهلوی او خوابیده بودم

فاذا سجد اصابنی ثوبه وانا حائض پس وقتی که سجده کردی رسیدی بمن جامه آن حضرت و حال آنکه من حائض بودم **باب**

هل یغمز الرجل امرأته عند السجود لکی یسجد در بیان آنکه آیا جایز است که بزند مرد زن خود را نزد سجده تا سجده کند **حدثنا**

عمرو بن علی قال حدثنا یحیی قال حدثنا عبید الله قال حدثنا القاسم عن عائشة قالت بئسما عدلتمونا بالکلب والحمار

حدیث کرد قاسم بن محمد بن ابی بکر از عائشه که گفت بد است آنچه برابر کردید ما را با سگ و حمار لقد رأیتنی و رسول الله صلی الله

علیه وسلم یصلی وانا مضطجعة بینه وبین القبلة فاذا اراد ان یسجد غمز رجلی فقبضتهما تحقیق دیدم خود را و حال آنکه پیغمبر

صلی الله علیه وسلم نماز میگزارد و حال آنکه بودم خوابیده میان او و میان قبله پس وقتی که خواستی سجده کردن

بزدی یکی از پایهای مرا **باب** المرأة تطرح عن المصلی شیئا من الاذی باب در بیان آنکه زن دور کند [illegible]

[illegible] گفت کرد روایت که دست زن [illegible] در حال نماز رسد **حدثنا** احمد بن اسحق

قال حدثنا عبید الله بن موسی قال حدثنا اسرائیل عن ابی اسحق عن عمرو بن میمون عن عبد الله قال بینما رسول الله صلی

الله علیه وسلم قائم یصلی عند الکعبة گفت عبد الله بن مسعود وقتی که پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی ایستاده نماز میگزارد نزد کعبه

وجمع قریش فی مجالسهم اذ قال قائل منهم الا تنظرون الی هذا المرائی و گروهی از اشقیای قریش در مجالس خود بودند

وقتی که گفت گوینده از ایشان آیا نمی‌بینید بسوی این ریاکننده ایکم یقوم الی جزور آل فلان فیعمد الی فرثها ودمها وسلاها فیجیئ به

کدام کس از شما می‌ایستد بسوی شتر ذبح کرده اولاد فلان پس قصد میکند بسوی سرگین آن و خون آن و [illegible]

پس می‌آرد آن را ثم یمهله حتی اذا سجد وضعه بین کتفیه پس درنگ میکند تا آنکه وقتی که سجده کند نهد آن را

فانبعث اشقاهم فلما سجد رسول الله صلی الله علیه وسلم وضعه بین کتفیه پس برخاست بدبخت‌ترین آنها

و آورد آن را پس وقتی که سجده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهاد آن را میان دو شانه آن حضرت وثبت النبی صلی الله علیه وسلم

ساجدا فضحکوا حتی مال بعضهم علی بعض من الضحک و ثابت ماند آن حضرت در حال سجده پس خندیدند تا آنکه می‌افتاد بعض

ایشان بر بعضی از خنده فانطلق منطلق الی فاطمة وهی جویریة فاقبلت تسعی پس رفت رونده بسوی فاطمه

رضی الله عنها و حال آنکه فاطمه خورد سال بود پس آمد دوید وثبت النبی صلی الله علیه وسلم ساجدا حتی القته عنه واقبلت

علیهم تسبهم و ثابت ماند آن حضرت بحالی که سجده کرده بود تا آنکه انداخت آن را از آن حضرت و رو می‌کرد بر ایشان

[illegible] فلما قضی رسول الله صلی الله علیه وسلم الصلوة قال اللهم علیک بقریش اللهم علیک

بقریش پس وقتی که گزارد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی نماز را دعای بد کرد بر آن اشقیا و حواله کرد

[illegible] ثم سمی اللهم علیک بعمرو بن هشام وعتبة بن ربیعة وشیبة بن ربیعة

والولید بن عتبة وامیة بن خلف وعقبة بن ابی معیط وعمارة بن الولید [illegible]

نام ابوجهل لعین است قال عبد الله فوالله لقد رأیتهم صرعی یوم بدر ثم سحبوا الی القلیب قلیب بدر

سوگند بخدا تحقیق دیدم [illegible] روز غزوه بدر [illegible] کشیده شدند بسوی چاه بدر [illegible]

[illegible] ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم واتبع اصحاب القلیب لعنة [illegible]

این [illegible] تم الجزء الثانی من اجزاء [illegible]

کتاب العلم

[illegible] حدثنا مسدد قال

حدثنا معتمر بن سلیمان بن طرخان ابو محمد بصری

[illegible]

قال سمعت ابی قال سمعت انسا قال

ذکر لی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لمعاذ

من لقی الله لا یشرک به شیئا دخل الجنة [illegible]

[illegible]

[illegible] قال الا ابشر به الناس [illegible] معاذ

[illegible] قال لا [illegible]

باب الحیاء فی العلم [illegible]

[illegible]

[illegible] قال مجاهد

[illegible] لا یتعلم العلم مستحی ولا

[illegible]

[illegible] قالت عائشة رضی الله

عنها نعم النساء نساء الانصار لم یمنعهن الحیاء

ان یتفقهن فی الدین [illegible]

[illegible]

حدثنا محمد بن سلام قال اخبرنا

ابو معاویة [illegible] قال حدثنا هشام

بن عروة عن ابیه عن زینب بنت ام سلمة [illegible]

[illegible]

[illegible] عن ام سلمة [illegible]

[illegible] قالت جاءت ام سلیم [illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه وآله وسلم

فقالت یا رسول الله ان الله

لا یستحیی من الحق [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم كتاب مواقيت الصلوٰة

این کتاب در بیان وقتهای نماز است مواقیت جمع میقات است بمعنی وقت **باب** مواقيت الصلوٰة و فضلها در بیان وقتهای نماز است و مزید ثواب در رعایت آن وقتها و در بیان قول خدا عز و جل ان الصلوٰة كانت على المؤمنين كتابا موقوتا تحقیق نماز هست بر مسلمانان فرضی موقوت مولف در تفسیر موقوت گوید موقتا وقته عليهم یعنی فرضی محدود که روا نیست در گذشتن از ان هیچ حالی **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال قرأت على مالك عن ابن شهاب ان عمر بن عبد العزيز اخر الصلوٰة يوما مرویست از ابن شهاب که عمر بن عبد العزیز تاخیر کرد نماز را روزی و وی در ین ایام امیر مدینه بود از جانب ولید بن عبد الملک و در ان زمان در مدینه در امور خیر عجیب راه یافته بود فدخل عليه عروة بن الزبير فاخبره ان المغيرة بن شعبة اخر الصلوٰة يوما وهو بالعراق پس در آمد بر عمر بن عبد العزیز عروه پس خبر داد او را که مغیره تاخیر کرد نماز را یک روزی و حال آنکه وی در عراق بود مراد عراق عرب است و طول آن از عبادان تا موصل است و عرض از قادسیه تا حلوان فدخل عليه ابو مسعود الانصاري فقال ما هذا يا مغيرة پس در آمد بر مغیره ابو مسعود و گفت چیست این تاخیر ای مغیره اليس قد علمت ان جبريل عليه السلام نزل فصلى فصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم آیا نه دانسته تو که جبرئیل فرود آمد پس نماز گزارد پس نماز گزارد پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بر وی ثم صلى فصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم صلى فصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم صلى فصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم صلى فصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم پنج بار برای پنج نماز گفت گفته اند که فا تعقیب بر صلوٰة رسول آورده از جهت که بعد از صلوٰة جبرئیل بود و ثم که دلالت دارد بر تاخیر بر نماز جبرئیل آورده از انکه تراخی بود از نماز سابق اگر آن حضرت اقتدا کرده و چنانکه از احادیث دیگر معلوم شده نیز تعقیب گنجایش دارد یا اگر ثم بمعنی واو است شراح گفته اند مراد تاخیر از اول وقت است چنانکه در روایت دیگر تصریح بدان کرده و اعتراض عروه بر عمر بن عبد العزیز و اعتراض ابو مسعود بر مغیره همین است که از وقت مستحب تاخیر کردند ثم قال بهذا امرت پس گفت جبرئیل باین یعنی باداء نماز درین اوقات امر کرده شده یا مامور شده ام من که درین وقت نماز کنم با تو فقال عمر لعروة اعلم ما تحدث به پس گفت عمر بن عبد العزیز عروه را بدان و آگاه باش چه چیز را که حدیث میکنی یعنی این حدیث را دانسته بگوی او ان جبريل هو اقام لرسول الله صلى الله عليه وسلم وقت الصلوٰة آیا بسیار دانی که تعیین جبرئیل امامت کرد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و تعیین کرد و بیان کرد اوقات نماز را قال عروة كذلك كان بشير بن ابي مسعود يحدث عن ابيه گفت عروه همچنین است جبرئیل امامت کرده بود و بشیر پسر ابو مسعود حدیث کرد از پدر خود ابو مسعود انصاری قال عروة ولقد حدثتني عائشة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي العصر والشمس في حجرتها قبل ان تظهر گفت عروه و بتحقیق حدیث کرده مرا عایشه که پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بر وی بود که می گزارد نماز عصر در حالیکه آفتاب در حجره او بودی پیش از انکه بر ود از حجره دیوار بر بالای آن مراد از آفتاب سایه اوست و آفتاب چون بلند باشد سایه او در صحن خانه باشد چون نزدیک بافق آید بر بالای دیوار با بود چون آن عمر بن عبد العزیز در نماز عصر تاخیر کرده بود برای او سندی دیگر از روایت عایشه آورده پوشیده نماند که ظاهر ازین حدیث عایشه آنست که مراد وقت غیر مکروه است و حدیثی که مولف در جای دیگر نقل کرده که جبرئیل در دو روز آمده امامت کرد در روز اول در اول اوقات و در روز دیگر در آخر اوقات و گفت میان این دو وقت وقت نماز است نیز دلالت دارد که اعتراض ایشان از جهت آن بوده که در اول اوقات نکرده نماز کرده بودند و از مولف هم درین ترجمه ادعای اول وقت ظاهر نیست و حدیث نیز دلالت ندارد بر آن **باب** قول الله تعالى منيبين اليه واتقوه واقيموا الصلوٰة ولا تكونوا من المشركين در فرمودن خدا

فرشته در مسلم بروایت ام سلیم زیاده آمده که آنحضرت فرموده درستی که آب مرد سطبر است و سفید و آب زن تنک است و زرد پس هر کدام از ان دو آب که غالب شود و پیشتر از دو آب رسد مشابهت بدان شود فرزند **حدثنا** اسمعيل قال حدثني مالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ان من الشجر شجرة لا يسقط ورقها وهي مثل المسلم فحدثوني ما هي فرمود آنحضرت که از درختان درختی است که نمی افتد برگ آن و آن مثل مسلمان است حدثوني ما هي بگوئید مرا که کدام است فوقع الناس في شجر البادية پس افتادند مردم در فکر درختان صحرا و وقع في نفسي انها النخلة و افتاد در دل من که آن درخت خرماست قال عبد الله گفت ابن عمر فاستحييت پس شرم کردم که پیش بزرگان بگویم ثم قالوا يا رسول الله اخبرنا بها پس گفتند اصحاب رسول خدا خبر ده ما را از آن فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم هي النخلة آن درخت خرماست قال عبد الله گفت ابن عمر فحدثت ابي بما وقع في نفسي پس خبر دادم پدر خود را بانچه افتاده بود در دل من فقال لان تكون قلتها احب الي من ان يكون لي كذا وكذا پس گفت پدر من اگر آن را گفته باشی نزد من دوست تر است بسوی من از آنکه باشد مرا چنین و چنین کنایت از شتران سرخ موست که اعلی اموال عرب بود و در عبارات بیشتر آمده و باعث بر این آن بود که عمر امید داشت که پسرش بحضور حضرت رسالت نایل شده فضل او ظاهر شود و اگر از صغر سن خود حیا و رزیده بود بایستی که در آن وقت آهسته ببزرگی میگفت که وی بعرض میرسانید **باب** من استحيى فامر غيره بالسؤال کسی که حیا ورزید از پرسیدن خود با زحکم کرد غیری را پس امر کرد دیگری را بسؤال از آن **حدثنا** مسدد قال حدثنا عبد الله بن داود عن الاعمش عن منذر بضم میم و فتح را و سکون تحتیه و کسر جیم و قیل بالمهملة ... و رصد و سیزده حن الاعمش عن منذر اسم فاعل از انذار کنیت وی ابو یعلی است الثوری نسبت بقبیله ثور است عن محمد بن الحنفية ابي القاسم پسر علي بن ابي طالب از بطن حنفیه که نامش خوله بنت جعفر حنفی یمانی است از قیدیهای حنفیه سنه هشتاد و یک الا عن علي قال كنت رجلا مذاء علي رضي الله عنه گفت بودم من مردی بسیار مذی بفتح میم و سکون ذال معجمه و بکسر ذال و تشدید یا نیز آمده رطوبتی که از آلت مرد وقت ملاعبت با زن بر آید یعنی شرم کردم که بپرسم آنحضرت را از حکم آن فامرت المقداد بکسر میم و سکون قاف ابن عمرو بن ثعلبة بهرانی از سابقان اسلام است و را ابن الاسود نیز گویند باعتبار تربیت یافتن با جز آن و در حقیقت پسر او نیست سنه سی و سه وفات یافت

کرد در مجالسه مسلمانان واقع شده در حالی که رجوع کنند و از سببی نماز منقطع اند از ما سوا و بر سید فضا او بی اداری مثل نماز او بتای [illegible] و
مولف ج این آیت را ترجمه باب ساخته و حدیثی که درین باب آورده و خبر از اقامت نماز در آن مذکور نیست [illegible] باب دو باب دیگر
که لاحق آنست در تفصیلت اقامت نماز است او قات دران ذکر نیافته مگر گویند که ابابت نماز چنان هست که در اوقات آن باشد پس
درین ضمن اوقات هم مذکور شود **حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا عباد هو ابن عباد عن ابي جمرة عن ابن عباس**
قال قدم وفد عبد القيس على رسول الله گفت ابن عباس قدوم آورده اند قبیله عبد القیس [illegible] پیغمبر خدا صلی الله علیه
فقالوا انا هذا الحي من ربيعة پس گفتند ما این یعنی این قبیله از ربیعه هست چون عبد القیس از اولاد ربیعه بود نسبت کردند
خود را بوی **ولسنا نصل اليك الا في الشهر الحرام** [illegible] ما را بسوی تو مگر در ماه حرام از ملاحظه دشمنان که در قوم [illegible]
فمرنا بشيء نأخذه عنك وندعو اليه من وراءنا [illegible] آنرا از تو برای خود و بخوانیم بسوی آن [illegible]
است **فقال آمركم باربع وانهاكم عن اربع الايمان بالله ثم فسرها لهم شهادة ان لا اله الا الله واني رسول الله**
نخست ایمان بخداست پس تفسیر کرد خصلت ایمان را برای ایشان که آن گواهی دادن است ... که معبودی بحق نیست
[illegible] **واقام الصلاة وايتاء الزكاة وان تؤدوا الي خمس ما غنمتم** [illegible] نماز است
[illegible] **وانهى عن الدباء والحنتم والمقير والنقير**
[illegible] استعمال میکردند در شراب شرح این حدیث بتفصیل گذشته است **باب البيعة على اقامة الصلاة**
در بیان آنکه بیعت اسلام بر اقامت نماز بود **حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى قال حدثنا اسمعيل قال حدثنا قيس عن**
جرير بن عبد الله قال بايعت رسول الله صلى الله عليه وسلم على اقام الصلوة وايتاء الزكوة والنصح لكل مسلم
گفت جریر بیعت کردم پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی بر اقامت نماز و دادن زکوة و خیر خواهی مر مسلمانان را بیعت [illegible]
احکام و ارکان اسلام خواهد بود و جریر صلوة و زکوة را ذکر کرد از جهت اهتمام بشان آنها که نسبت بخاصیت [illegible] باشد و آنحضرت
زیاده بر ارکان بخیر خواهی جمیع مسلمانان جریر را تخصیص فرمود از آنکه سید قوم بود [illegible]
را بذکر خمس تخصیص کرد از آنکه ایشان اهل محاربه بودند و غنایم [illegible] **باب الصلوة كفارة حدثنا مسدد**
قال حدثنا يحيى عن الاعمش قال حدثني شقيق قال سمعت حذيفة قال كنا جلوسا عند عمر فقال ايكم
يحفظ قول رسول الله صلى الله عليه وسلم في الفتنة قلت انا كما قاله گفت حذیفه بودیم ما با پیغمبر نشسته بودیم نزد عمر
بن خطاب رضی الله عنه پس گفت عمر کدام از شما یاد دارد [illegible] پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در شان فتنه گفتم من یاد دارم
[illegible] آنحضرت **انك عليه او عليها لجريء** گفت تحقیق تو بر آنحضرت یا بر سخنان آنحضرت [illegible]
[illegible] **قلت فتنة الرجل في اهله وماله وولده وجاره**
ابتلای مرد در زنان او است و مال او است و فرزند او است و همسایه او است [illegible]
[illegible] **تكفرها الصلوة والصوم والصدقة**
والامر والنهي کفارت میکنند [illegible] و صدقه [illegible]
و امر کردن بمعروف و باز داشتن مردم [illegible] **قال ليس هذا اريد ولكن الفتنة التي تموج كما يموج البحر** گفت این فتنه
[illegible] **قال ليس عليك منها بأس يا امير المؤمنين** گفت

شرح الاسلام | كتاب العلم

[illegible] **عبد الله بن عمر بن الخطاب**
عن عبد الله بن عمر ان رجلا قام في المسجد
فقال يا رسول الله من اين تأمرنا ان نهل
مرویست از ابن عمر [illegible] که مردی برخاست در مسجد
نبوی پس گفت ای رسول خدا از کجا میفرمائی مرا که احرام
بندم و اهلال در اصل بلند کردن آواز است و اینجا مراد
احرام است که در وی تلبیه را آواز بلند کنند مقصود تعیین
میقات احرام است **فقال رسول الله** پس گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم **يهل اهل**
المدينة من ذي الحليفة احرام بندند مردم مدینه
[illegible] ذی الحلیفه [illegible] نام موضعی
است قریب مدینه [illegible] **ويهل اهل الشام من**
الجحفة و احرام بندند مردم ملک شام از جحفه [illegible]
[illegible] نام موضعی است میان [illegible]
اهل نجد من قرن و احرام بندند مردم نجد از قرن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نام موضعی است نزدیک
[illegible]
[illegible] **وقال ابن عمر** و گفت
[illegible] **ويزعمون ان رسول الله** [illegible]
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم **قال ويهل**
اهل اليمن من يلملم و احرام بندند مردم یمن از
یلملم [illegible]
[illegible] **وكان ابن عمر يقول لم افقه**
هذه من رسول الله و بود ابن عمر که میگفت [illegible]
من این را از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
باب من اجاب السائل باكثر مما سأله [illegible]
جواب را از سائل [illegible] پرسیده [illegible]
جواب [illegible] سوال [illegible]
[illegible] **حدثنا آدم قال حدثنا ابن ابي**
ذئب عن نافع عن ابن عمر عن
النبي صلى الله عليه وآله وسلم [illegible]
[illegible] **عن نافع عن سالم بن**
عبد الله عن ابن عمر عن النبي صلى الله
عليه وآله وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible] **فقال لا**
يلبس القميص ولا العمامة ولا السراويل ولا [illegible]

حذيفه نيست بر تو از ان فتنه باكى اى امير المؤمنين يعنى در حيات تو آن فتنه نخواهد بود ان بينك وبينها لبابا مغلقا تحقيق ميان تو وميان آن فتنه درى است بربسته قال أيكسر ام يفتح قال يكسر گفت آن در شكسته ميشود يا كشاده مى شود گفت حذيفه شكسته مى شود قال اذا لا يغلق ابدا گفت عمر درين وقت كه شكسته شود بسته نمى شود تا دنيا است قلنا اكان عمر يعلم الباب شقيق راوى حذيفه گويد گفتيم با حذيفه آيا بود عمر كه ميدانست آن در را قال نعم كما ان دون الغد الليلة گفت حذيفه آرى عمر ميدانست چنانچه ميداند اين امر را كه فرداشب است انى حدثته بحديث ليس بالاغاليط تحقيق من گفته ام او را حديثى كه نيست از اغاليط اغاليط جمع اغلوطه است بضم همزه وسكون معجمه آن حديث را گويند كه مفهوم آن صريح مدعا نباشد يعنى من صريح گفته ام او را فهبنا ان نسأل حذيفة فامرنا مسروقا فسأله فقال الباب عمر شقيق گويد پس ترسيدم آنرا كه پرسيم حذيفه را پس گفتيم مسروق را پس پرسيد وى پس گفت حذيفه آن در عمر است تا زنده است در فتنه قتال ونزاع درميان اهل اسلام مسدود است چون عمر شهادت يابد آن در شكسته شود وفتنها قايم شوند تا روز آخرت حدثنا قتيبة قال حدثنا يزيد بن زريع عن سليمان التيمى عن ابى عثمان النهدى عن ابن مسعود ان رجلا اصاب من امراة قبلة فاتى النبى صلى الله عليه وسلم فاخبره مرويست از ابن مسعود كه مردى بوسيد زنى بيگانه را بوسه الا آنكه جماع كند پس آمد پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم پس خبر داد از حال خود فانزل الله اقم الصلوة طرفى النهار وزلفا من الليل ان الحسنات يذهبن السيئات پس فرو فرستاد الله تعالى اين آيت كه بر پا دار نماز را در دو طرف روز كه غدوه وعشى است غدوه نماز فجر است وعشى كه بعد از زوال است نماز پيشين وديگر است وساعات قريب شب كه مغرب وعشا است تحقيق نيكيها مى برند ودور ميكنند بديها را فقال الرجل يا رسول الله الى هذا قال لجميع امتى كلهم پس گفت آن مرد اين عنايت حق آيا مخصوص بمن است فرمود بر جميع امت من است همه ايشان باب فضل الصلوة لوقتها در بيان زيادتى ثواب نماز در وقت مستحب كنند لام لوقتها بمعنى فى است وتواند كه بمعنى على باشد چنانچه در قول خداست وتله للجبين اى عليه پس موافق تر ميشود مر لفظ حديث را ودرين قول احتراز است از نمازى كه اهل عذر چنانچه نايم وساهى در غير وقت كنند ونمازى كه در اوقات مكروه كنند كه اين نماز كمتر ثواب دارد حدثنا ابو الوليد هشام بن عبد الملك قال حدثنا شعبة قال الوليد بن العيزار اخبرنى قال سمعت ابا عمرو الشيبانى گفت شعبه كه وليد بن عيزار خبر داد مرا باين عبارت كه گفت شنيدم ابا عمرو را ميگفت حدثنا صاحب هذه الدار واشار الى دار عبد الله بن مسعود كه گفت حديث كرد ما را صاحب اين سرا واشارت كرد بسوى سراى عبد الله بن مسعود قال سألت النبى صلى الله عليه وسلم اى العمل احب الى الله گفت ابن مسعود پرسيدم پيغمبر خدا را رحمت كناد خدا بروى كدام عمل محبوب تر است بسوى خدا قال الصلوة على وقتها فرمود محبوب ترين عملها نماز است بر وقت مستحب قال ثم اى قال ثم بر الوالدين قال ثم اى قال الجهاد فى سبيل الله گفت پس از ان كدام عمل محبوب تر است فرمود نكوئى با در ومادر گفت پس كدام عمل است فرمود جهاد در راه خدا واين تراخى كه از كلمه ثم فهم مى شود تراخى در رتبه است بطريق تنزل كه پس نماز افضل است از مذكورات ما بعد قال حدثنى بهن ولو استزدته لزادنى گفت ابن مسعود حديث كرد مرا آن حضرت باين كلمات واگر طلب زيادتى ميكردم هر آئينه زياده ميكرد مرا ودرشيده ونا نمه كه از احاديث صحيحه در باب اعمال ديگر خير الاعمال وافضل الاعمال واقع شده وتطبيق وتوفيق درميان احاديث آنست كه خيريت وافضليت امرى اضافى است مختلف ميشود باختلاف احوال سائلان يا باختلاف اوقات چنانچه افضل عبادات بود در اوائل اسلام وصدقات واطعام طعام بهترين اعمال است وقت اضطرار مردم وتواند كه اسم تفضيل بمعنى اصل فضل باشد پس همه اعمال شرعيه فاضل باشند بجاى خود ودر رتبه خود

ولا يقطعهما حتى يكونا تحت الكعبين وبايد كه ببرد هر دو موزه را تا آنكه باشند موزها پائين بر دو شتالنگ سوال از لباس محرم بود وجواب داد به بيان لباس ممنوع تا ظاهر گردد كه هرچه سواى آن مباح است بر اباحت اصلى واين جواب از سوال است باز بارت بيان محرمات وبيان لباس حالت اضطرار كه موزه است با طريق پوشش آن واين سوال بر حسب حال سفر مناسب آنست وتمه كلام در محلش بيايد وچون فارغ شد از مباحث ايمان وعلم كه اولى اجباتند شروع كرد در مباحث مبانى اسلام ترتيبى كه در حديث مذكور است وچون طهارت شرط نماز است تقديم كرد آن را وروى رعايت مرا اقسام طهارت احتياج بوضو عمده واكثر است ذكر كرد آنرا اولا وگفت

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب الوضوء

بضم بمعنى مصدر است وبفتح آبى است وضو كرده شود وبضم مصدر است ومراد هر دو لغت آنكه گاهى بمعنى مصدر مستعمل شوند وگاهى بمعنى آب آن كذا فى القاموس وعادت مولف است كه در صدر هر كتاب آيتى كه اصل در آن باب باشد بطريق تيمن مى آرد اگر توطيه وتقريب حديث ديگرى باشد آن را ترجمه باب قائمه ميسازد وحجت آنكه آن حديث بر شرط وى نبوده يا بوجهى ديگر آن حديث خالى ميگذرد ديگر نيست فصل سرخ باب متصل كه باب ذكر ميكند تا بنما چون اول است

باب ما جاء فى قول الله عز وجل كه آمده است در معنى قول خدا تعالى اذا قمتم الى الصلوات فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق يعنى چون قصد كنيد ايستادن نماز پس بشوئيد روئهاى خود را ودستهاى خود را تا آرنج اين تاريخ داخل است وغسل نزد قوم چيزى كه در حقيقت شامل نماز او وقامت سبيل خروج نيست بلكه نزول خروج از قرينه خارج است وفائده تابعه سوى آن اول آنست وستعمل بلا شرك شاهد است در دارقطنى وبزار وطبرانى وطحاوى است بسبب مرفوعا آمده واز طرق مختلف كه تقوى بهم رسانيده وشافعى

باب الصلوة الخمس كفارة للخطايا اذا صلاهن لوقتهن في الجماعة وغيرها نماز پنجگانه اگر در وقت گذارده شود کفارت است گناهان را خواه بجماعت باشد یا بغیر جماعت حدثنا ابراهيم بن حمزة قال حدثني ابن ابي حازم والدراوردي عن يزيد عن محمد بن ابراهيم عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن ابي هريرة انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ارأيتم لو ان نهرا بباب احدكم يغتسل منه كل يوم خمسا ما تقول ذلك يبقي من درنه روایت است از ابی هریره که شنید پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی که می فرمود آیا دیدید شما اگر ثابت شود که تحقیق جوی آبی است بدر یکی از شما که غسل میکند در آن هر روز پنج بار چه میگوئی ای سامع آن غسل باقی میگذارد از چرک او چیزی قالوا لا يبقي من درنه شيئا گفتند باقی نمی گذارد از چرک او چیزی قال فذلك مثل الصلوات الخمس يمحو الله بها الخطايا فرمود پس این تمثیل مذکور است نماز های پنجگانه را محو میکند خدا بآن نماز خطایا را

باب في تضييع الصلوة عن وقتها تاخیر نماز تا آنکه برود وقت آن حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا مهدي عن غيلان عن انس قال ما اعرف شيئا مما كان على عهد النبي صلى الله عليه وسلم گفت انس نمی شناسم چیزی را که بود در زمان پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در بعضی روایات آمده الا شهادة ان لا اله الا الله قيل الصلوة قال اليس ضيعتم ما ضيعتم فيها گفته شد بانس نماز خود باقیست پس چون میگوئی که هیچ چیز باقی نمانده است تفسیر نماز گویا از آنجهت است که عمده عبادات است و گرنه غیر آن نیز دیگر مثل روزه و حج بلکه زکوة هم باقی بود و است گفت آیا نیست که ضایع کردید شما چیزی که ضایع کردید شما در آن نماز گفته اند مراد تاخیر از وقت است و باین اراده مطابق می شود حدیث بترجمه باب حدثنا عمرو بن زرارة قال حدثنا عبد الواحد بن واصل ابو عبيدة الحداد عن عثمان بن ابي رواد اخي عبد العزيز قال سمعت الزهري يقول دخلت على انس بن مالك بدمشق وهو يبكي فقلت ما يبكيك فقال لا اعرف شيئا مما ادركت الا هذه الصلوة وهذه الصلوة قد ضيعت میگفت زهری در آمدم بر انس بن مالک بشهر دمشق و حال آنکه انس گریه میکرد پس گفتم چه چیز میگریاند ترا پس گفت نمی شناسم چیزی را از آنچه دریافته ام از ارکان مسلمانی مگر این نماز یعنی از ارکان اسلام که دایم باید کرد و این نماز هم بتحقیق ضایع کرده شده باخراج آن از وقت انس شکایت کرده است از امرای ولید که در شام بودند از قبل تضییع و گریه انس ظاهر آنست که این نا مقیدان در غیر وقت مستحب میکردند نه آنکه در اول وقت نمیکردند وقال بكر بن خلف حدثنا محمد بن بكر البرساني قال اخبرنا عثمان بن ابي رواد نحوه یعنی اینحدیث بحسب معنی از این طریق هم از عثمان بن ابی رواد رسیده است

باب المصلي يناجي ربه مصلی مناجات میکند و کلام میکند بخدا تعالی هر ترجمه این باب بکتاب مواقیت الصلوة مناسبتی ندارد مگر آنکه گوئیم در این باب بیان یافته که وقت نماز وقت مناجات پروردگار است پس نماز را به حضور دل کامل ادا باید کرد تا مناجات بوجه احسن حاصل شود حدثنا مسلم بن ابراهيم قال حدثنا هشام عن قتادة عن انس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ان احدكم اذا صلى يناجي ربه فلا يتفلن عن يمينه ولكن تحت قدمه اليسرى گفت انس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بتحقیق یکی از شما وقتی که نماز میگذارد سخن میکند با پروردگار خود پس آب دهن نیندازد از جانب دست راست لیکن انداز زیر پای چپ وقال سعيد عن قتادة لا يتفل قدامه او بين يديه ولكن عن يساره او تحت قدمه وگفت شعبه آب دهن نیندازد پیش خود یا میان هر دو دست هر دو یک معنی است در لفظ راوی شک کرده است لیکن انداز جانب چپ یا زیر پای خود وقال شعبة لا يبزق بين يديه ولا عن يمينه ولكن عن يساره او تحت قدمه وگفت شعبه بن حجاج که او از ائمه حدیث گر نیست نینداز و مصلی پیش روی خود نیز است لیکن از جانب چپ یا زیر پای خود وقال حميد عن انس عن النبي صلى الله عليه وسلم لا يبزق في القبلة ولا عن يمينه

صحیح الاسلام | کتاب الوضوء

گفته اند قول وی تعالی در حدیث ... لوده و در بیا نیدن دست تراکمل مسح اعتبار کنند لیس بسودن دست بسر اگر چه ... باشد از جهت فرض ... و مالک قایل باستیعاب است وارجلکم الى الكعبين متعلق است با غسلوا ... چنانچه جمعی از قراء خوانده اند بجر بر رعایت جوار چنانچه دیگران خوانده اند یعنی بشوئید پاهای خود را تا هر دو شتالنگ و ... سنت شایعه و عمل صحابه و قول اکثر ... مسح پا باجماع ... قال ابو عبد الله گفت ... وبين النبي صلى الله عليه واله وسلم ان فرض الوضوء مرة مرة بیان کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم که تحقیق فرض وضو در کتاب مجید یک بار شستن است ... مرتبه و وضو کرده است نیز آنحضرت ... اعضا را ... تلیثا تلثا ... سه بار ... زمین ... وضو ... یعنی اول بیان فرض است و ثانی بیان جواز یا استحباب و ثالث سنت است ولم يزد على ثلث و زیاده نکرده آنحضرت بر سه بار و در هیچ حدیث نیامده که بر سه افزوده باشد بلکه در اکثر روایت کسی که زیاده کرد بد کرد و ظلم و تعدی نمود وكره اهل العلم الاسراف فيه و مکروه داشته اند علما اسراف را در وضو بشمار نیست بلکه از بعضی صحابه و تابعین آمده در وضو نیز اسراف چه باشد اگر چه در کنار رود باشد ... وان يجاوزوا فعل النبي صلى الله عليه واله وسلم و آنکه در گذرند از عدد فعل پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم ... امام احمد و اسحاق و غیرهما گفته اند جایز نیست زیاده بر سه بار و امام شافعی گفته دوست ...

بکر عن لیسار او تحت ته حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا یزید بن ابراهیم قال حدثنا قتادة عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اعتدلوا فی السجود ولا یبسط ذراعیه کالکلب. تحقیق فرمود آن حضرت اعتدال کنید در سجود چنانکه هر دو کف دست

بر زمین نهد و آرنج ها را بردارد و پیش پهلو جدا نماید و شکم از ران دور دارد در سجود زمین قرار گیرد و انگشتان دو ذراع خود را مانند سگ وا اذا بزق

فلا یبزقن بین یدیه ولا عن یمینه فانه یناجی ربه. در توجیه و تطبیق این دلیل به باب آنکه جانب دست راست نکند بلکه بجانب چپ

تطلیق تمام است یا رب مگر آنکه گوئیم که ممانعت بجانب دست راست و پیش روی تنها بوده از جمله آداب است و مصلی در این وقت که مناجات

می کند باید که تا ادب با حق ادب باشد **باب** الابراد بالظهر فی شدة الحر در بیان استحباب سرد کردن وقت و تاخیر نماز ظهر

حدثنا ایوب بن سلیمان قال حدثنی ابو بکر عن سلیمان قال قال صالح بن کیسان حدثنا الاعرج

عبد الرحمن وغیره عن ابی هریرة ونافع مولی عبد الله بن عمر عن عبد الله بن عمر انهما حدثاه یعنی ابو هریره و ابن عمر

حدیث کردند آنکه اعرج و نافع حدیث کردند عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال اذا اشتد الحر فابردوا بالصلوٰة

فان شدة الحر من فیح جهنم. پیغمبر خدا فرمود وقتی که سخت شود گرمی پس خنک کنید وقت را بنماز پیشین و تاخیر کنید آنرا فان شدة الحر من فیح جهنم

یعنی سختی گرما از دم کشیدن آتش دوزخ است یعنی این باعث غضب الهی است پس بترسید از آن و نیز سختی گرمی موجب سلب

خشوع و آثار مردم است در اجتماع و حضور مساجد و با قطع نظر ازین این منع و تعلیل از جانب شارع است ای تردد و معنی آن

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن المهاجر ابی الحسن سمع زید بن وهب عن ابی ذر قال اذن مؤذن النبی صلی الله علیه وسلم الظهر فقال ابرد ابرد او قال انتظر انتظر. تحقیق شان

است گفت ابو ذر اذان گفت مؤذن پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا بر وی یا اراده اذان کرد چنانکه در روایت دیگر واقع شده پس

فرمود آن حضرت خنک کن یا فرمود انتظار کن انتظار کن پوشیده نماند که چون اذان اعلام حضور مردم است پس امر

ابراد موجب تاخیر نماز است یعنی گوئیم مراد از اذان اقامت است چنانکه در حدیث ترمذی آمده فاراد بلال ان یقیم بهر تقدیر

مقصود تاخیر ادای نماز است وقال شدة الحر من فیح جهنم فاذا اشتد الحر فابردوا عن الصلوٰة فرمود سختی گرمی از دم دوزخ

است پس وقتی که سخت کند گرما پس خنک کنید نماز را تا شارت است که عن بمعنی باست یعنی تاخیر کنید نماز را در خنکی گذارید ظهر را حتی

رأینا فیء التلول ابو ذر گوید پیغمبر فرمود آن حضرت به تبرید تا آن وقت که دیدیم ما سایه تلها ای ریگ و غیر آن را و این نهایت تاخیر است زانکه

تلهای ریگ چون پهن می باشد و ارتفاع و انتصاب کمتر دارد فی زوال بازودی ظاهر نمی شود و سایه آن آخر های ظل شلین میتواند بود

حدثنا علی بن عبد الله المدینی قال حدثنا سفیان قال حفظناه من الزهری عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة

عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال اذا اشتد الحر فابردوا بالصلوٰة فان شدة الحر من فیح جهنم ترجمه مکرر شده است واشتکت النار

الی ربها فقالت یا رب اکل بعضی بعضا فرمود شکایت کرد آتش بسوی پروردگار خود پس گفت ای پروردگار خورد بعض من

بعضی را. شکایت آتش پروردگار خود را اختیار با بیان آنست که محمول بر حقیقت است بمعانی که الله تعالی در وی خلق کرده یا آنچه

لازم گفت رشنو داست و نوری تصویب کرده آنرا میگوید که آتش به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در بعض جاها بسیار واقع شده

است که ارنی بصراطی که بر پشت دوزخ است مسلمانان بگذرد و آتش میگوید بگذر ای مسلمان که نور تو گشت زبانه مرا یا محمول

است بر مجاز میگویند شکایت آتش مجاز است از جوش و خروش او و اکل بعض مر بعض مجاز است از ازدحام اجزای ناری و تنفس

عبارت است از برآمدن حرارت از دوزخ. فاذن لها بنفسین نفس فی الشتاء ونفس فی الصیف پس اذن داد او را پروردگار

تیمم با مرد طهارت نیست مقصود حدیث است که تصدیق کند بروی قربت ابرای حدیثی که وارد شده وضو بر وضو نور است بر نور ولیکن این حدیث ضعیف است و شاید که اشارت کرد سولت تا بیعت این بنا بود آگر یا مرد که ای ماند علو چیزی که رسیده است آنرا آب در ملاقات شوید یا آنرا تنظیف باک نکن کرشک سطاری باشد بعد فراغ دیگر شود یا واجب گردد حال البسی وسواس که مذموم است کذا فی الفتح

باب لا تقبل صلوٰة بغیر طهور این اثر حدیث است که روایت کرده آن را مسلم وغیره دیگر چون بر شرط مولف نبود اقتصار بر ذکر آن در ترجمه نمود یعنی مقبول در شرع و صحیح نمی شود نماز بی طهارت طهور بضم معنی مصدر است تمام از وضو و غسل و تیمم ای که بیان طهارت کند و بار آنرا بنجاست **حدثنا** اسحق بن ابراهیم الحنظلی انکار مجهول به ابن راهویه قال اخبرنا عبد الرزاق بن همام قال اخبرنا معمر بن راشد عن همام بن منبه بفتح میم و فتح نون و تشدید باء موحده مکسوره انه سمع ابا هریرة یقول قال رسول الله همام شنید ابا هریره را میگفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تقبل صلوٰة من احدث حتی یتوضأ قبول کرده نمی شود و درست نمی افتد نماز کسی که حدث کرده تا آنکه طهارت کند بوضو حقیقی که به آب کند یا حکمی که تیمم باشد نزد عدم قدرت بر آب و بر تیمم نیز وضو اطلاق کرده اند چنانکه در روایت نسائی آمده فرمودند آنکه فرمود خاک پاک وضوء مسلمان است اگرچه آب ده سال نیابد و مراد آنست که نماز در وقت حدث تا هنگام وضو که مقبول نباشد تا آنکه وضو فاحث عدم قبول تا حدث است و بعد از وضو نماز سابق جائز باشد کما بمعنی هم خلاف مفهوم عبارت در خوف و هم خلاف اجماع است و مراد از حدث نماز که یعنی نماز نکند که میکرد در حدث خود درست نباشد تا آنکه وضو کند و بعد وضو اگر تمام کند و با شرایطی که معلوم شده درست باشد نیز مراد از حدث اصغر است لسر نیز حتی پیر شنا قال رجل من حضرموت گفت مردی از حضرموت ما الحدث یا ابا هریرة چیست حدث که ایشان نقض وضو است یا ابا هریرة

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

مگر بتقش یک نفس در زمستان و نفسی در تابستان فهو اشد ما تجدون من الحر و اشد ما تجدون من الزمهریر

پس هر سختی که یابید از گرمی بود از نفس تابستانی سخت ترین چیزیست که می یابید از نهایت سردی بود از نفس زمستانی

زمهریری که برودت آن سخت تر است از همه برودتها سیوطی گوید امر کرد با خیر در شدت پس آنکه ایشم از فیح جهنم است

شدت غلیان شد گرم وقت صبح و بطلوع آفتاب تا خیر حدثنا

عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنا ابو صالح عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ابردوا

بالظهر فان شدة الحر من فیح جهنم تابعه سفیان ویحیی وابو عوانة عن الاعمش متابعت کرده است حفص را ابن راوی

اعمش **باب الابراد بالظهر فی السفر** حدثنا آدم بن ابی ایاس قال حدثنا شعبة قال حدثنا

مهاجر ابو الحسن مولی لبنی تیم الله قال سمعت زید بن وهب عن ابی ذر الغفاری قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی سفر

فاراد المؤذن ان یؤذن للظهر فقال النبی صلی الله علیه وسلم ابرد گفت ابوذر بودیم با پیغمبر خدا رحمت

کناد خدا بروی در یک سفری پس خواست موذن اینکه اذان گوید برای نماز ظهر پس فرمود پیغمبر خدا سرد کن ثم اراد ان یؤذن

فقال له ابرد حتی رأینا فیء التلول پس باز خواست موذن که اذان گوید پس فرمود مراد او را خنک کن تا آنکه دیدیم سایه

فقال النبی صلی الله علیه وسلم ان شدة الحر من فیح جهنم فاذا اشتد الحر فابردوا بالصلوة

تتفیأ تتمیل یعنی ابن عباس در تفسیر قوله تعالی یتفیؤ ظلاله گفته معنی آن تتمیل است یعنی میل کند و برگردد

الظلال ای تنقلب یعنی برگشت سایه **باب وقت الظهر عند الزوال** در بیان آنکه ابتدای وقت نماز پیشین نزد زوال

آفتاب است جانب مغرب وقال جابر کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی بالهاجرة گفت جابر بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا

بروی که نماز میکرد در نیم روز یعنی بعد نیم روز حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی انس بن مالک ان

رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج حین زاغت الشمس فصلی الظهر زهری گوید خبر داد مرا انس بن مالک که تحقیق پیغمبر خدا

رحمت کناد خدا بروی بیرون آمد از خانه هنگامی که میل کرد و برگشت آفتاب از اعلای درجهٔ ارتفاع جانب مغرب شیخ ابو طالب

مکی در قوت القلوب میگوید که آفتاب را سه زوال است یک زوالی است که آنرا جز خداوند سبحانه نمیداند و یک زوالی است که ملائکه مقرب

میدانند و دیگر زوالی است که مردم آنرا می شناسند و حدیثی نقل کرده که آنحضرت از جبرئیل پرسید که زوال آفتاب شد گفت لا نعم

پرسید این کلام که دلالت بر تناقض کرده است چه معنی دارد گفت در میان گفتن من لا نعم آفتاب باندازه سال راه قطع کرد پس گزارد نماز ظهر

فقام علی المنبر فذکر الساعة فذکر ان فیها امورا عظاما پس ایستاد آنحضرت بر منبر و یاد کرد قیامت را و ذکر کرد که تحقیق در آن

روز امور عظیمه است ثم قال من احب ان یسأل عن شیء فلیسأل پس فرمود کسی که دوست دارد اینکه پرسد از چیزی پس بپرسد

از من فلا تسألونی عن شیء الا اخبرتکم ما دمت فی مقامی هذا پس نمی پرسید مرا از چیزی مگر آنکه خبر دهم شما را مادامی که هستم

گویا درین وقت بر آنحضرت مکشوف شده بود علم کلی فاکثر الناس فی البکاء پس بسیار افتادند مردم در گریه از شنیدن

قیامت و ترس نزول عذاب چنانکه در امتهای گذشته انبیای پیغمبران شده بود از ... پس گفت عمر رضی الله عنه رضینا بالله ربا

الخ واکثر ان یقول سلونی و بسیار کرد این که میفرمود بپرسید مرا فقام عبد الله بن حذافة السهمی فقال من ابی قال

ابوک حذافة پس برخاست عبد الله بن حذافه پس گفت کیست پدر من فرمود پدر تو حذافه است

ثم اکثر ان یقول سلونی فبرک عمر علی رکبتیه فقال رضینا بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد نبیا فسکت

پس بسیار دلگیر بود پس سید پس نشست عمر رضی الله عنه بر زانو های خود از مشاهده حال و شورش آن حضرت که درین وقت دیدکه مبادا موجب نزول عذابی گردد پس تجدید ایمان کرد و گفت راضی شدیم بخدا پروردگاری او و راضی شدیم باسلام از روی دین و بمحمد و در حالی که نبی است یا از روی نبوت پس سکوت فرمود آنحضرت ثم قال عرضت علی الجنة والنار آنفا فی عرض هذا الحائط فلم ار کالخیر والشر پس فرمود نموده شد مرا بهشت و دوزخ همین لحظه در جانب این دیوار این رویت بهشت و دوزخ یا مرفع پرده بود که درمیان مردم بهشت و دوزخ است یا مثال از آنها نمودار گردید یا مراد دیدن اهل بهشت و دوزخ است والله اعلم پس ندیده ام هرگز نیکوئی که سبب دخول بهشت است و بدی که سبب در آمدن دوزخ است یا مطلقا نیکیها و بدیهای اعمال مردم درین وقت کشف شد **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن ابی المنهال عن ابی برزة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی الصبح واحدنا یعرف جلیسه ویقرأ فیها ما بین الستین الی المائة گفت ابو برزه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم میگذارد نماز صبح و حال آنکه یکی از ما می شناخت همنشین خود را یعنی در تاریکی بسیار نمی بود و میخواند آن حضرت دران نماز آیات قرآنی چیزی که میان شصت و بالا تر از شصت تا صد آیت یعنی از شصت کم نبودی و زیاده تا صد آیت بودی ویصلی الظهر اذا زالت الشمس و میگذارد نماز پیشین وقتی که زوال یافتی آفتاب والعصر واحدنا یذهب الی اقصی المدینة ثم یرجع والشمس حیة و میگذارد نماز عصر را و حال آنکه یکی از ما میرفت تا نهایت آبادانی مدینه باز می آمد بمنزل خود که در اقصی مدینه بود جانب مسجد نبوی بعد از فراغ از نماز و حال آنکه آفتاب زنده بودی یعنی در رنگ و گرمی او تغیری نمی بود و بعضی مردم در معنی حدیث این رفته اند که پس از نماز میرفت باقصی مدینه و باز می آمد بمسجد و آفتاب زنده بودی و این خلاف است در روایات دیگر صریح است که همین یکبار برگشتن بمنزل مراد است ونسیت ما قال فی المغرب ابو منهال گوید فراموش کردم چیزی را که گفته است ابو برزه در نماز مغرب ولا یبالی بتاخیر العشاء الی ثلث اللیل ثم قال الی شطر اللیل و باک نمیداشت بتاخیر نماز عشا تا سوم حصه شب پس گفت تا نصف شب باک نداشتی یعنی وقت مستحب و مختار تا ثلث شب یا نصف شب است و گرنه از احادیث صحیحه ثابت شده که وقت عشا تا طلوع صبح صادق است وقال معاذ قال شعبة ثم لقیته مرة فقال او ثلث اللیل گفت معاذ گفته است شعبه پس ملاقات کردم ابا منهال را یکبار گفت یا ثلث لیل است یعنی یکبار جزم کرد و گفت تا نصف شب است بار دیگر تردد کرد در ثلث و نصف **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا خالد بن عبد الرحمن قال حدثنی غالب القطان عن بکر بن عبد الله المزنی عن انس بن مالک قال کنا اذا صلینا خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم بالظهائر سجدنا علی ثیابنا اتقاء الحر گفت انس بودیم ما وقتی که نماز میگذاردیم پس پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بر وی بنیم روزها یعنی نماز ظهر سجده میکردیم بر جامهای خود از جهت باز ماندن از گرمی مراد غیر جامه که بر بدن متصل باشد و متحرک شود بحرکت او **باب** تاخیر الظهر الی العصر در جواز تاخیر نماز ظهر تا وقت عصر قسطلانی گفته یعنی که ظهر را تا خیر کنند تا آن وقت که بعد از فراغ آن وقت نماز دیگر در آید انتهی در حدیث مذکور جمع در مغرب و عشا نیز واقع شده و مؤلف در ترجمه عجب که تعرض بآن نکرده است **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد هو ابن زید عن عمرو بن دینار عن جابر بن زید عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی بالمدینة سبعا وثمانیا الظهر والعصر والمغرب والعشاء مرویست از ابن عباس که تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی نماز کرده بمدینه هفت رکعت و هشت رکعت یکبارگی ظهر و عصر هشت رکعت و مغرب و عشا هفت رکعت در کلام لف و نشر غیر مرتب است فقال ایوب لعله فی لیلة مطیرة قال عسی پس گفت ایوب سختیانی شاید که این جمع در شب بسیار باران باشد مراد شب و روز است بقرینه ظهر و عصر گفت جابر قریب است که چنین باشد یعنی

شیخ الاسلام | كتاب الوضوء

حدثنا علی ابن عبد الله قال حدثنا سفیان ابن عیینة قال حدثنا الزهری عن سعید بن المسیب وعن عباد بتشدید موحده بن تمیم ابن زید بن عاصم انصاری تابعی است بر قول مشهور وی از برادر زاده صحابی شمرده ومن عمه سعید و عباد هر دو روایت دارند از عم عباد که ابن زید بن عاصم انصاری است گفته شد ... انه شکا الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الرجل الذی یخیل الیه انه یجد الشیء فی الصلوة ثم عباد شکایت کرد بسوی پیغمبر خدا مردی را که خیال کرده میشود بسوی وی که وی یابد چیزی را که در نماز ... اخراج ریح ...

جمع کرد بجہت مشقتی کہ در حضور مسجد مرتبہ بعد اخری بود خصوص بر مردی کہ منزلہای شان دور بود و بدین رفتہ اند شافعی و مالک رحمہم اللہ تعالی اما مراد ازین بامر عشا بجہت خصوصیت کہ در تعیین اوقات واقع شدہ صرف کرد اما این حدیث که خبر داده است از ظاهر آن بانکه تاخیر کرد آن حضرت نماز ظہر را تا آخر وقت او و عصر را ادا کردہ بود در اول وقت که بصورت جمع واقع شدہ همچنین مغرب و عشا را و باین معنی مطابق میشود حدیث مر ترجمہ باب را که گفت تاخیر کرد ظہر را تا وقت عصر مگر جمع ازین مراد است جمع تقدیم باشد یعنی عصر را وقت ظہر ادا کنند و موافق نمی باشد برین تقدیر ترجمہ اگر باز گویی اگر گویی از کجا دانسته شد که تاخیر عصر توان کرد که بر داعدا ازین دو نماز در وقت خود باشد عمرو بن دینار گوید گفتم جابر را گمان میبرم تاخیر کرد ظہر را و تعجیل کرد عصر را و تاخیر کرد مغرب را و تعجیل کرد عشا را گفت جابر من نیز برین گمان دارم جواب گویم اگر بصورت جمال این نماز ها بود و نیز روایت کرد ابن عباس لفظ جمیعا چنانکه در باب وقت مغرب بیاید یعنی پرشیده نماند که با وجود این صورت این خبر فائدہ جدید دارد و مؤلف رحمہ اللہ ذکر وقت نماز ظہر با قاسم اول وقت میگذارد و در غیر این حدیث معلوم نشده که تا آخر حقیقی بہت گذارده باشد و عصر را متصل آن ادا کرده همچنین در مغرب و عشا بجهت بیوسته که مغرب را اول وقت میگذارد و تاخیر عشا تا ثلث شب مستحب داشته اند و جمیعا گر ابن عباس گفته حقیقت برین صورت صادق می آید و مناسبت آن نیست بلکه معلوم شد که قصد مؤلف نیز همان معنی است که گفته شد و قسطلانی نیز در شرح ترجمه بر وفق شارح تراجم جائز اختیار کرده چنانکه دانستی

باب وقت العصر یعنی بیان وقت نماز عصر **حدثنا** ابراهیم بن المنذر قال حدثنا انس بن عیاض عن هشام عن ابیه ان عائشة قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی العصر والشمس لم تخرج من حجرتها گفت عائشه بود پیغمبر خدا که رحمت کناد خدا بر وی میگذارد نماز عصر را و حال آنکه سایه آفتاب بیرون نمی آمد از حجره او یعنی آنست معنی حجره او و این دلالت دارد بر آنکه آفتاب بلند میبود اما آنکه این حال نمی باشد مگر متصل خلل شخص مثل محل ترتف است و تا آنکه حیثو و که در حجره عائشه جانب مغرب بود و حجره صغیر بود چون آفتاب نزدیک تر بافق شد سایه آفتاب بیشتر بر روی تیول می بود بخلاف آنکه وقت عصر را بعد از خاطر نشین میگرد اند آنچه خواهد بود **حدثنا** قتیبة قال حدثنا اللیث عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلی العصر والشمس فی حجرتها لم یظهر الفیء من حجرتها گذارد نماز عصر را آن حضرت و حال آنکه آفتاب در حجره عائشه بود و بلند بود و سایه آفتاب ظاهر نمی شد **و** قال ابو اسامة عن هشام من قعر حجرتها گفت ابو اسامه از هشام بزیادتی لفظ قعر یعنی از بن **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا ابن عیینة عن الزهری عن عروة عن عائشة قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یصلی صلوة العصر والشمس طالعة فی حجرتی لم یظهر الفیء بعد گذارد آن حضرت نماز عصر و حال آنکه آفتاب طالع بود در حجره من و ظاهر نمی شد سایه آفتاب هنوز قال ابو عبد اللہ گفت مؤلف رحمه اللہ قال مالک ویحیی بن سعید وشعیب وابن ابی حفصة والشمس قبل ان تظهر یعنی آفتاب در حجره او بود پیش از آنکه بلند شود و بر دیوار بر آید و درین روایات نسبت ظهور با آفتاب داده و در روایت سابق نسبت بفیء داده و گویند چون نسبت با آفتاب دهند معنی بلند شدن است **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد اللہ قال اخبرنا عوف عن سیار بن سلامة قال دخلت انا وابی علی ابی برزة الاسلمی گفت سیار در آمدم من و پدر من بر ابی برزه اسلمی فقال له ابی کیف کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی المکتوبة پس گفت پدر من ابی برزه را که چه وقت میگذارد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرائض را فقال کان یصلی الهجیر التی تدعونها الاولی حین تدحض الشمس پس گفت میگذارد هجیر یعنی نماز ظهر را که میخوانید شما آنرا نماز پیشین هنگامی که زائل میشد

كتاب الوضوء | شيخ الاسلام

واسد عسلم **باب** التخفيف فی الوضوء جواز سبکی کردن در وضو یعنی عدم مبالغه در تکثیر آب و رعایت سنن و آداب **حدثنا** علی بن عبد اللہ المدینی قال حدثنا سفیان ابن عیینة عن عمرو ابن دینار مکی قال اخبرنی کریب بتصغیر کرب ابن ابی مسلم قرشی مولی عبد اللہ بن عباس کنیت وی ابی رشدین است بکسر راء و لام هر دو و سکون در میان شین معجمه ساکن و نون لو تقیه ساکنه سه نقطه دار ست عن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ واله وسلم نام حتی نفخ ثم صلی درستی که آن حضرت خسپید تا آنکه دم کرد در خواب چنانکه می باشد بیشتر نماز گزارد یعنی بی آنکه وضو کند این را سفیان بطریق اختصار از حدیث طول شده روایت کرد و ربما قال چنانکه گفته است سفیان بطریق اختصار و حکایت اجمال این عبارتست اضطجع حتی نفخ ثم قام فصلی **ح** و ما رگشید تا آنکه دم کرد بیستر ابستاده نماز گذارد و تحویل سند است **حدثنا** سفیان مرة بعد مرة علی بن مدینی گوید بیستر حدیث کرد ما را این حدیث سفیان بار دیگر بتفصیل بعد از بار اول که بطریق اختصار و اجمال آورده بود عن عمرو عن کریب عن ابن عباس انه قال بت عند خالتی میمونة لیلة گفت ابن عباس گذراندم نزد خاله خود ام المؤمنین میمونه یک شب فقام النبی صلی اللہ علیہ واله وسلم من اللیل پس ایستاد آنحضرت پاره از شب و در بعضی روایات تمام بود فقام فلما کان بیان و تفصیل سابق است فی بعض اللیل قام رسول اللہ پس هرگاه بود در پاره شب برخاست پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ واله وسلم فتوضأ من شن معلق وضوء خفیفا پس وضو کرد از مشکی کهنه آویخته وضوی سبک اگرچه سه بار نگرد شن بفتح شین معجمه و تشدید نون مشک کهنه یخففه عمرو یقلله وصف میکرد وضو را عمرو بن دینار بخفت در کیفیت غسل باکتفا بمرة و اجب و قلت در کمیت مرات آب باقتصار بر کیا دما تام فصلی و ایستاد آنحضرت و نماز گذارد نخواهد پس حضرت خود و حذف کردم تا آنکه آنحضرت فقمت عن یساره پس ایستادم جانب راست وی و ربما قال سفیان و بسا گفته سفیان عن شماله بجای عن یساره فحولنی فجعلنی عن یمینه پس گردانید مرا از جانب چپ

آفتاب دیر میکرد از پیا نماز سیان بسوی مغرب ظهرا صلوة اولی بعنی از نمازها که اول نمازی که آن حضرت بجبرئیل گزارده ويصلي العصر ثم يرجع احدنا الى رحله في اقصى المدينة والشمس حية و میگزارد نماز عصر پس از فراغ از نماز باز میگشت یکی از ما بسوی منزل خود که در منتهای شهر مدینه بود و حال آنکه آفتاب زنده بودی یعنی روشن و تابان ونسيت ما قال في المغرب سيار گفته فراموش کردم من چیزی را که گفته ابو برزه در وقت نماز مغرب وكان يستحب ان يؤخر من العشاء التي تدعونها العتمة و بود آن حضرت دوست میداشت اینکه تاخیر کرده شود از وقت عشا آنکه میخوانید شما آنرا عتمه که بمعنی تیرگی است وكان يكره النوم قبلها والحديث بعدها و بود آنحضرت که ناخوش میداشت خواب کردن پیش از ان نماز و سخن کردن بعد از ان مراد حدیث لاطائل و سخن دنیا است وكان ينفتل من صلوة الغداة حين يعرف الرجل جليسه ويقرأ بالستين الى المائة و بود آنحضرت که برمیگشت از نماز صبح یا التفات میکرد بمقتدیان هنگامی که می شناخت مرد همنشین خود را و میخواند درین نماز شصت آیت قرآنی تا صد آیت ازین حدیث معلوم میشود که ابتدای نماز صبح از غلس و اول وقت طلوع صبح میکرد و باین تمسک شده اند شافعیه در مستحب داشتن ابتدای نماز در اول وقت صبح و تحقیق که حنفیه را ایند در باب وقت الفجر مذکور خواهد شد **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك قال كنا نصلي العصر ثم يخرج الانسان الى بني عمرو بن عوف فيجدهم يصلون العصر گفت انس بودیم ما که میگزاردیم نماز عصر پس بیرون میرفت انسانی بسوی قبیله بنی عمرو پس می یافت ایشانرا که میگزارند نماز عصر منزلهای این قبیله بر دو میل از مدینه بود و در سبب تاخیر این جماعه گفته اند که ایشان اهل عمل و مزارعان بوده اند بعد از فراغ از اعمال خود آماده نماز می شدند و اخیر وقت نماز میگزاردند نووی گوید که این حدیث صریح است در آنکه اول وقت عصر بعد از ظل مثل است انتهى و در صریح بودن این حدیث درین معنی تامل است فافهم **حدثنا** ابن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا ابو بكر بن عثمان بن حنيف قال سمعت ابا امامة يقول صلينا مع عمر بن عبد العزيز الظهر ثم خرجنا حتى دخلنا على انس بن مالك فوجدناه يصلي العصر گفت ابوبکر بن عثمان شنیدم ابا امامه را که میگفت گزاردیم با عمر بن عبد العزیز نماز ظهر را پس برآمدیم تا آنکه درآمدیم بر انس پس یافتیم او را که میگزارد نماز عصر فقلت يا عم ما هذه الصلوة التي صليت قال العصر وهذه صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم التي كنا نصلي معه پس گفتم با انس ای عم کدام نماز است که گزاردی گفت نماز عصر است و این نماز در وقت نماز پیغمبر خدا است رحمت کناد خدا بروی آنکه بودیم ما که میگزاردیم با آنحضرت **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن انس بن مالك قال كنا نصلي العصر ثم يذهب الذاهب منا الى قباء فياتيهم والشمس مرتفعة گفت انس بودیم ما که نماز عصر میگزاردیم پس میرفت رونده از ما بسوی مسجد قبا پس می آمد اهل قبا را و حال آنکه آفتاب بلندی بود و قبا بر سه میل است از مسجد مدینه کرمانی از نعیمی نقل کرده که صحیح بدل قبا عوالی است اینچنین روایت کرده اند اصحاب ابن شهاب همه ایشان غیر از مالک در موطاء او متفرد است بذکر قبا و گفته اند که مالک وهم کرده است درین روایت و این معنی خالی از اشکال نیست قسطلانی از ابن عبد البر نقل کرده که صواب عوالی است و قبا وهم از مالک است و اصحاب زهری بیچ یکی از ایشان قبا روایت نکرده و مواخذه کرده اند برین که روایت کرده ابن ذئب از زهری الی قبا **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال حدثني انس بن مالك قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي العصر والشمس مرتفعة حية میگزارد آن حضرت نماز عصر را و آفتاب بلند بودی و روشن و تابان فيذهب الذاهب الى العوالي فياتيهم والشمس مرتفعة پس میرفت رونده بسوی عوالی یعنی جانب بلندیهای مدینه پس می آمد اهل آنرا و آفتاب بلند بودی وبعض العوالي من المدينة

تابعی کی و بیمار و صحابی است یقینا گفت عمر و بعیت تصدیق نباید حکایت سفیان شنیدم حبیب را گفت رؤيا الانبياء وحي خواب پیغمبران وحی می باشد مگر خفتن قسم از وحی است چنانکه در کتاب التوحید از انس بیاید لیس الرؤیا بیمار بود دل عرضه دهی بیکونه صورت می بست که قال ابو بستر خوانده و بیمار از استشهاد روایت عبید ابن آن مانی ارى في المنام اني اذبحك حکایت از مقولات ابراهیم است بر سر خود علیه السلام برگزینی قسم بکواب تحقیق سخن مخ سکوتی است پیش آنکه انعل ما تومر گفت ای پدر بکن آنچه امر کرده شده پس اگر خواب پیغمبران وحی نبودی چه قسم بار زنی اسمعیل بیمار شدی وحی گفت اسمعیل افعل تو شد سر را

باب اسباغ الوضوء تمام کردن وضو یعنی رسانیدن آب بجمیع اعضا بطور یکه بخوبی که هیچ جزوی از ان اعضا محدود ان مهمل نماند و قد قال ابن عمر اسباغ الوضوء الانقاء و تحقیق گفت ابن عمر اسباغ وضو پاک کردن است ظاهرا مراد آنست که اعضاء وضو را بخوبی بشویند که انچه از ناک و غیره امور عارض شده همگی صاف و شسته گردند اگر کراهت و تحقیق از نجاست بر بود و گرنه معنی پاک کردن از حدث که مرفوع اصل وضو است انقدر فایده نمید و توانند که مراد از اسباغ اکمال آن بمراعات سنن و آداب باشد در کیفیت کمیت از ابن عمر باسناد صحیح مروی است که تحقیق وی می شست هر دو پا را در وضو هفت بار گویا ابن مبالغه در آن در سایر اعضا بجهت بودن آن محل چرکین است غالبا چه ایشان برهنه پا میگردیدند و نقل عسقلانی و اشکال کرده اند در آن بحدیثی که مروی است که زیاده بر سه ظلم و تعدی است و جواب میتوان گفت که ظلم و تعدی در حق کسی است که سه بار را سنت نداند اما اگر سه بار را سنت داند و بعضی اعضا را برای ترجیح از لوث که در سنگ بار خوب پاک نشوند زیاده شوید مبالغه نماید و باز معنی اسباغ نخواهد بود و آنکه گفته اند این از قبیل وضو بر وضو و نور علی نور است مانحن فیه ما ذکر است **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن موسى بن عقبة بن ابي عياش مدنی تابعی صاحب مغازی مولی آل زبیر بن عوام عن كريب مولى ابن عباس عن اسامة بن زيد بن حارثة کلبی مدنی مولی پیغمبر خدا حب ابن حب وی صلی الله علیه وسلم سنه پنجاه و چهار و در مناقب مذکور شود انه سمعه يقول دفع رسول الله شنید کریب اسامه را که میگفت بازگشت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم من عرفة از عرفه که نام مکانی مخصوص است چنانچه کرمانی نقل کرده و در احادیث استعمال در معنی بیشتر است اگر چه در صحاح و قاموس و صراح و

علی اربعة امیال و نحو ها و بعض عوالی از مدینه چهار میل است یا شش این مسافت بر تشدید نماند که ایمه حدیث و امثال آن که مولف رح ایراد کرده منافاتی ندارد و بمذهب امام ابو حنیفه رحمه الله که وقت عصر را ابتدا از ظل مثلیه گفته اند زیرا که انضباط در آمده که زود بودن ظل مثلیه قریب بر نیم روز باقی میماند و رفتن بسه چهار میل بر چهار پنج ساعت بر هیچ کس تعذری ندارد و پس توانند که بعد از نماز کسی بسرعت برود و آفتاب بلند باشد با آنکه در حدیث نسبت بجمیع عوالی هم واقع نشده شاید نسبت بعضی عوالی که کمتر از چهار میل است خواهد بود و در حدیث که صاحب باب من ادرک رکعة من العصر مولف آورده چنانکه بیاید صریح است در آنکه وقت عصر بعد از ظل مثل باید که باشد که استغراق نیست در تطبیق احادیث ضرور است که از عوالی همان باید گرفت که باین وقت راست آید

باب اثم من فاتته العصر بیان گناه کسی که فوت شده او را نماز عصر حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع

عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الذی تفوته صلوٰة العصر کانما وتر اهله وماله زمود کسی که فوت میشود او را نماز عصر چنانستی که سلب کرده شده از وی اهل و مال او یا نقصان کرده شد او را اهل او و مال او و باقی ماند بی اهل و مال یعنی باید که اندوه وی از فوت این صلوٰة چون اندوه هلاک اهل و مال باشد یا برسد از فوت نماز عصر چنانکه می ترسد فوت اهل و مال را قال ابو عبد الله یتره وترت الرجل اذا قتلت له قتیلا او اخذت ماله گفت مولف ابو عبد الله این در کلام او تعلیم اشاره است بآیه کریمه و لن یترکم اعمالکم و کلام دیگر ایراد کرده از قول عرب که وترت الرجل میگوئی وقتی که بکشی مر آن مرد را کسی یا بگیری مال او را و مقصود او آنست که اهله و ماله بنصب و رفع هر دو روایت کرده اند که تر صیغه مجهول بر تقدیر نصب و تر بمعنی نقص است و مفعول میخواهد مفعول اول ضمیر مستتر است و ثانی اهل و مال عطف است بر آن تائید نصب بآیه کریمه میکند که متعدی بدو مفعول است و بر تقدیر رفع بمعنی سلب است متعدی بیک مفعول که مفعول مالم یسم فاعله است و تائید کرده این معنی را بقول عرب و ترت الرجل که متعدی بیک مفعول آمده است جمهور روات تصویب کرده اند نصب را

باب اثم من ترک العصر گناه کسی که ترک کند نماز عصر را

حدثنا مسلم بن ابراهیم قال حدثنا هشام قال اخبرنا یحیی بن ابی کثیر عن ابی قلابة عن ابی الملیح قال کنا مع بریدة فی غزوة فی یوم ذی غیم فقال بکروا بصلوٰة العصر فان النبی صلی الله علیه وسلم قال من ترک صلوٰة العصر فقد حبط عمله مروی است از ابی الملیح که گفت بودیم با بریده در غزوه در روز ابر و باران پس گفت بریده زود کنید نماز عصر را بتحقیق پیغمبر خدا رحمت کند او را بر وی فرمود کسی که ترک کند عمدا نماز عصر را بتحقیق حبط شد عمل او باطل شد ثواب اعمال او و این اطلاق تغلیظا فرموده و گرنه مقررات که غیر از شرک حبط نمی کند اعمال را بعضی گفته اند مراد بعمل کار دنیا است که موجب ترک نماز شد یعنی بی نتیجه می شود امام احمد گوید کسی که بطریق تهاون دیده و دانسته ترک کند نماز کافر است

باب فضل صلوٰة العصر درزیادتی ثواب نماز عصر

حدثنا الحمیدی قال حدثنا مروان بن معاویة قال حدثنا اسمعیل عن قیس عن جریر بن عبد الله قال کنا عند النبی صلی الله علیه وسلم فنظر الی القمر لیلة البدر گفت بودیم نزد پیغمبر خدا رحمت کند او را و سلامت باد بروی پس نگاه کرد بسوی ماه شب چهاردهم فقال انکم سترون ربکم کما ترون هذا القمر لا تضامون فی رؤیته پس فرمود بتحقیق شما خواهید دید پروردگار خود را چنانکه می بینید این ماه بدر را بی کلفت و مزاحمت یکدیگر نمی رسد شما را در دیدن آن چنانچه مزاحمت میکنید در دیدن هلال شب اول که تعمق نظر کنید و یکی دیگری را گوید که اینست و این تشبیه رویت برویت است در وضوح و کمال انکشاف نه تشبیه مرئی بمرئی فان استطعتم ان لا تغلبوا علی صلوٰة قبل طلوع الشمس وقبل غروبها فافعلوا اگر توانید که مغلوب نشوید از نمازی که پیش از طلوع آفتاب است یعنی نماز فجر و نمازی که پیش از غروب است یعنی عصر پس بکنید یعنی کاری نکنید

محکمت شد با سیاغ وضو آن تم اقیمت الصلوٰة فصلی المغرب پس تر بر پا کرده شد نماز با اذان و تکبیر پس نماز گذارد مغرب را پیشتر باز فرود آورد بار شتر خود را ثم اناخ کل انسان بعیره فی منزله پس فرود خوابانید هر آدمی شتر خود را در فرودگاه خود ثم اقیمت العشاء پس تر بر پا کرده شد نماز عشا با اقامت فصلی و لم یصل بینهما پس نماز گذارد و نماز دیگر در میان مغرب و عشا از سنن و نوافل لهذا جمع تاخیر است که مغرب را با عشا گذارند و مخصوص است نزد حنفیه جواز آن بمزدلفه و شرح و بسط آن در کتاب حج معلوم شود

باب غسل الوجه بالیدین من غرفة واحدة

شستن روی هر دو دست از یک کف آب غرفه بالفتح یکبار آب گرفتن بدست و بالضم بمعنی آبی در دست برداشته سیوطی درینجا هر دو ضبط کرده و تحقیق در حدیث حدثنا محمد بن عبد الرحیم بن ابی زهیر البزار ملقب بصاعقه بجهة سرعة حفظ و شدت ضبط سنه دو صد و پنجاه و پنج قال اخبرنا ابو سلمة الخزاعی نسبة بخزاعة بضم خا و فتح زا هر دو معجمه و بمهله قبیل البستانی از نهایة منصور بن سلمة البغدادی سنه دو صد دو بیست قال اخبرنا ابن بلال یعنی سلیمان عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن ابن عباس انه توضأ فغسل وجهه پس شست روی خود را مراد از یدی یعنی اکثر از ثلثه و دو سه و شش حسن است اقرب بیان که گذشت اخذ غرفة من ماء فمضمض بها واستنشق گرفت یک دست آب پس مضمضه کرد و استنشاق نمود مضمضه آب در دهن گردانیدن استنشاق آب در بینی کردن و در روایة تمیم یعنی مضمضه جدا آب در دهن آنچنان معلوم میشود که از یک غرفه هر دو عمل نمود ثم اخذ غرفة من ماء فجعل بها هکذا پس تر اضافها الی یده الاخری فغسل بهما وجهه پس شست هر دو دست روی خود را ثم اخذ غرفة من ماء فغسل بها یده الیمنی پس تر بار گرفت یک دست آب پس شست بدان دست راست خود ثم اخذ غرفة من ماء فغسل بها یده الیسری پس بر گرفت یک دست دیگر از آب پس شست بدان دست چپ خود را ثم مسح برأسه پس مسح کرد بسر خود ... اخذ غرفة من ماء فرش

كه سنان استطاعت است مانند خواب و شغلی که فراموشی آرد از نماز صبح و نماز عصر تخصیص باین دو نماز از جهت فضیلت وقت این دو نماز است
چنانکه معلوم شود که ملائکه درین دو وقت جمع میشوند و رفع اعمال مینمایند و قسمت رزق میکنند بعد از نماز صبح کسی بطاعت و عبادت
حاضر است مرزوق و ملطوف حق میباشد ثم قرأ فسبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس وقبل الغروب پس خواند آنحضرت این
که تسبیح کن بحال بستودگی پروردگار پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن مراد از تسبیح اینجا نماز است فسبح بفا در اکثر نسخ
این کتاب واقع شده و در بعضی بواو است و تلاوت آن چنین است قال اسمعيل افعلوا لا تفوتنكم گفته است اسمعیل که
از راویان این حدیث است در تفسیر فافعلوا الا تفوتنكم یعنی بکنید چنانکه هرگز فوت نشود از شما این نماز حدثنا عبد الله بن
يوسف قال اخبرنا مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يتعاقبون
فيكم ملائكة بالليل وملائكة بالنهار فرمود آنحضرت که جمعی می آیند بعد از جمعی دیگر در میان شما فرشتها بشب و فرشتها بروز
ويجتمعون في صلوة الفجر وصلوة العصر و جمع میشوند ملائکه شب و روز در وقت نماز فجر و نماز عصر این حدیث ناطق است که وقت نماز عصر
آخر های روز باشد تا اجتماع ملائکه شب و روز متصور باشد ثم يعرج الذين باتوا فيكم فيسألهم ربهم وهو اعلم بهم
پس عروج میکنند آنجماعه که شب گردد در میان شما پس می پرسد این ملائکه را پروردگار ایشان و حال آنکه پروردگار ایشان داناتر است
بمصلیان از فرشتها كيف تركتم عبادي فيقولون تركناهم وهم يصلون واتيناهم وهم يصلون چگونه گذاشتید
بندهای مرا پس میگویند گذاشتیم ایشان را بحالی که ایشان نماز میکنند و آمدیم ایشان را در حالی که نماز میکردند این ملائکه اخبار
از همه احوال روز میکنند لیکن چون نماز اشرف اعمال و اجل عبادات است و مکفر سیئات واقعه در میان دو نماز واقع شود در قسم
جنود بر آن جاری است ابتدا از نماز کرده اند باب من ادرك ركعة من العصر قبل الغروب باب در حکم کسی که دریافت
یک رکعت از عصر پیش از غروب حدثنا ابو نعيم قال حدثنا شيبان عن يحيى عن ابي سلمة عن ابي هريرة قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم اذا ادرك احدكم سجدة من صلوة العصر قبل ان تغرب الشمس فليتم صلاته گفت ابو هریره
فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که دریابد یکی از شما رکعتی را از نماز عصر پیش از آنکه غروب کند آفتاب پس گو تمام کند نماز را
مراد از سجده رکوع و سجود است چون رکعت تمام بسجده می شود تعبیر کرده اند آنرا بسجده و حکم کمتر از رکعت همچنین است واذا ادرك
سجدة من صلوة الصبح قبل ان تطلع الشمس فليتم صلوته و وقتی که دریابد یکی از شما سجده را از نماز صبح پیش از آنکه
طلوع کند آفتاب پس گو که تمام کند نماز را این حدیث متمسک شافعیه است که نماز فجر را طلوع آفتاب باطل نمی نماید حنفیه
ببطلان قایلند گویند که احادیث کثیره که در نهی صلوة در اوقات ثلثه نکرده و بصحت پیوسته چنانکه بیاید و آن عام است فرایض را
و نوافل را شامل اند و حکم تعارض آنست که رجوع بقیاس کنند و قیاس مقتضی آنست که در عصر جایز باشد و در فجر جایز نبود
و شافعیه در رفع تعارض گویند که احادیث وارده در نهی مخصوص بنوافل است و این تخصیص خلاف ظاهر است و ظاهر عام آنست
بی ورود مخصص صریح تخصیص روا نبود و اگر مخصوص دارند باید که قضای فوایت درین اوقات روا باشد و آخری درین معنی پیدا
نیست بعضی اصحاب ما گویند که مورد این حدیث پیش از احادیث وارده در نهی است و این حدیث ناسخ آنست و تجویز باد در عصر
بالقطع نظر از این حدیث مجوز است این چنین تقریر کرده اند علمای ما این مبحث را و بجمال در یک خلجان باقی است اول آنکه حدیث مجوزه
نص است در معنی جواز و حدیث نهی ظاهر و رسد م جواز نزد تعارض نص با ظاهر نص رجحان دارد بر ظاهر دوم آنکه در تجویز اتمام
قیاس را در برابر حدیث نهی واقع شده و حکم بنا بر قطع نظر از آن کرده اند حدثنا عبد العزيز بن عبد الله قال حدثني

و این بیان قدر مفروض است که کم از وی نا درست باشد و مضمضه و استنشاق شاید برای کمیه غسل جهره و تنبیه بر اهمیت باشد و ما ... استدلال این بطال باین حدیث بر طهوریت ماء مستعمل که این آب اول که وقت جزئی از عضو مستعمل شد اگر طهور نمی بود غسل به عضو دیگر جایز نمیشد تمام نیست زیرا که زمان انفصال آب از عضو مستغنی است باجماع بنا بر ضرورت و حکم استعمال بعد انفصال و ... است آنجا است که مسح سر بری که از دست باقی باشد تحریر کرده اند باب التسمية على كل حال وعند الوقاع بسم الله گفتن بهر حال و نزد جماع سیاق حدیث اقتضا نمود برای تسمیه وقت شروع بجماع است ... چون در وقت که بحال ادب از ذکر و قضا شهوت است مشروع بعد سایر احوال که شرعیت آن بطریق اولی معلوم شود خصوصا مثل وضو که مقدمه نماز است حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا جرير عن منصور عن سالم بن ابي الجعد يبلغ به النبي صلى الله عليه وسلم ... عن كريب عن ابن عباس رضي الله عنهما ... رفع میکند ابن عباس این حدیث را و رفع میکند ... قال لو ان احدكم اذا اتى اهله قال فرمود آنحضرت اگر یکی از شما وقتی که بیاید اهل خانه خود را و جماع کند بگوید بسم الله اللهم جنبنا الشيطان وجنب الشيطان ما رزقتنا بنام خدا شروع میکنم ... خداوندا دور دار ما را از شیطان و دور دار شیطان را از آنچه روزی کنی ما را ... فقضي بينهما ولد لم يضره پس تقدیر کرده شود میان او و اهل او فرزندی که ضرر نرساند شیطان با یذای او ... استعانت ... و رجوع ... غفلت ... گفته ... واقع شده ... بزبان عربی ... بزبان فارسی گفت ... بگوید باب ما يقول عند الخلاء آنچه بگوید نزد در آمدن ... بجای مکان خالی ... استعمال کرده شد ... باشد ... کتاب الوضوء ... باب ... تعلق بسابق ... جهت تقدیم و تاخیر ...

ليث قال حدثني ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابيه انه اخبره انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
سالم نقل کرده از پدر خود عبد الله بن عمر که وی خبر داده او را که تحقیق او شنیده است پیغمبر خدا را که میفرمود انما بقاؤکم
فيما سلف قبلكم من الامم كما بين صلوة العصر الى غروب الشمس تحقیق مدت بودن شما در حساب بآنسان که
گذشته اند پیش از شما از امتها مثل مدت میان وقت نماز عصر است تا غروب آفتاب یعنی نسبت شما با امم سابقه نسبت وقت
عصر است بتمام روز زیرا که امت گذشته عمرهای دراز داشتند بعضی سال ها عمر و مال بسیار که عمرهای ایشان دراز بود و چنانکه مدت
و اکثر عمرهای این امت در میان شصت و هفتاد است اوتي اهل التوراة التوراة فعملوا حتى اذا انتصف النهار عجزوا
فاعطوا قيراطا قيراطا داده شد اهل کتاب تورات که یهود بودند تورات را پس عمل کردند تا آنکه چون انتصف النهار
نصف روز شد عاجز آمدند از عمل پس داده شدند هر یکی جزای عمل خود را قیراطی قیراطی ثم اوتي اهل الانجيل الانجيل
و عجز ایشان عبارت از عدم قبول دین اسلام است فعملوا الى صلوة العصر ثم عجزوا
فاعطوا قيراطا قيراطا پس داده شدند اهل انجیل که نصاری اند انجیل را پس عمل کردند تا وقت نماز عصر پس عاجز آمدند
و داده شدند هر یکی قیراطی قیراطی و مدت عمرهای اهل تورات بیشتر است و عمرهای اهل انجیل کمتر از اهل تورات
انجیل ثم اوتينا القرآن فعملنا الى غروب الشمس فاعطينا قيراطين قيراطين و داده شدیم ما قرآن را پس
عمل کردیم تا آخر روز پس داده شدیم دو دو قیراط یعنی اجر یا مثل از اجر یهود و نصارا فقال اهل الكتابين اي ربنا اعطيت
هؤلاء قيراطين قيراطين واعطيتنا قيراطا قيراطا ونحن كنا اكثر عملا پس گفتند یهود و نصارا ای پروردگار
داده این جماعه را که امت محمد است دو دو قیراط و داده ما یان را یک یک قیراط حال آنکه بودیم ما از روی عمل بیشتر قال الله تعالى
هل ظلمتكم من اجركم من شيء قالوا لا قال فهو فضلي اوتيه من اشاء گفت خدای تعالی آیا کم کرده ام از اجر شما
چیزی را گفتند نه گفت پروردگار پس بدرستی که آن فضل و کرم من است میدهم آن کسی را که میخواهم این است
است که آنحضرت از روی وحی یا کشف خبر داده چنانکه از بسیار احوال قیامت خبر داده است و در تطبیق این حدیث بر ترجمه
که شارح تراجم گوید مناسبت ترجمه ماخوذ است از قول الى الغروب که دلالت دارد بر آنکه وقت عصر تا غروب است پس کسی که پیش
از غروب یک رکعت یافت و وقت عصر یافت پس باید که تمام کند آنرا گفته اند در وی شبهه نیست که تکلف و تعسف در وی
توجیه است و حدیثی که بعد این باب بعد از این مذکور شده در وی غیر از این معلوم نمیشود که وقت نماز عصر آخر روز است
حدثنا ابو كريب قال حدثنا ابو اسامة عن بريد عن ابي بردة عن ابي موسى عن النبي صلى الله عليه وسلم
مثل المسلمين واليهود والنصارى كمثل رجل استاجر قوما يعملون له عملا الى الليل يعملون الى نصف النهار
مثل مسلمانان و یهود و نصارا مانند حال و قصه مردیست که مزدور گرفته است قومی را که عمل کنند تا شب
فقالوا لا حاجة لنا الى اجرك فاستاجر آخرين پس گفتند مزدوران حاجت نیست ما را بسوی اجر تو پس مزدور گرفت
دیگران را فقال اكملوا بقية يومكم ولكم الذي شرطت پس گفت مستاجر مزدوران دیگر را اتمام کنید روز خود را
تمامی روز و اجر شما همانست که قبول کرده بود پس اجر گرفت قومی دیگر را فعملوا حتى اذا كان حين صلوة العصر قالوا لك
ما عملنا فاستاجر قوما پس عمل کردند تا وقتی که شد هنگام نماز عصر گفتند مر تراست آنچه عمل کردیم و از تو چیزی نمی طلبیم پس
اجیر گرفت قومی را و آن مستاجر گرفت قومی دیگر را فعملوا بقية يومهم حتى غابت الشمس واستكملوا اجر الفريقين پس گرفتند

حدثنا آدم قال حدثنا شعبة عن عبد العزيز بن صهيب قال سمعت انسا يقول كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاء قال اللهم اني اعوذ بك من الخبث والخبائث ...

بقیۂ روز تا آنکہ غایب شد آفتاب و بتمام گرفتند مزد ہر دو فریق اول را بدانکہ این تشبیہ تمثیلی است تشبیہ حال مسلمانان بیہود و نصاراست بحال این سہ قوم اجیر و حاصل آنست کہ چون یہود و نصارا استغنا ورزیدند و بدین محمدی در نیامدند و تحریف کردند کتابہای خود را و بر کفر و ضلالت ماندند حق سبحانہ بطریق تفضل بکثرت اجر و ثواب ممتاز ساخت مسلمانان را **باب** وقت المغرب در بیان وقت نماز شام قال عطاء يجمع المريض بين المغرب والعشاء گفتہ است عطاء بن رباح جمع میکند بیمار میان نماز مغرب و عشا و باین رفتہ است امام احمد و اسحق مطلقا و مشہور از مذہب شافعی و اصحاب او منع است نووی گوید قول بجواز جمع در مرض ظاہر و مختار است تحقیق ثابت شدہ در صحیح مسلم کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم جمع کرد در مدینہ بی مرض و بی مطر و در مہمات گوید میل نووی بجواز جمع است بسبب مرض و من یافتہ ام نقل صحیح از شافعی در سالہ مختصر مزنی کہ تمام آن نہایۃ الاختصار است باین عبارت او زر قال الشافعی والجمع بين الصلوتين في السفر والمطر والمرض جائز نقلہ القسطلانی و در مذہب امام ابی حنیفہ در صحیح صورتی ازین صورتہا نیست جمع کردن پوشیدہ نماند کہ این قول عطا را خصوصیتی بترجمہ باین باب ظاہر نمیشود اگر داخل عنوان است حدیثی کہ از آن معنی ثابت شود نیست تا تائید ترجمہ بآن نیز نمیشود فتدبر **حدثنا** محمد بن مهران قال حدثنا الوليد قال حدثنا الاوزاعي قال حدثني ابو النجاشي صهيب مولى رافع هو عطاء بن صهيب قال سمعت رافع بن خديج يقول كنا نصلي المغرب مع النبي صلى الله عليه وسلم فينصرف احدنا وانه ليبصر مواقع نبله گفت ابو النجاشی شنیدم رافع را کہ میگفت بودیم ما کہ نماز مغرب میکردیم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس برمیگشت یکی از ما از نماز و تیر اندازی میکرد و تحقیق میدید جای افتادن پیکان تیر خود را ازین حدیث استدلال نماز مغرب در اول وقت معلوم میشود **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا شعبة عن سعد بن ابراهيم عن محمد بن عمرو بن الحسن بن علي قال قدم الحجاج فسألنا جابر بن عبد الله فقال كان النبي صلى الله عليه وسلم يصلي الظهر بالهاجرة گفت محمد بن عمرو قدوم آورد حجاج بن یوسف ظالم مشہور کہ از جانب عبد الملک بعد از قتل ابن زبیر والی حجاز شدہ بود و تاخیر میکرد در نماز پس پرسیدیم جابر بن عبد اللہ را از اوقات نماز پس گفت بود پیغمبر خدا رحمت کنادش خدا بروی میگذارد نماز ظہر نزدیک به نیم روز مگر وقتی کہ حاجت باو میرسید والعصر والشمس نقية والمغرب اذا وجبت میگذارد نماز عصر و حال آنکہ آفتاب صاف و خالص بود از زردی و میگذارد نماز مغرب وقتی کہ آفتاب ساقط میشد و غروب میکرد والعشاء احيانا واحيانا میگذارد نماز عشا در اوقات مختلف در بیان احیان میگوید اذا رآهم اجتمعوا عجل واذا رآهم ابطؤا اخر وقتی کہ میدید صحابہ را کہ ہمہ جمع شدہ اند شتاب میکرد در نماز و وقتی کہ میدید ایشان را درنگ کردہ اند در حضور تاخیر میکرد والصبح كانوا او كان النبي صلى الله عليه وسلم يصليها بغلس و نماز فجر را بود ند یا آن پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی کہ میکرد آنرا به تیرگی آخر شب شک کردہ است راوی جابر و مآل ہر دو یکی است از آنکہ یاران با آنحضرت نماز میکردند و آن حضرت با ایشان پوشیدہ نماند کہ بر تقدیر کانوا یصلونها باید ترک کرد آنرا با عتماد و فہم سامع **حدثنا** المكي بن ابراهيم قال حدثنا يزيد بن ابي عبيد عن سلمة قال كنا نصلي مع النبي صلى الله عليه وسلم المغرب اذا توارت بالحجاب گفت سلمہ بن اکوع بودیم ما کہ نماز میکردیم با پیغمبر نماز مغرب را وقتی کہ پوشیدہ میشد آفتاب بپردۂ افق **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عمرو بن دينار قال سمعت جابر بن زيد عن ابن عباس قال صلى النبي صلى الله عليه وسلم سبعا جميعا وثمانيا جميعا گفت ابن عباس نماز کرد آنحضرت ہفت رکعت یکبار و ہشت رکعت یکبار یعنی جمع کرد میان ظہر و عصر و میان مغرب و عشا تحقیق بیان این حدیث سبق ذکر یافتہ است کہ جمع تاخیر است یا جمع تقدیم شراح گفتہ اند حمل بر جمع تاخیر باید کرد تا موافق شود و دلیل باشد بر ترجمہ باب پوشیدہ نماند کہ ترجمہ در وقت نماز مغرب است و آن بعد از غروب آفتاب است چنانچہ از احادیث بوضوح پیوست لیس تاخیر

علیہ وآلہ وسلم در آمد خلا را پس نہادم برای آنحضرت صلعم آب را تا بآن وضو کند یا آن استنجا کند بآن و این معنی ورود و از مفہوم عبارتست فقال من وضع هذا پس گفت کہ نہادہ است این آب را فاخبر پس خبر دادہ شد کہ ابن عباس نہادہ و خبر دہندہ ام المؤمنین میمونہ خالہ ابن عباس است فقال اللهم فقهه في الدين پس گفت خدایا علم و فہم دہ او را در دین چون بوضع آب نزد خلا از کمال زیرکی و دریافت دعا کرد او را آنچہ مناسب حال بود از کمال اجابت

باب لا يستقبل القبلة بغائط او بول الا عند البناء جدار او نحوه گرد پردہ یا دیوار باشد یا مانند آن چون ستون و تختہ و چوب و سنگ بزرگ غایط در اصل زمین پست مغاک را گویند پس از این استعمال کردند در پلیدی مردم کہ اکثر حاجت آن در چنین جا قضا کنند ظاہر آنست کہ عام است معنی اول را نیز چنانچہ در قول وی تعالی او جاء احد منكم من الغائط تفسیر کردہ اند لیکن باعتبار تبادر بکثرت نسبت کمال آن استعمال میشود در معنی خاص نیز و باین معنی است در ترجمہ باب برای توضیح عموم حکم و در حدیث بمعنی اول است و باید دانست کہ عدم ذکر استدبار یا بجہت ظہور امر است یا بقیاس بر استقبال

حدثنا آدم قال حدثنا ابن ابي ذئب محمد بن عبد الرحمان قال حدثنا الزهري عن عطاء بن يزيد الليثي جندعی بضم دال و فتح میان نون ساکن مدنی تابعی ستہ بیک صدو پنج یا ہفت عن ابي ايوب خالد بن زيد بن كليب الانصاري بدری از کبار صحابہ است سنہ پنجاہ قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا اتى احدكم الغائط فرمود آنحضرت صلعم چون بیاید یکی از شما غایط را فلا يستقبل القبلة پس رو نکند قبلہ را ولا يولها ظهره و نگرداند بجانب وی پشت خود را شرقوا او غربوا لیکن رو بجانب مشرق کنید یا بجانب مغرب و این مخصوص بمدینہ مطہرہ است علی ساکنہا السلام و مانند آن زیرا کہ قبلہ مدینہ جنوبی است و مدینہ شمالی کہ مغرب پس چون احتراز کنند از

مغرب بوقت عشا گوید دلیل بر وقت مغرب میشود دیگر آنکه گویند تأخیر مشهور است تا آنکه وقت مغرب پیش از آن بود **باب**
من كره ان يقال للمغرب العشاء کسی که ناخوش داشت آنکه گفته شود مغرب را عشا **حدثنا** ابو معمر هو عبد الله بن عمرو
قال حدثنا عبد الوارث عن الحسين قال حدثنا عبد الله بن بريدة قال حدثني عبد الله المزني ان النبي صلى الله عليه وسلم قال
لا تغلبنكم الاعراب على اسم صلاتكم المغرب فرمود غالب نیایند بر شما بدویان بر نام نماز شما
که مغرب است قال ويقول الاعراب هي العشاء گفت راوی میگویند اعرابیان مغرب همین عشا است یعنی این نام ما را **باب**
ذكر العشاء والعتمة ومن رآه واسعا ذکر عشا و عتمه و کسی که اعتقاد دارد که تعبیر از این نماز بهر یک ازین دو نام روا است
قال ابو هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم اثقل الصلاة على المنافقين العشاء والفجر گفت ابو هریره از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بار بر دوش گران ترین نمازها بر منافقان نماز عشا و نماز فجر است وقال لو يعلمون ما في العتمة والفجر مرموده است این حضرت
یا گفته است ابو هریره از پیغمبر خدا اگر بدانند منافقان ثوابی که در نماز عشا و فجر است حراب مقدر است یعنی البته بیایند مقصود آنکه
آنحضرت اطلاق اسم عتمه بر عشا کرده است قال ابو عبد الله والاختيار ان يقول العشاء گفته است مولف رحمه الله قدر وقت
اگر گوید عشا لقوله تعالى ومن بعد صلاة العشاء ازجهت فرموده خدای برتر و اعلی پس نماز عشا یعنی در قرآن مجید همین نام
بهتر است که همین نام عشا ذکر کنند ويذكر عن ابي موسى قال كنا نتناوب النبي صلى الله عليه وسلم عند صلاة العشاء فاعتم بها
ذکر کرده میشود از ابو موسی گفت بودیم یا ران نوبت میکردیم بنزد آنحضرت بوقت نماز عشا پس آنحضرت تاخیر میکرد بآن نماز
تا رفت بیشتری از شب وقال ابن عباس وعائشة اعتم النبي صلى الله عليه وسلم بالعشاء و گفت ابن عباس و عائشه تاخیر کرد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نماز عشا وقال بعضهم عن عائشة اعتم النبي صلى الله عليه وسلم بالعتمة و بعضی روات
از عائشه نقل کرده اند که تاخیر کرد آنحضرت نماز عتمه وقال جابر كان النبي صلى الله عليه وسلم يصلي العشاء وقال ابو برزة كان
النبي صلى الله عليه وسلم يؤخر العشاء وقال انس اخر النبي صلى الله عليه وسلم العشاء الآخرة چون اطلاق اسم
عشا بر مغرب هم آمده نماز خفتن را عشای آخر گفته وقال ابن عمر وابو ايوب وابن عباس صلى النبي صلى الله عليه وسلم المغرب
والعشاء مقصود از ایراد این تعلیقات که بمرتبه صحت رسیده اگرچه بشرط مولف نباشد آنست که نماز خفتن را هم عشا نام
و هم عتمه **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا يونس عن الزهري قال سالم اخبرني عبد الله قال صلى لنا رسول
الله صلى الله عليه وسلم ليلة صلاة العشاء وهي التي يدعو الناس العتمة گفت سالم خبر داد مرا عبد الله بن عمر گفت نماز
گزارد برای ما یعنی امامت کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه وسلم شبی نماز عشا را آنکه میخوانند آنرا مردم عتمه ثم انصرف فاقبل علينا
فقال ارايتكم ليلتكم هذه فان راس مائة سنة منها لا يبقى ممن هو على الارض احد پس برگشت از نماز و روی آورد
بسوی ما فرمودی ببینید شب خود را که آخر صد سال که از ابتدای این شب است باقی نخواهد هیچکس از کسانیکه بر زمین اند
مولف رحمه الله استدلال کرده باین حدیث بر عدم حیات خضر و سخن در آن گذشته در باب سمر بالعلم **باب** وقت العشاء
اذا اجتمع الناس او تأخروا وقت نماز عشا هنگام جمع شدن مردم بود و زود تر یا بمهلت هرگاه جمع میشدند نماز گزارده میشد
حدثنا مسلم بن ابراهيم قال حدثنا شعبة عن سعد بن ابراهيم عن محمد بن عمرو هو ابن الحسن بن علي قال سالنا
جابر بن عبد الله عن صلاة النبي صلى الله عليه وسلم فقال كان يصلي الظهر بالهاجرة والعصر والشمس حية والمغرب اذا وجبت
والعشاء اذا كثر الناس عجل واذا قلوا اخر والصبح بغلس ترجمه این حدیث در همین ورق گذشته

محمد الرحمن ... معروف الزهری قاضی المدینة ... قسطلانی

فتح الاسلام | | كتاب الوضوء

حقیقت عرفی وی شده که اراده دیگر آن بدون قرینه جایز نباشد همچنین حمل حدیث عام بر خصوص بدلیل ابن عمر رضی الله عنه بصورت خاص یکبار برخلاف معنی عام کردن ... روایات با عدم تعلق نظر بر تحقیق وضع شریعت ابدالوقت با وجهی دیگر باشد سزاوار نبود و در این مسئله اختلاف کرده اند علما قدیما و حدیثا ابو ایوب و ابو حنیفه و مجاهد و ابراهیم نخعی و سفیان ثوری و احمد بروایتی مشهور از وی بر آنند که نهی عام است در صحرا و معمور و بجهت تعظیم قبله که بیرون در بنا است چنانکه در آن اند اختیار نیاز کردن ... جواز در معمور و اگر لوجود حایل گیرند صحرا نیز که نهار تلها و ... آن موجود است و در حدیث نهی که جمعی کثیر از صحابه روایت کرده اند فرقی کرده اند میان صحرا و بنا و شافعی و مالکیه و اسحق و احمد بروایتی دیگر ازوی ... گفته اند ... را بحدیث ابن عمر که مشعر بجواز است در بنا و بحدیث جابر که احمد و ابو داود و ابن خزیمه و غیرهم روایت کرده اند و لفظ آن نزد احمد این است بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که نهی میکرد ما را ازین که استدبار کنیم قبله را و یا استقبال کنیم او را بفرجهای خود وقتی که بریزیم آب را گفت جابر پس دیدم آنحضرت را پیش از رحلت وی بیکسال که بول میکرد مستقبل قبله آنچه ظاهر از روایت جابر در معمور باشد و گرنه ... لازم آید و تصحیح کرده اند حدیث جابر را و لهذا بعضی از مخصصان عموم قایل بجواز استدبار اند در بنیان ... استقبال و این قول ابی یوسف است

باب فضل العشاء در بیان فضل و ثواب نماز عشا، حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن عروة
ان عائشة اخبرته قالت اعتم رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة بالعشاء گفت عائشه تاخیر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم شبی بنماز عشا بر خلاف عادت وذلك قبل ان یفشو الاسلام و این تاخیر پیش از ان بود که ظاهر شود اسلام در غیر مدینه مطهره
و ظهور اسلام در بلاد بعد از فتح مکه معظمه است فلم یخرج حتی قال عمر نام النساء والصبیان پس بیرون نیامد آن حضرت
تا آنکه عمر رضی الله عنه آمد و گفت خواب کردند زنان و خوردان فخرج فقال لاهل المسجد ما ینتظرها احد من اهل الارض غیرکم
پس بر آمد آن حضرت و فرمود مر منتظران اهل مسجد را که انتظار نمی برد این نماز را هیچ یکی از اهل زمین جز شما یعنی این ثواب مخصوص
بشماست گفته اند چنانکه در حدیث نیز اشارت بآنست که تخصیص باهل مسجد از آنست که در آن وقت اسلام در غیر مدینه نبود و پوشیده نماند
که نماز عشا غیر اهل مسجد نبوی در مساجد دیگر و بعضی مواضع اهل اسلام میگذاردند و در روایت دیگر چنانکه بیاید واقع شده که مردم
نماز گذارده اند و خواب کرده اند گرچه توجیه کنیم که مراد اهل اسلام اند و نماز عشا خاصه این است هر چه سواست بهتر خواهد بود یعنی چون
این نماز مخصوص بشماست ثواب انتظاری که باید بر دیگر مخصوص بشما خواهد بود و اگر گویند که مراد همین انتظاری است که اهل مسجد
نبوی داشتند در این شب بجهت ضرورت پیش آمده بود و هیچ ضرر باین توجیهات نمانده حدثنا محمد بن العلاء قال
حدثنا ابو اسامة عن برید عن ابی بردة عن ابی موسی قال کنت انا و اصحابی الذین قدموا معی فی السفینة نزولا
فی بقیع بطحان گفت ابو موسی اشعری بودم من و یاران من آنانکه قدوم آورده بودند با من در کشتی بجائی که بود فرود
کننده در بقیع بطحان نام وادی است در مدینه بطحان بضم موحده است و سکون مهمله بروایت محدثان و نزد اهل لغت بفتح موحده
است و کسر مهمله والنبی صلی الله علیه وسلم بالمدینة و پیغمبر خدا رحمت خدا و سلامت باد بر وی در مدینه بود فکان یتناوب
النبی صلی الله علیه وسلم عند صلوة العشاء کل لیلة نفر منهم پس بود که نوبت میگرد پیغمبر خدا را یعنی بنوبت در خدمت می آمد
نزد نماز عشا هر شبی جمعی از یاران فوافقنا النبی صلی الله علیه وسلم انا و اصحابی وله بعض الشغل فی بعض امره
فاعتم بالصلوة حتی ابهار اللیل پس موافقت کردیم من پیغمبر خدا را رحمت و سلامت خدا باد بر وی من و یاران یعنی نوبت
خدمت شبی بما رسید و حال آنکه مر آنحضرت را پاره شغل بود در بعضی کارها و پس تاخیر کرد بنماز تا آنکه بنصف رسید شب
ثم خرج النبی صلی الله علیه وسلم فصلی بهم پس بر آمد پیغمبر خدا پس نماز گذارد بیاران فلما قضی صلوته قال لمن حضره علی
رسلکم پس هرگاه گذارد نماز و تمام کرد فرمود مر کسی را که حاضر بود بر رعایت و آرام خود باشید و نجنبید از جای ابشروا
ان من نعمة الله علیکم انه لیس احد من الناس یصلی هذه الساعة غیرکم بشارت و مژده پذیرید بتحقیق از جمله نعمتهای
خدا بر شما اینست که نیست هیچ یکی از مردم که نماز میگذارد درین ساعت یعنی رحمت و فضل الهی تعالی که باین نماز و درین وقت
است مخصوص بشماست او قال ما صلی هذه الساعة احد غیرکم لا یدری ای الکلمتین قال یا گفت این عبارت بدل انه
لیس الخ نمیدانم که کدام ازین دو کلمه فرموده است شک کرده است ابو موسی قال ابو موسی فرجعنا فرحی بما سمعنا من رسول الله
صلی الله علیه وسلم گفت ابو موسی پس باز گشتیم بمنازل خود بحالی که خوشحال بودیم بچیزیکه شنیدیم از رسول خدا رحمت کناد خدا
بر وی باب ما یکره من النوم قبل العشاء چیزیکه مکروه است از خواب پیش از نماز عشا حدثنا محمد بن سلام
قال اخبرنا عبد الوهاب الثقفی قال حدثنا خالد الحذاء عن ابی المنهال عن ابی برزة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان
یکره النوم قبل العشاء والحدیث بعدها بود آنحضرت که مکروه میداشت خواب را پیش از نماز عشا و حدیث کردن را بعد از نماز

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

و مولف در باب قبلة اهل المدینة واهل الشام والمشرق الی ابو ایوب آورده که گفت پس قدوم آوردیم شام را
یافتیم طهارت خانها که بنا کرده شده و رو بقبله پس منحرف نشستیم و استغفار میکردیم و جمعی قائل بجواز علی الاطلاق
اند چون عائشه و عروه و ربیعه و داود و بتقریر تعارض احادیث
در خروج با باحت اصلی و بعضی تحریم را مختص باهل مدینه
گویند و کسی که بر سمت آنست و اما کسی که قبله وی
در جهت شرق و مغرب باشد جایز است مر او را استقبال
واستدبار مطلقا بجهت عموم شرقوا او غربوا و آخر بیستم
قول پوشیده نیست خصیصها نزد ملاحظه لفظ غائط در
نهی رضیع حاضر را مر باب من تبرز علی لبنتین
کسی که بر آید بحاجت براز بر دو خشت فی الصراح تبرز
بحاجتگاه بر آمدن حدثنا عبد الله بن یوسف قال
اخبرنا مالك عن یحیی بن سعید الانصاری عن
محمد بن یحیی بن حبان بفتح حاء مهمله و تشدید موحده
بخاری بتشدید جیم در نسخه یک صد و بست و یک حمن
عمه واسع بن حبان بن منقذ بن عمرو هر سه تابعی اند
لیکن واسع را رویت گفته اند و پدر وی هما و را صحبت
عن عبد الله بن عمر انه کان یقول ابو ابن عمر که گفت
ان ناسا یقولون اذا قعدت علی حاجتك
فلا تستقبل القبلة ولا بیت المقدس تحقیق جمعی
از مردم میگویند وقتیکه نشینی بر حاجت انسانی خود
پس استقبال مکن قبله را و بیت المقدس را که قبله اول
اسلام و قبله انبیا پیشین است تعالی عبد الله بن
عمر افاده است لفظ سابق را یا ولی تفاوت بجهت
تاکید و فاء برای سببیت است یعنی چون مردم چنین

در فتح الباری نقل از ترمذی کرده که مکروه داشته اند اکثری از اهل علم خواب را پیش از نماز عشا و رخصت کرده اند بعضی مطلقا و بعضی خاص بشهر رمضان وقتی که باشد مر این نایم را کسی که بیدار کند بر وقت یا عادت دارد که بیدار شود و در وقت مختار.

تقیید چنانست اما که علت کراهت خروج وقت است نفس خواب مکروه نیست و اوری گوید پیش از وقت ...

و آمدن وقت عشا مکروه یا حدیث بعد از نماز عشا گفته اند ... که در آن مصلحتی باشد ...

و اخبار ... و مؤانست مهمان ... و امثال آن مکروه نیست ...

چنانکه پوشیده نیست بر متتبعان آثار **باب النوم قبل العشاء لمن غلب** یعنی کسی که مغلوب خواب است **حدثنا** ایوب بن سلیمان بن بلال قال حدثنی ابو بکر عن سلیمان قال حدثنی ابن کیسان

قال اخبرنی ابن شهاب عن عروة ان عائشة قالت اعتم رسول الله صلى الله عليه وسلم بالعشاء حتى ناداه عمر الصلوٰة نام النساء والصبيان گفت عائشه در تاخیر کرد رسول خدا رحمت کند خدا بر وی و سلامت شبی نماز عشا را ...

کودکان ... فخرج فقال ما ينتظرها احد من اهل الارض غيركم پس بر آمد آنحضرت ...

قال ولا يصلي يومئذ الا بالمدينة گفت کی از راویان این حدیث ...

قال وكانوا يصلون فيما بين ان يغيب الشفق الى ثلث الليل الاول گفت ...

آن حضرت در میان غایب شدن شفق ... اول شب **حدثنا** محمود قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جريج

قال اخبرني نافع قال حدثنا عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم شغل عنها ليلة فاخرها حتى رقدنا في المسجد ثم استيقظنا ثم رقدنا ثم استيقظنا ابن عمر گوید رسول خدا رحمت و سلامت باد بر وی ...

یک شبی پس تاخیر کرد آن تا آنکه خواب کردیم ... بیدار شدیم پس خواب کردیم و باز بیدار شدیم ...

صلى الله عليه وسلم ثم قال ليس احد من اهل الارض ينتظر الصلوٰة غيركم ...

اهل زمین که انتظار ... نماز را ... خواب مذکور ...

مکروه که بعد از این خواب وضو کردند ... دلیل بر آن نیست که هر خواب ناقض نباشد وکان ...

لا يبالي اقدمها ام اخرها اذا كان لا يخشى ان يغلبه النوم عن وقتها ...

کرد که ... اگر غالب آید او را خواب در وقت مختار ... وقد كان يرقد قبلها ...

پیش از نماز قال ابن جريج قلت لعطاء گفت ابن جریج گفتم عطا را ... از ابن عمر نقل کرده

فقال سمعت ابن عباس يقول اعتم رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة بالعشاء حتى رقد الناس واستيقظوا ورقدوا واستيقظوا فقام عمر بن الخطاب فقال

الصلوٰة قال عطاء قال ابن عباس فخرج نبي الله صلى الله عليه وسلم كاني انظر اليه الآن يقطر راسه ماء

گفت ابن عباس پس بر آمد پیغمبر خدا رحمت و سلامت خدا باد بر وی بحالی که گویا می بینم بسوی آن حضرت ...

واضعا يده على راسه ... آن حضرت دست خود را بر سر خود فقال لولا ان اشق على امتي لامرتهم

ان يصلوها هكذا پس فرمود اگر نبودی که رنج اندازم بر امت ... نماز عشا ...

وقت کنند فاستثبت عطاء ... ابن جریج گوید ... کیف وضع النبي صلى الله عليه وسلم

على راسه يده كما انبأه ابن عباس ... پیغمبر ما صلى الله عليه وسلم بر سر مبارک خود دست را ...

كتاب الوضوء

باب خروج النساء الى البراز ... **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث قال حدثني عقيل عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عائشة ان ازواج النبي صلى الله عليه وسلم كن يخرجن ...

فسل ذلك عطاء بين اصابعه شيئاً من تبديد پس کشاد براى نمودن عطاء بیان انگشتان خود انیکی از کشادگی فرو وضع طرف اصابعه على قرن الراس ثم صبها يمرها كذلك على الراس حتى مست ابهامه طرفها ای انگشتان خود را برجانب سر بسر بہ سر دست گذاشت بجای که میگذارد اما انہا ما بمیں صورت برسر حتی مست ای مس طرف الاذن مما یلی الوجه على الصدغ و ناحية اللحية تا آنکه سود سرانگشت از جانب گوش را انانچه متصل بروی است بر شقیقه و گوشه ریش و این است صورت مسح تمام سر است که در این نفشردن موی را از آب کرده لا يقصر ولا يبطش الا كذلك یعنی ضم نکرده انگشتان را و جمع نکرده موی را در کف دست بلکه انتشار بمیشی دست بود و در بعضی روایات لا یقصر بقاف است یعنی لا یترک و کا یقصر یعنی ترک نمیکرد این فعل را و اجمال نور زید و در ان تا تعجیل نکرد و در ان نکن چنین کردیمی و قال لولا ان اشق على امتي لامرتهم ان يصلوا هكذا **باب** وقت العشاء الى نصف الليل بیان آنکه وقت نماز عشا تا نیم شب است گفته اند که ظاهر از سوق ترجمه آنست که تا نیم شب باشد و بس و همین است مذہب مولف رح اصطخری که از شافعیه است گفته که بعد از نیم شب اگر نماز کند قضا است از فتح الباری نقل کرده اند کو نمیدہ ام حدیثی صحیح ثابت کہ وقت عشا تا طلوع صبح است انتہی پوشیده نماند اگر مقصود از ترجمه این معنی باشد حدیث که ایراد کرده دلالت ندارد بران پس حمل باید کرد برانکه مراد وقت غیر مکروه است و آنکه از فتح الباری نقل کرده خالی از تعجب نیست که ام حدیث صحیح تر از حدیث امامت جبرئیل علیه السلام خواهد بود که مولف آنرا مکرر ایراد کرده است وقال ابو برزة كان النبي صلى الله عليه وسلم يستحب تاخيرها گفت ابو برزه بود آنحضرت که دوست میداشت تاخیر عشا را و درین قید نصف شب مذکور نیست لیکن در باب وقت الظهر عند الزوال گذشت که ابی المنهال از ابی برزه با عدم تاخیر تا شطر اللیل روایت کرده **حدثنا** عبد الرحيم المحاربي قال حدثنا زائدة عن حميد الطويل عن انس قال اخر النبي صلى الله عليه وسلم صلوة العشاء الى نصف الليل ثم صلى ثم قال قد صلى الناس وناموا اما انكم في صلوة ما انتظرتموها گفت انس تاخیر کرد شبی پیغمبر خدا رحمت و سلامت باد برروی نماز عشا را تا نیم شب پس گزارد و فرمود بتحقیق نماز گزاردند مردم و خواب کردند اما باشید که بتحقیق شما در نماز بودید مادامی که انتظار او داشتید وزاد ابن ابي مريم قال اخبرنا يحيى بن ايوب قال حدثني حميد سمع انساً كاني انظر الى وبيص خاتمه ليلتئذ و زیاده کرده است سعید بن ابی مریم درین حدیث که شنیده انس را که گفت چنانستی که می بینم بسوی لمعان خاتم آنحضرت درین شب که تاخیر کرده عشا الليلة مگر بوسیله است **باب** فضل صلوة الفجر زیادتی ثواب نماز فجر **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن اسمعيل قال حدثنا قيس قال قال لي جرير بن عبد الله كنا عند النبي صلى الله عليه وسلم اذ نظر الى القمر ليلة البدر فقال اما انكم سترون ربكم كما ترون هذا لا تضامون او لا تضاهون في رؤيته گفت قیس گفت مرا جریر بن عبد الله بودیم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که دید بسوی ماه شب چهاردهم فرمود آگاه باشید که بتحقیق شما خواهید دید پروردگار خود را چنانچه می بینید این ماه را تکلیف و مزاحمت نمیکشید در دیدن آن چنانچه در دیدن ماه و نه اشتباه میشود بر شما و شک نمیکنید در دیدن آن فان استطعتم ان لا تغلبوا على صلوة قبل طلوع الشمس وقبل غروبها فافعلوا پس اگر توانستید این را که مغلوب خواب و شغل کار نباشید و قادر باشید بر گذاردن نمازی که پیش از طلوع آفتاب است و پیش از غروب آن که نماز فجر و عصر است پس بکنید ترک مغلوبیت که لازم آن ادای نماز است یعنی آن نمازها ثم قال فسبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس وقبل غروبها پس خواند این آیه را و معنی آنست که تنزیه کن با ستایش پروردگار خود درین مقدار وقت و تفسیر کرده امر بنماز فجر و بنماز ... حدیث اشارت است که دیدن حق از صفا و نور است این دو نماز خواهد

پرده نشینی زوجات و رفتن بقضای حاجت لیلاً پس

الى الى عشاء پس بر آمد سوده دختر زمعه زن پیغمبر صلی الله علیه وسلم شبی از شبها وقت عشا و این پیش از نزول آیه حجاب بود و سوده زن دراز قامت بود پس دید او را عمر و گفت آگاه باش که بتحقیق شناختیم ترا ای سوده حرصاً على ان ينزل الحجاب گفت ابن ابی حجر حرص داشت بر آنکه نازل شود حجاب که مراد این مصلحت بود که نظر بر وجه مبالغه ستر باشد پس نازل کرد الله تعالی آیه الحجاب پس نازل کرد خدای تعالی آیه حجاب را و لا تدخلوا بیوت النبی تا آخر پس اعتراض کرده اند که نزول آیه بعد از این قصه با تراخی باشد تا اشکال حدیث که قصه ولیمه زینب بنت جحش بتقریب نزول حجاب و آیه مشعر است بران وارد شود بلکه جواب است که بعد قصه سوده و قصه زینب نیز بتقریب باشد و قرآن بگوید زیاده موضع است که قرآن در آن موافق رای عمر نازل شده و در کتاب التفسیر شرح مقام مفصل مذکور گردد انشاء الله تعالی

حدثنا زكريا بن يحيى بن صالح لؤلؤى ابو يحيى حافظ فقیه بخاری مصری روی قال حدثنا ابو اسامة حماد بن ابی اسامه کوفی عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها عن النبي صلى الله عليه وسلم قال گفت آنحضرت مر ازواج مطهرات را بعد از آنکه شکوه کرده سوده و غیر آن از گفته عمر قد اذن لكن ان تخرجن في حاجتكن بتحقیق اذن داده شد شما را که بر آئید از خانها در حاجت خود قال هشام گفت هشام یعنی مراد میدارد آنحضرت از لفظ حاجت خاص حاجت براز را چه بیرون رفتن مستورات برای ترتیب حوائج دنیوی روا نیست بجهت قضای حاجت مانند مفهوم از این کلام و فرمودن آن در بار قول عمر ظاهر است که در تفسیر حجاب است و منع از خروج آنست که این اذن مخصوص بخروج برای قضاء حاجت براز بود چنانچه تفسیر کرد هشام و سلکی آن در سیاق احتجاب و استطلاع احتراز با دیگوبا این توجیه نزول حجاب کلی اشخاص که بعد از این بر احتجت عمر گفت یا رسول الله ...

باب التبرز في البيوت ...

حدثنا ابراهيم بن المنذر ... قال حدثنا انس بن عياض ... عن عبيد الله ... عن محمد بن يحيى بن حبان عن واسع بن حبان عن عبد الله بن عمر ...

حدثنا هدبة بن خالد قال حدثنا همام قال حدثني ابو جمرة عن ابي بكر بن ابي موسى عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من صلى البردين دخل الجنة فرمود كسى كه گذارده نماز فجر و عصر درآيد در بهشت راجع اين وقت نماز فجر و عصر اول و آخر روز كه سردى بر آن وقت ميباشد متعين است اين هر دو نماز را بردين نام كرده اند و تعبير بمعنى از كمال وثوق باين وعده است و معنى آنست كه اين دو نماز از كمال فضيلت از موجبات دخول جنت اند و قال ابن رجاء حدثنا همام عن ابي جمرة ان ابا بكر بن عبد الله بن قيس اخبره بهذا حدثنا اسحق عن حبان قال حدثنا همام قال حدثنا ابو جمرة عن ابي بكر بن عبد الله عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم مثله. مقصود از اين دو تعليق آنست كه ابو جمرة اين حديث را از پسر ابو موسى روايت كرده و اسحق مذكور مرفوع آورده و هر دو تقدير تقويت اسناد مذكور كرده

باب وقت الفجر حدثنا عمرو بن عاصم قال حدثنا همام عن قتادة عن انس ان زيد بن ثابت حدثه انهم تسحروا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قاموا الى الصلوة قلت كم كان بينهما قال قدر خمسين او ستين يعني آية مرويست از انس بن مالك كه زيد بن ثابت حديث كرد او را كه ياران پيغمبر سحور رمضان ميخوردند با پيغمبر خدا رحمت كنا خدا بروى پس برخاستند بنماز سنت و فرض فجر گفتم چه مقدار بود ميان اين سحور و نماز گفت بقدر پنجاه و شصت يعني آيت از قرآن ح حدثنا الحسن بن الصباح سمع روح بن عبادة قال حدثنا سعيد عن قتادة عن انس بن مالك ان نبي الله صلى الله عليه وسلم وزيد بن ثابت تسحرا فلما فرغا من سحورهما قام نبي الله صلى الله عليه وسلم الى الصلوة فصلى قلنا لانس كم كان بين فراغهما من سحورهما ودخولهما في الصلوة قال قدر ما يقرأ الرجل خمسين آية مرويست از انس كه پيغمبر خدا رحمت و سلامت حق باد بروى و زيد بن ثابت سحور خوردند و هرگاه فارغ شدند از سحور ايستاد پيغمبر خدا بنماز صبح پس نماز گذاردند گفتيم مرانس را چه قدر فرق بود ميان فراغ ايشان از سحور و نماز گفت مقدار زمانى كه ميخواند مردى پنجاه آيت قرآن در فتح البارى گفته مراد ميان فراغ از سحور تا وقت ابن حجر است و سنت صبح بعد از آن اذان بوده و بعد از آن فراغ كرده بنماز فرض قيام مى نمود پس حديث دلالت باول وقت ميكند حدثنا اسمعيل بن ابي اويس عن اخيه عن سليمان عن ابي حازم انه سمع سهل بن سعد يقول كنت اتسحر في اهلي ثم تكون سرعة بي ان ادرك صلوة الفجر مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ميگويد سهل بن سعد بودم من كه سحور ميخوردم در خانه خود پس بود مرا شتابى كه دريابم نماز فجر را با پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اين حديث هم نص در استعجال باول وقت نيست غايت كار اينكه سهل در حوالى شهر باشد و مسافت حوالى معلوم شده است حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني عروة بن الزبير ان عائشة اخبرته قالت كن نساء المؤمنات يشهدن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة الفجر متلفعات بمروطهن گفت عائشه رضى الله عنها بودند زنان طائفه مسلمانان كه حاضر مى شدند با پيغمبر خدا رحمت كنا خدا بروى نماز فجر را در حالى كه پيچيده بودند چادرهاى خود ثم ينقلبن الى بيوتهن حين يقضين الصلوة لا يعرفهن احد من الغلس پس بر ميگشتند سوى خانهاى خود هنگامى كه تمام ميكردند نماز را حالى كه نمى شناخت ايشان را كسى از جهت تاريكى كه ميماند باب من ادرك من الفجر ركعة درميان حال كه دريابد كسى از فجر ركعتى در وقت آن حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار وعن بسر بن سعيد وعن الاعرج حدثوه عن ابي هريرة از زيد بن اسلم روايت كرده و از سه كس كه حديث كردند او را ابو هريره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من ادرك من الصبح ركعة قبل ان تطلع الشمس فقد ادرك الصبح به تحقيق پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم

چه اين روش بيان بر كسيكه ما در خانه گرفته بود و شمر و دو بيستن آن در مقابل حديث نبي عام سابق مسلم شد حدثنا يعقوب ابن ابراهيم بن يوسف دورقى قال حدثنا يزيد بن هارون بن خازان ابو خالد مرد است ابو خالد واسطى سنه دو صد و شش قال اخبرنا يحيى بن سعيد انصارى عن محمد بن يحيى بن حبان ان عمه واسع بن حبان اخبره ان عبد الله بن عمر اخبره قال لقد ظهرت ذات يوم على ظهر بيتنا بتحقيق بر آمدم روزى بر بام خانه خود يعنى خانه خواهر خود حفصه رسول الله پس ديدم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم قاعدا على لبنتين مستقبل بيت المقدس نشسته بر دو خشت براى قضاى حاجت رو كننده بيت المقدس كه در شام است

باب الاستنجاء بالماء شستن مخرج از پليدى بآب جمهور برآنند كه از ششم جوين آيد استنجا در كردن بخروج كاغ اشد و بعضى گفته اند مخرج كلوخ را آب

حدثنا ابو الوليد هشام بن عبد الملك طيالسى قال حدثنا شعبة عن ابي معاذ بنم عطاء بن ابي ميمونة نام او بن واسم او عطاء بن ابي ميمونة مولى انس بن مالك سنه يكصد و سى و يك قال سمعت انس بن مالك يقول كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم اذا خرج لحاجته اجيء انا وغلام آنحضرت كه چون بيرون مى آمد از خانه با الاميان مرد و بيرا قضاء حاجت مى آمدم من و پسرى ديگر غلام خورد سال يعنى از پيش او آرين بيش و آن گفته شود بعد از آن ليس از براست كه از بالاساس معناه اداوة من ماء بجالى كه بيا اداوة بودى بياوآب آنا ديگر سبز خرد صغير از چرم كه بسازند مشرو براى وضو و جز آن

زود كسى كه دريافت از نماز صبح يك ركعت را پيش از آنكه طلوع كند آفتاب پس بتحقيق دريافت نماز صبح را و من ادرك ركعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرك العصر و كسى كه دريافت يك ركعت را از نماز عصر پيش از آنكه غروب كند آفتاب پس بتحقيق دريافت عصر را و درين حديث تصريح نيست بآنكه اين ركعت را بسلام واشته ركعتى ديگر بعد از طلوع و غروب كند و تواند كه اين حديث در حق حائض و نو مسلم باشد يعنى اگر اين قدر وقت بعد از تطهر از حيض يا اسلام دريابند بر ذمهٔ آنها لازم شد قضاى اين نماز و تواند گفت كه كسى كه با امام يك ركعت يافت پس ثواب تمام نماز با امام دريافت و هر كه يك ركعت را نيافت ثواب او مى بايد كمتر از ثواب تمام نماز

باب من ادرك من الصلوة ركعة كسى كه دريافت از نمازى يك ركعت پس آن نماز را دريافت **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن ابى سلمة بن عبد الرحمن عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من ادرك ركعة من الصلوة فقد ادرك الصلوة فرمود كسى كه دريافت يك ركعت از نماز پس بتحقيق دريافت نماز را تمام اين حديث هم احتمال معانى كه مذكور شد دارد و الله اعلم در ترجمه باب سابق دريافت وقت است از دو نماز و درين ترجمه دريافت ركعت نماز مطلق است و درميان اين دو باب تغاير ظاهر است

باب الصلوة بعد الفجر حتى ترتفع الشمس حكم نماز بعد از فجر تا بلند شدن آفتاب **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا هشام عن قتادة عن ابى العالية عن ابن عباس قال شهد عندى رجال مرضيون و ارضاهم عندى عمر رضى الله عنه مرويست از ابن عباس كه تحقيق گفت اخبار نمودند نزد من مردانى كه خدا از آنها راضى است يعنى شك و شبهه نيست در راستى و دين دارى آنها و راضى تر از آنها نزد من عمر بن خطاب ان النبى صلى الله عليه وسلم نهى عن الصلوة بعد الصبح حتى تشرق الشمس و بعد العصر حتى تغرب بتحقيق پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وى منع كرده از نماز پس از نماز صبح تا آنكه روشن شود آفتاب و بعد از نماز عصر تا غروب كند ظاهر منع است از همه نماز از نفل و قضاى فرض درين دو وقت حنفيه گويند قضاى فرض بعد از نماز عصر پيش از غروب روا است بموجب حديث صحيح هرگاه كسى كه ياد كند نماز فوتى را همان وقت اوست ليكن برين وجه فرق بايد در نماز بعد از فجر و بعد از عصر **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن شعبة عن قتادة قال سمعت ابا العالية عن ابن عباس قال حدثنى ناس بهذا يعنى حديث مذكور از طريق مسدد هم رسيده **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى بن سعيد عن هشام قال اخبرنى ابى قال اخبرنى ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تحروا بصلوتكم طلوع الشمس ولا غروبها قصد نكنيد بنماز خود طلوع آفتاب را و نه غروب آنرا يعنى درين دو وقت نماز نكنيد آفتاب پرستان درين اندو وقت پرستش آفتاب ميكردند بجهت تشبيه منع فرمود مسلمانان را كه درين دو وقت نماز كنند وقال حدثنى ابن عمر قال قال رسول الله گفت عروه حديث كرد مرا ابن عمر گفت فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اذا طلع حاجب الشمس وقتى كه طلوع كند ابرو مى آفتاب كنايه از گوشهٔ قرص آفتاب است فاخروا الصلوة حتى ترتفع پس تاخير كنيد نماز را تا آنكه تمام بلند شود و اذا غاب حاجب الشمس فاخروا الصلوة حتى تغيب و وقتى كه غايب شود گوشهٔ آفتاب پس تاخير كنيد نماز را تا آنكه تمام غايب شود تابعه عبدة متابعت كرده است يحيى را بر روايت اين حديث از هشام عبدة ابن سليمان از قسطلانى مفهوم مى شود كه در دفع تناقض اين حديث با احاديث سابقه كه اگر يك ركعت را اندر وقت فجر و عصر دريابد تمام كند شافعيه گفته اند كه درين حديث قصد را اخذ كرده يعنى اگر بلا قصد واقع شود چنانكه از خواب بيدار شود و نماز فراموش كرده بياد آرد قاصد نيست باين نماز و ممنوع باشد پوشيده نماند كه اين بيدار شده و سهو كرده اگرچه در ابتداء قاصد اين معنى نيست ليكن تمام كردن بقصد و اختيار است و علت منع چنانكه معلوم شده و البته بقصد نيست

يكى شرت آغاز اوست و اصل و حديث زمان ست تقدير كرده چنانكه بيهقى با سناد ابى شيبه از ابى ابن ابى طالب روايت كرده اند كه گفت كساني كه پيش از شما بودند مى شكستند سنگ را و شما مى شاشيد سنگ آب را سنگ آب را ساسانيد هلاكت ... بيان معترض كساني باشد كه ترك كرده بودند آنچه را آب ... جمهور سلف و خلف چنانكه قسطلانى گفته بر آنند كه جمع آب و سنگ افضل است و هر كه با سنگ كند تا تخفيف يابد نجاست و كم شود مباشرت آن بدست ... از آب پاك كند و بيا براست در روى بول و غايط ... سنگ ... بهتر است ... طهارت سنگ ... و الله اعلم **باب** من حمل معه الماء لطهوره كسى كه برداشته شود با وى آب براى طهارت او تمام است اين شد ... وقال ابو الدرداء ... عبد الله بن مسعود و ابى بن قيس انصارى ... حنظله ... عثمان ... گفت ابو الدرداء ... كرد ... خدا ... صاحب النعلين آيا نيست درميان شما ابن ... صاحب حضرت ... در حضرت مى پوشانيد ... نعلين ... فلاح ... و صاحب الطهور و الوساد ... باشش آنحضرت ... عبد الله بن مسعود است يعنى با وجود چنين كسى ... احتياج ... شام ... و سوال ... مشهور در مناقب وى ... صاحب سواد است ... و ... احتمال دارد ... تمام ... ابو الدرداء اشاره ...

حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن عطاء بن ابى ميمونة قال سمعت انسا يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا خرج لحاجته تبعته انا و غلام منا ميگفت انس بودم پيروى ميكردم آنحضرت را من و غلامى كه از ما بود يعنى با ... معنا اداوة من ماء ... ابى الدرداء ... غلام مذكور ابن مسعود است و اطلاق غلام ... در حديث صحيح نيز آمده كه فرمود آنحضرت ... تحقيق تو ... غلام ... قول انس منا يعنى از صحابه ... اسماعيلى ... من الانصار است ... نصرت اوست ... اطلاق انصار بر صحابه ...

بلکه لزوم تشبیه بکفار است و احتراز از عمل کفار تسلیم قصد و عدم قصد برابر است و کراهت زیرا که [illegible] حدثنا عبید بن اسمعیل عن
ابی اسامة عن عبید الله عن خبیب بن عبد الرحمن عن حفص بن عاصم عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
نهی عن بیعتین وعن لبستین وعن صلاتین نهی عن الصلاة بعد الفجر حتی تطلع الشمس وبعد العصر حتی تغرب الشمس وعن
اشتمال الصماء وعن الاحتباء فی ثوب واحد یفضی بفرجه الی السماء وعن المنابذة والملامسة ترجمه ابو هریره
[illegible] منع کرد از دو قسم بیع و از دو قسم لباس و از دو نماز منع کرد از نماز بعد از نماز فجر تا تمام طلوع کند آفتاب و از نماز بعد از نماز عصر
تا تمام غروب کند و از پیچیدن [illegible] چادر را [illegible] تنگ بر خود چنانکه دست از شکم بدر نشود و از احتباء در یک جامه که هر دو پای جدا باشند
از شکم و ظاهر کند فرج را جانب فوق و از بیع منابذه و ملامسه [illegible] آنست که [illegible]
بانظر کند بوی و ملامسه آنست که دست بر ساند [illegible] باب لا یتحری الصلاة قبل غروب الشمس قصد نکند
مصلی نماز را پیش از غروب آفتاب یعنی بعد از آنکه نماز عصر گذارده باشد [illegible] این باب با آنکه از باب سابق حکم آن معلوم شده [illegible]
عنوان قبل الغروب [illegible] احادیث که ایراد کرده قبل الطلوع هم واقع شده گویا سائلی [illegible] دو رکعت که بعد از عصر متعارف
بوده پرسیده و در جواب [illegible] حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک
عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یتحری احدکم فیصلی عند طلوع الشمس ولا عند غروبها
قصد نکند یکی از شما اینکه نماز کند نزد طلوع آفتاب و نه نزد غروب آن حدثنا عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا
ابراهیم بن سعد عن صالح عن ابن شهاب قال اخبرنی عطاء بن یزید الجندعی انه سمع ابا سعید الخدری یقول سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا صلاة بعد الصبح حتی ترتفع الشمس ولا صلاة بعد العصر حتی تغیب الشمس [illegible]
که نماز درست نیست بعد از نماز صبح تا بلند شود آفتاب و نیست نمازی بعد از نماز عصر تا آنکه غایب شود آفتاب حدثنا محمد بن
ابان قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن ابی التیاح قال سمعت حمران بن ابان یحدث عن معاویة قال
انکم لتصلون صلاة لقد صحبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فما رأیناه یصلیها ولقد نهی عنهما یعنی الرکعتین بعد العصر
گفت ابو التیاح شنیدم حمران بن ابان را که حدیث میکرد از معاویه که گفت تحقیق شما گذارید نمازی را تحقیق صحبت داشتیم پیغمبر خدا را
رحمت خدا و برو پس ندیدیم ما آن حضرت را که میگذارد آن نماز را و حال آنکه تحقیق منع کرده است از آن یعنی دو رکعت بعد از نماز
عصر این نفی معاینه است [illegible] دو رکعت نفل بعد از عصر ثبت مقدم است بر ناسخ
و روایت عائشه چنانکه بیاید [illegible] حدثنا محمد بن سلام قال اخبرنا عبدة عن عبید الله
عن خبیب عن حفص بن عاصم عن ابی هریرة قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن صلاتین بعد الفجر حتی تطلع
الشمس وبعد العصر حتی تغرب الشمس گفت ابو هریره منع کرد رسول خدا رحمت و سلامت خدا بر وی از دو نماز
بعد از نماز فجر تا تمام طلوع کند آفتاب و نماز بعد از عصر تا غروب کند آفتاب باب من لم یکره الصلاة الا بعد العصر والفجر
[illegible] رواه عمر وابن عمر وابو سعید وابو هریرة [illegible]
[illegible] حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن نافع عن ابن عمر قال اصلی کما رأیت اصحابی یصلون [illegible]
لا انهی احدا یصلی بلیل ولا نهار ما شاء غیر ان لا تحروا طلوع الشمس ولا غروبها [illegible]

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

[illegible] قال حدثنا شعبة عن عطاء بن ابی میمونة
انه سمع انس بن مالک یقول کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا خرج لحاجته [illegible]
[illegible]
باب النهی عن الاستنجاء بالیمین [illegible]
[illegible] حدثنا معاذ بن
فضالة [illegible]
قال حدثنا هشام بن عبد الله هو الدستوائی
[illegible]
[illegible]
یحیی بن ابی کثیر عن عبد الله بن ابی قتادة
[illegible]
[illegible]
رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

و غروب آن پوشیده نماند و در اینجا دو حکم است یکی آنکه بعد از نماز فجر و عصر پیش از طلوع آفتاب و غروب نمازی دیگر نکنند دوم آنکه در طلوع و غروب نماز نکنند و عنوان حکم اول با قوال صحابه اثبات نموده و حدیث ناطق بحکم ثانی است تعلیک بالتطبیق گفته اند که این حدیث دلیل امام مالک است که گفته باکی نیست بنماز نزد استوای آفتاب ابن ابی شیبه روایت کرده که مسروق نماز میکرد نزد استوا اوی گفته که درین هنگام درهای دوزخ گشاده میشود گفت پس درین وقت استعاذه بنماز کردن بهتر باشد پوشیده نماند که گشاده شدن درهای دوزخ اگر علت منع درین کلام شارع واقع شده چنانکه فرموده ابردوا بالظهر فان شدة الحر من فیح جهنم این عذر مسروق گنجایش ندارد و منع نهی است درین وقت امام اعظم و امام شافعی و امام احمد محدثی که درینها نص است در منع نماز در وقت استوا از شافعی استثنای روز جمعه روایت کرده اند بسبب مبالغه که در تکبیر روز جمعه واقع شده **باب** ما تصلی بعد العصر من الفوائت و نحوها حکم نمازی که بگذارند بعد از نماز عصر از قضاها و مانند آن از رواتب و نماز جنازه و قال کریب عن ام سلمة قالت صلی النبی صلی الله علیه وسلم بعد العصر رکعتین روایت کرد کریب بضم کاف مولی ابن عباس از ام سلمه که گفت گذارد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بعد از نماز عصر دو رکعت و قال شغلنی ناس من عبد القیس عن الرکعتین بعد الظهر و فرمود باز داشت مرا مردمانی که از قبیله عبد القیس آمده بودند از دو رکعتی که بعد از ظهر بود و شافعی دلیل گرفته این را بر آنکه پس از عصر نمازی که او را سببی باشد روا است بی کراهت و حنفیان گویند که قضای این سنت از خصائص آن حضرت بوده قیاس را نشاید **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا عبد الواحد بن ایمن قال حدثنی ابی انه سمع عائشة قالت والذی ذهب به ما ترکهما حتی لقی الله وما لقی الله حتی ثقل عن الصلاة گفت عائشه سوگند بکسی که برده است آن حضرت را ترک نکرد این دو رکعت را تا آنکه ملاقات کرد خدا را کنایت از موت است و ملاقات نکرد خدا را تا آنکه گرانی کشید از نماز این قول از برای تاکید آورده یعنی با آنکه نماز بر آن حضرت گرانی میکرد دو رکعت بعد از عصر را ترک نفرموده وکان یصلی کثیرا من صلوته قاعدا و بود آن حضرت که میگذارد بسیاری از نماز نشسته این مقدمه در بیان گرانی نماز است یعنی الرکعتین بعد العصر میخواهد عائشه ازین سخن که گفت ترک نکرده آنرا در مدت حیات دو رکعت را بعد از نماز عصر وکان النبی صلی الله علیه وسلم یصلیهما ولا یصلیهما فی المسجد مخافة ان یثقل علی امته وکان یحب ما یخفف عنهم بود آن حضرت که میگذارد دو رکعت و نمیگذارد آنها در مسجد از ترس آنکه گران شود بر امت او بواسطه التزام متابعت و بود آنحضرت دوست میداشت چیزی را که تخفیف کند از امت **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی قال حدثنا هشام قال اخبرنی ابی قالت عائشة یا ابن اختی ما ترک النبی صلی الله علیه وسلم السجدتین بعد العصر عندی قط گفت پدر هشام که عروه بن زبیر پسر اسماء بنت ابی بکر است گفته است عائشه ای خواهرزاده من ترک نکرده است هرگز پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی دو رکعت را بعد از عصر نزد من یعنی هرگاه که نوبت من بودی یا نزد وسلم و دانست من مراد از سجده رکعت است مجازا باطلاق اسم جزو بر کل **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الشیبانی قال حدثنا عبد الرحمن بن الاسود عن ابیه عن عائشة قالت رکعتان لم یکن رسول الله صلی الله علیه وسلم یدعهما سرا ولا علانیة گفت عائشه دو رکعت است یعنی دو نماز است که نبود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی که ترک میکرد آنرا بخلوت و نه بخلوت رکعتان قبل صلوة الصبح و رکعتان بعد العصر دو رکعت پیش از نماز صبح و دو رکعت بعد از نماز عصر **حدثنا** محمد بن عرعرة قال حدثنا شعبة عن ابی اسحق قال رایت الاسود و مسروقا شهدا علی عائشة قالت ما کان النبی صلی الله علیه وسلم یاتینی فی یوم بعد العصر الا صلی رکعتین گفت ابو اسحق دیدم اسود بن یزید نخعی را و مسروق را حاضر شدند و در آمدند بر عائشه و گفت عائشه نبود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که می آمد نزد من در روزی بعد از عصر مگر آنکه میگذارد دو رکعت را النبی نماز آمد

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

غالب است و نیز در شرح نیز همین حکم بیان کرده همیشه بیمینه و استنجا کند بدست راست چون وا یمینه فاعل خود ظاهر است اما مشکل میشود در استنجا بکلوخ از بول اگر بدست چپ کند عضو بدست راست باید گرفت و این ممنوع است پس طریقش آنست که بگیرد عضو را بدست چپ و بساید بر چیزی که گرفته است آنرا بدست راست و دست راست متحرک نباشد یا استنجا بچپ کند نا بر شیخ ابن حجر است لا امام الحرمین و غزالی و بغوی نقل کرده و گفته هر که دعوی کند که در صورت استنجا بیمین لازم می آید اشکال و نیست این مگر مانند کسی که می بیند آب بدست چپ در حالت استنجا از تکلیف آورده که نهی از استنجا بیمین مختص بدبر است و گفته که این او نا مردود است و گفتنی گویند استنجا کند بدیوار و مانند آن دست چپ المس کرد اند مقعد را بزمین و نشود که کلوخ را بپا ارد با شند یا دو انگشت پا نهد استنجا کند بدست چپ کالو از دست راست را اصلا و تکاپو است که این حیله مشکل است ملک متعذر است در غالب اوقات و راستی آنست که نیمه یعنی تکلفات بی ضرورت افتاده اند و بی تکلف گویند حجر را بکف دست چپ نگهدارد و عضو یا انگشت تر کند و بر حجر بساید با پا و آنست که این هر دو نهی تنزیه است نزد جمهور چنانکه اول نهی ادب است و بعضی اهل ظاهر قائل بتحریم اند و کلام جمعی از شافعیه نیز مشعر بر آن نیز گفته کسی که از شافعیه تحریم گفته مراد مش نفی سنت و طرفین است بلکه کراهت و بیان ترک ادب است و نیز اینکه تحریم لعدم آن اگر چه گناه است کافی باشد و دلیل ظاهر و بیش چنانکه گویند کفایت نکند و محل خلاف آنجا است که دست بلا مسائل آب و حجر آن مباشر استنجا شود و اما بغیر آن حرام است بخلاف بر آن مباشر است چپ و راست در آن ذکر عسقلانی **باب** لا یمسک ذکره بیمینه اذا بال نگیرد آلت خود را بدست راست خود وقتی که بول کند اشارت کرد باینکه نهی متعلق از مس ذکر بیمین محمول بر نهی بحالت بول است و اما سوای آن مباح است در حدیث آمده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم مر طلق بن علی را وقتی که سوال کرد از حکم مس ذکر نیست آن مگر گوشت پاره از تو و این دلالت کرد بر جواز در هر حال لیکن حالت بول بدین حدیث صحیح مستثنا شده و ما عدای آن بر اباحت باقی ماند و تخصیص منع باین حال ظاهرا بجهت خوف تلوث است و ازین معنی و امساک بدست ظاهر است و امس محمول بر معنی امساک است درین تقریر این عبارت بیان اذا اتی الخلاء فلا یمس ذکره بیمینه بود یا عام است بجهت مبالغه در احتیاط و شک نیست که تشریف یمین و

هیچ حالی مگر با خیال در تطبیق این با قول عایشه رضی که گذشت که بعد از عصر تا غروب آفتاب نمازی نیست ...
قوله بعث شغلنی بعضی امور ضروریه آن حضرت فوت شده بود و قضا کرد لکن بعد از عصر قضای سنت از خصائص آن حضرت
پوشیده نماند که بر تقدیر تسلیم این خصوصیت اقوال عایشه نفی است و آنکه این دو رکعت دایم بود و اثبات آن حضرت پس در این صورت
اگر چه نفی با اثبات تعارض نمود و مثبت مقدم است بر نافی و اگر چه با قول ... متعارض شده در این صورت قول راجح میباشد ...

باب التبكير بالصلوة في يوم غيم در بیان مبادرت و شتاب کردن نماز از ترس فوت وقت در روزی که ابر باشد و ظاهر این باب
مطلق نماز است و حدیث ظاهر در نماز عصر است و لهذا تعجیل نماز عصر در روز ابر مستحب داشته اند حدثنا معاذ بن فضالة
قال حدثنا هشام عن يحيى هو ابن ابي كثير عن ابي قلابة ان ابا المليح حدثه قال كنا مع بريدة في يوم ذي غيم فقال بكروا بالصلوة
گفت ابو الملیح بودیم با بریده در روزی که ابر داشت پس گفت بریده شتابی کنید بنماز فان النبي صلى الله عليه وسلم قال من
ترك صلوة العصر فقد حبط عمله تحقیق پیغمبر خدا فرمود کسی که ترک کند نماز عصر را عمدا تحقیق ضایع شد عمل او تطبیق این حدیث
بمذهب اهل سنت که در غیر ارتداد والعیاذ بالله حبط قائل نیستند سبق ذکر یافته است تطبیق ترجمه بحدیث مذکور ظاهر است

باب الاذان بعد ذهاب الوقت در بیان اذان گفتن بعد از رفتن وقت یعنی برای نماز قضا حدثنا عمران بن ميسرة قال
حدثنا محمد بن فضيل قال حدثنا حصين عن عبد الله بن ابي قتادة عن ابيه قال سرنا مع النبي صلى الله عليه وسلم ليلة
گفت ابو قتاده شب آهنگی کردیم با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی یک شبی فقال بعض القوم لو عرست بنا يا رسول الله پس گفت
بعضی از مردم اگر فرود آئی آخر شب ای پیغمبر خدا استراحت کنیم قال اخاف ان تناموا عن الصلوة از ترسم که
خواب کنید و وقت بگذرد و غافل شوید از نماز قال بلال انا اوقظكم فاضطجعوا گفت بلال برای اعتماد ... که بیدار
مردم داشت من بیدار کنم شمارا پس خواب کنید آنکه خواب کردند و برگشت بلال واسند بلال ظهره الى راحلته و تکیه کرد بلال پشت
خود را سوی مرکب خود فغلبته عيناه فنام پس غلبه کرد بلال را در چشم او بخواب پس خواب کرد فاستيقظ النبي صلى الله
عليه وسلم وقد طلع حاجب الشمس پس بیدار شد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی و حال آنکه بر آمده بود گوشه آفتاب
فقال يا بلال اين ما قلت پس فرمود ای بلال کجاست وفای عهدی که کرده بودی فقال ما القيت علي نومة مثلها قط
گفت بلال پیش آورده نشده است بر من خوابی مانند این خواب هرگز قال ان الله قبض ارواحكم حين شاء وردها عليكم
حين شاء فرمود تحقیق خدا گرفت روحهای شمارا هنگامی که خواست و باز داد بر شما هنگامی که خواست يا بلال قم فاذن بالناس
بالصلوة ای بلال برخیز پس اذان گو آگاهی ده در مردم بنماز فتوضأ فلما ارتفعت الشمس وابياضت قام فصلى
پس هرگاه بلند شد آفتاب و سپید و روشن گشت ایستاد و نماز کرد آن حضرت این حدیث بظاهر مناقض است بحدیث تنام عيناي
ولا ينام قلبي جواب گفته اند که اطلاع بر طلوع کار حس بصر است و آن خود پوشیده بود و آنکه بدل آن حضرت آگاه نشد بر رفتن
وقت و قضای نماز که از جمله اشرف عبادات است تا ادراک آن حضرت در این وقت مستغرق مشاهده یا دیگر بوده است والله اعلم

باب من صلى بالناس جماعة بعد ذهاب الوقت حکم کسی که گذارد نماز بمردم بجماعت پس از رفتن وقت نماز حدثنا
معاذ بن فضالة قال حدثنا هشام عن يحيى عن ابي سلمة عن جابر بن عبد الله ان عمر بن الخطاب جاء يوم الخندق
بعد ما غربت الشمس فجعل يسب كفار قريش مرویست از جابر که عمر بن خطاب رضی الله عنه آمد روز غزوه خندق پس
شروع کرد در دشنام کردن کافران قریش را قال يا رسول الله ما كدت اصلي العصر حتى كادت الشمس تغرب گفت عمر

ای رسول خدا نزدیک نبودم که بگذارم نماز عصر را تا آنکه نزدیک رسید آفتاب که غروب کند بنابر اسلوب کلام آنست که عمر بسبب اشتغال بمحاربهٔ کفار نماز عصر را تا این وقت که آن حضرت این معنی بعرض رسانید نگذارده بود و قسطلانی گوید با کیت آنست لمعنی نفی قرب غروب نماز گذاردن میکنند پس نفی نماز بطریق اولی خواهد بود و امتی پوشیده نماند که این نفی درین روایت تا قرب غروب است پس احتمال آنکه در وقت قرب غروب کرده باشد قال النبی صلی الله علیه وسلم والله ما صلیتها فرمود پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بروی بخدا سوگند که من هم نکرده ام نماز عصر را فقمنا الی بطحان فتوضأ للصلاة وتوضأنا لها پس برخاستیم بسوی بطحان که وادی است بمدینه پس وضو کرد آن حضرت مر نماز را و وضو کردیم ما مر آن نماز را فصلی العصر بعد ما غربت الشمس ثم صلی بعدها المغرب پس گذارد آن حضرت نماز عصر را بجماعت پس از آنکه غروب کرد آفتاب چنان که در روایت اسمعیلی از مولف آمده فصلی بنا العصر و بهمین مناسب میشود حدیث مر ترجمه را و نیز قوله فتوضأ و توضأنا اشارت میکند بآن پیشتر گذارد بعد از نماز عصر مغرب را و این پیش از نزول نماز خوف بود باب من نسی صلاة فلیصل اذا ذکر ولا یعید الا تلک الصلاة کسی که فراموش کند نمازی را پس گو که بگذارد وقتی که یاد کند و اگر درین فراموشی نماز را گذارد و اعاده نکنند مگر همان نماز فراموش شده وقال ابراهیم النخعی من ترک صلاة واحدة عشرین سنة لم یعد الا تلک الصلاة الواحدة و گفت ابراهیم نخعی کسی که ترک کند بفراموشی یک نماز را بیست سال اعاده نکند مگر همان یک نماز را حدثنا ابو نعیم و موسی بن اسمعیل قال حدثنا همام عن قتادة عن انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من نسی صلاة فلیصل اذا ذکرها فرمود کسی که فراموش کرده نمازی را پس گو که بگذارد وقتی که یاد کند آن نماز را لا کفارة لها الا ذلک نیست تدارک مر آن نماز را مگر همان اعاده واقم الصلاة لذکری خدا فرمود اقامت کن نماز را برای یاد کردن من یا وقت یاد دادن من نماز را برای تو و این معنی مناسب مقام است قال موسی قال همام سمعته یقول بعد واقم الصلاة للذکری گفت موسی گفت همام شنیدم قتاده را که میگفت بعد از زمان روایت حدیث این آیت را یعنی نقل حدیث و تلاوت آیه یکبار نموده وقال حبان حدثنا همام قال حدثنا قتادة قال حدثنا انس عن النبی صلی الله علیه وسلم نحوه باب قضاء الصلاة الاولی فالاولی در بیان قضای نماز بترتیب حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی قال حدثنا هشام قال حدثنا یحیی هو ابن ابی کثیر عن ابی سلمة عن جابر قال جعل عمر یوم الخندق یسب کفارهم وقال ما کدت اصلی العصر حتی غربت الشمس قال فنزلنا بطحان فصلی بعد ما غربت الشمس ثم صلی المغرب روایت است از جابر که گفت شروع کرد عمر روز جنگ خندق که دشنام میداد کافران قریش را که بجنگ آمده بودند پس گفت نزدیک نبود که بگذارم نماز عصر را تا آنکه غروب کرد آفتاب گفت پس نزول کردیم با آنحضرت به بطحان پس گذارد نماز بعد از غروب آفتاب پیشتر گذارد نماز عصر یعنی اول عصر گذارد و بعد از ان مغرب را باب ما یکره من السمر بعد العشاء در بیان چیزی که مکروه است کراهت تنزیهی از سخن کردن و افسانه گفتن بعد از نماز عشا السامر من السمر والجمع السمار والسامر ههنا فی موضع الجمع سامر مشتق از سمر است یعنی حکایت کردن در شب و جمع سامر سمار است چنانکه جمع طالب طلاب والسامر که بمعنی جمع است در جای جمع واقع شده این عبارت بروایت ابی ذر واقع شده است گویا بتقریب لفظ سمر مولف تفسیر میکند سامر را که در آیت کریمه واقع شده قوله تعالی مستکبرین به سامرا تهجرون حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی قال حدثنا عوف قال حدثنا ابو المنهال قال انطلقت مع ابی الی ابی برزة الاسلمی فقال له ابی حدثنا کیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی المکتوبة قال کان یصلی الهجیر وهی التی تدعونها الاولی حین تدحض الشمس گفت ابو المنهال رفتم با پدر خود بسوی ابی برزه اسلمی پس گفت مر او را پدرم چگونه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که میگذارد نمازهای فرض را

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

بدل سنگ سیم آورد مر آنرا فاخذ الحجرین والقی الروثة پس گرفت آنحضرت آن دو حجر را و برانداخت سرگین را و از اینجا معلوم میشود که دو سنگ هم کفایت کند در استنجا و سه سنگ لازم نیست چنانچه مذهب حنفی و مالکی جائز است گو نتیجه شرعی تفاوت ندارد و اتفاق است اگرچه بکه از سنگ پاک حاصل گردد و نزد شافعی و احمد و اصحاب حدیث کمتر از سه سنگ استنجا نکنند و تمسک ایشان بحدیث سلمان است که روایت کرده آنرا مسلم که فرمود آنحضرت استنجا نکند یکی از شما کمتر از سه سنگ و بحدیث عایشه که فرمود آنحضرت چون برود یکی از شما برای قضای حاجت خود باید که پاک کند به سه سنگ و نزد ما این امر نهی محمول بر استحباب است بدلیل اکتفا بدو سنگ و بحدیث ابی هریره من استجمر فلیوتر من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج وقال هذا رکس پس فرمود آنحضرت این سرگین نجس است از اینجا ظاهر میشود که علت منع از روث نجاست اوست و این بر تقدیر یست که بمعنی مذکور باشد چنانچه در روایت ترمذی تفسیر کرده و نیز دلالت میکند بروی روایة ابن ماجه و ابن خزیمه رجس بجیم و در صحاح و قاموس همین معنی گفته و نسائی عقبش گفته رکس طعام جن است و این بر تقدیر ثبوت در لغت رافع اشکال است وقال ابراهیم بن یوسف بن اسحق سبیعی سرای کوفی سنه یکصد و نود و هشت حدثنی ابیه یوسف بن اسحق بن ابی اسحق کوفی سنه یکصد و پنجاه و هفت عن ابی اسحق مذکور که جد اوست قال حدثنی عبد الرحمن مقصود از این تعلیق رفع توهم تدلیس ابی اسحق است در تحدیث باب الوضوء مرة مرة وضو کردن یعنی شستن اعضا یکبار حدثنا محمد بن یوسف فریابی بیکندی قال حدثنا سفیان ثوری یا ابن عیینه و جزم کرده با ولین ابن حجر عن زید بن اسلم مدنی عن عطاء بن یسار عن ابن عباس قال توضأ النبی صلی الله علیه وآله وسلم مرة مرة وضو ساخت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بشستن اعضا یکیک بار و این بیان قدر واجب است مجمل کتاب را که کمتر از ان روا نباشد باب الوضوء مرتین مرتین وضو کردن یعنی شستن دو بار حدثنا الحسین بن عیسی

گفت میگذارد نماز ظهر را که میخوانید او را نماز پیشین میگفتید کی که از میان آسمان زائل می شد آفتاب و میل میکرد بجانب مغرب و یصلی العصر
ثم یرجع احدنا الی اهله فی اقصی المدینة والشمس حیة و میگذارد عصر را پس باز میگشت یکی از ما بسوی متعلقان خود که در کنار
مدینه بود و هنوز آفتاب روشن بودی ونسیت ما قال فی المغرب ابو المنهال گوید فراموش کردم چیزی را که گفته ابو برزه در شان مغرب
قال وکان یستحب ان یؤخر العشاء گفت ابو برزه و بود آن حضرت که دوست میداشت اینکه تاخیر کند نماز عشا را قال وکان
یکره النوم قبلها والحدیث بعدها گفت و بود آن حضرت که کراهت میداشت خواب پیش از عشا و حکایت کردن بعد از عشا وکان
ینفتل من صلاة الغداة حین یعرف الرجل جلیسه و بود آن حضرت که بر میگشت از نماز صبح هنگامی که شناخت یکی از ما همنشین
خود را ویقرأ من الستین الی المائة و میخواند در نماز از آیات قرآن از شصت تا صد آیت شرح این حدیث در ما تقدم گذشته است

باب

السمر فی الفقه والخیر بعد العشاء در بیان حکایت کردن در علم دین و امر نیک بعد از عشا حدثنا عبد الله بن الصباح
قال حدثنا ابو علی الحنفی قال حدثنا قرة بن خالد قال انتظرنا الحسن وراث علینا حتی قربنا من وقت قیامه
گفت قره انتظار بردیم حسن بصری را و درنگ کرد بر ما تا نزدیک شدیم بوقت قیام ما از مسجد برای خوابیدن یا قیام او برای تهجد
فجاء فقال دعانا جیراننا هؤلاء پس آمد حسن پس گفت خواندند ما را همسایهای ما که اینها اند اعتذار کرد حسن باین جواب که من مشغول در دعوت
عزیزان و نشستن با ایشان واقع شد ثم قال قال انس نظرنا النبی پس گفت حسن بصری گفت انس انتظار بردیم پیغمبر خدا را صلی
الله علیه وسلم ذات لیلة حتی کان شطر اللیل یبلغه آنکه بود نیم شب که می رسید آن نصف شب انتظار را آنگاه پس تشریف
فجاء فصلی لنا پس آمد آن حضرت و نماز گذارد با جماعت ثم خطبنا فقال الا ان الناس قد صلوا ثم رقدوا
پس خطبه خواند و گفت آگاه باشید که تحقیق مردم دیگر نماز گذارده پس خواب کردند وانکم لم تزالوا فی صلاة ما انتظرتم الصلاة
و تحقیق شما همیشه هستید در نماز مادامی که انتظار کشیده باشید قال الحسن وان القوم لا یزالون بخیر ما انتظروا الخیر
گفت حسن تحقیق مردم همیشه اند بنیکی مادامی که انتظار دارند نیکی را لیکن حسن تعمیم کرد حکم را در هر نیکی قال قرة هو من حدیث انس
عن النبی صلی الله علیه وسلم [illegible] از جمله حدیث انس است که روایت کرده از پیغمبر
و سلامت حق باد بر وی حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنی سالم بن عبد الله بن عمر
وابو بکر بن ابی حثمة ان عبد الله بن عمر قال صلی النبی صلی الله علیه وسلم صلاة العشاء فی آخر حیاته فلما سلم
قام النبی صلی الله علیه وسلم فقال ارأیتکم لیلتکم هذه آیا دیدید شما شب خود را یعنی این شب را [illegible]
فان رأس مائة سنة لا یبقی ممن هو علی ظهر الارض احد تحقیق آخر صد سال باقی نمی ماند از کسی که بر پشت زمین است کسی [illegible]
است از آن حضرت بکنایه عمر است یعنی چیست عمرهای شما [illegible] فوهل الناس فی
مقالة رسول الله پس خطا کردند مردم در وقت [illegible] بسوی خلاف صواب در تاویل قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم
الی ما یتحدثون من هذه الاحادیث عن مائة سنة بسوی چیزی که حدیث میگفتند از این احادیث [illegible]
از صد سال که واقع شد در کلام آن حضرت [illegible] گفتند که مراد آنست که پس از صد سال قیامت قائم می شود [illegible]
بسی واقع شد [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] وانما قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یبقی ممن
هو الیوم علی ظهر الارض وابن عمر بیان کرد [illegible]
زمین [illegible] یرید بذلک انها تخرم ذلک القرن [illegible]

شرح الاسلام | کتاب الوضوء

[illegible] بیان [illegible] وضو [illegible]
[illegible] باب الوضوء ثلاثا ثلاثا [illegible] حدثنا عبد العزیز
بن عبد الله الاویسی [illegible] قال حدثنی
ابراهیم بن سعد عن ابن شهاب ان عطاء بن یزید اخبره ان حمران
مولی عثمان [illegible]
انه رای عثمان بن عفان دعا باناء
[illegible] امیر المؤمنین خلیفه راشد سیوم صاحب
[illegible]
[illegible] رضی الله عنه
فافرغ علی کفیه ثلاث مرار فغسلهما
[illegible]
ثم ادخل یمینه فی الاناء [illegible]
[illegible] فمضمض واستنشق [illegible]
ثم غسل وجهه ثلاثا [illegible]
ویدیه الی المرفقین ثلاث مرار [illegible]
[illegible]
ثم مسح براسه [illegible]
[illegible]
[illegible] امام ابو حنیفه و مالک و احمد [illegible] شافعی [illegible]
[illegible]

باب السمر مع الضيف والاهل بيان سمر گفتن و حکایت بعد از نماز با مهمان و اهل خانه حدثنا ابو النعمان قال حدثنا معتمر بن سليمان قال حدثنا ابي قال حدثنا ابو عثمان عن عبد الرحمن بن ابي بكر ان اصحاب الصفة كانوا اناسا فقراء وان النبي صلى الله عليه وسلم قال من كان عنده طعام اثنين فليذهب بثالث وان اربع فخامس او سادس

روایت است از عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنهما که اصحاب صفه بودند مردم محتاج و پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی فرمود کسی که نزد او طعام دو کس است پس ببرد سیوم کس را از اصحاب صفه اگر طعام چهار کس است پس ببرد پنجمی را یا ششم را با پنجم وان ابا بكر جاء بثلثة فانطلق النبي صلى الله عليه وسلم بعشرة و تحقیق ابو بکر صدیق رضی الله عنه آورده سه کس را و برد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی ده کس را قال فهو انا وابي وامي گفت عبد الرحمن شان نیست که من و پدر من و مادر من در خانه بودیم که فلا ادري هل قال وامرأتي وخادم بيننا وبين بيت ابي بكر ابو عثمان راوی عبد الرحمن گوید ندانم آیا گفته است عبد الرحمن و زن من و خادمی در میان خانه من و میان خانه ابو بکر بود وان ابا بكر تعشى عند النبي صلى الله عليه وسلم و تحقیق ابو بکر طعام آخر روز خورده بود نزد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی گفته اند که این کلام در بیان حال و عادت ابو بکر است که طعام شب نزد آن حضرت میخورد و آنچه بعد از این گفته واقع در سوق قصه است پوشیده نماند که مناسب این معنی درین کلام لفظ مستقبل بود یعنی یتعشی نه لفظ تعشی و تحقیق مقصود عبد الرحمن ازین کلام آنست که اهل خانه شریک درین طعام سه کس نبودیم درین جمله ابو بکر نیز با آن حضرت خورده بود پس همین دو کس ما بودیم و اکتفا برین کلام کرده و در کلام ثانی که حتی تعشی النبی الخ ترک روایت کرده که ابو بکر با آنحضرت طعام خورده والله اعلم ثم لبث حيث صليت العشاء پس توقف کرد ابو بکر تا آنکه گذارده شد نماز عشا ثم رجع فلبث حتى تعشى النبي صلى الله عليه وسلم فجاء بعد ما مضى من الليل ما شاء الله پس از نماز رجوع کرد ابو بکر بسوی پیغمبر خدا پس درنگ کرد تا آنکه طعام خورد پیغمبر خدا و در بعضی روایات آمده و ابو بکر با وی خورد پس آمد بعد وقتی که گذشت از شب چیزی که خدا خواسته بود قالت له امرأته ما حبسك عن اضيافك او قالت ضيفك گفت زن ابو بکر بوی چه چیز باز داشت ترا از مواسات مهمانان تو یا گفت مهمان تو قال اوما عشيتيهم گفت ابو بکر آیا طعام نخورانیده ای ایشان را قالت ابوا حتى تجيء گفت اگر زیدند مهمانان از خوردن تا آنکه بیائی تو قد عرضوا فابوا و تحقیق عرض کرده شد طعام را یعنی گفته شد که بخورید پس ابا کردند از خوردن قال فذهبت انا فاختبات گفت عبد الرحمن پس رفتم من و پنهان شدم از ترس آنکه در حال ابو بکر دیدیم فقال يا غنثر فجدع وسب پس گفت ابو بکر ای سفیه و زن خود را دعا کرد به بریدن بینی و اعضا و دشنام داد وقال كلوا لا هنيئا فقال والله لا اطعمه ابدا و گفت ابو بکر مر اهل خود را بخورید گوارا مباد شما را و گفت سوگند خدا نخورم این طعام را هرگز وايم الله ما كنا ناخذ من لقمة الا ربا من اسفلها اكثر منها عبد الرحمن گفته و سوگند خدا نمی بردیم لقمه را مگر آنکه زیاده بر آن میشد اکثر از آن لقمه قال يعني حتى شبعوا وصارت اكثر مما كانت قبل ذلك گفت سیر شدند همه و گشت طعام زیاده تر از آنچه بود پیش از خوردن فنظر اليها ابو بكر فاذا هي كما هي او اكثر پس نگاه کرد بسوی طعام ابو بکر پس ناگاه آن طعام همچنان است یا زیاده بر آن فقال لامرأته يا اخت بني فراس ما هذا پس گفت ابو بکر مر زن خود را ای خواهر بنی فراس چیست این حال این زن ابی بکر نام او زینب ام رومان است دختر عامر است که یکی از بنی فراس بن غنم بن مالک بن کنانه است و این خطاب ازین عنوان از روی حرمت و مهربانی بود و مشابه بر خارق که ظاهر شد در طعام قالت لا وقرة عيني لهي الآن اكثر منها قبل گفت ام رومان نیست چیزی و لیکن بحق قرة عین من که پیغمبر خداست هر آئینه همان طعام اکنون زیاده تر است

باب الاستنثار فی الوضوء یعنی افشاندن در وضوء بعد استنشاق که بمعنی آب در بینی کردن است ذکره عثمان

وعبد الله بن زید وابن عباس عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم ذکر کرده است استنثار در وضوء عثمان چنانکه در باب المضمضه بیاید وعبد الله بن زید کما ورواه فی غسل الرأس ... ابن عباس چنانکه احمد وابو داود از حدیث ... روایت کرده ما از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم

حدثنا عبدان عبد الله بن عثمان مروزی قال اخبرنا عبد الله بن مبارک قال اخبرنا یونس بن یزید الایلی عن الزهری قال اخبرنی ابو ادریس عائذ الله بن عبد الله الخولانی تابعی بزرگ قدر است منه ... انه سمع ابا هریرة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال من توضأ فلیستنثر یعنی کسی که وضو کند پس گو که بینی بیفشاند بعد استنشاق با آب تا می ... وغبار ... برآید ... که بوی تلاوت است ... حروف پاک شود وامر برای ندب است ... بدلیل اجماع ... بعضی علما ... واجب ... ودرین روایت ... مذکور نیست ... است چون بیدار شود کسی از خواب خود وضو کند پس باید که استنثار کند ... شیطان شب ... میکند ... وشرح آن ... مذکور شود ومن استجمر فلیوتر وکسی که استنجا کند ... پس باید که طاق کند استنجا ... استعمال ... سنگ ... وتائیا ... بعضی ... کرده ...

باب الاستجمار وترا یعنی استعمال سنگ در استنجا بعدد طاق ... این باب ... ابواب وضو ... حدیث سابق ... در بیان ...

حدثنا عبد الله بن یوسف تنیسی قال اخبرنا مالک عن ابی الزناد ... ذکوان عن الاعرج عبد الرحمن بن هرمز عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال اذا توضأ احدکم فلیجعل فی انفه ماء ثم لینتثر ... چون وضو کند یکی از شما پس باید که ... آب ... بیفشاند ... ومن استجمر فلیوتر ... سنت ... استنجا ... باشد ... حدیث است ... وشرح اختلاف ... گذشت

واذا استیقظ احدکم من نومه فلیغسل یده قبل ان یدخلها فی وضوئه چون بیدار شود یکی از شما از خواب خود پس باید ... پیش از انکه ... آب ... وضوی ... عام است ... مستحب است

اما تو بود پیش ازان سه بار فاکل منها ابو بکر وقال انما کان ذلک من الشیطان یعنی یمینه پس خورد ازان طعام ابی بکر ابو بکر وپشیمان شد از ستیزه خود وگفت بود آن سوگند مگر از شیطان تفسیر کرده راوی آنرا بیمین یقین که ابو بکر کفارت یمین داده باشد بعضی حمل کرده اند آن یمین لغو بوده است فاکل منها لقمة ثم حملها الی النبی صلی الله علیه وسلم پس خورد ازان طعام لقمه وپس برداشت وبرد آنرا بسوی پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بر وی این بردن طعام بواسطه اظهار خارق است که ازین خاندان با برکت ظاهر شد وازجمله معجزات آنحضرت بود فاصبحت عنده پس صباح کرد آن طعمه نزد آن حضرت وکان بیننا وبین قوم عقد فمضی الاجل وبود میان ما مسلمانان ومیان قومی عقد صلح پس گذشته بود مدت آن وآمدند آنها بمدینه ففرقنا اثنی عشر رجلا مع کل رجل منهم اناس الله اعلم کم مع کل رجل پس جدا کردیم وقسمت ساختیم آن قوم را دوازده نفر با هر مردی از آنها مردم بودند خدا داناتر است که چند کس بودند با هر یکی ازان مردم ... یعنی بجای نفر قنا فعرفنا است یعنی عریف ساختیم ... فاکلوا منها اجمعون پس خوردند آنجا همه ازان طعمه همه آنها او کما قال شک کرده است ابو عثمان در روایت این عبارات وگفته یا چنانچه گفته است عبد الرحمن

بسم الله الرحمن الرحیم کتاب الاذان

اذان در لغت بمعنی اعلام وآگاه کردن است ودر عرف شرع اعلام بالفاظ خاص در اوقات مخصوص است باب بدء الاذان در بیان ابتدای مشروعیت اذان است وقول الله تعالی واذا نادیتم الی الصلوة اتخذوها هزوا ولعبا ذلک بانهم قوم لا یعقلون وقتی که ندا کنید کافران را بسوی نماز میگیرند نماز را استهزا وبازی واین حال ایشان بسبب آنست که ایشان گروهی اند که درک نمیکنند حق را از باطل وقوله اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة ووقتی که ندا کرده شود برای نماز روز جمعه الآیة چون درین دو آیت مشروعیت اذان معلوم میشود ایراد آن کرده برای اثبات آن تا معلوم شود که مشروعیت اذان تنها بحدیث نیست حدثنا عمران بن میسرة قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا خالد الحذاء عن ابی قلابة عن انس قال ذکروا النار والناقوس فذکروا الیهود والنصاری مرویست از انس که برای اعلام نماز ذکر کردند آتش را که برافروزند وآواز ناقوس کنند وذکر کردند که اینها عرف یهود ونصارا است یهود در اوقات نماز خود آتش می افروختند ودر روایت دیگر معلوم شده که شاخ داشتند که در وقت نماز دران میدمیدند ظاهرا هر دو فعل آنها خواهد بود وناقوس مخصوص نصارا است وآن چوبی است دراز که بچوب خورد آنرا میزدند تشبه باین قوم مکروه پنداشتند فامر بلال ان یشفع الاذان وان یوتر الاقامة پس امر کرده شد بلال باینکه دو دو بار گوید اذان را ویکیک بار گوید اقامت را شرح این حدیث ابتدای اذان ومشروعیت آن بتفصیل که دارد مختصر رسیده وتمام این حدیث در تخریج ابو داود ونسائی ودارمی وترمذی مذکور است با قصه خواب که درین باب عمر بن خطاب وعبد الله بن زید دیده اند چنانکه در مشکوة آورده وبدانکه مشهور آنست که نخست مشروعیت اذان بسبب رؤیای عمر بن خطاب وعبد الله بن زید شد وحافظ ابن حجر گوید صحیح آنست که موافق رؤیای ایشان وحی فرستاد خداوند سبحانه به پیغمبر خود چنانکه عبد الرزاق وابو داود در مراسیل آورده که چون عمر آمد که خبر دهد از رؤیای خود فرمود آنحضرت قد سبقک بذلک الوحی حدثنا محمود بن غیلان قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جریج قال اخبرنی نافع ان ابن عمر کان یقول کان المسلمون حین قدموا المدینة یجتمعون فیتحینون الصلوة بود ابن عمر که میگفت بودند مسلمانان هنگامی که قدوم آوردند مدینه را جمع می شدند پس اندازه میکردند نماز یعنی طلب میکردند وقتی را که جمع شوند در آن وقت لیس ینادی لها فتکلموا یوما فی ذلک نبود که ندا کرده شود برای نماز سخن کردند روزی درین کار فقال بعضهم اتخذوا ناقوسا مثل ناقوس النصاری پس گفتند بعضی بگیرید ناقوسی را مانند ناقوس نصارا وقال بعضهم بل بوقا مثل قرن الیهود بعضی گفتند بلکه بگیرید بوق مانند قرن یهود وقرن ...

ساختی کہ دران سید مند فقال عمر اولا تبعثون رجلا ینادی بالصلوٰۃ پس گفت عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ آیا برنمی انگیزید مردی را
کہ ندا کند بنماز و این قول عمر پیش از اعلام مخصوص بود کہ در خواب از فرشتہ تعلیم یافتہ بعرض نبوی رسانیدہ است فقال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یا بلال قم فناد بالصلوٰۃ پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بدیدی ای بلال برخیز پس ندا کن بنماز **باب**
الاذان مثنی مثنی اذان دو دو بار است یعنی دو دو بار است اقوال مثنی یکبار است در بعضی نسخ در اینجا تکبیر رو واقع شدہ برای تاکید است **حدثنا**
سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن سماک بن عطیۃ عن ایوب عن ابی قلابۃ عن انس قال امر بلال ان یشفع
الاذان وان یوتر الاقامۃ الا الاقامۃ گفت انس امر کردہ شد بلال را بآنکہ دو بار گوید اذان را و یکبار گوید اقامت
را مگر لفظ قد قامت الصلوٰۃ کہ آنرا دو بار گوید **حدثنا** محمد بن سلام قال حدثنی عبد الوہاب الثقفی قال حدثنا خالد الحذاء
عن ابی قلابۃ عن انس بن مالک قال لما کثر الناس قال ذکروا ان یعلموا وقت الصلوٰۃ بشیء یعرفونہ گفت انس
ہرگاہ بسیار شدند مردم نماز گذار گفت ذکر کردند این را کہ اعلام کنند یعنی علامتی گردانند وقت نماز را بچیزی کہ بشناسند بآن کہ وقت شروع است
فذکروا ان یوروا نارا او یضربوا ناقوسا پس ذکر کردند کہ برافروزند آتش را یا آنکہ بزنند ناقوس را فامر بلال ان یشفع الاذان
وان یوتر الاقامۃ **باب** الاقامۃ واحدۃ الا قولہ قد قامت الصلوٰۃ اقامت یکبارہ گفتنی است مگر قول آن کہ قد قامت الصلوٰۃ
است **حدثنا** علی بن عبد اللہ قال حدثنا اسمعیل بن ابراہیم قال حدثنا خالد عن ابی قلابۃ عن انس قال امر بلال
ان یشفع الاذان وان یوتر الاقامۃ قال اسمعیل فذکرتہ لایوب فقال الا الاقامۃ گفت اسمعیل ذکر کردم پس ذکر
کردم این را کہ از ابی قلابہ شنیدہ بودم مر ایوب سختیانی را پس گفت مگر لفظ قد قامت الصلوٰۃ کہ دو بار باید گفت بدانکہ ترمذی گوید کہ حدیث
انس صحیح است و باین رفتہ بعضی از اہل علم اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و تابعین و مالک و شافعی و احمد و اسحٰق و حدیثی دیگر آوردہ
از عبد الرحمٰن بن ابی لیلی از عبد اللہ بن زید کہ گفتہ بود اذان پیغمبر خدا شفعا شفعا و اقامت مثنی مثنی و باین قائل است سفیان ثوری
و ابن مبارک و اہل کوفہ یعنی حنفیہ و غیر ہم شیخ ابن ہمام گوید روایت کردہ ابو داؤد از ابن ابی لیلی از معاذ و روایت کردہ ابن ابی شیبہ
بسند کہ رجال او رجال صحیح اند بر وجہی مخصوص کہ اقامت نیز مثنی مثنی بود و آنچہ کہ در حدیث واقع است بدو معنی می آید یکی آنکہ ایتار در لفظ باشد یعنی
الفاظ او وتر و منفرد باشند دوم آنکہ ایتار در صوت باشد یعنی آواز با صدا و سرعت بر آید لیکن در اینجا ہمین معنی ثانی مراد است زیرا کہ
اگر معنی اول مراد گیرند معارض میشود احادیث مثنی را کہ دران بالتصریح واقع است کہ اقامت ہم دو بار باید گفت پس متعین شد کہ ہمین معنی
ثانی مراد گیرند تا ہر دو روایتین معارض نباشند و نیز گفتہ کہ بود اقامت مثل اذان تا عہد بنی امیہ تا الی شتابی ایشان تغیر کردند انتہی
کلام ابن ہمام و شمنی گوید روایت کردہ است طحاوی و بیہقی در خلافیات از ابو العمیس گفت شنیدم عبد اللہ بن محمد بن عبد اللہ بن زید
انصاری را کہ حدیث کردہ است از پدر خود و از جد خود کہ روایت اذان و اقامت را کہ مثنی مثنی بودہ است ادرہ شیخ الشقا ابن نجیم رضی اللہ عنہ
از فتح المنان فی تائید مذہب النعمان **باب فضل التاذین** در بیان زیادتی ثواب در اذان گفتن **حدثنا** عبد اللہ بن
یوسف قال اخبرنا مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا نودی للصلوٰۃ
ادبر الشیطان لہ ضراط حتی لا یسمع التاذین فرمود وقتی کہ اذان گفتہ میشود برای نماز پشت میدہد و میگریزد شیطان در حالی
کہ مر او را آواز بیرون ریح است از دبر تا نشنود آواز اذان را فاذا قضی النداء اقبل حتی اذا ثوب بالصلوٰۃ ادبر پس وقتی کہ تمام کردہ
میشود اذان پیش می آید تا وقتی کہ اقامت گفتہ میشود بنماز پشت میدہد و میرود حتی اذا قضی التثویب اقبل تا وقتی کہ تمام کردہ
میشود اقامت پیش می آید حتی یخطر بین المرء ونفسہ تا وسوسہ کند میان مرد و ذات او یعنی دل او یا در آید میان مرد و دل او

بنا بر احتمال ملوث و تقیید شب
در بعضی روایات باعتبار غالب آمدہ است بجہت نستہ
باشد احتیاطا از توہم ملوث در وجوب غسل برای خواب و
ترک آنحضرت آنرا در وضو از مشک معلق بعد برخاستن
از خواب بجہت ثبوت جواز است پس واجب نباشد و اگر تشدید
دست ملوث است و آنکہ بریدی دست فرو برد و نیز
پاک میباید بجہت عدم تیقن نجاست و این سنت در
ابتدا بعد برخاستن از خواب بود و این سنت برپا
شد اگرچہ از خواب برخاستہ باشد برای تیقن نجاست
دست در سنت وضو آن حضرت بی قید بخواب مفہوم
مفہوم تعلیل توہم نجاست در خواب و بیداری
باب المضمضۃ فی الوضوء سنت غسل نمودن آب
در دہن در وضو قالہ ابن عباس وعبد اللہ بن
زید عن النبی حکایت کردہ است آنرا ابن عباس و
عبد اللہ بن زید از پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن
الزہری قال اخبرنی عطاء بن یزید عن حمران
بضم حاء مولیٰ عثمان انہ رای عثمان حمران دید عثمان رضی
عنہ دعا بوضوء فافرغ علی یدیہ من انائہ طلبید
آب وضو را پس ریخت بر دو دست خود از آوندان یعنی
فرو آورد و دران تا شست فغسلہما ثلٰث مرات
ثم ادخل یمینہ فی الوضوء پس شست آن بر دو دست
سہ بار پس در آورد دست راست خود را در آب برگرفت
و در این دلیل است بر لابدی غسل ہر دو دست سنت
مطلقا بی تقیید برخاستن از خواب ثم تمضمض
واستنشق واستنثر پس مضمضہ کرد و در بینی آب
و بیفشاند یعنی را و مضمضہ و استنشاق فرض است
نزد امام احمد در قول اشہر در غسل و وضو و سنت است
نزد امام مالک و شافعی در ہر دو و سنت در وضو و فرض
در غسل نزد امام ابی حنیفہ رحمہم اللہ ثم غسل وجہہ
ثلٰثا پس شست روی خود را ویدیہ الی
المرفقین ثلٰثا و دو دست را تا و آرنج سہ بار ثم مسح
برأسہ پس مسح کرد بسر خود ظاہر ہمین یکبار است ثم
غسل کل رجل ثلٰثا پس شست ہر پای خود را
در بعضی روایات کتاب کلتا رجلیہ است ثم قال رایت
النبی پس گفت عثمان دیدم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم یتوضأ نحو وضوئی ہذا و بعد میگوید توضأ
من کما نیست بین وقال من توضأ نحو وضوئی ہذا
ثم صلی رکعتین لا یحدث فیہما نفسہ غفر اللہ لہ
ما تقدم من ذنبہ فرمود آنحضرت کسی کہ وضو کند مانند
وضوی من کہ اینست پس دو رکعت نماز گذارد و دل
کہ حدیث نکند دران دو رکعت نفس خود را مراد حضور و
اخلاص است بیامرزد او را خدا تعالی آنچہ گذشتہ است
از گناہان وی و شرح آن گذشت
باب غسل الرجلین وجوب شستن ہر دو پا
ولا یمسح علی القدمین و مسح نکند بجای غسل ہر دو

باب

یعنی حاصل می شود میان معنی حضور اخلاص او نیقول اذکر کذا اذکر کذا لما لم یکن یذکر میگوید یاد کن چنین یا دکن چنین هر چیزی را که نبود که یاد میکرد آن را حتی یظل الرجل لا یدری کم صلی همیگرید مرد بحالی که نمیداند که چند رکعت گذارده باب رفع الصوت بالنداء در بیان مستحب بلند کردن آواز باذان و ثواب آن قال عمر بن عبد العزیز و گفت عمر بن عبد العزیز مر مؤذنی را که بنغم و تطریب اذان گفته بود اذن اذانا سمحا والا فاعتزلنا اذان بگو اذانی سهل و بی نغم و تطریب و الا معزول شو و ترک این منصب کن مقصود مؤلف رحمه الله از ایراد این قول آنست که رفع صوت در اذان وقتی محمود و مستحب است که بی نغم و تطریب باشد حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی صعصعة الانصاری ثم المازنی عن ابیه انه اخبره ان ابا سعید الخدری قال له انی اراک تحب الغنم والبادیة فاذا کنت فی غنمک او بادیتک فاذنت للصلاة فارفع صوتک بالنداء بتحقیق ابو سعید خدری گفت مر عبد الرحمن را که من میبینم ترا که دوست میداری بز را و بادیه را یعنی در صحرا بودن پس وقتی که باشی تو در غنم خود یا در بادیه خود پس اذان گوئی نماز را پس بلند کن آواز خود را باذان فانه لا یسمع مدی صوت المؤذن جن ولا انس ولا شیء الا شهد له یوم القیامة پس بدرستی که نمیشنود نهایت آواز مؤذن را جن و نه آدمی و نه چیزی از حیوان و درخت و سنگ الا آنکه گواهی دهد برای او روز قیامت بعبادت ایمان کما نا بکلمه شهادت این شهادت از غیر جن و انس نزد اکثر علما محمول بر حقیقت است و تیر مذی یا آنکه حق جل شانه در هر چیز ادراک و تکلم آفریند و البا برای فضل و زینت بر همگنان است در روز قیامت حساب و کتاب در جواب ... بشری که بخدای تعالی ... قال ابو سعید سمعته من رسول الله صلی الله علیه وسلم و گفت ابو سعید شنیده ام این را یعنی الیس سمع الخ از پیغمبر خدا بر این تقدیر قول او که پیش از این مذکور شد موقوف بر ابو سعید است بعضی گویند ... است الا شهد له را این ... باب ما یحقن بالاذان من الدماء باب ... حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا اسمعیل بن جعفر عن حمید عن انس بن مالک ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا غزا بنا قوما لم یکن یغزو بنا حتی یصبح وینظر فان سمع اذانا کف عنهم وان لم یسمع اذانا اغار علیهم بود آن حضرت وقتی که جهاد و جنگ کردی بمصاحبت ما قومی را نبود که جنگ کند با ما ... پس اگر شنیدی اذانی را باز میداشت جنگ را از ایشان و اگر نمی شنید اذان را غارت میکرد بر آن قوم قال فخرجنا الی خیبر فانتهینا الیهم لیلا گفت انس برآمدیم بسوی قلعه خیبر که ... بودند پس رسیدیم با ایشان وقت شب فلما اصبح ولم یسمع اذانا رکب ورکبت خلف ابی طلحة وان قدمی لتمس قدم النبی صلی الله علیه وسلم ... را سوار شد بقصد غارت و سوار شدم من ... ابو طلحه که پدر ... انس بود بتحقیق پای من هر آینه می ... پای ... پیغمبر متصل بآنحضرت ... قال فخرجوا الینا بمکاتلهم ومساحیهم ... فلما رأوا النبی صلی الله علیه وسلم قالوا محمد والله محمد والخمیس پس هرگاه ... و سلامت حق باد بر وی گفتند این محمد است سوگند بخدا محمد است با لشکر قال فلما رآهم رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله اکبر الله اکبر خربت خیبر پس هرگاه دید ایشان را رسول خدا رحمت خدا باد بر وی گفت الله اکبر الله اکبر خراب شد قلعه خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین و خواند این آیت را یعنی وقتی که فرود آمدیم ... شهر قومی پس بد است صباح ترسانیده شدگان باب ما یقول اذا سمع المنادی چیزی که بگوید کسی وقتی که بشنود اذان مؤذن را حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا ...

تنبعنا ... صنادون مسح علی رجلینا ... تیمم ... اگر وضو میکردیم و مسح میکردیم پاها ... مراد از مسح عدم مبالغه در شستن ... تمام عضو ... آن اطلاق ... چنانچه ... ابو سعید ... باید ... یعنی ... ابن عباس ... عبد الله بن زید ... عطاء خراسانی ... رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ... اجماع ... اختلاف ...

عن ابن شهاب عن عطاء بن يزيد الليثي عن ابي سعيد الخدري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا سمعتم النداء فقولوا مثل ما يقول المؤذن تحقيق پيغمبر خدا فرمود وقتی که بشنوید اذان را پس بگوئید مانند قولی که میگوید مؤذن ظاهر این حدیث آنست که در تمام اذان موافق قول مؤذن باید گفت واما احادیث دیگر معلوم شده که در حیعلتین یعنی در حی علی الصلوة و حی علی الفلاح لا حول ولا قوة الا بالله گوید و در اذان فجر بمقابله الصلوة خیر من النوم صدقت و بررت گویند و این مثال است اقامت را چنانکه قول مؤذن است و مقتضای قیاس هم نیست باید دانست که جواب مؤذن سنت مؤکده است بعضی بر وجوب رفته اند حدثنا معاذ بن فضالة قال اخبرنا هشام عن يحيى عن محمد بن ابراهيم بن الحارث قال حدثني عيسى بن طلحة انه سمع معاوية يوما فقال مثله الى قوله واشهد ان محمدا رسول الله عیسی بن طلحه حدیث کرده که وی شنیده معاویه را روزی پس گفت معاویه مثل قول مؤذن تا قول اشهد ان محمدا رسول الله حدثنا اسحق قال حدثنا وهب بن جرير قال حدثنا هشام عن يحيى نحوه یعنی از طریق هم مانند حدیث که از طریق معاذ رسید و در این طریق زیادتی که وارد است قال يحيى وحدثني بعض اخواننا انه لما قال حي على الصلوة تحقیق بعض اخوان گفت که گفت مؤذن حی علی الصلوة قال گفت معاویه لا حول ولا قوة الا بالله گفت همچنین که حی علی الفلاح گفت اختیار کرد بذکر حی علی الصلوة و در روایت علقمه بن ابی وقاص هر دو مذکور است و قال هكذا سمعنا نبيكم صلى الله عليه وسلم يقول گفت معاویه همچنین شنیدیم از پیغمبر شما رحمت کنادش خدا و بر وی چنانکه صاحب مشکوة از امام احمد روایت کرده و از عمر بن خطاب رضی الله عنه مسلم آورده که در حیعلتین لا حول ولا قوة الا بالله گفت

باب الدعاء عند النداء حدثنا علي بن عياش قال حدثنا شعيب بن ابي حمزة عن محمد بن المنكدر عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من قال حين يسمع النداء اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة آت محمدا الوسيلة والفضيلة وابعثه مقاما محمودا الذي وعدته حلت له شفاعتي يوم القيمة فرمود کسی که گفت هنگامی که می شنود اذان را این کلمات دعا را واجب گردد مر او را شفاعت من روز قیامت و معنی این دعا اینست ای پروردگار صاحب این کلمات اذان که تمام اند و دران تغییری و تبدیلی تا روز قیامت نخواهد رفت و نماز که باقیست بده محمد را منزلتی عالی در بهشت و زیادتی ثواب از تسبیح مخلوقات و برانگیز او را در مقامی که حمد گویند او را اولین و آخرین آن مقامی که وعده کرده بقول خود وبيشك مقاما محمودا که آن مقام شفاعت مقام کبری است تحقیق تو خلاف نکنی وعده را

باب الاستهام في الاذان ویذکر ان قوما اختلفوا في الاذان فاقرع بينهم سعد ذکر کرده می شود بدرستی که قومی اختلاف کردند در منصب اذان پس قرعه انداخت درمیان آن مردم سعد ابن وقاص و این ذکر کرده در زمان عمر بن خطاب در فتح قادسیه بود چون مؤذن آن وقت بشرف شهادت رسید مردم تلاش این منصب جلیل القدر کردند و سعد بن وقاص که امیر آن لشکر بود قرعه انداخت بنام یکی از آن مردم برآمد وی را مؤذن ساخت حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن سمي مولى ابي بكر عن ابي صالح عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو يعلم الناس ما في النداء والصف الاول تحقیق پیغمبر خدا رحمت خدا و سلامت بروی باد فرمود اگر بدانند مردم ثوابی که در اذان گفتن است و در صف اول جماعت نماز هم ثم لم يجدوا الا ان يستهموا عليه لاستهموا یعنی پس نیابند اذان را و صف اول را مگر قرعه اندازند بر آن البته قرعه اندازند بر آن تا بنام هر که برآید بدان قیام نماید ولو يعلمون ما في التهجير لاستبقوا اليه و اگر بدانند ثوابی که در تبکیر گذاردن نماز است هر آئینه پیشی کنند بسوی آن ولو يعلمون ما في العتمة والصبح لاتوهما ولو حبوا و اگر بدانند ثوابی

تیغ الاسلام

کتاب الوضوء

من الطهور گفت عبید بن جریج شنیدم ابا جریره را بآن که میگذشت با نعالی که مردم وضو میکنند از مطهره پس گفت قال اسبغوا الوضوء فان ابا القاسم گفت ابو هریره تمام و کامل کنید وضو را تحقیق ابو القاسم محمد صلی الله علیه وآله وسلم قال ويل للاعقاب من النار گفت بربادی مر پاشنه های تا شسته را از آتش روز قیامت و تحقیق سنت هر جزو عضو که تساهل در اسباغ آن واقع شود

باب غسل الرجلين في النعلين ولا يمسح على النعلين باب شستن هر دو پا حال بودن آن در نعلین و مسح نکند بر نعلین چنانکه میکنند بر خفین حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن سعيد المقبري عن عبيد بن جريج مردمی بود نام تصغير تيمي انه قال لعبد الله بن عمر گفت عبید مر عبد الله بن عمر را يا ابا عبد الرحمن رأيتك تصنع اربعا لم ار احدا من اصحابك يصنعها دیدم من ترا که میکنی تو چهار خصلت را که ندیدم هیچ یکی را از یاران تو که صحابه اند بکنند آن را قال ما هي يا ابن جريج پس گفت عبد الله چیست آن خصلتها ای ابن جریج قال رأيتك لا تمس من الاركان الا اليمانيين گفت ابن جریج دیدم ترا که دست نمی زنی از چهار رکن کعبه مگر دو رکن یمانی را که یکی سوی یمن است و رکنی دیگر که سوی عراق است و در ان حجر الاسود است اگر نیز یمانی گفته بطریق تغلیب و ظاهر از سیاق آنست که دیگر صحابه که دیده است ایشان را جمیع چهار ارکان را تقبیل میکردند ... ورأيتك تلبس النعال السبتية و دیدم ترا که می پوشی نعلهای چرم را که دباغت شده باشد سبت بالکسر چرم بی موی و دباغت شده و استعمال اهل تنعم بود ... ورأيتك تصبغ بالصفرة و دیدم ترا که رنگ میکنی بزرد ... ورأيتك اذا كنت بمكة اهل الناس اذا رأوا الهلال ولم تهل انت حتى كان يوم التروية و دیدم ترا که چون می باشی مکه در حالی که بلند میکنند مردم آواز تلبیه برای احرام حج ... تا آنکه میشود روز ترویه که تاریخ هشتم است ... فقال عبد الله گفت ابن عمر اما الاركان فاني لم ار رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يمس الا اليمانيين ... پس بدرستی من ندیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بوسه داد ارکان کعبه را مگر دو رکن یمانی را

كرد نماز عشاء و نماز صبح است بر آنکه بیایند آن دو نماز را اگرچه بر دو دست و زانو باشد یعنی اگرچه برپای رفتن نتوانند بخزند

الكلام في الاذان جائز سخن گفتن در میان اذان در ادای کلمات آن و تکلم سلیمان بن صرد في اذانه و سخن کرد سلیمان در اثنای

اذان میگفت مؤلف در تاریخ از ابو نعیم آورده که سلیمان اذان میگفت و میفرمود کاحاجت خود در میان اذان و قال الحسن

لا بأس ان يضحك وهو يؤذن او يقيم و گفت حسن بصری باکی نیست اگر خنده کند مؤذن و حال آنکه اذان میگوید یا اقامت

حدثنا مسدد قال حدثنا حماد عن ايوب وعبد الحميد صاحب الزيادي وعاصم الاحول عن عبد الله بن الحارث

حماد از ایوب و عبد الحمید و عاصم حدیث میکنند و این هر سه از عبد الله بن حارث قال خطبنا ابن عباس في يوم ذي ردغ گفت

عبد الله خطبه خواند برای ما ابن عباس در روزی که گل و باران بود فلما بلغ المؤذن حي على الصلوة فامره ان ينادي الصلوة في الرحال

پس هرگاه رسید مؤذن به قول حی علی الصلوة امر کرد ابن عباس بگوید که نماز در منزلها گذارید یعنی قول الصلوة فی الرحال بدل حی علی الصلوة امر کرد

فنظر القوم بعضهم الى بعض فقال فعل هذا من هو خير منه وانها عزمة پس نگاه کردند بعضی

بسوی بعضی دیگر پس گفت این چنین کرده است این را کسی که بهتر است از ابن عباس و آن پیغمبر خداست صلی الله علیه وسلم و نماز جمعه در چنین وقت

عزیمت است یعنی واجب و محتم است بعضی شارحان ضمیر انها را راجع به جمعه داشته اند چنانکه از سیاق فهم میشود چرا که این خطبه جمعه بود یعنی جمعه واجب است و

یعنی او در نمود ابن عباس حال آنکه جمعه واجب و فرض است پوشیده نماند که در ترجمه جواز سخن کردن آورده و این قول الصلوة في الرحال

اذان است در تطبیق آن با ترجمه گفته اند هرگاه این کلام برای حاجت و ضرورت گفته شود سخن دیگر نیز روا باشد برای حاجت را ایضا فیه اگر

تکلم را در ترجمه جامع گرفته شود تکلم مؤذن با تکلم سامع و در نخواهد بود و این حدیث دلالت دارد بر آنکه ابن عباس تکلم کرد در اثنای اذان و قول سلیمان

و حسن بصری دلیل بر آن است که مؤذن تکلم کند چنانکه از کتب فقه غیر مذکور فهم میشود و مذهب حنفیه آن است که سخن کردن ترک

اولی است شافعیه کلام را در اذان روا داشته اند با آنکه اذان که سخن در آن نباشد رخصت داده اند **باب** اذان الاعمى اذا كان له

من يخبره درجواز اذان گفتن کور وقتی که باشد مر او را کسی که خبر کند او را از وقت حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن

ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان بلالا يؤذن بليل فكلوا

واشربوا حتى ينادي ابن ام مكتوم فرمود آنحضرت تحقیق بلال اذان میگوید در شب پس بخورید و بنوشید در سحور

تا آنکه ندا دهد ابن ام مکتوم قال وكان رجلا اعمى لا ينادي حتى يقال له اصبحت اصبحت گفت ابن شهاب یا ابن عمر و بود ابن

ام مکتوم مردی اعمی اذان نمیگفت تا آنکه گفته نمی شد مر او را صبح کردی صبح کردی از غایت ساختن اذان ابن ام مکتوم مر اول فجر را

لازم می آید که اذان وی متصل صبح بوده است پس مراد از اصبحت قاربت الصبح است لیکن این حدیث را در باب الاذان

بعد الفجر است آورده مختصر **باب** الاذان بعد الفجر در اذان گفتن بعد از طلوع صبح حدثنا عبد الله بن يوسف قال

اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر قال اخبرتني حفصة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا اعتكف المؤذن

للصبح وبدا الصبح صلى ركعتين خفيفتين قبل ان تقام الصلوة حفصه خبر داد که پیغمبر خدا رحمت کنانده

بود وقتی که اذان میداد مؤذن برای نماز صبح و ظاهر میشد صبح گذاردی دو رکعت سبک یعنی اختصار قرائت میکرد در آن پیش

از آنکه قیام کرده می شد برای نماز فرض فجر حدثنا ابو نعيم قال حدثنا شيبان عن يحيى عن ابي سلمة عن عائشة

قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يصلي ركعتين خفيفتين بين النداء والاقامة من صلوة الصبح باشد بر وی پیغمبر خدا رحمت

و سلامت باد بر وی میگذارد دو رکعت سبک میان اذان و اقامت از نماز فرض صبح که آنها سنت نماز فجر بوده است حافظ ...

كتاب الوضوء

آن ناصیه بها نشک میکرد بهان پس سر درست ... رنگ کنند آن چنانکه جامه طلبیه بر دو ... بهر پشت تامه ... باشد و این کلام در کتاب اللباس تحقیق کرده انشاء الله تعالی ما الاهلال یا ... نماز رسول الله ... تاخیر کردن که ... روز ترویه ... پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ... حتى تنبعث به راحلته ... اهلال ... در شوار میشد برای شروع ... کاخ برکت آیند ... **باب** التيمن في الوضوء والغسل در شروع کردن بجانب راست در وضو و غسل حدثنا مسدد قال حدثنا اسمعيل بن علية قال حدثنا خالد عن حفصة بنت سيرين انصاریه خواهر محمد بن سیرین عن ام عطية نام وی نسیبه است بضم نون و فتح سین و کسر مهمله گفته بنت کعب یا بنت حارث انصاریه صحابیه جلیله که جهاد میکرد با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس تیمار داری بیماران و مداوای زخمیان و غسل مردگان میکرد قالت قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لهن في غسل ابنته گفت ام عطیه که فرمود آنحضرت او را و زنانی را که با او بودند در صفت غسل دختر مطهره خود که زینب بود ابدأن بميامنها ومواضع الوضوء منها شروع کنید با اعضای جانب راست و جاهای وضو ازوی و این باره حدیثی است که در کتاب الجنائز بیاید حدثنا حفص بن عمر بن حارث بن سخبره ... حوضی ... سنه دو صد و بیست و پنج قال حدثنا شعبة قال اخبرني اشعث بن سليم قال سمعت ابي سليم بن اسود محاربی ابو الشعثا ... ما تو هشتاد و دو عن مسروق ابن اجدع کوفی عن عائشة رضي الله عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يعجبه التيمن بود آنحضرت که خوش می آمد او را شروع بجانب راست في تنعله در نعل پوشیدن که نخست در پای راست پوشیدی وترجله و در شانه کردن موی سر و ریش که ابتدا از طرف راست کردی وطهوره و در طهارت کردن اول راست و پای راست شستی و آخر رخساره و گوشها و اجزای دیگر شست میشوند في شانه كله در کارهای خود ... خفه ... نشستن ... پوشیدن و پای در رسوزه و آوردن و در مسجد آمدن و نماز گذاردن در خلف امام و در مسجد از خلا بیرون آمدن و مسواک کردن و سر تراشیدن و ناخن بریدن و موی بغل و شوارب گرفتن و بهر سنگان ... تقسیم کردن چیزی ...

يوسف قال اخبرنا مالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان بلالا ينادي بليل فكلوا واشربوا حتى ينادي ابن ام مكتوم **باب** الاذان قبل الفجر در مشروعیت اذان گفتن پیش از طلوع صبح تا اکتفا بآن وارد از آنکه بعد از صبح گویند **حدثنا** احمد بن يونس قال حدثنا زهير قال حدثنا سليمان التيمي عن ابي عثمان النهدي عن عبد الله بن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يمنعن احدكم او واحدا منكم اذان بلال من سحوره فرمود باز ندارد یکی از شما را یا یکی را از شما شک راویست اذان بلال از طعام سحری فانه يؤذن او ينادي بليل ليرجع قائمكم ولينبه نائمكم پس تحقیق اذان میگوید یا ندا میکند بشب تا باز آرد کسی را که ایستاده بود برای تهجد بطرف استراحت و تا آگاه کند کسی را که خوابیده بود برای استعداد نماز فجر بغسل کردن وغیر آن از حوائج ضروریه نماز وليس ان يقول الفجر او الصبح وقال باصابعه ورفعها الى فوق وطأطأ الى اسفل ونیست فجر یا صبح شک راویست اینکه باشد ضوء همچنین واشارت کرد آنحضرت به صبح کاذب که امتداد آن از پایان ببالا میباشد بانگشتان سبابه خود و برداشت آنها را جانب بالا وفرود آورد جانب پایان حتى يقول هكذا تا آنکه باشد همچنین وقال زهير بسبابتيه احداهما فوق الاخرى ثم مدهما عن يمينه وشماله واشارت کرد زهیر که از جمله راویان این حدیث است در تفسیر یکنا هر دو انگشت سبابه خود در حالی که یک انگشت بالای دیگر بود و بعد دراز کرد آنها را از جانب یمین وشمال و این اشارت است بصبح صادق که امتداد آن بر عرض افق میباشد **حدثنا** اسحق قال اخبرنا ابو اسامة قال حدثنا عبيد الله عن القاسم بن محمد عن عائشة وعن نافع عن ابن عمر گفت ابو اسامه که حدیث کرد مرا عبید الله از دو کس یا از قاسم بن محمد بن ابی بکر از عائشه و از نافع مولی ابن عمر از ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ح قال وحدثني يوسف بن عيسى قال حدثنا الفضل بن موسى قال حدثنا عبيد الله بن عمر عن القاسم بن محمد عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان بلالا يؤذن بليل فكلوا واشربوا حتى يؤذن ابن ام مكتوم **باب** كم بين الاذان والاقامة استفهام میکند که چند ساعت است میان اذان واقامت یا چند نماز است در میان **حدثنا** اسحق الواسطي قال حدثنا خالد عن الجريري عن ابن بريدة عن عبد الله بن مغفل المزني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بين كل اذانين صلوة ثلاثا لمن شاء پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود میان هر دو اذان واقامت وقت نماز نفل است سه بار فرمود و بعد از سیوم مرتبه فرمود مر کسی را که خواهد اذانین از باب تغلیب است بقول اکثر شارحان چنانکه عمرین اگر اذان بمعنی اعلام باشد حاجت نیست که اینجا از باب تغلیب گوئیم **حدثنا** محمد بن بشار قال اخبرنا غندر قال حدثنا شعبة قال سمعت عمرو بن عامر الانصاري عن انس بن مالك قال كان المؤذن اذا اذن قام ناس من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم يبتدرون السواري گفت انس وقتی که مؤذن اذان میگفت مراد اذان مغرب است ایستادی مردم از یاران پیغمبر رحمت کنار جدا بردی که پیش میرفتند ستونها را برای نماز حتى يخرج النبي تا آنکه بیرون می آمد از خانه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وهم كذلك يصلون الركعتين قبل المغرب و ایشان همچنین بیبودند در پیش رفتن بجانب که میگذاردند دو رکعت پیش از فرض مغرب مسلم زیاده کرده و گفته تا آنکه مسافر می آمدی می پنداشت که نماز مغرب گذارده شده است از بس که مردم این دو رکعت میگذاردند ولم يكن بين الاذان والاقامة شيء و نبودی میان اذان و اقامت مغرب مدتی بسیار که گنجایش نماز داشته باشد یعنی شارحان شئ را بنماز تفسیر کرده اند بهر تقدیر قول انس معارض قول رسول و فعل صحابه است مگر آنکه گوئیم انس بنسخ حدیث قائل شده باشد و فعل صحابه را بطریق انکار آورده چنانکه سیاق کلام اشارتی بآن دارد والله اعلم قال عثمان بن جبلة وابو داود

موصولا يا بحدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة الانصاري عن انس بن مالك انه قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وحانت صلوة العصر گفت انس دیدم آنحضرت را بحالی که رسیده بود وقت نماز عصر فالتمس الناس الوضوء فلم يجدوه پس جستند مردم آب وضو را پس نیافتند فاتي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بوضوء پس آورده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم آب وضو را فوضع رسول الله پس نهاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم في ذلك الاناء يده وران ظرف آب دست مبارک خود را وامر الناس ان يتوضؤا منه و فرمود مردمان را که وضو کنند از آن آب قال فرأيت الماء ينبع من تحت اصابعه گفت انس پس دیدم آب را که بیرون می آمد از زیر انگشتان آنحضرت فتوضأ الناس حتى توضؤا من عند آخرهم تا آنکه وضو کردند مردم از اول تا آخر ایشان بر این تقدیر در کلام حذف خواهد بود یعنی من اولهم الی آخرهم وعن زائد است و تواند که من بمعنی الی باشد چنانکه نووی گفته و در روایتی از انس آمده که آن سیصد کس بودند و این معجزه در علامات نبوت شرح کرده شد **باب** الماء الذي يغسل به شعر الانسان حکم آبی که شسته میشود بوی موی آدمی و آن طهارت است نزد جمهور علما و ابو حنیفه و شافعی از ایشان است که آبی که گفته این باب رد است بر کسی که میگوید موی آدمی وقتی که جدا شود از بدن نجس باشد و چون در آید در آب نجس کند آنرا وكان عطاء لا يرى به بأسا ان يتخذ منها الخيوط والحبال وبود عطاء ابن رباح نمی دید هیچ باکی درین که گرفته شود رسنها و ریسمانها و بکار آورده شود و انتفاع گرفته شود بآن و در آن یعنی نسخ انزال نجس است و نزد حنفیه در جواز انتفاع دو روایت است در خلاصه عدم جواز ذکر کرده و قد کان امام محمد جواز است و سؤر الكلاب وممرها في المسجد و بیان نجس بودن لعاب سگان و گذشتن آنها در مسجد در بعضی نسخ زیاده آمده واكلها و خوردن سگان وقال الزهري اذا ولغ في اناء ليس له وضوء غيره يتوضأ به گفت زهری چون آب خوردن سگ

چنانچه در بعضی روایات صحیح آمده و آنچه در بعضی کرده ... آنست بجای کیست ... رساب وضوء ...

عن شعبة لم يكن بينهما الا قليل نبودی میان هر دو اذان مگر زمانی قلیل اختلاف است میان ائمه در این دو رکعت قبل از مغرب امام اعظم گفته فصل کنند میان اذان و اقامت بسکته و تقدیر کرده زمان سکته را بسه گام و صاحبین بجلسه خطیب نووی از شافعیه باستحباب این دو رکعت رفته و مالک بعدم استحباب و از امام احمد هر دو آن روایت کرده اند **باب** من انتظر الاقامة کسی که انتظار کرد و اقامت را بعد از شنیدن اذان **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی عروة بن الزبير ان عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سكت المؤذن بالاولى من صلاة الفجر بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی وقتی که خاموش شدی مؤذن بنماز اولی که صلوة فجر است قام فركع ركعتين خفيفتين قبل صلاة الفجر بعد ان يستبين الفجر ثم اضطجع على شقه الايمن حتى يأتيه المؤذن للاقامة پس گذاردی دو رکعت سبک پیش از نماز فجر بعد از آنکه ظاهر شدی وقت فجر تکیه زدی بر پهلوی راست و خفتی بر پهلوی راست در خانه خود تا آنکه آمدی بآنحضرت موذن برای اقامت گفتن تکیه بر پهلوی راست کردن عادت شریف او بود که دوست میداشت تیامن را در همه کارها و از برای تعلیم است بود که این صورت برای بیداری آسان تر است گفته اند خواب بر پهلوی راست خواب صلحاست و بر چپ خواب حکما و بر پشت خواب متکبران و بر روی خواب کافران **باب** بين كل اذانين صلاة لمن شاء میان هر دو اذان که اذان و اقامت است نمازیست مر کسی را که خواهد **حدثنا** عبد الله بن يزيد قال حدثنا كهمس بن الحسن عن عبد الله بن بريدة عن عبد الله بن مغفل قال قال النبي صلى الله عليه وسلم بين كل اذانين صلاة بين كل اذانين صلاة ثم قال في الثالثة لمن شاء فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی میان هر دو اذان نمازیست میان هر دو اذان نمازیست پس فرمود در کرت سیوم مر کسی را که خواهد در باب سابق نیز که ترجمه ساخته بود آنرا دیگر بین الاذانین هم این حدیث را آورده بود و اگرچه آن عنوان بحسب لفظ عام تر بود مراد همین بود که درین باب عنوان ساخته اگرچه در اصطلاح محدثان حدیث بتعدد اسناد متعدد می باشد لیکن در دو باب ذکر آن وجهی ندارد **باب** من قال ليؤذن في السفر مؤذن واحد در جواز قول کسی که گفته است گو که اذان گوید در سفر یک مؤذن یعنی یک اذان گوید در صبح و غیر آن گویا عقد این باب برای دفع آنست که روایت کرده اند از ابن عمر که در سفر وقت صبح دو اذان گویند و بعنوان معنی ترجمه که یک کس اگر باشد اذان گوید و تبدیل في السفر حالی باز استدلال نیست چه حکم در حضر هم همین است و مرتی که آورده باین معنی بی تکلف مطابق میشود ترجمه **حدثنا** معلى بن اسد قال حدثنا وهيب عن ايوب عن ابي قلابة عن مالك بن الحويرث قال اتيت النبي صلى الله عليه وسلم في نفر من قومي فاقمنا عنده عشرين ليلة مالک بن حویرث گفت آمدم به پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در چند کس از مردم خود و بودیم نزد آن حضرت بیست شب و روز وكان رحيما رفيقا بود آنحضرت مهربان و نرمی کننده بمردم فلما رای شوقنا الى اهلينا قال ارجعوا فكونوا فيهم وعلموهم وصلوا پس هرگاه دید اشتیاق ما سوی خانه و متعلقان فرمود باز گردید و باشید در میان ایشان و تعلیم کنید ایشان را احکام مسلمانی و نماز کنید چنانکه دیده اید مرا که نماز میکنم فاذا حضرت الصلاة فليؤذن لكم احدكم وليؤمكم اكبركم پس وقتی که حاضر شود نماز پس اذان گوید مر شما را یکی از شما و امامت کند شما را کلان ترین شما چون اینجماعه هم عالم شده بودند پس در علم مساوات داشتند فرمود که امامت کلان تر از ایشان کند تطبیق حدیث بترجمه آنکه فرمود آنحضرت و رخصت داد از حضور خود بوطن بهت ازان رو که تا در بود که یا شغل اینجماعه در سفر بودند و قول وی از احضرت الصلوة شامل است سفر را نیز فافهم **باب** الاذان للمسافر اذا كانوا جماعة والاقامة در شرعیت اذان مر مسافران وقتی که باشند مسافران جماعتی در شرعیت اقامت وكذلك بعرفة وجمع وهمچنین مشروعیت اذان و اقامت بعرفه نام جائیست که عند وقتی از ارکان حج است و بمزدلفه که شب به حاجیان آنجا جمع میشوند وقول المؤذن الصلاة في الرحال في الليلة الباردة او المطيرة

حكمت احتیاط قرار آب مرین عقد مشکوک نیز موجود جهت استعمال آن اولی بود با وجود مشکوک بودن آب خالص تا یک شک هم ممکن نیست دلیل لازم می آید بر عدم تغیر بوث بدن یا مشکوک خود هخفی تو بنده اولی است که هیر آب را بشناید و به بدنها مجهم کند **حدثنا** مالك بن اسماعيل ... مفتوح مهمله ... قال حدثنا اسرائيل عن عاصم عن ابن سيرين ... قال قلت لعبيدة ... است ابو مسلم ... از کبار تابعین است ... عندنا من شعر النبي ... ابن سیرین گوید که گفتم بعبیده ... صلی الله علیه واله وسلم اصبناه من قبل انس او من قبل اهل انس رسیده بما آن از طرف انس یا از طرف مردم خاندان انس شک از راوی است و ... ابن سیرین ... انس بود که ربیب ابی طلحه است که آنحضرت موی سر ... بوی داده بود فقال لان تكون عندي شعرة منه احب الي من الدنيا وما فيها پس گفت عبیده هر آئینه اگر باشد نزدیک من موی از آنحضرت دوست تر است بسوی من از جمیع دنیا و آنچه در دنیا است از متاع ... و حضرت استدلال کرد باین حدیث بر ... اول ترجمه یکی آنکه موی پاک ... ابن سیرین و ... ظاهر است که غسالة آن نیز پاک بود ... اشکال کنند که با موی مبارک چه قیاس است ... جواب گفته اند که اختصاص ثابت نمی شود مگر بدلیل و اصل عدم آنست ... ابن ... شریف پاک گویند باید که استدلال کنند بر طهارت منی بآنکه عائشه می ... از جامه پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم چه ممکن است که گفته شود که منی آنحضرت پاک است چه قیاس است منی ... احکام ... خصوصیت ... **حدثنا** محمد بن عبد الرحيم ... قال اخبرنا سعيد بن سليمان ... واسطی ... قال حدثنا عباد ... ابن عون ... عن ابن سيرين عن انس ان رسول الله صلى الله عليه واله

در بیان گفتن موذن اذا کنند نماز را در منزلها در شب سرد یا شب باران حدثنا مسلم بن ابراهیم قال حدثنا شعبة عن المهاجر ابی الحسن عن زید بن وهب عن ابی ذر قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی سفر فاراد المؤذن ان یؤذن فقال له ابرد ثم اراد ان یؤذن فقال له ابرد ثم اراد ان یؤذن فقال له ابرد ثم اراد ان یؤذن فقال له الا روایت از ابی ذر گفت بودیم با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بوی در سفری پس خواست موذن آنکه اذان گوید پس فرمود او را که سرد کن یعنی توقف کن که هوا سرد شود و این بار اراده کرد و هر بار او را فرمود سرد کن حتی ساوی الظل التلول تا آنکه برابر شد سایه تلها یعنی سایه تل رسید فقال النبی صلی الله علیه وسلم ان شدة الحر من فیح جهنم پس فرمود سختی گرمی با نرم دوزخ و جوش آنست از حدیث یک جز ترجمه که شروعیت اذان در سفر است بوضوح پیوست حدثنا محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن خالد الحذاء عن ابی قلابة عن مالک بن الحویرث قال اتی رجلان النبی صلی الله علیه وسلم یریدان السفر گفت مالک آمدند دو مرد پیش پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بوی در حالی که میخواستند سفر کنند فقال النبی صلی الله علیه وسلم اذا انتما خرجتما فاذنا ثم اقیما وقتی که شما برآئید بنیت سفر پس اذان گوئید پس اقامت گوئید یعنی اذان واقامت بجا آرید بایکه یکی از شما اذان واقامت گوید هر کدام خواهد چون تعیین نفر موده ونسبت کرده بهر دو ونسبت فعل یکی بمتعدد بسیار است در کلام عرب یا اذان جهت که چون ثواب بهر دو میرسد یکی اذان میگوید و دیگری جواب بهر دو نسبت کرد کرمانی از تیمی نقل کرده که حدیث محمول بر استحباب است و گرنه اذان یکی بس است گویا حمل کرده بر ظاهر لفظ و قرطبی شدید و نام کرد قول انحضرت لیؤمکما اکبرکما پیشتر گو امامت کند شما را کلانترین شما ای تر است در حمل بر این معنی با آنکه درین صورت کرامامت کند اکبر امامت میکند یکی و دیگر از هر دو مر هر دو او توجیه همان است که اشارت بان کردیم حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا عبد الوهاب قال اخبرنا ایوب عن ابی قلابة قال حدثنا مالک قال اتینا النبی گفت مالک بن الحویرث آمدیم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ونحن شببة متقاربون فاقمنا عنده عشرین یوما ولیلة ما جوانان بودیم نزدیک بهمدیگر در سال پس اقامت کردیم نزد آن حضرت بیست روز و شب وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم رحیما رفیقا و بود پیغمبر خدا مهربان نرم دل فلما ظن انا قد اشتهینا اهلنا او قد اشتقنا سالنا عمن ترکنا بعدنا فاخبرناه پس هرگاه دانست که ما یان خواهش داریم زنان و فرزندان خود را یا مشتاق شده ایم بسوی ایشان شک راوی است پرسید آن حضرت ما را از آنکه گذاشته بودیم آنرا پس خبر دادیم آنرا فقال ارجعوا الی اهلیکم فاقیموا فیهم وعلموهم ومروهم پس فرمود باز روید بسوی مردم خود و باشید در میان ایشان و تعلیم کنید احکام دین ایشان را و امر کنید ایشان را بمعروف وذکر اشیاء احفظها او لا احفظها و ذکر کرد آن حضرت چیزها را که یاد دارم یا نگه یاد ندارم راوی درین کلمه شک کرده است وصلوا کما رأیتمونی اصلی و نماز کنید چنانچه دیدید مرا که نماز میکنم فاذا حضرت الصلوة فلیؤذن لکم احدکم ولیؤمکم اکبرکم پس وقتی که در رسد وقت نماز پس گو اذان کند مر شما را یکی از شما و گو امامت کند شما را کلانترین شما در سفر و حضر حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن عبید الله بن عمر قال حدثنی نافع قال اذن ابن عمر فی لیلة باردة بضجنان ثم قال صلوا فی رحالکم گفت نافع اذان داد ابن عمر در شب سرد بموضع ضجنان که یک منزل است از مکه پس گفت نماز کنید در جاهای خود و اخبرنا ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یامر مؤذنا نافع گوید خبر داد ما را ابن عمر که تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یؤذن ثم یقول علی اثره الا صلوا فی الرحال فی اللیلة الباردة او المطیرة فی السفر بود آنحضرت که امر میکرد موذن را که اذان گوید پس میگفت موذن پی اذان آگاه باشید نماز کنید در جاها امر میکرد در شب سرد یا شب باران در سفر اگر گوئی در باب کلام در اذان گذشته که این کلمه بجای حی علی الصلوة میفرمود و اینجا صریح است که بعد از اذان بود چگونه جمع توان کرد گوئیم منافاتی درین دو روایت نیست تواند که هر دو روا باشد چنانکه امام شافعی تجویز کرده است و باید دانست که این امر ایجابی یا استحبابی نیست چنانکه در روایتی دیگر قید

یکبار موضوعه و تاره موضوع در جانب جیب راباعث سلیم بن ابی طلحه را احتیاج تصحیح بیان روایات است که دار ابی طلحه ابود و طرف دیگر راست پس قسمت نمود از ابی طلحه یار شریف را ... حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال اذا شرب الکلب فی اناء احدکم فلیغسله سبعا ...

فی بسیار واقع شده ناظر است بر فضیلت اگر کسی خواهد که فضیلت حاصل کند در هر سفر که باران باشد مستحب خواهد بود و نیز این حدیث اگرچه
اختصاص بشب و سفر یافته لیکن بخصوص با بیان آن حضرت گاه در مدینه و در چنین شبها و روزها امر میکرد چنانکه در بعضی طرق
ابو داود ذکر کرده است حدثنا اسحق قال اخبرنا جعفر بن عون قال حدثنا ابو العميس عن عون بن ابی جحيفة عن ابيه
قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم بالابطح فجاءه بلال فآذنه بالصلوة گفت ابو جحیفه دیدم پیغمبر خدا رحمت کناد
بروی بابطح که مکانی است در سواد مکه و آنحضرت را الطح بر پشت آن میگویند پس آمد بلال بجا گاه و کرد آن حضرت را یعنی اذان نماز گفت
ثم خرج بلال بالعنزة حتى ركزها بين يدى رسول الله صلى الله عليه وسلم بالابطح واقام الصلوة پس بیرون آمد بلال با نیزه
خورد تا آنکه خلانید آنرا پیش روی پیغمبر خدا رحمت و سلامت باد بروی و اقامت گفت نماز را **باب** هل يتتبع المؤذن فاه ههنا
وههنا وهل يلتفت فی الاذان آیا جایز است که متوجه گرداند مؤذن دهن خود را اینجا و اینجا یا التفات کند یعنی بجانب یمین و شمال و این
آن تفسیر جمله ثانی است ويذكر عن بلال انه جعل اصبعيه فی اذنيه و ذکر کرده میشود از بلال که تحقیق گردانیده بود سر انگشت
در دو گوش خود تا قوی گردد بر زیادت رفع صوت و شناسند او را از دور که اذان میگوید و احتیاج برای این معنی در
اصم خواهد بود و كان ابن عمر لا يجعل اصبعيه فی اذنيه و بود ابن عمر که نمیگردانید دو سر انگشت خود را در دو گوش خود وقال ابراهيم
لا بأس ان يؤذن على غير وضوء و گفت ابراهیم نخعی باک نیست اینکه اذان گوید مؤذن بر حالت غیر وضو و گفته اند که بی وضو اذان گفتن
کراهت دارد و بحالت جنب مکروه تر است چنانکه اقامت بی وضو با وجود آن اگر گوید روا باشد وقال عطاء الوضوء حق وسنة
و گفت عطاء بن رباح وضو ثابت است بحسب شرع و سنت است در اذان که خاتمه و مقدمه صلوة است قالت عائشة كان النبی
صلى الله عليه وسلم يذكر الله على كل احيانه گفت عائشه بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی ذکر میکرد خدا را بر جمیع اوقات خود
و غیر طهارت و اذان از جمله اذکار است و ظاهر آنست که مراد ذکر لسانی است که تعدد آن مخصوص است نه ذکر قلبی که شدن آن ممنوع است حدثنا
محمد بن يوسف قال حدثنا سفيان عن عون بن ابی جحيفة عن ابيه انه رأى بلالا يؤذن فجعلت اتتبع فاه ههنا
وههنا بالاذان گفت محمد بن یوسف خبر داد ما را سفیان از عون روایت از پدر خود ابو جحیفه که دید ابو جحیفه بلال را که اذان میگفت
و گفت ابو جحیفه پس گردانیدم و متوجه ... دهن را اینجا و اینجا در اذان یعنی بر موافقت بلال این فعل میکردم
میکردم یمینا و شمالا در حی على الصلوة جانب یمین و در حی على الفلاح جانب شمال و مراد است که این التفات باید کرد
را منحرف از قبله کند و پای از جا جنبانند **باب** قول الرجل فاتتنا الصلوة و در جواز گفتن مرد که فوت شد ما را نماز و كره ابن
ان يقول فاتتنا الصلوة وليقل لم ندرك و ناخوش داشت ابن سیرین گفتن آنکه فوت شد ما را نماز و گوید در نیافتیم نماز را
و این کراهت از آن است که بر لفظ فوت دلالت بر عدم و بر سقوط دارد و قول النبی صلى الله عليه وسلم اصح
سیرین میگوید و گفتن پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی چنانکه در حدیث مذکور واقع شده درست تر است بلکه درست همین است حدثنا
ابو نعيم قال حدثنا شيبان عن يحيى عن عبد الله بن ابی قتادة عن ابيه قال بينما نحن نصلی مع النبی صلى الله عليه
وسلم اذ سمع جلبة رجال گفت ابو قتاده در میان آنکه ما ان میگذاردیم نماز با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی
آن حضرت آواز پای مردم که بشتاب پای میزدند فلما صلى قال ما شأنكم پس هرگاه تمام کرد نماز را فرمود چیست حال شما
کردید قالوا استعجلنا الى الصلوة گفتند شتاب کردیم برای دریافت نماز قال فلا تفعلوا اذا اتيتم الصلوة فعليكم بالسكينة
و مرو و پس از روی شتابی ... پس لازم گیرید آهستگی را فما ادركتم فصلوا وما فاتكم فاتموا پس

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

بدرستی که مردی از بنی اسرائیل دید سگی را که میخورد گل را از تشنگی فاخذ الرجل خفه فجعل يغرف له به حتى ارواه
پس گرفت آن مرد موزه خود را پس گشت که آب میریخت برای سگ بآن موزه تا آنکه سیراب کرد آن سگ را
فشكر الله له فادخله الجنة پس ستایش کرد حق تعالی او را و خشنود گشت و جزا داد و داخل کرد او را بهشت
و در روایة دیگر زیاده آمده و گفتند یا رسول الله آیا
هست برای ما در بهائم اجری پس فرمود در هر جگر تر
در ساختن راحت بوی اجر است و بعضی گویند
استدلال کرده بر طهارت سور کلب
زیرا چه ... بردن کلب است در موزه و جواب
داده اند که این مبنی بودن شریعت سابقه شرع است
... اختلاف است و بر تقدیر تسلیم حمل آن بر ...
نسخ شده باشد و اینجا احادیث بسیار دلالت دارند
نجاست آن ... در موزه آب بر داشته
... ریخته باشد برای سگ ... باشد موزه
... باز شسته باشد ...
حدیث در کتاب الشرب بیاید و قال احمد بن شبیب
... سعید ابو عبد الله ...
شیخ ... است بعد ... قال حدثنا ابی
عن يونس عن ابن شهاب قال حدثنی حمزة
بن عبد الله بن عمر بن خطاب رضی الله عنهما عن ابيه
انه قال كانت الكلاب تقبل وتدبر فی المسجد فی
زمان رسول الله گفت ابن عمر بودند سگان که می آمدند
و می رفتند در مسجد در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم فلم يكونوا يرشون شيئا من ذلك
پس نبودند صحابه که بپاشند چیزی از آب را از آن
... را ... در مسجد آب ...
سگان ... بول ... جواز
... سگ در مسجد ... است که صورت
... سگان ... است که بر زمین افتد باشد
... بعضی روایات زیاده آمده ...
پیش از ... سگان ...

کرده باشند پس بگذارید با امام هر چه که فوت شده شما را پس تمام کنید آنرا تنها و در روایت ابن عیینه بجای فاتموا اقضوا واقع شده است

باب لا یسعی الی الصلوٰة ولیأت بالسکینة والوقار نمیدود تعجیل بسوی نماز و گرباید نماز را بسکینه آهستگی سکینه ووقار مرد یکی است یعنی گرسنه که سکینه یعنی آهستگی در حرکات است ووقار چشم پوشیدن و پست کردن آواز است و قال ما ادرکتم فصلوا وما فاتکم فاقضوا

ابو قتاده عن النبی صلی الله علیه وسلم گفته این مذکور را ابو قتاده از پیغمبر خدا و در بعضی روایات واقع شده **باب** ما ادرکتم فصلوا وما فاتکم فاتموا قاله ابو قتادة عن النبی صلی الله علیه وسلم **حدثنا** آدم قال حدثنا ابن ابی ذئب قال حدثنا الزهری عن سعید

المسیب عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم وعن الزهری عن ابی سلمة عن ابی هریرة عن النبی صلی

الله علیه وسلم قال اذا سمعتم الاقامة فامشوا الی الصلوٰة وعلیکم بالسکینة والوقار ولا تسرعوا

فما ادرکتم فصلوا وما فاتکم فاتموا ترجمه این حدیث بر وضوح پیوسته است بدانکه خلاف است در حنفیه وشافعیه که مسبوق آنچه

بعد یافته اول نماز است یا آخر مثلا در نماز رباعی دو رکعت اخیر که با امام دریافته حنفیه گویند که شفع اخیر است وآنچه در یافته شفع اول است

بر قیاس نماز امام وشافعیه بر عکس آن رفته اند گویند آنچه با امام دریافته اول شفع است وآنچه تنها قضا کرده آخر شفع و شافعیه استدلال

کرده اند بلفظ اتموا زانکه اتمام غیبا شد مگر آخر را پوشیده نماند که تمامی مقابل نقصان است وناقص ناتمام است از هر طرف که نقصان

دارد و حنفیه بعد از قیاس بر نماز امام بلفظ فاقضوا که در روایت دیگر واقع شده دست زده اند چه ظاهر از فوت وقضا نیست مگر آنچه

مقرر است شرعیت که ضم سوره نیست مگر در شفع اول و اتفاق است همه را برآنکه مسبوق ضم سوره در دو رکعت میکند واین

شعر است بآنکه این شفع که مسبوق تنها میکند شفع اول باشد فافهم وهو الموفق للصواب **باب** متی یقوم الناس اذا رأوا

الامام عند الاقامة کی ایستاده شوند مردم که طالب جماعت اند وقتی که ببینند امام را نزد اقامت نماز واین طرح طرید در جای جواب

متی یقوم است **حدثنا** مسلم بن ابراهیم قال حدثنا هشام قال کتب الی یحیی بن ابی کثیر عن عبد الله بن ابی

قتادة عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوٰة فلا تقوموا حتی تروْنی زمانی که

شروع در اقامت کرده شود پس نایستید تا آنکه ببینید مرا که از خانه بر آمده ام نزد حنفیه قیام بنماز در وقت حی علی الصلوٰة است ونزد شافعی

بعد از فراغ از الفاظ اقامت ونزد احمد نزد قد قامت الصلوٰة ونزد امام مالک در اول اقامت **باب** لا یسعی الی الصلوٰة

ولا یقوم الیها مستعجلا ولیقم بالسکینة والوقار نرود احدی بسوی نماز و نایستد بسوی نماز در حالی که عجلت دارد و گو که بایستد

بسکینه و وقار این دو جمله بیان السعی است پس منافی نیست با آنکه واقع شده فاسعوا الی ذکر الله که بمعنی سرعت وعدم اهمال در کار

شغلهای دیگر است **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا شیبان عن یحیی عن عبد الله بن ابی قتادة عن ابیه قال قال رسول الله صلی

الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوٰة فلا تقوموا حتی تروْنی وعلیکم بالسکینة تابعه علی بن المبارک متابعت کرده است

در روایت این حدیث شیبان را علی بن مبارک یعنی وی نیز از یحیی روایت کرده است **باب** هل یخرج من المسجد لعلة

آیا بیرون آید کسی از مسجد بعد از شنیدن اقامت بسبب علتی چنانکه در حدیث است بر آمدن از مسجد بعد از شنیدن اذان بغیر ضرورت مکروه

است مگر کسی که بسوی جای دیگر بارود وانعقاد جماعت وابسته باو ست **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا ابراهیم بن

سعد عن صالح بن کیسان عن ابن شهاب عن ابی سلمة عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج

وقد اقیمت الصلوٰة تحقیق پیغمبر خدا بر آمد از حجره در حالی که اقامت کرده شد نماز بعد از بر آمدن آن حضرت وعدلت الصفوف

برابر کرده شد صفها حتی اذا قام فی مصلاه انتظرنا ان یکبر انصرف تا آنکه وقتی که استاد در جای نماز خود در حالی که منتظر

فتح الاسلام | کتاب الوضوء

حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن ابن ابی السفر عن الشعبی عن عبد الله بن سعید بن محمد عن الشعبی عن عدی بن حاتم بن عبد الله الطائی الجواد بن الجواد قدوم آورد بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در سال هفتم واکرام میکرد آنحضرت او را وقتی که می آمد نزد وی ...

سألت النبی صلی الله علیه وآله وسلم از حکم شکار سگ چنانچه مؤلف در کتاب الصید تخریج کرده فقال اذا ارسلت کلبک المعلم ...

واذا اکل فلا تأکل ... فانما امسک علی نفسه ...

قال فلا تأکل فانما سمیت علی کلبک ...

باب من لم یر الوضوء الا من المخرجین القبل والدبر ...

لقوله تعالی او جاء احد منکم من الغائط ...

کہ تکبیر گوید و شروع در نماز کند برگشت آنحضرت پیش از تکبیر بسوی خانہ قال لنا مکانکم فرمود بجای خود باشید فمکثنا علی هیئتنا
پس درنگ کردیم بر ہیئت و وضع خود کہ استادہ بودیم حتی خرج الینا ینطف راسہ ماء وقد اغتسل تا آنکہ برآمد آنحضرت
بسوی ما بحالی کہ میچکید سر آنحضرت از روی آب و حال آنکہ غسل کردہ بود و دار قطنی یک جزو زیادہ کردہ است انا ابو ہریرہ کہ خود دانستہ
کہ من جنب بودم فراموش کردہ بودم غسل را و ازین حدیث جواز فصل میان اقامت و نماز نزد ضرورت معلوم شدہ و آنکہ آب مستعمل پاک
کند از بدن پاک است و آنکہ تاخیر غسل رواست جنب لغو فراموشی اگر بمسجد درآید پاک نماید و از حدیث دیگر معلوم شد کہ آن
مخصوص نیست بآن حضرت قتل بن ابی طالب **باب** اذا قال الامام مکانکم حتی ارجع انتظروہ
بمقتدیان لازم گیرید جای خود را تا آنکہ من باز آیم انتظار کشند امام را **حدثنا** اسحق قال حدثنا محمد بن یوسف قال حدثنا
الاوزاعی عن الزهری عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هریرة قال اقیمت الصلوة فسوی الناس صفوفهم فخرج
رسول الله صلی الله علیه وسلم فتقدم وهو جنب گفت ابو ہریرہ اقامت کردہ شد نماز و برابر کردند مردم صفہای خود را
پس آمد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پس پیش رفت و حال آنکہ آنحضرت جنب بود ثم قال علی مکانکم فرجع فاغتسل ثم خرج ورأسہ
یقطر ماء فصلی بهم پس فرمود بر جای خود باشید پس بازگشت بحجرہ و غسل کرد پس برآمد و حال آنکہ سر مبارک او میچکید پس نماز گزارد
بمردم **باب** قول الرجل للنبی ما صلینا در جواز گفتن مرد پیغمبر خدا را کہ نماز نکردہ ایم ابن بطال نقل کردہ
این باب رد است بر ابراہیم نخعی کہ مکروہ پنداشتہ گفتن کسی کہ گوید نماز نکردہ ام گفتہ اند کہ مراد نخعی آنست کہ منتظر نماز
ہم کہ این گفتن نفی میکند اگر پیغمبر خدا فرمودہ کہ عمل با ما می کہ انتظار میبرد و نماز را عمل است نہ آنکہ
کفار و سیاہی گوید انہم کردہ است و آنکہ حدیث مذکور معلوم میشود ہمین ست **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا شیبان عن یحیی
قال سمعت ابا سلمة یقول اخبرنا جابر بن عبد الله ان النبی صلی الله علیه وسلم جاءه عمر بن الخطاب یوم الخندق
عمر بن خطاب روز غزوہ خندق فقال یا رسول الله والله ما کدت ان اصلی حتی کادت الشمس تغرب پس گفت ای
رسول خدا سوگند بخدا نزدیک نبودم من بآنکہ نماز گزارم تا آنکہ قریب شد آفتاب کہ غروب کند و ذلک بعد ما افطر الصائم
قول او بعد از آن بودہ است کہ افطار کردہ صایم یعنی بعد از غروب آفتاب بودہ فقال النبی صلی الله علیه وسلم والله ما صلیتها
پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی سوگند بخدا کہ من نکردہ ام نماز را فنزل النبی صلی الله علیه وسلم الی بطحان وانا معه
پس نزول کرد پیغمبر خدا رحمت و سلامت خدا باد بروی بسوی بطحان کہ وادی است در مدینہ جابر گوید و من با آن حضرت بودم
فتوضأ ثم صلی العصر بعد ما غربت الشمس ثم صلی بعدها المغرب پس وضو کرد پس گزارد نماز عصر بعد از آنکہ غروب کردہ بود
آفتاب پس گزارد بعد از عصر نماز مغرب **باب** الامام تعرض له الحاجة بعد الاقامة امام عارض میشود مر او را حاجتی بعد
از اقامت روا است کہ قضا کند حاجت خود را **حدثنا** ابو معمر عبد الله بن عمرو قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا
عبد العزیز بن صهیب عن انس قال اقیمت الصلوة والنبی صلی الله علیه وسلم یناجی رجلا فی جانب گفت اقامت کردہ شد نماز و پیغمبر خدا
المسجد سخن میکرد مردی را در گوشہ مسجد فما قام الی الصلوة حتی نام القوم پس نایستاد آن حضرت بسوی نماز
تا آنکہ خواب کردند مردم یعنی پینکی زدند بعضی مردم گفتہ اند کہ این مرد رئیس قومی بود و برای تالیف او بوی سخن میکرد و معلوم است
کہ سخن کردن آن حضرت بعد از اقامت روا است بعضی گویند این مرد کہ بوی سخن میکرد فرشتہ بود کہ بصورت مردی
متمثل شد و **باب** الکلام اذا اقیمت الصلوة سخن کردن کسی وقتی کہ اقامت کردہ شد برای نماز این باب مسابق مطلق

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

فصل ... قال جابر بن عبد الله ... اعادة الصلوة ولو بعد الوضوء ... گفت جابر ... نماز را اعادہ کند ... بوضو ... مذہب ابو حنیفہ و اصحاب او ...

مر امام را ودرین باب سخن کردن است غیر امام را وحدیث هر دو باب یکی است ودلالت وارد بر مراد هو عاد عجب که شارحان ازین تغایر متعرض نشده اند واعتراض کرده **حدثنا** عياش بن الوليد قال حدثنا عبد الاعلى قال حدثنا حميد قال سألت ثابتا البناني عن الرجل يتكلم بعد ما تقام الصلوة گفت حمید پرسیدم ثابت بنانی را از مردی که سخن میکند بعد از انکه اقامت کرده می شود نماز فحدثني عن انس بن مالك قال اقيمت الصلوة فعرض للنبي صلى الله عليه وسلم رجل فحبسه بعد ما اقيمت الصلوة پس حدیث کرد مرا از انس گفت انس اقامت کرده شد نماز پس پیش آمد مردی پیغمبر خدا را رحمت وسلامت حق باد بروی پس نگهداشت آن حضرت را از در آمدن در نماز بعد از انکه اقامت کرده شده بود برای نماز **باب** وجوب صلوة الجماعة در واجب بودن نماز بجماعت جماعت نزد حنفیه از سنن موکده است مشابه بواجب در قوت لقوله صلى الله عليه وسلم الجماعة من سنن الهدى لا يتخلف عنها الا منافق كذا في الهداية ودر کفایه گفته داود وامام احمد بن حنبل واسحق بن راهویه وابن خزیمه گفته اند فرض عین است وقیل فرض کفایه نیست مذهب امام شافعی قال الحسن ان منعته امه عن العشاء في الجماعة شفقة لم يطعها گفته است حسن بصری اگر منع کند مادر مصلی از نماز عشا در جماعت از روی شفقت ومهربانی اطاعت نکند مصلی مادر را این نیز از علامات وجوب است از انکه اطاعت مادر در مستحب از غیر واجبات لازم است **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده لقد هممت ان آمر بحطب ليحطب فرمود آنحضرت سوگند بکسی که ذات من در دست قدرت اوست تحقیق قصد کردم اینکه فرمایم بهیزم تا جمع کرده شود ثم آمر بالصلوة فيؤذن لها ثم آمر رجلا فيؤم الناس ثم اخالف الى رجال فاحرق عليهم بيوتهم پس امر کنم بنماز پس اذان داده شود مر نماز را پس امر کنم مردی را پس امامت کند پس مخالفت کنم جماعه را که مشغول باشند بنماز یعنی جدا شوم از انها وقصد کنم مردانی را که نیامده اند بنماز پس بسوزم بر ایشان خانهای ایشان را ودر قول آنحضرت همت اشارتست که عاصی اگر تهدید باز آید بعقوبت نباید رسانید والذي نفسي بيده لو يعلم احدهم انه يجد عرقا سمينا او مرماتين حسنتين لشهد العشاء سوگند بکسی که ذات من در دست قدرت اوست اگر بداند یکی از شما که تحقیق می یابد استخوانی فربه یا پاچهای نیک با گوشتی که در ان میان می باشد اینچنین منقول است از مصنف در تفسیر مرماتین البته حاضر شود نماز عشا را یعنی اگر بداند که در حاضر شدن نماز نفعی دنیوی می یابد اگرچه خسیس وحقیر باشد البته بشتابد وحاضر شود ودرینجا اشارتیست که وارد حاضر می شوند برای ثواب اخروی وغیر آن مؤلف رح استدلال کرده باین توبیخ وتشدید بر وجوب جماعت نماز چنانکه وعید اخروی را قرینه وجوب داشته اند وخالی از تکلف نیست انانکه این قسم سیاست بر ترک سنن موکده که شعار اسلام است مثل اذان وجز آن نیز آمده که صحابه در ابتدای حال پیش از تکمیل دین وتهذیب اخلاق المنافقین بوده اند که آنحضرت این همه تهدید آنها فرموده وباوجود آن فضیلت صحبت باقی است **باب** فضل صلوة الجماعة در بیان فضل نماز جماعت بر نماز تنها وكان الاسود اذا فاتته الجماعة ذهب الى مسجد آخر وبود اسود که از کبار تابعین است وزمان آنحضرت را دریافته لیکن ندیده است آنحضرت را وقتی که فوت شدی او را جماعت در مسجد رفتی سوی مسجد دیگر وجاء انس رضي الله عنه الى مسجد قد صلى فيه فاذن واقام وصلى جماعة وآمد انس بن مالک سوی مسجدی که نماز گذارده شده بود دران پس اذان گفت واقامت کرد ونماز کرد بجماعت **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله مرویست از ابن عمر که پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قال صلوة الجماعة تفضل صلوة الفذ بسبع وعشرين درجة فرمود نماز جماعت زیادتی میکند در ثواب بر نماز تنها به بیست وهفت درجه وتخصیص اعداد که بر زبان شرع آمده عقل را در دریافت آن راه نیست که هر که

كتاب الوضوء | شيخ الاسلام

بدلیل ذکر اثر حسن بصری که گفت وقال الحسن ما زال المسلمون يصلون في جراحاتهم همیشه بودند مسلمانان که نماز میخواندند در زخمهای خود پوشیده نماند که دلالت این اثر بر سیلان خون در نماز از جراحات نیست بلکه اثر حسن چنانکه ابن ابی شیبه در مصنف خود نقل کرده که ماجب خیانه دشوار بر خون گر ان میسا بر باشد ودلیل است بر انکه مراد از روایت حسن همین است وهمچنین است مذهب امام ابو حنیفه پس اعتبار عدم ابطال خروج خون در نماز اثر اختلاف ظاهر باشد ونه تقدیر فرض سیلان خون در نماز از جراحات سائله نیز اشکال لازم نباید چه آن معفو است بنا بر ضرورت بالاتفاق پس مشکل نشود بانچه صحیح شده که عمر بن خطاب رضی الله عنه نماز میگذارد وحال آنکه زخم ادمی ریخت از وی خون وقال طاوس ومحمد بن علي وعطاء واهل الحجاز ليس في الدم وضوء کیسان یمانی حمیری تابعی مشهور است ومحمد بن علي زين العابدين بن الحسين بن علي بن ابي طالب ابو جعفر معروف به باقر سلام الله عليهم اجمعين باقر صیغه شکافتن است یعنی شکافت حقایق علم را ووی از اعاظم فقهای مدینه منوره بود تابعی کثیر الحدیث روایت دارد از پدر بزرگوار خود واز ابن عمر وجابر وامثال ایشان برجابر بود روایتی وسماع حدیث میکردند وعطاء واهل الحجاز چون سعید بن مسیب وسعید بن جبیر ومالک وشافعی وجز ایشان ليس في الدم وضوء واجب نیست در بر آمدن خون از بدن وضوی این نیز بر خلاف مذهب امام ابی حنیفه است ودر حدیث دارقطنی بدو طریق آمده ليس في القطرة والقطرتين وضوء الا ان يكون دما سائلا ونیز مروی است بروایت عمر بن عبد العزیز از تمیم داری الوضوء من كل دم سائل وضو واجب است از هر خون روان ودر استماع عمر از تمیم داری که صحابی است اگرچه سخن کرده لیکن در مرتبه ارسال تنها بدانچه در حدیث مرسل نزد ما حجت است که یزید بن خالد ویزید بن محمد مجهولند از رواة این حدیث اند توثیق کرده اند وی در کاشف وبخاری ومسلم ابن حبان ثقه داد وی در حدیث عائشه رضی الله عنها که آنحضرت فرمود

متصدی بیان آن شده براه تکلف رفته است حدثنا عبد الله بن یوسف قال حدثنی اللیث قال حدثنی ابن الهاد عن عبد الله بن خباب عن ابی سعید الخدری انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول صلوة الجماعة تفضل صلوة الفذ بخمس وعشرین درجة و درین حدیث زیادتی بیست و پنج درجه آمده و اکثر روایات بر بیست و هفت است و در حدیث سابق بیست و هفت بود و هر دو حدیث اگرچه بحسب روایت کمی جا رود لیکن سند آنکه مالک از نافع و نافع از ابن عمر است اصح طرق است و زیادتی عدل حافظ معتبر است بحسب روایت صحت ترجیح کی بر دیگری نمیتوان داد لضرورت تطبیق باید کرد و گفته اند تواند که آن حضرت را اولا خبر به بیست و پنج درجه داده اند بعد از آن به بیست و هفت یا نظر بقرب و بعد مسجد آن است یا نظر بحال مصلی باشد اعلم و اخشع را زیاده دهند یا نظر بنماز سری و جهری بود یا نظر بقلت جماعت و کثرت آن باشد و بر شدید و تمامکه باین نظر استثنی فقهای تعیین مذکور نمیشود و آنکه گفته اند که ذکر عدد قلیل منافی عدد کثیر نیست از انکه مفهوم عدد معتبر نیست مشکل است زیرا درین خصوصیت احکام که تعیین آن بعدد واقع شده و اسرار حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الاعمش قال سمعت ابا صالح یقول سمعت ابا هریرة یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الرجل فی الجماعة تضعف علی صلوته فی بیته وفی سوقه خمسة وعشرین ضعفا فرموده رسول خدا رحمت و سلامت حق بر وی نماز مرد در جماعت زیاده کرده میشود بر نماز او که در خانه او دست و در بازار او دست یعنی تنها گزارده چنانچه عادت است که اکثر در خانه و در بازار تنها نماز میکنند یا بجماعت قلیل به بیست و پنج درجه وذلک انه اذا توضأ فاحسن الوضوء ثم خرج الی المسجد لا یخرجه الا الصلوة و این زیادتی ثابت است بسبب آنکه وقتی که وضو کرد و نیکو کرد برعایت فرایض و سنن بی اسراف و تقتیر پس بر آمد سوی مسجد بجائی که میخواهد و برود است او را مگر نماز لم یخط خطوة الا رفعت له بها درجة و حط عنه بها خطیئة نزده است گامی مگر آنکه رفع کرده میشود برای آن گام مرتبه در قرب و کم کرده شده از وی بدان گامی گناهی فاذا صلی لم تزل الملائکة تصلی علیه ما دام فی مصلاه اللهم صل علیه اللهم ارحمه پس وقتی که نماز گزارد همیشه فرشتها دعا میکنند و رحمت میفرستند بروی تا وقتی که در جای نماز است که بار خدایا بیامرز او را بار خدایا رحمت کن او را ولا یزال احدکم فی صلوة ما انتظر الصلوة و همیشه هست یکی از شما در ثواب نماز مادامی که انتظار دارد نماز را

باب فضل صلوة الفجر فی جماعة

و بیان زیادتی ثواب نماز فجر در جماعت

حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی سعید بن المسیب وابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول تفضل صلوة الجمیع صلوة احدکم وحده بخمس وعشرین جزءا گفت ابو هریره شنیدم رسول خدا را رحمت کند خدا بر وی میفرمود زیادتی میکند نماز جماعت نماز یکی را از شما از نمازی که تنها میکند به بیست و پنج جزو و درجه ویجتمع ملائکة اللیل وملائکة النهار فی صلوة الفجر و جمع میشوند فرشتهای شب و فرشتهای روز در نماز فجر و اشاره توجیه فضیلت نماز است پوشیده نماند که فرشتهای شب و روز در نماز مغرب هم جمع میشوند و این اجتماع موجب افضلیت نماز فجر بر نماز دیگر نمیشود اگر گویند شفقت در وی بیشتر است و در معنی عشا نیز شریک غالب است یا رب مگر مجموع این هر دو معنی را وجه گیرند والله اعلم بتوفیق ثم یقول ابو هریرة واقرؤا ان شئتم ان قرآن الفجر کان مشهودا پس میگوید ابو هریره برای استشهاد فضیلت نماز فجر بخوانید اگر خواهید این آیت را که در شان نماز فجر است بتحقیق قرآن فجر کنایت از نماز فجر است حاضر شده شود یعنی حاضر میشوند در آن ملائکه قال شعیب وحدثنی نافع عن عبد الله بن عمر قال تفضلها بسبع وعشرین درجة مؤلف رح میگوید گفت شعیب از طریق نافع از ابن عمر زیادتی میکند نماز جماعت به بیست و هفت درجه یعنی چنانکه از شعیب از طریق زهری بیست و پنج درجه گفته از طریق بیست و هفت درجه گفته و هر دو طریق مؤلف بواسطه ابو الیمان است حدثنا عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال سمعت سالما قال سمعت

چه هر کدام در تحمید نقل کرده که اگر انتشر ده شود با آب برای ماز روی خود بسیار روا باشد یا آنکه اگر نمی فشرد برای چیزی تا نقض شود وضو را و ذرف ابن ابی اوفی عبد الله صحابی ابن صحابی آخر کسی که مرده است از صحابه بکوفه سنه هشتاد و هفت گویند دیده بود او را ابو حنیفه در هفت سالگی چه مناسب آن که تقضی علی ولی صلوته یا مخاط از دهن انداخت خون و ابا او گذشت در نماز خود و تمام کرد یا آنکه وضو کند ظاهر از عبارت آنست که بی بیرون آمدن خون از سبب خون نجاست ظاهر نمی شود و مذهب امام ابو حنیفه آنست که خون که از دهن قی کرده در ریق برابر آید اگر سرخ گشته بوی غالب است بر آنکه نقض شود و اگر بسته بر آمده بشرطی که از بهر آتش شود و اگر نه نقض نشود وقال ابن عمر والحسن فیمن احتجم لیس علیه الا غسل محاجمه و گفت ابن عمر و حسن بصری در شان کسی که حجامت میکند واجب نیست بر وی مگر شستن جاهای حجامت از ینجا معلوم میشود که رای حسن چه و رای ابن عمر عدم وجوب وضو است از حجامت و مخالف است این ابن ابی شیبه بسند صحیح از حسن که وی اعتقاد داشت وضو را از خون مگر آنچه سایل باشد چه خون نجاست ظاهر است بودن آن سایل و امام ابو حنیفه و اصحاب او قایل بوجوب اند با شال دلایل که گذشت حدثنا آدم ابن ابی ایاس قال حدثنا ابن ابی ذئب قال حدثنا سعید المقبری عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا یزال العبد فی صلوة و در بعضی روایات فی صلوة ما کان فی المسجد ینتظر الصلوة ما لم یحدث همیشه میباشد بنده در مقام نماز و ثواب آن تا که در مسجد انتظار میکند نماز را مادام که حدث نکرده فقال رجل اعجمی پس گفت مردی که عرب نبود است عجمی گفتن را نمی دانند و فصیح نتواند گفت اگرچه از عرب باشد عجمی گویند و اعجمی بمعنی واحد کما فی الصحاح احتمال دارد که این مرد عجمی بود حضرمی باشد که در روایت اول کتاب الوضو گذشت ما الحدث چیست مراد از حدث یا ابا هریرة قال الصوت گفت حدث آواز است یعنی الضرطة صادر میگردد ازین آواز خاص که از دبر بر آید و در روایات سابق فسا او ضراط یعنی ادنی آواز یا آواز تخصیص ذکر با اعتبار غالب است خصوصا با اعتبار وقوع در مسجد چنانکه گذشته است حدثنا ابو الولید الطیالسی قال حدثنا ابن عیینة عن الزهری عن عباد بتشدید موحده بن تمیم عن عمه عبد الله بن زید المازنی رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لا ینصرف

ام الدرداء تقول دخل علی ابو الدرداء وهو مغضب فقلت ما اغضبك فقال والله ما اعرف من امر محمد صلى الله
عليه وسلم شيئا الا انهم يصلون جميعا گفت ام درداء میگفت درآمد بر من ابو الدرداء وحال آنکه بغضب درآورده شده است
پس گفتم چه چیز بغضب درآورد ترا پس گفت بخدا سوگند نمی شناسم از امر محمد صلی الله علیه وسلم چیزی را مگر آنکه ایشان میگذارند نماز بجماعت
واین مردم درین هم تکاسل وتساهل میکنند شراح گفته اند معنی آنست که در جمیع امور شرعیه فتوری رفته چیزیکه مانده است همین نماز بجماعت
است که هر روز میکنند **حدثنا** محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن بريد بن عبد الله عن ابي بردة عن ابي موسى
قال قال النبي صلى الله عليه وسلم اعظم الناس اجرا في الصلاة ابعدهم فابعدهم ممشى بیشترین مردم اندروی ثواب در نماز دورترین
ایشان اند پس دورترین ایشان از روی راه سپردن والذي ينتظر الصلاة حتى يصليها مع الامام اعظم اجرا من الذي يصلي ثم ينام
وکسی که انتظار میبرد نماز را تا بگذارد آنرا با امام بیشتر است اندروی اجر از کسی که میگذارد و پس تر خواب میکند ظاهرا این حدیث در نماز عشا است
وحدیث سابق حدیث ابو هریره عام است ومقتضی دران تنجیز با فضلیت جماعت هم هست اصحاب شرح تراجم در تطبیق این دو حدیث
نقل کرده اند که کثرت ثواب جماعت از کثرت مشقت است ومشقت در جماعت فجر بیشتر است از دیگر نمازها پس ثواب بیشتر باشد واین توجیه
خالی از تکلف نیست **باب فضل التهجير الى الظهر** در زیادتی ثواب شتابی بنماز ظهر یا در اول آن لیکن **حدثنا** قتيبة عن
مالك عن سمي مولى ابي بكر بن عبد الرحمن عن ابي صالح السمان عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بينما رجل يمشي بطريق
وجد غصن شوك على الطريق فاخره فشكر الله له فغفر له فرمود در میان آنکه مردی میرفت در راهی یافت شاخ خار را بر راه پس یکسو
انداخت از راه پس قبول کرد خدا این کار او را پس بیامرزید مروی را ثم قال الشهداء خمسة المطعون والمبطون والغريق
وصاحب الهدم والشهيد في سبيل الله پس فرمود شهیدانی که ممتازاند بکثرت ثواب پنج صنف اند یکی آنکه بطاعون هلاک
شود دیگر آنکه باستسقا واسهال بمیرد سوم آنکه در آب غرق شود وچهارم آنکه دیوار وخانه بروی افتد ودر زیر آن فوت شود پنجم
کسی که در راه خدا واعلای کلمه اسلام کشته شود وقال لو يعلم الناس ما في النداء والصف الاول ثم لم يجدوا الا ان يستهموا
عليه لاستهموا عليه وفرمود اگر بدانند مردم ثوابی که در اذان گفتن ودر صف اول جماعت است پس نیابند مگر آنکه قرعه
اندازند هر یکی بر دیگری هر آئینه قرعه اندازند برین ثواب ولو يعلمون ما في التهجير لاستبقوا اليه واگر بدانند ثوابی که در زود ترگذاردن
نماز است البته پیشی نمایند بسوی آن ولو يعلمون ما في العتمة والصبح لاتوهما ولو حبوا واگر بدانند ثوابی که در نماز عشا ونماز صبح است
البته بیایند برای ادراک آن اگرچه آمدن بر زانو وسرین باشد **باب احتساب الآثار** در بیان آنکه گامها که در راه رفتن برای نماز نهند
در شمار اعمال حسنه است **حدثنا** محمد بن عبد الله بن حوشب قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثني حميد عن انس قال قال
النبي صلى الله عليه وسلم يا بني سلمة الا تحتسبون آثاركم گفت انس فرمود پیغمبر خدا رحمت وسلامت حق باد بروی ای بنی سلمه
(قبیله کلانی است از انصار) آیا شمار نمیکنید نشانهای گامهای خود را که هر گام در حصول اجر افزایند چون از مسجد شریف منازل ایشان دور بود
خواستند که نزدیک تر مسجد منزل گیرند فرمود آن حضرت این مژده سعادت در حق ایشان **حدثنا** ابن ابي مريم قال اخبرنا يحيى
ابن ايوب قال حدثني حميد حدثني انس ان بني سلمة ارادوا ان يتحولوا عن منازلهم فينزلوا قريبا من النبي صلى الله عليه وسلم
مرویست از انس که بنی سلمه خواستند که نقل کنند از منزلهای خود پس نزول کنند نزدیک از مسجد پیغمبر خدا رحمت کنا خدا بروی قال فكره
رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يعروا المدينة پس ناخوش داشت پیغمبر خدا آنکه خالی کنند طرف مدینه را فقال الا تحتسبون
آثاركم پس فرمود آیا نمی شمارید آثار خود را قال مجاهد خطاهم آثار المشي في الارض بارجلهم گفت مجاهد در تفسیر آثار که آن

شيخ الاسلام

كتاب الوضوء

قال ابو عبد الله ... يعني ابن ابي سيار ...
عنه كنت رجلا مذاء فاستحييت ان اسال
رسول الله ... پس امر کردم ...
... پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله
وسلم ...
... امرت المقداد ... فساله
پس امر کرد ... مقداد را ... حکم آن ...
فقال فيه الوضوء پس فرمود واجب است در وی
وضو وقال شعبة عن الاعمش روایت کرده است
این حدیث را شعبه نیز از اعمش چنانچه ... **حدثنا**
سعد بن حفص ... قال حدثنا شيبان
عن يحيى ... عن يحيى بن ابي كثير عن ابي
سلمة ... بن عبد الرحمن بن عوف ان
عطاء بن يسار اخبره ان زيد بن خالد اخبره
انه سال عثمان بن عفان رضي الله عنه قلت
ارايت اذا جامع ولم يمن ... زيد ... عطاء ...
پرسید عثمان را باین عبارت ... عثمان را خبر ده مرا
که چون جماع کند مردی ...
قال عثمان يتوضا كما يتوضا للصلوة ويغسل
ذكره گفت عثمان وضو کند چنانکه وضو میکند برای نماز و
بشوید ...
...
عثمان سمعته من رسول الله گفت عثمان شنیدم
این را که گفتم از زبان مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم ... فسالت عن ذلك عليا والزبير
وطلحة وابي بن كعب ...
...
الله عنهم ...
...
اختلاف میان صحابه درین حکم ... ثابت شد
وجوب غسل ...
حدثنا اسحق بن منصور قال اخبرنا ...
...
...
الحكم عن ذكوان ابي صالح عن ابي سعيد
الخدري ان رسول الله ... پیغمبر خدا صلی الله
عليه وآله وسلم ارسل الى رجل من الانصار
فجاء وراسه يقطر ...
...
...
فقال النبي ... پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم لعلنا اعجلناك ...
...
...
...
فعليك الوضوء ...
...

خطوط است و آثار را یافتن و در زمین بیابها است و باین تفسیر کرده آثار را که در قول خدای بزرگ است ونكتب ما قدموا وآثارهم **باب**

فضل صلوة العشاء في الجماعة زیادتی ثواب نماز عشا در جماعت **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش

قال حدثني ابو صالح عن ابي هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ليس صلوة اثقل على المنافقين من صلوة الفجر والعشاء

گفت ابو هریره فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نیست نمازی گران تر بر منافقان از نماز فجر و عشا ولو يعلمون ما فيهما لاتوهما ولو حبوا

اگر میدانستند ثوابی که در این دو نماز است هر آینه آمدندی بآن نماز اگرچه بزانو و سرین بودی ولقد هممت ان آمر المؤذن فيقيم ثم آمر

رجلا يؤم الناس ثم آخذ شعلا من نار فاحرق على من لا يخرج الى الصلوة بعد . تحقیق قصد کرده ام که امر کنم مؤذن

را پس اقامت کند نماز را و امر کنم مردی را که امامت کند پس بگیرم شعله ها از آتش پس بسوزانم کسی که بیرون نمی آید برای نماز بعد از

شنیدن اقامت آن حال که توانا است بر آمدن مناسبت حدیث بترجمه بقول او است ولو يعلمون ما فيهما لاتوهما ولو حبوا **باب**

اثنان فما فوقهما جماعة دو نفر و بالاتر از آن جماعت است **حدثنا** مسدد قال حدثنا يزيد بن زريع قال حدثنا خالد

عن ابي قلابة عن مالك بن الحويرث عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا حضرت الصلوة فاذنا واقيما ثم ليؤمكما اكبركما

فرمود آن حضرت هر دو کس را که رخصت سفر طلبیدند وقتی که حاضر شود وقت نماز پس اذان گوئید و اقامت کنید پس امامت کند بزرگ ترین

شما از روی علم یا از روی سال **باب** من جلس في المسجد ينتظر الصلوة وفضل المساجد در بیان زیادتی ثواب کسی که نشیند

در مسجد برای انتظار نماز و بیان فضیلت بقعه مسجد **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن

ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الملائكة تصلي على احدكم ما دام في مصلاه ما لم يحدث

فرمود فرشتها دعا میکنند برای یکی از شما مادامی که نشسته است در جای نماز یعنی در انتظار نماز مادامی که حدث نکرده و دعا اینست

اللهم اغفر له اللهم ارحمه یعنی بآن صیغه دعا میکنند لا يزال احدكم في صلوة ما دامت الصلوة تحبسه

لا يمنعه ان ينقلب الى اهله الا الصلوة همیشه است یکی از شما در نماز مادامی که نگاه میدارد او را نماز منع نمیکند او را از بازگردیدن

بسوی اهل خانه مگر نماز **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا يحيى عن عبيد الله قال حدثني خبيب بن عبد الرحمن

عن حفص بن عاصم عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال سبعة يظلهم الله في ظله يوم لا ظل الا ظله فرمود هفت کس

اند که در روز سایه میکند ایشان را خدا در کنف رحمت خود روزی که در روز نیست هیچ سایه از خلق یعنی روز قیامت که عالمی در برابر

آفتاب باشند بی گریز از آن بجز سایه ارتعالی الامام العادل امام عادل که بر شریعت محمدی حکم میکند مراد امام بادشاه

است و شاب نشأ في عبادة ربه وجوانی که در اطاعت پرورش یافته باشد و در عبادت پروردگار بزرگ شده و رجل قلبه معلق في المساجد

و مردی که دل او آویخته است در مسجد برای ذوق نماز مناسبت حدیث بترجمه بهمین جز است اگرچه مذکور انتظار مسجد نیست ورجلان

تحابا في الله اجتمعا عليه وتفرقا عليه و دو مردی که دوستی دارند یکدیگر برای خدا یکجا میشوند در محبت و جدا میشوند در آن

و مردی که طلبید او را زنی صاحب اصالت و شرف و مال است و صاحب حسن است طلبید برای زنا پس گفت آن مرد من میترسم خدا را که گناه

اخفى حتى لا تعلم شماله ما تنفق يمينه و مردی که تصدق کرد و مال را بدست راست خود بجائی که پنهان

کرد تا آنکه ندانست دست چپ او چیزی را که خرج داد و دست راست او و رجل ذكر الله خاليا ففاضت عيناه و مردی که یاد کرد خدا

را در جای تنها پس ریخت و روان شد از اشک را از دو چشم آن **حدثنا** قتيبة وعلى بن حجر قالا حدثنا اسمعيل بن جعفر عن حميد

قال سُئِل انس هل اتخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم خاتما فقال نعم گفت حميد پرسيده شد انس كه آيا گرفته است پيغمبر خدا انگشتري
گفت آري گرفته بود اخّر ليلة صلوٰة العشاء الى شطر الليل ثم اقبل علينا بوجهه فكانما
فقال صلى الناس ورقدوا و تاخير كرد شبي نماز عشا تا نيم شب پستر روي كرد بر ما بروي خود بعد از آنكه نماز گزارد پس گفت نماز كردند
مردم و خواب كردند ولم تزالوا في صلوٰة منذ انتظرتموها فقال فكاني انظر الى وبيص خاتمه و هميشه هستيد در نماز مادامي كه انتظار
مي بريد آنرا گفت انس پس گويا مي بينم بسوي لمعان انگشتري آنحضرت صلى الله عليه وسلم **باب** فضل من غدا الى المسجد
ومن راح فضيلت كسي كه بروز كند سوي مسجد و شب كند سوي مسجد **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا يزيد بن هارون
قال اخبرنا محمد بن مطرف عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من غدا الى المسجد
وراح اعد الله له نزله من الجنة كلما غدا او راح فرمود كسي كه بروز كند در مسجد و شب كند آماده كند خدا مر و را مهماني او را
جاي كه نزول كند از بهشت هر بار كه صبح و شب كرده است براي عبادت **باب** اذا اقيمت الصلوٰة فلا صلوٰة الا المكتوبة
وقتي كه شروع كرده شد با اقامت نماز پس روا نيست هيچ نمازي مگر نماز فرض **حدثنا** عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنا
ابراهيم بن سعد عن ابيه عن حفص بن عاصم عن عبد الله بن مالك ابن بحينة قال مر النبي صلى الله عليه وسلم
برجل ح وحدثني عبد الرحمن قال حدثنا بهز بن اسد قال حدثنا شعبة قال اخبرني سعد بن ابراهيم قال سمعت حفص بن
عاصم قال سمعت رجلا من الازد يقال له مالك بن بحينة گفت حفص بن عاصم شنيدم مردي را كه از ازد شنوده بود و گفته مي‌شد مر
او را مالك ابن بحينة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم راى رجلا وقد اقيمت الصلوٰة يصلي ركعتين
مالك بن بحينة حديث ميكرد كه بتحقيق پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروي ديد مردي را كه از ازد بود و حال آنكه اقامت كرده شده بود نماز را و بگزارد
ميگذارد دو ركعت را فلما انصرف رسول الله هر گاه كه برگشت از نماز پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم لاث به الناس گرد آمدند بوي مردم
فقال له رسول الله پس فرمود مر او را پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم الصبح اربعا الصبح اربعا آيا نماز صبح چهار ركعت است
آيا نماز صبح چهار ركعت است مكرر فرمود چون آن مرد بعد از اقامت فرض بدو ركعت مشغول شد آنحضرت بطريق زجر و سرزنش بطريق استفهام
انكاري اين استفهام فرمود كه چنين نكنيد بلكه در اداي سنت فجر كه موكد ترين سنن است اختلاف كرده اند شافعي و احمد گويند چون امام براي نماز
فرض قيام نمايد اشتغال بسنت مكروه و نزد حنفيه اگر دريابد يك ركعت فرض با امام مقصور باشد ترك سنت فجر نكند تا هر دو فضيلت كه نماز بجماعت
و سنت فجر است او را حاصل كرده باشد ليكن گفته اند كه بر در مسجد گذارد نه در صف جماعت تابعه غندر و معاذ عن شعبة في مالك
متابعت كرده است غندر را در روايت او از شعبه باين اسناد غندر و معاذ يعني اين هر دو نيز از شعبه در روايت او از مالك مذكور اين حديث
روايت كرده اند وقال ابن اسحٰق عن سعد عن حفص عن عبد الله بن بحينة وقال حماد اخبرنا سعد عن حفص عن مالك
و گفت حماد خبر داد مارا سعد از حفص از مالك مولف رح تائيد كرده است باين دو تعليق اسناد سابق را **باب** حد المريض ان
يشهد الجماعة در بيان حالي كه تعيين كرده ميشود بيمار را آنكه حاضر شود جماعت را يعني آن حد بگذرد روا نيست حضور او نماز را
ابن بطال و غيره گفته اند كه حد يعني حدت و تندي است چنانكه در حديث عمر در حق ابي بكر رضي الله عنهما واقع شد و گفت اوادي منه بعض
الحد يعني الحدة زيرا كه بيمار برانگيختن بيمار است بر شهود نماز **حدثنا** عمر بن حفص بن غياث قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش
عن ابراهيم عن الاسود قال كنا عند عائشة فذكرنا المواظبة على الصلوٰة والتعظيم لها گفت اسود بوديم ما
نزد عائشه رضي الله عنها پس ذكر كرديم مواظبت و دوام را بر نماز و تعظيم كردن مر نماز را قالت لما مرض النبي صلى الله عليه وسلم مرضه الذي مات فيه

تيسير الاسلام | كتاب الوضوء ٦

المسيح على الخفين مذكور شود انشاء الله تعالى

باب قرأة القرآن بعد الحدث وغيره خواندن
قرآن بعد حدث و جز آن از نوشتن و سودن وقال
منصور بن معتمر سلمي عن ابراهيم بن يزيد نخعي لا بأس
بالقرأة في الحمام باكي نيست بخواندن قرآن در حمام
غالب آنست كه مراد قرأة در حمام بيشتر از طهارت است
كه بعد غسل در آنجا مي باشند و روايات از ابراهيم مختلف
آمده او بخواند آنچنان روايت كرده كه گذشت عبد الرزاق
آورده كه گفت ابراهيم بنا كرده نشده حمام براي قرأة
و سعيد بن منصور روايت كرده گفت مكروه است ابن
عسقلاني گفته اول اصح است و حكايت كرده كراهت
از امام ابي حنيفه و مذهب امام مالك و محمد عدم كراهت
است و ثوري ديد كار را از اصحاب شافعيه نيز عدم
كراهت نقل كرده و حكمي تسويه كرده ميان آن و ميان
خواندن قرآن وقت قضاء حاجت و بعضي ترجيح داده
عدم كراهت را بجهت آنكه خواندن قرآن و استكثار
آن مطلوب است و حدث كثير الوقوع مي باشد پس
اگر مكروه گويند خير كثير فوت شود ويكتب الرسالة
على غير وضوء و باك نيست بنوشتن نامه بر غير حال
وضو يعني وقتي كه غالب تصدير رسايل به بسم الله است
چنانچه عادت قديم است و نيز اصحاب اهل شرع از
ذكر و قرآن خالي نباشد وقال حماد بن ابي سليمان
شيخ ابي حنيفة رضي الله عنه عن ابراهيم نخعي الكلام

گفت عائشه وقتی که بیمار شد پیغمبر خدا رحمت کنا دخدا بروی بیماری که فوت کرد در آن فحضرت الصلوٰة فاذن فقال مروا ابا بکر فلیصل بالناس پس آمد وقت نماز داذان گفته شد پس فرمود بگوئید ابوبکر را که نماز بکن بمردم فقیل له ان ابا بکر رجل اسیف پس گفته شد مر آن حضرت را قائل عائشه بود که تحقیق ابوبکر مردی رقیق القلب سخت اندوه و سریع البکاست اذا قام مقامک لم یستطع ان یصلی بالناس وقتی که بایستد بجای تو قدرت ندارد که نماز کند بمردم امر کن دیگری را واعاد فاعادوا له و باز گفت آنحضرت را بهمان جواب داده مر آن حضرت را اہل خانه عائشه وغیرہ فاعاد الثالثة فقال انکن صواحب یوسف پس باز فرمود آنحضرت سیوم بار فرمود شما زنان مصاحبان یوسف اید علیه السلام مراد از صواحب زلیخاست و تثنیه داد عائشه را بوی ازین وجه که بخلاف آنچه در دل است اظهار میکنند در دل وی رضی الله عنها آن بود که چون ابوبکر امامت کند بجای پیغمبر بالسنه مردم از شگون بعداوت برخیزند و عذر کرد که وی رقیق القلب است چنانکه زلیخا دعوت کرد زنان را بضیافت و مقصود آن داشت که این زنان که طعنه میکردند در حق او یوسف را ببینند و او را معذور دارند مروا ابا بکر فلیصل بالناس امر کنید ابوبکر را که نماز کند با مردم و رفت که بلال آمد نزد ابی بکر وگفت مر او را که پیغمبر خدا میفرماید که تو نماز کنی بمردم ابوبکر بعمر گفت که تو نماز کن بمردم عمر گفت با ابوبکر که تو سزاوار تری باین کرامت از من فخرج ابو بکر یصلی پس برآمد ابوبکر بجائی که نماز میکنند فوجد النبی صلی الله علیه وسلم من نفسه خفة فخرج یهادی بین رجلین پس یافت آن حضرت در خود خفتی از درد بیماری پس برآمد که راه میرفت میان دو کس کانی انظر الی رجلیه یخطان الارض من الوجع عائشه میگوید چنانستی که گویا می بینم بسوی پایهای آنحضرت که خط میکشیدند زمین را از خستگی که نتوانستند برداشت اندوه فاراد ابوبکر ان یتاخر فاوما الیه النبی صلی الله علیه وسلم ان مکانک چون ابوبکر دریافت که آنحضرت تشریف آورده خواست که واپس رود و داخل مقتدیان گردد پس اشارت کرد آن حضرت بسوی او که ثابت باش و لازم گیر جای خود را ثم اتی به حتی جلس الی جنبه پس آورده شد آنحضرت را تا آنکه نشست بپهلوی ابوبکر فقیل للاعمش وکان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی وابوبکر یصلی بصلوته والناس یصلون بصلوة ابی بکر فقال براسه نعم پس گفته شد مر اعمش را از استخبار نموده شد اند وی میں پیغمبر خدا رحمت کنا دخدا بروی نماز میکرد و ابوبکر نماز میکرد و بنا بر آن یعنی اقتدا میکرد بآن حضرت و مردم نماز میگذاردند بتبعیت نماز ابوبکر پس اشارت کرد اعمش بسر خود که چنین بوده است بدانکه ظاهر این قول آنست که درین نماز آنحضرت و ابوبکر هر دو امام بوده اند و چون اما در یک نماز روا نیست تاویل کرده اند که مراد از امامت ابوبکر برای مردم آنست که چون آنحضرت نشسته نماز میکرد و بر احوال آنحضرت بسبب اندوه و رنج و یک اطلاع نداشت جماعت مقتدیان بحرکات واصوات ابوبکر که بتبعیت آن حضرت میکرد اقتدا میکردند جمعی رفته اند که درین نماز ابوبکر امام بود حقیقی گویا آن حضرت در آخر بیماری که از دنیا رحلت کرد بدانحضرتی مقتدی بود با ابوبکر و اقتدای آنحضرت ببعضی صحابه در حالت صحت نیز بصحت پیوسته است رواه ابو داؤد عن شعبة عن الاعمش بعضه روایت کرده است این حدیث را ابوداؤد طیالسی از شعبه از اعمش بعض این حدیث را وزاد ابو معاویة جلس عن یسار ابی بکر وکان ابوبکر یصلی قائما و زیاده کرده ابو معاویه از اعمش که نشست آن حضرت جانب چپ ابی بکر و بود ابوبکر که نماز میکرد ایستاده حدثنا ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام بن یوسف عن معمر عن الزهری قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله قال قالت عائشة لما ثقل النبی صلی الله علیه وسلم واشتد وجعه استاذن ازواجه ان یمرض فی بیتی فاذن له گفت عبید الله گفت عائشه وقتی که گران شد پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق باد بروی و سخت شد درد بیماری او طلب اذن کرد زنان خود را که تیمارداری کرده شود در خانه من پس اذن دادند فخرج بین رجلین تخط رجلاه الارض پس برآمد آن حضرت برای نماز میان دو مرد در حالی که خط میکشید …

فاضطجعت فی عرض الوسادة گفت ابن عباس پس پهلو نهادم در عرض بالشت … و تصحیح …
… رسول الله … پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم واهله فی طولها … آنحضرت … بود … پس خواب کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم حتی اذا انتصف اللیل او قبله بقلیل او بعده بقلیل استیقظ رسول الله … گذشت یا پیش از نیمه … مشر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فجعل یمسح النوم عن وجهه بیده … پس گشت آنحضرت … ثم قرأ العشر الآیات الخواتم من سورة آل عمران … آیات آخر سورهٔ آل عمران را که ان فی خلق السموات است تا آخر آنها معلوم شد که خواندن قرآن … وقت حدث است جائز … باشد … لیکن … علم مدث … در آن حال … حدیث … وضوء … ثم قام الی شن معلقة …

فقمت فصنعت مثل ما صنع گفت ابن عباس پس برخاستم … آنحضرت … دلیل بر جواز قرائت وقت حدث اگر چه ابن عباس … بیدار … ثم ذهبت فقمت الی جنبه … بسوی پهلوی چپ وی فوضع یده الیمنی علی راسی واخذ باذنی الیمنی یفتلها پس نهاد آنحضرت دست راست خود را بر سر من و گرفت گوش راست مرا بمالید … جانب راست امام … پس بجانب راست فصلی رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین … چنانچه در کتاب الوتر … ثم اوتر ثم اضطجع حتی اتاه المؤذن … فقام فصلی رکعتین خفیفتین پس برخاست و گذارد دو رکعت …

بابي از من را وكان بين عباس و رجل آخر و بود ميان عباس و مردى ديگر قال عبيد الله فذكرت لابن عباس ما قالت عائشة
گفت عبيد الله پس ذكر كردم مر ابن عباس را چيزى كه گفته بود عائشه فقال لي هل تدري من الرجل الذي لم تسم عائشة قلت
لا قال هو علي بن ابي طالب كرماني گويد يا نشان نام نبردن عائشه از راه تحقير يا عداوت باشد بلكه از آن رو بود كه آن ديگر
معين نبود و در روايات مختلفه آمده كه علي بن ابي طالب بود يا فضل بن عباس يا اسامه پس گويا نوبت دست آنحضرت را
عباس لازم گرفته بود و در بيت شريف ابدا از اين جهت مبهم آورد مرد ديگر را و تصريح كرد بعباس **باب** الرخصة في المطر والعلة
ان يصلي في رحله بيان رخصت در وقت باريدن باران روز باشد يا شب و هر سببى كه مانع بود از حضور جماعت چنانكه بيمارى
و ترس از دشمن و مانند آن در گل و لاى كه رفتن بمسجد دشوار باشد و نماز در منزل و ادای كنند اگر خواهد بجماعت باشد يا تنها

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع ان ابن عمر اذن بالصلوة في ليلة ذات برد و ريح
مرويست از نافع كه ابن عمر اذان داد بنماز در شبى كه سرد و با باد بود ثم قال الا صلوا في الرحال پس گفت آگاه باشيد نماز گزاريد در منزلهاى خود
ظاهر اين كلام آنست كه بعد از اذان اين كلام گفته است و در حديث سابق گذشته كه در اثناى اذان امر كرد بلكه بجاى حي على الصلوة
فرمود گويا هر دو صورت روايت و وقوع يافته ثم قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يأمر المؤذن اذا كانت ليلة
ذات برد و مطر يقول الا صلوا في الرحال **حدثنا** اسمعيل قال حدثني مالك عن ابن شهاب عن محمود بن الربيع
الانصاري ان عتبان بن مالك كان يؤم قومه وهو اعمى وانه قال لرسول الله
عتبان بود كه امامت ميكرد قوم خود را و كور بود و تحقيق گفته است مر پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يا رسول الله انها تكون
الظلمة والسيل وانا رجل ضرير البصر اى رسول خدا قصه اينست كه مى باشد تاريكى و سيل آب و من مردى ام كور چشم فصل
يا رسول الله في بيتي مكانا اتخذه مصلى پس بگزار نماز اى رسول خدا در خانه من جائى كه بگيرم آنجا را جاى نماز فجاءه رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال اين تحب ان اصلي فاشار الى مكان من البيت فصلى فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم
پس آمد عتبان را پيغمبر خدا رحمت كنان خدا بر وى پس فرمود كجا دوست ميدارى كه بگزارم آنجا نماز پس اشارت كرد عتبان بسوى جائى از
خانه خود پس گزارد نماز در آنجا آن حضرت صلى الله عليه وسلم **باب** هل يصلي الامام بمن حضر وهل يخطب يوم الجمعة في المطر
آيا رواست كه نماز گزارد امام بجمعى كه حاضر شوند از اهل اعذار مذكوره كه رخصت عدم حضور يافته اند و آيا خطبه خواند خطيب روز جمعه در باران
چون از حديث رخصت بظاهر فهم شده كه اهل عذر حاضر نشوند و جماعت اينها منعقد نشود و عقد اين باب براى دفع اين وهم كرد كه اين
رخصت رخصت است نه عزيمت و مذهب اگر اهل عذر حاضر شوند ثواب جماعت بيابند و جمعه ازيشان ادا مى يابد **حدثنا**
عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا حماد بن زيد قال حدثنا عبد الحميد صاحب الزيادي قال سمعت عبد الله بن
الحارث قال خطبنا ابن عباس في يوم ذي ردغ فامر المؤذن لما بلغ حي على الصلوة قال قل الصلوة في الرحال
گفت عبد الله بن حارث خطبه جمعه خواند ابن عباس در روزى كه گل و لاى داشت پس فرمود موذن را وقتى كه رسيد به حي على الصلوة
گفت بگو كه نماز در منزلها كنيد فنظر بعضهم الى بعض كانهم انكروا پس ديدند بعضى مردم بسوى بعضى چنانستى كه انكار كردند بر ابن
عباس كه ترك فرض رخصت داد فقال كانكم انكرتم هذا ان هذا فعله من هو خير مني يعني النبي صلى الله عليه وسلم
پس گفت ابن عباس گويا شما انكار كرديد اين امر را تحقيق اين امرى است كه كرده است آنرا كسى كه بهتر از منست يعنى پيغمبر خدا رحمت
كنان خدا بر وى انها عزمة و انى كرهت ان احرجكم بتحقيق جمعه واجب است و باوجود آن ناخوش داشتم كه در حرج اندازم

اندازم شما را در بر گردن درین روز و حق جماد عن عاصم عن عبد الله بن الحارث عن ابن عباس نحوه عطف است بر حدیث سابق
زید تعلیق نیست یعنی از حماد مذکور که از عاصم نقل کرده روی از عبد الله بن حارث روی از ابن عباس بالسند حدیث مذکور مروی است با ثبت
زیادتی چنانکه گفت عبد الله فالکره ان اوتمکم فتجیئون تدوسون الطین الی رکبکم جز آنکه حماد باین روایت گفته
ناخوش داشتم اینکه در اثم در کنم و اندازم شما را پس بیائید بجای که پا سپر گشته گل را تا زانو مطابقت این حدیث به ترجمه باین قول است نظر بعضهم
الی بعض که دلالت دارد بر حضور جمعی با وجود باران و ابن عباس خطبه خوانده و نماز بجماعت کرده **حدثنا** مسلم بن ابراهیم قال حدثنا
هشام عن یحیی عن ابی سلمة قال سألت ابا سعید الخدری گفت ابو سلمه پرسیدم با سعید خدری را از شب قدر چنانکه تصریح
کرده بآن در باب اعتکاف و این سوال در وقت نماز صبح بود فقال جاءت سحابة فمطرت حتى سال السقف وكان من جريد النخل
پس گفت ابو سعید آمد ابری پس بارید تا آنکه روان شد آب از سقف مسجد نبوی و بود سقف آن از شاخ خرما فاقيمت الصلوة فرأيت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يسجد في الماء والطين حتى رأيت اثر الطين في جبهته پس اقامت کرده شد نماز دیدم
پیغمبر خدا را رحمت و سلامت حق باد بر وی که سجده میکند در آب و گل تا آنکه دیدم اثر گل را در پیشانی مبارکش مطابقت این حدیث بترجمه
دلالت که آن حضرت در آن روز که گل و بارانی بود بجماعت نماز گذارد چنانکه لفظ اقیمت در سیاق ابو سعید بران دلالت دارد **حدثنا**
آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا انس بن سيرين قال سمعت انسا يقول قال رجل من الانصار اني لا استطيع الصلوة معك گفت انس بن سیرین شنیدم انس
را که میگفت گفت مردی از انصار که من نمیتوانم که نماز گذاردن بتوای رسول خدا و کان رجلا ضخما و بود مردی تنومند فصنع للنبي صلى
الله عليه وسلم طعاما فدعاه الى منزله فبسط له حصيرا ونضح طرف الحصير فصلى عليه ركعتين پس ساخت برای پیغمبر خدا رحمت کنا
خدا بر وی طعامی بخوانید پس دعوت کرد آن حضرت را بمنزل خویش پس بگسترد برای آنحضرت بوریائی و آب پاشید برای تر کردن یا بجهت
پاک کردن بوریا را پس گذارد آنحضرت بر آن بوریا دو رکعت نماز این حدیث جواز نماز بر بوریا معلوم شد و آنکه از عمر بن عبد العزیز منقول است
که وی نماز بر خاک میگذارد راجع است به تواضع و شکست نفس است و آن حضرت بمعاذ بن جبل فرموده خاک آلود کن روی خود را
درین جست فقال رجل من آل الجارود لانس اكان النبي صلى الله عليه وسلم يصلي الضحى قال ما رأيته صلاها الا يومئذ
پس گفت مردی از اولاد جارود مر انس را که آیا بود پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق باد بر وی که میگذارد نماز چاشت گفت انس ندیدم او را که آن
حضرت گذارده نماز چاشت مگر امروز در ثبوت این معنی تردد کرده اند و صحیح آنست که آن حضرت چهار رکعت نماز ضحی گذارده و دوست حدیث
این حدیث در ترجمه آنست که مذکور بود و آن حضرت که نماز میکرد همه حاضران غیر این مرد تنومند بار پس مطلق شد با آنکه گفته انما امر بالکون که
حاضر شدوا انتهی پوشیده نماند که مراد از حاضران جماعت همی باشد که معذور داشته بودند آنها نه مطلق حاضران نه دیر

باب

اذا حضر الطعام واقيمت الصلوة حکم آنکه وقتی که حاضر شد طعام و اقامت کرده شد برای نماز آیا ابتدا بطعام کند یا بنماز وكان ابن عمر يبدأ
بالعشاء و بود عبد الله بن عمر بن خطاب رضی الله عنهما که ابتدا بطعام میکرد و شب و این بوزان وسعت وقت و بسیار گرسنگی بوده باشد
وقال ابو الدرداء من فقه المرء اقباله على حاجته حتى يقبل على صلوته وقلبه فارغ گفت ابو درداء از علم و دانش آدمی است
پیش آمدن بر حاجت خود هر چه باشد از طعام و جز آن تا آنکه پیش آید بر نماز و حال کرد دل او فارغ است از خاطر حاجات و مناجات کند حق
با کمال احوال بخشوع و خضوع تمام پوشیده نماند که این معنی در خلاف معده پر دست میدهد لیعد از طعام خوردن ذوق در مناجات کم
دست میدهد پس مناسب اینکه مدار بر توجه کامل بجناب حق نهند هر جائی که باشد **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن هشام قال
حدثني ابي قال سمعت عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اذا وضع العشاء واقيمت الصلوة فابدؤا بالعشاء

شيخ الاسلام | | كتاب الوضوء

فرمود وقتی که نهاده شود و پیش طعام را اقامت کرده شود نماز پس ابتدا کنید بطعام قید کرده والماین حکم حسب رتبت وحشت گرسنگی

حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن انس بن مالك ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا قدم العشاء فابدؤا به قبل ان تصلوا صلوة المغرب ولا تعجلوا عن عشائکم فرمود وقتی که پیش آورده شود طعام آخر روز پس ابتدا کنید بطعام پیش از آنکه بگذارید نماز مغرب و شتاب مکنید نماز را پیش از طعام حدثنا عبید بن اسمعیل عن ابی اسامة عن عبید الله عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضع عشاء احدکم واقیمت الصلوة فابدؤا بالعشاء وقتی که نهاده شود و پیش طعام یکی از شما و اقامت کرده شود نماز پس ابتدا کنید بطعام ولا یعجل حتی یفرغ منه شتاب نکند یکی تا آنکه فارغ شود از طعام وکان ابن عمر یوضع له الطعام وتقام الصلوة فلا یاتیها حتی یفرغ وانه لیسمع قراءة الامام و بود ابن عمر که نهاده می شد برو طعام را و اقامت کرده می شد نماز پس نمی آمد نماز را تا آنکه فارغ میگشت از طعام و تحقیق می شنید قرأت امام را وقال زهیر ووهب بن عثمان عن موسی بن عقبة عن نافع عن ابن عمر قال قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان احدکم علی الطعام فلا یعجل حتی یقضی حاجته منه وان اقیمت الصلوة فرمود وقتی که باشد یکی از شما بر طعام پس شتاب نکند برای نماز تا آنکه تمام کند حاجت خود را از طعام واگرچه اقامت کرده شود نماز قال ابو عبد الله رواه ابراهیم بن المنذر عن وهب بن عثمان و وهب مدنی بدین نسبت مدینه مطهره است در بعضی روایات مدینی واقع شده هر دو یک معنی است بعضی فرق کرده اند گویند که مدینی نسبت بمدینه اصفهان و نیشاپور است

باب اذا دعی الامام الی الصلوة وبیده ما یاکل

وقتی که خوانده شود امام بسوی نماز و بدست او چیزیست که میخورد و حکم آن چیست حدثنا عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا ابراهیم عن صالح عن ابن شهاب قال اخبرنی جعفر بن عمرو بن امیة ان اباه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یاکل ذراعا یحتز منها فدعی الی الصلوة فقام فطرح السکین فصلی ولم یتوضأ پدر جعفر بن عمرو گفت دیدم پیغمبر خدا را رحمت و سلامت حق باد بروی که میبرید بدست … که قطع میکرد از آن بکارد پس خوانده شد بسوی نماز پس استاد و انداخت از دست کارد را پس نماز کرد و وضو نکرد … حدیث سابق که امر کرده بتقدیم طعام بر نماز … است و علت وی شغل قلب بود … پس منافات ندارد این حدیث با سابق

باب من کان فی حاجة اهله فاقیمت الصلوة فخرج

کسی که باشد در کار اهل خانه پس اقامت کرده شود نماز پس برآید … حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا الحکم عن ابراهیم عن الاسود قال سألت عائشة ما کان النبی صلی الله علیه وسلم یصنع فی بیته گفت اسود پرسیدم عائشه را چه میکرد آن حضرت در خانه قالت کان یکون فی مهنة اهله تعنی خدمة اهله گفت عائشه بود آن حضرت که می بود در کار اهل خود و ترمذی در شمائل تفسیر کرده … فاذا حضرت الصلوة خرج الی الصلوة پس وقتی که حاضر می شد وقت نماز برآمدی برای نماز

باب من صلی بالناس وهو لا یرید الا ان یعلمهم صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم وسنته

حکم کسی که گذارد نماز … حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا وهیب قال حدثنا ایوب عن ابی قلابة قال جاءنا مالك بن الحویرث فی مسجدنا هذا فقال انی لاصلی بکم وما ارید الصلوة گفت ابو قلابه آمد ما را مالك بن حویرث در مسجد ما … اصلی کیف رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی …

بكيفيتي كه ديد وا پيغمبر خدا را كه نماز ميكرد وعلمت لاني قلابة كيف كان يصلي قال مثل شيخنا هذا ابو ايوب گويد پرسيدم مر ابي قلابه را
چگونه بود پيغمبر خدا نماز ميگزارد گفت اند نماز شيخ ما اين است كه مراد عمرو بن سلمه است امام ايشان بود وكان الشيخ يجلس اذا رفع رأسه من
السجود قبل ان ينهض في الركعة الاولى و بود آن شيخ كه مي نشست وقتي كه بر ميداشت سر از سجده ثاني پيش از آنكه برخيزد در ركعت اول از
شفعه شافعيه اين حديث را حجت گرفته اند براي جلسه استراحت و آنكه ديگر گويند كه اين جلسه گويي بر آن حمل شود كه آن حضرت در آخر عمر
ايام نماز تمام را نشسته ميكرد چنانچه عائشه گفته فلما اسن رسول الله صلي الله عليه وسلم كان يصلي جالسا **باب** اهل العلم
والفضل احق بالامامة در بيان آنكه دانا باحكام دين خصوصا احكامي كه تعلق بنماز دارد و آنكه زيادتي دارد از علم وتقوي سزاوارتر است
بامامت از ديگران علم و فضيلت ندارد **حدثنا** اسحق بن نصر قال حدثنا حسين عن زائدة عن عبد الملك بن عمير قال
حدثني ابو بردة عن ابي موسى قال مرض النبي صلى الله عليه وسلم فاشتد مرضه فقال مروا ابا بكر فليصل بالناس
قالت عائشة انه رجل رقيق اذا قام مقامك لم يستطع ان يصلي بالناس گفت ابو موسى بيمار شد پيغمبر خدا پس سخت گرد
خداوندي پس سخت شد بيماري او پس فرمود بگوييد ابا بكر را كه نماز گزارد با مردم گفت عائشه بتحقيق ابو بكر مردي نرم دل است وقتي كه بايستد
بجاي تو نتوانند نماز گزارد با مردم قال مري ابا بكر فليصل بالناس فعادت فرمود بگو اي عائشه ابا بكر را كه امامت كند مردم را پس
باز عذر كرد عائشه فقال مري ابا بكر فليصل بالناس سيوم مرتبه همان فرمود كه فرمود بار اول فرمود بدرستي كه شما فانكن صواحب
يوسف پس تحقيق شما اي زنان مصاحبان يوسف عليه السلام كه بر زبان چيزي ديگر و در دل چيزي ديگر داريد فاتاه الرسول فصلى
بالناس في حياة النبي صلى الله عليه وسلم پس آمد ابو بكر را فرستاده از جانب پيغمبر خدا گفته اند بلال آمده پس نماز گزارد
مردم ابو بكر در حيات پيغمبر خدا صلي الله عليه وسلم **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن هشام بن عروة عن ابيه
عن عائشة ام المؤمنين انها قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في مرضه مروا ابا بكر يصلي بالناس قالت
عائشة قلت ان ابا بكر اذا قام في مقامك لم يسمع الناس من البكاء گفت عائشه گفتم تحقيق ابو بكر وقتي كه بايستد بجاي تو نمي شنوانند تكبيرات
و قرات قرآن مردم را از گريه كه خواهد كرد فمر عمر فليصل بالناس پس امر كن عمر را كه نماز كند مردم را قالت عائشة فقلت لحفصة
قولي له ان ابا بكر اذا قام في مقامك لم يسمع الناس من البكاء گفت عائشه گفتم حفصه را كه دختر عمر است بگو آن
حضرت را كه ابو بكر وقتي كه بايستد بجاي تو در مقام تو نمي شنواند آواز را مردم فمر عمر فليصل بالناس ففعلت حفصة پس گفت حفصه
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم مه انكن لانتن صواحب يوسف مروا ابا بكر فليصل بالناس فقالت حفصة
لعائشة ما كنت لاصيب منك خيرا پس گفت حفصه مر عائشه را نيستم من كه برسم از تو نيكي را از اين طعن و ناخوشي آن حضرت كه نسبت
بوي سر زده باين كلام كه مستحق اين طعن بوده ملامت عائشه كرده است **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري
قال اخبرني انس بن مالك الانصاري وكان تبع النبي صلى الله عليه وسلم وخدمه وصحبه و بود انس كه متابعت
كرده بود آن حضرت را در افعال و اقوال و خدمت كرده ده سال و صحبت داشته و شرف يافته بترقي در مدارج كمالات و رسيد بذروه
والاي سعادت رضامندي آن حضرت ان ابا بكر كان يصلي لهم في وجع النبي صلى الله عليه وسلم الذي توفي فيه
روايت كرد انس كه بتحقيق ابو بكر صديق نماز ميكرد مر مردم را امام در درد پيغمبر خدا كه وفات يافته در آن رحمت كنا د خدا بر وي حتى
اذا كان يوم الاثنين وهم صفوف في الصلوة فكشف النبي صلى الله عليه وسلم ستر الحجرة ينظر الينا وهو قائم
كان وجهه ورقة مصحف تا آنكه وقتي كه بود روز دوشنبه و حال آنكه مردم حلقه صف ايستاده بودند در نماز پس

كتاب الوضوء | شيخ الاسلام

پس دو دست و ابن بطال قول وي واقتل بعضا ادبره
ولحسا آتي پس پيش آورد آن. و دو دست را
پس ماره يكبار شد غسل رجليه الي الكعبين پس
شست هر دو پا را تا دو شتالنگ تا آنكه غسل را
باد از آب و حكمت كه در آيد در آن و دست در آن ذكر كرد باب
استعمال فضل وضوء الناس در كار آوردن زيادتي
آب وضوء مردم و در حاجت پس امره و تغيير و طهارت
غسل و فضال الغنم همه غسل بمعني تغبيه كذا في القاموس
و تواند كه آب مستعمل كه از اعضا افتد مراد دارد نكير
و دواست وامر جرير بن عبد الله اهله ان يتوضؤا
بفضل سواكه امر كرد جرير بن عبد الله كسان را مردم
خود را كه وضو كنند به پس مانده سواك وي هنگام وضو
در بعضي طرق اين حديث آمده بود جرير كه سواك ميكرد وي
بعد از سر سواك خود را در آب و ميگفت مر اهل خود را وضو
كنيد بفضل آن، رشيد ميان بلكه وظاهر است كه اين مر
مر براي فضيلت پس مانده وضو كردن است
اين پس مانده سواك **حدثنا** آدم قال حدثنا
شعبة قال حدثنا الحكم بن عتيبة تصغير عتبة تابعي
صغير كوفي قال سمعت ابا جحيفة بضم جيم و تصغير
وهب بن عبد الله سوائي بضم حاء
يقول خرج علينا رسول الله گفت ابو جحيفه برآمد
بر ما پيغمبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم بالهاجرة كه وقت
گرمي روز است نزديك نصف النهار و بود آن حضرت در سفري فاتي بوضوء
فتوضأ پس آورده شد آب وضو پس وضو كرد
فجعل الناس يأخذون من فضل وضوئه
پس گشتند مردم كه ميگرفتند قسمت خود را آب را كه
باقي مانده بود از وضو او فيتمسحون به پس مسح ميكردند
آن آب باقي يعني بر سر و روي مي ماليدند بجهت تبرك
و اتصال دست مبارك بدان آب فصلى النبي پس
نماز گزارد پيغمبر صلي الله عليه وسلم الظهر ركعتين
والعصر ركعتين ظهر را دو ركعت و عصر را دو ركعت
قصر نمود بجهت سفر و بين يديه عنزة گويند كه پيش آنحضرت
نيزه خرد بود بطريق ستره وقال ابو موسى گفت
ابو موسى اشعري در حديثي كه مولف آورده بعد از
دعا النبي صلى الله عليه وسلم
بقدح فيه ماء فغسل يديه ووجهه فيه و مج فيه
بدان وجه كه ايشان نشسته بودند پيش روي
مبارك خود و در آن آب و بچه شد آب از دهن
در آن بقدح بحسب حرکت قال لهما اشربا منه وافرغا
على وجوهكما ونحوركما و بر سر و گلو آن نهيد
چنانكه در مغازي آمده و انيست كه فرمود و بشارت باد
شود پس گرفتند هر دو آن قدح را پس بفعل آوردند

پس دور کرد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پردهٔ حجره را که در آن تشریف داشت بحالی که می بینید بسوی ما و آن حضرت استاده است چنانستی که روی مبارک او ورق مصحف است در رقت جلد و صفای بشره و جمال تابان هم تبسم نمود خندید پس تبسم ضحک کرد پیشتر لب سفید کرد بحالی که خندد میکند از جهت اجتماع مردم در نماز و انقیاد امر متابعت ابوبکر و از اسباب روشنی بدن مبارک آنحضرت بود هر گاه آن حضرت مسرور می شدند روی او افروخته می شد فهممنا ان نفتتن من الفرح برؤیة النبی صلی الله علیه وسلم پس قصد کردیم ما که در فتنه افتیم که نماز را قطع کنیم که حاصل شد بما بدیدن پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق باد بروی فنکص ابوبکر علی عقبیه لیصل الصف پس باز گشت ابوبکر تا برسد بصف مقتدیان او وظن ان النبی صلی الله علیه وسلم خارج الی الصلوة و گمان کرد ابوبکر که پیغمبر خدا بر آینده است بسوی نماز فاشار الینا النبی صلی الله علیه وسلم ان اتموا صلوتکم وارخی الستر فتوفی من یومه صلی الله علیه وسلم پس اشارت کرد آنحضرت بسوی ما که تمام کنید نماز را پس فرو گذاشت پردهٔ حجره و وفات یافت بهمان روز از این جهان هزار رحمت و سلامت خدا باد بروی **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا عبد العزیز عن انس قال لم یخرج النبی صلی الله علیه وسلم ثلثا فاقیمت الصلوة فذهب ابوبکر یتقدم گفت انس بیرون نیامد پیغمبر خدا سه روز پس اقامت کرده شد نماز پس رفت ابوبکر که پیش آید و امامت کند فقال نبی الله صلی الله علیه وسلم بالحجاب فرفعه پس گرفت پرده را پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پس برداشت آن را از قبیل اطلاق قول بر فعل است و این اطلاق بسیار است در کلام فصحا فلما وضح وجه النبی صلی الله علیه وسلم ما رأینا منظرا کان اعجب الینا من وجه النبی صلی الله علیه وسلم حین وضح لنا پس هر گاه ظاهر شد روی پیغمبر خدا ندیدیم دیداری که بود خوشتر نزد ما از روی پیغمبر خدا رحمت و سلامت خدا باد بروی هنگامی که ظاهر شد ما را فاومأ النبی صلی الله علیه وسلم بیده الی ابی بکر ان یتقدم وارخی النبی صلی الله علیه وسلم الحجاب فلم یقدر علیه حتی مات پس اشارت کرد آن حضرت بدست خود بسوی ابی بکر که پیش رود و فرو هشت پرده را پس قدرت نیافتیم بر دیدن دیدار او تا آنکه وفات یافت **حدثنا** یحیی بن سلیمان قال حدثنا ابن وهب قال حدثنی یونس عن ابن شهاب عن حمزة بن عبد الله انه اخبره عن ابیه یعنی حمزه بن عبد الله بن عمر خبر داد ابن شهاب را از پدر خود که عبد الله بن عمر است قال لما اشتد برسول الله صلی الله علیه وسلم وجعه قیل له فی الصلوة گفت ابن عمر وقتی که سخت شد بر پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی درد او در باب نماز که بر آید و نماز کند بر مردم گفته شد مر او را در شان نماز قال مروا ابابکر فلیصل بالناس قالت عائشة ان ابابکر رجل رقیق اذا قرأ غلبه البکاء قال مروه فلیصل فعاودته قال مروه فلیصل انکن صواحب یوسف فرمود بگوئید ابوبکر را که نماز کند بمردم گفت عائشه ابوبکر مردی رقیق القلب است وقتی که قرائت کند غلبه کند او را گریه باز پس اعادهٔ سخن کرد باز فرمود بگوئید ابوبکر را که نماز کند پس باز گفت عائشه آن حضرت را پس فرمود بگوئید او را که نماز کند تحقیق شما از صاحبان یوسف اید تابعه الزبیدی وابن اخی الزهری واسحق بن یحیی الکلبی عن الزهری متابعت کرده یونس را این سه کس زبیدی و برادرزادهٔ زهری و اسحق از زهری چنانکه یونس از زهری که ابن شهاب است روایت کرده این سه کس نیز از وی روایت کرده اند وقال عقیل ومعمر عن الزهری عن حمزة عن النبی صلی الله علیه وسلم و حدیث کرده عقیل و معمر و از زهری از حمزه بن عبد الله بن عمر رضی الله عنهم از پیغمبر خدا **باب** من قام الی جنب الامام لعلة در بیان آن کسی که ایستاده بپهلوی امام بسببی یعنی بترک سنت قیام کرده باعث شرعی تا آنکه در حدیث است استدلال او که حضرت است **حدثنا** زکریا بن یحیی قال حدثنا ابن نمیر قال اخبرنا هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة قالت امر رسول الله صلی الله علیه وسلم ابابکر ان یصلی بالناس فی مرضه فکان یصلی بهم گفت عائشه فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی ابوبکر را اینکه نماز گذارد بمردم در ایام بیماری خود پس میگذارد نماز با ایشان قال عروة فوجد رسول الله صلی الله علیه وسلم فی نفسه خفة گفت عروه پس یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

بحالی که وی صغیر بود بجبال الحمی بیاض هم اثنا عشرة ای تا که رسته جاده تریم عمونکی قصه بود و تتمه کلام در باب ختم تصحیح سماع تصغیر کرده است وقال عروة عن المسور بن مخرمة مسطرابن مخرمه بفتح میم و سکون خا معجمه و فتح را و زهری نسب عبد الرحمن بن عوف نسبه شست و چهار پنجم که رسید او را از صحابه بحالی که نماز پیغمبر اندر در حجره و ایام محاصره حجاج بکرار و عن غیره مروان بن الحکم یصدق کل واحد منهما صاحبه گفت عروه از مسور و غیر وی بحالی که تصدیق میکرد هر یکی از این دو یار دیگر را واذا توضأ النبی روشنی که در وضو بیکر در پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کانوا یقتتلون علی وضوئه بودند صحابه که جنگ میکردند با همدیگر بر آب وضو آنحضرت که در آنوقت باقی میماند از آنچه از اعضا جدا میشد یعنی از فرط حرص و رغبت در تبرک با آثار شریف آنحضرت و شدت تعظیم و احترام وی همه ساتقه اغتنم نزدیک بقتال بود قرینه آنکه در روایت دیگر کادوا یقتتلون بجای قرآن **باب** حدثنا عبد الرحمن بن یونس ابو مسلم بغدادی یکی از حفاظ است سنه دو صد و بیست و چهار است قال حدثنا حاتم بن اسمعیل کوفی سنه یکصد و هشتاد و شش بمدینه عن الجعد بن عبد الرحمن جعد اکثر جعید است مصغرا چنانکه مشهور است ابن عبد الرحمن بن اوس مدنی قال سمعت السائب بن یزید کندی از صغار صحابه است برد با پدر خود در حجة الوداع در سن هفت سالگی در مرد سنه نود و یک یقول ذهبت بی خالتی الی النبی میگفت سائب برد مرا خاله من با خود بسوی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فقالت پس عرض نمود یا رسول الله ان ابن اختی وجع بدرستی که پسر خواهر من درد ناکست وجع بکسر قاف و تنوین اسم صفت است یعنی آنکه درد کند گوشت پای او از سطبری زمین و سنگ ساره و بفتح قاف بلفظ ماضی نیز بدانیا است و بعدا ای جمع بکسر ده... پس ولید آنحضرت دست مبارک خود بر سر او ودعا له بالبرکة دعا کرد برای وی بخیر و برکت ثم توضأ فشربت من وضوئه پس وضو کرد پس نوشیدم از آب وضو وی گردد بلا آن باقی بود و ما آنکه او را بکار آمده بعد از گشته عمل کنند گویند که طهور است برجی که نجاست آب مستعمل الخ ... مکمل بدست ما شد و از امام ابی حنیفه در آب مستعمل سه روایت است یکی آنکه فرود پلید است ابو یوسف سیاه کرد و این روایت امام محمد است از امام اعظم و قول او است و قول جدید شافعی است و مفتی به نزد حنفیه و شافعیه و بر قول جائز است استعمال آن در جواز ... الخ

در وفات خود حضرت از بیماری فخرج فجاء ابو بکر یصلی بالناس فلما رآه ابو بکر استأخر فاشار الیه ان کما انت پس حضرت
نماز گاه ابو بکر امامت میکند مردم را پس هرگاه دید ابو بکر آنحضرت را خواست پس آید پس اشارت کرد آن حضرت سوی ابو بکر که باش آنچنان
که هستی فجلس رسول الله صلی الله علیه وسلم حذاء ابی بکر الی جنبه پس نشست پیغمبر خدا رحمت کنا دهنده مقابل ابو بکر پهلوی او
فکان ابو بکر یصلی بصلاة رسول الله والناس یصلون بصلاة ابی بکر پس بود ابو بکر نماز میکرد بمتابعت نماز پیغمبر خدا
و مردم نماز میکردند بمتابعت نماز ابو بکر سخن در شرح این حدیث گذشت باب من دخل لیؤم الناس فجاء الامام الاول فتأخر الاول او لم یتأخر
جازت صلوته کسی که در آمد که امامت کند مردم را پس آمد امام اول پس آید یا پس نیاید این داخل نماز او روا باشد شارحان گفته اند
که مراد از امام اول امام مقرر و معتاد قوم است و مراد از امام داخل نایب او است فیه عن عائشة عن النبی صلی الله علیه وسلم
در باب تاخر و عدم تاخر روایتی است از عائشه که نقل کرده از پیغمبر خدا حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابی حازم
بن دینار عن سهل بن سعد الساعدی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ذهب الی بنی عمرو بن عوف لیصلح بینهم فحانت
الصلوة فجاء المؤذن الی ابی بکر فقال اتصلی بالناس فاقیم رفت آنحضرت بسوی بنی عمرو که قبیله از انصار بود و ساکن بودند
نزدیک مسجد قبا تا صلح دهد میان ایشان که با یکدیگر جنگ کرده بودند پس رسید نماز عصر و آمد بلال بسوی ابو بکر گفت آیا میکنی امامت
مردم را پس اقامت گویم قال نعم گفت ابو بکر آری میگذارم نماز را چون آنحضرت بجانب مسجد قبا تشریف برده بود و گمان کرد که پیش
نماز خواهد گزارد اگر انتظار کشند وقت عصر تنگ می شود و اقامت نماز در مسجد شریف کردند فصلی ابو بکر فجاء
رسول الله صلی الله علیه وسلم والناس فی الصلوة پس آمد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا برو و بر آل او که مردم در نماز بودند فتخلص
حتی وقف فی الصف الاول پس درآمد آن حضرت از فرجه صفها تا آنکه ایستاد در صف اول فصفق الناس وکان ابو بکر
لا یلتفت فی صلوته پس دستک زدند مردم که ابو بکر را از آمدن آن حضرت آگاه کنند و ابو بکر التفات نمیکرد بجانب ایشان از حضور
و استغراقی که در نماز داشت فلما اکثر الناس التصفیق التفت فرأی رسول الله صلی الله علیه وسلم هرگاه بسیار کردند مردم دستک
التفات کرد ابو بکر پس دید پیغمبر خدا را فاشار الیه رسول الله ان امکث مکانک فرفع ابو بکر یدیه فحمد الله علی ما امره به
رسول الله صلی الله علیه وسلم من ذلک پس اشارت کرد آن حضرت بسوی ابو بکر که بمان بجای خود پس برداشت ابو بکر هر دو دست خود را
و شکر گفت خدا را بر نعمت تو قیر و رعایت ادب که فرمود آن پیغمبر خدا رحمت کناد خدا برو از آن نعمت بیان امر ثم استأخر ابو بکر
حتی استوی فی الصف وتقدم رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی بعد از آن پس آمد ابو بکر تا آنکه پشت در صف پس آمد
تا آنکه برابر شد در صف و پیش رفت پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق بر او و بر آل او فلما انصرف قال یا ابا بکر ما منعک ان تثبت
اذ امرتک پس وقتی که بازگشت آن حضرت از نماز فرمود ای ابو بکر چه چیز باز داشت ترا آنکه بر جای خود باشی وقتی که امر کردم ترا فقال
ابو بکر ما کان لابن ابی قحافة ان یصلی بین یدی رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابو بکر نمی سزد پسر ابو قحافه را که نماز کند
پیش روی پیغمبر خدا و امامت کند او را فقال رسول الله ما لی رأیتکم اکثرتم التصفیق پس گفت پیغمبر خدا که چه شده مرا که دیدم شما را بسیار کردید دستک
مراد دیدم شما را که بسیار دستک زدید من رابه شیء فی صلوته فلیسبح فانه اذا سبح التفت الیه کسی که برسد چیزی در نماز او پس باید که سبحان الله
بگوید پس تحقیق وقتی که سبحان الله گوید التفات کرده میشود بسوی او وانما التصفیق للنساء و جز این نیست
دستک زدن برای زنان است کرامات آنها حکم عورت دارد ... معلوم شد که نایب امام ... اگر امام
شود ... نماز حاضر شود مختار است که امام شود یا اقتدا کند ... که حدیث ... نماز امام باشد

بسجود دیگر آنکه وقتی که امر کرده شد بچیزی که در آن اکرام اوست از راه ادب پیشوا شد که امتثال نکند و در ترک مخالفت نیست

باب اذا استووا فی القراءة فلیؤمهم اکبرهم وقتی که حاضران برابر باشند در قراءة قرآن پس امامت کند ایشان را بزرگ در سال

حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن ابی قلابة عن مالک بن الحویرث قال قدمنا علی النبی صلی الله علیه وسلم ونحن شببة فلبثنا عنده نحوا من عشرین لیلة گفت مالک بن حویرث قدوم آوردیم بر پیغمبر خدا رحمت وسلامت خدا بر وی و حال آنکه ما جوانان بودیم و ایستادیم نزد آن حضرت نزدیک بیست شب وکان النبی صلی الله علیه وسلم رحیما فقال لو رجعتم الی بلادکم فعلمتموهم و بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی مهربان یعنی چون مشتاق شدیم باهل و وطن رخصت فرمود پس فرمود اگر رجوع کنید بشهرهای خود مراد اهل شهرهاست پس تعلیم کنید اهل شهر را بهتر باشد مروهم فلیصلوا صلوة کذا فی حین کذا وصلوة کذا فی حین کذا گویا آن جماعه پرسیدند که چه تعلیم کنیم فرمود امر کنید ایشان را که نماز کنند نماز چنان در وقت چنان مکرر فرمود تعلیم اوقات همه نماز را و اذا حضرت الصلوة فلیؤذن لکم احدکم وقتی که در رسد وقت نماز پس بگوید اذان کوید شما را یکی از شما ولیؤمکم اکبرکم و کو امامت کند کلان سال ترین شما چون این جماعه در علم باحکام برابر بودند خصوص در بارهٔ دعوا اینها فرمود که کلان سال امامت کند و اگر نه اعلم مقدم است بر اقرأ

باب اذا زار الامام قوما فامهم وقتی که ملاقات کند امام کسی را پس امامت کند ایشان را

حدثنا معاذ بن اسد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر عن الزهری قال اخبرنی محمود بن الربیع قال سمعت عتبان بن مالک الانصاری قال استاذن النبی صلی الله علیه وسلم فاذنت له گفت عتبان طلب اذن کرد از من پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی پس اذن دادم مر آن حضرت را فقال این تحب ان اصلی من بیتک فاشرت الی المکان الذی تحب فقام وصففنا خلفه ثم سلم وسلمنا پس فرمود آن حضرت کجا دوست میداری اینکه نماز کنم از خانه تو آنجا پس اشارت کردم بسوی جایی که دوست داشتم پس ایستاد آن حضرت برای نماز و صف بستیم پس از پس سلام داد و سلام دادیم

باب انما جعل الامام لیؤتم به گردانیده نشده است امام مگر برای آنکه اتباع کرده شود

یعنی آنچه درین باب وارد شده ایراد می یابد وصلی النبی صلی الله علیه وسلم فی مرضه الذی توفی فیه بالناس وهو جالس وگذارد پیغمبر خدا نماز را در بیماری که وفات یافت دران و حال آنکه او نشسته بود و مردم ایستاده بودند پس این حکم اتباع در جلوس منسوخ خواهد بود یا عام مخصوص گفته اند که این تعلیقی است از مولف رح در ابطال حکم اول که در هر حال اتباع امام کنند بعضی گویند این حدیث داخل ترجمه است یعنی درین باب دو حکم بیان یافته وقال ابن مسعود اذا رفع قبل الامام یعود فیمکث بقدر ما رفع ثم یتبع الامام گفته است ابن مسعود وقتی که بردارد مقتدی سر از رکوع و سجود پیش از برداشتن امام سر را باز رود در رکوع و سجود و درنگ کند در رکوع و سجود بقدری از زمان که سر برداشته و متابعت امام نکرده پس تبعیت کند امام را این قول تائید میکند آنرا که اتباع امام واجب است وقال الحسن فیمن یرکع مع الامام رکعتین ولا یقدر علی السجود گفته است حسن بصری در حق کسی که دو رکعت میگذارد با امام و نمیتواند سجده کرد از کثرت ازدحام و مانعی دیگر که عارض شود و این حال در نماز جمعه بیشتر متصور است یسجد للرکعة الاخرة سجدتین ثم یقضی الرکعة الاولی بسجودها سجده میکند آنکس برای رکعت آخر دو سجده پس قضا میکند رکعت اولی را با سجود آن چون در رکعت اولی سجده در نیافته رکوعی که با امام کرده بود آنهم محسوب نشده است تمام رکعت را قضا میکند وفیمن نسی سجدة حتی قام یسجد وگفته است حسن بصری در حق کسی که فراموش کرد یک سجده را تا آنکه استاده سجده میکند این قیام را که بی ترتیب ادا کرده حکم عدم داده آمد و باید که سجده دوم کند بعد از آن برخیزد

حدثنا احمد بن یونس قال حدثنا

زائدة عن موسى بن ابی عائشة عن عبيد الله بن عبد الله قال دخلت على عائشة فقلت الا تحدثيني عن مرض رسول الله
صلى الله عليه وسلم قالت بلى گفت عبيد الله در آمدم بر عايشه پس گفتم حديث نميكنی مرا از احوال بيماری پيغمبر خدا رحمت كنار خدا بروی
گفت آری ثقل النبی صلى الله عليه وسلم فقال اصلى الناس قلنا لا هم ينتظرونك يا رسول الله گران شد بر پيغمبر خدا
سخت شد ضعف بيماری پس فرمود آيا نماز گذاردند مردم گفتيم نی ايشان انتظار می برند ترا ای رسول خدا قال ضعوا لی ماء فی المخضب
قالت ففعلنا فاغتسل فذهب لينوء فاغمی عليه فرمود بنهيد برای من آبی در طغار گفت عايشه پس كرديم آنچه فرمود پس غسل كرد
پس رفت كه برخيزد پس بيهوشی آورده شد بروی ثم افاق فقال اصلى الناس قلنا لا هم ينتظرونك يا رسول الله
بهوش آمد فرمود آيا نماز گذاردند مردم گفتيم نی مردم انتظار دارند ترا ای رسول خدا قال ضعوا لی ماء فی المخضب قالت فقعد فاغتسل
ثم ذهب لينوء فاغمی عليه ثم افاق فقال اصلى الناس قلنا لا هم ينتظرونك يا رسول الله والناس عكوف فی المسجد ينتظرون
النبی صلى الله عليه وسلم لصلوة العشاء الاخرة و مردم نشسته بودند در مسجد انتظار ميبردند پيغمبر خدا را رحمت
كناد خدا بروی برای نماز عشا كه آخر است چرا كه مغرب را نيز عشا ميگفتند تعيين نماز خفتن كه آخر كرده است فارسل النبی صلى الله عليه
وسلم الى ابی بكر بان يصلی بالناس فاتاه الرسول فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يامرك ان تصلی بالناس
پس فرستاد آن حضرت كسی را بسوی ابو بكر باينكه بگذارد نماز مردم پس آمد ابو بكر را فرستاده و گفت تحقيق رسول خدا ميفرمايد ترا كه نماز گذاری
بمردم فقال ابو بكر و كان رجلا رقيقا يا عمر صل بالناس پس گفت ابو بكر و بود مردی نرم دل ای عمر بگذار تو نماز بمردم فقال له
عمر انت احق بذلك پس گفت عمر تو سزاوارتری بامامت فصلى ابو بكر تلك الايام پس گذارد نماز ابو بكر آن ايام بيماری را
گفته اند شش روز نماز گذارد ابو بكر ثم ان النبی صلى الله عليه وسلم وجد من نفسه خفة فخرج بين رجلين احدهما العباس
لصلوة الظهر پس ترا يافت آن حضرت در خود سبكی از شدت بيماری پس برآمد ميان دو مرد كه يكی از آنها عباس بود برای نماز
پيشين وابو بكر يصلی بالناس و حال آنكه ابو بكر نماز ميگذارد بمردم فلما رآه ابو بكر ذهب ليتاخر فاوما اليه النبی
صلى الله عليه وسلم بان لا يتاخر پس هرگاه ديد آن حضرت را ابو بكر رفت كه پس شود پس اشارت كرد بسوی او پيغمبر خدا باينكه
پس نشود قال اجلسانی الى جنبه فاجلساه الى جنب ابی بكر فرمود بنشانيد مرا بپهلوی ابو بكر پس نشاندند بپهلوی ابو بكر
قال فجعل ابو بكر يصلی وهو ياتم بصلوة النبی صلى الله عليه وسلم والناس يصلون بصلوة ابی بكر گفت راوی حديث
پس گشت ابو بكر كه نماز ميكرد و حال آنكه اقتدا ميكرد بنماز پيغمبر خدا رحمت و سلامت حق باد بروی و مردم اقتدا ميكردند با ابو بكر و پيغمبر
صلى الله عليه وسلم قاعد و پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم نشسته بود و مردم همه استاده بودند قال عبيد الله فدخلت على عبد الله بن
عباس فقلت له الا اعرض عليك ما حدثتنی عائشة عن مرض النبی صلى الله عليه وسلم گفت عبيد الله
پس در آمدم بر ابن عباس پس گفتم او را آيا عرض نكنم بر تو چيزی را كه حديث كرده است مرا عايشه از احوال ايام بيماری آن حضرت قال
هات فعرضت عليه حديثها فما انكر منه شيئا گفت ابن عباس بيار و بده روايت عايشه را پس عرض كردم بر ابن عباس حديث
كرده عايشه را پس انكار نكرد از آن حديث چيزی را غير انه قال اسمت لك الرجل الذی كان مع العباس قلت لا قال هو علی
جز آنكه گفت آيا نام برده است ترا مردی را كه بود با عباس گفتم نی گفت آن علی بن ابی طالب بود رضی الله عنه حدثنا عبد الله بن
يوسف قال اخبرنا مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة ام المؤمنين انها قالت صلى رسول الله صلى الله
عليه وسلم فی بيته وهو شاك روايت كرده است از عايشه كه گفت نماز گذارد پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروی در خانه خود در حالی كه ناخوش

بار بود از اسپ افتاده بپای مبارک آسیبی رسیده بود فصلی جالسا فصلی وراءه قوم قیاما پس گذارد نماز نشسته و نماز

گزاردند پس آنحضرت مردم ایستاده فاشار الیهم ان اجلسوا پس اشارت کرد بمردم ایستاده که بنشینید فلما انصرف قال انما

جعل الامام لیؤتم به پس وقتی که بازگشت از نماز فرمود گردانیده نشده است امام مگر از برای آنکه متابعت کنید وی را در افعال

فاذا رکع فارکعوا وقتی که رکوع کند رکوع کنید واذا رفع فارفعوا و وقتی که سر از رکوع بردارد پس بردارید سر فاذا سجد

فاسجدوا و وقتی که سجده کند سجده کنید واذا قال سمع الله لمن حمده فقولوا ربنا لک الحمد وقتی که گوید امام

سمع الله لمن حمده پس گوئید شما ربنا لک الحمد فاذا صلی قائما فصلوا قیاما واذا صلی جالسا فصلوا جلوسا اجمعون

وقتی که نماز کند ایستاده پس نماز کنید شما همه ایستاده و وقتیکه امام نماز کند نشسته پس نماز کنید شما همه نشسته این حکم آخر منسوخ شده

است بحدیثی که در نماز آخر عمر آن حضرت مذکور شد که آنحضرت نشسته امامت کردند و مردم را امر نفرمودند که بنشینید حدثنا عبد الله بن

یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رکب فرسا فصرع

عنه فجحش شقه الایمن مرویست از انس که پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق باد بروی سوار شد اسپی را پس افتاد از آن اسپ و خراشیده

شد جانب راست بدن چنانکه پوست بدن شریف جدا شد فصلی صلوة من الصلوات وهو قاعد وصلینا وراءه قعودا

پس گذارد آن حضرت نمازی را از نمازها بحالی که آنحضرت نشسته بود و گذاردیم ما پس آنحضرت بحالیکه نشسته بودیم فلما انصرف

قال انما جعل الامام لیؤتم به فاذا صلی قائما فصلوا قیاما واذا رکع فارکعوا واذا رفع فارفعوا واذا قال سمع الله لمن

حمده فقولوا ربنا ولک الحمد واذا صلی جالسا فصلوا جلوسا اجمعون ترجمه در حدیث سابق معلوم شد و قال ابو عبد الله قال

الحمیدی قوله اذا صلی جالسا فصلوا جلوسا هو فی مرضه القدیم گفت مولف رحمه الله گفته است حمیدی که قول راوی اذا

صلی جالسا الخ در بیماری قدیم بود ثم صلی بعد ذلک النبی صلی الله علیه وسلم جالسا والناس خلفه قیاما لم یامرهم بالقعود

پس نماز گذارد پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق باد بروی نشسته و مردم پس آن حضرت ایستاده بودند امر نفرمود ایشان را به نشستن وانما

یؤخذ بالآخر فالآخر من فعل النبی صلی الله علیه وسلم و گرفته میشود احکام مگر بآخر از فعل آنحضرت حاصل آنکه حکم اول

کرده اند منسوخ شده است بآخر امر مقرر شد **باب** متی یسجد من خلف الامام در بیان آنکه کی سجده کند کسی که پس امام است

وقال انس عن النبی صلی الله علیه وسلم فاذا سجد فاسجدوا و بیان آنکه گفت انس از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که سجده

کند پس سجده کنید **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن سفیان قال حدثنی ابو اسحق قال حدثنی عبد الله بن

یزید قال حدثنی البراء وهو غیر کذوب و عبد الله بن یزید دروغ گو نیست در نقل از براء بن عازب و ضمیر راجع به قائل است و بعضی

گویند ضمیر راجع بسوی براء است پس این کلام عبد الله بن یزید است که برای تاکید حال خود گفته است و بعضی گویند که این قول ابی اسحق است در

شان عبد الله گویا این بعض از ارتکاب تعبیر کرده است برای آنکه براء از کبار صحابه است و صدق او مشهور است حاجت نیست که در باره

او چنین گفته آید اما عبد الله را میتوان تعدیل کرد و محذوری ندارد و پوشیده نماند که عبد الله نیز صحابی است والصحابة کلهم عدول و این محل

بنابر عادت ایشان واقع شد که گاه برای تاکید این را میگویند قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قال سمع الله

لمن حمده لم یحن احد منا ظهره گفت بود پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا بروی وقتی که گفتی سمع الله لمن حمده دو تا نمیکرد هیچ کی از ما پشت

خود را برای سجده حتی یقع النبی صلی الله علیه وسلم ساجدا ثم نقع سجودا بعده تا آنکه می افتاد آن حضرت بجائی که ساجد است

پس می افتادیم بعد آن حضرت بجائی که سجده کننده ایم حدثنا ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن ابی اسحق نحوه **باب**

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

قل للبنات پس گفت آن پیغمبر خدا را کراست میراث من کلاله و نزد مردم آمد یعنی که کلاله وارث نمی شود مرا گر کسی کرد پدر و نه پسر بعضی روی وارد آورده است جهت خواهر و بحت و کلاله آنکه نداشت پسر و نه پدر و نیز اطلاق کرده میشود بر وارثان که نه پسر نه پدر میت باشد بلکه قرابت کرده یعنی جهت پدری و پسری باشد و مراد از جا بر آیت کلالت آیة الفرائض پس نازل شد این تقریب است آیه ای رسید کلاله کو یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة تا آخر است و غیر آن در تفسیر مذکور گردد **باب** الغسل والوضوء فی المخضب غسل و وضو کردن در مخضب بکسر میم مرکن فارسی و فتح ضاد هر دو بمعنی جرم اند که در آن رکوه و تغاره کرده ای جامه شویند با آب از هر جنس که باشد والقدح والخشب والحجارة و در کاسه و آوند چوبین و سنگین والطست

آخرین برا ولین از قبیل عطف اخص بر عام است حدثنا عبد الله بن منیر سمع عبد الله بن بکر ... معروف ... وحد سنه رد صده دشت قال حدثنا حمید بن بسطام ابن ابی حمید معروف بطویل گردانیده و در نماز عن انس قال حضرت الصلوة پس حاضر شد نماز عصر فقام من کان قریب الدار الی اهله پس ایستاد و برخاست هر که نزدیک بود خانه اش بسوی اهل خود و بقی قوم و ماندند گروهی تا نو بود از ایشان نزد آنحضرت فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بمخضب من حجارة فیه ماء پس آورده شد نزد آنحضرت تغاری از سنگ که در آن آب بود فصغر المخضب ان یبسط فیه کفه پس تنگ شد آن تغار از آنکه فراخ کند آنحضرت در آن کف دست مبارک را و بکشاید فرامی از ریا از چیزها معلوم نمیشود که الا آن مخضب برطرف سنگ بود ... فتوضأ القوم کلهم پس وضو ساختند همه قوم قلنا کم کنتم ... گفتیم چند بودید گفت انس هشتاد و زیاده را قال ثمانین وزیادة ... حدثنا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن برید عن ابی بردة عن ابی موسی ان النبی صلی الله علیه وسلم دعا بقدح فیه ماء بدرستی که آنحضرت طلبید کاسه که در آن آب بود

اثم من رفع راسه قبل الامام بيان گناه كسى كه بردارد سر خود را وقت ركوع و سجود پيش از برداشتن امام حدثنا حجاج بن منهال قال حدثنا شعبة عن محمد بن زياد قال سمعت ابا هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اما يخشى احدكم او لا يخشى احدكم شك راوى است فرمود آيا نمى ترسد يكى از شما اذا رفع راسه قبل الامام ان يجعل الله راسه راس حمار او يجعل الله صورته صورة حمار چون بردارد سر خود را در ركوع و سجود پيش از برداشتن امام سر خود را اينكه بگرداند خدا سر او را سر خر يا بگرداند صورت او را صورت خر شك راوى است و معنى نزديك يكديگر است ... گفته شك از شعبه است و كرمانى گفته برين روايت اتفاق دارند بر آنكه اين تبديل صورت محمول بر حقيقت است و اخبار واقع است بر وقوع مسخ درين امت چنانكه حديث ابى مالك در كتاب ... بآن تصريح مى نمايد اگر گوئى بسيارى را مى بينيم كه سر پيش از امام بر ميدارند باقى بر صورت آدمى اند گوئيم لازم نيست كه وعيد واقع شود ... خواهد كه اين شخص مسخ شود باين صورت ... براى رسوائى او ... در آخرت معامله خران ... ظاهر اين حديث آن است كه اين رفع حرام باشد ... وعيد بروى واقع شده باين معنى مطابق ترجمه باب ... موجب ثواب و عقاب است برين است ... در آخرت خواهد بود تبديل صورت ... كرده اند كه در زمان پيشين از كبار محدثين مردى بود كه برقع بسته پوشيده تحديث ميكرد ... چون از وى پرسيدند برين برقع چيست خود گفت اين حديث ... تصديق آن ... سر پيش از امام برداشتم سر من چون سر خر شده است و اين عيب را پوشيده ميدارم

باب امامة العبد والمولى در بيان روا بودن امامت بنده و آزاد و كانت عائشة يؤمها عبدها ذكوان من المصحف بود عائشه كه امامت ميكرد او را بنده او ذكوان نام داشت ... در وقت امامت از مصحف ... و نزد امام ابو حنيفه ... كراهت ... ولد البغى والاعرابى والغلام الذى لم يحتلم و اين باب در بيان روا بودن امامت ولد الزنا و اعرابى و غلام ... كه به بلوغ نرسيده لقول النبى صلى الله عليه وسلم يؤمهم اقرؤهم لكتاب الله ... فرموده آنحضرت كه امامت كند مردم را ... ولا يمنع العبد من الجماعة بغير علة ... از حضور جماعت بى علت شرعيه ...

حدثنا ابراهيم بن المنذر قال حدثنا انس بن عياض عن عبيد الله عن نافع عن عبد الله بن عمر قال لما قدم المهاجرون الاولون العصبة موضع بقباء قبل مقدم رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يؤمهم سالم مولى ابى حذيفة وكان اكثرهم قرآنا گفت ابن عمر ... مهاجران نخستين ... كه آن نام جائى است ... امامت ميكرد ايشان را سالم غلام ابى حذيفه ... بود در حفظ قرآن ...

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا يحيى قال حدثنا شعبة قال حدثنى ابو التياح عن انس عن النبى صلى الله عليه وسلم قال اسمعوا واطيعوا وان استعمل عليكم حبشى كان راسه زبيبة فرمود آنحضرت بشنويد و طاعت كنيد ... اگرچه عامل كرده شود بر شما غلام حبشى گويا سر او ... مويز ...

شيخ الاسلام | كتاب الوضوء

عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن عائشة قالت لما ثقل النبى گفت عائشه صديقه رضى الله عنها وقتى كه گران شد علت بيمارى پيغمبر صلى الله عليه وسلم اشتد وجعه سخت شد ... آنحضرت ... و طاقت نداشت كه ... استاذن ازواجه ان يمرض فى بيتى ... فاذن له ... ليس ... فخرج النبى ... صلى الله عليه وسلم بين رجلين ... العباس ... عباس بن عبد المطلب ... آنحضرت است صلى الله عليه وآله وسلم ... قريش ... اسلام و عمارت ... مسجد حرام ... عبيد الله ... عبد الله بن عباس ... حديث عائشه ... قال تدرى من الرجل الآخر ... گفت ابن عباس ... قلت لا ... قال هو ... گفت ابن عباس

سیاه است تشبیه در خوردی و سیاهی و کمی موی سر است که اکثر حبشیان چنین می باشند مناسبت این حدیث به ترجمه باب از آنجا است که امارت آنچنان بود که امامت خلیفه یا نائب خلیفه میکرد و عامل نائب خلیفه است **باب** اذا لم یتم الامام واتم من خلفه یعنی که تمام نکرد امام تمام کرد کسی که پس او است از مقتدیان **حدثنا** الفضل بن سهل قال حدثنا الحسن بن موسى الاشيب قال حدثنا عبد الرحمن بن عبد الله بن دينار عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يصلون لكم فان اصابوا فلكم وان اخطاؤا فلكم وعليهم فرمود نماز میگزارند امامان برای شما اگر بصواب گذارند باداء ارکان واحکام پس ثواب آن برای شما است و برای آنها این شق را ذکر نکرد زیرا که معلوم است که هر که طاعتی کند درست و تمام ثواب آن بوی میرسد و اگر خطا کردند در ارکان و شرائط پس مر شما راست ثواب آن و مغفرت عقاب آن بر ایشان واحکم در آنجا خواهد بود که مقتدی را معلوم نیست موجبات فساد امام و اگر نه امام ضامن است نماز مقتدی را چنانکه در احادیث صحیحه واقع است از آنجمله حدیثی که حاکم تصحیح کرده از سهل بن سعد الامام ضامن یعنی امام ضامن صحت و فساد نماز مقتدیان است **باب** امامة المفتون والمبتدع در بیان امامت کسی که داخل شده در فتنه و اهل بدعت است و سیوطی تفسیر کرده آنرا باهل البغی و بعضی مطلق عاصی هم متناول بود قسطلانی گوید آنکه مبتلاست بر فتن مال و عقل پس گمراه شده است از راه حق وقال الحسن صل وعليه بدعته گفته است حسن بصری که نماز کن و بر وی است عقوبت بدعت او و بدعت در شرع آنچه اصلی نداشته باشد در عهد پیغمبر خدا و آن دو قسم است حسنه و قبیحه و مراد اینجا قبیحه است قال ابو عبد الله قال لنا محمد بن يوسف گفت مولف ابو عبد الله گفت مارا محمد بن یوسف مولف تغیر اسلوب معتاد کرده نگفت حدثنا محمد بن یوسف چنانکه عادت او است بعضی گویند انا بجهت گفت که این حدیث از محمد بن یوسف بطریق تحدیث و تحمل و نقل نشنیده است بلکه بر سبیل مذاکره و مماراة شنیده است شیخ ابن حجر گوید آنچه بر من ظاهر شده است باستقراء آنکه در جائی که متن موقوف است یا در اسناد آن راوی است نه بر شرط او همچنین میگوید حدثنا الاوزاعي قال حدثنا الزهري عن حميد بن عبد الرحمن عن عبيد الله بن عدي بن خيار انه دخل على عثمان بن عفان وهو محصور تحقیق عبید الله در آمد بر عثمان بن عفان در حالی که گرد کرده بودند باغیان خانه او را و نمیگذاشتند که از خانه بر آید فقال انك امام عامة ونزل بك ما نرى ويصلي لنا امام فتنة ونتحرج پس گفت عبید الله تحقیق تو امام جمیعی و نازل شده بر تو چیزی را که می بینی و نماز گذارد ما را امام فتنه و حرج میکشیم و گناه گار میشویم بمتابعت او فقال الصلاة احسن ما يعمل الناس فاذا احسن الناس فاحسن معهم واذا اساؤا فاجتنب اساءتهم پس گفت عثمان نماز نیکوتر چیزیست که میکنند مردم پس چون نیکوئی کنند چنانکه نماز است موافقت کن با ایشان و وقتی که بدی کنند اجتناب کن بدی ایشان را و مخالفت کن در فتنه و ابتلای کسانی که فتنه میکنند تراشیدن و مجبور کرد و احتمال دارد که موجب کفر نباشد و فتنه ایشان که بدان گرفتار اند وقال الزبيدي قال الزهري لا نرى ان يصلى خلف المخنث الا من ضرورة لا بد منها و گفت زبیدی گفته است زهری نمی پسندم اینکه نماز گذارده شود پس مخنث مگر چون شد کسی که چاره در ورا او کنند و بکسر نون آنکه تشبه دارد در افعال و حرکات بزنان مگر ضرورت چنانکه خود صاحب شوکت بود و یا از جانب صاحب شوکتی باشد که بمخالفت او متضرر شوند مردم و در بلا و فتنه افتند **حدثنا** محمد بن ابان قال حدثنا غندر عن شعبة عن ابي التياح انه سمع انس بن مالك قال قال النبي صلى الله عليه وسلم لابي ذر اسمع واطع ولو لحبشي كان راسه زبيبة فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی مر ابی ذر را بشنو و اطاعت کن امرا را اگرچه باشد آن اطاعت برای غلام حبشی که سر او گویا دانه انگور خشک سیاه است وجه مناسبت حدیث بترجمه آنست که این قسم امر اکثر است که در غایت جهل باشد چنین کسی خالی از فتنه و ارتکاب بدعت و ابتلای فتنه نخواهد بود و چون امیر است امامت مردم هم خواهد کرد و بودیم ما مورشده باطاعت چنین امیری **باب** يقوم عن يمين

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

وانتشار صدر و بهجت ظاهر را که بهتر برکت این صدر است که در بسیار امور شرعی و خلقی اعتبار کرده شد و کثرت ادرار آب سرد و بعضی امراض حاره و بعضی از جهة بارد و می آمد و قوة را دو علم حل و مکه ابلغ است در طهارت آب و در حقیقت تر ابن بطال مقرض بعلم شارع است لعلی اخرج الى الناس فاشاهد کرس صدر و بست تا بسوی مردم و قصد دعائی دیگر و در صحیح مسلم است تا عهد شاید که حل راحت ایاب باین قبل پس عهد کنم

واجلس في مخضب لحفصة زوج النبي پس نشانیده شد آنحضرت در تغار که مر حفصه را بود زوجه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ثم طفقنا نصب عليه تلك حتى طفق پس بگردید ما که میریختیم بر آنحضرت آن مشکها را که فرموده بود حتى طفق يشير الينا ان قد فعلتن تا آنکه گشت آنحضرت که اشاره میکرد بسوی ما که تحقیق بجا آوردید شما آنچه فرموده بود ثم خرج الى الناس پس راحت یافت آنحضرت و بیرون آمد بسوی مردم و نماز گذارد و خطبه خواند چنانچه در باب وفات شریف در آخر مغازی بالتمام مباحث میاید انشاء الله تعالى **باب** الوضوء من التور ذکر وضو کردن از تور و مناسب این باب تراجم مختلف بیشتر گذشت لاجرم باین طرف مولف درین بذکر نرسیده و درین باب ذکر نیافت الا حدیثی بطریقی که در مقام رسید چنانچه مکرر این معنی تنبیه رفته اگرچه اذکار آن شارحان در رد و قبول آن مختلف آمد **حدثنا** خالد بن مخلد قال حدثنا سليمان بن بلال قال حدثني عمرو بن يحيى عن ابيه قال كان عمي يكثر من الوضوء گفت پدر عمرو که عم من بود عمرو بن ابی حسن که اکثار میکرد وضو یعنی مبالغه در طهارت میکرد و تجدید وضو نحو آن قال لعبد الله بن زيد اخبرني كيف رأيت النبي پس گفت و عبد الله را خبر ده که چگونه دیدی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یتوضأ فدعا بتور من ماء فكفأ على يديه فغسلهما ثلاث

الامام بحذائه سواء اذا كانا اثنين در بیان آنکه می ایستد مقتدی از جانب دست راست امام بمقابل او برابر ... یعنی
پیش امام و مقتدی ... **حدثنا** سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن الحكم قال سمعت سعيد بن جبير عن
ابن عباس قال بت في بيت خالتي ميمونة فصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم العشاء ثم جاء فصلى اربع ركعات ثم نام
مرویست از ابن عباس گفت شب کردم در خانه خاله خود میمونه پس گذارد پیغمبر خدا نماز خفتن را بعد از ان آمد در خانه پس چهار رکعت
گذارد پس بر خواب کرد و ثم قام فجئت فقمت عن يساره فجعلني عن يمينه فصلى خمس ركعات ثم صلى ركعتين ثم نام
برای نماز تهجد پس آمدم من و ایستادم از جانب دست چپ پس گردانید مرا بجانب دست راست پس گذارد پنج رکعت ...
ثم نام حتى سمعت غطيطه او قال خطيطه ثم خرج الى الصلوة پیشتر گذارد دو رکعت سنت فجر ... تا آنکه شنیدم آواز
او از غطیطه ... آنکه تجدید وضو کند و این از خصوصیات آن حضرت است که خواب نقض

باب اذا قام الرجل عن يسار الامام فحوله الامام الى يمينه لم تفسد صلوتهما

نمیکرد وضوی او را ... ایستاد مردی بجانب دست چپ امام پس بگردانید او را امام بسوی نماز بجانب دست راست فاسد نشود نماز هر دو **حدثنا** احمد قال حدثنا
ابن وهب قال حدثنا عمرو عن عبد ربه بن سعيد عن مخرمة بن سليمان عن كريب مولى ابن عباس عن ابن عباس قال
نمت عند ميمونة والنبي صلى الله عليه وسلم عندها تلك الليلة فتوضا ثم قام يصلي فقمت عن يساره فاخذني
فجعلني عن يمينه فصلى ثلث عشرة ركعة گفت ابن عباس خواب کردم نزد میمونه ... پیغمبر ... آن
شب پس وضو کرد آن حضرت پس ایستاد بحالی که نماز میکرد پس ایستادم من بجانب چپ پس گرفت مرا و گردانید بجانب راست پس
گذارد سیزده رکعت در حدیث سابق پنج رکعت تهجد گفته بود در حدیث سیزده ... شب دیگر خواهد بود ...
تهجد ... ثم نام حتى نفخ وكان اذا نام نفخ پس بر خواب کرد تا آنکه دمید ... و دید آن حضرت ...
نفس او ... ثم اتاه المؤذن فخرج فصلى ولم يتوضأ پس آمد او را مؤذن پس برآمد ... نماز گذارد و وضو نکرد
قال عمرو فحدثت به بكيرا فقال حدثني كريب بذلك گفت عمرو که از راویان این حدیث است حدیث کردم باین حدیث بکیر را پس گفت

باب اذا لم ينو الامام ان يؤم ثم جاء قوم فامهم

حدیث کرده است مرا این حدیث کریب ... که نیت امامت نکند ...
کند کسی را پس آمد قومی و امامت کرد ایشان را **حدثنا** مسدد قال اخبرنا اسمعيل بن ابراهيم عن ايوب عن عبد الله بن
سعيد بن جبير عن ابيه عن ابن عباس قال بت عند خالتي ميمونة فقام النبي صلى الله عليه وسلم يصلي من الليل فقمت
اصلي معه فقمت عن يساره فاخذ برأسي فاقامني عن يمينه گفت ابن عباس شب کردم نزد خاله خود میمونه است پس ایستاد پیغمبر خدا ... نماز
میکند از شب یعنی نماز تهجد پس ایستادم ... بجانب چپ پس گرفت سر مرا ایستاد و کرد بجانب راست ...

باب اذا طول الامام وكان للرجل حاجة فخرج فصلى

در بیان آنکه ... و حاجت باشد مردی را ... و برآید ... از جماعت و گذارد نماز را تنها **حدثنا** مسلم قال حدثنا شعبة عن عمرو عن جابر بن عبد الله ان معاذ بن
جبل كان يصلي مع النبي صلى الله عليه وسلم ثم يرجع فيؤم قومه مرویست از جابر که معاذ بن جبل بود که نماز میگذارد با پیغمبر خدا بعد از
بازگشته ... امامت میکرد قوم خود را ح وحدثني محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن عمرو قال سمعت
جابر بن عبد الله قال كان معاذ بن جبل يصلي مع النبي صلى الله عليه وسلم ثم يرجع فيؤم قومه فصلى العشاء
فقرأ بالبقرة فانصرف الرجل فكان معاذ تناول منه پس وقتی که گذارد ... نماز خفتن را پس خواند ... سوره بقره پس برگشت مردی

شیخ الاسلام — کتاب الوضوء

از نماز در ترک اقتدا کرد و در روایتی آمده و گذاره و نماز در گوشه مسجد پس بود معاذ که پیر سید از وی که عیب و آزار رسانند و در روایتی واقع شده گفت منافق است
این مرد فبلغ النبی صلی الله علیه وسلم پس رسید این گفتگو به پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در روایت نسائی آمده که گفت معاذ مرا
اگر صبح کردی میگویم این را به پیغمبر خدا پس گفت آنحضرت و طلبید ویرا آمد فرمود چه چیز باعث شد ترا برین کار گفت یا رسول الله من مردی
مزدورم شبانه آب میکشم بر شتری چون رسیدم بدر مسجد و آقامت نماز شنیدم شتر را بر سر راه گذاشته مسجد درآمدم و داخل شدم با معاذ
در قرائت شروع کرد انیقدر دراز در اقوت استادن نبود و خاطر نگران داشتم بشتر خود من تنها نماز گذاردم در گوشه مسجد و دزل کار خود رفتم
فقال فتان فتان فتان ثلث مرار پس فرمود آن حضرت معاذ را تو در فتنه اندازنده مردم را سه بار فرمود ا فقال فاتنا فاتنا فاتنا
یا فرمود هستی تو فاتن سه بار فرمود یعنی تو مسلمانان را نفرت دهنده از جماعت و باعث هستی بر ترک عبادت و در روایت بیهقی آمده از عمر
بن الخطاب لا تبغضوا الی الله عباده و یکون احدکم اماما فیطول علی القوم حتی یبغض الیهم ما هم فیه مبغوض نکنید خدا را نزد بندهای او همچنین که باشد
یکی از شما امام پس دراز کند نماز بر قوم تا آنکه در خشم آرد ایشان را چیزی که ایشان در آنند از نماز و طاعت و امره بسورتین من اوسط
المفصل قال عمرو لا احفظهما و فرمود معاذ را بخواندن دو سوره از اوسط مفصل که از سوره بروج تا لم یکن است گفت عمرو که راویست
از جابر یاد ندارم آن دو سوره را در روایت دیگر منقول است که ذکر کرد آن دو سوره را و گفت والشمس و ضحیها و سبح اسم ربک الاعلی است
و در روایتی دیگر آمده و اللیل اذا یغشی و در روایتی و الضحی است بدانکه مذهب شافعیه آنست که اقتدای مفترض بمتنفل جائز است و نزد حنفیه جائز نبود
پیوسته کرد و انیست و شافعیه این حدیث را تمسک خود ساخته اند و گفته که قوی ترین حجت است و طریقه استدلال ایشان انست که نماز معاذ
که با آن حضرت میکرد فرض بود و این نماز که با قوم میکرد نفل است در حق قوم را فرض بود و چون این قضیه بآن حضرت رسید انکار امامت نفرمود بلکه
همین فرمود که تطویل مکنند در قرائت پس امامت ابل فرض باقتدای کسی که نفل میکند لازم آمد و حنفیه جواب داده اند الا آنکه این حدیث منسوخ
شده است و این در زمانی بود که روا بود که یک فرض دو بار در روزی بعد از آن منسوخ شد چنانکه طحاوی روایت کرده حدیث ابن عمر را نهی ان
یصلی فریضة فی یوم مرتین گفته نهی نمی باشد مگر بعد از اباحت و چون دو حدیث متعارض شود و جمع نتوان کرد ترجیح باید کرد یکی را بر دیگری و از
اسباب ترجیح موافقت قیاس یکی از ان است و مآل ترجیح بسوی نسخ است و ثانیا گفته اند که مبنای استدلال بر نیست که آن حضرت انکار
امامت نفرموده و نتوانند که آن حضرت را علم باین بنا باشد که معاذ این نماز را که سخن در آنست با آن حضرت گذارده بود و دلالت میکند برین نفی
حدیثی که روایت کرده امام احمد از سلیم که جزء آخر آن انیست که فرمود آن حضرت معاذ را ای معاذ مباش فتان یا آنکه نماز با من یا تخفیف کن بر قوم
خود پس تشریع کرد آن حضرت معاذ را احد الامرین نماز با آن حضرت و اگر نکند با آن حضرت و امامت کند قوم را تخفیف کند و توانند که قبل از این امر
ساخته باشد معاذ را که امامت قوم خود بکند و معاذ گاه گاه و برای تعلیم احکام و آداب و احراز ثواب بنیت نفل با آن حضرت میکرده باشد و الله اعلم
هذا الکلام منقول من فتح المنان **باب تخفیف الامام فی القیام و اتمام الرکوع و السجود** در بیان تخفیف کردن امام در قیام
یعنی در قرائت و تمام کردن رکوع و سجود را **حدثنا احمد بن یونس قال حدثنا زهیر قال حدثنا اسمعیل قال سمعت قیسا قال**
اخبرنی ابو مسعود ان رجلا قال والله یا رسول الله انی لاتأخر عن صلوة الغداة من اجل فلان مما یطیل بنا
گفت قیس خبر داد مرا ابو مسعود که مردی گفت سوگند خدای ای رسول خدا بتحقیق من تاخیر میکنم در نماز صبح و حاضر نمیشوم جماعت را از جهت فلان
امام از تطویل کردن او نماز را بما **فما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی موعظة اشد غضبا منه یومئذ** ابو مسعود گوید پس
ندیدم پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی در هیچ پند دادن سخت تر از روی غضب از وی که آن روز در خطبه بود **ثم قال ان منکم منفرین فایکم**
بتحقیق از شما نفرت دهندگان اند مردم را از عبارت **فایکم ما صلی بالناس فلیتجوز فان فیهم الضعیف و الکبیر و ذا الحاجة**

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

از صحابه اجازه یا معتقد اکرده لیکن گفته اند که مراد تعیین و تحدید نیست هرچه کفایت کند کنار سر و باید که بحد اسرات
نکند **باب المسح علی الخفین** ذکر مسح بر موزه ها در وضو بجای شستن پا بدانکه مسح بر موزه ها ثابت است
بسنت و اخبار و آثار مشهور حتی از حضرت و اصحاب منکر نباشد آن را مگر مبتدع خارج از طریقه سنت و جماعت کرخی
گفته می ترسم کفر را بر کسی که قبول ندارد مسح موزه را زیرا
آثاری که در وی آمده متواتر است و تحقیق تصریح کرده اند جمعی از حفاظ نیز که مسح علی الخفین متواتر است و جمع کرده اند
بعضی راویان آن را از صحابه پس از هشتاد در گذشته اند
از ایشان عشره مبشره و در مصنف ابن ابی شیبه و غیر آن
از حسن بصری آمده که گفت حدیث کرد مرا هفتاد کس از
صحابه بمسح خفین و ابن منذر از ابن مبارک نقل کرده که
گفت نیست در مسح خفین از صحابه اختلاف زیرا که هر که روایه
کرده شده از وی انکار پس بتحقیق روایه کرده شده
از وی اثبات آن و ابن عبد البر گفت نمیدانم که روایات
کرده شده از هیچ یکی از علماء سلف انکار آن مگر از مالک
آنکه روایات صحیحه از وی مصرح اند باثبات آن و اشارت
کرده شافعی در ام بسوی انکار آن بر مالک و بعضی گویند
که توقف مالک در عمل بر نفس خود بود و فتوی میداد بجواز آن
و امام محمد در موطا از امام مالک مسح تحقیق نقل کرده
و طعن کرده که با وجود روایت مالک آثار را در مسح مقیم انکار آن
نموده و قرطبی از مالک رجوع از آن نزد موت وی حکایت
کرده و امام ابو حنیفه گفته قال نشدم بمسح موزه تا آنکه آمد مرا
آثار روشن تر از آفتاب و انکار آن رد است بر کبار صحابه و نسبت
ایشان بخطا است نیز ابن عبد البر گفته مسح کرده بر موزه ها
سایر اهل بدر و حدیبیه و غیر ایشان از مهاجرین و انصار و سائر
صحابه و تابعین و فقهاء سلف بیهقی گفته منامه روایه
کراهت آن مگر از علی و ابن عباس و عایشه رضی الله عنهم

پس هر گاه امامت کند یکی از شما مردم را پس باید که تخفیف کند بتحقیق در میان مردم ناتوانست و بیمار است و حاجتمند است و گویا در تسلسل بیت ...
بیان سبب امر بتخفیف است و مقتضای این وجه آنست که اگر معلوم شود که از جماعت کسی نیست و مسدود باشند که همه راضی باشند بتطویل
پاک نماید پوشیده نماند که مراد از تخفیف آنست که موجب تفویت واجبات بلکه سنن و مکروه نباشد و ظاهر حدیث آنست که در رکوع و سجود هم تطویل
بهمه تسبیحات کند پس فرق کرده شده که تخفیف قیام را تمام در رکوع و سجود هم ظاهر نشود **باب** اذا صلى لنفسه فليطول ما شاء
وقتی که نماز کند کسی برای خود پس گو دراز کند آنچه خواهد **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابي الزناد عن الاعرج
عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا صلى احدكم للناس فليخفف فان منهم الضعيف والسقيم والكبير
فرمود وقتی که نماز کند یکی از شما برای مردم پس گو تخفیف کند بتحقیق در میان ایشان ناتوانست و بیمار است و کلان سال است و اذا صلى
احدكم لنفسه فليطول ما شاء و وقتی که نماز کند یکی از شما برای خود پس گو دراز کند آنچه خواهد **باب** من شكا امامه اذا طول
کسی که شکایت کند امام خود را وقتی که دراز کند نماز را و قال ابو اسيد طولت بنا يا بني گفت ابو اسید پسر خود را که مندر است ...
نماز میکرد وقتی که نماز دراز کرده بود گفت از روی شکایت دراز کردی بما نماز را ای پسرک من **حدثنا** محمد بن يوسف قال حدثنا
سفيان عن اسمعيل بن ابي خالد عن قيس بن ابي حازم عن ابي مسعود قال قال رجل يا رسول الله اني لاتأخر
عن الصلوة في الفجر مما يطيل بنا فلان فيها گفت ابو مسعود گفت مردی ای رسول خدا بتحقیق من تاخیر میکنم از نماز در وقت
فجر بجماعت حاضر نمی شوم بسبب دراز نمودن فلان ما را در نماز و فغضب رسول الله صلى الله عليه وسلم ما رايته غضب في موضع
كان اشد غضبا منه يومئذ پس خشم کرد پیغمبر خدا رحمت کناد و خدا بروی و ندیدم او آن حضرت را که خشم کرده باشد در جای که بوده
باشد سخت تر از روی خشم از آن غضب که در این روز بعد از شنیدن این حال داشت ثم قال يا ايها الناس ان منكم منفرين فمن ام الناس فليتجوز
فان خلفه الضعيف والكبير وذا الحاجة پس تر فرمود ای مردمان بتحقیق از شما نفرت دهندگانند پس هر کسی که امامت کند مردم را پس گو تخفیف کند بتحقیق پس او از مقتدیان ناتوان است و کلان سال است و حاجتمند است **حدثنا**
آدم بن ابي اياس قال حدثنا شعبة قال حدثنا محارب بن دثار قال سمعت جابر بن عبد الله الانصاري قال اقبل
رجل بناضحين وقد جنح الليل گفت جابر پیش آمد مردی بدو شتر آبکش بتحقیق پیش آمد و شب میل کرده بود فوافق
معاذا يصلي فترك ناضحيه واقبل الى معاذ فقرأ بسورة البقرة او النساء پس موافقت کرد آن مرد معاذ را
بحالی که نماز عشا میگذارد پس گذاشت آن مرد هر دو شتر را و پیش آمد بسوی معاذ پس خواند سوره بقره یا سوره نسا پس
فانطلق الرجل وبلغه ان معاذا نال منه پس رفت آن مرد و رسید او را که معاذ عیب کرده است او را در مقام آزار است فاتى النبي
صلى الله عليه وسلم فشكا اليه معاذا فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا معاذ افتان انت او افاتن انت ثلث مرار
پس آمد آن مرد پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی پس گله کرد بسوی آن حضرت معاذ را پس فرمود آنحضرت ای معاذ آیا تو فتنه انداز
مردم را آیا فرمود فاتن هستی یعنی فتنه کننده و شک راویست سه بار فرمود فلولا صليت بسبح اسم ربك الاعلى والشمس
وضحيها والليل اذا يغشى پس چرا نکردی نماز را بدین سورتها فانه يصلي ورائك الكبير والضعيف وذو الحاجة
پس بتحقیق میگذارد نماز پس تو کلان سال و ناتوان و حاجتمند احسب هذا في الحديث گمان می برم این را در حدیث
است بقول او فلولا صليت الخ سیوطی گوید مدرج کرده است این حدیث را شعبه و کرمانی گوید محتمل که کلام محارب و کسی که بعد او است
باشد یعنی گوید کلام مولف است رحمه الله و مراد ... قول او است وذو الحاجة قال تابعه سعيد بن مسروق ومسعر والشيباني

عمرو و عبید الله بن مقسم و ابو الزبیر عن جابر متابعت کرده اند شعبه را ایشان همه روات از جابر در قراءة معاذ في العشاء بالبقرة که خواند معاذ در نماز عشاء سورهٔ بقره یعنی ایشان هر سه متابعت کرده اند شعبه را در اصل حدیث نه در جمیع الفاظ و تابعه الاعمش عن محارب و نیز متابعت کرده است شعبه را اعمش از محارب **باب** الایجاز في الصلوة و اکمالها در بیان تخفیف در نماز و تمام کردن آن **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا عبد العزیز عن انس قال کان النبي صلی الله علیه وسلم یوجز الصلوة و یکملها بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی اختصار میکرد نماز را و تکمیل میکرد آنرا یا آنکه نقصان کند ارکان **باب** من اخف الصلوة عند بكاء الصبي کسی که تخفیف کند نماز را نزد شنیدن گریه طفل **حدثنا** ابراهيم بن موسى قال حدثنا الوليد قال حدثنا الاوزاعي عن يحيى بن ابي كثير عن عبد الله بن ابي قتادة عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اني لاقوم في الصلوة اريد ان اطول فيها فاسمع بكاء الصبي فاتجوز في صلوتي كراهية ان اشق على امه ایستادم در نماز در حالیکه می خواهم من اینکه دراز کنم در آن نماز پس میشنوم گریه صبی را پس تخفیف میکنم در نماز خود از جهت ناخوش داشتن من که رنج اندازم بر مادر او تابعه بشر بن بكر و ابن المبارك و بقية عن الاوزاعي متابعت کرده است ولید را بشر بن بکر و ابن مبارک و بقیه هر سه در نقل حدیث از اوزاعی **حدثنا** خالد بن مخلد قال حدثنا سليمان بن بلال قال حدثني شريك بن عبد الله قال سمعت انس بن مالك يقول ما صليت وراء امام قط اخف صلوة ولا اتم من النبي صلى الله عليه وسلم گفت انس نماز نگزاردم پس امامی هرگز که خفیف کننده تر باشد از روی نماز و نه تمام کننده تر از پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق باد بروی یعنی تخفیف میکرد در قراءت و تمام میکرد ارکان او و واجبات را و ان كان ليسمع بكاء الصبي فيخفف مخافة ان تفتن امه و تحقیق بود که می شنید گریه طفل را پس تخفیف میکرد و نماز را از ترس آنکه مبتلا کرده شود مادر او بیا اشتغال دل او بسوی فرزند ابن ابی شیبه روایت کرده که وقتی خواند آن حضرت در رکعت اول سورتی دراز و شنید گریه طفل پس خواند در رکعت دوم سه آیت را **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا يزيد بن زريع قال حدثنا سعيد قال حدثنا قتادة ان انس بن مالك حدثه ان نبي الله صلى الله عليه وسلم قال اني لادخل في الصلوة و انا اريد اطالتها فاسمع بكاء الصبي فاتجوز في صلوتي تحقیق انس حدیث کرد قتاده را که پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی فرمود تحقیق من می درآیم در نماز و میخواهم دراز کنم آنرا پس میشنوم گریه طفل را پس تخفیف میکنم در نماز خود مما اعلم من شدة وجد امه من بكائه از چیزی که میدانم از سختی اندوه مادر او از گریه او **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا ابن ابي عدي عن سعيد عن قتادة عن انس بن مالك عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اني لادخل في الصلوة فاريد اطالتها فاسمع بكاء الصبي فاتجوز مما اعلم من شدة وجد امه من بكائه وقال موسى قال حدثنا ابان قال حدثنا قتادة قال حدثنا انس عن النبي صلى الله عليه وسلم مثله **باب** اذا صلى ثم ام قوما وقتی که کسی نماز فرض گزارد پس امامت کرد مردم را **حدثنا** سليمان بن حرب و ابو النعمان قالا حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن عمرو بن دينار عن جابر قال كان معاذ يصلي مع النبي صلى الله عليه وسلم ثم ياتي قومه فيصلي بهم گفت جابر بود معاذ بن جبل نماز میکرد با پیغمبر خدا پس می آمد قوم خود را پس نماز میکرد با ایشان یعنی همین نماز گذشته را **باب** من اسمع الناس تكبير الامام کسی که شنوانید مردم را تکبیر امام **حدثنا** مسدد قال حدثنا عبد الله بن داود قال حدثنا الاعمش عن ابراهيم عن الاسود عن عائشة قالت لما مرض النبي صلى الله عليه وسلم مرضه الذي مات فيه اتاه بلال يؤذنه بالصلوة گفت عائشه وقتی که بیمار شد پیغمبر خدا رحمت خدا باد بروی بیماری که فوت کرد در آن آمد بلال بحالی که آگاه میکند او را بنماز فقال مروا ابا بكر فليصل بالناس قلت ان ابا بكر رجل اسيف ان يقم مقامك يبك فلا يقدر على القراءة

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

عن یحیی بن سعید الانصاری تابعی عن سعد بن ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف تابعی عن نافع بن جبیر بن مطعم تابعی عن عروة بن المغیرة بن شعبة تابعی عن ابیه المغیرة عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انه خرج لحاجته تحقیق آنحضرت بیرون رفت برای قضای حاجت خود فاتبعه المغيرة باداوة فيها ماء پس برپی آنحضرت برد مغیره آوند چرمی را که در آن آب بود فصب عليه حين فرغ من حاجته پس ریخت مغیره آب بر دستهای مبارک آنحضرت وقتی که فارغ شد از حاجت خود و برگشت فتوضأ و مسح على الخفين پس وضو ساخت و مسح کرد بر دو موزه بزار گفته حدیث مغیره را روایت کرده است از وی شصت مرد و در بن صحیح نیز بچند طریق که وی زیاده در جا است مذکور گشته و بالاتفاق روایات وقوع این قصه در غزوهٔ تبوک آخرین غزوات است پس آنکه گویند حدیث مسح منسوخ است بآیهٔ وضو که در مائده است صحیح نباشد زیرا که نزول این آیه در غزوه مریسیع است و آن مقدم است بر تبوک و آنچه دلالت میکند بر عدم نسخ حدیث جریر رضی الله عنه که دید پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را که مسح کرد بر دو موزه چه اسلام جریر بعد نزول مائده است و این محل شریف مبین آنست که مراد آیهٔ مائده غیر صاحب موزه است اما بر موزه خلاف غسل پاست

حدثنا ابو نعيم قال حدثنا شيبان بن عبد الرحمن نحوی عن يحيى بن ابی کثیر تابعی عن ابی سلمة تابعی عن جعفر بن عمرو بن امية الضمري بفتح میم و سکون میم نسبت بضمره بن بکر بن عبد مناة مدنی از کبار تابعین برادر رضاعی عبد الملک بن مروان سنه نود و پنج و پدرش اسلام آورد هنگام برگشتن مشرکان از احد از مردان عرب بجرأت و دلیری بود و سنه شصت و هشت ازو بخاری جز این حدیث و حدیث دیگر که در باب سیوم مذکور شود ان اباه اخبره انه رأى النبي پس جعفر گفت عمرو است خبر داد او را که دید او پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم یمسح علی الخفین

اسماء الرجال

[illegible]

پس فرمود امر کنید ابا بکر را که نماز کند بمردم گفتم تحقیق ابا بکر مردی است نازک دل اگر بایستد بجای تو نتواند که نماز کند بمردم پس گفت
مثل آن مقالت را پس اعاده کردند مثل آن پس اعاده کرد ثالثه پس گفت انکن صواحب یوسف مروا ابا بکر فلیصل بالناس فخرج ابو بکر فصلی فوجد النبی صلی الله علیه وسلم من نفسه خفة فخرج یهادی بین رجلین
کانی انظر الیه یخط برجلیه الارض بر آمد آن حضرت در حالی که میرفت میان دو مرد چنانستی که من مینگرم بسوی آنحضرت که خط
میکشید بر پای خود زمین را فلما رآه ابو بکر ذهب یتاخر پس چون دید آنحضرت را ابو بکر رفت که پس تر شود فاشار الیه النبی
صلی الله علیه وسلم ان صل فتاخر ابو بکر وقعد النبی صلی الله علیه وسلم الی جنبه پس اشارت کرد آن حضرت بسوی ابو بکر که نماز گذار پس
متاخر شد ابو بکر و نشست آن حضرت پهلوی او و ابو بکر یسمع الناس التکبیر ابو بکر می شنوانید مردم را تکبیر تابعه محاضر
عن الاعمش متابعت کرده است عبد الله بن داود را محاضر از اعمش **باب** الرجل یاتم بالامام ویاتم الناس بالماموم
مردی با قتدا و تبعیت میکند بامام و تبعیت میکنند مردم بمقتدی و یذکر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ائتموا بی ولیاتم بکم
من بعدکم و روایت کرده می شود از پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق باد بر وی که فرمود اقتدا کنید بمن و باید که تبعیت کنند شما را کسی که پس
شماست حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا ابو معاویة عن الاعمش عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة
قالت لما ثقل رسول الله صلی الله علیه وسلم جاء بلال یؤذنه بالصلوة فقال مروا ابا بکر ان یصلی بالناس فقلت یا رسول
ان ابا بکر رجل اسیف وانه متی ما یقوم مقامک لا یسمع الناس تحقیق ابو بکر مرد اسیف است هرگاه بایستد بجای تو نشنواند
مردم را تکبیر و قرأت فلو امرت عمر پس اگر بفرمائی عمر را بامامت بهتر باشد فقال مروا ابا بکر ان یصلی بالناس فقلت لحفصة
قولی له ان ابا بکر رجل اسیف وانه متی ما یقوم مقامک لا یسمع الناس فلو امرت عمر قال انکن لانتن صواحب یوسف
مروا ابا بکر ان یصلی بالناس فلما دخل فی الصلوة وجد رسول الله صلی الله علیه وسلم فی نفسه خفة فقام یهادی
بین رجلین ورجلاه تخطان فی الارض حتی دخل المسجد فلما سمع ابو بکر حسه پس چون شنید ابو بکر آواز قدم آنحضرت را ذهب ابو بکر
یتاخر فاومی الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم پس اشارت کرد آنحضرت که بایست بجای خود فجاء النبی صلی الله علیه وسلم
حتی جلس عن یسار ابی بکر پس آمد آنحضرت تا آنکه نشست جانب چپ ابو بکر فکان ابو بکر یصلی قائما وکان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی قاعدا یقتدی ابو بکر نماز میکرد استاده و پیغمبر خدا نماز میکرد نشسته یقتدی ابو بکر بصلوة
النبی صلی الله علیه وسلم والناس مقتدون بصلوة ابی بکر پس اقتدا میکرد ابو بکر بنماز پیغمبر و مردم اقتدا میکردند بابو بکر **باب**
هل یاخذ الامام اذا شک بقول الناس در بیان آنکه آیا روا است که بگیرد امام بقول مقتدیان وقتی که شک کند **حدثنا**
عبد الله بن مسلمة عن مالک بن انس عن ایوب بن ابی تمیمة السختیانی عن محمد بن سیرین عن ابی هریرة ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم انصرف من اثنتین فقال له ذو الیدین اقصرت الصلوة ام نسیت یا رسول الله
روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا برگشت از نماز چهار رکعتی یعنی دو رکعت گذارده سلام کرد و روی بمردم کرد پس گفت آنحضرت
را یکی از صحابه که ملقب بود بذو الیدین و نام او خرباق است آیا کوتاه کرده شد نماز بر دو رکعت یا فراموش کردی فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اصدق ذو الیدین فقال الناس نعم پس فرمود پیغمبر خدا بحاضران آیا راست گفته است ذو الیدین در نقصان رکعت شد
ودر این سوال پس گفتند مردم آری فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی اثنتین اخریین ثم سلم ثم کبر فسجد مثل سجوده او اطول
پس ایستاد آنحضرت برای نماز گذارده دو رکعت دیگر بعد سلام داد پس تکبیر گفت و سجدهٔ سهو کرد مانند سجود نماز که گذارده بود یا دراز تر از آن

شیخ الاسلام | كتاب الوضوء

[illegible]

حدثنا آدم بن ابي اياس قال حدثنا شعبة عن سعد بن ابراهيم عن ابي سلمة عن ابي هريرة قال صلى النبي صلى الله عليه وسلم الظهر ركعتين فقيل قد صليت ركعتين فصلى ركعتين ثم سلم ثم سجد سجدتين گزارد آنحضرت نماز ظهر دو رکعت پس گفته شد تحقیق گزاردی دو رکعت پس گزارد آنحضرت دو رکعت دیگر پس سلام داد پس سجده کرد دو سجده و این واقعه ذوالیدین است که در این روایت بطریق اختصار آمد و گروهی درین حدیث استدلال کرده‌اند به تکلم اصحاب با آنحضرت روی داده و با وجود آن چگونه صحیح باشد دو رکعت اول بنا کردن بر آن جواب گفته‌اند که در آن وقت اینقدر تکلم را مبطل نبوده است بعد از آن حکم شرع وارد شده است که تکلم را باطل میکند نماز را **باب** اذا بكى الامام فى الصلوة یعنی اگر گریه کند امام در نماز آیا مفسد است این گریه یا نه میل مولف آنست که مفسد نیست اما التقیید بامام اتفاقیست سندی که آورده در آن تعرض بامامت است و تقدم مسند عمر امام بر قیاس آن گذشته وقال عبد الله بن شداد سمعت نشيج عمر وانا فى آخر الصفوف يقرأ انما اشكو بثي وحزني الى الله گفت عبد الله بن شداد شنیدم گریه سخت عمر را رضی الله عنه در حالیکه من در آخر صفها بودم میخواند انما این آیت را معنی آنست که شکایت میکنم من غم و اندوه خود را مگر بسوی خدا مذهب آنست که گریه بلند اگر از یاد بهشت و دوزخ بود و دلیل زیادتی خشوع است قطع نماز نمیکند و اگر از درد و مصیبت دنیوی باشد قطع میکند امام ابو یوسف گفته آنچه حال مشهور نیست تا بوده مفسد است **حدثنا** اسمعيل قال حدثني مالك بن انس عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة ام المؤمنين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فى مرضه مروا ابا بكر يصلى بالناس قالت عائشة قلت ان ابا بكر اذا قام فى مقامك لم يسمع الناس من البكاء فمر عمر فليصل بالناس فقال مروا ابا بكر فليصل بالناس فقالت عائشة قلت لحفصة قولي له ان ابا بكر رجل اسيف اذا قام فى مقامك لم يسمع الناس من البكاء فمر عمر فليصل بالناس ففعلت حفصة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم مه انكن لانتن صواحب يوسف مروا ابا بكر فليصل بالناس فقالت حفصة لعائشة ما كنت لاصيب منك خيرا ترجمه حدیث مکرر گذشته است در مطابقت حدیث بترجمه از شرح چیزی بنظر نیامده ظاهرا آنست که عائشه رضی گریه را علت آن ساخت که نمی تواند قرأت و تکبیرات را بمردم شنواند نگفت که موجب فساد خواهد شد **باب** تسوية الصفوف عند الاقامة وبعدها برابر کردن صفهای مقتدیان بوقت اقامت نماز و بعد از اقامت پیش از نماز **حدثنا** ابو الوليد هشام بن عبد الملك قال حدثنا شعبة قال حدثني عمرو بن مرة قال سمعت سالم بن ابي الجعد قال سمعت النعمان بن بشير يقول قال النبي صلى الله عليه وسلم لتسون صفوفكم او ليخالفن الله بين وجوهكم هر آئینه برابر کنید صفهای خود را یعنی که برابر بایستید و فرجه در میان مگذارید یا مخالفت اندازد خدا میان روهای شما یعنی مسخ کند و از صورتی بصورتی دیگر گرداند تائید میکند این معنی را روایت امام احمد او ليطمسن الوجوه کرمانی گوید معنی آنست که اندازد میان شما عداوت و تائید میکند این معنی را روایت ابو داود او ليخالفن الله بين قلوبكم تسویه صفوف بمذهب بعضی واجب است باین حدیث که متضمن وعید است استدلال کرده و بمذهب امام ابو حنیفه و شافعی و مالک رحمهم الله از سنت است و گفته‌اند این وعید برای تشدید و تغلیظ است **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث عن عبد العزيز بن صهيب عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اقيموا الصفوف فانى اراكم خلف ظهري فرمود درست کنید صفها را تحقیق من می بینم شما را از پس پشت گفته‌اند که آنحضرت را صلى الله عليه وسلم در پشت میان دو شانه مانند سوراخ سوزن که میدید بآن آنچه پس پشت میبود و حاجب نمیبود آنرا جامه بعضی گویند که بچشم سر میدید پس و پیش نسبت بآنحضرت برابر بود **باب** اقبال الامام على الناس عند تسوية الصفوف روی کردن امام بر مردم و رو بسوی ایشان نزد برابر کردن صفها **حدثنا** احمد بن ابي رجاء قال حدثنا معاوية بن عمرو قال حدثنا زائدة بن قدامة قال حدثنا حميد الطويل قال حدثنا انس قال اقيمت الصلوة فاقبل علينا

[illegible]

رسول الله صلی الله علیه وسلم بوجهه گفت انس اقامت کرده شد نماز پس توجه کرد بر ما پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بروی خود

فقال أقيموا صفوفكم وتراصوا فإني أراكم من وراء ظهري پس فرمود برابر کنید صفهای خود را و بر یکدیگر بچسپید

من می بینم شما را از پس پشت خود **باب الصف الأول** در فضیلت صف پیش که متصل بامام است حدثنا أبو عاصم عن

مالك عن سمي عن أبي صالح عن أبي هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم الشهداء الغرق والمطبون والمطعون والهدم

شهید چهار اند کسی که غرق شود در آب و مرده بیماری اسهال و مرده از طاعون و مرده زیر دیوار و قال ولو يعلمون ما في التهجير لاستبقوا إليه

و گفت اگر دانند مردم ثوابی که در زود رفتن نماز است البته پیشی کنند بسوی آن ولو يعلمون ما في العتمة والصبح لأتوهما ولو حبوا

و اگر دانند ثوابی که در نماز عشاء و فجر است البته بیایند برای ادای آن اگر چه زانو رونده ولو يعلمون ما في الصف المقدم لاستهموا

و اگر دانند ثوابی که در صف اول است هر آینه قرعه اندازند برای دریافت آن از جهت فضیلتی که در قرب امام است از اطلاع بر احوال

او و بر استماع و تعلیم احکام و ندای و شنیدن قرأت **باب إقامة الصف من تمام الصلاة** برپا کردن صف از جمله تمامی نماز است

حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا عبد الرزاق قال أخبرنا معمر عن همام عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال

إنما جعل الإمام ليؤتم به فلا تختلفوا عليه فرمود گردانیده نشده است امام مگر برای آنکه متابعت کنند او را در ارکان نماز

فإذا ركع فاركعوا وإذا قال سمع الله لمن حمده فقولوا ربنا لك الحمد وإذا سجد فاسجدوا وإذا صلى جالسا فصلوا

جلوسا أجمعون پس مخالفت نکنید امام را پس وقتی که رکوع کند امام پس رکوع کنید و وقتی که گفت سمع الله لمن حمده پس بگوئید ربنا لک الحمد

و وقتی که سجده کند پس سجده کنید شما و وقتی که نماز گزارد نشسته پس نماز نشسته گزارید همه پیش ازین معلوم شده که در بیعت جلوس حکم منسوخ شده است

بحدیث نماز آخر عمر آنحضرت وأقيموا الصف في الصلاة فإن إقامة الصف من حسن الصلاة و برپا کنید و درست سازید صفها

در نماز بتحقیق درست کردن صف از خوبی نماز است حدثنا أبو الوليد قال حدثنا شعبة عن قتادة عن أنس عن النبي صلى الله عليه و

سلم قال سووا صفوفكم فإن تسوية الصفوف من إقامة الصلاة فرمود آن حضرت برابر کنید صفها را بتحقیق برابر کردن صفها

برپا کردن نماز است **باب إثم من لم يتم الصفوف** گناه کسی که تمام نکرد راست صفها را حدثنا معاذ بن أسد قال أخبرنا

الفضل بن موسى قال أخبرنا سعيد بن عبيد الطائي عن بشير بن يسار الأنصاري عن أنس بن مالك أنه قدم المدينة

فقيل له ما أنكرت منا منذ يوم عهدت رسول الله صلى الله عليه وسلم بتحقیق انس آمد در مدینه پس گفته شد او را

چه چیز ناخوش داشتی از ما از روزی که دریافتی پیغمبر خدا را قال ما أنكرت شيئا إلا أنكم لا تقيمون الصفوف گفت ناخوش نداشتم چیزی را

مگر آنکه شما راست نمیکنید صفها را وقال عقبة بن عبيد عن بشير بن يسار قدم علينا أنس المدينة بهذا

و گفت عقبه بن عبید که برادر سعید بن عبید است از بشیر بن یسار که آمد بر ما انس در مدینه باین

باین حدیث و فرق در میان این تعلیق و حدیث مذکور آنست که در اول بطریق منقول است از انس و درین تعلیق بطریق

مشاهده است **باب إلزاق المنكب بالمنكب والقدم بالقدم في الصف** پیوسته کردن دوش بدوش و پای بپای

در صف جماعت وقال النعمان بن بشير رأيت الرجل منا يلزق كعبه بكعب صاحبه گفت نعمان بن بشیر دیدم مرد را از ما

که می پیوست کعب خود را بکعب رفیق خود حدثنا عمرو بن خالد قال حدثنا زهير عن حميد

عن أنس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال أقيموا صفوفكم فإني أراكم من وراء ظهري فرمود آن حضرت درست کنید صفهای خود را بتحقیق

من می بینم شما را از پس پشت خود وكان أحدنا يلزق منكبه بمنكب صاحبه وقدمه بقدمه قول انس است و بود یکی از ما که متصل میکرد

که بریان کرده باشند و باب وضو از آن لت کرده بخورند در قاعده ... در ابواب که مکرر معلوم شده و ... احادیث باب واکل ابوبکر وعمر وعثمان رضی الله عنهم لحما فلم یتوضؤا ... حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن زید بن اسلم مولی عمر بن خطاب رضی الله عنه عن عطاء بن یسار عن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اکل کتف شاة ... ثم صلی ولم یتوضأ ... حدثنا یحیی بن بکیر ... قال حدثنا اللیث عن عقیل ... عن ابن شهاب قال اخبرنی جعفر بن عمرو بن امیة ان اباه اخبره انه رأی النبی صلی الله علیه وآله وسلم یحتز ... فدعی الی الصلاة فالقی السکین فصلی ولم یتوضأ ...

ودوش خود را بدوش مصاحب و پای خود و قدم را بقدم او برابر آرد مبالغه است در تسویه صف و بستن فرجه در وی منع خلل میان صف در احادیث بسیار مبالغه رفته است و واقع شده که در فرجه شیطان میدرآید و وسوسه میدهد **باب** اذا قام الرجل عن يسار الامام وحوّله الامام خلفه الى يمينه تمت صلوته وقتی که بایستد مردی بجانب چپ امام بگرداند او را امام از پس خود بجانب راست تمام است نماز هر دو اگرچه حرکت و مشی از وی واقع شده با نماز امام و ظاهر عبارت همان اولی است لیکن در سعایت و نماز آمده تمت صلوتهما **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا داؤد عن عمرو بن دينار عن كريب مولى ابن عباس عن ابن عباس قال صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم ذات ليلة فقمت عن يساره فاخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم برأسي من ورائي فجعلني عن يمينه فصلى ورقد فجاءه المؤذن فقام فصلى ولم يتوضأ گفت ابن عباس نماز گذاردم با پیغمبر خدا یک شبی پس ایستادم جانب چپ آن حضرت پس گرفت سر مرا از پس من گردانید مرا جانب راست پس نماز تهجد گذارد و خواب کرد پس آمد مؤذن پس ایستاد و دو رکعت سنت فجر گذارد و وضوی جدید نکرد و این مکرر گذشته باختلاف الفاظ و معلوم شده که ابن عباس درین وقت صغیر بود و بسن رجولیت نرسیده **باب** المرأة وحدها تكون صفا زن تنها صف باشد یعنی اگر زنی با جماعت مردان تنها در عقب باشد حکم صف دارد قسطلانی سوید ساخته این حکم را بآیه یوم یقوم الروح والملائكة صفا گفته که تفسیر کرده اند روح را بجبرئیل و آن یک فرشته است پس تنها یک صف است و ملائکه همه صف دیگر و این استدلال بسیار رکیک است چنانکه بر دانشوران پوشیده نخواهد بود **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا سفيان عن اسحق عن انس بن مالك قال صليت انا ويتيم في بيتنا خلف النبي صلى الله عليه وسلم وامي ام سليم خلفنا گفت انس نماز گذاردم من و یتیمی که در خانه ابو وعقب پیغمبر خدا و ام سلیم که مادر انس است تنها پس پایان بود **باب** ميمنة المسجد والامام ایستادن جانب راست مسجد و امام **حدثنا** موسى قال حدثنا ثابت بن يزيد قال حدثنا عاصم عن الشعبي عن ابن عباس قال قمت ليلة اصلي عن يسار النبي صلى الله عليه وسلم فاخذ بيدي او بعضدي حتى اقامني عن يمينه وقال بيده من ورائي گفت ابن عباس ایستادم شبی بجائی که نماز میکنم جانب چپ پیغمبر خدا پس گرفت دست مرا یا پهلوی مرا شک راویست از ابن عباس تا آنکه استاده کرد مرا جانب راست خود و اشارت کرد بدست خود که بگرد از پس من مطابقت حدیث بترجمه بیک جزء است که استادن مقتدی جانب راست امام است و جزء دیگر که جانب راست مسجد است ظاهرا حدیثی بر شرط خود نیافته است قسطلانی از ابو داود باسناد حسن از عایشه برای اثبات این جزء آورده ان الله وملائكته يصلون على ميامن الصفوف بتحقیق خدا و فرشتهاء دعا میکنند و رحمت میفرستند بر میمنهای صفوف و گفته که سیاق نیست این حدیث را آنچه واقع شده در حدیث ابن عمر و ایراد کرده آنرا نسائی که آنحضرت فرمود من عمر ميسرة المسجد كتب له كفلان من الاجر کسی که آباد کند جانب چپ مسجد را نوشته شود برای او دو حصه از اجر از آنکه این فرموده در وقت خاص است که مردم فضیلت جانب راست دانسته معطل گذاشته بودند جانب چپ را یا آنکه در اسناد این حدیث سخن است انتهی پوشیده نماند که جانب چپ مسجد ظاهر آنست که راست امام باشد بر این تقدیر اصلا تعارضی درین دو حدیث نخواهد بود و میامن صفوف نص در میمنه مسجد نیست **باب** اذا كان بين الامام وبين القوم حائط او سترة وقتی که باشد میان امام و میان مقتدی دیواری یا پرده نیز ممکن در اقتدا این حکم موافق مذهب امام است و ائمه دیگر برآنند که وقتی درست و روا است که مقتدیان مطلع شوند بر نماز امام بشنیدن تکبیرات آن و ظاهر حدیثی که درین باب آورده ام نیست رقیدی که در قول ابو مجلز واقع شده نیز ناظر بمعین است پس در ترجمه نیز باید که ملحوظ همین معنی باشد وقال الحسن لا باس ان تصلي وبينك وبينه نهر گفته است حسن بصری باک نیست که نماز کنی و میان تو و میان امام جوئی باشد وقال ابو مجلز ياتم بالامام وان كان بينهما طريق او جدار اذا سمع تكبير الامام گفت ابو مجلز اقتدا کند بامام اگرچه باشد میان مقتدی و امام راهی یا دیواری

در روایة آن نیز قبول کرده میشود وقتی که ضبط و احاطه کرده شود و بیان جمع کرده خطابی میان احادیث بوجهی دیگر که احادیث امر محمول بر استحباب اند نه وجوب و تعلیق حمل بر وضوء لغوی کنند نه شرعی والله اعلم **باب** من مضمض من السويق ولم يتوضأ کسی که مضمضه کرد از خوردن سویق و وضو نکرد **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن يحيى بن سعيد الانصاري عن بشير مصغرا ابن يسار مولى بني حارثة قبیله ایست از انصار و بشیر فقیه بزرگ تابعی است ان سويد بن النعمان انصاری اوسی حاضر شد بیعت رضوان را دیگر جنگها را او باعادة نیست او را در بخاری جز این یک حدیث که چنانچه اخراج کرده اخبره انه خرج مع رسول الله خبر داد سوید بشیر را که وی بر آمد با پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم عام خيبر در سال فتح قلعه خیبر بسنه هفت حتى اذا كانوا بالصهباء چون شدند بصهباء و فتح مطه و سکون ها و مد وهي ادنى خيبر وآن موضع است پایان قلعه خیبر نزدیک آن فصلى العصر پس نماز عصر گذارد آنحضرت عصر را ثم دعا بالازواد پس در طلبید توشها را که همراه بود فلم يؤت الا بالسويق پس آورده نشد مگر سویق با ضمه و فتح و بضم ثلثه و کسر باشد و دو و تخفیف نیز جایز است پس امر کرد و تر کردن سویق آب تر کرده شد فاكل رسول الله پس تناول فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم واكلنا و خوردیم ما نیز ثم قام الى المغرب پس برخاست بسوی نماز مغرب فمضمض ومضمضنا پس مضمضه کرد و مضمضه کردیم ما نیز ثم صلى ولم يتوضأ پس نماز گذارد و وضو نکرد از خوردن آن

وقتی که بشنوند مقتدیان تکبیرات امام را او طلب شود بر حال نماز او حدثنا محمد بن سلام قال اخبرنا عبدة عن يحيى بن سعيد

الانصاري عن عمرة عن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي من الليل في حجرته وجدار الحجرة قصير فرأى الناس

شخص النبي صلى الله عليه وسلم فقام اناس يصلون بصلاته گفت عائشه که بود پیغمبر خدا که میگذارد در شب نماز در حجره خود و دیوار حجره کوتاه بود پس دیدند

مردم ذات مبارک او را پس ایستادند که نماز میکردند و اقتدا می نمودند بنماز آنحضرت فاصبحوا فتحدثوا بذلك پس صباح کردند پس گفتند

باین نماز را فقام ليلة الثانية فقام معه اناس يصلون بصلاته پس قیام نمود آن حضرت شب دوم پس ایستاد

با وی مردم بجائی که نماز میکردند باقتدای نماز آن حضرت صنعوا ذلك ليلتين او ثلاثا کردند این نماز را دو شب یا سه شب

حتى اذا كان بعد ذلك جلس رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يخرج تا آنکه شد بعد از آن نشست آنحضرت

و بیرون نیامد بجائی که در آن شبها نماز میکردند و مردم بر آن مطلع می شدند فلما اصبح ذكر ذلك الناس پس هرگاه صبح کرد گفتند

این ماجرا مردم و بعضی روایات آمده که ذکر کردیم که سبب آن چه بود فقال اني خشيت ان تكتب عليكم صلاة الليل پس فرمود

من ترسیدم که فرض کرده شود بر شما این نماز شب و این بنا بر عادة الله بود که چون در امری شرعی مسلمانان رغبت بسیار میکردند و مداومت می نمودند

حق جل شانه آنرا فرض میکرد بر مسلمانان و آنکه در شب معراج واقع شده و ما يبدل القول لدي که نماز پنجگانه فرموده مراد تبدیل نقصان است

چنانکه سوق حدیث شب معراج دلالت بران دارد که از پنجاه و پنج آمده و بر کمتر از آن راضی نشدند باب صلوة الليل در بیان نماز شب

عسقلانی باب آورد و نماز تهجد شد و قسطلانی ابواب مختلف سوق کلام در بیان مسئول است باآنکه مولف بیان آن نکرد ... [illegible]

و در ان وصف می جستند و بسیارات که مولف رح بالامر که تقریب حدیثی را که سوق آن در جای دیگر است می آرد و نیز تصریح یافته که مراد از این نماز

شب نماز تراویح است پس در قسطلانی گفته وجه ذکر حدیث را موجها است حدثنا ابراهيم بن المنذر قال حدثنا ابن ابي فديك

قال حدثنا ابن ابي ذئب عن سعيد المقبري عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان له حصير

يبسطه بالنهار ويحتجره بالليل بود مر آن حضرت را بوریائی که میگسترد آنرا بروز و گرد خود میگرفت به حجره و می ساخت از آن شب و بعضی نسخ

برای حجره است یعنی پرده میکرد در میان خود و مردم فثاب اليه ناس فصفوا وراءه پس جمع شدند بسوی آنحضرت مردم و صف بستند از پس آن

برای نماز حدثنا عبد الاعلى بن حماد قال حدثنا وهيب قال حدثنا موسى بن عقبة عن سالم ابي النضر عن بسر بن سعيد

عن زيد بن ثابت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اتخذ حجرة قال حسبت انه قال من حصير في رمضان مرویست از زید بن ثابت که

تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی گرفت حجره و پسر گوید گمان می برم که تحقیق زید گفته از بوریا بود در ماه رمضان فصلى فيها ليالي فصلى

بصلاته اناس من اصحابه پس گذارد آن حضرت نماز در آن حجره چند شب پس گذاردند باقتدای نماز مردم از یاران او فلما علم بهم

جعل يقعد پس وقتی که دانست و علم شد آن حضرت را حال ایشان گشت که می نشست برای نماز فخرج اليهم فقال قد عرفت الذي

رأيت من صنيعكم پس برآمد بسوی ایشان فرمود تحقیق دانستم چیزی را که دیدم از کار شما فصلوا ايها الناس في بيوتكم

پس بگذارید نمازها ای مردم در خانهای خود فان افضل الصلاة صلاة المرء في بيته الا المكتوبة تحقیق بهتر و ثواب ترین نماز

نماز مرد است در خانه خود مگر نماز فرض و این نماز در شب رمضان نماز تراویح بود و آن حضرت اجتماع و جماعت در آن تجویز نفرمود تا فرض نگردد

بر مردم بعد از آن در ایام خلافت عمر بن خطاب رضي الله عنه باتفاق صحابه چون خوف فرضیت برطرف شد جماعت گذاردن قرار یافت باب

ايجاب التكبير وافتتاح الصلاة در بیان وجوب تکبیر یعنی الله اکبر گفتن با شروع نماز و قسطلانی گوید از بیان تسویه صفوف فارغ شد شروع

کرد در بیان نماز و حقیقت آن حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني انس بن مالك ان رسول الله

اسماء الرجال

كتاب الموضوع

تاريخ الاسلام

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رکب فرسا فجحش شقه الایمن خبر داد انس زهری را که پیغمبر خدا رحمت وسلامت او بر وی سوار شد پس از اسپ افتاد او از اسپ و خراشیده شد طرف راست آن حضرت قال انس فصلی لنا یومئذ صلوة من الصلوة وهو قاعد گفت انس پس نماز گذارد با آن حضرت در آن روز نمازی از نمازها در حال آنکه نشسته بود و آن حضرت فصلینا وراءه قعودا و گذاردیم پس آنحضرت نشسته ثم قال لما سلم انما جعل الامام لیؤتم به پس گفت زهری وقتی که سلام داد از نماز گردانیده شده است امام مگر برای آنکه اقتدا و اتباع کرده شود وی فاذا صلی قائما فصلوا قیاما چون وقتی که نماز کند ایستاده پس نماز کنید شما ایستاده و اذا رکع فارکعوا و اذا رفع فارفعوا و وقتی که از رکوع سر بر دارد سر بردارید شما و اذا سجد فاسجدوا و اذا قال سمع الله لمن حمده فقولوا ربنا ولک الحمد حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا اللیث عن ابن شهاب عن انس بن مالک انه قال خر رسول الله صلی الله علیه وسلم عن فرس فجحش فصلی لنا قاعدا فصلینا معه قعودا گفت انس افتاد پیغمبر خدا از اسپ پس خراشیده شد بدن مبارک او پس گذارد نماز برای ما یعنی امامت کرد نشسته پس نماز کردیم با آن پس آن حضرت نشسته فلما انصرف قال انما الامام او انما جعل الامام لیؤتم به پس وقتی که برگشت از نماز گفت نیست امام یا گردانیده نشده است امام شک راوی است مگر برای آنکه اتباع کرده شود وی فاذا کبر فکبروا و اذا رکع فارکعوا و اذا رفع فارفعوا و اذا قال سمع الله لمن حمده فقولوا ربنا ولک الحمد و اذا سجد فاسجدوا حدثنا ابو الیمان قال اخبرنی شعیب قال حدثنی ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم انما جعل الامام لیؤتم به فاذا کبر فکبروا و اذا رکع فارکعوا و اذا قال سمع الله لمن حمده فقولوا ربنا ولک الحمد و اذا سجد فاسجدوا و اذا صلی جالسا فصلوا جلوسا اجمعون

باب رفع الیدین فی التکبیرة الاولی مع الافتتاح سواء برداشتن هر دو دست در تکبیرهٔ نخستین تحریمه با افتتاح نماز برابر دوشها **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یرفع یدیه حذو منکبیه اذا افتتح الصلوة بود آن حضرت که بر میداشت هر دو دستهای خود را برابر دوشها وقتی که شروع کردی نماز را و اذا کبر للرکوع و اذا رفع راسه من الرکوع رفعهما کذلک ایضا و وقتی که تکبیر گفتی برای رکوع و وقتی که برداشتی سر خود را از رکوع بر داشتی هر دو دست را همچنان نیز یعنی برداشتی برابر دوشها باین رفته اند شافعیه و این حدیث را تمسک خود ساخته حنفیه گفته اند که برابر گوشها بردارد و تمسک ایشان بحدیثی است که وائل بن حجر و براء بن عازب و انس رضی الله عنهم نقل کرده اند و هو ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا کبر رفع یدیه حذاء اذنیه و چون درین دو حدیث تعارض واقع شد ترجیح داده اند حدیث وائل را که بقیاس موافق افتاده است که رفع یدین برای اعلام اصم است پس آن دو شها بلند تر باید برداشت که مقتدیان اصم بر تحریمهٔ امام مطلع شوند و قال سمع الله لمن حمده ربنا ولک الحمد و گفتی این دو کلمه و کان لا یفعل ذلک فی السجود و بود آن حضرت که نمیکرد رفع یدین را در وقت سجده رفتن **باب** رفع الیدین اذا کبر و اذا رکع و اذا رفع برداشتن هر دو دست وقتی که تکبیر افتتاح گوید و وقتی که برکوع رود و وقتی که بردارد سر از رکوع **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله بن المبارک قال حدثنا یونس عن الزهری قال اخبرنی سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام فی الصلوة رفع یدیه حتی یکونا حذو منکبیه گفت ابن عمر دیدم پیغمبر خدا را رحمت و سلامت کنادش خدا بر وی وقتی که استاد در نماز برداشت هر دو دست خود را تا آنکه بودند آن دو دست برابر دو دوش او و کان یفعل ذلک حین یکبر للرکوع و بود آن حضرت که میکرد رفع یدین را هنگامی که تکبیر میگفت برای رکوع و یفعل ذلک اذا رفع راسه من الرکوع و میکرد آن حضرت آن رفع را وقتی که برداشتی سر از رکوع و یقول سمع الله لمن حمده و میگفت بعد برداشتن سر از رکوع سمع الله لمن حمده و لا یفعل ذلک فی السجود

بن یوسف قال اخبرنا مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ان رسول الله پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قال اذا نعس احدکم وهو یصلی فلیرقد چون پینکی زند یکی از شما در حالی که نماز میگذارد پس باید که خواب کند یعنی سبک گرداند نماز را و تمام کرده بخسپد حتی یذهب عنه النوم تا آنکه برود از وی خواب فان احدکم اذا صلی وهو ناعس لا یدری لعله یذهب یستغفر فیسب نفسه پس بدرستی که یکی از شما چون بگذارد نماز در حالی که پینکی کننده است نمیداند شاید که میرود میگوید استغفار و دعا کند پس بغلط دشنام کند نفس خود را و بجای اللهم اغفرلی وارحمنی اللهم عذبنی والعنی بر زبان آورد این حدیث دلالت دارد بر آنکه نعاس ناقض وضو نبود چه سکرت دیعرض بیان حکم وقت و حال بیان است و تفسیر نعستین و نقض اگر چه صریح مذکور نیست لیکن باعتبار آنکه انتقاد حد نعاس است و کثرت وامتداد آن صورت استناد و غلبهٔ نوم و خروج از حد نعاس میتوان یدعا را ازین حدیث فهم کرد و در روایه کرده محمد بن نصر در قیام اللیل از حدیث انس که گفت بودند یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که انتظار میبردند نماز را پس پینکی میکردند تا آنکه می افتاد سرهای ایشان بر سینه های ایشان باز ایستاده میشدند پس نماز یعنی بی آنکه وضو میکردند چنانکه در روایات دیگر صریح است و آن ناطق است بحکم نعاس و حافظ عسقلانی گفته که اسناد آن صحیح است و مرویست از ابن عباس که گفت واجب است وضو بر نایم مگر کسی که خفقه کند یک

ونیکو دانی رفع را در وقت سجود حدثنا اسحق الواسطی قال حدثنا خالد بن عبد الله عن خالد الحذاء عن ابی قلابة انه
رأی مالک بن الحویرث اذا صلی کبر ورفع یدیه واذا اراد ان یرکع رفع یدیه واذا رفع رأسه من الرکوع رفع یدیه دید ابو قلابه مالک بن
حویرث را وقتی که شروع کردی نماز را الله اکبر میگفت و بر میداشت دو دست را و وقتی که اراده رکوع کردی بر داشتی دو دست را و وقتی که بر داشتی سر از
رکوع بر داشتی دو دست را وحدث ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صنع هکذا و حدیث کرد مالک بن حویرث که بتحقیق پیغمبر خدا کرده است همچنین

باب الی این یرفع یدیه و بیان آنکه تا کجا بر میدارد مصلی دو دست را وقال ابو حمید فی اصحابه رفع النبی صلی الله علیه وسلم
حذو منکبیه گفته است ابو حمید که عبد الرحمن بن سعد الساعدی الانصاری است در میان یاران خود که بر داشت پیغمبر خدا برابر دو شانهای خود

حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر قال رأیت
النبی صلی الله علیه وسلم افتتح التکبیر فی الصلوة فرفع یدیه حین یکبر حتی یجعلهما حذو منکبیه
شروع کرد آن حضرت تکبیر را در نماز پس بر داشت دو دست را هنگامی که تکبیر میگفت تا آنکه میگردانید هر دو دست را برابر دوش خود واذا
کبر للرکوع فعل مثله و وقتی که تکبیر گفتی برای رکوع کردی مانند آنچه در افتتاح کرده بود واذا قال سمع الله لمن حمده فعل مثله
و وقتی که گفتی سمع الله لمن حمده کردی مانند آن ولا یفعل ذلک حین یسجد ولا حین یرفع رأسه من السجود ونمیکرد آنرا
هنگامی که اراده سجده کردی و نه هنگامی که بر میداشت سر خود را از سجده

باب رفع الیدین اذا قام من الرکعتین در بیان
برداشتن مصلی دو دست را وقتی که بایستد از دو رکعت بعد از تشهد **حدثنا** عیاش بن الولید قال حدثنا عبد الاعلی قال حدثنا
عبید الله عن نافع ان ابن عمر کان اذا دخل فی الصلوة کبر ورفع یدیه بود ابن عمر وقتی که در آمدی در نماز الله اکبر گفت
و بر میداشت دو دست را واذا رکع رفع یدیه واذا قال سمع الله لمن حمده رفع یدیه واذا قام من الرکعتین رفع یدیه
ورفع ذلک ابن عمر الی نبی الله صلی الله علیه وسلم رفع کرده است این حدیث را ابن عمر تا پیغمبر خدا رواه
حماد بن سلمة عن ایوب عن نافع عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم و روایت کرده است این حدیث را حماد
ابن سلمه از ایوب از نافع از ابن عمر از پیغمبر خدا یعنی حماد نقل کرد این حدیث را مرفوع ورواه ابن طهمان عن ایوب وموسی بن عقبة مختصرا
کرده است ابن طهمان از ایوب و موسی بن عقبه کوتاه و اسناد یعنی موقوف نقل کرده است بدانکه احادیث صحیح چنانکه در برداشتن
سر از رکوع کثرت در روایت و نقل از ابن عمر واقع شده در برنداشتن نیز احادیث صحیح آمده و نسبتاً اکثر ما نقل کرده
عن علقمة عن الاسود عن عبد الله بن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم کان لا یرفع یدیه الا عند افتتاح الصلوة ثم لا یعود ومثل ذلک
از عبد الله بن مسعود روایت است که پیغمبر خدا بر نمیداشت دو دست خود را مگر نزد شروع کردن نماز پس عود نمیکرد و مرجع حال آن برداشتن
در روایت کرده طحاوی باسناد صحیح که علی بن ابی طالب رضی الله عنه بر داشت دو دست را در اول تکبیر پس اعاده نکرد
دو باب وضع کرده یکی از عبد الله بن عمر چنانکه مؤلف درج آورده و گفته که باین رفته اند جمعی کثیر از کبار صحابه که هر یک
کرده در بیان آنکه بر ندارد دستها مگر نزد افتتاح و درین باب حدیث ابن مسعود آورده و گفت علقمه آیا نماز بکنم برای شما نماز
پس نماز کرد و بر نداشت دستها مگر نزد افتتاح و گفته باین قائل شده اند جمعی کثیر از علمای صحابه و تابعین و این است قول سفیان ثوری
و اهل کوفه که حنفیه اند در جامع الاصول حدیث ابن مسعود را بروایت ابی داود و نسائی آورده و حدیث براء بن عازب بروایت ابی داود
بطریق رفع آورده و همچنین منقول است بروایات صحیحه از عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب که در بند ایشان اگر بر میداشتند دستها را مگر در
اول نماز و بالجمله آثار و احادیث صحیحه در هر دو جانب واقع شده علمای حنفیه که قائل بعدم رفع اند گویند حدیث رفع منسوخ بوده است

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

تشبیه کرد قعده را بر زمین نشستن است که آن ناقض نیست
اصلا و بیان تعبیر آن و این مذهب شافعی است و در بیت
گفتگو حق است تا پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم
خصایص است که خواب وی ناقض نیست سهو قال
حدثنا ابو معمر عبد الله بن عمرو مقعد قال حدثنا
عبد الوارث بن سعید قال حدثنا ایوب
سختیانی تابعی عن ابی قلابة عبد الله بن زید
جرمی تابعی عن انس عن النبی صلی الله علیه وآله
وسلم انه قال اذا نعس احدکم فی الصلوة فلینم
حتی یعلم ما یقرأ و چون پینکی زند کسی از شما در نماز پس
باید که بخواب رود تا آنکه بداند آنچه میخواند این غایت در حکم
تعلیل است دلالت دارد بر آنکه نعاس که بحد غلبه نرسیده
سغو است مقصود حدیث است بر تشویع خشوع و عدم کسل
باب الوضوء من غیر حدث ذکر وضو از غیر
عروض حدث بطهارت سابقه **حدثنا** محمد بن
یوسف فریابی قال حدثنا سفیان ثوری عن
عمرو بن عامر انصاری قال سمعت انسا ح
حرف است دال بر تحول از اسناد اول بعد تمام آن
بسوی اسناد دیگر قال گفت بخاری وحدثنا مسدد
قال حدثنا یحیی بن سعید قطان عن سفیان
در اول تا ثوری یک واسطه بود درین اسناد دو واسطه
باستقرار لفظ بحدیث سفیان قال حدثنی عمرو بن
عامر در اول لفظ عن بود عن انس در اول تصریح
بسماع نبود از انس رضی الله عنه قال کان النبی بود
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم یتوضأ عند کل
صلوة وضو میکرد نزد هر نماز فرض بطریق استحباب بجهت
احراز فضل نوری عادت غالب بود و تحقیق

ما ان ابن عمر که راوی این حدیث رفع است عمل برخلاف آن دیده اند و روایت حدیث منسوخ رد است و چون راوی را بینند که عمل برخلاف
روایت خود کرده آن حدیث احتجاج را نشاید چنانکه در اصول مقرر گشته روایت کرده اما ابراهیم نخعی که حدیث کرده مراجعی کثیر که بعد جماعت
آن خواندگرد که عبد الله بن عمر را دیده که برنداشت دستها را مگر در ابتدای نماز و ذکر کرده است طحاوی در مشکلات آثار از مجاهد که گفت نماز
گذاردم خلف ابن عمر نبود که دست بردارد مگر در تکبیر اولی در نهایه شرح هدایه آورده که عبد الله بن زبیر دید مردی را که نماز میگذارد در مسجد حرام
و بر میداشت دستها نزد رکوع و نزد سر برداشتن از رکوع چون آمد و فارغ شد از نماز گفت او را که چنین مکن تحقیق این چیزی بود که کرده بود
رسول خدا بعد از آن ترک کرده است و گفت مجاهد خدمت کردم ابن عمر را بیست سال و ندیده ام او را که برداشته دستها را در چیزی از نماز مگر در
تکبیر اولی انتهی پوشیده نماند که قول نسخ با این همه آثار و عمل بعضی کثیر از صحابه خالی از اشکال نیست درین باب آسان تر از آن نیست که سنت
رفع و عدم رفع هر دو قائل شویم والله اعلم این جمله منقول و منتخب است از فتح المنان فی تائید مذهب النعمان که شیخنا شیخ المحدثین فی اوانه
ابو المجد عبد الحق رضی الله عنه بطریق بسط و استیفا این مطلب را بیان فرموده دیگر بدانکه مذهب مشهور شافعیه رفع یدین است در رکوع و بر
برداشتن از آن و قائل نیستند برفع یدین وقت برخاستن از تشهد و این حدیث که مولف در باب اخیر آورده معاضد است آن را احادیث
کثیره صحیحه از ابن عمر و غیر او و بعضی از شافعیه گویند که این هم سنت است اگرچه ذکر نکرده است آن را شافعی بنابر وصیت او که گفته اگر برخلاف
حکم من حدیثی صحیح یابید ترک کنید قول مرا و عمل کنید بر حدیث و تصحیح کرده سنیت آن را نووی برخلاف اکثر شافعیه

باب وضع الیمنی علی الیسری فی الصلوٰة در بیان نهادن دست راست بر دست چپ در نماز در حالت قیام **حدثنا** عبد الله بن مسلمة
عن مالک عن ابی حازم عن سهل بن سعد قال کان الناس یؤمرون ان یضع الرجل الید الیمنی علی ذراعه الیسری فی الصلوٰة
گفت سهل بودند مردم که امر کرده می شدند این را که بنهد مرد دست راست را بر دست چپ در نماز قال ابو حازم لا اعلمه الا ینمی ذلک الی
النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابو حازم نمیدانم سهل را مگر آنکه نسبت میکرد این امر را بسوی پیغمبر خدا رحمت کنا و عنا بروی قال
اسمعیل ینمی ذلک ولم یقل ینمی گفته است اسمعیل بصیغه مجهول و نگفته است بصیغه معلوم

باب الخشوع فی الصلوٰة در بیان ترس از عقاب بر تقصیرات در نماز و علامت خشوع حضور و تذلل و عدم التفات است بچپ و راست **حدثنا** اسمعیل
قال حدثنی مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال هل ترون قبلتی ههنا استفهام انکاریست
یعنی آیا می بینید نگاه من در طرف قبله و بس والله ما یخفی علی رکوعکم ولا خشوعکم وانی لاراکم وراء ظهری سوگند بخدا
پوشیده نیست بر من رکوع شما و خشوع شما و تحقیق من می بینم شما را از پس پشت خود فرمود این را آن حضرت چون دانست که در نماز
کمال حضور و خشوع ندارند و این حضور از مستحبات است هم ازین جهت با عاده نماز نفرمود ابن مبارک از عمار یاسر نقل کرده که اجلاء ارکان
نماز صلی بحضور ادا میکنند آن را امانی نویسند و در کلام بسیاری از علماست که حضور از واجبات است **حدثنا** محمد بن بشار قال
حدثنا غندر قال حدثنا شعبة قال سمعت قتادة عن انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اقیموا الرکوع والسجود گفت برپا دارید
و درست کنید رکوع و سجود را فوالله انی لاراکم من بعدی وربما قال من بعد ظهری اذا رکعتم واذا سجدتم پس سوگند بخدا
تحقیق من می بینم شما را از پس خود و بسا است که فرمود از پس پشت خود وقتی که رکوع کنید و وقتی که سجده کنید

باب ما یقرء بعد التکبیر چیزی که خوانده میشود از قرآن و غیر آن بعد از تکبیر **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن قتادة عن انس ان النبی صلی الله علیه
وسلم وابا بکر وعمر کانوا یفتتحون الصلوٰة بالحمد لله رب العالمین مرویست از انس که پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق باد بروی
و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما بودند که ابتدا میکردند نماز را بالحمد لله رب العالمین الحمد بضم دال بطریق حکایت است کما هو حدیث بلکه صریح تر است

قصد تحقق مطلوب بر تقدیر احتیاج است چنانچه گویی
چون قصد جهاد کنید پس تجهیز و سلاح اخذ کنید یعنی اگر
موجود و تیار نباشد و ظاهر است که وضو بعد تحقق منتقض
می شود مگر بناقض و منافی آن و قیام بنماز
دیگر منافی نبود و شرایط حالات مقصود و لذاته نباشند
که تجدید آن مطلوب گردد بلکه رجوع بیان بقدر توسل تحصیل
آنچه مقصود از آن است ازینجاست که تقدیر کنند در آیه حال
حدث را و استدلال کرده و داری بران بحدیث مرفوع
که نیست وضو مگر از حدث طحاوی گفته احتمال دارد که
وضوی آنحضرت برای نماز بقصد طلب فضل باشد نه
وجوب بدلیل آنچه روایت کرده از عبد الله بن عمرو جواب
سوال از وضو بودی نزد هر نماز که گفت تحقیق دانسته ام
که کافیست وضو کردن برای نماز صبح و نماز ها تا دام که
حدث نکنم لیکن شنیده ام پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
وسلم که میفرمود کسی که وضو کند بر طهارت نوشته میشود جهت او
تعالی بان ده حسنه را پس درین رغبت کرده ام و همچنین روایت
کرده انس چیزی که دلالت میکند بر آنکه تا و اگر غیر
می بود وسعت نمیکرد انس او و غیر او را که می الفت
میکرد آنحضرت را و احتمال دارد که فرض باشد و لاکن آن
حضرت خاصه بعد از آن منسوخ گشت بدلیل آنچه روایت
کرده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم امر کرده شد
بوضو برای هر نماز طاهر باشد یا غیر آن پس وقتیکه
شاق آمد این عمل بران حضرت امر کرده شد بمسواک
نزد هر نماز و فرو انداخته شد از وی حکم وضو مگر از حدث
و قوی باستمرار حکم وجوب رفته و نقل کرده ابن عبد البر از
عکرمه و ابن سیرین و غیر ایشان و استبعاد کرده آن را نووی
و جزم کرده باستقرار اجماع بر عدم وجوب و باید دانست
که عمل صحابه نیز درین باب مختلف آمده اگرچه ابن بطال گفته
نرسیده مرا که کسی از صحابه و تابعین قصد میکرد
وضو را برای هر نماز مگر ابن عمر لیکن ابن ابی شیبه روایت
کرده که بودند خلفا راشدین که وضو میکردند برای هر نماز
و درین تقدیر تعلیق مولف در باب من لم یتوضأ من لحم
الشاة محمول بر رفع نظنه وجوب باشد والله اعلم
حدثنا خالد بن مخلد بفتح میم قال حدثنا
سلیمان بن بلال قال حدثنی یحیی بن سعید
انصاری قال اخبرنی بشیر بن یسار قال اخبرنی
سوید بتصغیر بن النعمان قال خرجنا مع رسول الله
گفت سوید برآمدیم همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
وسلم عام خیبر سال فتح خیبر حتی اذا کنا بالصهباء
صلی لنا رسول الله امام شد ما را بصبح صبا نماز

در جزء نا بردن تسمیه شافعیه چون قال بجزئیت تسمیه اند تاویل کرده اند با آنکه مراد اینجا سورة الحمد است و احادیث دیگر ناطق است بجزئیت
تسمیه حنفیه احادیث تسمیه را بر آنکه تصریح در عدم جزئیت است و حق آنست که احادیث متعارض شده و لهذا امام اعظم بسنیت خواندن تسمیه رفته
قائل شده و این بحث در جای خود تفصیل یافته است **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا عبد الواحد بن زياد قال حدثنا
عمارة بن القعقاع قال حدثنا ابو زرعة قال حدثنا ابو هريرة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يسكت بين التكبير وبين
القراءة اسكاتة قال احسبه قال هنية گفت ابو هريره بود پيغمبر خدا که سکوت میکرد میان تکبیر و میان قراءت یک سکوتی گفت
ابو زرعه گمان میبرم ابو هریره را گفت هنیه بضم ها و فتح نون و تشدید یا بمعنی زمانی قلیل فقلت بابي انت وامي يا رسول الله اسكاتك
بين التكبير وبين القراءة ما تقول پس گفتم که فدا بود پدر و مادرم برای ای رسول خدا از خموشی خود میان تکبیر و میان قراءت چه میگوئی قال
اقول ودیم میگویم اللهم باعد بيني وبين خطاياي كما باعدت بين المشرق والمغرب ای پروردگار دوری کن میان
من و میان خطاهای من چنانکه دوری کرده میان مشرق و مغرب اللهم نقني من الخطايا كما ينقى الثوب الابيض من الدنس
ای پروردگار پاک کن مرا از خطاها چنانکه پاک کرده می شود جامه سفید از چرک اللهم اغسل خطاياي بالماء والثلج والبرد
ای پروردگار بشوی خطاهای مرا با آب و برف و ژاله مقصود مبالغه در شستن است **باب** العمل في الصلوة **حدثنا** ابن ابي مريم
قال حدثنا نافع بن عمر قال حدثني ابن ابي مليكة عن اسماء بنت ابي بكر ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى صلوة
الكسوف فقام فاطال القيام نماز گزارد آنحضرت نماز کسوف آفتاب پس ایستاد برای نماز و دراز کرد قیام را ثم
ركع فاطال الركوع پس رکوع کرد و دراز کرد رکوع را ثم قام فاطال القيام پس قیام کرد از رکوع و دراز کرد قیام را ثم ركع
فاطال الركوع پس رکوع کرد و دراز کرد رکوع را ثم رفع ثم سجد پس سر از رکوع برداشت پس سجده کرد فاطال السجود
پس دراز کرد سجده را ثم رفع ثم سجد فاطال السجود پس سر برداشت سر از سجود و سجده کرد پس دراز کرد سجده را ثم قام فاطال القيام
پس ایستاد برای رکعت دوم و دراز کرد قیام را ثم ركع فاطال الركوع پس رکوع کرد و دراز کرد رکوع را ثم رفع فاطال القيام
پس سر از رکوع برداشت و دراز کرد قیام را ثم ركع فاطال الركوع پس رکوع دوم کرد و دراز کرد آنرا ثم رفع ثم سجد پس
سر از رکوع دوم برداشت پس سجده کرد فاطال السجود پس دراز کرد سجده را ثم رفع ثم سجد فاطال السجود پس سر از سجده برداشت
و دراز کرد سجده را درین دو رکعت نماز کسوف در هر رکعت دو رکوع باز کرده ثم انصرف فقال قد دنت مني الجنة پس گفت
حضرت از نماز و گفت تحقیق نزدیک شد از من بهشت حتى لو اجترأت عليها لجئتكم بقطاف من قطافها تا آنکه اگر دلیری میکردم بر آن
بهشت هر آینه می آوردم شما را خوشه از خوشهای بهشت و نیاوردم زیرا که اذن نیافت از پروردگار ودنت مني النار حتى قلت
اے رب او انا معهم و نزدیک شد از من دوزخ تا آنکه گفتم ای پروردگار من آیا من با ایشانم کلمه او مرکب از همزه استفهام
و واو عاطفه است بر مقدر که اهل دوزخ اند فاذا امرأة پس ناگاه در دوزخ زنی بود حسبت انه قال تخدشها هرة این کلام
نافع بن عمر است میگوید گمان میبرم که ابن ابی ملیکه گفته است که پوست میکند آن زن را گربه قلت ما شان هذه گفتم این
این زن را قالوا حبستها حتى ماتت جوعا لا هي اطعمتها ولا هي ارسلتها تاكل گفتند بند کرده این زن
گربه را گرسنگی تا آنکه بمرد نه طعام داد آنرا و نه سر داد که بخورد قال نافع حسبت انه قال من خشيش او خشاش گفت نافع
گمان دارم که ابن ملیکه گفته است از خشیش زمین یا خشاش بر وزن فتح خا معجمه بمعنی حشرات یعنی کرمهای زمین مطابقت این حدیث بترجمه
که قراءت بعد تکبیر است ظاهر نیست و اطالت قیام را دلیل برین ساختن بر دور است و بعضی روایات بر سر این حدیث باب دیگر عقد کرده

شرح الاسلام | كتاب الوضوء

عن منصور عن مجاهد بن جبر تابعی مکی از ابن عباس ثابت است در جمله احادیث عن
ابن عباس انه قال مر النبي گذشت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم بحائط من حيطان المدينة
او مكة یعنی بر باغی از باغهای مدینه یا مکه شک راوی است
فسمع صوت انسانين يعذبان في قبورهما
پس شنید آواز دو آدمی که عذاب کرده میشوند در قبرهای
خود فقال النبي پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم يعذبان وما يعذبان في كبير عذاب
کرده میشوند این دو صاحب قبر و حال آنکه عذاب کرده
نمی شوند درین وقت در امری گران که دشوار بود محافظت
آن بر ایشان یا کبیره بزرگ بود نزد مردم ثم قال بلى پیغمبر
فرمود آری کبیره است از روی گناه و عذاب کان
احدهما لا يستتر من بوله بود یکی از آن دو کسی که پرده
نمیگرفت از بول خود و محافظت نمیکرد و نگاه نمی داشت
خود را [illegible]

باب رفع البصر الى الامام في الصلوة. بعضی گویند مناسبت این باب بکتاب الاذان ہم ازین جہت است که معتقد در رکوع و در کعت واحد در اصل دیگر گویند بیان جواز بر داشتن نظر بسوی امام در نماز. وقالت عائشة قال النبي صلى الله عليه وسلم في صلوة الكسوف رأيت جهنم يحطم بعضها بعضا حين رأيتموني تأخرت گفت عائشه فرمود پیغمبر خدا رحمت و سلام حق بر وی در نماز کسوف دیدم دوزخ را که میشکند بعض او مر بعض را کنایت از تموج آتش و شدت آنست هنگامی که دیدید شما مرا که پس آمدم درین جزو موافقت دارد بترجمه **حدثنا** موسى قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الاعمش عن عمارة بن عمير عن ابي معمر قال قلنا لخباب أكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ في الظهر والعصر قال نعم قلنا بم كنتم تعرفون ذاك قال باضطراب لحيته گفت ابو معمر گفتیم مر خباب را آیا بود پیغمبر خدا که میخواند در نماز ظهر و عصر قرآن گفت آری میخواند گفتیم بچه چیز میشناختید شما که میخواند گفت بحرکت ریش او مناسبت بترجمه ازین جهت که معلوم شد نظر بسجده گاه اگرچه داخل خشوع است و آنرا مستحب داشته اند اما نظر آنحضرت خصوص برای تعلیم احکام نماز مر عباد تنها تمام شده گویند باید که پیوسته نظر بسجده گاه داشته باشد نسبت بعلماء اهل زمان خود گفته اند **حدثنا** حجاج قال حدثنا شعبة قال حدثنا ابو اسحق قال سمعت عبد الله بن يزيد يخطب قال حدثنا البراء وكان غير كذوب انهم كانوا اذا صلوا مع النبي صلى الله عليه وسلم فرفع رأسه من الركوع قاموا قياما حتى يرونه قد سجد گفت عبد الله بن یزید حدیث کرد مرا براء بن عازب و بود آن براء دروغ نگفت این را که اصحاب رسول بودند وقتی که نماز میکردند با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر میداشت آن حضرت سر خود را از رکوع استاده می بودند استادنی تا آنکه میدیدند آن حضرت را که سجده کرد **حدثنا** اسمعيل قال حدثني مالك عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن عبد الله بن عباس قال خسفت الشمس على عهد النبي صلى الله عليه وسلم گرفته شد آفتاب در زمان حیات پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی خسوف و کسوف بیک معنی است و در قولی خسوف گرفتن ماه را گویند و کسوف گرفتن آفتاب را فصلى فقالوا يا رسول الله رأيناك تناولت شيئا في مقامك ثم رأيناك تكعكعت پس نماز گزارد آن حضرت و گفتند حاضران ای رسول خدا دیدیم ترا که بگیری چیزی را در جائیکه استاده بودی پس دیدیم ترا که باز آمدی و پس باشتی فقال اني اريت الجنة فتناولت منها عنقودا پس فرمود تحقیق دیدم بهشت را پس گرفتم از بهشت خوشه انگوری برای خوردن ولو اخذته لاكلتم منه ما بقيت الدنيا و اگر گرفتمی برای شما هر آئینه میخوردید شما از آن مادامی که دنیا باقیست بعضی گویند مراد از نه گرفتن او چون اذن نبود آن حضرت که گرفت و نیز طعام جنت فانی نمی شود و دنیای فانی چرا که شاید برای است تا ایمان بغیب چون مقصود است ایراد این حدیث آن بود که مقتدی نظر میکرد حال امام را همین معنی که دیدیم که آن حضرت رجعت نمود از مقامی که ایستاده بود مطابق ترجمه است و این حدیث بتمام ایراد یافته و جواب مراجعت هم مذکور شد **حدثنا** محمد بن سنان قال حدثنا فليح قال حدثنا هلال بن علي عن انس بن مالك قال صلى لنا النبي صلى الله عليه وسلم ثم رقى المنبر فاشار بيديه قبل قبلة المسجد نماز گزارد بجماعت آن حضرت پس بر آمد بر منبر اشارت کرد بدو دست خود جانب قبله مسجد ثم قال لقد رأيت الآن منذ صليت لكم الصلوة الجنة والنار ممثلتين في قبلة هذا الجدار پس فرمود تحقیق دیدم درین زمان در وقتی که نماز کردم برای شما نماز بهشت و دوزخ را در حالی که صورت گرفته شد و اندر جانب قبله این دیوار پوشیده نماند که دیدن بهشت و دوزخ اگر بر حقیقت محمول باشد پس مراد از قبله دیوار جانب نظر خواهد بود و اگر مراد صورت مثالیه بهشت و دوزخ است چنانکه قول بعضی است پس تمثیل در همین دیوار تواند بود فلم ار كاليوم في الخير والشر ثلاثا پس ندیده ام منظری مجموع دیدن امروز در احوال نیکی و بدی سه بار فرمود این قول را وجه مطابقت این حدیث بترجمه که دیدن مقتدیست جانب امام نکا نظاره کرده اند که آنحضرت رو بسوی چیزی پس مناسب شد بدیدن مقتدی بسوی امام دیگر آنکه این حدیث مختصر حدیث نماز کسوفست و در روی دیدن

بمناسبة مع الكراهة باعتبار ان قوله عليه السلام لقد رأيت الخ يدل على نظره عليه السلام الى جانب قدامه فيقاس عليه حال المأموم ايضا وباعتبار ان المقصود بالترجمة نفي وجوب النظر الى موضع السجود وقد حصل لم [illegible] الرفع الى الامام فكان تصويرا له

اسماء الرجال

كتاب الوضوء | فتح الاسلام

پوشیده نماند بعد علم بقبول شفاعت کلثوم که مشتبه شود احتمال است مستقیم شود دیگر آنکه برای تعلیل گویند لیکن توقیت ربما با قبول آن احدیث و عدم دخل مطلوبیت شاخ و سبب تخفیف اصلا تقریب سیاق حدیث خالی از تکلف نیست و تحقیق آنچه خطابی گفته در جریدتی تر چیزی است که خشک نشده تا آنکه آن از جهت برکت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که دعا او است چه برکت آثار ترنیت خود ظاهر است و موقوف بر جریده و غیر آن نیست

اسماء الرجال

بجانب امام واقع شده و پنهان نیست که تطبیق کردن درین و ترجمه است تا بحسن توجیه دیگر هم چنان کرد که خطبه را حکم نماز داده اند
و چون دیدن در خطبه روا بود در صلوة نیز روا باشد **باب رفع البصر الی السماء فی الصلوة** این باب در حکم برداشتن نظر بسوی آسمان است
در نماز **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا یحیی بن سعید قال حدثنا ابن ابی عروبة قال حدثنا قتادة ان انس بن مالک
حدثهم قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ما بال اقوام یرفعون ابصارهم الی السماء فی صلوتهم چه حال مردمانست که
برمی دارند نظرهای خود را بجانب آسمان در نماز خود آن حضرت در اثنای نماز معلوم فرموده بود که بعضی مردم نظر بسوی آسمان کرده اند
از نماز بطریق ابهام فرمود از ترس آنکه آن مردم شکسته دل نشوند چه فضیحت بر جمع مردم رسوائی بار دارد فاشتد قوله فی ذلک حتی قال لینتهن
عن ذلک او لتخطفن ابصارهم پس سخت شد فرمودن آن حضرت درین باب تا آنکه فرمود البته باز آیند ازین ورنه ربوده
کرده شود بصارتهای ایشان نظر کردن بسوی آسمان در نماز که منافی خشوع است کرده است باجماع اگرچه ...
است اما خارج از نماز وقت دعا کراهتی ندارد و گفته اند که آسمان قبله دعاست چنانکه کعبه قبله نماز است و در غیر ... نظر با آسمان کرده است

باب الالتفات فی الصلوة چپ و راست دیدن در نماز آنکه روی از قبله نگرداند مکروه است **حدثنا** مسدد قال
حدثنا ابو الاحوص قال حدثنا اشعث بن سلیم عن ابیه عن مسروق عن عائشة رضی الله عنها قالت سالت رسول الله
صلی الله علیه وسلم عن الالتفات فی الصلوة گفت عائشه پرسیدم آن حضرت را از التفات کردن چپ و راست دیدن در نماز فقال هو اختلاس
یختلسه الشیطان من صلوة العبد فرمود این التفات ربودنی است که می رباید آنرا شیطان از نماز بنده و آن ذوق حضور
مناجات و خشوع است که ازین التفات از دست میرود تشبیه این فعل آنرا تشبیه بفعل شیطان داده اند ...
در حضور و تکلیف بنده باعث میشود برین التفات نسبت کرده اند این فعل را بشیطان **حدثنا** قتیبة قال حدثنا سفیان عن الزهری
عن عروة عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی فی خمیصة لها اعلام نماز گزارد آن حضرت در چادری سیاه که او را
علمها بود فقال شغلتنی اعلام هذه اذهبوا بها الی ابی جهم وائتونی بانبجانیة پس فرمود برداشته اعلام این چادر
ببرید آنرا بسوی ابو جهم و بیارید مرا انبجانی در ... انبجانیه بفتح همزه و سکون نون و فتح موحده و کسر جیم و الف و نون مکسوره و تشدید یا چادری که
علم نباشد وجه مطابقت حدیث بترجمه آنست که نظر بر اعلام چادر که بر دوش آن حضرت بود افتاده و این ترتیب التفات است
آنرا از دوش خود انداخته و محض نظر کردن بر آن در نماز نیز پسند نکرده و نسبت بمقام عالی آن حضرت همین قدر نیز مکروه بوده است و آنرا
داخل التفات انگاشته و این حدیث در باب اذا صلی فی ثوب له اعلام مشروح تر ازین گذشته است **باب هل یلتفت لامر ینزل به**
او یری شیئا او بصاقا فی القبلة آیا التفات کند مصلی از جهت امری که نازل شود درو یا ... تا نمازگزار ... یا بیند آب دهن
در قبله جواب محذوف است یعنی التفات رواست و قال سهل التفت ابو بکر فرای النبی صلی الله علیه وسلم
التفات کرد ابو بکر در نماز پس دید پیغمبر ما را ... چنانکه در حدیث گذشت **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا
اللیث عن نافع عن ابن عمر انه قال رای رسول الله صلی الله علیه وسلم نخامة فی قبلة المسجد وهو یصلی بین یدی
الناس فحتها تحقیق ابن عمر گفت دید پیغمبر خدا آب بینی در دیوار قبله مسجد و حال آنکه نماز میگذارد پیش روی مردم ...
حال ایشان بود آن حضرت پس تراشید ... ثم قال حین انصرف ان احدکم اذا کان فی الصلوة فان الله
قبل وجهه پس فرمود هنگامی که برگشت از نماز تحقیق یکی از شما وقتی که باشد در نماز تحقیق خدای ... روبروی اوست
... فلا یتنخمن احد قبل وجهه فی الصلوة پس نخامه نیندازد هیچکس ... رواه موسی بن عقبة

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

... **باب ما جاء فی غسل البول** ...
... قال النبی صلی الله علیه وسلم لصاحب القبر کان لا یستتر من بوله ...
حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا اسماعیل بن ابراهیم قال حدثنی روح بن القاسم ... قال حدثنا عطاء بن ابی میمونة عن انس بن مالک رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا تبرز لحاجته اتیته بماء فیغسل به ...

...حدثنا مالك عن نافع ... روایت کرد است موسی بن عقبه از ابن ابی رواد از نافع و این حدیث را احمد موصول آورده ...

باب ... حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث بن سعد عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی

انس قال بينا المسلمون في صلوة الفجر لم يفجأهم الا رسول الله صلى الله عليه وسلم كشف ستر حجرة عائشة

... در میان آنکه مسلمانان در نماز فجر بودند و ابوبکر امامت میکرد ایشان را در ایام مرض موت آن حضرت ...

فنظر اليهم وهم صفوف پس نگاه کرد آنحضرت بسوی ایشان ... صف بسته نماز میکردند فتبسم يضحك

... تبسم کرد ... فنكص ابو بكر رضي الله عنه

على عقبيه ليصل له الصف پس رجوع کرد ابوبکر بر عقب خود ... فظن انه يريد الخروج

... وهم المسلمون ان يفتتنوا في صلاتهم ... مسلمانان که در نماز بودند ...

... فاشار اليهم ان اتموا صلاتكم پس اشارت کرد آن حضرت بسوی ایشان که تمام کنید نماز خود را

وارخى الستر وتوفي في آخر ذلك اليوم ... و وفات کرد آنحضرت در آخر آن روز صلی الله علیه وسلم **باب** وجوب

القراءة للامام والماموم في الصلوات كلها في الحضر والسفر بیان واجب بودن قراءت قرآن مر امام را ...

... وما يجهر فيها وما يخافت **حدثنا** موسى قال حدثنا ابو عوانة قال حدثنا عبد الملك

بن عمير عن جابر بن سمرة قال شكا اهل الكوفة سعدا الى عمر فعزله واستعمل عليهم عمارا ...

... بسوی امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه پس عزل کرد عمر سعد را ... عمار بن یاسر را

فشكوا حتى ذكروا انه لا يحسن يصلي بیان شکایت است ...

فارسل اليه فقال يا ابا اسحاق ان هؤلاء يزعمون انك لا تحسن تصلي پس فرستاد عمر کسی را بسوی سعد ...

... قال اما انا والله فاني كنت اصلي بهم صلوة رسول الله

صلى الله عليه وسلم ما اخرم عنها ...

... اصلي صلوة العشاء فاركد في الاوليين واخف في الاخريين ...

... قیام را ... قراءت مسنون ... در دو رکعت نخستین ...

... قال ذاك الظن بك يا ابا اسحق ... فارسل معه رجلا

او رجالا الى الكوفة فسأل عنه اهل الكوفة پس فرستاد عمر با سعد مردی را یا چند کس را ...

... فلم يدع مسجدا الا سأل عنه ويثنون عليه معروفا پس نگذاشت آن فرستاده ...

حتى دخل مسجدا لبني عبس فقام رجل منهم يقال له اسامة بن

قتادة يكنى ابا سعدة ...

... قال اما اذ نشدتنا فان سعدا كان لا يسير بالسرية ولا يقسم

بالسوية ولا يعدل في القضية ...

... قال سعد اما

والله لادعون بثلاث ... اللهم ان كان عبدك هذا كاذبا قام

شيخ الاسلام | كتاب الوضوء

... از ابن عباس ... عن ابن عباس قال مر النبي صلى الله عليه وسلم بقبرين فقال

انهما ليعذبان وما يعذبان في كبير اما احدهما

فكان لا يستتر من البول واما الآخر فكان يمشي بالنميمة

ثم اخذ جريدة رطبة ... فشقها نصفين ... فغرز

في كل قبر واحدة ... قالوا

يا رسول الله لم فعلت هذا قال لعله ان يخفف

عنهما ما لم ييبسا ...

... حدثنا وكيع ... عن الاعمش قال سمعت مجاهدا ...

باب ترك النبي صلى الله عليه وسلم والناس

الاعرابي حتى فرغ من بوله في المسجد ...

... **حدثنا** موسى بن اسمعيل

قال حدثنا همام ... قال حدثنا

اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة الانصاري عن انس بن

مالك ان النبي صلى الله عليه وسلم

رأى اعرابيا يبول في المسجد ...

بیاعا دی سمعة فاطل عمره واطل فقره وعرضه بالفتن خداوندا اگر هست این بندهٔ تو دروغگو که قیام نموده است بایں عیبها برای ریا و شنوانیدن بمردم تا شهادت دهند از جانب او بمذکور شود پس دراز کن عمر او را و دراز گردان بسیار کن فقر او را و پیش آر او را ابتلاهای بسیار

حاکم روایت کرده که آن حضرت در حق سعد فرموده بود اللهم استجب لسعد اذا دعاک قبول کن دعای سعد را پس دعای او مستجاب شد و ازین جهت مردمان از دعای او میترسیدند

خدا بود برای مظلوم و حق ظالم ... دعا ... والا تری والغالبین الا ضلالا اگر عمران فکان بعد اذا

سُئل یقول شیخ کبیر مفتون اصابتنی دعوة سعد پس بود آن مرد بعد ازین زمان وقتی که رسیده شد پیر گشت حال او

پیر بسیار شده بود که رسیده دعای سعد قال عبد الملک فانا رأیته بعد قد سقط حاجباه علی عینیه من الکبر

و انه لیتعرض للجواری فی الطریق یغمزهن ... مروان ... بود و ابروان او بر روی چشم او افتاده ... از غایت پیری ... و باوجود این ... بافتادن ... حدیث ... آن قول است که گفته ... قرأت در هر رکعت ... در نماز ... و دلالت بر وجوب قرأت امام ... حدثنا

علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا الزهری عن محمود بن الربیع عن عبادة بن الصامت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا صلوة لمن لم یقرأ بفاتحة الکتاب فرمود نیست نماز کسی را که نخواند بسورهٔ فاتحه و دلالت

حدیث بر ترجمه ظاهر است و امام شافعی رح این حدیث را مثال تمسک خود ساخته بر فرضیت قرأت فاتحه قائل شده است و حنفیه این نفی را بر نفی کمال و فضیلت حمل میکنند چنانکه در حدیث لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد واقع است و اینجا که نماز همسایه مسجد در خانه جائز است و فضیلت جماعت از او

فوت میشود و در حدیث لا صلوة للعبد الآبق نیست نماز بنده گریزپا را و نیز گفته اند که حدیث باتفاق نفی ذات نماز نمیکند بلکه صفتی از صفات آن را نفی میکند

مثل صحت یا کمال و تقدیر کلام ازین دو صفت در اینجا جائز است و بر تقدیر ثانی موافق مذهب حنفیه است و اولی موافق شافعی پس دلالت آن ظنی است و ظنی

موجب فرضیت نمی باشد و نیز چنانچه صاحب هدایه تقریر کرده که آیت فاقرؤا ما تیسر من القرآن قطعی است و معنی عموم و بحدیث ظنی که در ثبوت و دلالت زیاده

بر قطعی کتاب روا نباشد لیکن موجب عمل است و بالفعل خواندن فاتحه واجب است نه فرض تا ابطال قطعی بظنی لازم نیاید حدثنا محمد بن

بشار قال حدثنا یحیی عن عبید الله قال حدثنا سعید بن ابی سعید عن ابیه عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه

وسلم دخل المسجد فدخل رجل فصلی فسلم علی النبی صلی الله علیه وسلم در آمد آن حضرت در مسجد پس در آمد مردی و نماز گزارد پس سلام کرد او بر

حضرت فرد فقال ارجع فصل فانک لم تصل پس جواب داد آن حضرت پس فرمود باز رو و نماز کن بتحقیق تو نماز نکرده فرجع فصلی

کما صلی پس باز رفت و نماز گزارد چنانچه نماز کرده بود ثم جاء فسلم علی النبی صلی الله علیه وسلم فقال ارجع فصل فانک لم تصل ثلثا

سه بار امر به نماز کرد و آن حضرت همین را فرمود فقال والذی بعثک بالحق ما احسن غیره فعلمنی پس گفت قسم بآنکس که برانگیخته ترا بحق

نیکو نمیتوانم خواندن را بسیار بهتر ازین تعلیم کن مرا فقال اذا قمت الی الصلوة فکبر پس فرمود وقتی که بایستی بنماز پس تکبیر گو ثم اقرأ ما تیسر

معک من القرآن پس بخوان هر چه میسر شود ترا از قرآن مطابقت این حدیث بترجمه همین جزء است و در وی دلالتی بر فرضیت قرأت

خصوص فاتحه بر امام و مقتدی نیست ثم ارکع حتی تطمئن راکعا پس رکوع کن تا آرام گیری در حال رکوع و اقل او آنست که اعضا همه ساکن شوند

ثم ارفع حتی تعتدل قائما پس سر بردار تا راست شوی در حالت قیام ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا پس سجده کن تا آرام گیری در حال سجده

ثم ارفع حتی تطمئن جالسا پس سر از سجده بردار تا آرام گیری در حال جلوس وافعل ذلک فی صلوتک کلها و کن این را در نماز خود

تمام این حدیث دلالت دارد بر عموم قرأت قرآن بر امام و مقتدی را در سفر و حضر لیکن دلالت میکند بر وجوب یعنی فرضیت قرأت در هر رکعت محل تردد است

از آنکه امر که در حدیث واقع شده همه بر یک وتیره است اگر امر قرأت برای فرض باشد امر قیام بالطمینان بعد از رکوع و جلوس بالطمینان بین السجدتین

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

نصیحت و تعلیم بلا عنف فرموده باب صب الماء علی البول فی المسجد تحقیق آب ریختن بر بول اعرابی در مسجد حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود ان ابا هریرة قال قام اعرابی فبال فی المسجد ایستاد اعرابی پس بول کرد در مسجد فتناوله الناس پس در گرفتند آن را مردم بزبانهای خود تا شیخ و تغلیظ نمودند فقال لهم النبی پس فرمود ایشان را پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دعوه وهریقوا علی بوله سجلا من ماء بگذارید او را و بریزید بر بول وی دلوی از آب او ذنوبا من ماء شک از راوی است سجل بفتح سین مهمله و سکون جیم بعضی در تفسیر لفظ بیان کرده و بعضی میگویند بمعنی دلو پر از آب و ذنوب بفتح ذال معجمه بمعنی دلو عظیم پر آب و بعضی گفته اند سجل دلو پر از آب و ذنوب نزدیک بوی ... لیکن روایة الرسل ... ذنوب است فانما بعثتم میسرین زیرا که برانگیخته شده اید شما ... آسانی کنندهٔ دین و لم تبعثوا معسرین مبعوث نشده اید دشوار گیرنده ... است تمیمه ... بیان ... عمدهٔ تبلیغ از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله بن مبارک قال اخبرنا یحیی بن سعید الانصاری قال سمعت انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم ... است از

نیز فرض باشد و نیز نیست ایشان رکن بودن در نماز کسی تا گل نیست **باب** القراءة فی الظهر در بیان قرائت در نماز ظهر و حدیث مذکور ظهر و غیر ظهر واقع شده و جای اقتصار در ترجمه باب بر ظهر ظاهر نمیشود مگر آنکه گوئیم مولف رح از شیخ بتقریب نماز ظهر شنیده باشد و اعلم **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا ابو عوانة عن عبد الملك بن عمير عن جابر بن سمرة قال قال سعد كنت اصلی بهم صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم صلاتی العشاء لا اخرم عنها گفت سعد بودم من که نماز میگذاردم مانند نماز پیغمبر خدا رحمت کناد و سلامت حق باد بر وی بدو نماز عشا مراد ظهر و عصر است عشا از زوال تا غروب آفتاب است تا طرح نجم نقصان میکنم از نماز وی که دیده ام از پیغمبر ارکد فی الاولیین واحذف فی الاخریین دراز میکنم در دو رکعت نخستین و تخفیف میکنم در دو رکعت پسین قال عمر ذاك الظن بك گفت عمر نیست گمان بتو **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا شيبان عن يحيى عن عبد الله بن ابي قتادة عن ابيه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقرء في الركعتين الاوليين من صلوة الظهر بفاتحة الكتاب وسورتين گفت ابو قتاده بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی میخواند در دو رکعت نخستین از نماز ظهر فاتحة الكتاب و دو سوره در هر رکعت سوره يطول في الاولى ويقصر في الثانية دراز میکرد قرائت در رکعت اول و کوتاه میکرد در ثانیه ويسمع الاية احيانا و میشنوانید آیت را از قرائت گاه گاه وكان يقرء في العصر بفاتحة الكتاب وسورتين وكان يطول في الاولى و بود آنحضرت میخواند در نماز عصر بسورهٔ فاتحه و دو سوره دیگر و در هر رکعت سوره و دراز میکرد در رکعت آخر و كان يطول في الركعة الاولى من صلوة الصبح ويقصر في الثانية و بود آن حضرت که دراز میکرد قرائت در رکعت نخستین از نماز صبح و کوتاه میکرد در رکعت دوم و همین قیاس نماز مغرب و عشا است و وجه دراز در رکعت نخستین آنست که پس ماندگان بتکبیر برسند و ظاهر از کوتاهی در رکعت دوم آنست که قرائت کوتاه میکرد نه آنکه مطلقا قرائت نمیکرد **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثني عمارة عن ابي معمر قال سألنا خبابا اكان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ في الظهر والعصر قال نعم گفت ابو معمر پرسیدیم خباب را آیا بود پیغمبر خدا که میخواند در نماز ظهر و عصر گفت آری قلنا باى شيء كنتم تعرفون ذلك قال باضطراب لحيته گفتیم بچه چیز بود پیغمبر که میدانستید قرائت را آنکه جنبش میکرد گفت بحرکت ریش او **باب** القراءة في العصر در بیان قرائت که واقع شده در نماز عصر و ظهر بر دو واقع است با آنکه حدیث خباب که در باب آورده در باب سابق در قرائت ظهر هم آورده است **حدثنا** محمد بن يوسف قال حدثنا سفيان عن الاعمش عن عمارة بن عمير عن ابي معمر قال قلت لخباب بن الارت اكان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ في الظهر والعصر قال نعم قلت باى شيء كنتم تعلمون قراءته قال باضطراب لحيته ترجمه معلوم شده **حدثنا** المكي بن ابراهيم عن هشام عن يحيى بن ابي كثير عن عبد الله بن ابي قتادة عن ابيه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ في الركعتين من الظهر والعصر بفاتحة الكتاب وسورة سورة ويسمعنا الآية احيانا گفت ابو قتاده میخواند آنحضرت در دو رکعت از نماز ظهر و نماز عصر سورهٔ فاتحه و یک یک سوره و می شنوانید ما را آیتی گاه گاه **باب** القراءة في المغرب بیان قرائتی که واقع شده در نماز مغرب **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن ابن عباس انه قال ان ام الفضل سمعته وهو يقرأ والمرسلات عرفا مرویست از ابن عباس که گفت بتحقیق ام فضل که مادر اوست شنید او را در حالی که میخواند سورهٔ والمرسلات را فقالت يا بني والله لقد ذكرتني بقراءتك هذه السورة پس گفت ام فضل ای پسرک من سوگند بخدا که بتحقیق یاد دادی مرا بقرائت سورهٔ این سوره را انها لآخر ما سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ بها في المغرب بدرستی که این سوره آخر قرائتی است که شنیده ام از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی که میخواند در نماز مغرب **حدثنا** ابو عاصم عن ابن جريج عن ابن ابي مليكة عن عروة بن الزبير عن مروان بن الحكم قال قال لي زيد بن ثابت ما لك تقرأ في المغرب بقصار السور وقد سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ بطولى الطوليين مرویست از مروان بن حکم که گفت مرا زید بن ثابت چیست ترا

شیخ الاسلام | کتاب الحیض

میخوانی در مغرب بقصار سورتها و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم میخواند در مغرب سورتهای دراز یعنی الاعراف

طولی الطولیین ... دو سوره ... یعنی انفال و اعراف ...

بعض امرش ... سوره انعام است ... در ان سوره ...

نسخه ... نیز خواند سوره ... در مغرب نیز روایت کرده اند **باب الجهر فی المغرب** آواز بلند قرآن

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن محمد بن جبیر بن مطعم عن ابیه قال سمعت

رسول الله صلی الله علیه وسلم قرأ فی المغرب بالطور ... شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که قراءت کرد در مغرب بسوره طور

باب الجهر فی العشاء حدثنا ابو النعمان قال حدثنا معتمر عن ابیه عن بکر عن ابی رافع قال صلیت مع ابی هریرة العتمة

فقرأ اذا السماء انشقت فسجد ... ابو هریره در نماز عشا پس خواند سوره اذا السماء انشقت پس سجده کرد

فقلت له ... قال سجدت بها خلف ابی القاسم صلی الله علیه وسلم فلا ازال اسجد بها حتی القاه

پس آن حضرت ... سجده ... تا ملاقات کنم آن حضرت را **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا شعبة عن

عدی قال سمعت البراء ان النبی صلی الله علیه وسلم کان فی سفر فقرأ فی العشاء فی احدی الرکعتین بالتین والزیتون

بود آنحضرت در سفری پس خواند در نماز عشا در یکی از دو رکعت بسوره تین **باب القراءة فی العشاء بالسجدة**

یعنی خواندن سوره که در وی آیت سجده است **حدثنا** مسدد قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنی التیمی عن بکر عن ابی رافع قال

صلیت مع ابی هریرة العتمة فقرأ اذا السماء انشقت فسجد فقلت ما هذه قال سجدت بها خلف ابی القاسم

صلی الله علیه وسلم فلا ازال اسجد فیها حتی القاه ... **باب القراءة فی العشاء** در بیان قراءت ...

حدثنا خلاد بن یحیی قال حدثنا مسعر قال حدثنا عدی بن ثابت سمع البراء قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرأ

والتین والزیتون فی العشاء وما سمعت احدا احسن صوتا منه او قراءة ... شنیدم رسول خدا که میخواند در نماز عشا سوره والتین

... **باب یطول فی الاولیین ویحذف فی الاخریین**

... **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن ابی عون قال سمعت

جابر بن سمرة قال قال عمر لسعد لقد شکوک فی کل شیء حتی الصلوة ...

قال اما انا فامد فی الاولیین واحذف فی الاخریین ...

در دو رکعت نخستین ... ولا آلو ما اقتدیت به من صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم

... قال صدقت ذاک الظن بک او ظنی بک

... **باب القراءة فی الفجر** بیان قراءت ... وقالت ام سلمة قرأ النبی

صلی الله علیه وسلم بالطور ... **حدثنا** آدم قال حدثنا

شعبة قال حدثنا سیار بن سلامة هو ابو المنهال قال دخلت انا وابی علی ابی برزة الاسلمی فسألناه عن وقت الصلوات

سیار گفت ... ابو المنهال ... پس پرسیدیم او را از وقت نماز فقال کان النبی صلی الله علیه وسلم

یصلی الظهر حین تزول الشمس ... والعصر ویرجع الرجل الی اقصی المدینة والشمس حیة ...

ویذکر ... نماز عصر ... آفتاب روشن ... ونسیت ما قال فی المغرب

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

... باتفاق ... مکمل ... است

... باب بول الصبیان ... حدثنا عبد الله

بن یوسف قال اخبرنا مالک عن هشام بن عروة

عن ابیه عن عائشة ام المؤمنین انها قالت اتی

رسول الله ... عائشه صدیقه ...

... صلی الله علیه وآله وسلم

... فدعا بماء فاتبعه ایاه ... آنحضرت آب را ...

حدثنا عبد الله بن یوسف قال

اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن عبید الله

بن عبد الله بن عتبة عن ام قیس بنت محصن

... اسلام آورده ...

... باب ... ام قیس ...

... رسول الله ... صلی الله

خاموش کردن وام چیزی را گفته است در وقت نماز مغرب و لا يبالي بتأخير العشاء الى ثلث الليل و باکی نداشت به تاخیر کردن نماز عشا را تا سیوم حصه شب و لا يحب النوم قبلها و لا الحديث بعدها و دوست نمیداشت خواب را پیش از نماز عشا و دشمن کردن را بعد از نماز و يصلي الصبح فينصرف الرجل فيعرف جليسه و میگذارد نماز صبح پس بر میگشت مرد از نماز صبح و میشناخت همنشین خود را یعنی بعد از فراغ از نماز روشنی شناخت و كان يقرأ في الركعتين او احديهما ما بين الستين الى المائة و می‌بود آن حضرت که میخواند در هر دو یا در یکی از آن دو رکعت آیاتی که میان شصت و زیاده بران تا صد آیت بودی حدثنا مسدد قال حدثنا اسمعيل بن ابراهيم قال حدثنا ابن جريج قال اخبرني عطاء انه سمع ابا هريرة يقول في كل صلاة يقرأ گفت ابن جریج خبر داد مرا عطا آنکه شنید ابو هریره را که میگفت در هر نمازی که خوانده میشود و آن در سر جهر یعنی قراءت فما اسمعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم اسمعناكم پس چیزی که شنوانید ما را در نماز رسول خدا شنوانیدیم شما را و ما اخفى عنا اخفينا عنكم و چیزی که پنهان کرد از ما پس پنهان کردیم از شما و ان لم تزد على ام القران اجزأت و اگر زیاده نکنی تو بر فاتحه کافی است مر ترا و ان زدت فهو خير و اگر زیاده کنی تو پس آن بهتر است ترا ازین حدیث معلوم میشود که ضم سوره واجب نیست

باب الجهر بقراءة صلوة الفجر در بیان جهر کردن بقراءة نماز فجر و قالت ام سلمة طفت وراء الناس و النبي صلى الله عليه وسلم يصلي يقرأ بالطور گفت ام سلمه طواف کردم کعبه را پس پشت مردمان در حالی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ... نماز صبح میکرد و میخواند سوره طور

حدثنا مسدد قال حدثنا ابو عوانة عن ابي بشر هو جعفر بن ابي وحشية عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال انطلق النبي صلى الله عليه وسلم في طائفة من اصحابه عامدين الى سوق عكاظ روایت است از ابن عباس که گفت رفت آنحضرت در جمعی از یاران خود در حالی که قصد کنندگان بودند بسوی بازار عکاظ که در جاهلیت بازاری بوده است و قد حيل بين الشياطين و بين خبر السماء و در حالی که بود شده است میان جنیان و خبر آسمان یعنی منع کرده شده اند از شنیدن نزدیک آسمان و خبری از آنجا معلوم کرده بیایند و کاهنان را بگویند و ارسلت عليهم الشهب و فرستاده شده است بر جنیان برای دفع و منع ایشان آتش پاره‌های روشن مانند ستاره فرجعت الشياطين الى قومهم پس باز آمدند جنیان بسوی قوم خود پس گفتند قوم چه حال است شما را که باز آمدید فقالوا حيل بيننا و بين خبر السماء و ارسلت علينا الشهب گفتند جنیان حائل شده میان ما و میان خبر آسمان نرسیدیم بجای خبر و نازل کرده شد بر ما آتش پاره قالوا ما حال بينكم و بين خبر السماء الا شيء حدث گفتند قوم حائل نشده است میان شما و میان خبر آسمان مگر حادثه عظیم که تازه پیدا شده است فاضربوا مشارق الارض و مغاربها پس بروید سیر نمایید در زمین یعنی باد و مشرق و مغرب و اطراف به زمین را فانظروا ما هذا الذي حال بينكم و بين خبر السماء بنظر ببینید این چیزی که حائل شده است میان شما و میان خبر آسمان فانصرف اولئك الذين توجهوا نحو تهامة الى النبي صلى الله عليه وسلم پس برگشتند آن جماعه جنیان که توجه کرده بودند جانب شهر تهامه بسوی پیغمبر خدا رسیدند بآن حضرت و هو بنخلة و آن حضرت بموضع نخله بود که مسافت او یک شب از مکه است عامدين الى سوق عكاظ در حالیکه جنیان که قصد کرده بودند بسوی بازار عکاظ و هو يصلي باصحابه صلوة الفجر و آن حضرت نماز میکرد با یاران خود نماز فجر را فلما سمعوا القران استمعوا له پس هنگامیکه شنیدند قرآن را که آنحضرت در نماز میخواند گوش نهادند برای آن فقالوا هذا والله الذي حال بينكم و بين خبر السماء پس گفتند نیست سوگند بخدا چیزی که حائل شده است میان شما و میان خبر آسمان فهنالك حين رجعوا الى قومهم پس جریده کردند آنجا هنگامیکه رجوع کردند بسوی قوم خود فقالوا يا قومنا انا سمعنا قرانا عجبا يهدي الى الرشد فامنا به و لن نشرك بربنا احدا پس گفتند ای قوم ما بتحقیق ما شنیدیم قرآن عجیب و غریب که نمیاند در نظم و معانی بکلامهای دیگر راه می نماید بسوی صواب پس ایمان آوردیم بآن و انباز نگردانیم با پروردگار کسی را فانزل الله على نبيه صلى الله عليه وسلم قل اوحي الي و انما اوحي اليه قول الجن پس فرستاد خدای عز و جل و سلامت باد بروی این آیت قل اوحي الي الآية و وحی کرده بسوی آنحضرت

ابن حنبل و ابن راهویه و ابن وهب مالکی و غیر ایشان که وجه فرق چنانکه گفته اند نیست که باستدلال رطوبت و برودت بر مزاج دختر بول وی غلیظ تر و گنده تر باشد از بول پسر یا آنکه بول غلام بسبب ضیق مخرج در موضع واحد افتد بخلاف بول جاریه از جهت سعت مخرج او یا آنکه با پسران ابتلاء و اختلاط بیشتر می باشد نسبت بدختران پس ایراد ایجاب غسل و مبالغه در آن حرج و مشقت است و نزد امام ابو حنیفه و مالک جز غسل بول پاک نمیشود بر دلالت دلیل بر نجاست بول علی الاطلاق گویند نضح اگرچه در لغت غیر غسل است لیکن استعمال آن بمعنی غسل نیز بسیار آمده چنانچه در غسل مذی فلینضح و نیز در غسل دم مستحاضه و نحو آن در حدیث جمعان است جمعا بین الادلة و لم یغسله یعنی مبالغه در غسل است ... کرده و اصیلی گوید این لفظ مدرج است از کلام ابن شهاب مرفوع نیست امام محمد در موطا گفته تحقیق آمده است رخصتی در بول غلام که نخورده است طعام را و امر فرموده بغسل بول جاریه و غسل آن بهتر و بول الصبي است بسوی ما و آن قول ابو حنیفه رحمه الله است

باب البول قائما و قاعدا در ذکر بول کردن ایستاده و نشسته سنت آنکه نشسته شود و ثابت است بروایات صحیحه که روایت از عائشه صدیقه رضی الله عنها که گفت بول کرده است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده از وقتیکه نازل شده بروی قرآن و لیکن این منافی نباشد آنرا اقتضاء حال گاهی برخلاف عادت شریف وقوع یافته چنانچه در حدیث باب مذکور گردد و عائشه ازین واقعه بر خانه اطلاع نداشت حدثنا آدم قال حدثنا شعبة عن الاعمش عن ابي وائل شقيق کوفی عن حذيفة بن اليمان قال اتى النبي گفت حذیفه آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سباطة قوم فبال قائما کناسه گروهی را پس بول کرد ایستاده ثم دعا بماء فجئته بماء فتوضأ ... پس طلب نمود آب پس آوردم آب را برای استنجا پس وضو کرد گویند ایستاده بول کردن آنحضرت بجهت دردی بوده در استخوان های ... رسید یا در استخوان صلب شریف که بدان نشستن دشوار بود یا استشفا کرد بدین عمل در دفع درد صلب چنانکه عرب بدان علاج میکنند یا بنابر اضطرار و ضرورت از عدم امکان نشستن یا خفی برای بیان جواز و شیرازی معلوم شود که منع تحریمی نیست ... در عهد جاهلیت بود که بعثت حضرت امام علیه الصلوة و السلام بتتمیم مکارم اخلاق و محاسن اعمال اصلاح یافت بجهت کشف عورت و نجس شدن جامه ترک مروت و دانسته و اکنون محکوم بکراهیت تنزیهی است نزد اکثر علما مگر بعذر

باب البول عند صاحبه و التستر بالحائط

مگر قول جنیان یعنی مراد از وحی که در آیه مذکور است مقاله جنیان است که حق سبحانه امر کرد آن حضرت را با ظهار آن بمردم اگر گویی منطوق حدیث آنست که حجب
میان جنیان و خبر آسمان رجم شیاطین با شهاب و نزول آن بر ایشان بعد از بعثت آنحضرت شده و ثانیا در دیگر ثابت شده که اینها پیش از بعثت نیز
رجمی گویند که نزول شهاب که در دنیا است بوده و وجه تطبیق هم دارد گوئیم توان که افتادن شهاب قدیم باشد و رجم شیاطین بآن بعد از بعثت آن
نبوت بوده و پیش از بعثت با ایشان رجم بدین تمام محجوب نشده باشند بعد از آن بعثت از دریافت اخبار آسمان بوجه اتم محجوب گشتند **حدثنا**
مسدد قال حدثنا اسمعيل قال حدثنا ايوب عن عكرمة عن ابن عباس قال قرأ النبي صلى الله عليه وسلم فيما امر وسكت فيما
گفت ابن عباس خواند آن حضرت بجهر در نمازی که امر کرده شد و خاموش شد در جائیکه امر کرده شد وما كان ربك نسيا وفرود آورد بشارة برایش
و ترک کند و احوال نماز یعنی در بیان آن نگفته است بجهت آن روی فراموشی نیست بلکه نمودن است برسول خود بانچه بقول آن حضرت است ولقد كان
لكم في رسول الله اسوة حسنة و تحقیق هست شما را حکم الهی در اتباع و اقتدای بیکو در افعال آنحضرت صلی الله علیه وسلم **باب الجمع بين**
السورتين في الركعة الواحدة در حکم جمع میان دو سوره در یک رکعت والقراءة بالخواتيم و در حکم خواندن آخرهای سورها و بسورة
قبل سورة و باول سورة و حکم خواندن بسوره پیش از سوره یعنی خواندن سوره که مقدم است در ترتیب مصحف عثمانی پیش از آنکه سوره خوانده شد
که متاخر است در یک رکعت یا در دو رکعت و حکم خواندن باوائل سوره ویس ويذكر عن عبد الله بن السائب و ذکر کرده می‌شود از عبد الله بن سائب
چنانکه مسلم موصول آورده قرأ النبي صلى الله عليه وسلم المؤمنون في الصبح حتى اذا جاء ذكر موسى وهارون او ذكر عيسى
اخذته سعلة فركع خواند پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی سوره قد افلح المؤمنون را در نماز صبح تا وقتیکه آمد ذکر موسی و هارون در قول تعالی
ثم ارسلنا موسى واخاه هارون یا ذکر عیسی در قول تعالی وجعلنا ابن مريم وامه آية گرفت آنحضرت را سرفه پس رکوع کرد و ذکر بعد از آیت رسید وقرأ عمر في
الركعة الاولى بمائة وعشرين آية من البقرة وفي الثانية بسورة من المثاني و خواند عمر بن خطاب در رکعت اول بصد و بیست آیت
از اوائل سوره بقره و در رکعت دوم سوره دیگر از قرآن از مثانی یعنی آن سوره که کمتر از صد آیت دارد آن را مثانی میگویند از جهت اقران آیتهای
خصوص فاتحه را نیز مثانی گویند از آنکه دو بار تمام نازل شد یا در هر بار خوانده میشود در نماز وقرأ الاحنف بالكهف في الاولى
وفي الثانية بيوسف او يونس خواند احنف بسوره کهف در رکعت اول و در ثانی بسوره یوسف یا یونس شک از راوی است وذكر انه صلى مع
عمر الصبح بهما و ذکر کرده احنف که خواندن با عمر بن خطاب نماز صبح را بدین دو سوره کهف و یوسف یا یونس یعنی بهمانات که در دو رکعت تقدیم و تاخیر
خواند وقرأ ابن مسعود باربعين آية من الانفال و خواند ابن مسعود چهل آیت از اول سوره انفال تا رسید بقول تعالی
چهل آیت است وفي الثانية بسورة من المفصل و در رکعت ثانیه بسوره از مفصل که از سوره ق تا آخر قرآن است وقال قتادة فيمن
يقرأ بسورة واحدة في ركعتين او يردد سورة واحدة في الركعتين كل كتاب الله عز وجل و گفت قتاده در کسی که
میخواند یک سوره را در دو رکعت یا مکرر میکند یک سوره را هر دو رکعت یعنی در هر یک سوره خواند همه این قرائتها کتاب خداست
جمیع مطالب ترجمه است وقال عبيد الله عن ثابت عن انس كان رجل من الانصار يؤمهم في مسجد قباء گفت عبید الله
روی از انس بود مردی از انصار که امامت میکرد قوم انصار را در مسجد قبا نام او کلثوم بن هدم است بکسر ها و سکون دال فكان كلما افتتح سورة
يقرأ بها لهم في الصلوة مما يقرأ به پس بود هر گاه افتتاح کردی سوره را که میخواند آن سوره را بر قوم در نماز از آنچه خوانده میشود
بآن از روی جهر افتتح بقل هو الله احد حتى يفرغ منها ثم يقرأ سورة اخرى معها آغاز میکرد بسوره اخلاص تا آنکه فارغ میشد از سوره اخلاص
پس میخواند بسوره دیگر با آن یعنی فاتحه اول سوره اخلاص را خوانده سوره دیگر میخواند وكان يصنع ذلك في كل ركعة و بود آن مرد که
میکرد این امر در هر رکعت نماز فكلمه اصحابه فقالوا انك تفتتح بهذه السورة ثم لا ترى انها تجزئك حتى تقرأ باخرى پس سخن کردند

شيخ الاسلام | كتاب الوضوء

بجتنه پس آدم بآنحضرت رانقت عند عقبه حتی
فرو پس ایستاده ماندم بسبب بار شریعت نزد پاشنه
وی تا آنکه فارغ شد از بول و دور نشد بسبب دور رفتن آنکه عادت
بود شاید بجهت آنکه مشغول بود در آن وقت بمصالح مسلمین
و دراز شد مجلس تا آنکه احتیاج بول گردید و فرصت دور رفتن نیافت
باب البول عند سباطة قوم ذکر بول نزد خاکروبه
قومی **حدثنا** محمد بن عرعرة قال حدثنا شعبة
عن منصور عن ابي وائل قال كان ابو موسى
الاشعري يشدد في البول بود ابو موسی اشعری که
سخت میگرفت در احتیاط و احتراز از بول تا آنکه بول میکرد
در شیشه بخوف رسیدن رشاش آن ويقول ان بني اسرائيل
كان اذا اصاب ثوب احدهم قرضه و میگفت
ابو موسی بتحقیق قوم بنی اسرائیل بود شان آنکه چون
میرسید بول جامه یکی از ایشان را بریدی آن را و در روایت مسلم جلد
احدهم و در روایت ابی داود جسد احدهم یعنی پوست بدن
یکی از ایشان فقال حذيفة ليته امسك پس گفت
حذیفه کاش ابو موسی باز ماند از این تشدید که آن خلاف
سنت است اتى رسول الله صلى الله عليه
وسلم سباطة قوم فبال قائما خاکروبه قومی را پس بول
کرد ایستاده و تکلف نکرد در احتیاط بقصد تا بول رشیشه
چه رسد و تنجیه حدیث حجت است امام ابو حنیفه و مالک را در
عفو بودن رشاشه بول مانند اطراف سوزن اگرچه قلیل
نجس است و نارد گفتی شوکانی ابن حبان بر سبیل احتمال
گفته که مقام شریف از سباطه بلند بود با آنکه سباطه نرم بود
ما مون از تبکیه چیزی از بول بسوی آنحضرت برگرد و تقریر که
استدلال حذیفه که از کبار صحابه است بتخفیف تشدید
بانچه مشابه کرده از صورت واقع رفع میکند آنرا و در حدیث
لا يستبرئ من البول گذشت محمول بر بی باکی و عدم اعتنا
از رسیدن بول که منتج تلوث بزیادت از قدر معفو است
رشاشه قلیل معتبر نیست تحرز از آن نزد شافعی واجب
غسل و بروایتی از ابی یوسف اگر چیزی افتاده که دیده
میشود ما تراوی از آن لازم است غسل اگر زیاده از قدر درهم باشد
کذا فی الکافی **باب** غسل الدم **بشتن خون** حیض مجموع گر
شستن خون **حدثنا** محمد بن المثنى قال
حدثنا يحيى بن سعيد القطان عن هشام قال
حدثتني فاطمة زوجه هشام بنت منذر بن زبير عن
اسماء بنت ابي بكر الصديق رضي الله عنهما مر بی زنان
قالت جاءت امرأة الى النبي گفت

[illegible] سورۂ اخلاص [illegible] سورہ [illegible]

[illegible] فقال ما انا بتارکها ان احببتم ان اؤمکم بذلك فعلت [illegible]

[illegible] پس گفت آنحضرت [illegible] سورۂ اخلاص [illegible] امامت [illegible]

[illegible] انه من افضلهم وکرهوا ان يؤمهم غيره [illegible]

[illegible] فلما اتاهم النبي صلى الله عليه وسلم اخبروه الخبر [illegible]

[illegible] فقال يا فلان ما يمنعك ان تفعل ما يامرك به اصحابك [illegible]

وما يحملك على لزوم هذه السورة في كل ركعة [illegible] فقال اني احبها قال حبك اياها [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عمرو بن [مرة]

[illegible] سمعت ابا وائل قال جاء رجل الى ابن مسعود فقال قرأت المفصل الليلة في ركعة [illegible]

[illegible] فقال هذا كهذ الشعر [illegible]

[illegible] النظائر التي كان رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible] عشرين سورة من المفصل سورتين في كل ركعة [illegible]

[illegible] سورۂ الرحمن والنجم [illegible] واقتربت والحاقة [illegible] والطور والذاريات [illegible] والواقعة [illegible]

[illegible] المطففين وعبس [illegible] هل اتى ولا اقسم [illegible] والمرسلات [illegible] الدخان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **باب** يقرأ في الاخريين بفاتحة الكتاب [illegible]

حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا همام عن يحيى عن عبد الله بن ابي قتادة عن ابيه ان

النبي صلى الله عليه وسلم كان يقرأ في الاوليين بام الكتاب وسورتين وفي الركعتين الاخريين بام الكتاب

[illegible] ويسمعنا الآية ويطول في الركعة

الاولى ما لا يطيل في الركعة الثانية وهكذا [illegible]

في العصر وهكذا في الصبح [illegible] **باب**

من خافت القراءة في الظهر والعصر [illegible] **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا جرير

عن الاعمش عن عمارة بن عمير عن ابي معمر قال قلت لخباب اكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ في الظهر والعصر قال نعم

[illegible] قلنا من اين علمت قال باضطراب لحيته

[illegible] **باب** اذا اسمع الامام الآية [illegible] **حدثنا** محمد بن يوسف

فيض الاسلام | كتاب الوضوء

[illegible — marginal commentary columns]

قال حدثنا الاوزاعي حدثني يحيى بن ابي كثير عن عبد الله بن ابي قتادة عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقرأ بام الكتاب وسورة معها في الركعتين الاوليين من صلوة الظهر وصلوة العصر [illegible] ويسمعنا الآية احيانا وكان يطول في الركعة الاولى [illegible]

باب يطول في الركعة الاولى

[illegible] حدثنا ابو نعيم قال حدثنا هشام عن يحيى بن ابي كثير عن عبد الله بن ابي قتادة عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يطول في الركعة الاولى من صلوة الظهر والعصر ويقصر في الثانية ويفعل ذلك في صلوة الصبح [illegible]

باب جهر الامام والناس بالتامين

[illegible] وقال عطاء آمين دعاء [illegible] امن ابن الزبير ومن وراءه حتى ان للمسجد للجة [illegible] وكان ابو هريرة ينادي الامام لا تفتني بآمين [illegible] وقال نافع كان ابن عمر لا يدعه ويحضهم وسمعت منه في ذلك خيرا [illegible]

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب وابي سلمة بن عبد الرحمن انهما اخبراه عن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا امن الامام فامنوا فانه من وافق تامينه تامين الملائكة غفر له ما تقدم من ذنبه [illegible] وقال ابن شهاب وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول آمين [illegible]

باب فضل التامين

[illegible] حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا قال احدكم آمين وقالت الملائكة في السماء آمين فوافقت احدهما الاخرى غفر له ما تقدم من ذنبه [illegible]

باب جهر الماموم بالتامين

حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن سمي مولى ابي بكر عن ابي صالح عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا قال الامام غير المغضوب عليهم ولا الضالين فقولوا آمين فانه من وافق قوله قول الملائكة غفر له ما تقدم من ذنبه [illegible]

كتاب الوضوء

[illegible] حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله [illegible] عن عائشة رضي الله عنها قالت كنت اغسل الجنابة من ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم فيخرج الى الصلوة وان بقع الماء في ثوبه [illegible] حدثنا قتيبة [illegible] عن سليمان بن يسار قال سمعت عائشة [illegible] حدثنا مسدد قال حدثنا عبد الواحد [illegible] عن عمرو بن ميمون عن سليمان بن يسار قال سألت عائشة عن المني يصيب الثوب [illegible] كنت اغسله من ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible]

مذهب امام ابی حنیفه برین آنست که مقتدی و امام اسرار کنند بآمین و بآمین رفتن از همه کوفیان و غیر روایت از امام مالک گوید آمین دعاست و وظیفه مقتدی است اسرار

الله تعالی اعلم و باقی تقریر حلو حنفیه در سر روایتی که آن از آن حضرت بجهر واقع شده از جهت تعلیم بود **تابعه محمد بن عمرو عن ابی سلمة عن ابی هریرة عن**

النبی صلی الله علیه وسلم ونعیم المجمر عن ابی هریرة متابعت کرده سمی را محمد بن عمرو و نعیم مجمر از ابی هریره **باب اذا رکع دون الصف**

وقتی که رکوع کند مقتدی پیش از آنکه بصف مقتدیان برسد **حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا همام عن الاعلم وهو زیاد عن الحسن**

عن ابی بکرة انه انتهی الی النبی صلی الله علیه وسلم وهو راکع فرکع قبل ان یصل الی الصف مرویست از ابی بکره که

رسید ابی بکره بسوی پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی و درود سلامتی کنان حضرت راکع بود پس رکوع کرد ابی بکره پیش از آنکه برسد تا صف **فذکر ذلک للنبی صلی الله علیه**

پس گفته شد این را او مر آن حضرت را در روایت طبرانی چون آنحضرت از نماز برگشت فرمود کدام یک از شما آمد در صف در حالت رکوع گفت ابی بکره من بودم یا رسول الله

وسلم فقال زادک الله حرصا ولا تعد پس فرمود زیاده کناد خدا حرص ترا بر دریافت عبادت و مکن این [illegible]

[illegible] **باب اتمام التکبیر فی**

الرکوع دربیان تمام کردن تکبیر در رکوع چنانکه بعضی حروف الله اکبر در رکوع تمام شود **قاله ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم وفیه**

مالک بن الحویرث گفته است این اتمام را ابن عباس از پیغمبر خدا و در این باب حدیث مالک بن حویرث است [illegible] **حدثنا**

اسحق الواسطی قال اخبرنا خالد عن الجریری عن ابی العلاء عن مطرف عن عمران بن حصین قال صلی مع علی بالبصرة

فقال ذکرنا هذا الرجل صلوٰة کنا نصلیها مع رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عمران بن حصین نماز گزارد با علی بن

ابی طالب رضی الله عنه در بصره پس گفت یاد داد ما را این مرد یعنی علی بن ابی طالب نمازی را که بودیم که میگزاردیم آنرا با پیغمبر خدا **فذکر انه کان یکبر کلما رفع**

وکلما وضع پس ذکر کرد که علی ابن ابی طالب تکبیر میگفت هرگاه برداشت سر و فرو نهاد تا آنکه گفت [illegible] تکبیر [illegible]

[illegible] و بسبب انتقالات تکبیر میگفت [illegible] در رکوع [illegible] سمع الله لمن حمده [illegible]

[illegible] قول عمران که گفت یاد داد ما را [illegible] تکبیرات [illegible]

[illegible] نقل کرده [illegible] عثمان بن عفان بود رضی الله عنه [illegible]

[illegible] بعد از وی معاویه ترک کرد و بعد از وی زیاد ترک کرد [illegible] **حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا**

مالک عن ابن شهاب عن ابی سلمة عن ابی هریرة انه کان یصلی بهم فیکبر کلما خفض ورفع بود ابو هریره که نماز میگزارد مردم پس تکبیر میگفت هرگاه

[illegible] **فاذا انصرف قال انی لاشبهکم صلوٰة برسول الله صلی الله علیه وسلم** وقتی که برگشت از نماز گفت تحقیق

من شبیه ترین شما ام در روی نماز به پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی **باب اتمام التکبیر فی السجود** تمام کردن تکبیر در سجود **حدثنا ابو النعمان**

قال حدثنا حماد عن غیلان بن جریر عن مطرف بن عبد الله قال صلیت خلف علی بن ابی طالب انا وعمران بن حصین فکان

اذا سجد کبر واذا رفع رأسه کبر واذا نهض من الرکعتین کبر گفت مطرف نماز گزاردم پس علی بن

ابی طالب رضی الله عنه من و عمران بن حصین پس بود علی وقتی که سجده کردی تکبیر گفتی و وقتی که برداشتی سر از سجده تکبیر گفتی و وقتی که برخاستی از دو رکعت

تکبیر گفتی [illegible] در این روایت ذکر نکرد [illegible] **فلما قضی الصلوٰة اخذ بیدی عمران بن حصین فقال قد ذکرنی هذا**

صلوٰة محمد صلی الله علیه وسلم او قال لقد صلی بنا صلوٰة محمد صلی الله علیه وسلم پس وقتی که تمام کرد علی نماز را گرفت

عمران دست مرا پس گفت یاد داد مرا این مرد نماز محمد را یا گفت تحقیق گزارد با ما نماز محمد صلی الله علیه وسلم شک کرده است مطرف یا غیر او از راویان [illegible]

[illegible] ظاهر است که تکبیر در سجده [illegible] خلاف ظاهر است **حدثنا عمرو بن عون قال حدثنا**

شیخ الاسلام | كتاب الوضوء

منی طاهر است گویند منی که اصل و ماده پیدایش دوستان خدا است [illegible] حدیث غسل را بر استحباب برای نظافت [illegible] دارقطنی و طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما آورده اند که گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم از منی که میرسد جامه را [illegible] گفت آن بمنزله آب بینی و آب حلق است کفایت میکند آنکه پاک کنی آنرا بخرقه یا بخس [illegible] غسل [illegible] حدیث [illegible] جواب سوال از حکم منی [illegible] وجوب است [illegible] شدت ابتلا [illegible]

[illegible]

هشيم عن أبي بشر عن عكرمة قال رأيت رجلا عند المقام يكبر في كل خفض ورفع وإذا قام وإذا وضع گفت عكرمه ديدم

مردى را نزديك مقام ابراهيم ... كه تكبير ميگفت در هر خفض ... [illegible]

... فأخبرت ابن عباس فقال أوليس تلك صلاة النبي

صلى الله عليه وسلم لا أم لك ... [illegible]

... [illegible] باب التكبير إذا قام من السجود ... حدثنا

موسى بن إسماعيل قال حدثنا همام عن قتادة عن عكرمة قال صليت خلف شيخ بمكة فكبر ثنتين وعشرين تكبيرة گفت عكرمه

... [illegible]

فقلت لابن عباس إنه أحمق ... [illegible] فقال ثكلتك أمك سنة أبي القاسم

... صلى الله عليه وسلم ... [illegible]

... وقال موسى حدثنا أبان قال حدثنا قتادة قال حدثنا عكرمة گفت ...

... [illegible]

... [illegible]

... حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال أخبرني أبو بكر بن

عبد الرحمن بن الحارث أنه سمع أبا هريرة يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا قام إلى الصلاة يكبر حين يقوم

... [illegible] ثم يكبر حين يركع ...

ثم يقول سمع الله لمن حمده حين يرفع صلبه من الركعة ... [illegible]

ثم يقول وهو قائم ربنا لك الحمد ... قال عبد الله بن صالح عن الليث ولك الحمد ...

... ثم يكبر حين يهوي ... ثم يكبر حين يرفع رأسه ...

ثم يكبر حين يسجد ... ثم يكبر حين يرفع رأسه ... [illegible]

ثم يفعل ذلك في الصلاة كلها حتى يقضيها ... ويكبر حين يقوم من الثنتين بعد الجلوس

... [illegible] باب وضع الأكف على الركب في الركوع ...

... وقال أبو حميد في أصحابه أمكن النبي صلى الله عليه وسلم يديه من ركبتيه ...

... [illegible] حدثنا أبو الوليد قال حدثنا

شعبة عن أبي يعفور قال سمعت مصعب بن سعد يقول صليت إلى جنب أبي فطبقت بين كفي ثم وضعتهما بين فخذي

... [illegible] فنهاني أبي وقال كنا نفعله

فنهينا عنه وأمرنا أن نضع أيدينا على الركب ... [illegible]

... [illegible] باب إذا لم يتم الركوع ...

... حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن سليمان قال سمعت زيد بن وهب قال رأى حذيفة

رجلا لا يتم الركوع والسجود فقال ما صليت ... [illegible]

شيخ الاسلام | كتاب الوضوء

... [illegible]

و ما ت علی غیر الفطرة التی فطر الله محمدا صلی الله علیه وسلم علیها واگر بمیری بمیری بر غیر دین که پیدا کرده است خدا پیغمبر را بر آن فطرت مراد آنست که این سستی سبب گذشتن ارکان دین اگر بوقت شود قریب انکار میکشد از دین می بر آرد **باب** استواء الظهر فی الرکوع راست هموار کردن پشت در حال رکوع یعنی آنکه سر جانب ترقی یا تحت مائل باشد از سنت است **وقال ابو حمید فی اصحابه رکع النبی صلی الله علیه وسلم ثم هصر ظهره** و گفت ابو حمید در جمعی یاران پیغمبر رکوع کرد آنحضرت پس خم ساخت پشت را ... **باب حد اتمام الرکوع والاعتدال فیه والاطمانینة** در بیان نهایت تمام کردن رکوع و اعتدال در رکوع و طمانینت و آرام گرفتن در آن ... **حدثنا بدل**

بن المحبر قال حدثنا شعبة قال اخبرنی الحکم عن ابن ابی لیلی عن البراء بن عازب قال کان رکوع النبی صلی الله علیه وسلم وسجوده وبین السجدتین واذا رفع رأسه من الرکوع ما خلا القیام والقعود قریبا من السواء گفت براء بن عازب بود رکوع پیغمبر خدا و سجود او و درمیان دو سجده و وقتی که بر داشتی سر خود را از رکوع سوای قیام قرأت و قعود تشهد نزدیک از برابری یعنی آنحضرت ... رکوع ... **باب امر النبی صلی الله علیه وسلم الذی لا یتم رکوعه بالاعادة** ... **حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن عبید الله قال حدثنی سعید المقبری عن ابیه عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل المسجد فدخل رجل فصلی ثم جاء فسلم علی النبی صلی الله علیه وسلم فرد علیه النبی صلی الله علیه وسلم السلام فقال ارجع فصل فانک لم تصل فصلی ثم جاء فسلم علی النبی صلی الله علیه وسلم فقال ارجع فصل فانک لم تصل ثلثا** ... **فقال والذی بعثک بالحق ما احسن غیره فعلمنی** ... **فقال اذا قمت الی الصلوة فکبر ثم اقرأ ما تیسر معک من القرآن** ... **ثم ارکع حتی تطمئن راکعا ثم ارفع حتی تعتدل قائما** ... **ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا** ... **ثم ارفع حتی تطمئن جالسا** ... **ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا** ... **ثم افعل ذلک فی صلوتک کلها** ...

باب الدعاء فی الرکوع در ذکر دعائی که خوانده است در حال رکوع **حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن منصور عن ابی الضحی عن مسروق عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول فی رکوعه وسجوده سبحانک اللهم ربنا وبحمدک اللهم اغفر لی** گفت عائشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بر زبان میگفت در حال رکوع و سجود خود این کلمه ... پاکی است ترا ... بار الهی پروردگار ما ... ترا ... بیامرز مرا ...

باب ما يقول الامام ومن خلفه اذا رفع راسه من الركوع

حدثنا آدم قال حدثنا ابن ابي ذئب عن سعيد المقبري عن ابي هريرة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا قال سمع الله لمن حمده قال اللهم ربنا ولك الحمد وكان النبي صلى الله عليه وسلم اذا ركع واذا رفع راسه يكبر واذا قام من السجدتين قال الله اكبر

باب فضل اللهم ربنا لك الحمد

حدثنا عبد الله بن يوسف اخبرنا مالك عن سمي عن ابي صالح عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا قال الامام سمع الله لمن حمده فقولوا اللهم ربنا لك الحمد فانه من وافق قوله قول الملائكة غفر له ما تقدم من ذنبه

باب القنوت

حدثنا معاذ بن فضالة قال حدثنا هشام عن يحيى عن ابي سلمة عن ابي هريرة قال لاقربن صلوة النبي صلى الله عليه وسلم فكان ابو هريرة يقنت في الركعة الاخرة من صلوة الظهر وصلوة العشاء وصلوة الصبح بعد ما يقول سمع الله لمن حمده فيدعو للمؤمنين ويلعن الكفار

حدثنا عبد الله بن ابي الاسود قال حدثنا اسمعيل عن خالد الحذاء عن ابي قلابة عن انس قال كان القنوت في المغرب والفجر

حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن نعيم بن عبد الله المجمر عن علي بن يحيى بن خلاد الزرقي عن ابيه عن رفاعة بن رافع الزرقي قال كنا نصلي وراء النبي صلى الله عليه وسلم فلما رفع راسه من الركعة قال سمع الله لمن حمده قال رجل وراءه ربنا ولك الحمد حمدا كثيرا طيبا مباركا فيه فلما انصرف قال من المتكلم قال انا قال رأيت بضعة وثلثين ملكا يبتدرونها ايهم يكتبها اول

باب الطمانينة حين يرفع راسه من الركوع وقال ابو حميد رفع النبي صلى الله عليه وسلم واستوى حتى يعود كل فقار مكانه

کتاب الوضوء | شیخ الاسلام

باب لقی تصاص بن ربا القائی یا کہا یستسقون فلا

وفاصل آن ميع نقره و نقره بسكون تاء و فتح آن در بعضى روايات استوى جالسا واقع شده و مراد از رفع رفع از سجده خواهد بود برين تقدير معلوم ميشود و جلسه بعضى احاديث كه زوركرده است تا ميان قول ميكنند چنانكه معلوم شد حدثنا

ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن ثابت قال كان انس بن مالك ينعت لنا صلوة النبى گفت ثابت بود انس بن مالك صفت

ميكرد براى ما نماز پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فكان يصلى فاذا رفع راسه من الركوع قام حتى نقول قد نسى يعنى وكه نماز ميكرد

وقتيكه برداشت سر از ركوع استادى تا آنكه ميگفتيم كه تحقيق فراموش كرد سجده را حدثنا ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن الحكم

عن ابن ابى ليلى عن البراء قال كان ركوع النبى گفت براء بن عازب بود ركوع پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم وسجوده وسجده كردن او واذا

رفع راسه من الركوع وقتيكه برداشتى سر از ركوع وبين السجدتين قريبا من السواء و زمان ميان دو سجده نزديك از برابرى يعنى در ين چهار

حال تطويل ميكرد آن حضرت يكسان حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن ابى قلابة قال كان مالك بن

الحويرث يرينا كيف كان صلوة النبى صلى الله عليه وسلم گفت ابو قلابه بود مالك كه مى نمايد با ما چگونه بود نماز پيغمبر خدا

نماز خود بر ما و ذلك فى غير وقت الصلوة و اين نمودن و تعليم كردن در غير وقت نماز بود فقام فامكن القيام پس استاد و در

تمام كرد قيام را ثم ركع فامكن الركوع پس ركوع كرد و تمام كرد ركوع را ثم رفع راسه فانصب هنية پس برداشت سر خود را

پس ايستاد زمانى اندك يعنى در بعضى روايات انصب است يعنى ايستاد گى كرد و اين معنى ظاهر تر است و در بعضى انصت از انصات يعنى

خموشى قال فصلى صلوة شيخنا هذا ابى بريد گفت پس نماز كرد با ما نماز شيخ ما اين ابو بريد يعنى با موحده و فتح آن و سكون تحتانيه

و كسر آن بريد بياى تحتانيه و زاى مكسوره و سكون ياى تحتانيه و كان ابو بريد اذا رفع راسه من السجدة الاخرة استوى قاعدا ثم نهض و بود ابو بريد كه

هرگاه بر ميداشت سر از سجده دوم راست مى نشست بعده برخاستى و اين اشارت بجلسه استراحت ميكند پس ايستاد باب يهوى بالتكبير حين يسجد

يعنى فرود مى آيد با تكبير گفتن هنگامى كه سجده ميكرد وقال نافع كان ابن عمر يضع يديه قبل ركبتيه و گفت نافع بود ابن عمر كه مى نهاد دو كف دست را بر زمين پيش

از دو زانو نيست مذهب مالك و ائمه ثلثه گويند زانو را پيش از دست نهند و تمسك ايشان است بروايت نبى صلى الله عليه وسلم اذا سجد وضع ركبتيه قبل يديه يعنى

هرگاه سجده ميكرد مى نهاد زانو را پيش از دست روايت كرده اند اصحاب سنن از وائل بن حجر و ترمذى گفته حديث حسن است و خطابى گويد اين حديث ثابت تر است از حديث تقديم دست

بر زانو و حق است كه اين حسن است و صورت ترجيح ديگر آنكه ترجيح بالقياس هم ميكنند و درين حديث بعضى تكلم كرده اند و ضعيف حدثنا ابو اليمان قال حدثنا

شعيب عن الزهرى قال اخبرنى ابو بكر بن عبد الرحمان بن الحارث بن هشام و ابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هريرة كان يكبر

فى كل صلوة من المكتوبة و غيرها فى رمضان و غيره بود ابو هريره كه تكبير ميگفت در هر نماز فرض و غير فرض در رمضان و غير رمضان فيكبر حين يقوم ثم

يكبر حين يركع ثم يقول سمع الله لمن حمده ثم يقول ربنا لك الحمد قبل ان يسجد يعنى تكبير ميگفت هنگامى كه مى ايستاد پس تكبير ميگفت هنگامى كه

ركوع ميكرد و پس ميگفت اين كلمات را پيش از آنكه سجده كند ثم يقول الله اكبر حين يهوى ساجدا پس ميگفت الله اكبر هنگامى كه فرود مى آمد براى سجده

ثم يكبر حين يرفع راسه من السجود ثم يكبر حين يسجد ثم يكبر حين يرفع راسه من السجود پس تكبير ميگفت هنگامى كه بر ميداشت سر از سجده ثم يكبر حين

يقوم من الجلوس فى الاثنتين پس تكبير ميگفت هنگامى كه مى ايستاد از نشستن در دو ركعت يعنى بعد تشهد و يفعل ذلك فى كل

ركعة حتى يفرغ من الصلوة و ميكرد اين مذكور را يعنى تكبيرات در هر ركعت تا آنكه فارغ مى شد از نماز ثم يقول حين ينصرف والذى نفسى

بيده انى لاقربكم شبها بصلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم پس ميگفت ابو هريره هنگامى كه بر ميگشت از نماز سوگند

بكسيكه نفس من بدست قدرت اوست تحقيق من نزديكترين شمايم از روى شباهت بنماز پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ان كانت هذه لصلوته

حتى فارق الدنيا تحقيق هست اين نماز هر آئينه نماز آن حضرت هنگامى كه گذاشت دنيا را اختيار كرد عقبى را قالا وقال ابو هريرة

تغير مقدار نجاست باتفاق پليد گردد و قال حماد لا باس

بريش الميتة و گفت حماد بن ابى سليمان شيخ ابى حنيفه باكى

نيست بر ريش حيوان مرده كه در آب و نحو آن افتد چه ما سقط ازان

و نرق نيست در حيوان اكول و غير آن و قال الزهرى

فى عظام الموتى نحو الفيل و غيره و گفت زهرى در

استخوانهاى حيوانات مرده مانند فيل و جز آن از آنكه خورده

نمى شوند ادركت ناسا من سلف العلماء يمتشطون

بها و يدهنون فيها لا يرون به باسا يافتم مردم

بسيارى را از علماى پيشين كه شانه مى ساختند از آن استخوانها

و روغن ميكردند در آن و باكى نمى ديدند بدان باكى و اين

دليل طهارت است نزد ايشان و نسبت نجاست عظم و نيز

و طهارت آنها مبنى است بر ثبوت حيات و عدم آن ابن نهار

ليس اين مردو ظاهر اند نزد ابو حنيفه زيرا چه حيات نيست

و دران بدليل عدم تالم بريدن آن و چون حيات نيست موت

حلول نخواهد كرد زيرا چه موت زوال حيات است و نجس اند

نزد مالك و شافعى ليكن نزد مالك نظر بدليل فنا است و مكروه است

خبر اكول عظام ميته و نزد نووى رحمه و شافعى نزكوة عمل ميكند

در و ر تدابير و قال ابن سيرين و ابراهيم لا باس بتجارة

العاج و گفت محمد بن سيرين و ابراهيم نخعى باكى نيست تجارت و

فروخت عاج پس ظاهر شد كه عاج نجس نيست و

تحقيق جوهرى گفته استخوان فيل است و مشهور هم

دندان فيل است و انكار كرده اند بعضى اين كتاب كرده و ش قم

دندان فيل را عاج و بعضى گويند استخوان پشت سنگ پشت

حدثنا اسمعيل بن ابى اويس قال حدثنى مالك

عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن

عتبة عن ابن عباس عن ميمونة ان رسول الله

تحقيق پيغمبر خدا صلى الله عليه و آله وسلم سئل عن

فارة سقطت فى سمن پرسيده شد از موش كه بر روى روغن افتاد

ميرد و فقال القوها و ما حولها وكلوا سمنكم

پس فرمود بيندازيد آن موش را و آنچه گرداگرد است

و بخوريد روغن باقى خود را مراد روغن منجمد است

... متفق عليه ...

مروايت بعض ... صحيح است

سنن ابى داود و نسائى ... مالك

و ليكن اين تقييد كه ...

از حول بيرون ... سائل باشد از

روغن ... حكم ... مشهور تمام

اسماء الرجال

[illegible]

وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم حين يرفع رأسه يقول سمع الله لمن حمده ربنا ولك الحمد

[illegible]

رجال [illegible] يسميهم بأسمائهم اللهم أنج الوليد بن الوليد وسلمة

بن هشام وعياش بن أبي ربيعة [illegible]

[illegible] والمستضعفين من المؤمنين

[illegible] اللهم اشدد وطأتك على مضر واجعلها عليهم سنين كسني يوسف

[illegible]

[illegible] وأهل المشرق يومئذ من مضر مخالفون له

[illegible] حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان غير مرة عن الزهري

[illegible] قال سمعت أنس بن مالك يقول سقط رسول الله صلى الله عليه وسلم

عن فرس وربما قال سفيان من فرس [illegible]

[illegible] فجحش شقه الأيمن [illegible] فدخلنا عليه نعوده

[illegible] فحضرت الصلاة فصلى بنا قاعدا وقعدنا [illegible]

[illegible] وقال سفيان مرة صلينا قعودا [illegible]

فلما قضى الصلاة قال إنما جعل الإمام ليؤتم به [illegible]

وإذا كبر فكبروا وإذا ركع فاركعوا [illegible] وإذا رفع فارفعوا [illegible]

[illegible] وإذا قال سمع الله لمن حمده فقولوا ربنا ولك الحمد وإذا سجد فاسجدوا [illegible]

[illegible] قال سفيان كذا جاء به معمر [illegible]

[illegible] قلت نعم [illegible]

[illegible] قال لقد حفظ [illegible]

قال الزهري ولك الحمد [illegible] حفظت

من شقه الأيمن [illegible] فلما خرجنا من عند الزهري قال ابن جريج وأنا عنده

فجحش ساقه الأيمن [illegible]

[illegible]

[illegible] حدثنا أبو اليمان قال أخبرنا شعيب عن الزهري قال أخبرني سعيد بن المسيب وعطاء بن

يزيد الليثي أن أبا هريرة أخبرهما أن الناس قالوا يا رسول الله هل نرى ربنا يوم القيامة

[illegible] قال هل تمارون في القمر ليلة البدر ليس دونه

سحاب قالوا لا يا رسول الله [illegible]

[illegible] قال فهل تمارون في الشمس ليس دونها سحاب قالوا لا [illegible]

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

[illegible]

تواواري تقشبني كالدخانكو تديده كذلك قرموديس تحقيق شماتي يقيد خدا انجنين يحشر الناس يوم القيامة فيقول
من كان يعبد شيأ فليتبعه بالجمع مى شوند مردم در روز قيامت پس ميگويد خدا كسى كه بود عبادت ميكرد چيزى را پس پى او برود فمنهم
من يتبع الشمس ومنهم من يتبع القمر ومنهم من يتبع الطواغيت پس بعضى از ايشان پى آفتاب ميروند وبعضى پى ماه وبعضى پى
بتان وشياطين وتبقى هذه الامة فيها منافقوها وباقى مى ماند اين امت مرحومه محمديه بجائى كه در ميان ايشان منافقان اين امت هم
چون منافقان در دنيا پوشيده بودند در ميان مسلمانان در آخرت نيز در ميان ايشان پيدا آيند تا آنكه منتفع گردند به سوا تا آنكه زده بيشود ميان
ايشان تا آنكه گرد آورد سته دو حجاب وعذاب ميگو فيأتيهم الله تبارك وتعالى پس مى آيد ايشان را خداى بزرگ و برتر
انا ربكم پس ميگويد خدا من پروردگار شما ام منها منكر بيشوند وبناه ميجويند بخدا ازين ظاهر آنكه نبى يابند بصفاتى كه از انبيا دريافته بودند اعتقاد
كرده بودند فيقولون هذا مكاننا پس ميگويند اين جاى ما است ميرويم ازينجا حتى ياتينا ربنا تا آنكه بيايد مارا پروردگار ما
فاذا جاء ربنا عرفناه پس وقتى كه مى آيد پروردگار ما بشناسيم او را بدستورى كه استقاد كرده ايم وتيز گويند كه در آخرت هم علوم ضرورى خواهد
فيأتيهم الله فيقول انا ربكم فيقولون انت ربنا پس مى آيد ايشان را خدا و ظاهر مى شود بصفات معروفه در ين وقت
منافقان از مومنان ممتاز وجدا مى شوند گفته اند تا آنكه اول قول منافقان باشد و ثانى قول مومنان وبعضى گفته اند كه در صورت اول فرشته مى آيد مراد
ملك است حذف كرده اند مضاف ومضاف اليه اسم مضاف ساخته اند قاضى عياض ترجيح كرده اين احتمال را وبعضى رد آن كرده كه فرشته معصوم
است انا ربكم چون تواند گفت كه موجب كفر است انتهى عجب است از صاحب اين رد كه بر خدا تجويز كذب كرده كه بر خلاف واقع انا ربكم ميگويد بگان آنكه گريز قائل
در صورت هم خدا است ليكن تجلى شده است و غير صورت معتقد مسلمانان والله اعلم فيدعوهم ويضرب الصراط بين ظهرانى جهنم
پس ميخواند خدا ايشان را وزده مى شود صراط در ميان دوزخ ظهرانى بفتح معجمه وسكون ها و فتح نون تثنيه ظهر است كه الف ونون براى مبالغه زياده كرده
اند مراد وسط جهنم است فأكون اول من يجيز من الرسل بامته پس ميباشم من نخستين كسى از پيغمبران كه بگذرد واگذراند با امت خود
ولا يتكلم يومئذ احد الا الرسل وسخن نميكنند درين روز هيچ كسى مگر پيغمبران مراد سخن شفاعت است زيرا كه پيش از فتح باب شفاعت نزد او
ديگر اوليا ومقربان را نيز شفاعتى در حق عاصيان ومتوسلان خود خواهد بود تخصيص كرده اند بعضى كه مراد وقت عبور از صراط است وكلام الرسل
يومئذ اللهم سلم سلم وسخن پيغمبران درين روز اين است كه خداوندا سلامت دار سلامت دار از شفقت بر خلق خدا وفى جهنم
كلاليب مثل شوك السعدان ودر دوزخ قلابها است مانند خار درخت سعدان كلاليب جمع كلوب است بفتح كاف وضم لام مشدد ودوان
مانند قلاب است كه بدان گوشت بريان كنند در صحاح گفته كه بمعنى آن است وسعدان بفتح سين مهمله وسكون عين گياهى است كه از هر جانب خار دارد مانند
حسك هل رأيتم شوك السعدان قالوا نعم آيا ديده ايد خار سعدان را گفتند آرى قال فانها مثل شوك السعدان
پس مى فرمود كلاليب مانند خار سعدان است غير انه لا يعلم قدر عظمها الا الله جز آنكه نميداند كسى مقدار كلانى آنرا مگر خدا
تخطف الناس باعمالهم مى ربايد مردم را بسبب بدى عملهاى ايشان يا بقدر عملهاى ايشان از صراط فمنهم من يوبق بعمله
پس بعضى از ايشان كسى است كه هلاك كرده مى شود بسبب عمل او ومنهم من يخردل ثم ينجو وبعضى از ايشان كسى است كه ريزه
ريزه كرده مى شود بضربات ثم ينجو حتى اذا اراد الله رحمة من اراد من اهل النار امر الله عز وجل الملائكة
ان يخرجوا من كان يعبد الله تا وقتى كه خواهد خدا مهربانى كسى را كه خواسته از دوزخيان كه مومنان موحد بودند امر فرمايد خداى قوى
وبزرگ فرشتهارا كه بيرون آرند كسى را كه عبادت ميكرد خداى را فيخرجونهم ويعرفونهم بآثار السجود پس بيرون مى آرند مسلمانان را
و مى شناسند ايشان را بعلامت سجود بر اعضاى ايشان وحرم الله على النار ان تاكل اثر السجود و حرام كرده است

بن كيسان ان عبد الرحمن بن هرمز الاعرج
حدثه انه سمع ابا هريرة يقول انه سمع رسول الله
عبد الرحمن حديث كرد با بو الزناد كه وى شنيد ابو هريره كه
ميگفت كه وى شنيد پيغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم
يقول نحن الآخرون السابقون ميفرمود ما امت در وقت
و متاع آخريم از روى زمان وخلقت وسابقيم و فايق در مرتبت
بكثرت ثواب و تقدم در حشر ونشر وحساب ودر دخول بهشت
و باسناده وهم باسناد و سابق اين حديث ايضا است قال
لا يبولن احدكم فى الماء الدائم فرمود آنحضرت با يد بول
نكند كسى از شما در آبى كه ايستاده است الذى لا يجرى

خدا بر آتش آنکه بخورد موضع اثر سجده را و دوزخ وزان است پیشانی و دو دست و دو زانو و دو پای فیخرجون من النار

پس بر آورده می شوند از آتش و هر کل ابن آدم یأکله النار الا اثر السجود پس تمام بن آدم میخورد او را آتش مگر مواضع آثار سجده را و حرم

جزاین حدیث مناسب ترجمه است فیخرجون من النار قد امتحشوا پس برآورده می شوند از آتش حالانکه سوخته شده و فیصب

علیهم ماء الحیاة پس ریخته می شود بر ایشان آب حیات که بر سر گرد ریخته می شود آب خور و آشام که نمیرد فینبتون کما تنبت

الحبة فی حمیل السیل پس میرویند چنانچه میروید دانه در خس سیلاب که میرویند تجهیز ادک قوت او که نیا باشد سبا و روح

که سیلاب می آرد و مراد تشبیه در سرعت روئیدن است ثم یفرغ الله من القضاء بین العباد

پس فارغ میشود خدا از حکم کردن میان بندهای مرمن که فریق بهشتی و دوزخی و یبقی رجل بین الجنة والنار و باقی میماند مردی

میان بهشت و دوزخ و هو آخر اهل النار دخولا الجنة مقبلا بوجهه قبل النار و این مرد آخر دوزخیان است

از روی در آمدن در بهشت در حالیکه رو کننده است جانب دوزخ فیقول یا رب اصرف وجهی عن النار قد قشبنی ریحها

و احرقنی ذکاؤها پس میگوید ای پروردگار بگردان روی مرا از جانب دوزخ بتحقیق که کرد و زهرآلود ساخت مرا بوی او

و سوخت مرا زبانهٔ آتش او فیقول هل عسیت ان فعل ذلک بک ان تسأل غیر ذلک فیقول لا وعزتک

پس میگوید پروردگار آیا نزدیک هستی تو اگر کرده شود این صرف رابتو آنکه سوال کنی چیزی غیر آن پس میگوید نی سوگند بعزت تو فیعطی الله ما شاء

من عهد و میثاق پس میدهد خدا را چیزی که خواسته از سوگند و پیمان فیصرف الله وجهه عن النار پس میگرداند

خدا روی او را از جانب دوزخ فاذا اقبل به علی الجنة رای بهجتها سکت ما شاء الله ان یسکت پس وقتی

که روی کرد به بهشت دید خوبی و تازگی بهشت را خاموش کرد زمانی که خواسته خدا آنکه خموش کند ثم قال یا رب قدمنی عند باب الجنة

پس گفت ای پروردگار من پیش بر مرا نزد در بهشت فیقول الله له الیس قد اعطیت العهود والمیثاق ان لا تسأل

غیر الذی کنت سألت پس میگوید خدا مر او را آیا نیست که بتحقیق داده تو سوگند و پیمان که سوال نکنی چیزی جز آنکه سوال کرده بودی فیقول یا رب

لا اکون اشقی خلقک پس میگوید آن مرد ای پروردگار نمیشوم بدبخت ترین آفریدهای تو که از بهشت باز داشته باشم

فیقول فما عسیت ان اعطیت ذلک ان لا تسأل غیره فیقول لا وعزتک لا اسألک غیر ذلک پس میگوید پروردگار

پس قریب هستی تو اگر داده شوی باین سوال که سوال کنی جز آن پس میگوید نی بحق عزت تو سوال نکنم غیر آنرا فیعطی ربه ما شاء من عهد و میثاق

فیقدمه الی باب الجنة پس میدهد پروردگار خود را هر چه خواست از عهد و پیمان پس پیش میبرد او را خدا بسوی در بهشت فاذا

بلغ بابها فرأی زهرتها وما فیها من النضرة والسرور پس وقتی که رسید بدر بهشت دید خوبی و تازگی بهشت را و هر چه در اوست

از تازه روئی و خوشی فیسکت ما شاء الله ان یسکت پس خاموش میکند از شرم و حیای پروردگار مدتی که خواسته خدا سکوت او را فیقول

یا رب ادخلنی الجنة پس میگوید ای پروردگار در آر مرا در بهشت فیقول الله تعالی ویحک یا ابن آدم ما اغدرک وای

بر تو ای پسر آدم چه بیوفا و عهد شکنی تو و ویح کلمه ترحم است چنانکه ویل کلمه عذاب و هر دو بیک معنی گفته اند ما اغدرک صیغه تعجب است الیس قد اعطیت

العهود والمیثاق ان لا تسأل غیر الذی اعطیت آیا نیست که داده عهد و پیمان که سوال نکنی جز آنکه داده شده فیقول یا رب لا تجعلنی اشقی خلقک

فیضحک الله منه ثم یأذن له فی دخول الجنة پس میگوید ای پروردگار مگردان مرا بدبخت ترین آفریدهای تو پس خنده میکند خدا

از حال او و مراد لازم خنده است که رضامندی و خواستن نیکی است بسوی بنده پس از آن میدهد او را در در آمدن بهشت فیقول تمن فیتمنی حتی اذا

انقطع امنیته قال الله عز وجل [illegible]

شیخ الاسلام | كتاب الوضوء

یلیه یعنی نماز ادا نه کرده باری که بی طهارت نسبت علیه صلوته

فاسد نمی شود و بعضی نماز که بعضی گرفته ای پر بر بدن یا جامه

جامه نمی گردد و چنانچه درست کاری گردد که کرده که تا الی الرحال

ماقر ما عاد ای تی تا نشد صحیح است و آنانکه کان ابن عمر

اذا رأی فی ثوبه دما و هو یصلی وضعه و مضی فی

صلوته در بود ابن عمر چون میدید بجامه خود خونی در حال

که نماز میگزارد جامه را از بر دیگر گذاشت در نماز خود رو

نماز میگزارد پس اگر بالوث نجاست را به رو نماز درست

نمازی گردد جائز نمی دید ما اگر نماز را نفسید ملحق شده آنرا

فاسد نمی دانست ما نماز را میکرد شیخ ابن حجر گفته این

اثر تقاضا میکند تفرقه را میان ابتدا و دوام یعنی عمران

ابتداء نماز مانع انعقاد است و اما بعد شروع در اثنا

نماز را باطل نمی کند اگر علم حادث شود القدر که ادا کرده و تمام

نشود استدلال کرده مؤلف از حکم حدوث حال نجاست

سابقه بر حکم حدوث نجاست و لیکن ظاهر است که ابن

عمر بعد علم دور کرده مانع فساد را از خود و نماز را تمام ساخت

مساحت آنکه و قال ابن المسیب والشعبی اذا صلی

و فی ثوبه دم او جنابة و گفت ابن مسیب و شعبی

که هر دو تابعی جلیل القدر اند چون نماز گذارد کسی در حال

آنکه در جامه وی خون است یا اثر جنابت یعنی منی او لغیر

القبلة او تیمم فصلی ثم ادرک الماء فی وقته

یا نماز کند بغیر جانب قبله بغلبه ظن پس بعد مطلع شود

بر احوال او تیمم فصلی ثم ادرک الماء فی وقته

یا یافت آب تیمم کند و نماز گذارد پس از آن دریافت آب را

در وقت آن نماز لا یعید اعاده نکند نماز را در هر صورتها

بانکه شرط صحت نماز طهارت جامه و از طهارت ما استقبال

قبله است و طهارت اصل در اخیره و فعل اتفاقی است

است مذهب ابا ربعه و در مسئله اخیر گر قول جدید شافعی

در مسئله قبله که وجوب اعاده است و لا اور مسئله نماز و جامه

نجس نیز جماعه صحابه و تابعین بر آن اند مروی است از مالک

ربیعه وجوب اعاده در وقت آن و اگر بیرون وقت قضا

واجب نگردد و لا شافعی وجوب اعاده مطلقا و قول

احمد نیست ظاهر استدلال بر ترجمه سه مسئله است

حدثنا عبدان عبدالله بن عثمان بن جبلة قال اخبرنی ابی عن شعبة عن ابی اسحق سبیعی تابعی عن عمرو بن میمون الاودی تابعی کبیر است اسلام آورد در زمان آنحضرت و بزیارت مشرف نشد و صحبت نیافت و فتح آن غیر عمرو بن میمون جزری است که عنقریب گذشت عن عبدالله بن مسعود قال بینا رسول الله

صلی الله علیه وآله وسلم ساجد در اثنائیکه آنحضرت سجده کننده است ح تحویل است قال وحدثنی احمد بن

ارتو كه او گفت خدا اي باره كن از چنين و چنان كه ياد داده ام تو پيش مي آيد خدا در حال كه ياد مي آيد مادرا از نعمتها ذكر امتها حتى اذا انتهت

به الاماني قال الله تعالى لك ذلك ومثله معه تا وقتي كه تمام شد بوي آرزوها مي گفت خداي بر تر مر تراست اين خواستي و ديگر مانند

آن با وي وقال ابو سعيد الخدري لابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال الله عز وجل لك ذلك

وعشرة امثاله گفت ابو سعيد مر ابو هريره را كه تحقيق پيغمبر خدا رحمت وسلامت حق بادبر وي فرموده گفت خداي تعالى و برزگ

مر تراست اين و ده مانند آن قال ابو هريرة لم احفظ من رسول الله گفت ابو هريره ياد ندارم از پيغمبر خدا صلى الله

عليه وسلم الا قوله لك ذلك ومثله معه مگر قول او اين مر تراست و مانند اين بار ديگر قال ابو سعيد اني سمعته يقول

ذلك لك وعشرة امثاله گفت ابو سعيد تحقيق من شنيده ام كه مي فرمود اين مر تراست و ده مانند اين باب يبدي ضبعيه

ويجافي في السجود ظاهر مي كند مصلي ميانه بازوها را و دور مي دارد شكم را از رانها در سجود ضبع بفتح ضاد و سكون موحده ميانه بازو و بعضي گويند گوشت

بازو زير بغل است حدثنا يحيى بن عبد الله بن بكير قال حدثني بكر بن مضر عن جعفر بن ربيعة عن ابن هرمز

عن عبد الله بن مالك ابن بحينة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا صلى فرج بين يديه حتى يبدو

بياض ابطيه پيغمبر خدا وقتي كه نماز گزاردي كشاده ميكرد ميان هر دو دستها تا آنكه ظاهر مي شد سفيدي بغلهاي آن حضرت

وقال الليث حدثني جعفر بن ربيعة نحوه و گفته است ليث بن سعد حديث كرد مرا جعفر بن ربيعه مانند حديث مذكور بحسب معني

باب يستقبل القبلة باطراف رجليه مي باب استقبال ميكند قبله را باطراف پايها يعني انگشت در نشستن جانب قبله

ميكند قاله ابو حميد الساعدي عن النبي صلى الله عليه وسلم گفته است اين را ابو حميد از پيغمبر خدا باب

اذا لم يتم السجود وقتي كه تمام نكند مصلي سجود را حدثنا الصلت بن محمد قال حدثنا مهدي بن ميمون عن واصل

عن ابي وائل عن حذيفة انه رأى رجلا لا يتم ركوعه ولا سجوده فلما قضى صلاته قال له حذيفة ما صليت

از حذيفه مرويست كه ديد مردي را كه تمام نميكند ركوع را و نه سجود را پس هرگاه تمام كرد نماز را گفت مر او را حذيفه نماز نكردي تو قال واحسبه

قال لو مت مت على غير سنة محمد صلى الله عليه وسلم گفت ابو وائل گمان مي برم حذيفه را گفت كه اگر مردي بمردي بر غير طريقه

دين محمد رحمت كنادش خدا بر وي وسلامت باب السجود على سبعة اعظم در بيان سجده كردن بر هفت استخوان حدثنا قبيصة قال

حدثنا سفيان عن عمرو بن دينار عن طاؤس عن ابن عباس انه قال امر النبي صلى الله عليه وسلم ان يسجد على سبعة اعضاء

گفت ابن عباس امر كرده شد پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وي تا آنكه سجده كند بر هفت اعضا ولا يكف شعرا ولا ثوبا و باز ندارد موي را

و جمع نكند از او نه جامه را آنكه سفيد بر زمين الجبهة واليدين والركبتين والرجلين بيان هفت عضو است كه آن پيشاني است

و دو كف دست و دو زانو و دو پا يعني انگشتان پاي و در ترجمه هفت استخوان گرفته با آنكه در حديث هفت عضو واقع است و بر عضو چند استخوان

دارد حدثنا مسلم بن ابراهيم قال حدثنا شعبة عن عمرو عن طاؤس عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم

قال امرنا ان نسجد على سبعة اعظم ولا نكف شعرا ولا ثوبا فرموده امر كرده شده ايم ما اين را كه سجده كنيم بر هفت استخوان و باز نداريم

موي سر را و نه جامه را و جمع نكنيم در اين حديث بجاي اعضا اعظم واقع شده و ذكر جزء و اراده كل كرده حدثنا آدم قال حدثنا اسرائيل

عن ابي اسحق عن عبد الله بن يزيد الخطمي قال حدثنا البراء بن عازب وهو غير كذوب قال كنا نصلي خلف النبي

حديث كرد براء بن عازب و حال آنكه او نه دروغ گويست گفت بوديم كه نماز ميكرديم عقب پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فاذا

قال سمع الله لمن حمده لم يحن احد منا ظهره حتى يضع النبي صلى الله عليه وسلم جبهته على الارض پس وقتي كه گفتي

كتاب الوضوء | شيخ الاسلام

صلى الله عليه وسلم

سمع اصلیش جهت فرتم سی پیچ کسی را نباشد خود تا آنکه مرد پیغمبر خدا دیدم که از گل و آب بر روی پیشانی تو ولیه زمین بوده جبر دالت
بر ترجمه گفته اند ثبوت سجده بر پیشانی و بینی نشده گی باستفاده مستنبط گرفته بس جهت تبیه ستلزم ذکر جبهه اصحاب ظاهر بود و مسلمانان تطبیق
بر ترجمه تحسین میکنند که گویند ادعیه تمام بینی شان است زیرا است که جبهه بس بینی نیز به سجده و تطبیق اختلاف کرده و بخلاف این اصحاب
کر حدیث دلالت بر نفی زیاده که بر احادیث دیگر است نمیکند انتهی بخشند مستی که در مرد توجیه تطبیق است پوشیده نیست

السجود علی الانف در جواز سجده کردن بر بینی **حدثنا** معلی بن اسد قال حدثنا وهیب عن عبد الله بن طاؤس
عن ابیه عن ابن عباس قال قال النبی صلی الله علیه وسلم امرت ان اسجد علی سبعة اعظم علی الجبهة واشار
بیده علی انفه فرمود امر کرده شدم من باین که سجده کنم بر هفت استخوان بر جبهه و اشارت کرد بدست مبارک خود بر بینی گفته اند لفظ امر
متضمن است معنی امر را هم ازین جهت تعدیه آن بکلمه علی کرده یعنی جبهه فرموده و گفته اند درست برای تعیین سجده بر بینی و از اینجا بر حکم
بر اکتفای سجده به بینی فقط چنانکه امام اعظم برآنست و این تجویز رحمها الله آمده که مقرر است که سجده بر جبهه واجب نیست پس
بجای جبهه بینی انسان هوا بر بود چون بینی جزوی بانان شد آنقدار بین جزو هم مثوان کرد والیدین والرکبتین واطراف القدمین
ولا نکفت الثیاب والشعر نه جمع نکنیم جامها و موی سر ابگو اختلاف و گویا گفت بفتح نون و سکون کاف و کسر فاء
و نصب آن فرق بینه معنی کفت است **باب** السجود علی الانف فی الطین سجده کردن بر بینی در گل **حدثنا** موسی قال
حدثنا همام عن یحیی عن ابی سلمة قال انطلقت الی ابی سعید الخدری فقلت الا تخرج بنا الی النخل نتحدث فخرج قال
قلت حدثنی ما سمعت من النبی گفت ابو سلمه رفتم سوی ابو سعید خدری پس گفتم آیا بیرون نمی آئی با ما سوی نخل که باز گوئیم
است ابو سعید پس بر آمد گفت ابو سلمه گفتم مرا بگو آنچه شنیدی از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی لیلة القدر
قال اعتکف رسول الله گفت معتکف شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عشر الاول من رمضان در دهه اول از رمضان
واعتکفنا معه فاتاه جبرئیل ومعتکف شدیم با آن حضرت پس آمد آن حضرت را جبرئیل علیه السلام فقال ان الذی تطلب امامک
و گفت تحقیق چیزی که طلبی تو در پیش است فاعتکف العشر الاوسط فاعتکفنا معه فاتاه جبرئیل فقال ان الذی تطلب
امامک پس اعتکاف گزید دهه میانه را اعتکاف گزیدیم با آن حضرت پس آمد جبرئیل آن حضرت را گفت چیزی که میطلبی در پیش است فقام
النبی صلی الله علیه وسلم خطیبا صبیحة عشرین من رمضان پس ایستاد آن حضرت در حالی که خطبه میخواند صباح بستم از رمضان
فقال من کان اعتکف مع النبی صلی الله علیه وسلم فلیرجع فانی اریت لیلة القدر وانی نسیتها پس فرمود
کسی که اعتکاف کرده بود با پیغمبر خدا در مسجد کنار روی پس باز گردد و در اعتکاف پس تحقیق نموده شد در من شب قدر و تحقیق من فراموش
گردانیده شدم آن را یعنی من دانستم وقتی بسبب حکمتی بالعه گردانیده شدم من فراموش گردانیده وانها فی العشر الاواخر فی وتر
و در روز آخر است در سه طاق از شب بست و یکم و بست و سیوم و مثل آن و باز این مرتبه بازداشتن از اعتکاف نشان تر شد و روز
لیرجع الی الاعتکاف باشد و اسلم والی رایت کانی اسجد فی طین وماء وکان سقف المسجد جرید النخل وتحقیق
دیده ام من گویا سجده میکنم در گل و آب و بود سقف مسجد نبوی در آن وقت از شاخ خرما وما نری فی السماء شیئا
از ابر یعنی نمی دیدیم در آسمان چیزی فجاءت قزعة فامطرنا فصلی بنا النبی صلی الله علیه وسلم پس آمد پاره ابری و باران شد پس نماز گزارد
حتی رایت اثر الطین والماء علی جبهة رسول الله صلی الله علیه وسلم وارنبته تصدیق رؤیاه پس رؤیاه را تصدیق است ابر پیشانی را
رسید و سلام است حتی اثر بر بینی بر حرف بینی بر بود این آخر کتاب ابر دلیل است ساختن خدا رؤیای آن حضرت را **تم الجزء الثالث بتوفیقه**

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

تم الجزء الثالث بتوفیقه

باب عقد الثياب وشدها

ومن ضم اليه ثوبه اذا خاف ان تنكشف عورته گره دادن جامها و بستن آن و حکم کسی که پیوست

بجود جامه خود را وقتی که ترسد ظاهر شدن عورت خود را **حدثنا** محمد بن كثير قال اخبرنا سفيان عن ابي حازم عن سهل بن سعد

قال كان الناس يصلون مع النبي صلى الله عليه وسلم بودند مردم که نماز میگذاردند با پیغمبر خدا و ایشان عاقدوا ازرهم

من الصغر على رقابهم و حال آنکه این مردم بسته بودند ازارهای خود را از کوتهی ازارها بر گردنهای خود از تنگی ... آخر راه

است جمع ازاره گفته اند من الصغر علت عقد نیست بلکه بیان واقع است فقيل للنساء لا ترفعن رؤسكن حتى يستوي الرجال

جلوسا پس گفته شد مر زنان را که بر ندارید سرها خود را تا آنکه برابر شوند مردان در حالی که نشسته اند **باب** لا يكف شعرا جمع

نکند و نپیچد موی را **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد هو ابن زيد عن عمرو بن دينار عن طاؤس عن ابن عباس قال

امر النبي صلى الله عليه وسلم ان يسجد على سبعة اعظم ولا يكف ثوبه ولا شعره گفت ابن عباس امر کرده شد پیغمبر

خدا را که سجده کند بر هفت استخوان بدن و فراهم نکند جامه خود را و نه موی خود را **باب** لا يكف ثوبه في الصلوة فراهم نکند

مصلی جامه خود را در نماز **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا ابو عوانة عن عمرو عن طاؤس عن ابن عباس عن النبي

صلى الله عليه وسلم قال امرت ان اسجد على سبعة اعظم لا اكف شعرا ولا ثوبا واحادیث سابقه این مطلب را بطریق ضمن بثبوت

پیوسته بود و درین دو باب بطریق اصالة آورد چنانکه عادت مولف است رحمة الله تعالى **باب** التسبيح والدعاء في السجود

بیان تسبیح و دعای که در سجود است **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن سفيان قال حدثني منصور بن المعتمر عن مسلم

صبيح ابي الضحى عن مسروق عن عائشة قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يكثر ان يقول في ركوعه وسجوده سبحانك

اللهم ربنا وبحمدك اللهم اغفر لي يتأول القرآن گفت بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بسیار میگفت این تسبیح تنزیه میکنم

تنزیه کردنی تو را ای خدا ای پروردگار ما در حالی که تلبس میکنیم بحمد تو خدا و تاویل امر را عمل میکرد بموجب امر قرآن که فرمود فسبح بحمد ربك واستغفره

ایحدیث دلیل است بر جواز دعا در رکوع و سجود نماز **باب** المكث بين السجدتين در جواز درنگ کردن میان دو سجده **حدثنا**

ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن ابي قلابة ان مالك بن الحويرث قال لاصحابه الا انبئكم

صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وذاك في غير حين صلوة مالک بن حویرث گفت مر یاران خود را آیا آگاه نکنم شما را

نماز پیغمبر خدا را گفت ابو قلابه و این اخبار در غیر هنگام نمازی بوده است فقام ثم ركع فكبر ثم رفع راسه فقام هنية ثم

استاد مالک پس تکبیر کرد و رکوع کرد و تکبیر گفت پس برداشت سر خود را از رکوع راست ایستاد قرائتی قلیل ثم سجد ثم رفع راسه هنية

فصلى صلوة عمرو بن سلمة شيخنا هذا پس نماز کرد مثل نماز عمرو بن سلمه بفتح میم و کسر لام شیخ ما امام ما که نیست قال ايوب كان يفعل شيئا

لم ارهم يفعلونه گفت ایوب که بود بیست ابو قلابه بجا میکرد چیزی را از این شیخ که ندیده ام من ایشان را که میکردند آن را كان

يقعد في الثالثة او الرابعة بود آن شیخ که می نشست در رکعت سیوم یا در رکعت چهارم شک از وی است اشارت بجلسه استراحت است اگر مراد بجلسه

استراحت در رکعت رابع نمی باشد زیرا که بعد از وی جلوس تشهد است گو تیم مراد یکی از این دو شق است بر تقدیری که ثالث باشد جلسه بعد از

رکعت ثواب بود و اگر رابع باشد بعد از ابتدا آنست بهر تقدیر جلسه بعد از رکعت اولی مذکور نیست شافعی که قائل باستحباب این دو جلسه است

مدعی دیگر باره چنانکه معلوم شود درین حدیث این عمل را نسبت بهمین شیخ کرده است رفع آن کرده و ترا نیکه بواسطه ضعف میکرده باشد

بمجرد عمل وی حجت نیست و قول او که ندیده ام صحابه را که میکردند دال است بر آنکه فعل آن حضرت نبود و اگر گاهی واقع شده بطریق عبادت

شيخ الاسلام | كتاب الوضوء

خن ح اللقي گفت عروه از مسور و مروان که آمد پیغمبر خدا

صلی الله علیه وآله وسلم زمن الحديبية ...

حدیبیه بضم حای مهمله و فتح دال ... و سکون ... اولی ...

ثانیه در بیان ... کسور نام ... است ...

و روایت مسور اصل است و روایت مروان برای تقویت ...

است و گرنه وی سماع ندارد فذكر الحديث بیان کرد ...

عروه تمام حدیث حدیبیه را که ذکرش اینجا نیست و ما تنخم ...

نبی الحقی در حدیبیه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم

نخامة الا وقعت في كف رجل منهم ...

... می برآید گر آنکه افتاد در کف دست مردی از ...

... تفسیر کرده نخامه ... بعضی فرق ...

... از ... بر آید ... قیل عسقلانی

... بعضی فقهای ... برآید تفسیر کنند

... از ... برآید و بعضی عکس ...

وجهه وجلده پس مالید ... نخامه وی خود را

بروی و بدن خود را **حدثنا** محمد بن يوسف الفريابي

قال حدثنا سفيان ثوري عن حميد الطويل عن انس

قال بزق النبي بزاق انداخت پیغمبر صلی الله علیه وآله

وسلم في ثوبه در جامه خود و در بعضی روایات این حدیث زیاده

زیاده آمده و آنحضرت در نماز بود قال ابو عبد الله گفته

طوله ابن ابي مريم دراز آورده این حدیث را و زیاده کرده

در آن سعید بن ابی مریم مصری که از شیخ بخاری است

شیون است قال اتینا النبی صلی الله علیه وسلم فاقمنا عنده گفت مالک بن حویرث مسلمان شدیم پس آمدیم سوی پیغمبر خدا

رحمت وسلامت حق باد بروی پس بیعت کردیم نزد آنحضرت فقال لو رجعتم الی اهالیکم صلوا صلاة کذا فی حین کذا

صلوا کذا فی حین کذا پس چون بگذارید بگوید شما ... نماز کنید چنین در هنگام چنان ...

نماز است فاذا حضرت الصلاة فلیؤذن احدکم ولیؤمکم اکبرکم پس وقتی که در رسد وقت نماز پس ...

شما را امامت کند بزرگترین شما در سن ... این حدیث سبق بیان یافته ... علم از آنحضرت ...

امامت ... حدثنا محمد بن عبد الرحیم قال حدثنا ابو احمد محمد بن عبد الله الزبیری قال

حدثنا مسعر عن الحکم عن عبد الرحمان بن ابی لیلی عن البراء قال کان سجود النبی صلی الله علیه وسلم ورکوعه

بین السجدتین قریبا من السواء گفت براء بود زمان ... در رکوع ونشستن آنحضرت میان دو سجده نزدیک ...

... حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن ثابت عن انس بن مالک قال انی لا آلو ان

اصلی بکم کما رایت النبی ... تحقیق من تقصیر نمیکنم ... نماز ... دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم

... قال ثابت کان انس بن مالک یصنع شیئا لم ارکم تصنعونه گفت ثابت ...

... کان اذا رفع راسه من الرکوع قام حتی یقول القائل قد نسی وبین السجدتین حتی یقول القائل قد نسی

... باب لا یفترش ذراعیه فی السجود ... وقال ابو حمید سجد النبی

صلی الله علیه وسلم ووضع یدیه غیر مفترش ولا قابضهما ... حدثنا محمد بن بشار قال

حدثنا محمد بن جعفر قال اخبرنا شعبة قال سمعت قتادة عن انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه وسلم

قال اعتدلوا فی السجود ولا یبسط احدکم ذراعیه انبساط الکلب ...

... سجده ... باب من استوی قاعدا فی وتر من صلاته

ثم نهض ...

... حدثنا محمد بن الصباح قال حدثنا هشیم قال اخبرنا خالد الحذاء عن ابی قلابة قال اخبرنا مالک بن الحویرث اللیثی

انه رای النبی صلی الله علیه وسلم یصلی بتحقیق دید مالک پیغمبر خدا را رحمت وسلامت حق باد بروی ...

... فاذا کان فی وتر من صلاته لم ینهض حتی یستوی قاعدا ...

... این حدیث تمسک شافعیه ... استحباب جلسه استراحت ...

... آنحضرت ... ضعیف شده بود ...

... باب کیف

یعتمد علی الارض اذا قام من الرکعة ...

... حدثنا معلی بن اسد قال حدثنا وهیب

کتاب الوضوء

...

علی بن عبد الله ... قال حدثنا سفیان ... قال حدثنا الزهری عن ابی سلمة عن عبد الله ... عن عائشة عن النبی صلی الله علیه ...

عن ابي قلابة قال جاءنا مالك بن الحويرث فصلى بنا في مسجدنا هذا فقال اني لاصلي بكم وما اريد الصلوة لكني
اريد ان اريكم كيف رايت النبي صلى الله عليه وسلم يصلي گفت ابو قلابه آمد بما مالك بن حويرث پس نماز گذارد بما در مسجد ما
اين گفت تحقيق من نماز ميگذارم به شما و نميخواهم نماز را و ليكن ميخواهم كه بنمايم شما را كه چگونه ديدم پيغمبر را رحمت و سلامت حق بر وي
نماز ميكرد وقال ايوب فقلت لابي قلابة وكيف كانت صلوته قال گفت ايوب كه راوي است از ابي قلابه گفتم مر ابي قلابه را كه چگونه
بود نماز آنحضرت يا نماز مالك بن حويرث قال مثل صلوة شيخنا هذا يعني عمرو بن سلمة گفت ابو قلابه مانند نماز شيخ ما اين است يعني عمرو بن
سلمه قال ايوب وكان ذلك الشيخ يتم التكبير گفت ايوب و بود آن شيخ تمام ميكرد تكبير را يعني همه تكبيرات انتقالات را بجا
مي آورد و كم نميكرد مانند بعضي يا آنكه تمام ميكرد تكبير را از اول انتقال تا آخر آن واذا رفع راسه عن السجدة الثانية جلس واعتمد
على الارض ثم قام و وقتي كه برداشتي سر خود را از سجده دوم نشستي و تكيه كردي بر زمين پس برخاستي

باب

يكبر وهو ينهض من السجدتين تكبير مي گويد مصلي بحالي كه بر ميخيزد از سجدها وكان ابن الزبير يكبر في نهضته و بود ابن زبير كه
تكبير ميگفت در وقت برخاستن خود حدثنا يحيى بن صالح قال حدثنا فليح بن سليمان عن سعيد بن الحارث قال صلى لنا
ابو سعيد فجهر بالتكبير حين رفع راسه من السجود وحين سجد وحين رفع وحين قام من الركعتين
گفت سعيد بن حارث نماز گذارد براي ما ابو سعيد خدري پس جهر كرد به تكبير هنگامي كه سر برداشت از سجده و هنگامي كه سجده كرد و هنگامي كه سر
برداشت و هنگامي كه ايستاد از دو ركعت وقال هكذا رايت النبي صلى الله عليه وسلم و گفت اينچنين ديدم پيغمبر خدا را
كه نماز ميكرد حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد قال حدثنا غيلان بن جرير عن مطرف قال
صليت انا وعمران بن حصين صلوة خلف علي بن ابي طالب فكان اذا سجد كبر واذا رفع كبر واذا نهض
من الركعتين كبر گفت مطرف نماز كردم من و عمران بن حصين نمازي عقب علي بن ابي طالب رضي الله عنه پس بود وي وقتي كه سجده كردي
تكبير گفتي و وقتي كه سر برداشت تكبير گفت و وقتي كه ايستاد از دو ركعت تكبير گفت فلما سلم اخذ عمران بيدي فقال لقد صلى بنا هذا
صلوة محمد صلى الله عليه وسلم پس هرگاه سلام داد از نماز گرفت عمران دست مرا و گفت تحقيق نماز گذارد بما اين يعني علي بن ابي طالب
نماز محمد صلى الله عليه وسلم او قال لقد ذكرني هذا صلوة محمد صلى الله عليه وسلم يا گفت هر آينه تحقيق ياد داد مرا اين مرد نماز آنحضرت را

باب سنة الجلوس في التشهد بيان طريقه نشستن در وقت تشهد بر وزن تفعل است التحيات را تشهد ميگويند از آنكه
مشتمل است بر شهادتين تسميه كل باسم اشرف اجزاست وكانت ام الدرداء تجلس في صلوتها جلسة الرجل وكانت
فقيهة و بود ام درداء كه مي نشست در نماز خود مانند نشستن مرد و بود وي زني فقيهه عالم باحكام دين حدثنا عبد الله بن
مسلمة عن مالك عن عبد الرحمن بن القاسم عن عبد الله بن عبد الله انه اخبره انه كان يرى عبد الله
بن عمر يتربع في الصلوة اذا جلس تحقيق عبد الله بن عبد الله خبر داد عبد الرحمن را كه وي بود كه ميديد پدر خود ابن عمر را كه چهار زانو
مي نشست در نماز وقتي كه نشستي ففعلته وانا يومئذ حديث السن پس كردم من اين جلوس را و من امروز خورد سال بودم
فنهاني عبد الله بن عمر وقال انما سنة الصلوة ان تنصب رجلك اليمنى وتثني اليسرى پس منع كرد مرا ابن
عمر و گفت نيست سنت نماز مگر آنكه استاده كني پاي راست را و بخم كني پاي چپ را فقلت انك تفعل ذلك پس گفتم تحقيق تو
ميكني اين را فقال ان رجلي لا تحملاني پس گفت ابن عمر پاهاي من بر نميدارند مرا از كثرت ضعف يعني با ضعف
دو پاي ... حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن خالد عن سعيد هو ابن ابي هلال عن محمد بن عمرو بن حلحلة

عن محمد بن عمرو بن عطاء ح قال وحدثنا الليث عن يزيد بن ابي حبيب و يزيد بن محمد عن محمد
بن عمرو بن حلحلة عن محمد بن عمرو بن عطاء درین اسنادها حدیث تحویل است یا محمل آنست که یحیی بن بکیر که شیخ مولف است
گفت حدیث کرد مرا لیث از خالد از سعید از محمد بن عمرو و همچنین حدیث کرد مرا لیث از یزید بن ابی حبیب و یزید بن محمد و این هر دو از
محمد بن عمرو انه كان جالسا في نفر من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فذكرنا صلوة النبي صلى الله عليه وسلم
بتحقیق عمرو بن عطا نشسته بود در گروهی از یاران پیغمبر خدا پس ذکر کردیم نماز آن حضرت را فقال ابو حميد الساعدي انا كنت
احفظكم لصلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت ابو حمید ساعدی من یاد دارنده ترین شما ام نماز رسول الله
را رحمت کناد خدا بروی رايته اذا كبر جعل يديه حذو منكبيه دیدم مر آن حضرت را وقتی که تکبیر تحریمه گفته گردانید
دو دست خود را برابر دو دوش خود واذا ركع امكن يديه من ركبتيه وقتی که رکوع کرد محکم ساخت هر دو دست از
دو زانوی خود ثم هصر ظهره پس خم کرد و شکست پشت خود را هصر بفتح ها و سکون صاد مهمله و را یعنی مایل کرد فاذا رفع راسه استوى
حتى يعود كل فقار مكانه وقتی که برداشتی سر خود را برابر استادی تا آنکه باز می آمد هر استخوان پشت بجای خود فاذا سجد وضع
يديه غير مفترش ولا قابضهما وقتی که سجده کرد نهاد دو دست خود را بر زمین در حالی که غیر گسترانندهٔ و کشنده بود ساعدها را
واستقبل باطراف اصابع رجليه القبلة و استقبال کرد باطراف انگشتان هر دو پای قبله را فاذا جلس في الركعتين
جلس على رجله اليسرى ونصب اليمنى و وقتی که نشست در دو رکعت برای تشهد نشست بر پای چپ و ایستاده کرد پای
راست را فاذا جلس في الركعة الاخرة قدم رجله اليسرى ونصب الاخرى وقعد على مقعدته پس وقتی که
نشست در رکعت آخر در تشهد ثانی پیش کرد پای چپ را و ایستاده کرد پای دیگر را و نشست بر جای نشست خود در زمین تورک کرد
نزد شافعیه همین است و همین حدیث را متمسک خود ساخته اند و نزد حنفیه در هر دو تشهد همانست که در اول مذکور شد اختلاف در قعده
نیست چنانکه از حدیث ابن عمر معلوم شده که گذشت است وسمع الليث يزيد بن ابي حبيب ويزيد بن محمد بن
حلحلة وابن حلحلة من ابن عطاء و شنیده است لیث یزید بن ابی حبیب را و یزید بن محمد را از محمد بن حلحله و ابن حلحله شنیده است
از ابن عطا وقال ابو صالح عن الليث كل فقار و گفته است ابو صالح از لیث کل فقار بغیر ضمیر وقال ابن المبارك
عن يحيى بن ايوب قال حدثني يزيد بن ابي حبيب ان محمد بن عمرو بن حلحلة حدثه كل فقار یعنی ابن مبارک
با این اسناد نقل کرده بلفظ کل فقاره بجای کل فقار مکانه باب من لم ير التشهد الاول واجبا کسی که اعتقاد کرده است
نخستین تشهد را واجب لان النبي صلى الله عليه وسلم قام من الركعتين ولم يرجع ازین جهت که پیغمبر خدا برخاست
استاد از پس دو رکعت و ننشست برای تشهد و باز نگشت بعد از قیام و اگر واجب می بود بعد از علم مبارک آن باز میگردید
دلیل آنست که مراد از واجب فرض باشد و گرنه تدارک واجب کرده فرض نیست همین است که اگر ... متروک شود سجده سهو کرد حدثنا
ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال حدثني عبد الرحمن بن هرمز مولى بني عبد المطلب وقال مرة مولى
ربيعة بن الحارث ان عبد الله بن بحينة قال حدیث کرد عبد الرحمن بن هرمز مولی بنی عبد المطلب است و مره گویند
ربیعه است این را که عبد الله بحینه گفت وهو من ازد شنوءة وهو حليف لبني عبد مناف وكان من اصحاب النبي
و آن عبد الله از قبیله ازد شنوءه است ... هم عهد است بنی عبد مناف را ... و بود عبد المطلب بن عبد مناف ...
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ...

شيخ الاسلام | كتاب الوضوء

حدثنا عثمان بن ابي شيبة قال حدثنا جرير عن منصور عن ابي وائل عن حذيفة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا قام من الليل يشوص فاه بالسواك ...

باب دفع السواك الى الاكبر ... وقال عفان حدثنا صخر بن جويرية عن نافع عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اراني اتسوك بسواك ...

بروزن نعوذ است واینهمه مقوله تابعی راویست ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی بهم الظهر فقام فی الرکعتین الاولیین لم یجلس
مقوله عبدالله بن بحینه است میگوید تحقیق پیغمبر خدا نماز کرد بیاران نماز ظهر پس ایستاده شد در رکعت نخستین و نه نشست برای تشهد فقام الناس
معه پس ایستاده شدند مردم با او حتی اذا قضی الصلوة وانتظر الناس تسلیمه کبر وهو جالس فسجد سجدتین قبل ان یسلم ثم سلم
تا آنکه وقتی که تمام کرد نماز را و منتظر شدند مردم سلام او را تکبیر گفت در حالیکه آنحضرت نشسته بود پس سجده کرد دو سجده پیش از آنکه سلام گوید پس
سلام گفت ازین حدیث معلوم شد که بعد از دو سجده سهو تشهد دیگر نخواند و سلام کرد رفت **باب** التشهد فی الجلسة الاولی
حکم تشهد در جلسه نخستین **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا بکر عن جعفر بن ربیعة عن الاعرج عن عبدالله بن مالک ابن
بحینة قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر فقام و علیه جلوس گفت ابن مالک نماز گزارد بما رسول خدا رحمت کناد خدا
بروی نماز ظهر را پس ایستاد بعد از دو رکعت در حالی آنکه بروی جلوس بود فلما کان فی آخر صلوته سجد سجدتین وهو جالس پس
هرگاه بود آخر نماز آنحضرت دو سجده کرد بجائی که نشسته بود و ظاهر حدیث آنست که این سجده برای فوات نفس جلسه اولی بود و این واجب است
چنانکه لفظ علیه جلسة دلالت بر آن دارد و علمای حنفیه نیز بر همین رفته اند و در ترجمه حکم تشهد درین جلسه اثبات کرده اند و در تطابق حدیث بترجمه در حق تشهد
معلوم نشده و میتوان بتکلف گفت که دلیل مولف آنست که تشهد نیز واجب است درین جلسه چون جلسه متروک شد تشهد هم فوت شد و لهذا
سجده برای فوات تشهد است **باب** التشهد فی الآخرة در حکم تشهد در جلسه پسین **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا
الاعمش عن شقیق بن سلمة قال قال عبدالله کنا اذا صلینا خلف النبی صلی الله علیه وسلم قلنا السلام علی جبرئیل
ومیکائیل السلام علی فلان وفلان گفت شقیق گفت عبدالله بن مسعود بودیم ما وقتی که نماز میکردیم پس آنحضرت میگفتیم
سلام بر جبرئیل و میکائیل سلام بر فلان و فلان کنایت از ملائکه میکردیم فالتفت الینا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ان الله هو السلام
پس التفات کرد بسوی ما رسول خدا رحمت کناد خدا بروی بعد نماز پس فرمود خدا است سلام یعنی صاحب سلامت است از جمیع مکاره و نقائص و او دست مالک
سلامت بخشنده آن و بندگان را سلامت از خواستن بی معنی است پس تشبیه نماز که مولف درین روایت ذکر نکرده است السلام علی الله پس در
انکار و اعتراض این قول دخلی ندارد و آن در روایت دیگر چنانکه یاید و ابوداود آمده که میگفتند السلام علی الله من عباده چنانکه
قسطلانی نقل کرده و درین اعتراض آنحضرت سلامت بر ملائکه باطل و لاطائل نگفتند بلکه تلقین فرموده روایت کرد بعبارتی علی اخیر رجل ترکه عبادا
الصالحین است فاذا صلی احدکم فلیقل التحیات لله والصلوات والطیبات و بعضی گفته اند که مراد از تحیات
عبادات قولی است و از صلوات عبادات فعلی و طیبات عبادات مالی است و بعضی گویند تحیت بمعنی دعا است و نیز بمعنی ملک و بقا و عظمت
و سوای اینها وعادات ملوک آن بود که خدام و ملازمان ایشان در وقت ملازمت دعا میکردند که متضمن تعظیم ایشان بود و آن بحسب اوقات
و مقامات مختلف آمده و در لفظ تحیات اشارتست بآنکه جمیع کلمات تعظیم مر او راست و آن خدا است السلام علیک ایها النبی ورحمة الله
وبرکاته وسلامت باد بر تو ای پیغمبر خدا و رحمت و برکات خدا در بعضی روایات آمده که این کلمه بطریق خطاب در زمان حیات آن حضرت
میگفتند و بعد از رحلت آن حضرت السلام علی النبی میگفتند حافظ ابن حجر گوید این روایت باشواهد قویست که ابو عوانه و ابو نعیم و بیهقی و جز
ایشان آورده اند و شیخنا و امامنا الشیخ عبدالحق میفرمود که در معرفت این خطاب نزد عارفان حقیقت شناس حقیقت محمدیه است که ساریست
در جمیع حقایق موجودات و سیاق حقیقت این داعی وهو الملهم للصواب السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین وسلام است
بر ما که حاضرانیم و بر همه بندهای نیکوکار که اشاره و امر باداء حقوق الله و حقوق عباد فانکم اذا قلتم‌ها اصابت کل عبد لله
عز وجل صالح فی السماء والارض پس تحقیق شما وقتی که گفتید این کلمه جامعه را رسید بر بنده که مر خدا راست و صالح است در آسمان

پیاشند درین رنج و تمام کرد امری یا بسبب محالی میشود دیگر زنی خدا
و آسان میشود میدارد که برای نماز و نیز دوری آسانی فراغ طعام
سیاست از سعد و دیگر و اعانت بر شرب و در سبب حالی بر خلاف
وست تو زنی بستر کرد اللهم اسلمت وجهی الیک و فوضت امری
دستگاه کرد باید مر ذات خود را و در آوردم بسوی تو و فوضت
امری الیک و سپردم کار و بار خود را بسوی تو و الجأت
ظهری الیک و تکیه کردم پشت خود را بسوی تو یعنی اعتماد کردم
بر فضل و کرم تو رغبة و رهبة الیک
از جهت میل و خوش شدن از ثواب تو و ترسیدن از عقوبت تو
لا ملجأ ولا منجا منک الا الیک نیست پناه و رهائی گاه از تو مگر بسوی تو
یعنی از صفات قهریه تو مگر به صفات لطفیه تو که پناه است و منجا
اللهم آمنت بکتابک الذی انزلت خدا ایمان آوردیم
بکتاب تو که فرود فرستاده و بنبیک الذی ارسلت پیغمبر تو که
فرستاده آنرا یا جنس کتاب یعنی جنس مقصود است یا کتاب معهود
و در حقیقت ایمان بقرآن و محمد صلی الله علیه وآله وسلم مستلزم
ایمان بجمیع کتب و تمام انبیاء علیهم السلام که بر دنیا ارسال فرموده
فان مت من لیلتک فانت علی الفطرة بعد از آنکه تو
گفتی این دعا را بخوانی پس اگر بمیری در وقتی از شب پس
پس تو بر دین اسلامی و اجعلهن آخر ما تتکلم به پس بگردان
این کلمات را آخر آنچه کلام میکنی بان از کلام دنیا و دیگر سخن
نکنی گفت بجای او قال فرددتها علی النبی گفت براء پس مکرر
خواندم این کلمات را بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
فلما بلغت پس هرگاه رسیدم باین کلمه اللهم آمنت بکتابک
الذی انزلت خواندم و رسلک خواندم بعد از ان در ...

أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمدا عبده ورسوله گواهی میدهم من که نیست سزاوار عبادت [illegible]
میدهم که محمد بندهٔ او و فرستادهٔ اوست بسوی خلق برای تبلیغ احکام **باب** الدعاء قبل السلام [illegible]

حدثنا أبو اليمان قال أخبرنا شعيب عن الزهري قال أخبرنا عروة بن الزبير عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم
أخبرته أن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يدعو في الصلاة [illegible]
[illegible] اللهم إني أعوذ بك من عذاب القبر وأعوذ بك من فتنة المسيح الدجال
[illegible] مسیح دجال [illegible]
[illegible] الطلاق [illegible] وأعوذ بك من فتنة المحيا والممات
[illegible]
من المأثم والمغرم [illegible] فقال له قائل ما أكثر ما تستعيذ من المغرم [illegible]
[illegible] رضي الله عنها فقال إن الرجل إذا غرم حدث
فكذب ووعد فأخلف [illegible]
[illegible] آن حضرت معصوم [illegible]
[illegible]
[illegible] المسيح [illegible]
[illegible] عيسى عليه السلام والآخر الدجال [illegible]
[illegible] قال الزهري أخبرني عروة بن الزبير أن عائشة قالت سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يستعيذ في صلاته من فتنة الدجال [illegible]
[illegible]
[illegible] **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا الليث
عن يزيد بن أبي حبيب عن أبي الخير عن عبد الله بن عمرو عن أبي بكر الصديق أنه قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم
علمني دعاء أدعو به في صلاتي [illegible]
[illegible] قال قل اللهم إني ظلمت نفسي ظلما كثيرا ولا يغفر الذنوب
إلا أنت [illegible] فاغفر لي مغفرة من عندك
وارحمني إنك أنت الغفور الرحيم [illegible]
[illegible] **باب** ما يتخير من الدعاء بعد التشهد وليس بواجب [illegible]
[illegible] **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن الأعمش قال حدثني شقيق عن عبد الله قال
كنا إذا كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في الصلاة قلنا [illegible]
السلام على الله من عباده السلام على فلان وفلان فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا تقولوا السلام على الله فإن الله
هو السلام ولكن قولوا التحيات لله والصلوات والطيبات السلام عليك أيها النبي ورحمة الله وبركاته

كتاب الغسل — الجزء الثاني تيسير الإسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب الغسل

[illegible] مصدر است [illegible] شده و شرح [illegible]

لسلام عليناو على عباد الله الصالحين فانكم اذا قلتم ذلك اصاب كل عبد في السماء او بين السماء
والارض شك سلاويت بعضی گويند برای تنويع است يا برای تعميم آدميان و جنيان نيز در آيند اشهد ان لا اله الا الله و
اشهد ان محمدا عبده ورسوله ترجمه با شرح معانی درين نزديک گذشت ثم ليتخير من الدعاء اعجبه اليه فيد
عو اختيار کند مصلی از دعا چيزی که خوش آيد سوی او پس دعا کند آن **باب** من لم يمسح جبهته وانفه حتی صلی حکم کسی که نار
پيشانی و بينی خود را تا در نماز است قال ابو عبد الله رايت الحميدي يحتج بهذا الحديث ان لا يمسح الجبهة في الصلوة
گفت ابو عبد الله بخاری ديدم حميدي را که حجت ميگرفت باين حديث که مسح نکند مصلی پيشانی را اگر چيزی پاک بوی رسيده باشد در نماز **حدثنا**
مسلم بن ابراهيم قال حدثنا هشام عن يحيى عن ابي سلمة قال سالت ابا سعيد الخدري فقال رايت رسول الله صلی
الله عليه وسلم يسجد في الماء والطين حتى رايت اثر الطين في جبهته گفت ابو سلمه پرسيدم ابا سعيد خدري
را از سوال کردن پيشانی پس گفت ديدم پيغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی که سجده ميکرد در آب و گل تا آنکه ديدم که تحقيق اثر گل در پيشانی آنحضرت
بود **باب** التسليم در سلام دادن در نماز ذکر آن **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا ابراهيم بن سعد قال حدثنا
الزهري عن هند بنت الحارث ان ام سلمة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سلم قام النساء حين يقضي تسليمه
يعنی که سلام ميداد آنحضرت می ايستادند زنان تا تمام ميکرد آنحضرت سلام را و فارغ می شد از آن چون زنان مامور بودند که زود تر بروند
يعنی که آنحضرت سلام ميگفت برميخاستند و تا تمام شدن سلام می ايستاد و مکث ايسيرا قبل ان يقوم و درنگ ميکرد اندکی
زنان پيش از آنکه برخيزد آن حضرت قال ابن شهاب فارى والله اعلم ان مكثه لكي ينفذ النساء قبل ان يدركهن من
انصرف من القوم گفت ابن شهاب پس گمان ميبرم و خدا دانا تر است که درنگ کردن آنحضرت برای آن بود که بگذرند زنان پيش
از آنکه دريابد ايشان را کسی که برگشته است از قوم مردان امام شافعی استدلال کرده است باين حديث بر فرضيت سلام از آنکه تعبير کرده شده
است در ان بلفظ کان که مشعر است بمواظبت قال القسطلاني پوشيده نماند که معنی مواظبت که موجب فرضيت باشد در همه جا استعمال کان
نيست تا آنکه بعضی گفته اند که اکثر جا اکان محض برای ربط است قسطلانی در باب قرات نماز فجر در روز جمعه گفته که اکثر علما بر آنند که کان
تقاضای مداومت نميکند و درين حديث اگر بمعنی مواظبت باشد مواظبت در قيام زنان وقت سلام آنحضرت خواهد بود و با آنکه بخبر واحد فرض ثابت نمی شود
نزد امام اعظم لفظ سلام فرض نيست فرض خروج مصليست بصنع خود و دليل برين معنی آنست که آنحضرت صلی الله عليه وسلم فرموده اذا قعد
الامام في آخر صلوته ثم احدث قبل ان يسلم فقد تمت صلوته يعنی که نشست امام در آخر نماز خود بعد حدث از وی واقع شده پيش از آنکه سلام گويد پس تمام
شد نماز او **باب** يسلم حين يسلم الامام سلام گويد مقتدی هنگامی که سلام ميدهد امام يعنی لازم نيست که بعد سلام امام سلام
دهد بلکه جايز است که با امام سلام گويد ليکن چون در حقيقت رد سلام امام است بايد که اولی آن باشد که بعد از سلام گويد و کان ابن عمر
يستحب اذا سلم الامام ان يسلم من خلفه و بود ابن عمر مستحب ميدانست وقتی که سلام گويد امام سلام گويد کسی که پس او است يعنی
يک وقت گويد **حدثنا** حبان بن موسى قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر عن الزهري عن محمود بن الربيع عن
عتبان بن مالك قال صلينا مع النبي صلى الله عليه وسلم فسلمنا حين سلم گفت عتبان نماز گزارديم با پيغمبر خدا رحمت و سلام
خدا بر وی پس سلام داديم هنگامی که سلام داد آن حضرت و آنحضرت انکار ازين معنی نکرد **باب** من لم يرد السلام على الامام
واكتفى بتسليم الصلوة کسی که از مقتديان رد نکند سلام را بر امام و بسنده کند بسلامی که در نماز ميدهد ظاهر ازين سلام آن سلامی است که بعد از تشهد ميکند
يعنی چون امام نيت سلام بر مقتديان ميکند ايشان نيز رد سلام بايد کرد و ميگويد که سلامی که مقتدی ميکند در ان هم نيت بامام ميدارد همين سلام کفايت دارد

والہ وسلم اما اللعن ... علیہ
واله وسلم كان اذا اغتسل من الجنابة ... يغسل
يديه آنحضرت چون غسل ميکرد از جنابت آغاز ميکرد
که شست هر دو دست خود را برای گرفتن آب ... نماز
حکايتی ضياء المصلی پس ترضو ميکرد آنچنانکه وضو ميکرد
برای نماز بنا بر اين کلام دلالت دارد بر شستن پاها پيش
از غسل و حديث آينده ميمونه صريح است در تاخير آن و جای
محمول بر اختلاف احوال است و بجهة اين اختلاف مختلف
شده و اکثر علما بر مذهب اند که جائی غير ست تحديث ميمونه
اگر در محلی که بود آب و گل لای باشد و اگر بر لوحی باشد
تاخير کرده نشود و همچنين است مذهب مالک و قول است
و بقول ديگر از وی تاخير است مطلقا و مع مشهور اقوال
و مع اکمال در وضو ست از راجح اکثر روايات از عائشه و
ميمونه چنان است کذا قاله النووی و عسقلانی گفته که است
در صحيح روايتی از عائشه و ميمونه تصريح بالکمال يعنی که نيست
چنانکه گذشت با آنها در تاخير است و کيفيت کرده که قول
کسی که گفته که تاخير کيبار برای بيان جواز بوده که دلالت
ميکند از روايه بر مواظبت و اسما انظم و نيز دلالت دارد و حديث
بر مسح کردن سر در ين وضو چنين است ظاهر روايت از
امام ابو حنيفه و در بعضی مسح نيست صحيح است قولی که
مسح کردن فايده ندارد بعد ريختن آب بعد از آن عدم
آن است تصحيح اولی است و نيز دلالت دارد بر نکردن
و قول قاضی عياض که در بعضی روايات ذکر وضو تکرار
شستن آمده محمول است بر حمل ... تحليل الاصابع
في الماء پس ترمی ... انگشتان خود را در آب فيخلل
بها اصول شعره پس تخليل ميکرد با انگشتان تر خود بنای
موی سر ... تخليل الشعر نوشته شده و در مذهب
علی راس ثلث عرف بيديه بستر ... آب بر ...
دست و در حديث حلاب که ... تفرق ...
غرفات بجانب راست و چپ و ميانه سر است ...
بفيض الماء على جلده كله بعد از آن ريخت آب بر تمام بدن
خود چنانکه ... مي شد **حدثنا** محمد بن يوسف
فريابي قال اخبرنا سفيان ثوري عن الاعمش عن
عن سالم بن ابي الجعد عن كريب عن ابن عباس
عن ميمونة زوج النبي صلى الله عليه واله وسلم
قالت توضا رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
گفت ميمونه وضو کرد پيغمبر خدا صلی الله عليه واله وسلم وضوء
للصلوة غير رجليه مانند وضوی خود برای نماز
جز پاهای خود ... تا خير نمود غسل ... و غسل فرجه
و ما اصابه من الاذى و شست شرمگاه خود را آنچه
رسيده بود او را از چرک لوث حديث تقديم و تاخير است
زياده شستن فرج ... روايات
ديگر از عائشه ميمونه ... معلوم شود ...
... و برای ترتيب است ...
... کرده اند ديگر ... مس فرج

و سلام امام را سلام دیگر حاجت نیست و آنکه گفته اند که بسلام کرد التحیات در شروع مثل عباد الله الصالحین است اکتفا است پس حاجت نیست که دوباره تحیه نقل کرده که مهاجران در مساجد خود بعد از تشهد همین یک سلام میگفتند و انصار در مساجد خود دو سلام میگفتند و آنکه سلام رد سلام امام تحقیق حنفیه آنست که اگر مقتدی موازی امام باشد هر دو سلام امام را هر نیت کند و اگر جانب یمین است در سلام یسار و بر عکس آن **حدثنا**

عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر عن الزهري قال اخبرني محمود بن الربيع وزعم انه عقل رسول الله صلى الله عليه وسلم وعقل مجة مجها من دلو كانت في دارهم زهری گوید خبر داد مرا محمود بن ربیع و دانسته است محمود که فهم کرده است پیغمبر خدا را رحمت و سلامت حق باد بروی و فهم کرده است آبی که بیان کرده آنحضرت بر روی او انداخته از دلوی که در خانه

ایشان بود مراد زهری ازین کلام آنست که محمود موثق است در خبری که گفته محقق است **قال سمعت عتبان بن مالك الانصاري** ثم احد بني سالم گفت محمود شنیدم عتبان بن مالک انصاری را دوی یکی از بنی سالم است پس احد معطوف است بر انصاری که آن گوید معطوف است بر عتبان و معنی آنست که شنیدم عتبان را بعد از وی شنیدم یکی از بنی سالم را و مراد ابو حصین بن محمد الانصاری است

یعنی محمود این هر دو شنیده است **قال كنت اصلي لقومي بني سالم فاتيت النبي** گفت عتبان بودم من که نماز میکردم در قوم

خود که بنی سالم اند پس آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم **فقلت اني انكرت بصري وان السيل يحول بيني وبين مسجد قومي فلوددت انك جئت فصليت في بيتي مكانا اتخذه مسجدا** پس گفتم آنحضرت را تحقیق که بینم بینائی خود را و سیلابی

آب حائل است میان من و میان مسجد قوم من پس دوست دارم این را که تو بیائی و نماز کنی در خانه من بجائی که بگیرم آن جا را مسجد **فقال افعل ان شاء الله فغدا علي رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر معه بعد ما اشتد النهار** پس گفت آنحضرت میکنم این کار را اگر خواسته است خدا

پس صبح گاه نزول کرد بر من پیغمبر خدا و ابو بکر با او بود پس از آنکه بلند شد آفتاب **فاستاذن النبي صلى الله عليه وسلم فاذنت له** پس طلب اذن کرد در در آمدن خانه آنحضرت پس اذن دادم مر او را **فلم يجلس حتى قال اين تحب ان اصلي من بيتك** پس

ننشست تا آنکه گفت کجا دوست داری که نماز گذارم از خانه تو **فاشار اليه من المكان الذي احب ان يصلي فيه** پس اشارت کرد عتبان بسوی آن حضرت جائی را که دوست داشت که نماز کند آن حضرت در آنجا و درین عبارت التفات است که بجای اشرت اشار آورده است سیوطی گوید از تصرفات راوی است که بعینه عبارت عتبان نیاورده کرمانی گوید ضمیر اشار راجع با آن حضرت است یعنی از روی کشف و وحی یافت آن حضرت اشارت کرد آنجا را که من دوست داشتم و بریت تقدیر احب بصیغه متکلم مضارع خواهد بود و این قسم معانی را بسیار است که کرمانی از خود بر طبق میگوید و پروای روایات ندارد همین حدیث سبق ذکر یافته بود آنجا بجای اشار اشرت بوده است و در تحاور روایتی از مولف اشرت نقل کرده اند و در تطبیق این دو روایت میگویند منافی ندارند توانند که اشارت از هر دو سابق پس و پیش واقع شده باشد پس عتبان یکوقت اشارت را نسبت بخود کرده و وقتی دیگر نسبت بآنحضرت **فقام وصففنا خلفه ثم سلم وسلمنا حين سلم** پس ایستاد آنحضرت برای نماز و صف بستیم ما عقب او پس سلام داد و سلام دادیم ما هنگامی که آنحضرت سلام داد و مقصود از ایراد این حدیث همین جز است و همین مطابق است ترجمه را در سیاق کلام شفیع است ازین که این نماز نماز اشراق است و جماعت در نماز های غیر فرض نیز روا است **باب**

الذكر بعد الصلاة در بیان ذکری که بعد از ادای نماز آمده است **حدثنا اسحق بن نصر قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جريج قال اخبرني عمرو ان ابا معبد مولى ابن عباس اخبره ان ابن عباس اخبره** گفت ابن جریج خبر داد مرا عمرو این که ابو معبد خبر داده است مر عمرو را که ابن عباس خبر داده است او را **ان رفع الصوت بالذكر حين ينصرف الناس من المكتوبة كان على عهد النبي** تحقیق بلند کردن آواز بذکر هنگامی که بر میگشتند مردم از نماز فرض بود در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قسطلانی

بمثال له الفرق ... دیگران ... اهل مدینه ... رطل ... که عراق ... سفیان بن عیینه فرق سه صاع است ... و بعضی از جابر ... صاع است ... ابو عبید اتفاق ... است ... شانزده رطل ... صاع ... رطل ... و یک رطل است ... حدیث در باب الوضوء ...

باب الغسل بالصاع ونحوه ذکر غسل ... صاع آب ... مقدار ... تفاوت ... صاع ... است ... رطل است ... ابو یوسف ... هشت ... رطل ... رساله کشف الغطاء ... رطل ... مشهور است ... ابراهیم نخعی ... و حکم بن عیینه و احمد ... حدیث باب ... نسائی ... موسی جهنی ... هشت رطل ... عایشه رضی الله عنها ... پیغمبر صلی الله علیه وسلم ... غسل میکرد ... لیکن ... هشت رطل ... رطل ... میان این روایات ... صاع هشت رطل است ... شافعیه ... غسل ... **حدثنا عبد الله بن محمد الجعفي** مسندی **قال حدثنا عبد الصمد** بن عبد الوارث **قال حدثنا شعبة قال حدثني ابو بكر بن حفص** بن عمرو بن سعد ... **قال سمعت ابا سلمة** بن عبد الرحمن ... **دخلت انا واخو عائشة** ... عایشه ... مسلم و نسائی ... عبد الله بن یزید بصری ... عایشه ... رضاعی ... ام کلثوم ... شیر ...

گفته که حمل کرده است شافعی این حدیث را و اینچه حکایت کرده شوره بر آنکه اندک وقتی جهر میکرد از برای تعلیم صفت ذکر نه آنکه مداومت بر جهر داشتند و گفته آنست که امام و مقتدی آهسته ذکر کنند مگر برای تعلیم و ذکر عام تر است چنانکه در احادیث دیگر واقع شده سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و غیر آن و قال ابن عباس کنت اعلم اذا انصرفوا بذلک اذا سمعته گفت ابن عباس بودم من که می دانستم وقتی که برگشتند از این آواز ذکر وقتی که می شنیدم آنرا یعنی گاهی که حاضر نمی بودم وقت تمام شدن نماز را همین میدانستم یا آنکه چون صغیر بود در صف آخرین میبود و از سلام و از تمام اطلاع نمی یافت حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا عمرو قال اخبرنی ابو معبد عن ابن عباس قال کنت اعرف انقضاء صلوة النبی صلی الله علیه و سلم بالتکبیر گفت ابن عباس بودم من که میدانستم تمام شدن نماز پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی و تکبیر یعنی بالله اکبر گفتن و مراد مطلق ذکر خداست از آنکه تکبیر بمعنی تعظیم و تبجیل است پس شامل است هر کلمه را که موجب تکبیر و تبجیل ذات و صفات اوست و قال علی حدثنا سفیان عن عمرو قال کان ابو معبد اصدق موالی ابن عباس گفت علی که شیخ مولف است که حدیث کرد ما را سفیان از عمرو گفت بود ابو معبد صادق ترین موالی ابن عباس قال علی و اسمه نافذ گفت مولف علی نام مشهور او نافذ است بالفاء و الذال المعجمة حدثنا محمد بن ابی بکر قال حدثنا معتمر عن عبید الله عن سمی عن ابی صالح عن ابی هریرة قال جاء الفقراء الی النبی صلی الله علیه و سلم فقالوا ذهب اهل الدثور من الاموال بالدرجات العلی و النعیم المقیم گفت ابو هریره آمدند فقرا اصحابه بسوی پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پس گفتند بردند مالداران مراتب والا از قرب درگاه و نعمتهای دائمی بهشت را و دثور بضم مهمله و سکون مثلثه و را در آخر بمعنی کثیر از هر چیز و مال کثیر و تقدیر او لیمن المال بیان و برای تاکید و تواند که من بمعنی سبب باشد یصلون کما نصلی و یصومون کما نصوم نماز میکنند چنانچه نماز میکنیم ما و روزه میدارند چنانچه روزه میداریم ما و لهم فضل من اموال یحجون بها و یعتمرون و یجاهدون و یتصدقون و مر ایشان را زیادتی است بسبب اموال یعنی زیادتی فرموده که حج و عمره میکنند و جهاد میکنند بقوت مال و صدقات میدهند بنفقه صدقه و خیرات مالی که شامل است زکوة و اعتاق را و جمیع مصارف خیر را فقال الا احدثکم بما ان اخذتم به ادرکتم من سبقکم پس فرمود آیا حدیث نکنم شما را بچیزی که اگر اخذ کنید دریابید کسی را که پیشی کرده شما را از مالداران و لم یدرککم احد بعدکم و در نیابد مر شما را هیچ کسی بعد از شما از مالداران و غیر ایشان و کنتم خیر من انتم بین ظهرانیهم الا من عمل مثله و باشید شما بهترین کسی که شما میان ایشانید مگر کسی که عمل کند مانند آن پس شما بهتر از آنها نخواهید بود تسبحون و تحمدون و تکبرون سبحان الله گویید و الحمد لله و الله اکبر خلف کل صلوة ثلاثا و ثلاثین بعد از هر نمازی سی و سه بار فاختلفنا بیننا فقال بعضنا نسبح ثلاثا و ثلاثین و نحمد ثلاثا و ثلاثین و نکبر اربعا و ثلاثین پس اختلاف کردیم ما اصحاب میان خود تا آخر این کلام ابو هریره است پس گفت بعضی از ما سبحان الله گوییم سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الله اکبر سی و چهار بار فرجعت الیه فقال تقول سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر حتی یکون منهن کلهن ثلاثا و ثلاثین ابو هریره گوید رجوع کردم من بسوی آن حضرت پس فرمود بگویی تو این هر سه کلمه را تا آنکه میباشد از همه اینها سی و سه بار ظاهر کلام این است که هر سه را باجتماع سی و سه بار گوید و بعضی گفته که از این عبارت هم مقصود آنست که این کلمات سی و سه بار گوید جمعا و افرادا و در سایر روایات جا بجا واقع شده و عمل مشایخ هم برین است حدثنا محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن عبد الملک بن عمیر عن وراد کاتب المغیرة قال املی علی المغیرة بن شعبة فی کتاب الی معاویة گفت وراد که کاتب مغیره است املا کرد بر من مغیره بن شعبه در کتابی بسوی معاویه ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یقول فی دبر کل صلوة مکتوبة بتحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی که میگفت در پس هر نماز فرض لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک

الجزء الثانی تیسیر الاسلام — کتاب الغسل

و غیر زید و اتباع این مقدار تقریبا مراد است حدثنا عبد الله بن محمد الجعفی قال حدثنا یحیی بن آدم قال حدثنا زهیر بن معاویه کوفی عن ابی اسحق قال حدثنا ابو جعفر امام محمد باقر بن امام علی زین العابدین بن الحسین بن علی کرم الله وجهه سلام الله علیهم انه کان عند جابر بن عبد الله هو و ابوه که بتحقیق بود ابو جعفر و پدر بزرگوار او نزد جابر صحابی و عنده قوم و حال آنکه نزد جابر قومی بودند فسالوه عن الغسل فقال یکفیک صاع پس پرسیدند جابر را از کمیت آب غسل پس گفت یک صاع کفایت میکند ترا یک صاع فقال رجل ما یکفینی پس گفت مردی از ایشان کفایت نمیکند مرا فقال جابر پس گفت جابر کان یکفی من هو اوفی منک شعرا و خیر منک بود کفایت میکرد کسی را که موی بیشتر بود از تو و از روی موی بهتر بود از تو که آن سید البشر است صلی الله علیه و آله و سلم ثم امنا فی ثوب بعد از آن امامت کرد ما را جابر در یک جامه حدثنا ابو نعیم فضل بن دکین قال حدثنا ابن عیینة سفیان عن عمرو بن دینار عن جابر بن زید ابو الشعثاء ازدی البصری سنه یک صد و سه عن ابن عباس ان النبی تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و میمونة زوجه آنحضرت کانا یغتسلان من اناء واحد بودند که غسل میکردند هر دو از یک ظرف یا آوند و متعارف آنجا است چنانکه در حدیث عائشه گذشت که او و آنحضرت غسل میکردند از آن ظرف که میگرفت هر یک در غسل هشت رطل باشد تخمینا که آن مقدار یک صاع است پس ظاهر شد وجه مناسبت ترجمه باب قال ابو عبد الله سولف کان ابن عیینة یقول اخیرا ابو سفیان بن عیینه که میگفت در روایة این حدیث در آخر عمر عن ابن عباس عن میمونة روایة کرد ابن عباس از میمونه زوجه میکرد میمونه را در متصل اسناد و الصحیح ما روی ابو نعیم و صحیح آنست که روایت کرده اند ابو نعیم از حذف میمونه در اسناد حدیث ابن عباس چنانچه روایت کرد از سفیان کسی که در اوائل شنیده چه قدم سماع بیوده است نزد محدثین و حفظ راجح مرجحات است نزد محدثین

باب من افاض علی راسه ثلاثا کسی که بریزد آب بر سر خود سه بار در غسل حدثنا ابو نعیم قال حدثنا زهیر عن ابی اسحق قال حدثنی سلیمان بن صرد مضر صاد و فتح را بر وزن سطر خزاعی از افاضل صحابه است مطلب خون امام حسین رضی الله عنه و در چهار هزار سوار برآمد پس کشته شد از لشکر عبید الله بن زیاد و شیخ

وله الحمد وهو على كل شيء قدير نيست سزاوار عبادت مگر خداى تعالى که تنهاست نيست شريک مر او را عبادت ...
مر او راست ملک يعنى مرسات مخلوقات ... و مر او راست ستايش ... واو بر هر چيز تواناست اللهم لا مانع لما
اعطيت ولا معطي لما منعت خداوندا نيست منع کننده مر چيزى را که ببخشى و نيست بخشنده مر چيزى را که منع کنى
ولا ينفع ذا الجد منك الجد نفع نمى کند صاحب بخت را ... نزد تو بخت او ...
... وقال شعبة عن عبد الملك بن عمير بهذا وقال شعبة ...
... سفيان از عبد الملك روايت کرده شعبه نيز ... وقال الحسن الجد غنى ...
وعن الحكم عن القاسم بن مخيمرة عن وراد بهذا ... باب
يستقبل الامام الناس اذا سلم ... حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا
جرير بن حازم قال حدثنا ابو رجاء عن سمرة بن جندب قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا صلى صلوة
اقبل علينا بوجهه آن حضرت وقتى که سلام کردى ... حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك
عن صالح بن كيسان عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن زيد بن خالد الجهني انه قال صلى لنا رسول الله صلى الله عليه
وسلم صلوة الصبح بالحديبية على اثر سماء كانت من الليل ...
... فلما انصرف اقبل على الناس فقال هل تدرون
ماذا قال ربكم عز وجل قالوا الله ورسوله اعلم ...
... قال اصبح من عبادي مؤمن بي وكافر
... فاما من قال مطرنا بفضل الله ورحمته فذلك مؤمن بي كافر بالكوكب
... واما من قال مطرنا بنوء
كذا وكذا فذلك كافر بي ومؤمن بالكوكب ...

كتاب الغسل

... حدثنا ابو نعيم قال حدثنا
معمر بن يحيى ...

سفر نمایه کرد امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه آمد و فرمود اگر تحمیر حاضر بودی گردن ترا میزدم و چندین سفر با ابو القاسم محمد کردیم هرگز این چنین حرفی مذکور نشد میان چنین سلامی بر سنا و گفته بعطا بقصال اتمیم فرمود که نتوان گوکب بان کوکب بچه نسبت دارد گفت شنیدم که این چنین بار چندین اوضاع گواکب مرصود و شمار صعود و در سیدکه اهل تنجیم از ان ذوات عوامض امر بعد از ان احکام هر یک از ان اوضاع و مقابله نکس باسعد کرده اعراب داده اتی علی الحکام ساخت و معلوم گردد که هر چند حق آنست که اهل رصد بیان کرده اند عزه و بنا بر بود و حکم بمقتضای آن نتوان کرد و بگوئی که این کلام امیر المومنین رضی الله عنه تبعیت احکام اوضاع کواکب در حق معلوم میشود هر چند بحیثیان روزگار زمانه بنا بر این دلیل الابطال و دلیل اتراحی آنست که برو فق معتقدایشان اوهام را ابطال نموده است والله الهادی الی الحق و علیه الصواب فوقیتع نوزن و سکون جاء و در آخر همزه بمعنی کوکب است و کوا کبی که در منازل قمر ند آنها را نوا گویند و نزد عرب نام است بمعنی سقوط و طلوع کوکب از آن تحمیر احکام کرده اند نسبت بغروب و طلوع کوکب بسبب باران میدیدند **حدثنا** عبد الله بن منیر سمع یزید بن هارون قال اخبرنا حمید عن انس بن مالک قال اخر الصلوٰة رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات لیلة الی شطر اللیل گفت انس تاخیر کرد نماز را رسول خدا یک شبی تا نصف شب ثم خرج علینا فلما صلی اقبل علینا بوجهه پس بر آمد بر ما پس وقتی که نماز تمام کرد توجه کرد بر ما بروی مبارک خود فقال ان الناس قد صلوا و رقدوا وانکم لن تزالوا فی صلوٰة ما انتظرتم الصلوٰة پس فرمود تحقیق مردم نماز کردند و بخواب رفتند و شما دائم در نماز بودید مادامی که انتظار برید نماز را

باب مکث الامام فی مصلاه بعد السلام

در بیان درنگ کردن امام در جای نماز خود پس از سلام دادن **وقال** لنا آدم حدثنا شعبة عن ایوب عن نافع قال کان ابن عمر یصلی فی مکانه الذی صلی فیه الفریضة گفت نافع بود ابن عمر که میگذارد نفل در جائی که گذارده است در آنجا نماز فرض را و این روایت مولف حدثنا آدم نگفت انا گذارده این حدیث را بطریق تحمل و تحمیل نگفته بلکه بطریق محاوره گفته است **وفعله القاسم** و کرده این را قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق یعنی گذارده نماز نفل در جائی که فرض گذارده **ویذکر** عن ابی هریرة رفعه لا یتطوع الامام فی مکانه ولم یصح و ذکر کرده میشود از ابو هریره رفع او این حدیث را که نماز نفل نکند امام در جای خود و صحت نپیوسته این حدیث از ابی هریره از جهت ضعف اسناد او لیکن ابن ابی شیبه از علی بن ابی طالب باین لفظ آورده و ابو داؤد از مغیرة بن ابی شیبه بمعنی این لفظ آورده است بدانکه مولف درین حدیث بلفظ حدثنا آدم نیاورد انا گفتا آدم بطریق مذاکره شنیده است بطریق تحمیل و تحدیث و مرتبه این فرود تر است از حدثنا چنانچه ذکر کرده اکثر الشارحین **حدثنا** ابو الولید هشام بن عبد الملک قال حدثنا ابراهیم بن سعد قال حدثنا الزهری عن هند بنت الحارث عن ام سلمة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا سلم مکث فی مکانه یسیرا بود آن حضرت وقتی که سلام میداد از نماز درنگ میکرد در جای خود اندکی **قال ابن شهاب** فنری والله اعلم لکی ینفذ من ینصرف من النساء گفت ابن شهاب که سبب درنگ آن حضرت گمان میبریم و خدا داناتر است بدان که این درنگ بغرض بود که بیرون آیند از زنان کسانیکه بر میگردند از نماز پیش از آنکه مردان بیرون آیند **وقال ابن ابی مریم** اخبرنا نافع بن یزید قال حدثنی جعفر بن ربیعة ان ابن شهاب کتب الیه قال حدثتنی هند بنت الحارث الفراسیة عن ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه وسلم وکانت من صواحبها گفت نافع بن یزید حدیث کرد مرا جعفر که ابن شهاب نوشته بسوی او که گفت حدیث کرد مرا هند دختر حارث که آن هند فراسیه است از ام سلمه که از ازواج مطهرات است و بود این هند از مصاحبات ام سلمه **قالت** کان یسلم فینصرف النساء فیدخلن بیوتهن من قبل ان ینصرف رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ام سلمه بود آن حضرت که سلام میداد از نماز پس باز میگشتند زنان و میرسیدند در خانهای خود پیش از آنکه بر میگشت پیغمبر آنحضرت کذا فی القسطلانی **وقال** ابن وهب عن یونس عن ابن شهاب اخبرتنی هند الفراسیة وقال عثمان بن عمر اخبرنا یونس عن الزهری قال

در حکم غسل تقرب است بدو بالا چون پس تر پس کرد بر حالی که بر پیت خود را بر زمین ریخت کمال تسبیه و شست آن اثر منی داستنشق پس تر آب در دهان و بینی کرد و غسل وجهه و یدیه و شست روی خود را و هر دو دست خود را ثم افاض علی جسده پس تر ریخت آب را بر تن خود و چون بدین حد بر رسید نیست لا بحوال بر اقل خواهد بود که یکبار است و این جمله تر به مناسب شد که قبل در غسل ثم تحول من مکانه فغسل رجلیه پس تر گشت از آن جای پس شست پاهای خود را

باب من بدأ بالحلاب او الطيب عند الغسل

کسیکه شروع کند بحلاب یا خوشبوی نزد غسل بدانکه درین مقام اضطراب و لغزش اقدام است تا که بعضی نسبت وهم و غلط بمولف کرده و گفته اند که حدیث را بطریقی آورده اند که در غلط نیست اسحق گفته است که حلاب طیب است و بمعنی آنست که طیب را در غسل نسبت حلاب بگر آنچه شنیده شده که آن را حلب بکر گویند و شنیده نیست و هم آنچه قائل در نسبت خطا با چند بزرگ از کجا بر خاطر رسید منقطع گشت و مالی آنکه کلام وی صحیح است در مقابله طیب با حلاب و بعضی دیگر پس وقت معروف که بکسر حاء مهمله و تخفیف لام است تصرف کرده و نسبت تصحیف نموده و گفته که صحیح جلاب بضم جیم و تشدید لام معرب گلاب است و ابو عبید هروی این قول را انکار کرده و منشأ این تصرف از ظن است که معرب گلاب تشدید لام از گلاب خطا است بر گردانیدن معنی باب و ترتیب مقصد ترجمه گشته تکلفات بار دو پیدا کرده و ضبط طیبی مرادف طیب تعلیق و تعقیب بدان از حرکت دلوشت داشته و حلاب بمعنی آوند غسل گذاشته و گوی بعضی باور گفته و کسی دیگر از طیب آنچه ازاله کرده و شسته پس بعد ازان ... خطی و تحول آب چنانکه مرویست این قول از ابن مسعود و الخطابی آب گرفته بطرح حمام بصیغه اسم اشاره باختلاف طرق روایات کرده و باب را در حدیث استدلال نموده ... کسی بطرف مهمله کاف و مده گلاب از طیب باشد ... تنفس طیب ...

اسماء الرجال

حدثتنی هند القرشیة وتابعه عثمان بن عمر ... وقال الزبیدی اخبرنی الزهری ان هند بنت الحارث القرشیة اخبرته
مقصود مولف ازین اقوال آنست که فراسیة تصحیف قرشیة نیست چنانکه بعضی توهم کرده اند بلکه هر دو صواب است از انکه بنی فراس ...
و کنانه از قریش است پس هر دو نسبت درست است وکانت تحت معبد بن المقداد وهو حلیف بنی زهرة و بود هند زن معبد
بن مقداد و معبد هم عهد بنی زهره است وکانت تدخل علی ازواج النبی صلی الله علیه وسلم و بود هند که میرفت نزد زنان
آن حضرت وقال شعیب عن الزهری حدثتنی هند القرشیة وقال ابن ابی عتیق عن الزهری عن هند الفراسیة
وقال اللیث حدثنی یحیی بن سعید حدثه ابن شهاب عن امراة من قریش حدثته عن النبی صلی الله علیه وسلم
مقصود ازین اقوال آنست که بعضی از ثقه نقل کرده اند این حدیث را از هند که در کلام بعضی فراسیة و در کلام بعضی قرشیة واقع شده است

باب من صلی بالناس فذکر حاجة فتخطاهم در بیان آنکه کسی نماز کند بمردم پس یاد کند حاجتی را پس بگذرد از میان
ایشان **حدثنا** محمد بن عبید قال حدثنا عیسی بن یونس عن عمر بن سعید قال اخبرنی ابن ابی ملیکة عن عقبة
قال صلیت وراء النبی صلی الله علیه وسلم بالمدینة العصر فسلم ثم قام مسرعا فتخطی رقاب الناس الی بعض حجر نسائه
گفت عقبه نماز گذاردم پس آن حضرت بمدینه نماز عصر پس سلام داد پس برخاست شتابان و گذشت گردنهای مردم را بسوی بعضی حجرهای زنان خود
ففزع الناس من سرعته پس ترسیدند مردم از سرعت آن حضرت چون از آن حضرت برخلاف عادت استعجال دیدند بترسیدند
مردم که مبادا خبری که بد آید مردم را نزول کرده باشد فخرج علیهم فرای انهم قد عجبوا من سرعته پس بیرون آمد بر مردم و دید
که ایشان تعجب کرده اند از شتاب بر ما پس آن حضرت فقال ذکرت شیئا من تبر عندنا فکرهت ان یحبسنی فامرت بقسمته
پس فرمود یاد کردم چیزی از ریزه طلا که نزد ما بود پس ناخوش داشتم این را که باز دارد مرا از توجه بخدا پس فرمودم بقسمت آن

باب الانفتال والانصراف عن الیمین والشمال در برگشتن بجانب یمین و شمال وکان انس بن مالک ینفتل عن یمینه وعن
یساره و بود انس بن مالک که بر میگشت از جانب یمین خود و شمال خود ویعیب علی من یتوخی او من یعمد الانفتال عن یمینه
و عیب میکرد انس بر کسی که قصد میکرد یا القصد میکرد و شک از راوی است برگشتن از جانب یمین یعنی واجب میدانست انصراف بجانب یمین را و هرگز انصراف نکند
جانب شمال چنانکه حدیث لاحق مفصح از انست و اگر نه بصحت پیوسته که آن حضرت صلی الله علیه وسلم اکثر انصراف بجانب یمین کردی و گاه بجانب
دیگر **حدثنا** ابو الولید قال اخبرنا شعبة عن سلیمان عن عمارة بن عمیر عن الاسود قال قال عبد الله لا یجعل
احدکم للشیطان شیئا من صلوته گفت عبد الله بن مسعود نگرداند کسی از شما بر شیطان از نماز خود برای ان حقا علیه
ان لا ینصرف الا عن یمینه اعتقاد کند که لازم است بروی اینکه برنگردد مگر بجانب دست راست لقد رایت النبی صلی الله
علیه وسلم کثیرا ینصرف عن یساره بتحقیق دیدم پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی بسیاری که برمیگشت بجانب دست چپ

باب ما جاء فی الثوم النیء والبصل والکراث در بیان چیزی که آمده است در حکم خوردن سیر خام و پیاز و گندنا و آن ترهٔ ایست که آنرا گندنا
گویند وقول النبی صلی الله علیه وسلم من اکل الثوم او البصل من الجوع او غیره فلا یقربن مسجدنا و فرمودهٔ پیغمبر
کسی که خورد سیر را یا پیاز را از گرسنگی یا غیر گرسنگی پس نزدیک نیاید مسجد ما را و جنس مسجد است و دلالت میکند بر تعمیم حدیث جابر که بعد ازین
مذکور است و حدیث انس که فلا یقربنا ولا یصلی معنا شامل غیر مساجد هم هست روایت امام احمد که در آن بلفظ فلا یقربن المساجد واقع است و قید گرسنگی
در حدیث ... [illegible] ... حکم ... قیاس کرده ... [illegible]
از روی ... [illegible] **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن عبید الله قال حدثنی

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب الغسل

[illegible]

نافع عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال في غزوة خيبر روايت است از ابن عمر که تحقیق پیغمبر خدا فرمود در غزوهٔ خیبر که

من اكل من هذه الشجرة يعني الثوم فلا يقربن مسجدنا کسی که بخورد از این درخت یعنی سیر پس نزدیک نشود مسجد ما را یعنی مساجد ما را

تا برود بوی آن شجره آنکه تنه و شاخ دارد اطلاق شجره بر سیر مجاز است چنانکه نظم الفصیح فسمای قریب شامد است بر آن یعنی گویند بطریق

مجاز است آید و دانست که این نهی تنزیهی است نزد اکثر علما و نهی است تنزیهی نزد اهل ظاهر از تحریم کرده‌اند حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا ابو عاصم قال

اخبرنا ابن جريج قال اخبرني عطاء قال سمعت جابر بن عبد الله قال قال النبي صلى الله عليه وسلم من اكل من هذه الشجرة

يريد الثوم فلا يغشانا في مساجدنا کسی که بخورد از این شجره و اراده میکند آن حضرت سیر را پس نیاید در مسجدهای مسلمانان

لا يغشانا نهی غایب است و ثبوت الف در وی از آنست که معتل با حکم صحیح داده‌اند از جهت اشباع فتح آمده است یا صیغه نفی است یعنی نهی

قلت ما يعني به قال ما اراه الا نيئه گفت عطا گفتم مر جابر را چه میخواهد آنحضرت باین حکم فرمود و گفت جابر گمان ندارم مگر سیر خام را

وقال مخلد بن يزيد عن ابن جريج الا نتنه و گفت مخلد از ابن جریج اراده نکرده است آنحضرت مگر گنده بوی را خواه خام باشد یا پخته

حدثنا سعيد بن عفير قال اخبرنا ابن وهب عن يونس عن ابن شهاب قال زعم عطاء ان جابر بن عبد الله

زعم ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من اكل ثوما او بصلا فليعتزلنا او قال فليعتزل مسجدنا وليقعد في بيته

گفت عطا گمان کرد جابر تحقیق پیغمبر خدا رحمت کند خدا بر وی فرمود کسی که بخورد سیر را یا پیاز را پس بگو که گوشه گیرد از ما یا فرمود بگو که گوشه گیرد از مسجد ما

و بگو بنشیند در خانهٔ خشک او است وان النبي صلى الله عليه وسلم اتي بقدر فيه خضرات من بقول وتحقيق پیغمبر خدا

آورده شد یک دیگی که در وی سبزها بود از تره خضرات بجمیع بفتح اول و کسر ثانی و قیل بضم اول و فتح ثانی جمع خضر بقول بضم موحده و قاف جمع

بقل است فوجد لها ريحا فسال فاخبر بما فيها من البقول پس یافت آنحضرت مر آن را بوی ناخوش پس پرسید و خبر داده شد

بچیزی که در آن دیگ از بقول بود قدر مؤنث سماعی است تذکیر ضمیر و تانیث هر دو در آن روا است این چنین گفته‌اند شارحان مشهور آنست

که ضمیر راجع بمؤنث سماعی ضمیر تانیث میباشد فقال قربوها الى بعض اصحابه كان معه پس فرمود نزدیک کنید آن دیگ را با آن خضرات

ما بسوی بعضی یاران که با آن حضرت بود و مر روایت کرده اند که ابو ایوب انصاری بود و این کلام نقل بالمعنی است یا کلام راوی است بتقدیر

اشارت یعنی اشارت کرد بسوی بعضی یاران که با وی بودند فلما راه كره اكلها پس وقتی که دید آن بعض را که ناخوش داشت خوردن

آن را قال كل فاني اناجي من لا تناجي فرمود بخور که حلال است شما را من از آنست که من سخن میکنم کسی را که سخن نمیکنی تو او را

یعنی جبرئیل است علیه السلام و در روایتی دیگر آمده که من ترسم که اذیت یابد خود را که جبرئیل است وقال احمد بن صالح عن ابن وهب

اتي ببدر گفت احمد بن صالح که شیخ مؤلف است از ابن وهب که آورده شد بدر قال ابن وهب یعنی طبقا فيه خضرات

گفت ابن وهب مراد از بدر طبقی است که در وی خضرات که سبزه و گراث و بقول بود طبق را بدر گفت از جهت تشبیه باه شب چهارده در مدور بودن

ولم يذكر الليث وابو صفوان عن يونس قصة القدر و ذکر نکرده است لیث و ابو صفوان قصه دیگ را فلا ادري هو من قول الزهري

او في الحديث پس نمیدانم که ذکر دیگ از گفته زهری است که درج کرده یا در متن حدیث مذکور است حدثنا ابو معمر قال حدثنا

عبد الوارث عن عبد العزيز قال سال رجل انس بن مالك ما سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم في الثوم گفت عبد العزيز

پرسید مردی انس بن مالک را چه چیز شنیده تو رسول خدا رحمت کند خدا بر وی در باره سیر فقال قال النبي صلى الله عليه وسلم من اكل

من هذه الشجرة فلا يقربنا ولا يصلين معنا پس گفت انس فرمود پیغمبر خدا کسی که بخورد از این درخت پس نزدیک نیاید ما را

با ما و نماز نکند با ما در این حدیث نهی مقید بمسجد نیست از اینجاست که عام داشته‌اند جمیع مساجد را چنانکه مصلای عید و جنازه و ولیمه و امثال

الجزء الثاني تيسير الاسلام | كتاب الغسل

ازانجمله معدود است و انما است اندر وضوء ... در این

فطره یعنی سنت منصوص نیست چه او بمعنی دین باشد

عام از واجب و سنت و بر تقدیر تسلیم لازم نمی آید تعمیم

آن جمیع اوقات را نحوی که معارض شود تا بر کتاب و الا ابن

بطال گفت استنباط کرده بخاری عدم وجوب آن را از این

حدیث زیرا چه روایت باب آمده در این حدیث توضأ

وضوءه للصلوة دلالت دارد بر آن که ... مستنشق

برای وضو اند و اجماع است بر آنکه وضو در غسل واجب نیست

پس این هر دو که از توابع وضو اند نیز واجب نشده ...

مر وی نیست از ... غسل محمول بر کمال و نفل است

پوشیده نماند که ... بودن این اعمال برای وضو

روایت مستقل نیست تواند یعنی از احتمال وضو و غسل

که مشترک باشند ... محمول گشته

عدم وجوب آن اعمال بجهت ... نیست ...

اند در این مقام ... بجهت غسل واجب باشد حدثنا

عمر بن حفص بن غياث قال حدثني ابي قال حدثنا

قال الاعمش قال حدثني سالم بن ابي الجعد

عن كريب عن ابن عباس قال حدثتنا ميمونة

قالت صببت للنبي گفت میمونه ریختم ... غسلا

ساختم برای پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم غسلا

آب که بدان غسل کند فافرغ بيمينه على يساره فغسلهما

پس ریخت آب ... است خود بر دست چپ پس

شست ... ثم غسل

فرجه بیستر شست ... یعنی بدست چپ

ثم قال بيده على الارض ... دست چپ خود

... بالتراب ثم غسلها پس ...

... آن ... ثم تمضمض

واستنشق ثم غسل وجهه وافاض على راسه

آنست که هرجا که نطفه حضرت پیغمبر ... باجماع مسلمانان نسبت ازین بهتر باید کرد **باب وضوء الصبيان ومتى يجب عليهم الغسل**

والطهور وحضورهم الجماعة والعيدين والجنائز وصفوفهم در بیان وضو کردن خوردان و نابالغان و بیان آنکه کدام وقت

واجب میشود بر ایشان غسل وطهارت ... در بیان حاضر شدن ایشان جماعت را و عیدین و نماز

جنازه را و در بیان ایستادن خوردان در صف جماعت **حدثنا** محمد بن المثنى قال حدثني غندر قال حدثنا شعبة قال سمعت

سليمان الشيباني قال سمعت الشعبي قال أخبرني من مر مع النبي صلى الله عليه وسلم على قبر منبوذ فأمهم وصفوا عليه

گفت شعبی خبر داد مرا کسی که گذشته بود با پیغمبر خدا بر سر قبری که جدا افتاده بود از قبرها ... پس امامت کرد ایشان را و صف بستند ...

... فقلت يا أبا عمرو من حدثك فقال ابن عباس پس گفت شیبانی گفتم ای ابا عمرو ...

... پس گفت ابن عباس و ابن عباس در آن وقت صغیر بود و این حدیث ...

بستن ... وضو کردن ... ابن عباس ...

حدیث ... **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثني صفوان بن

سليم عن عطاء بن يسار عن أبي سعيد الخدري عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الغسل يوم الجمعة واجب على كل محتلم

فرمود غسل روز جمعه واجب است بر هر بالغ مراد آنست که ... واجب است این حدیث مطابق جزو دوم ترجمه است **حدثنا** علي بن عبد الله

قال حدثنا سفيان عن عمرو قال أخبرني كريب عن ابن عباس قال بت عند خالتي ميمونة ليلة فنام النبي صلى الله عليه

وسلم فلما كان في بعض الليل قام رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابن عباس خواب کردم نزد خاله خود

میمونه ... پس خواب کرد پیغمبر خدا ... از شب برخاست ... من شن

معلق فتوضأ وضوءا خفيفا يخففه عمرو ويقلله جدا پس وضو کرد ... وضوی سبک ...

میگفت ... دیگر از ابن عباس ... حسن الوضوء ...

يصلي فقمت فتوضأت نحوا مما توضأ ... در حالی که نماز میکند پس برخاستم و وضو کردم ...

ثم جئت فقمت عن يساره فحولني فجعلني عن يمينه پس آمدم ... در جانب چپ آنحضرت ...

جانب راست ثم صلى ما شاء الله ثم اضطجع فنام حتى نفخ پس نماز کرد ... پس پهلو نهاد و خواب کرد ...

... ثم أتاه المؤذن فآذنه بالصلاة فقام معه إلى الصلاة فصلى ولم يتوضأ پس آمد

... مؤذن و آگاه کرد ... پس برخاست با مؤذن بسوی نماز ... قلنا لعمرو إن ناسا يقولون إن

النبي صلى الله عليه وسلم تنام عينه ولا ينام قلبه گفتیم عمرو را که تحقیق مردم میگویند ...

... از خواب ... قال عمرو سمعت عبيد بن عمير يقول

... گفت خواب ... وحی است ... ثم قرأ إني أرى في المنام

أني أذبحك ... ابراهیم علیه السلام ... در خواب ...

... وحی ... این حدیث ...

مطابق جزو اول ترجمه است ... ابن عباس ... وضو ...

كتاب الغسل

... این حدیث ... تمام نیست ...

باب ... بالتراب ...

باب هل يدخل الجنب يده في الإناء قبل أن يغسلها ...

وضو لفرح بیان حکم وضوء صبی نکرد که واجب است یا مندوب اگر واجب باشد لازم می آید که صبی بر ترک آن معاتب گردد و اگر مندوب بود باید که نماز بی وضو صحیح بود میگوید شاموشی کرد مولف رح تا سلامت ماند از این اشکال انتهی پوشیده نماند که با وجود سکوت مولف این اشکال باقیست بر او که یا واجبست که رفع آن کنند و آنچه بعجالت الوقت بخاطر راقم میرسد آنست که گوییم بر تقدیر مندوب آنچه لازم می آید صحت نماز صبی است بیوضو صحیح بودن نماز صبی بی وضو لا نسلم که محذوری دارد زیرا که او مکلف نیست تا عارضیت این شرط برو واجب باشد و بر ترک آن آثم و معاتب گردد و میتوان گفت وضوی صبی مندوبست و شرط نماز مندوب اوست و چون باید شرط در میان آید صحت نماز لازم نمی آید حدثنا

اسمعیل قال حدثنی مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالک ان جدته مليكة دعت رسول الله صلى الله عليه وسلم لطعام صنعته روایت کرده است از انس بن مالک که جده او که مليكه نام داشت دعوت کرد آن حضرت را برای طعامی که ساخته بود آنرا گفته اند ضمیر جدته راجع با سحق است از آنکه مليكه بضم میم و فتح لام و سکون یا و تحتیه و کاف نام جده اسحق مذکور است و مادر انس مشهور بام سلیم است اگر مليكه مادر حقیقی انس است ام سلیم کنیت او خواهد بود و همین حدیث در روایات دیگر بنام ام سلیم نقل کرده اند فاکل منه ثم قال قوموا فلاصلي لكم پس خوردند آن طعام را و فرمود بر خیزید تا نماز گزارم شما را قمت الى حصير لنا قد اسود من طول ما لبس پس رفتم بسوی بوریایی که ما را بود و سیاه شده بود از درازی زمان که پوسیده شده بود فنضحته بماء پس شستم آنرا بآب فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم واليتيم معي والعجوز من ورائنا فصلى بنا ركعتين پس قیام کرد پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق او بر وی نماز و حال آنکه یتیم که نام او ضمیره است با من بوده و پیرزال که ام سلیم است از پس ما بود پس نماز گذارد آن حضرت با ما دو رکعت نفل این حدیث بنا بر جز اخیر ترجمه است که حضور صبیان در جماعت است از آنکه یتیم صغیری را گویند که پدر نداشته باشد از فواید حدیث جواز جماعت است در نماز نفل حدثنا

عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن عبد الله ابن عباس انه قال اقبلت راكبا على حمار اتان وانا يومئذ قد ناهزت الاحتلام روایت است از ابن عباس که تحقیق گفته پیش آمدم در حالی که سوار بر ماده خری و من در دین روز نزدیک شده بودم بلوغ را و رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي بالناس بمنى الى غير جدار پیغمبر خدا نماز میگذارد مردم را بموضع منی بسوی غیر دیواری یعنی حاجبی از دیوار و ستره در پیش نداشت فمررت بين يدي بعض الصف فنزلت وارسلت الاتان ترتع فدخلت في الصف فلم ينكر ذلك على احد پس گذشتم از پیش بعض صف نماز و فرود آمدم و گذاشتم ماده خر را بحالی که می چرید پس در آمدم در میان صف و انکار نکرد این را بر من هیچ کسی ازین راه که خر را گذشته در صف در آمدم و از پیش مردم گذشتم حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني عروة بن الزبير ان عائشة قالت اعتم رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال عياش حدثنا عبد الاعلى قال حدثنا معمر عن الزهري عن عروة عن عائشة این حدیث مولف بدو اسناد از معمر روایت کرده است قالت اعتم رسول الله صلى الله عليه وسلم في العشاء درنگ کرد تا آنکه سخت شد تیرگی شب پیغمبر خدا در نماز عشا حتى ناداه عمر قد نام النساء والصبيان تا آنکه فریاد کرد آن حضرت را عمر که تحقیق خواب کردند زنان و خوردان فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال انه ليس احد من اهل الارض يصلي هذه الصلوة غيركم پس بر آمد آن حضرت و فرمود تحقیق نیست هیچ کسی از اهل زمین که نماز میکند این نماز عشا را غیر شما ولم يكن احد يومئذ يصلي غير اهل المدينة ونحوه در این روز که نماز میگذارد غیر مردم مدینه مطهره از مسلمانان این کلام اگر چه شامل همه مساجد مدینه است لیکن ظاهر آن تخصیص مسلمانان که بهجرت بطرف حبشه کرده بودند نیز آنقیست نسخ حدثنا عمرو بن علي قال حدثنا يحيى قال حدثنا سفيان قال حدثني عبد الرحمن بن عابس

من غسل الجنابة و در میان شمرده است عباس بآنکی با نجه میچکد از قطرات غسل جنابه پس معلوم شد اینقدر در حکم جنابة عفو است بجهت مشقت احتراز از جنابه و در آوردن دست حدثنا عبد الله بن مسلمة ... قال حدثنا افلح بن حميد بضم ... انصاری مدنی ... عن القاسم بن محمد صديق عن عائشة قالت كنت اغتسل انا والنبي ... من اناء واحد تختلف ايدينا فيه ... بودم که غسل میکردم من و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ... آوند ... میکند دستهای ما ... آن تقدم و تأخر ازینجا معلوم شد که جنابت مانع نیست در آوردن دست را در آب ... شستن دستها پس آن برای جنابه است که ... غسل باقی ماند ... نجاست حقیقی است ... طهارت ظاهری ... شستن دستها شرط نبود دلالت میکند بر آن حدیث ... حدثنا مسدد قال حدثنا حماد بن زيد عن هشام عن ابيه عروة عن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا اغتسل من الجنابة غسل يديه بود آنحضرت چون غسل میکرد از جنابه می شست ... خود را ... گفته اند که ... احادیث دیگر ... حدیث محمول ... پس این دو ... تعارض ... غسل ... بر ندب باشد و ترک بر جواز ... مطلق است و حدیث فعل مقید ... مطلق بر مقید ... گفته بیان یافته فاحفظه حدثنا ابو الوليد هشام الطيالسي قال حدثنا شعبة عن ابي بكر بن حفص عن عروة عن عائشة قالت كنت اغتسل انا والنبي صلى الله عليه وآله وسلم من اناء واحد من جنابة ... عن القاسم ... اول ... است بر عبد الله ابی بکر ... قاسم بن محمد بن ابي بكر ... عن عائشة مثله ... این حدیث ... اسناد ... حدثنا ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن عبد الله بن عبد الله بن جبر ... قال سمعت انس بن مالك يقول كان النبي صلى الله

قال سمعت ابن عباس قال له رجل شهدت الخروج مع رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نعم ولولا مكاني منه ما شهدته يعني من صغره

شنید مرد ابن عباس را و گفت او را مردی آیا حاضر بوده برآمدن زنان را با پیغمبر خدا در مصلای عید یعنی که آن حضرت بسوی زنان برآمد در مصلای عید قال نعم گفت آری حاضر بوده ام و اگر نبودی قرب و نزدیکی من از آن حضرت حاضر نمی‌شدم یعنی از جهت خوردی اگر نه در سال نبودم با آن حضرت در زنان نمی‌در آمدم و بعضی گویند یعنی این کلام ابن عباس است که اگر نه ممکن من از صغر و نه قلیل یعنی برآن که نزدیک ببلوغ رسیده بودم و قوت ضبط حدیث داشتم نمی‌بود حاضر نمی‌شدم آن مجلس را یا آنکه اگر نه قدر و منزلت من پیش آنحضرت نمی‌بود حاضر نمی‌شدم از جهت خوردی أتى العلم الذي عند دار كثير بن الصلت

رأيت يا مشاري که نزد خانهٔ ابن صلت بود ثم خطب ثم أتى النساء فوعظهن وذكرهن وأمرهن أن يتصدقن پس آمد زنان را که حاضر بودند پس پند کرد ایشان را و یاد داد ایشان را از ثواب و عذاب آخرت و فرمود ایشان را که صدقه دهند فجعلت المرأة تهوي بيدها الى حلقها تلقي في ثوب بلال پس گشتند زنان که دست میکردند بسوی حلقهای خود یعنی انگشتری و گوشواره و حلی که می‌انداختند در جامهٔ بلال ثم أتى هو وبلال الى البيت پس آمد آن حضرت و بلال خانه را بسوی منزل تا رسانند از اسباب زنان را بیع از

ثلاث که هر دو بیک معنی است حلق بمهمله ولام مفتوحتین و بکسر مهمله جمع حلقه است باب خروج النساء الى المساجد بالليل والغلس برآمدن زنان جوان و پیر بسوی مسجد ها بشب و تاریکی آخر شب حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني

عروة بن الزبير عن عائشة قالت أعتم رسول الله صلى الله عليه وسلم بالعتمة حتى ناداه عمر نام النساء والصبيان

فخرج النبي صلى الله عليه وسلم فقال ما ينتظرها احد غيركم من اهل الارض ولا تصلى يومئذ الا بالمدينة

مر تفسیر این حدیث گذشته است و كانوا يصلون العتمة فيما بين ان يغيب الشفق الى ثلث الليل الاول و بوده اند که نماز عشا را در میان غایب شدن شفق یعنی در میان این اوقات تا سیوم حصه اول شب حدثنا عبيد الله بن موسى

عن حنظلة عن سالم بن عبد الله عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا استأذنكم نساؤكم بالليل الى المسجد فأذنوا لهن

فرمود وقتی که طلب اذن کنند شما را زنان شما بشب بسوی مسجد برای نماز پس اذن کنید ایشان را تابعه شعبة عن الاعمش عن

مجاهد عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم متابعت کرده است عبید الله بن موسی را شعبه از اعمش از مجاهد از ابن عمر باب

انتظار الناس قيام الامام العالم انتظار بردن مردم برپا داشتن امام عالم نماز را در اکثر روایات این کتاب ساقط است این باب و ترجمه خلاف زده و انداختن حکم در باب است گذشته و احادیث که درین جای آورده مناسبت این ترجمه ندارد مگر بتکلف که از قیام انصراف مراد

دارند حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا عثمان بن عمر قال اخبرنا يونس عن الزهري قال حدثتني هند بنت الحارث

ان ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم اخبرتها ان النساء في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم كن اذا سلمن من المكتوبة

قمن وثبت رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن صلى من الرجال ما شاء الله گفت زهری حدیث کرد مرا هند که ام سلمه

خبر داد او را که زنان در زمان پیغمبر خدا رحمت کناد و خدا بر وی بود وقتی که سلام میداد نماز فرض می‌ایستادند و در جای خود می‌بود پیغمبر خدا و کسی که نماز کرده بود و بود از مردان زمانی که خدا خواسته بود فاذا قام رسول الله صلى الله عليه وسلم قام الرجال پس وقتی

که ایستادی آنحضرت می‌ایستادند مردان حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك ح وحدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا

مالك عن يحيى بن سعيد عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة قالت ان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ليصلي الصبح

فينصرف النساء متلفعات بمروطهن ما يعرفن من الغلس گفت عایشه هر آئینه شان این است که پیغمبر خدا نماز صبح میکرد

الجزء الثاني من تيسير الاسلام | كتاب الغسل

قال حدثنا الاعمش عن سالم بن ابي الجعد عن كريب مولى ابن عباس عن ابن عباس عن ميمونة بنت الحارث قالت وضعت لرسول الله صلى الله عليه وسلم غسلا ...

باب التفريق في الغسل والوضوء ...

قبل صلوة الصبح كانت ساعة لايدخل على النبي صلى الله عليه وسلم فيها و بود اين ساعت ساعتى كه در آن رفتى شد بر پيغمبر خدا و اين ساعت آنانكه وقت شب درخانه ميگذارد و مشغول مى بود بخدا ظاهر آنست كه مراد بساعت دوركعت صبح است واحتمال دارد كه تعلق بساعت نماز عشا و صبح هردو باشد حدثتنى حفصة انه كان اذا اذن المؤذن و طلع الفجر صلى ركعتين حديث كرده است حفصه ام المؤمنين مراد ظاهر آنست كه بمقوله ابن عمر است كه بتحقيق آنحضرت بود وقتى كه اذان ميگفت مؤذن و طلوع كردى فجر گذاردى دوركعت اين حديث حفصه تتمه حديث سابق است وگرنه مناسب ترجمه نيست **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن شعبة عن ابراهيم بن محمد المنتشر عن ابيه عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان لايدع اربعا قبل الظهر وركعتين قبل الغداة بتحقيق پيغمبر خدا بود كه ترك نمى كرد چهار ركعت پيش از ظهر و دوركعت پيش از نماز صبح تابعه ابن ابى عدى وعمرو عن شعبة متابعت كرده است يحيى را ابن ابى عدى و عمرو كه هم از شعبه روايت كرده اند اين حديث موافق است مذهب حنفيه كه چهار ركعت را سنت ظهر پيش از فريضه گفته اند و درين حديث و حديث ابن عمر كه سبق ذكر يافت كه گفته است ياد گرفتم دو ركعت پيش از ظهر تعارض نيست اولا آنكه حديث ابن عمر دلالت بر ترك اين چهار ركعت نميكند و در حديث عائشه نص است بر عدم ترك و نيز ممكن است كه چهار ركعت را بسنت ظهر درخانه گذارده و بمسجد در مى آمده و دوركعت تحية المسجد در مسجد ميگذارد و ابن عمر همين را ديده يا دگرفته باشد و شايد كه مراد اين چهار ركعت فى الزوال است و اين خلاف سوق كلام است و نيز اين چهار ركعت با دوركعت سنت فجر كه مؤكدترين سنتهاست برابر ساخته چهار ركعت فى الزوال در اين مرتبه نيست

باب الصلوة قبل المغرب در بيان نماز پيش از فرض مغرب درست است **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث عن الحسين وهو المعلم عن عبد الله بن بريدة قال حدثنى عبد الله المزنى عن النبي صلى الله عليه وسلم قال صلوا قبل صلوة المغرب فرمود بگذاريد نمازى پيش از نماز مغرب دو ركعت يعنى بعد از دخول وقت و تكرار فرمود براى تاكيد قال فى الثالثة لمن شاء فرمود در كرت سيوم اين امر كسى راست كه خواهد كراهية ان يتخذها الناس سنة يعنى تخيير كرد از جهت ناخوش داشتن اينكه بگيرند مردم آنرا طريقه واجب يا مؤكد **حدثنا** عبد الله بن يزيد المقرئ قال حدثنا سعيد بن ابى ايوب قال حدثنى يزيد بن ابى حبيب قال سمعت مرثد بن عبد الله اليزنى قال اتيت عقبة بن عامر الجهنى فقلت الا اعجبك من ابى تميم يركع ركعتين قبل صلوة المغرب گفت مرثد رفتم نزد عقبه پس گفتم آيا در عجب نيندازم ترا از حال ابى تميم كه ميگذارد دو ركعت پيش از نماز مغرب فقال عقبة انا كنا نفعله على عهد النبي صلى الله عليه وسلم گفت عقبه ما يان بوديم كه ميكرديم اين دو ركعت را در زمان پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروى قلت فما يمنعك الان قال الشغل پس گفتم چه چيز باز ميدارد و الآن ترا ازين فعل گفت شغل بكار

باب صلوة النوافل جماعة در جواز نماز نفل بجماعت ذكره انس و عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم ذكر كرده اين جواز را انس و عائشه از پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروى چنانكه مولف رح موصولا در باب صلوة بر حصير از انس و در باب نماز كسوف از عائشه آورده **حدثنا** اسحق قال حدثنا يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا ابى عن ابن شهاب قال اخبرنى محمود بن الربيع الانصارى انه عقل رسول الله صلى الله عليه وسلم وعقل مجة مجها فى وجهه من بئر كانت فى دارهم ابن شهاب گويد خبر داد مرا محمود بن ربيع كه بتحقيق وى شناخته است رسول خدا را و دانسته بار باره آب دهن را كه انداخته آنحضرت بر روى وى از آب چاهى كه بود در سراى آنها چنانكه سبق ذكر يافته كه اين فعل از روى طيبت و از روى تبرك بالاكرام او بود بروى فزعم محمود انه سمع عتبان بن مالك الانصارى وكان ممن شهد بدرا مع النبي صلى الله عليه وسلم پس گفت محمود كه بتحقيق وى شنيده عتبان بن مالك انصارى را و بود اين عتبان از جمله كه حاضر شده اند

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الصلوة

...بزرگ بخوردن قرآن را كلام مجيد نزدى مى آرد بسوى مناسبت باكديگر سخن آهسته گفتن رخصت است يعنى از آمده ظاهر است تا الآن پروردگار تعالى با اعتبار لازم معنى است كه ترحم و اقبال و رحمت و رضا و مانند آن عقلى است **بينه وبين القبلة** بتحقيق پروردگار او ميان وى و ميان قبلاست بسبب روكردن وى بسوى حق جل مجده بجانب اگرچه وى تعالى مقدس و منزه است از تقييد بجهت و تمكن بمكان و در بعضى روايات بجاى ما يا ما بين است شود و شايد براى تفريع سياق است فلا يبزقن احد كم قبل قبلته پس آب دهن نكند يكى از شما جانب قبله خود و در روايت ابو داود ظاهر قرآن تعليل دلالت ميكند بر آنكه براق انداختن مصلى طرف قبله حرام است در مسجد باشد يا غير آن و در صحيح ابن خزيمه و ابن حبان مرفوعا آمده كسى كه تف كند بمقابل قبله آيد روز قيامت و انداخته بود ميان دو چشم وى و در روايتى ديگر سيدوت مبعوث صاحب نخامه در قبله روز قيامت ... [illegible] ... ولكن عن يساره او تحت قدمه وليكن بيندازد جانب چپ يا زير پاى چپ خود ... [illegible] ... چنانچه معلوم شود ثم اخذ طرف ردائه فبصق فيه پس گرفت آنحضرت گوشه چادر خود و بيصاق انداخت در وى ثم رد بعضه على بعض پس گردانيد باره آن گوشه را ببار ديگر ... فقال او يفعل هكذا پس فرمود يا كنيد اين چنين كه كرديم ... و در مسجد تخيير متعين است **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم راى بصاقا فى جدار القبلة فحكه ديد آب دهن را در ديوار جانب قبله پس تراشيد آنرا بدست خود چنانكه ظاهر است ثم اقبل على الناس فقال پس رو كرد بمردم و فرمود اذا كان احدكم يصلى فلا يبصق قبل وجهه فان الله قبل وجهه اذا صلى ... [illegible] ... **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك

غزوهٔ بدر را پس خدا تعالی گفت کنت اصلی لقومی بنی سالم میگوید عتبان بودم من که امامت میکردم برای قوم خود بنی سالم

وکان یحول بینی وبینهم واد اذا جاءت الامطار وبود که در میان من و میان قوم من رود وادی چون آید باران

فیشق علی اجتیازه قبل مسجدهم پس دشوار است بر من گذشتن آن جانب مسجد ایشان فجئت رسول الله صلی الله علیه وسلم

فقلت له پس آمدم من رسول خدا را پس گفتم آنحضرت را انی انکرت بصری تحقیق من ناخوش داشته‌ام چشم خود را

از کوری یا از ضعف بصر است وان الوادی الذی بینی وبین قومی یسیل اذا جاءت الامطار وتحقیق رود وادی

که میان من و قوم است جاری میشود وقتی که می آید بارانها فیشق علی اجتیازه پس دشوار است بر من گذشتن آن فوددت انک

تأتی فتصلی من بیتی مکانا اتخذه مصلی پس دوست دارم اینکه بیائی تو پس نماز گذاری از خانهٔ من جائی را که بگیرم آنرا جای

درودی که تا نماز مسجد رفت فقال النبی صلی الله علیه وسلم سأفعل ان شاء الله پس فرمود پیغمبر خدا سرانجام دهم که بیایم ان شاء

الناس کردی اگر خدا خواسته فغدا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وابو بکر بعد ما اشتد النهار پس فردا کرد و هم بیامد

آمد پیغمبر خدا و ابو بکر صدیق بعد از آنکه بلند شد روز فاستأذن رسول الله صلی الله علیه وسلم فاذنت له پس طلب اذن در آمدن

کرد بخانهٔ من پیغمبر خدا پس اذن دادم او را فلم یجلس حتی قال این تحب ان اصلی من بیتک پس ننشست آنحضرت

فرمود کجا را دوست داری اینکه بگذارم نماز از خانهٔ تو فاشرت له الی المکان الذی احب ان یصلی فیه گفت عتبان اشاره

کردم آنحضرت را بجائی که دوست میداشتم آنرا که نماز کنند آنحضرت در آنجا فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فکبر وصففنا

پس ایستاد رسول خدا و تکبیر تحریمه گفت و صف بستیم ما پس آنحضرت فصلی رکعتین ثم سلم وسلمنا حین سلم پس نماز گذارد دو رکعت

دو رکعت پس سلام داد آنحضرت و سلام دادیم ما مقتدیان هنگامی که سلام داد آنحضرت مطابقت این حدیث بترجمه بسیار ظاهر است و حبسته

علی خزیرة یصنع له پس نگاه داشتیم آنحضرت را برای طعامی که ساخته می شد برای او خزیره و آن نوعی است از طعام که از گوشت ریزه

آخر آن را طعامی کرده است بارد و می ساخته میشود فسمع اهل الدار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بیتی فثاب رجال منهم

حتی کثر الرجال فی البیت پس شنیدند اهل محله که پیغمبر خدا در خانهٔ من است پس آمدند بسی مردان از اهل محله تا آنکه بسیار شدند مرد

در خانه من فقال رجل منهم ما فعل مالک لا اراه پس گفت مردی از این حاضران چه کرده است مالک که نمی بینم او را

یعنی کجا رفته است فقال رجل منهم ذاک منافق لا یحب الله ورسوله پس گفت مردی از ایشان که او منافق است

این مرد دوست نمیدارد خدا و رسول خدا را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقل ذاک پس فرمود پیغمبر خدا

این را الا تراه قال لا اله الا الله یبتغی بذلک وجه الله آیا نمی بینی تو او را که گفته است لا اله الا الله میجوید با این قول

خدا را فقال الله ورسوله اعلم پس گفت بعضی از حاضران خدا و رسول او داناتر است قال اما نحن فوالله لا نری ودّه ولا

حدیثه الا الی المنافقین گفت اما ما پس سوگند بخدا که نمی بینیم دوستی او را و نه حرف و حکایت او را مگر با منافقان قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم فان الله قد حرم علی النار من قال لا اله الا الله یبتغی بذلک وجه الله فرمود پیغمبر خدا پس تحقیق

خدا حرام کرده است بر آتش کسی را که گفت لا اله الا الله در حالی که بجوید بر آن ذات خدا را و این شهادت بر دادن از حضرت است

تهمت نفاق قال محمود بن الربیع فحدثتها قوما فیهم ابو ایوب الانصاری صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم

بن الربیع پس گفتم این حکایت را مردمی را که در ایشان ابو ایوب انصاری بود یار پیغمبر خدا فی غزوته التی توفی فیها ویزید بن

معاویة علیهم بارض الروم پس گفت این را ابو ایوب در غزوهٔ که وفات یافت در آن در سنه پنجاه و یک در ایام خلافت معاویه

علما سعيد حدثاه ان رسول الله صلى الله عليه

وسلم رأى نخامة في جدار المسجد فتناول

حصاة فحكها ابو هريره و ابو سعيد هر دو حديث کردند

که تحقيق آنحضرت ديدند آب دهن بر ديوار مسجد پس گرفت

سنگريزه و خراشيد آنرا ثم قال اذا تنخم احدكم

فلا يتنخم قبل وجهه پس فرمود چون خواهد که بيندازد

يکی از شما پس نيندازد آب بينی روی خود و نه طرف

راست جانب دست راست ببايد نخامه نيندازد الا

بجانب چپ حکم نخامه که بر وجه آن تفصيل آمده نيز ظاهر است

بحسب لفظ در عموم منع اين فعل در غير حالت نماز در مسجد و غير آن

ولا عن يمينه وليبصق عن يساره او تحت قدمه اليسرى

و دوم اشارت بجانب دست چپ يا زير پای چپ خود

باب لا يبصق عن يمينه في الصلاة خيو نيابد

بجانب دست راست در نماز بجهت بودن فرشته که کاتب

حسنات است بدان جانب چنانچه در باب حديث آمده

تا آنکه بجهت عزت يمين باشد و روايت باب مطلق است از قيد

نماز و حمل کرده آن را مولف بر روايت باب پيشتر در روايت

ابو هريره در باب دفن النخامه که مقيد است و ساکت اند

از حکم آن بيرون نماز منقول از مالک که باس بدست چپ

نماز تحريم کرده نووی منع را در هر حال و مشاهد است آن را

ابو هريره است از ابن مسعود و معاذ بن جبل و عمر بن عبد العزيز

کراهت و امتناع از آن در غير حال نماز نيز حدثنا

يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن

شهاب عن حميد بن عبد الرحمن ان ابا هريرة

وابا سعيد اخبراه ان رسول الله صلى الله عليه

وآله وسلم رأى نخامة في حائط المسجد فتناول

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حصاة فحتها

ثم قال اذا تنخم احدكم فلا يتنخم قبل وجهه ولا عن

يمينه وليبصق عن يساره او تحت قدمه اليسرى

مذکور است در حديث منع نخامه است و مقصود ترجمه باب از آن

منع نماز خصوصا از مقابل البصق عن يسار تنخم قبل

وجه و حديث ابی سعيد باب آينده که در آن حضرت نخامه

را مطلقا منع کرد از طرف نيز دليل است بر ما حکم نخامه

در نماز حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة

قال اخبرني قتادة قال سمعت انس بن مالك قال

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لا يتفلن احدكم

بين يديه ولا عن يمينه ...

ولكن عن يساره او تحت رجله اليسرى باب ليبزق

عن يساره او تحت قدمه اليسرى و در دو روايت

...

...

پسر معاویه امیر بود از جانب پدر بر سر جماعة بزمین روم بقسطنطنیه فانکرها علی ابو ایوب محمود بن ربیع گفت پس انکار کرد این قصه را بر من ابو ایوب و قال والله ما اظن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما قلت قط گفت سوگند بخدا گمان ندارم پیغمبر خدا را گفته چیزی را که گفتی تو اما نکه آیات و احادیث بثبوت پیوسته که عاصیان امت با آنکه قائل بکلمه توحید و مصدق آن باشند حرام نیست بر آنها آتش و منع این بان سخن ست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم با ابو هریره فرموده که بمردم بگو بدو عمر بن خطاب گفته که این حرف شایع گردد تا مردم از عبادت باز مانند و آن حضرت قبول آن کرد فکبر ذلک علی پس بسیار بار کرده گران آمد این انکار بر من فجعلت لله علی ان سلمنی الله حتی اقفل من غزوتی پس گردانیدم بر سوگند خدا بر خود اگر سلامت دارد مرا خدا تا آنکه رجوع کنم از غزوه خود وا اقفل اقفات وفا المبادرجت تا وشنا ان اسال عنها عتبان بن مالك ان وجدته حیا فی مسجد قومه آنکه بپرسم از این قصه عتبان بن مالک را اگر یافتم او را زنده پس پرسیم در مسجد قوم او و بحضور جماعة فقفلت فاهللت بحجة او بعمرة پس باز گشتم و احرام بستم بحج یا بعمره شک راوی است ثم سرت حتی قدمت المدینة فاتیت بنی سالم فاذا عتبان شیخ اعمی پس سیر راه رفتم تا آنکه قدوم آوردم مدینه را پس آمدم قوم بنی سالم را پس ناگاه دیدم که عتبان پیر کور شده است یصلی لقومه فلما سلم من الصلوة سلمت علیه نماز میگذارد مر قوم خود را پس هرگاه وسلام داد از نماز سلام کردم بروی واخبرته من انا ووا انیتم عتبان را که کیستم من ثم سالته عن ذلك الحدیث پس پرسیدم او را از آن حدیثی که انکار کرده بود آن را ابو ایوب فحدثنیه کما حدثنیه اول مرة پس حدیث کرد مرا چنانچه حدیث کرده بود مرا اول بار **باب** التطوع فی البیت در استحباب نماز نفل در خانه **حدثنا** عبد الاعلی بن حماد قال حدثنا وهیب عن ایوب وعبید الله عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اجعلوا فی بیوتکم من صلوتکم نزد دیگر وانید در خانهای خود بعض نماز های خود را و لا تتخذوها قبورا و نگیرید خانها را قبر مرده وار افتاده باشید در عبادت خدا انکنید یا اگر چون خواب برادر موت است خانه را قبر نکنید یعنی محض برای خواب نسازید مراد نماز نفل است از انکه در احادیث صحیحه صریحه بثبوت پیوسته که ادای مکتوبه در مسجد بهتر است و در دیگر ادا کردن نفل در خانه بهتر است که از ریا دورتر است و خانه سور و رحمت الهی و دور و ملنگ میگردد روایت کرده اند که فضیلت نماز نفل خیر از بیع و دو رکعت تهجد خانه آنجا است که فضیلت نماز الضحی در مسجد تا نیه عبد الوهاب عن ایوب متابعت کرده است وهیب را عبد الوهاب که هم از ایوب روایت کرده لیکن باین عبارت روایت کرده که صلوات بیوتکم ولا تتخذوها قبورا **بسم الله الرحمن الرحیم باب** فضل الصلوة فی مسجد مکة والمدینة در بیان فضیلت و زیادتی ثواب نماز در مسجد مکه و مدینه **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة قال اخبرنی عبد الملك بن عمیر عن قزعة قال سمعت ابا سعید الخدری قال سمعت من النبی صلی الله علیه وسلم وکان غزا مع النبی صلی الله علیه وسلم ثنتی عشرة غزوة گفت قزعه شنیدم ابا سعید خدری را چهار کلمه که گفت شنیدم از پیغمبر خدا و ابو سعید که جهاد کرده بود با پیغمبر خدا دوازده غزوه این چهار حدیثی است که در باب مسجد بیت المقدس تمام ذکر خواهد کرد و اینجا بطرف اختصار اشارت کرده است بآن **حدثنا** علی قال حدثنا سفیان عن الزهری عن سعید عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد بسته نشود پالانها مگر بسوی سه مسجد یعنی سفر کنند بقصد دریافت نفس امکنه و بقعه های که از فضیلت ذاتی باشد و نماز کردن در آن افضل بود از جای دیگر بسوی این سه مسجد و این بیان خارج شد از منع رفتن بجائی برای کسب علم و زیارت بزرگی زنده و مرده و تجارتی و جز آن آنانکه درین صور مقصود نفس بجای دریافت مکان و تبرک بدان نیست بلکه برای ادراک چیزی که در آن است و اگر مستثنی منه مطلق مسجد گیرند

قال یوم الیه و جاء بیده علیه السلام مرحبا سهمه تحصیل نیاورکل واحد واحد منهم واتباع ابن عمر رضی الله عنه رفت فی ذلك علیه السلام ملا سالم مع الاتباع فی السنن لم یزد علیه

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب الصلوة

او عن یمینه ولکن عن یساره او تحت قدمه الیسری ومن طریق هذه الحدیث روایت سفیان الزهری بدو طور است یکی آنکه بلفظ حدثنا الزهری و دیگر بلفظ عن الزهری با تصریح زهری درین طریق بسماع حمید از حمید چنانکه گفت سمع حمیدا عن ابی سعید نحوه **باب** کفارة البزاق فی المسجد بیان کفاره گناه انداختن بزاق در مسجد کفاره آن پوشیدن گناه و تشدید بنا بر شده گناه و دور کننده است **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا قتادة قال سمعت انس بن مالك قال قال النبی صلی الله علیه وسلم البزاق فی المسجد خطیئة انگندن بزاق در مسجد گناه است و کفارتها دفنها و کفاره این گناه گور کردن آنست در مسجد اگر مسجد شور و الا بیرون از مسجد برده ... گناه اثر آن ... قاضی عیاض گفته خطیه وقتی باشد که دفن نکند و اگر قصد دفن دارد خطیه نباشد ... کرده آن را گور ... آن خلاف حدیث صحیح است ... کرده قول شریف ... بسیار ... خارج مسجد پوشیده نماند که ... این قول ... در باب لا یبصق ... گذشت ظاهر است ... مخصوص بخارج مسجد نیست ... بلفظ ... در باب ... ظاهر است همان حدیث ابی امامه که اخراج کرده آن را احمد و طبرانی
[illegible]

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الصلوة

نیز وجهی دارد ولیکن درآن وقت که این فرموده مسجدی نبوده که مردم قصد آن داشته باشند المسجد الحرام ومسجد الرسول ومسجد الاقصی مسجد مکه ومسجد مدینه ومسجد بیت المقدس که قبله انبیا وامم سابق بوده است گفته اند که افضلیت یکی بر دیگری بترتیب مذکور است **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن زید بن رباح وعبید الله بن ابی عبد الله الاغر عن ابی عبد الله الاغر عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال صلوة فی مسجدی هذا خیر من الف صلوة فیما سواه

فرمود نمازی در مسجد من که اینست یعنی مسجد مدینه بهتر است از هزار نماز در مساجدی که ورای اوست الا المسجد الحرام مگر مسجد مکه که کعبه در وست که نماز در وی بهتر است از نمازی که درین مسجد کنند ابن حبان در صحیح خود آورده که یک نماز مسجد حرام برابر صد نماز مسجد مدینه است وجمهور علما ازینجا استنباط کرده اند که مکه افضل است از مدینه از آنکه شرافت وفضیلت مکان بحسب فضل عبادت در وست ومشهور از امام مالک واکثر اصحاب او آنست که مدینه افضل است از مکه از جهت شرافت وجود پیغمبر خدا که اشرف موجودات وبهمه مکرمات طفیلی اوست وظهور کمالات اسلامی واعلای اعلام دین محمدی هم در وی روی داده وهرکدام برجهتی تفضیلی دارد بفضل وفضیلت یافته اوست نور علی نور روشن تر فضائل ومصدر کمالات صلی الله علیه وسلم تسلیما قال من قال **شعر** از فضل رسول از رکن وزمزم جمله برخیزد * یکی سنگی بود رکن ویکی شوراب چه زمزم * وآنچه اختلاف درین دو بلده استثنا کرده قاضی عیاض رحمه الله علیه بقعه شریفه که مدفون شده در وی آن سرور کائنات وفخر موجودات وگفته اتفاق است بر آنکه افضل بقاع زمین است وابن عقیل حنبلی گفته که افضل است از عرش عظیم

باب مسجد قباء در فضیلت مسجد قبا بضم قاف ومد است وبقصر خوانند واو مسجدیست بر دو یا سه میل از شهر مدینه واول مسجدیست که آن حضرت بنا فرموده ونماز در آن کرده وبقول ابن عباس مسجد اسس علی التقوی هم همان آنست وقبا نام جایی است که این مسجد را بنام آن خوانند **حدثنا** یعقوب بن ابراهیم الدورقی قال حدثنا ابن علیة قال حدثنا ایوب عن نافع ان ابن عمر کان لا یصلی من الضحی الا فی یومین یوم یقدم مکة فانه کان یقدمها ضحی فیطوف بالبیت ثم یصلی رکعتین خلف المقام مرویست از نافع که ابن عمر بود که نمیگزارد نماز چاشت مگر در دو روز روزی که قدوم می آورد مکه را پس تحقیق می درآمد در مکه وقت چاشت پس طواف خانه مبارک میکرد وپس میگزارد دو رکعت پس مقام ابراهیم ویوم یاتی مسجد قباء فانه کان یاتیه کل سبت ودر روزی که می آمد مسجد قبا پس تحقیق بود که می آمد آنجا هر روز شنبه فاذا دخل المسجد کره ان یخرج منه حتی یصلی فیه وچون آمدی مسجد را خوش نداشتی آنکه برآید ازوی تا آنکه بگزارد در وی نماز را پس که این نماز، نماز طواف ونماز تحیة المسجد است بحسب اتفاق در وقت چاشت واقع شده نه نماز ضحی قال وکان یحدث ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یزوره راکبا وماشیا گفت نافع وبود ابن عمر که میگفت که تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی که زیارت میکرد روز شنبه درحال سواری وپیادگی قال وکان یقول انما اصنع کما رأیت اصحابی یصنعون ومیگفت ابن عمر فرا نافع را میکنم چنانکه دیدم یاران خود را که میکردند ولا امنع احدا ان یصلی فی ای ساعة شاء من لیل او نهار ومنع نمیکنم کسی را از اینکه نماز کند در هر وقت که خواهد از شب وروز غیر ان لا یتحروا طلوع الشمس ولا غروبها مگر آنکه قصد کنید وقت طلوع آفتاب وغروب آن را یعنی الوقت استوا که در آن مناسب نیست خواه بود **باب** من اتی مسجد قباء کل سبت کسی که آید مسجد قبا را هر شنبه **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد العزیز بن مسلم عن عبد الله بن دینار عن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یاتی مسجد قباء کل سبت ماشیا وراکبا عبد الله بن دینار روایت کرده از ابن عمر که پیغمبر خدا می آمد مسجد قبا را هر روز شنبه درحال پیادگی وسواری وکان عبد الله بن عمر یفعله ومیبود عبد الله که میکرد این را اگر شنبه می آمد مسجد قبا سواره وپیاده **باب**

عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال اذا قام احدکم الی الصلوة فلا یبصق امامه فرمود چون بایستد یکی از شما بسوی نماز پس تف نکند پیش روی خود را تا بیاحق که او مناجات میکند خدا را تا که جای نماز خود است ولا عن یمینه فان عن یمینه ملکا ونیز تف نکند جانب راست خود زیرا چه راستا دری (؟) وی فرشته است مستحق اکرام است چنانکه جای اوی قریب است از شیطان که مستحق تف ومار غام است تا این فرشته یا جان کاتب حسنات است چنانچه در بعض احادیث باین عنوان آمده یا فرشته است که حاضر میشود در نماز ازبرای تائید الهام پرک عمل و آمین گفتن برای دعاکی حکم داده بر تقدیر درین تشریف وتکریم فرشته یمین است تا آن فرشته شمال که غیر سامع چیزی از لغت استحقاق سوء وان ازقرین که مغلوب وشکیب میگردد بنگام نماز که تابع واحق میکرد تو فرشته یمین وشق اخیر برتقدیر نیست که مخصوص بوقت نماز وروز حیاتیکه سیاق احادیث است ولیبصق عن یساره او تحت قدمه فیدفنها او تف کند جانب چپ خود یا زیر پای خود پس پنهان کند آن را یعنی بعد نماز اگر باقی ماند اثر آن

باب اذا بدره البزاق فلیاخذ بطرف ثوبه چون غلبه کند مصلی را تف یکی برآید پس رخصت اختیار است وچپ پس بگیرد آن را بگوشه جامه خود **حدثنا** مالک بن اسمعیل قال حدثنا زهیر حدثنا حمید عن انس ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم رای نخامة فی القبلة فحکها بیده ورای منه کراهیة دید آن حضرت بلغمی را در دیوار قبله مسجد پس خراشید آن را بدست خود ودیده شد ازوی کراهیه وبی پرده شد از آن حضرت ناخوشی داشتن عمل نخامه قبله او یا ای کراهیة لذلک یا دیده شد ناخوشی داشتن عمل آنحضرت مرآن عمل را (؟) ... روایتی درین روایت وشدته علیه ... وغضب آنحضرت برین کار وقال ان احدکم اذا قام فی صلوته فانما یناجی ربه او ربه بینه وبین قبلته فلا یبزقن فی قبلته ولکن عن یساره او تحت قدمه ثم اخذ طرف ردائه فبزق فیه ورد بعضه علی بعض قال او یفعل هکذا ترجمه درباب حک البزاق گذشت اگرچه بعضی الفاظ مغایر دیگر ...

ومن راح في الساعة الثالثة فكانما قرب كبشا اقرن وكسى كه رفت در ساعت سيوم پس چنانستى كه تصدق كرد قربانى را

ومن راح في الساعة الرابعة فكانما قرب دجاجة وكسى كه رفت در ساعت چهارم پس چنانستى كه تصدق كرد مرغى را ومن

راح في الساعة الخامسة فكانما قرب بيضة وكسى كه رفت در ساعت پنجم پس چنانستى كه تصدق كرد بيضه مرغ را فاذا خرج

الامام حضرت الملئكة يستمعون الذكر و وقتى كه برآمد امام براى خطبه حاضر شوند فرشتها بجاى كه مى شنوند ذكر را يعنى سير بعد از

زوال است و بمعنى مطلق سير نيز آمده و مراد اينجا همين معنى است و ساعت بمعنى جزء زمان است و تعدد ساعات كه تا پنج مرتبه شمرده شد بملاحظه ورود

و رفتن آن كسيست و مقصود انحصار درين مراتب نيست بلكه مقصود آنست كه باعتبار تقدم و تاخر آمدن مراتب ثواب حاصل مى شود و ايما آورده

و گفته اند كه رواح محمول بر معنى اول است و از ساعات لحظهاى لطيفه مراد است و ابن قال الله ... نيست به تكبير كه در جمعه واقع شده باب

درين باب ترجمه ندارد و حديثى كه مذكور است تمام تكلف انداختن ترجمه باب سابق ساخته اند چنانكه معلوم شود حدثنا ابو نعيم

قال حدثنا شيبان عن يحيى بن ابي كثير عن ابي سلمة عن ابي هريرة ان عمر بن الخطاب بينما هو يخطب يوم الجمعة

اذ دخل رجل فقال عمر لم تحتبسون عن الصلوة روايت است از ابى هريره كه عمر بن خطاب در ميان آنكه خطبه مى خواند در روز جمعه

وقتى كه آمد مردى و آن عثمان بن عفان است پس گفت عمر چرا باز مى ايستيد شما از نماز فقال الرجل ما هو الا ان سمعت النداء توضأت

پس گفت آن مرد نيست باز ماندن مگر آنكه شنيدم اذان را وضو كردم فقال الم تسمعوا النبي صلى الله عليه وسلم يقول اذا راح

احدكم الى الجمعة فليغتسل پس گفت عمر آيا نشنيديد پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم كه مى گفت رفتن كه خواهد برود يكى از شما بنماز جمعه پس كه غسل

كند يعنى چرا اكتفا بوضو كردى باين حديث را ترجمه باب سابق كه فضل جمعه است تعليق داده اند باين وجه كه عمر انكار كرد بر عثمان بحضور صحابه و تابعين

اين همه بزرگى عثمان كه تكبير از وى فوت شده بود و اگر در تكبير فزونى ثواب نبودى انكار نكردى و ثواب تكبير جمعه مرتب بر غسل جمعه است باب

الدهن للجمعة در بيان استعمال روغن براى اجتماع جمعه ... بضم دال و بفتح روغن ماليدن بر بدن بتقدير حاجت بتقدير

استعمال است حدثنا آدم قال حدثنا ابن ابي ذئب عن سعيد المقبري قال اخبرني ابي عن ابن وديعة عن سلمان

الفارسي قال قال النبي صلى الله عليه وسلم لا يغتسل رجل يوم الجمعة ويتطهر ما استطاع من طهر ويدهن من

دهنه او يمس من طيب بيته فرمود پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وى غسل نكند مردى روز جمعه غسل شرعى و مبالغه در طهارت نكند بقدر يكه ممكن باشد در

طهارت كامل از تنظيف و قصر شارب و گرفتن ... بموى زير بغل ... بس ... بالدار ... خود و ... از خوشبوى خانه يعنى اگر نزد او كسى نباشد ... طلب

ثم يخرج فلا يفرق بين اثنين پيشتر برآيد پس تفريق نكند ميان دو كس كه متصل پهلوى هم نشسته باشند ثم يصلي ما كتب

له ثم ينصت اذا تكلم الامام پيشتر نماز كند آنچه تقدير كرده شده است از فرض و نفل براى او پس سكوت كند وقتى كه تكلم كند امام الا غفر

له ما بينه وبين الجمعة الاخرى مگر آنكه بخشيده شود گناهان صغيره او كه ميان اين جمعه است و ميان جمعه ديگر مى آيد اين چنين گفته اند و آنچه

اين معنى در روايتها واقع شده است و الا ايام جمعه گذشته مناسب تر است حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري

قال طاؤس قلت لابن عباس ذكروا ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اغتسلوا يوم الجمعة واغسلوا

رؤسكم گفت طاؤس گفتم مر ابن عباس را كه گفته اند مردم كه پيغمبر خدا فرموده غسل كنيد روز جمعه و بشوئيد سرهاى خود را اين كلام از باب

تكميل غسل از قبيل عطف خاص بر عام آورده براى تنبيه بر آنكه مراد غسل تام كامل است به كشادن موى و شستن آن وان لم تكونوا جنبا

واگر چه نباشيد جنب و جنب براى واحد و مذكر و مونث و تثنيه و جمع واحد است واصيبوا من الطيب و استعمال كنيد پاره از طيب را اينجا منقول طاؤس است

كه گفت مردم را اين عباس نقل كرده قال ابن عباس اما الغسل فنعم واما الطيب فلا ادري گفت ابن عباس اما غسل

الجزء الثاني تيسير الاسلام | كتاب الغسل

باب ... جنابت فاكفا بيمينه على يساره مرة

او مرتين او ثلاثا ثم غسل فرجه ثم ضرب يده بالارض

او الحائط مرتين او ثلاثا ثم تمضمض واستنشق

وغسل وجهه وذراعيه ثم افاض على راسه الماء

ثم غسل جسده ... شارحان ... براى ... تطبيق ترجمه

تكلفات كنند ظاهر قول ابن منير است كه عرف رجال

درين مقام كه اول غسل بعض اعضاء كنند و

بعد از ان شستن جسد گويند ... را ابراز لازم است

ليكن ... حديث ... باب ... بخارى ... استدلال

بتراجم ... را فا ... كند ... حقيقت ... غسل باشد

حقيقت ... غسل ... شرع بعد وضو ... است

بشستن باقى ... استحباب ... حديث

نيست ... است كه ... شده

... غسل جنابة قالت فاتيته بخرقة

فلم يردها پس آوردم جامه غسل را بحضرت ... پس

... واست ان ... يده ... الماء پس

... كرده افشاند دست خود را از آب را

باب اذا ذكر في المسجد انه جنب خرج كما هو

چون ياد آرد كسى در مسجد كه وى جنب است برآيد چنانكه

هست و درنگ نكند ... تيمم كند چنانكه ... ثورى

... نقل كند حدثنا عبد الله بن محمد ...

قال حدثنا عثمان بن عمر ... ابن فارس ...

... قال اخبرنا يونس ...

عن الزهري عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن ابي هريرة

قال اقيمت الصلوة وعدلت الصفوف قياما

اقامت گفته شد نماز را و برابر ... كرده شد صفها

... ايستاده بودند فخرج الينا رسول الله

پس برآمد بسوى ما ... پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم

فلما قام في مصلاه ذكر انه جنب ...

پس آن می فرموده است آن حضرت اطیبا طیب را که آن حضرت فرموده است باید که شنیده نامذکور در حدیث ذکر در این نیست و در نیست
کرد آن راد بینکه در ترجمه است حدیث بوی دارد باشد حدثنا ابراهيم بن موسى قال حدثنا هشام ان ابن جريج اخبرهم
قال اخبرني ابراهيم بن ميسرة عن طاؤس عن ابن عباس انه ذكر قول النبي صلى الله عليه وسلم في الغسل يوم الجمعة فقلت لابن عباس
ايمس طيبا او دهنا ان كان عند اهله فقال لا اعلمه طاؤس از ابن عباس روایت کرده که ابن عباس ذکر کرد فرموده پیغمبر خدا را در غسل روز جمعه
گفت ابن عباس را آیا مس کند خوشبوی یا روغن اگر باشد نزد اهل او پس گفت ابن عباس نمیدانم یعنی من آن را از حضرت نشنیده ام باب يلبس
احسن ما يجد می پوشد کسی که اراده رفتن نماز جمعه دارد نیکوترین جامهای که دارد و روایت از ابو شیرازی آن حدثنا عبد الله بن
يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب رأى حلة سيراء عند باب المسجد عمر بن
خطاب دید حله سیراء نزد در مسجد آن را اگر تو بخری آن را آورده سیراء بکسر سین مهمله و فتح یای تحتانیه نام جامه ای است که در او خطها باشد
خالص ابریشم حله سیراء بر اضافت هم خوانده اند چنانچه میگویند ثوب خز و بر تنوین حله بر تقدیر اول سیراء اسم است و بر تقدیر ثانی صفت و بر این تقدیر
محمول است روایت سیراء اگر چه از سیوطی نقل کرده اند که فعلاء صفت نیامده است چون این روایت صحت نموده حکم سیوطی محمول بر قصور تتبع او
خواهد بود فقال يا رسول الله لو اشتريت هذه فلبستها يوم الجمعة وللوفد اذا قدموا عليك پس گفت عمر ای رسول خدا
اگر بخری تو این حله را پس بپوشی آن را روز جمعه و برای پادشاهان یعنی که قدوم آرند بر تو و در روایت کشمیهنی واقع شده و برای ایلچیان اگر نزد تو
آیند که مر برای تحمل با شد احتیاج بتقدیر جزای شرط نخواهد بود فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما يلبس هذه من لا خلاق له في الآخرة
پس فرمود جز این نیست که می پوشد این را کسی که نصیبه نیست او را در آخرت ثم جاءت رسول الله صلى الله عليه
وسلم منها حلل پس آمد رسول خدا را از جنس حله سیراء حلها فاعطى منها عمر بن الخطاب حلة پس داد از آن حله ها عمر را یک حله
یعنی دو رویه فقال عمر يا رسول الله كسوتنيها وقد قلت في حلة عطارد ما قلت پس گفت عمر ای رسول خدا پوشانیدی مرا
و حال آنکه تحقیق گفتی تو در باره حله عطارد آنچه گفتی که آن را کسی میپوشد که او را نصیبی در آخرت نباشد فقال رسول الله صلى الله
عليه وسلم اني لم اكسكها لتلبسها فرمود من ندادم این حله را برای آنکه بپوشی تو آن را فكساها عمر بن الخطاب اخا له بمكة مشركا
پس داد آن را عمر برادری را که بود در مکه مشرک یعنی برادر را که از جهت مادر بود باب السواك يوم الجمعة استعمال
مسواک کردن روز جمعه وقال ابو سعيد عن النبي صلى الله عليه وسلم يستن گفت ابو سعید خدری که آن حضرت فرمود که استنان کرد
یعنی که آن حضرت می مالید دندان را بمسواک حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي
هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لولا ان اشق على امتي او لولا ان اشق على الناس لامرتهم بالسواك
مع كل صلوة فرمود اگر نمی ترسیدم از آنکه برنج اندازم امت خود را یا برنج اندازم مردم را شک راوی است هر آینه امر میکردم بمسواک با هر نماز یعنی فرض
میکردم بر ایشان چنانکه در روایت نسائی آمده و مناسبت این حدیث بترجمه از این جهت است که در روایت سوم مسواک روز جمعه نیز معلوم شد بطریق اولی که امر تخفیف و تطییب درین روز
بیشتر است با اجماع مردم زیاده بر نماز حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا شعيب بن الحبحاب قال حدثنا
انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اكثرت عليكم في السواك مبالغه کردم بر شما در امر مسواک یعنی بروایات آن حضرت
بصیغه مجهول است یعنی مبالغه کرده شده ام از جانب حق در امر مسواک کردن حدثنا محمد بن كثير قال اخبرنا سفيان عن منصور
وحصين عن ابي وائل عن حذيفة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا قام من الليل يشوص فاه گفت حذیفه
بود آن حضرت وقتی که قیام نمودی از شب برای نماز تهجد میمالید دهن خود را بمسواک و می شست آن را و دلالت این حدیث بر مسواک کردن

الجزء الثالث من تيسير القاري | كتاب الغسل

و تشدید کاف مرتدی را بالای تنه می پوشد کلام راوی این است
میکردند که پیغمبر رحمت شکر را بسبب سردی است در
وحشت قال سمعت الاعمش عن سالم
بن ابي الجعد عن كريب عن ابن عباس قال قالت
ميمونة وضعت للنبي صلى الله عليه وآله وسلم
غسلا فسترته بثوب وصب على يديه فغسلهما
ثم صب بيمينه على شماله فغسل فرجه فضرب
بيده الارض فمسحها ثم غسلها فمضمض واستنشق
وغسل وجهه وذراعيه ثم صب على رأسه و
افاض على جسده ثم تحول فغسل قدميه فناولته
ثوبا فلم ياخذه فانطلق وهو ينفض بيديه
پس از غسل فارغ شده روان شد آن حضرت که بال
می افشاند با هر دو دست و تحقیق مراد جنبانیدن دستها
را مانند پر چنانکه در بیان او رفت که بی انتظار رسید
باب من بدأ بشق رأسه الايمن في الغسل
کسی که آغاز کند به جانب راست سر را از ریختن آب در غسل
حدثنا خلاد بفتح خاء و تشدید لام ابن یحیی قال
حدثنا ابن يحيى بن صفوان کوفی ابو محمد سلمی سند درست
و سنده اکثر شیوخ سرایت قال حدثنا ابراهيم
بن نافع مخزومی عن الحسن بن مسلم بن يناق بفتح
تحتیه و تشدید نون و در آخر قاف مروی است از ابن حسن
و صفیه بنت شیبه اختلاف کرده اند
در صحبت وی و در تقریب از صحابیات است باقی

بر این روی است یعنی هرگاه وقت شب که تنها میبود مسواک میکرد و روز جمعه که امر کرده است به تکلیف تحمل نمیکرد از تراست آن **باب** من تسوك بسواك غيره کسی که مسواک کند بمسواک دیگری **حدثنا** اسمعيل قال حدثني سليمن بن بلال قال قال هشام بن عروة اخبرني ابي عن عائشة قالت دخل عبد الرحمن بن ابي بكر ومعه سواك يستن به گفت عائشه آمد عبد الرحمن پسر ابوبکر صدیق در حجره من در ایام مرض آن حضرت و با او مسواک بود که میمالید بآن دندانها را فنظر اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت له اعطني هذا السواك يا عبد الرحمن پس نظر کرد بسوی عبد الرحمن رسول خدا رحمت کنادش خدا پس گفت عائشه گویم بد نیتم او را بده این مسواک را ای عبد الرحمن فاعطانيه فقصمته ثم مضغته ثم اعطيته رسول الله پس داد مرا مسواک پس بطرف دندان گرفتم یعنی ریشهای آن را دور کردم پس نرم خائیدم آن را پس دادم آن مسواک رسول خدا را صلى الله عليه وسلم فاستن به وهو مستند الى صدري پس دندان مالید بآن و حال آنکه آنحضرت تکیه کرده بود بر سینه من و این در مرض موت بود **باب** ما يقرأ في صلوة الفجر يوم الجمعة بیان سورتهای قرآن که خوانده میشود در نماز فجر روز جمعه **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا سفيان عن سعد بن ابراهيم عن عبد الرحمن بن هرمز الاعرج عن ابي هريرة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ في الفجر يوم الجمعة الم تنزيل السجدة وهل اتى على الانسان میخواند آن حضرت در نماز فجر روز جمعه الم تنزیل یعنی سوره سجده تمام در رکعت اول و سوره هل اتى على الانسان تمام در رکعت ثانی **باب** الجمعة في القرى والمدن در بیان حکم نماز جمعه در قریها و شهرها مدن بضم و سکون دال جمع مدینت و گاه بضم میم هم نیز دال خوانند **حدثنا** محمد بن المثنى قال حدثنا ابو عامر العقدي قال حدثنا ابراهيم بن طهمان عن ابي جمرة الضبعي عن ابن عباس انه قال ان اول جمعة جمعت بعد جمعة في مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم في مسجد عبد القيس بجواثى من البحرين اول جمعه که جمعه کرده شد بعد از جمعه که در مسجد رسول خدا بود در مسجد عبد القیس است بقریه جواثا از بحرین است جواثا بضم جیم و تخفیف واو و مثلثه نام حصنی است بحرین بدانکه در اقامت جمعه در قریه تا کجا شده است امام شافعی باین حدیث حجت آورده و گفته در جائی که چهل کس از مردان آزاد بالغ اقامت داشته مقیم باشند و صیفاً و شتاء جمعه فرض است و بناهای آن خواه از سنگ و خشت باشد یا از چوب یا قصب و مانند آن و امام اعظم ابو حنیفه شرط کرده است اقامت جمعه را مصر جامع یا فناء آن بقوله صلى الله عليه وسلم لا جمعة ولا تشريق الا في مصر جامع و از این حدیث جواب داده که جواثا مدینه بود چنانچه اقوال متعدده برین معنی شاهد است و اگر مسلم داریم که قریه بود این حدیث نسخ آن کرده باآنکه در حدیث دلیلی نیست که بطریق فرضیت ادا کرده باشند و آن حضرت بعد از اطلاع تقریر بر آن کرده و معنی مصر باختلاف در تفسیر آنست در کتب فقه مسطور است **حدثنا** بشر بن محمد قال اخبرنا عبد الله بن المبارك قال اخبرنا يونس عن الزهري قال اخبرني سالم بن عبد الله عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كلكم راع گفت ابن عمر شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میفرمود همه شما راعیان اید یعنی نگاهبان اید که التزام دارید باصلاح متعلقان خود و عدالت کردن در ایشان و قیام بمصالح دینی و دنیوی آنها و فردا مسئول خواهید بود از تقصیر در این معانی در روز جزا و باشد و زاد الليث قال يونس كتب رزيق بن حكيم الى ابن شهاب وانا معه يومئذ بوادي القرى و زیاده کرده است لیث بروایت عبد الله بن مبارک این را که گفت یونس نوشت رزیق بن حکیم بسوی ابن شهاب زهری و من با ابن شهاب بودم درین روز بوادی قری که نام اعمال مدینه منوره است هل ترى ان اجمع ورزيق عامل على ارض يعملها وفيها جماعة من السودان وغيرهم آیا می پنداری که اقامت جمعه کنم جمعی که با من اند و رزیق درین وقت عامل بود بر زمینی که زراعت میکرد آنها را در آن زمین جمعی از حبشیان و غیر ایشان بودند و ..... على ايلة و رزیق درین روز امیر بود بایله از جانب عمر بن عبد العزیز ایله بفتح همزه و سکون تحتانیه و فتح لام شهری بود قلعه دار که الآن خراب افتاده است و منزل

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب الغسل

دبیل هالا لاحس ی علی شقها الا یسر و بدست دیگر میرکت بر پا نهیب ..... از پیر بر پا کت است اقباس روایات دیگر بیان نموا شد **باب** من اغتسل عريانا وحده في الخلوة کسی که غسل کند برهنه تنها در خلوت و من تستر کسیکه پوشید عورت خود را اگرچه تنها بود در خلوت باشد والتستر افضل و پوشیدن بهتر است این کلام دلالت دارد بر جواز برهنه غسل کردن در خلوت چنانکه مذهب جمهور علما است با کراهت و منع کرده است آن را ابن ابی لیلی که از اصحاب امام ابی حنیفه است بخبر روایت کرده آن را ابو داود و نسائی از حدیث یعلی بن امیه که آنحضرت دید مردی را که غسل میکند برهنه فرمود چون غسل کند یکی از شما پس باید که ستر کند و قال بهز بن حكيم بفتح موحده و سکون ها و آخر زا معجمه قشیری کرده آن را حاکم و گفته شافعی که این از باب صحیح روایت الاسناد بهز است از جدش زیرا چه آن شا ... و متابع نیست مر و را ..... زهری و ... تعلیق ... بالات میکند بر صحت اسناد .....

کرد از وی عن ابيه عن جده حکیم بن معاویة بن حیده بمهملا و تحتیه ساکنه بعد یای مروت است عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم الله احق ان يستحيى منه من الناس خدا سزاوار تر است که شرم کرده شود از وی نسبت بمردم در خلوت و جلوت حاضر و شاهد است و .....

حاجیان مصر است قسطلانی گوید ظاهر آنست که زریق از زمینی که در ان زراعت میکرد بر سیده است تا در شهر ایله پر تشنیه و بنا بر آن استدلال
یا دعای این چنین ظاهر در برابر نصوص که از عدم جواز جمعه در غیر مصر جامع دلالت می شود ... والصواب کتب ابن شهاب
وانا اسمع یأمره ان یجمع پس نوشت ابن شهاب بسوی زریق و خواند نوشته را و حالی آنکه من می شنیدم که امر کرد زریق را که
جمعه کند یخبره ان سالما حدثه ان عبدالله بن عمر یقول سمعت رسول الله در حالی که خبر میداد ابن شهاب زریق را که سالم حدیث
کرده او را که عبدالله بن عمر میگفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقول در حالی که میفرمود آنحضرت استدلال کرد ابن شهاب ... جمعه را
و تا آنکه رسیده بود این حدیث که کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته همه شما حاکمید و همه شما پرسیده می شوید در آخرت از احوال رعیت
خود از صلاح و فساد و قیام به مصالح دینی و دنیوی و از جمله آن اقامت جمعه است پوشیده نماند که بعد از ثبوت عدم جواز ...
از مصالح دینی خواهد بود الامام راع ومسئول عن رعیته و امام راعی است و سوال کرده می شود از رعیت خود والرجل راع فی اهله
وهو مسئول عن رعیته و مرد حاکم است در عیال خود و او سوال کرده می شود از احوال عیال او والمرأة راعیة فی بیت زوجها
ومسئولة عن رعیتها و زن حاکم است در خانه شوهر خود و مسئول است از آن والخادم راع فی مال سیده ومسئول عن
رعیته و خادم حاکم است در نگهداشت مال صاحب خود و پرسیده می شود از مال صاحب قال وحسبت ان قد قال و
الرجل راع فی مال ابیه وهو مسئول عن رعیته گفت ابن عمر گمان میبرم که تحقیق فرموده است آنحضرت و مرد حاکم است در مال پدر خود و
مسئول است از مال پدر وکلکم راع ومسئول عن رعیته باز این کلام تعمیم کرد از برای تاکید حکم شافعیه این حدیث استدلال کرده
اند که اقامت جمعه باذن سلطان روا است از آنکه زریق از عمر بن عبدالعزیز پرسید حنفیه شرط کرده اند که اذن امام یا نائب او
باشد یا در روایت حدیث دلیل شافعیه توان گرفت از آنکه زریق نائب بود از ابن شهاب که نائب بود از عمر بن عبدالعزیز ...

باب هل علی من لم یشهد الجمعة غسل من النساء والصبیان وغیرهم

مسئله پرسیده است ... آیا هست غسل بر کسی که حاضر نشود جمعه را یعنی واجب نیست بروی جمعه از زنان و کودکان و غیر ایشان که بندگان و بیماران و مسافران و غیر
ایشان اند وقال ابن عمر انما الغسل علی من یجب علیه الجمعة و گفت عبدالله ابن عمر نیست غسل واجب مگر بر کسی که واجب
است بروی نماز جمعه حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنی سالم بن عبدالله انه سمع عبدالله
بن عمر یقول سمعت رسول الله گفت زهری حدیث کرد مرا سالم تحقیق شنید او ابن عمر را در حالی که میگفت شنیدم رسول خدا را
صلی الله علیه وسلم یقول من جاء منکم الجمعة فلیغتسل میفرمود آنحضرت کسی که بیاید از شما نماز جمعه را پس باید که غسل کند

حدثنا عبدالله بن مسلمة عن مالک عن صفوان بن سلیم عن عطاء بن یسار عن ابی سعید الخدری
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال غسل یوم الجمعة واجب علی کل محتلم غسل روز جمعه واجب است بر بالغ حدثنا
مسلم بن ابراهیم قال حدثنا وهیب قال اخبرنا ابن طاؤس عن ابیه عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
نحن الآخرون السابقون یوم القیامة فرمود ما پسینانیم در دنیا و پیشینانیم در آخرت بید انهم اوتوا الکتاب من قبلنا واوتیناه من بعدهم
جز اینکه داده شدند اهل کتاب پیش از ما و داده شده ایم ما پس ایشان فهذا الیوم الذی اختلفوا فیه فهدانا الله له
پس این روز اختلاف کردند در آن روز و خطا کردند و ما را در آن هدایت کرد خدا فغدا للیهود وبعد غد للنصاری پس
فردا شنبه برای یهود است و پس فردا برای نصاری شرح این حدیث در اول کتاب جمعه گذشته است فسکت ثم قال حق علی کل
مسلم ان یغتسل فی کل سبعة ایام یوما یغسل فیه رأسه وجسده پس خاموش گرد آنحضرت پس فرمود لازم است بر هر مسلمان

برهنه بحالی که می دیدند بعض ایشان بسوی بعض و بود
موسی یغتسل وحده و بود موسی که غسل میکرد تنها
یعنی برهنه ظاهر آنست که این فعل جایز بوده در شریعت
ایشان ... و موسی ... و با عفت و مروت بود
... از جهت ...
... تا آنجا جواز ...
غسل کردن ... چنانچه ترجمه باب است معلوم
شود ... شریعت سابقه ... رسول علیه الصلوة
والسلام ... حجت باشد فقالوا پس
گفتند بنی اسرائیل ... است والله
ما یمنع موسی ان یغتسل معنا الا انه آدر سوگند
بخدا باز نمیدارد موسی را از اینکه غسل کند با ما ...
خصیتین دارد ... آدر ...
... فذهب مرة یغتسل پس
رفت موسی یکبار ... که غسل کند ... علی
حجر ... بر سنگی ... شد برای غسل
ففر الحجر بثوبه پس گریخت آن سنگ با جامه موسی
فجمح موسی فی اثره ... موسی ... آن سنگ
... جمع ...
... نشان ... ضرورت ...
... عیب ...
نقصان یقول ثوبی یا حجر ... میگفت جامه مرا
... ای سنگ ...
... حتی نظرت بنو اسرائیل الی موسی ...
بنی اسرائیل بسوی موسی ...

غسل کردن عدم جنابت روز یکم گرم شود ...

رواه ابان بن صالح عن مجاهد عن طاؤس عن ابي هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم لله على كل مسلم حق ان
يغتسل في كل سبعة ايام يوما روایت کرده است این حدیث را ابان از مجاهد وی از طاؤس وی از ابی هریره باین طور که
حق بود از کل مسلم آورده است شیخ مولف رح در ترجمه تردد و استفهام کرده که آیا بر غیر کسانیکه جمعه را واجب است غسل هست یا نه قول ابن عمر
کذا اللهامست و دانکه وجوب غسل منحصر بر اهل وجوب جمعه است مثبت نفی است و احادیث متعدد که ایراد کرده حدیث اول موجب است بر هر که
حاضر شود و از اهل وجوب باشد یا نه و حدیث دوم ناطق است باینکه واجب است بر اهل وجوب و قید حضور جمعه دران واقع نشده و حدیث سیوم موجب
است بظاهر بر هر مسلمان از اهل وجوب باشد یا نه و حاضر شود بجمعه یا نه پس مقتضای مجموع این احادیث تردد وی که در ترجمه کرده است باقی ماند
چنانکه شراح این قول را نیز خلاف کرده اند والله اعلم وبه التوفيق حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا شبابة قال
حدثنا ورقاء عن عمرو بن دينار عن مجاهد عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ائذنوا للنساء بالليل الى المساجد
و دستوری دهید زنان را بشب بسوی مساجد برای نماز گفته اند قید کردن اذن را بشب برای آنکه در تیرگی شب فساق و زناکاران و اهل بدعت بفسق مشغول
یا در خواب می باشند و بروز منتشر میشوند و جمعه چون در روز است مفهوم مخالف باید که منع آمدن برای جمعه و چون که جمعه نیامدند غسل نیز بر ایشان واجب
نخواهد شد باین تقریر مطابق شد حدیث بترجمه پوشیده نماند که مفهوم مخالف اگرچه شافعیه قبول کرده اند لیکن جائی که مفهوم موافق اولی باشد مقبول
نیست چنانکه گوییم درینجا هرگاه بیرون آمدن شب باذن شد که وقت فسق و فجور فساق است و همه کس براحوال خود اگر درین وقت اطلاع
نمی یابند در روز بطریق اولی باید ماذون شوند که مظنه درست اندازی فساق کمتر هست و این رفته است از شراح بر ادای دوگانه و باین
تقدیر غسل واجب شود که از جمله حاضران جمعه اند و بر حاضران جمعه غسل واجب است حدثنا عبد الله بن يوسف بن موسى قال حدثنا ابو اسامة
قال حدثنا عبيد الله بن عمر عن نافع عن ابن عمر قال كانت امرأة لعمر تشهد صلوة الصبح والعشاء في الجماعة في المسجد
گفت ابن عمر بود زنی مر عمر را که نامش عاتکه است خواهر سعید که یکی از عشره مبشره است که حاضر می شد نماز صبح و عشا را در جماعت نماز در مسجد
فقيل لها لم تخرجين وقد تعلمين ان عمر يكره ذلك ويغار پس گفته شد مر او را چرا بیرون می آئی تو و تحقیق میدانی که عمر ناخوش
دارد و غیرت میکند قالت فما يمنعه ان ينهاني گفت آن زن پس چه چیز باز میدارد او را اینکه منع کند مرا قال يمنعه قول رسول
الله صلى الله عليه وسلم لا تمنعوا اماء الله مساجد الله گفت منع میکند عمر را از منع قول پیغمبر خدا رحمت کنا دخدا برو که فرموده منع مکنید
داان خدا را از مسجدهای خدا برای نماز و تطبیق حدیث بترجمه گفته اند که این عدم منع محمول است بر شب از جهت حمل مطلق بر مقید پس بلاحظه
مفهوم مخالف لازم آمد که برای جمعه نیایند و غسل بر اینها واجب نباشد چنانکه در تقریر حدیث سابق گذشت بعضی شراح گویند که لا تمنعوا عام است
در روز و شب و آنچه که ذکر لیل کرده یکی فرد از عام است پس تخصیص معنی ندارد و برین تقدیر غسل بر زنان واجب شود چنانکه در حدیث سابق
گذشت باب الرخصة ان لم يحضر الجمعة في المطر دربیان رخصت در عدم حاضر شدن الجمعه اگر حاضر نشود در باران حدثنا
مسدد قال حدثنا اسمعيل قال اخبرني عبد الحميد صاحب الزيادي قال حدثنا عبد الله بن الحارث ابن عم
محمد بن سيرين قال ابن عباس لمؤذنه في يوم مطير گفت ابن عباس مر مؤذن خود را روز باران اذا قلت اشهد ان محمدا
رسول الله فلا تقل حي على الصلوة قل صلوا في بيوتكم وقتی که تو گوئی کلمه شهادت اشهد ان محمدا رسول الله پس مگو
حي على الصلوة بلکه بگو بیائید برای نماز است بگو نماز کنید در خانهای خود فكان الناس استنكروا پس گویا مردم انکار کردند این
را ابن عباس فقال فعله من هو خير مني پس گفت ابن عباس کرده است این را کسی که او بهتر است از من یعنی پیغمبر خدا صلعم

عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال بينا ايوب
يغتسل عريانا فرمود هنگامیکه ایوب پیغمبر علیه السلام
غسل میکرد برهنه بعد از حصول صحت از ان مرض که بدان
مبتلا بود فخر عليه جراد من ذهب پس افتاد در وی ملخ
از طلا و باریدن آسمان فجعل ايوب يحتثي في ثوبه
پس گشت ایوب که می انداخت آن را بدست گرفته در جامه
خود فناداه ربه يا ايوب الم اكن اغنيتك عما ترى
پس ندا کرد ایوب را پروردگار وی که ای ایوب آیا نبودم
توانگر کرده ترا از چیزی که می بینی جمع ملخ زرینه قال بلى
وعزتك گفت ایوب آری توانگر کرده مرا سوگند بعزت
تو ولكن لا غنى بي عن بركتك ولیکن بی نیازی نیست مرا
از افزونی نعمت و کثرت خیر تو بر عبد کریم تشنه تر
است و عتاب بر برهنه غسل کردن ایوب با عتاب جمع
جراد معلوم نمیشود که جواز اغتسال این حال دلیل است ابراهيم
بن طهمان بفتح مهمله خراسانی ابو سعید است یک صد و شصت
و شش واین تعلیق است زیرا که وفات سوانح ابراهیم
عن موسى بن عقبة بضم مهمله و سکون قاف
است عن صفوان بن سليم بضم تصغير تابعی مدنی ابو عبد الله
امام سنه یکصد و سی و دو عن عطاء بن يسار عن
ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
بينا ايوب يغتسل عريانا الى آخر حديث مذكور سابق
حدیث بلا است از غیر باب التستر في
الغسل عند الناس پرده گرفتن در حال غسل نزد حضور
مردم حدثنا عبد الله بن مسلمة بفتح میم ولام
حدثنا مالك عن ابي النضر مولى عمر بن عبيد الله بن معمر
ابن ابي امية ابي مولى عمر بن عبيد الله ابا مرة
بضم مرة و تشدید مولى ام هاني بكسر نون و همزه و آخر
خواهر علی ابن ابیطالب است رضي الله عنها اسمش فاختة
و بقولی عاتکه و بقولی فاطمه و بقولی هند بنت ابي طالب
اخبره انه سمع ام هاني بنت ابي طالب تقول
...

ان الجمعة عزمة واني كرهت ان احرجكم فتمشون في الطين والدحض یعنی جمعہ عزیمت یعنی واجب است حضرت بر حاضر شدن اگرچه من ناخوش داشتم که در حرج اندازم شما را که بیایید و بر روید در گل و پای لغزنده پس اگر کسی گوید که چون واجب است پس ترک کردن آن چگونه جایز شد گوییم ترک واجب بعذر جائز است و نزد سعید بن جبیر و غیره قسطلانی گوید نیست مذهب جمهور لیکن شافعیه گویند اگر باران بسیار باشد تر کند جامه را و باران بسیار باشد رخصت ترک است قسطلانی آثار بر آن حدیث سبب رخصت گل و لای

من این تؤتى الجمعة از کدام جا آمده شود جمعه یعنی چه قدر مسافت است که آمدن برآن واجب است جمعه لقول الله عز وجل اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله این آیت را دلیل بر وجوب آورده وقال عطاء اذا كنت في قرية جامعة فنودي بالصلوة من يوم الجمعة گفت عطاء تو در قریه که جمعه در وی ادا میکنند پس اذان گفته شود برای نماز جمعه فحق عليك ان تشهدها سمعت النداء او لم تسمعه پس واجب است بر تو اینکه حاضر شوی جمعه را بشنوی اذان را یا نشنوی چون این تفسیر عطاء مفهوم می شود که بعد از شنیدن نداء است این قول ابن جریج کرده و زیاده کرده عبد الرزاق از ابن جریج گفتم مر عطاء را اگر قریه جامعه کرا گویند گفت که مجموع باشد و سرا باهم پیوسته باشند چنانچه جمعه دارد وكان انس في قصره احيانا يجمع واحيانا لا يجمع وهو بالزاوية على فرسخين و بود انس بن مالک در قلعه خود گاهی جمعه میکرد و گاهی جمعه نمیکرد و فرا نمیکرد و زاویه بر دو فرسخ از بصره و زاویه نام جایی بعد از الف روا است موضعی در نواحی بصره حدثنا احمد بن صالح قال حدثنا عبد الله بن وهب قال اخبرني عمرو بن الحارث عن عبيد الله بن ابي جعفر ان محمد بن جعفر بن الزبير حدثه عن عروة بن الزبير عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم قالت كان الناس ينتابون الجمعة من منازلهم والعوالي گفت عائشه بودند مردم که نوبت بنوبت آمدی یعنی آمدند جمعه را یکبار یکبار و بار دیگر از منزلهای خود که قریب بود از عوالی مدینه که مسافت آن و دورتر و اوفی مسافت آن یک میل است و نهایت هشت میل و بعضی گویند اینجا ینتابون مضارع افتعال از ناب القوم اتاهم مرة بعد اخرى فياتون في الغبار يصيبهم الغبار پس می آمدند در غبار میرسید بایشان غبار والعرق و میرسید ایشان را عرق فيخرج منهم العرق و حال آنکه بیرون می آمد از ایشان عرق یعنی بسیار عرق میکردند یعنی در روایات او برون في العبايات نسخ عین و با و عبا جمع عباء نوعی از کسوت است که خطهای سیاه دارد فاتى رسول الله صلى الله عليه وسلم انسان منهم وهو عندي پس آمد آنحضرت را مردی از ایشان و آنحضرت پیش من بود فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو انكم تطهرتم ليومكم هذا پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی اگر طهارت میکردید شما امروز را یعنی غسل میکردید بهتر بودی بلکه بدبو گشتن است ساکن اند در سواد مصر واجب نیست نزد حنفیه و شافعیه بوجوب آن قائل شده اند و این حدیث حجت می آرند بر حنفیه احتجاج ابن هشام آنانکه حجی که بر آنها جمعه واجب نیست کما هو فاتی نیست کما اذا جمعه کنند و لیکن از اجای نماز ظهر ادا می شود و در حدیث چیزی نیست که دلالت کند که برین جماعه که از عوالی مدینه می آمدند فرض بوده است با آنکه در روایت صحیح دیگر آمده که اینجا بودن ایشان دور واقع شده یعنی اهل العوالی بوده است که گویی می آمدند اگر جمعه بر ساکنان این جاها فرض می بود همه آن جماعه می آمدند نه بنوبت

باب وقت الجمعة اذا زالت الشمس یعنی ابتدای وقت جمعه آنگاه است که زوال آفتاب شود وكذلك يذكر عن عمر وعلي والنعمان بن بشير وعمرو بن حريث و هم چنین روایت کرده شده است از این جماعت صحابی بزرگ و نیست مذهب ائمه علاوه امام احمد که پیش از زوال روا داشته و احتجاج کرده از حدیث ضعیف است حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا يحيى بن سعيد انه سال عمرة عن الغسل يوم الجمعة ...

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الغسل

تابعه متابعت کرده سفیان را ابو عوانة بصری و ابن فضیل عن فضل ابو عبد الرحمن محمد في الستر در روایت پرده کردن الاعمش باب اذا احتلمت المرأة ذکر زن بگاه احتلام کند ان را هم بیدار شدن از خواب آیا غسل بروی لازم است یا نه بکر بنا بر اختلاف است و وقوع جنابت حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن زينب بنت ابي سلمة سابق در اسناد این حدیث در باب الحياء في العلم زینب بنت ام سلمه گفته در بعضی روایت است اختلاف در نقل رواة است عن ام سلمة ام المؤمنين در روایتی صحیح مسلم عن عائشة در روایتی دیگر انس است و توانا که هر دو نزد آنحضرت حاضر باشند انس شنیده باشد ابن ام سلمه را والده او ام سليم انها قالت جاءت ام سليم امراة ابي طلحة زوجة ابي طلحة بن سهل بن حرام انصاری برسول الله گفت ام سلمه آمد ام سلیم زوجه ابو طلحه بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فقالت پس گفت ام سلیم يا رسول الله ان الله لا يستحيي من الحق تحقیق خدا شرم نمیدارد از بیان کردن حق ...

ثم قالت قالت عائشة كان الناس مهنة انفسهم پس گفت عمره گفت عائشه بودند مردم خادمان خود اصحنه المهنة جمع ماهن است بمعنی خادم چنانچه کتبه جمع کاتب خادم یعنی برای خود کار را میکردند و در رنج میکشیدند و كانوا اذا راحوا الى الجمعة راحوا في هيئتهم و بودند وقتی که میرفتند بنماز جمعه میرفتند بحالی که بودند از عرق تاک و گرد آلوده فقيل لهم لو اغتسلتم پس گفته شد ایشانرا اگر غسل کنید نیکو باشد برای رفع بوی ناخوش که مردم و فرشتها از وی ایذا می کشند و وجه دلالت حدیث بر ترجمه باعتبار آنست که رواح بمعنی سیر بعد از زوال است حدثنا سريج بن النعمان قال حدثنا فليح بن سليمان عن عثمان بن عبد الرحمن بن عثمان التيمي عن انس بن مالك ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصلي الجمعة حين تميل الشمس بود آن حضرت که نماز جمعه میگزارد در هنگامی که میل میکرد آفتاب جانب مغرب حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا حميد عن انس بن مالك قال كنا نبكر بالجمعة ونقيل بعد الجمعة گفت انس بودیم ما که شتاب میکردیم بنماز جمعه که اول وقت میکردیم نماز جمعه و قیلوله میکردیم بعد از نماز جمعه و دلالت این حدیث بر ترجمه که وقت نماز جمعه بعد از زوال است خالی از خفائی نیست ظاهر آن ناظر بمذهب امام احمد است از آنکه قیلوله معتاد و مسنونه پیش از نیم روز است و وقت نماز جمعه پیشتر از آن خواهد شد باب اذا اشتد الحر يوم الجمعة بیان حکم وقتی که سخت شود گرما روز جمعه حدثنا محمد بن ابي بكر المقدمي قال حدثنا حرمي بن عمارة قال حدثنا ابو خلدة هو خالد بن دينار قال سمعت انس بن مالك يقول كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اشتد البرد بكر بالصلوة میگوید انس بود پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق بار بر وی وقتی که سخت می شد سردی شتاب میکرد بنماز یعنی در اول وقت میکرد و اذا اشتد الحر ابرد بالصلوة و وقتی که سخت میشد گرمی سرد میکرد بنماز یعنی تاخیر میکرد از اول وقت يعني الجمعة میگوید راوی که این نماز در هر دو جا مراد نماز جمعه است قیاس کرده است بر نماز ظهر و مساواة جمعه و ظهر درین دو نماز قال يونس بن بكير قال حدثنا ابو خلدة وقال بالصلوة ولم يذكر الجمعة یونس بروایتی که وار دارد از ابو خلده گفت نماز و ذکر نکرده است ابو خلده جمعه را وقال بشر بن ثابت حدثنا ابو خلدة قال صلى بنا امير الجمعة گفت بشر بن ثابت حدیث کرد مرا ابو خلده که نماز گزارد با امیری نماز جمعه را گفته که آن حکم بن ابی عقیل ثقفی است ابن عم حجاج بن یوسف ظالم بود و در خطبه تطویل میکرد موافق حجاج تا آنکه نزدیک میبود که فوت شود وقت ثم قال لانس كيف كان النبي صلى الله عليه وسلم يصلي الظهر پس پرسید آن امیر انس بن مالک را چگونه بود پیغمبر خدا که نماز ظهر میکرد و در روایت اسمعیل آمده که گفت انا كان اذا اشتد البرد بكر بالظهر واذا كان الصيف ابرد بها وقتی که زمستان میبود اول وقت میکرد ظهر را و وقتی که تابستان بودی تاخیر میکرد باب المشي الى الجمعة وقول الله عز وجل فاسعوا الى ذكر الله در بیان رفتن بسوی نماز جمعه و در بیان قول خدای قوی بزرگ فاسعوا الى ذكر الله یعنی بروید بسوی نماز یا خطبه سعی بمعنی رفتن یعنی و دویدن هر دو آمده است چون در رفتن بجانب نماز بسکینه و وقار واقع شد بضرورت تنگی وقت نباید دوید و حسن البصری گوید سعی راه اقدام نیست بلکه بر دل است ومن قال السعي العمل والذهاب لقوله تعالى وسعى لها سعيها هر کسی که گفته است در تفسیر این آیه که سعی بمعنی عمل و رفتن است از جهت قول خدا وسعى لها سعيها یعنی عمل کرد برای آخرت حق عمل آن را که امتثال باوامر و اجتناب از منهیات شرعیه است وقال ابن عباس يحرم البيع حينئذ و گفته است ابن عباس حرام میشود خرید و فروخت درین هنگام یعنی در وقت ندای جمعه اختلاف کرده اند در آنکه حرمت از وقت ندای اول است یا ندای ثانی چون در زمان نبوت و شیخین همین ندای ثانی در وقت خطبه بود و آیه و ذروا البيع در آن وقت نازل شده حق آنست که بعد از شنیدن ندای ثانی حرام شود وقال عطاء تحرم الصناعات كلها و گفته است عطا بن ابی رباح حرام میشود کارها همه آن از برای آنکه بمنزله بیع است از بانک اذان بسعی جمعه وقال ابراهيم بن سعد عن الزهري اذا اذن المؤذن يوم الجمعة وهو مسافر فعليه ان يشهد

الجزء الثاني شیخ الاسلام | كتاب الغسل

ترجیم چون معلوم بمعنی روان شدن و در رفتن پیشتلی تاخیرت انتقال از جا است یعنی خود را کشیدم آهسته و رفتم و دیگر نیز تعجیب گفته اند که کذا قال السیوطی در حاشیه شیخ اجل قدس سره گفته حضرت ایشان تعالات شین مهمله و آن تا مکس بلفظ غائب قافیه مناسب است هسکیه سابق و لاحق اذهبت فاغتسلت ثم جاء پس رفت ابوهریره بمنزل خود و غسل کرد و باز آمد فقال اين كنت فرمود آنحضرت کجا بودی یا ابا هريرة قال كنت جنبا فكرهت ان اجالسك وانا على غير طهارة گفت ابوهریره بودم جنب پس کرده داشتم که همنشینی کنم با تو بحالی که من بی طهارتم قال فرمود آنحضرت تعجب از گمان ابی هریره که نجس است جنب سبحان الله پاک است خدا از نیکه حکم کند یا این کلمه تعجب است ثم تعجب ان المومن لا ينجس تحقیق مسلمان نجس نمیشود بعوارض جنابت و نحو آن خبری که تقریر اتصال بوی محظور باشد چون سایر نجاسات بلکه آن معانی حکمی است که شارع آن را در بعضی احکام اعتبار نموده مانع مس القرآن احتراز نفر سود و تخصیص مومن بذکر باعتبار غالب حال درست از نجاست بخلاف کافر که سرگین کاو و شاشه بول آن را اثر باند و گرنه ظاهر نجاست مومن و کافر هر دو برابرند درین حکم و بعضی اهل ظاهر تمسک کنند بر فلات آن بقوله تعالى انما المشركون نجس و جمهور حمل کنند آن را بر نجاست اهل ایشان بجهت اعتقاد باطل جواز نکاح مسلمان از زن کتابیه و مخالطه همگی را که واجب نیست در آنجا اگر باشند نجس واجب شود اسلامیان را از آن معلوم شد که عرق جنب پاک است باب الجنب يخرج ويمشي في السوق وغيره جنب بر آید از خانه و رود در بازار و غیره تا ایشان این اعمال عادی روا است ابواء على الاطلاق ببه

گفت ابراهیم بن سعد از زهری که اذان گوید موذن روز جمعه این کس مسافر است پس بروی لازم است تحقیق حرم ...
زیرا که روایات از زهری مختلف آمده است گفته است الجمعة علی المسافر و این حکم نزدیک با جماعت **حدثنا** علی بن عبد الله
قال حدثنا الولید بن مسلم قال حدثنا یزید بن ابی مریم قال حدثنا عبایة بن رفاعة قال ادرکنی ابو عبس وانا اذهب
الی الجمعة فقال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول من اغبرت قدماه فی سبیل الله حرمه الله علی النار
گفت عبایه دریافت مرا ابو عبس در حالی که من میرفتم بنماز جمعه پس گفت شنیدم پیغمبر خدا را گفت کسی که غبار آلوده شد برو پی مردی
پایهای او در راه خدا حرام کند خدا برآتش دوزخ آنکس را مطابقت حدیث بترجمه باب است چون بگوید که حکایت کرد معلوم شد که آهسته رفتن
میرفتند و شتابان **حدثنا** آدم قال حدثنا ابن ابی ذئب قال حدثنا الزهری عن سعید و ابی سلمة عن ابی هریرة
عن النبی صلی الله علیه وسلم ح وحدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی ابو سلمة بن
عبد الرحمن ان ابا هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا اقیمت الصلوة فلا تاتوها تسعون
گفت ابو هریره شنیدم رسول خدا را که می فرمود وقتی که اقامت کرده شود نماز پس بنیائید آنرا بحالی که می دوید و اتوها تمشون وعلیکم
السکینة فما ادرکتم فصلوا وما فاتکم فاتموا بیائید بحالی که راه می روید و لازم گیرید بر خود آهستگی و وقار را پس آنچه معلوم کردید کسی که بعض نماز را تمام کنید
... تفسیر کرده اند در حدیث سعی بمعنی شتاب ...
وما فاتکم فاتموا و آنچه فوت شود شما را پس تمام کنید **حدثنا** عمرو بن علی قال
حدثنی ابو قتیبة قال حدثنا علی بن المبارک عن یحیی بن ابی کثیر عن عبد الله بن ابی قتادة عن ابیه عن النبی صلی الله علیه
وسلم قال لا تقوموا حتی تروني وعلیکم السکینة فرمود بر مخیزید تا آنکه ببینید مرا و صفت تأنی ... لازم است بر شما
... **باب** لا یفرق بین اثنین یوم الجمعة تفرق کند ...
دو کس روز جمعه تفرق که منع از آن واقع شده ... دو صورت ... آنکه دو کس که پهلوی هم نشسته ...
... در باب تخطی رقاب ...
تخطی رقاب الناس یوم الجمعة اتخذ جسرا الی جهنم کسی که گام نهد بگردنهای مردم روز جمعه ...
یعنی جزای ... و رفتار اهل نبی تحریمیست ... دلیل بر کراهیت ثابت شده ...
حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا ابن ابی ذئب عن سعید المقبری عن ابیه عن ابن ودیعة عن سلمان
الفارسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اغتسل یوم الجمعة وتطهر بما استطاع من طهر ثم ادهن
او مس من طیب ... روغن مالد ...
ثم راح فلم یفرق بین اثنین ... تفرق نکند میان دو کس ... ثم صلی ما کتب له پس بگذارد ...
... ثم اذا خرج الامام انصت ... برای خطبه خاموش کند غفر له ما بینه وبین الجمعة
الاخری ... **باب** لا یقیم الرجل اخاه ...
... در جمعه ...
... نشیند بجای او ...
... **حدثنا** محمد هو ابن سلام قال اخبرنا

الجزء الثاني شرح الاسلام | كتاب الغسل

یاران خود را تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
کان یطوف علی نسائه فی اللیلة الواحدة ...
... شب ... وله یومئذ تسع
نسوة ... آنحضرت ...
معلوم شود ... حضرت ...
... **حدثنا**
عیاش ... حدثنا
قال حدثنا عبد الاعلی بن عبد الاعلی ... حدثنا
قال حدثنا حمید عن بکر عن ابی رافع عن ابی هریرة
قال لقینی رسول الله گفت ابو هریره ملاقات کرد مرا
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و انا جنب ...
اگر من جنب بودم فاخذ بیدی گرفت آنحضرت
دست مرا فمشیت معه حتی قعد پس رفتم با آنحضرت
تا آنکه نشست فانسللت پس پنهان بیرون آمدم ...
... فاتیت الرحل ...
... فاغتسلت
... ثم جئت وهو قاعد ...
... فقال این کنت یا ابا هریرة
فقلت له ... حقیقت حال را ... فقال
سبحان الله ان المؤمن لا ینجس ...

باب کینونة الجنب فی البیت اذا توضأ قبل
ان یغتسل ...

محمد بن يزيد قال حدثنا ابن جريج قال سمعت نافعا قال سمعت ابن عمر يقول نهى النبي صلى الله عليه وسلم ان يقيم الرجل اخاه من مقعده ويجلس فيه ابن جريج گفت شنیدم نافع را می گفت شنیدم ابن عمر را که می گفت منع کرد پیغمبر خدا ازین که برخیزاند مردی برادر خود را از جائی که نشسته است او و بجلس فيه و بنشیند خود در آنجا قلت لنافع الجمعة ابن جریج گوید گفتم مر نافع را آیا این منع مخصوص جمعه است قال الجمعة وغيرها گفت جمعه و غیر جمعه برابر است باب الاذان يوم الجمعة بیان اذان روز جمعه که یکی است یا دو حدثنا آدم قال حدثنا ابن ابی ذئب عن الزهري عن السائب بن يزيد قال كان النداء يوم الجمعة اوله اذا جلس الامام على المنبر گفت سائب بن یزید بود اذان روز جمعه اول او وقتی که نشستی امام بر منبر على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر در زمان پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی و در زمان خلافت ابی بکر و عمر فلما كان عثمان وكثر الناس زاد النداء الثالث على الزوراء و هر گاه که عثمان خلیفه شد و بسیار شدند مردم نماز گزار زیاده کرد اذان سیوم را اندر زوراء و آن وقت نماز بر زوراء که نام موضعی است در مدینه بعضی گویند دیوار است بعضی گفته سنگ است کبیر اذان دوم اقامت را دانسته اند و این اذان اگرچه در وجود مقدم است باعتبار زیادتی بر دو اذان سابق آنرا سیوم گفته و اذان وقت سنت که در بعضی بلاد معمول شده از احداث حجاج بن یوسف ثقفی ظالم است او در کتابی از فقه های اهل مذهب تجویز این نیافته ایم در کفایه شرح هدایه میگوید که اذان سنت بدعت است که احداث کرده آنرا حجاج بن یوسف ثقفی بانگ منار و این روات حدیث یقین که بعد از احداث این اذان بوده اند نقل نکرده اند آنرا بلکه از جهت عدم اعتبار عرض تنها آن هم نکرده باب المؤذن الواحد يوم الجمعة در بیان آنکه یک مؤذن بود در زمان پیغمبر خدا حدثنا ابو نعیم قال حدثنا عبد العزيز بن ابي سلمة الماجشون عن الزهري عن السائب بن يزيد ان الذي زاد التاذين الثالث يوم الجمعة عثمان بن عفان حين كثر اهل المدينة گفت سائب کسی که زیاده کرده است اذان سیوم را روز جمعه عثمان است رضی الله عنه هنگامی که بسیار شدند مردم در مدینه ولم يكن للنبي صلى الله عليه وسلم مؤذن غير واحد و نبود مر پیغمبر خدا را مؤذنی غیر از یکی وكان التاذين يوم الجمعة حين يجلس الامام يعني على المنبر و بود اذان گفتن روز جمعه هنگامی که می نشست امام یعنی وقتی که می نشست بر منبر برای خطبه باب ما يجيب الامام على المنبر اذا سمع النداء در بیان چیزی که جواب میدهد امام در حالی که بر منبر است وقتی که شنود اذان را حدثنا ابن مقاتل قال حدثنا عبد الله قال اخبرنا ابو بكر بن عثمان بن سهل بن حنيف عن ابي امامة بن سهل بن حنيف قال سمعت معاوية بن ابي سفيان وهو جالس على المنبر گفت ابو امامه شنیدم معاویه را در حالی که نشسته بود بر منبر اذن المؤذن فقال الله اكبر الله اكبر قال معاوية الله اكبر الله اكبر بتحقیق اذان گفت مؤذن پس گفت مؤذن الله اکبر الله اکبر گفت معاویه الله اکبر الله اکبر فقال اشهد ان لا اله الا الله قال معاوية وانا اشهد ان لا اله الا الله گفت مؤذن گواهی میدهم که نیست سزاوار پرستیدن مگر خدا گفت معاویه من هم گواهی میدهم فقال اشهد ان محمدا رسول الله فقال معاوية وانا اشهد ان محمدا رسول الله فلما ان قضى التاذين قال يا ايها الناس اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم على هذا المجلس پس وقتی که تمام کرد مؤذن اذان را گفت معاویه ای مردم بتحقیق شنیدم پیغمبر خدا را بر همین جا که منبر است حين اذن المؤذن يقول ما سمعتم مني من مقالتي هنگامی که اذان گفت مؤذن میگفت چیزی را که شنیدید از گفتار من باب الجلوس على المنبر عند التاذين نشستن بر منبر نزد اذان گفتن مؤذن حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب ان السائب بن يزيد اخبره ان التاذين الثاني يوم الجمعة امر به عثمان حين كثر اهل المسجد تحقیق سائب بن یزید خبر داد ابن شهاب را که اذان دوم روز جمعه فرموده

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الغسل

باب الجنب يتوضأ ثم ينام کمال جنابت با وضو پاک نمیشود نزد بعض علما جنب وضو کند و بخوابد و بعضی ان بخوابد و احلاف است در حکم این وضو مذهب ائمه اربعه و اکثری از تابعین استحباب است و ابن عربی مالکی از مالک و شافعی عدم جواز خواب جنب بی غسل یا وضو نقل کرده محمول بر تاکید استحباب و عدم استوای طرفین است نه وجوب و قاضی عیاض مالکی گفته ظاهر مذهب مالک عدم وجوب است و مشهور در مذهب شافعیه همچنان است و در جمعی از اهل ظاهر بوجوب رفته نظر بر صیغه امر و صیغه شرط در احادیث و حدیث مرفوع ابن عباس که امر کرده نشده ام بوضو مگر وقتی که ایستاده شوم بنماز و قصد اکثر مشایخ بر خلاف آنست و ابو یوسف و ثوری رای بر عدم استحباب نهاده اند بحدیث عائشه رضی الله عنها که آن حضرت جنب می شد و بخواب میرفت بی مساس آب و جمهور حمل کرده اند این را بر ترک برای بیان جواز یا اعتقاد وجوب آن یا بر عدم مساس آب برای غسل است و توفیق میان روایات شود چنانچه از عائشه حدیث ثابت است روایت داود و غیره و بعضی مراد از وضو وضو لغوی شستن دست و روی گرفته اند و میگفتند آن را آنچه صحیح است در روایات که وضو میکرد وضوی نماز گفته اند که حکمت درین وضو تخفیف حدث است و در روایت ابن ابی شیبه از حدیث شداد بن اوس که نصف غسل جنابت است ابن جوزی گفته حکمت آن است که ملائکه

ابو عثمان نيستی است چنانچه بنگامی که بسيار شد در زمان خلافت او اول مسجد يعنی بنگام گذاردن اين اذان ثالث باعتبار حدوث نسبت باذان حقيقی ثانی است باعتبار اقامت وكان التاذين يوم الجمعة حين يجلس الامام در زمان عثمان اذان نماز جمعه بنگامی که می نشست

امام بر منبر **باب** التاذين عند الخطبة اذان گفتن نزد اداء خطبه **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله ابن

المبارك قال اخبرنا يونس عن الزهري قال سمعت السائب بن يزيد يقول ان الاذان يوم الجمعة كان اوله حين

يجلس الامام يوم الجمعة على المنبر في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر رضی الله عنهما فلما كان اذان روز جمعه

بود اول آن بنگامی که می نشست امام روز جمعه بر منبر در عهد پیغمبر خدا و زمان ابو بکر و عمر فلما كان في خلافة عثمان وكثروا امر عثمان بن

عفان يوم الجمعة بالاذان الثالث فاذن به على الزوراء فثبت الامر على ذلك پس چون بود وقت

خلافت عثمان و بسيار شدند مردم امر کرد عثمان بروز جمعه باذان سيوم پس اذان داده شد بموضع زوراء و ثابت ماند امر اذان بر آن **باب**

الخطبة على المنبر در بيان خطبه خواندن بر منبر وقال انس خطب النبي صلى الله عليه وسلم على المنبر و گفت انس خطبه خواند پیغمبر

در حالی که ايستاده بود بر منبر **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا يعقوب بن عبد الرحمن بن محمد

عبد الله بن عبد القاري القرشي الاسكندراني قال حدثنا ابو حازم بن دينار ان رجالا اتوا سهل بن سعد الساعدي وقد امتروا في المنبر

تحقيق چند مردم آمدند سهل را بحالی که اختلاف کردند در منبر از کدام درخت بود چوب او فسألوه عن ذلك پس پرسيدند ابن سعد

را از آن فقال والله اني لاعرف مما هو پس گفت سعد بخدا سوگند تحقيق ميدانم از چه بود آن منبر ولقد رأيته اول يوم

وضع واول يوم جلس عليه رسول الله و تحقيق ديدم منبر را اول روزی که نهاده شد و نخستين روزی که نشست بر آن پيغمبر خدا

صلی الله عليه وسلم اتيان اين کلام سوگند چندين تاکيدها برای اظهار علم يقينی خود و احکام علم سائل است و گرنه جواب بعد

ارسل رسول الله صلى الله عليه وسلم الى فلانة امرأة من الانصار قد سماها سهل فرستاد رسول خدا بسوی

فلان زنی که از انصار بود و تحقيق نام برده است او را سهل مري غلامك النجار ان يعمل لي اعوادا اجلس عليهن اذا

كلمت الناس بگو غلام خود را که درودگر است اينکه عمل کند برای من تختی ساز و چوبی چند اينکه بنشينم بر آن وقتی که سخن بکنم مردم را يعنی

خطبه بخوانم و تعيين معنی مطابق ترجمه است فامرته فعملها من طرفاء الغابة پس فرمود آن زن غلام خود پس ساخت چوبها از درخت گز

صحرائی طرفا بفتح الطاء وسكون الراء المهملتين وبعد الراء فاء درختی اند در ختهای صحرا غابة بمعجمه و موحده و سر صحرا بعوالی مدينه و طول منبر

شريف بقول صحيح دو ذراع بود و عرض يک ذراع و عرض هر درجه شبری و ضلع منبر و سه سلم بقول صحيح و در اساس بود کهنه شد مردم

از جهت تبرک شان بنا ساختند تا زمان خلافت معاويه همان بر سه پايه بود و معاويه شش پايه افزود و آن منبر که شريف بالای نحر شريف بالاتر

آن نهاد ثم جاء بها فارسلت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم پس آورد آن غلام چوبها را ساخته و پرداخته پس فرستاد آن زن

بسوی پيغمبر خدا فامر بها فوضعت ههنا پس فرمود آن حضرت آن چوبها را و نهاده شد اينجا ثم رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم

صلى عليها وكبر وهو عليها ثم ركع وهو عليها ثم نزل القهقرى پس ديدم رسول خدا را رحمت خدا بر وی که نماز کرد بر آن چوبها

و تکبير گفت بحالی که بر آن منبر بود پس رکوع کرد بحالی که بر آن بود پس فرود آمد پس پا يعنی روی بقبله داشت فسجد في اصل المنبر ثم عاد

پس سجده کرد در بیخ منبر پس سجود کرد و رفت بر منبر فلما فرغ اقبل على الناس فقال ايها الناس انما صنعت هذا لتأتموا بي

ولتعلموا صلوتي پس چون فارغ شد از نماز روی کرد بر مردم و فرمود ای مردمان جز اين نيست که کردم من اينرا برای اينکه اقتدا کنيد بمن و بدانيد

نماز مرا اگر برود کسی در نماز يکی دو پله بيکبار رکوع و سجود و اعتدال درجات **حدثنا** سعيد بن ابي مريم قال حدثنا محمد بن جعفر

کتاب الغسل | اخبرنا شيخ الاسلام

نام مرد است روزی اسماء بن عبيد ضبعی کنيتش ابو مخارق بصری ... با بيع ... بكسر سين ... سنه ... صدوق

هشام عن نافع عن عبد الله بن عمر ان

يستفتي عمر النبي گفت ابن عمر طلب فتوی و جواب

مسئله کرد عمر رضی الله عنه پيغمبر را صلی الله عليه وآله

وسلم ايمام احدنا وهو جنب آيا خواب کند يکی از ما

بحال جنابت فقال نعم اذا توضأ پس فرمود آری

خواب کند اگر وضو کرده باشد حدثنا عبد الله بن يوسف

قال اخبرنا مالك عن عبد الله بن دينار عن

عبد الله بن عمر انه قال ذكر عمر بن الخطاب

لرسول الله گفت ابن عمر ذکر کرد عمر پيغمبر خدا را

صلى الله عليه وآله وسلم انه تصيبه الجنابة

من الليل که تحقيق ابن عمر را می رسيد او را جنابت از شب

نسائی تصريح کرده که رسيد ابن عمر را جنابت پس آمد عمر را

و ذکر کرد حال او را پس آمد عمر پيغمبر خدا را صلی الله عليه

وآله وسلم فطلب امر کرد او را پس فرمود با نیکو وضو کند

ثم نام فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

پس فرمود ابن عمر را آنحضرت بتقديری که حاضر بود ...

... مستفتی ... تا نماز يا غسل کرد

بن ابي كثير قال اخبرني يحيى بن سعيد قال اخبرني ابن انس انه سمع جابر بن عبد الله قال كان جذع يقوم اليه النبي صلى الله عليه وسلم گفت يحيى بن سعيد خبر داد مرا ابن انس که او شنيد جابر بن عبد الله را که گفت بود ستونی از شاخهای نخل که می ایستاد آن حضرت تکيه کرده بر روی سخن ميکرد و وعظ ميگفت فلما وضع له المنبر سمعنا للجذع مثل اصوات العشار حتى نزل النبي صلى الله عليه وسلم فوضع يده عليه پس هرگاه نهاده شد مر آن حضرت را منبر شنيديم مر آن جذع را آوازی مانند آواز ناقهای بار دار يا ناقه که بچه گم شده باشد يعنی گريه کرد با نجلای آن حضرت و صحابه همه از شنيدن ناله جذع بگريه در آمدند اين خبر مشهور است بعضی گويند متواتر است پس فرود آمد آن حضرت از منبر و نهاد دست شريف را بر آن جذع بکسر جيم و سکون ذال معجمه شاخ نخل عشار بکسر مهمله پس شين معجمه جمع عشراء بضم عين و فتح شين يعنی ناقه که بر حمل او ده ماه گذشته باشد يا آنکه جدا کرده باشد از وی بچه او و حنين ميکند حنين دردناک مشتاق و قال سليمان عن يحيى قال اخبرني حفص بن عبيد الله بن انس انه سمع جابر بن عبد الله مقصود از اين اسناد آنست که تصريح کند بنام ابن انس که حفص بن عبيد الله است و حفص را ابن انس نسبت بجد او گفته است و اطلاق ابن بر جد بسيار است

حدثنا آدم قال حدثنا ابن ابي ذئب عن الزهري عن سالم عن ابيه قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يخطب على المنبر فقال من جاء الى الجمعة فليغتسل گفت پدر سالم که عبد الله بن عمر بن الخطاب است شنيدم پيغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی در حالی که خطبه ميخواند بر منبر پس گفت کسی که آيد بنماز جمعه پس بايد که غسل کند

باب الخطبة قائما در بيان خطبه خواندن خطيب در حالی که ايستاده است وقال انس بينا النبي صلى الله عليه وسلم يخطب قائما و گفت انس ميان آنکه پيغمبر خدا خطبه ميخواند بحالی که ايستاده بود اين جزو حديث دراز است که در باب استسقا مذکور است و جواب آن نيز مذکور است در آنجا مقصود از آوردن اين جزو اينجا تائيد ترجمه است

حدثنا عبيد الله بن عمر القواريري قال حدثنا خالد بن الحارث قال حدثنا عبيد الله بن عمر عن نافع عن ابن عمر قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يخطب قائما ثم يقعد ثم يقوم كما يفعلون الآن گفت ابن عمر بود آن حضرت که خطبه ميخواند در حالی که قايم است پس ميی نشست پس ميی ايستاد برای خطبه دوم چنانچه ميکنند در اين وقت از قيام و قعود قيام در خطبه سنت مشهور است نزد حنفيه چنانچه از ذکر عقيب آن ميشود و از حديثی که گذشت مرين نقل است البخاري يميل الى اعوانا ما جلس عليين و نيز حديث ابي سعيد خدري که در باب لاحق است جلس ذات يوم على المنبر و جلسنا حوله و شافعيه واجب گفته اند مگر معذور را دليل شافعيه همين است و قول الله تعالى و تركوك قائما و حديث مسلم که کعب بن عجره در آمد بمسجد و عبد الرحمن بن ابي الحكم نشسته خطبه ميخواند بر وی انکار کرد و اين آيه خواند و شنيده باشد که اين حديث اگر يا دوام ای معنی استمرار بر حال حجت آورده [اند] تحقيق آنرا در ما سبق بود گفتيم و آيه خبر ميدهد از حال آنجماعه که حضرت را در حال خطبه که ايستاده ميخواند گذاشته رفتند از نهادن فهم نمی شود دلالت وجوب باشد انکار کعب بر سنت مقرر ميان مردم نيز ميتواند بود و بالاجمال کعب بعبد الرحمن نماز کرد اگر قيام شرط خطبه ميبود خطبه باطل بود و نماز که خطبه شرط آنست هم باطل شدی

باب استقبال الناس الامام اذا خطب رو کردن مردم امام را وقتی که خطبه خواند تا تمام متوجه شوند برای شنيدن خطبه و مواعظ و ترک کنند کلام آن حضرت را دستعل بنا شنيد پيغمبران واستقبل ابن عمر وانس الامام و روی کرد ابن عمر و انس امام را **حدثنا** معاذ بن فضالة قال حدثنا هشام عن يحيى عن هلال بن ابي ميمونة قال حدثنا عطاء بن يسار انه سمع ابا سعيد الخدري ان النبي تحقيق شنيد عطا ابا سعيد خدری را که پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم جلس ذات يوم على المنبر وجلسنا حوله نشست روزی بر منبر و نشستيم اگرچه در آوردن حديث بر ترجمه باعتبار آنست که نشستن آن حضرت بر منبر ظاهر است که برای خطبه بود و گرد او که مردم نشسته بودند روی بآنحضرت خواهند بود و برای غرض آنکه گذشت

باب من قال في الخطبة بعد الثناء اما بعد رواه عكرمة عن ابن عباس عن النبي

ابجد الکتاب شيخ الاسلام | كتاب الغسل

عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال اذا جلس بين شعبها الاربع چون نشيند مرد ميان چهار شعب زن و شعب بضم شين معجمه پاره از چيزی و شاخ و مراد اينجا دو دست و دو پای يا دو ران و دو ساق يا دو ران و دو جانب فرج يا هر چهار جانب فرج ... کوشش کند اين را کنايت از جماع و ... ذکر است در فرج و در روايه ابی داود ... الختان الختان است ... روايت ترمذی از عايشه آمده چون تجاوز ... الختان الختان فقد وجب الغسل ... تحقيق واجب ميگردد غسل بر مرد و زن ... بمجرد دخول حشفه واجب است ... چنانچه در روايت مسلم ... مذهب ائمه اربعه و اکثر صحابه ... تابعين ... شعبه ... قتادة قال اخبرنا الحسن مثله ... **باب** غسل ما يصيب من فرج المرأة ...

حدثنا ابو معمر ... قال حدثنا عبد الوارث بن سعيد ... عن الحسين بن ذكوان المعلم قال يحيى ... قال واخبرني ابو سلمة بن عبد الرحمن ...

صلی اللہ علیہ وسلم کسی کہ گفت در خطبہ بعد از ستائش خدا کلمہ اما بعد را آنکہ شرط است جواب آنچہ پس تردی مذکور است …
ہر پراکندہ پس آنحضرت رعایت کردہ است آنرا کہ ساع ابن عباس دروی آمدہ خدا رحمت کناد … **وقال محمود حدثنا**

ابو اسامة قال حدثنا ہشام بن عروة قال اخبرتنی فاطمة بنت المنذر عن اسماء بنت ابی بکر قالت دخلت علی

عائشة والناس یصلون گفت اسماء بنت ابوبکر در آمدم بر عائشہ در حالیکہ مردم نماز میگذاردند قلت ما شان الناس فاشارت

برأسها الی السماء گفتم چہ حال مردم است کہ منتظر ایشان زیر پس اشارت کرد بسر خود بسوی آسمان …

… اشارت بآنست کہ … بطریق تحمیل نشنیدہ بلکہ بطریق نقل و حکایت شنیدہ است فقلت آیة فاشارت

برأسها ای نعم پس گفتم کہ گرفتن آفتاب علامت حادثہ است پس اشارت بسر خود کرد …

اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جدا حتی تجلانی الغشی … تمام را بسیار …

وفی جنبی قربة فیها ماء ففتحتها فجعلت اصب منها علی راسی … و در پہلوی من مشکی بود …

پس گشتم من کہ میریختم از آن مشک آب بر سر خود فانصرف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقد تجلت الشمس فخطب

الناس وحمد اللہ واثنی علیہ بما هو اهله ثم قال اما بعد پس برگشت رسول اللہ …

بود آفتاب پس خطبہ خواند مردم را و ستایش کرد خدا را … پس گفت کلمہ اما بعد قالت ولغط نسوة من الانصار

فانكفات اليهن لاسكتهن گفت اسماء آواز بلند کردند زنان انصار پس میل کردم …

تا خاموش گردانم آنہارا فقلت لعائشة ما قال قالت قال ما من شیء لم اکن اریته الا قد رایته فی مقامی هذا

حتی الجنة والنار پس گفتم عائشہ را کہ چہ فرمود آن حضرت …

مگر آنکہ دیدم … آنکہ دیدم بہشت و دوزخ …

چنانکہ در آن حضرت مسجد اقصی را وقتی کہ … معراج …

آنحضرت را بر تفصیل …

بکشف عیان معلوم شد …

انہ اوحی الی انکم تفتنون فی القبور مثل او قریبا من فتنة المسیح الدجال …

… مانند فتنہ دجال … یؤتی احدکم فیقال له ما علمک بهذا الرجل …

پس گفتہ میشود مر او را چیست علم تو باین مرد فاما المؤمن او قال الموقن شك هشام …

شک کردہ است درین لفظ ہشام … فیقول هو رسول اللہ هو محمد جاءنا بالبینات والهدی فآمنا واجبنا

واتبعنا وصدقنا پس میگوید او رسول خداست … معجزات و دلائل …

آوردیم و اجابت کردیم … فیقال له نم صالحا قد کنا نعلم ان کنت لتؤمن به

پس گفتہ میشود … خواب کن صالح …

واما المنافق او المرتاب شك هشام …

کردہ است ہشام فیقال له ما علمک بهذا الرجل فیقول لا ادری سمعت الناس یقولون شیئا فقلت

پس گفتہ میشود مر او را چیست علم تو باین مرد پس میگوید نمیدانم شنیدم مردم را کہ میگفتند چیزی پس گفتم من قال هشام …

… اسلمہ … قال یحیی واخبرنی … عروة بن الزبیر …

ان ابا ایوب اخبره انه سمع ذلک من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت یحیی …

… حضرت رسالت …

… صحابہ …

نسوخ است …

بوجوب غسل … صحیح …

حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن هشام بن عروة قال اخبرنی ابی قال اخبرنی ابو ایوب قال اخبرنی ابی بن کعب …

… انه قال یا رسول اللہ اذا جامع الرجل المراة فلم ینزل …

… یغسل ما مس المراة منه ثم یتوضا ویصلی …

… قال ابو عبد اللہ … الغسل احوط …

باب …

…

فاطمة فی عتبة عیرانها ذکرت ما یغلظ علیه گفت هشام روایت کرده است مر فاطمه گفت مر فاطمه بحالی که یاد کرده آنرا که
فاطمه ذکر کرده است چیزی که شدت کرده می شود بر شنوانیدن آن یاد نگرفته ام و در بعضی نسخ فادیته و در بعضی با دعیته او عیت مبنی از خلت
فی معانی و کلمه ما در ما دعیته موصول است و همه معانی صحیح و درست است **حدثنا** محمد بن معمر قال حدثنا ابو عاصم عن جریر بن
حازم قال سمعت الحسن یقول حدثنا عمرو بن تغلب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اتی بمال او بسبی فقسمه فاعطی
رجالا و ترک رجالا میگوید حسن حدیث کرد ما را عمرو که رسول خدا رحمت و سلام است حق باد بر وی آورده شد بمالی یا اسیری پس قسمت کرد و داد
بعضی را و بعضی را از گذاشت فبلغه ان الذین ترک عتبوا پس رسید آنحضرت را آنکه آن کسان که نداد آنها را آنحضرت را عتاب کردند
پس حمد الله ثم اثنی علیه ثم قال اما بعد فوالله انی اعطی الرجل وادع الرجل پس گفت خدا را و ستایش کرد بر خدا بر وجه
لائق پس فرمود اما بعد پس سوگند خدا تحقیق من میدهم مردی را و نمیدهم مردی را و الذی ادع احب الی من الذی اعطی
و کسی که میگذارم او را دوست تر است بسوی من از کسی که میدهم او را و لکن اعطی اقواما لما اری فی قلوبهم من الجزع والهلع
و لیکن میدهم جمعی را از جهت بی صبری که می بینم در دلهای ایشان بی صبری و بیطاقتی بسیار جزع بمعنی بی صبری و هلع بفتح لام سوء اتر از
جزع است و اکل اقواما الی ما جعل الله فی قلوبهم من الغنی والخیر فیهم عمرو بن تغلب و میگذارم جمعی را بحالی
که گردانیده است خدا در دلهای ایشان از بی نیازی و نکوئی ای جبلی کرده است بر صبر و تعفف است در میان این جماعت عمرو بن تغلب
فوالله ما احب ان لی بکلمة رسول الله صلی الله علیه وسلم حمر النعم عمرو گوید پس سوگند خداست که دوست نمیدارم که در بدل کلمه
رسول خدا که در حق من فرموده شتران سرخ مو باشد **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال
اخبرنی عروة ان عائشة اخبرته ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج ذات لیلة من جوف اللیل فصلی فی المسجد
فصلی رجال بصلوته عایشه خبر داد عروه را که آنحضرت بر آمد شبی از میان شب پس نماز گذارد در مسجد و نماز گذاردند مردم
اقتدا کرده بوی فاصبح الناس فتحدثوا پس صباح کردند مردم و گفتند بیکدیگر فاجتمع اکثر منهم فصلوا معه پس جمع شدند شب دیگر
بیشتر از مردم پس اقتدا کردند بآنحضرت فاصبح الناس فتحدثوا فکثر اهل المسجد من اللیلة الثالثة پس صباح کردند مردم و حدیث
کردند بیکدیگر پس بسیار شدند اهل مسجد در شب سیوم فخرج رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلوا بصلوته پس بر آمد در شب سیوم
رسول خدا و نماز کردند مردم در حالی که مقتدی بودند بنماز او فلما کانت اللیلة الرابعة عجز المسجد عن اهله پس چون شد شب چهارم
تنگ آمد مسجد از جمعی که حاضر شدند و آنحضرت بیرون نیامد حتی خرج لصلوة الصبح فلما قضی الفجر اقبل علی الناس فتشهد
ثم قال اما بعد تا آنکه بر آمد مر نماز صبح را در وقتی که تمام کرد نماز فجر را روی کرد بر مردم پس تلفظ شهادت کرد در اول خطبه پس فرمود اما بعد
فانه لم یخف علی مکانکم تحقیق پوشیده نبود بر من جای شما و حال شما که در مسجد انتظار کشیدید لکنی خشیت ان تفرض
علیکم فتعجزوا عنها لیکن ترسیدم که اگر مداومت کنید فرض شود بر شما این نماز پس عاجز شوید از آن تابعه یونس مرشیخ
میگوید متابعت کرده است عقیل را یونس و او هم روایت کرده است از ابن شهاب **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب
عن الزهری قال اخبرنی عروة عن ابی حمید الساعدی انه اخبره الحدیث گفت زهری خبر داد مرا عروه از ابی حمید که تحقیق
ابو حمید خبر داده است عروه را که رسول خدا صلی الله علیه وسلم قام عشیة بعد الصلوة فتشهد واثنی علی الله بما هو اهله
خطبه خواند شبی پس از نماز پس شهادت ادا کرد و ستایش کرد بر خدا بخیری که سزاوار است ثم قال اما بعد تابعه متابعت کرده است
شعیب را مستملی گوید زهری را ابو معاویة وابو اسامة عن هشام عن ابیه عن ابی حمید الساعدی عن النبی

الجزء الثانی شیخ الاسلام	کتاب الحیض

متی آید خواب جماع کند واجب نمی شود غسل که آب منی
نه جهید در خلاصه مرد آنکه مشتمل باشد برصورت حال ربان
انکار و ایسان بعدم غسل انها فسوخ اند بحدیث ابیهریره و
عایشه که ذکر آن در شرح حد باب سابق منتهج شده و
دلیل بر نسخ است احمد و غیر او از ابی بن کعب آورده که گفت
فتوی الماء من الماء رخصتی بود در اول اسلام بعد از آن
امر کرده شد باغتسال یعنی در صورت عدم انزال نیز و نیز
گفته همچنین روایت کرده بسیاری از صحابه که این در ابتدای
اسلام بود بعد از آن منسوخ گشت و حکم شد که چون برآمیخت
مرد بر فرج زن و در آن رفت و التقا ختانین شد غسل واجب
شد اگرچه انزال نشود و طحاوی روایت کرده که مذاکره کردند
یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نزد عمر بن خطاب رضی الله
عنه در غسل جنابت بعضی گفتند چون بگذرد ختان ختان
پس تحقیق واجب شود غسل و بعضی گفتند آب از آب است
یعنی غسل از انزال است گفت عمر تحقیق اختلاف کردید و
حال آنکه شما اهل بدر که بهترین صحابه باشید پس چه حال
مردم بعد از شما باشد پس گفت علی بن ابیطالب رضی الله
عنه ای امیر المؤمنین اگر بخواهی که بدانی حکم آن پس بفرست
کسی را بسوی از واج پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و بپرس
ایشان را ازین حکم پس فرستاد بسوی عائشه پس گفت عائشه
چون بگذرد ختان ختان را پس تحقیق واجب
شود غسل پس گفت عمر نمی شنوم کسی را که بکند این را و غسل نکند
مگر آنکه بکنم او را عذاب ابن ابی شیبه نیز آورده
مثل این گفت طحاوی پس عمر گفت مردی
را بر این حکم بحضور یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس
انکار نکردند آن را هیچ منکری پس معلوم است که اجماع
متاخر رفع میکند اختلاف متقدم را و نیز حدیث الماء من
الماء معارض نمیشود حدیث التقاء ختانین را زیرا که دلالت
اول بر عدم وجوب غسل بی انزال مفهوم است و دلالت
ثانی بر وجوب منطوق و نیز ممکن است که مراد از اول حدیث آنکه
باشد آب حقیقة یا تقدیرا و در صحبت غیبت حشفه که مظنه
انزال است آب ثابت است تقدیرا والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب الحیض

در اصل بمعنی سیلان است گفته می شود حاض الوادی
چون سیلان کند آب وی و حیض بقول لغویان ماخوذ از حیض است
زیرا که سیلان میکند آب بسوی وی بعد آن و در عرف
مخصوص گشت بسیلان خون از رحم ... عبارت
است از خون که از رحم آید ...

صلی اللہ علیہ وسلم قال اما بعد تابعہ العدنی عن سفیان فی اما بعد متابعت کردہ است عدنی از سفیان در لفظ اما بعد

در این حدیث حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی علی بن حسین عن المسور بن

مخرمة قال قام رسول الله صلی الله علیه وسلم فسمعته حین تشهد یقول اما بعد تابعه الزبیدی

عن الزهری متابعت کرده است شعیب را زبیدی از زهری حدثنا اسمعیل بن ابان قال حدثنا ابن الغسیل

کہ نامش عبد الرحمن بن سلیمان بن عبد اللہ بن حنظلہ کہ او را غسیل الملائکہ می خوانند و در غزوۂ احد جنب شہید شدہ بود و آن حضرت [illegible]

او را غسل میدادند … حقیقت پرسید گفتند که وی جنب بود چون شنید که آن حضرت بجهاد برآمد … [illegible]

قال حدثنا عکرمة عن ابن عباس قال صعد النبی صلی الله علیه وسلم المنبر وكان آخر مجلس جلسه متعطفا

ملحفة علی منكبیه گفت ابن عباس برآمد آن حضرت منبر را و بود این برآمدن آخر مجلسی که نشست بر منبر … [illegible]

… قد عصب رأسه بعصابة دسمة … [illegible]

… فحمد الله واثنی علیه ثم قال ایها الناس الی فثابوا الیه … [illegible]

گفت ای مردمان نزدیک آئید من پس جمع شدند مردم نزد آن حضرت ثم قال اما بعد فان هذا الحی من الانصار یقلون

ویكثر الناس … [illegible]

… فمن ولی شیئا من امة محمد صلی الله علیه وسلم فاستطاع ان یضر فیه احدا او ینفع فیه احدا

… [illegible]

فلیقبل من محسنهم ویتجاوز عن مسیئهم … [illegible] باب

القعدة بین الخطبتین یوم الجمعة … حدثنا مسدد قال حدثنا بشر بن

المفضل قال حدثنا عبید الله بن عمر عن نافع عن عبد الله بن عمر قال كان النبی صلی الله علیه وسلم یخطب خطبتین

یقعد بینهما گفت ابن عمر بود آن حضرت که میخواند دو خطبه بحالی که می نشست در میان این دو خطبه باب الاستماع الی

الخطبة … حدثنا آدم قال حدثنا ابن ابی ذئب عن الزهری عن ابی عبد الله الاغر عن

ابی هریرة رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا كان یوم الجمعة وقفت الملائكة علی باب المسجد

یكتبون الاول فالاول … [illegible]

ومثل المهجر كمثل الذی یهدی بدنة … [illegible]

… ثم كالذی یهدی بقرة ثم كبشا ثم دجاجة ثم بیضة … [illegible]

… [illegible] فاذا خرج الامام

طووا صحفهم ویستمعون الذكر … [illegible]

… [illegible]

اختلاف است میان ائمه امام ابو حنیفه گوید … [illegible]

… [illegible]

… [illegible]

كتاب الحيض

الجزء الثاني عشر من الاسلام

… [illegible]

میکند امام شافعی گوید مکروه است و مارا بر مذهب حسن میکند از جهت ثبوت کلام در اثنای خطبه چنانکه معلوم شود و نیز اختلاف است در حنفیه که مراد کلام الناس است یا تسبیح و تهلیل نیز بعضی همه مکروه است و در بعضی کتب حنفیه واقع شده که نزاع در جواب مؤذن است سوای آن بالاتفاق حرام است و قول اول اصح است و ابتدای حرمت صلوٰة و کلام نزد امام ابوحنیفه خروج امام است برای خطبه و صاحبین گویند حرمت نماز وقت خروج امام است و کلام در وقت خطبه خواندن **باب** اذا رأى الامام رجلا جاء وهو يخطب امره ان يصلي ركعتين رفتی که دید امام مردی را که آمده و حال آنکه خطبه میخواند امر کرد آن مرد را آنکه بگذارد دو رکعت **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زيد عن عمرو بن دينار عن جابر بن عبد الله قال جاء رجل والنبي صلى الله عليه وسلم يخطب الناس يوم الجمعة گفت آمد مردی در حالی که پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق باد بر وی خطبه میخواند مردمان را روز جمعه فقال اصليت يا فلان نماز گزارده تو ای فلان فقال لا پس گفت نی قال قم فاركع ركعتين فرمود برخیز و نماز کن دو رکعت **باب** من جاء والامام يخطب صلى ركعتين خفيفتين بیان حال کسی که آمد بحالی که امام خطبه میخواند نماز کرد دو رکعت سبک کوتاه تر از واجب **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان عن عمرو سمع جابرا قال دخل رجل يوم الجمعة والنبي صلى الله عليه وسلم يخطب فقال اصليت قال لا قال قم فصل ركعتين ترجمه در باب سابق معلوم شد و این حدیث بترجمه هر دو باب مناسب است **باب** رفع اليدين في الخطبة برداشتن دستها بدعا در خطبه **حدثنا** مسدد قال حدثنا حماد بن زيد عن عبد العزيز بن صهيب عن انس وعن يونس عن ثابت عن انس یعنی مسدد حدیث کرده بدو اسناد از انس بواسطه حماد بن زید و عبد العزیز و بواسطه یونس و ثابت و غرض بخاری معلوم شود که از انس دو روایت که به مسند قال بينما النبي صلى الله عليه وسلم يخطب يوم جمعة اذ قام رجل فقال يا رسول الله هلك الكراع هلك الشاء گفت انس در میان آنکه پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا بر وی در حالی که خطبه میخواند روز جمعه ناگاه برخاست مردی پس گفت ای رسول خدا هلاک شدند اسپان و مردند بز. الکراع بضم کاف و را مهمله گله اسپان در اصل بمعنی پایها از آن خواسته فادع الله ان يسقينا فمد يديه ودعا پس دعا کن خدا را تا بنوشاند آب ما را پس دراز کرد آن حضرت هر دو دست خود را و دعا کرد چون دراز کردن مستلزم برداشتن است هم از ین جهت در حدیث باب لاحق که این حدیث جزوی از آنست بجای مد رفع واقع شده ترجمه موافق خواهد بود **باب** الاستسقاء في الخطبة يوم الجمعة در بیان استسقا در خطبه روز جمعه **حدثنا** ابراهيم بن المنذر قال حدثنا الوليد بن مسلم قال حدثنا ابو عمرو الاوزاعي قال حدثني اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك قال اصابت الناس سنة على عهد النبي صلى الله عليه وسلم گفت انس بن مالک رسید مردم را قحطی در زمان پیغمبر خدا فبينا النبي صلى الله عليه وسلم يخطب في يوم جمعة قام اعرابي فقال يا رسول الله هلك المال وجاع العيال پس در میان آنکه پیغمبر خدا خطبه میخواند در روز جمعه ایستاد اعرابی گفت ای رسول خدا هلاک شد مواشی و گرسنه شد عیال فادع الله لنا فرفع يديه پس دعا کن خدا را برای ما پس برداشت آنحضرت هر دو دست مبارک خود را وما نرى في السماء قزعة فوالذي نفسي بيده ما وضعها حتى ثار السحاب امثال الجبال و حال آنکه نمیدیدیم در آسمان پاره ابری پس سوگند بکسی که ذات من بدست قدرت اوست فرو نیاورد آن حضرت دست را تا آنکه منتشر شد ابر مانند کوهها ثم لم ينزل عن منبره حتى رايت المطر يتحادر على لحيته پس فرود نیامد از منبر تا آنکه دیدم باران را که میریزد بر ریش مبارک او فمطرنا يومنا ذلك ومن الغد ومن بعد الغد والذي يليه حتى الجمعة الاخرى پس باران باریده شدیم آن روز و فردا و پس فردا و آن روز که متصل است آنرا تا جمعه دیگر فقام ذلك الاعرابي او قال غيره پس ایستاد همان اعرابی گفت غیر او فقال يا رسول الله تهدم البناء وغرق المال فادع الله لنا

الجزء الثاني شيخ الاسلام كتاب الحيض

از ابن عباس روایت کرده که ابتدا حیض در حوا بود بعد از آنکه فرود آمد از بهشت و در حدیث تقدیر دختران آدم و دختران حوا آمده **باب** الامر بالنفساء و بضم نون و فتح فا و سین مهمله و مد نفاس بفتح نون و ضم آن و کسر نا بصیغه جمع بهر دو حیض و نفاس هر دو مستعمل میشود لیکن مشهور در حیض بفتح نون است و بقول بعضی در حیض جز فتح نیست و در اصل بمعنی خروج دم است و خون را نفس گویند یعنی باب امر کردن بحائض باداء بعضی اعمال و تنبیه که حایض شوند تا از اینجا معلوم شود که اطلاق نفسا بر حایض نیز آمده و این ترجمه در غیر روایت ابی ذر و ابی الوقت نیست و حدیث آینده ظاهر ابن باب است بدو باب **حدثنا** علي بن عبد الله المديني قال حدثنا سفيان بن عيينة قال سمعت عبد الرحمن بن القاسم بن محمد بن ابي بكر الصديق رضي الله عنه قال سمعت القاسم يقول سمعت عائشة تقول خرجنا لا نرى الا الحج شنید عبد الرحمان پدرش قاسم را که میگفت شنیدم عایشه را که میگفت برآمدیم از مدینه بسوی مکه بجایی که گمان نداشتیم مگر حج را و عمره قصد نبود فلما كنا بسرف پس هرگاه رسیدیم بسرف بفتح مهمله و کسر را بعد از آن فا که جایی است نزدیک مکه حضت فدخل علي رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا ابكي حایض شدم پس آمد بر من پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و من میگریستم فقال ما لك انفست گفت چه حال است تو را آیا حیض کردی قلت نعم گفتم آری قال ان هذا امر كتبه الله على بنات آدم فرمود بتحقیق آن چیزیست که نوشته است آنرا خدای تعالی بر دختران آدم فاقضي ما يقضي الحاج پس ادا کن تمام اعمال حج را که میکنند حاجیان غير ان لا تطوفي بالبيت جز آنکه طواف مکن بیت را قالت وضحى رسول الله گفت عایشه و قربانی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم عن نسائه بالبقر

فرهم بديه فقال اللهم حوالينا ولا علينا پس گفت اى رسول خدا شكست ريخت خانها و غرق شد مواشى پس دعا كن خدا را كه باز گرداند باران را از ما پس برداشت آن حضرت دستها را و گفت اى خدا باران بر اطراف ما نازل كن بر ما نازل مكن فما يشير بيده الى ناحية من السحاب الا انفرجت پس اشارت نميكرد آن حضرت بدست خود بسوى جانبى از ابر مگر آنكه كشاده ميشد حتى صارت المدينة مثل الجوبة و گشت مدينه مانند جوبه كه مغاكى باشد بفتح جيم و سكون واو و فتح موحده و جوبه گرداگرد كوه ميباشد و سال الوادى قناة شهرا و سيلان كرد وادى قناة يك ماه قناة بفتح قاف و نون مخفف والف و تا نام رود يست بمدينه و لم يجئ احد من ناحية الا حدث بالجود و نيامد هيچ كسى از جانبى مگر آنكه گفت باران بسيار جود بفتح جيم و سكون واو باران بسيار

باب الانصات يوم الجمعة والامام يخطب

بيان خاموش كردن روز جمعه در حالى كه امام خطبه خواند و اذا قال لصاحبه انصت فقد لغا و وقتى كه گفت مردى مر يار خود را كه سخن مكن خاموش شو پس لغو كرد در كلام لغو كلامى است كه باطل باشد و غير آن اين كلام نيز داخل ترجمه است و جزء حديث صحيح است وقال سلمان عن النبى صلى الله عليه وسلم ينصت اذا تكلم الامام گفت سلمان از پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم كه خاموش شود وقتى كه خطبه خواند امام اين حديث را متصلا ترجمه آورده است

حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال اخبرنى سعيد بن المسيب ان ابا هريرة اخبره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا قلت لصاحبك يوم الجمعة انصت والامام يخطب فقد لغوت وقتى كه گفتى تو مر يار خود را روز جمعه خاموش كن در حالى كه امام خطبه ميخواند پس تحقيق لغو كردى گفته است نضر بن شميل كه بمعنى لغوت يعنى ضايع كردى ثواب خود را و بعضى گويند معنى آنست كه روايت كرده است ابو داود من قال لاخيه فقد لغا و من لغا فلا جمعة له اين نفى ما بايد بر نفى كمال حمل كنند جمعه است و اين تنبيه است بادنى بر اعلى يعنى هرگاه كلمه كه امر بمعروف است اين حال دارد كلام بسيار بطريق اولى لغو خواهد بود خطيب در وقتى كه مشغول شود بايد در خطبه مشروع نيست تكلم را الى ان قضيت

باب الساعة التي في يوم الجمعة

بيان ساعتى كه مستجاب است در وى دعا در روز جمعه حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابى الزناد عن الاعرج عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر يوم الجمعة فقال فيه ساعة پيغمبر خدا ذكر كرد روز جمعه را پس فرمود در آن روز ساعتى است لا يوافقها عبد مسلم وهو قائم يصلى يسأل الله شيئا الا اعطاه اياه موافقت نميكند يعنى در نمى يابد آن ساعت را هيچ بنده مسلمان در حالى كه نماز ميكند بحالى كه سوال ميكند خدا را چيزى كه لايق اهل دين و اسلام است مگر آنكه ميدهد آن بنده را آن چيز و اشار بيده يقللها و اشارت كرد آن حضرت بدست خود در حالى كه تقليل ميكند آن ساعت را يعنى آن ساعت بسيار اندك است ... تعيين آن ساعت صحيح و راجح از آن دو قول يكى آنكه بعد از بر آمدن امام بخطبه تا آخر شدن نماز و دوم ساعت آخر روز جمعه و تفصيل اين اقوال ... مذكور است در شرح سفر السعادت اگر خواهى آنجا بطلب

باب اذا نفر الناس عن الامام في صلاة الجمعة فصلاة الامام ومن بقي جائزة

وقتى كه گريختند مردم از اقتداى امام در نماز جمعه پس نماز امام و كسى كه باقى ماند است درست است يعنى نماز جمعه باطل نمى شود ... استدلال كرده شود ... برشرط بودن ... حدثنا معاوية بن عمرو قال حدثنا زائدة عن حصين عن سالم بن ابى الجعد قال حدثنا جابر بن عبد الله قال بينما نحن نصلى مع النبى صلى الله عليه وسلم اذ اقبلت عير تحمل طعاما گفت جابر در ميان آنكه نماز ميگذارديم با پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ناگاه پيش آمد كاروان شتر كه بار ايشان طعام بود فالتفتوا اليها حتى ما بقى

الجزء الثاني من شيخ الاسلام — كتاب الحيض

... ابن جريج بجيم و تصغير عبد الملك بن عبد العزيز ابن جريج مكى قرشى از علماء مشهورين است ... قال اخبرنى هشام بن عروة عن عروة انه سئل اتخدمنى الحائض ... و هى جنب ... فقال عروة كل ذلك على هين ... و كل ذلك تخدمنى ... ليس على احد فى ذلك باس ... اخبرتنى عائشة انها كانت ترجل ... رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهى حائض ورسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حينئذ مجاور فى المسجد يدنى لها راسه ... و هى فى حجرتها فترجله وهى حائض

مع النبي صلى الله عليه وسلم الا اثنا عشر رجلا پس متوجه شدند ورفتند مردم بسوی کاروان تا آنکه باقی نماند با آن حضرت گروهی از دوازده نفر عشره مبشره وبلال وابن مسعود فنزلت هذه الآية واذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا اليها وتركوك قائما يعنى چون ديدند تجارتی یا لهوی بگریختند بسوی آن وگذاشتند ترا ایستاده ثابت شده است از طرق دیگر که مسلم وغیر او دارند که گریختن مردم در اثنای خطبه بود پس معنی نصلی که درین حدیث واقع شده محمول بر آنست که خطبه چون شرط نماز جمعه است گویا نماز است یا آنکه انتظار نماز حکم نماز دارد وبعضی گویند که آن حضرت دران ایام نماز پیش از خطبه میخواند مانند نماز عید وهمین واقعه سبب تقدم خطبه شده است آورده این قول را ابوداؤد در مراسیل پوشیده نماند که این حدیث صریح است در آنکه چهل نفر شرط جماعت جمعه نبوده است چنانکه شافعیه شرط کرده اند گویند چهل مرد آزاد که متوطن باشند در شهر جمعه که غیر آن بنا از آنجا و صیف و شتا مگر برای حاجت شرط است برای فرضیت جمعه درین چهل کس اگر یکی از مقتدیان نقاره به سبب شیء نکند نماز جمعه باطل میشود و حجتی که برین اشتراط آورده اند نیز قوتی ندارد وقسطلانی در اثبات آن برین معنی دو حدیث آورده نخستین حدیث کعب بن مالک است گفته است اول کسی که جمعه کرد با ما در مدینه اسعد بن زراره است پیش از قدوم آن حضرت در مدینه و ما چهل کس بوده ایم روایت کرده است آنرا بیهقی وغیر او وتصحیح نموده اند آنرا دیگر حدیثی که هم بیهقی روایت کرده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم نماز جمعه کرد در مدینه و چهل مرد بودند درین جماعت پوشیده نماند که این هر دو حدیث دلالت بر اشتراط بر وجهی که شافعیه دارند نمیکنند قسطلانی گوید اصحاب او در توجیه استدلال چنین تقریر کرده اند که امت اجماع کرده اند بر اشتراط عدد پس صحیح نباشد جمعه مگر بعددی که از جانب شارع معلوم شده باشد و عدد چهل چنین معلوم شده نیز ثابت شد که آن حضرت فرموده صلوا کما رأیتمونی اصلی یعنی نماز گزارید چنانکه دیدید مرا که نماز میگزارم و ثابت نشده است که نماز آن حضرت در جمعه با کمتر از چهل پس کمتر از آن روا نباشد انتهى پوشیده نماند که نه از این دو حدیث معلوم میشود نه از حدیث ان الغائب پیچیده کس این جماعت منعقد شده بود نه آنکه کمتر از آن روا نیست چنانکه معنی شرط است بهیچ وجه معلوم نمیشود و نیز حدیث صلوا کما رأیتمونی اصلی اتفاقا در جمیع احکام منعقد و جاری نمیشود چنانکه گذشته پس دلالت آن بر وجوب بعضی از آن احکام و رد بعضی قطعی چگونه توان نمود و دلیل بر بطلان شود و آنکه گفته که اتفاق کرده اند بر اشتراط عدد آنکه گوییم آری عدد شرط است یعنی آنکه این نماز باجتماع گزارده شود و اجتماع صادق است از سه عدد یا غیر متناهی و درین معنی خفائی نیست تا تعیین آن منحصر باشد و همین حدیث مذکور در باب ظاهر است که بر دوازده نفر که مانده بودند نماز امام و کسی که باقی مانده بود تمام شد باب الصلوة بعد الجمعة وقبلها در بیان نماز راتبه بعد از جمعه و پیش از آن تقدیم کرده بعد را بر قبل اگر چه عادت بر خلاف آنست از آنکه حدیث صریح در نماز بعد جمعه است نه در قبل و چون جمعه قائم مقام ظهر است نماز قبل بالقیاس ظهر گذاشته است حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي قبل الظهر ركعتين وبعدها ركعتين ... بود آن حضرت که میگزارد پیش از فرض ظهر دو رکعت و پس از آن دو رکعت و دیگر نماز دو رکعت و چهار رکعت پیش از ظهر نیز احادیث آمده که دلائل امام ابو حنیفه است ترمذی و نسائی از عائشه و مسلم وابوداؤد و ترمذی و نسائی از ام حبیبه آورده اند که آن حضرت فرموده کسی که بگذارد دوازده رکعت سنت و در روایتی در دوازده رکعت تطوع غیر فریضه بنا کند او را خدا خانه در بهشت و زیاده کرده ترمذی تفصیل را که چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از وی و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشا و دو رکعت پیش از فجر اگر چه ترمذی حدیث عائشه را غریب گفته و سخن کرده در بعضی رجال آن لیکن حدیث ام حبیبه که گفته اند رواه الجماعة غیر البخاری شاهد اصل حدیث و صحت آنست و نیز ترمذی از عاصم بن ضمره آورده میگوید سؤال کردیم علی بن ابی طالب رضی الله عنه را از نماز آن حضرت که میگفت میگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پیش از ظهر چهار رکعت و بعد از وی دو رکعت و گفته که درین باب حدیث علی حسن است و همین است عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر و آنانکه بعد از ایشان اند و همین است قول سفیان ثوری و ابن مبارک و اسحق و دلیل مذهب امام شافعی که پیش از ظهر دو رکعت را سنت گفته همین حدیث ابن عمر است که مؤلف آورده و حنفیه در تطبیق این

حدیث کرد او را که عائشه حدیث کرد او را که پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم كان يتكئ في حجري وانا حائض یعنی بود که تکیه میکرد در کنار من و من حائض می بودم ثم يقرأ القرآن پس تر میخواند قرآن را دران حال

باب من سمى النفاس حيضا کسیکه نام کرد نفاس را که اصل است در تعبیر از دم خارج حیض تا مطابق تعبیر ام سلمه است در حدیث غرض مصنف آنکه بسبب اصل لغت معبر نفاس را بحیض تعبیر کرد که حیض یا مراد کسی که نام کند نفاس حیض را و اطلاق کند بر آن چنانکه اطلاق کرد آن حضرت درین حدیث حدثنا المكي بن ابراهيم قال حدثنا هشام الدستوائي عن يحيى بن ابي كثير عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن زينب بنت ام سلمة ... حدیث کرد او را ... قالت بينا انا مع النبي صلى الله عليه واله وسلم مضطجعة في خميصة ... در حضرت گفت ام سلمه ... ناگاه حائض شدم ... چادر سیاه مربع ... معنا ... آن حضرت ... فقال انفست ... یعنی ... قلت نعم گفتم آری فدعانی فاضطجعت معه في الخميلة پس خواند مرا پس خفتم با آن حضرت دران چادر خمیله ... باب مباشرة الحائض یعنی اختلاط ... حدثنا قبيصة ابو عامر کوفی قال حدثنا سفيان ثوری عن منصور بن معتمر عن ابراهيم نخعی عن الاسود بن يزيد عن عائشة قالت كنت اغتسل انا والنبي ... گفت عائشه بودم که غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم من اناء واحد از یک آوند كلانا جنب هر دو جنب بودیم ... انغسل گذشت ... آن حضرت ...

و در حديث گفته اند که آن حضرت صلى الله عليه وسلم اين چهار رکعت را در خانه ميگذارد بعد از آنکه بمسجد مى آمد و دو رکعت نماز ميگذارد و ترجمه المسجد است ابن عمر اين دو رکعت را ميديد مگمان مير کرد راتبه ظهر است آن چهار رکعت درون خانه عايشه ام حبيبه مطلع بوده اند كما هو المنقول من شرح سفر السعادة و بعد المغرب ركعتين في بيته و ميگذارد بعد از فرض مغرب دو رکعت در خانه و بعد العشاء ركعتين و بعد از فرض عشا دو رکعت و كان لا يصلي بعد الجمعة حتى ينصرف فيصلي ركعتين و بود آنحضرت که نمی گذارد بعد از نماز جمعه تا آنکه بر ميگشت بخانه پس ميگذارد در دو رکعت و دو رکعت در مسجد نميگذارد تا کسی توهم نکند که آن دو رکعتی است که ترک شده يا آنکه نماز نفل در خانه بهتر است بدانکه جمعی از محدثين نماز پيش از جمعه را مثل ابعاً اثبات کرده اند و در نماز بعد از جمعه اختلاف کرده که بعد از جمعه دو يا چهار يا شش و در چهار رکعت احاديث صحيحه واقع شده و گويا که مؤلف رح چيزی که در آن ثابت نشده و در سفر السعادة ميگويد بعد از جمعه چون بمنزل بازگشتی چهار رکعت نماز بگذاردی و اگر در مسجد گذاردی دو رکعت گذاردی و ميفرمود من كان منكم مصليا بعد الجمعة فليصل بعدها اربعا کسی که باشد از شما نماز گذار بعد از نماز جمعه پس گو بگذارد چهار رکعت اما شش رکعت ابو داود و ترمذی از ابن عمر روايت کرده که گذارد بعد از جمعه در مسجد دو رکعت پيشتر گذارد و بعد از آن چهار رکعت ترمذی گويد که روايت کرده شده است از علی بن ابی طالب رضی الله عنه که وی امر ميکرد و بگذاردن دو رکعت بعد جمعه پيشتر چهار رکعت سنت بعد از جمعه چهار است نزد امام ابی حنيفه و نزد صاحبين شش رکعت است اول چهار بعد از آن دو رکعت اما نماز پيش از جمعه نيز ثابت شده است ترمذی در جامع خود بابی منعقد کرده است بعنوان باب الصلوة قبل الجمعة و بعدها و گفته است که روايت کرده شده است از ابن مسعود که می گذارد پيش از جمعه چهار رکعت و بعد از جمعه چهار رکعت و گفته که سفيان ثوری و عبد الله بن المبارک بمذهب ابن مسعود رفته اند انتهى

باب قول الله عز وجل فاذا قضيت الصلوة فانتشروا في الارض وابتغوا من فضل الله در بيان فرمودهٔ خدای قوی و برتر که پس وقتی که ادا کرده شود نماز پس پراکنده شويد در زمين و طلب کنيد از فضل خدا امر برای استحباب است يعنی معاش دنيا اگر محتاج آن باشيد بعد از فراغ از نماز طلب کنيد و از بعضی سلف منقول است که کسی که بعد از نماز جمعه بيع و شرا کند برکت دهاد او را حق تعالی هفتاد بار و نيست از آن مراد طلب امور دنيوی نيست بلکه عيادت بيمار و حضور جنازه و زيارت برادر حقانی است

حدثنا سعيد بن ابی مريم قال حدثنا ابو غسان قال حدثني ابو حازم عن سهل بن سعد قال كانت فينا امرأة تجعل على اربعاء في مزرعة لها سلقا گفت سهل بود در ميان ما زنی که ميگردانيد بر جويهای که در کشت زار مروا بود گرد ميکند آن را چنانکه در مصابيح بغيبا يعنی جوی خورد و مزرعه بفتح را و کسر و فتح نيز خوانده اند سلق بکسر سين و سکون لام و قاف تکان فاذا كان يوم الجمعة تنزع اصول السلق فتجعله في قدر پس بود و قتی که بود روز جمعه ميکند بيخهای سلق را پس ميکرد آن را در ديگ ثم تجعل عليه قبضة من شعير تطحنها پس ميکرد بر آن سلق مشتی از جو در آنحال که سائيده بود آنرا فتكون اصول السلق عرقه پس مي بود بيخهای سلق بجای گوشت عرقه بفتح عين مهمله و سکون را و فتح قاف گوشتی که با استخوان ميباشد و در روايتی و فتح الباری است عرقه بفتح غين معجمه و کسر را و بعد از آن يا و قاف و تا تانيث و معنی آنکه آن قدر را آن را روغن شوربا ميکرد که بالای سلق و سلقها در آن عرقه ميبود و كنا ننصرف من صلوة الجمعة فنسلم عليها و ميبوديم که بر گشتيم از نماز جمعه پس سلام ميکرديم بر آن زن فتقرب ذلك الطعام الينا فنلعقه پس نزديک مي آورد آن طعام را بسوی ما پس ميليسيديم و کنا نتمنی يوم الجمعة لطعامها و بوديم که آرزو ميکرديم روز جمعه را برای طعام او يعنی آنکه آن زن بجهت حلال بود و بکمال مهربانی و آرزو ميخوری دنيوی آن ز ايشان را برای خاطر او و اجابت ميکردند

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الحيض

بسم الله ... فاغسله ... واذا ... الحائض ... حدثنا اسمعيل بن خليل ... قال اخبرنا علي بن مسهر ... قال اخبرنا ابو اسحاق سليمان بن فيروز ... الشيباني ... عن عبد الرحمن بن الاسود ... عن عائشة رضی الله عنها قالت كانت احدانا اذا كانت حائضا فاراد رسول الله ... صلى الله عليه وآله وسلم ان يباشرها امرها ان تتزر في فور حيضتها ثم يباشرها ... قالت وايكم يملك اربه كما كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يملك اربه ... حدثنا ابو النعمان محمد بن فضل ... قال حدثنا عبد الواحد بن زياد ... قال حدثنا الشيباني ابو اسحق قال حدثنا عبد الله بن شداد ... قال سمعت ميمونة ام المؤمنين قالت كان رسول الله

یعنی چنین باشد با آرزوی جمعه میکردیم که کی برسد تا طعام او بخوریم و باین تو اب ابا بر سیم **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا ابن ابی حازم عن ابیه عن سهل بن سعد بهذا یعنی باین حدیث مذکور وقال ما کنا نقیل ولا نتغدی الا بعد الجمعة نیاورد بران این را که گفت میبودیم که قیلوله کنیم و طعام بروز را بخوریم مگر بعد از نماز جمعه **باب** القائلة بعد الجمعة در بیان خواب که معتاد ست بعد از جمعه یعنی قیلوله **حدثنا** محمد بن عقبة الشیبانی قال حدثنا ابو اسحق الفزاری عن حمید عن انس قال کنا نبکر الی الجمعة ثم نقیل روایت کرده حمید از انس بن مالک که گفت بودیم که پگاه میرفتیم بنماز جمعه پس بعد از نماز جمعه خواب میکردیم **حدثنا** سعید بن ابی مریم قال حدثنا ابو غسان قال حدثنی ابو حازم عن سهل بن سعد قال کنا نصلی مع النبی صلی الله علیه وسلم الجمعة ثم تکون القائلة گفت سهل بن سعد بودیم که نماز میگذاردیم با پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بر وی جمعه را پس میبود قیلوله

بسم الله الرحمن الرحیم **باب** صلوة الخوف در بیان نماز که وقت ترسیدن از دشمن و مقابله او کنند و این صلوة الخوف با شتی با انواع مختلف نقل کرده اند و ان اجمالیست که آیه کریمه بدان اشارت میکند و قول الله عز وجل در بیان فرموده خدای بزرگ واذا ضربتم فی الارض یعنی وقتی که راه روید در زمین یعنی سفر برآمده باشید فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة پس نیست بر شما گناهی اینکه کم کنید از نماز شما یعنی که قایلند بجواز قصر و اباحت آن در سفر نه بر وجوب قصر چنانکه حنفیه گویند باین آیه استدلال کرده اند که نفی جرح دلالت میکند بر اباحت حنفیه در ابطال این دلیل گفته اند که قصر محتمل است که بسبب اوصاف باشد از ترک قیام و قعود و ترک سجود و رکوع بایما از جهت ترس دشمنان چنانکه تعلیق قصر بخوف فتنه کفار دلالت بر آن دارد و قصر در سفر باجماع متعلق بنفس سفر است ترس دشمن دران شرط نیست و قصر اوصاف را نزد فقها جایز و مباح میگوییم و نیز میگویند که اکثر سلف برآنند که این آیت در صلوة خوف نازل شده چنانکه متصل این آیت بیان آن میکنند و لهذا مولف رح این آیات را در ترجمه باب صلوة الخوف آورده و آثار ابن عمر رسیده که با تقصیر صلوة خوف در قرآن می‌یابیم ولی باین قصر صلوة مسافر را ابن عمر گفت یا ابن اخی پیغمبر خود را که در سفر قصر میکرد و ما نیز میکنیم چنانکه عادت شما که دین تعلق بقصر نماز سفر دارد حنفیه باز تضعیف این استدلال حجت آورده اند این در حدیث تحت حدیث عائشه که متفق اند در اخراج آن که اول نماز که فرض شد دو رکعت است مقرر داشته شد در سفر و در حضر زیادت کرده شد و آن حدیث صریح است که نماز سفر مقصور نیست دیگر قول عمر رضی الله عنه که روایت کرده آنرا نسائی و ابن ماجه و ابن حبان صلوة السفر رکعتین تمام غیر قصر علی لسان نبیکم و پوشیده نیست در برابر این تضعیف احتمال مرجوح آیه که ورود درست نخواهد بود ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا اگر بترسید این را که مبتلا میکنند شما را بقتال و مانند آن الذین کفروا آنانکه کفر ورزیده اند ان الکافرین کانوا لکم عدوا مبینا بتحقیق کافران هستند برای شما دشمن ظاهر واذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة وقتی که باشی تو در میان ایشان ای پیغمبر پس اقامت کنی برای ایشان نماز خود را یعنی تعلیم کنی احکام و طریق ادای آنرا فلتقم طائفة منهم معک پس گو بایستند جمعی از ایشان با تو تمامی آیت اینست ولیأخذوا اسلحتهم و گو بگیرند اخوانیجا تیرا استادای در نماز سلاحهای خود را از برای احتیاط ددورہ بینی فاذا سجدوا فلیکونوا من ورائکم پس وقتیکه سجده کردند یعنی یک رکعت گذاردند پس گو باشند از ایشان از پس شما برای نگهبانی شما از فتنه کافران ولتأت طائفة اخری لم یصلوا فلیصلوا معک و بیاید طائفه دیگر که نماز نگزارده اند پس نماز بگزارند ولیأخذوا حذرهم واسلحتهم و گو بگیرند ورشتی را ان آلت که خود را او سلاحهای خود را فقط سلاح اسلحه را کجا اگر اشارت با آنکه احتیاط و آگاهی از قبیل سلاح است و لازم است در حرب که نما ان عدو مع استعمال آن کنند ود الذین کفروا لو تغفلون عن اسلحتکم وامتعتکم فیمیلون علیکم میلة واحدة درست دارند آنکسانیکه کفر ورزیده اند اگر غافل شوید از اسلحه و متاعهای خود پس حمله کنند بر شما یکباره بقتال پس بدانید باشید و لا جناح

صوم با تخصیص صوم بجهت بودن ترک آن تعبد محض بر خلاف قیاس زیرا که طهارت شرط نیست دران بخلاف نماز که چون طهارت شرط است ترک آن ظاهر شد کذا قالوا و قال البست که عدم ذکر صلوة درینجا بجهة ذکر آنست بباب ... ولا تقضی الحائض الصلوة با عتبار اعتبار آن بحکم عدم وجوب اداء و قضا بر حائض بخلاف صوم والله اعلم **حدثنا** سعید بن ابی مریم حکم بن محمد بن سالم مصری ملاقات کرده او و امثال انکار در روایت دارد از زمره مسلم و اصحاب سنن بواسطه قال اخبرنا محمد بن جعفر بن ابی کثیر انصاری قال اخبرنی زید هو ابن اسلم ابو اسامه مدنی عن عیاض بکسر مهمله و تخفیف تحتیه و بجیم بن عبد الله بن سعد بن ابی سرح عامری عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال خرج رسول الله گفت ابو سعید بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فی اضحی در روز عید اضحی بفتح همزه و سکون معجمه جمع اضحاة است در اصل نام گوسفندی است که قربانی کرده شود و بر روز نحر نیز اطلاق کنند او فطر یا روز عید فطر شک راوی است الی المصلی بسوی عیدگاه پس موعظه کرد مردم را و امر کرد ایشان را بصدقه فمر علی النساء پس گذشت آنحضرت بر جماعه زنان و ایشان نیز دران وقت بر خصت شرعی بعیدگاه میرفتند چنانچه بیاید فقال پس فرمود یا معشر النساء تصدقن ای گروه زنان صدقه دهید در راه خدا فانی اریتکن بضم همزه و کسر را اکثر اهل النار پس بدرستیکه من نموده شده ام در شب اسرا یا کشف و عیان یا دانانیده شده ام با خبار الهی بیشترین اهل دوزخ نسبت مردان فقلن و بم پس گفتند زنان بچه سبب ایمنا بیشتر از اهل دوزخ باشند یا رسول الله قال تکثرن اللعن فرمود سبب این است که بسیار میکنید لعنت را و جاری میشود بر زبان الفاظ در کلام اکثر چنانکه ... معلوم شود که اکثار لعن شیمه ... دیگر ... کنند با حاصل ... برای ... و عادت ...

عليكم ان كان بكم اذى من مطر او كنتم مرضى ان تضعوا اسلحتكم گناه نیست بر شما اگر باشد شما را آزاری از باران یا بیمار باشید
بگرانی که بر داشتن سلاح بر شما اینکه بگذارید سلاح خود را و خذوا حذركم و بگیرید سلاح و دوربینی یا آگاهی و غافل نشوید از دشمنان
معلوم شد که بر داشتن سلاح از واجبات بود و سلاح و دوربینی هم از واجبات است ان الله اعد للكافرين عذابا مهينا تحقیق
خدا آماده کرده است مر کافران را عذابی خوار کننده وایشان بحضرت سلطان دمقهوری کافران **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا
شعيب عن الزهري قال سألته هل صلى النبي گفت شعیب پرسیدم زهری را آیا گذارد واست پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
یعنی صلوة الخوف میخواهد نماز خوف را فقال اخبرني سالم ان عبد الله ابن عمر قال غزوت مع النبي پس گفت زهری
خبر داد مرا سالم که ابن عمر گفت غزا کردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قبل نجد فوازينا العدو فصاففنا لهم
جانب نجد پس مقابل کردیم دشمن را پس صف بستیم مر ایشان را نجد یعنی زمین بلند است از عرب و آن از تهامه تا عراق است و این غزوه
ذات الرقاع است که بعد از غزوه خندق بود و اول صلوة خوف درین غزوه گذارده اند فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم
يصلي لنا فقامت طائفة معه تصلي وطائفة على العدو پس ایستاد پیغمبر خدا در حالی که نماز میکند برای ما پس ایستاد طائفه
حضرت و روی کرده طائفه دیگر بروی دشمن فركع رسول الله صلی الله علیه وسلم بمن معه وسجد سجدتين پس رکوع کرد
پیغمبر خدا با جمعی که همراه آن حضرت بود و دو سجده کرد یعنی رکعت تمام کرد ثم انصرفوا مكان الطائفة التي لم تصل فجاءوا
این جماعت بجای طائفه که نماز نگذارده بودند فجاءوا فركع رسول الله صلی الله علیه وسلم بهم ركعة وسجد سجدتين پس آمدند
آن طائفه و رکوع کرد پیغمبر همراه ایشان رکعتی و سجده کرد دو سجده ثم سلم پس سلام داد آن حضرت فقام كل واحد منهم فركع لنفسه
ركعة وسجد سجدتين پس ایستاد هر واحدی ازین دو طائفه پس رکوع کرد برای خود و دو سجده کرد مفهوم نیست که این طائفه نیز
یک رکعت کرد بجای آن طائفه که یک رکعت گذارده مقابل دشمن ایستاده بودند و آمد و یک رکعت دیگر گذاردند و مسئله کرد و کتب حنفیه از ابن مسعود آمده

همین است **باب** صلوة الخوف رجالا وركبانا بیان نماز خوف که گنجایش آن اسپ فرود آمدن نباشد و صف بستن بجماعت نیز
بجماعت میسر نشود همه در صف جنگ پیاده و سوار نماز کنند تنها و رکوع و سجود را ایما کنند خواه رو بقبله بود یا نه راجل قائم یعنی رجالا
کند عنوان واقع شده جمع راجل است بمعنی قائم **حدثنا** سعيد بن يحيى بن سعيد القرشي قال حدثني ابي قال حدثنا
ابن جريج عن موسى بن عقبة عن نافع عن ابن عمر نحوا من قول مجاهد اذا اختلطوا قياما روایت کرده نافع از ابن عمر مانند قول
مجاهد که از رای خود گفته و آن ایشان که در هم شوند مسلمانان با کافران در محاربه نماز کنند در حالی که ایستاده اند برای خود یعنی برای رکوع و سجود اشارت
اکتفا کنند وزاد ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم وان كانوا اكثر من ذلك فليصلوا قياما وركبانا
و زیاده کرده است ابن عمر از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و اگر باشند بیشتر از آن یعنی در حالت سخت تر از اختلاط اگر ترس بیشتر باشد و تقاتل
و محاربه ساختند پس نماز کنند بر پا ایستاده و سوار بر مرکب خواه رو بقبله باشند یا نه کرمانی تقریر یعنی باین کلام چنین کرده که نافع از ابن عمر مانند
قول مجاهد که هم از ابن عمر روایت کرده است یعنی آن چنانکه مجاهد موقوف بر ابن عمر آورده نافع نیز موقوف بر ابن عمر یاد کرده و زیاده کرده است
نافع بر روایت مجاهد قدری دیگر که گفت ابن عمر از پیغمبر خدا یعنی رفع کرده است قائل زاد نافع است و فعل ابن عمر که قائل باشد مقدر است و جمع
مفعول زاد است **باب** يحرس بعضهم بعضا في صلوة الخوف پاس میدارند بعضی بر هم بعضی دیگر را در نماز خوف **حدثنا**
حيوة بن شريح قال حدثنا محمد بن حرب عن الزبيدي عن الزهري عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن ابن عباس
قال قام النبي صلى الله عليه وسلم وقام الناس معه گفت ابن عباس ایستاد آن حضرت برای نماز ایستادند مردم با وی

ابعاد از رحمت خاص و مقام قرب نیز آمده و این مخصوص
بکافران است بلکه گنهگاران نیز بقصد تغلیظ و تشدید آمده
الجزء صلی پیمان سلاح استیمان بر گوئی را که گوئی پوشید و نیست
و اسے بماری وتكفرن العشير و کفران نعمت میکنند
شوهران را اگر مدتی از وی نعمت دیده باشند یک تقصیر
میگوید هرگز از تو روی نیکی ندیدم ما رأيت من ناقصات
عقل ودين اذهب للب الرجل الحازم من احداكن نمیدانم هیچکی از ناقصات عقل و دین بردن
تر دربا بنده تر مرد عقل خالص مرد ضابط هوشیار را از یکی از
شما زنان انحطام ای از کمالات و مقدمات حجاب است و
مقصود ازین استیجاب از ذهاب عقل مرد با با صفت
نقصان عقل و دین اینها است و این کرد و هوا که ناقصات
عقل و دین سوای این فرقه باشند که درین صفت از زنان
باینها رسد قلن وما نقصان ديننا وعقلنا گفتند
زنان و چیست نقصان دین ما و عقل ما یا رسول الله
قال اليس شهادة المرأة مثل نصف شهادة
الرجل فرمود آیا نیست گواهی زن در شرع مانند نیم گواهی
مرد که دو زن بجای یک مرد است قلن بلى گفتند آری
همچنان است قال فذلك من نقصان عقلها
فرمود پس همین شی از کمی عقل زنها است که آنقدر
تقد و تحفظ در تحمل شهادت ندارند الیس اذا حاضت لم تصل ولم تصم
آیا نیست که چون حائض شود زن نماز نمیکند و روزه
نمیدارد قلن بلى گفتند آری همچنین است قال

فكبر وكبروا معه وركع وركع ناس منهم پس تکبیر گفت آن حضرت و تکبیر گفتند مردم باوی در رکوع کرد و در رکوع کردند مردم از آنها
ثم سجد وسجدوا معه سجده کرد آنحضرت و سجود کردند مردم بوی ثم قام للثانية فقام الذين سجدوا وحرسوا اخوانهم
پس استاد آنحضرت برای رکعت دوم و استادند آن کسانیکه سجده کرده بودند با آنحضرت مقابل دشمن و پاس داشتند برادران خود را واتت
الطائفة الاخرى فركعوا وسجدوا معه و آمدند جمعی دیگر که پاس داشته بودند پس رکوع کردند و سجود کردند با آن حضرت والناس
كلهم في صلوة ولكن يحرس بعضهم بعضا و مردم همه در نماز بودند ولیکن پاس میداشتند بعضی از ایشان بعضی را ظاهر این حدیث
آنست که هر طائفه یک رکعت کرد و بس و مسلم و ابو داود و نسائی آورده اند از مجاهد از ابن عباس که گفت فرض کرده خدا نماز را بر زبان پیغمبر شما در حضر
چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در وقت خوف یک رکعت و جمهور بر آنند که قصر خوف قصر هیئت و صفت است نه قصر عدد و درین حدیث مراد آنست
که یک رکعت با آن حضرت و رکعتی دیگر تنها گذاردند بقیاس گذاشته است این جزو را و حدیث مجاهد را مثل این تاویل کرده اند اگرچه لفظ فرض
و مقابله باوی و دیگر را بمعنی مذکور را باز دارد این **باب** الصلوة عند مناهضة الحصون ولقاء العدو در بیان نماز وقت امکان
فتح قلعه و غلبه ظن بر قدرت فتح آن و نزد ملاقات دشمن مناهضه بر وزن مقاتله بها و ضاد معجمه است وقال الاوزاعي ان كان تهيأ
الفتح ولم يقدروا على الصلوة صلوا ايماء كل امرئ لنفسه گفت اوزاعی اگر آماده شده باشد فتح و قدرت نیابند بر نماز نماز گذارند
باشارت هر مردی برای خود وان لم يقدروا على الايماء اخروا الصلوة حتى ينكشف القتال او يامنوا فيصلوا ركعتين
واگر قدرت نیابند بر اشارت و در صفین روبرو باشند تاخیر کنند نماز را تا آنکه دور و فصول قتال یا ایمن شوند پس بعضی از اهل محاربه و بدانند که
دشمنان حمله بقتال نخواهند کرد پس بگذارند دو رکعت فان لم يقدروا صلوا ركعة وسجدتين واگر قدرت نیابند گذاردن دو رکعت
باید بگذارند یک رکعت و دو سجده چنانکه معلوم شد فان لم يقدروا فلا يجزئهم التكبير ويؤخروها حتى يامنوا پس اگر قدرت نیابند
برین طریق نماز پس وانیست ایشان را تکبیر نماز گفتن یعنی ادای نماز کردن و تاخیر کنند نماز را تا ایمن شوند از دشمنان و به قال مكحول
و این گفته است مکحول که از کبار تابعین است قال انس بن مالك حضرت عند مناهضة حصن تستر عند اضاءة الفجر گفت انس
حاضر شدم نزد غلبه بر فتح قلعه تستر در خلافت عمر رضی الله عنه نزد روشنی صبح تستر بتا و سین مهمله اول مضموم و ثانی مفتوح و در میان سین مهمله
و آخر راست شهریست از اهواز آنجا که است سهل تستری فتح شده در سال بیستم در زمان خلافت عمر واشتد اشتعال القتال فلم
يقدروا على الصلوة و سخت شد گرمی آتش جنگ پس قدرت نیافتند مسلمانان بر نماز صبح فلم نصل الا بعد ارتفاع النهار
پس نماز نگذاردیم مگر بعد از بلند شدن روز فصليناها ونحن مع ابي موسى ففتح لنا پس گذاردیم ما نماز صبح را با ابوموسی اشعری
پس فتح شد برای ما حصن وقال انس بن مالك وما يسرني بتلك الصلوة الدنيا وما فيها و گفت انس خوش نمیکند مرا بدل
آن نماز که نتوانستم گذاردن دنیا و متاعی که در آنست **حدثنا** يحيى بن جعفر البخاري قال حدثنا وكيع عن علي بن
المبارك عن يحيى بن ابي كثير عن ابي سلمة عن جابر بن عبد الله قال جاء عمر يوم الخندق گفت آمد عمر روز غزوه خندق
فجعل يسب كفار قريش ويقول يا رسول الله ما صليت العصر حتى كادت الشمس ان تغيب پس برگشت عمر که دشنام
میکرد کافران قریش را و میگفت ای رسول خدا نگذارده ام نماز عصر را تا آنکه نزدیک رسید آفتاب که غروب کند بعضی فهمیده اند ازین قول عمر که نماز
عصر نزدیک بغروب کرده بود و مقتضای عبارت آنست که انتفای نماز تا نزد غروب آفتاب بوده تا آنکه درین وقت نماز کرده لازم نمی آید
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا والله ما صليتها بعد پس فرمود پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق باد بروی و من
سوگند بخدا نماز نکرده ام هنوز قال فنزل الى بطحان فتوضأ وصلى العصر بعد ما غابت الشمس ثم صلى المغرب بعدها

الجزء الثاني تيسير الاسلام | كتاب الحيض

الا الطواف بالبيت که طواف بخانه کعبه که در مسجد
باشد و طهارت شرط است در آن و بخواندن قرآن چیزی نگفت
ابن بطال قال ابراهيم لا باس ان تقرأ الآية و گفت ابراهیم
نخعی باک نیست اینکه بخواند حایض آیه قرآن را استشهاد
است بر تحریم از جهات ذکر و قرآن از عبادات یا در جواز
دو در قول ابراهیم چنانکه دارمی موصول آورده جنب و
حایض برابر است در جواز قرآت بخواند آیه و ازینکه آیه
مرویست و بر روایتی از وی جایز است مطلقا یعنی خواندن
قرآن بی تقیید بآیه و بر روایتی جواز حایض را جنب را
ولم ير ابن عباس بالقراءة للجنب باسا و ندیده ابن
عباس بخواندن قرآن مر جنب را باکی تا اگر بخواند جنب خود
از قرآن این مال وكان النبي صلى الله عليه وسلم و بود پیغمبر خدا صلی الله
عليه وآله وسلم يذكر الله على كل احيانه ذکر میکرد
خدا را بر جمیع احوال و اوقات با تخصیص بوقتی بعموم ذکر و در
حدیث که بقرآن باشد با غیر آن استدلال کرده قائلان
جواز مطلقا بر قول خود با این حدیث چه فرق میان ذکر
تلاوت حاصل نیست بعرف وقالت ام عطية گفت
ام عطیه که از زنان فاضلات انصار است كنا نؤمر ان يخرج
الحيض بودیم ما زنان که امر کرده میشدیم بر زبان آنحضرت
آنکه برآیند حایضان روز عید با ابرار که حایضان را از
خانه بسوی جای نماز عید تنها از خروج مر تکبیر تزیین و
کسر را امر آنحضرت بر زنان نیست نیکه تکبیر فیكبرن بتكبيرهم
پس تکبیر گویند ایشان تکبیر مردان و ید عون بدعائهم و دعا
خوانند بامید برکات آن روز که دعا موجب بخشش گردد
وقال ابن عباس اخبرني ابو سفيان ان هرقل
دعا بكتاب النبي و گفت ابن عباس خبر داد مرا ابو سفیان
که هرقل قیصر روم طلبید نامه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
وسلم فقرأه فاذا فيه پس خواند هرقل نامه پیغمبر را تا آنکه
بود در وی بنکلام که آیات آمد بسم الله الرحمن الرحیم
این کلمه آیه است از قرآن يا اهل الكتاب تعالوا الى
كلمة سواء بيننا وبينكم الآية تا آخر این آیه مراد ازین ترجمه
آمد جواز قرآت مر جنب را چه خواندن این کافر جنب است
آیات را تجویز شارع است و مذهب جمهور حنفیه و شافعیه
و حنابلة عدم جواز است بدلیل حدیث علی رضی الله عنه
بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم منع نمی شد از
قرآن چیزی که جنابت نمی بود روایت کرده اند اصحاب سنن
و تصحیح کرده آن را ترمذی یا ابن حبان و لیکن علماء آن
بر جهالت سند است تضعیف کرده آن بعضی

گفت عاير بين نزول کرد آنحضرت پس سوی ایشان و هم موعد و سکوت شد و برای ملاحظه قرآن تو بود که آن بیت ...

بعد از آنکه غروب کرد آفتاب پیشتر نماز مغرب گزارد بعد از عصر **باب** صلوة الطالب والمطلوب در بیان نماز کسی که طلب میکند

دشمن را و در بیان نماز کسی که او را طلب میکند دشمن و نازل میشود بر راکبا و قائما و ایماء کردن در حال که سوار است یا پیاده است

ذکرت للاوزاعي صلوة شرحبيل بن السمط واصحابه على ظهر الدابة فقال كذلك الامر عندنا اذا تخوف الفوت ...

ذکر کردم از اوزاعی برای نماز شرحبیل بن سمط و یاران او که بر پشت دابه میگزاردند پس گفت همچنین است امر نزد ما وقتی که ترسیده شود فوت ...

و تمسک نمود بیا حدیث ولید و فوت نفس ... آیه باب بقول النبي صلى الله عليه وسلم لا يصلين احد العصر الا في بني قريظة

رحمت کرده است ولید بقول ... پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی ... نماز نگزارد هیچ کس نماز عصر را مگر در بنی قریظه آنحضرت ...

بر عشرت کرد دریا را ... حدثنا عبد الله بن محمد بن اسماء قال حدثنا جويرية عن نافع عن ابن عمر قال قال النبي صلى الله عليه وسلم

لنا لما رجع من الاحزاب لا يصلين احد العصر الا في بني قريظة روایت است از نافع که گفت ابن عمر ...

گفت فرمود پیغمبر رحمت کناد خدا بر وی برای ما وقتی که برگشت از غزوه احزاب نماز نگزارد هیچ کس عصر را مگر در بنی قریظه

میچ فرقه از یهود فادرك بعضهم العصر في الطريق پس دریافتند بعضی از ایشان وقت عصر را در راه و قال بعضهم

لا نصلي حتى ناتيها و گفت بعضی که در راه دریافتند وقت عصر را که نمی گزاریم ما تا بیاییم بنی قریظه را و قال بعضهم بل نصلي

لم يرد منا ذلك و بعضی از ایشان گفتند بلکه نماز میگزاریم نخواسته است آن حضرت از ما که نماز نگزاریم

که نماز نگزارید بلکه عرعت خواسته که لازم این تعجیل است ... فذكر ذلك للنبي صلى الله عليه وسلم

فلم يعنف واحدا منهم پس ذکر کرده شد این خلاف پیش پیغمبر خدا پس سرزنش نکرد کسی را از این هر دو ...

و مسئله طالب این تعسف ابن بطال گوید اگر در طریقی از طرق این قصه یافته شود که این جماعه در راه بنی قریظه سواره نماز گزاردند

دلیل این باب میتوان گفت که قیاس کرده است ترک کار آنکه در سواری یا پیاده است بر این قصه که هرگاه جایز شد تاخیر نماز از وقت

روا باشد که طالب ترک ارکان کند و بایماء اکتفا نماید بعضی گویند که وجه استدلال طریقه اولویت است ...

بنی قریظه آنها را سرزنش نفرمود پس آنها که سواره یا پیاده ... نماز نمودند ...

این قول مطابق است بعضی ترجمه را که صلوة الطالب است **باب** التكبير والغلس بالصبح والصلوة عند الاغارة والحرب

در بیان سرعت و مبادرت یا اختیار تاریکی بنماز صبح در بیان نماز در وقت غارت کردن و بیکبار آوردن بر وقت غفلت ...

حدثنا مسدد قال حدثنا حماد بن زيد عن عبد العزيز بن صهيب و ثابت البناني عن انس بن مالك

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى الصبح بغلس ثم ركب فقال الله اكبر خربت خيبر آن حضرت نماز صبح گزارد ...

و گفت الله اکبر خراب شد خیبر ... انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرين ...

فرود آییم بمحن قومی پس بد است صباح ... فخرجوا يسعون في السكك ويقولون محمد والخميس ...

برآمدند ... قال والخميس الجيش ...

بمعنی لشکر است فظهر عليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم پس غالب آمد بر ایشان پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی فقتل

المقاتلة وسبى الذراري پس کشت جماعه مردان جنگ را ... فصارت صفية لدحية الكلبي

پس گشت صفیه ... آن حضرت ... و صارت لرسول الله صلى الله ...

بعدا نان گشت صفیه برای پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی رعایت کرده اند که آن حضرت بدحیه فرموده بود که جاریه از بندیان بگیر دحیه صفیه
را که بسبب رشرافت بهترین جاریها و بحسن و جمال گزیده ترین آنها بود گرفت چون این خبر از حال او بآن حضرت رسانیدند و گفتند که او لایق
حرم محترم آن حضرت است ظاهر شد که نفوس مردم از این معنی شورش دارند آن حضرت از دحیه استرداد کرد و عوض او جاریه دیگر یا بهای آنرا
بدحیه داد و وی بدان رضا مند شد و صفیه را برای خود گرفت ثم تزوجها و جعل صداقها عتقها پس آن حضرت او را بنکاح خود
در آورد و گردانید مهر او را آزادی او و اگر نزد دختر بیوه او بسیار اموال فقال عبد العزیز ثابت یا ابا محمد انت سألت انس ابن
مالک ما امهرها فقال امهرها نفسها فتبسم پس گفت عبد العزیز ثابت را ای ابو محمد تو پرسیدی انس را که چه کرد مهر صفیه را پس
گفت انس مهر کرد او را ذات او را پس تبسم کرد عبد العزیز تحسینی با آنکه در روایت ذکر یافته بود چون از خصایص آن حضرت است و در
مسلمانان شایع نبود از برای تاکید علم سامعان تکرار کرد مناسبت این حدیث بترجمه همان قول است که صلی الصبح بغلس

بسم الله الرحمن الرحیم کتاب العیدین

در بیان نماز عید و احکام آن در روایت ابی ذر بسمله متروک است و بجای کتاب ابواب است **باب ما جاء فی العیدین والتجمل فیه**
در بیان چیزی که آمده است در شریعت در عیدین و آراستن و زینت گرفتن در هر یکی از یوم عید **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا
شعیب عن الزهری قال اخبرنی سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر قال اخذ عمر جبة من استبرق
تباع فی السوق فاخذها فاتی بها رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن عمر گرفت عمر رضی الله عنه جبه از ابریشم غلیظ استبرق معرب
ابریشم سطبر است و حالیکه فروخته میشد در بازار پس گرفت آن را و آورد آنرا برای رسول خدا فقال یا رسول الله ابتع هذه تجمل بها للعید والوفود
پس گفت ای رسول خدا بخر این جبه را و زینت کن بآن برای عید و آمدن ایلچیان فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم انما هذه
لباس من لا خلاق له پس فرمود مر او را رسول خدا رحمت کناد خدا بروی نیست این لباس مگر کسی را که نیست نصیبی او را در آخرت
فلبث عمر ما شاء الله ان یلبث پس درنگ کرد عمر مدتی که خواست خدا درنگ او را ثم ارسل الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم
بجبة دیباج فاقبل بها عمر فاتی بها رسول الله صلی الله علیه وسلم پس فرستاد بعمر رسول خدا جبه دیبا پس قبول کرد عمر آنرا و آمد
آن جبه به پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی فقال یا رسول الله انک قلت انما هذه لباس من لا خلاق له وارسلت الی بهذه الجبة
پس گفت عمر گفتی تو این لباس کسی راست که نیست نصیبی او را و فرستادی تو بسوی من این جبه را فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم تبیعها
وتصیب بها حاجتک پس فرمود آن حضرت بفروشی تو آنرا و میرسی بآن بعض حاجت خود را **باب الحراب والدرق یوم العید**
بیان بازی حبشیان که بحربه و سپر روز عید میکردند برای آنکه استعمال حراب بازی نیست بلکه حراب جمع حربه است و درق بدال
و را و قاف مفتوح جمع درقه یعنی سپر که از چرم گیرند و حبشیان بحربه و سپر بازی میکنند **حدثنا** احمد قال حدثنا ابن
وهب قال اخبرنا عمرو ان محمد بن عبد الرحمن الاسدی حدثه عن عروة عن عائشة قالت دخل علی رسول الله صلی الله
علیه وسلم وعندی جاریتان تغنیان بغناء بعاث گفت عایشه در آمد بر من رسول خدا رحمت کناد خدا بروی و نزد من دو جاریه بودند
از انصار که سرود میکردند بواقعه حرب اوس و خزرج که میان ایشان مقاتله شده و در روایت ترمذی واقع شده دو قیان یعنی مغنیه دو دف
را و در بعضی روایت آمده و نیست بمغنیتین بعاث بفتح و ضم موحده و عین مهمله آخر ثاء مثلثه است نام قلعه ایست که نزد آن میان قوم اوس
و خزرج قتال عظیم روی داده و آخر آن نصرت اوس شده در میان ایشان تا صد و بیست سال عداوت بود و آخر بطلوع آفتاب
اسلام برکت آن حضرت صلی الله علیه وسلم محبت و الفت مبدل شد فاضطجع علی الفراش وحول وجهه و دهلوی فناه آن حضرت

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب الحیض

حائل است نه از رحم زنان زمن مستحاضه گرند و انفکاک
کرسی شتق از مانا استحاضه بر لفظ مجهول استعمال می شود
و تعمیل باحکام مر ابواب حیض مذکور گردد **حدثنا**
عبد الله بن یوسف التنیسی قال اخبرنا مالک عن هشام
ابن عروة عن ابیه عن عائشة انها قالت گفت عایشه
قالت فاطمة بنت ابی حبیش بضم حاء و فتح موحده و سکون
تحتیه در آخر رسول الله گفت فاطمه دختر ابی حبیش
پیغمبر خدا را صلی الله علیه واله وسلم یا رسول الله
انی لا اطهر افادع الصلوة تحقیق من پاک نمی شوم
از خون پیوسته روان می باشد آیا ترک کنم نماز را چنانکه
در حیض حکم است فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا
صلی الله علیه واله وسلم انما ذلک عرق ولیس
بالحیضة نیست مستحاضه این خون مگر رگی از رگها که
نیست حیض که از رحم میرود سبب ترک نماز باشد بعد
از آن ارشاد کرد و بطریق تکمیل فرمود فاذا اقبلت الحیضة
فاترکی الصلوة پس وقتیکه پیش آید ایام حیض پس ترک
کن نماز را بقدر ایام عادت اگر باشد و الا اکثر حیض که ده
روز است و این مذهب است و نزد دیگران بتمییز
عمل کنند که اگر خون سیاه و غلیظ بود آن حیض است
و اگر تنها استحاضه و چون تمییز متعسر است اعتبار اکثر
حیض ترجیح کرده اند فاذا ذهب قدرها فاغسلی
عنک الدم وصلی و وقتیکه برود قدر زمان حیض پس
بشو از خود خون را و نماز کن یعنی بعد سقوط نماز در مدت حیض است
و بعد از آن اکثر شود غسل و بعد غسل چنانکه بیشتر بیاید
نماز واجب گردد و سیلان خون مانع نباشد بلکه حکم وی حکم
معذوران است چون صاحب سلسل بول نزد شافعی
و بر وی یک وضو کند برای وقت هر نماز فرض و اند بدان از
فرایض و نوافل و وقتی و قضات هر قدر که خواهد و در یک وقت
و در روایت قرشی از سلسل ملحوظ که در بعضی آمده و نزد علمای
اصول بر این است یعنی وضو کن بوقت هر نماز و نزد شافعی
نماز کند بیک وضو یک فرض ادا یا قضا و نذر
و غیره و هم و غیر ایشان نیز چنان حکم است و نزد مالک
وضو را ازین استحاضه ناقض وضو نباشد و جایز است

پوشش خواب وگردانید روی مبارک خود را از صحبت ایشان تا آنکه مقام حالی آن حضرت مقتضی آن بود که گوش بر آن نهند لیکن چون انکار نکرد منع نفرمود تجویز بازی ایشان فهم شود و به تقریر آن حضرت بر باطل نبود لیکن اهل تبلیغ را منصب یافته از وقت و کیفیت آن و تمادی نکنند در لهو و لعب که اهل بدین احتراز از آن واجب است دخل ابوبکر فانتهرنی وقال مزمارة الشیطان عند النبی صلی الله علیه وسلم پس درآمد ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس زجر و سرزنش کرد مرا و گفت مزمار شیطان را آورده اند نزد پیغمبر خدا مزمار بکسر میم و نای آخر که از نای شتق از زمر است و آن آوازیست که اطلاق میکنند بر آواز خوش و بر غنا مراد اینجا غناست و نسبت به شیطان کردند زیرا که شیوه فساق و اهل غفلت بود و این قول ابوبکر بمقتضای علمی که از منع آن شیوه فساق داشت زجر کرد عایشه را و ارتکاب این حرکت از آن که آن حضرت در خواب اند پنداشت در وقت فاقبل علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال دعهما پس روی کرد بر او رسول خدا و فرمود بگذار ایشان را فلما غفل غمزتهما فخرجتا پس وقتی که غافل شد ابوبکر و بطرفی دیگر متوجه شد اشارت کردم آن دو جاریه را پس بیرون رفتند وکان یوم عید یلعب فیه السودان بالدرق والحراب و بود آن روز روز عید بازی میکردند در آن روز حبشیان به سپرها و حربها این حدیث دیگر است که بوی جمع کرده است فاما سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم واما قال تشتهین تنظرین پس یا سوال کردم آن حضرت را یا آن حضرت از خود فرمود آیا میخواهی تو که نظر کنی فقلت نعم پس گفتم آری فاقامنی وراءه خدی علی خده پس ایستاده کرد مرا از پس خود در حالی که رخساره من بر رخساره آن حضرت بود وهو یقول دونکم یا بنی ارفدة و آن حضرت میفرمود لازم گیرید این کار را ای اولاد ارفده دونکم کلمه اغراست یعنی برانگیختن بکاری و ارفده نام جد حبشیان است که نسبت ایشان باو میکنند حتی اذا مللت قال حسبك قلت نعم قال فاذهبی تا وقتی که ملول شدم من فرمود آیا بس است ترا گفتم آری فرمود پس برو و از تجویز آن حضرت مر این را که نظر زن بر مرد حرام است خواه به شهوت باشد یا بغیر شهوت و از تجویز آن حضرت معلوم شد که دیدن صغیره مردان را حرام نبوده است و این واقعه پیش از نزول آیت حجاب بود و نیز قیاس امهات المؤمنین در جمیع امور بر سایر زنان تمام نیست و آنکه قرطبی توجیه کرده اند که عایشه نظر نمیکرد مگر بر آلات بازی ایشان نه بر روی و بدن ایشان خالی از تعسف نیست

باب الدعاء فی العید در بعضی روایات باب سنة العیدین لاهل الاسلام واقع شده و این مناسب تر است بحدیثی که در باب آورده

حدثنا حجاج قال حدثنا شعبة قال اخبرنی زبید قال سمعت الشعبی عن البراء قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یخطب فقال ان اول ما نبدأ فی یومنا هذا ان نصلی گفت براء بن عازب رضی الله عنه شنیدم پیغمبر خدا را که رحمت و سلامت حق باد بر وی در حالی که خطبه میخواند پس فرمود تحقیق نخستین چیزی که ابتدا کنیم در این روز این است که نماز گزاریم ثم نرجع فننحر فمن فعل فقد اصاب سنتنا پس رجوع کنیم به خانه و ذبح قربانی کنیم پس کسی که کرد این را تحقیق رسید به طریقه ما بعنوان بروایت ثانی ظاهر است و اول باین وجه تواند بود که خطبه متضمن دعا میباشد و نماز عید سنت موکده است نزد امام شافعی و امام مالک و نزد امام احمد فرض کفایت است و اصح از امام ابو حنیفه وجوب است و دلیل بر آن مواظبت آن حضرت است بی ترک و آنکه قائل بسنت اند حجت آورده اند حدیثی که آن حضرت با اعرابی بعد از سوال که بر من چیزی غیر آن فرمود لا الا ان تطوع و رشید زاده نماز عید را در شرایط صاحب کفایه شارح هدایه از ایضاح نقل کرده که اقامت نماز عید بنا بر آنکه شعار اسلام است رخصت بحکم شرایط جمعه مگر خطبه و اعرابی صاحب آن شرایط نبود و هم از این جهت بر وی حکم بفرضیت جمعه هم نفرمود با آنکه اجماع از جمله

الجزء الثانی من صحیح الاسلام | کتاب الحیض

... اکنت فقال رسول الله ... صلی الله علیه وآله وسلم اذا اصاب ثوب احدکن الدم من الحیضة فلتقرصه ... ثم لتنضحه بماء ... ثم لتصلی فیه ... حدثنا اصبغ ... قال اخبرنی ابن وهب ... حدثنا عمرو بن الحارث ... عن عبد الرحمن بن القاسم حدثه عن ابیه عن عائشة قالت کانت احدانا تحیض ثم تقرص الدم من ثوبها عند طهرها فتغسله ... ثم تصلی فیه ...

باب اعتکاف المستحاضة ... حدثنا اسحق بن شاهین ... حدثنا خالد بن عبد الله ... عن خالد ... عن عکرمة عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم اعتکف معه بعض نسائه وهی مستحاضة ترى الدم ... فربما وضعت الطست تحتها من الدم ... وزعم ان عائشة رأت ماء العصفر فقالت کان هذا شیء کانت فلانة تجده ...

حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا یزید بن زریع عن خالد عن عکرمة عن عائشة قالت اعتکفت مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم امرأة من ازواجه ...

فرائض نیست و سوال او هم از حال خود بوده چنانکه گفته هل علی غیره و نگفته است که فرضی دیگر هم هست یا نه تا از جواب نفی مطلق لازم آید دیگر حجت گرفته از این حدیث که خمس صلوة کتبهن الله فی الیوم واللیلة و درین حدیث هم میتوان گفت که مقصود بیان فرائض شبانه روز است پس چنانچه نفی فرضیت نماز جمعه نمیکند نفی فرضیت نماز عید هم نکند والله اعلم **حدثنا** عبید بن اسمعیل قال حدثنا ابو اسامة عن هشام عن ابیه عن عائشة قالت دخل ابو بکر وعندی جاریتان من جواری الانصار تغنیان بما تقاولت الانصار یوم بعاث قالت ولیستا بمغنیتین فقال ابو بکر ابمزامیر الشیطان فی بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم وذلک فی یوم عید فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا بکر ان لکل قوم عیدا وهذا عیدنا این همان حدیث است که در باب سابق ترجمه گذشت بانک تفاوتی کروا ... تطبیق این حدیث بترجمه اول ظاهر نیست و بیانی میتوان تطبیق داد انم **باب** الاکل یوم الفطر قبل الخروج در بیان خوردن چیزی روز عید فطر پیش از برآمدن بمصلی **حدثنا** محمد بن عبد الرحیم قال اخبرنا سعید بن سلیمان قال اخبرنا هشیم قال اخبرنا عبید الله بن ابی بکر بن انس عن انس بن مالک قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغدو یوم الفطر حتی یاکل تمرات گفت انس بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی روز عید فطر طعام نمیخورد تا آنکه میخورد چند خرما و التزام برای آن داشت که ظاهر شود بر مردم که آنچه در اول اسلام حرمت چیزی خوردن پیش از نماز بود منسوخ شده است و تخصیص بخرما از آن جهت بود که حلاوت تقویه نظر و دل میکند که روزه ضعف بصر و رقت دل آورده باشد هم ازین جهت مستحب داشته بعضی از تابعین خوردن مطلق شیرین عسل و غیر آن گفته اند ترک این اکل کروه است اگر در خانه نخورده باشد در راه هم خورد و شریعت حکم آنها روی قال مرجی بن رجاء حدثنی عبید الله بن ابی بکر قال حدثنی انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه وسلم ویاکلهن وترا انس بن مالک نقل کرده از پیغمبر خدا و میخورد خرما را طاق یعنی سه یا پنج یا هفت مرجا بوزن معلی است و رجا ضد خوف ست و بخاری غیر ازین تعلیق مرجی نیست و مولف در تاریخ موصول آورده است **باب** الاکل یوم النحر در بیان حکم خوردن پیش از نماز روز عید الضحی که روز نحر است **حدثنا** مسدد قال حدثنا اسمعیل عن ایوب عن محمد بن سیرین عن انس بن مالک قال قال النبی صلی الله علیه وسلم من ذبح قبل الصلوة فلیعد هر کسی که ذبح کند پیش از نماز عید پس گو اعاده کند قربانی دیگر فقام رجل فقال هذا یوم یشتهی فیه اللحم وذکر من جیرانه پس ایستاد مردی و آن ابو برده بن نیار است چنانکه در حدیث تصریح آن رفته و گفت این روزیست که میل کرده میشود در وی گوشت و ذکر کرد از همسایگان خود که فقرا و محتاج بودند فکان النبی صلی الله علیه وسلم صدقه پس گویا که پیغمبر خدا راست گو کرد او را آنچه خبر داد از احتیاج همسایهای خود فقال وعندی جذعة احب الی من شاتی لحم پس گفت و نزدیک من ماده بز یکساله است که دوست تر است نزد من از هر دو بز گوشت فرخص له النبی صلی الله علیه وسلم پس رخصت داد او را پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی برای قربانی با آنکه از بز کمتر از دو ساله روا نیست فلا ادری ابلغت الرخصة من سواه ام لا انس گوید نمیدانم آیا رسیده است این رخصت سوای او را یا نه خاص بهمان سایل است درین مسئله اصولیان خلاف دارند که در خطاب شارع که بیکی واقع شده باشد آیا خصوصیت بهمان یکی یا عام است چنانکه بعموم رفته اند و ظاهر آنست که انس رضی الله عنه حدیثی که از براء بن عازب بعد ازین باب آورده و در آن تصریح عن احد بعدک است نرسیده و این حدیث را مولف و مسلم و نسائی و ابن ماجه نقل کرده اند **حدثنا** عثمان قال حدثنا جریر عن منصور عن الشعبی عن البراء بن عازب قال خطبنا النبی صلی الله علیه وسلم یوم الاضحی بعد الصلوة گفت براء بن عازب خطبه خواند پیغمبر خدا روز عید اضحی بعد از نماز فقال من صلی صلوتنا ونسک نسکنا فقد اصاب النسک کسی که نماز کرد

نیز دور تر است و زنانیکه استحاضه شده اند در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم معلوم شده اند امهات المومنین ام سلمه و زینب بنت جحش و سوده بنت زمعه و از صحابیات زینب بنت ام سلمه ... و ام حبیبه خواهر ابن جحش و اسماء خواهر میمونه و فاطمه بنت ابی حبیش و سهله بنت سهیل و اسماء بنت مرثد و بادنه بنت غیلان است

باب هل تصلی المراة فی ثوب حاضت فیه آیا نماز گذارد زن در جامه که حیض کرده است در آن

حدثنا ابو نعیم قال حدثنا ابراهیم بن نافع مخزومی مکی موثق تمکی عن ابن ابی نجیح بفتح نون عبد الله بن یسار عن مجاهد مفسر مکی قال قالت عائشة سماع مجاهد از عائشه ملتبس شده است تصریح بدان آمده در غیر این اسناد و ثابت کرده است آنرا علی بن مدینی و یحیی منقد است هر کسی که نفی سماع کرده ما کان لاحدنا الا ثوب واحد تحیض فیه نبود هیچیکی از زنان پیغمبر را مگر یک جامه که حیض میکرد در آن مخصوص بحال ابتدا است

تا نماز ادا عبادت کرد مانند عبادت امراء واضحیه است یعنی ذبح کرد بعد از نماز عید پس بتحقیق رسید نسک را و امااشیا زوی و من نسک قبل الصلوٰة فانه قبل الصلوٰة لا نسک له و کسی که ذبح کرد پیش از نماز بتحقیق آن پیش از نماز است این شرط و جزاء در لفظ متحد است مثل آنست که در حدیث انما الاعمال بالنیات فمن کانت هجرته الی الله ... بیان میکند فقال ابو بردة بن نیار خال البراء پس گفت ابو بردہ ابن نیار خالوی براء بن عازب است ... بکسر نون است و خفت یا مثناة تحتیه بعد از الف را است یا رسول الله فانی نسکت شاتی قبل الصلوٰة ای رسول خدا من ذبح کردم بز خود را پیش از نماز وعرفت ان الیوم یوم اکل وشرب و دانستم که امروز روز خوردن و نوشیدن است یعنی دانستم که دیر کردن در بسمل آمین است ... واجبیت ان یکون شاتی اول ما یذبح فی بیتی و دوست داشتم که باشد بز من نخستین بزی که ذبح کرده شود در خانه من ... فذبحت شاتی وتغدیت قبل ان آتی الصلوٰة پس ذبح کردم بز خود را و خوردم پیش از آنکه بیایم نماز را قال شاتک شاة لحم فرمود بز تو بز گوشت است یعنی از وی گوشت حاصل است نه ثواب و تقرب الهی قال یا رسول الله فان عندنا عناقا لنا جذعة هی احب الی من شاتین گفت ای پیغمبر خدا بتحقیق نزد ما ماده بزی است که ما راست ... آیا کافی است در قربانی از جانب من فرمود آری کافی نیست و کافی نیست از هیچ کس غیر تو

باب الخروج الی المصلی بغیر منبر

... برآمدن بسوی صحرا برای نماز بی منبر ... گفته مسافت در میان مسجد و این مصلی هزار ذراع بوده است حدثنا سعید بن ابی مریم قال حدثنا محمد بن جعفر قال اخبرنی زید بن اسلم عن عیاض بن عبد الله بن ابی سرح عن ابی سعید الخدری قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یخرج یوم الفطر والاضحی الی المصلی گفت ابو سعید خدری بود پیغمبر خدا رحمت وسلامت حق بر وی بیرون می آمد روز فطر و عید اضحی بسوی مصلی ... با وجود فضیلت مسجد خود ... مسجد حرام و بیت المقدس افضل است ... فاول شیء یبدأ به الصلوٰة پس نخست چیزی که ابتدا میکرد بوی نماز است ثم ینصرف فیقوم مقابل الناس والناس جلوس علی صفوفهم پستر برگشت از نماز روی استاد در روی بر روی مردم و حال آنکه مردم نشسته بودند بر صفهای خود فیعظهم ویوصیهم ویأمرهم پس پند میکرد و وصیت میفرمود و احکام دین ... فان کان یرید ان یقطع بعثا قطعه پس اگر میخواست که جدا کند لشکری برای غزا جدا میکرد او امر بشیء امر به ... ثم ینصرف پستر برگشت از خطبه قال ابو سعید فلم یزل الناس علی ذلک گفت ابو سعید همیشه بودند مردم برین سنت حتی خرجت مع مروان وهو امیر المدینة فی اضحی او فطر تا آنکه بیرون آمدم برای نماز عید با مروان ... فلما اتینا المصلی اذا منبر بناه کثیر بن الصلت پس وقتی که آمدیم مصلی را ناگاه منبری دیدیم که بنا کرده بود ... فاذا مروان یرید ان یرتقیه قبل ان یصلی پس ناگاه مروان ... منبر را و خطبه خواند پیش از نماز گزاردن فجبذت بثوبه فجبذنی فارتفع فخطب قبل الصلوٰة پس کشیدم جامه او را ...

پیغمبر را پس گفت خدا فقال یا سعید قد ذهب ما تعلم پس گفت ای ابا سعید تحقیق رفت چیزی را که میدانی فقلت ما اعلم والله
خیر مما لا اعلم پس گفتم که میدانم بخدا بهتر است از آنچه نمیدانم فقال ان الناس لم یکونوا یجلسون لنا بعد الصلوة
پس گفت مروان تحقیق مردم نیستند که بنشینند برای ما بعد از نماز فجعلتها قبل الصلوة پس گردانیدم خطبه را پیش از نماز **باب**
المشي والركوب الى العيد والصلوة قبل الخطبة بغير اذان ولا اقامة در بیان پیاده رفتن و سوار رفتن بنماز عید و بیان
نماز گزاردن پیش از خطبه و بیان آنکه این نماز بلا اذان و اقامت است **حدثنا** ابراهيم بن المنذر الحزامي قال حدثنا انس بن
عياض عن عبيد الله عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي في الفطر والاضحى
ثم يخطب بعد الصلوة تحقیق رسول خدا صلی الله علیه وسلم نماز میگزارد در روز عید فطر و عید اضحی پس خطبه میخواند بعد از نماز **حدثنا**
ابراهيم بن موسى قال اخبرنا هشام ان ابن جريج اخبرهم قال اخبرني عطاء عن جابر بن عبد الله قال سمعته يقول ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج يوم الفطر فبدأ بالصلوة قبل الخطبة برآمد آنحضرت روز عید فطر پس ابتدا
کرد بنماز پیش از خطبه قال واخبرني عطاء ان ابن عباس ارسل الى ابن الزبير في اول ما بويع له گفت ابن جریج و خبر داد
مرا عطا که ابن عباس فرستاد بسوی عبد الله بن زبیر در اول حالی که بیعت کرده شد مر او را انه لم يكن يؤذن بالصلوة يوم الفطر
وانما الخطبة بعد الصلوة تحقیق شان این است نبود که اذان گفته شود بنماز روز عید فطر و نیست خطبه مگر بعد از نماز
واخبرني عطاء عن ابن عباس وجابر بن عبد الله قالا لم يكن يؤذن يوم الفطر ولا يوم الاضحى ابن جریج گوید خبر داد
مرا عطا از ابن عباس و جابر که گفتند نبود که اذان گفته شود بنماز روز عید فطر و نه روز عید اضحی وعن جابر بن عبد الله قال سمعته
يقول ان النبي صلى الله عليه وسلم قام فبدأ بالصلوة ثم خطب الناس بعد و عطا روایت کرده از جابر گفت شنیدم جابر را که می گفت پیغمبر خدا
ایستاد روز عید پس ابتدا کرد بنماز پس خطبه خواند مردم را بعد از نماز فلما فرغ نبي الله صلى الله عليه وسلم نزل فاتى النساء
فذكرهن وهو يتوكأ على يد بلال پس وقتی که فارغ شد از خطبه پیغمبر خدا فرود آمد از منبر بلند که ایستاده بود پس آمد صف زنان را
پس یاد داد ایشان را از احوال بهشت و اهوال دوزخ و حال آنکه آنحضرت تکیه کرده بود بر دست بلال وبلال باسط ثوبه يلقي فيه النساء
صدقة و بلال فراخ کرده بود جامه خود را در حالی که می انداختند در جامه او زنان صدقه را قلت لعطاء اترى حقا على الامام الآن ان ياتي النساء
فيذكرهن حين يفرغ ابن جریج گوید گفتم عطا را آیا می بینی حق بر امام الآن اینکه آید زنان را پس تذکیر کند ایشان را هنگامی که فارغ شود از خطبه قال ان
ذلك لحق عليهم وما لهم ان لا يفعلوا گفت عطا تحقیق این تذکیر لازم است بر ایشان و نیست عذری مر ایشان را که نکنند **باب**
الخطبة بعد العيد بیان خطبه بعد از نماز عید **حدثنا** ابو عاصم قال اخبرنا ابن جريج قال اخبرني الحسن بن مسلم عن
طاؤس عن ابن عباس قال شهدت العيد مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر وعثمان فكلهم كانوا يصلون قبل الخطبة گفت
ابن عباس حاضر شدم عید را با رسول خدا و ابی بکر و عمر و عثمان پس همه ایشان بودند که نماز عید میگزاردند پیش از خطبه **حدثنا** يعقوب بن ابراهيم قال
حدثنا ابو اسامة قال حدثنا عبيد الله عن نافع عن ابن عمر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر يصلون العيدين قبل الخطبة
گفت ابن عمر بود رسول خدا و ابو بکر و عمر که نماز میگزاردند عیدین را پیش از خطبه **حدثنا** سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن عدي بن ثابت
عن سعيد بن جبير عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى يوم الفطر ركعتين لم يصل قبلها ولا بعدها مرویست از ابن عباس که
پیغمبر خدا گزارد روز عید فطر دو رکعت که نگزارده بود پیش از آن و نه بعد از آن و حکم این نماز خواهد آمد ثم اتى النساء ومعه بلال فامرهن
بالصدقة پس آمد آنحضرت صف زنان را و بلال با وی پس امر کرد زنان را بصدقه فجعلن يلقين تلقي المرأة خرصها

ترجمه بحدیث و شارحان چنین گویند **حدثنا** یحیی
بن موسی بلخی چنانچه جزم کرده بدان ابن سکن در روایة
وی از فربری مر نافش سنه دویست و چهل یا ابن جعفر
بیکندی چنانچه بیهقی گفته قال حدثنا ابن عیینة عن
منصور بن صفية بنت شيبة بن عثمان بن ابی
طلحه عبدری و نام پدرش عبد الرحمن بن طلحه بن حارث
بن طلحه بن ابی طلحه عبدری است عن امه روایت کرد
از مادر خود عن عائشة رض ان امرأة سألت
النبي تحقیق زنی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله
وسلم عن غسلها من الحيض از غسل خود از حیض
فامرها كيف تغتسل پس فرمود آن زن را که چگونه
غسل کند یعنی ارشاد کرد کیفیت غسل را و ظاهر صحیح
مع حیث المعنی جواز روایت باب آینده تقدم کیفیت
تغتسل بر فامرها است کما لا یخفی قال خذی فرصة
من مسك فتطهري بها فرمود بگیر پاره مشک پس
پاک کن بدان چون حقیقت اغتسال معلوم بر کیفیات
و سوال از قدر زاید بود که در طهارت مخصوص بحیض
باشد بیان فرمود آن را و در بعضی روایات بفتح میم است
یعنی چرم و بعضی ترجیح میدهند آن را نظر بگمان تنگی
رفقر آن زنان و لیکن این استبعاد بیجاست ترجیح داده
کسر را نووی و بسیاری از علما و تحقیق معلوم شده کثرت
استعمال طیب از شان اهل حجاز است و حایض با فرجال
از باب سابق بوضوح پیوست قالت كيف اتطهر بها
گفت آن زن چه قسم پاک کنم بدان بار دیگر قال تطهري
بها بار فرمود پاک و صاف کن بدان قالت كيف اتطهر بها
بار گفت آن زن این سوال قال فرمود دیگر باره سبحان از
خفا این امر تا هر که محتاج بلکه نباشد سبحان الله پاک است
خدا از یک نسبت کرده شود بسوی نقصانی تطهری پاک کن خود را
یعنی مقصود از این بار چه نظافت و ذوال نجاست

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الحيض

بيس گشتند تا ان كر بي با زافقندي انداخت زني كه شوهرش خود را خقند كوي خورد و فرس بنتم خاء معجمه و سكون راء و ميم مخا ملته خوردي كه گوشت آن بزرگ تر شتاب بكسر سين مهمله و خاء معجمه بعد از الف باء موحده است رشته كه در وي مهرها انداز ند و توفت گفته است عقد قلاده كه از مشك و قرنفل كنند و در وي جوهري نباشد **حدثنا** ادم قال حدثنا شعبة قال حدثنا زبيد الأيامي قال سمعت الشعبي عن البراء بن عازب قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ان اول ما نبدأ في يومنا هذا ان نصلي ثم نرجع فننحر فرمود اول چيزي كه ابتدا كنيم درين روز خود اينست كه نماز گزاريم پس ازان رجوع كنيم بمنزل پس ذبح قرباني كنيم فمن فعل ذلك فقد اصاب سنتنا پس كسي كه كرد اين را بتحقيق رسيد بسنت و طريقه ما ومن نحر قبل الصلوة فانما هو لحم قدمه لاهله ليس من النسك في شيء و كسي كه ذبح كرد پيش از نماز پس نيست آن ذبح مگر گوشتي كه پيش آورده است مراهل و عيال خود را نيست از جمله عبادات اين سنت در حال اول فقام رجل من الانصار يقال له ابو بردة بن نيار يا رسول الله ذبحت وگفت مردي از انصار كه گفته ميشد او را ابو برده بن نيار اي رسول خدا من ذبح كردم پيش از نماز وعندي جذعة خير من مسنة قال اجعلها مكانه وگفت نزد من بزغاله است يكساله كه بهتر است از بز دو ساله فرمود بگردان اين جذعه را بجاي آنچه گشته ولن تفي او تجزي عن احد بعدك و نيست كافي يا بغير تو او تجزي بشك راوي است توفي بفتح تاء و دال و تشديد فاء و تجزي بفتح تاء و سكون جيم و كسر زاي **باب** ما يكره من حمل السلاح في العيد والحرم بيان چيزي كه مكروه است از برداشتن سلاح از شمشير و نيزه و خنجر اندر روز عيد و در زمين حرم مگر آنكه محافظت كند در وقت برداشتن و بر آوردن از خود كه آزاري رسد بمردم خصوص در هجوم مردم و ابهام ميكند وقال الحسن نهوا ان يحملوا السلاح يوم العيد الا ان يخافوا عدوا و گفته است حسن بصري كه منع كرده شدند مردم ازين كه بردارند سلاح را در روز عيد مگر آنكه بترسند دشمن را پس مباح است درين وقت از جهت ضرورت تعليمات كرده وارد الا ابن عباس كه ممنوع است پوشيدن سلاح در بلاد اسلام مگر آنكه بحضور دشمن باشند **حدثنا** زكريا بن يحيى ابو السكين قال حدثنا المحاربي قال حدثنا محمد بن سوقة عن سعيد بن جبير قال كنت مع ابن عمر حين اصابه سنان الرمح في اخمص قدمه گفت سعيد بودم من با ابن عمر هنگامي كه رسيد او را پيكان نيزه در كف پاي اخمص بسكون خاء معجمه و فتح ميم و صاد مهمله بلندي كف پاي كه در راه رفتن بزمين نمي رسد فلزقت قدمه بالركاب پس پيوسته و بند شد پاي او بركاب وذلك بمنى پس فرود آمدم از مركب خود پس كشيدم آنرا و اين واقعه بود در زمان استيلاي حجاج بر بلاد است اعتبار آنكه سلاح است و لفظ سلاح مؤنث است و با اعتبار حديد است و راجع بقدم هم داشته اند پاي از سنان كشيدم چنانكه ميگويند موزه كشيدم از پاي يا آنكه پاي را از موزه مي كشند و اين از باب قلب است فبلغ الحجاج فجاء يعوده پس رسيد اين واقعه بحجاج پس آمد بحالي كه عيادت ميكرد ابن عمر را فقال الحجاج لو نعلم من اصابك پس گفت حجاج اگر بدانم كسي را كه رسانده است ترا اين سنان نيزه را برسانم فقال ابن عمر انت اصبتني قال و كيف گفت حجاج چگونه من رسانده ام قال حملت السلاح في يوم لم يكن يحمل فيه برداشتي تو سلاح را در روزي كه نبود كه برداشته شود و سلاح در ان روز و مردم ديگر بحكم متابعت تو برداشتند وادخلت السلاح الحرم ولم يكن السلاح يدخل في الحرم و در آوردي سلاح را در زمين حرم و نبود كه در آورده شود سلاح در زمين حرم و حاصل اين كلام آنست كه نسبت اصابت بحجاج بواسطه سببيت است ليكن نقل كرده زبير بن بكار در انساب عبد الملك بحجاج نوشته بود كه مخالفت ابن عمر نخواهي كرد و اين معني بران ظالم گران آمده بود پس گفت بكي كه حربه زهر آلود در قدم ابن عمر زد

چگونه غسل كند از حيض قال حذف في وجه مسئله فرمود گرفته اين شكلين از توضاء تلتا پس پاك و معان كن شما را بآن تنظيف است با فرمود اين را بسبب تكرار سوال چنانكه در سنت سابقه است فجذبتها اليّ باب تحقيق آنحضرت صلى الله عليه وسلم استحيي فاعرض بوجهه شرم كرد و گردانيد روي مبارك خود را قال توضئي بها فرمود توضاي بها از وضو است در زبان لغت بمعني توضأ بها و لغة معني نيز ميانات فاخذتها فجذبتها عايشه گويد پس گرفتم آن زن را و كشيدم او را فاخبرتها بما يريد النبي صلى الله عليه وسلم پس آگاه كردم او را بآنچه اراده ميداشت پيغمبر صلى الله عليه وسلم از كلمه مذكوره كه مراد تتبع اثر خون و تنظيف است **باب** امتشاط المرأة عند غسلها من المحيض شانه كردن زن موي سر را نزد غسل وي از حيض **حدثنا** موسى بن اسمعيل تبوذكي قال حدثنا ابراهيم بن سعد حدثنا ابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف قال حدثنا ابن شهاب عن عروة ان عايشة قالت اهللت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع گفت عايشه احرام بستم تلبيه كردم با آنحضرت در حج الوداع فكنت ممن تمتع ولم يسق الهدي پس بودم من از آنكه تمتع كرده و نفرستاده بود هدي را بسوي كه در حج تمتع باقرباني كه بحرم فرستند و قول عايشه در حديث سابق خرجنا لا نذكر الا الحج محمول بر وقت خروج است و بعد از آن مشرف شد بميان تمتع بعمره و ازان ميان تمتع آن و در آن جا تفرقه شد بعضي احرام بعمره بستند و بعضي فرستادند اشعار حكم شد كه با عمره احرام حج بستند و در بعضي يك جا حلال شوند و برآمد كسي با احرام عمره و هدي نفرستاده عمره بجا آورد و بعضي حكم شد كه بعد از آن احرام حج بندد و اين مرد متمتع شدند تا اين احرام حج با بستند و تصريح آنحضرت كه اگر پيش آوردم آنچه بعد آوردم چنين نكردم سعي را معلوم شود و عايشه بسبب حيض عمره نكرده بود كه حايض شد پيش آمد فزعمت انها حاضت ولم تطهر حتى دخلت ليلة عرفة پس گمان كرد عايشه كه وي حايض شد و طاهر نشد حتى در آمد شب عرفه فقالت يا رسول الله هذه ليلة يوم عرفة پس گفت عايشه يا رسول الله اين شب روز عرفه است و انما كنت تمتعت بعمرة و بودم من كه تمتع كرده بودم بعمره و احرام براي آن بسته بودم فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم انقضي رأسك وامتشطي وامسكي عن عمرتك پس گفت عايشه را رسول خدا بكشاي سرت را و شانه كن و باز ايست از عمره خود ففعلت قالت پس كردم آنچه فرمود فلما قضيت الحج پس چون گزاردم حج را امر

وری رضی الله عنه بیان بیماری در گذشته است و روایتی آنست که چون ابن عمر انکار کرد بر حجاج که منجنیق بر کعبه نهاد و عبد الله بن زبیر را کشت آن ظالم یکی از اهل شام گفت که شمشیری زد بر پای ابن عمر روز دیگر حجاج بعیادت آمد ابن عمر گفت مرا میکشی و بعیادت می آیی بس است خدا حکم میان من و تو

حدثنا احمد بن يعقوب قال حدثني اسحق بن سعيد بن عمرو بن سعيد بن العاص عن ابيه قال دخل الحجاج على ابن عمر وانا عنده گفت پدر اسحق که سعید بن عمر است درآمد حجاج بر ابن عمر و حال آنکه من نزد ابن عمر بودم فقال كيف هو قال صالح پس گفت حجاج چگونه است زخم تو گفت صالح است فساد ندارد فقال من اصابك قال اصابني من امر بحمل السلاح في يوم لا يحل فيه حمله يعني الحجاج پس گفت حجاج کی رسانده است ترا این زخم گفت رسانده است مرا کسی که فرموده است بر داشتن سلاح در روزی که حلال نیست در آن روز برداشتن آن میخواهد حجاج را که وی امر کرده بود بمردم که سلاح بردارند

باب التبكير للعيد

در بیان بسیار زود رفتن برای خروج نماز عید بتکبیر تقدیم یا در مصدر بکاف است و در روایت بعضی تکبیر بر عکس است گفته کرا تحریفات روایت

وقال عبد الله بن بسر ان كنا فرغنا في هذه الساعة وذلك حين التسبيح گفت عبد الله بن بسر بتحقیق شان این است که بودیم که فارغ می شدیم درین ساعت و آن وقت فراغ صلوة ضحی است یعنی نماز نفل را گویند و این نفل را ضحی میخوانند و وقت نماز عید از ارتفاع آفتاب یک نیزه تا وقت زوال است نزد حنفیه و مالکیه و حنابله

حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن زبيد عن الشعبي عن البراء بن عازب قال خطبنا النبي صلى الله عليه وسلم يوم النحر فقال ان اول ما نبدأ به في يومنا هذا ان نصلي ثم نرجع فننحر فمن فعل ذلك فقد اصاب سنتنا ومن ذبح قبل ان يصلي فانما هو لحم عجله لاهله ليس من النسك في شيء فقام خالي ابو بردة بن نيار فقال يا رسول الله اني ذبحت قبل ان اصلي وعندي جذعة خير من مسنة قال اجعلها مكانها او قال اذبحها ولن تجزي جذعة عن احد بعدك

باب فضل العمل في ايام التشريق

بیان زیادتی ثواب عمل در ایام تشریق که آن چهار روز است روز عید و سه روز دیگر تشریق در اصل لغت بمعنی خشک کردن گوشت است و چون درین ایام گوشتهای قربانی را خشک میکنند این ایام را باین نام خوانند

وقال ابن عباس واذكروا الله في ايام معلومات ايام العشر گفت ابن عباس در تفسیر ایام معلومات که در قول تعالی واذکروا اسم الله في ایام معلومات واقع شده مراد ده روز ذی الحجه است والايام المعدودات ايام التشريق

و در سوره بقره که معدودات واقع شده تفسیر کرده بایام تشریق پوشیده نماند که لفظ معلومات در سوره حج است و ذکر اسم الله في ایام معلومات و در سوره بقره واذکروا الله في ایام معدودات و آنچه در کتاب نقل کرده شد روایت کریمه است و ابوذر از حموی و مستملی روایت کرده و یذکروا اسم الله في ایام معدودات بیان نیز ابوذر از کشمیهنی آورده چنانکه در فتح الباری است و ذکروا الله في ایام معلومات بلام منسوب کرده این را بسوره بقره کذا في القسطلانی بهر حال در جمیع این روایات اشتباه از خلط و سهوی واقع شده در تلاوت و قرآن آنست که ما اول نقل کردیم

وكان ابن عمر وابو هريرة يخرجان الى السوق في ايام العشر يكبران ويكبر الناس بتكبيرهما و بود ابن عمر و ابو هریره که بیرون می آمدند بسوی بازار در ده روز نخستین ذی الحجه در حالی که تکبیر میگفتند و مردم تکبیر میگفتند موافق تکبیر ایشان این روایت بترجمه مناسب است زیرا که ترجمه میکند مؤلف باولی ملابسه که تکبیر ایامی است که مناسبت بایام تشریق دارد

وكبر محمد بن علي خلف النافلة و تکبیر گفته است محمد بن علی پس نماز نفل در ایام تشریق

حدثنا محمد بن عرعرة قال حدثنا شعبة عن سليمان عن مسلم البطين عن سعيد بن جبير عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما العمل في ايام افضل منها في هذه فرمود نیست عمل در ایام بهتر از این عمل که درین ایام عشره ذی الحجه است ضمیر منها راجع بالعمل باعتبار آنکه عبارت از قربت است قالوا ولا الجهاد في سبيل الله قال ولا الجهاد

الجزء الثاني شرح شيخ الاسلام | كتاب الحيض

الا رجل خرج يخاطر بنفسه وماله فلم يرجع بشيء گفتند جا نمی اين نيست جهاد در راه خدا مگر مردی که
بيرون آمده حالی که در خطر می اندازد نفس خود و مال خود و رجوع نکرده بهيچ چيزی از نفس و مال يعنی نفس خود را ...
و بشرف شهادت رسيد **باب** التكبير ايام منى واذا غدا الى عرفة دربيان تکبير گفتن در ايام منى ...
و بيان تکبير وقتی که رفت بعرفات که نهم ذی حجه است وكان عمر يكبر في قبته بمنى فيسمعه اهل المسجد فيكبرون ويكبر
اهل الاسواق حتى ترتج منى تكبيرا و بود عمر رضی الله عنه تکبير ميگفت در قبه که بمنی داشت پس می شنيدند تکبير او را اهل مسجد پس تکبير ميگفتند
اهل بازارها تا آنکه ميلرزيد منى از جهت تکبير وكان ابن عمر يكبر بمنى تلك الايام وخلف الصلوات و بود ابن عمر که تکبير ميگفت
بمنا دران ايام تشريق و تکبير ميگفت عقب نمازها وعلى فراشه وفي فسطاطه ومجلسه وممشاه تلك الايام جميعا
همه شبها و روزها در خيمه و در نشستن و راه رفتن دران روزها همه روزها وكانت ميمونة تكبر يوم النحر و بود ميمونه که تکبير ميگفت
روزی که نحر ميکنند شتران را وكان النساء يكبرن خلف ابان بن عثمان وعمر بن عبد العزيز ليالي التشريق مع الرجال
في المسجد و بودند زنان که تکبير ميگفتند پس ابان بن عثمان بن عفان رضی الله عنهما که در زمان عبد الملک امير مدينه بود و پس
عمر بن عبد العزيز شبهای تشريق با مردان در مسجد اين همه آثار دلالت دارد بر تکبير دران ايام **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا مالك بن
انس قال حدثني محمد بن ابي بكر الثقفي قال سألت انسا ونحن غاديان من منى الى عرفات عن التلبية
گفت محمد ابن ابی بکر ثقفی پرسيدم انس را و حال آنکه من و انس پگاه ميرفتيم از منى بسوی عرفات پرسيدم از تلبيه كيف كنتم تصنعون
مع النبي صلى الله عليه وسلم قال كان يلبي الملبي لا ينكر عليه ويكبر المكبر فلا ينكر عليه چگونه بوديد که ميکرديد با پيغمبر
خدا رحمت کناد خدا بروی گفت بود که تلبيه ميکرد تلبيه کننده در حالی که انکار کرده نمی شد بروی و تکبير ميگفت تکبير گوينده در حالی که انکار کرده
نمی شد بروی يعنی گاه تکبير ميگفتند بجای تلبيه و گاه تلبيه ميکردند و هر دو روا ميداشتند و ترک تلبيه مطلق روا نيست تا وقت رمی جمره عقبه
مذهب ابو حنيفه و شافعی رحمهما الله **حدثنا** محمد قال حدثنا عمر بن حفص قال حدثنا ابي عن عاصم عن حفصة عن
ام عطية قالت كنا نؤمر ان نخرج يوم العيد حتى نخرج البكر من خدرها گفت ام عطيه بوديم که امر کرده ميشديم
اين را که برآييم روز عيد تا آنکه برآيد دختر از پرده خود حتى نخرج الحيض فيكن خلف الناس تا آنکه برآيند حايضان
پس جا ميگرفتند عقب مردم حيض بضم حاء مهمله و تشديد ياء تحتيه جمع حايض است فيكبرن بتكبيرهم ويدعون بدعائهم پس تکبير
ميگفتند زنان موافق تکبير مردان و دعا ميکردند بدعای مردان يرجون بركة ذلك اليوم وطهرته اميد ميداشتند برکت آن روز را و پاکی
از گناهان که دران روز متوقع است طهرت بضم مهمله و سکون او و فتح راء يعنی تطهير است **باب** الصلوة الى الحربة يوم العيد
در بيان نماز بسوی نيزه خورد که بجای ستره باشد روز عيد و يوم العيد در اکثر روايات کتاب نيست **حدثنا** محمد بن بشار قال
حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا عبيد الله عن نافع عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم كانت تركز له الحربة
قدامه يوم الفطر والنحر ثم يصلي بود آنحضرت که فرو زده می شد مر او را حربه پيش او تا ستره باشد روز عيد فطر و عيد نحر پس نماز
ميکرد بسوی آن **باب** حمل العنزة او الحربة بين يدي الامام يوم العيد در بيان برداشتن نيزه خوردی پيش امام
روز عيد عنزه کوتاه تر از رمح است که در طرف اسفل او پاره سنان آهن باشد **حدثنا** ابراهيم بن المنذر الحزامي قال حدثنا
الوليد قال حدثنا ابو عمرو الاوزاعي قال اخبرنا نافع عن ابن عمر قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يغدو الى المصلى والعنزة
بين يديه تحمل وتنصب بالمصلى بين يديه فيصلي اليها بود آنحضرت که روز ها ميرفت بسوی عيدگاه و حال آنکه

... **باب** قول الله عز وجل مخلقة وغير مخلقة ...
... و بيان آن بدليل فخلقنا المضغة ...
... **حدثنا** مسدد قال حدثنا حماد
بن زيد البصري عن عبيد الله بن ابي بكر بن
انس عن انس بن مالك عن النبي صلى الله عليه
وسلم قال ان الله عز وجل وكل بالرحم
...

پیش او بر داشته می‌شد، و ایستاده کرده می‌شد نمازگاه و پیش نماز میکرد بجانب آن **باب** خروج النساء والحیض الی المصلے
بیان برآمدن زنان و حائضان بسوی نمازگاه عید **حدثنا** عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب
عن محمد عن ام عطیة قالت امرنا نبینا صلی الله علیه وسلم بان نخرج العواتق وذوات الخدور گفت ام عطیه فرمود
ما را پیغمبر اینکه برآریم دختران بلوغ رسیده و پرده نشین را عواتق جمع عاتقه است بمعنی آزاد و بالغه یا عاتقه گفتند از آنکه آزاد
شد از خدمت مادر یا از تکلیف مادر و پدر وعن ایوب عن حفصة بنحوه و روایت است از ایوب که حفصه روایت کرد بمانند حدیث
مذکور وزاد فی حدیث حفصة قال او قالت العواتق وذوات الخدور و زیاده کرده ایوب در حدیث شک کرده گفت
یا گفته حفصه عواتق و ذوات بزیادتی واو عطف بر ذوات ویعتزلن الحیض المصلی و گوشه میگرفتند حائضان جای نماز را
تقریر الحیض از باب اکلونی البراغیث است که جمع کرده شد در میان فاعل مضمر و مظهر **باب** خروج الصبیان الی المصلی
در بیان برآمدن خردسالان بسوی نمازگاه عید **حدثنا** عمرو بن عباس قال حدثنا عبد الرحمن قال حدثنا
سفیان عن عبد الرحمن بن عابس قال سمعت ابن عباس قال خرجت مع النبی صلی الله علیه وسلم یوم الفطر او اضحی
گفت ابن عباس برآمدم با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی روز عید فطر یا روز عید اضحی شک از راوی است فصلی ثم خطب ثم اتی
النساء فوعظهن وذکرهن وامرهن بالصدقة پس نماز کرد آنحضرت پس تر خطبه خواند پس آمد زنان را پس پند کرد و یاد
داد از بهشت و دوزخ و فرمود آنها را بصدقه **باب** استقبال الامام الناس فی خطبة العید روی کردن امام مردم را در
خطبه عید وقال ابو سعید قام النبی صلی الله علیه وسلم مقابل الناس گفت ابو سعید ایستاد آنحضرت در خطبه رو بروی مردم
حدثنا ابو نعیم قال حدثنا محمد بن طلحة عن زبید عن الشعبی عن البراء قال خرج النبی صلی الله علیه وسلم
یوم اضحی الی البقیع گفت براء بیرون آمد پیغمبر خدا روز عید اضحی بسوی بقیع البقیع در اصل بمعنی زمین بلند است و نام مقبره مدینه است
درینوقت معلوم نیست که مقبره بقیع صورت یافته باشد مگر یک دو قبر و مقبره را بقیع غرقد میگویند غرقد نام درختی است که در آنوقت
بود و ظاهر آنست که مصلی در آن وقت همان جا بوده یا راه مصلی از آنجانب بوده والله اعلم فصلی رکعتین ثم اقبل علینا بوجهه
پس گزارد دو رکعت پس تر روی کرد بر ما فقال ان اول نسکنا فی یومنا هذا ان نبدأ بالصلوة ثم نرجع فننحر فمن فعل ذلک
فقد وافق سنتنا ومن ذبح قبل ذلک فانما هو شیء عجله لاهله لیس من النسک فی شیء فقام رجل فقال یا
رسول الله انی ذبحت وعندی جذعة خیر من مسنة قال اذبحها ولا تفی عن احد بعدک ترجمه بکرر گذشته
است **باب** العلم الذی بالمصلے گرفتن علم را بمصلی تا شناخته شود آن **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن سفیان
قال حدثنی عبد الرحمن بن عابس قال سمعت ابن عباس قیل له اشهدت العید مع النبی صلی الله علیه وسلم قال نعم
گفته شد ابن عباس را آیا حاضر شده تو عید را با پیغمبر خدا گفت آری ولولا مکانی من الصغر ما شهدته اگر نبودی جای من
از خردی حاضر نمی شدم یعنی اگر خردسال نمی بودم همراه آنحضرت نمیرفتم گویا این را بلحاظ آن گفته که آنحضرت درین صحبت بسیر
زنان رفته و ابن عباس همراه بود و بعضی شراح گفته اند که درین عبارت تقدیم و تاخیر است و معنی آنست که اگر منزلت و عزت من نزد
آنحضرت نمیبود حاضر نمی شدم از جهت صغر حتی اتی العلم الذی عند دار کثیر بن الصلت برآمد آنحضرت تا آنکه آمد آنحضرت
چوبی را که بر پا بود نزد خانه سرای کثیر بن صلت فصلی ثم خطب پس نماز کرد پس از آن خطبه خواند ثم اتی النساء ومعه بلال
فوعظهن وذکرهن وامرهن بالصدقة پستر آمد زنان را و بلال با او بود پس پند کرد و تذکیر فرمود و امر کرد بصدقه دادن

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الحيض

فرمودند بخوبي بايد يعني يتذ تنه في ثوب بلال پس ديدم زنان را كه مي انداختند برستهاي خود مي اندازه صدقه را در جامه بلال **خ** انطلق هو وبلال الى بيته پس رفت آنحضرت وبلال در خانه خود **باب** موعظة الامام النساء يوم العيد پند كردن امام زنان را روز عيد **حدثنا** اسحق بن ابرهيم بن نصر قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جريج قال اخبرني عطاء عن جابر بن عبد الله قال سمعته يقول قام النبي صلى الله عليه وسلم يوم الفطر گفت عطا شنيدم جابر را كه ميگفت استاد پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وي روز عيد فطر **فصلى** فبدأ بالصلوة ثم خطب پس گفت نماز كرد پس ابتدا كرد بنماز پس خطبه خواند **فلما فرغ** نزل فاتى النساء فذكرهن وهو يتوكأ على يد بلال وبلال باسط ثوبه تلقي فيه النساء الصدقة **قلت** پس وقتي كه فارغ شد از خطبه فرود آمد از جاي بلندي كه استاده بود پس آمد نزد زنان و تذكير كرد وحال آنكه تكيه كرده بود بر دست بلال و بلال فراخ كرده بود جامه خود را در حالي كه مي انداختند در جامه او زنان صدقه را **قلت لعطاء** زكوة يوم الفطر قال لا ولكن صدقة يتصدقن حينئذ ابن جريج گويد گفتم عطا را اين صدقه زكوة روز عيد فطر بود گفت نه وليكن صدقه بود كه تصدق ميكردند در آن وقت تلقي فتخها **ويلقين** مي انداختند زنان انگشتريهاي خود را مي انداختند بر قسم زيور را را تكرار يلقين براي افاده تعميم است فتخ بفتح فاء و تاء وخاي معجمه جمع فتخه بفتحتين انگشتريهاي بزرگ و بعضي بمعني مطلق خاتم است خصوصيت با انگشت پاي ندارد و اين تصريح است باآنكه صدقه فطر نبوده است از آنكه صدقه فطر محصل بايد پيش از نماز است **قلت لعطاء** اترى حقا على الامام ذلك ان يذكرهن قال انه لحق عليهم ومالهم لا يفعلونه گفتم عطا را آيا مي داني ثابت است بر امام كه تذكير كند زنان را گفت اين امر ثابت است بر امامان چيست مر ايشان را كه نمي كنند **قال ابن جريج** واخبرني الحسن بن مسلم عن طاؤس عن ابن عباس قال شهدت الفطر مع النبي صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر وعثمان يصلونها قبل الخطبة ثم يخطب بعد گفت ابن جريج همين سند اول را و خبر داد مرا حسن بن مسلم از طاؤس از ابن عباس گفت حاضر شدم در عيد فطر با پيغمبر و ابو بكر و عمر و عثمان در حالي كه نماز ميگزاردند پيش از خطبه پس خطبه خوانده مي شد يعني خطيب هر يك از ايشان بعد از نماز **خرج النبي** صلى الله عليه وسلم كاني انظر اليه حين يجلس بيده ثم اقبل يشقهم برآمد پيغمبر خدا رحمت وسلامت حق باد بر وي گويا مي بينم بسوي آن حضرت هنگامي كه مي نشاند مردم را باشارت دست خود و درين كلام اظهار كمال قوت علم و لذت نظر قريب را كرده است پس روي كرد و مردم را مي شكافت تا رسيد بزنان **حتى** جاء النساء معه بلال فقال يا ايها النبي اذا جاءك المؤمنات يبايعنك الاية تا آنكه آمد بزنان پس خواند اين آيت را كه متضمن بيعت زنان است **ثم قال** حين فرغ منها انتن على ذلك پس فرمود هنگامي كه فارغ شد از خواندن شما اي زنان آيا برين هستيد ظاهرا و لكن بوده است **فقالت** امرأة واحدة منهن لم يجبه غيرها نعم پس گفت يك زني از ميان ايشان كه جواب نداد غير او آري برين هستيم **لا يدري** الحسن من هي نميداند حسن بن مسلم كيست اين زني كه جواب داده **قال** فتصدقن فرمود آنحضرت اگر برين هستيد پس تصدق كنيد **فبسط بلال ثوبه** ثم قال هلم پس فراخ كرد بلال جامه خود را پس گفت بلال جمع كنيد هلم اصل لم است بمعني جمع ميكرد و نيز لم آمده است يعني جمع كند منزل پراگنده را او را هاي تنبيه است كه الف آن را حذف كرده مجموع يك كلمه ساخته اند برابر است در وي واحد و جمع و مذكر و مؤنث در لغت اهل حجاز **لكن فدى** لكن فداي لكن فدى ابي وامي يعني پدر و مادر من فداي شما است و تقدير كلام ازين است كه ابي وامي مبتدا است و فدى خبر مقدم و لكن متعلق بفدا **فيلقين** الفتخ والخواتم في ثوب بلال قال عبد الرزاق الفتخ الخواتيم العظام كانت في الجاهلية گفت عبد الرزاق

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الحيض

پس طريق ضبط نمود و بضم اول باسكون ثاني و فتح ثاني در بعضي نسخ ... جامه از او گرسنت بضم كاف رسيد ... **فيقول** لا تعجلن حتى ترين القصة البيضاء پس ميگفت عايشه در جواب شتاب مكنيد تا آنكه ببينيد پنبه سفيد را كه ... اثر زردي ... نباشد قصه بفتح قاف و كسر تيز لغت است ... تقيد و كلام محمول باستعاره ... حيض ... پس ظاهر شد كه آن چه چيست ... **تريد بذلك الطهر من الحيضة** اراده دارد عايشه ازين كلام بيان طهر از حيض را ... قول اصح است و همين است مذهب امام ابوحنيفه و امام شافعي **وبلغ ابنة زيد بن ثابت** ... كاتب وحي آنحضرت ان نساء يدعون بالمصابيح من جوف الليل ينظرن الى الطهر ... **فقالت** ما كان النساء يصنعن هذا ... **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا سفيان عن هشام عن ابيه عن عايشة ان فاطمة بنت ابي حبيش كانت تستحاض ... فسألت النبي صلى الله عليه وسلم فقال ذلك عرق وليست بالحيضة فاذا اقبلت الحيضة فدعي الصلوة ... فاغتسلي وصلي ... **باب** لا تقضي الحائض الصلوة ...

باب اذا لم يكن لها جلباب في العيد

حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا ايوب عن حفصة بنت سيرين قالت كنا نمنع جوارينا ان يخرجن يوم العيد فجاءت امرأة فنزلت قصر بني خلف فاتيتها فحدثت ان زوج اختها غزا مع النبي صلى الله عليه وسلم ثنتي عشرة غزوة فكانت اختها معه في ست غزوات قالت فكنا نقوم على المرضى ونداوي الكلمى فقالت يا رسول الله على احدانا بأس اذا لم يكن لها جلباب ان لا تخرج فقال لتلبسها صاحبتها من جلبابها فليشهدن الخير ودعوة المؤمنين قالت حفصة فلما قدمت ام عطية اتيتها فسألتها اسمعت في كذا وكذا قالت نعم بابي وقلما ذكرت النبي صلى الله عليه وسلم الا قالت بابي قال لتخرج العواتق ذوات الخدور او قال العواتق وذوات الخدور شك ايوب والحيض فيعتزل الحيض المصلى وليشهدن الخير ودعوة المؤمنين قالت فقلت لها الحيض قالت نعم اليس الحائض تشهد عرفات وتشهد كذا وتشهد كذا

باب اعتزال الحيض المصلى

حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا ابن ابي عدي عن ابن عون عن محمد قال قالت ام عطية امرنا ان نخرج فنخرج الحيض والعواتق وذوات الخدور قال ابن عون او العواتق ذوات الخدور فاما الحيض فيشهدن جماعة المسلمين ودعوتهم ويعتزلن مصلاهم

باب النحر والذبح يوم النحر بالمصلى

حدثنا عبد الله بن يوسف قال حدثنا الليث قال حدثني كثير بن فرقد عن نافع عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم كان ينحر او يذبح بالمصلى

(Persian interlinear commentary: … پس گفت حفصه بودیم که منع میکردیم دختران خورد سال را … آیا بر یکی از ما گناهی است وقتی که نباشد مر او را چادر … پس فرمود که بپوشاند او را همراه او از چادر خود … تا حاضر شوند مجالس خیر را چنانکه عیادت بیماران و دعوت مسلمانان است … بیرون آیند دختران بلوغ رسیده و زنان پرده نشین … پس کناره گیرند زنان حیض دار از مصلی … در بیان کشتن شتر و ذبح کردن … در مصلای عیدگاه …)

باب كلام الامام والناس فى خطبة العيد. در بيان سخن كردن امام ومردم ديگر در خطبه نماز عيد. واذا سئل الامام عن شئ وهو يخطب. ووقتى كه پرسيده شود امام از چيزى وحال آنكه امام خطبه ميخواند اين معنى نيز داخل ترجمه باب است

حدثنا مسدد قال حدثنا ابو الاحوص قال حدثنا منصور بن المعتمر عن الشعبى عن البراء بن عازب قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم النحر بعد الصلوة. گفت براء بن عازب خطبه خواند مارا پيغمبر خدا رحمت كند خدا برو روز عيد اضحى بعد از نماز فقال من صلى صلوتنا ونسك نسكنا فقد اصاب النسك. پس فرمود كسى كه گزارد نماز مارا كه اول روز نماز كند وقربانى كند مانند ما قربانى پس بتحقيق رسيد قربانى را ومن نسك قبل الصلوة فتلك شاة لحم. وكسى كه ذبح كرد پيش از نماز پس آن شاة گوشت است قربانى نيست فقام ابو بردة بن نيار فقال يا رسول الله والله لقد نسكت قبل ان اخرج الى الصلوة. پس استاد ابو برده وگفت اى رسول خدا بتحقيق ذبح كردم من پيش از آنكه برآيم بسوى نماز وعرفت ان اليوم يوم اكل وشرب فتعجلت واكلت واطعمت اهلى وجيرانى. ودانستم كه امروز روز خوردن ونوشيدن است پس شتاب كردم در ذبح وخوردم گوشت وخورانيدم اهل خانه وهمسايگان خود را فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم تلك شاة لحم قال فان عندى عناق جذعة هى خير من شاتى لحم. گفت نزد من بزغاله يكساله است كه آن بهتر است از روى فربهى ولذت از دو گوشت فهل تجزى عنى قال نعم ولن تجزى عن احد بعدك. آيا كفايت ميكند از من فرمود آرى وكفايت نميكند هيچ كسى را بعد از تو

حدثنا حامد بن عمر عن حماد بن زيد عن ايوب عن محمد ان انس بن مالك قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى يوم النحر ثم خطب فامر من ذبح قبل الصلوة ان يعيد ذبحه. آنحضرت نماز كرد روز عيد اضحى پس خطبه خواند وفرمود كسى كه ذبح كرده باشد پيش از نماز كه ذبح كند ودر بعضى روايات ذبح بكسر ذال مجمه است بمعنى مذبوح فقام رجل من الانصار فقال يا رسول الله جيران لى اما قال بهم خصاصة واما قال بهم فقر. پس ايستاد مردى از انصار وگفت اى رسول خدا همسايهاى مرا گفته است ايشان گرسنگى يا گفته است ايشان فقر واحتياج است وانى ذبحت قبل الصلوة وعندى عناق لى احب الى من شاتى لحم فرخص له فيها. پس رخصت كرد آن حضرت مر ورا در آن

حدثنا مسلم قال حدثنا شعبة عن الاسود عن جندب قال صلى النبى صلى الله عليه وسلم يوم النحر ثم خطب ثم ذبح وقال من ذبح قبل ان يصلى فليذبح اخرى مكانها. آنحضرت ذبح كرد بعد از خطبه وفرمود كسى كه ذبح كرد پيش از آنكه نماز كند گو ذبح كند ديگر ذبيحه را بجاى ذبيحه سابق ومن لم يذبح فليذبح باسم الله. وكسى كه ذبح نكرده است پس گو ذبح كند بنام خدا

باب من خالف الطريق اذا رجع يوم العيد. كسى كه مخالفت كند راه را وقتى كه رجوع كند يعنى براهى ديگر كه رفته است برگردد

حدثنا محمد قال اخبرنا ابو تميلة يحيى بن واضح عن فليح بن سليمان عن سعيد بن الحارث عن جابر بن عبد الله قال كان النبى صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم عيد خالف الطريق. بود آنحضرت وقتى كه مى بود روز عيد خلاف كردى راه را در رفتن وباز آمدن وقصد مى صلى الله عليه وسلم آن بودى كه مشرف شوند اهل هر دو راه بجمال پر انوار او ومطلع شوند بر شعار اسلام ... تابعه يونس بن محمد عن فليح عن سعيد عن ابى هريرة وحديث جابر اصح. متابعت كرده است ... يونس از فليح از سعيد از ابى هريره وحديث جابر ... صحيح تر است از حديث ابى هريره ...

باب اذا فاته العيد يصلى ركعتين. در بيان آنكه وقتى كه فوت شود از كسى نماز عيد دو ركعت نفل گذارد وكذلك النساء ومن كان فى البيوت والقرى. وهمچنين گذارند دو ركعت زنان كه بمصلى حاضر نشده باشند وكسى كه باشد در خانها ودر ديها اختلاف كرده اند در اين دو ركعت كه بنيت نماز عيد كند اگر از كسى فوت شده باشد با امام ... آنكه بسنت نماز عيد قائل ميگويند دو ركعت گذارد

الجزء الثانى شيخ الاسلام | كتاب الحيض

... ابن ابى عمير قال حدثنا هشام الدستوائى عن يحيى عن ابى سلمة عن زينب بنت ابى سلمة عن ام سلمة قالت بينا انا مع النبى صلى الله عليه وآله وسلم مضطجعة فى خميلة حضت. گفت ام سلمه دراثنائى كه من با آنحضرت خوابيده بودم در چادرى حيض كردم فانسللت فاخذت ثياب حيضتى فقال انفست فقلت نعم فدعانى فاضطجعت معه فى الخميلة. پس خواب كردم با آن حضرت ...

باب شهود الحائض العيدين ودعوة المسلمين. ... حاضر شدن حائض نماز عيد ... مسلمانان را ... استسقا ... بركت ... الصلى ...

حدثنا محمد بن سلام قال اخبرنا عبد الوهاب عن ايوب عن حفصة قالت كنا نمنع عواتقنا ان يخرجن فى العيدين ...

نا امام مو سه یا چار رکعت و امام اعظم را که اصح اقوال آنست که نماز عید واجب است قائل این دو رکعت نشد گویند نماز عید چنانکه نماز جمعه شرائط دارد تنها میسر نیست که بگذارد و لهذا ابتنای جمعه و هیچ کس قائل نشده و گویا این اقوال نزد امام ثبوت نپیوسته والله اعلم لقول النبی صلی الله علیه وسلم هذا عیدنا اهل الاسلام از جهت فرموده پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی این عید ماست که اهل اسلامیم و مراد مستدل آنست که کلمه هذا اشارت بنماز عید است و نسبت کرده آنرا بجمیع مسلمانان پس اگر فرقی کرده باشد میان کسی که با امام نماز دریافته باشد و آن استدلال خالی از ضعف و تکلف نیست مگر آنکه مؤید ساز مذهب تنصیص اقوال که مذکور است وامر انس بن مالک مولاه ابن ابی عتبة بالزاویة و نزد وی انس بن مالک مولای حاذور اکه ابن ابی عتبه است بموضع زاویه که بر دو فرسخ از بصره زمینی بود مر انس را از ادیه نزدی معمور است فجمع اهله وبنیه وصلی کصلوة اهل المصر وتکبیرهم پس جمع کرد ابن عتبه اهل آن موضع و فرزندان او را و نماز کرد انس مانند نماز اهل شهر و تکبیر ایشان که در نماز میکنند این چنین تقریر کرده اند این معنی را و توان گفت که ضمیر اهله و بنیه راجع بمولی باشد بلکه ضمیر صلی نیز بوی ما نمر اعلم وقال عکرمة اهل السواد یجتمعون فی العید یصلون رکعتین کما یصنع الامام وگفت عکرمه اهل سواد و شهر جمع شوند در روز عید در حالی که میگذارند دو رکعت مانند آنچه میکند امام توان گفت که معنی این قول عکرمه آنست که ترغیب کرده و خبر داده که آنکه در سواد شهر باشند آمده با امام نماز عید کنند بر طریق نماز رئیس و دلالت بر ترجمه ندارد وقال عطاء اذا فاته العید صلی رکعتین و گفته است عطا وقتی که فوت شود وی را نماز عید گذارد وی دو رکعت و در بعضی روایات بجای قال کان است حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة ان ابا بکر دخل علیها وعندها جاریتان فی ایام منی تدففان وتضربان مرویست از عایشه که بتحقیق ابو بکر در آمد بروی و نزد عایشه دو دختر بود در ایام منی در حالی که دف می نواختند و رقص میکردند گویا مراد از تضربان برای آنست که آواز بلند می نواختند والنبی صلی الله علیه وسلم متغش بثوبه و آن حضرت پیچیده بود خود را بجامه خود فانتهرهما ابو بکر فکشف النبی صلی الله علیه وسلم عن وجهه فقال دعهما یا ابا بکر فانها ایام عید وتلک الایام ایام منی پس منع کرد ابو بکر آن جاریها را پس برداشت جامه آنحضرت از روی خود و فرمود بگذار این هر دو را ای ابو بکر بتحقیق این روزها روز عید است شراح در توفیق این حدیث بترجمه براه تکلف رفته و گفته اند که اضافت کرده عید را بروز مطلقا پس برابر است در اقامت آن هر که باشد از مسلمانان زن و مرد و تنها و جماعة پس اگر از کسی نماز بجماعت فوت شده باید که تنها بگذارد وقالت عائشة رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یسترنی وانا انظر الی الحبشة وهم یلعبون فی المسجد فزجرهم عمر فقال النبی صلی الله علیه وسلم دعهم امنا بنی ارفدة و گفت عائشه دیدم پیغمبر خدا را که می پوشید مرا و حال آنکه من نظر میکردم بسوی حبشیان در حالی که بازی میکردند در مسجد پس سرزنش کرد ایشانرا عمر بن خطاب پس فرمود پیغمبر خدا بگذار ایشانرا در حالی که ایمن باشید ای بنی ارفده و مر سید یعنی من الامن مؤلف تفسیر کرده که امنا مشتق است از امن بمعنی ضد خوف بعضی گویند مراد آنست که تنوین امنا برای تقلیل و تبعیض است یا مراد آنست که منصوب است بفعل مقدر و یا تمیز است بمعنی آنکه بگذار ایشانرا امنی که ایشانرا دارید ام شرح این حدیث گذشته است و این حدیث را اصلا مناسبتی بترجمه نیست

باب الصلوة قبل العید وبعدها

در بیان نماز کردن پیش از نماز عید و بعد از آن وقال ابو المعلی سمعت سعیدا عن ابن عباس کره الصلوة قبل العید و گفت ابو المعلی شنیدم سعید بن جبیر که روایت کرد از ابن عباس که مکروه داشته ابن عباس نماز پیش از نماز عید حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة قال حدثنی عدی بن ثابت قال سمعت سعید بن جبیر عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج یوم الفطر فصلی رکعتین لم یصل قبلها ولا بعدها مرویست از ابن عباس که پیغمبر خدا رحمت و سلامت

فیقوم علی المرضی وقیام مینمودیم بیماران [illegible] است [illegible] فرموده خروج زنان [illegible] آمحتی ابا بکر [illegible] والله وسلم اعلی [illegible] ان لا تخرج [illegible] است [illegible] باشد [illegible] بود خروج زنان روز عید قال [illegible] فرمود که [illegible] است اعارت [illegible] الخیر [illegible] حاضر شوند [illegible] و کواری [illegible] دعوة المؤمنین [illegible] و تا آن شریک شوند قالت حفصة فقدمت ام عطیة سالتها اسمعت النبی [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم فقالت بابی نعم [illegible] ام عطیة [illegible] لا قالت [illegible] ام عطیة [illegible] این کلمه بابی یعنی [illegible] جمله معترضه است میان دو خبر [illegible] وقالت سمعته یقول [illegible] تخرج العواتق وذوات الخدور او العواتق ذوات الخدور والحیض [illegible] ولیشهدن الخیر ودعوة المؤمنین [illegible] ویعتزل الحیض المصلی [illegible] وقالت حفصة فقلت الحیض [illegible] [illegible] کذا وکذا [illegible]

خدا او مروی سبحان آمده روز نظر لیس مجرد اورده کرسته است وسکونه متنر یه تربیت پیش آن منه بعد آن و با مر بلال بود کسیم الله الرحمن الرحیم ابواب الوتر

باب ما جاء فی الوتر

بیان چیزی که آمده است در احکام وتر بدانکه وتر واجب است نزد امام ابی حنیفه وحجت آورده اند حدیث که خدا زیاده کرد بر شما یک نمازی را آن وتر است پس کنید آنرا در میان نماز عشا و طلوع صبح و امر برای وجوب است نزد صاحبین سنت است و اجماع دارند بر وجوب

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع وعبد الله بن دینار عن ابن عمر ان رجلا سال النبی صلی الله علیه وسلم عن صلوة اللیل فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة اللیل مثنی مثنی

مردی پرسید پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا او را بروی از نماز شب پس فرمود نماز شب دوگان دوگان است یعنی دو دو برای ایستادن

فاذا خشی احدکم الصبح صلی رکعة واحدة توتر له ما قد صلی

پس وقتی که بترسد یکی از شما طلوع صبح را یک رکعت بگزارد که این رکعت وتر میگرداند نماز را که گذارده

وعن نافع ان عبد الله بن عمر کان یسلم بین الرکعة والرکعتین فی الوتر حتی یامر ببعض حاجته

بدانکه در وتر سه رکعت بیک سلام یا بدو سلام احادیث و اقوال مختلفه آمده است چنانکه مذهب سیوم از ینجا باب از قاسم بن محمد بن ابی بکر نقل کرده قال القاسم رأینا اناسا منذ ادرکنا یوترون بثلاث الحدیث و بموجب آن علما نیز مختلف اند مذهب ائمه ثلاثه همین یک رکعت است که بعد از سلام بر دو رکعت بگذارند و مذهب امام ابی حنیفه رح وتر سه رکعت است فانا الی جماعة و اقوال که موید مذهب حنفیه است بیاد میکنیم و بالله التوفیق ترمذی از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه آورده و گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وتر میکرد به سه رکعت و گفت مذهب بعضی از اهل علم همین است از ابن عباس و عائشه و ابن عباس و ابی ایوب انصاری روایت کرده اند و مذهب بعضی از صحابه و غیر ایشان رفته اند و گفته اند وتر به سه رکعت است سفیان ثوری گوید مستحب نزد ما آنست که وتر به سه رکعت کرده شود و گفته قول ابن مبارک و اهل کوفه همین است و زرکشی در شرح خرقی که کتابی معتمد در مذهب امام احمد حنبل است میگوید که در روایت امام احمد و ابو داود و نسائی از ابی ایوب انصاری رضی الله عنه آمده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم وتر حق است یعنی واجب بر مسلمان پس اگر خواهد که وتر کند به پنج رکعت و اگر خواهد به سه رکعت و در جامع الاصول از حدیث صحیحین از عائشه می آرد که گفت زیاده نمیکرد نبی آنحضرت نه در رمضان و نه در غیر رمضان بر یازده رکعت میگذارد چهار رکعت و مپرس از حسن آن و درازی آن پس میگذارد چهار رکعت دیگر و مپرس از خوبی و درازی آن پس میگذارد سه رکعت و آخر تحقیق وی آنحضرت در وتر سه رکعت به سلام است چنانچه میگفت که میگذارد دو رکعت پس بعد از ین یک رکعت روایت کرد نسائی و حاکم و شرح بخاری در سوال از عائشه که آنحضرت وتر به سه رکعت میکرد و سلام نمیداد مگر در آن و طحاوی از ابی العالیه آورده که تعلیم میکردند ما را اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم که وتر مثل نماز مغرب است این وتر شب است و آن وتر نماز امام محمد در موطا میگوید که خبر داد ما را ابو حنیفه از حماد از ابراهیم نخعی از عمر بن خطاب که دوست ندارم که ترک کنم وتر را به سه رکعت و باشد مرا شتران سرخ موی و هم در موطا از عبد الله بن مسعود آورده و گفت الوتر ثلث رکعات کثلث المغرب و در روایتی دیگر کصلوة المغرب و هم نزدیک ما که کفایت نکند یک رکعت هرگز و از ابن عباس می آرد که الوتر کصلوة المغرب و از عائشه می آرد که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وتر میکرد بنه رکعتین و در سنن النسائی از روایت ابی بن کعب و عائشه اتیان به سه رکعت آورده و از عائشه تصریح آمده که آنحضرت وتر به سه رکعت میکرد و فصل نمیکرد در میان آنها و از حسن بصری با جماع سلف بر سه رکعت نقل کرده و در بنایه شرح هدایه آورده که چون عمر رضی الله عنه دید سعد بن ابی وقاص را که وتر میکند بیک رکعت واحده گفت این دم بریده چیست که آنرا اگر نه دیدیم عقوبت میکنم ترا و از اینکه که دلالت دارد بر آنکه مشهور و متعارف میان صحابه رضی الله عنهم وتر به سه رکعت بوده نه بیک رکعت و حدیث بخاری است از ابن عباس چنانکه صاحب مشکوة آورده که وتر کرد معاویه بعد از عشا بیک رکعت و بود نزد او مولای ابن عباس پس آمد ابن عباس و خبر داد ابن عباس که معاویه بیک رکعت وتر گذارد گفت بگذار که وی صحبت داشته به پیغمبر خدا و در روایتی گفت

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب الحیض

زنان بعضا از وی به آینه منع میفرمود نهایا از رسانیدن چنانچه منع کرده شد مرد زنان بنی اسرائیل

باب اذا حاضت فی شهر ثلث حیض

بیان فتح باسم حیضه و وقتی که حیض کنند زنان در یکماه سه حیض و ما یصدق النساء فی الحیض والحمل فیما یمکن من الحیض

و است که راست گو داشتن زنان و اعتبار حیض و حمل خود را در آنچه ممکن باشد از حیض و اما آنچه ممکن نباشد مثلا نقص تقلیل کرد از مدت حیض قرار ظاهر باید تصدیق کرده نشود و جز آن این تفصیل در محل قرار داده شد تخصیص کرده بقول الله تعالی

ولا یحل لهن ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن

بدلیل قول خدا که حلال نیست مر زنان را که پنهان کنند آنچه پیدا کرده است خدا تعالی در رحمهای ایشان از فرزند یا حیض یعنی نگویند که در محل که حایض شده اند و نه هنگام حیض که طاهر شده اند بجهت استعجال عدت و ابطال حق رجعت پس از این کتمان معلوم شد که قول زن مقبول و معتبر است در بیان حیض و یذکر عن علی و شریح بتصغیر ابن الحارث کندی کوفی از زمان سعادت نشان او یافته به شرف صحبت مشرف نشده متقلد کرده بود او را عمر بن خطاب رضی الله عنه بقضای کوفه و ماند در آن کار تا آنکه خود پیش گذاشت آنرا زمان حجاج فتوی میداد به حضور صحابه تا به هشت یعنی ذکر کرده میشود از علی بن ابی طالب رضی الله عنه و شریح ان امراة بکسر نون یکی از روایات لفظا مراة نیست جاءت بینة من بطانة اهلها ممن یرضی دینه که گواه آرند گواه از مخصوصان مردم خود از کسانی که رضی و پسندیده باشد دین وی دیانت آن به ولایت و امانت آنها حاضت ثلاثا فی شهر صدقت گواهی دهند که این زن حیض کرده سه بار در ماهی تصدیق کرده شود در قول وی آورده این تعلیق را دارمی با سنادی که رجال آن همه ثقات اند از شعبی که گفت آمد زنی بسوی علی رضی الله عنه که خصومت میکرد شوهر خود را که طلاق داده بود پس گفت حیض کردم در ماهی سه حیض پس گفت علی مر شریح را حکم کن میان ایشان دو کس شریح گفت یا امیر المؤمنین با جلال هم تو اینجا حاضر باشی یعنی بی سزد مرا قضا کنم نزد گفت قضا کن میان ایشان گفت شریح این کلمات را لیکن در روایه ابن سعد بعد لفظ ثلث حیض اینچنین است که یک یکسو و نزد هر حیض و نماز نمی گذارد جایز است مر آن زن را یعنی برآمده از عدت طلاق و الا فلا گفت علی رضی الله عنه قالون و قالون بزبان رومی نیکو و خوب و قال عطاء اقراؤها ما کانت و گفته است عطا تابعی اقراء حیضها و آنست که بیش از ین عادت بوده اگر دعوی برخلاف عادت کند قبول

دری قضیه است پس این در شنیدن ما حضرات در جواب ابن عباس که بفقاهت معاویه حواله کرد دلالتی صریح دارد که سعادت در آن رفت و تر بیک رکعت نبوده و حدیثی که مولف آورده دلالت ندارد بر آنکه فصل کردن فرمود بسلام بلکه گوییم معنی آنست که اگر ترسی صبح را پس شفع دا خیر یک رکعت دیگر ضم کن تا سه رکعت گردد آنچه ناسخ بطریق غیر مرفوع آورده و نص هست در فصل بسلام پس متواند بین حدیث موزع این همه که ذکر کرده شد منقول هست از شرح سفر السعادت تالیف شیخنا الاوحد ابو المجد عبد الحق رحمه الله رحمة واسعة **حدثنا**

عبد الله بن مسلمة عن مالك بن انس عن مخرمة بن سليمان عن كريب ان ابن عباس اخبره انه بات عند ميمونة

وهي خالته ابن عباس خبر داد کریب را که وی شب کرد نزد میمونه مادر مسلمانان و میمونه خالهٔ ابن عباس هست فاضطجعت

في عرض الوسادة واضطجع رسول الله صلى الله عليه وسلم واهله في طولها پس دراز کشید ابن عباس بر پهلو در عرض وساده و بپهلو نهادند آنحضرت و میمونه در طول وساده بر خلاف ظاهر قیاس طول و عرض آمده است چنانکه پیش از این معلوم شده فنام حتى انتصف الليل او قريبا منه پس خواب کرد آنحضرت تا آنکه نیم شب گذشت یا نزدیک به نیم شب در روایت دیگر

تمام آمده که ظاهر اعادت شریف همین بود درین شب که ابن عباس از آن حدیث کرده همین خواهد بود فاستيقظ يمسح النوم عن وجهه پس بیدار شد آن حضرت در حالی که دور میکرد اثر خواب را از روی خود ثم قرأ عشر آيات من آل عمران پس تر خواند ده آیت از سورهٔ

آل عمران ان في خلق السموات والارض تا آخر سوره ثم قام رسول الله صلى الله عليه وسلم الى شن معلقة فتوضأ فاحسن الوضوء

پس تر ایستاد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی بسوی مشکی پر آب که آویزان بود پس وضو کرد و نیکو کرد وضو را بجمیع آداب و مستحبات ثم قام يصلي

پس تر ایستاد آنحضرت بجائی که نماز میگذارد فصنعت مثله ثم قمت الى جنبه پس کردم مانند آنچه کرد آنحضرت از خواندن و وضو کردن و ایستادم بجانب پهلوی آنحضرت فوضع يده اليمنى على رأسي واخذ باذني يفتلها پس نهاد دست راست مبارکه خود بر سر و گرفت گوش من در حالی که میگشاد آنرا از برای بیدار کردن یا برای اظهار محبت و مهربانی ثم صلى ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين

ثم ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين ثم اوتر پس تر گزارد شش دوگانه پس تر وتر کرد و ظاهر آنست که وتر یک رکعت کرد تا آنکه نماز

شب زیاده بر سیزده رکعت نیامده است و با وجود آن صریح نیست که در دوگانه پسین سلام داده و یک رکعت دیگر بسلام دیگر گزارده ثم اضطجع

حتى جاءه المؤذن فقام فصلى ركعتين پس تر بپهلو خواب کرد تا آنکه آمد موذن پس ایستاد و نماز گزارد دو رکعت یعنی آنکه تجدید وضو کند

ثم خرج فصلى الصبح پس بیرون آمد و نماز فرض فجر گزارد **حدثنا** يحيى بن سليمان قال حدثني عبد الله بن

وهب قال اخبرني عمرو بن الحارث ان عبد الرحمن بن القاسم حدثه عن ابيه عن عبد الله بن عمر قال قال النبي

صلى الله عليه وسلم صلوة الليل مثنى مثنى فرمود نماز شب دو دو رکعت است فاذا اردت ان تنصرف فاركع

ركعة توتر لك ما صليت پس وقتی که خواهی تو که باز آئی از نماز پس بگذار یک رکعت که وتر کند ترا نمازی را که گزارده قال

القاسم ورأينا اناسا منذ ادركنا يوترون بثلاث گفت قاسم بن محمد بن ابی بکر رضی الله عنه و دیدیم مردمان را از وقتی که بالغ و عاقل شده ایم که وتر میکردند بسه رکعت وان كلا لواسع ارجو ان لا يكون بشيء منه بأس و تحقیق هر یک از وتر یک رکعت

و سه رکعت هر آینه گنجایش دارد امید دارم که نباشد بچیزی از آن باکی **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب

عن الزهري قال حدثني عروة عن عائشة اخبرته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي احدى عشرة

ركعة كانت تلك صلوته تعني بالليل عائشه خبر داد عروه را که رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی بود که نماز میگزارد یازده رکعت بود این

نماز او یعنی نماز او در شب فيسجد السجدة من ذلك قدر ما يقرأ احدكم خمسين آية پس سجده میکرد از آن نماز سجده

الجزء الثاني تيسير الاسلام | كتاب الحيض

که مذکور شد ولیکن بجهت تردد در سماع تیمی از علی جزم نکرده بان موافق صیغه تمریض آورده و تحقیق هست قول احمد و اقل حیض نزد وی یک شبانه روز است و امام ابو حنیفه گفت اقل مدت انقضاء عدت که تصدیق کرده نشود زنی کمتر از آن شصت روز است زیرا که طلاق شرعی در اول طهر است بر مدت سه حیض و اقل طهر پانزده روز است و اقل حیض سه روز طلاق چون واقع شود در اول طهر بعد اعتبار اقل مدت حیض را اقل نمیتواند گرفت چه در عادت اقل حیض یا اقل طهر جمع نمیشود بلکه باعتبار غالب عادت نصف دور و کثر مدت حیض که پنج باشد اضافه نمایند همچنان و طهر در حیض گیرند جمله شصت میشوند و نزد صاحبین منقضی میشود در سی و نه روز باعتبار اقل حیض او اول اقل طهر تا سه حیض و دو طهر شده و آنچه قول شده بروی و شافعی گفته مدت سی طهر است و اقل طهر پانزده روز و اقل حیض یک شبانه روز نزد وی بود که واقع شود طلاق در وقتی که یک لحظه از طهر باقی مانده یک طهر شمار کنند یک روز حیض را گیرند و پانزده روز طهر ثانی را و همچنین شمار کرده روز دیگر گیرند تا سه طهر تحقق شود و حساب سی و دو روز یک لحظه باشد و اهل مدینه گویند عدت محمول بر معروف از حیض زنان است نه حیض یک روز و نزد مالک حد نیست اقل طهر را و نه اقل حیض را گر اهل بیان کنند آن از زنان امام ابو حنیفه آنرا که برای تحقیق معروف حیض چهار صد زن پیشتر تکاره داشت بعد سبب اکهار اجلیس شود اند مرتبه میسر شود از مرتبه تحقیق و گیرید که سی مسیم اند باشند احادیث بسیار با تعدد طرق دلالت دارند بر آنکه اقل حیض سه روز است و اکثر آن ده روز اگرچه بعضی از آن بجهت بعضی از رواة محکوم بضعف اند لیکن تعدد طرق جبر این نقصان کرده و از جهت تنقیح اند چنانچه از آن در فتح المنان فی تائید مذهب النعمان که از مولفات شیخ اجل قدس سره است بتفصیل و تنقیح مذکور هست **حدثنا**

احمد بن ابی رجاء ... عبد الله ابو ...

عن ایوب ... خالد

حدثنا ابو اسامة حماد بن اسامه کوفی قال سمعت

هشام بن عروة قال اخبرني ابي عن عائشة ان

فاطمة بنت ابي حبيش سألت النبي صلى الله عليه وسلم فاطمه

دختر ابی حبیش پرسید پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم

فقالت اني استحاض فلا اطهر گفت ناطه کرمن

ستحاضه ام شرم را خون ... افادع الصلوة

مقصود چیزی که سزاوار گفتن باشد نیست ... قبل ان یرفع راسه یعنی پیش از آنکه بردارد سر خود را یعنی و مقدار خواندن قرآن کم قدر ... هذان بعد ... رکعتین قبل صلوة الفجر ... علی سنته لا من حیث یلیه ... المصلی ...

بیک تشید ... **باب** ساعات الوتر در بیان اوقات نماز وتر ... قال ابو هریرة اوصانی النبی صلی الله علیه وسلم بالوتر قبل النوم گفت ابو هریره وصیت کرد مرا پیغمبر خدا به نماز وتر پیش از خواب کردن ... و علم ... بر بیداری ...

حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید قال حدثنا انس بن سیرین قال قلت لابن عمر ارایت الرکعتین قبل صلوة الغداة اطیل فیهما القراءة گفت انس بن سیرین گفتم من ابن عمر را آیا دیدی دو رکعت پیش از نماز صبح که دراز کنم در آن دو رکعت قرائت را ... فقال کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل مثنی مثنی و یوتر برکعة ... آن حضرت که نماز میکرد در شب دوگان دوگان ... و وتر میکرد ... و یصلی رکعتین قبل صلوة الغداة و کان الاذان باذنیه ... قال حماد ای بسرعة ... گفت حماد ... که شتابی ...

حدثنا عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنی مسلم عن مسروق عن عائشة قالت کل اللیل اوتر رسول الله صلی الله علیه وسلم وانتهی وتره الی السحر گفت عائشه ... در هر شب وتر میکرد رسول خدا ... و منتهی شد وتر او تا سحر ...

باب ایقاظ النبی صلی الله علیه وسلم اهله بالوتر ... بیدار کردن آن حضرت اهل خود برای نماز وتر

حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی قال حدثنا هشام قال حدثنی ابی عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی وانا راقدة معترضة علی فراشه ... فاذا اراد ان یوتر ایقظنی فاوترت ... پس وتر میکردم ...

باب لیجعل آخر صلوته وترا ... باید که گرداند آخر نماز شب وتر را

حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن عبید الله قال حدثنی نافع عن عبد الله عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا ...

باب الوتر علی الدابة گذاردن نماز وتر بر ستور ...

حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن ابی بکر بن عمر بن عبد الرحمن بن عبد الله بن عمر بن الخطاب عن سعید بن یسار انه قال کنت اسیر مع عبد الله بن عمر بطریق مکة ... قال سعید فلما خشیت الصبح نزلت فاوترت ثم لحقته ... فقال عبد الله بن عمر این کنت فقلت خشیت الصبح فنزلت فاوترت ... فقال عبد الله الیس لک ...

کتاب الحیض

ابواب الحیض ... کتاب الحیض

قالت کنا ... حدثنا ... عن عائشة ... زوج النبی صلی الله علیه وسلم ...

فی رسول الله اسوة حسنة فقلت بلی والله پس گفت ابن عمر آیا نیست ترا در پیغمبر خدا اتباعی وا قتدای نیک پس گفتم آری هست اقتدا آن حضرت بجا اسوه گیرند قال وان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یوتر علی البعیر گفت پس تحقیق پیغمبر خدا بود که وتر میگذارد بر شتر **باب** الوتر فی السفر گذاردن وتر در سفر درین باب روایت بر ضحاک که گفته در سفر وتر نیست **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا جویریة بن اسماء عن نافع عن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی فی السفر علی راحلته حیث توجهت به یعنی آن حضرت که نماز میکرد در سفر بر راحله خود تا تجا که توجه کرد راحله آن حضرت یومی ایماء صلوة اللیل الا الفرائض ویوتر علی راحلته ایما میکرد برای رکوع و سجود میگذارد نماز تهجد را گروتر میکرد بر راحله خود **باب** القنوت قبل الرکوع وبعده در بیان قنوت خواندن بعد از رکوع و پیش از آن **حدثنا** مسدد قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن محمد بن سیرین قال سئل انس بن مالک اقنت النبی صلی الله علیه وسلم فی الصبح قال نعم گفت ابن سیرین پرسیده شد انس بن مالک آیا قنوت خوانده است آن حضرت در نماز صبح گفت آری خوانده است فقیل او قنت قبل الرکوع پس گفته شد با انس آیا قنوت خوانده است پیش از رکوع قال بعد الرکوع یسیرا گفت بعد از رکوع اندک وقتی در روایتی که بعد از این است یکماه واقع شده **حدثنا** مسدد قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا عاصم الاحول قال سألت انس بن مالک عن القنوت فقال قد کان القنوت گفت عاصم احول که پرسیدم انس بن مالک از قنوت پس گفت بتحقیق بود قنوت قلت قبل الرکوع او بعده قال قبله گفتم پیش از رکوع بود یا بعد از رکوع گفت قبل از رکوع قال فان فلانا اخبرنی عنک انک قلت بعد الرکوع گفت پس آینه فلان خبر داده مرا از تو که تحقیق گفته که بعد از رکوع بود فقال کذب پس گفت انس دروغ گفته است انما قنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع شهرا قنوت نخوانده است رسول خدا رحمت کناد خدا بروی بعد از رکوع مگر یکماه اراه کان بعث قوما یقال لهم القراء زهاء سبعین رجلا الی قوم من المشرکین دون اولئک گمان میبرم که فرستاده بود جمعی را که گفته می شد مر ایشان را قرا مقدار هفتاد مرد بسوی قومی از کافران غیر آنهائی که بر ایشان دعا بد میکرد آن بضم زاء و تخفیف هاء ممدوده وکان بینهم وبین رسول الله صلی الله علیه وسلم عهد فقنت رسول الله صلی الله علیه وسلم شهرا یدعو علیهم و بود میان این قوم و میان رسول خدا عهدی پس آنها غدر کردند و کشتند قرا را پس قنوت خواند رسول خدا رحمت کناد خدا بروی یکماه دعا میکرد بر ایشان **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا زائدة عن التیمی عن ابی مجلز عن انس بن مالک قال قنت رسول الله صلی الله علیه وسلم شهرا یدعو علی رعل وذکوان رعل بکسر راء و سکون عین مهمله و ذکوان بذال معجمه مفتوحه و سکون کاف آخر آن نون دو قبیله است از بنی سلیم **حدثنا** مسدد قال حدثنا اسمعیل قال اخبرنا خالد عن ابی قلابة عن انس بن مالک قال کان القنوت فی المغرب والفجر گفت انس بن مالک بود قنوت در مغرب و فجر احادیثی که درین باب آورده که گفت قنت رسول الله صلی الله علیه وسلم شهرا همه مطابق مذهب حنفی است که قنوت یکماه پیش نبود با مگر شافعیه با کمی میخواهند که ازین حدیث انس را متمسک خود ساخته اند دلالت صریح بر نفی دوام میکند

بسم الله الرحمن الرحیم

ابواب الاستسقاء

باب الاستسقاء وخروج النبی صلی الله علیه وسلم فی الاستسقاء بیان استسقاء و طلب باران و برآمدن آن حضرت را استسقا صحرا ابو الفتح وقت برآمدن ذکر کرده ابو داود و ابن حبان از عائشه روایت کرده اند برآمد آن حضرت هنگامی که ابر و آفتاب ظاهر شد و باین حدیث نزد ابو حنیفه و مالک و احمد وقت استسقا وقت نماز عید است و نزد شافعی وقتی معین از ساعات روز و شب نیست هرگاه خواهد استسقا کند لیکن مستحب نزد او همین وقت عید است

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الحیض

مستحاضه شد پس امر کرد او را آنحضرت اینکه نماز کند بالام حیض خود و پس غسل کند پس نماز گذارد پس اگر دید چیزی از آن وضو کند و نماز کند **باب** المرأة تحیض بعد الافاضة زنیکه حایض شود بعد طواف افاضه که نام طواف زیارت است که فرض است در حج و بعد از جمیع ارکان حج ادا کند پس طواف وداع را اداء و در اصل مالکی حج است **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم بفتح حاء و سکون زاء ... عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت لرسول الله ... صلی الله علیه وآله وسلم یا رسول الله ان صفیة بنت حیی ... لعلها ... عقسا ...

حدثنا ابو نعيم قال حدثنا سفيان عن عبد الله بن ابي بكر عن عباد بن تميم عن عمه قال خرج النبي
صلى الله عليه وسلم يستسقي وحوّل رداءه گفت عم عباد که عبد الله بن زید بن عاصم است بیرون آمد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در ماه
رمضان سنه ششم از هجرت بمصلی بجائی که طلب باران میکند وتحویل کرد ردا را بصورت تحویل ردا آنست که از دو طرف پایان
جانب راست را بدست چپ وجانب چپ بدست راست گرفته بالا کند **باب** دعاء النبي صلى الله عليه وسلم اجعلها
سنين كسني يوسف نفرین کردن آنحضرت بر کفار که بگردان ایام را یا سال کفار را سالهای قحط ایشان را قحط زمان یوسف صدیق
عليه السلام وذکر این باب در ابواب استسقا از آن روست که تنبیه کند چنانچه دعا واستسقا برای مسلمانان آمده دعای برای قحط
بر کافران نیز مشروع است ومقتضی آنست که کافران التجا آرند بآن حضرت برای رفع قحط واقع شده وآن حضرت استسقا کرد
باران بارید چنانکه معلوم خواهد شد **حدثنا** قتيبة قال حدثنا مغيرة بن عبد الرحمن عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة
ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا رفع راسه من الركعة الآخرة بود آن حضرت وقتی که بر داشتی سر خود را
از رکعت آخر يقول اللهم انج عياش بن ابي ربيعة اللهم انج سلمة بن هشام پیغمبر فرمودی بار خدای خلاص کن عیاش
بن ربیعه را خلاص کن سلمة بن هشام را اللهم انج الوليد بن الوليد اللهم انج المستضعفين من المؤمنين خداوندا
رهائی ده ولید بن ولید را خداوندا رهائی کرامت کن ناتوانان از مسلمانان را اللهم اشدد وطأتك على مضر اللهم اجعلها
سنين كسني يوسف خداوندا سخت گیر ادراک وعقوبت خود را بر قوم مضر خداوندا بگردان ایام ایشان را قحط زمان یوسف
نسبت این ایام قحط بیوسف عليه السلام از آن جهت است که خبر داده وی عليه السلام را باین قحط وهم در این ایام خلاص شده بود از زندان
ان النبي صلى الله عليه وسلم قال غفار غفر الله لها واسلم سالمها الله بتحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی
فرمود قوم غفار بخشد خدا او را وقوم اسلم جنگ مکناد خدا بوی یعنی بعقوبت نیندازد تواند که سالم از سلامت باشد غفار بکسر غین معجمه
تخفیف فا نام قبیله کنانه است واسلم بهمزه مفتوح وسین مهمله ساکن ولام مفتوح قبیله ایست از خزاعه تخصیص دعا این دو قبیله از آن رو
فرموده که قوم غفار از قدیم اسلام آورده اند وقوم اسلم با آن حضرت مصالحه کرده بودند وجنگ نکرده اند قال ابن ابي الزناد عن ابيه
هذا كله في الصبح گفت ابن ابي الزناد از پدر خود که زناد است این دعا همه در نماز صبح بوده است واین حدیث سبق ذکر یافته است با
آنکه می افتاد نبی تکبیر هنگام سجده **حدثنا** الحميدي قال حدثنا سفيان عن الاعمش عن ابي الضحى عن مسروق
ح وحدثنا عثمان بن ابي شيبة قال حدثنا جرير عن منصور عن ابي الضحى عن مسروق قال كنا عند
عبد الله فقال ان النبي صلى الله عليه وسلم لما رأى من الناس ادبارا قال اللهم سبع كسبع يوسف گفت مسروق تا اینجا بحرف ح
بیاورد وشروع اسناد از قول اوست حدثنا عثمان بن ابي شيبة بحر او ودر حا تحویل هم درست نمی آید والله اعلم گفت عبد الله بن مسعود که
پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی چون دید از مردم یعنی قریش رجوع از اسلام فرمود ای خدا مسلط کن بر ایشان هفت سال قحط چون هفت سال
زمان يوسف عليه السلام فاخذتهم سنة حصت كل شيء من النبات حتى اكلوا الجلود والميتة والجيف پس گرفت
این قریش را قحطی که از بیخ بر کند وببرد همه چیز را از نباتات تا آنکه خوردند چرمها را ومردارها را احصت بالحاء والصاد المهملتين یعنی
استاصلت یعنی از بیخ بر کند گیاه را تا آنکه خالی شد زمین جیف بکسر جیم وفتح یا جمع جیفه یعنی مرده گندیده بوی ينظر احدهم الى السماء
فيرى الدخان من الجوع پس می دید یکی از ایشان بسوی آسمان می پنداشت دود را مثل دود از گرسنگی واشتیاق طعام از ضعف
بصری که از گرسنگی پیدا میشود فاتاه ابو سفيان فقال يا محمد انك تأمر بطاعة الله وبصلة الرحم وان قومك

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الحيض

ابن عباس رضي الله عنهما قال رخص للحائض
ان تنفر اذا افاضت رخصت داده شد مر حائض را که بر گردد
آنکه بجا آورد تمام ارکان حج از طواف وداع وقتیکه حیض کند
وكان ابن عمر يقول في اول امره انها لا تنفر
گرید وبود ابن عمر که میگفت در اول حال خود که حائض
بر نگردد ثم سمعته يقول تنفرن ان
رسول الله شنیدم ابن عمر را که میگفت بر گردد بتحقیق
پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم رخص لهن رخصت
داد ایشان را **باب** اذا رأت المستحاضة الطهر
چون بیند مستحاضه طهر را انقطاع خون یا بر در ایام
حیض که معتاد بود قال ابن عباس تغتسل وتصلي
ولو ساعة من نهار گفته است ابن عباس بیند طهر
غسل کند ونماز گزارد اگرچه طهر یک ساعت باشد ویا جماع کند
زوج یا نه یعنی جماع کند او را شوهر او چون نماز مباحست
از قول ابن عباس برخلاف آنچه منقول است از ابراهیم نخعی
وحکم وزهری وغیر ایشان از منع وطی وتنبیه کرد بر جواز
آن بطریق عقل بقوله خیر الصلاة اعظم
یعنی جماع بدرجه اولی است که چون نماز گزارد جایز
باشد ونماز که از عظیم تر است ونزدیکی آن در هنگام
عدم طهارت ممنوع تر **حدثنا** احمد بن يونس
یربوعی که مشهور نسبت بجد است ونام پدر عبد الله است
عن زهير بن معاوية جعفي قال حدثنا هشام عن
عروة عن عائشة قالت قال النبي صلى الله عليه
وآله وسلم اذا اقبلت الحيضة فدعي الصلاة
پس چون پیش آید ایام حیض پس ترک کن نماز را اذا
ادبرت فاغسلي عنك الدم وصلي وچون پشت
دهد وبگذرد ایام حیض کن غسل یکساعت نیز ولیکن پشت
اگرچه خون جاری باشد پس بشو خود خون را ونماز کن
مختصر است از حدیث فاطمة بنت ابي حبيش وحکم ساری
چنانچه گذشت **باب** الصلاة على النفساء وسنتها
نماز جنازه بر زنیکه بمیرد وسنت آن که کجا ایستد در نماز مقصود
امام بعد از این ترجمه در کتاب الحیض اشارت بآنچه حکم حایض
ونفسا است در طهارت ذات آنها چه اقبال بر نفسا
بنماز وایستاده شدن نزدیک جهت اتصال اگر ذات
وی نجس بودی روا نشدی خصوصا جناب مصطفی را
صلى الله عليه وآله وسلم بلکه حکم آن حکم سایر زنان است
در اقبال واتصال ونماز گزاری آن رشا رحمان دریں
مقام در حیض در نفسا **حدثنا** احمد بن سريج

فقد هلكوا فادع الله لهم پس آمد ابو سفیان نزد آن حضرت وگفت ای محمد تحقیق تو می فرمائی بطاعت خدا و بصله رحم و بدرستی که قوم تو ذوی رحم تواند بتحقیق هلاک شدند کسی نخواهد ماند که خدا را طاعت کند پس دعا کن برای ایشان از حدیث معلوم نشده که آن حضرت دعا کرد اما از سورهٔ دخان معلوم شده که آنحضرت دعا کرد و باران بارید و قحط دور شد قوله تعالی فسیسقی لهم فسقوا قال الله عز وجل فارتقب یوم تأتی السماء بدخان مبین الی قوله انکم عائدون پس منتظر باش ای محمد عذاب مشرکان را روزیکه بیارد آسمان دخانی را که ظاهر است آیاتی که متروکست حاصل آن اینست که چون عذاب نازل شد کافران گفتند خداوندا دور کن از ما عذاب را که ایمان می آریم چون عذاب دور کرده شد باز بر سر کفر و شقاوت مقر ماندند میفرماید اگر دور کنیم از شما عذاب را بتحقیق شما عود میکنید بکفر قوله تعالی یوم نبطش البطشة الکبری الآیة تمه آیة اینست انا منتقمون یعنی روزیکه بگیریم گرفتنی کلان و سخت بتحقیق انتقام کشنده ایم فالبطشة یوم بدر پس بطشه کنایت که بما اشارت بآن میکند روز غزوه بدر بوده است که رئیسان کفر هلاک شدند و بجهنم شتافتند فقد مضت الدخان والبطشة واللزام وآیة الروم پس بتحقیق گذشت عذاب دخان که در ایام قحط از گرسنگی دیدند و بطشه که روز بدر بدان گرفتار شدند و مراد از لزام که در آیت کریمه فسوف یکون لزاما مذکور است بعضی گویند قحط است و بعضی تفسیر کرده که پیوستن کشتگان است که بیک دیگر در چاه بدر شده بود و بعضی بگرفتن بندیان روز بدر تفسیر کرده و مراد از آیة روم آیة اول سورهٔ روم است که حق سبحانه خبر داده غلبت الروم فی ادنی الارض چنانکه در تفاسیر مذکور است حاصل آنکه این همه وعید که در شان کفره بود همه واقع شد و گذشت **باب** سؤال الناس الامام الاستسقاء اذا قحطوا در بیان پرسیدن مردم امام را برای استسقا وقتی که گرفتار قحط شوند قحط در اصل لغت بمعنی احتباس هست یعنی وقتی که محتبس شوند یعنی نیابند باران قحطوا بفتح تاء و در ضبط بصیغهٔ معلوم نیز خوانده اند یقال قحط المطر قحوطا اذا احتبس برین تقدیر از باب تلبس است زیرا که محتبس مطر میباشد نه مردم **حدثنا** عمرو بن علی قال حدثنا ابو قتیبة قال حدثنا عبد الرحمن بن عبد الله بن دینار عن ابیه قال سمعت ابن عمر یتمثل بشعر ابی طالب گفت دینار شنیدم ابن عمر را که میخواند شعر ابو طالب پدر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را وابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمة للارامل یعنی سفیدروی که طلب کرده می شود باران بوسیله روی مبارک او فریاد رس یتیمان و پناه بیوه گان انانچه ابو طالب گفته است این را از مشاهدهٔ آثار کمالات شمائل مبارک پیش از آنکه استسقائی بآن حضرت واقع شده باشد ثمال بکسر مثلثه بمعنی ملجا و ماوی ارامل جمع ارمله یعنی زن محتاج بی شوهر و مرد بی زن استعمال در اول مشهورتر است مطابقت این حدیث بترجمه خالی از خفائی نیست و گفته اند که وجه استدلال بطریق اولی است از آنکه هرگاه مردم از خدا تعالی بدعا استسقا سؤال کرده باشند پس سزاوارتر است که از امام سؤال کنند که از خدا درخواهد وقال عمر بن حمزة حدثنا سالم عن ابیه ربما ذکرت قول الشاعر وانا انظر الی وجه النبی صلی الله علیه وسلم یستسقی وگفت عمر بن حمزه بن عبد الله بن عمر بن الخطاب که حدیث کرد مرا عم من سالم از پدر خود که ابن عمر است بسا است که من یاد کرده ام قول شاعر را و شعر مذکور که از ابی طالب است در حالی که من نظر میکنم بسوی روی پیغمبر خدا بحالیکه استسقا میکرد بر منبر فما ینزل حتی یجیش کل میزاب پس فرود نمی آمد از منبر تا آنکه پر میشد از آب هر ناوه دان بام **حدثنا** الحسن بن محمد قال حدثنا محمد بن عبد الله الانصاری قال حدثنی ابی عبد الله بن المثنی عن ثمامة بن عبد الله بن انس عن انس بن مالک ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه کان اذا قحطوا استسقی بالعباس بن عبد المطلب بود عمر بن خطاب رضی الله عنه وقتیکه مردم در قحط می افتادند استسقا میکرد بعباس بن عبد المطلب رضی الله عنه فقال اللهم انا کنا

پس ایستاد قال حضرت میانه آن برای تاکید تشدید سین و سکون آن هر دو روایه است و کلام دران در کتاب الجنائز بیاید ان شاء الله تعالی **باب** بتنوین چنانچه در روایت ابی ذر است بی ترجمه بمنزلهٔ فصل و برای اصیلی و غیره ساقط است و حدیث باب که متضمن طهارت حائض است با باب صلوة علی النفساء جهة فصل و وصل هر دو دارد کما لا یخفی **حدثنا** الحسن بن مدرک بضم میم و کسر را ابو علی سدوسی بصری قال حدثنا یحیی بن حماد شیبانی قال اخبرنا ابو عوانة سند دو بیست و یازده قال اخبرنا ابی عوانة بفتح عین و تخفیف واو نام اوست وضاح است من کتابه یعنی از کتاب خود نه از حفظ وی اشارت است بانچه امام احمد گفته چون حدیث کند ابو عوانه از کتاب خود پس آن اثبت است و چون حدیث کند بی کتاب پس بسا که غلط کند قال اخبرنا سلیمان الشیبانی کنیت او ابو اسحاق بن ابی سلیمان فیروز عن عبد الله بن شداد بن هاد و مادر شداد سلمی بنت عمیش خواهر اسماء زوجهٔ میمونه است قال سمعت خالتی میمونة زوج النبی صلی الله علیه وآله وسلم انها کانت تکون حائضا لا تصلی ابن شداد گوید شنیدم خاله خود میمونه بحقیقت که وی بود که میگشت حائض که نماز میکرد و هی مفترشة بحذاء مسجد رسول الله بجائی که میگذارد سجده میکرد بیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وهو یصلی علی خمرته و حال آنکه آنحضرت نماز میکرد بر مصلای خود خمره بالضم سجاده خورد که ساخته میشود از برگ خرما و چون آن نام کرده شد بدان جهت ستر میکند روی و کفین را از سردی زمین و گرمی آن

نتوسل الیک بنبینا صلی الله علیه وسلم فتسقینا پس گفت عمر خداوندا ما بودیم که در استسقا توسل میکردیم بسوی تو به پیغمبر
خود رحمت او بر وی پس آب میدادی ما را وانا نتوسل الیک بعم نبینا فاسقنا قال فیسقون ما توسل میکنیم بسوی تو
بعم پیغمبر ما پس آب ده گفت انس پس آب داده می شدند **باب** تحویل الرداء فی الاستسقاء گردانیدن ردا در استسقا
حدثنا اسحٰق قال حدثنا وهب بن جریر قال اخبرنا شعبة عن محمد بن ابی بکر عن عباد بن
تمیم عن عبدالله بن زید ان النبی صلی الله علیه وسلم استسقی فقلب رداءه مرویست از عبدالله بن زید که تحقیق پیغمبر خدا رحمت
و سلامت حق بر وی استسقا کرد و گردانید ردا را که پوشیده بود و معنی قلب سبق ذکر یافته **حدثنا** علی بن عبدالله
قال حدثنا سفیان عن عبدالله بن ابی بکر انه سمع عباد بن تمیم یحدث اباه عن عمه عبدالله بن زید ان
النبی صلی الله علیه وسلم خرج الی المصلی فاستسقی فاستقبل القبلة وقلب رداءه وصلی رکعتین بیرون رفت آنحضرت
بسوی مصلای عید پس استسقا کرد و روی کرد بقبله و گردانید ردا را قال ابو عبدالله کان ابن عیینة یقول هو صاحب الاذان
گفت ابو عبدالله یعنی مولف رحمه الله بود ابن عیینه که سفیان است میگفت راوی این حدیث عبدالله بن زید بن عبد ربه است
که صاحب اذانست یعنی آنکه اذان را در خواب دیده بود ولکنه وهم فیه لان هذا عبدالله بن زید بن عاصم المازنی مازن الانصار لیکن
این قول سفیان غلط است زیرا که راوی حدیث عبدالله بن زید بن عاصم مازنی است از انصار نه مازن بنی تمیم بدانکه بنماز در استسقا
اکثر علما قائل شده اند و سند ایشان همین حدیث است و نزد امام ابوحنیفه جائز است که نماز کنند تنها تنها و تضرع و زاری و دعا نمایند
و استغفار کنند لیکن سنت بودن آن بجماعت نزد این امام همام ثبوت نه پیوسته میگوید سنت آنست که آنحضرت مواظبت کرده باشد
بر آن با ترک احیانا یعنی فعل آن غالب باشد بر ترک و از آنحضرت بر استسقا مشش یافت و نیز در استسقا منقول است نماز جماعت یکبار
اگر عباد بن تمیم راوی آنست نقل کرده اند پس بمقتضای آن جائز باشد نماز نه مسنون و بصحت رسیده که امیر المومنین عمر رضی الله عنه
استسقا کرد و در وی همین دعا و استغفار بود و پس اگر نماز در وی مسنون بودی از عمر بن خطاب نادانستن آن با این عموم بلوی
یا ترک پس از علم آن گنجایش ندارد و نیز در حدیث مذکور صریح نیست که آنحضرت بجماعة نماز کرده و آنکه قائل شده اند نماز گویند
مانند نماز عید بتکبیرات و خطبتین کنند این مسئله در شرح سفر السعادة بتفصیل نیز مذکور است اگر کسی خواهد بتفصیل مطلع شود رجوع
آن کند **باب** انتقام الرب عز وجل من خلقه بالقحط اذا انتهکت محارمه انتقام کشیدن پروردگار تعالی از خلق بقحط زدگی
که حرمت محارم حق را این باب باین عنوان در روایت حموی بی آنکه حدیثی و اثری در آن باشد واقع شده گویند که
مولف رحمه الله آن بود که اول ترجمه باب نوشت بعد از آن در روایات خود نظر میکرد در این باب حدیثی بر شرط خود که در این کتاب التزام کرده نیافت
است تا حدیث عبدالله بن مسعود که بر دعای آنحضرت بر کفار قحطی واقع شده و ابوسفیان بدر معاویه آمد و ندامت با حوال قوم خود
کرده التماس استسقا نمود و است تمام مناسبت دارد **باب** الاستسقاء فی المسجد الجامع بیان استسقا در مسجد جامع
در وقت نماز و خطبه جمعه و از اینجا معلوم میشود که خروج بصحرا شرط استسقا نیست **حدثنا** محمد قال اخبرنا ابو ضمرة انس بن
عیاض قال حدثنا شریک بن عبدالله بن ابی نمر انه سمع انس بن مالک یذکر ان رجلا دخل یوم الجمعة من باب
کان وجاه المنبر عن عبدالله بن ابی نمر شنید انس بن مالک را در حالیکه ذکر میکرد که مردی در آمد روز جمعه بمسجد را از دری که بود
مقابل منبر ورسول الله صلی الله علیه وسلم قائم یخطب فاستقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم قائما
در حالیکه پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی ایستاده خطبه میخواند پس روی کرد آن مرد بپیغمبر خدا در حالیکه استاده است فقال

بسم الله الرحمن الرحیم و بیان احکام تیمم
... فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه ...
حدثنا عبدالله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عبدالرحمن
بن القاسم عن ابیه عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم
قالت خرجنا مع رسول الله ...
صلی الله علیه وسلم فی بعض اسفاره
... حتی اذا کنا بالبیداء
او بذات الجیش ...
انقطع عقد لی ...
فاقام رسول الله صلی الله علیه وسلم
علی التماسه ...
واقام الناس معه ...
ولیسوا علی ماء ... فاتی الناس الی ابی بکر الصدیق ...
... رضی الله عنه فقالوا
الا تری ما صنعت عائشة اقامت برسول الله صلی الله
علیه وسلم والناس ولیسوا علی ماء ولیس
معهم ماء ...
... فجاء ابوبکر ورسول الله صلی الله علیه
وسلم واضع رأسه علی فخذی قد نام ...
... فقال حبست رسول الله ...
صلی الله علیه وسلم والناس
لیسوا علی ماء ولیس معهم ماء ...
... فقالت عائشة فعاتبنی
ابوبکر وقال ما شاء الله ان یقول ...
... وجعل یطعننی بیده فی خاصرتی ...
... فلا یمنعنی من
التحرک الا مکان رسول الله ...
صلی الله علیه وسلم
علی فخذی ... فقام رسول الله صلی الله
علیه وسلم حین اصبح علی غیر ماء ...
... فانزل الله آیة التیمم فتیمموا ...

یا رسول الله هلکت المواشی وانقطعت السبل پس گفت ای رسول خدا هلاک شدند مواشی چارپایها و راهها منقطع شدند از کثرت باران و نتوانی آمدها از بی علفی و بیآبی یا از آنکه بر کنار دراه هیچ نمی رسد که کسی جائی تواند رفت فادع الله ان یغیثنا پس دعا کن خدا را که بر ما تعالی باران میبد بر ما یغیثنا بر فع است و بنصب نیز روایت کرده اند بتقدیر آن چنانکه در بعضی روایات تصریح آن واقع شده یعنی آنکه دعا کن این را که باران دهد و یغیثنا بفتح یا بصیغه ثلاثی مجرد هم روایت کرده یعنی دعا کن که بفریاد ما رسد و اغاثه دعا کنند و غاث و اغاث بیک معنی آمده و قال فرفع رسول الله صلی الله علیه وسلم یدیه فقال اللهم اسقنا اللهم اسقنا اللهم اسقنا گفت انس پس برداشت پیغمبر خدا هر دو دست را و گفت سه بار خداوندا آب ده ما را قال انس فلا والله ما نری فی السماء من سحاب ولا قزعة ولا شیئا گفت انس سوگند بخدا ندیدیم در آسمان چیزی از ابر و نه پاره از ابر تنک و نه علامتی از باد و جز آن که دلالت کند بر باران وما بیننا وبین سلع من بیت ولا دار و نبود درمیان ما و میان کوه سلع از خانه و نه سرای یعنی حاجبی میان ما نبود و سلع بفتح مهمله و سکون لام و مهمله نام کوهی است بمدینه مطهره قال فطلعت من ورائه سحابة مثل الترس گفت انس پس ظاهر شد از طرف سلع یک ابری مانند سپر تشبیه در کمی و مستدیره است فلما توسطت السماء انتشرت ثم امطرت پس هرگاه میان آسمان رسید منتشر شد پس باران بارید قال فوالله ما رأینا الشمس ستا گفت انس سوگند بخدا که ندیدیم آفتاب را یکهفته ثم دخل رجل من ذلك الباب فی الجمعة المقبلة ورسول الله صلی الله علیه وسلم قائم یخطب پس در آمد مردی از آن در که مقابل منبر است در جمعه آینده و حال آنکه رسول خدا استاده و خطبه میخواند فاستقبله قائما فقال یا رسول الله هلکت الاموال وانقطعت السبل پس روی کرد و آمد آن حضرت را در حالی که استاده است پس گفت ای رسول خدا هلاک شد مواشی و راهها از رفتن ماند از کثرت سیلاب و باران فادع الله ان یمسکها پس دعا کن خدا را که نگهدارد باران را قال فرفع رسول الله صلی الله علیه وسلم یدیه ثم قال اللهم حوالینا ولا علینا گفت انس پس برداشت رسول خدا هر دو دست مبارک را پس گفت خداوندا باران ما باران نازل کن و نازل مکن بر ما اللهم علی الآکام والجبال والظراب والاودیة ومنابت الشجر خداوندا بفرست بر توده ریگها و کوههای بلند و کشتهای پست هموار بر زمین و بر وادیها و جاهای رستن درخت آکام بر وزن جبال و بکاف بر وزن آلام نیز خوانده اند جمع اکمه بفتحات توده ریگ و ظراب بکسر معجمه و را آخر با موحده جمع ظرب بر وزن کتف قال فانقطعت وخرجنا نمشی فی الشمس گفت انس پس دور شد ابر و باران و بر آمدیم از آن مجلس بحالی که راه میرفتیم در آفتاب قال شریک فسألت انس بن مالك أهو الرجل الاول قال لا ادری گفت شریک پرسیدم انس را آیا همان مرد اول بود که شکایت کرده بود گفت نمیدانم بدانکه آن حضرت با آنکه مهربانتر و مشفقتر بود بر مردم از نفوس ایشان در هر وقت که عالمی بلائی می شد ابتدا باستسقا کردند بعد از سوال مردم بدعا متوجه شدند و وجه آن انیست که مقام آنحضرت توکل و صبر و تسلیم و رضا بر بلا یا و قضا بود و مقام صحابه انصار آنحضرت ببرکت صحبت همین بود بنابر آن در معیاری قضا همه تسلیم و رضا شده بودند چون در مردم ضعفا انتظار مشاهده کردند برای رعایت حال این جماعه و اقامت سنت سنیه و اظهار آنکه براش آن جزع و فزع بیصبری عاید بود توجه باستسقا فرمودند والله اعلم

باب الاستسقاء فی خطبة الجمعة غیر مستقبل القبلة

در بیان استسقاء در خطبه جمعه در حالی که روی نیست بجانب قبله همین حدیث اخیر ترجمه این باب را هم آورده

حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا اسمعیل بن جعفر عن شریك عن انس بن مالك ان رجلا دخل المسجد یوم الجمعة من باب كان نحو دار القضاء پس آمد مردی در مسجد روز جمعه از یک در که بجانب دار القضا

وار انقضا فنا شد بن خطاب بود که بعد از فوت او فروخته شد تا ماحی قرضی که از بیت المال بر ذمه عمر مانده بود و وصیت کرده بود این
عمر با که اموال او را فروخته ادای دین کنند ابن عمر این خانه را بدست معاویه فروخته بود نام آن خانه بهمین سبب اقضا ده است
ورسول الله صلى الله عليه وسلم قائم يخطب فاستقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم قائما ثم قال
يا رسول الله هلكت الاموال وانقطعت السبل فادع الله يغيثنا فرفع رسول الله صلى الله عليه
وسلم يديه ثم قال اللهم اغثنا اللهم اغثنا اللهم اغثنا قال انس ولا والله ما نرى في السماء من
سحاب ولا قزعة وما بيننا وبين سلع من بيت ولا دار قال فطلعت من ورائه سحابة مثل الترس فلما
توسطت السماء انتشرت ثم امطرت فلا والله ما راينا الشمس سبتا ثم دخل رجل من ذلك الباب
في الجمعة المقبلة ورسول الله صلى الله عليه وسلم قائم يخطب فاستقبله قائما فقال يا رسول الله هلكت
الاموال وانقطعت السبل فادع الله يمسكها عنا قال فرفع رسول الله صلى الله عليه وسلم يديه ثم قال اللهم حوالينا
ولا علينا اللهم على الآكام والظراب وبطون الاودية ومنابت الشجر قال فاقلعت وخرجنا نمشي في الشمس قال شريك
فسالت انس بن مالك اهو الرجل الاول قال ما ادري اقامت بفتح همزه و قاف ساکن یعنی کفت و ایستاد هست
ترجمه حدیث از جهت سقات تکرار گذاشته شد **باب** الاستسقاء على المنبر طلب کردن باران بر منبر **حدثنا**
مسدد قال حدثنا ابو عوانة عن قتادة عن انس بن مالك قال بينما رسول الله صلى الله عليه وسلم يخطب
يوم الجمعة اذ جاء رجل فقال يا رسول الله قحط المطر فادع الله ان يسقينا فدعا فمطرنا فما كدنا ان نصل الى منازلنا
گفت انس در میان آنکه پیغمبر خدا خطبه میخواند در روز جمعه ناگاه آمد مردی پس گفت ای رسول خدا حبس شد باران پس دعا کن
خدا را تا آب دهد ما را پس دعا کرد آنحضرت و باران داده شدیم پس نزدیک نبود که برسیم بجا نهای خود از کثرت باران فما زلنا
نمطر الى الجمعة المقبلة پس دائم بود که باران می بارید تا جمعه آینده قال فقام ذلك الرجل او غيره فقال يا رسول
الله ادع الله ان يصرفه عنا گفت انس پس استاد آن مرد یا غیر او پس گفت ای رسول خدا دعا کن خدا را اینکه باز دارد
باران را فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم حوالينا ولا علينا پس گفت رسول خدا رحمت کناد خدا بروی ای خداوند
برگرد و اطراف ما بباران کن قال فلقد رايت السحاب يتقطع يمينا وشمالا يمطرون ولا يمطر اهل المدينة
گفت انس تحقیق دیدم ابر را که پاره پاره شد جانب راست و چپ و قوم باران داده می شدند و باریده نمی شد اهل مدینه **باب**
من اكتفى بصلوة الجمعة في الاستسقاء کسیکه بسنده کند از نماز استسقا بنماز جمعه در استسقا **حدثنا** عبد الله بن مسلمة
عن مالك عن شريك بن عبد الله عن انس قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال هلكت
المواشي وتقطعت السبل فادع الله فدعا فمطرنا من الجمعة الى الجمعة انس گفت آمد مردی نزد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پس گفت
هلاک شد چارپایان و نماند راههای رفتن پس دعا کن خدا را پس آنحضرت دعا کرد پس باران داده شدیم باران از جمعه تا جمعه دیگر ثم جاء فقال تهدمت
البيوت وتقطعت السبل وهلكت المواشي فادع الله ان يمسكها پس آمد آن مرد و گفت افتادند خانها و نماند
راههای رفتن و هلاک شد چارپایان پس دعا کن خدا را که باز دارد باران را فقام فقال اللهم على الآكام والظراب والاودية
ومنابت الشجر پس استاد و گفت آنحضرت خداوندا بر کوهها و بر پشتها و جاهای روئیدن درختان باران بار فانجابت عن المدينة
انجياب الثوب پس منقطع شد و جدا گشت ابر از مدینه پاره پاره شدن جامه در وقت قطع یعنی گشتن جامه از بدن **باب** الدعاء

و دلالت گوشش بر قع شد هست خواهد بود و طهور او را ال
گفت با از ... بطریق تیمم نزد عدم قدرت بر آب بخلاف
سابقین که جز با آب طهارت نباشند و حدیث دلیل است
برینکه تیمم جایز بجنس زمین است خاک و ریگ و سنگ
و معادن چه لفظ ارض همه را شامل است و همین است مذهب
امام ابوحنیفه و مالک و محمد و احمد در روایتی از وی و در حدیث
مسلم بروایت حذیفه و جعلت تربتها لنا طهورا ثابت
گرده و امام شافعی و احمد در قوی از روایتین و ابو یوسف
بتخصیص تراب برای تیمم چنانکه در بعضی روایات بجای
تربت لفظ تراب آمده ... گفته ...
... لفظ تربت ... حیثیت
حدیث ارض ... تخصیص ... و محکم است
... اندر اثبات ...
حیثیت ... لفظ تربت نیز تخصیص ... است
... تراب ...
و لفظ صعید نیز عام است از تراب ...
اد رکته الصلوة فلیصل پس هرکدام مرد از است من
که دریابد او را وقت نماز در هر جا که باشد و به هر حال که بود پس
باید که نماز بخواند چه نزد وی طهور او و مسجد او هست ... و
و جهانی نزد تفصیل ... و احلت لی المغانم
و حلال کرده شد برای من غنیمتها که در جنگ از کفار ...
... حلال نشده ...
... و اعطیت الشفاعة و
داده شده ام شفاعت را برای عاصیان جمیع امم و
فرزندگان ... و کان النبی یبعث
الی قومه خاصة و بعثت الی الناس عامة ...
... الی الناس خاصة ...

اذا انقطعت السبل من كثرة المطر وقتی که منقطع شود راهها از بسیاری باران **حدثنا** اسمعيل قال حدثني مالك عن شريك بن عبد الله بن ابي نمر عن انس بن مالك قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله هلكت المواشي وانقطعت السبل فادع الله فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم فمطروا من جمعة الى جمعة فجاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله تهدمت البيوت وانقطعت السبل وهلكت المواشي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم على رؤس الجبال والآكام وبطون الاودية ومنابت الشجر فانجابت عن المدينة انجياب الثوب

باب ما قيل ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يحول رداءه في الاستسقاء يوم الجمعة در بیان چیزی که گفته شده است که پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بر وی نگردانیده است ردای خود را در استسقا روز جمعه **حدثنا** الحسن بن بشر قال حدثنا معافى بن عمران عن الاوزاعي عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك ان رجلا شكا الى النبي صلى الله عليه وسلم هلاك المال وجهد العيال فدعا الله يستسقي مردی شکایت کرد به پیغمبر خدا از تلف شدن مواشی و رنج کشیدن وابستگان پس دعا کرد آنحضرت در حالی که استسقا میکند ولم يذكر انه حول رداءه ولا استقبل القبلة و ذکر نکرده است انس که درین صورت گردانیده است آنحضرت ردا را و نه گفته است که روی کرد بقبله چون اکتفا بهمین نماز جمعه کرده بود استسقا این وجه مقرر ادا نکرده بود

باب اذا استشفعوا الى الامام ليستسقي لهم لم يردهم وقتی که شفاعت جویند بامام تا استسقا کند مر ایشان را رد نکند سوال ایشان را **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن شريك بن عبد الله بن ابي نمر عن انس بن مالك انه قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله هلكت المواشي وتقطعت السبل فادع الله فدعا الله فمطرنا من الجمعة الى الجمعة فجاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله تهدمت البيوت وتقطعت السبل وهلكت المواشي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم على ظهور الجبال والآكام وبطون الاودية ومنابت الشجر فانجابت عن المدينة انجياب الثوب ترجمه حدیث گذشته شده است اگر گوئی که باب بهمین عنوان سبق ذکر یافته آنجا که گفت سوال الناس الامام اذا قحطوا و درینجا بم سوید بهمین حدیث ساخته این اعاده برای چیست گویم باب سابق در بیان آنست که تحیه بر مردم است از سوال استسقا و اینجا در بیان آنچه بر امام است از اجابت سوال

باب اذا استشفع المشركون بالمسلمين عند القحط وقتی که طلب شفاعت کنند کافران بمسلمانان نزد امساک باران میتوان اجابت کرد **حدثنا** محمد بن كثير عن سفيان قال حدثنا منصور والاعمش عن ابي الضحى عن مسروق قال اتيت ابن مسعود فقال ان قريشا ابطؤا عن الاسلام فدعا عليهم النبي صلى الله عليه وسلم فاخذتهم سنة حتى هلكوا فيها واكلوا الميتة والعظام گفت مسروق آمدم بابن مسعود پس گفت تحقیق کفار قریش درنگ کردند از اسلام پس دعا کرد بر ایشان پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بر وی امر ویست که این دعا از روی ... بود که این اشقیا شکنبه شتری بر پشت آن حضرت در وقت سجده انداخته بودند چنانکه در حدیث گذشته است پس در گرفت ایشان را قحطی تا آنکه هلاک شدند دران قحط و خوردند مردار را و استخوانها فجاءه ابو سفيان فقال يا محمد جئت تامر بصلة الرحم وان قومك قد هلكوا فادع الله عز وجل پس آمد آن حضرت را ابو سفیان و گفت ای محمد آمده تو که امر میکنی بصلهٔ رحم و احسان بر ایشان و تحقیق قوم تو هلاک شدند پس دعا کن خدا را فقرأ فارتقب يوم تأتي السماء بدخان مبين الاية پس خواند آن حضرت این آیت را که از حال ایشان خبر میدهد چنانکه گذشت ثم عادوا الى كفرهم فذلك قوله تعالى يوم نبطش البطشة الكبرى يوم بدر پس برگشتند بسوی تمرد و کفر پس اینست یعنی برگشتن و جزا یافتن که اشارت میکند قول سبحانه يوم نبطش البطشة

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب التيمم

خود را بتوحید رسیده باشد تمام مردم را اگر چه بسوی همه آن بعثت نبوده و بعد از علم این دعوت حق تمام کرده شدند بر شرک پس مستحق شدند عذاب را و قرانکه در حق بعضی انبیا دعوت بر توحید عام باشد اگر چه بقدر دعوت شریعت عام نبود از تهمه است دعا نوح و کشتن سلیمان و تهدید وی اقتال و بی تکلف آنست که گویند انبیا پیشین بعثت بعضی از ایشان بسوی قبیله خود معلوم شده و بعضی بسوی اهل قریه و بعضی بسوی اهل آن عصر خود و در حق محمد در باب پیغمبر دیگر تجاوز نکنند واز حد خصوص بعثت بیرون نیاید و بعثت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم دایم است تمام خلق را اهل عصر و غیر آن اولین و آخرین را و معنی بعثت در اولین باین معنی است که اگر ایشان موجود شوند مکلف بحکم محمدی گردند چنانکه حدیث لو کان موسی حیا لما وسعه الا اتباعی تصریح برین معنی است و آنکه زمان شریعت مصطفی دراز است نسبت بامم سابقه بعموم بعثت احمدی و خصوص بعثت انبیا پیشین ظاهر و آشکار است والله اعلم

باب اذا لم يجد ماء ولا ترابا یعنی تیمم نماید مصلی برای تطهیر آب را و نه خاک را چنانچه در کشتی باشد که در آن آب نمی تواند رسید و نه بخاک زمین یا در زندان که زمین و دیوار آن نجس باشد **حدثنا** زكريا بن يحيى بن صالح ابو يحيى بلخی سنه ... قال حدثنا عبد الله بن نمير قال حدثنا هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة انها استعارت من اسماء قلادة بتحقیق عایشه بعاریت گرفت از خواهر خود اسما قلاده ... ظاهر آنست که این همان قصهٔ عقد عایشه است که در حدیث اول تیمم گذشت و اضافه ... باعتبار ملکیت است و گاهی در حقیقت ملک اسما بود فهلكت پس گم شد فبعث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رجلا پس فرستاد پیغمبر خدا مردی را تا بجوید و آن ... پس یافت قلاده را ... بعد

الکبری که در روز جمعه بود واقع شد و زیاده است لفظ عن صعود برا و برای که روا است در ین حدیث اسباط از منصور مرفوعا رسول
الله صلی الله علیه وسلم فسقوا الغیث فاطبقت علیهم سبعا [illegible] و ما گر وان حضرت پس آب داده شدند باران پس گردانید
[illegible] باران بر ایشان هفته فشکا الناس کثرة المطر فقال اللهم حوالینا ولا علینا و شکایت کردند مردم [illegible]
[illegible] پس گفت آنحضرت این دعا فانحدرت السحابة عن رأسه فسقوا الناس حولهم پس [illegible]
مردم حوالی ایشان **باب** الدعاء اذا کثر المطر حوالینا ولا علینا در بیان دعا کردن وقتی که بسیاری شود باران [illegible]
حوالینا ولا علینا **حدثنا** محمد بن ابی بکر قال حدثنا معتمر عن عبید الله عن ثابت عن انس بن مالک قال کان
النبی صلی الله علیه وسلم یخطب یوم الجمعة فقام الناس فصاحوا [illegible]
[illegible] فقالوا یا رسول الله قحط المطر واحمرت الشجر وهلکت البهائم فادع الله ان یسقینا
پس گفتند ای رسول خدا [illegible] باران [illegible] پس دعا کن خدا را [illegible]
فقال اللهم اسقنا مرتین [illegible] وایم الله ما نری فی السماء قزعة من
سحاب فنشأت سحابة وامطرت [illegible]
عن المنبر فصلی فلما انصرف لم تزل تمطر الی الجمعة التی تلیها [illegible]
[illegible] فلما قام النبی صلی الله علیه وسلم یخطب صاحوا الیه [illegible]
[illegible] تهدمت البیوت وانقطعت السبل فادع الله ان یحبسها عنا
[illegible] فتبسم النبی صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] ثم قال اللهم حوالینا ولا علینا [illegible]
[illegible] فتکشطت المدینة [illegible] فجعلت تمطر حولها ولا
تمطر بالمدینة قطرة [illegible] فنظرت الی المدینة وانها لفی مثل الاکلیل
[illegible]
[illegible] **باب** الدعاء فی الاستسقاء قائما [illegible]
[illegible] وقال لنا ابو نعیم عن زهیر عن ابی اسحق خرج عبد الله بن یزید الانصاری
وخرج معه البراء بن عازب وزید بن ارقم فاستسقی فقام لهم علی رجلیه علی غیر منبر [illegible]
[illegible]
[illegible] فاستغفر ثم صلی رکعتین یجهر بالقراءة
ولم یؤذن ولم یقم [illegible]
[illegible]
عبد الله بن یزید النبی صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible] **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنا عباد بن تمیم

الجزء الثانی [illegible] | کتاب التیمم

[illegible]
باب التیمم فی الحضر اذا لم یجد الماء وخاف فوت الصلاة [illegible]
[illegible] قال عطاء [illegible]
[illegible] وقال الحسن فی المریض عنده الماء
ولا یجد من یناوله یتیمم [illegible]
[illegible]

ان عمه وكان من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم اخبره ان النبي صلى الله عليه وسلم گفت شعیب از زہری که حدیث کرد مرا عباد که
گرید عم او وبود از اصحاب پیغمبر خدا خبر داده عباد را که پیغمبر خدا خرج بالناس يستسقي لهم فقام فدعا الله قائما
برآمد آن حضرت بردم بجائی که طلب باران میکنند برائی مردم پس استاده شد پس دعا کرد در حالی که استاده است ثم توجه قبل القبلة
وحول رداءه فسقوا پستر توجه کرد بجانب قبله وگردانید ردای خود را پس آب وارد شدند مردم **باب** الجهر بالقراءة
في الاستسقاء در بیان جهر بقراءت در نماز استسقا **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا ابن ابي ذئب عن الزهري عن
عباد بن تميم عن عمه قال خرج النبي صلى الله عليه وسلم يستسقي فتوجه الى القبلة يدعو وحول رداءه ثم صلى ركعتين جهر فيهما
بالقراءة گفت عم عباد بیرون آمد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بجائی که استسقا میکند پس روی کرد بسوی قبله بحالی که
دعا میکند وگردانید ردا را پستر نماز گذارد دو رکعت که جهر میکرد در آن دو رکعت بقراءت **باب** كيف حول النبي صلى الله عليه
وسلم ظهره الى الناس در بیان آنکه چگونه گردانید پیغمبر خدا پشت خود را بسوی مردم **حدثنا** ادم قال حدثنا ابن ابي
ذئب عن الزهري عن عباد بن تميم عن عمه قال رايت النبي صلى الله عليه وسلم يوم خرج يستسقي گفت دیدم پیغمبر خدا را
روزی که برآمد بجائی که استسقا میکند قال فحول الى الناس ظهره واستقبل القبلة يدعو ثم حول رداءه ثم صلى لنا ركعتين
جهر فيهما بالقراءة گفت پس گردانید بسوی مردم پشت خود را وروی کرد بقبله بحالی که دعا میکرد وپستر گردانید ردا را
پستر نماز گذارد برای ما دو رکعتی که جهر کرد در آن دو رکعت بقراءت از این حدیث معلوم شد که تحویل ردا وقت دعا بوده است **باب**
صلوة الاستسقاء ركعتين در بیان آنکه نماز استسقا دو رکعت است **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا سفيان
عن عبد الله بن ابي بكر عن عباد بن تميم عن عمه ان النبي صلى الله عليه وسلم استسقى فصلى ركعتين وقلب
رداءه تحقیق آنحضرت استسقا کرد پس گذارد دو رکعت وگردانید ردای را اگرچه قلب ردا بعد از نماز ذکر کرد حرف واو
که بمعنی مطلق جمع است آورده وتنصیص در تاخیر نداشته **باب** الاستسقاء في المصلى استسقا کردن در مصلای عید **حدثنا**
عبد الله بن محمد قال حدثنا سفيان عن عبد الله بن ابي بكر سمع عبادا بن تميم عن عمه قال خرج النبي صلى الله عليه
وسلم الى المصلى يستسقي واستقبل القبلة فصلى ركعتين وقلب رداءه قال سفيان واخبرني المسعودي
عن ابي بكر قال جعل اليمين على الشمال گفت سفیان بن عیینه خبر داده است مرا مسعودی
که ابنای ابن مسعود است از ابو بکر پدر عبد الله مذکور گفت در تفسیر قلب ردا گردانید طرف راست ردا را بر دوش دست چپ وجانب چپ
را بر دوش دست راست واین قول موقوف تعلیقی نیست چنانکه بعضی توهم کرده اند بلکه موصول است چنانکه حدیث عبد الله بن محمد مذکور در
اول سند **باب** استقبال القبلة في الاستسقاء روی کردن بقبله در دعا استسقا **حدثنا** محمد بن سلام قال حدثنا
عبد الوهاب قال حدثنا يحيى بن سعيد قال اخبرني ابو بكر بن محمد ان عباد بن تميم اخبره ان عبد الله بن زيد الانصاري
اخبره ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج الى المصلى يصلي وانه لما دعا او اراد ان يدعو استقبل القبلة وحول رداءه
بیرون آمد آن حضرت بسوی مصلی بجائی که نماز میکند وتحقیق آن حضرت وقتی که دعا کرد یا اراده دعا کرد روی کرد بقبله وگردانید ردا را ودرین
روایت تصریح است آنکه قلب ردا در وقت دعا کرده قال ابو عبد الله گفت مؤلف عبد الله بن زيد هذا مازني والاول
كوفي هو ابن يزيد یعنی عبد الله بن زید که درین اسناد مذکور شده وعباد بن تمیم از وی نقل کرده مازنی انصاری دیگر است وعبد الله که سابقا مذکور
شده در باب دعا در استسقا که هم صحابی است که هم عباد بن تمیم از وی نقل دارد دیگر است بواسطه رفع اشتباه که عباد از هردو نقل میکند

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب التيمم

...تا امروز نیست سبب دست مرکسی را که ایستادہ نیستا پی ...
این که تاخیر کند نماز را تا آخر وقت **حدثنا** يحيى بن بكير
تصغیر نسبت بجد است ونام پدرش عبد الله است قال حدثنا
الليث بن سعد عن جعفر بن ربيعة بفتح را ابن شرحبيل
کندی مصری سنه یکصد وسی وفات یافت عن الاعرج عبد الرحمن
بن هرمز قال سمعت عميرا بضم عين ابن عبد الله ابو عبد الله هاشمی سنه
یکصد وچهار وفات یافت مولى ابن عباس قال اقبلت انا وعبد الله
بن يسار مولى ميمونة زوج النبي گفت عمیر پیش
آمدم من وعبد الله بن یسار مولای میمونه زوجه پیغمبر خدا
صلى الله عليه وآله وسلم حتى دخلنا على ابي جهيم
بن الحارث آنکه در ادبیکه جد ابی جهیم بجیم تصغیر
الصمه بکسر صاد وتشدید میم ابن عمرو بن عتیک تری
الانصاري فقال ابو جهيم اقبل النبي صلى الله عليه
وآله وسلم من نحو بئر جمل پس گفت ابو جهیم پیش آمد
از جانب بئر جمل که موضعی است مشهور نزدیک مدینه فلقيه
رجل فسلم عليه پس ملاقی شد آنحضرت را مردی که
ابو الجهیم باشد وسلام کرد فلم يرد عليه النبي صلى الله عليه
وآله وسلم حتى اقبل على
الجدار آنکه پیش آمد آنحضرت بسوی دیوار برای تیمم ظاهرا دیوار
مباح بود یا مملوک کسی که معلوم بود رضای او فمسح بوجهه
ويديه ثم رد عليه السلام پس مسح کرد بر روی
دست مبارک خود را پستر رد کرد بر آن مرد سلام او را ورد سلام
طرانی زیارت آمده فرمود منع نکرد مرا از آنکه رد کنم سلام ترا
بر تو مگر آنکه بودم من بر غیر طهارت مکروه داشت که ذکر کنم
اسم الهی را که سلام است بی طهارت ووجه تیمم در حضر جائز
باشد برای رد سلام که بی طهارت نیز جائز است پس کسی که
خوف کند فوت نماز را در حضر تیمم او بطریق اولی جائز باشد
که نماز بی طهارت درست نبود ولیکن ظاهر نیست که اراده
... حدث واستاحت مخطور شود بلکه بر تشبه
با اهل طهارت برای حسن ادب بخصیص حدث بود چنانکه
مشروع است امساک در رمضان مرکسی را که مباح است
او را افطار برای حرمت صوم مشروع است تحدیث بیان
... وضو ومگر فقدان آب که شرط تیمم است درین صورت
ما نشست وحدیث عائشه ... است که آنحضرت
ذکر میکرد خدا را بر جمیع اوقات واحوال وی

باب هل ينفخ فيهما بعد ما يضرب بهما الصعيد
للتيمم آیا دم کند تیمم کننده در دست خود بعد از آنکه بزند آن
دو دست را بزمین **حدثنا** آدم قال حدثنا ابن ابي اياس قال
حدثنا شعبة قال حدثنا الحكم عن ذر عن سعيد
... ذر ... عن ابن عبد الرحمن بن ابزی ...

باب رفع الناس ایدیہم مع الامام فی الاستسقاء در بیان برداشتن مردم دستہای خود را موافقت امام در دعای استسقاء وقال ایوب بن سلیمان حدثنی ابی بکر بن ابی اویس عن سلیمان بن بلال قال یحیی بن سعید سمعت انس بن مالک قال اتی رجل اعرابی من اہل البدو الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم الجمعۃ گفت انس آمد مردی صحرانشین از اہل صحرا بسوی پیغمبر خدا روز جمعہ فقال یا رسول اللہ ہلکت الماشیۃ ہلکت العیال ہلک الناس پس گفت اعرابی ای رسول خدا ہلاک شد چارپایہ ہلاک شد عیال ہلاک شدند مردم فرفع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یدیہ یدعو پس برداشت پیغمبر خدا دو دست خود را در حالیکہ دعا میکند ورفع الناس ایدیہم مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و برداشتند مردم دستہای خود را بموافقت پیغمبر خدا قال فما خرجنا من المسجد حتی مطرنا گفت انس بیرون نیامدیم از مسجد تا باران شدید فما زلنا نمطر حتی کانت الجمعۃ الاخری پس ہمیشہ باران ما بودیم تا جمعہ دیگر فاتی الرجل الی نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس آمد ہمان مرد بسوی پیغمبر خدا فقال یا رسول اللہ بشق المسافر ومنع الطریق پس گفت ای رسول خدا ملول شد مسافر و بازداشتہ شد راہ بشق ای مل تفسیر کردہ مولف بشق را کہ بشین معجمہ و قاف است در اول موحدہ بمعنی انزلاق ببشی گفتہ اند یعنی سخت شد و ضرر بعض گفتہ اند عاجز و ناتوان شد از سیر وقال الاویسی حدثنی محمد بن جعفر عن یحیی بن سعید وشریک قالا سمعنا انسا عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم رفع یدیہ حتی رایت بیاض ابطیہ گفت اویسی کہ نام او عبد العزیز بن عبد اللہ است حدیث کرد مرا محمد بن جعفر از یحیی بن سعید و از شریک کہ این ہر دو شنیدند انس را کہ نقل کرد و از شاہرہ پیغمبر خدا کہ برداشت آنحضرت ہر دو دست بجانب آسمان تا آنکہ دیدم سپیدی رنگ بغلہای آنحضرت یعنی بسیار برداشت دستہا بجانب آسمان

باب رفع الامام یدہ فی الاستسقاء در بیان برداشتن امام دستہای خود را طلب باران **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا یحیی وابن ابی عدی عن سعید عن قتادۃ عن انس بن مالک قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا یرفع یدیہ فی شیء من دعائہ الا فی الاستسقاء گفت انس بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بر نمیداشت دستہا را در ہیچ دعای خود مگر در دعا استسقاء فانہ کان یرفع حتی یری بیاض ابطیہ تحقیق آنحضرت بر میداشت دستہا تا آنکہ دیدہ می شد سفیدی بغلہا او و معنی آنست کہ این قدر برداشتن دستہا کہ سپیدی بغلہا نمایان شود نبود مگر در استسقاء و گرنہ برداشتن دستہا در دعا ثبوت پیوستہ باحادیثی کہ ہم در صحیحین آمدہ و ہم ابو داود و نسائی نیز آوردہ اند و نووی در شرح مہذب نزدیک بسی حدیث از صحیحین و غیرہما جمع کردہ و شافعیہ گویند در دعای استسقاء باران و دیگر بلاہا پشت دست را بجانب آسمان کنند و نکتہ در ہمان خواہد بود کہ در تقلیب ردا گفتہ اند **باب** ما یقال اذا مطرت در بیان چیزی کہ گفتہ می شود وقت باران یا چیست کہ گفتہ می شود در خیریت وقال ابن عباس کصیب المطر و گفتہ است ابن عباس قول اللہ تعالی کہ در کلام مجید واقع شدہ کصیب بمعنی مطر است و مقصود مولف رحمہ اللہ از نقل این تفسیر آنست کہ آنچہ واقع شدہ در حدیث مذکور درین باب صیب بمعنی مطر است و دیگران گفتہ کہ صیب بمعنی باران نازل واقع است و سحاب را نیز صیب میگویند وقال غیرہ صاب واصاب یصوب و گفتہ است غیر ابن عباس کہ صاب و اصاب بیک معنی است در معنی و اشتقاق و صیب مشتق از وی است **حدثنا** محمد ہو ابن مقاتل قال اخبرنا عبد اللہ قال اخبرنا عبید اللہ عن نافع عن قاسم بن محمد عن عائشۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا رای المطر قال اللہم صیبا نافعا یعنی آنحضرت وقتی کہ میدید باران را میگفت این دعا خداوندا باران نافع بفرست تابعہ القاسم بن یحیی عن عبید اللہ متابعت کردہ است عبید اللہ را قاسم بن یحیی از عبید اللہ وروا الاوزاعی وعقیل عن نافع و روایت کردہ است حدیث مذکور را اوزاعی و عقیل ہر دو از نافع **باب** من تمطر فی المطر

پس گفت عمار بن یاسر آیا یاد نداری کہ ما بودیم در سفری من و تو یعنی ہر دو جنب شدیم چنانچہ در روایت باب آمدہ است فاما انت فلم تصل اما تو پس نماز نگزاردی پس نماز را باسید رسیدن آب پیش از خروج وقت بامکان اختصاص آب بہ جنابت اسغر واما انا فتمعکت واما من پس غلطیدم در خاک یعنی حدث کبری و اصغر لکین چون تیمم برای وضو ثابت است ز خود شد تیمم بدل غسل بدیدہ غسل کردن در خاک و در زمین فصلیت پس نماز گزاردم فذکرت ذلک للنبی پس ذکر کردم این حال را پیش پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فقال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انما کان یکفیک ہکذا پس فرمود آن حضرت جز این نیست کہ کفایت میکرد ترا چنین فضرب النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بکفیہ الارض پس زد آن حضرت برای اشارت قدر کفایت ہر دو دست خود زمین را ونفخ فیہما و دمید در ہر دو دست برای تخفیف غبار ثم مسح بہما وجہہ وکفیہ پس مسح کرد بہر دو دست روی و ہر دو دست مبارک را **باب** التیمم للوجہ والکفین تیمم برای روی و ہر دو کف دست است یعنی مسح ہمین عضوا است فقط و اختلاف کردہ اند علما در صفت تیمم مذہب امام احمد و قول قدیم شافعی و منقول از عطا و مکحول و اوزاعی و اسحق بن راہویہ و بعض از اصحاب حدیث تیمم یک ضربہ است برای روی و کفہای دست بجا آرند چنانچہ در صحیحین آمدہ و نزد امام ابو حنیفہ و صاحبیہ و مالک و شافعی در آنچہ محفوظ و مختار او ست و بعضی از اصحاب احمد تیمم دو ضربہ است یکی برای روی و دوم برای ہر دو دست تا آرنج و ہمین است قول علی و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبد اللہ و ثوری و اکثر علمای امصار و سعد را ثابت شدہ رفع آن بطرق متعددہ برہانیا بی حاکم و دارقطنی اگرچہ بعضی از ان حکم بوقوف نموده اند و در حدیث جابر نزد طبرانی و دارقطنی مرفوعا آمدہ تیمم دو ضربہ است یکی برای روی یکی

حتی یتحادر علی لحیته کسی که پیش آمد باران زار خواهد باران بروی بارد تا آنکه بریزد بر ریش او به نیت آنکه قریب العهد است از نزد خداوند یا او دوا است بدست کسی و نرسیده است بر زمین که در وی پیغمبر خدا را می پرستند پیر و نشناخته است آب را تبجاور مانند تبرکا و یا برای مهابرداری عمله بر داشت **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله بن المبارك قال اخبرنا الاوزاعی قال حدثنا اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة الانصاری قال حدثنی انس بن مالك قال اصابت الناس سنة علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فبینا رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب علی المنبر یوم الجمعة گفت انس رسید مردم را قحطی در عهد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی پس در میان آنکه پیغمبر خدا خطبه میخواند روز جمعه بر منبر قام اعرابی فقال یا رسول الله هلك المال وجاع العیال فادع الله لنا ان یسقینا استاد اعرابی پس گفت ای رسول خدا هلاك شد چارپایان و گرسنه شد عیال پس دعا کن خدا را برای ما که آب دهد ما را قال فرفع رسول الله صلی الله علیه وسلم یدیه وما فی السماء قزعة قال فثار السحاب امثال الجبال گفت انس پس برداشت پیغمبر خدا دو دست خود را و نبود در آسمان پاره از ابر پس برخاست ابر مانند کوه ها ثم لم ینزل عن منبره حتی رایت المطر یتحادر علی لحیته پس فرود نیامد آن حضرت از منبر خود تا آنکه دیدم باران را که میریزد بر ریش مبارك او منبر و درون مسجد میبود محمل که از سقف مسجد آب چکیده باشد و بر ریش مبارك رسیده قال فمطرنا یومنا ذلك ومن الغد ومن بعد الغد والذی یلیه الی الجمعة الاخری گفت انس باران داده شدیم آن روز و فردای او و پس فردا و روزی که متصل آن بود تا جمعه دیگر فقام ذلك الاعرابی او رجل غیره فقال یا رسول الله تهدم البناء وغرق المال فادع الله لنا پس ایستاد همان اعرابی یا مردی دیگر و گفت ای رسول خدا افتاد بنا و غرق شد چارپایان پس دعا کن خدا را برای ما فرفع رسول الله صلی الله علیه وسلم یدیه فقال اللهم حوالینا ولا علینا قال فما جعل رسول الله صلی الله علیه وسلم یشیر بیده الی ناحیة من السماء الا تفرجت حتی برگشت رسول خدا در حالی که اشاره میکرد بدست خود بسوی بعضی از آسمان مگر آنکه کشاده شد حتی صارت المدینة فی مثل الجوبة تا آنکه گشت مدینه در مانند سپری جوبة بفتح جیم و سکون واو و با و حفره جیزی گرد حتی سال الوادی وادی قناة شهرا تا آنکه سیلان کرد وادی که نام آن وادی قناة است در مدینه یکماه قال فلم یجیء احد من ناحیة الا حدث بالخصب گفت انس پس نیامد هیچکس از گوشه مگر آنکه خبر داد به حدیث کثرت باران و سبزی خصب بفتح خا و سکون صاد و در حال عمله بارانی بسیار

باب هبوب الریح و تحقیق هوبه می وزد بادی تند چه باید کرد و گفت ابن بطال ابواب چندی که تا کتاب کسوف هست بمناسبتی که با ابواب استسقاء دارد در ذیل آن ایراد کرده است **حدثنا** سعید بن ابی مریم قال اخبرنا محمد بن جعفر قال اخبرنی حمید انه سمع انس بن مالك یقول کانت الریح الشدیدة اذا هبت عرف ذلك فی وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم میگفت انس باد تند وقتی که می وزید شناخته شدی کراهت آن باد در روی پیغمبر خدا از تغیری که ظاهر می شد در روی مبارك که مبادا مقدمه نزول بلائی باشد بمثل باد چنانکه بعضی امم سابقه هلاك شده از آن

باب قول النبی صلی الله علیه وسلم نصرت بالصبا فرمود پیغمبر خدا نصرت یافتم من بباد صبا صبا بادیست که از جانب مشرق آفتاب می آید مانند قبول نیز نامند و بعضی صبا یعنی جایی و زیدن آن مطلع ثریا است تا نبات نعش و نصرت دادن آن حضرت را در روز غزوه احزاب که کفار مکه جمع شده و مقدار ده دوازده هزار کس بر مدینه آمده بودند بعد از جنگها حق جل شانه شبی باد سرد صبا بر گماشت که خاك بر سر و روی آن گروه انداخت و خیمه آنها برکنده تا تشهاد کشت بشتاب و این غضب الهی آن شر جان گرفته منقول است که همین باد صبا که بیعقوب علیه السلام بوی پیراهن یوسف پیش بازقا بوی قاصد نامه **حدثنا** مسلم قال حدثنا شعبة عن الحکم عن مجاهد عن ابن عباس ان النبی

صلى الله عليه وسلم قال نصرت بالصبا ... [illegible]

باب ما قيل في الزلازل والآيات

حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب قال حدثنا ابو الزناد عن عبد الرحمن عن ابي هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم لا تقوم الساعة حتى يقبض العلم وتكثر الزلازل ... [illegible]

ويتقارب الزمان وتظهر الفتن ويكثر الهرج وهو القتل القتل حتى يكثر فيكم المال فيفيض ... [illegible]

حدثني محمد بن المثنى قال حدثنا حسين بن الحسن قال حدثنا ابن عون عن نافع عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اللهم بارك لنا في شامنا وفي يمننا ... [illegible]

قال قالوا وفي نجدنا قال اللهم بارك لنا في شامنا وفي يمننا قالوا وفي نجدنا ... [illegible]

قال هناك الزلازل والفتن وبها يطلع قرن الشيطان ... [illegible]

باب قول الله تعالى وتجعلون رزقكم انكم تكذبون

... [illegible]

كتاب التيمم

... [illegible]

وقال الحسن يجزئه التيمم ما لم يحدث ... [illegible]

وقال يحيى بن سعيد لا بأس بالصلاة على السبخة والتيمم بها ... [illegible]

حدثنا مسدد قال حدثني يحيى بن سعيد قال حدثنا عوف قال حدثنا ابو رجاء عن عمران ... [illegible]

در بین آیة شکر است و رزق در لغت نامی است از نامهای شکر و حاصل آنست که شکر می کنید شما از باران [illegible] دروغی است

که میگوئید باران آورده ما را کواکب **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالک عن صالح بن کیسان عن عبید الله بن عبد الله

بن عتبة بن مسعود عن زید بن خالد الجهنی انه قال صلی لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الصبح بالحدیبیة

علی اثر سماء کانت من اللیل گفت زید بن خالد گذارد آن حضرت برای ما نماز صبح بموضع حدیبیه

بر پس بارانی که باریده بود در شب فلما انصرف النبی صلی الله علیه وسلم اقبل علی الناس پس چون فارغ گردید

آن حضرت از نماز روی کرد بر مردم فقال هل تدرون ماذا قال ربکم قالوا الله و رسوله اعلم قال اصبح من عبادی مؤمن

بی و کافر فی پس فرمود آیا میدانید که چه گفت پروردگار شما گفتند صحابه خدا و رسول خدا داناتر است

گفت خدا صبح کردند از بندگان من دو گروه ایمان آرنده است بمن و کافر است فاما من قال مطرنا بفضل الله و رحمته

فذلک مؤمن بی و کافر بالکوکب واما کسی که گفت باران داده شدیم محض فضل خدا و رحمت او

پس او ایمان آرنده است بمن و کافر است بکواکب واما من قال مطرنا بنوء کذا وکذا فذلک کافر بی مؤمن

بالکوکب واما کسی که گفت باران داده شدیم بطلوع کوکب و منازل قمر چنین و چنین پس کافر است بمن

و ایمان آرنده است بکواکب شرح این حدیث بجمیع این مقام مبسوط ذکر یافته است در ابواب صلوة در باب یستقبل الامام

الناس اذا سلم **باب** لا یدری متی یجیء المطر الا الله عزوجل در بیان آنکه نمیداند کسی که کی می آید باران مگر خدای تعالی

وقال ابو هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم خمس لا یعلمهن الا الله عزوجل و گفت ابو هریره از پیغمبر خدا

رحمت کنیاد خدا بر وی پنج چیز است که نمیداند آنرا مگر خدا **حدثنا** محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن عبد الله

بن دینار عن عبد الله بن عمر قال قال النبی صلی الله علیه وسلم مفتاح الغیب خمس لا یعلمها الا الله گفت ابن عمر

فرمود پیغمبر خدا خزینهای غیب پنج است نمیداند آنها را هیچ کسی مگر خدا و در روایت کشمیهنی مفاتح است بروزن مساجد جمع

مفتح بفتح میم و سکون فا بمعنی مخزن و جای خزینه و یا جمع مفتاح بکسر میم باشد بمعنی کلید بطریق استعارت که آنچه پوشیده

شود بغیب تشبیه داده باشد آنرا بکلید که بروی بسته در را بگشایند اگر گوئی ظاهر از سوق کلام آنست که خمس عبارت از پنج

معلوم است که نمیداند آنرا کسی مگر خدا حمل آن بر مخزن یا مفتاح چگونه درست آید گویم که چون معلومات خمس را که باعتبار

استتار و خفا خزینه گفته مخزن و مفتاح آنرا نیز میتوان گفت که پنج است برادر و این قوله لا یعلمها الخ که بیان خزاین

است تنافی ندارد و اگر گوئی از مغیبات که آنها را جز خدا کسی نمیداند بسیار است قال الله تعالی وما یعلم جنود ربک الا هو

یعنی نمیداند کسی لشکرهای پروردگار ترا مگر پروردگار تخصیص پنج چیست جوابش آنکه مردم اعتقاد داشتند که این پنج چیز را

میدانند چنانچه نقل شان نفی این اعتقاد ایشان فرموده و نیز اینها امور مهمه بودند که از آن حضرت را در جواب آنها این آیت نازل شده

که آنرا کسی نمیداند مگر الهی تعالی یا آنکه تخصیص بعدد دلالت ندارد بر نفی زیاده و انان پوشیده نماند که درین جواب دو سوال

وجه تخصیص که همین پنج چیز باقی است اگر گوئی [illegible] پیوسته که خبر دادی از انبیاء و اولیاء ازین امور مذکوره و دیگر

مغیبات دانسته و خبر داده اند گویم تحقیق این علم ایشان بتعلیم الهی است پس منافات ندارد باینچه گفته شد لیکن مشکل است شود

بر قول کسی که میگوید حصول این علوم بر سبیل استدلالی و حسی باشد [illegible] تعالی فتدبر لا یعلم احد

ما یکون فی غد الا الله [illegible] لا یعلم احد ما یکون فی الارحام و نمیداند

کسی چیز را از پسر و دختر که باشد در شکمهای مادران ولا تعلم نفس ماذا تکسب غدا و نمیداند هیچ کسی که چه میکند فردا از نیکی و بدی
بساعت که تعدد کاری میکند و برخلاف آن رسیده هم مانند وی نفس با ی ارض تموت و نمیداند هیچ نفسی که بکدام زمین میمیرد
در کی میرود و ما یدری احد متی یجیئ المطر و نمیداند هیچ کسی که کی می آید باران بدانکه در قرآن پنج چیزی که علم آنرا از خدا مخصوص گردانید
و دیگری نمیداند از جمله آن علم بقیام قیامت است درین حدیث ذکر آن کرده و پنجم را علم نزول باران نداشته از شمارحان گفته اند که علم
ساعت قیامت داخل است در لا یعلم احد اکرون فی غد و چون آن ترک اسلوب کتاب است در کتاب وقع فی ذکر نزول مشروحی مینماید در
روایت سالم عن ابیه در سوره انعام گفته مفاتح الغیب خمس ان الله عنده علم الساعة تا آخر سوره لقمان است بسم الله الرحمن الرحیم

بسم و در روایت کریمه است و پس **ابواب الکسوف** و در بعضی نسخ کتاب الکسوف است **باب الصلوٰة فی کسوف الشمس**

بیان نمازی که مسنون است در کسوف آفتاب کسوف گرفتن آفتاب و تیره شدن آنرا گویند و خسوف و کسوف هر دو بیک معنی است
بعضی خسوف را در ماه و کسوف را در آفتاب گفته اند و بعضی گویند خسوف رفتن تمام نور آفتاب را و اکسوف بعضی گویند
بکاف در ابتدا است و بخا معجمه در انتها و در کسوف تنبیه است مرنادانان را که از مکر الهی ایمن نباشند و اعلام است که همچنین در چشم
نورانی راحق سبحانه بگناه چنین سیاه و تیره میگرداند و اما اگر مرتکب گناه باشند تیره و مبتلا نزکر و دو نیز آگاه کردن است از قیامت
که آفتاب و ماه در آن روز تیره و سیاه خواهند شد **حدثنا** عمرو بن عون قال حدثنا خالد عن یونس عن الحسن عن
ابی بکرة قال کنا عند النبی صلی الله علیه وسلم فانکسفت الشمس فقام النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابو بکره بودیم نزدیک پیغمبر خدا
رحمت و سلامت حق باد بر وی پس گرفته شد آفتاب پس استاد آنحضرت یجر رداءه حتی دخل المسجد فدخلنا فصلی
بنا رکعتین در حالی که میکشید چادر خود را یعنی بسرعت آمده تا آنکه در آمد در مسجد پس در آمدیم پس نماز گذارد با ما دو رکعت
حتی انجلت الشمس فقال ان الشمس والقمر لا ینکسفان لموت احد تا وقتی که روشن شد آفتاب پس
گفت تحقیق آفتاب و ماه گرفته نمی شوند از جهت مردن کسی اول کسوفی که واقع شده در زمان آنحضرت روز فوت ابراهیم بن رسول الله
بود مردم گمان بردند که از این جهت آفتاب منکسف شده چنانکه در حدیث مذکور است فاذا رأیتموهما فصلوا وادعوا حتی
یکشف ما بکم پس وقتی که بینید آفتاب را که گرفته شد و پس نماز کنید و دعا کنید تا آنکه دور کرده شود چیزی که رسیده باشد
از آیات قیامت **حدثنا** شهاب بن عباد قال حدثنا ابراهیم بن حمید عن اسمعیل عن قیس قال سمعت ابا
مسعود یقول قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الشمس والقمر لا ینکسفان لموت احد من الناس ولکنهما
ماه گرفته نمی شوند از جهت مردن کسی از مردم ولکنهما آیتان من آیات الله فاذا رأیتموهما فقوموا و صلوا
لیکن گرفتن اینها علامتی است از علامتهای خدا از برای نزدیکی روز قیامت پس وقتی که به بینید اینها را با این حال پس برخیزید و نماز
کنید ظاهر حدیث آنست که هر وقت که کسوف واقع شود نماز گذارند حنفیه استثنا کرده اند اوقات مکروهه را بعضی گویند سجده کردن در آن
اوقات وارد شده و درین وقت اکتفا بدعا و تضرع میکنند و مشهور از مذهب امام احمد هم اینست **حدثنا** اصبغ قال اخبرنی
ابن وهب قال اخبرنی عمرو عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن ابن عمر انه کان یخبر عن النبی صلی
الله علیه وسلم بود ابن عمر خبر میداد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الشمس والقمر لا یخسفان لموت احد
آفتاب و ماه گرفته نمی شوند از جهت مردن کسی ولا لحیاته و نه از جهت زیستن کسی ولکنهما آیتان من آیات الله فاذا
رأیتموهما فصلوا **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا هاشم بن القاسم قال حدثنا شیبان ابو معاویة

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب التیمم

و در تاریخ نیز ابو یعلی آنحضرت نیز ذکر کرده و عبد الرزاق
...
جیرانی از حدیث عمرو بن شعیب متعلقه عمران روایت کرده
و عمران مذکور است کسی که آنکه بیان کرده برای ایشان
فجر را از تنبیه مجز است و اخراج کرده آن را از طریق زوی مجز
نیز و در صحیح ابن حبان از حدیث ابن مسعود است که
ابن مسعود کفارت کرد برای ایشان فجر را پس بعضی
قصه کرده توفیق را میان بعضی ازین روایات باین که
زمان رجوع مختصر نیک بر زمان رجوع از حدیبیه است
و طریقی که جمهور در صادق است و بودن آن تکلف
بیانکه پوشیده نیست و اختلاف اهل ستقصیه توان
در و ظاهر تعدد واقعه است و روایت مسلم که عمران
شنید عبد الله بن رباح که حدیث میکرد و بطول آن از
ابی قتاده پس گفت ما و مبین که چگونه حدیث میکنی
شاهد آن قصه را پس انکار نکرد عمران بر عبد الله
لا از حدیث ابی قتاده دلالت ندارد بر اتحاد در قصه
و عمران حاضر شده هر دو قصه را پس خود حدیث کرد
تصدیق کرد عبد الله را و دیگری والله اعلم فلما انفتل
من الصلوة پس چون برگشت از نماز اذا هو برجل
معتزل لم یصل مع القوم ناگاه آنحضرت واقف شد
بر مردی که جدا و یکسو شده که نگذارده نماز با قوم قال
ما منعك یا فلان ان تصلی مع القوم فرمود چه چیز
باز داشت ترا ای فلان ازین که نماز گذاری با قوم قال
اصابتنی جنابة ولا ماء پس گفت رسیده است
مرا جنابت و آب نیست که غسل کنم قال علیك بالصعید
فانه یکفیك فرمود لازم است بر تو تیمم بزمین ...
... است که تیمم جایز است
... رسالة النبی ...
صلی الله علیه وآله وسلم فاشتکی الیه الناس
من العطش پس شکایت کردند مردم ...
... ابو رجاء
... آنحضرت طلبید فلان
... عمران بن حصین است بدلالت روایت مسلم

عن زياد بن علاقة عن المغيرة بن شعبة قال كسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم مات ابراهيم
گفت مغيره گرفته شد آفتاب در زمان پيغمبر خدا روز وفات ابراهيم فقال الناس كسفت الشمس لموت ابراهيم پس گفتند
مردم منكسف شد آفتاب از جهت مردن ابراهيم فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان الشمس والقمر لا ينكسفان لموت احد
ولا لحياته فاذا رايتم فصلوا وادعوا الله عز وجل **باب الصدقة في الكسوف** بيان صدقه دادن در وقت
حدوث كسوف **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة انها
قالت خسفت الشمس في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم بالناس
مرويست از عايشه كه بتحقيق وى گفت گرفته شد آفتاب در زمان پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وى پس نماز گذارد پيغمبر خدا بمردم نماز كسوف
فقام فاطال القيام پس قيام كرد در نماز و دراز كرد قيام را بدرازى قرائت گفته اند كه بقدر سوره بقره بود ثم
ركع فاطال الركوع پستر ركوع كرد و دراز كرد در ركوع را بتسبيحات و اندازه كرده اند اين تسبيحات را بصد آيت سوره بقره
ثم قام فاطال القيام وهو دون القيام الاول پستر قيام كرد و دراز كرد اين قيام را و حال آنكه اين قيام
كمتر از قيام اول بود و اندازه كرده اند آنرا بدويست آيت ثم ركع فاطال الركوع وهو دون الركوع الاول پستر ركوع
ديگر كرد و دراز كرد اين ركوع را و حال آنكه اين ركوع كمتر بود از ركوع اول ثم سجد فاطال السجود پستر سجده كرد و دراز كرد سجود را
ظاهر نيست كه دو سجده چه قدر بود مثل سجده نماز با چنانكه در آخر ابواب تصريح بآن كرده ثم فعل في الركعة الاخرى مثل ما
فعل في الركعة الاولى پستر كرد از افعال نماز مانند آنچه كرده بود در ركعت نخستين از قيام دراز و تعدد ركوع و سجود و درازى آنها ثم
انصرف وقد تجلت الشمس پستر برگشت از نماز و حال آنكه بتحقيق روشن شده بود آفتاب فخطب الناس فحمد الله
واثنى عليه پس خطبه خواند مردم را و حمد گفت خدا را و ثنا كرد بر خدا ثم قال ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله
لا يخسفان لموت احد ولا لحياته پستر گفت آفتاب و ماه دو آيتى است از آيات خدا گرفته نميشوند از جهت مردن كسى نه
از جهت زيستن كسى بلكه گرفتن و تيره ساختن آنها از براى ترسانيدن بندگانست فاذا رايتم ذلك فادعوا الله وكبروا
وصلوا وتصدقوا پس چون ببينيد شما آنها پس دعا كنيد و تكبير گوييد و نماز كنيد و صدقه دهيد يعنى زارى كنيد و التجا آريد بجناب اين
افعال حسنه ثم قال يا امة محمد والله ما من احد اغير من الله ان يزني عبده او تزني امته پستر گفت اى امت
محمد سوگند بخداست هيچكس غيرت ناكتر از خدا نيست كه زنا كند بنده او يا زنا كند داه او پس باز داشتن او و ترسانيدن بآيات كه از جمله آن
تيره ساختن اين آيات روشن و تابانست چه جاى زنهار مردم مراد از غيرت معنى لغوى يعنى غضب و تغير حال نيست و آن بر خداوند تعالى
محال است بلكه لازم آنست كه منع و زجر است و تخصيص منع زنا از آنست كه بدترين گناه است و طبيعت بشرى بآن مايل تر است يا امة محمد والله
لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم كثيرا اى امت محمد اگر بدانيد شما آنچه ميدانم از صفات قهريه الهى هر آينه خنده
كنيد اندكى و گريه كنيد بسيار **باب النداء بالصلوة جامعة** در بيان ندا كردن اين قول كه بياييد نماز را در حالى كه جامع است
آن نماز في الكسوف در اين ندا كردن در وقت كسوف است **حدثنا** اسحق قال حدثنا يحيى بن صالح قال
حدثنا معاوية بن سلام بن ابي سلام الحبشي الدمشقي قال حدثنا يحيى بن ابي كثير قال اخبرني ابو سلمة بن عبد الرحمن بن عوف الزهري
عن عبد الله بن عمرو قال لما كسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم نودي ان الصلوة جامعة
گفت ابن عمرو وقتى كه گرفته شد آفتاب در زمان پيغمبر خدا ندا كرده شد كه بتحقيق نماز جامع است بياييد نماز را **باب خطبة الامام**

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب التيمم

مرغان مايل بسياره اند نظر كرده مرسي از ستاره و مطلوب
تفهيم سيد و اجمع خالف است يعنى آنكه كشف كرده سهيل را
ديگر را انحول الاخير حديد كرد آن در صحاى ... تا تماشا نموده
تجديد سند آب مراد تا قالا لها انطلقي اذا گفتند ما آن زن
با روايه شوهر الا قالت الى اين زن گفت كجا بردم قالا
الى رسول الله گفتند بسوى پيغمبر خدا صلى الله عليه
وآله وسلم قالت الذي يقال له الصابي زن گفت
آنكه گفته ميشود او را صابى يعنى آمده از دينى بدينى ديگر يعنى
ترك دين دين قريش قوم خود قالا لا هو الذي تعنين
فانطلقي گفتند بيان كس است كه مراد دارى تو بس بيا
شرفاء بها الى رسول الله پس آوردند بسوى پيغمبر
خدا صلى الله عليه وآله وسلم وحدثاه الحديث
و حكايت كردند كلام را كه گذشته بود ميان ايشان و آن
زن قال گفت راوى تا آنكه فرمود آنحضرت صلعم فاستنزلوها
عن بعيرها پس فرود آرند او را از شتر او ودعا
النبي صلى الله عليه وآله وسلم باناء و طلبيد آنحضرت
ظرفى را فافرغ فيه من افواه المزادتين اسطيحتين
پس ريخت يعنى امر كرد بريختن آب دران ظرف از دهنهاى
هر دو مشك و اوكي افواههما و بست دهانهاى هر دو را
واطلق العزالي و كشاد دهنهاى پائين و فرو الى تنفيع
... سهل ... وكسر الام ... آمده جمع عزلاء است
نامي و بتاء ... پائين مشك فنودي في الناس
استقوا و ندا كرده شد در مردم كه بنوشانيد آب را و دواب
واستقوا بكسر همزه و ازسقي بفتح از سقا يا سقى و بعضى آب
خورانيدن را سقى و استقوا ... مشك ... سو
استقاء خواندن آب ... از ...
نيز آمده فسقى من سقى پس نوشانيد كسى كه خواست
واستقى من شاء و نوشيد و گرفت ... كه خواست
وكان آخر ذلك ان اعطى الذي اصابه الجنابة
اناء من ماء و بود آخر كارها اين كه داد آنحضرت كسى را كه رسيده
بود او را جنابت ... الناس ... تقديم ... جنب
معلوم ... قال اذهب فافرغه عليك فرمود برو بر
... آب ... تا ... الى ما يفعل بمائها
و آن زن استاده بود و نظر ميكرد بسوى آنچه كرده ميشد
با آب او ... جمله ... بر ... بودن ...
ضرورت ... سيد ... آنكه ... آب و ايم
الله ... الله ... لقد اقلع عنها ... و الله
ليخيل الينا انها اشد ملأة منها حين ابتدأ فيها
... آنكه ... حال آنكه بتحقيق
... شد ... آن ... سخت ...
... ... باز
داشتن ... فقال النبي صلى الله

ذا الكسوف در بيان خطبه خواندن امام در وقت كسوف وقالت عائشة واسماء خطب النبي صلى الله عليه وسلم
گفت عائشه واسما خواهر عائشه خطبه خواند آنحضرت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بعد از نماز كسوف حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا
الليث عن عقيل عن ابن شهاب ح براى تحويل اسناد است وحدثني احمد بن صالح قال حدثنا عنبسة قال حدثنا
يونس عن ابن شهاب قال حدثني عروة عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم قالت خسفت الشمس
في حياة النبي صلى الله عليه وسلم فخرج الى المسجد گفت عروه گرفته شد آفتاب در زمان حيات پيغمبر خدا پس
بيرون آمد بسوى مسجد چون مبادرت باين نماز پيش از ديگر اعمال مطلوب است پيغمبر تشريف آورد بمسجد و بزودى گرد آمدند فصف
الناس وراءه گفت عروه پس صف بستند مردمان پس آنحضرت يعني اقتدا كردند با آنحضرت فكبر فاقترأ رسول الله
پس تكبير تحريمه كرد و خواند پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قراءة طويلة قرأت دراز بعد از فاتحه و تعوذ ثم كبر فركع ركوعا
پس تكبير گفت و ركوع كرد ركوعي دراز ثم قال سمع الله لمن حمده فقام ولم يسجد وقرأ قراءة طويلة هي
ادنى من القراءة الاولى پس قيام كرد بعد از ركوع وسجده نرفت و خواند در اين قيام قرات دراز
كه آن كمتر بود از قرات اول ثم كبر وركع ركوعا طويلا وهو ادنى من الركوع الاول پس تكبير گفت و ركوع كرد
دراز كه آن كمتر بود از ركوع اول ثم قال سمع الله لمن حمده ربنا ولك الحمد پس گفت بعد از سر برداشتن از ركوع دوم
ربنا ولك الحمد ثم سجد پس سجده كرد ثم قال في الركعة الاخرى مثل ذلك پس گفت و كرد در ركعت اخير مانند آنچه كرد در
ركعت اول فاستكمل اربع ركعات في اربع سجدات پس تمام كرد چهار ركعت در چهار سجده و از اين جا معلوم
شد كه آنحضرت نماز كسوف چهار ركعت گذارده و مراد از چهار سجده تمام نماز است يعني دو ركعت كه هر ركعت دو ركوع و دو سجده دارد وانجلت
الشمس قبل ان ينصرف پس روشن شد آفتاب پيش از آنكه بر گردد و تمام كند نماز را ثم قام فاثنى على الله بما هو اهله
پس برخاست و براى خطبه ثنا گفت بر خدا بچيزى كه سزاوار آنست ثم قال هما آيتان من آيات الله لا يخسفان لموت احد ولا لحياته
فاذا رأيتموهما فافزعوا الى الصلوة پس وقتى كه ببينيد آفتاب را يا ماه را كه گرفته شده پس بشتابيد بسوى نماز
كنيد و توجه نمائيد بسوى نماز چنانكه بپيغمبر. وكان يحدث كثير بن عباس ان عبد الله بن عباس كان يحدث
يوم خسفت الشمس مثل حديث عروة عن عائشة و روايت كرد كثير بن عباس كه حديث ميكرد عبد الله بن عباس
برادرش ميگفت روزى كه گرفته شد آفتاب مانند حديث عروه از عائشه كه مذكور شد فقلت لعروة ان اخاك يوم خسفت
الشمس بالمدينة لم يزد على ركعتين مثل الصبح ابن شهاب گويد گفتم عروه را كه برادر تو عبد الله بن زبير
روزى كه گرفته شد آفتاب بمدينه طيبه زياده نكرد بر دو ركعت مانند نماز صبح در عدد ركعات تخفيفا قال اجل لانه
اخطأ السنة گفت آرى اين چنين كرد زانكه خطا كرد سنت پيغمبر را و تجاوز كرد از آن بسهو يا عمدا اجتهادا و برين آورد
كه دو بار ذكر قرات را در هر ركعت و دو ركوع ذكر كرد و اقتصار نمود بر دو ركعت احاديث ديگر بعد ازين چند ابواب مى آيد صريح است
در آنكه آنحضرت دو ركعت نماز گذارده

باب هل يقال كسفت الشمس او خسفت

آيا رواست كه گويد كسفت الشمس
بكاف يا خسفت بخا معجمه اين باب براى رد قول كسى كه گفته است اطلاق كسوف بكاف بر آفتاب بناء بر آنچه سعيد بن منصور
باسناد صحيح موقوف بر عروه از طريق زهرى آورده كه لا تقولوا كسفت الشمس ولكن قولوا خسفت و صحيح آنست كه كسوف و خسوف هر دو
بيك معنى است و اطلاق هر يك بر هر يك از ماه و آفتاب آمده است چنانكه از حديثى كه آورده در اين باب بوضوح ميرسد قال الله تعالى

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب التيمم

وخسف القمر وگفته بنای بر تر در سورهٔ قیامت خسف بجا بر ماه را ایراد این قول برای آنست که خسوف مخصوص به آفتاب نیست بلکه بماه نیز نسبت کرده اند **حدثنا** سعيد بن عفير قال حدثنا الليث قال حدثنا عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني عروة بن الزبير ان عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم اخبرته خبر داد که عائشه زوج پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بروی تبر داده ورا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى يوم خسفت الشمس رسول خدا نماز گزارد در روزی که گرفته شد آفتاب فقام فكبر فقرأ قراءة طويلة ثم ركع ركوعا طويلا پس استاد آنحضرت و تکبیر گفت پس خواند دراز و در رکوع کرد رکوعی دراز ثم رفع رأسه فقال سمع الله لمن حمده وقام كما هو پس برداشت سر خود را و گفت این تسبیح و استاد از رکوع چنانکه استاده بود ثم قرأ قراءة طويلة وهي ادنى من القراءة الاولى پس خواند در قیام قرائتی دراز و حال آنکه کمتر بود از قرائة نخستین ثم ركع ركوعا طويلا وهي ادنى من الركعة الاولى پس رکوع دیگر کرد در رکوعی دراز و حال آنکه آن رکوع کمتر بود از رکوع نخستین ضمیر راجع برکوع است باعتبار تاویل آن بیکی ثم سجد سجودا طويلا پس سجده کرد سجده دراز ثم فعل في الركعة الآخرة مثل ذلك ثم سلم وقد تجلت الشمس پس کرد در رکعت دیگر مانند آنچه در رکعت اول کرده بود پس سلام داد و حال آنکه روشن شده بود آفتاب ظاهر از این حدیث آنست که پیغمبر در دو رکعت نماز کرده و در حدیث سابق چهار رکعت واقع شده و ممکن که قصه در جمیع احادیث از یک حال روایات متعدده آمده است فخطب الناس فقال في كسوف الشمس والقمر انهما آيتان من آيات الله پس خطبه خواند برای مردم و گفت در کسوف آفتاب و قمر بدرستی آنها از آیتهای خدا لا يخسفان لموت احد ولا لحياته خسف کرده نمی شوند از جهت مردن کسی و نه از جهت حیات کسی از اینجا معلوم شد که اطلاق کسوف بر آفتاب و ماه و خسوف نیز اطلاق ما یابد تا یقین هر دو در ماه واقع شده پس هر دو بیک معنی باشند و اطلاق کسوف بر آفتاب مقصود از عنوان بود و مانکه اطلاق خسوف هم آمده و لفظ یا قصد نیست تا وارد شود که در لا یخسفان تواند که بطریق تغلیب باشد فاذا رأيتموها فافزعوا الى الصلوة پس وقتی که ببینید هر دو را در حال کسوف پس ترجه کنید بشتاب بسوی نماز **باب** قول النبي صلى الله عليه وسلم يخوف الله عز وجل عباده بالكسوف در بیان قول پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بروی که میترساند خدای تعالی بندهای خود را بگرفتن آفتاب و ماهتاب قاله ابو موسى گفته است این قول را ابو موسی اشعری عن النبي صلى الله عليه وسلم **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا حماد بن زيد عن يونس عن الحسن عن ابي بكرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله لا ينكسفان لموت احد ولا لحياته ولكن يخوف الله بها عباده آفتاب و ماهتاب دو آیت اند از آیات خدا گرفته نمی شوند از جهت موت کسی و نه از جهت حیات کسی ولیکن میترساند خدا بگرفتن آن مردم بندهای خدا از جهت مرگ یا میشد از قیامت تا ترک گناهان کنند و بطاعت گرایند گناه موجب ظلمت و تیرگی باطن است و طاعت نورانی میکند باطن را و آنکه فلسفیان میگویند که کسوف آفتاب و ماه امری عادیست که در وقت معین البته واقع میشود پس میش ایشان در تخویف گنجایش ندارد جواب او لا گوییم که اگر منافی تخویف باشد منافی عمل باشد این معنی منافات تحریف اکنون ندارد و امری تحریف که متذکر قیامت است هر دو معین بحسب عادت باشد و اگر گفتار و نقل وی در قیامت و آنچه مابعد واقع شده میست قائل نیستند که ز انند که گمراه شده اند معرفی عقول ناقصه ایشان است و اگر گویند که جرم آفتاب تمام تیره نمی شود بلکه نسبت با حاجبی در میان می آید که جرم روشن آفتاب از نظر محجوب میکرد و گوییم این هم مبنی بر دلائل ظنیه ایشانست بر تقدیر تسلیم اگر اوان بحیر صادق دارند باید که استناد کنند که در سنوت که بحساب ایشان نسبت در میان آمده و اتصال اجرام را حق سبحانه تیره می ساخته باشد ثابت شده اند که کسوف آفتاب در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز دهم ماه بود و بحساب ایشان جز

[illegible]

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن سليمان عن ابي وائل قال قال ابو موسى لعبد الله بن مسعود [illegible]

حدثنا عمر بن حفص بن غياث قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش سليمان قال سمعت شقيق بن سلمة ابا وائل قال كنت عند عبد الله وابي موسى [illegible] فقال له ابو موسى ارأيت يا ابا عبد الرحمن اذا

[illegible]

در اجتماع صورت نماز و تشبیه تمثیل گفته بر ایشان بیان نفس است و بوده حجت بر ایشان فرموده پیغمبر است و آن حضرت که در احوال خصوصاً عبادات بر وحی منزل و ابلاغ جبرئیل داشته و در وقت کسوف اینهمه تضرع و ابتهال نموده و نماز کرده این امر درین
نیز بی تضرع امر کرد است بدین سبب ساعت بر و تا از اجل بترسانی بندگان را و بر وجه مسلمانان را کسوف نشان ایشان گفت در صلات

ولم يذكر عبد الوارث وشعبة وخالد بن عبد الله وحماد بن سلمة عن يونس يخوف الله بهما عباده
یعنی ابن مبارک روایت کرده این حدیث را از یونس نقل کرده از این خبر را و تابعه موسى عن مبارك عن الحسن قال
اخبرني ابو بكرة عن النبي صلى الله عليه وسلم ان الله يخوف بهما عباده تابعت کرده است ... را موسی از مبارک از
حسن گفت خبر داد مرا ابو بکره مذکور در اسناد سابق این قول را و تابعه اشعث عن الحسن متابعت کرده است یونس را اشعث
از حسن بصری

باب التعوذ من عذاب القبر في الكسوف

در بیان پناه جستن بخدا از عذاب قبر در وقت کسوف

حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن يحيى بن سعيد عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة
زوج النبي صلى الله عليه وسلم ان يهودية جاءت تسألها فقالت لها اعاذك الله من عذاب القبر
یعنی آن زن یهودیه آمد بعایشه را و سوال کرد از وی پس گفت آن زن عایشه را پناه دهد ترا خدا از عذاب قبر فسألت عائشة
رسول الله صلى الله عليه وسلم ايعذب الناس في قبورهم پس پرسید عایشه رسول خدا را که آیا عذاب کرده می شوند مردم در قبرهای شان فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم عائذا بالله من ذلك پس فرمود پناه
پناه میبرم پناه جستنی بخدا از عذاب قبر ... ثم
ركب رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات غداة مركبا فخسفت الشمس فرجع ضحى پس سوار شد آن حضرت صباحی برای
تشییع ابراهیم پسر رسول الله پس گرفته شد آفتاب پس رجوع کرد آن حضرت وقت چاشت فمر رسول الله صلى
الله عليه وسلم بين ظهراني الحجر پس گذشت رسول خدا میان حجرهای ازواج مطهره ...
... ثم قام يصلي وقام الناس
وراءه ... فقام قياما طويلا ثم ركع ركوعا طويلا ثم رفع فقام قياما طويلا وهو دون القيام الاول ثم ركع ركوعا طويلا وهو دون الركوع
الاول ثم رفع فسجد ثم قام فقام قياما طويلا وهو دون القيام الاول ثم ركع ركوعا طويلا وهو دون الركوع الاول ثم قام
فقام قياما طويلا وهو دون القيام الاول ثم ركع ركوعا طويلا وهو دون الركوع الاول ثم رفع فسجد وانصرف فقال ما شاء الله ان يقول ثم امرهم ان
يتعوذوا من عذاب القبر ...

باب طول السجود في الكسوف

در بیان درازی سجده در نماز کسوف حدثنا ابو نعيم قال حدثنا شيبان عن يحيى عن
ابي سلمة عن عبد الله بن عمرو انه قال لما كسفت الشمس على عهد النبي صلى الله عليه وسلم نودي ان الصلاة جامعة
گفت عبد الله بن عمرو بن عاص وقتی که گرفته شد آفتاب در عهد پیغمبر ندا کرده شد که نماز جامع است
فركع النبي صلى الله عليه وسلم ركعتين في سجدة پس رکوع کرد دو رکوع در یک رکعت ...
ثم قام فركع ركعتين في سجدة ثم جلس ...

كتاب التيمم

باب التيمم ضربة

ثم تجلى عن الشمس پس منجلی شد یعنی کشف کرده شد از آفتاب حال وقالت عائشة ما سجدت سجودا قط كان اطول

منها گفت عائشه سجده نکرده ام هرگز سجده دراز تر ازین سجده **باب صلوة الكسوف جماعة** بیان

مشروعیت نماز کسوف بجماعت وصلى لهم ابن عباس في صفة زمزم ونماز گذارد برای مردم یعنی بجماعت مردم ابن عباس

در جانب عمارت چاه زمزم صفه بضم صاد وتشدید فا جانب ...

...

وعلي بن عبد الله بن عباس وصلى ابن عمر جمع کرد مردم را برای نماز کسوف علی بن عبد الله بن عباس وابن عمر امامت کرد

حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن عبد الله بن عباس قال

انخسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم گرفته شد آفتاب در عهد پیغمبر خدا فصلى رسول الله

صلى الله عليه وسلم فقام قياما طويلا نحوا من قراءة سورة البقرة پس قیام کرد قیامی ... مانند خواندن سوره بقره

ثم ركع ركوعا طويلا ثم رفع پس سر برداشت سر را فقام قياما طويلا وهو دون القيام الاول ثم ركع ركوعا طويلا

وهو دون الركوع الاول ثم سجد پس سجده کرد ثم قام قياما طويلا وهو دون القيام الاول

پس استاد برای رکعت دوم ... ثم ركع ركوعا طويلا وهو دون الركوع الاول

ثم رفع فقام قياما طويلا وهو دون القيام الاول ثم ركع ركوعا طويلا وهو دون الركوع الاول ثم

سجد ثم انصرف وقد تجلت الشمس این حدیث نیز صریح است در آنکه در رکعت نماز گذارد فقال ان الشمس والقمر

آيتان من آيات الله لا يخسفان لموت احد ولا لحياته فاذا رأيتم ذلك فاذكروا الله

... قالوا يا رسول الله رأيناك تناولت شيئا في مقامك

گفتند یاران ای رسول خدا دیدیم ترا ... ثم رأيناك تكعكعت پس

دیدیم ترا ... كعكعت ... قال اني رأيت الجنة وتناولت عنقودا ...

... ولو اصبته لاكلتم

منه ما بقيت الدنيا ...

...

... وأريت النار فلم ار منظرا كاليوم قط افظع ...

... ورأيت اكثر اهلها النساء ...

... قالوا بم

يا رسول الله قال بكفرهن ... قيل يكفرن بالله ...

... قال يكفرن العشير ... ويكفرن الاحسان ...

...

منك منها قالت ما رأيت منك شيئا قط بيشتر ديدم از تو امري كه تغيير كرديد ديدم از تو خيري هرگز

باب صلوة النساء مع الرجال في الكسوف مشروعيت نماز زنان با مردان در نماز كسوف حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن هشام بن عروة عن امرأته فاطمة بنت المنذر عن اسماء بنت ابي بكر رضي الله عنهما انها قالت خبر داد از هشام بن عروة بن الزبير بن العوام و هشام از زن خود كه فاطمه بنت منذر بن زبير است از اسماء بنت ابي بكر صديق انها قالت

اتيت عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم حين خسفت الشمس گفت اسماء آمدم عائشه زوج پيغمبر خدا را وقتي كه گرفته شد آفتاب فاذا الناس قيام يصلون پس ناگاه مردم ايستاده اند بحالي كه نماز ميكنند واذا هي قائمة تصلي ناگاه عائشه ايستاده است در حالي كه نماز ميكند فقلت ما للناس فاشارت بيدها الى السماء اسما گويد گفتم كه چه حال است مردم را كه در فزع افتاده اند پس اشارت كرد عائشه بدست خود بسوي آسمان وقالت سبحان الله و گفت اين كلمه تسبيح را در مقام حيرت و دهشت گويند فقلت اية فاشارت اي نعم پس گفتم آيا اين كسوف علامت امري است شديد پس اشارت كرد اي آري علامت امري است هولناك قالت فقمت حتى تجلاني الغشي اسما گويد ايستادم من تا آنكه فرو گرفت مرا بيهوشي فجعلت اصب فوق رأسي الماء پس گشتم بحالي كه ميريختم برسر خود آب را فلما انصرف رسول الله صلى الله عليه وسلم حمد الله واثنى عليه پس وقتي كه برگشت آن حضرت از نماز ستايش كرد خدا را و ثنا گفت بروي ثم قال ما من شيء كنت لم اره الا وقد رأيته في مقامي هذا حتى الجنة والنار يعني نيست چيزي كه نبوده ام من كه ديده بودم آنرا مگر آنكه بتحقيق ديدم آنرا در جاي خود كه ايستاده ام تا آنكه ديدم بهشت و دوزخ را ولقد اوحي الي انكم تفتنون في القبور مثل او قريب من فتنة الدجال و بتحقيق وحي كرده شد بسوي من كه بتحقيق شما مبتلا كرده ميشويد در قبر مانند فتنه دجال يا نزديك از فتنه دجال لا ادري ايتهما قالت اسماء نميدانم كدام يكي ازين دو لفظ گفته است اسما يؤتى احدكم فيقال له ما علمك بهذا الرجل آورده ميشود يكي از شما پس گفته ميشود مر او را چيست دانستن تو بابن مرد كه آورده شده است در حيات اعتقاد كرده و اما المؤمن او الموقن لا ادري اي ذلك قالت اسماء اما مؤمن نميدانم كدام ازين دو لفظ گفته اسما فيقول محمد رسول الله جاءنا بالبينات والهدى پس ميگويد محمد است پيغمبر خدا آمد ما را با دلايل و هدايت فاجبنا وامنا واتبعنا پس اجابت كرديم و ايمان آورديم و متابعت كرديم فيقال له نم صالحا فقد علمنا ان كنت لموقنا پس گفته ميشود مر او را كه بخواب صالح هستي و نيكو و بتحقيق دانسته بوديم ترا كه بتحقيق هستي مسلمان واما المنافق او المرتاب لا ادري ايتهما قالت اسماء اما منافق يا مرتاب يعني شك كننده در ايمان نميدانم كدام يكي ازين دو كلمه گفته است اسما فيقول لا ادري سمعت الناس يقولون شيئا فقلته مرد بي ايمان گفته ميشود كه چه گفته ميشود با اهل ايمان ميگفتند چيزي پس گفتم من آنرا يعني يقين نكرده ام بصدق او

باب من احب العتاقة في كسوف الشمس دوست داشتن آزاد كردن بنده يعني مستحب بودن آزاد كردن بنده در حال كسوف آفتاب حدثنا ربيع بن يحيى قال حدثنا زائدة عن هشام عن فاطمة عن اسماء قالت لقد امر النبي صلى الله عليه وسلم بالعتاقة في كسوف الشمس گفت اسما بنت ابي بكر صديق بتحقيق فرمود پيغمبر خدا رحمت كنا خدا بروي با آزاد كردن بنده در كسوف آفتاب چون معلوم شده كه در كسوف تخويف الهي است بعذاب اخروي و صدقه موجب ثواب و رفع عذاب است و آزاد كردن بنده كمال تصديق است چنانكه فرمود صلى الله عليه وسلم من اعتق رقبة مؤمنة اعتق الله بكل عضو منها عضوا منه من النار كسي كه آزاد كند بنده مسلمان را

الجزء الثاني شيخ الاسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب الصلوة

آيا كرد خدا بيم عقوبت يا نان بنده عقوبت از اين كسوف از آتش در ترجمه **باب صلوة الكسوف في المسجد** در جواز نماز كسوف

در مسجد **حدثنا** اسمعيل قال حدثني مالك عن يحيى بن سعيد عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة ان يهودية

جاءت تسألها فقالت اعاذك الله من عذاب القبر روايت از عائشة كه زني يهوديه آمد بجائي كه سوال ميكند عائشه را

پس گفت آن زن پناه دهد ترا خدا از عذاب قبر فسألت عائشة رسول الله صلى الله عليه وسلم ايعذب الناس في قبورهم

پس پرسيد عائشه پيغمبر خدا را آيا عذاب كرده ميشوند مردم در قبرهاي ايشان فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم عائذا

بالله من ذلك پس گفت پيغمبر خدا در حالي كه پناه جستن از عذاب قبر ثم ركب رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات

غداة مركبا فكسفت الشمس پس سوار شد پيغمبر خدا رحمت و سلامت حق بر او بروزي صباحي مركب را بسبب موت ابراهيم

بن رسول او پس گرفته شد آفتاب فرجع ضحى پس بازگشت وقت چاشت ابعد از تدفين فمر رسول الله صلى الله عليه وسلم

بين ظهراني الحجر ثم قام يصلي وقام الناس وراءه وقام قياما طويلا ثم ركع ركوعا طويلا ثم رفع وقام قياما طويلا

وهو دون القيام الاول ثم ركع ركوعا طويلا وهو دون الركوع الاول ثم رفع فسجد سجودا طويلا ثم قام فقام قياما

طويلا وهو دون القيام الاول ثم ركع ركوعا طويلا وهو دون الركوع الاول ثم قام قياما طويلا وهو دون

القيام الاول ثم ركع ركوعا طويلا وهو دون الركوع الاول ثم سجد وهو دون السجود الاول ثم انصرف

فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما شاء الله ان يقول ثم امرهم ان يتعوذوا من عذاب القبر

شرح و ترجمه حديث در ورق سابق گذشته تطبيق حديث بترجمه آن جزء است كه مرّ بين ظهراني الحجر فصلي يعني گذشت ميان حجرهاي

ازواج تا آنكه بمسجد در آمد و نماز كرد بر مصلاي خود چنانكه در حديث مسلم صريح مذكور است **باب لا ينكسف الشمس لموت**

احد ولا لحياته رواه ابو بكرة والمغيرة وابو موسى وابن عباس وابن عمر روايت كرده اند اين حديث را اين پنج صحابي مشهور

حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن اسمعيل قال حدثني قيس عن ابي مسعود قال قال رسول الله صلى الله

عليه وسلم الشمس والقمر لا ينكسفان لموت احد ولا لحياته ولكنهما ايتان من ايات الله فاذا رأيتموهما فصلوا

حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا هشام قال اخبرنا معمر عن الزهري وهشام بن عروة عن عروة عن عائشة رضي الله عنها قالت كسفت

الشمس على عهد النبي صلى الله عليه وسلم فقام النبي صلى الله عليه وسلم فصلى بالناس عائشه گرفته شد آفتاب در عهد پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروي

پس ايستاد آن حضرت و نماز كرد فاطال القراءة پس دراز كرد قراءت را ثم ركع فاطال الركوع پس ركوع كرد و دراز

كرد ركوع را ثم رفع رأسه فاطال القراءة پس برداشت سر خود را از ركوع و دراز كرد قراءت را در قيام بعد از ركوع

ظاهر آنست كه مراد از اين قراءت تسبيح است يعني بدون فراءت الا انكه در حال آنكه اين قراءت او كمتر از قراءت اولي بود

ثم ركع فاطال الركوع وهو دون ركوعه الاول ثم رفع رأسه فسجد سجدتين ثم قام فصنع في الركعة الثانية مثل ذلك

پس ايستاد و كرد در ركعت دوم مانند آنچه در ركعت اول كرده بود ثم قام فقال ان الشمس والقمر لا يخسفان لموت احد ولا لحياته

ولكنهما ايتان من ايات الله يريهما عباده وليكن اين هر دو دو آيت اند كه مي نمايد خدا ظهور آنها را براي بندگان

خود فاذا رأيتم ذلك فافزعوا الى الصلوة پس وقتي كه ببينيد كسوف آنها را پس التجا كنيد و بزاري بسوي نماز و ديگر عبادات

نيست قرر دعا **باب الذكر في الكسوف** رواه ابن عباس در بيان ذكر خدا و استغفار نزد كسوف روايت كرده آن

را ابن عباس **حدثنا** محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن بريد بن عبد الله بن ابي بردة

كتاب الصلوة

الجزء الثاني تشريح الاسلام

[illegible]

عن ابي موسى قال كسفت الشمس فقام النبي صلى الله عليه وسلم فزعا يخشى ان تكون الساعة ... گرفته شد آفتاب پس برخاست پیغمبر خدا در حالی که ترسنده است می ترسید اینکه باشد این آیت مقدمهٔ قیامت ...
مقدمات بسیار است که در آن وقت هنوز نیافته بود مثل فتح بلاد و شیوع اسلام و خروج دجال و برآمدن امام مهدی و نزول عیسی و طلوع آفتاب از مغرب و غیر آن کما احادیث صحیحه معلوم شده و انتظار این امر بود است که قیامت قائم خواهد شد ...
و آن حضرت در آن میان نخواهند بود پس چه معنی دارد که آن حضرت از خسوف آفتاب ترسیدند که همین ساعت قیامت خواهد بود ...
بعضی شارحان در رفع این اشکال گفته اند که این حال بود اند که پیش از علم آن حضرت بمقدمات دیگر یا شد ...
و این بعد از هجرت است و روز موت ابراهیم پسر رسول باشد یعنی ... که آن حضرت در این وقت ...
بدان مطلع نشده باشد ... گفت آنست که این معنی از ابو موسی بطریق تشبیه ...
آنحضرت درین وقت فزع کرد ... وقت رویت قیامت ... آن روز ...
قیام و رکوع و سجود ... آنحضرت ... در نماز ... فاتا باید ...
آنحضرت ... روایات ... شده ... کلمه ...
... گفته اند که معنی ... لا الفقراء الی ... تذکره ... گفته اند که این لفظ ...
باطول قیام رأیته قط يفعله ... دیدم آن حضرت ولیس وقال هذه الآیات التی یرسل الله لا تكون لموت احد ولا لحياته
... آیات که میفرستد خدای ... باشد از جهت موت کسی و نه از حیات کسی ولكن يخوف الله بها عباده فاذا رأيتم
شيئا من ذلك فافزعوا الى ذكره ودعائه واستغفاره ... پس وقتی که ببینید چیزی از آن آیات ...

بذکر خدا و دعا و طلب مغفرت او تعالی **باب الدعاء فی الکسوف** و در بعضی روایات فی الخسوف قاله ابو موسى
وعائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم گفته است ... ابو موسی اشعری و عایشه ...

حدثنا ابو الوليد قال حدثنا زائدة قال حدثنا زياد بن علاقة قال سمعت المغيرة بن شعبة يقول انكسفت
الشمس يوم مات ابراهيم گفت ... آفتاب روزی که مرد ابراهیم ... فقال الناس
انكسفت الشمس لموت ابراهيم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ... گرفته ...
... ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله لا ينكسفان لموت احد ولا لحياته فاذا
رأيتموهما فادعوا الله وصلوا حتى ينجلي آفتاب و ماه دو آیت است از آیتهای خدا ...
کسی و نه از جهت زیستن کسی پس وقتی ... خدا را و نماز گذارید تا آنکه روشن شود **باب قول**
الامام في خطبة الكسوف اما بعد ... کسوف کلمه اما بعد وقال ابو اسامة ...
پسر اسامه مولف رحمه الله ... بطریق تعلیق ... باب جمعه موصول آورده است **حدثنا**
هشام قال اخبرتني فاطمة بنت المنذر عن اسماء قالت فانصرف رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد تجلت الشمس
فخطب فحمد الله بما هو اهله ثم قال اما بعد گفت اسما برگشت پیغمبر خدا در حالی که روشن شده بود آفتاب پس خطبه خواند و حمد گفت
خدا را ... **باب** الصلاة في كسوف القمر ...
حدثنا محمود بن غيلان قال حدثنا سعيد بن عامر عن شعبة عن يونس عن الحسن عن ابي بكرة قال

كتاب الصلوة | سيرة تاشيخ الاسلام

انكسفت الشمس على عهد النبي صلى الله عليه وسلم فصلى ركعتين گفت ابو بکره گرفته شد آفتاب در زمان حیات آنحضرت پس گذارد دو رکعت بعضی اقران بر مؤلف اعتراض کرده اند که این حدیث را با ترجمه مناسبتی نیست زیرا که خسوف مذکور نیست در جواب این اعتراض گفته اند که این حدیث مختصر از حدیث ملاحق است و آن هم از مرویات ابی بکره است پس باعتبار آن ملاحق دارد با آنکه مولف درین حدیث بلفظ شمس قمر روایت کرده است ناقم **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا یونس عن الحسن عن ابی بکرة قال خسفت الشمس على عهد النبي صلى الله عليه وسلم فخرج يجر رداءه حتى انتهى الى المسجد گفت ابو بکره گرفته شد آفتاب در زمان پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی پس شتابان بیرون آمد از حجره بحالی که میکشید ردای خود را تا آنکه رسید بسوی مسجد وثاب اليه الناس رجوع شدند بسوی آنحضرت مردم شتابان بعجلت پیش از الف و آخر آن بار موحده است فصلى بهم ركعتين فانجلت الشمس پس نماز گذارد برمردم دو رکعت پس روشن شد آفتاب فقال ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله وانهما لا يخسفان لموت احد فاذا كان ذلك فصلوا وادعوا حتى يكشف ما بكم خسوف آفتاب و ماه دو آیت است از آیتهای الٰهی و تحقیق این هر دو گرفته نمی شوند از جهت مردن کسی پس وقتی که باشد خسوف آنها پس نماز گذارید و دعا کنید تا برطرف شود اثر آنچه بشما رسیده از خوف و تحقیق این استدلال حدیث بر ترجمه همین جزو است و رسیده تا ذکر مؤلف نیز نقل کرده که آنحضرت در حال خسوف ماه نماز کرده و همین تقریب خسوف آفتاب کسوف ماه آنرا ذکر در ترجمه خسوف قمر گفته اند و از نیز نموده اند که این حدیث در خسوف ماه از آنحضرت موافق خسوف آفتاب شنیده است و ابن حبان باسنادی که دارد و ازاشعث نقل کرده که گذارد آنحضرت در کسوف آفتاب و ماه دو رکعت مثل این نماز در رکوع و تطویل ارکان و نقل کرده است صاحب عمده که خسوف ماه در سنه چهارم در جمادی الاخر واقع شده بود و شهرت گرفته است که آنحضرت برای نماز مردم را جمع کرده و ابن حبان روایت کرده که در سیر آنحضرت با اصحاب نماز گذارد و روایت اول نماز کسوف بود در اسلام و مذهب امام مالک و حنفیه آنست که در نماز خسوف ماه در رکعت تنها باشند و دیگر نوافل کنند و ایشان اجتماع در این نماز ثبوت نرسیده است و ذلك ان ابنا للنبي صلى الله عليه وسلم يقال له ابراهيم مات فقال الناس في ذلك و این فرمودن آنحضرت دو روان امیست که پسری بود آنحضرت را که نام او گفته می شد ابراهیم مرده بود و بعد از آن روز کسوف واقع شده و مردم گفتند که از جهت موت ابراهیم

باب صب المرأة على رأسها الماء اذا اطال الامام القيام در بیان ریختن زن آب را بر سر خود وقتی که دراز کند امام قیام را و درین باب حدیثی نیاورده و حدیث اسماء که در گذشته دلیل آن بوده است گویا اکتفا کرده بحدیث سابق گذشت کرمانی گفته اکتفا از وی مؤلف نیست و در بعضی نسخ این باب هم نیاورده اند

باب الركعة الاولى في الكسوف اطول من الثانية رکعت نخستین در نماز کسوف دراز تر از رکعت دومین است **حدثنا** محمود بن غيلان قال حدثنا ابو احمد قال حدثنا سفيان عن يحيى عن عمرة عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بهم في كسوف الشمس اربع ركعات في سجدتين آن حضرت بگذارد برمردم در نماز کسوف آفتاب چهار رکوع در دو رکعت الاول الاول اطول یعنی رکعت نخستین دراز تر از دوم است و در اکثر روایات الاول فالاول اطول حاصل معنی هر دو یکی است

باب الجهر بالقراءة في الكسوف بیان جهر کردن بقرائت در نماز کسوف امام ابو حنیفه و امام شافعی و امام مالک و جمهور فقها بر آنند که این جهر مخصوص بخسوف قمر است نه خسوف آفتاب زیرا که نماز خسوف آفتاب نهاری است و نماز خسوف قمر لیلی و جهر مسنون در نوافل شب است و نیز روایت شده که تخمین کرده قرائت را نزدیک بسوره بقره پس اگر جهر بودی حاجت باندازه نبودی اگرچه سامع دور را جهر باشد

زهری و شریک از انس روایت کرده اند ابراهیم در آسمان ششم است و اگر شنید معراج مکرر تعارض نیست و گرد اکثر بر آنند که آن یکیست و زیادتی در حدیث مالک و عاصم که دیده ابراهیم را در بیت المعمور نیز در اینجا گفته که ثابت کرده یاد ندی منازل ایشان و روایت منتظم منازل را مقرر شد انتهی و در حقیقت در تعیین مقامات در روایت انبیا در راوی اختلاف است و این حدیث واقع شده است و آن بالستیعاب روایت است باقی ندکر در روایت ثابت ذکر باشند و همچنانکه ملاقات انبیا را برای تعیین مقامات چنانکه انس ذکر نموده بیان میکند قال انس فلما مر جبريل بالنبي صلى الله عليه وآله وسلم بادريس قال مرحبا بالنبي الصالح والاخ الصالح گفت انس پس هنگامی که گذشت جبریل با پیغمبر بادریس گفت ادریس مرحبا ای پیغمبر صالح و برادر صالح و ذکر انس این جمله بطریق تعجب و حکایت بلفظ پیغمبر سیاق و سباق حدیث گویا برای تغیر اسلوب بیان است از تعیین مقامات بعدم تعیین و از اینجا استدلال کرده بعضی بر نفی ابوت ادریس آنحضرت را و مشهور ثبوت آنست تواند که درج ادراک لفظ ابن درباب ترک کرده یا تواضع گفته باشد یا برادر بمعنی تو را گفته ثم مررت بموسى فقال مرحبا بالنبي الصالح والاخ الصالح قلت من هذا قال هذا موسى ثم مررت بعيسى عليه السلام و درباب دیگر سبقت آمده که مرور بعیسی پیش از مرور بموسی است فقال مرحبا بالاخ الصالح والنبي الصالح قلت من هذا قال هذا عيسى ثم مررت بابراهيم عليه السلام فقال مرحبا بالنبي الصالح والابن الصالح قلت من هذا قال هذا ابراهيم ترجمه گذشت قال ابن شهاب فاخبرني ابن حزم بفتح حاء و سکون زاء معجمه ابو بکر بن محمد بن عمرو بن حزم انصاری سنه یک صد و بیست و پنج هجری متولد شده و در زمان شریف آنحضرت و دریک شریف است قصه فاحش و مقدم است سوی او از زبان زهری در روز جزوه عمر بن عبد العزیز گفت ان ابن عباس وابا حبة الانصاري بفتح حاء و تشدید موحده بقول مشهور و بعضی بتحتانیه گفته و بعضی بنون گفته عامر است یا مالک یا ثابت صحابی است كانا يقولان گفتا ابن شهاب خبر داد مرا ابو بکر بن حزم که ابن عباس و ابا حبه بودند که می گفتند قال النبي گفت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم ثم

حال قرات آن حضرت از کجا معلوم کردی **حدثنا** محمد بن ابان قال حدثنا الوليد بن مسلم قال اخبرنا
ابن نمر سمع ابن شهاب عن عروة عن عائشة قالت جهر النبي صلى الله عليه وسلم في صلوة الكسوف بقراءته
گفت عائشه جهر کرد پیغمبر خدا در نماز کسوف بقرات خود فاذا فرغ من قراءته كبر فركع فاذا رفع من الركعة قال
سمع الله لمن حمده ربنا ولك الحمد پس رجوع کرد در قرات خواندن پس گفت پس رکوع کرد و چون برداشت سر
از رکوع گفت این دو کلام را ثم يعاود القراءة في صلوة الكسوف اربع ركعات في ركعتين واربع سجدات
پس معاودت میکرد در نماز کسوف چهار رکوع را در دو رکعت و چهار سجده را در دو رکعت نقل الاربع اعني بعبارته گفت از ...
و غیر از عطف است بر قول حدثنا ابن نمر و مقوله ولید ابن مسلم است سمع الزهري عن عروة عن عائشة ان الشمس
خسفت على عهد النبي صلى الله عليه وسلم گفت ولید شنیدم زهری را که خبر داد از عروه از عائشه روایت کرده
که آفتاب گرفته شد در زمان پیغمبر خدا فبعث مناديا بالصلوة جامعة پس برانگیخت منادی را که ندا کرد
نماز را در حالی که جامع است فتقدم فصلى اربع ركعات في ركعتين واربع سجدات پس پیش رفت
و گزارد نماز چهار رکوع و چهار سجدات در دو رکعت واخبرني عبد الرحمن بن نمر سمع ابن شهاب عن عروة عن
عائشة مثله این هم قول ولید است که گفت و خبر داد مرا عبد الرحمن بن نمر که شنید حدیث ابن شهاب از عروه از عائشه
مانند حدیث اول قال الزهري فقلت ما صنع اخوك في ذلك عبد الله بن الزبير گفت زهری که ابن شهاب است پس
گفتم عروه را که چه کرد برادر تو که عبد الله بن زبیر است ما صلى الا ركعتين مثل الصبح اذ صلى بالمدينة نگزارد مگر دو رکعت
مانند نماز صبح وقتی که گزارد نماز کسوف را در مدینه قال اجل انه اخطأ السنة گفت آری چنین بود که خطا کرد سنت نبوی را که
دو رکعت بلا تطویل و تکرار رکوع گزارد و تابعه سليمان بن كثير وسفيان بن حسين عن الزهري في الجهر متابعت
کرده است عبد الرحمن را سلیمان ابن کثیر و سفیان ابن حسین که روایت کردند از زهری در ذکر جهر **بسم الله الرحمن الرحیم**

ابواب سجود القرآن ذکر ابواب که بیان سجده ای تلاوت قرآن معلوم میشود **باب** ما جاء في سجود القرآن
و سجدها فیها آنچه آمده است در مواضع سجده تلاوت و بیان مسنون بودن آن نزد آن حضرت **حدثنا**
محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن ابي اسحق قال سمعت الاسود عن عبد الله قال قرأ النبي صلى الله
عليه وسلم النجم بمكة فسجد فيها وسجد من معه گفت عبد الله بن مسعود خواند پیغمبر خدا رحمت کناد بروی سوره نجم را پس سجده کرد
در آخر سوره و سجده کرد کسی که با آن حضرت بود سوره نجم اول سوره ای است که مشتمل بر سجده نزول یافته از این جهت ابتدا کرد
مولف رحمه الله باین سوره غير شيخ اخذ كفا من حصى او تراب فرفعه الى جبهته فقال يكفيني هذا غیر از پیری که گرفت کف
از سنگریزه یا خاک پس برداشت آنرا بسوی پیشانی خود و گفت بس است مرا این قال عبد الله فلقد رأيته بعد قتل كافرا پس دیدم آن را
که کشته شد در آن حالی که کافر است در تعیین این مرد اقوال مختلف آمده صحیح تر آنست که امیه بن خلف بود که روز بدر کشته شد

باب سجدة تنزيل السجدة در بیان سجده که در سوره الم تنزیل سجده واقع است درین حدیث بیان نکرده که آن حضرت
در سوره الم تنزیل سجده کرده بود اگرچه سجده درین سوره متفق علیه جمهور است لیکن اختلاف است آنکه اندر نماز هم سجده کردن
روایت از **حدثنا** محمد بن يوسف قال حدثنا سفيان عن سعيد بن ابراهيم عن عبد الرحمن عن ابي هريرة قال
كان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ في الجمعة في صلوة الفجر الم تنزيل السجدة وهل اتى على الانسان

اسماء الرجال

کتاب الصلوة | شیخ الاسلام | التاریخ

باب سجدة ص گفت ابوهریره بود پیغمبر خدا که میخواند در روز جمعه در نماز فجر سورة الم تنزیل سجده را و سوره که هل اتی در اول او است

دربیان سجده سوره صاد **حدثنا** سليمان بن حرب وابو النعمان قالا حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن عكرمة

عن ابن عباس قال ص ليس من عزائم السجود گفت ابن عباس سجده سوره ص نیست از واجبات وقد

رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يسجد فيها و تحقیق دیدم پیغمبر خدا را که سجده میکرد در آن برای موافقت داود علیه السلام

و گفت آن حضرت سجده کرد داود برای توبه و ما سجده میکنیم برای شکر قبول توبه داود **باب سجدة النجم**

قاله ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم گفته است این را ابن عباس بودن سجده در سوره از پیغمبر خدا **حدثنا**

حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن ابي اسحق عن الاسود عن عبد الله ان النبي صلى الله عليه وسلم قرأ

سورة النجم فسجد بها فما بقي احد من القوم الا سجد روایت است از عبد الله بن مسعود که پیغمبر خدا خواند سوره نجم

پس سجده کرد در آن پس باقی نماند هیچ کس از مردم مؤمن و کافر مگر آنکه سجده کرد فاخذ رجل من القوم كفا من حصى

او تراب فرفعه الى وجهه وقال يكفيني هذا پس گرفت مردی از این مردم مشتی از سنگریزه یا مشت خاک

پس برداشت بسوی روی خود و گفت بس است مرا این قدر قال عبد الله فلقد رأيته بعد قتل كافرا گفت عبد الله

بن مسعود پس تحقیق دیدم من او را بعد از آن که کشته شد در حالی که کافر است **باب سجود المسلمين مع المشركين**

والمشرك نجس ليس له وضوء دربیان سجده مسلمانان با مشرکان و حال آنکه مشرک ناپاک است نیست مر او را وضو اگرچه

وضو کند زیرا که از اهل عبادت نیست وكان ابن عمر يسجد على غير وضوء و بود ابن عمر که سجده تلاوت میکرد بر غیر حال وضو

و در بعضی روایات علی وضوء آمده است گفته اند که این روایت خطاست از آنکه معروف و مشهور همانست که ابن عمر سجده نمیکرد مگر با وضو

یا آنکه این قول بر این روایت گفتنی اهم نماز و حتمی رعایت کرده اند ابن عمر که وی گفته جایز نیست سجده تلاوت مگر با طهارت تطبیق

کرده اند این قول را بآنکه مراد طهارت از جنابت است و آنکه بعضی تطبیق داده به حالت اختیار و اضطرار چیزی نیست از آنکه در سجده تلاوت

اضطراری نیست بتاخیر و مهلت نیز ادا می یابد و مقصود مولف رح از ایراد این فعل ابن عمر تشکیک و استبعاد است از آنکه این سجده سجده

عبادت است و سجده کفار عبادت نیست بموضع ... عکس ترجمه است و ... بموافقت کرده به منقول شراح از ابن بطال نقل اعتراض کرده اند که مقصود

مولف اگرچه احتجاج است بر قول ابن عمر بفعل مشرکان بطلانش ظاهر است از آنکه فعل مشرکان شایسته اعتبار نیست چه جای

آنکه بنا حجت شرعی توان کرد و اگر مقصود رد بر ابن عمر باشد بقول او که والمشرك نجس نزدیک بصواب است پس سجده تا هم حجت بودن این

این قول بر بطلان عمل ابن عمر نزدیک بخطاست نه بصواب **حدثنا** مسدد قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا

ايوب عن عكرمة عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم سجد بالنجم وسجد معه المسلمون والمشركون والجن والانس

مرویست از ابن عباس که تحقیق پیغمبر خدا سجده کرد بعد از خواندن سوره نجم و سجده کردند با وی مسلمانان و کافران و پریان و آدمیان که

در آن وقت حاضر بودند گفته اند این قول ابن عباس اجمال بعد التفصیل است یا تفصیل بعد از اجمال ... برای تاکید

... سجده ... و آن حضرت معلوم شده باشد ... بسیار است که ... میشوند

ورواه ابراهيم بن طهمان عن ايوب روایت کرده این حدیث را ابراهیم بن طهمان از ایوب **باب من قرأ السجدة**

ولم يسجد کسی که خواند آیت سجده را و سجده نکرد در آن وقت **حدثنا** سليمان بن داؤد ابو الربيع قال حدثنا اسمعيل

بن جعفر قال حدثنا يزيد بن خصيفة عن ابن قسيط عن عطاء بن يسار انه اخبره انه سأل زيد بن ثابت ...

الجزو الثاني شيخ الاسلام | كتاب الصلوة

اسماء الرجال

ابن سلمة از تحقیق او رسیده است زید بن ثابت انصاری را فزعم انه قرأ علی النبی صلی الله علیه وسلم والنجم فلم
یسجد فیها پس گفت زید بن ثابت که تحقیق وی خواند پیش پیغمبر سوره والنجم را پس سجده نکرد آنحضرت در وی
دلیل آن است که نیست سجده تلاوت واجب و لازم نیست سجده در وقت سماع حدثنا آدم بن ابی ایاس قال حدثنا ابن ابی ذئب
قال حدثنا یزید بن عبد الله بن قسیط عن عطاء بن یسار عن زید بن ثابت قال قرأت علی النبی صلی الله علیه وسلم والنجم فلم یسجد فیها

باب سجدة اذا السماء انشقت سجده کردن در آیه سجده که در سوره اذا السماء انشقت است

مسلم بن ابراهیم و معاذ بن فضالة قالا اخبرنا هشام عن یحیی عن ابی سلمة قال رأیت ابا هریرة قرأ اذا السماء
انشقت فسجد بها گفت ابو سلمه دیدم ابا هریره را که خواند سوره اذا السماء انشقت پس سجده کرد در آن فقلت
یا ابا هریرة الم ارک تسجد پس گفت ابو سلمه ای ابو هریره آیا ندیدم ترا که سجده کنی تو ابو هریره استفهام برای انکار است
و مشهور است باینکه عمل صحابه مستقر شده است برخلاف آن چنانکه روایت کرده شده است که آنحضرت سجده کرده است
در سورهای مفصل بعد از آنکه هجرت کرده است بسوی مدینه و نیز انکار کرده است ابو هریره چنانکه در تتمه روایت
معلوم شود قال لو لم ار النبی صلی الله علیه وسلم یسجد لم اسجد گفت ابو هریره اگر ندیدمی پیغمبر را که سجده
بروی کرده سجده نمیکردم

باب من سجد لسجود القاری بیان حال کسی که سجده کند بسبب سجود
خواننده آیت سجده وقال ابن مسعود لتمیم بن حذلم وهو غلام گفت ابن مسعود مر تمیم بن حذلم را در حالیکه تمیم
خردسال بود وقرأ علیه سجدة فقال اسجد فانک امامنا فیها پس خواند تمیم بر ابن مسعود آیه سجده را پس
گفت ابن مسعود مر تمیم را سجده بکن تحقیق تو امام مائی درین سجده اگرچه خردسالی پس بر تو واجب نیست یعنی این سجده
که برما لازم آمده از جهت تو و خواندن تو لازم آمده است و این معنی تمام و کمال است که اگر تو سجده کنی ما هم سجده کنیم زیرا که سجده چونکه
بر خواننده است بر شنونده هم هست خواه بقصد شنیده باشد یا نه و از جهت شنیده باشد حدثنا مسدد قال حدثنا
یحیی قال حدثنی عبید الله قال حدثنا نافع عن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ علینا السورة
التی فیها السجدة فیسجد ونسجد حتی ما یجد احدنا موضع جبهته گفت ابن عمر بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که
میخواند بر ما سوره که در آن سجده است پس سجده میکرد و سجده میکردیم ما همه تا آنکه نمی یافت کسی از ما جای پیشانی
اثر از دحام و هجوم مردم که بسیار میکردند

باب ازدحام الناس اذا قرأ الامام السجدة هجوم کردن مردم وقتی
که خواند امام آیت سجده را حدثنا بشر بن آدم قال حدثنا علی بن مسهر قال اخبرنا عبید الله عن نافع عن
ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ السجدة ونحن عنده فیسجد ونسجد معه گفت ابن عمر بود آنحضرت آیه سجده را در حالیکه
ما نزد وی بودیم پس آنحضرت سجده میکرد و سجده میکردیم با آنحضرت فنزدحم حتی ما یجد احدنا لجبهته
موضعا یسجد علیه پس هجوم میکردیم تا آنکه نمی یافت کسی از ما برای پیشانی خود جائی که سجده کند برآن

باب من رأی ان الله عز وجل لم یوجب السجود بیان مسئله کسی که اعتقاد کرده است که تحقیق خدای تعالی
واجب نکرده است سجده تلاوت را و گمان میکند [illegible] است که سجده تلاوت واجب نیست امام اعظم ابو حنیفه
و دلیل که امام آن تمسک کرده است آیتی است که در باب این سجده واقع شده [illegible] دلالت [illegible]
امر است مثل اسجدوا [illegible] مطلق امر برای وجوب است و بعضی آیات مشتمل است بر وعید شدید بر ترک آن و این نیز دلالت

الجزء الثانی شیخ الاسلام — کتاب الصلاة

[illegible]

بر وجوب بنا زده و بر حق منظوری بر استنکاف کفره و عدم انقیاد ایشان بر سجده است و از تشبیه کفره بجز بودن از واجبات فست و آن بسجده کردن است و پاره ایشان منظوریست باخبار از فعل ملئکه و اقتدا ایشان نیز لازم است از انکه در وی تبری از فعل شیطانست و دلیلی که قائلان بسنت دارند از جمله حدیث سابق است که سورهٔ والنجم را بر آن حضرت خواند و آن حضرت سجده نکرد و این دلیل معارض آیات داله بر وجوب نمیشود برای آنکه شاید قاری در کلمه آخر سوره نخوانده باشد و بر تقدیر تسلیم تراخی در سجدهٔ تلاوت رواست و آن حضرت برای تعلیم و تشریع در آن وقت نکرده اند و آنچه از فعل بعضی صحابه بروایت کرده اند آنهم بر خلاف نص قرآن حجت نمی شود و امری که ناطق بسجود است آنرا بر سجدهٔ نماز حمل کردن با آنکه دلیل واضح مطلب نزد قایلان بسنت نیز باطل است چه حمل کردن یک صیغه امر بر ندب در سجدهٔ تلاوت و بر وجوب در نماز از قبیل استعمال یک کلمه در یک حالت بر دو مفهوم است و این همه باطل است وقیل لعمران بن حصین الرجل یسمع السجدة ولم یجلس لها و گفته شد مر عمران را که مردی می شنود آیت سجده را و نه نشسته برای شنیدن یعنی بقصد شنیدن آیت سجده نه نشسته است حکم آن چیست قال ارایت لو قعد لها گفت عمران خبر ده ما را اگر نشیند برای سجده حکم او چیست کانه لا یوجبه علیه این قول مؤلف رح علیه گویا واجب نمیکند بر کسی که بقصد شنیدن نشسته باشد و حاصل جواب عمران مر سائل را آنست که هرگاه بر کسی که بقصد استماع نشسته باشد سجده واجب نباشد بر کسی که بی قصد شنیده باشد بالطریق اولی خواهد بود وقال سلمان ما لهذا غدونا و گفت سلمان برای این بر آمده ایم تا سجده کنیم روایت کرده اند که سلمان فارسی گذشت بر جمعی که قرآن میخواندند و چون بآیت سجده رسیدند همه سجده کردند و سلمان سجده نکرد و بوی گفتند که چرا سجده نکردی گفت برای سجده این آیت بر آمده ایم این قول ما ظاهر است با آنکه اگر بقصد هم کسی بشنود سجده کند وقال عثمان انما السجدة علی من استمعها و گفت عثمان بن عفان رضی الله عنه نیست سجده مگر بر کسی که بقصد شنود آیت سجده را این قول عثمان ظاهر آنست که سجده بر شنونده واجب است و حمل سمتع بر قاصد سماع و سامع را بر غیر قاصد وجهی دیگر میطلبد و بر تقدیر این اقوال نفی وجوب بر قاری نمیکند و ترجمه او بالا عدم وجوب مطلق است وقال الزهري لا یسجد الا ان یکون طاهرا و گفت زهری سجده مکن مگر آنکه باشی تو پاک از حدث این قول زهری رد بر قول ابن عمر میکند که گفت سجدهٔ تلاوت بغیر وضو رواست و بر عدم سجود مطلقا فاذا سجدت وانت فی حضر فاستقبل القبلة فان کنت راکبا فلا علیك حیث کان وجهك پس وقتی که سجده کنی و تو در حضر باشی پس رو بقبله کن در سجده و اگر در سفر سوار باشی پس باکی نیست بر تو سجده کن بر هر جانب که باشد روی تو باین قول استدلال کرده مؤلف رح که سجده اگر واجب بودی بر مرکب ادای آن روا نبودی اما بر کسی که ادای وتر واجب را بر مرکب روا داشته حجت نمی شود و نیز بعد از انعقاد تحریمه نفل اعمال نماز همه بر مصلی واجب می شود پس سجدهٔ نفل که بر مرکب میکند سجدهٔ واجب است که سجدهٔ تلاوت که بعد از خواندن بر مرکب واجب میشود از این قبیل باشد وکان السائب بن یزید لا یسجد لسجود القاص و بود سائب بن یزید که سجده نمیکرد از شنیدن قرآن قصه خوان از انکه قصه خوان آیت را بقصد تلاوت قرآن نمیخواند یا از انکه در مجلس قصه نمی نشست و بقصد نمی شنید و جواب حنفیه از این اقوال در ضمن تقریر او معلوم شده است حدثنا ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام بن یوسف ان ابن جریج اخبرهم قال اخبرنی ابوبکر بن ابی ملیکة عن عثمان بن عبد الرحمن التیمی عن ربیعة بن عبد الله بن الهدیر التیمی قال ابوبکر وکان ربیعة من خیار الناس گفت ابوبکر بن ابی ملیکه و بود ربیعه

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب الصلوة

قرابت چه علما اجماع کرده اند بر جواز نماز اگر تقصیر کنند و اتفاق کرده اند بر آن اگر تمام کنند و اجماع مقدم است از خلاف

باب وجوب الصلوة فی الثیاب واجب شدن نماز در جامه ها یعنی واجب است که در جامه گذارده شود و ستر عورت کنند بخصوص در این حال که از شرایط نماز است و این مذهب جمهور است وقول الله تعالی و درباره این آیه خذوا زینتکم عند کل مسجد بگیرید پوشش خود را نزد آمدن بر مسجد یا بر طواف نماز زینت ستر عورت است در نماز و طواف و من صلی ملتحفا فی ثوب واحد و کسی که گذارد نماز را در یک جامه پیچیده است در یکجا و استشهاد است اتحاد در یک جامه برای نماز بر وجوب ستر در نماز چه التحاف بهیبت مشهور کتاب در انتقالات رکوع و سجود انکشاف عورت نشود و آنچه از خطاب بیابید مقصود از آن بیان شروعیت التحاف و کیفیت آنست ویذکر عن سلمة بن الاکوع ان النبی صلی الله علیه واله وسلم قال تزره ولو بشوکة و ذکر کرده میشود از سلمه بن الاکوع که آن حضرت فرمود در جواب سوال وی از نماز در قمیص واحد گره بند و آن را اگرچه بخاری باشد یعنی بند تا آن را از پیش خود سرمه مکشوف نشود تا دیده نشود عورت تعلیق آورده بصیغه تمریض و گفت فی اسناده نظر در اسناد این حدیث سخن است از جهت اضطراب در ان چنانکه نظر در طرق آن می نماید بخاری خود و ابوداود و ابن خزیمه و ابن حبان آورده اند و من صلی فی الثوب الذی یجامع فیه ما لم یر فیه اذی و کسیکه نماز گذارد در جامه که جماع میکند در آن مادامیکه ندیده است در آن چیزی که نجاستی باشد است از حدیث ابوداود و نسائی و غیر ایشان از معاویه که وی پرسید خواهر خود ام حبیبه را آیا بود که نماز میگذارد در جامه که جماع میکرد در آن گفت آری اگر نمیدید در آن چیزی مقصود جواز است کیفیت جماع و امر النبی و امر کرد پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم ان لا یطوف بالبیت عریان اینکه طواف نکند کعبه برهنه و چون طواف برهنه ممنوع است نماز اولی است بحکم

حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا یزید بن ابراهیم بصری قشیری سنه نمیکند در شست و یک

ازنیکان مردم ما حضر ربیعة من عمر بن الخطاب ما متعلق است با خبرنی وقول او عن عثمان متعلق است مرزوی
راویا زمعنی آنست که خبر داد مرا ابو بکر بن ابی ملیکه در حالی که راوی است از عثمان وی از ربیعه از قصه حضور ربیعه مجلس عمر بن خطاب
را که وی رضی الله عنه قرأ یوم الجمعة علی المنبر بسورة النحل خواند عمر روز جمعه بر منبر سورهٔ نحل حتی اذا جاء
السجدة نزل فسجد وسجد الناس تا آنکه وقتی که آمد بر آیت سجده را که فیست ونعم سجده باقی الآیة فرود آمد از منبر
پس سجده کرد و سجده کردند مردم با وی حتی اذا کانت الجمعة القابلة قرأ بها حتی اذا جاء السجدة تا آنکه
وقتی که بود جمعه آینده خواند آن سوره را تا آنکه آمد سجده را قال یا ایها الناس انما نمر بالسجود فمن سجد فقد اصاب
ومن لم یسجد فلا اثم علیه ولم یسجد عمر رضی الله عنه گفت عمر ای مردم جز این نیست که ما
بسجده پس کسی که سجده کرد بتحقیق رسید بثواب وکسی که سجده نکرد پس نیست گناهی بر وی و سجده نکرد عمر بن خطاب
جز رحدیث استدلال کرده بر عدم وجوب سجده وزاد نافع عن ابن عمر ان الله لم یفرض علینا السجود
الا ان نشاء گفت است ابن جریج خبر داد مرا ابن ابی ملیکه با سناد سابق که زیاده کرده نافع از ابن عمر تحقیق خدا فرض
نکرده است بر ما سجده را مگر آنکه ما خواهیم والتزام سجده کنیم این جز رحدیث دلالت بر ترجمه دارد وانا نفی فرضیت موجب
عدم وجوب نیست از آن رو که مرتبه وجوب کمتر است از مرتبه فرض تا آنکه هر دو بیک معنی باشد چنانکه گفت معنی آنست که فرض
نکرده است که همین ساعت متصل قرارت آیت سجده کنیم بلکه بمهلت وتراخی نیز بتوان کرد و باید که چنین معنی باشد قول او
که گفت کسی که سجده نکرد یعنی همین ساعت گناهی نیست بر وی که از تاخیر و مهلت نا محفوظ ماند آیا نمی کرد ولالت بر وجوب دارد
ابطال معنی ظاهر روشن آن **باب** من قرأ السجدة فی الصلوة فسجد بها بیان حکم کسی که خواند آیت سجده را در
نماز پس سجده کرد در نماز **حدثنا** مسدد قال حدثنا معتمر قال حدثنا ابی قال حدثنی بکر عن ابی رافع
قال صلیت مع ابی هریرة العتمة فقرأ اذا السماء انشقت فسجد فقلت ما هذه گفت ابو رافع نماز گزاردم با ابو هریره
نماز خفتن پس خواند سورهٔ اذا السماء انشقت پس سجده کرد پس گفتم چیست این سجده کرد گفت ابو هریره
سجدت بها خلف ابی القاسم صلی الله علیه وسلم فلا ازال اسجد فیها حتی القاه گفت ابو هریره سجده کرده ام پس
آن حضرت پس همیشه سجده میکنم در نماز تا بمیرم و ملاقات کنم آن حضرت را **باب** من لم یجد موضعا للسجود
مع الامام من الزحام کسی که نیافت جای برای سجده با امام از هجوم مردم **حدثنا** صدقة بن الفضل
قال اخبرنا یحیی بن سعید عن عبید الله عن نافع عن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ السورة التی
فیها السجدة فیسجد ونسجد معه حتی ما یجد احدنا مکانا لموضع جبهته
رحمت کنا دخدا بروی میخواند سوره را که در وی سجده است پس سجده میکرد و ما سجده میکردیم با آن حضرت تا آنکه نمی یافت
یکی از ما جای برای نهادن پیشانی خود وظاهر این حال در غیر صورت نماز خواهد بود و نیز هم بسم الله الرحمن الرحیم
ابواب تقصیر الصلوة ذکر بابهای قصر نماز در سفر **باب** ما جاء فی التقصیر وکم یقیم حتی یقصر در بیان
چیزی که آمده است در قصر کردن نماز چهار گانه وبیان آنکه چند روز اقامت کند تا جایز باشد در آن ایام قصر نماز در وی اقامت
کند یعنی نهایت قصر چند روز است **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابو عوانة عن عاصم و حصین
عن عکرمة عن ابن عباس قال اقام رسول الله صلی الله علیه وسلم تسعة عشر یقصر گفت ابن عباس

مسامحة انه عدایام منی ویوم عرفات فی اول ...کتب علما
ملکا ما کان کما قد ... اول ... بما عشرات
لم ینوی الاقامة فقال اکثر اهل ... انه یقصر وان اقام
شهورا بل سنین لفعل ابن عمر رضی الله عنه حین اقام
باذربیجان ستة اشهر یقصر وقال بعضهم الی تم بعضه
ثمانیة عشر یوما وقال بعضهم بعضی تسعة عشر یوما ما نقله
تلک من فتح الفتح علی اختلاف الرجال اه

الجزء الثانی من شیخ الاسلام | کتاب الصلوة

و بعد عمرو فنائی بفتح سین و رفتت مهلة و منون البصری سنه
دویست ونوزده قال حدثنا عمران بکسر مهلة بن داود
بفتح مهملة ... و قطان البصری قال حدثنا محمد بن سیرین
قال حدثنا ام عطیة تشریح حدیث ام عطیه ... است
بر کسی که ... ابن سیرین از خواهر خود حفصه حدیث
... روایت ام عطیة قالت سمعت النبی صلی الله علیه وآله
وسلم یقول ... باب عقد الازار علی
القفا فی الصلوة بستن ازار بر بن گردن در نماز وقال
ابو حازم سلمة بن دینار زاهد ... صلی من سهل بن
ساعدی انصاری آخر کسی که مرد از صحابه بمدینه سنه نود
یک صلوا مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم عاقدی
ازرهم علی عواتقهم وگفته است ابو حازم از سهل نماز
گذاردند اصحاب با پیغمبر خدا حال که بسته بودند ازارها
خود را بر گردنهای خود تا مستور باشد که در رکوع و سجود زیرا که
جوانان ایشان ... وقانا این صفت اهل
صفه بود ... آن چادر نیست
... دیگر
حدثنا احمد بن یونس نسبت بجد است ...
عبد الله ... قال حدثنا عاصم
بن محمد ابن زید بن عبد الله بن عمر رضی الله عنه قال
حدثنی واقد بن محمد برادر عاصم است عن محمد بن
المنکدر بضم میم وسکون نون تابعی مشهور است
قال صلی جابر فی ازار قد عقده من قبل قفاه
تا گفتا ... جابر صحابی مشهور ... انصاری ...

اقامت کرد آن حضرت بمکه نوزده روز در حالی که قصر میکرد نماز چهارگانی را فنحن اذا سافرنا فاقمنا تسعة عشر قصرنا وان زدنا اتممنا پس بمتابعت آن حضرت وقتی که مسافر میبودیم پس اقامت میکردیم نوزده روز قصر میکردیم واگر زیاده اقامت میکردیم تمام میکردیم نماز را **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا یحیی بن ابی اسحق قال سمعت انسا یقول خرجنا مع النبی صلی الله علیه وسلم من المدینة الی مکة فکان یصلی رکعتین رکعتین حتی رجعنا الی المدینة گفت ابو اسحق شنیدم انس بن مالک را که میگفت برآمدیم با پیغمبر خدا از مدینه بسوی مکه پس بود آن حضرت که نماز میگذارد دو دو رکعت تا آنکه دوباره بازگشتیم بسوی مدینه قلت اقمتم بمکة شیئا قال اقمنا بها عشرا یقصر الصلوة ابو اسحق گوید گفتم انس را آیا اقامت کردید شما بجای مدتی گفت اقامت کردیم بجا ده روز در حالی که قصر میکرد آنحضرت نماز را گفته اند که این اقامت در حجة الوداع بود وآنچه در حدیث سابق گذشت در وقت فتح مکه بود چنانکه شنیده نماند که در حجة الوداع آن حضرت صباح تاریخ چهارم ذی حجه داخل مکه شده اند چنانکه در باب آینده تصریح بدان کرده اند و بمنی بتاریخ هشتم تشریف برده اند پس مدت مکث در مکه چهار روز بود اقامت فرموده اند از اینجاست که امام احمد گفته لا وجه لهذا الحدیث فتدبر **باب** الصلوة بمنی حکم نماز در بقعه منی **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن عبید الله قال اخبرنی نافع عن عبد الله بن عمر قال صلیت مع النبی صلی الله علیه وسلم بمنی رکعتین وابی بکر وعمر ومع عثمان صدرا من امارته ثم اتمها گفت ابن عمر نماز گذاردم با پیغمبر خدا در منی دو رکعت و با ابو بکر و عمر و با عثمان در اوایل امیری عثمان پس تمام کرد عثمان چهار رکعت گذارد خود عثمان قصر را تمام هر دو روا بود و در وقتی که تمام کرده است از جهت مشقت که موجب مزید اجر است و نیز در ایام حج که اعراب نو مسلم بسیار آمده بودند ترجیح کرده اتمام را تا گمان نبرند نو آمدگان که همین دو رکعت نماز بوده است **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا شعبة قال انبأنا ابو اسحق قال سمعت حارثة بن وهب قال صلی بنا النبی صلی الله علیه وسلم آمن ما کان بمنی رکعتین گفت حارثه نماز گذارد آن حضرت بمنی دو رکعت در حالی که ایمن تر اوقات بود و ترسی در میان نداشت گویا این مقاله برای آن گفته که در آیت کریمه که در قصر نماز واقع شده بظاهر شرط خوف است **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا عبد الواحد بن زیاد عن الاعمش قال حدثنا ابراهیم قال سمعت عبد الرحمن بن یزید یقول صلی بنا عثمان بن عفان بمنی اربع رکعات گفت ابراهیم شنیدم عبد الرحمن بن یزید را که میگفت نماز گذارد با عثمان رضی الله عنه بمنی چهار رکعت فقیل فی ذلک لعبد الله بن مسعود خبر گفته شد درین فعل عثمان مر عبد الله بن مسعود را فاسترجع ثم قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم بمنی رکعتین وصلیت مع ابی بکر الصدیق بمنی پس استرجاع کرد ابن مسعود و گفت انا لله وانا الیه راجعون این مقاله در وقت مصیبت رسیدن متعارف است که ترک اتباع آن سرور بر ابن مسعود مصیبتی بوده است و گفت نماز گذاردم با پیغمبر خدا بمنی دو رکعت و گذاردم با ابو بکر صدیق بمنی دو رکعت وصلیت مع عمر بن الخطاب بمنی رکعتین و گذاردم با عمر رضی الله عنه بمنی دو رکعت فلیت حظی من اربع رکعات رکعتان متقبلتان پس کاش نصیب من ازین چهار رکعت دو رکعت مقبول نزد خدا بودی یعنی کاش عثمان گذاردی دو رکعت بدل چهار رکعت چنانکه پیغمبر خدا و یاران او گذارده اند و درین قول اظهار کراهت تعریض است بعثمان یعنی ای کاش دو رکعت میگذارد چنانکه سنت آن حضرت و شیخین بوده است و ترک اتباع آنها میکرد و در حدیث صریح است و با آنکه جواز چهار رکعت نماز در سفر معلوم صحابه بود سیما ابن مسعود با دوام صحبت آن حضرت در حق او فرموده که راضی شدم برای امت خود با نچه راضی شده است آن ابن مسعود و این معنی یعنی علم جواز ستانیدن است

رضی الله عنهما وکثرت تعیین والایة بعدہ فی عمل بالجائز وترک الاولی لعدم المفسدة التی هی تفضی الی تحریف الدین وحق ذلک عثمان رضی الله عنه کیف وقد قیل ترک الخیر الکثیر لاجل الشر القلیل شر کثیر و تاویلها ابن حجر رضی الله عنه ان الرجل اذا تزوج فی موضع متعددة واختار السکنی فی مکة وتزوج هناک فلذلک کان یتم الصلوة فی منی والله اعلم

اسماء الرجال [illegible]

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب الصلوة

رو درین تنبیه است بر ترک شغل و اعتراض بر اصحاب بترک سنت و حسن ظن بایشان اگرچه بظاهر خلاف صواب نماید بر بین طریقه ائمه علما راسخ در علم اند تا اهل استقامت تا حمل سوال بر استفسار است نه اعتراض و انکار و ای ما کان له ثوبان فی عهد النبی وکلام کری بارز مراد او در جامه در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم این باعتبار غالب واکثر است و تعقیب کرد مولف این روایت بروایتی دیگر که صریح است بوقوع این عمل از آنحضرت تا بیان جواز بدان واقع تر باشد و در دل **حدثنا** مطرف بضم میم و فتح طا و کسر را مشدد ابو مصعب عن عبد الله عن علی موالی ام المؤمنین میمونه از اصحاب امام مالک است سند و روایت و بهت قال حدثنا عبد الرحمن بن ابی الموالی بفتح میم و در نسخ جاری و در بعضی نسخ بدون یا است ابو محمد مولی علی بن ابی طالب رضی الله عنه ست ثقات و سند عن محمد ابن المنکدر قال رایت جابرا یصلی فی ثوب واحد گفت محمد بن منکدر دیدم جابر را که نماز میگذارد در یک جامه وقال رایت النبی و گفت جابر دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم یصلی فی ثوب نماز میگذارد در جامه **باب** الصلوة فی الثوب الواحد ملتحفا به نماز گذاردن مصلی در یک جامه بحالی که ملتحف است بآن وقال الزهری فی حدیثه و گفته است زهری

با حادیث دیگر کہ نفس اندرین معنی چنانچہ معلوم شود و با این ہمہ ابن مسعود چہار رکعت باتمام کردہ و تابع اجتہاد او شدہ موافقت خلفاء کرد چہ خلاف کردن موجب شر است و مخالفت عظیم است روا نداشت و ہمچنین جمیع صحابہ متابعت کردند **باب** کم اقام النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی حجتہ در بیان آنکہ چند روز اقامت کرد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بمکہ در ایام حجۃ الوداع **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا وھیب قال حدثنا ایوب عن ابی العالیۃ البراء عن ابن عباس قال قدم النبی صلی اللہ علیہ وسلم واصحابہ لصبح رابعۃ یلبون بالحج گفت ابن عباس قدوم آوردہ بمکہ پیغمبر خدا و یاران وی صبح چہارم ذی الحجہ در حالی کہ لبیک میگفتند برای حج فامرھم ان یجعلوھا عمرۃ الا من کان معہ ھدی پس فرمود ایشانرا کہ عمرہ کنند این تلبیہ احرام حج را مگر کسی کہ باشد با وی ہدی بفتح ہا و سکون دال چارپایہ کہ بروی تقرب میکنند بحج و جدا ساختن آنست کہ بعد از سوق ہدی روا نیست کہ از احرام برآید تا ہدی را بمحل برساند این مذہب امام احمد است و حنفی کردہ و نزد بسیار شدہ و تیزان بعد و انا احرام برآمد و فسخ حج کرد و حج را بہ عمرہ گفتہ اند کہ این مخصوص بہمان وقت بود تابعہ عطاء عن جابر متابعت کردہ است او را عطا از جابر **باب** فی کم تقصر الصلوٰۃ در بیان چند روز سفر قصر کردہ می شود نماز و سمی النبی صلی اللہ علیہ وسلم السفر یوما و لیلۃ و نامیدہ است آن حضرت سفر را یک شبانہ روز کان ابن عمر و ابن عباس یقصران و یفطران فی اربعۃ برد و ھی ستۃ عشر فرسخا و بود ابن عمر و ابن عباس کہ قصر میکردند نماز را و افطار میکردند در مسافت چہار برید و چہار برید شانزدہ فرسخ است و فرسخی سہ میل است پس چہار برید چہل و ہشت میل باشد **حدثنا** اسحق قال قلت لابی اسامۃ حدثکم عبید اللہ عن نافع عن ابن عمر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لا تسافر المرأۃ ثلثۃ ایام الا مع ذی محرم گفت اسحق گفتم ابو اسامہ را حدیث کرد است شما را عبید اللہ از نافع از ابن عمر کہ تحقیق پیغمبر خدا فرمودہ است مسافرت نکند زن سہ شبانہ روز مگر با کسی کہ حرام است بروی حرمت ابدی و در بعضی روایات فوق ثلثۃ ایام واقع شدہ یعنی زیادہ بر سہ شبانہ روز مسافرت نکند تنہا **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن عبید اللہ قال اخبرنی نافع عن ابن عمر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لا تسافر المرأۃ ثلثا الا مع ذی محرم فرمود مسافرت نکند زن سہ روز مگر آنکہ باشد با وی صاحب حرمتی یعنی آنکہ نکاح بوی حرام است تابعہ احمد عن ابن المبارک عن عبید اللہ عن نافع عن ابن عمر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم متابعت کردہ است مسدد را احمد بن محمد مروزی کہ یکی از شیوخ مولف است از ابن مبارک روایت از عبید اللہ روایت از نافع روایت از ابن عمر از آن حضرت **حدثنا** آدم قال حدثنا ابن ابی ذئب قال حدثنا سعید المقبری عن ابیہ عن ابی ھریرۃ قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا یحل لامرأۃ تؤمن باللہ والیوم الآخر ان تسافر مسیرۃ یوم ولیلۃ لیس معھا حرمۃ فرمود حلال نیست مر زنی را کہ ایمان می آرد بخدا و روز آخر کہ مسافرت کند یک روز و شب در حالی کہ نیست با وی محرمی تابعہ یحیی بن ابی کثیر و سہیل و مالک عن المقبری عن ابی ہریرۃ متابعت کردہ ابن ابی ذئب را یحیی و سہیل و مالک از مقبری از ابو ہریرہ و شنیدہ نماند کہ ابن سعد حدیث متصل واقع شدہ میکنند روایتی کہ فوق ثلثۃ ایام واقع شدہ و آنکہ جایز نیست سفر زن تنہا زیادہ بر سہ روز و دو روز و آنکہ جایز نیست سفر سہ روز و سفر یک روز و توفیق این احادیث گفتہ اند کہ عدد را اعتباری نیست و ماٰل آنست یعنی روا نیست زن را سفری کہ ابتدا و اختلاف الفاظ احادیث بآمدہ است بوفق سوال سائل کہ پرسید و کہ زیادہ بر سہ روز تنہا سفر کند فرمودی نہ و دیگری سوال کرد کہ یک روز سفر کند فرمودی نہ مگر با محرمی تطبیق احادیث مذکورہ بر چہ قابل تکلف نیست از آنکہ منطوق احادیث جزو مسافت با محرم سفر کند مگر آنکہ تکلف کنند و گویند کہ قصر نماز باتفاق و بحکم نص قرآنی در سفر است الخ

کتاب الصلوٰۃ

مرتبہ شد و قالت ام ہانی گفت ام ہانی تحقیق النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ثوبہ وخالف بین طرفیہ علی عاتقیہ و مخالفت کرد میان دو طرف آن بر دو دوش خود چنانکہ گفتہ شد و عطف بر تفسیر است **حدثنا** عبید اللہ بن موسی قال حدثنا ھشام بن عروۃ عن ابیہ عن عمر بن ابی سلمۃ ابو حفص مخزومی ربیبہ آنحضرت پسر ام سلمہ است ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صلی فی ثوب واحد قد خالف بین طرفیہ تحقیق آنحضرت نماز گذارد در یک جامہ کہ مخالفت کردہ بود میان دو طرف آن **حدثنا** محمد بن المثنی قال حدثنا یحیی القطان قال حدثنا ھشام قال حدثنی ابی عن عمر بن ابی سلمۃ انہ رأی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یصلی فی ثوب واحد فی بیت ام سلمۃ قد القی طرفیہ علی عاتقیہ دید آن حضرت را کہ نماز میکرد در یک جامہ در خانہ ام سلمہ بتحقیق انداختہ بود دو طرف آن بر دو دوش خود **حدثنا** عبید بن اسمعیل بتصغیر ابو محمد ہباری بفتح ہا و تشدید با موحدہ کوفی سند ہشتاد و ہفت قال حدثنا ابو اسامۃ حماد بن اسامہ عن ھشام عن ابیہ ان عمر بن ابی سلمۃ اخبرہ قال رأیت رسول اللہ گفت عمر دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یصلی فی ثوب واحد مشتملا بہ کہ نماز میگذارد در یک جامہ کہ اشتمال کنندہ بود آنحضرت آن جامہ را فی بیت ام سلمۃ در خانہ ام سلمہ واضعا طرفیہ علی عاتقیہ نہندہ بود دو طرف آنرا بر دو دوش خود **حدثنا** اسمعیل بن ابی اویس ہمشیرہ زادہ مالک قال حدثنا مالک بن انس عن ابی النضر سالم مولی عمر بن عبید اللہ ان ابا مرۃ مولی ام ہانی بنت ابی طالب اخبرہ انہ سمع ام ہانی بنت ابی طالب رضی اللہ عنہا تقول ذھبت الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عام الفتح رفتم بسوی پیغمبر خدا سال فتح فوجدتہ یغتسل وفاطمۃ ابنتہ تسترہ پس یافتم او را کہ غسل میکرد و فاطمہ دختر آن حضرت پردہ میکرد فسلمت علیہ قالت فسلمت علیہ گفت ام ہانی پس سلام کردم بر آنحضرت فقال من ھذہ پس فرمود کیست این فقلت انا ام ہانی بنت ابی طالب گفتم منم ام ہانی دختر ابو طالب فقال مرحبا بام ہانی

باب يقصر اذا خرج من موضعه قصر میکند مصلی وقتی که بیرون آید از جای اقامت خود بقصد سفری دراز وخرج علی بن ابی طالب فقصر وهو یری البیوت بیرون آمد علی بن ابی طالب رضی الله عنه پس قصر کرد نماز را و حال آنکه میدید خانهای شهر کوفه فلما رجع قیل له هذه الکوفة قال لا حتی ندخلها پس وقتی که رجوع کرد و ازین سفر گفته شد مر علی را اینک این کوفه است که می نماید آیا قصر میکنی یا اتمام میکنی گفت تمام میکنیم تا آنکه در آئیم کوفه را نزد حنفیه ابتدای قصر وقتی است که بگذرد از خانهای شهر و رجوع بنماز اتمام این قول امیر المؤمنین موافق آنست **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن محمد بن المنکدر و ابراهیم بن میسرة عن انس بن مالک قال صلیت الظهر مع رسول الله صلی الله علیه وسلم بالمدینة اربعا والعصر بذی الحلیفة رکعتین گفت انس گذاردم نماز ظهر با پیغمبر خدا چهار رکعت در حضر و نماز عصر ذی الحلیفه که اول منزل است از مدینه جانب مکه و شش میل است از شهر دو رکعت گذاردیم **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا سفیان عن الزهری عن عروة عن عائشة قالت الصلوة اول ما فرضت رکعتان فاقرت صلوة السفر و اتمت صلوة الحضر گفت عائشه نخستین نمازی که فرض کرده شد نماز دو رکعت است و ثانی الحال مقرر داشته شد نماز سفر بر حال خود و تمام کرده شد یعنی چهار کرده شد نماز حضر قال الزهری فقلت لعروة فما بال عائشة تتم قال تاولت ما تاول عثمان پس گفت زهری گفتم عروه را پس چه حال است که تمام میکند عائشه در سفر گفت تاویل کرده است بچیزی که تاویل کرده عثمان آنکه قصر در وقت سیر است و کسی که اقامت کند در اثنای سفر حکم مقیم دارد و یکی وجه دیگر سبق بیان یافته است در تطبیق این حدیث بترجمه گفته اند که سفر و نماز سفر در وی مذکور شده و ظاهر است که سفر بعد از بیرون آمدن از شهر می باشد بدانکه علمای امت اجماع کرده اند بر قصر نماز چهار رکعتی در سفر لیکن امام ابو حنیفه و بر قول مختار امام مالک بر آنند که قصر واجب و عزیمت است و امام شافعی و امام احمد قائل رخصت شده گویند مصلی مخیر است در قصر و اتمام و دلیل ایشان ظاهر قول خداوند عز و جل است فاذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة وقتی که سیر کنید شما در زمین پس نیست گناهی اینکه قصر کنید از نماز گویند ظاهر این قول که قصر کردن گناهی ندارد ناظر در رخصت و اباحت است و نیز قیاس میکنند بر روزه که باتفاق افطار رخصت است در سفر پس باید که نماز هم اینچنین باشد دیگر فعل عثمان که در منی چهار رکعت گذارد و نیز دلالت دارد که قصر واجب نبوده است و نیز فعل عائشه که تمام میکرد چهار رکعت نیز دلیل عدم وجوب است حنفیه بعد از تمسک باحادیث صحیحه که نص است در وجوب چنانکه بعضی از آن ذکر کرده گویند آیت مذکور نص در عدم وجوب نیست و اختیار این عبارت که در قصر گناهی نیست از آنرو است که مسلمانان چون کمال حرص و شغف در عبادات سیما نماز که افضل عبادات است کمال الفت و محبت داشتند و در سفر چون بر دو رکعت اقتصار یافته در خود حرجی و نقصانی می یافتند و در تعبیر قصوری خیال میکردند وحی آمد برای تطییب نفوس ایشان که در تعبیر تقصیری و گناهی بر شما نیست باید که حرج نکشید و نقصانی گمان نکنید که این دو رکعت در تعب و رنج سفر حکم تمام و چهار دارد چنانکه در سعی بین الصفا والمروة واقع شده فلا جناح علیه ان یطوف بهما با آنکه سعی نزد کثیر لوجوب آن می رفته اند و قیاس بر صوم تمام نیست از آنکه قضا در روزه لازم و واجب است و این علامت عدم وجوب روزه است در سفر و قصری که در آیت واقع شده تواند که نسبت بسنن و رواتب مراد باشد یعنی گناهی نیست که در سفر اقتصار بر فرائض کنند و وجه اتمام عثمان معلوم شده که مجرد اجتهاد او بوده که مقید داشته بقید خوف یا بحال سیر و درین اجتهاد دیگر صحابه توقف کرده و لهذا ابن عباس استرجاع کرد اما حدیثی که نص است در آنکه قصر واجب است از آنجمله حدیث عائشه است که درین کتاب مذکور شده و مسلم نیز بطریق متعدده روایت کرده است که نماز در اوایل دو رکعت بود در سفر و حضر پس مقرر داشته شد در سفر همان دو رکعت و زیاده کرده شد در حضر و نسائی و ابن ماجه نیز از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه آورده که صلوة سفر دو رکعت است

المسیب عن ابی هریرة ان سائلا سئل رسول الله مرویست از ابو هریره که سائلی سوال کرد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم عن الصلوة فی ثوب واحد از جواز نماز در یک جامه فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اولکلکم ثوبان پس فرمود آیا هست هر شما را دو جامه یعنی چون هر شما دو جامه ندارید پس اگر جایز نباشد چگونه همه از عهده نماز توانند بر آمد از ینجا واضح شود که حکم متنی بر یکی حکم همه کس است در جواز صلوة در یک ثوب مذهب جمهور صحابه و تابعین و ائمه مجتهدین رضوان الله علیهم اجمعین است ولیکن مستحب نماز در زیادت از آن است **باب** اذا صلی فی الثوب الواحد فلیجعل علی عاتقیه چون نماز گذارد کسی در یک جامه باید که گرد ... دو دوش خود چنانکه در شرح احادیث مذکور شده تا ستر کند تمام بدن را و این باشد از افادات آن و مقصود از باب علیحده تنبیه بر افادت این حکم است اگرچه در ضمن احادیث باب اول هم از آن معلوم کرد باید از احادیث در ینجا بطرقی هست که آن طرق درین باب رسیده چنانکه در مقدمه بیان یافت **حدثنا** ابو عاصم ضحاک بن مخلد نبیل عن مالک عن ابی الزناد عبد الله بن ذکوان عن عبد الرحمن الاعرج عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا یصلی احدکم فی الثوب الواحد لیس علی عاتقیه منه شیء نماز نگذارد یکی از شما در یک جامه که نیست بر هر دو دوش وی چیزی از آن مراد نهی است چنانکه در بعضی روایات بلفظ نهی آمده و محمول بر تنزیه است نزد ائمه ثلثه و جمهور علما و علت خوف کشف عورت است بر تقدیر آنکه بدست راست گرفته نگاه دارد نهادن دست بر تحت شمال که سنت است در نماز فوت شود و نیز بر دوش داشتن مشتمل بر ستر اعالی بدن است ولیکن آنکه واجب است ستر عورت است قدر ضروری که مدعا حاصل است و نماز درست است الا نزد امام احمد در روایت مشهور از وی و بعض سلف نظر بظاهر متن حدیث و حدیثی که در باب آینده بیاید سوید اول است کما لا یخفی **حدثنا** ابو نعیم بن دکین بر وزن تصغیر قال حدثنا شیبان بن عبد الرحمن عن یحیی بن ابی کثیر عن عکرمة قال سمعته گفت یحیی شنیدم از عکرمه یا گفت سوال او کنت سالته یا بودم که سوال کرده بودم او را فقال پس گفت عکرمه بعد سوال من یا بی آن سمعت ابا هریرة یقول شنیدم ابو هریره که میگفت اشهد انی سمعت رسول الله یقین میکنم که من شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یقول من صلی فی ثوب واحد فلیخالف بین طرفیه که هر کسی که نماز گذارد در یک جامه پس گر ... مخالفت کند میان دو طرف آن جامه چنانکه گذشت محمول بر استحباب است نزد جمهور **باب** اذا کان الثوب ضیقا چون باشد جامه تنگ باشد

کارهای خود رفتن چلانه یصلی پس یا منم آنحضرت را که نماز میگذارد و علی ثوب واحد قد اشتملت به و بر من یک جامه بود پس اشتمال کردم بدان و صلیت الی جانبه و نماز گذاردم پیوسته بجانب آنحضرت فلما انصرف قال ما السری یا جابر پس چون بازگشت آنحضرت از نماز فرمود چیست این سیر شب یا جابر چه باعث است مر ترا بر آمدن اینجا پس خبر دادم آنحضرت را بحاجت خود فلما فرغت قال ما هذا الاشتمال الذی رأیت پس چون فارغ شدم از عرض حاجت خود فرمود بطریق انکار چیست این اشتمال که دیدم و وجه انکار چنانچه در مسلم است که جامه تنگ بود و مخالفت کرده جابر میان دو طرف وی و مایل کرده قامت خود را گویا از جهت مخالفت میان دو طرف ساتر کمی شد پس منحنی گشت تا ستر کند پس آگاه انید اورا آنحضرت که مخالفت در صورتیست که جامه فراخ بود تا آنکه کفایت میکند بدان که از ارکنی آنرا زیرا چه قصد اصلی ستر عورت است و آن حاصل می شود بازار و محتاج نیست بالتزام که منافی است ستر را که مقصود است و توانند که آن اشتمال سکر پیچیدن ثوب باشد بر تمام بدن خوبی که برنیاید دست از آن قلت کان ثوبا یعنی گفتم بود همین یک جامه قال فان کان واسعا فالتحف به یعنی درین صورت اگر آن جامه فراخ شد التحاف کن بدان وان کان ضیقا فاتزر به و اگر تنگ باشد پس ازار کن که بسند است در ستر عورت

حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی قطان عن سفیان ثوری قال حدثنی ابو حازم عن سهل قال کان رجال یصلون مع النبی صلی الله علیه وسلم عاقدی ازرهم علی اعناقهم کهیئة الصبیان گفت سهل بن سعد بود جمعی از مردان که نماز میکردند با آنحضرت بحالی که بسته بودند ازارهای خود را بر گردنهای خود از تنگی ازارها مانند کودکان و قال للنساء لا ترفعن رؤسکن حتی یستوی الرجال جلوسا و فرموده بود زنان را که عقب مردان نماز میکردند برنیارند سرهای خود را از سجود تا آنکه مردان راست بنشینند گویند از آنکه عورات مردان بنظر نیاید بسبب تنگی ازار ها بلکه غالبا از آنجهت که شار او بود از آنجا عدم وجوب ستر از اسفل معلوم شد

باب الصلوٰة فی الجبة الشامیة نماز در جبه شامیه مراد کفار گفته اند مراد بیان جواز باشد مطلقا بکفار است تا مادام که یقین نشود نجاست آن و تعبیر بشامیه بر رعایت لفظ حدیث است و قال الحسن فی ثیاب ینسجها المجوس لم یر بها باسا و گفته است حسن بصری در جامهای که می بافند آن را مجوس ندیده است حسن باک از گزاردن نماز در آن تشدد و کروه داشته آن را ابن سیرین و قال معمر بن راشد رایت الزهری یلبس من ثیاب الیمن

وصلوٰة الضحی دو رکعت است و صلوٰة فطر دو رکعت و صلوٰة جمعه دو رکعت تمام غیر قصر بر زبان محمد صلی الله علیه وسلم و ابن حبان در صحیح مسلم از ابن عباس آورده که گفت فرض کرد خدا تعالی نماز را بر زبان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در حضر چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و روایت کرد طبرانی باین لفظ که فرض کرد رسول خدا دو رکعت در سفر چنانکه فرض کرد در حضر چهار رکعت انتهی منقول است از شرح سفر السعادت که شیخ ابن الهمام نقل کرده و نیز مسلم روایت کرده از عمر بن الخطاب که فرمود پیغمبر خدا این یعنی قصر نماز در سفر صدقه ایست که تصدق کرده است پروردگار تعالی بر شما پس قبول کنید صدقه او را و از آنحضرت بطریق شهرت نقل کرده اند که در سفر هرگز چهار رکعت نگذارده و اگر رخصت می بود گاهی برای بیان مشروعیت چهار رکعت میگذارد

باب یصلی المغرب ثلثا فی السفر میگذارد مسافر نماز مغرب را سه رکعت در سفر چنانکه میگذارد در حضر

حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی سالم عن عبد الله ابن عمر قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اعجله السیر فی السفر یؤخر المغرب حتی یجمع بینها وبین العشاء گفت ابن عمر دیدم رسول خدا را رحمت کناد خدا بر وی وقتی که در شتاب می آورد او را سیر در سفر تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه جمع میکرد میان مغرب و عشا یعنی آخر وقت مغرب فرود می آمد و نماز مغرب کرده در اول وقت عشا میگذارد نیست معنی جمع هرجا که در حدیث واقع شد چنانکه منطوق حدیث ابن عمر است قال سالم وکان عبد الله بن عمر یفعله اذا اعجله السیر گفت سالم و بود ابن عمر که میکرد این را وقتی که در شتاب می آورد او را سیر وزاد اللیث قال حدثنی یونس عن ابن شهاب قال سالم کان ابن عمر یجمع بین المغرب والعشاء بالمزدلفة و زیاده کرده است لیث گفت حدیث کرد مرا یونس از ابن شهاب که گفت سالم بود ابن عمر که جمع می کرد میان مغرب و عشا بمزدلفه و درین جمع حنفیه نیز قائل اند که بمزدلفه جمع کرد آنحضرت و مغرب را در وقت عشا گذارد و گویند غیر ازین جمع از آنحضرت نیامده است قال سالم واخر ابن عمر المغرب وکان استصرخ علی امرأته صفیة بنت ابی عبید گفت سالم بود ابن عمر که تاخیر کرد مغرب را وجود که خبر داده شد بموت زن او و فریاد کرده بآواز بلند بر حیات او که صفیه دختر ابی عبید بود فقلت له الصلوٰة فقال سر پس گفتم ابن عمر را بگذار نماز را گفت برو فقلت له الصلوٰة فقال سر حتی سار میلین او ثلثة پس باز گفتم مر ابن عمر را نماز را حاضر باش گفت برو تا آنکه رفت دو میل یا سه میل ثم نزل فصلی ثم قال هکذا رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی اذا اعجله السیر پس فرود آمد نماز را ادا کرد در آخر وقت مغرب نماز کرد پس گفت چنین دیدم رسول خدا را رحمت کناد خدا بر وی که نماز میکرد وقتی که در شتاب می آورد او را رفتن وقال عبد الله رایت النبی صلی الله علیه وسلم اذا اعجله السیر یقیم المغرب فیصلیها ثلثا ثم یسلم و گفت عبد الله بن عمر دیدم پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی وقتی که در شتاب می آورد او را رفتن تیز میکرد شام را تا اخیر از اول وقت پس میگذارد مغرب را سه رکعت پس سلام میداد ثم قلما یلبث حتی یقیم العشاء فیصلیها رکعتین ثم یسلم پس اندکی درنگ میکرد بعد از اقامت مغرب تا آنکه اقامت میگفتند عشا را پس نماز میگذارد نماز عشا را دو رکعت پس سلام میداد و این عبارت ابن عمر صریح است در آن معنی جمع که حنفیه میگویند ولا یسبح بعد العشاء حتی یقوم من جوف اللیل و نفل نمیگذارد بعد از عشا تا آنکه قیام می نمود از میان شب بدانکه در احادیث صحیح جمع بین الصلوتین آمده و در بعضی مطلق و در بعضی مقید بحالت سیر نه نزول و در بعضی مقید بحالت سیر شتاب و در بعضی بحالت عذر ازین سفر از نجاست اختلاف علماء شافعیه بجواز جمع علی الاطلاق قائل اند و صاحب سفر السعادت میگوید جمع در سفر عادت دائمی نبود بلکه چون سیر تعجیل بود می جمع کردی اما جمع در حالت نزول و قرار مروی نیست و نیز اختلاف کرده اند

ودر جمع تقدیم و جمع تاخیر مروی از امام احمد جمع تاخیر است نه جمع تقدیم و مقید است بحالت سیر در فتح الباری میگوید که مروی از امام مالک نیز جواز جمع تاخیر است نه تقدیم و نزد امام ابو حنیفه جائز نیست مطلقا ودر شرح قول ابن امام همام آنست که تعیین اوقات نماز قطعی است و ثابت بتواتر که شبهه بوی راه نیابد تا آنکه تاخیر نماز از وقت و تقدیم آن از کبائر شمرده اند و امام محمد در موطا آورده که بوی رسیده است که عمر بن الخطاب رضی الله عنه نوشت بحکام خود در آفاق و نهی کرد ایشان را از آنکه جمع کنند میان الصلوتین در وقت واحد و اخبار کرد ایشان را که جمع صلوتین در یک وقت کبیره است از کبائر میگوید روایت کرده ما را باین خبر ثقات از علاء بن الحارث و روی از مکحول و چون تعیین اوقات قطعی است و متواتر پس معارض نشود آن را اخبار احاد و بخلاف افطار در سفر که بنص قرآن ثابت شده و در روایت کرده بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود که گفت ندیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که گذارده باشد هیچ نمازی را در غیر وقت آن مگر دو نماز مغرب و عشا را که جمع کرد آنها را بمزدلفه و در احادیث جمع نیز در عرفات نیز آمده و این جمع قائل است امام ابو حنیفه و میگوید که این جمع از جهت مناسک حج بوده نه سفر و نیز موقع نقل جمع از آن حضرت را نقل نکرده اند و آنچه نقل کرده اند در غزوه تبوک است و ثابت نشده که در غزوه دیگر نیز میکردند و لفظ کان که در حدیث واقع شده تحقیق آنست که بمعنی دوام نیست و آمدن همه جا درست نمی آید در جامع الاصول بروایت ابی داود آورده که نافع و عبد الله بن واقد گفتند که ابن عمر گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم میان مغرب و عشا در هیچ سفری مگر یکبار و از ابن عمر نیز آورده اند که وی جمع نکرد مگر یک شب که خبر فوت زوجه او آورده و نیز آنکه روایت کرده مولف ح نیز معلوم شد که جمع نیز در یک وقت نبوده است چنانکه اشارت بآن کرده شده و از ترمذی آورده که از سالم بن عبد الله بن عمر پرسیدند آیا جمع میکرد عبد الله گفت نه مگر بمزدلفه و آنچه بعضی از حنفیه در جمع میان دو نماز سفر تفسیر کرده اند در حدیث سنت بخش در باب استحاضه آمده و اطلاق لفظ جمع برین معنی کرده اند و تحقیق تخفیف و دفع حرج که سبب جمع در بعضی روایات آمده باین معنی حاصل است و آنکه بعضی شافعیه میگویند که در عمل باین طریق حرجی تمام است چه تعیین آخر وقت و اول آن خواص را اشکال است چه جای عوام گوئیم که در شناخت آخر وقت مغرب عامه را اشکالی نیست و آخر ظهر که سایه است تخمین و تحری کرد و در بعضی احوال اکتفا بآن میسور و بعد المیسر است خصوصا در وجود کثرت مردم و ساعت که مصلیان نزاعی باشد با آنکه میگوئیم اگر میسر نشود در حرج و رنج بدن افتادن آسان تر است از حرج ارتکاب کبیره و تحقیق روایت کرده است ابو داود از امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه که چون مسافرت میکرد و سیر میکرد بعد از غروب آفتاب تا آنکه نزدیک می شد که تاریک شود نزول میکرد و میگذارد مغرب را پس میطلبید طعام را و تعشی میکرد و پس میگذارد عشا را و ارتحال میکرد و میگفت این چنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و امام محمد در موطا مانند این ذکر کرده است شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که ترک جمع افضل است و در روایتی از مالک آمده که جمع کروه است و فعل آنحضرت یکبار محض برای جواز بوده والله اعلم کل ذلک منقول من شرح سفر السعادة وقد یر

باب صلوة التطوع علی الدابة حیث ما توجهت

در بیان جواز نماز نفل بر دابه جائی که توجه کند جانب قبله باشد یا نه حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا عبد الاعلی قال حدثنا معمر عن الزهری عن عبد الله بن عامر بن ربیعة عن ابیه قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم یصلی علی راحلته حیث توجهت به گفت عامر بن ربیعه دیدم پیغمبر خدا را که نماز میکرد بر مرکب خود هر جا که رو میکرد راحله آن حضرت حدثنا ابو نعیم قال حدثنا شیبان عن یحیی عن محمد بن عبد الرحمن ان جابر بن عبد الله اخبره ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی التطوع وهو راکب فی غیر القبلة جابر بن عبد الله خبر داد محمد بن عبد الرحمن را که پیغمبر خدا بود که نماز نفل میگذارد و حال آنکه سوار بود در غیر جانب قبله حدثنا عبد الاعلی بن حماد

پس روانه شد آنحضرت تا آنکه پنهان شد از ما پس شیر حتی قضی حاجته پس قضا کرد حاجت خود را و علیه جبة شامیة و بود بر آنحضرت جبه شامی بافته کافران آنجا جبه شامی مراد آن وقت بلاد الکفر بود فذهب یخرج یده من کمها فضاقت پس تنگ آمد آستین درست خود را از آستین آن پس شد تنگ کرد آستین جبه چنانکه شان جبه شامیان باشد فاخرجها من اسفلها پس بیرون آورد دست خود را از پایین آستین جبه و آن حکمت بیانیست که علامه ذکر آن حاجت شد که بر وی جبه رومیه بود و تنگ بوده و از خواص این شود که آنحضرت جامه تنگ پوشیده است و نیکی پس میکرد و آن در سفر بود پوشید فصبت علیه فتوضاء و وضوءه للصلوة پس ریختم آب بر آنحضرت پس وضو کرد و وضوء نماز و مسح بر موزه ها خود که پوشیده بود بجای غسل پا ثم صلی پس نماز گزارد

باب کراهة التعری فی الصلوة

وغیرها مکروه بودن برهنگی در نماز و غیر نماز حدثنا مطر بن الفضل مروزی قال حدثنا روح بفتح را قال حدثنا زکریا بن اسحق قال حدثنا عمرو بن دینار مکی بضم میم و فتح سین و دال قال سمعت جابر بن عبد الله یحدث ان رسول الله گفت عمرو بن دینار شنیدم جابر را که حدیث میکرد که تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم کان ینقل معهم الحجارة للکعبة بود که برداشتی می برد با قریش سنگ را برای بنای کعبه و عمر آنحضرت در آنوقت سی و پنج ساله بود و بقولی پانزده ساله و بقولی پیش از بعثت پانزده سال وعلیه ازاره و بر آنحضرت ازار او بود فقال له العباس عمه یا ابن اخی لو حللت ازارک فجعلته علی منکبیک دون الحجارة پس گفت مر او را عباس عم او ای پسر برادر من اگر وا کنی ازار خود را پس بنهی آن را بر دو دوش خود زیر سنگ که بسیاری بهتر و آسان باشد و برهنگی در آن زمان متعارف بود تا آنکه برهنه طواف کعبه میکردند قال فحله فجعله علی منکبیه پس گشاد آن ازار را و نهاد بر دوش فسقط مغشیا علیه پس افتاد بیهوش و بیهوشی بود بر وی از انکشاف عورت و از فرط حیا که مر آنحضرت را با دیگر محاسن اخلاق جبلی بود تا آنکه وارد شده که سخت تر بود در حیا از دوشیزه در پرده و تا آنکه معلوم گشت که این اول رویت است که آنحضرت را عورت مراد و مرتبه عصمت ابتدا گرفته در آمد لهذا آنحضرت را فما رای بعد ذلک عریانا پس دیده نشد آنحضرت بعد از آن برهنه کاهی نه پیش از بعثت و نه بعد از آن نه در نماز و نه در غیر آن پس معلوم شد کراهت تعری در همه حال

باب الصلوة فی القمیص والسراویل والتبان والقباء

و نماز با پیراهن و ازار و درشت و ازاری که کوتاه تر و تبان بضم فوقیه و تشدید موحده ازاری کوتاه که

قال حدثنا وهيب قال حدثنا موسى بن عقبة عن نافع قال كان ابن عمر يصلي على راحلته ويوتر عليها ويخبر ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يفعله گفت نافع بود ابن عمر که نماز میگذارد بر مرکب خود و وتر میگذارد بر او و خبر میداد که پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی بود که میکرد این را

باب الايماء على الدابة در بیان ایما کردن برای رکوع و سجود بر سواری

حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا عبد العزيز بن مسلم قال حدثنا عبد الله بن دينار قال كان عبد الله بن عمر يصلي في السفر على راحلته اينما توجهت به يومئ گفت عبد الله بن دینار بود ابن عمر نماز میگذارد در سفر بر مرکب خود هر کجا که میگردید و حال آنکه اشاره میکرد برای رکوع و سجود وذكر عبد الله ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يفعله وگفت عبد الله بن عمر که پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی بود که میکرد این را

باب ينزل للمكتوبة در بیان آنکه فرود می آید برای نماز فرض

حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب عن عبد الله بن عامر بن ربيعة ان عامر بن ربيعة اخبره قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو على الراحلة يسبح يومئ برأسه روایت از عبد الله بن ربیعه که عامر پدر او را خبر کرد گفت دیدم پیغمبر خدا را و حال آنکه آنحضرت بر راحله بود و نفل میگذارد و بجای رکوع ایما میکرد و بسر خود قبل اى وجه توجه جانب هر طرفی که رو میکرد ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنع ذلك في الصلوة المكتوبة ونبود پیغمبر خدا که میکرد این را در نماز فرض وقال الليث حدثني يونس عن ابن شهاب قال قال سالم كان عبد الله بن عمر يصلي على دابته من الليل وهو مسافر گفت ابن شهاب گفت سالم بود عبد الله بن عمر که نماز میکرد بر چهارپا خود در وقت شب و حال آنکه مسافر بود ما يبالي حيث كان وجهه باک نمیداشت هر جا که بودی روی او قال ابن عمر وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يسبح على الراحلة قبل اى وجه توجه ويوتر عليها غير انه لا يصلي عليها المكتوبة گفت ابن عمر بود پیغمبر خدا نماز نفل میکرد بر راحله جانب هر وجه که توجه میکرد و وتر میگذارد بر وی الا آنکه نماز فرض نمیگذارد بر راحله

حدثنا معاذ بن فضالة قال حدثنا هشام عن يحيى عن محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان قال حدثني جابر بن عبد الله ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصلي على راحلته نحو المشرق فاذا اراد ان يصلي المكتوبة نزل فاستقبل القبلة بتحقیق پیغمبر خدا بود که نماز میگذارد بر راحله خود جانب مشرق پس وقتی که خواستی که بگذارد فرض را نزول کردی و روی بقبله کرده گذاردی بدانکه نزد امام ابو حنیفه رحمه الله چنانچه ظاهر مذهب او ست در جواز نماز بر راحله سفر شرط نیست شرط خارج مصر است و در روایتی از امام ابی یوسف مسافرت شرط است اما مگر جواز آن از جهت ضرورت است تا اقله و یا قافله منقطع نشود و احادیثی که درین باب وارد است بعضی مطلق است و بعضی مقید بسفر اگر مطلق مذهب او ست مسافر نیز روا باشد و اگر احادیث مطلق را مقید سازند بقرائن و دلائل جواز در حق غیر مسافر ازان رو که مانند ضرورتی که مسافر راست در غیر مسافر نیز متحقق دارد و واضح آنست که غیر مسافر را بعد از خروج بلد است و سنن در روات نوافل درین معنی برابر است و وتر مانند فرائض روا نیست که بر راحله گذارند مگر بضرورت واسد شرع چنانکه انقطاع قافله و خوف هلاک نفس و مال شالب باشد یا مرکب جموح و سرکش بود که بعد از نزول یا شیخ کبیر و ضعیف بود و کسی درین وقت حاضر نباشد که سوار کند یا زمین همه گل باشد با آب که سجده بر آن نتواند کرد و کذا فی بعض شروح الهداية و صلوة منذور و سجده تلاوت که بر زمین خوانده باشد و نماز جنازه حکم فرائض دارد والله اعلم بالصواب ۸

تم الجزء الرابع من الاجزاء الثلثين ويتلوه الجزء الخامس ان شاء الله تعالى

تم الجزء الرابع

الجزء الخامس من الثلثين

باب صلوة التطوع على الحمار یعنی گزاردن نماز نفل بر پشت خر **حدثنا** احمد بن سعيد قال حدثنا حبان قال حدثنا همام قال حدثنا انس بن سيرين قال استقبلنا انس بن مالك حين قدم من الشام گفت انس بن سیرین که برادر محمد بن سیرین است استقبال کردیم انس بن مالک را هنگامی که قدوم آورد از شام برای شکوه حجاج ثقفی بسوی عبدالملک بن مروان فلقيناه بعين التمر پس ملاقات کردیم انس را بموضع عین التمر فرايته يصلي على حمار ووجهه من ذا الجانب يعني عن يسار القبلة پس دیدم او را که نماز میکرد بر پشت خر و روی او از جانب بود یعنی بر جانب چپ قبله فقلت رايتك تصلي لغير القبلة پس گفتم انس را دیدم ترا که نماز میکنی بجانب غیر قبله فقال لولا اني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يفعله لم افعله پس گفت انس اگر نیست که من بتحقیق دیده ام پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی که میکرد آن را نمیکردم من آن را رواه ابراهيم بن طهمان عن حجاج عن انس بن سيرين عن انس بن مالك عن النبي صلى الله عليه وسلم مؤلف آورده حدیث مذکور را باسنادی دیگر متصل مرفوع **باب** من لم يتطوع في السفر دبر الصلوة وقبلها بیان حال کسی که نفل نمیکند در سفر پس و پیش نماز ها مراد سنن رواتب است و گرنه نوافل دیگر را ابن عمر وغیر او بسیار کرده اند **حدثنا** يحيى بن سليمان قال حدثنا ابن وهب قال حدثني عمر بن محمد ان حفص بن عاصم حدثه قال سافر ابن عمر فقال صحبت النبي صلى الله عليه وسلم فلم اره يسبح في السفر گفت حفص بن عاصم سفر کرد ابن عمر از نماز نفل در سفر پس گفت صحبت داشتم پیغمبر خدا را پس ندیده ام آن حضرت را که نفل میگذارد در سفر وقال الله عز وجل لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة و گفت خدای تعالی هر آینه بتحقیق هست شما را در پیغمبر خدا اقتدای نیک پس اتباع کنید او را **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن عيسى بن حفص بن عاصم قال حدثني ابي انه سمع ابن عمر يقول صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت حفص حدیث کرد مرا پدر من عاصم که بتحقیق او شنیده ابن عمر را که میگفت صحبت داشتم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم فكان لا يزيد في السفر على ركعتين پس بود آنحضرت که زیاده نمیکرد در سفر بر دو رکعت فرض وابا بكر وعمر وعثمان كذلك وصحبت داشتم ابا بکر وعمر وعثمان را در سفر با همچنین که زیاده نمیکردند بر دو رکعت نماز در سفر و آنکه عثمان کیبار در منی چهار رکعت کرده وجه آن مذکور شده سابقا **باب** من تطوع في السفر في غير دبر الصلوة وقبلها این نقل نماز در سفر در غیر پس و پیش نماز ها یعنی نوافل غیر رواتب وركع النبي صلى الله عليه وسلم في السفر ركعتي الفجر کسی که نماز گزارد در سفر و گذارد پیغمبر خدا در سفر دو رکعت سنت فجر را گزاردن سنن بود **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن عمرو بن مرة عن ابن ابي ليلى قال ما اخبرنا احد انه راى النبي صلى الله عليه وسلم صلى الضحى غير ام هانئ گفت ابن ابی لیلی خبر نداده ما را هیچ کس که دیده است پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی که نماز چاشت گزارد غیر ام هانی ذكرت ان النبي صلى الله عليه وسلم يوم فتح مكة اغتسل في بيتها فصلى ثماني ركعات گفت ام هانی بتحقیق پیغمبر خدا روز فتح مکه غسل کرد در خانه او پس گزارد هشت رکعت فما رايته صلى صلوة اخف منها غير انه يتم الركوع والسجود ام هانی گفت ندیده ام آنحضرت را که نمازی گزارده سبکتر از این هشت رکعت جز آنکه آن حضرت تمام میکرد رکوع و سجود را یعنی تخفیف در همین قراءت بود و بیان و مناسبت حدیث بترجمه ظاهر است که در سفر نماز نفل کرده غیر رواتب از پیش وقال الليث حدثني يونس عن ابن شهاب قال حدثني عبدالله بن عامر بن ربيعة ان اباه اخبره انه راى النبي گفت ابن شهاب حدیث کرد مرا عبدالله بن عامر

قال لولا اني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم تعارض الاسماعيلي فقال ليس في الحديث ما يدل على انه صلى الله عليه وسلم صلى على الحمار قلت ... انس على الحمار ثم قال لولا اني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم فعله لم افعله ... يصلي على حمار ... الصلوة على الحمار ...

الجزء الثاني لشيخ الاسلام | كتاب الصلوة

... لها خيار رويه ... آن را ... گفته اند ... وان يحتبي الرجل في ثوب واحد ... **حدثنا** اسحق قال حدثنا يعقوب ابن ابراهيم بن سعد ... قال حدثنا ابن اخي ابن شهاب ... زهری ... قال اخبرني حميد بن عبد الرحمن بن عوف ان ابا هريرة قال بعثني ابو بكر في تلك الحجة گفت ابو هریره فرستاد مرا ابو بکر صدیق در آن حج

كه پدرا و عامر خبر داد او را كه او ديده است پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يصلي السبحة بالليل في السفر على ظهر راحلته حيث توجهت به كه آن حضرت نماز نفل گذارد بوقت شب در سفر بر پشت مركب خود آنجا كه روى كردى آن حضرت حدثنا

ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني سالم بن عبد الله عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

كان يسبح على ظهر راحلته حيث كان وجهه روايت كرد ابن عمر كه بتحقيق پيغمبر خدا نماز نفل ميكرد بر پشت مركب خود هر جا كه بودى روى

آن مركب يومي برأسه وكان ابن عمر يفعله اشارت ميكرد آن حضرت بسر خود و بود ابن عمر كه ميكرد چنين باب

الجمع في السفر بين المغرب والعشاء در بيان جمع كردن در سفر ميان نماز مغرب و عشا تحقيق اين مقام جمع ميان دو نماز وقت

تعجيل المغرب تمام گذشته باشد اختلاف كرده اند جمع با نماز متعدده واقع شده كه در سفر دراز بوده يا در سفر كوتاه و باز جمع تقديم است يا جمع

تاخير و مخصوص بعرفه بوده يا عامست و يا سفر و سير سريعت است يا مخصوص است بآنكه عذرى ديگر باشد هر يك ازين اقوال جمعى از اهل علم

رفته اند چنانكه قسطلاني بتفصيل نقل كرده و چون تعيين نماز با اوقات قطعا معلوم شده و در غير وقت گذاردن از عمل گناه كبيره است هر گز

قائل شده بجمع بجواز قائل شده نه بوجوب احتياط در آنست كه مسلمان بعبادت و جرأت آن نكند چه جاى التزام آن والله الموفق بالصواب

حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال سمعت الزهري عن سالم عن ابيه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم

يجمع بين المغرب والعشاء اذا جد به السير گفت پدر سالم كه ابن عمر است بود پيغمبر خدا رحمت كنا دخدا بروى وقتى كه در سرعت با هتمام

مى آورد او را اراده رفتن جمع ميكرد ميان نماز مغرب و عشا هر دو را يكجا ميگذارد و گفته اند استفاده ابن عمر جمع ميان مغرب و عشا ظهر

و عصر از آنست كه چون ابن عمر در وقت شنيدن خبر فوت زن او و ديرين رو نماز جمع كرده بود و مردم از غرابت اين جمع پرسيدند جواب

بر طبق سوال آنجا داده است وقال ابراهيم بن طهمان عن الحسين المعلم عن يحيى بن ابي كثير عن عكرمة عن ابن عباس قال

كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يجمع بين صلوة الظهر والعصر اذا كان على ظهر سير ويجمع بين المغرب

والعشاء گفت ابن عباس بود پيغمبر خدا كه جمع ميكرد ميان نماز ظهر و عصر وقتيكه بودى بر سير و جمع ميكرد ميان نماز مغرب

و عشا اضافة ظهر بسير است چنانچه در حديث خير الصدقة ما كان على ظهر غنى و در بعضى روايت على ظهر سير بصيغه مضارع و تنوين ظهر است به

تقدير مراد از ظهر پشت مركوب خود بوده و عن حسين عن يحيى بن ابي كثير عن حفص بن عبيد الله بن انس عن انس بن مالك

قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يجمع بين صلوة المغرب والعشاء في السفر گفت انس بن مالك بود

پيغمبر خدا كه جمع ميكرد ميان نماز مغرب و عشا در سفر اين روايت مؤلف رح بواسطه ابراهيم بن طهمان از حسين معلم از يحيى بن ابي كثير

شنيده ليكن درين روايت يحيى از حفص بدون از عبيد الله روى از انس بن مالك شنيده و تابعه علي بن المبارك عن يحيى عن حفص

عن انس جمع النبي صلى الله عليه وسلم متابعت كرد حسين معلم را علي بن المبارك و در بعضى نسخ و حرب

بن شداد از يحيى از حفص از انس باين لفظ جمع النبي و توجيه دوم و دور تر از نخستين است تركه بعضى اوقات يا اين عبارت نميتوان ادا كرد

و والي بترك آن شود والله اعلم باب هل يؤذن او يقيم اذا جمع بين المغرب والعشاء آيا اذان گويد يا اكتفا كند

باقامت براى نماز وقتى كه جمع كنند ميان مغرب و عشا حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني

سالم عن عبد الله بن عمر قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اعجله السير في السفر يؤخر صلوة

المغرب حتى يجمع بينها وبين العشاء گفت ابن عمر ديدم پيغمبر خدا را رحمت و سلام است حق او بروى وقتى كه شتاب مى آورد

آن حضرت را اراده رفتن در سفر تاخير ميكرد نماز مغرب را تا آنكه جمع ميكرد ميان مغرب و ميان عشا قال سالم وكان عبد الله بن عمر يفعله

گفت سالم و بود ابن عمر که میکرد آنرا اذا اعجله السير يقيم المغرب فيصليها ثلثا ثم يسلم و تحقیکه شتاب می آورد او را سیر برپا میداشت مغرب را باذان و اقامت تنها که
منقولست با تنها باقامت دارقطنی از نافع از ابن عمر آورده که نزول میکرد و اقامت میکرد نماز را و بود که نه تسبیح نمازی را در سفر ظاهر آنست که اذان است و آنکه تنها باقامت
اکتفا میکرد بیان جواز نمود و رفته رفته هر دو معنی محتمل است و ترجمه بطریق تردد آورده است پس میگذارد سه رکعت پس سلام میداد و فارغ میشد از نماز مغرب ثم
قلما يلبث حتى يقيم العشاء فيصليها ركعتين ثم يسلم پس درنگ کردی تا آنکه اقامت میگفت عشا را پس میگذارد دو رکعت پس سلام میداد و کاهی يسبح بينهما
بركعة ولا بعد العشاء بسجدة تا ورتی گذارد و ابن عمر میان این دو نماز نمازی و نه بعد نماز عشا نمازی و گفته است صحبت داشتم
پیغمبر را صلی الله علیه و سلم ندیده ام آن حضرت را که نماز نفل گذارده باشد در سفر و این شامل است رواتب را از نفل و غیر آنرا نووی گوید
شاید آن حضرت رواتب را در منزل میگذارد باشد و ندیده آنرا ابن عمر یا ترک کرده در بعضی اوقات برای بیان جواز انتهی و گفته بده نماند که
این توجیه نووی بسیار بعید است زیرا که صحابه سیما ابن عمر که بغایت بعید است که تفحص احوال آنحضرت نموده خصوصا درین قسم عبادت که دائمی
بود آگاه نشده باشند یعنی ابن عمر را همین نیست که بچشم ندیده ام بلکه بجز عدم علم خود میرسید حتى يقوم من جوف الليل
تا آنکه بر میخواست در میان شب **حدثنا** اسحق قال اخبرنا عبد الصمد بن عبد الوارث قال حدثنا حرب قال حدثنا
يحيى قال حدثنا حفص بن عبيد الله بن انس ان انسا حدثه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يجمع بين هاتين
الصلوتين في السفر يعني المغرب والعشاء انس بن مالک حدیث کرد عبید الله را که پیغمبر خدا جمع کرد میان این دو نماز در سفر
یعنی این دو نماز مغرب و عشا را کرمانی در تطبیق این حدیث بترجمه میگوید پس گویا که راوی تعرض بترک اذان و اقامت نکرد و مطلق آورد
فقط صلوتين را اینجا استفاده میشود که نماز با ارکان و شرایط یعنی خواهد بود قسطلانی گوید این حدیث مجمل است و مفسر است بحدیث سابق
ابن عمر و مورد تکلف است آنکه مولف بهمه جا استدلال کرده با احادیثی که در باب می آید بر مضمون ترجمه قبل بر **باب** يؤخر الظهر الى
العصر اذا ارتحل قبل ان تزيغ الشمس تاخیر کند مسافر نماز ظهر را تا وقت نماز عصر وقتی که رحلت کند پیش از زوال آفتاب زیغ
میل کردن آفتاب یعنی فيه ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم و راه نمود این حدیث ابن عباس است که روایت کرده
پیشتر کما مر **حدثنا** حسان الواسطي قال حدثنا المفضل بن فضالة عن عقيل عن ابن شهاب
عن انس بن مالك قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ارتحل قبل ان تزيغ الشمس اخر
الظهر الى وقت العصر گفت انس بود پیغمبر خدا وقتی که کوچ کردی پیش از میل کردن آفتاب یعنی تاخیر کردی نماز ظهر را تا قریب
وقت نماز عصر ثم نزل فجمع بينهما پس فرود آمدی پس جمع کردی میان ظهر و عصر فاذا زاغت صلى الظهر ثم ركب وقتی که
میل کردی آفتاب پیش از کوچ گذاردی نماز ظهر پس سوار شدی **باب** اذا ارتحل بعد ما زاغت الشمس صلى الظهر ثم ركب
وقتی که کوچ کردی بعد از میل آفتاب گذاردی نماز ظهر پس سوار شدی **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا المفضل
بن فضالة عن عقيل عن ابن شهاب عن انس بن مالك قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ارتحل قبل ان
تزيغ الشمس اخر الظهر الى وقت العصر ثم نزل فجمع بينهما فان زاغت الشمس قبل ان يرتحل صلى الظهر
ثم ركب ترجمه معلوم شده است مولف این حدیث کرد دلالت بر جمع تقدیم داشته باشد بنا نزد و اشکال حدیث مذکور
بیشتر از جمع تاخیر است از آنکه تاخیر یک نماز حکم قضا دارد و اسقاط وقت بر آن نیز جای لیستی دارد و اما در تقدیم ادا است و در هر صورت قضا
باب صلوة القاعد در جواز نماز نشسته گذاردن **حدثنا** قتيبة بن سعيد عن مالك عن هشام بن عروة
عن ابيه عن عائشة انها قالت صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم في بيته وهو شاك فصلى جالسا وصلى وراءه

و حفصه آمده که آن حضرت در آن کشیده بود در خانه
بجائی که کشف کننده است از ران خود المحدیث آن
قصه دیگر است که شاید نزد مولف ثابت نیست و در
روایه مسلم بشک آمده کاشف از فخذین یا از ساقین و
با شک حجت نمیشود ابو بکر و عمر حکم کرده باضطراب حدیث
عائشه و طحاوی از تهذیب الآثار طبری آورده که اخبار در بیم
انکه آنحضرت که درآمد بروی ابو بکر و عمر بجائی که کاشف بود
فخذ خود را روایی اند ثابت نمی شود مانند آن حجت در نیم
ما اخباری که وارد اند بامر پوشیدن ران و نهی از کشف
آن صحاح اند وقال زيد بن ثابت ابو سعید انصاری
از فقها و فضلا صحابه کاتب وحی در زمان آنحضرت
جمع شده قرآن بر دست وی در زمان ابو بکر صدیق
رضی الله عنه [illegible] انزل الله على
رسوله صلى الله عليه وسلم وفخذه على فخذي گفت زید بن ثابت نازل
کرد خدا تعالی بر پیغمبر خود وحی را بجائی که ران آنحضرت
بر ران من بود فثقلت علي حتى خفت ان ترض
فخذي پس گران شد بر من تا آنکه ترسیدم که بشکند ران
من و چون حقیقت این کلام ظاهر ران بر ران بی حائل
است لازم آید که فخذ عورت نباشد چه تماس عورات
بی حائل درست نیست ولیکن مفهوم متعارف کلام
پوشیده نیست و ظاهر آنست که استدلال بر نفی عورت
فخذ از جهة حائل بودن کی ورد دیگر است که آن در عورات
درست نبود و در صورت غلیظ [illegible]
رضیه [illegible] **حدثنا** يعقوب بن ابراهيم دورقی
قال حدثنا اسمعيل بن علية بضم عين و فتح لام و
تشديد تحتية انصاری قال حدثنا عبد العزيز بن
صهيب [illegible] عن انس ان رسول الله غزا
از انس تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم غزا
خيبر قصد کرد جهاد خیبر را که شش منزل است از مدینه
در سال هفتم فصلينا عندها صلوة الغداة بغلس
پس نماز گذاردیم نزدیک خیبر نماز صبح در تاریکی شب فركب
نبي الله پس سوار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
وركب ابو طلحة و سوار شد ابو طلحه زید بن سهل انصاری
نقیب آن حضرت [illegible] انس ربيب
اوست وانا رديف ابي طلحة و من سوار کرده ام پس
پشت ابی طلحه بر یک مرکب فاجرى نبي الله پس راند
مرکب را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم في زقاق

ثم قياماً فاشار اليهم ان اجلسوا گفت عائشه تا آنکه آن حضرت در خانه خود و حال آنکه درد ناک بود پس نماز گذارد در حالیکه نشسته بود و نماز گذاردند پس آنحضرت قومی ایستاده در حالیکه ایستاده بودند پس اشاره کرد بسوی ایشان که بنشینید فلما انصرف قال انما جعل الامام ليؤتم به پس وقتی که باز گشت فرمود گردانیده نشده است امام مگر آنکه اقتدا و اتباع کرده شود و نزدی این حکم منسوخ شده است بفعل آن حضرت که در مرض موت خود نشسته نماز گذارد و مردم همه در عقب ایستاده بودند فاذا ركع فاركعوا واذا رفع فارفعوا پس وقتی که رکوع کند پس رکوع کنید و وقتی که سر بردارد از رکوع سر بردارید چون نماز مردم مساوی ... و سر برداشتن واقع می شد تخصیص کرد و بعد از تعمیم آن اهتمام کردن شان آن را حدثنا ابو نعيم قال حدثنا ابن عيينة عن الزهري عن انس بن مالك قال سقط رسول الله صلى الله عليه وسلم من فرس فخدش او فجحش شقه الايمن گفت انس افتاد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی از پشت اسپ پس خراشیده شد پهلوی راست آن حضرت خدش و جحش هر دو بیک معنی است راوی شک کرده است درین لفظ فدخلنا عليه نعوده پس در آمدیم برآنحضرت در حالی که عیادت بکنیم فحضرت الصلوة فصلى قاعدا فصلينا قعودا پس رسید وقت نماز پس نماز گذارد آنحضرت در حالی که نشسته بود و گذاردیم در حالی که نشسته بودیم وقال انما جعل الامام ليؤتم به فرمود گردانیده نشده است امام مگر برای آنکه اقتدا کرده شود بوی فاذا كبر فكبروا واذا ركع فاركعوا پس وقتی که تکبیر گوید امام پس تکبیر گویید شما و وقتی که رکوع کند رکوع کنید واذا رفع فارفعوا وقتی که سر بردارد از رکوع سر بردارید شما واذا قال سمع الله لمن حمده فقولوا اللهم ربنا ولك الحمد و وقتی که گوید سمع الله لمن حمده یعنی شنید خدا مر کسی را که ستایش کرد وی را بگویید ای خدای پروردگار ما مر تراست حمد حدثنا اسحق بن منصور قال اخبرنا روح بن عبادة قال اخبرنا حسين عن عبد الله بن بريدة عن عمران بن حصين انه سال النبي صلى الله عليه وسلم ح وحدثنا اسحق قال اخبرنا عبد الصمد قال سمعت ابي قال حدثنا الحسين عن ابن بريدة قال حدثني عمران بن حصين وكان مبسورا انه سال النبي صلى الله عليه وسلم عن صلوة الرجل قاعدا گفت ابن بریده حدیث کرد مرا عمران بن حصین و بود وی بیماری بواسیر داشت که تحقیق پرسیده است عمران آن حضرت را از نماز مرد در حالیکه نشسته است ظاهر آنست که سوال عمران از نماز ... قال ان صلى قائما فهو افضل ... پس آن ... ومن صلى قاعدا فله نصف اجر القائم و کسی که نماز گذارد در حالیکه نشسته است پس مر ویراست نیم ثواب ایستاده گذارنده ومن صلى نائما فله نصف اجر القاعد و کسی که نماز گذارد خوابیده و بر پهلو ... پس مر ویراست نیم ثواب نشسته گذارنده ... که نشسته یا ایستاده گذاردن برای آنحضرت برابر بود و مسلم و ابو داود و نسائی از ابن عمر آورده که آنحضرت فرمود که نماز مرد نشسته بر نیمه ایستاده است گفت آمدم روزی نزد آنحضرت دیدم که نشسته نماز میگذارد من دست خود را بر سر خود نهادم فرمود ... کردم تو فرموده این ... گفت آری لیکن من نیستم مثل یکی از شما ... ترمذی از ثوری که این حکم ... است که قدرت بر قیام ... در حق ... که در ایستادن رنج و الم میکشد ... و فرموده که ... نماز اگرچه ... نشسته نماز گذاردن روا است ...

باب صلوة القاعد بالايماء

... رکوع و سجود ... حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا حسين المعلم عن عبد الله بن بريدة ان عمران بن حصين وكان رجلا مبسورا ... وقال ابو معمر مرة عن عمران بن حصين ... قال سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم

عن صلوة الرجل وهو قاعد گفت عمران پرسیدم پیغمبر خدا را رحمت کنار خدا بروی از نماز کردن مرد در حالی که نشسته است فقال
من صلى قائما فهو افضل ومن صلى قاعدا فله نصف اجر القائم پس فرمود کسی که نماز کند بحالی که استاده است
پس آن بهتر و موجب بیشتر ثواب است و کسی که نماز کند نشسته پس مر ورا نیمه ثواب نماز استاده گذار است ومن صلى نائما فله
نصف اجر القاعد و کسی که نماز کند بر پهلو افتاده مر ورا ثواب نیمه نماز نشسته گذار است پوشیده نماند که درین حدیث معلوم نشد که نائم
را ایما باشد اللهم الا ان يقال که رکوع قاعد رکوع نیست بلکه ایما برکوع است و نیز توجه ثابت است حقیقة توجه نیست و در کتب فقهیه گفته اند
یعنی قاعد ارکوع و سجده فکند قال ابو عبد الله نائما عندی مضطجعا گفت مولف ابو عبد الله مراد از نائم مضطجع است یعنی بر پهلو خوابیده

باب اذا لم يطق قاعدا صلى على جنب وقتی که طاقت ندارد مصلی که نماز کند نشسته نماز کند بر پهلو افتاده وقال عطاء
اذا لم يقدر على ان يتحول الى القبلة صلى حيث كان وجهه و گفت عطاء ابن ابی رباح وقتی که توانا نیست بر آنکه بگردد بسوی
قبله نماز کند آنجا که باشد روی او بدانکه حدیثی که درین باب آورده دلالت دارد بر حکمی که در ترجمه ذکر کرده است واین قول عطاء تائید می
میکند مر ترجمه را بتوجیه که هرگاه از باد عجز روی بقبله نماز کردن رخصت باشد نشسته گذاردن هم در عجز روا خواهد بود واگر گویند حکم دیگر بتقریب
آورده نیز گنجایش دارد **حدثنا** عبدان عن عبد الله بن المبارك عن ابراهيم بن طهمان قال حدثني الحسين المكتب
عن ابن بريدة عن عمران بن حصين قال كانت بي بواسير گفت عمران بود مرا بیماری بواسیر یعنی منفعل داشتم ازین بیماری
فسالت النبي صلى الله عليه وسلم عن الصلوة پس پرسیدم آنحضرت را از حال نماز که ایستاده کنم یا نشسته گذارم —
فقال صل قائما فان لم تستطع فقاعدا فان لم تستطع فعلى جنب پس فرمود نماز کن ایستاده پس اگر نتوانی
نشسته گذار و اگر نتوانی نشسته گذاردن پس بر پهلو گذار. و در هدایه این حدیث را آورده و زیاده آنکه ایما کند بسر و این نماز باتفاق ساقط
نمی شود از آنکه تکلیف عبادت بقدر طاقت است و تفصیل نماز بیماری در کتب فقه مبین است مکتب صیغه اسم فاعل است از باب افعال
لقب حسین معلم است وصف کرده اند او را آگاه بمعلم و گاه بمکتب **باب** اذا صلى قاعدا ثم صح او وجد خفة تمم ما بقي وقتی که
نماز گذارد معذور بحالی که نشسته است پس تر صحت یافت بعد از ابتدای نماز یا یافت خفتی از بیماری که از آن قدرت ایستادن نداشت تمام کند
نماز را که باقی مانده و واجب نیست استیناف از سر گرفتن نماز را وقال الحسن ان شاء المريض صلى ركعتين قائما و
ركعتين قاعدا و گفت حسن بصری اگر خواهد بیمار بگذارد نماز فرائض دو رکعت نشسته در حال عجز و دو رکعت ایستاده و در تائید این قول
ترجمه را گفته تمم ما بقي معنی نمی نماید که با شبهه فروعی از این معنی عام است قسطلانی گوید نزاع کرده است عینی در بودن این قول بمعنی
مذکور **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة ام المؤمنين انها اخبرته
روایت کرده عروه از عایشه مادر مسلمانان که وی خبر داده عروه را از نهایت که رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي صلوة
الليل قاعدا قط کم تحقیق عایشه ندیده است پیغمبر خدا را که میگذارد نماز شب را یعنی تهجد را در حالی که نشسته باشد
هرگز حتی اسن تا آنکه کلان سال شد فكان يقرأ قاعدا حتى اذا اراد ان يركع قام فقرأ نحوا من ثلاثين
او اربعين اية ثم ركع پس بود آنحضرت که قراءت میکرد بحالی که نشسته است تا وقتی که خواستی رکوع کردن ایستادی پس
خواندی سی یا چهل آیت گفته اند شک ازوی است از آنکه عایشه یکی ازین دو گفته باشد اما تعین نتواند که هم از عایشه باشد چون از روی تعیین گفته
تردد کرده است پس تر رکوع کردی **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن عبد الله بن يزيد وابي النضر مولى
عمر بن عبيد الله عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن عائشة ام المؤمنين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي جالسا فيقرأ وهو جالس

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الصلوة

یا صبح کرد این حال عروس بود زن بسبب بطلاق آن
بر مرد و زن یکسان است ربیکن فرق است چه
کرد را عروس است و زن را عروس نقال من كان
عنده شيء فليجئ به پس فرمود کسی که باشد نزد وی
چیزی از جنس طعام پس بیارد آن را وبسط
نطعا گستر انید سفره چرمی را نطع بکسر نون و فتح طا
و سکون طا و فتح آن فجعل الرجل يجيء بالتمر پس
گشت مردی که می آورد خرما را وجعل الرجل يجيء بالسمن
و گشت مردی که می آورد روغن را قال واحسبه قد
ذكر السويق گفت عبد العزیز گمان می برم انس را
که ذکر کرده است سویق را نیز قال فحاسوا حيسا
گفت انس پس ساختند حیس را حیس بفتح حاء و سکون تحتیه
طعامی است که ساخته می شود از خرما و کشک و روغن
و گاهی بجای کشک آرد می اندازند فكانت وليمة
رسول الله پس بود این مجموع طعام عروس آنحضرت صلى
عليه وآله وسلم و تتمه کلام در کتاب الولیمه بیاید ان شاء
الله تعالى **باب** في كم تصلي المرأة من الثياب
در چند جامه نماز کند زن نزد امام ابو حنیفه و مالک و شافعی
و در حد... مستحب است در ... ازار و پیراهن و چادر
کرده ... پیراهن چادر ... و ابن منذر گفته واجب
بر زن ستر تمام بدن است مگر روی و دست خواه
بیک جامه باشد یا زیاده و این قول مذکور بیان استحباب
است نه مراد تقدیر واجب وظاهر از سیاق کلام مصنف
نیز همین است چه ایراد ترجمه مذکور تعلیق رسید
که مروی است از عکرمه وقال عكرمة لو وارت
جسدها في ثوب جاز و گفت عکرمه مولی ابن عباس
اگر پوشید زن بدن خود را در یک جامه جائز است ادا
در نماز و جزا آن **حدثنا** ابو اليمان الحكم بن نافع
قال اخبرنا شعيب بن ابي حمزة عن الزهري قال
اخبرني عروة عن عائشة قالت لقد كان رسول الله
گفت عایشه هر آئینه تحقیق بود پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم يصلي الفجر نماز میگزارد فجر را فيشهد معه
نساء من المؤمنات متلفعات في مروطهن
پس حاضر می شدند با وی زنان مسلمان بحالی که پیچیده
بودند سر و تن را در چادرها التلفع بالفاء بمعنی الزمل ... بجامه
... که سر نیز پوشیده شود ... مروط کسیر میم
جامه دراز از پشم یا ... ثم يرجعن الى بيوتهن
ما يعرفهن احد من الغلس پس تر بر میگشتند بخانها
خود بحالی که نمی شناخت ایشان را کسی از تاریکی آخر شب

باب اذا صلى في ثوب له اعلام ونظر الى علمها
در حکم صورتی که نماز گذارد مرد در جامه که مر آن را علمها
و نگاه کند بسوی علم آن ... نسخ الى علمها تذکیر
و تانیث ضمیر باعتبار ثوب و خمیصه است که چادر با علم باشد
حدثنا احمد بن يونس ...

بود آنحضرت که نماز میگذارد در حالی که نشسته بود پس میخواند قرآن را و حالی که نشسته بود فاذا بقی من قراءته نحو من ثلاثین آیة او اربعین آیة قام پس وقتی که باقی ماندی از قراءت او بقدر یک سی آیت یا چهل آیت استاده می شد فقراها و هو قائم ثم رکع ثم سجد پس خواندی آن تتمه قراءت را در حالی که استاده است پس رکوع کردی و پس سجده کردی یفعل فی الرکعة الثانیة مثل ذلک میکرد در رکعت دوم مانند آن فاذا قضی صلوته نظر فان کنت یقظی تحدث معی وان کنت نائمة اضطجع پس وقتی که تمام میکرد نماز را می دید اگر بودمی بیدار سخن میگفت اگر بودم در خواب پهلو نهادی برای خواب

کتاب التهجد

این کتاب در ابواب احکام تهجد است بسم الله الرحمن الرحیم باب التهجد باللیل در بیان نماز شب تهجد در اصل بمعنی ترک هجود است و هجود بمعنی خواب است یعنی نام جنس ترک خواب است ابن فارس گفته است المتهجد المصلی باللیل وقوله عز وجل ومن اللیل فتهجد به نافلة لک در بیان قول خدای تعالی و از شب پس ترک خواب کن برای نماز بقرآن در آن حال که زیادتی زیاده است مر ترا و مخصوص است بتو از میان امت تو مولف رحمه الله تفسیر کرده است تهجد را باسهر یعنی بیداری و باین معنی شهرت دارد در لغت و این لفظ از اضداد است یعنی خواب و بیداری هر دو آمده بعضی گفته اند هجد بمعنی نوم و اهجد بمعنی سهر و بعضی گویند تهجد بیداری بعد از خواب را گویند قاله السهیلی و در سفر السعادة گفته علما را اختلاف است که قیام شب بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرض بود یا سنت هر دو طایفه همین آیت تهجد بنافلة لک را دلیل گرفته اند کسانی که سنت گویند نافلة که بمعنی نماز نفل است صحیح است در عدم وجوب در این استدلال سخن است از آنکه نافلة اگر بمعنی نماز نفل باشد قید لک که مشعر باختصاص است بی فایده میگردد و نفل و تطوع مخصوص بآن حضرت نیست پس معنی زیادة است که وجوب آن بر آنحضرت زیاده بر فرائض است بر خلق زیادتی و دلالت بر قطعیت میکند قائلان وجوب گویند امر تهجد برای وجوب است و قیام آن حضرت دایم بود در سفر و حضر و در حال صحت و بیماری و اگر گاهی از سبب نوم یا غلبه خواب نتوانستی استاده و فوت شدی قضای آن در روز میکرد و این نیز امارت وجوب است و این استدلال از خللی نیست اولا آنکه امر برای وجوب است اگر قرینه صارفه نباشد و اینجا قرینه می تواند شد از آنکه حمل لفظ در کلام شارع باید که بر معنی عرفی شرعی باشد نافله بمعنی زاید معنی لغوی است و قید لک از او اختصاص خطاب آن حضرت آمده باشد و اولیت و قضا نیز دلیل نمی شود با آنکه در اعتکاف عشر اخیر و ماه رمضان التجنب است و بالاتفاق آن واجب است گفته اند بنا بر ابتغا صریح سنیت معلوم شده باشد قسطلانی میگوید مرویست از ابن عباس که تهجد بر آن حضرت واجب بود و مامور شده است آن حضرت بآن و او تصحیح کرده است نووی که این وجوب منسوخ شده از آن حضرت چنانکه منسوخ است از امت میگوید که نقل کرده است این را شیخ ابو حامد و نیست اصح بلکه صحیح و در مسلم از عایشه منقولست چیزی که دلالت دارد برین معنی گفته است از نفسیر آنکه ما تقدم و ما تاخر بخشیده است او را گناه پیش و پس و این نماز در حق آنحضرت کفر و ذنب نیست محض نفل و کثرت ثواب است و راجح است که نفلیت بحیه در حق آن حضرت بجای کرد و حسی است و نماز و در دنیا مانند تسبیح اهل جنت است در جنت نیست بر وجه تکلیف و این تشریف است بر طریقه امام حرمین و بر طریقه ... میگوید هیچ وقت خالی و برای ... است اگرچه وعید بر ترک آن نباشد و این معنی یعنی ترک وعید منافی بقاء وجوب نیست آن حضرت را آرام دل و اطمینان جان باین تکالیف شده و باندیشه مغفرت و مواخذه وعید نمیکرد و بهر تقدیر وی معصوم است و گناه و عیب اگر در سرایره عزت و طهارت او راه نبود و امر استغفار چنانکه در قول خدای عز و جل است فسبح بحمد ربک واستغفره ... و تقدیر است یعنی می آمرزم ترا بر تقدیری که در گناه می افتادی اگرچه عصمت منع ترا میبود و انتهی کلامه و صوفیان گفت که چون آنحضرت را دایم عزم امت و فکر حال ایشان در تب و تاب داشت چنانکه در تفسیر حدیث شیبتنی سورة هود معلوم شده که چون دریافت پیری بعد از نزول آیت فاستقم کما امرت و من تاب معک که در سوره هود است

مستقیم آمد لیکن چون این بیت نقش و نگار شاغل و حائل آمد نظر بحضور در تصویر این هیکل و شبیت ظاهر آن بیلان این اشکال حکم کل تجرد و تستر و تقدس معبود حقیقی بحضرت انسان پیدا شد که مبادا مشغول دارد بار دیگر مایل شود بسوی سفل و توجه بعالم سفلی و تنزل نماید ... والتقی واخاف ان یفتنی پرو حقیقه است ... مشکوة ... میگرد که صور و نقوش مظاهر اند نفوس طاهره و قلوب صافیه را تاثیر تمامی است با وجود علو مقام و کمال ... و نظر تحقیق ... و تغیر ناشی از کمال صفا و نهایت لطافت است چنانکه در جامه سفید یک نقطه سیاه اگر افتد نمایان گردد و در غیر سفید ... نمایان تر ... از این معنی ... این تعلیم است ... و احتیاط و احتراس ... و شاغل ... تحقیقا ... حصه ... که عفو ... مراتب و درجات غیر متناهی است آن مرتبه که خاصه آنحضرت بود اگر از آن تنزل نماید هنوز در جائی خواهد بود که مقربان دیگر بصد جهد تا بعمر های دراز آنجا میرسیده باشند و با وجود آن حضرت ... تنزل از آن مرتبه ... باید دانست که ردای خمیصه تجویز پوشید نقش نخواهد بلکه بوی برای استقلاع باشد بسبب ... چنانکه در حله حریر عمر رضی الله عنه باتحریم لباس آن بروی و گویند ... قال هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة قال النبی صلی الله علیه وسلم کنت انظر الی علمها وانا فی الصلوة فاخاف ان یفتنی فرمود بودم که نظر میکردم بسوی علم آن بجای که در نماز بودم پس ترسیدم که ...

باب ان صلی فی ثوب مصلب او تصاویر هل تفسد صلوته ... جامه سعوریست بصورت صلیب منقوش باشد ... منسوخ در آن صلیب چلیپا ... ترسایان ... ادعیه نصاری ... و نهی عنه حدثنا ابو معمر عبد الله بن عمرو قال حدثنا عبد الوارث بن سعد قال حدثنا عبد العزیز بن صهیب عن انس قال کان قرام لعائشة سترت به جانب بیتها و گفت انس ... پرده باریک پشمین رنگین منقش مر عایشه را که پرده کرده بود بان طرف خانه خود ... وزرین ساخته ... عروس ساخته ... که این پرده آن پوشیده فقال النبی صلی الله علیه وسلم امیطی عنا قرامک هذا ...

از غم و اندیشه عدم استقامت امت بود پس فرمانبردار بهربان امر کرد و حبیب خود را که استغفار کند برای امت تا بیامرزد ایشان را و نیز میتوان گفت که استغفار آن حضرت برای ترقی در مراتب والای قربت حق که بی انتهای است بوده چنانکه در معنی حدیث صحیح انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله سبعین مرة تحقیق کرده می آید پرده بر دل من و من استغفار میکنم خدا را هفتاد بار گفته اند این پرده نیز حاجب بود مر او را از خدا زانکه در سیر فی الله نهایت ندارد و هر مقامی عالی که میرسید مقامی والاتر از ان جلوه گر می آمد این مقام نازل را حجاب می شمرد و بعد از توجه تام که حمد پروردگار و استغفار شعار او است ترقی می نمود بان مقام والا همچنین در هر مرتبه سیر آنحضرت آناً فآناً در ترقی بود بلکه الآن نیز حال همین است ازینجاست که هیچ عارف و صاحب قربتی نشانی از اقرب آن حضرت نیافته و تعیین مرتبه قرب او را بجز خدا سبحانه و تعالی است نتواند کرد والله اعلم بحقیقة بیّن قرآن گفت که باین معنی اشارت میکند حدیث لی مع الله وقت الحدیث حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا سلیمان بن ابی مسلم عن طاؤس سمع ابن عباس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل یتهجد گفت ابن عباس بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی وقتی که برخاستی از شب در حالی که ادا کند نماز تهجد کردی قال اللهم لک الحمد انت قیم السموات والارض ومن فیهن گفتی آنحضرت ای پروردگار مر تراست سپاس و ستایش و بس توئی بر پا دارنده آسمانها و زمین و هر چه در آسمان و زمین است قیم و قیوم بیک معنی است بعضی گویند قیم بمعنی قایم بکار خلق و مدبر عالم است در همه احوال و قیوم بمعنی آنکه قایم بود بنفس خود نه بغیر خود و جمیع موجودات قایم بوی باشد و کلمه من که برای عقلاء است در وی تغلیب کرده شده است و مراد جمیع موجودات است ولک الحمد انت نور السموات والارض ومن فیهن و مر تراست ستودگی توئی نورانی کننده آسمانها و زمین و کسی که در آنست یعنی هر چه روشنی دارد بقدرت تو و از تو یافته است یا آنکه توئی نور هر چه نورانی است و انوار دیگر در جنب نور تو محو و متلاشی است پس ظهور همه بظهور تست ولک الحمد انت ملک السموات والارض ومن فیهن و مر تراست ستایش توئی مالک کامروای آسمان و زمین و هر چه در آنست ولک الحمد انت الحق توئی ثابت و متحقق بوجود خود بی سابقه عدم و عروض فنا ووعدک الحق و وعده تو راست و ثابت است ولقاءک حق و دیدار تو در آخرت ثابت است وقولک حق والجنة حق و قول تو و وعده تو از امر و نواهی مدلول آنها ثابت و درستست و بهشت حق و ثابت است برای ثواب مطیعان والنار حق و دوزخ ثابت است برای عقاب عاصیان والنبیون حق ومحمد حق و پیغمبران همه و محمد که اشرف آنها است راستانند و پیغمبران خدا هر چه گفته اند از جانب خداست والساعة حق و روز قیامت راست و ثابت است تکرار حمد از جهت تمام بشان آنست و تا فائده دهد که این همه امور که بر سر آن در آمده مناط حمد و موجب سپاس الهی است و همه نعمتهاست که مستدعی امتنان حق و شکر خداوند تعالی و تقدس اللهم لک اسلمت وبک آمنت ای پروردگار مر ترا انقیاد نمودم و طاعت احکام تو کردم و بتو ایمان آوردم چنانکه فرمودی و تصدیق کردم آن چنان که هستی وعلیک توکلت و بر تو سپردم کار های خود را والیک انبت و بسوی تو رجوع کردم بجان و روآوردم بصدق دل وبک خاصمت و بتو خصومت کردم یعنی بحجت و قوتی که داده مرا بکسی که خصومت کرد مرا از کفار والیک حاکمت و بسوی تو بردم هر که ابا کرد و قبول ننمود احکامی که بآن مرا فرستاده فاغفر لی ما قدمت وما اخرت پس بیامرز مرا تقصیری که پیش ازین وقت کردم و بعد ازین کنم وما اسررت وما اعلنت و آنچه پنهان کرده ام و پیدا کرده ام از گناهان که تعلق بدل و جوارح دارد این دعا ها از آن حضرت از روی تواضع و اظهار کمال عبودیت و مقام اجلال و تعظیم خداست جل شانه یا تحضیض برای تعلیم است انت المقدم وانت

الجزء الثاني من شيخ الاسلام | كتاب الصلوة

حدثنا عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث عن یزید بن ابی حبیب عن ابی الخیر ...

[illegible]

لك الحمد انت قيم السموات والارض ومن فيهن الى قوله لا اله الا انت نيست معبودى بحق مگر تو او لا اله غيرك و نيست مرا او را عبادت جز تو قال سفيان وزاد عبد الكريم ابو امية ولا حول ولا قوة الا بالله گفت سفيان زياده كرده است عبد الكريم حديث عبد الكريم كه ابو اميه است اين كلمات را كه لا حول ولا قوة الا بالله است قال سفيان قال سليمان بن ابى مسلم سمعه من طاوس عن ابن عباس عن النبى صلى الله عليه وسلم مقصود از ايراد اين كلام آنست كه سليمان شنيده است بى واسطه از طاوس و در اسناد سابق بطريق عنعنه بود

باب فضل قيام الليل

در بيان فضيلت و كثرت ثواب نماز تهجد در مسلم از ابو هريره آورده كه افضل نماز بعد از فريضه نماز تهجد است و از اينجا لازم مى آيد افضليت آن از سنت فجر اگرچه احاديث در فضيلت سنت فجر بسيار واقع شده و بلا خلاف توان بيان تخصيص كرد از نماز سنت فجر را آيات و آثار بسيار در فضيلت نماز شب وارد است و حق جل شانه مدح كرده تهجد گزاران را چنانكه فرموده كانوا قليلا من الليل ما يهجعون يعنى اندكى از شب خواب ميكردند و فرموده والذين يبيتون لربهم سجدا و قياما و فرموده تتجافى جنوبهم عن المضاجع و فرموده فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قرة اعين و چندان از احاديث و آثار

حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا هشام قال اخبرنا معمر ح وحدثنى محمود قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن الزهرى عن سالم عن ابيه قال كان الرجل فى حياة النبى صلى الله عليه وسلم اذا رأى رؤيا قصها على رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابن عمر رضى الله عنه بود مرد در زمان حيات پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وى وقتى كه ميديد خوابى را خواندى آنرا بر پيغمبر خدا فتمنيت ان ارى رؤيا فاقصها على رسول الله صلى الله عليه وسلم پس آرزو داشتم من اينكه ببينم خوابى را پس بخوانم آنرا بر پيغمبر خدا وكنت غلاما شابا و بودم من خورد سال نوجوان وكنت انام فى المسجد على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم و بودم من كه ميخوابيدم در مسجد در زمان حيات آنحضرت فرأيت فى النوم كان ملكين اخذانى فذهبا بى الى النار پس ديدم در خواب گويا دو فرشته گرفته اند مرا پس بردند مرا بسوى دوزخ فاذا هى مطوية كطى البئر پس ناگاه ديدم كه دوزخ بنا كرده شده است مانند بناى چاه مطويه يعنى بنى است و بر دو زن آن يعنى گرد چاه را بعد از بنا كه سنگ ميگويند و پيش از بنا مطويه واذا لها قرنان و ناگاه مر آنرا دو گوشه اند سيوطى گويد قرنان دو چوب استاده كه چوب ديگر بر عرض آن هر دو نهند و دو روى ولو بها آويزند و آويزند بان دلو را چنانكه تقرير يافت واذا فيها اناس قد عرفتهم و ناگاه در دوزخ مردمانند كه شناختم ايشان را فجعلت اقول اعوذ بالله من النار پس گشتم كه ميگويم پناه ميجويم بخدا از دوزخ قال فلقينا ملك آخر فقال لى لم ترع گفت ابن عمر پس ملاقات كرد مرا فرشته ديگر پس گفت مترس لم ترع بضم اول و فتح را و سكون عين مهمله يعنى اكنون يعنى بعد از اين ترسى نيست فقصصتها على حفصة فقصتها حفصة على رسول الله صلى الله عليه وسلم پس برخواندم من آن خواب را بر حفصه خواهر خود پس خواند حفصه آنرا بر آن حضرت فقال نعم الرجل عبد الله لو كان يصلى من الليل پس فرمود آن حضرت نيكو مرد يست عبد الله اگر نماز گذاردى بشب فكان بعد لا ينام من الليل الا قليلا پس بود عبد الله بعد از اين كه خواب نيكو و از شب مگر اندكى ببايد كه تعبير كرد آن حضرت اين خواب ابن عمر را بآنكه تنبيه است او را بقيام شب از آنرو كه بردن آن دو فرشته بسر دوزخ و نمودن آن وى را از جهت قوت عبادت است و ابن عمر فى نفسه خود قوتى نمى شد پس نيست آن مگر از جهت قوت او نماز تهجد را و اينجا بر مرجح پيوست كه بعد از فرائض نمازى كه آن اهتمام بايد نمود نماز تهجد است كه از كثرت ثواب آن بازمى دارد از دوزخ خواهد بود اين توجيه تطبيق يافت بترجمه

باب طول السجود فى قيام الليل

در از كردن سجده در نماز شب از براى عاجزى و زارى در درگاه حق و سجده نهايت مرتبه تواضع و تذلل است از نيرو است كه واقع شده نزديك ترين احوال

بجهت طلوع نرسيده بوده ليكن شنيده است از وى عن ابيه قال رأيت رسول الله گفت ابو جحيفه ديدم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم فى قبة حمراء من ادم در خيمه سرخ از چرم و در بعضى جاها و در روايت ما كاخذ قبة من رسول الله و ديدم بلال را كه گرفته است وضوى پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يعنى آب باقيمانده از وضو ورأيت الناس يبتدرون ذلك الوضوء و ديدم مردم را كه ميشتافتند و سبقت ميكردند بسوى آن آب فمن اصاب منه شيئا تمسح به پس كسى كه رسيد وى را يافت از آن آب چيزى مسح ميكرد بآن روى و اندام خود را ومن لم يصب منه شيئا اخذ من بلل يد صاحبه و كسيكه نرسيد از آن آب چيزى را ميگرفت از ترى دست يار خود ثم رأيت بلالا اخذ عنزة له فركزها پس ديدم بلال را گرفت نيزه خورد را و خلانيد آن را بر زمين و ستره كرد و عنزه بفتح عين و نون و زاى نيزه خورد مر يا تيزه عصا وخرج النبى و برآمد آنحضرت صلى الله عليه وسلم فى حلة حمراء در جفت جامه سرخ از ازار و ردا گفته اند مراد و ديدار ديا يمانى است كه در ميان تارهاى سرخ داشت چنانكه الاجبرد و بارها يا آنكه بافته شده در ميان سرخ كان آن كرباس نيست و تواند كه سرخى آن از جهت معصفر باشد مشمرا بجائى كه برداشته بود ازار را كشيده كرده بود بالا از ساق صلى الى العنزة بالناس ركعتين گزارد بسوى نيزه با مردم نماز ظهر دو ركعت و در روايت ثلاثى ذلك ورأيت الناس والدواب يمرون من بين يدى العنزة و ديدم مردم را و چهارپايان را كه مى گذشتند از پيش نيزه

باب الصلوة فى السطوح والمنبر والخشب

نماز بر بامها و بر منبر و چوب مقصود بيان جواز اصل نماز است بر امثال اين چيزها براى دفع توهم عدم جواز بوهم جدا بودن آن از زمين يا قطع نظر از خصوص بودن فعل امام بلند تر از مقتديان و فعلى حسن علامت عدم جواز ميآيد در قلان مالكيه بعضى تابعين دست نگاه از مكان بلند امام را آن مسئله جدا است اگرچه در ضمن اين باب معلوم شود قال ابو عبد الله گفت بخارى ولم ير الحسن باسا ان يصلى على الجمد وى جيم و سكون ميم يخ آن نيز روا نيست وقيد حسن بصرى باكى ندارد كه نماز گذارده شود بر يخ و قرائت كرده اند جمد بضم جيم و سكون ميم يخ بسته كنى بجاى بلند سخت چنانكه ابن تين گفت و در آنجا تيمم جمد مناسب تر است اگرچه شيخ

کریبا شد بنده تا بپروردگار بجالی است که در سجده است **حدثنا** ابو الیمان قال حدثنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی
عروة ان عایشة اخبرته ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یصلی احدی عشرة رکعة گفت زهری حدیث کرد مرا عروه که عایشه
خبر داد او را که پیغمبر خدا بود که نماز میگذارد یازده رکعت در شب کانت تلک صلوته یسجد السجدة من ذلک قدر ما یقرء احدکم
خمسین آیة قبل ان یرفع راسه بود این نماز آن حضرت بحالی که سجده میکرد سجده از آن نماز بقدر آنکه
میخواند یکی از شما پنجاه آیت پیش از آنکه بردارد سر خود را بر روایتی میگفت سبحانک اللهم اغفرلی و بر روایتی سبحانک لا اله الا انت و یرکع
رکعتین قبل صلوة الفجر ثم یضطجع علی شقه الایمن حتی یاتیه المنادی للصلوة و میگذارد دو رکعت پیش
از نماز فجر و در وقت آن بستر پهلو می نهاد بر طرف راست تا آنکه می آمد او را ندا کننده برای نماز فجر **باب** ترک القیام للمریض
جواز ترک کردن نماز شب مر بیمار را **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن الاسود قال سمعت جندبا یقول اشتکی النبی
صلی الله علیه وسلم فلم یقم لیلة او لیلتین گفت اسود بن قیس شنیدم جندب را که میگفت بیمار شد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا
بروی پس نماز نکرد یک شب یا دو شب **حدثنا** محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان عن الاسود بن قیس عن جندب بن عبد الله
قال احتبس جبریل عن النبی صلی الله علیه وسلم گفت جندب باز ماند جبرئیل از آن حضرت یعنی وحی نیاورد
فقالت امرأة من قریش ابطأ علیه شیطانه پس گفت زنی از قبیلهٔ قریش در روایت حاکم واقع شده که آن زن
ام جمیل دختر حرب خواهر ابو سفیان زن ابو لهب است که در شان اوست حمالة الحطب و رنگ کرد بروی شیطان او فنزلت
والضحی واللیل اذا سجی ما ودعک ربک وما قلی پس نازل شد سورهٔ والضحی یعنی چاشت است یا تمام روز یعنی سوگند
روز و شب وقتی که پیش می آید بر تیرگی که ترک نکرده است ترا پروردگار تو از محبت و اکرام خود و خشم نگرفته است بتو در بعضی
روایات آمده که در اوائل ایام که در وحی فتوری رسید خدیجه کبری به پیغمبر خدا گفت که ان ربک قد قلاک پس این سوره نازل شد
و این روایت در غایت دوری از قبول است خدیجه کبری با آن قوت ایمانی و فراست خدا داد و خیالی که در حدیث بدء الوحی دانسته
چگونه این حرف بر زبان آرد والله اعلم **باب** تحریض النبی صلی الله علیه وسلم علی قیام صلوة اللیل والنوافل من
غیر ایجاب در بیان برانگیختن پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بر نماز تهجد و سایر نمازهای نفل از غیر واجب گردانیدن و طرق
النبی صلی الله علیه وسلم فاطمة وعلیا لیلة للصلوة وشبی آمد آن حضرت فاطمه و علی را رضی الله عنهما از برای برانگیختن برای
نماز شب ظاهر آنست که در ابتدای احوال خانه دار بود یا برای ملاطفه و اظهار دوستی **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله
قال اخبرنا معمر عن الزهری عن هند بنت الحارث عن ام سلمة ان النبی صلی الله علیه وسلم استیقظ لیلة فقال سبحان
الله ماذا انزل اللیلة من الفتنة ماذا انزل من الخزائن گفت ام سلمه بیدار شد شبی آن حضرت و گفت پاکست
خدا این کلمه را در مقام تعجب و ظهور آثار غریبه بر زبان می آرند چه چیز نازل کرده شده است امشب از بلاها چه چیزها نازل کرده شد از
خزانهای رحمت الهی مراد آنست که درین شب کشف کرده شد برای آن حضرت فتنهائی که در آخر زمان بوقوع می آید و عطاهای رحمت
که برای بندگان خود آماده کرده است بعضی گویند که مراد فتنه ایست که در صحابه بعد از قتل امیر المومنین عثمان رضی الله عنه روی داده
و آخر منجر شده بامارت بنی امیه و غیر ایشان و تواند که مراد فتنه و ابتلای معاصی باشد که مردم را در اهل و مال پیش آید و نماز را
و روزه را و صدقات را کفارت آنست من یوقظ صواحب الحجرات یا رب کاسیة فی الدنیا عاریة فی الآخرة
کیست که آگاه کند و بیدار سازد اهل حجرها را که کنایت از ازواج مطهره است تا نماز کنند و التجا بجناب الهی نمایند و درخواست نعمتهای

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب الصلوة

گفت ابو حازم پرسیدند سهل ساعدی را که از چه چیز است
منبر شریف نبوی فقال ما بقی بالناس اعلم به منی پس
گفت سهل باقی نمانده در میان مردم دانا تر از من هو من
اثل الغابة آن منبر از درخت گز بود از غابه بود که جوب
آن چیده ترین چوبهای آنجا است ساخته بود شوربا نامی
آن دیگر درختی خرد و بزرگ بر نما مثل گز است ... و
جز آن اثل بفتح همزه و سکون ثاء مثلثه درختی است و بعضی
گویند مشابه آنست بسیار گز ... و غابه جایی است از
منزل شهر است تا کنار آید ... جانب بلندی های
مدینه عمله فلان مولی فلانة لرسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم ساخته است آن منبر را فلان که غلام
فلان زن بود برای آن حضرت و نام آن غلام یا قوم رومی
بود یا ... نام آن زن ... بعضی ... رسالة یا
عایشه انصاریه یا دیگری ... آن حضرت آن زن
که اگر غلام نجار ... نسبت ... شد
... بقدر ... سه پایه ... ذراع
وقام علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم برایستاد بر وی پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم حین عمل و وضع هنگامی که ساخته
و نهاده شد فاستقبل القبلة پس
رو کرد آن حضرت بقبله و کبر تکبیر تحریمه گفت
وقام الناس خلفه و ایستادند مردم پس
آن حضرت فقرأ و رکع و رکع
الناس خلفه پس قراءة کرد
و رکوع نمود و رکوع کردند مردم پس او ثم رفع رأسه
سر مبارک خود را از رکوع ثم رجع القهقری
پس باز گشت بپای پشت بقبله ... فسجد
برروی زمین ... پس ...

حق کنند و بهتر نباشد بر آنکه ازواج پیغمبر خدا اند ای قوم بسا جامه پوش اند در دنیا برهنه شوند در آخرت یعنی بسا متنعم دست قدرت در دنیا که خوار و رسوا باشند در آخرت از افلاس اعمال صالحه این تقریر حق کرده شد مناسبت حدیث بترجمه ظاهر است **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی علی بن الحسین ان حسین بن علی اخبره ان علی بن ابی طالب اخبره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم طرقه و فاطمة بنت النبی صلی الله علیه وسلم لیلة فقال الا تصلیان گفت زهری خبر داد مرا امام زین العابدین که امام حسین خبر داده او را که خبر داد امیر المؤمنین علی امام حسین را که بیشی آمد آن حضرت را و فاطمه را دختر پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر ایشان پس فرمود آیا نماز نمیکنید شما فقلت یا رسول الله انفسنا بید الله فاذا شاء ان یبعثنا بعثنا پس گفتم ای رسول خدا نفسهای ما بدست قدرت خداست پس وقتی که میخواهد که برخیزاند ما را برخیزاند فانصرف حین قلت ذلک ولم یرجع الی شیئا پس برگشت آنحضرت هنگامی که گفتم آن را و در جواب گفتم و چیزی نگفت ثم سمعته وهو مول یضرب فخذه وهو یقول وکان الانسان اکثر شیء جدلا پس شنیدم آنحضرت را در حالی که پشت داده بود میزد بدست ران خود را در حالی که میخواند این آیت را هست مردم اکثر چیزی از روی جدل یعنی قوی تر در این فعل و قول ما آن حضرت از روی تعجب و شتابی جواب علی در عدم قبول او بود و بعضی گویند که خواندن این آیت برای تسلیم عذر او بود یعنی طبع آدمی مجبول بر این است و شتابی از وی را او بر علی نخواهد بود **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة قالت ان کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لیدع العمل وهو یحب ان یعمل به گفت عائشه تحقیق شان این است که بود پیغمبر خدا که تحقیق ترک میکرد عملی را از غیر فرایض در حالی که دوست میداشت که عمل کند آن خشیة ان یعمل به الناس فیفرض علیهم ترک میکرد از ترس آنکه عمل کنند بآن مردم پس فرض کرده شود بر ایشان و حال آنکه ترس بود عادت خداوندی وما سبح رسول الله صلی الله علیه وسلم سبحة الضحی قط وانی لاسبحها و نخوانده است آنحضرت نماز چاشت را هرگز و تحقیق من میگذارم نماز چاشت را از انکه الآن که وحی منقطع شده ترس فرضیت نمانده است **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر عن عائشة ام المؤمنین ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی ذات لیلة فی المسجد مرویست از عائشه که تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی نماز گذارد و در شبی از شبهای رمضان در مسجد فصلی بصلاته ناس پس نماز گذاردند مردم در حالی که مقتدی بود مر مردم نماز او ثم صلی من القابلة فکثر الناس پستر نماز گذارد و در شب آینده یعنی شب دیگر پس بسیار شدند مردم ثم اجتمعوا من اللیلة الثالثة او الرابعة پستر جمع شدند همه مردم از شب سیوم یا چهارم در روایت مالک شک واقع شده و در روایت ابن شهاب چنانکه مسلم آورده شک نکرده و گفته بر آمد پیغمبر خدا شب دوم پس نماز گذاردند باوی و صباح آن نقل کردند مردم و بسیار آمدند شب سیوم و آنحضرت بر آمد و نماز کرد با آنها چون شب چهارم شد همه مردم در مسجد نگنجیدند فلم یخرج الیهم رسول الله صلی الله علیه وسلم پس بیرون نیامد بسوی ایشان پیغمبر خدا آن شب فلما اصبح قال قد رأیت الذی صنعتم پس هرگاه صبح شد فرمود تحقیق دیدم چیزی را که کردید شما از اجتماع و حرص بر نماز تراویح فلم یمنعنی من الخروج الیکم الا انی خشیت ان تفرض علیکم پس باز نداشت مرا از بر آمدن مگر آنکه ترسیدم از انکه فرض کرده شود بر شما این نماز وذلک فی رمضان و بود این مذکور در ماه رمضان تحقیق این مطلب در باب سابق گذشته و حاصل آنست که نماز تراویح از جمله سنتهاست و آنحضرت سه شب گذارده و ترک آن بجهت این خوف بود و چون این معنی در غیر زمان وحی متصور نبود پس سنتی عمر بن خطاب رضی الله عنه این سنت را اقامت و رواج یافت **باب** قیام النبی

صلى الله عليه وسلم حتى ترم قدماه استاد آن حضرت در نماز شب تا آنکه آماسید هر دو پای او رقالت عائشة قام

حتى تنفطر قدماه گفت عایشه استاد آن حضرت تا آنکه شکافته شد پایها او والفطر الشقوق تنفطر تشقق سورة ح میگوید

فطور بمعنے شگافت است وانفطرت بمعنی انشقت است ونیز مولف رحمه الله تفسیر کرده است تنفطر را که تفطر است بلفظ

جمع که تشقق است جمع شق قدر به **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا مسعر عن زياد قال سمعت المغيرة يقول ان كان النبي صلى

الله عليه وسلم ليقوم او ليصلي حتى ترم قدماه او ساقاه میگفت مغیره بتحقیق شان اینست که پیغمبر خدا بر می خاست یا نماز میکرد

شک راوی است تا آنکه آماسید هر دو پای او یا هر دو ساق او شک راوی است فيقال له پس گفته شد مر آنحضرت را که چرا اینهمه تعب و رنج میکشی

حق جل وعلا بخشیده است ترا و بنهایت رسانیده قربت بجناب خود فيقول افلا اكون عبدا شكورا پس در جواب میفرمود آیا نباشم

من بنده شکرگذار یعنی سبب طاعت و عبادت من همین است که خداوند مرا بخشیده است و نکوئی دنیا و آخرت بمن ارزانی داشته **باب**

من نام عند السحر کسی که خواب کرده آخر شب **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا عمرو بن

دينار ان عمرو بن اوس اخبره ان عبد الله بن عمرو بن العاص اخبره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال له احب

الصلوة الى الله صلوة داؤد واحب الصيام الى الله صيام داؤد بتحقیق پیغمبر خدا فرمود عمرو بن عاص را که

دوست ترین نمازها بسوی خدا نماز داؤد است علیه السلام و دوست ترین روزه ها بسوی خدا روزه داؤد است كان ينام نصف

الليل ويقوم ثلثه وينام سدسه بود داؤد که خواب میکرد نیم شب و قیام می نمود بنماز ثلث شب و خواب میکرد بقیه شب

که سدس است واین قیام احب است از آن رو است که متصل را کلال نمی آمد و نیز در وقت تجلی قیام می نماید نصیب بود و يصوم يوما ويفطر يوما

و روزه میگرفت یکروز و افطار میکرد یکروز **حدثنا** عبدان قال اخبرني ابي عن شعبة عن اشعث قال سمعت ابي قال

سمعت مسروقا قال سالت عائشة اي العمل كان احب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت الدائم گفت مسروق پرسیدم

عائشه را کدام عمل بود محبوب تر نزد پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بروی گفت عملی که همیشه کنند مراد از دوام عمل آنست که هر روز بوقت

آن بجا آرند اگر اندک باشد قلت متى كان يقوم گفتم کدام وقت شب بود که قیام می نمود برای نماز قالت يقوم اذا سمع الصارخ

گفت قیام می نمود وقتی که می شنید آواز خروس و الصارخ بمعنی آواز بلند است و مراد آواز خروس است از ابن ناصر منقول است که اول

آوازی که خروس میکند بنیم شب میکند و ابن بطال گوید نزد سیوم بهره شب اول معنی موافق حدیث سابق و دیگر روایات است

و دوم موافق حال این زمان است **حدثنا** محمد بن سلام قال اخبرنا ابو الاحوص عن الاشعث قال اذا سمع الصارخ قام

وقتی که می شنید آنحضرت آواز مرغ را می ایستاد و نماز میکرد **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا ابراهيم بن سعد قال ذكر

ابي عن ابي سلمة عن عائشة قالت ما الفاه السحر عندي الا نائما تعني النبي صلى الله عليه وسلم گفت عائشه در نیافت

او را آخر شب نزد من مگر در حالی که نایم بودی می خواهد از ضمیر الفاه آن حضرت را حاصل معنی آنکه آخر شب بعد از فراغ نماز تهجد

استراحت بخواب میفرمود **باب** من تسحر ثم قام الى الصلوة فلم ينم حتى صلى الصبح بیان حال کسی که طعام سحری خورد

پس ایستد بنماز مراد نماز فجر است پس خواب نکند تا آنکه میکند نماز صبح مناسبت باب بکتاب تهجد و ایراد آن در ضمن ابواب این کتاب

گویا از آن رو است که تسحر بدل از نماز تهجد بوده است **حدثنا** يعقوب بن ابراهيم قال اخبرنا روح قال حدثنا سعيد عن

عروبة عن قتادة عن انس بن مالك ان نبي الله صلى الله عليه وسلم وزيد بن ثابت تسحرا از انس روایت کرده اند

که پیغمبر خدا و زید بن ثابت سحری خوردند فلما فرغا من سحورهما قام نبي الله صلى الله عليه وسلم الى الصلوة فصلى پس وقتیکه

كان رسول الله گفت ام المؤمنین میمونه بتحقیق پیغمبر خدا

صلى الله عليه وآله وسلم يصلي وانا حذاءه نماز میگذارد

بحالیکه من بپهلوی او بودم وانا حائض رتمن حائض بودم

وربما اصابني ثوبه اذا سجد و بسا که میرسید مرا جامه

آنحضرت وقتیکه سجده میکرد وقالت وكان يصلي على

الخمرة گفت میمونه بود آنحضرت که نماز میکرد بر بوریای

خرد خمره بوریا خردی که از برگ خرما ساخته اند

بقدر درازی مرد یا زیاده باشد آن را حصیر نامند ذکره

ابن بطال و تفصیل در آخر کتاب الحیض گذشت

باب الصلوة على الحصير ذکر نماز بر بوریای کلان

وصلى جابر بن عبد الله وابو سعيد في السفينة قائما نماز گذارد

جابر بن عبد الله و ابو سعید خدری در سفینه ایستاده

اند از ایراد این تعلیق درین باب بجامع اشتراک است

در نماز بر غیر زمین برای دفع توهم اشتراط مباشرت خاک

که ناشی از حدیث معاذ عفر وجهك في التراب است

آلوده کن روی خود را بخاک ربعضی گفته اند که چون

سفینه از رطوبت و لوث خالی نباشد غالبا نماز در این

بی بوریا که ستارش است درباره خواهد بود و

نماز بجماعت بوده لا یعلم بالکلیه باید وقال الحسن

و گفت حسن بصری که کسی که سی بسید از نماز در کشتی که

نشسته گذارد ما لم تشق على اصحابك تصلي قائما مالم تشق على

فارغ شد از خوردن طعام استاد پیغمبر خدا بسوی نماز پس بگذارد نماز قلت لانس بن مالك كم كان بين فراغهما من سحورهما ودخولهما في
الصلوة قال گفتیم مر انس را چند ساعت بود میان فراغ ایشان از سحور و میان در آمدن ایشان در نماز قال كقدر ما
يقرأ الرجل خمسين آية گفت انس بود بقدر زمانی که میخواند مردی پنجاه آیت قرآن را تو بستیر گوید وانیست همه کس را
عمل کردن باین وقت از دشواری ضبط امر وقت تا آنکه آن حضرت باوجود عصمت وکمال دریافت براختیار الٰهی واثق بود از دی
وقوع عمل باین وقت میکرد **باب** طول القيام في صلوة الليل در بیان استحباب درازی قیام در نماز شب **حدثنا**
سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن الاعمش عن ابي وائل عن عبد الله قال صليت مع النبي صلى الله عليه
وسلم ليلة فلم يزل قائما حتى هممت بامر سوء گفت عبد الله بن مسعود نماز کردم با پیغمبر خدا رحمت کنار خدا
بروی یک شبی پس همواره بود ایستاده تا آنکه قصد کردم من بکاری بد قلنا ما هممت قال هممت ان اقعد واذر النبي
صلى الله عليه وسلم گفتیم با ابن مسعود چه قصد کرده بودی گفت قصد کردم که بنشینم وبگذارم پیغمبر خدا را **حدثنا** حفص
عمر قال حدثنا خالد بن عبد الله عن حصين عن ابي وائل عن حذيفة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان
اذا قام للتهجد من الليل يشوص فاه بالسواك بود آن حضرت وقتی که استادی برای نماز تهجد ومیشست آن روی بالیدن
دهن خود را بمسواك ایراد این حدیث درین باب ومناسبت آن بترجمه اشکال دارد خطابی گفته که غلط ناسخ هست ودیگر ناظران گمان
کرده اند از آن جمله آنکه لفظ تهجد مشعر به بیداریست وشك نیست که مسواك کردن مددی در دفع نوم است واین مستعد درازی
نماز است باوجود این تکلف در فتح الباري گفته که این توجیه اقرب توجیهات است پوشیده نماند اگر مراد از این مسواك بعد از قیام باشد
ودر اثنای آن باشد پس دور نخواهد بود چنانکه این معنی در احادیث واقع شده وشافعیه سنت گرفته اند چرا که عادت دائمی آن حضرت
آن بود که بعد از تکلم بسیار مسواك کردی واین حال مستلزم کثرت قرائت وکثرت مستلزم طول قیام است پس حدیث مطابق
ترجمه شود ونعم ما قال **باب** كيف كان صلوة الليل وكم كان النبي صلى الله عليه وسلم يصلي بالليل
در بیان آنکه چگونه بود نماز شب دو دو رکعت بود یا چهار چهار بوتر بود یا بغیر وتر وچند رکعت پیغمبر خدا میگذارد نماز شب **حدثنا**
ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر قال ان رجلا قال يا رسول الله
صلى الله عليه وسلم كيف صلوة الليل قال مثنى مثنى گفت عبد الله بن عمر که مردی گفت ای رسول خدا چگونه است نماز
شب فرمود دو دو رکعت است فاذا خفت الصبح فاوتر بواحدة پس وقتی که بترسی طلوع صبح را پس طاق کن آنرا
بیک رکعت یعنی بدو رکعت آخر یک رکعت دیگر ضم کن تا ادای نماز وتر شود ورنه یک رکعت تنها نماز نمیگردد ومعلوم شد که وتر مغرب وتر
نهار است بقیاس آن وتر شب هم سه رکعت باشد **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن شعبة قال حدثني ابو جمرة
عن ابن عباس قال كانت صلوة النبي صلى الله عليه وسلم ثلث عشرة ركعة يعني بالليل گفت ابن عباس بود نماز پیغمبر خدا
خدا بروی سیزده رکعت میخواند نماز شب سیزده رکعت بود **حدثنا** اسحق قال اخبرنا عبيد الله بن موسى قال اخبرنا
اسرائيل عن ابي حصين عن يحيى بن وثاب عن مسروق قال سألت عائشة عن صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم بالليل
گفت مسروق پرسیدم عائشه را از نماز آن حضرت که بشب میگذارد فقالت سبع وتسع واحدى عشرة سوى ركعتي الفجر
پس گفت بود هفت رکعت ونه رکعت ویازده رکعت یعنی در اوقات مختلفه از آن حضرت واقع شده است گاه هفت رکعت گاه
نه گاه یازده سوای دو رکعت سنت فجر **حدثنا** عبيد الله بن موسى قال اخبرنا حنظلة عن القاسم بن محمد عن عائشة

الا ان الطعام ثم قال قوموا فلاصلي لكم بسم الله
یا چنانکه در اکثر روایات است بستر فرموده تا برکت
نماز وبرکت آن بشما باید شود قال انس فقمت
الى حصير لنا قد اسود من طول ما لبس گفت
انس پس ایستادم بسوی بوریائی که از بود سیاه شده
از درازی استعمال ... پس شستم آن را بآب
تا صاف شود فقام رسول الله پس نماز ایستاد
پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم وصففت انا
واليتيم وراءه وصف بستیم من ویتیم در عقب آن حضرت
والعجوز من ورائنا وآن پیرزال
ماند فصلى لنا رسول الله پس نماز گذارد برای ما پیغمبر
صلى الله عليه وآله وسلم ركعتين ثم
انصرف پس بستر گشت از نماز ... فرمود
باب الصلوة على الخمرة ذکر نماز بر سجاده خرد ...
... گذشته که مناسبت آن ترجمه ...
شیخ ... حدیث کرده ... حدیث ...
... آنکه ...
حدثنا ابو الوليد قال اخبرنا شعبة
قال حدثنا سليمان الشيباني عن عبد الله بن
شداد عن ميمونة قالت كان رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم يصلي على الخمرة گفت
میمونه بود پیغمبر خدا که نماز میکرد بر سجاده خرد ... علاقت
است ... نماز ... هیچکس را ... مروی است
از عمر بن عبد العزیز ... سجاک ...
... سجده ... سجده میکرد ...
... باشد ...
... نماز ...
... حجت نیست
... خلافت ... پیغمبر خدا
صلى الله عليه وآله وسلم ...
زید بن ثابت ... عمر رضي الله عنهم ... است که
... سنت است ...
باب الصلوة على الفراش ... نماز بر بستر ...
باشد فراش ... گسترده شود ...

ذلك يعني النبي صلى الله عليه وسلم يصلي من الليل ثلث عشرة ركعة منها الوتر وركعتا الفجر گفت عائشه بود پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بر وی که نماز میگذارد از شب سیزده رکعت که از آن جمله وتر بود و دو رکعت سنت نماز فجر

باب

قيام النبي صلى الله عليه وسلم بالليل من نومه وما نسخ من قيام الليل در بیان قیام پیغمبر خدا برای نماز وقت شب و خواب آنحضرت و بیان چیزی که منسوخ شده است از قیام شب وقوله عز وجل و بیان فرموده خدای توانا و بزرگ يا ايها المزمل ای پیچیده در جامهای خود تا ابن عباس مرویست ای محمد پیچیدی تو قرآن را یعنی گرفتی آنرا اصل مزمل متزمل است تا را بزای بدل کرده ادغام کرده اند قم الليل الا قليلا نصفه برخیز شب را مگر اندکی از آن که نیم شب است یعنی قیام کن نیم شب او انقص منه قليلا یا کم کن از نصف اندکی او زد عليه یا زیاده کن بر نیم شب حاصل آنکه اختیار داری میان این که نصف شب یا کم و زیاده از نصف قیام کنی ورتل القرآن ترتيلا و بخوان قرآن را به اظهار حروف و وفاء حرکات بی افراط و تفریط یا آنکه تأمل کن لطائف خطابات را و مطالبه کن نفس خود را بقیام باحکام آن و دل خود را بفهم معانی و سر خود را باقبال بر آن انا سنلقي عليك قولا ثقيلا بتحقیق القا میکنیم بر تو قولی گران که قرآنست و گرانی آن عمل بر آنست یا آنکه گرانست ثواب آن در میزان ان ناشئة الليل هي اشد وطئا بتحقیق قیام شب سخت تر پای است واقوم قيلا و درست تر قولی است و راست تر برای اجابت دعا ان لك في النهار سبحا طويلا بتحقیق ترا در روز تصرفی است دراز در مهمات و مشاغل خود و دیگران و فراغی است که قضای حوائج میکنی پس فارغ شو از همه در وقت شب و منقطع باش بکمال انقطاع مناسب آن نزد رسول تمام آیت اینست واذكر اسم ربك وتبتل اليه تبتيلا نیز ذکر میکرد وقوله تعالى و بیان قول خداوند سبحانه علم ان لن تحصوه دانست خدا که طاقت ندارید قیام شب را فتاب عليكم پس رخصت کرد در ترک آن فاقرؤا ما تيسر من القرآن پس بگذارید قدری که آسان باشد از قیام شب گفته اند که این آیت ناسخ اول است که در وی فرض کرده بود تمام نصف یا اندکی کم تر یا زیاده بر آن و درین آیت حکم شد که هر قدری که توانید قیام کنید و این هم منسوخ شده بفرضیت نماز پنجگانه علم ان سيكون منكم مرضى دانست خداوند سبحانه که بتحقیق شان اینست که خواهد بود از شما بیماران که طاقت قیام نداشته باشند وآخرون يضربون في الارض يبتغون من فضل الله و دیگران سفر میکنند در زمین بجائی که طلب میکنند رزق را از فضل خدا وآخرون يقاتلون في سبيل الله و دیگران قتال و جهاد میکنند بکفار در راه خدا فاقرؤا ما تيسر منه پس بگذارید چیزی که آسان باشد از قیام و یا بخوانید چیزی که آسان باشد از قرآن در نماز مغرب و عشا و اکتفا کنید بهمین واقيموا الصلوة واتوا الزكوة و بر پا دارید نماز فرض را و بدهید زکوة را که واجب و لازم است بر شما مراد از زکوة صدقه فطر است از آنکه زکوة در وقت نزول این سوره در مکه فرض نشده بود و یا رب مگر گویند که این آیت مدنی است در مدینه نازل شده است واقرضوا الله قرضا حسنا دوام و وعده خدا را ادای شکر یعنی عمل کنید به نیت صالحه و اخلاص که جزای آن بر آن مترتب باشد بطریق تاکید مانند ادای فرض یا صدقه و هدیه به بندهای خدا به نیت ثواب بی منت و ایذاء وما تقدموا لانفسكم من خير تجدوه عند الله هو خيرا واعظم اجرا و چیزی که پیش میفرستید برای خود از نیکوئیها می یابید جزای آنرا نزد خدا که آن نیکوئی از خودهاست و بزرگتر اجر است واستغفروا الله ان الله غفور رحيم و طلب آمرزش کنید خدا را برای گناهان بتحقیق خدا آمرزش کننده است کسی را که توبه کند و انابت نماید و رحمت کننده است استغفار کنندگان را قال ابن عباس نشأ قام بالحبشية مولف میگوید رحمه الله گفت ابن عباس نشأ یعنی قام است بزبان حبشی چون در قرآن غیر عربی نیست این لفظ از قبیل توافق

سجده میکرد خالی کردی مرا پس میکشیدم پای خود را فاذا قام بسطتهما و چون بر میخاست گشادم آن هر دو پا را قالت والبيوت يومئذ ليس فيها مصابيح گفت عائشه و خانها روزی که چنین بود نبود در ان چراغها از تنگی معاش اعتذار کرد عایشه تاریکی از خواب خود بابت وضع از خانه عدم نقض وضو بمس امرأة ظاهر گردد چنانکه شیعه گویند چه ظاهر عدم حائل است میان انگشت و پا و در روایة اینها به تصریح است که آنکه نماز بر پای ایشان بودی پس ساست تو جیه نیا باشد حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل بضم عین و فتح قاف از عقیل بفتح عین عن ابن شهاب قال اخبرني عروة ان عائشة اخبرته ان رسول الله عائشه خبر داد عروه را که بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم كان يصلي وهي بينه وبين القبلة على فراش اهله نماز میکرد و بر فراش اهل خود و حالی که عایشه میان وی و میان قبله بودی اعتراض الجنازة مانند حائل بودن جنازه میان نمازی جنازه و میان قبله اعتراض بمعنی ببرون و حائل شدن پیش چیزی حدثنا عبد الله بن يوسف قال حدثنا الليث عن يزيد عن ابي حبيب عن عراك بکسر مهمله و خفت راء ابن مالك الغفاري صاحب الدیر بود و در زمان یزید بن عبد الملک عن عروة ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان يصلي وعائشة معترضة بينه وبين القبلة على الفراش الذي ينامان عليه روایت میکند عروه و یرسل این ارسال که آنحضرت نماز میکرد و عایشه بر پا حائل بودی میان وی و میان قبله بر بستری که خواب میکردند هر دو بر آن

باب السجود على الثوب

في شدة الحر سجده کردن بر جامه پوشش در سختی گرمی وقال الحسن كان القوم يسجدون على العمامة والقلنسوة ويداه في كمه گفت حسن بصری بودند گروه صحابه که سجده میکردند بر دستار و کلاه و بجائی که دو دست مصلی در آستین میبود یعنی چنانچه سجده بجائی دستار و کلاه می کردند دستها بجایی آستین بر زمین می نهادند مرویست از ابو هریره و ابن عباس و ابن عمر و عبد الله بن ابی اوفی و انس که ایشان دیدند آنحضرت را که سجده میکرد بر پیچ دستار خود تخریج کرده ائمه احادیث هر یک اسنادها در کتب خود بطریق مختلفه بر واحد اگرچه بآن مرتبه نرسید اما موافق و تعاضد قوت گیرد و عمل میکرد بدان حسن از تابعین و بجای قائل است امام ابو حنیفه و از علی بن ابی طالب عباده بن صامت و ابو عبیده و جمعی دیگر از تابعین ذکر کرده که سجده ناستند سجده را بر دستار و لیکن بنا این قول حسن ایا ارشاد این روایت را اخذ کرده آن را مالک و شافعیه جرح کنند حدثنا ابو الوليد هشام بن عبد الملك الطيالسي قال حدثنا بشر بكسر موحده بن المفضل بضم میم و فتح فا و تشدید ضاد معجمه و فتح فوقانیه قال حدثنا غالب بن خطاف القطان عن بكر بن عبد الله المزني عن انس بن مالك قال كنا نصلي مع النبي گفت انس بودیم اصحاب که نماز میکردیم با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فيضع احدنا طرف الثوب

درونست است در وضع یقظۃ قال مواطاۃ للقرآن اشد موافقۃ للسمع والبصر والقلب یعنی مواطاۃ القرآن
سخت موافقت است با سمع و بصر و دل را لیعنی المطئی نفقی آ لیواطئوا گرو در قول او سبحانہ لیواطئوا عدۃ ما حرم اللہ است
یعنی لیوافقوا است **حدثنا** عبد العزیز بن عبد اللہ قال حدثنا محمد بن جعفر عن حمید انہ سمع انس بن مالک
یقول کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یفطر من الشہر حتی یظن ان لا یصوم منہ ویصوم حتی یظن ان لا یفطر منہ شیئا
کہ افطار میکرد در ماہی تا آنکہ گمان بردہ می شد کہ روزہ نخواہد گرفت از وی او ویصوم حتی یظن انہ لا یفطر منہ شیئا
و روزہ میگرفت در ماہی تا آنکہ گمان بردہ می شد کہ آنحضرت افطار نمیکند از آن ماہ چیزی را یعنی در بعضی ماہہا اکثر روزہ داری بود و در بعضی اکثر
افطار میکرد و کان لا تشاء ان تراہ مصلیا من اللیل الا رایتہ بود آنحضرت کہ نمی خواستی اینکہ ببینی آنحضرت را نماز
گذار از شب مگر آنکہ میدیدی آن حضرت را نماز گذار ولا نائما الا رایتہ و نمی خواستی کہ ببینی در خواب مگر آنکہ میدیدی در خواب یعنی
بعضی شبہا تمام شب نماز میکرد و بعضی شبہا خواب میکرد و این دلیل است بر آنکہ قیام شب واجب نبود بر آن حضرت یا آنکہ در شب یعنی
خواب میکرد و در ساعتی دیگر قیام میفرمود یا آنکہ وقتی معین برای قیام و خواب نداشت پس بسبب اتفاق کسی کہ بانوقت نماز بیدار میشد
در نماز میدید و اگر در وقت خواب بیدار شد در خواب میدید تابعہ سلیمان و ابو خالد الاحمر عن حمید متابعت کردہ است محمد بن جعفر را
سلیمان و ابو خالد احمر **باب** عقد الشیطان علی قافیۃ الراس اذا لم یصل باللیل در بیان گرہہای شیطان
بر قفای سر وقتی کہ کسی نماز نگذارد شب عقد بضم عین مہملہ و فتح قاف جمع عقدہ است قافیہ یعنی پایان گردن یا پایان سر و میان سر و گردن
حدثنا عبد اللہ بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم قال یعقد الشیطان علی قافیۃ راس احدکم اذا ہو نام ثلث عقد روایت است از ابو ہریرہ کہ رسول خدا صلعم گفت دور گرہ
فرمود گرہ میزند شیطان ابلیس یا اعوان او بر قافیہ سر یکی از شما وقتی کہ خواب کرد سہ گرہ یضرب علی کل عقدۃ علیک لیل
طویل فارقد میزند بر ہر گرہ بدست خود در حالی کہ قائل است شب بر تو دراز است پس خواب کن اختلاف است در آنکہ این عقد حقیقت است
یا مجاز بر تقدیر اول مراد از عقد عقد ساحر است کہ بر رشتہ گرہ ہا میزند و افسون بر آن میخوانند پس مراد از زدن قافیہ چنانکہ
در روایت ابن ماجہ واقع شدہ کہ بر قافیہ سر یکی از شما ریسمانی میباشد کہ در وی سہ گرہ است یا آنکہ نیست در روایت امام احمد و بر تقدیر
ثانی تشبیہ فعل شیطانست بفعل ساحر چنانکہ ساحر تاثیر میکند فعل شیطان نیز تاثیر میکند و بعاورہ فان استیقظ فذکر اللہ انحلت عقدۃ
پس اگر بیدار شد و ذکر کرد خدا را گشادہ شد گرہی فان توضا انحلت عقدۃ پس اگر وضو کرد گشادہ شد گرہی دیگر فان صلی
انحلت عقدۃ پس اگر نماز گذارد گشادہ شد ہمہ گرہہا فاصبح نشیطا طیب النفس پس صبح میکند در حالی کہ نشاط کنندہ و پاک
نفس است والا اصبح خبیث النفس کسلان و اگر نہ صبح کند ناپاک نفس کاہل **حدثنا** مؤمل بن ہشام قال
حدثنا اسمعیل بن علیۃ قال حدثنا عوف قال حدثنا ابو رجاء قال حدثنا سمرۃ بن جندب عن النبی صلی اللہ
علیہ وسلم فی الرؤیا قال اما الذی یثلغ راسہ بالحجر فانہ یاخذ القرآن فیرفضہ وینام عن الصلوۃ المکتوبۃ
گفت ابو رجا سمرہ بن جندب روایت کرد از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در تعبیر خواب اما کسی کہ شکستہ میشود سر او بسنگ تعبیر آن است
کہ یاد میگیرد قرآن را پس ترک میکند خواندن او و عمل بالقرآن و خواب میکند از روی فراموشی از نماز فرض ظاہر آنست صبح و عشا است و نمازہای دیگر
نیز مثل آن بود و این خواب غفلت از شمول و فسون شیطان است **باب** اذا نام ولم یصل بال الشیطان فی اذنہ وقتی کہ
خواب کرد کسی و نماز نگذارد و بول میکند شیطان در گوش او **حدثنا** مسدد قال حدثنا ابو الاحوص قال الخبرنا منصور عن ابی وائل

کتاب الصلوۃ

الجزء الثانی شیخ الاسلام

عن عبد الله قال ذکر عند النبی صلی الله علیه وسلم رجل گفت عبد الله بن مسعود یاد کرده شد نزد پیغمبر خدا مردے مسلمان نقیل مازال نائما حتی اصبح ما قام الی الصلوة فقال بال الشیطان فی اذنه پس گفته شد که همیشه می باشد بخواب تا آنکه صبح کند بحالی که قیام نکرده است بنماز پس فرمود آنحضرت بول کرده است شیطان در گوش او بدانکه حمل این کلام بر معنی حقیقی هیچ استحاله ندارد از آنکه ثبوت پیوسته که شیطان میخورد و می نوشد و نکاح میکند پس بحقیقت بول هم میکرده باشد و این بول از عروق و مسامات جمیع اعضا میرسد و موجب کسل اعضا میشود و یا آنکه کنایت باشد از نا شنیدن سامع از آواز مرغ سحر و خوان بگرانی که در گوش می آرد و این فعل خبیث او را ببول تعبیر کرده از تورپشتی منقول است که مراد بر کردن گوش هست باباطیل و تخصیص گوش بغفلت خواب با آنکه چشم مناسب تر است از آنست که انتباه و بیداری از خواب بشنیدن آواز است و آواز حی علی الصلوة بگوش میباشد و گرانی خواب بیشتر از راه گوش دور میشود و لهذا در کلام مجید از حال اصحاب کهف آمده فضربنا علی آذانهم فی الکهف یعنی خوابانیدیم اصحاب کهف را چنانکه آواز بگوش شان نرسد و تخصیص بول هم از جهت سرایت آن در خلال عروق است

باب الدعاء فی الصلوة من آخر اللیل

بیان دعا کردن در نماز آخر شب که ثلث اخیر است وقال الله عز وجل کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون ای ما ینامون و گفت خداوند تعالی و بزرگ در صفت شبان هستند که کمتری از شب هجوع میکنند یعنی خواب میکنند که نماز اید است یا مقصد رید حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالک عن ابن شهاب عن ابی سلمة وابی عبد الله الاغر عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ینزل ربنا عز وجل کل لیلة الی السماء الدنیا حین یبقی ثلث اللیل الآخر نزول میکند پروردگار ما هر شب بسوی آسمان نزدیکتر مراد از نزول رحمت و مزید لطف و اجابت دعا است نه نزول حرکت و انتقال یعنی رحمت و کرم او در وقت بیشتر میباشد و دعا را استجابت می نماید یقول من یدعونی فاستجیب له میگوید پروردگار کیست که بخواند مرا و دعا کند پس اجابت کنم دعای او را من یسألنی فاعطیه کیست که سوال کند مرا پس عطا کنم مسئول او را من یستغفرنی فاغفر له کیست که طلب آمرزش کند از گناه پس بیامرزم او را بدانکه این سه مطلب که دعا و سوال و استغفار است جامع جمیع مقاصد انسانیست است از آنکه مطلوب یا دفع ضرر است یا جلب نفع و هر یک از نفع و ضرر یا دینی ست یا دنیوی در استغفار اشارت بدفع ضرر و نفع دینی است و در سوال اشارت بنفع دینی و دنیوی است و در دعا اشارت بدفع ضرر دنیوی است و وجه تخصیص خداوند سبحانه آخر شب را برای نزول و فور رحمت و مزید الطاف آن تواند بود که آن وقت غفلت و استغراق مردم در خواب است پس بیداری و توجه بجناب رحمت الهی و قیام بمناجات و تضرع و ابتهال درین وقت نشان خلوص نیت و کمال رغبت در طلب حق تعالی و تقدس خواهد بود لاجرم بحر کرم و نوال الهی جل شانه بجوش آمده او را محفوظ عنایت و رحمت میگرداند و باین معنی اشارت میکند حدیث قدسی من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا

باب من نام اول اللیل واحیا آخره

بیان حال کسی که خواب کرد اول شب و زنده داشت آخر شب را وقال سلمان لابی الدرداء نم فلما کان من آخر اللیل قال قم گفت سلمان فارسی ابی درداء را که خواب کن پس هرگاه که باشد آخر شب گفت برخیز قال النبی صلی الله علیه وسلم صدق سلمان فرمود پیغمبر خدا راست گفت سلمان حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة ح وحدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن ابی اسحق عن الاسود قال سألت عائشة کیف کان صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم باللیل گفت اسود پرسیدم عائشه را چگونه بود نماز پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی در وقت شب

قالت کان ینام اوله ویقوم آخره فیصلی ثم یرجع الی فراشه گفت عائشه بود آنحضرت که خواب میکرد اول شب و برمیخاست
آخر شب پس نماز تہجد میکرد و بستر باز می آمد برای خواب فاذا اذن المؤذن وثب پس هر وقتی که اذان میگفت مؤذن میجست از خواب
فان کانت به حاجة اغتسل والا توضأ وخرج پس اگر بودی آنحضرت را حاجت بغسل غسل کردی و گرنه وضو کردی و بیرون
آمدی برای نماز **باب** قیام النبی صلی الله علیه وسلم باللیل فی رمضان وغیره بیان نماز گزاردن آنحضرت
بشب در رمضان و غیر رمضان **حدثنا** عبدالله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی
سلمة بن عبدالرحمن انه اخبره انه سأل عائشة کیف کانت صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی رمضان تحقیق ابوسلمه خبر داد سعید بن ابی سعید را که وی پرسیده است عائشه را که چگونه بود نماز رسول خدا در
شبهای رمضان فقالت ما کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یزید فی رمضان ولا فی غیره علی احدی
عشرة رکعة پس گفت عائشه نبود آنحضرت که زیاده میکرد در شبهای رمضان و نه در غیر آن بر یازده رکعت این از تہجد است که
آن حضرت دایما بدان قیام می نمود و سابقا گذشت که آنحضرت چند شب در مسجد نماز گذارد [illegible] که غیر نماز تہجد
بوده است و معلوم شده که بیست رکعت بوده است و آن حضرت این را بملاحظه که مذکور شد ترک آن کرده بنماز دائمی خود در
خانه تمام نموده است یصلی اربعا فلا تسأل عن حسنهن وطولهن میگزارد چهار رکعت پس مپرس از خوبی آنها
و درازی آنها ثم یصلی اربعا فلا تسأل عن حسنهن وطولهن پس میگزارد چهار رکعت دیگر پس مپرس از خوبی آنها و درازی آنها
ثم یصلی ثلاثا پس میگزارد سه رکعت وتر قالت عائشة فقلت یا رسول الله اتنام قبل ان توتر گفت عائشه
پس گفتم ای رسول خدا آیا خواب میکنی پیش از آنکه وتر گزاری فقال یا عائشة ان عینی تنامان ولا ینام قلبی پس فرمود
ای عائشه تحقیق دو چشم من خواب میکنند و خواب نمیکند دل من **حدثنا** محمد بن المثنی قال حدثنا یحیی بن سعید
عن هشام قال اخبرنی ابی عن عائشة قالت ما رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ فی شیء من صلوة اللیل جالسا
گفت عائشه ندیده ام پیغمبر را رحمت کناد خدا بروی که بخواند در هیچ نمازی از نماز شب نشسته حتی اذا کبر قرأ جالسا
تا وقتی که کلان سال شد خواند قرآن نشسته کبر بکسر با موحده و بعضی آن بسیار سال است و بضم بمعنی عظیم است فاذا بقی علیه
من السورة ثلثون او اربعون آیة قام فقرأهن ثم رکع پس وقتی که باقی ماندی بروی چیزی از سوره سی آیت
یا چهل آیت ایستادی پس خواندی آن را ایستاده پس رکوع کردی **باب** فضل الطهور باللیل والنهار بیان بسیاری
ثواب نماز بعد وضو کردن بشب و روز **حدثنا** اسحق بن نصر قال حدثنا ابو اسامة عن ابی حیان عن ابی زرعة
عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لبلال عند صلوة الفجر روایت از ابی هریره که تحقیق آن حضرت فرمود مر بلال را نزد
نماز صبح و آن وقتی که بعد از نماز خواب خود را میگفت و تعبیر خواب مردم میکرد یا بلال حدثنی بارجی عمل عملته فی الاسلام
ای بلال حدیث کن مرا امیدوارترین عملی که عمل کرده تو در اسلام یعنی عملی که ترا امیدوارتری بآن از جهت ثواب فانی سمعت دف نعلیک
بین یدی فی الجنة پس تحقیق شنیدم آواز پای تو پیش خود در بهشت ظاهر کلام آنست که من به بهشت رفتم و ترا آنجا پیش خود دیدم
برفتن و چون رفتن و آمدن به بهشت در بیداری در دنیا متصور نیست تاویل کرده اند که در خواب اتفاق بوده است و قرینه حال آنحضرت
در وقت ذکر خوابها این از سوده افاده این معنی است و اگر آنحضرت را هم در بیداری کشف حال اخروی شده باشد کرمانی
گفته که در آمدن آنحضرت هم در دنیا به بهشت بثبوت رسیده که در شب معراج واقع شده است و از تجدید در آمدن بلال به بهشت لازم

فی الجنة نمازے کہ قول فی الجنۃ متعلق است بقول وسمعت یعنی شنیدم من در بہشت آواز پای ترا کہ بیرون بہشت بود اتفاقی توشیدہ نماند

کاین توجیہ بمذاق فہم درست نمی نشیند فافہم قال ما عملت عملا ارجی عندی انی لم اتطہر طہورا فی ساعۃ

لیل او نہار گفت عملی نکردہ ام وارجی ست نزد من آنست کہ وضو نمیکنم ہیچ وضوئی در ساعت شب یا روز الا صلیت

بذلک الطہور ما کتب لی ان اصلی مگر آنکہ نماز کردہ ام بآن وضو نمازی کہ تقدیر کردہ شدہ برای من کہ بگذارم آنرا یعنی زیادتی

کہ بر دیگران دارم ہمین عمل است وامیدوارم کہ فضل الٰہی بموجب این عمل باشد **باب** ما یکرہ من التشدید فی العبادۃ

بیان چیزی کہ مکروہ است از سخت گرفتن بر خود در عبادت کہ منجر بملال انجامد **حدثنا** ابو معمر قال

حدثنا عبد الوارث قال حدثنا عبد العزیز بن صہیب عن انس بن مالک قال دخل النبی صلی اللہ علیہ

وسلم فاذا حبل ممدود بین الساریتین گفت انس درآمد پیغمبر خدا در مسجد پس ناگاہ دید کہ ریسمانی دراز کشیدہ اند میان ستونہا

فقال ما ھذا الحبل پس فرمود چیست این ریسمان قالوا ھذا حبل لزینب گفتند این ریسمان مر زینب راست در نام زینب

اختلاف است کہ بنت جحش است یا بنت حمنہ بنت جحش است قول اخیر منسوب بابی داؤد است مولف رحمہ اللہ ہم درین کتاب

اجارت آوردہ کہ انہا جملہ در حدیث قدرت تصریح است دران کہ حمنہ بنت جحش خواہر زینب بنت جحش است فاذا فترت

تعلقت بہ وقتی کہ فتوری دست میدہد اورا از استادن در نماز و کسلے پدید آید در خود می آویزد باین ریسمان فقال النبی صلی اللہ

علیہ وسلم لا حلوہ پس فرمود آنحضرت مکنید چنین بکشائید این ریسمان را لیصل احدکم نشاطہ فاذا فتر فلیقعد

باید گزارد نماز یکی از شما در حالت نشاط و ذوق خود در مناجات چون فتوری شود در حال قیام بنشیند و تمام کند نشستہ و اگر ایستادہ تسلیم

فتور شود باقی نوافل را نشستہ کند و اگر در نشستن فتوری شود موقوف کند بر وقت دیگر فی الجملہ عبادات و مناجات تی در وقت کسل

و بیدلی روا نداشتہ اند وقال حدثنا عبد اللہ بن مسلمۃ و گفت مولف حدیث کرد مرا عبد اللہ بن مسلمہ عن مالک عن ھشام بن

عروۃ عن ابیہ عن عائشۃ قالت کانت عندی امرأۃ من بنی اسد فدخل علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

فقال من ھذہ قلت فلانۃ گفت عائشہ بود نزد من زنی از قبیلہ بنی اسد پس درآمد بر من رسول خدا پس فرمود کیست این زن

گفتم فلان زن است ظاہرا راوی فراموش کردہ یا عائشہ را در وقت تحدیث نام او فراموش شدہ گفتہ اند نام او حولاء بنت تویت است

تذکر لا تنام اللیل فذکر من صلاتہا پس گفتہ شد کہ خواب نمیکند این زن شب را و گفتہ شد از نماز او کہ ہمہ شب نماز میکند

فقال مہ علیکم بما تطیقون من الاعمال پس فرمود بگذارید این تعریف را لازم گیرید بر خود چیزی کہ ہموارہ تاب آن دارید از عملہا

فان اللہ لا یمل حتی تملوا پس بتحقیق خدا اعراض نمیکند از شما تا آنکہ ملول شوید شما ملال یعنی فتوریست کہ عارض میشود آدمی را از بسیاری

عمل و موجب اعراض و کسل میگردد در عمل و چون این معنی در حق خداوند سبحانہ محال است مراد لازم آنست کہ اعراض باشد از فضل و رحمت

باب ما یکرہ من ترک قیام اللیل لمن کان یقومہ بیان چیزی کہ مکروہ است یعنی ترک کردن نماز شب مر کسی را کہ قیام میکرد

بآن از جہت آن کہ مشعر باعراض از عبادت مولی است **حدثنا** عباس بن الحسین قال حدثنا مبشر بن اسمعیل

عن الاوزاعی ح وحدثنی محمد بن مقاتل ابو الحسن قال اخبرنا عبد اللہ قال اخبرنا الاوزاعی قال حدثنی یحیی بن ابی کثیر قال حدثنی ابو سلمۃ بن عبد الرحمن

قال حدثنی عبد اللہ بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا عبد اللہ لا تکن مثل فلان

کان یقوم اللیل فترک قیام اللیل گفت عبد اللہ بن عمرو فرمود مرا پیغمبر خدا رحمت کنا دخدا بروی

ای عبد اللہ مباش مانند فلان مرد کہ قیام میکرد در شب پس ترک کرد قیام شب گویا مقصود آنست کہ تمام شب قیام مکن کہ موجب سآمت گردد

پس نیکی گفتند این کہ را وتار کردہ بہر نیلی کسی حکم آن

واستقبال کنند قبلہ ما را پس کردند آن قوم یعنی باہم

خدا یعنی بالتوحید بجا آوردہ ما مخرج شرایع را کہ نصوص

اندما تقاتل برما ہر چہ در فرق ملات جبران از آن موجب

کہ قبیل الرتوع بالمرتا پر اکر نقلا حرمت علینا

دماؤھم واموالھم پس تحقیق حرام شد بر ما خونہای

ایشان و مالہای ایشان الا بحقہا مگر بحق خونہا

و مالہا کہ لایق است بحال آن از تعرض بطریق قصاص

و مکافات مانند آن وحسابھم علی اللہ و حساب

ایشان از تقصیر و تخطیر و عزمات باطن بعہدہ قدرت

کبر خود گرفتہ و در روز جزا بکردار ایشان معاملت

نماید بر حال تقصیر سد وقال ابن ابی مریم اخبرنا یحیی بن ایوب حکم

حدثنا یحیی بن ایوب خانقی بہمہ وتقدیم قاف

قال حدثنا حمید الطویل قال حدثنا انس عن

النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مثلہ تقریب ست

سابق را وقال علی بن عبد اللہ مدینی حدثنا خالد

بن الحارث بجیمی بفتح ہا و فتح جیم و سکون تحتیا بو عثمان

بصری کہ راوی خالد صدوق گرنسند کہ صدوق ثقہ

رشتی قال حدثنا حمید قال سال میمون بن

سیاہ انس بن مالک فقال یا ابا حمزۃ ما یحرم

دم العبد ومالہ پرسید میمون انس را یا ابا حمزہ

کنیت انس است چہ چیز حرام میگرداند خون بندہ و مال

او را از تعرض فقال من شہد ان لا الہ الا اللہ و

استقبل قبلتنا وصلی صلاتنا واکل ذبیحتنا فہو

المسلم پس گفت کسی کہ شہادت کند بکلمہ توحید و رو

بقبلہ ما آرد و نماز چون نماز ما گزارد و ذبیحہ ما خورد پس

او مسلمان است لہ ما للمسلم وعلیہ ما علی المسلم

مر او راست از حقوق و منافع آنچہ مسلمانان را باشد و بر

او واجب است بر وی از تکالیف و مواخذات آنچہ بر مسلمانان

باب قبلۃ اھل المدینۃ واھل الشام والمشرق بیان سمت

قبلہ اہل مدینہ و اہل شام و المشرق عطف است بر قبلہ

یعنی و سمت مشرق و مغرب ایشان کہ معنی استقبال

راست بار در تشریق و تغریب برای ایشان متحقق شود

ما قبلہ پر مشرق بجہت ظہور امر است یا نظر کثرت

آن شارحان گفتہ اند درین عبارت رعایت کشیدہ است

دور از کار و در زیر الیس فی المشرق ولا فی المغرب قبلۃ

نیست در سمت مشرق و مغرب است رو بقبلہ ما کہ قبلہ ہم

سمت قبلہ کہ میان مشرق و مغرب است و سمت مشرق

و مغرب مخالف آمدہ نقول النبی صلی اللہ علیہ وسلم

صلی اللہ علیہ وسلم لا تستقبلوا القبلۃ

بغائط او بول ولکن شرقوا او غربوا رو مکنید بقبلہ

وقت غائط و بول ولیکن رو کنید بمشرق یا بجہت مغرب

اہل مدینہ راست ہر کہ را قبلہ مشرق و مغرب مسافت

با وی فی حق من اختلاف چون اہل شام بلکہ اہل ہر بلدہ کہ

از مشرق و مغرب سمت قبلہ نباشد شمول این حکم

انداگر چہ اہل مدینہ را نسب اول ابر رہ اندا بر جہت باز رفت

صدیث آید تعمیم کہ این دیدہ را بر کرد ترجمہ

روايت برگزيده شود چنانکه اين حال مروي روايتي آمده است قال هشام حدثنا ابن ابي العشرين قال حدثنا الاوزاعي قال
حدثنا يحيى عن عمر بن الحكم بن ثوبان قال حدثني ابو سلمة بهذا مثله گفت هشام اسناد ذكر كرد تا ابو سلمه رسيده و باسناد اين حديث در سند
تابعه عمرو بن ابي سلمة عن الاوزاعي و متابعت كرد ابو العشرين را عمرو بن ابي سلمه از اوزاعي **باب** اين باب ترجمه ندارد گويا
غرض فصل از ما قبل آورده و اگر ترجمه اين عنوان ميكرد كه ما يكره من دوام القيام والصيام گنجايش داشت **حدثنا** علي بن عبد الله
قال حدثنا سفيان عن عمرو عن ابي العباس قال سمعت عبد الله بن عمرو قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم الم
اخبر انك تقوم الليل وتصوم النهار گفت عبد الله بن عمرو فرمود مرا پيغمبر خدا آيا خبر داده شوم من اين را كه تو قيام
ميكني همه شب و روزه ميداري همه روز يعني خبر داده مرا اين خيال خود قلت اني افعل ذلك گفتم من ميكنم اين را
قال فانك اذا فعلت ذلك هجمت عينك ونفهت نفسك فرمود پس تحقيق وقتي كه كردي تو اين ضعيف ميگردد چشم تو
و مانده مي شود نفس تو چنانكه از عبادت ملال مي يابد هجمت بفتح جيم است و نفهت بنون و فا مكسوره است وان لنفسك حقا
ولاهلك حقا و تحقيق مر نفس ترا حقي است كه آسوده داري تا از عهده عبادت بذوق برآيد و مر زوج ترا حقي است فصم وافطر وقم
ونم پس روزه دار و افطار كن گويا اشارت بصوم داود است كه يك روز افطار كند و يك روز روزه دارد و قيام كن و خواب كن چنانكه قصه
سابق است **باب** فضل من تعار من الليل فصلى فضل كسيكه بيدار شد در شب پس نماز گذارد **حدثنا** صدقة بن الفضل قال اخبرنا الوليد عن
الاوزاعي قال حدثني عمير بن هاني قال حدثني جنادة بن ابي امية قال حدثني عبادة بن الصامت عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من تعار من الليل فقال
حديث كرد عباده از پيغمبر خدا كه فرموده كسيكه بيدار گشت در شب و گفت اين كلمات لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك
وله الحمد وهو على كل شيء قدير الحمد لله وسبحان الله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا
قوة الا بالله ثم قال اللهم اغفر لي او دعا استجيب له پس گفت خدايا بيامرز مرا يا دعا كرد قبول
كرده ميشود و مراد او را يا او فان توضأ وصلى قبلت صلوته پس اگر وضو كند و نماز گذارد قبول كرده شود نماز او **حدثنا**
يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن يونس عن ابن شهاب قال حدثني الهيثم بن ابي سنان انه سمع ابا هريرة وهو يقص
في قصصه وهو يذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم تحقيق هيثم شنيد ابو هريره را در حال آنكه قصه ميكرد
قصه هاي خود بحالي كه ذكر ميكرد پيغمبر خدا را ان اخا لكم لا يقول الرفث يعني بذلك عبد الله بن رواحة تحقيق برادر
كرم شما راست نميگويد قولي باطل مراد از اين برادر عبد الله بن رواحه است اين قول ابي هريره است حاصل كلام آنست كه هيثم شنيد ابو هريره
را كه ميگفت در وعظ خود و گفت شده بود كلام در ذكر آن حضرت و شعري كه عبد الله بن رواحه كه در نعت پيغمبر خدا رحمت كنانيد ابو هريره گفته
وفينا رسول الله يتلو كتابه و در ميان ما رسول خداست در حالي كه ميخواند كتاب خدا را اذا انشق معروف من
الفجر ساطع وقتي كه شكافته شود معروف كه فجر است و ساطع است يعني قرآن را ميخواند در وقت انشقاق فجر روشن كه نور
ارانا الهدى بعد العمى فقلوبنا به موقنات ان ما قال واقع نمود ما را راه راست بعد از گمراهي كفر كه داشتيم پس دلهاي ما به
آن حضرت صلى الله عليه وسلم يقين كننده اند كه تحقيق هر چه گفته و خبر داده از غيب واقع است يبيت يجافي جنبه
عن فراشه شب ميكند بحالي كه بر ميدارد پهلوي خود را از جامه خواب يعني تا آخر شب نميكند اذا استثقلت بالمشركين
المضاجع وقتي كه گران است بر مشركان خواب گاه ها مناسبت ترجمه اين بيت اخير است در بيت اول اشارت بعلم آن حضرت است
و در ثاني بتكميل ديگران و در سيوم بكمال عمل آن حضرت پس او ست كامل و كامل علماء و عملا صلى الله عليه وسلم تابعه عقيل

وا را باب نماز گذشت وعن الزهري عن عطاء عن جابر
قال سمعت ابا ايوب عن النبي صلى الله عليه وسلم
مثله يعني باسناد سابق تا آخر حديث مذكور روايت كرده
يعني باختلاف طرق روايت كرده اي حدثنا الزهري عن
الزهري ... عطا ... وعن ... النبي
باب قول الله تعالى واتخذوا من مقام
ابراهيم مصلى ... مقام ابراهيم ...

يونس بن يزيد وعقيل وقال الزبيدي اخبرني الزهري عن سعيد والاعرج عن ابي هريرة وگفت زبیدی که محمد بن ولید حمصی است خبر داد مرا زهری از سعید بن مسیب و خبر داد اعرج که عبد الرحمن بن هرمز است از ابو هریره و مقصود از نقل این مقوله آنست که یونس جزم کرده که در پی اسناد شیخ زهری ابن هیثم است و مخالفت کرده او را زبیدی که شیخ زهری درین اسناد سعید بن مسیب است و اعرج گوید که شیخ او ابو هریره است و تواند که هر دو طریق صحیح باشد و ظاهر از ادای مولف رحمه الله ترجیح روایت یونس است که مورد ساخته آن را بمتابعت عقیل **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن نافع عن ابن عمر قال رايت على عهد النبي صلى الله عليه وسلم گفت ابن عمر خوابی دیدم در زمان رسول خدا رحمت کند خدا بروی كان بيدي قطعة استبرق فكانني گویا در دست من پاره دیبا است استبرق بمعنی دیبای درشت فكاني لا اريد مكانا من الجنة الا طارت اليه و چنانستی که نمیخواهم من جایی از بهشت مگر آنکه پرید در دست آنجا مراد آنست که برده است مرا آنجا چنانکه در روایت دیگر آورده الا طارت لی اليه ورايت كان اثنين اتياني ارادا ان يذهبا بي الى النار و دیدم گویا دو کس آمدند مرا خواستند که برند مرا بسوی دوزخ فتلقاهما ملك فقال لم ترع خليا عنه یعنی پیش آمد آمده فرشته پس گفت ترسی مکن بگذارید این را فقصت حفصة على النبي صلى الله عليه وسلم احدى رؤياي پس خواند حفصه بر پیغمبر خدا یکی از دو خواب من از روایتها رویای واقع است بمعنی رسم جنس مضاف بیای متکلم فقال النبي صلى الله عليه وسلم نعم الرجل عبد الله لو كان يصلي من الليل پس فرمود آنحضرت نیکو مرد است عبد الله اگر گزاردی نماز شب انجه پیشتر تفصیل تر ازین در باب فضل قیام الليل و تعبیر آنحضرت بآن معنی گذشته است وكان عبد الله يصلي من الليل و بود عبد الله میگزارد نماز شب بعد ازین وكانوا لا يزالون يقصون على النبي صلى الله عليه وسلم الرؤيا و بودند صحابه که همیشه میخواندند بر پیغمبر خدا خوابها را انها في الليلة السابعة من العشر الاواخر که تحقیق شب قدر در شب هفتم از ده روز پسین ماه رمضانست فقال النبي صلى الله عليه وسلم اری رؤياكم قد تواطأت في العشر الاواخر پس فرمود پیغمبر خدا می بینم که خواب شما تحقیق موافقت کرده است در ده روز پسین ماه رمضان فمن كان متحريها فليتحرها في العشر الاواخر پس کسی که جوینده است و سعی دارد شب قدر پس گو بجوید آنرا در ده روز آخر ماه رمضان **باب** المداومة على ركعتي الفجر در بیان مداومت آنحضرت بر دو رکعت سنت فجر **حدثنا** عبد الله بن يزيد قال حدثنا سعيد هو ابن ابي ايوب قال حدثني جعفر بن ربيعة عن عراك بن مالك عن ابي سلمة عن عائشة قالت صلى النبي صلى الله عليه وسلم العشاء ثم صلى ثماني ركعات وركعتين جالسا گفت عایشه گزارد آن حضرت نماز عشا را پس گزارد هشت رکعت و دو رکعت گزارد نشسته وركعتين بين النداءين ولم يكن يدعهما ابدا و دو رکعت میان اذان و اقامت و نبود که بگذارد و ترک کند آنرا **باب** الضجعة على الشق الايمن بعد ركعتي الفجر در بیان پهلو نهادن بر زمین بر جانب راست بعد از ادای دو رکعت سنت فجر ضجعة بفتح بمعنی مره است و کسر آن نیز خوانده اند اول بمعنی مره است و ثانی بمعنی هیئت **حدثنا** عبد الله بن يزيد قال حدثنا سعيد بن ابي ايوب قال حدثني ابو الاسود عن عروة بن الزبير عن عائشة قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا صلى ركعتي الفجر اضطجع على شقه الايمن گفت عایشه بود پیغمبر خدا وقتی که گزاردی دو رکعت فجر پهلو نهادی بر زمین بر جانب راست بدانکه در اضطجاع بعد از سنت فجر علما را اقوال است امام ابو حنیفه و امام مالک بر آنند که اگر بقصد استراحت از تعب قیام و بیداری نماز شب باشد پسندیده بود و آنچه منقول است از احادیث نیز ظاهر در آنست که بطریق

عليه وآله وسلم فطاف بالبيت سبعا وصلى خلف المقام ركعتين وطاف بين الصفا والمروة تدوم آورد آنحضرت و طواف کرد بکعبه هفت دور و گزارد عقب مقام ابراهیم دو رکعت و طواف کرد میان صفا و مروه لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة و تحقیق هست مر شما را در پیغمبر خدا اقتدا و اتباع نیکو موجب امر الهی پس بجا آوردن آنچه پیغمبر آورد پیروی ما ست از آیه قرآن وسالنا جابر بن عبد الله و گفت عمرو بن دینار گوید پرسیدیم جابر را از حکم این مرد فقال لا يقربنها حتى يطوف بين الصفا والمروة پس گفت جابر نزدیک نکند زن را و حلال نشود تا آنکه طواف کند میان صفا و مروه تصریح کرد جابر بآنچه بطریق اشارت گفته بود ابن عمر و مباحث این احادیث در کتاب حج مذکور شود **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن سيف يعني ابن سليمان المخزومي شنیدم که مسدد گفت قال سمعت مجاهدا قال اتي ابن عمر فقيل له هذا رسول الله آمد شخصی بر عمر پس گفت شد مراد او یعنی آمد آینده که نامش مذکور نیست و گفت ابن عمر را هذا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم دخل الكعبة اینک پیغمبر خدا در آمد در کعبه فقال ابن عمر فاقبلت والنبي صلى الله عليه وآله وسلم قد خرج پس گفت ابن عمر پس پیش آمدم کعبه بجانبی که آنحضرت بیرون آمده از کعبه واجد بلالا قائما بين البابين بجانب کعبه بلال را ایستاده میان دو در کعبه یعنی دو رشتی آب جه درین وقت دو در بود فسالت بلالا فقلت اصلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في الكعبة پس پرسیدم بلال را و گفتم آیا گزارد آنحضرت درون کعبه قال نعم ركعتين بين الساريتين اللتين على يسارك اذا دخلت گفت بلال آری گزارد دو رکعت میان دو ستون خانه که بر جانب چپ در آینده است و تنبیه و از این قول در روایه صحیح بسیار که بکار بخلاف است و از بها اشکال کنند که روایه مشهور از ابن عمر آنست که گفت فراموش کردم که بپرسم بلال را چند رکعت گزارد آنحضرت نماز را در آن حالت تا ریک خبر داد بلال از کیفیت نماز تعیین موقف کعبه گویند احتمال دارد که ابن عمر حمل کرده باشد بر دو رکعت معهود و درین کراهت دو رکعت نفل رکعتی ظاهر منقول نشد پس تصریح کرده ابن عمر آنچه متحقق بوده و قوع آن نزد وی و تعیین بر رسیت و گفت ابن عمر خدیث پیش آن را ...

عادت بود برای استراحت نماز را و تعبد چنانکه از عایشه مرفوعاً آورده و مسلم نیز روایت کرده گفت عایشه چون میگذارد آن حضرت دو رکعت فجر را اگر من بیدار میبودم با من سخن میکرد و اگر نه خواب میکرد تا وقت اعلام موذن برای نماز فجر صاحب سفر السعادت بخش

باین عنوان عبارت کرده عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم آن بود که بعد از دو رکعت سنت فجر بپهلوی راست بر زمین بنهادی یک

لحظه تکیه دی ساختی امام شافعی و دیگر علما باستحباب آن قائل شده‌اند بر حدیثی که در صحیحین بطریق امر واقع شده

الا قول آنکه این امر برای استراحت شب که مشتمل بالاتعب بوده باشد چنانکه در باب سابق از حدیث ابن عمر گذشته

کمتر بود برای استراحت است چنانکه از سوق حدیث پیداست صاحب سفر السعادت گوید ابن حزم ظاهری آنرا

و شرط صحت فرض فجر داشته و بعضی از علما در حضرت این مذهب مجلدی تصنیف کرده و بعضی از مشایخ طریقت

صاحب فتوحات و غیر وی با نفی بعضی از علما کراهت آن رفته و آنرا بدعت شمرده و در جامع الاصول از نافع آورده که

دو رکعت فجر بر بستر بپهلو میکرد فرمود چه باعث است ترا این هر دو که چنین کردی گفت خواستم تا فصل کنم میان سنت

بالا تا از سلام است پس گفت از آنها است فرمود چه برتر بیشتر ... تا از حکم بدعت این حمل هم بغایت بعید است

صحیح است رب گرد خصوصیات آن حضرت ... **باب** من تحدث بعد الرکعتین ولم یضطجع

در بیان جواز حالی کسی که سخن کند بعد از دو رکعت سنت فجر و بپهلو بر زمین ننهد **حدثنا** بشر بن الحکم قال حدثنا سفیان قال

حدثنی سالم ابو النضر عن ابی سلمة عن عایشة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا صلی فان کنت مستیقظة حدثنی

وقتی که نماز گذاردی و فارغ شدی از آن اگر بودمی بیدار سخن کردی با من ... حتی یؤذن بالصلوة

خواب کردی برای استراحت تا آن وقت که اذان گفته می‌شد ... حدیث صریح در آن نیست که این نماز سنت

بین کرده و موجب اعارت دیگر از عایشه مرویست ... روایات از اصلی ... **باب**

ما جاء فی التطوع مثنی مثنی در بیان آنچه آمده در نماز نفل که دو دو رکعت است قال محمد ... ذلک عن ...

وجابر بن زید ... والزهری گفت محمد ... این نقل از جماعه

وقال یحیی بن سعید الانصاری ما ادرکت فقهاء ارضنا الا یسلمون فی کل اثنتین من النهار

بن سعید انصاری ... فقهای مدینه را مگر که سلام میدادند در هر دو رکعت در روز **حدثنا** قتیبة

قال حدثنا عبد الرحمن بن ابی الموالی عن محمد بن المنکدر عن جابر بن عبد الله قال کان رسول الله

بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعلمنا الاستخارة فی الامور کلها کما یعلمنا السورة من القرآن

میکرد ما را استخاره در همه کارها چنانچه تعلیم میکرد سوره از قرآن ... آن نماز یقول اذا هم احدکم بالامر

فلیرکع رکعتین من غیر الفریضة ... پس بگذارد دو رکعت نفل ثم لیقل

پس بگوید این دعا اللهم انی استخیرک بعلمک واستقدرک بقدرتک واسألک من فضلک العظیم

... از تو بسبب قدرت تو

از فضل تو ... فانک تقدر ولا اقدر ... تحقیق تو قدرت داری

وتعلم ولا اعلم ... وانت علام الغیوب

... اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لی ...

الجزء الثانی — شیخ الاسلام — کتاب الصلوة

فی دینی ومعاشی در دین من وزندگانی من وعاقبة امری وقال کار من او قال فی عاجل امری وآجله
گفته است ورشتاب کار من و درنگ کار من شک راویست بجای عاقبت امری فاقدره لی پس تقدیر کن او را برای من یعنی
آسان کن آنرا برای من ویسره لی ومیسر کن آنرا برای من تفسیر جمله سابق است ثم بارک لی فیه پس برکت کن برای من
در آن کار وان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی فی دینی ومعاشی واگر هستی که میدانی تو این کار بد است برای من در دین
من وزندگانی من وعاقبة امری او قال فی عاجل امری وآجله وبد است در انجام کار من یا گفته است در شتاب کار من
و دیرین کار یا انجام شک راویست فاصرفه عنی واصرفنی عنه پس بازدار این کار را از من و بازدار مرا از آن کار و متعلق مدار
دل مرا بآن کار واقدر لی الخیر حیث کان ومقدر کن خیر را هر جا که باشد ثم رضنی به ومیسر کن برای من نیکی را از آنجا که باشد پس خرسند گردان مرا
بآن کار قال ویسمی حاجته وگفته است راوی ونام برد حاجت خود را در میان دعا آنجا که گفته هذا الامر **حدثنا** المکی بن
ابراهیم عن عبد الله بن سعید عن عامر بن عبد الله بن الزبیر عن عمرو بن سلیم الزرقی سمع ابا قتادة بن ربعی الانصاری
قال قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا دخل احدکم المسجد فلا یجلس حتی یصلی رکعتین
گفت ابو قتاده فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی وقتی که در آید یکی از شما در مسجد پس ننشیند تا آنکه بگذارد دو رکعت **حدثنا**
عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالک قال صلی لنا رسول الله
صلی الله علیه وسلم رکعتین ثم انصرف گفت انس بن مالک دو رکعت گذارد آنحضرت برای ما یعنی امامت کرد
آنحضرت مارا پس برگشت آنحضرت جزو حدیثی است که سبق ذکر یافته که جده انس ملیکه مهمان کرد آنحضرت را بعد از فراغ از طعام فرمود
برخیزید که برای شما نماز می گذارم انس گوید که بوریائی آب پاشیده آوردم وآنحضرت بر روی استاد ومن ویتیم دیگر و جده از عقب
آن حضرت صف بستیم وآنحضرت دو رکعت نماز گذارد ورجعت فرمود **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث
عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی سالم عن عبد الله بن عمر قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم
رکعتین قبل الظهر ورکعتین بعد الظهر ورکعتین بعد الجمعة ورکعتین بعد المغرب ورکعتین بعد العشاء
گفت ابن عمر گذاردم با آن حضرت دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر و دو رکعت بعد از جمعه و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از نماز
عشا و در احادیث گذشته پیش از ظهر و بعد از جمعه چهار رکعت نیز نقل کرده اند **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا
عمرو بن دینار قال سمعت جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو یخطب اذا جاء احدکم
والامام یخطب او قد خرج فلیصل رکعتین فرمود پیغمبر در آن حال که خطبه جمعه میخواند وقتی که آید یکی از شما در حالی
که امام خطبه میخواند یا برآمده است برای خطبه یا از خطبه پس گو بگذارد دو رکعت نفل **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا سیف بن
سلیمان المکی قال سمعت مجاهدا یقول اتی ابن عمر فی منزله گفت سیف مخزومی شنیدم مجاهد را که امام اهل تفسیر است میگفت
آمده شد ابن عمر در منزل او پس گفته شد فقیل له هذا رسول الله صلی الله علیه وسلم قد دخل الکعبة پس گفته شد مر ابن عمر را این پیغمبر
رحمت کناد خدا بر وی بتحقیق در آمده است کعبه را گویا خبر دادند ابن عمر را اندر آمدن آن حضرت در کعبه تا تحقیق حال کند یا بطریق استفهام
پرسیدند قال فاقبلت فاجد رسول الله صلی الله علیه وسلم قد خرج واجد بلالا عند الباب قائما گفت ابن عمر پیش آمدم
پس یافتم پیغمبر خدا را که بتحقیق برآمده بود از درون کعبه ویافتم بلال را نزد در کعبه قیاس در عبارت آن بود که برای اجد وجدت
میگفت عدول کرد بصیغه حال برای استحضار حال وجدان خود فقلت یا بلال اصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الکعبة قال نعم

پس گفتم ای بلال نماز گزارد آنحضرت در کعبہ گفت آری گزارد دو رکعت قلت فاین گفتم پس کجا در کعبہ گزارد قال بین هاتین الاسطوانتین
گفت میان این دو ستون یعنی این دو ستون در حدیث سابق در اوائل صلوٰۃ در باب واتخذوا من مقام ابراہیم مصلی گزشتہ ثم خرج
فصلی رکعتین فی وجه الکعبة پس برآمد آنحضرت و گزارد دو رکعت مقابل روی کعبہ احتمال دارد که این مقولہ بلال باشد که زیاد در جواب
ابن عمر گفته یا مقولہ ابن عمر وابراہیم قال ابو عبد الله قال ابو هریرة اوصانی النبی صلی الله علیه وسلم برکعتی الضحی مولف میگوید گفت
ابوہریرہ وصیت کرد مرا پیغمبر خدا بدو رکعت وقت چاشت کبری وقال عتبان غدا علی النبی صلی الله علیه وسلم
وابو بکر وعمر بعدما امتد النهار وصففنا وراءه فرکع رکعتین گفت عتبان روز کرد بر من پیغمبر خدا
وابوبکر صدیق وعمر فاروق بعد از شدت وبلند شدن روز وصف بستیم ما پس عقب آن حضرت پس گزارد دو رکعت مولف رحمه
رحمۃ واسعۃ عنوان باب را عام تر گرفت از تطوع لیل ونهار در احادیث آنچه مذکور شد ہمہ نوافل نہاریست مگر استخاره که خصوصیتی
بروز ندارد و گوئیم که قیاس شب بر روز کرده است ازین جہت مطلق تطوع ذکر کرده **باب** الحدیث بعد رکعتی الفجر در جواز
سخن کردن بعد از سنت فجر **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا ابو النضر حدثنی ابی عن ابی سلمة عن عائشة
ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی رکعتین فان کنت مستیقظة حدثنی والا اضطجع بود آنحضرت که میگزارد دو رکعت پس اگر
بودمی من بیدار سخن میکرد و اگر نه خواب کردی قلت لسفیان قال بعضهم یرویه رکعتی الفجر قال سفیان هو ذاك
گفت علی گفتم مر سفیان را گفته است بعضی بروم کنایت از امام مالک است که روایت میکنند که مراد ازین دو رکعت سنت فجر است گفت
سفیان آری چنین است که مالک گفته **باب** تعاهد رکعتی الفجر ومن سماهما تطوعا در بیان نگهداشت دو رکعت سنت فجر و بیان
قول کسی که نامیده است این دو رکعت را نفل **حدثنا** بیان بن عمرو قال حدثنا یحیی بن سعید قال حدثنا ابن جریج عن عطاء
عن عبید بن عمیر عن عائشة قالت لم یکن النبی صلی الله علیه وسلم علی شیء من النوافل اشد تعاهدا منه
علی رکعتی الفجر گفت عائشہ نبود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر چیزی از نمازهای نفل سخت تر و بیشتر از روی تفقد و نگهداشت از خود بر دو رکعت سنت فجر **باب**
ما یقرأ فی رکعتی الفجر بطریق استفهام میگوید که چه خوانده میشود در دو رکعت فجر قرارت طویل یا خفیف پس استفهام از صفت
قرارتست نه از نفس قرارت **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی باللیل ثلاث عشرة رکعة گفت عائشہ بود پیغمبر خدا رحمت کناد و خدا بروی میگزارد
نماز شب سیزده رکعت تہجد ثم یصلی اذا سمع النداء بالصبح رکعتین خفیفتین پس میگزارد وقتی که شنیدی آواز بانگ
بوقت صبح دو رکعت سبک میخواند دو رکعت مختصر قبل بابها الکافرون وسوره دیگر قل ہو الله احد روایت کرده است ابن ماجه **حدثنا**
محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن محمد بن عبد الرحمن عن عمته عمرة عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه
وسلم ح وحدثنا احمد بن یونس قال حدثنا زهیر قال حدثنا یحیی هو ابن سعید عن محمد بن عبد الرحمن عن عمرة عن
عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یخفف الرکعتین اللتین قبل صلوٰۃ الصبح
گفت عائشہ بود آنحضرت که تخفیف میکرد در قرارت دو رکعتی که پیش از نماز فرض فجر است حتی انی لاقول هل قرأ بام القرآن
تا آنکه تحقیق میگفتم که آیا خواند سوره فاتحه را یا نه یعنی نسبت بقرارت نوافل دیگر محل آن بود که گویم فاتحه هم نخوانده تا آنکه شک دارد در آن
باب التطوع بعد المکتوبة در بیان نمازهای سنت که بعد از فرایض آمده است دو رکعت پیش از نماز ظهر نیز مذکور است گویا مقصود
از ذکر حدیث همان بیان نفل بعد از نماز فرض است بعضی گفته اند که تغلیبا همه را بعد از فرض گفته و میتوان گفت بعدیت لم بعدیت

کتاب الصلوة

یہی حل کرو **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن عبید الله قال اخبرنی نافع عن ابن عمر قال صلیت مع النبی
صلی الله علیه وسلم سجدتین قبل الظهر وسجدتین بعد الظهر گفت ابن عمر گزاردم با پیغمبر خدا یعنی بتبعیت آنحضرت و در زمان وی صلی
الله علیه وسلم دو رکعت پیش از فرض ظهر و دو رکعت بعد از ظهر وسجدتین بعد المغرب وسجدتین بعد العشاء وسجدتین
بعد الجمعة گزاردم دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از نماز خفتن و دو رکعت بعد از نماز جمعه فاما المغرب والعشاء ففی بیته
سنت مغرب وعشا پس در خانه میگذارد آنحضرت از انکه نوافل مطلقا سیما نوافل شب افضل آنست که در خانه گزارده شود چنانکه
وارد شده که بهترین نماز مرد آنست که در خانه گزارد مگر نماز فرض قال وحدثتنی اختی حفصة گفت ابن عمر وحدیث کرد مرا خواهر من
حفصه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی سجدتین خفیفتین بعد طلوع الفجر تحقیق پیغمبر خدا بود که میگذارد دو
رکعت سبک پس از طلوع صبح وکانت ساعة لا ادخل علی النبی وبود آن نماز بعد از طلوع در ساعتی که نمی درآمدم من بر پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم فیها دران ساعت ظاهر آنست که مقوله ابن عمر است تابعه کثیر بن فرقد وایوب عن
نافع متابعت کرده است عبید الله را کثیر بن فرقد وایوب از نافع یعنی این هر دو هم از نافع نقل کرده اند وقال ابن
ابی الزناد عن موسی بن عقبة عن نافع بعد العشاء فی اهله وگفته است ابن ابی الزناد از موسی از نافع
این لفظ که بعد عشا در خانه میکرد **باب** من لم یتطوع بعد المکتوبة دربیان کسی که نفل نمیکند بعد از نماز فرض

حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن عمرو قال سمعت ابا الشعثاء جابرا قال سمعت ابن عباس قال
صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ثمانیا جمیعا وسبعا جمیعا گفت ابن عباس گزاردم با پیغمبر خدا هشت
نماز با پیغمبر هشت رکعت ظهر وعصر همگی و هفت رکعت مغرب وعشا همگی یعنی تمام نمازی که درین چهار وقت گزارد همین بود پس
از این قول جمیعا مولف رح استدلال کرده است که اگر غیر فرض نماز دیگر بودی همگی نماز ظهر وعصر هشت رکعت نبودی وهمچنین هفت رکعت
مغرب وعشا آن حضرت وقتی اکتفا کرد بفرائض برای تعلیم است تا بدانند که این روا است لازم و واجب نیست قلت یا ابا الشعثاء
اظنه اخر الظهر وعجل العصر وعجل العشاء واخر المغرب قال وانا اظنه عمرو گوید گفتم ای ابا الشعثاء گمان میبرم آنحضرت
را که تاخیر کرد نماز ظهر را و شتاب کرد نماز عصر را یعنی ظهر را در آخر وقت آن گزارد وعصر را در اول وقت وهمچنین شتاب کرد نماز عشا را و تاخیر کرد
نماز مغرب را گفت ابو الشعثاء من گمان دارم آن حضرت را که اینچنین کرده و پوشیده نماند که این قول مؤید تاویل حنفیه است در جمع کردن نماز
سفر واقع شده و دور نیست که این واقعه هم در سفر باشد والله اعلم **باب** صلوة الضحی فی السفر دربیان نماز چاشت که در
سفر روایت کرده **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن شعبة عن توبة عن مورق قال قلت لابن
عمر تصلی الضحی قال لا گفت مورق گفتم مر ابن عمر را آیا میگذاری تو نماز چاشت گفت نی قلت فعمر قال لا گفتم پس عمر میگذارد گفت
قلت فابو بکر قال لا گفتم پس ابو بکر میگذارد گفت نی قلت فالنبی صلی الله علیه وسلم قال لا اخاله گفتم پیغمبر خدا میگذارد
گفت گمان ندارم او را **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عمرو بن مرة قال سمعت عبد الرحمن بن ابی لیلی یقول ما حدثنا
احد انه رای النبی صلی الله علیه وسلم یصلی الضحی گفت عمرو بن مره شنیدم عبد الرحمن بن ابی لیلی را میگفت حدیث نکرده است
مارا هیچ کسی که تحقیق او دیده است پیغمبر خدا را که میگذارد نماز چاشت غیر ام هانی فانها قالت ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل
بیتها یوم فتح مکة مگر ام هانی تحقیق او گفته است که پیغمبر خدا درآمد خانه او در روز فتح مکه فاغتسل وصلی ثمانی رکعات پس غسل کرد
آنحضرت و گزارد هشت رکعت فلم ار صلوة قط اخف منها پس ندیدم از آن حضرت نمازی هرگز سبکتر ازین نماز که گزارد

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب الصلوة

بالای امر و لیکن چون حکم قدیم است و رای حادث نسبت کرد
موافقت را بعمر و بیاید رعایت ادب در تخصیص ثلاث ولالت نکند
بر نفی زیادت چه حاصل شده عمر را موافقت در چیزهای بسیار
چون قصه اساری بدر و نماز بر منافقین و تحریم خمر تا آن
و شیخ ابن حجر گفته ماکثر آنچه واقف شده ام از آن تعیین
پانزده موضع است و سیوطی در تاریخ خلفا ثابت و بیخ گفته
تصحیح کرده ترمذی از حدیث ابن عمر که گفت نازل نشده
بر مردم هیچ امر هرگاه گفته باشند مردم در آن چیزی و گفته
باشد عمر چیزی مگر که نازل شد قرآن مانند آنچه گفته بود عمر
و کلام در شمار منفصل در تفسیر جامع قلت یا رسول الله
لو اتخذنا من مقام ابراهیم مصلی گفتم آیا نیست گفتم
ای پیغمبر خدا اگر بگیریم از مقام ابراهیم نماز گاه بهتر باشد فنزلت
واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی پس نازل شد
آیه چنانکه گفته بود و همچنین در آیه الحجاب و در گرایه حجاب
که قصه اش نیست قلت یا رسول الله لو امرت
نساءك ان یحتجبن گفتم ای پیغمبر خدا اگر فرمایی زنان
خود را که در پرده باشند بهتر باشد فانه یکلمهن البر
والفاجر پس بتحقیق کلام میکنند با ایشان نیکوکار و بدکار
این لایق نیست فنزلت آیة الحجاب پس نازل شد آیة
حجاب یا ایها النبی قل لازواجك وبناتك الایة واجتمع
نساء النبی صلی الله علیه وسلم فی الغیرة علیه
و جمع شدند زنان آنحضرت در رشک بر آنحضرت فقلت
لهن عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا
منکن پس گفتم مر این زنان را نزدیک است پروردگار
آنحضرت اگر طلاق دهد شما را اینکه بدل دهد او را زنان
بهتر از شما فنزلت هذه الآیة پس نازل شد این آیه
چنانکه بر زبان من آمده بود قال ابو عبد الله گفت مولف
برای تقویت اسناد سابق بتصریح تحدیث حمید با تحدیث
وسماع وی از انس وقال ابن ابی مریم ظاهر آنست
انا ابن ابی مریم که شیخ اوست طریق مذکوره شنیده تحدیث
اخبرنا یحیی بن ایوب قال حدثنی حمید قال سمعت
انسا بهذا این حدیث عمر **حدثنا** عبد الله بن
یوسف قال اخبرنا مالك عن عبد الله بن دینار
عن عبد الله بن عمر قال بینا الناس بقباء
گفت ابن عمر در اثنائی که مردم مسجد قبا بودند
در تخفیف ...
آن فی صلوة الصبح در نماز صبح اذ جاءهم آت فقال
ان رسول الله ناگه آمد ایشان را آینده گفت تحقیق

عذرانه یتم الرکوع والسجود جز آنکه تمام میکرد آن حضرت رکوع را و سجود را بر عادت خود **باب** من لم یصل الضحی ورآه واسعا کسی که نگذارد نماز چاشت و دیده است ترک آنرا گنجایش **حدثنا** آدم قال حدثنا ابن ابی ذئب عن الزهری عن عروة عن عایشة قالت ما رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یسبح سبحة الضحی وانی لاسبحها گفت عایشه ندیدم پیغمبر خدا را که نماز میگذارد نماز چاشت و تحقیق من میگذارم آنرا گویا فرموده باشد آن حضرت عایشه **باب** صلوة الضحی فی الحضر درمیان نماز چاشت در غیر سفر قاله عتبان بن مالك عن النبی صلی الله علیه وسلم گفت این صلوة ضحی با عتبان از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم **حدثنا** مسلم بن ابراهیم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عباس الجریری عن ابی عثمان النهدی عن ابی هریرة قال اوصانی خلیلی صلی الله علیه وسلم بثلاث لا ادعهن حتی اموت گفت ابوهریره وصیت کرده است مرا دوست من رحمت خدا بادبروی بسه چیز که نمی گذارم آنها را تا آنکه می میرم صوم ثلثة ایام من کل شهر روزه سه روز از هر ماه واختیار کرده شده است برای روزه ایام بیض که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است و حکمت درین روزه آنست که نفس عادت کند بروزه گرفتن تا آسانی و انشراح صیام رمضان یاد گیرد ... یا بدانکه یک حسنه را برده مثل آن جزاست پس گویا هر ماه سی روزه گرفته باشد و صلوة الضحی دو رکعت نماز چاشت در هر روز ... است چنانکه امام احمد روایت کرده و نکته درین گفته اند که آدمی سیصد و شصت مفاصل دارد ... و باین اشارتست در حدیث مسلم و نوم علی وتر و خواب کردن بعد ادای وتر و روایت کرده شده است که ابوهریره درس حدیث و حفظ آن بر تهجد اختیار کرده بود و آن حضرت او را برین داشته بود ... عمری کرده بود بنا چار در حضر ایم میکرده باشد **حدثنا** علی بن الجعد قال اخبرنا شعبة عن انس بن سیرین قال سمعت انس بن مالك قال قال رجل من الانصار وكان ضخما للنبی گفت انس گفت مردی از انصار ... انی لا استطیع الصلوة معك تحقیق من نمیتوانم نماز گذاردن با تو یعنی بمسجد برای جماعت ... فصنع للنبی صلی الله علیه وسلم طعاما فدعاه الی بیته پس ساخت برای پیغمبر خدا طعامی پس دعوت کرد آن حضرت را بخانه خود ونضح له طرف حصیر بماء فصلی علیه رکعتین پس پاک کرد برای آنحضرت طرف بوریائی آب پس گذارد آن حضرت بران بوریا دو رکعت وقال فلان بن فلان ابن الجارود لانس بن مالك اکان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی الضحی جارود است چنانکه گذشته راوی فراموش کرده است نام او را ... فقال ما رأیته صلاها الا ذلك الیوم گفت انس ندیدم من آنحضرت را که گذارد نماز چاشت غیر این روز ... آن حضرت نماز چاشت گذارده و بعضی اصحاب خبر بوده ... آنحضرت ... میگذارد و لیکن ... **باب** الرکعتین قبل الظهر دو رکعت پیش از ظهر **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد هو ابن زید عن ایوب عن نافع عن ابن عمر قال حفظت من النبی صلی الله علیه وسلم عشر رکعات گفت ابن عمر یاد گرفته ام از پیغمبر خدا رحمت کند خدا بروی ده رکعت سنت سوای فرایض رکعتین قبل الظهر دو رکعت پیش از نماز فرض ظهر و دو رکعت پس از آن ورکعتین بعد المغرب فی بیته ...

قبل صلاة الصبح وكانت ساعة لا يدخل على النبي صلى الله عليه وسلم فيها مراد ازین ساعت ساعتی کہ در آن در آمدہ نمی شد بر پیغمبر خدا در ان ساعت از آنکہ وقت شب در خانہ میگذارد و مشغول می بود پس ظاهر آنست کہ مراد بساعت دو رکعت صبح است و احتمال دارد کہ متعلق بساعت نماز عشا و صبح هر دو باشد حدثتني حفصة انه كان اذا اذن المؤذن وطلع الفجر صلى ركعتين حدیث کردہ است حفصہ ام المؤمنین مر ابن عمر را پس ظاهر اینست کہ مقولہ ابن عمر است کہ بتحقیق آنحضرت بود وقتی کہ اذان میگفت مؤذن وطلوع کردی فجر گذاردی دو رکعت این حدیث حفصہ تتمہ حدیث سابق است وگرنہ مناسب بتر جمہ نیست حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن شعبة عن ابراهيم بن محمد بن المنتشر عن ابيه عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان لا يدع اربعا قبل الظهر وركعتين قبل الغداة بتحقیق پیغمبر خدا بود کہ ترک نمی کرد چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت پیش از نماز صبح تابعه ابن ابي عدي وعمرو عن شعبة متابعت کردہ است یحیی را ابن ابی عدی و عمرو کہ هم از شعبہ روایت کردہ اند این حدیث موافق است مذهب حنفیہ کہ چهار رکعت راتبہ ظهر پیش از فریضہ گفتہ اند درین حدیث و حدیث ابن عمر کہ سبق ذکر یافت کہ گفتہ او گرفتم دو رکعت پیش از ظهر تعارضی نیست اولاً آنکہ حدیث ابن عمر دلالت بر ترک این چهار رکعت نمیکند و در حدیث عائشہ نص است بر عدم ترک و نیز توان کہ چهار رکعت راتبہ ظهر در خانہ گذارد و چون بمسجد می آمد دو رکعت تحیة المسجد در مسجد میگذارد و ابن عمر همین را دیدہ یا دگر فتہ باشد و شافعیہ گویند این چهار رکعت فی الزوال است و این خلاف سوق کلام است و نیز این چهار رکعت با دو رکعت سنت فجر کہ موکد ترین سنتها است برابر ساختہ و چهار رکعت فی الزوال درین مرتبہ نیست **باب** الصلوة قبل المغرب در بیان نماز پیش از فرض مغرب در وقت آن **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث عن الحسين وهو المعلم عن عبد الله بن بريدة قال حدثني عبد الله المزني عن النبي صلى الله عليه وسلم قال صلوا قبل صلاة المغرب فرمود بگذارید نماز پیش از نماز مغرب دو رکعت چنانچہ ابو داود نقل کردہ و مکرر فرمودہ برای تاکید قال في الثالثة لمن شاء فرمود در کرت سیوم این امر کسی راست کہ خواهد كراهية ان يتخذها الناس سنة یعنی تخییر کرد از جهت ناخوش داشتن اینکہ بگیرند مردم آنرا طریقہ واجب یا موکد **حدثنا** عبد الله بن يزيد هو المقري قال حدثنا سعيد بن ابي ايوب قال حدثني يزيد بن ابي حبيب قال سمعت مرثد بن عبد الله اليزني قال اتيت عقبة بن عامر الجهني فقلت الا اعجبك من ابي تميم يركع ركعتين قبل صلاة المغرب گفت مرثد یزنی آمدم عقبہ را پس گفتم آیا در عجب نیندازم ترا از حال ابی تمیم کہ میگذارد دو رکعت پیش از نماز مغرب فقال عقبة انا كنا نفعله على عهد النبي صلى الله عليه وسلم گفت عقبہ ما آن بودیم کہ میگذاردیم این دو رکعت را در زمان پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا بر وی فقلت ما يمنعك الان قال الشغل پس گفتم چہ چیز باز میدارد و الآن ترا ازین فعل گفت اشتغال بکارها **باب** صلوة النوافل جماعة در جواز نماز نفل بجماعت ذكره انس وعائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم ذکر کردہ این جواز را انس و عائشہ از پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا بروی چنانکہ مولف رحمہ اللہ در باب صلوة بر حصیر از انس و در باب نماز کسوف از عائشہ آوردہ **حدثنا** اسحق قال حدثنا يعقوب بن ابرهيم قال حدثنا ابي عن ابن شهاب قال اخبرني محمود بن الربيع الانصاري انه عقل رسول الله صلى الله عليه وسلم وعقل مجة مجها في وجهه من بئر كانت في دارهم ابن شهاب گوید خبر داد مرا محمود بن ربیع کہ بتحقیق وی شناختہ است رسول خدا را او دانستہ بیاد دارد آب دهن را کہ انداختہ آنحضرت بر روی وی از آب چاهی کہ بود در سرای آنها چنانکہ سبق ذکر یافتہ کہ این نقل از وی طیبت بود و در ترک تکلم با دو بیر وی فزعم محمود انه سمع عتبان بن مالك الانصاري وكان ممن شهد بدرا مع النبي صلى الله عليه وسلم پس گفت محمود کہ بتحقیق وی شنید عتبان بن مالک انصاری را و بود این عتبان از جملہ کہ حاضر شدہ اند

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الصلوة

پروردگار خود با قرآن و اذکار و ادعیہ و در وی آثار و سر مناجات تاکید کرد بسخن آهستہ گفتن و تحقیق بیخ دکانند ظاهر است و الا از پروردگار تعالی را اعتبار لازم معنی است کہ توجہ و اقبال بر جهت و مناجات است بیان ربہ بینہ وبین القبلة و تحقیق پروردگار او در میان وی و میان قبلہ است بسبب رو کردن وی بسوی حق در جانب اگرچہ وی تعالی مقدس و منزہ است از تقیید بجهت و مکان و در بعضی روایات بجای ما ما دیافتہ می شود و شاید برای توضیح بیان است فلا يبزقن احدكم قبل قبلته پس باید کہ آب دهن نیندازد یکی از شما جانب قبلہ خود در رعایت ادب ظاهر این تعلیل دلالت میکند بر آنکہ بزاق انداختن مصلی بطرف قبلہ حرام است در مسجد باشد یا غیر آن و در صحیح ابن خزیمہ و ابن حبان مرفوعاً آمدہ کسی کہ تف کند مقابل قبلہ آید روز قیامت و انداختہ او در میان دو چشم او باشد و در روایتی دیگر مبعوث میشود صاحب نخامہ در قبلہ روز قیامت و آن نخامہ در روی او باشد و نزد بعضی کراهت در حق غیر مصلی نیز ظاهر گردد ولكن عن يساره او تحت قدمه ولیکن بیندازد جانب چپ یا زیر پای خود یعنی اگر پائین آن خود فرش و سجادہ نباشد و دفن نماید در چنانچہ معلوم شود ثم اخذ طرف ردائه فبصق فيه بستر زد آنحضرت گوشہ چادر خود را و آب انداخت در آن ورد بعضه على بعض بستر باز گردانید پارہ آن گوشہ را بر پارہ دیگر رحمہ اللہ فقال او يفعل هكذا پس فرمود یا بکند اینچنین کہ کردم مرگفتہ اند کہ این تخییر در غیر مسجد است و در مسجد دفن متعین است **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله بتحقیق پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم رأى بصاقا في جدار القبلة فحكه دید آب دهن را در دیوار جانب قبلہ پس خراشید آنرا بدست خود چنانکہ ظاهر است ثم اقبل على الناس فقال پس رو کرد بر مردم و فرمود اذا كان احدكم يصلي فلا يبصق قبل وجهه وقتی کہ باشد یکی از شما کہ نماز میگذارد پس نیندازد بسوی روی خود فان الله سبحانه قبل وجهه اذا صلى زیرا کہ خدا روبروی اوست وقتی کہ نماز میکند

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك

غزوۂ بدر را با پیغمبر خدا یقول کنت اصلی لقومی بنی سالم میگوید عتبان بودم من که امامت میکردم برای قوم خود که بنی سالم اند

فکان یحول بینی و بینهم وادٍ اذا جاءت الامطار و بود که در میان من و میان قوم من رودی که فرخ می آمد باران

فیشق علی اجتیازه قبل مسجدهم پس دشوار است بر من گذشتن آن جانب مسجد ایشان فجئت رسول الله صلی الله علیه وسلم

فقلت له پس آمدم من رسول خدا را پس گفتم مر آنحضرت را انی انکرت بصری تحقیق من ناروا داشته ام چشم خود را کنایت

از کوری یا ضعف بصر است وان الوادی الذی بینی و بین قومی یسیل اذا جاءت الامطار و تحقیق رودی که در میان

من و میان قوم من است جاری میشود وقتی که می آید باران فیشق علی اجتیازه پس دشوار است بر من گذشتن آن فوددت انک

تأتی فتصلی من بیتی مکانا اتخذه مصلی پس دوست دارم اینکه بیائی تو پس نماز گذاری از خانه من جائی را که گیرم آن را جای نماز

در وقتی که نتوانم بمسجد رفت فقال له النبی صلی الله علیه وسلم سافعل ان شاء الله پس فرمود پیغمبر خدا سرانجام دهم این را که میگوئی اگر خدا خواسته

فغدا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وابو بکر بعد ما اشتد النهار پس فردا آمد بر من

آن پیغمبر خدا و ابوبکر صدیق بعد از آنکه بلند شد روز فاستأذن رسول الله صلی الله علیه وسلم فاذنت له پس طلب اذن در آمدن

کرد در خانه من پیغمبر خدا پس اذن دادم او را فلم یجلس حتی قال این تحب ان اصلی من بیتک پس ننشست آنحضرت تا آنکه

فرمود کجا را دوست داری اینکه بگذارم نماز از خانۂ تو فاشرت له الی المکان الذی احب ان یصلی فیه گفت عتبان اشارت

کردم آنحضرت را بجائی که دوست میداشتم آن را که نماز کنند آن حضرت در آنجا فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فکبر وصففنا وراءه

پس ایستاد رسول خدا و تکبیر تحریمه گفت و صف بستیم ما پس آنحضرت فصلی رکعتین ثم سلم وسلمنا حین سلم پس گذارد آن حضرت

دو رکعت پس سلام داد آنحضرت و سلام دادیم ما مقتدیان هنگامی که سلام داد آنحضرت مطابقت این حدیث بترجمه همین جزء است فحبسته

علی خزیرة یصنع له پس نگاه داشتم آنحضرت را برای طعامی که ساخته میشد برای او خزیره بفتح خاء معجمه و زای مکسوره و راء مهمله

آنست که طعامی که از گوشت پاره و مید ساخته میشود فسمع اهل الدار رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بیتی فثاب رجال منهم

حتی کثر الرجال فی البیت پس شنیدند اهل محله که پیغمبر خدا در خانه من است پس آمدند جمعی مردان از اهل محله تا آنکه بسیار شدند مردم

در خانه من فقال رجل منهم ما فعل مالک لا اراه پس گفت مردی از این حاضران چه کرده است مالک که نمی بینم او را از اهل محله بود و کنیت هم احد

بعضی گویند که نام او ابن دخشن است فقال رجل منهم ذاک منافق لا یحب الله ورسوله پس گفت مردی که او منافق است دوست

این مرد و منافق است دوست نمیدارد خدا و رسول خدا را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقل ذاک پس فرمود پیغمبر خدا مگو

این را الا تراه قال لا اله الا الله یبتغی بذلک وجه الله آیا نمی بینی تو او را که گفته است لا اله الا الله میخواهد باین قول

خدا را فقال الله ورسوله اعلم پس گفت عتبان خدا و رسول دانا تر است واما نحن فوالله لا نری وده ولا

حدیثه الا الی المنافقین سوگند بخدا که نمی بینیم دوستی او را و نه حرف و حکایت او را مگر با منافقان فقال

رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله قد حرم علی النار من قال لا اله الا الله یبتغی بذلک وجه الله فرمود پیغمبر خدا تحقیق

خدا حرام کرده است بر آتش کسی را که گفت لا اله الا الله در حالی که میخواهد بآن ذات خدا را و این شهادت بر دادن آن حضرت بر اخلاص او و نفی

تهمت نفاق قال محمود بن الربیع فحدثتها قوما فیهم ابو ایوب الانصاری صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت محمود

بن الربیع پس گفتم این حکایت را مر قومی را که در ایشان ابو ایوب انصاری بود یار پیغمبر خدا فی غزوته التی توفی فیها ویزید بن

معاویة علیهم بارض الروم گفتم این را ابو ایوب در غزوه که وفات یافت در آن در سنه پنجاه و یک در ایام خلافت معاویه

پسر معاويه امير بود از جانب پدر بر ين جماعة بزمين روم بقسطنطنية فانكرها على ابو ايوب محمود بن ربيع گويد پس انكار كرد اين قصه را بر من ابو ايوب وقال والله ما اظن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما قلت قط گفت سوگند بخدا گمان ندارم پيغمبر خدا را گفته چيزيرا كه گفتي تو زانكه آيات واحاديث بثبوت پيوسته كه عاصيان امت باآنكه قائل بكلمه توحيد ومصدق آن باشند حرام نيست بر آنها آتش دوزخ اين همان سخن است كه آن حضرت صلى الله عليه وسلم بابو هريره فرمود كه برو مردم بگو بيد وعمر بن خطاب گفته است كه اين حرف شايع گردد تا مردم از عبادت باز مانند وآن حضرت قبول آن كرد وكبر ذالك على پس بسيار بار كرد وگران آمد اين انكار او بر من فجعلت لله على ان سلمنى الله حتى اقفل من غزوتي پس گردانيدم وسوگند خدا بر خود اگر سلامت دارد مرا خدا تا آنكه رجوع كنم از غزوه خود ان اسأل عنها عتبان بن مالك ان وجدته حيا في مسجد قومه انكه بپرسم ازين قصه عتبان بن مالك را اگر يافتم او را زنده پس پرسيم در مسجد قوم او رو بحضور جماعة فقفلت فاهللت بحجة او بعمرة پس باز گشتم واحرام بستم بحج يا بعمره وشك راويست ثم سرت حتى قدمت المدينة فاتيت بني سالم فاذا عتبان شيخ اعمى پستر راه رفتم تا آنكه قدوم آوردم مدينه را پس آمدم قوم بني سالم را پس ناگاه ديدم كه عتبان پير كور شده است يصلي لقومه فلما سلم من الصلوة سلمت عليه نماز ميكزارد مر قوم خود را پس هرگاه سلام داد از نماز سلام كردم بروي واخبرته من انا ووانانيدم عتبان را كيستم من ثم سألته عن ذلك الحديث پستر پرسيدم او را ازان حديث كه انكار كرده بود آنرا ابو ايوب فحدثنيه كما حدثنيه اول مرة پس حديث كرد مرا چنانچه حديث كرده بود مرا اول بار

باب التطوع في البيت

در استحباب نماز نفل در خانه حدثنا عبد الاعلى بن حماد قال حدثنا وهيب عن ايوب وعبيد الله عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اجعلوا في بيوتكم من صلوتكم ونمود بگردانيد در خانهاى خود بعضى نمازهاى خود را ولا تتخذوها قبورا وبگيريد خانهارا قبر كه مرده وار افتاده باشيد وعبادت خدا نكنيد يا آنكه چون خواب برادر مرگ است خانه را قبر مكنيد يعنى محض براى خواب مسازيد مراد نماز نفل است زانكه در احاديث صحيحه بثبوت پيوسته كه اداى مكتوبه در مسجد بهتر است وترك گذاردن نفل در خانه بهتر است كه از ريا دورتر است وخانه مورد رحمت الهى ودرود ملائكه رحمت ميگردد وروايت كرده اند بفضيلت نماز نفل غير تراويح ودو ركعت جمعه در خانه آنچنانست كه فضيلت فرايض در مسجد تابعه عبد الوهاب عن ايوب متابعت كرده است وهيب را عبد الوهاب كه هم از ايوب روايت كرده ليكن باين عبارت روايت كرده كه صلوا في بيوتكم ولا تتخذوها قبورا

بسم الله الرحمن الرحيم باب فضل الصلوة في مسجد مكة والمدينة

در بيان فضيلت وزيادتى ثواب نماز در مسجد مكه ومدينه حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة قال اخبرني عبد الملك بن عمير عن قزعة قال سمعت ابا سعيد اربعا قال سمعت من النبي صلى الله عليه وسلم وكان غزا مع النبي صلى الله عليه وسلم ثنتي عشرة غزوة گفت قزعه شنيدم ابا سعيد خدرى را چهار كلمه گفت شنيدم از پيغمبر خدا وابو سعيد كه جهاد كرده بود با پيغمبر خدا دوازده غزوه واين چهار حديثيست كه در باب مسجد بيت المقدس بتمام ذكر خواهد كرد واينجا بطريق اختصار اشارت كرده است بآن حدثنا على قال حدثنا سفيان عن الزهري عن سعيد عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تشد الرحال الا الى ثلثة مساجد بسته نشود بالانهاى گريبوى سه مسجد يعنى سفر نكنيد بقصد دريافت فضل امكنه وبقعهاى كه آنها فضيلت ذاتى باشد ونماز كردن دران فضل بود ازجاى ديگر بسوى اين سه مسجد واين بيان خارج شد از منع رفتن بجائى براى كسب علم وزيارت بزرگى زنده ومرده وتجارتى و جز آن اما آنكه درين صورت رفتن براى دريافت مكان وتبرك بدان نيست بلكه براى ادراك چيزى كه دران است والمستثنى منه مطلق مسجد

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الصلوة

كل يوم اليه وجلوسه عليه السلام ثم قسمه تفصيل لقاركل واحد ... عليه السلام ... اتباع ...

اسماء الرجال

نیز رجحان دارد و لیکن در آن وقت که این فرموده مسجدی نبوده که مردم قصد آن داشته باشند المسجد الحرام و مسجد الرسول و مسجد الاقصی مسجد مکه و مسجد مدینه و مسجد بیت المقدس که قبلهٔ انبیا و امم سابق بوده است گفته اند که تخصیص این سه مسجد بترتیب مذکور است **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن زید بن رباح و عبید الله بن ابی عبد الله الاغر عن ابی عبد الله الاغر عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال صلوة فی مسجدی هذا خیر من الف صلوة فیما سواه فرمود نماز در مسجد من که این است یعنی مسجد مدینه بهتر است از هزار نماز در مساجد دیگر که ورای اوست الا المسجد الحرام که مسجد مکه است که نماز در وی بهتر است از نمازی که در این مسجد کنند ابن حبان در صحیح خود آورده که یک نماز مسجد حرام برابر صد نماز مسجد مدینه است و جمهور علما از اینجا استنباط کرده اند که مکه افضل است از مدینه از آنکه شرافت و فضیلت مکان بحسب فضل عبادت در وی است و مشهور از امام مالک و اکثر اصحاب او آنست که مدینه افضل است از مکه از جهت شرافت وجود پیغمبر که اشرف موجودات و بهترین مخلوقات است و ظهور کمالات اسلامی و اعلای اعلام دین محمدی بهمه روی روی داده هر که در بعضی فضیلتی وارد بفضل و فضیلت یافته است نوعی از ... فضائل و مصدر کمالات صلی الله علیه وسلم لنعم ما قال من قال **شعر** اگر فضل رسول از رکن و زمزم جلوه بر خیزد ... یکی سنگی بود رکن و یکی شو آب چه زمزم ... و بالجمله الخلاف در این دو بلد است آنکه در وی ... جای حضرت صلی الله علیه بقعهٔ شریفه که مدفون شده در وی ... اکثر در کتب ... موجودات و گفته اند اتفاق است بر آنکه افضل بقاع زمین است و ابن عقیل حنبلی گفته که افضل است از عرش عظیم **باب مسجد قباء** در فضیلت مسجد قبا بضم قاف و مد است و بقصر خوانده اند مسجدیست بر دو یا سه میل از شهر مدینه و اول مسجدیست که آن حضرت بنا فرموده و نماز در آن کرده و بقول ابن عباس مسجد الذی اسس علی التقوی در شأن آنست و قبا نام جاییست که این مسجد را بنام آن خوانده اند **حدثنا** یعقوب بن ابراهیم الدورقی قال حدثنا ابن علیة قال اخبرنا ایوب عن نافع ان ابن عمر کان لا یصلی من الضحی الا فی یومین یوم یقدم مکة فانه کان یقدمها ضحی فیطوف بالبیت ثم یصلی رکعتین خلف المقام مرویست از نافع که ابن عمر بود که نمی گذارد نماز چاشت مگر در دو روز روزی که قدوم می آورد بمکه را بتحقیق می در آمد در مکه وقت چاشت پس طواف خانه مبارک میکرد و نیز میگذارد دو رکعت پس مقام ابراهیم ... **و یوم یاتی** مسجد قباء فانه کان یاتیه کل سبت و روزی که می آمد مسجد قبا را پس بتحقیق بود که می آمد آنرا هر شنبه فاذا دخل المسجد کره ان یخرج منه حتی یصلی فیه پس چون در آمدی در مسجد ناخوش داشت اینکه بر آید از وی تا آنکه میگذارد دو نماز در وی ... که این نماز نماز طواف و نماز تحیة المسجد است بحسب اتفاق در وقت چاشت واقع شده نه نماز ضحی **قال و کان یحدث** ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یزوره راکبا و ماشیا گفت نافع و بود ابن عمر که میگفت که بتحقیق پیغمبر خدا بود که زیارت میکرد روز شنبه در حال سواری و پیادگی **قال و کان یقول** انما اصنع کما رایت اصحابی یصنعون و میگفت ابن عمر ... و لا امنع احدا ان یصلی فی ای ساعة شاء من لیل او نهار غیر ان لا تتحروا طلوع الشمس و لا غروبها ... و بر غیر آنکه قصد کنید وقت طلوع آفتاب و غروب آنرا ... **باب** من اتی مسجد قباء کل سبت ... **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد العزیز بن مسلم عن عبد الله بن دینار عن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یاتی مسجد قباء کل سبت ماشیا و راکبا عبد الله بن دینار روایت کرده از ابن عمر که پیغمبر خدا می آمد مسجد قبا را هر روز شنبه در حال پیادگی و سواری بر حسب میسر شدن **و کان عبد الله بن عمر یفعله** و بود عبد الله که میکرد این را هر شنبه می آمد مسجد قبا سواره و پیاده **باب**

از پاره [illegible] شیخ الاسلام | كتاب الصلوة

عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا قام احدکم الی الصلوة فلا یبصق امامه فانه یناجی الله ما دام فی مصلاه و لا عن یمینه فان عن یمینه ملکا ... [illegible] ... **باب** اذا بدره البزاق فلیاخذ بطرف ثوبه ... **حدثنا** مالک بن اسمعیل قال حدثنا زهیر قال حدثنا حمید عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم رای نخامة فی القبلة فحکها بیده ... [illegible] ... احدکم اذا قام فی صلوته فانما یناجی ربه او ربه بینه و بین قبلته ... [illegible]

باب مسجد قبا راکباً وماشیا آمدن مسجد قبا را سوار و پیاده حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن عبید الله قال حدثنی نافع عن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یأتی مسجد قباء راکبا وماشیا گفت ابن عمر می آمد آن حضرت مسجد قبا سواره و پیاده زاد ابن نمیر حدثنا عبید الله عن نافع فیصلی فیه رکعتین زیاده کرده است ابن نمیر که حدیث کرد مرا عبید الله از نافع پس میگذارد آنحضرت دران مسجد دو رکعت تحیة مسجد

باب فضل ما بین القبر والمنبر در بیان فضیلت آنچه در میان قبر و منبر است یعنی که میان قبر شریف و منبر مسجد شریف است

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن عباد بن تمیم عن عبد الله بن زید المازنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما بین بیتی ومنبری روضة من ریاض الجنة فرمود میان قبر من و منبر مسجد من روضه ایست از روضهای بهشت که از بهشت آورده اند چنانکه حجر اسود را فرموده که از بهشت آورده اند و بلوازمی که این نشاه دنیا دارد با تیصورت ظاهر است یا آنکه این قطعه زمین را به بهشت خواهند برد چنانچه در باره دو ستون که بمفارقت آن حضرت گریه کرده بود واقع شده که آنها به بهشت می در آرند یا آنکه عبادتی که درین قطعه شریفه کنند موجب بهشت است و مآل در وی روضه از ریاض بهشت بیا بهانه ناظران کسی تعرض نکرده که در آن وقت که این حدیث بر زبان صداقت نشان برآمد در قید حیات بودند این قبری چگونه مراد شده است اگر گویم چنانکه حدیث ابی بریده ما بین بیتی و منبری نیز مشعر آنست در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرقد شریف همین قطعه زمین متعین بوده است منافات وارد یا آنکه در صحابه در مدفن آنحضرت اختلاف واقع شده بعضی گفتند که هم در خانه ٔ که رحلت کرده و بعضی گفتند در مسجد و فرقه گفتند در مقبره بقیع کنند و بعضی گفتند که باید برده گور هی گفتند به بیت المقدس که مرقد انبیاء همه آنجاست ابوبکر صدیق گفت شنیده ام از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که دفن کرده نشود هیچ پیغمبری مگر آنجا که قبض کرده شده است وی و در روایتی از علی مرتضی آمده که گفت در روی زمین هیچ بقعه گرامی تر نزد خدا نیست از بقعه که روح مبارک پیغمبر خدا در ان قبض کرده باشد یارب مگر این حدیث ما بین حجری و تعیین مرقد شریف از هول آن حادثه از خاطرها رفته باشد والله اعلم

حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن عبید الله بن عمر قال حدثنی خبیب بن عبد الرحمن عن حفص بن عاصم عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما بین بیتی ومنبری روضة من ریاض الجنة فرمود زمینی که میان خانه من و میان منبر منست روضه ایست از روضهای بهشت زیرا که قبر شریف هم در خانه عایشه بود که روح مقدس مطهر دران بعالم قدس خرامیده پس معانی بحدیث سابق تدارد ومنبری علی حوضی و فرمود منبر من بالای حوض من است فردا بر حوض کوثر که داخل بهشت است خواهد بود مراد همین منبر است که در مسجد شریف بود و این معنی دوم که در حدیث سابق ذکر یافته موجه خواهد بود یا آنکه مطلق منبر است چنانکه معلوم شده که آنحضرت را بر کوثر منبری خواهند نصب کرد که بران بر آمده بهشتیان را بهشت خواهد خواند

باب مسجد بیت المقدس در فضیلت مسجد اقصی حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة عن عبد الملک قال سمعت قزعة مولی زیاد قال سمعت ابا سعید الخدری یحدث باربع عن النبی گفت قزعه شنیدم ابو سعید خدری را که حدیث میکرد چهار چیز از پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاعجبننی وآنقننی پس در عجب در آورد مرا آن چهار چیز و در سر در آمد خوشحال مراد اعجبننی بفتح همزه و سکون عین مهمله و فتح جیم و سکون موحده صیغه جمع مؤنث است و هم چنین آنقننی بهمزه مفتوح ممدود و فتح نون و سکون قاف و فتح نون قال لا تسافر المرأة یومین الا معها زوجها او ذو محرم گفت ابو سعید سفر نکند زن دو روزه راه چنانکه شب در جای دیگر کند مگر آنکه با وی شوهر او یا محرم او که نکاح بوی دایم حرام است باشد ولا صوم فی یومین الفطر والاضحی و نیست روزه در دو روز که روز عید فطر و روز عید اضحی ولا صلوة بعد صلوتین بعد الصبح حتی تطلع الشمس وبعد العصر حتی تغرب الشمس و روا نیست نماز پس از دو نماز پس از نماز فجر تا آنکه طلوع کند آفتاب و پس از نماز عصر تا آنکه غروب کند آفتاب

[illegible] ... مستحب است ... بیان آنکه پیش ... حضرت ... خود ... جماعت ... [illegible]

... کوشش ... ظاهر ... ثانی ... خشوع ... اشاره ... در ... آنچه ... حالت ... تحقیق ... کمال ... دیگر ... از هر عضوی که جز ... خواهند ... بنا بر این امر موقوف علیه نقل آن باشد جزو نظر عادت ... و احتیاج نیست علاوه ... صلی الله علیه وآله وسلم ... گویند در قفای آنحضرت و در صف ... کمال ... ممکن ... گوید که سید باوی که بشان آنحضرت را ... این انبات امری زاید است ... منطبع ... صور ایشان ... تولی ... مشاهده میکرد احوال ایشان را و بعضی مرادا ... علم ... که حاصل ... آنحضرت ...

حدثنا یحیی بن صالح ... و تخفیف ... سند و ... قال حدثنا ... بن سلیمان ... عن هلال بن علی ... عن انس بن مالک قال صلی لنا النبی صلی الله علیه وآله وسلم صلوة ثم رقی المنبر ... فقال فی الصلوة وفی الرکوع ... انی لاراکم من ورائی کما اراکم ... در رکوع ... روایت ... اهتمام ... حسب عادت ... والله اعلم

باب هل یقال مسجد بنی فلان ... نسبت کنند مسجد را ... مساجد الله وان المساجد لله ... تخصیص ... اضافت ... ابراهیم نخعی ... نسبت ...

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله ... پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم سابق بین الخیل التی اضمرت مسابقت کرد میان اسپانی که ... کرده شده ... مسابقت ... اسپان ... میدان ...

ولا تشد الرحال الا الى ثلثة مساجد مسجد الحرام ومسجد الاقصى ومسجدی و بسته نشود و بالا نهاده نشود بهر سفر کمند مگر بسوی سه مسجد مسجد که و مسجد بیت المقدس و مسجد من که در مدینه است **باب** استعانة الید فی الصلوة ومحکم یاری جستن منا نماز اذا كان من امر الصلوة وقتی که باشد آن یاری جستن از کار و افعال نماز چنانکه راست کردن جای سجده و بستن ازار کہ عبث نباشد کروه است و قال ابن عباس يستعين الرجل فی صلوته من جسده بما شاء وگفت ابن عباس که رخصت است کہ استعانت کند مرد و نماز خود را از تن خویش بهر چیزی که خواهد چنانکه گردانید آن حضرت ابن عباس را از جانب چپ بجانب راست و مالید گوش ورا و قیاس برین ہر دو است کہ در افعال نماز خود استعانت ببدن خود کند ووضع ابو اسحق قلنسوة فی الصلوة ورفعها ونهاد ابو اسحق تابعی کلاه خود را بر زمین وقت سجود در نماز و برداشت آنرا در نماز ووضع علی کفه علی رسغه الایسر ونهاد علی رضی الله عنه کف دست خود را بر بند کف چپ چنانکه از آداب نماز است رسغ بسین مهمله و غین معجمه است بمعنی بند کف است بمعنی بهر یک از بندهای دست و پای حیوان و آنجا مفصل کف است چنانکه در وضو و غسل یدیه الی رسغیه الا ان یحک جلدا او یصلح ثوبا مگر آنکه خارید علی رضی الله عنه پوست بدن را و اصلاح میکرد جامه را این تتمه حدیث علی است بالا آنکه نیست که بامداد کند الا ان یحک جلدا الخ ہمو فرموده کنند بسته دست می نهاد تا رکوع میکرد مگر آنکه میخارید بدن را و اصلاح میکرد جامه را درین هنگام بر میداشت و استعانت میکرد بآن در حک و اصلاح و مؤلف استدلال کرده است باین حدیث و قول ابن عباس و ابی اسحق که هرگاه استعانت دست در غیر افعال نماز آمد در افعال نماز بطریق اولی خواهد بود و بعضی نماز ان حدیث الا ان الخ از تتمه ترجمه داشته اند و این بسیار بعید است بقیم

حدثنا عبدالله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن مخرمة بن سلیمان عن کریب مولی ابن عباس انه اخبره عن عبدالله بن عباس انه بات عند میمونة ام المؤمنين وهي خالته گفت عبدالله خبر داد ما را مالک از مخرمه از کریب که تحقیق کریب خبر داد مخرمه را از ابن عباس که تحقیق ابن عباس شب کرد نزد میمونه که مادر مؤمنانست و خاله ابن عباس است قال فاضطجعت على عرض الوسادة گفت ابن عباس خواب کردم در عرض بالش واضطجع رسول الله صلى الله عليه وسلم واهله على طولها و سر نهاده خواب کرد پیغمبر رحمت کنا و حضرت میمونه بطول آن تکیه و مراد بالش است که عرض و طول او مساوی باشد و طول آدمی است که بر آن خواب میکنند بر تکیه مثلا فنام رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى انتصف الليل او قبله بقليل او بعده بقليل پس خواب کرد آنحضرت تا نیم شب یا پیش از آن اندکی یا بعد از آن اندکی ثم استيقظ رسول الله پس بیدار شد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فجلس يمسح النوم عن وجهه بيده پس نشست بحالیکه می مالید خواب را از روی خود بدست یعنی دستها بر روی مالید ثم قرأ العشر الآيات خواتم سورة آل عمران پس خوانده آیت که آخر های سوره آل عمران است از قول خدا سبحانه ان فی خلق السموات والارض الی آخرها ثم قام الی شن معلقة فتوضأ منها فاحسن وضوءه پس استاد بسوی مشک آبی که آویخته بود و وضو کرد و نیک کرد وضو را و در ہر آب استیعاب اعضا و آداب وضو خود را ثم قام يصلي پس استاد بحالیکه نماز میکرد قال عبدالله ابن عباس فقمت فصنعت مثل ما صنع گفت ابن عباس پس استادم من و کردم مانند آنچه کرد آنحضرت ثم ذهبت فقمت الی جنبه پس رفتم و استادم در جانب پهلوی آنحضرت فوضع رسول الله صلى الله عليه وسلم يده اليمنى على رأسي واخذ باذني اليمنى يفتلها بيده پس نهاده رسول خدا دست راست خود را بر سر من و گرفت گوش راست مرا بحالیکه میمالید آنرا تا آگاه کند او را از غفلتی که واقع شده از وی و واقع شده که جانب چپ ایستاده و بایستی جانب پهلو راست می ایستاد و نیز چون شب بود برای معرفت او این عمل کرد و این حدیث در باب تخفیف الوضوء گذشته با تتمه گرد باین جزو تائید کرده است ترجمه را ابو حیی که دانستی فصلی ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين پس گزارد

سابق بهاء تحقیق ابن عمرو بود و ضبط کرده سابقت کرد به مسابقت تعیین سیر باجبار اسب خود رخش نمود و باشد

باب القسمة وتعليق القنو فی المسجد بخش نمودن مال در مسجد و آویختن خوشه خرما در مسجد اگر نیست حدیث باب یکی بخش از آنکه چهار آن را نهادن مال در مسجد برای حاجتمندان نیز از این قبیل آنرا باشد مجموع مذکور بود در مجلس کشیخ در تعریف مجموع حدیث با نقل کرده و پس آورده مؤلف بیان ترجمه و قنوع کرد او بیان حدیث که در این باب آمده چنانچه نسائی روایت کرده و چون آن حدیث بر شرط مؤلف نبود داخل نکرد او را درین صحیح قال ابو عبدالله گفت مؤلف القنو العذق بکسر قاف و سکون نون بمعنی عذق است بکسر عین مهمله و سکون ذال معجمه بمعنی خوشه خرما والاثنان قنوان والجماعة ايضا قنوان بمعنیه و جمع آن یک لفظ است بزیادت الف و نون بر قنو فرق همین است که نون در تثنیه مکسور میباشد و در اعراب محذوف و در جمع معرب است بحرکات ثلثه و تنوین در اضافه ثابت مثل صنو وصنوان مانند صنو که مفرد است بمعنی تنه درخت و صنوان که مشترک است میان تثنیه و جمع و آن بیخها باشد که از یک بیخ بر آمده هر واحد منها شد همچنین است در شرح تیسیر گفته صنوان باضم جماعت نخلها و بیخ بکسر و ضم هر دو مستعمل آمده و قال ابراهيم يعني ابن طهمان بفتح طا و سکون ها ابن شعبه خراسانی مینویسد که در شست و شه تعلیق است عن عبدالعزيز بن صهيب بضم صاد مهمله و فتح ها عن انس قال اتی النبی صلى الله عليه وآله وسلم بمال من البحرین آورده شد پیش پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم مال از بحرین که شهریست میان بصره و عمان و عامل کرده بود آنحضرت علا بن حضرمی را و بود آن مال صد هزار درهم و آن اول خراجی بود که برداشته شد بسوی آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم فقال انثروه فی المسجد پس فرمود بیندازید آن را در مسجد وكان اكثر مال اتی به رسول الله و بود آن مال بیشتر از آن مالیکه آورده شد برای پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم زیرا که صد هزار بود چنانچه در روایت ابن ابی شیبه آمده با ابهام ماخوذ حدیث باب تا اینجا است فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الى الصلوة پس برآمد پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم الى الصلوة ولم يلتفت اليه بسوی نماز و التفات نکرد بسوی آن مال فلما قضى الصلوة جاء فجلس اليه پس هرگاه تمام کرد نماز را آمد و نشست نزد آن تا آن را بخش کند فما كان يرى احدا الا اعطاه پس نبود که ببیند آنحضرت کسی را مگر آنکه میداد او را از آن مال اذ جاءه العباس ناگاه آمد او را عباس فقال پس گفت یا رسول الله اعطنی فانی فاديت نفسی و فاديت عقيلا ای رسول خدا بده مرا زیرا که من فدیه دادم از خود و از عقیل

عطا مرا زیرا که من فدیه دادم خود را و عقیل بن ابی طالب برادر زاده خود را در روز بدر که اسیر شده بودیم پس زر من خرج کردم و مقروض گشتم فقال له رسول الله پس فرمود او را پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم خذ پس گرفت بر کف خود

مثش بار وور ركعت نماز او تر نماز ثم اضطجع پس دراز گذارده بر بستر خواب کرد حتی جاءه المؤذن فقام فصلی رکعتین خفیفتین تا آنکه آمد او را موذن صبح پس ایستاد و گذارد دو رکعت سبک از روی قرائت ثم خرج فصلی الصبح پس بیرون آمد از خانه و گذارد نماز صبح

باب ما ینهی عنه من الکلام فی الصلوة در بیان چیزی که نهی کرده شده است از سخن کردن در نماز **حدثنا** ابن نمیر قال حدثنا ابن فضیل قال حدثنا الاعمش عن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله قال کنا نسلم علی النبی صلی الله علیه وسلم وهو فی الصلوة فیرد علینا
گفت عبد الله بن مسعود بودیم ما که سلام میکردیم بر پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در حال آنکه آنحضرت در نماز بودی پس رد سلام میکرد بر ما فلما رجعنا من عند النجاشی پس هرگاهی که باز آمدیم ما از نزد نجاشی که بادشاه حبشه بود و بشرف اسلام مشرف شده بود و ما بسوی او هجرت کرده بودیم از مکه سلمنا علیه فلم یرد علینا سلام کردیم بر آنحضرت و رد نکرد سلام را بر ما و قال ان فی الصلوة لشغلا و فرمود بتحقیق در نماز کاری عظیم است که مصلی مناجات میکند بخدا و مستدعی استغراق است در شهود وی تعالی و آنکه پیش ازین رد سلام میکرد از جهت تالیف قلوب و ادای واجب بود و درین وقت منسوخ شده بود که در حال نماز سلام نکند **حدثنا** ابن نمیر قال حدثنا اسحق بن منصور السلولی قال حدثنا هریم بن سفیان عن الاعمش عن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله عن النبی صلی الله علیه وسلم نحوه **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال اخبرنا عیسی هو ابن یونس عن اسمعیل عن الحارث بن شبیل عن ابی عمرو الشیبانی قال قال لی زید بن ارقم ان کنا لنتکلم فی الصلوة علی عهد النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابو عمرو شیبانی گفت مرا زید بن ارقم بتحقیق شان اینست که بودیم ما که سخن میکردیم در نماز در زمان حیات آنحضرت یکلم احدنا صاحبه لحاجته سخن میکرد یکی از ما خود را بحاجت خود حتی نزلت حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی وقوموا لله قانتین فامرنا بالسکوت تا آنکه نازل شد این آیت معنی آنست که محافظت کنید بر نمازها که ادا کنید آنرا و نماز میانه که بقول اکثری نماز عصر است و بایستید مر عبادت خدا را در حالی که خشوع و خضوع کنندگانید پس امر کرده شدیم بخاموشی از غیر قراءة قرآن و ذکر که از سخن کردن بیکدیگر منافی خشوع و خضوع و الا و منیت بجمال مناجات به پروردگار **باب** ما یجوز من التسبیح والحمد فی الصلوة للرجال در بیان آنچه روا است از تسبیح و حمد گفتن در نماز اگر عارض شود امری چنانچه تنبیه کردن امام را بر سهو و کور را اگر در پیش او چاهی باشد و امثال آن مردان را نه زنان را
حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا عبد العزیز بن ابی حازم عن ابیه عن سهل بن سعد قال خرج النبی صلی الله علیه وسلم یصلح بین بنی عمرو بن عوف بن الحارث گفت سعد برآمد پیغمبر خدا در حالی که صلح میکنانید میان اولاد عمرو بن عوف که با یکدیگر نزاعی داشتند وحانت الصلوة فجاء بلال ابابکر فقال حبس النبی صلی الله علیه وسلم و رسید وقت نماز پس آمد بلال نزد ابوبکر و گفت که باز داشته شد پیغمبر خدا فتؤم الناس قال نعم ان شئتم پس آیا امامت میکنی تو مردم را گفت ابوبکر آری اگر خواهید شما فاقام بلال الصلوة فتقدم ابوبکر فصلی پس اقامت گفت بلال نماز را پس پیش رفت ابوبکر و نماز آغاز کرد فجاء النبی صلی الله علیه وسلم یمشی فی الصفوف یشقها شقا حتی قام فی الصف الاول پس آمد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بحالی که میرفت در صفها و نمازیان را شگافته تا ایستاد در صف اول فاخذ الناس فی التصفیح پس شروع کردند مردم در تصفیق قال سهل هل تدرون ما التصفیح هو التصفیق گفت سهل آیا میدانید که چیست معنی وارد تصفیح آن تصفیق است یعنی دست زدن وکان ابوبکر رضی الله عنه لا یلتفت فی صلوته و بود ابوبکر التفات نمیکرد در نماز خود و از استغراقی که داشت و آنچه از ان متعارف بود این دست زدن فلما اکثروا التفت فاذا النبی صلی الله علیه وسلم فی الصف پس هرگاه بسیار دست زدند التفات کرد پس ناگاه دید که آنحضرت در میان صف است فاشار الیه مکانک پس اشارت کرد آنحضرت ابوبکر را که بجای خود باش فرفع ابوبکر یدیه فحمد الله پس برداشت ابوبکر دو دست خود را بدعا و شکر کرد

الجزء الثالث من الاسلام — کتاب الصلوة

از تجویز آنحضرت او را بامامت وارتفاع رتبه او واهل بودن برای امامت پیغمبر خدا فرجع القهقرے ... پس رجوع کرد ابوبکر یعنی باز جانب پشت خود و تقدم النبی صلے الله علیه وسلم فصلے و پیش رفت آنحضرت و نماز گذارد و مردم ازین حدیث فهم شد که نزد صحابه کرام بعد از حضرت رسالت پناه برای امامت نماز ابوبکر صدیق رالایق دیدند مناسبت این حدیث بترجمه که گفته مطلب است تسبیح و حمد گفتن مقتدیان برای تنبیه امام وقت سهو ناظر نشد و حمد اگرچه مستلزم تسبیح توانند بود اما حمد ابوبکر برای تنبیه امام نبود لکن کرد تطبیق کرده اند آنست که این حدیث چنانچه در باب من دخل لیؤم الناس فجاء الامام الاول گذشته تمه دارد که آن حضرت فرمود کسی که حادثه شود او را در نماز چیزی پس تسبیح کند و حقیقتا تسبیح کند ملتفت می شود امام و در آنجا انفاذ کرد بهمان حدیث سابق واگر در ترجمه تخصیص نکنند به تسبیح و حمد برای تنبیه امام یا قیاس کنند جواز این حمد را بر حمدی که ابوبکر کرده و گویند که حمد مستلزم تسبیح است نزدیک تر بترجمه تطبیق خواهد بود والله اعلم

باب من سمی قوما او سلم فی الصلوة علی غیره مواجهة وهو لا یعلم حکم کسی که نام برد قومی را در نماز یا سلام کرد در نماز بر غیری بجائی که رو برو است و حال آنکه نمیداند آیا باطل است نماز یا صحیح و حکم عمد دارد یا سهو و نسیان **حدثنا** عمرو بن عیسے قال حدثنا ابو عبد الصمد العمی عبد العزیز بن عبد الصمد قال حدثنا حصین بن عبد الرحمن عن ابی وائل عن عبد الله بن مسعود قال کنا نقول التحیة فی الصلوة ونسمی ویسلم بعضنا علی بعض گفت ابن مسعود بودیم ما که میگفتیم تحیت و نماز و نام میبردیم نام کسی را که به وی تحیت میکردیم و سلام میداد بعض مردم بعضی را فسمعه رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال قولوا التحیات لله والصلوات والطیبات السلام علیك ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله فانکم اذا فعلتم ذلك فقد سلمتم علی کل عبد لله صالح فی السماء والارض پس بتحقیق وقتیکه گفتید این کلمات پس بتحقیق سلام دادید بر هر بنده که خدا راست صالح در آسمان و زمین

باب التصفیق للنساء دستک زدن در نماز برای تنبیه زنان راست مردان را مخصوص است **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا الزهری عن ابی سلمة عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال التصفیق للنساء والتسبیح للرجال فرمود دستک زدن زنان راست مر زنان را سبحان الله گفتن مر مردان را **حدثنا** یحیی قال حدثنا وکیع عن سفیان عن ابی حازم عن سهل بن سعد قال قال النبی صلی الله علیه وسلم التسبیح للرجال والتصفیق للنساء

باب من رجع القهقری فی الصلوة او تقدم لامر ینزل به روا بودن حکم کسی که باز گردد پس پا در نماز یا پیش رود برای کاری که نازل شود وی را رواه سهل بن سعد عن النبی صلی الله علیه وسلم روایت کرد این حدیث را سهل بن سعد از پیغمبر خدا رحمت کنا دخدا برو **حدثنا** بشر بن محمد قال اخبرنا عبد الله قال قال یونس قال الزهری اخبرنی انس بن مالك ان المسلمین بینا هم فی الفجر یوم الاثنین وابو بکر یصلی بهم زهری گوید خبر داد مرا انس بن مالک که مسلمانان در میان آنکه ایشان در نماز فجر بودند روز دوشنبه در ایام مرض آنحضرت وابوبکر صدیق نماز میگذارد با ایشان فجئاهم النبی صلی الله علیه وسلم قد کشف ستر حجرة عائشة فنظر الیهم وهم صفوف فتبسم یضحك پس ناگهانی دریافت ایشان را آنحضرت بحالی که برداشت پرده حجره عائشه که در آنجا تشریف داشت و بر آمد پس دید بسوی مردم و حال آنکه ایشان صف صف بسته نماز میگذارند پس ازان تبسم کرد بحالی که خنده میکند و مسرت می نماید ازانکه مسلمانان انقیاد امر آنحضرت کرده بامامت ابوبکر انقیاد نموده اند فنکص ابوبکر علی عقبیه وظن ان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرید ان یخرج الی الصلوة پس باز پس رفت آنحضرت ...

ترجمه نکند موضعی را برای تا که یعنی بهمانانی که مامور شده بکلمات خاص را مخصص نکند یک تا پاک را ... واجب اتم و اشمل است ترجمه آن تفسیر کرده **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن ابن شهاب عن محمود بن الربیع ... صحابی الانصاری عن عتبان ... مالک الانصاری سالمی امام قوم خود بود در عهد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اتاه فی ... تحقیق آنحضرت تشریف فرمود در منزل وی بسبب درخواست وی فقال این تحب ان اصلی لك من بیتك پس فرمود کجا دوست میداری که گذارم نماز برای تو از خانه تو تا آن را جای نماز ... بگیری تا تبرک سازی قال گفت عتبان فاشرت له الی المکان پس اشارت کردم آنحضرت را بسوی جای از خانه خود فکبر النبی پس تکبیر تحریمه گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وصففنا خلفه فصلی رکعتین رست پس ما که در خانه بودیم عقب آنحضرت پس گذارد دو رکعت نماز ... **باب** المساجد فی البیوت گرفتن نماز گاه در خانها وصلی البراء بن عازب فی مسجد فی داره جماعة و نماز گذارد دو رکعت براء بن عازب که صحابی مشهور است در جای نماز که در خانه خود مقرر داشت بجماعت **حدثنا** سعید بن عفیر ... قال حدثنا اللیث قال حدثنی عقیل ... عن ابن شهاب قال اخبرنی محمود بن الربیع الانصاری ان عتبان بن مالك وهو من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ممن شهد بدرا من الانصار انه اتی رسول الله گفت زهری خبر داد مرا محمود انصاری که تحقیق عتبان بن مالک که از یاران آنحضرت است ازان جماعه حاضر شده اند غزوه بدر را از قوم انصار آمد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم ... فقال یا رسول الله قد انکرت بصری ... ای رسول خدا تحقیق نشناختم ... ضعف ... بون شب ... سال بجمعه ... فی الطریق ... صلی بهم ... اذا کانت الامطار سال الوادی الذی بینی وبینهم پس وقتیکه میباشد بارانها روان میشود ...

از حجرہ بر داشتہ بود پس ابو بکر بر دو پاشنۂ خود واپس آمد تا در صف درآید گمان کرد کہ آنحضرت میخواہد کہ برآید از حجرہ برای نماز وہم المسلمون
ان یفتتنوا فی صلوتہم فرحا بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم حین رأوہ وقصد کردند مسلمانان اینکہ مبتلا شوند در نماز خود وبرآیند از ان در حالی
کہ فرحان اند بدیدن از صحبت آنحضرت ہنگامی کہ دیدند آنحضرت را فاشار بیدہ ان اتموا پس اشارت کرد آنحضرت بدست خود
کہ تمام کنید نماز را ثم دخل الحجرۃ وارخی الستر وتوفی ذلک الیوم صلی اللہ علیہ وسلم پس در آمد بحجرہ و او انداخت پردہ را و وفات
یافت بہمان روز رحمت کناد خدا بروی رحمتی کہ سزاوار است **باب** اذا دعت الام ولدہا فی الصلوٰۃ یعنی کہ بخواند مادر پسر خود را
در حالیکہ پسر در نماز است حکم آن چیست از اقوال علما اختلافی ظاہر میشود بعضی گویند جواب ندہد اگر جواب دہد نماز او باطل است و بعضی
گویند واجب ہست اجابت و نماز باطل میشود و بعضی گویند باطل نمی شود و بعضی گفتہ اگر نماز فرض است و وقت تنگ است جواب ندہد و اگر
جواب دہد در وجوب جواب احادیث نقل کردہ از سیوطی گفتہ در احادیث آمدہ است اگر بود جریج عالم ہر آئینہ دانستی کہ اجابت مادر
بہتر است از عبادت پروردگار گویا عبادت نافلہ مراد است و بعضی احادیث آمدہ کہ او را بہ اجابت کند و بعضی جواب ندہد ظاہر آنست
کہ چون در مردان علم غالب است از جواب مادر تحول نشہ کیدہ قال اللیث حدثنی جعفر عن ربیعۃ عن عبد الرحمن بن ہرمز قال
قال ابو ہریرۃ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نادت امرأۃ ابنہا وہو فی صومعۃ فرمود ندا کرد زنی در ایام سالفہ مر پسر خود
را در حالیکہ پسر در صومعہ مشغول بعبادت بود قالت یا جریج فقال اللہم امی وصلوتی گفت آن زن ای جریج نام پسر او ست
گفت جریج بار خدایا جمع شدہ است اجابت مادر با تمام نماز توفیق دہ مرا ہر چہ بہتر است فقالت یا جریج قال اللہم امی وصلوتی
قالت یا جریج قال اللہم امی وصلوتی بار دیگر ہم جواب نداد و قطع نماز نکرد مرتبہ سوم مادر دعای بد کرد در حق وی قالت اللہم
لایموت جریج حتی ینظر فی وجوہ المیامیس گفت خداوندا نمیرد جریج تا آنکہ گرفتار شود و ببیند در روی زنان زانیہ یعنی
چون من کہ مادر اویم التفات نکرد بعقوبت صحبت و دیدن زنان فاجرہ گرفتار شود میامیس جمع مومسہ بکسر میم بمعنی زن زانیہ کذا گویند
میامیس در تنہابیات و صواب بر او ماست وکانت تأوی الی صومعتہ راعیۃ ترعی الغنم فولدت فقیل لہا ممن ہذا الولد
قالت من جریج نزل من صومعتہ و بود جائیکہ میرفت بسوی صومعہ جریج زنی گاؤبان کہ میچرانید بزہا پس زائید فرزندی وگفتہ شد بوی از کیست این
فرزند گفت آن زن از جریج است و تہمت زنا کرد بوی تا آنکہ این تہمت اثر دعای مادر باشد کہ گفتہ بود ینظر الی وجوہ المیامیس فنزل من
صومعتہ پس فرود آمد از صومعہ خود قال جریج این ہذہ التی تزعم ان ولدہا لی گفت کجاست این زن کہ میگوید کہ فرزند
او از من است قال یا بابوس من ابوک قال راعی الغنم گفت جریج مر آن ولد را ای بابوس کیست پدر تو گفت چرانندۂ بزہا بابوس
بموحدتین فاتحہ اول و ہو بار سو بحدہ و سین مہملہ نام آن ولد است بعضی گویند لفظ عربی است بعضی گویند معرب بابو است گویند ہر کاہ جریج
اختیار کردہ عدم ترک نماز در جواب مادر حق جل شانہ او را کرامتی ارزانی داشت کہ دفع تہمت او با حسن وجوہ شد تائید این مقالہ ترجمہ را
ابدال نموہ نماز بود کہ چون آنحضرت این قصہ را بر وجہ تعظیم نقل کردہ از اینجا بر دو مسئلہ پیوست کہ جواب مادر بہتر است **باب**
مسح الحصاء فی الصلوٰۃ ہموار کردن سنگریزہ وغیر آن از سجدہ گاہ در میان نماز **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا شیبان عن
یحیی عن ابی سلمۃ قال حدثنی معیقیب ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال فی الرجل یسوی التراب حیث یسجد فرمود در حق مردی کہ ہموار
میکرد خاک را بجای سجدہ میکرد قال ان کنت فاعلا فواحدۃ فرمود اگر ہستی ہموار کنندہ پس یکبار کن **باب** بسط الثوب
فی الصلوٰۃ للسجود روائی گستردن جامہ در نماز برزمین **حدثنا** مسدد قال حدثنا بشر قال حدثنا غالب القطان عن
بکر بن عبد اللہ عن انس بن مالک قال کنا نصلی مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی شدۃ الحر گفت بودیم ما کہ نماز میگذاردیم با پیغمبر خدا

الجزء الثانی من شیخ الاسلام | کتاب الصلوٰۃ

روز شنبہ و نیز بحاجتی کہ زیارت آمدہ و برای کسی کہ
خواستہ بود فلان از یاران آنحضرت شاید کہ ...
ہمانا عتبان آنحضرت را ابو بکر بود ...
رسید فاستأذن رسول اللہ پس دستوری خواست
پیغمبر خدا برآمدن خانہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فاذنت
لہ پس اذن دادم من او را فلم یجلس حتی دخل البیت
پس ننشست تا آنکہ در آمد خانہ را ...
خواستہ بود صاحب خانہ از تبرک ... ثم قال
این تحب ان اصلی من بیتک ...
... فاشرت لہ الی ناحیۃ
من البیت گفت عتبان پس اشارت کردم آنحضرت را
بسوی گوشۂ از خانہ فقام رسول اللہ پس برخاست
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فکبر وصففنا
پس تکبیر تحریمہ گفت و ایستادیم ما نیز ...
رکعتین ثم سلم ...
وقال وحبسناہ علی خزیرۃ صنعناہا لہ ...
وگہداشتیم آنحضرت را ...
... خزیرہ ...
ساختہ طعامی است کہ ساختہ میشود از گوشت ریزہ ریزہ
و پختہ میشود با آب بسیار ...
بشیر قال فثاب فی البیت رجال من اہل الدار ...
گفت عتبان پس آمدند در خانہ مردم ...
فاجتمعوا پس جمع شدند فقال قائل منہم این مالک
بن الدخشن ...
کجاست مالک بن دخشن ...
فقال بعضہم ذلک منافق لا یحب اللہ
ورسولہ ...
... فقال رسول اللہ
پس فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لا تقل ذلک
... الا تراہ قد قال لا الہ الا اللہ ...

رحمت کنا رحید ابروی سختی کرد اذا لم یستطع احد تا ان یمکن جبهته من الارض یبسط ثوبه یعنی اگر نتواند ستحق کی یابان الارض بایلکند
روی خود را از زمین یبسط ثوبه فیسجد علیه گسترد جامه خود را پس سجده کردی بر آن مراد و جامه ایست که جدا از مصلی باشد تا شرک
نشود و حرکت در چون عمل قلیل است کیا ر روا داشته اند **باب** ما یجوز من العمل فی الصلوٰة چیزی که روا است از عمل در نماز
مذکور شده در نماز **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا مالک عن ابی النضر عن ابی سلمة عن عائشة رضی الله عنها قالت
کنت امد رجلی فی قبلة النبی صلی الله علیه وسلم وهو یصلی گفت عائشه بودم من که دراز میکردم پای خود را جانب قبله
آنحضرت و حال آنکه آنحضرت نماز میگزارد فاذا سجد غمزنی فرفعتها فاذا قام مددتها پس وقتی که سجده کردی خلد کردی مرا پس
برمیداشتم پای خود را پس وقتی که ایستادی دراز میکردم پای را **حدثنا** محمود بن غیلان قال حدثنا شبابة قال حدثنا
شعبة عن محمد بن زیاد عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه صلی صلوٰة فقال ان الشیطان عرض لی
تحقیق آن حضرت گزارد نمازی پس فرمود شیطان نمود خود را برای من در حدیثی آمده که بصورت گربه نمود فشد علی لیقطع
الصلوٰة علی پس حمله کرد بر من تا قطع کند نماز را بر من فامکننی الله منه فذعتّه پس قدرت داد و نگهداشت مرا خدا از وی پس
سخت خفه کردم گلوی او را و دست نزد ابن مجیه و عین حمله و تا بتباه است یعنی احتی محکم است ولقد هممت ان اوثقه الی ساریة حتی
تصبحوا فتنظروا الیه و بتحقیق قصد کردم که ببندم او را به ستونی تا صبح کنید شما پس ببینید بسوی او فذکرت قول سلیمان رب هب لی
ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی فرده الله خاسئا پس یاد کردم قول سلیمان را علیه السلام که این دعا کرده بود در شأن از استجابت شده
ای پروردگار من ببخش مرا ملکی که نباید میسر گردد کسی را پس از من پس گذاشتم و دور گردانید او را در حالی که راند شده و حیرت زده بود در یکی
روایت بجهان خوار از در خلد و دیگی آنکه شیطان از پی آن باشد که نماز آنحضرت را قسمت قطع کند و باز دارد آنحضرت را از حضور حق که بر آن داشته
با آنکه در باب عمر رضی الله عنه واقع شده ان الشیطان یفر من ظل عمر یعنی شیطان میگریزد از سایه عمر در روی کی ادمی تواند شد قسطلانی در دفع
این شبهه جوابی نقل کرده که مراد حقیقت فرار نیست بلکه بیان قوت عمر و صلابت او است بر قهر شیطان و آنحضرت در این وقت نیز او را قهر و طرد کرد
انتهی پوشیده نماند که حمل فرار شیطان که حمل از عمر بر غیر حقیقت خلاف تعبیر حالی است که در منطوق احادیث واقع شده است و در حدیثی آمده که نا
را که عمر میگیرد شیطان آن راه مقابل نمیتوانند شد و آنچه در عجائب الوقت بخاطر فاتر میرسد آنست که این شیطان که آنحضرت نمود ابلیس نبود بلکه
جنی بود چنانکه گفته در طریق که آن جن بود که آن حضرت او را بند و رسوا کردند و آخر حدیث ذکر قول سلیمان که در ذیل مشهور است که سلیمان
بر جنیان بود نه بر ابلیس از حضور جنیان نزد آنحضرت نفی نمود نیاید و بعضی ایشان نیز هم میخندند و از آن آن حضرت را نزد
بر ابلیس را مجال نبود که وسوسه کند او را جز در سیرا پرده عصمت حضور او در هیچ گاه و ادراک آن نیست که در خواب دیگری متمثل بصورت آنحضرت
نمی شود چه گنجایش دارد که مقابل آنحضرت آید و چنین قصد نماید و نیز میتوان گفت که مشغول بحسب خاصیت صفتی و حالی باشد که از افضل بود شنیده
که ابلیس از آواز بانگ نماز میگریزد و در وقتی که مصلی قرآن می خواند می آید و او را در وسوسه می اندازد از این لازم نمی آید که از آن برتر و افضل
از قرآن باشد خلجان دوم آنکه همین قدر که یک جن را گرفته می بستند شرکتی در ملک سلیمان لازم نمی آید ملک سلیمان را تفسیر کرده اند به تسخیر
کافه جن و طیور و ریاح و وحوش بوده بتصرف در وجودی اگر عدم اختصاص ملکی که سلیمان علیه السلام بود بقبول در هیچ گاه و شده لازم آید احاد در حق بنی
نمیبود با آنکه تسخیر جن و وحوش بسیار از مردم دست داده است قسطلانی تعرض باین شبهه و دفع آن نکرده است کرمانی شبها نظیر
تعرض کرده در جواب میگوید که آنحضرت خواست که احتراز از شرکت در جنس ملک سلیمان نماید اگرچه آنکه شرکت کرده و در بی ادبی که آنحضرت از
کمال خلق گذاشت و اهتمام رعایت برادری سلیمان میفرمود این جزئی تصرف هم روا نداشتند و اسلام اعلم **باب** اذا انفلتت الدابة فی الصلوٰة

نحو بیست سالی جمع میشد در زمان وفات آنحضرت عمر وی سال بود و مقبول حدیث سماع خورد سالی اختلاف است و بکی غلام
خورد سال محمود بن ربیع حدیث را از وقتیکه پنج ساله بود ضبط نموده در این قصه
منکلم صحابیست اعلم **باب** السجود علی الثوب فی شدة الحر
وطبری شیر یم کرد وقت حرارت راست آمد یعنی سجده در ان
از اعمال چنانکه صحابه کردند من الوضوء والغسل گذشت
وکان ابن عمر یبدأ برجله الیمنی و در وقتی که شروع
میکرد پای راست یعنی در وقتی که در آمدی مسجد اول قدم راست
خرج بدأ برجله الیسری و چون برآمدی شروع کردی به پای
چپ خود و همین مستدرک حاکم از انس آمده که از سنت است
چون در آمدی مسجد را شروع کنی بپای راست و چون برآئی
شروع کنی به پای چپ **حدثنا** سلیمان بن حرب قال
حدثنا شعبة عن الاشعث بن سلیم عن ابیه
عن مسروق عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یعجبه التیمن ما استطاع فی
شأنه کله دوست میداشت ابتدا کردن بدست راست را تا قدر
که توانستی در احوال خود و بعضی شروع در تجلید و تنعل
و طهارت کردن و در شانه کردن و نعلین پوشیدن و غیر این
چیز ها از تشریف است و بر چه ازینها با تشریف و تکریم است
است مستحب از تیامن است و آنچه ازین باب است مانند
بیرون آمدن از مسجد و بیرون آمدن از جامه و کفش و آمدن بیت الخلا
کردن و پاک کردن آن جمله مستحب در آن است
است و شاید که قول وی ما استطاع احتراز است از چیزی
که در آن تیمن شرعا استطاعت نیست **باب** هل ینبش
قبور مشرکی الجاهلیة ویتخذ مکانها مساجد آیا
بر کنده شود قبرهای کافران زمان پیش از اسلام و گرفته
شود بجای آن مسجد استفهام برای تقریر و تجویز است و
قید جاهلیت از جهت قبرهای سایر مشرکان حکم واحد
لقوله برای قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم لعن الله
الیهود اتخذوا قبور انبیائهم مساجد لعنت کند خدا
یهود را که گرفتند قبرهای پیغمبران خود را مسجد ها یعنی از طریق
سجده و عبادت بسوی آن و یا بطریق تبرک در
نماز و عبادت به تصور ایشان اعتبار قرب و رضای
حق تعالی در آن یا بطریق تعظیم مسجد بجای آن از افراط
و تفریط از حد و مراتب در شان قبور انبیا و صالحان
ایشان محظور و ممنوع گشت و سبب لعن ایشان آمد
و این معنی در نسبت به امت ایشان نیز وجه احتمال
تعظیم و اتخاذ مسجد بجای آن باشد و بر این مراتب
اعتبار است و در یک روایت آمده که ساختند بر آن
مسجد قبرهای انبیا و صالحان خود را مسجد ها مانند
که گرد بر قبر ها مسجد ها و صورتی بکشند آن را
وما یکره من الصلوٰة فی القبور و آنچه مکروه است از نماز
در میان قبرها یعنی نماز بکردن در قبرستان یا نزد
قبر تعظیم که مقصود است منع آن در این باب
چنانکه در ترجمه اول شرح مقصود است

رفتنی کہ باشد و تابع رصاحب آن در نماز باشد چہ کار کند وقال قتادة ان اخذ ثوبه يتبع السارق ويدع الصلوة گفت قتادہ اگر گرفتہ شود جامۂ مصلی و بپا شود در رود و بگذارد نماز را این قول تائیدی میکند ترجمہ را مضمون آن باضمن این قول نزدیک بہم است حدثنا

آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا الازرق بن قيس قال كنا بالاهواز نقاتل الحرورية گفت ازرق بودیم ما در سرزمین اهواز کہ

خوزستانست جنگ میکردیم بخوارج حروریہ و بعد و قصہ روی ست از مهلب کو فرکہ خوارج آنجا جمع شدہ بودند فبينا انا على جرف نهر

اذا جاء رجل يصلي واذا لجام دابته بيده فجعلت الدابة تنازعه پس در میان آنکہ من بر طرف نهری بودم ناگاہ دیدم

مردی نماز میکرد و وقتی کہ لگام مرکب او بدست او بود گشت و بیاو کہ میکشید او را و جعل يتبعها ناگشت کہ دنبال او میرفت چون لجام است

کہ خطوات کثیر مبطل نماز است حمل باید کرد این حدیث را کہ خطوات اندکی بودہ چنانکہ در روایت عمرو بن مرزوق آمدہ کہ گرفت و باز ایستاد

برگشت پس پا قال شعبة هو ابو برزة الاسلمي گفت شعبہ این مرد ابو برزہ اسلمی است فجعل رجل من الخوارج يقول اللهم

افعل بهذا الشيخ پس گشت مردی از خوارج کہ میگفت و دعا بد میکرد و بر وی بار خدایا بکن آنچہ باید کرد باین پیر کہ نماز را گذاشتہ

در پی اسپ خود دوید فلما انصرف الشيخ قال اني سمعت قولكم پس ہرگاہ برگشت شیخ از نماز گفت من شنیدم گفتار شما

واني غزوت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ست غزوات او سبع غزوات او ثماني غزوات وشهدت تيسيره

بتحقیق من جهاد کردہ ام همراہ پیغمبر خدا رحمت کنادہ خدا بر وی شش غزوہ یا هفت یا هشت غزوہ و واقف شدہ ام آسانی و تسهیل

آنحضرت را در احکام شرع را است واني ان كنت ان ارجع مع دابتي احب الي من ان ادعها ترجع الى مالفها فيشق علي و بتحقیق من اگر

باشم انکہ رجوع کنم ہمراہ مرکب خود دوست تر است بسوی من از آنکہ بگذارم آن را بجائی کہ رجوع کند بجای آنکہ الوف خود پس دشوار آید بر من بدست

آوردن آن حدثنا محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا يونس عن الزهري عن عروة قال قالت عائشة خسفت

الشمس فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فقرا سورة طويلة ثم ركع فاطال ثم رفع راسه گفت عروہ گفت عائشہ

گرفتہ شد آفتاب پس ایستاد آنحضرت بنماز و خواند سورہ دراز بعد از ان رکوع کرد و دراز کرد پس سر برداشت سر خود را ثم استفتح بسورة

اخرى ثم ركع حتى قضاها وسجد بعد از برداشتن سر از رکوع آغاز کرد سورۂ دیگر پس سر رکوع دوم کرد تا تمام کرد آن را و سجدہ کرد

ثم فعل ذلك في الثانية پس کرد آنچہ کردہ بود در رکعت دوم ثم قال انهما ايتان من ايات الله پیشتر فرمود بتحقیق آن دو آفتاب

و ماہتاب از نشانہای قدرت خدا فاذا رايتم ذلك فصلوا حتى يفرج عنكم پس چون ببینید گرفتن آنها پس نماز کنید و تضرع نمائید

تا آنکہ کشادہ شود از شما نور آنها لقد رايت في مقامي هذا كل شيء وعدته بتحقیق دیدم درین جای خود کہ ایستادہ ام هر چیزی را کہ

وعدہ کردہ شدہ ام از آن حتى لقد رايت اريد ان اخذ قطفا من الجنة حين رايتموني جعلت اتقدم تا آنکہ دیدم

بہشت را و ارادہ کردم کہ بگیرم خوشۂ از بہشت ہنگامی کہ دیدید مرا کہ گشتہ ام کہ پیش میروم و تقدم آن بکسر قاف و سکون حملہ خوشۂ انگور

که درخت بشکنند بچینند ولقد رايت جهنم يحطم بعضها بعضا حين رايتموني تاخرت بتحقیق دیدم دوزخ را کہ میشکستند و تباہ

میکرد بعض آتش او بعضی را ہنگامی کہ دیدید مرا پس پا شدم و رایت فيها عمرو بن لحي وهو الذي سيب السوائب و دیدم

در دوزخ عمرو بن لحی را و وی آنکس است کہ نخست نام نهاد ناقہا را سوائب سوائب جمع سائبہ است و آن ناقہ ایست کہ بروی سوار نشوند

و میگذارند آنرا بہر جا خواهد بچرد و آب خورد و نذر میکردند کہ اگر مریض شفا یابد یا غائب باز آید ناقہ را سر دہم و این احمق اول شان سبع کردہ است

در قول خود ما جعل الله من بحيرة ولا سائبة مطابقت این حدیث بترجمہ خالی از خفائی نبودہ است قسطلانی گوید ماخوذ است از تقدم

و تاخر کہ در نماز واقع شدہ و آن عمل است بر فعل قلیل و گرفتن و اینہ نیز فعل قلیل است گرمانی گوید کہ در حدیث مذمت تسییب دوابست و آن مطلق است

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الصلوة

[illegible]

كتاب الصلوة

باب ما يجوز من البصاق والنفخ في الصلوة خواه در نماز باشد يا غير نماز وايں بر دو توجيه خالی از تکلف نيست

ازتف انداختن ويف کردن در نماز ويذكر عن عبد الله بن عمرو نفخ النبي صلی الله عليه وسلم في سجوده في كسوف ذكر كرده شود

از عبد الله بن عمرو بن العاص که نفخ کرد پيغمبر خدا رحمت کنا د خدا بروی در سجده خود در نماز کسوف گفته اند اگر دو حرف اف وامارت

ظاهر شود باطل ميکند نماز را حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن نافع عن ابن عمر ان النبي صلی الله

عليه وسلم رأى نخامة في قبلة المسجد ديد آنحضرت آب بينی يا بلغم که از سينه بر آيد و دور بود از قبله مسجد فتغيظ علی اهل المسجد

پس خشمگين شد بر حاضران مسجد وقال ان الله قبل احدكم اذا كان في صلوته پس فرمود تحقيق خدا پيش روی يکی از شما است

وقتی که باشد در نماز خود فلا يتنخمن او قال لا يتنخعن پس براق نيندازد يا فرمود نخاع نيندازد آب بينی را انداختن در

بعضی روايات لا يتنخمن که از نخامه يعنی آب بينی ثم نزل فحكها بيده پس فرود آمد پس دور کرد آنرا بدست خود گويا در وقت بر آمدن

بر منبر ديده بود وقال ابن عمر اذا بزق احدكم فليبزق على يساره وگفت ابن عمر وقتی که براق اندازد يکی از شما پس بيندازد بطرف

چپ وايں حديث بشرح از روايت انس در ابواب مسجد گذشته است وظاهر حديث منع است از براق انداختن در وقت نماز در قول

اين عنوان کرده که مقصود منع براق نيست بلکه منع از انداختن بجانب قبله و جانب يمين است پس حديث مطابق شد ترجمه را حدثنا

محمد قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة قال سمعت قتادة عن انس بن مالك عن النبي صلی الله عليه وسلم قال اذا كان

احدكم في الصلوة فانما يناجي ربه فرمود وقتی که يکی از شما در نماز است پس مناجات ميکند پروردگار خود را فلا يبزقن بين

يديه ولا عن يمينه پس براق نيندازد پيش روی خود و نه بطرف راست خود ولكن عن شماله تحت قدمه اليسرى وليکن

اندازد طرف چپ خود زيرا که چپ گفته اند که اين در غير مسجد است و در مسجد اگر آب کند در جامه خود کند باب من صفق من

الرجال في صلوته لم تفسد صلوته کسی که دست زد از مردان برای تنبيه امام و غير امام در نماز خود در حال که حال اين است

از حکم آن نماسد شود نماز او فيه سهل بن سعد عن النبي صلی الله عليه وسلم در اين معنی روايت کرده سهل بن سعد از پيغمبر خدا رحمت

کنا د خدا بروی آنجا که گفته در حديث سابق وقتی که ابو بکر امامت کرد و آنحضرت رسيد مردان دست زدند و سنت زدن از برای

زنان است تسبيح گفتن برای مردان وحکم بنسا و دادن مردان نکرد باب اذا قيل للمصلي تقدم او انتظر فانتظر فلا باس

وقتی که گفته شود نماز گزار را که پيش رو يا گفته شود منتظر باش پس انتظار کرد باکی نيست حدثنا محمد بن كثير قال اخبرنا سفيان عن

ابي حازم عن سهل بن سعد قال كان الناس يصلون مع النبي صلی الله عليه وسلم وهم عاقدوا ازرهم على رقابهم من الصغر

گفت سهل بود مردم که نماز ميگزاردند با پيغمبر خدا رحمت کنا د خدا بروی در حال آنکه بسته بودند ازارهای خود را بر گردنهای خود بسبب

ازار تا نافت رفتن بود باشد و ازار کوتاهی ازار فقيل للنساء لا ترفعن رؤوسكن حتى يستوي الرجال

جلوسا پس گفته شد مر زنان را که بر ندارند سرهای خود را از سجده تا آنکه برابر شوند مردان از روی نشستن يعنی درست بنشينند

پيش از آن سجده و نماز کرد از آنرا کوتاه داشتند احتمال کشف عورت بود و از آنجا که زنان فرمود مطابقت حديث با ترجمه اين معنی است

که زنان را فرموده که از سجده سر بر ندارند پس امر بانتظار کرد در نماز پس حديث بود بعد از آن گويم که در ضمن امر مردان برای اشتن سر

اند زنان است مطابقت هر دو جزء خواهد بود باب لا يرد السلام في الصلوة جواب سلام داده نشود در نماز حدثنا عبد

الله بن ابي شيبة قال حدثنا ابن فضيل عن الاعمش عن ابراهيم عن علقمة عن عبد الله قال كنت اسلم على النبي صلی الله عليه وسلم وهو في الصلوة فيرد علي

گفت عبد الله بن مسعود بودم من که سلام ميکردم بر پيغمبر خدا رحمت کنا د خدا بروی و حال آنکه آنحضرت در نماز بود و جواب سلام ميداد

فلما رجعت سلمت عليه فلم يرد علي السلام وقال ان في الصلوة لشغلا پس هرگاه باز آمدیم از پیش نجاشی سلام کردیم آنحضرت
پس رد نکرد بر من سلام را وعذر آن فرمود که تحقیق در نماز شغلی عظیم است که مناجات الهی واستغراق در شهود اوست حدثنا
ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا كثير بن شنظير بكسر المعجمة وسكون النون بعد ظاء معجمه مكسوره یای ساکنه
پدر کثیر است ودر اصل بمعنی بدخلق است عن عطاء بن ابي رباح عن جابر بن عبد الله قال بعثني رسول الله صلى الله
عليه وسلم في حاجة له گفت جابر فرستاد مرا پیغمبر خدا در پی حاجتی که او را بود در غزوه بنی المصطلق فانطلقت
ثم رجعت وقد قضيتها پس رفتم و باز آمدم در حالی که بتحقیق قضای حاجت کردم فاتيت النبي صلى الله عليه وسلم
فسلمت عليه فلم يرد علي فوقع في قلبي ما الله اعلم به پس آمدم وسلام کردم بر آنحضرت ورد نکرد بر من سلام را پس افتاد در دل
من چیزی یعنی اندوهی عظیم که خدا داناتر است بآن فقلت في نفسي لعل رسول الله صلى الله عليه وسلم وجد علي اني ابطأت عليه
پس گفتم در دل خود وشاید آنحضرت غضب کرد بر من اینکه درنگ کردم در آمدن بر وی ثم سلمت عليه فلم يرد علي فوقع في قلبي اشد
من المرة الاولى پیشتر از سلام کردم بر وی ورد نکرد بر من پس افتاد در دل من اندوهی سخت تر از مرتبه نخستین ثم سلمت
عليه پیشتر از سلام کردم پس جواب داد بر من فقال انما منعني ان ارد عليك اني كنت اصلي پس فرمود منع کرد
مرا از جواب سلام تو مگر آنکه بتحقیق بودم من که نماز میکردم وكان على راحلته متوجها الى غير القبلة وبود آنحضرت بر مرکب
خود در حالی که متوجه بود بسوی غیر قبله ورو کرده بود بصوب مقصدی که داشت

باب رفع الايدي في الصلوة لامر ينزل به

برداشتن دستها در نماز از جهت کاری که حادث شود مصلی را حدثنا قتيبة قال حدثنا عبد العزيز بن ابي حازم عن سهل بن
سعد قال بلغ رسول الله صلى الله عليه وسلم ان بني عمرو بن عوف بقباء كان بينهم شيء گفت سهل رسید به پیغمبر خدا
اینکه اولاد عمرو بن عوف که بقبا بودند هست در میان آنها نزاعی فخرج يصلح بينهم في اناس من اصحابه پس آمد آنحضرت
تا صلح دهد میان ایشان رفت و چند کس از یاران خود فحبس رسول الله صلى الله عليه وسلم وحانت الصلوة پس
نگهداشته شد پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا بروی یعنی درنگ شد در اصلاح حال آنها ورسید وقت نماز فجاء بلال الى ابي بكر فقال يا ابا بكر
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد حبس وقد حانت الصلوة پس آمد بلال بسوی ابوبکر و گفت ای ابوبکر بتحقیق پیغمبر خدا
نگهداشته شد و بتحقیق رسید وقت نماز فهل لك ان تؤم الناس قال نعم ان شئتم آیا هست رغبت ترا که امامت کنی مردم
را گفت آری رغبت دارم اگر خواهید شما فاقام بلال الصلوة وتقدم ابو بكر فكبر للناس پس اقامت گفت بلال نماز
را و پیش رفت ابوبکر و تکبیر تحریمه بست برای مردم فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم يمشي في الصفوف يشقها شقا حتى قام
في الصف پس آمد پیغمبر خدا در حالی که مشی میکرد در صفها و جدا میکرد صفها را تا ایستاد در صف اول فاخذ الناس
في التصفيح قال سهل التصفيح هو التصفيق پس شروع کردند مردم در دستک زدن گفت سهل تصفیح یعنی
تصفیق است یعنی هر دو بیک معنی است قال وكان ابو بكر لا يلتفت في صلوته گفت سهل وبود ابوبکر که التفات
نمیکرد باین حال مردم در نماز خود از جهت حضوری که بخدا داشت فلما اكثر الناس التفت فاذا رسول الله صلى الله
عليه وسلم وهرگاه بسیار دستک زدند مردم بگوشه چشم نگریست دید که در صف پیغمبر خداست فاشار اليه يامره
ان يصلي پس اشارت کرد آن حضرت بسوی ابوبکر در حالی که میفرمود او را آنکه نماز میکرده باشد فرفع ابو بكر يديه
فحمد الله پس برداشت ابوبکر هر دو دست خود را بسوی آسمان و شکر گفت خدا را بر این نعمت جزیل الهی که آنحضرت تجویز

الا بی بحدیث عبد الله بن مغفل نزد نسائی
وحدیث سمره بن جندب نزد ابن ماجه وحدیث
اسید بن حضیر نزد طبرانی وحدیث عبد الله بن عمرو نزد احمد
... کراهت وبعضی رفته اند بسوی آنکه
... جای اقامت شتران ...
حدثنا صدقة بن الفضل
... قال اخبرنا سليمان بن حيان ...
ابو خالد الاحمر ... قال حدثنا
عبيد الله ... عن نافع قال رايت ابن عمر
يصلي الى بعيره گفت نافع دیدم ابن عمر را که نماز میگذارد
بسوی شتر خود ... قال رايت النبي
صلى الله عليه وسلم يفعله ...

باب من صلى وقدامه تنور ...
...

امامت خود کرد و تقدم رجع القهقری وراءه حتی قام فی الصف وتقدم رسول الله پس باز گشت ابوبکر پس پای خود تا ایستاد
در صف از آنکه فهمید که امر برای ایجاب نیست بلکه برای تکریم است وگرنه مخالفت نمیکرد و در پیش رفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فصلی فلما فرغ اقبل علی الناس پس نماز گذارد برای مردم فلما فرغ اقبل علی الناس پس چون فارغ شد آنحضرت تا روی کرد بر مردم فقال یا ایها الناس
ما لکم حین نابکم شیء فی الصلوة اخذتم بالتصفیح انما التصفیح للنساء پس فرمود ای مردم چه حال است شما را هنگامی که حادث شود شما را
چیزی در نماز شروع کردید شما در دست بر دست زدن مر زنان راست که آواز ایشان نیز عورت است من نابه شیء فی صلوته
فلیقل سبحان الله کسی که حادث شود او را چیزی در نماز پس بگوید سبحان الله ثم التفت الی ابی بکر فقال یا ابابکر ما منعک
ان تصلی للناس حین اشرت الیک پس التفات کرد آنحضرت بسوی ابوبکر صدیق و فرمود ای ابوبکر چه منع کرد
ترا که نماز میگذاردی مر مردم را هنگامی که اشارت کردم بسوی تو که امام باشی قال ابوبکر ما کان ینبغی لابن ابی قحافة ان یصلی
بین یدی رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابوبکر نبود سزاوار مر پسر ابوقحافه را آنکه امام باشد نماز کند پیش پیغمبر خدا
رحمت کنا ... بظاهر از قول و ... رسول سزاست که ابوبکر گاهی امام نگردد و بود و آن حضرت هم درین حال تحریمه
رسیده و امامت آنحضرت از قبیل استخلاف باشد چنانکه مؤلف فهمیده و بدان تائید ترجمه کرده و تواند که آنحضرت بر پیش رفت امام شده باشد
تحریمه اقتدا آن حضرت بسته باشد و همچنین ابوبکر نیز تحریمه اقتدا کرده باشد برین تقدیر درست بر داشتن ابوبکر در اثنای نماز نخواهد بود
ترجمه اقتدا و دلیل بران تواند شد

باب الخصر فی الصلوة خصر بخاء معجمه مفتوحه و سکون صاد مهمله و آخر را بمعنی کمر و به معنی
نهادن دست بر سرین دیگر بمعنی عصاست یعنی گرفتن عصا و دست تکیه کردن بر آن در نماز و دیگر بمعنی اختصار یعنی اختصار کردن
قراءة در نماز یا تخفیف در ادای ارکان با طمأنینت و تیر و حدیث مذکور درین باب هر یک ازین معانی را احتمال دارد و چون مشهور معنی اول است
و نیز در بعضی روایات واقع شده و بیرون امد است که تحیه اهل النار و آنکه یهود بسیار میکردند این فعل را پس نهی کرده شده است از کراهت تشبه
با ایشان و مراد مؤلف همین خواهد بود حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد عن ایوب عن محمد عن ابی هریرة قال نهی عن الخصر فی الصلوة
گفت ابوهریره منع کرده شده است از خصر در نماز حدثنا عمرو بن علی قال حدثنا یحیی عن هشام قال حدثنا محمد عن ابی هریرة قال نهی ان یصلی
الرجل مختصرا وقال هشام وابو هلال عن ابن سیرین عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابوهریره منع کرده
شده است اینکه نماز گذارد مردی در حالی که خصر کرده است باب تفکر الرجل الشیء فی الصلوة روایت کرده شده مردی چیزی را
در نماز وقال عمر انی لاجهز جیشی وانا فی الصلوة وگفت عمر تحقیق من تدبیر و سامان میکنم لشکر خود را در حالی که من در نمازم و آن
از قبیل تداخل عبادات است از آنکه فکر در تدبیر لشکر جهاد عبادت دیگر است حدثنا اسحق بن منصور قال حدثنا روح قال حدثنا
عمر هو ابن سعید قال اخبرنی ابن ابی ملیکة عن عقبة بن الحارث قال صلیت مع النبی صلی الله علیه وسلم العصر فلما
سلم قام سریعا دخل علی بعض نسائه ثم خرج گفت عقبه بن حارث نماز گذاردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نماز عصر را پس چون سلام داد ایستاد
در حالی که شتاب بود در آمد بر بعضی زنان خود پس بیرون آمد ورای ما فی وجوه القوم من تعجبهم لسرعته و دید آنحضرت چیزی که در روی
مردم بود از تعجب کردن ایشان شتاب رفتن آنحضرت را فقال ذکرت وانا فی الصلوة تبرا عندنا پس فرمود یاد کردم در حالی که
من در نماز بودم پاره طلا را که نزد ما بود فکرهت ان یمسی او یبیت عندنا فامرت بقسمته پس مکروه داشتم اینکه شام کند یا شب کند
نزد ما پس فرمودم بقسمت کردن آن و در این حدیث تمسک راویست ظاهر آنکه این نماز مغرب یا عشا خواهد بود و مطابقت حدیث بترجمه آنست
که آنحضرت در اثنای نماز یاد آورد آن را و نگذاشتن آن در خانه فکر کرد و اعاده نماز نکرد و جواز فکر در نماز معلوم شد حدثنا یحیی بن

قال حدثنی اللیث عن جعفر بن ربیعة عن الاعرج قال قال ابو هریرة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اذن بالصلوٰة ادبر الشیطان له ضراط حتی لا یسمع التاذین فرمود پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا بر وی وقتی که اذان گفته میشود برای نماز پس میرود ابلیس در حالی که مر ورا آواز باد و برباست تا آنکه نشنود اذان گفتن را فاذا اسکت المؤذن اقبل پس وقتی که خاموش میشود موذن پیش می آید فاذا ثوب ادبر فاذا اسکت اقبل پس وقتیکه اقامت نماز گفته میشود و ابلیس میگریزد و وقتیکه خاموش میکند موذن پیش می آید فلا یزال بالمرء یقول له اذکر ما لم یکن یذکر حتی لا یدری کم صلی پس دوام با آدمی نماز گذار میشود مر ورا یاد کن چیزی را که نبود یاد کند و در بین حال میباشد تا آنکه نمیداند چند رکعت نماز گذارده قال ابو سلمة بن عبد الرحمن اذا فعل ذلک احدکم فلیسجد سجدتین وهو قاعد گفت ابو سلمه وقتی که بکند آنرا یکی از شما یعنی تردد کند که سه رکعت کرده یا چهار حکم درین صورت آنست که مدار بر اقل بنهد و با وجود آن دو سجده کند از روی استحباب نماز از روی وجوب در حالی که نشسته است برای تشهد و حکم از کتب فقه حنفیه پیدا می آید و سمعه ابو سلمة من ابی هریرة و شنیده است این حدیث را ابو سلمه از ابو هریره حدثنا

محمد بن المثنی قال حدثنا عثمان بن عمر قال اخبرنا ابن ابی ذئب عن سعید المقبری قال قال ابو هریرة یقول الناس اکثر ابو هریرة گفت سعید مقبری گفت ابو هریره میگویند مردم بسیار روایت کرده است ابو هریره از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلقیت رجلا فقلت بم قرأ رسول الله صلی الله علیه وسلم البارحة فی العتمة پس ملاقات کردم مردی را گفتم چه چیز خواند پیغمبر خدا اشب در نماز عشا فقال لا ادری پس گفت آن مرد نمیدانم که کدام سوره خواند فقلت الم تشهدها قال بلی پس گفتم آیا حاضر نبودی تو نماز عشا را گفت آری حاضر بودم قلت لکن انا ادری قرأ سورة کذا و کذا گفت ابو هریره گفتم لیکن من میدانم خواند سوره چنین و چنین مقصود ابو هریره آنست که بسیاری روایات من از جهت آنست که من حفظ احوال و ضبط اقوال تمام میکردم و حال مردم دیگر آنست که مذکور شد دلالت حدیث بر ترجمه آنست که تا آنکه ناشناختگی آن مرد با آنکه حاضر در نماز بود از جهت خواطر پریشان در نماز خواهد بود که ضبط قرائت نتوانست کرد و آنکه گویند ضبط ابو هریره هم از جمله خواطر است دال بر حکم ترجمه چنانکه قسطلانی گفته و انتقاد بر چنین وجه کرده و کرمانی هم این احتمال را تجویز کرده بعید است اینکه تدبر در قرآن اگرچه از جمله حضور در نماز است یا مانند قرآن که در آن تدبر کرده و از جمله فکر و خواطر شیطان گفت بسم الله الرحمن الرحیم باب ما جاء فی السهو در بیان آنچه آمده در حکم سهو اندر نماز اذا قام من رکعتی الفریضة وقتی که برخاست مصلی در نماز چهارگانی از دو رکعت فرض بعد از دو رکعت حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن الاعرج عن عبد الله ابن بحینة انه قال صلی لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم عبد الله ابن بحینه گفت نماز گذارد برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بحینه بضم موحده و فتح مهمله نام مادر عبد الله است یا نام مادر پدر او هم از این جهت بر سر ابن الف مینویسند رکعتین من بعض الصلوٰة دو رکعت گذارد از بعض نماز ها در روایتی دیگر مذکور است که نماز ظهر بود ثم قام فلم یجلس پس بعد از دو رکعت ایستاد برای رکعت سیوم و ننشست برای تشهد اگرچه مردم سبحان الله هم گفتند چنانکه ابن خزیمه بروایت ضحاک از عثمان از اعرج آورده و از اینجاست که اهل مذهب گفته اند که بعد از قیام برای تشهد نه نشیند که مستلزم اعراض از فرض برای واجب لازم می آید و اگر بنشیند نماز باطل میشود فقام الناس معه پس ایستادند مردم با آن حضرت فلما قضی صلوته و نظرنا تسلیمه پس وقتیکه تمام کرد چهار رکعت و منتظر شدیم سلام را کبر قبل التسلیم فسجد سجدتین وهو جالس ثم سلم تکبیر گفت پیش از سلام و دادن پس سجده کرد دو سجده در حالی که نشسته است پس سلام داد حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن یحیی بن سعید عن عبد الرحمن الاعرج عن عبد الله ابن بحینة انه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قام من اثنتین من الظهر لم یجلس بینهما

باب الصلوٰة فی مواضع الخسف والعذاب از روی بیان خسف زمین و دیگر جاها عذاب ...

گفت عبداللہ کہ تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی استاد بعد از دو رکعت از نماز ظہر و نشست بیان دو رکعت دو
دیگر نشست برای تشہد فلما قضی صلوته سجد سجدتین ثم سلم بعد ذلک پس ہرگاہ تمام کرد نماز خود را و ہر دو بار رکعت ... سجدہ کرد
پس تر سلام داد و بعد از سجدہ اوین دو حدیث در غیر آن تعرضی نیست باآنکہ بعد از سجدتین سہو تشہد دیگر خواندہ سلام داد ...
کردہ و در ترجمہ کہ تشہد دیگر نخواند و اہل مذہب را کہ تشہد دیگر مقرر کردہ اند حدیثی کہ ثبت آنست خواہد بود چنانکہ ...

باب اذا صلے خمسا دو کس گزارد و صلی نماز ظہر را پنج رکعت **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا شعبة عن الحکم عن ابرہیم عن علقمة عن عبد الله
ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم صلے الظہر خمسا گزارد آنحضرت یکباری نماز پنج رکعت یکی رکعت زیادہ کرد فقیل له أزید فی الصلوۃ فقال
وما ذاک پس گفتہ شد مر آنحضرت را آیا زیادہ کردہ شد در نماز پس فرمود چیست سوال زیادتی قال صلیت خمسا گفت گزاردی
نماز پنج رکعت بعد ما سلم ... سجد سجدتین بعد ما سلم پس سجدہ کرد
سلام داد و ظاہر آنست کہ این سلامی است کہ بر سر پنج رکعت انداخت سہو دادہ تمام کردہ بود و آنچہ در حدیث سابق گذشت آنست کہ چون علم
بسہو داشت سلام نماز را موقوف داشتہ دو سجدہ سہو کرد و سلام داد و آنچہ معلوم میشود کہ برای سہو آنچہ لازم است ...
سلامی دیگر در کار نیست پوشیدہ نماند کہ این حدیث معارض در حدیث باب سابق نیست ہر دو صورت رفتاست ...
نماز اقال الکرمانی و آنکہ امام ابو حنیفہ رحمہ اللہ علیہ گفتہ کہ پنج رکعت گزارد رکعتی دیگر بوی ضم کند تا این یک رکعت ...
نشدہ است ظاہر از حدیثی دیگر معلوم کردہ باشد و آنچہ از این حدیث معلوم شدہ چون در اثنای نماز یقین سہو ...
شد رکعت سادسہ در این صورت روا ندارد و حکم در آن صورت میگوید کہ عمل امام در اثنای نماز بعد از رکوع رکعت ...

باب اذا سلم فی رکعتین او فی ثلث فسجد سجدتین مثل سجود الصلوۃ او اطول وقتی کہ سلام داد مصلی در دو رکعت ...
رکعت پس دو سجدہ کرد مانند سجدہ نماز یا دراز تر از آن حکم آن چیست **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة عن سعد بن ابرہیم عن ابی
سلمة عن ابی ہریرۃ قال صلی بنا النبی گفت ابو ہریرہ نماز گزارد با ما پیغمبر خدا صلی الله علیہ وسلم الظہر او العصر فسلم نماز ظہر یا عصر ...
شک از راویست پس سلام داد در دو رکعت فقال له ذو الیدین الصلوۃ یا رسول الله انقصت پس گفت آنحضرت را ذو الیدین ...
صحابی است نماز ای پیغمبر خدا کم شد بحکم شارع فقال النبی صلی الله علیہ وسلم لاصحابه احق ما یقول پس فرمود آنحضرت مر یاران خود را
راکہ ابو بکر و عمر در میان آنہا بود آیا راست است چیزی کہ میگوید ذو الیدین کہ نقصان در نماز رفتہ قالوا نعم فصلی رکعتین اخریین ثم
سجد سجدتین گفتند آری نقصان شدہ است پس گزارد آنحضرت دو رکعت دیگر پس سجدہ کرد دو سجدہ ...
گذشتہ است قال سعد ورأیت عروة بن الزبیر صلی من المغرب رکعتین فسلم گفت سعد بن ابرہیم راوی حدیث دیدم عروہ را ...
گزارد از مغرب دو رکعت پس سلام داد و تکلم ثم صلی ما بقی وسجد سجدتین وسخن کرد پس گزارد چیزی کہ باقی بود ...
هکذا فعل النبی صلی الله علیہ وسلم و گفت عروہ این چنین کرده است پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی **باب** من لم یتشہد فی
سجدتی السہو حکم کسی کہ تشہد نخواند بعد از دو سجدہ سہو وسلم انس والحسن ولم یتشہدا و سلام داد انس ...
و نخواند تشہد را و قال قتادة لا یتشہد گفتہ است قتادہ کہ راوی از انس و حسن بصری است کہ تشہد نخواند سہو کنندہ **حدثنا** عبد الله
بن یوسف قال اخبرنا مالک بن انس عن ایوب بن ابی تمیمة السختیانی عن محمد بن سیرین عن ابی ہریرۃ ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم
انصرف من اثنتین فقال له ذو الیدین اقصرت الصلوۃ ام نسیت یا رسول الله پیغمبر خدا از نماز گاہ ... گشت
پس گفت مر آنحضرت را ذو الیدین آیا کوتاہ شد نماز یا فراموش کردی ای رسول خدا فقال رسول الله صلی الله علیہ وسلم اصدق

ذو اليدين پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد و خدا بر وی آیا راست گفته است ذو الیدین که دو رکعت گذارده شده و قال الناس نعم پس گفتند مردم آری دو رکعت گذارده شد فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی اثنتین اخریین ثم سلم ثم کبر فسجد مثل سجوده او اطول پس ایستاد رسول خدا گذارد دو رکعت دیگر پس سلام داد پس تکبیر گفت پس سجده کرد مانند سجده معتاد یا دراز تر از آن پس بر داشت سر از سجده

حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن سلمة بن علقمة قال قلت لمحمد فی سجدتی السهو تشهد قال لیس فی حدیث ابی هریرة گفت سلمه گفتم محمد بن سیرین را آیا در سجده سهو تشهد هست یا نه گفت نیست در روایت ابوهریره و ابن سیرین از روایت خود که از ابوهریره کرده و بعد خبر داده در باب سابق روایتی که از عبد الله بن بحینه و ابن مسعود آورده نیز روایت نکرده اند بر وجوب یا استحباب تشهد دیگر بعد سجده های سهو قال شیخ المحدثین فی زمانه فی شرح العربی للمشکاة اختلاف کرده اند ائمه در تشهد بعد از سجود سهو قائل شده امام ابی حنیفه و احمد و بعضی مالکیه و بعضی شافعیه حنفیه تمسک کرده اند بحدیث ابن مسعود که روایت کرده آن را ابوداود و نسائی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کنت فی صلوة فشککت فی ثلث او اربع واکثر ظنک علی اربع تشهدت ثم سجدت سجدتین وانت جالس قبل ان تسلم ثم تشهدت ایضا ثم تسلم ذکره الشمنی در فتح الباری گوید روایه البیهقی عن المغیرة الخ و اسناد وی ضعیف است و ذلک لطرق یبلغ درجة الحسن و قال انه عند ابن ابی شیبة عن ابن مسعود و بلغ درجة الصحة انتهی و اصح از قول شافعی آنست که تشهد بعد از سجده سهو غیر مسنون است بعضی شافعیه گویند مسنون است بعضی گویند در قول قدیم او آمده است حافظ شیخ ابن حجر حمل کرده است بر زیادتی حرف نفی در لا یتشهد که در قول قتاده واست ازان جهت که در روایت عبد الرزاق از معمر از قتاده ولی حرف نفی یتشهد واقع شده است و بعضی شارح مولفه کرده بر شیخ ابن حجر که بر تقدیر صحت روایت عبد الرزاق توان گفت که از قتاده هر دو روایت است و نیز گفته و حتی که گفته بشد بزیادت حرف نفی در انچه بخاری مولف کتاب نقل کرده مر قائل را میرسد که گوید که در قول او یتشهد شاید حرف نفی از قلم ناسخ افتاده باشد گوئیم بر تقدیر ثبوت هر دو روایت مقرر علما و اصول است که مثبت راجح بر منفی است پس عمل بر مثبت باید کرد و آنچه از انس و حسن منقول است نیز بطریق نفی است و احتمال سهو قلم ناسخ در کلام ثقه بعید است و زیادتی حرف لا بعدی ندارد بسیار است در کلام الهی تعالی اجل لا اقسم و جز آن آری بتقدیر لا گنجایش دارد و مثل لئلا یعلم و الله اعلم **باب** من یکبر فی سجدتی السهو در بیان کسیکه تکبیر گوید در سجده های سهو **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا یزید بن ابراهیم عن محمد عن ابی هریرة قال صلی النبی صلی الله علیه وسلم احدی صلوتی العشی گفت ابوهریره گذارد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی یکی از دو نماز ظهر یا عصر قال محمد واکثر ظنی انها العصر و گفت محمد بن سیرین بیشتر گمان من آنست که نماز عصر بوده است گذارد دو رکعت ثم سلم ثم قام الی خشبة فی مقدم المسجد پس تر سلام داد پس ایستاد و تکیه کرده سوی چوبی که در جانب قبله در مسجد بود فوضع یده علیها پس نهاد آنحضرت دست خود را بر آن چوب و فیهم ابو بکر و عمر فهابا ان یکلماه و در میان این حاضران ابوبکر و عمر قریب ترین صحابه بودند و غالب آمد ایشان را تعظیم و احترام آنحضرت که گویند آنحضرت را ازین معنی که موهم اعتراض بود و خرج سرعان الناس و بر آمدند شتاب زدگان مردم از مسجد یا بسوی منازل و مقیمین بر سر کار مفتوحه جمعی که شتابی کنند بکاری یا تمام کنند بران لیبعث فقالوا اقصرت الصلوة پس گفتند بیکدیگر آیا کوتاه شد نماز و رجل یدعوه النبی صلی الله علیه وسلم ذا الیدین و مردی بود که میخواند و نام میکرد او را پیغمبر خدا ذو الیدین فقال انسیت ام قصرت پس گفت ذو الیدین آیا فراموش کردی یا کوتاه شده نماز فقال لم انس ولم تقصر پس فرمود فراموش نکرده ام باعتقاد خود و نه قصر کرده شده است قال بلی قد نسیت گفت ذو الیدین آری بتحقیق فراموش کرده و این حدیث بطرق مختلفه آمده در بعضی روایات واقع شده که آنحضرت فرمود کل ذلک لم یکن و ذو الیدین گفته بعض ذلک قد کان و درین حدیث بطریق

حدثنا محمد بن سنان العوفی بفتح عین مهمله ولید مرواهر وان است قال حدثنا هشیم بضم هاء و فتح شین مصغرا قال حدثنا سیار تشدید یحتیه هو ابو الحکم عنبسه قال حدثنا یزید بن صهیب الفقیر ابو عثمان ابن صفت برین بطریق مسامحه است و گرنه آن لقب پدر است قال حدثنا جابر بن عبد الله قال قال رسول الله فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اعطیت خمسا لم یعطهن احد من الانبیاء قبلی داده شده ام پنج چیز را کسی که داده نشده آن پنج کس از انبیا پیش از من مقصود حصر نیست زیرا که در غیر روایت این بتقریب حال و سوال است نصرت بالرعب مسیرة شهر نصرت و ظفر داده شده ام بالمعنی ترس در دل دشمنان دین بر مسافت یک ماه یعنی با وجود حشمت و شوکت چنانکه ملوک جبابره بود و جعلت لی الارض مسجدا وطهورا و گردانیده شد برای من تمام روی زمین نمازگاه و پاک کننده از حدث فایما رجل من امتی ادرکته الصلوة فلیصل پس هر کدام مرد از امت من که دریابد او را وقت نماز بجای اخذ پس باید که نماز گذارد و میسر است ادای نماز موقوف بر قدرت آب نیست و احلت لی الغنائم و حلال گردانیده شد برای من غنیمتها و پیغمبران دیگر را کان النبی یبعث الی قومه خاصة و بود هر پیغمبر که فرستاده می شد بسوی قوم خود که در ان می بود خاصه یعنی قوم شد دیگر و بعثت الی الناس کافة و مبعوث شده ام سوی مردم همه از عرب و عجم و جن و انس و تفصیل کلام دران مسائل تیمم گذشت و اعطیت الشفاعة و داده شده ام شفاعت عامه تا سه را تا روز قیامت

باب نوم المرأة فی المسجد خواب کردن زن در مسجد و بانکه زن دران و آن جائز است نزد حصول ایمنی از فتنه اگر مسکن دیگر ندارد **حدثنا** عبید بن اسمعیل قرشی بخاری کوفی قال حدثنا ابو اسامة عن هشام عن ابیه عن عائشة ان ولیدة کانت سوداء لحی من العرب مردیست از عائشه که تحقیق وای بود سیاه مر قبیله از عرب را ولیدة در اصل بمعنی بچه ایست که نو زاده شده و اطلاق کرده می شود بر دا و نیز اگر چه کلان باشد فاعتقوها پس آزاد کردند او آن را فکانت معهم پس بود با ایشان قالت گفته عائشه فخرجت صبیة لهم علیها وشاح احمر من سیور پس بر آمد دختری که ایشان را بود بر آن دختر حمائل آن وشاح زیوری بود مرصع از جواهر وشبه و شاح بکسر واو و ضم آن و بعضی بر آنند حمائل فاسی گفته ایشان نیز بو شاح تا که منظوم باشد مر وارید رشته و سیور جمع سیر است بمعنی دوال قالت فوضعته گفت پس نهاد دختر آن وشاح را

الجزء الثالث من شیخ الاسلام | کتاب الصلوة

[illegible]

حدثنا قتیبة بن سعید [illegible]

[illegible]

باب [illegible]

[illegible]

حدثنا [illegible]

[illegible]

باب [illegible]

[illegible]

باب [illegible]

[illegible]

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان احدكم اذا قام يصلي جاء الشيطان فلبس عليه حتى لا يدري كم صلى تحقيق يكي از شما وقتي كه استاده نماز كند مي آيد شيطان پس غلط ميكند بروي كار نماز را تا آنكه نميداند كه چند ركعت گذارد و لبس بتخفيف موحده مفتوحه است يعني بتشديد مي خوانند صحيح همان اول است فاذا وجد ذلك احدكم فليسجد سجدتين وهو جالس پس هرگاه يابد آن را يكي از شما پس گو دو سجده كند از براي رغم انف شيطان بنا بر مذهب جمهور علما نقل نزد سجده واجب است چنانكه در فرض مقرر است كه نماز بعد از شروع واجب ميشود پس ترك آن سجده سهو لازم باشد آنا ابن سيرين و قتاده نقل كرده اند كه در نوافل قايل بسجده سهو نيستند گويا از سياق حديث سابق كه گفته شد افا نودي بالصلوة الحديث تخصيص بفرض كرده اند اما اين حديث و احاديث ديگر كه زوده ان احدكم اذا قام يصلي عام است شامل است نفل را **باب** اذا كلم وهو يصلي فاشار بيده واستمع يعني اگر سخن كرده شود كسي وحال آنكه او نماز مي كند پس در جواب اشارت كرد بدست خود و شنيد يعني نماز باين اشارت و شنيدن كلام باطل نميشود **حدثنا** يحيى بن سليمان قال حدثني ابن وهب قال اخبرني عمرو عن بكير عن كريب ان ابن عباس والمسور بن مخرمة وعبد الرحمن بن ازهر ارسلوه الى عائشة مرويست از كريب كه ابن عباس و مسور و عبد الرحمن فرستادند مرا بسوي عائشة فقالوا اقرأ عليها السلام منا جميعا پس گفتند بخوان بعائشه سلام از ما همه وسلها عن الركعتين بعد صلوة العصر و بپرس او را از گذاردن دو ركعت بعد از نماز عصر وقل لها انا اخبرنا انك تصليها وقد بلغنا ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عنها و بگو عائشه را كه تحقيق خبر داده شده ايم كه تو ميگذاري اين دو ركعت را بعد از نماز عصر و تحقيق رسيده است ما را كه پيغمبر خدا منع كرده است ازين دو ركعت بعد از عصر قال ابن عباس وكنت اضرب الناس مع عمر بن الخطاب عنها و گفت ابن عباس و بودم من كه دفع ميكردم مردم را با عمر بن خطاب رضي الله عنه از گذاردن اين دو ركعت قال كريب فدخلت على عائشة فبلغتها ما ارسلوني به گفت كريب پس در آمدم بر عائشه و رسانيدم او را چيزي كه فرستاده بودند بآن فقالت سل ام سلمة فخرجت اليهم فاخبرتهم بقولها پس گفت عائشه بپرس ام سلمه را پس بيرون آمدم بسوي ابن عباس و غير او و خبر دادم ايشان را بگفتار عائشه فردوني الى ام سلمة بمثل ما ارسلوني به الى عائشة پس باز فرستادند مرا بسوي ام سلمه بمانند سوالي كه فرستاده بودند بآن بسوي عائشه ظاهر است كه سوال از ام سلمه از دو ركعت بعد از عصر خواهد بود الا بخصوص اجابت بعائشه است فقالت ام سلمة سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم ينهى عنها ثم رايته يصليهما حين صلى العصر ثم دخل علي پس گفت ام سلمه شنيدم پيغمبر خدا را رحمت كناد خدا بروي كه نهي ميكرد از آن نماز پس ديدم آنحضرت را كه ميگذارد آن دو ركعت را هنگامي كه گذارده بود عصر را پس در آمد آنحضرت بر من و شروع در نماز كرد وعندي نسوة من بني حرام من الانصار فارسلت اليه الجارية و نزد من زنان بودند از اولاد حرام كه از انصار است يعني خود رفته نرسيدم و فرستاده بودم بسوي آنحضرت دختري را فقلت قومي بجنبه فقولي له تقول لك ام سلمة يا رسول الله سمعتك تنهى عن هاتين واراك تصليهما پس گفتم آن دختر را بايست بپهلوي آنحضرت و بگو مر او را كه ميگويد ام سلمه اي رسول خدا شنيده ام ترا كه منع ميكني ازين دو ركعت و مي بينم ترا كه ميگذاري فان اشار بيده فاستاخري عنه پس اگر اشارت كند آنحضرت بدست خود پس واپس شوي از آنحضرت ففعلت الجارية پس كرد دختر آنچه گفته بودم كه بپهلوي آنحضرت باستد و بگويد فاشار بيده فاستاخرت عنه پس اشارت كرد آنحضرت بدست خود و واپس شد آن دختر از آن حضرت مطابقت حديث بترجمه همين جا است فلما انصرف قال يا بنت ابي امية سالت عن الركعتين بعد العصر پس هرگاه برگشت از اداي دو ركعت بعد از عصر آمده پيش من فرمود اي دختر ابي اميه ام سلمه

حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا عبد العزيز بن ابي حازم گو [illegible] بعد از اكثر [illegible] عن ابي حازم سلمة بن دينار عن سهل بن سعيد قال جاء رسول الله گفت سهل ساعدي آمد پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم بيت فاطمة فلم يجد عليا في البيت خانه فاطمه را پس نيافت علي را رضي الله عنه در خانه فقال اين ابن عمك پس فرمود كجا است پسر عم تو گو پسر عم باين نسبت مذكور است فاطمه را القرابت كه سبب ساو طريقه محبت و مروت باشد كه با دريافت آنحضرت آنچه واقع شده بود ميان ايشان از نزاكت و اطلاق ابن عم بر علي رضي الله عنه نسبت فاطمه بطريق تسامح است كه اقرب [illegible] گويند فقالت كان بيني وبينه شئ فغاضبني فخرج فلم يقل عندي پس گفت فاطمه بود ميان من و ميان وي چيزي از نزاكت پس غضب كرد مرا و بيرون برآمد و قيلوله نكرد نزد من فقال رسول الله پس فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم لانسان انظر اين هو ببين كه كجا است علي فجاء فقال پس آمد و گفت آنكس يا رسول الله هو في المسجد راقد اي پيغمبر خدا او در مسجد خفته است فجاء رسول الله پس آمد پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم يعني علي مرتضى بالمسجد و حضرت مصطفى جلوه وهو مضطجع قد سقط رداؤه عن شقه واصابه تراب و حال آنكه علي بر پهلو دراز كشيده است بحالي كه افتاده است چادر او از يك جانب بر دوش او از جانب ديگر و خاك آلود بود پس گشت پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم يمسحه عنه ويقول پاك ميكرد خاك را از وي تسليه فرموده بودي قم يا ابا تراب ميفرمود بطريق مزاح از فرط شفقت برخيز اي ابو تراب البته مردي كه [illegible] نيست كنيت كنيت ابو تراب حقيقة باشد مر يا اباتراب كه فرموده اين را و از آن باز اين كنيت از فرط مهرباني واقع شده دوست ترين كنيتها بود نزد علي رضي الله عنه

حدثنا يوسف بن عيسى مروزي قال حدثنا ابن فضيل حدثنا ابن فضيل كوفي نامش محمد ابو عبد الرحمن است سنه يكصد و نود و پنج عن ابيه عن ابي حازم سلمان كوفي اشجعي و اين غير ابي حازم سلمة بن دينار است مذكور در حديث سابق و بزرگتر است از آن در سن و آن راوي از سهل است و اين از ابي هريرة عن ابي هريرة قال لقد رايت سبعين من اصحاب الصفة ما منهم رجل عليه رداء گفت ابو هريرة ديدم هفتاد كس را از اصحاب صفه كه نبود از ايشان مردي كه بروي چادري باشد بالاي ازار اما ازار واما كساء قد ربطوا في اعناقهم يا ازار بود يا گليم كه بسته بودند آن را بگردنهاي خود فمنها ما يبلغ نصف الساقين پس بعضي از آن كساها چادري بود كه ميرسيد بنصف ساقها ومنها ما يبلغ الكعبين و بعضي از آن ميرسيد تا كعبين فيجمعه بيده كراهية ان ترى عورته پس جمع ميكرد صاحب گليم آن را بدست خود از كراهت آنكه ديده شود عورت او

پرسیدی ازین دو رکعت بعد از عصر وانہ اتانی ناس من عبد القیس فشغلونی عن الرکعتین اللتین بعد الظہر فہما ہاتان و تحقیق آمدند مرا مردم از قبیلہ عبد القیس پس باز داشتند مرا از دو رکعتی کہ بعد از ظہر است پس آن دو رکعت اینست صاحب سفر السعادۃ میگوید کہ ہمیشہ آنحضرت بعد از عصر دو رکعت گذاردی و این از خصائص آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود و در حق غیر وی مکروہست انتہی قال شیخنا الاجل فی شرحہ درجامع الاصول از بخاری و مسلم و ابی داؤد و نسائی از عائشہ آوردہ کہ گفت دو نماز بود کہ ترک نمیکرد آنحضرت آن را در ستر و علانیہ در سفر و حضر دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت بعد از عصر و میگوید آنرا تا ملاقی شیخ در نظر خود و احادیث درین باب بطرق متعددہ آمدہ و صحیح در آنکہ آن از راتبہ عصر بود و در شرح آنکہ گفتہ از خصائص آنحضرت بود و آنچہ میگوید چنانکہ در روایت ابو داؤد آمدہ کہ میگذارد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دو رکعت بعد از عصر و نہی میکرد از آن و میداشت روزہ وصال و نہی میکرد از آن لیکن حدیث دیگر از ابی داؤد کہ در جامع الاصول آوردہ کہ پرسید ابن عمر را از رکعتین قبل المغرب پس گفت ندیدم یکی را در عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ میگذارد آنرا و رخصت کرد آن حضرت در رکعتین بعد از عصر منافات دارد بجہت آن از خصائص آنحضرت و نہی مردمان انتہی و نیز از قول ام حدیث مذکور درین باب معلوم شد کہ عائشہ میگذارد این دو رکعت را و با وجود آن چون از وی صحابہ پرسیدند جواب نداد و حوالہ کرد آنرا بام سلمہ و وی گفت انچہ از النبی گویا عائشہ از خلاف مردم راضی نشد کہ این عمل ظاہر کند و در گفتگو انتہی چنانکہ امام احمد روایت کردہ انکہ میگذارد این دو رکعت درون خانہ خود چون پرسیدند چرا پنہان میگذاری گفت از ترس مردم

باب الاشارۃ فی الصلوۃ

در بیان جواز اشارت کردن در نماز قالہ کریب عن ام سلمۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم گفتہ است اینحکم را کریب از ام سلمہ از پیغمبر رحمت کنا و فدا بروی

حدثنا قتیبۃ بن سعید قال حدثنا یعقوب بن عبد الرحمن عن ابی حازم عن سہل بن سعد الساعدی ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بلغہ ان بنی عمرو بن عوف کان بینہم شیء فخرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلح بینہم فی اناس معہ فحبس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وحانت الصلوۃ فجاء بلال الی ابی بکر فقال یا ابا بکر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قد حبس وقد حانت الصلوۃ فہل لک ان تؤم الناس قال نعم ان شئت فاقام بلال وتقدم ابو بکر فکبر للناس وجاء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یمشی فی الصفوف حتی قام فی الصف فاخذ الناس فی التصفیق وکان ابو بکر لا یلتفت فی صلوتہ فلما اکثر الناس التفت فاذا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاشار الیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یامرہ ان یصلی فرفع ابو بکر یدیہ فحمد اللہ ورجع القہقری وراءہ حتی قام فی الصف فتقدم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فصلی للناس فلما فرغ اقبل علی الناس فقال یا ایہا الناس ما لکم حین نابکم شیء فی الصلوۃ اخذتم فی التصفیق انما التصفیق للنساء من نابہ شیء فی صلوتہ فلیقل سبحان اللہ فانہ لا یسمعہ احد حین یقول سبحان اللہ الا التفت یا ابا بکر ما منعک ان تصلی للناس حین اشرت الیک فقال ابو بکر ما کان ینبغی لابن ابی قحافۃ ان یصلی بین یدی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

این حدیث بعینہ بتمام و کمال با ترجمہ در اوراق سابقہ در باب رفع الیدین فی الصلوۃ گذشتہ از جہت ساست ناظران بتکرار نیز در ختہ و انچہ اشارت باید کرد این جا لطیفہ ترجمہ است و آن در آنجاست کہ آنحضرت اشارہ کرد بابو بکر کہ بجای خود باشد و امامت کند پس در مقام ارشید نماز کہ این موقوف بر آنست کہ آنحضرت داخل در نماز ابو بکر شدہ و نیت اقتدا بوی کردہ و چون آنحضرت پیش رفتند و امام شدند باید کہ بنا بر تحریمہ سابق کردہ تا لازم آید اشارت در اثنای نماز و ہم چنین استدلال برفع یدین در نماز وقتی تمام باشد کہ ابو بکر نیز بنا بر تحریمہ سابق کردہ باشد چنانکہ اشارتی در باب سابق باین معنی رفتہ است واللہ اعلم

حدثنا یحیی بن سلیمان قال حدثنی ابن وہب

کی کمال تعدد مکروہ گفت آری وکان لی علیہ دین پس مرا بر آنحضرت دینی و آن بہای شتری بود کہ خرید ابو دادزدین بیک ادبیہ تقاضا پس ادا کرد مرا بہا و زیادتی داد مرا و تقاضای آن ... مفصل بکر یا آیندہ مذکور شود

باب اذا دخل احدکم المسجد فلیرکع رکعتین

چون در آمد یکی از شما مسجد را باید کہ بگذارد دو رکعت نماز و آن موسوم بتحیۃ المسجد است ... پیش از نشستن

حدثنا عبد اللہ بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عامر بن عبد اللہ بن الزبیر عن عمرو بن سلیم الزرقی عن ابی قتادۃ ... حارث بن ربعی السلمی ... اہل حدیث ... اصحاب حدیث ... رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا دخل احدکم المسجد فلیرکع رکعتین قبل ان یجلس

ہر گاہ کہ در آید یکی از شما مسجد را باید کہ بگذارد دو رکعت پیش از آنکہ بنشیند ... تحیۃ المسجد ... ابن بطال ... ابن حزم ... سوال ... نماز فرض ... خطبہ ... نزد علما ... ابو ذر غفاری ... آنحضرت آیا نماز کردہ دو رکعت گفت ...

باب الحدث فی المسجد

ذکر حدث کہ واقع شود در مسجد ... کراہت ...

حدثنا عبد اللہ بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عبد الرحمن بن ہرمز عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ان الملائکۃ تصلی علی احدکم ما دام فی مصلاہ الذی صلی فیہ ما لم یحدث

فرمود تحقیق فرشتہ دعا میکنند برای یکی از شما مادام کہ در نمازگاہ خود است کہ نماز گذاردہ است در آن ما دامی کہ حدث نکردہ ... بنشستہ باشد

قال حدثنا الثوري عن هشام عن فاطمة عن اسماء قالت دخلت على عائشة وهي تصلي قائمة والناس قيام
گفت اسماء بنت ابی بکر در آمدم بر عائشه در حالی که او نماز میگذارد استاده و مردم استاده نماز میکردند فقلت ما شان الناس
فاشارت برأسها الى السماء پس گفتم چه حال است مردم را که همه نماز میکنند پس اشارت کرد بسوی آسمان که وقت خسوف
آفتاب بود فقلت آية فقالت برأسها اى نعم پس گفتم این خسوف آیا علامتی است پس گفت باشارت سر آری آیتی است
این حدیث تمام در باب خسوف گذشته است **حدثنا** اسمعيل قال حدثنا مالك عن هشام عن ابيه عن
عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم في بيته وهو شاك گفت عائشه نماز گزارد
آنحضرت در خانه خود و حال آنکه دردناک بود گزارد نماز در حالی که نشسته بود وصلى وراءه قوم قياما وگزاردند مردم پس آنحضرت
در حالیکه استاده اند فاشار اليهم ان اجلسوا پس اشارت کرد بسوی مردم که بنشینید فلما انصرف قال انما جعل الامام
ليؤتم به پس چون برگشت از نماز فرمود گردانیده نشده است امام مگر آنکه اقتدا و موافقت کرده شود بوی در قیام و جلوس فاذا
ركع فاركعوا پس وقتی که رکوع کند پس رکوع کنید فاذا رفع فارفعوا و وقتی که سر بر دارد و سر بر دارید

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب الجنائز آنچه آمده است در شرع از احکام جنائز جمع جنازه بفتح جیم و کسر آن نام مرده است که در نعش
باشد یا بالفتح اسم مرده است و بکسر نعشی که بروی میت باشد و بعضی بعکس آن گفته اند **باب** ما جاء في الجنائز ومن كان آخر كلامه لا اله الا الله
کسی که باشد آخر کلام او نزد برآمدن از دنیا این کلمه طیبه تمام آن یعنی سید در آید بهشت را وقيل لوهب بن منبه أليس لا اله الا
الله مفتاح الجنة گفته شد مر وهب بن منبه را آیا نیست کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله کلید بهشت قال بلى ولكن ليس مفتاح
الا له اسنان گفت آری کلید است لیکن نیست کلیدی که در کشاید مگر آنکه مر او را دندانها است و دندانهای این کلید اعمال حسنه بر وفق علوم
شرعیه است که بنای اسلام بر آنست فان جئت بمفتاح له اسنان فتح لك والا لم يفتح لك پس اگر بیاری کلیدی را که مر او را
دندانها است کشاده شود بهر تو در و گرنه کشاده نمیشود یعنی اگر بیاری کلید دندانه داری کشاید در بهشت بی توقف و اهمال و این هم مبنی
بر غالب احوال است و گرنه حق آنست که اگر خواهد خداوند سبحانه اهل کبائر را بی توقف به بهشت در آرد **حدثنا** موسى بن اسمعيل
قال حدثنا مهدي بن ميمون قال حدثنا واصل الاحدب عن المعرور بن سويد عن ابي ذر قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اتاني آت من ربي فاخبرني او قال بشرني گفت ابوذر فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی آمد مرا آینده از جانب
خدای پس خبر داد یا گفت راوی بشارت داد انه من مات من امتي لا يشرك بالله شيئا دخل الجنة بتحقیق کسی که مرد از
من اجابت در حالی که انباز نمیگرداند بخدا چیزی را در عبادت در آید بهشت را فقلت وان زنى وان سرق قال وان زنى وان سرق
ابوذر گوید پس گفتم و اگر چه زنا کند و دزدی کند فرمود اگر چه زنا کند و دزدی کند به بهشت می در آید یعنی مستحق در آمدن بهشت میگردد اگر چه
کرده [illegible] توقف سید در آید اگر نه بعد از عقوبت گناهان [illegible] زنا حق خدا است و دزدی حق بنده
پس کنایت است از عدم ادای جمیع حقوق **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش قال حدثنا شقيق
عن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من مات يشرك بالله شيئا دخل النار فرمود کسی که مرد در حالی که انباز میکند بخدا در عبادت
[illegible] دوزخ را وقلت انا من مات لا يشرك بالله شيئا دخل الجنة عبد الله بن مسعود میگوید گفتم من کسی که مرد در حالی که شریک نکند
بخدا در عبادت چیزی را در آید بهشت را این قول ابن مسعود یا استدلال است از انتفاء سبب که شرک است بر انتفای مسبب که دخول دوزخ است

[illegible] الناس من المطر [illegible] ... قال انس بن مالك يتباهون بها ثم لا يعمرونها الا قليلا ... قال ابن عباس لتزخرفنها كما زخرفت اليهود والنصارى ... [illegible]

حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا يعقوب بن ابراهيم بن سعد قال حدثنا ابي عن صالح بن كيسان قال حدثنا نافع ان عبد الله اخبره ان المسجد كان على عهد رسول الله صلى الله عليه

یا انانیت علم حاصل کرده است از احادیث وآیات ان اسرا الیغفران یشرک به ویغفر ما دون ذلک مقرراست کجائی دیگر وبزرگ نیست درزرنج نیست واعتراف وعمل منازل بهشت هست **باب** الامر باتباع الجنائز در بیان امری که در پی جنازه رفتن آمده است

ابو الولید قال حدثنا شعبة عن الاشعث قال سمعت معاویة بن سوید بن مقرن عن البراء بن عازب قال امرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم بسبع ونهانا عن سبع گفت براء بن عازب فرمود ما را پیغمبر خدا رحمت کنا دخدا بر وی بهفت چیز و منع کرد ما را از هفت چیز امرنا باتباع الجنائز وعیادة المریض فرمود ما را برفتن جنازه ما و پرسش بیماران واجابة الداعی ونصر المظلوم وقبول کردن دعوت از هر که باشد از وضیع وشریف ویاری دادن هر ستم رسیده وابرار القسم ورد السلام وتشمیت العاطس بجا آوردن سوگندی که خورده باشد یا کردن کاری که دیگری قسم داده باشد بالتصدیق حاجت ورد کردن سلام بر مسلمان ویرحمک الله گفتن مر کسی را که عطسه کند و الحمد لله گوید وآن واجب بالکفایة است ونزد بعضی سنت بالکفایة تشمیت مشتق از شوامت است یعنی قوائم گویا دعا میکند بر گوینده الحمد لله به ثبات واستقامت بر طاعات گفته اند که این امر شامل است مر واجب ومندوب را ولازم می آید ازین اطلاق اسم مشترک در معانی متعدده واستعمال واحد در قلیه بر دو ونهانا عن آنیة الفضة وخاتم الذهب ومنع کرده ما را از استعمال ظرف نقره واز طلا البطریق اولی خواهد بود از آنکه علت منع اسراف وتکبر است واز پوشیدن انگشتری طلا واین هر دو حرام است استعمال آنها بر مردان واز نوشتن ولبس الحریر والدیباج والقسی والاستبرق ومنع کرد از پوشیدن این هر چهار ابریشمین جامها دیباج بکسر دال وقسی بفتح قاف وتشدید سین جامه منسوب است بلدی جوهری گوید که اهل حدیث بکسر قاف خوانند واهل مصر بفتح بدانکه حریر اسم عام است شامل است سه دیگر را از آنکه دیباج نوعی از حریر است واستبرق نوعی از دیباج وقسی چیزی که تار او ابریشم آمیخته یا بافته باشند وتقدیم ذکر خاص بعد از عام اهتمام بشان آنست درین روایت ذکر هفتم نکرده مولف در باب خواتیم زیب آورده که آن میثره حمراء است وآنجا گفته که میثره مانند نهالی بود مر زنان را میباشد بعضی گویند که میثره چرم درندو است **حدثنا محمد** قال حدثنا عمرو بن ابی سلمة عن الاوزاعی قال اخبرنی ابن شهاب قال اخبرنی سعید بن المسیب ان ابا هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول حق المسلم علی المسلم خمس گفت ابوهریره شنیدم پیغمبر خدا را که میفرمود حق مسلمان بر مسلمان پنج چیز است رد السلام وعیادة المریض واتباع الجنائز واجابة الدعوة وتشمیت العاطس یعنی این پنج حق مسلمانی است هر کیا شد خصوصیتی بقرابت بودن فروی بیگانه وآشنا ندارد تابعه عبد الرزاق قال اخبرنا معمر متابعت کرده است محمد را عبد الرزاق در روایت از معمر ورواه سلامة بن روح عن عقیل ونیز روایت کرده است این حدیث را سلامة بن روح ابن خالد از عقیل که عم اوست **باب** الدخول علی المیت بعد الموت اذا ادرج فی اکفانه در بیان استحباب در آمدن بر مرده بعد از مردن وقتی که در آورده شود در کفنها

حدثنا بشر بن محمد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنی معمر ویونس عن الزهری قال اخبرنی ابو سلمة ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم اخبرته قالت اقبل ابو بکر علی فرسه من مسکنه بالسنح خبر داد ابوسلمه را گفت عائشه آمد ابوبکر بر اسپ خود از جای سکونت او که سنح بود سنح بضم سین مهمله وسکون نون وحای مهمله موضعی است در عوالی مدینه حتی نزل فدخل المسجد فلم یکلم الناس حتی دخل علی عائشة تا فرود آمد از اسپ پس در آمد مسجد را وسخن نکرد بر مردم تا در آمد بر عائشه که آنحضرت در آنجا وفات یافته فتیمم النبی پس قصد دریافت پیغمبر خدا کرد صلی الله علیه وسلم وهو مسجی ببرد حبرة وآنحضرت پوشیده شده بود بچادر حبره حبره بوزن عنبه چادر یمنی منقش دار از پنبه ما زکتان میباشد فکشف عن وجهه پس برداشت چادر از روی مبارک او ثم اکب علیه پس افتاد بر آنحضرت اکب متعدی لازم است مثلا آنا کبه متعدی از ثلاثی واستعمال است فقبله ثم بکی پس بوسه داد میان دو چشم او پس گریه کرد وافتجیمی کرد آنحضرت

الجزء الثانی تیسیر الاسلام — کتاب الصلوة

از خشت خام وجریدها وقال وانحا خشبا وباز ساخت ستونهای آن از چوب چونکه پوسیده شده بودند ثم غیره عثمان پس تغییر داد آن را عثمان بخلافت خود ازوی شکایت صحابه فزاد فیه زیادة کثیرة پس افزود در ان افزودن بسیار ودور کرد بنا را و بنی جداره بالحجارة المنقوشة والقصة وبنا کرد دیوار آن را بسنگهای منقش ساخت وگچ وجعل عمده من حجارة منقوشة وسقفه بالساج وکرد اید ستونهای آن را نیز از سنگهای منقش وسقف بست از چوب ساج یعنی آنحکام سقف پوشید آنکه عثمان بر دو روایت بنگو نیز کرده **باب** التعاون فی بناء المسجد همکاری یکدیگر در بنا مسجد قوله تعالی عز وجل وفرموده خدای تعالی بزرگ ما کان للمشرکین ان یعمروا مساجد الله تبر سیده ومنی شرکات را که عمارت کنند مسجدهای خدا را گفته ... که انبیست شاهدین علی انفسهم بالکفر اولئک حبطت اعمالهم وفی النار هم خالدون بجالیکه شاهدانند بر نفوس خود بکفر ترک کرده مسلمانی است ... واعمال اینها در آتش دوزخ همیشه باشند ... از مشرکان چنانچه عباس ... ابن آیت نازل شد ... باشد ... انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر واقام الصلوة وآتی الزکوة ولم یخش الا الله فعسی اولئک ان یکونوا من المهتدین ... نمیکنند مسجدهای خدا را مگر کسی که ایمان آورد بخدا و روز آخرت وبرپا دارد نماز را ... وتر سد مگر خدا را پس نزدیک است که باشند ایشان از رسیدگان ... عمارت مساجد از اعمال است که شان مومنین مخلصین است نه کار مشرکین ... پس طلیل باشد ... تعاون ... از عمارت ... مساجد ... **حدثنا مسدد** قال حدثنا عبد العزیز بن مختار ... قال حدثنا خالد الحذاء ... عن عکرمة ...

داشت و نیز متابعت آن حضرت کرد که وی صلی الله علیه وسلم بعثمان بن مظعون بعد از وفات او تحسین کرده بود فقال بابی انت یا نبی الله لا یجمع الله علیک موتتین پس گفت بابی فدای تو ای پیغمبر خدا جمع نکند خدا بر تو دو موت اشارت کرد باین قول بسوی رد بر بعضی صحابه که گفتند مرده است آنحضرت بلکه غشی واقع شده و بعضی گفتند که آنحضرت بار دیگر در دنیا مبعوث خواهد شد و اگر چنین باشد باز موتی دیگر خواهد بود در دنیا که بر بعضی امم سالفه جمع شده است دو موت و آن از راه غضب الهی بود اما الموتة التی کتبت علیک فقد متها اما موتی که تقدیر شده بر تو پس بتحقیق یافتی آن موت را قال ابو سلمة فاخبرنی ابن عباس ان ابا بکر خرج و عمر یکلم الناس گفت ابو سلمه و خبر داد مرا ابن عباس که ابو بکر برآمد از خانه عائشه و عمر سخن میکرد مردم را فقال اجلس فابی فقال اجلس فابی پس گفت عمر بنشین را اباکرد باز گفت بنشین را اباکرد چون ابو بکر از مردم درشتی و تذبذب از فوت آنحضرت یافته بود برآمد فتشهد ابو بکر فمال الیه الناس وترکوا عمر پس خطبه خواند ابو بکر و میلان کردند مردم بسوی او و ترک کردند صحبت عمر را فقال اما بعد من کان منکم یعبد محمدا فان محمدا قد مات پس گفت ابو بکر در خطبه اما بعد حمد و صلوة پس کسی که بود از شما که عبادت میکرد محمد را پس بتحقیق محمد فوت کرد و این حرف اندر وی تعریض بر مردم گفته و من کان یعبد الله عز وجل فان الله حی لا یموت و کسی که بود که عبادت میکرد خدا را پس بتحقیق خدا زنده است که نمی میرد قال الله عز وجل وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل فرمود خدای توانا و بزرگ و نیست محمد مگر پیغمبر خدا بتحقیق گذشته اند پیش از وی پیغمبران تا قول شاکرین یعنی تمام آیه خواند فوالله لکان الناس لم یکونوا یعلمون ان الله انزل هذه الآیة حتی تلاها ابو بکر فتلقاها الناس منه ابن عباس گوید سوگند بخدا بتحقیق گویا مردم نبودند که میدانستند که بتحقیق خدا فرستاده است این آیه را تا آنکه خواند آنرا ابو بکر رضی الله عنه پس تلقی کردند مردم آنرا از ابو بکر فما یسمع بشر الا یتلوها پس شنیده نمی شد بشری که میگفت چیزی مگر آنکه میخواند این آیت را از اینجا معلوم توان کرد رتبه صدیقیت و کمال تیقن و استقامت وی رضی الله عنه حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی خارجة بن زید بن ثابت ان ام العلاء امرأة من الانصار بایعت النبی صلی الله علیه وسلم اخبرته گفت ابن شهاب خبر داد مرا خارجه بن زید که ام علاء زنی از انصار که بیعت کرده بود پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی خبر داد خارجه را انه اقتسم المهاجرون قرعة فطار لنا عثمان بن مظعون بتحقیق شان اینست که قسمت کرده شد بقرعه جماعه مهاجران در ابتدای نزول بمدینه مطهره برای انصار تا در منازل خود جا دهند و جانداری کنند پس رسید ما را عثمان بن مظعون فانزلناه فی ابیاتنا پس فرود آورده ایم ما او را در خانهای خود فوجع وجعه الذی توفی فیه پس بیمار شد بیماری که وفات یافت در آن بیماری فلما توفی وغسل وکفن فی اثوابه پس هرگاه وفات یافت و غسل داده شد و تکفین کرده شد در جامهای او دخل رسول الله در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقلت رحمة الله علیک ابا السائب ام علا گوید پس گفتم رحمت خدا باد بر تو ای ابا السائب کنیت عثمان بن مظعون است و وی قرشی است ایمان آورده بعد از سیزده کس و هجرت کرده و در هجرت و حاضر شده است غزوه بدر را و اول کسی است که از مهاجران در مدینه وفات یافته فشهادتی علیک لقد اکرمک الله و گواهی ثابت است مر ترا که بتحقیق گرامی کرده است ترا خدا و از مثل این ترکیب در استعمال عرف قسم اراده میکنند فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم وما یدریک ان الله قد اکرمه پس فرمود پیغمبر خدا ام علا را چه میدانی که خدا گرامی کرده او را فقلت بابی انت یا رسول الله فمن یکرمه الله پس گفتم بابی فدای تو ای رسول خدا پس که را گرامی میکند خدا یعنی هرگاه اینچنین مسلمان مطیع متعبد مخلص را گرامی نکند پس که را خواهد کرد فقال اما هو فقد جاءه الیقین والله انی لارجو له الخیر پس فرمود اما عثمان پس بتحقیق آمد

اند لمرگ سوگند بخدا که هر آینه امید وارم مر ورا نکوئی آخرت اما خیر او پس خاتمه معلوم نیست که از اتحمد باشد که برای او امید نیکی دارم
والله ما ادری وانا رسول الله ما يفعل بي سوگند بخدا نمیدانم من در حال آنکه من پیغمبر خدا ام چیزی که کرده خواهد شد بمن باید کرد
خواهد شد بمن با آنکه این حرف صادر از مقام محض ادب عبودیت و ملاحظه لا ابالیت خداوند عز وجل و تنبیه دیگر انست که از خود چیزی
فضولی نکنند و گرنه آنحضرت باین همه وحی متلو و غیر متلو که در تشریف اعلای شان و منزلت او صادر شده بیقین میدانست که دی
مقدم بر انبیاست روز قیامت و او است شافع و مشفع و شراح گفته اند که این مقوله پیش از نزول آیت سوره فتح است که لیغفر لک الله
ما تقدم من ذنبک وما تاخر است و پیش از ین آنحضرت چون الهی تعالی اعلام بآن نکرد و بود نکوئی عاقبت خود نمیدانست تا آنکه تعیین
عاقبت عشره مبشره قطع کرده بود و متردد بود در مغفرت و عدم مغفرت خود بعد از ان که اعلام کرد دانست پوشیده نماند که این توجیه
بدل عقیده مندان ایمان نمی نشیند که آنحضرت تا نزول این آیت که بعد از صلح حدیبیه در اواخر زمان رسالت بود حالی که او از خدا
بوده آگهی نیافته و با این همه اکرام روز افزون و ترقیات بی نهایت در عاقبت متردد باشد تا کلام بالکل ناپسند باشد که این
توجیه پسندیده او افتد و آنکه یافی وغیر او گفته اند که این معنی منسوخ شده است بآیه سوره فتح یا آنکه تجویز این معنی میکنند چیزی نیست
این معنی خبر است و خبر منسوخ نمیباشد از قرطبی و بر ماوی نقل کرده اند که مراد آنست که نمیدانم که چه خواهند کرد بمن و شما در دنیا پوشیده
و ضرر پوشیده نماند که این توجیه موافق حدیث الباب است و بیضاوی گوید که مراد تفصیل احوال در دنیا است یعنی اگرچه اصل عزت و کمال
عظمت روز قیامت بیقین معلوم بوده اما اطلاع بر تفصیل نداشت از آنکه علم بجمیع غیوب خاصه الهی است تعالی شانه و در بعضی روایات
آمده ما یفعل به و ضمیر راجع بعثمانست در فتح الباری در صحت این روایت از لیث سخن کرده است اگر بصحت پیوندد چنانکه مولف
اشاره کرده بروایت نافع بن یزید از عقیل که لفظ ما یفعل به است و متابعت شعیب و عمرو بن دینار و معمر تقویت کرده این روایت از آنکه
توجیهات روایت بی خلاص میکند والله اعلم قالت فوالله لا ازکی احدا بعده ابدا گفت ام علا پس سوگند بخدا که تزکیه نمیکنم هیچ کس را
بعد از آنکه از ان حضرت این کلام شنیدم **حدثنا** سعید بن عفیر قال حدثنا الليث مثله گفت مولف حدیث کرد ما را سعید بن
عفیر از لیث مانند حدیث مذکور و قال نافع بن يزيد عن عقيل ما يفعل به گفته است نافع بن یزید از عقیل بلفظ ما یفعل به بضمیر
ضمیر راجع بعثمانست و تابعه شعيب و عمرو بن دينار و معمر و متابعت کرده است عقیل را شعیب و عمرو بن دینار و معمر **حدثنا**
محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة قال سمعت محمد بن المنكدر قال سمعت جابر بن عبد الله قال
لما قتل ابي جعلت اكشف الثوب عن وجهه ابكي وينهوني عنه گفت جابر هرگاه کشته شد پدر من گشتم که بر میداشتم جامه را
از روی او در حالی که گریه میکنم و منع میکردند مردم مرا از کشف جامه والنبي صلى الله عليه وسلم لا ينهاني و پیغمبر خدا رحمت کرده
بروی منع نمیکرد مرا فجعلت عمتي فاطمة تبكي پس گشت عمه من فاطمه که گریه میکرد فقال النبي صلى الله عليه وسلم تبكين او لا تبكين
ما زالت الملئكة تظله باجنحتها حتى رفعتموه پس فرمود آنحضرت گریه کنی تو یا گریه نکنی همواره فرشتها سایه میکنند او را بالهای
خود تا وقتیکه بر داشتید او را و این سایه از جهت جمع شدن و مزاحمت ملائکه است برای بردن روح او و بشارت با نچه آماده کرده است
خدا عز وجل از کرامت لفظ او در قول او لا تبكين برای تخییر یا اباحت است کلام آنحضرت است شک راوی نیست تابعه ابن جريج
اخبرني محمد بن المنكدر سمع جابرا **باب الرجل ينعى الى اهل الميت بنفسه** مرد مباح است که ظاهر میکند خبر
موت کسی را باهل بیت بذات خود یعنی نایب نگرداند از جانب خود دیگری را اگرچه رفیع الشان باشد از آنکه بسیاری از احکام دینیه
برین مترتب میشود که مردم بر جنازه او حاضر شوند و دعا و استغفار و تنفیذ وصایا و غیر آن کنند آری ممنوع است بقصد

كتاب الصلوة

[illegible marginal glosses]

شهادت وانا **حدثنا** اسمعيل قال حدثني مالك عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نعى للناس النجاشي في اليوم الذي مات فيه مرويست از ابي هريره که پيغمبر خدا خبر رسانيد مردم را بموت نجاشي که پادشاه حبشه بود وبشرف اسلام مشرف شده ودر روزي که مرده بود دران روز انسان وي رجب سنه تاسع خرج الى المصلى فصف بهم وكبر اربعا برآمد آنحضرت بسوي مصلاي عيد پس صف بست اصحاب را وتکبير گفت در صلوة جنازه چهار تکبير کسي که تجويز کرده نماز جنازه بر غايب اين حديث را حجت گرفته ليکن احتمال خصوصيت آن حضرت وکشف حجاب باقيست **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا ايوب عن حميد بن هلال عن انس بن مالك قال قال النبي صلى الله عليه وسلم اخذ الراية زيد فاصيب ثم اخذها جعفر فاصيب فرمود گرفت رايت را زيد پس شهيد شد پس گرفت آنرا جعفر بن ابي طالب پس شهيد گشت ثم اخذها عبد الله بن رواحة فاصيب پس گرفت رايت را عبد الله بن رواحه پس شهيد شد وان عيني رسول الله صلى الله عليه وسلم لتذرفان ميفرمود اين را اندر وي کشف وهر دو چشم او اشک ميريخت ثم اخذها خالد بن الوليد من غير امرة ففتح له پس گرفت رايت خالد بن وليد از غير امير ساختن واليس فتح کرده شد براي او وتمام قصه حديث آنست که آنحضرت فوجي بموته که زمين شام است در جمادي الاول سنه ثمان فرستاده بود وامير ساخته بود زيد بن حارثه را وفرموده اگر آفتي رسد زيد را جعفر امير باشد واگر جعفر شهيد شود عبد الله بن رواحه امير باشد اين صحابه بهمين ترتيب امير گشته شهيد شدند وخالد بي آنکه در شان او فرموده باشد از مصلحت کردان ديد از فزوني دشمنان ترس هلاک مسلمانان رايت گرفته بر دشمنان غالب آمد وفتح کرد وآن حضرت نيز راضي شد وانيمعني نيز ضرورت حجت گشته وشرط اذن امام در چنين اوقات سقوط پذيرفته است **باب** الاذن في الجنازة در بيان اعلام کردن بموت کسي که مرده فرق درين ترجمه وترجمه باب سابق آنست که نفي اعلام مردان باهل ميت بود تا تجهيز او کنند واين اذن اعلام نماز باهل نماز است قال ابو رافع عن ابي هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم الا آذنتموني فرمود درباره مردي سياه يا زني سياه که جاروب خادم مسجد او وي مرده چون شب بود وتصديع آنحضرت نداده صحابه بوي نماز گزارده ودفن کردند چون خبر ازين حال آن حضرت رسيد فرمود چرا اعلام نکرديد مرا تا نماز بر وي ميکردم همين قصه است که در حديث لاحق بروايت ابن عباس آورده اند **حدثنا** محمد بن سلام قال اخبرنا ابو معاوية عن ابي اسحاق الشيباني عن الشعبي عن ابن عباس قال مات انسان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعوده فمات بالليل فدفنوه ليلا گفت ابن عباس بود مردي که بيمار پرسي او ميکرد آنحضرت پس مرد شبي وگور کردند او را همدر شب فلما اصبح اخبروه فقال ما منعكم ان تعلموني پس هرگاه صبح شد خبر دادند آنحضرت را فرمود چه چيز منع کرد شمارا اين کار که ميکرديد مرا از موت او قالوا كان الليل فكرهنا وكانت ظلمة ان نشق عليك گفتند شب بود پس ناخوش داشتيم وبود شب تيره وترسيديم که رنج دهيم بر تو فاتى قبره فصلى عليه پس آمد آنحضرت قبر ميت را پس بهمه مردم نماز گزارد مروي اين حديث سند آنست که اگر بي اذن اهل حق نماز جنازه گزارده شود اهل حق را اعاده ميرسد **باب** فضل من مات له ولد فاحتسب در بيان فضيلت کسي که بمرد مر او را فرزندي پس صبر کرد براي ثواب اخروي وقول الله وبشر الصابرين فرموده خدا وقت مژده بده مر صبر کنندگان را بثواب اين آيت را براي تائيد وتاکيد حکم مذکور آورده **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا عبد العزيز عن انس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ما من الناس من مسلم يتوفى له ثلاثة لم يبلغوا الحنث نيست از مردم مسلمان که بميرد او را سه فرزند که نرسيده اند بلوغ را يا کبيره ازان چنانکه در احاديث ديگر تصريح آن واقع شده بعضي گفته اند که اين معني شامل است اولاد اولاد را واولاد را ليسري باشد يا دختري اگرچه تعميم در اولاد صلبي است الا ادخله الله الجنة بفضل رحمته اياهم مگر آنکه در آرد او را خدا

در مسجد تا آنکه کسي نرسد بتعمد بيکانين در تيغ وتيز نشود ونيز جماعت وقتل تيرها وجه نيست آنرا از نفاد آن ونيزان وامداست ترجمه آن بنال وانصال **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا سفيان بن عيينة قال قلت لعمرو سمعت جابر بن عبد الله يقول مر رجل في المسجد ومعه سهام فقال له رسول الله گفت سفيان گفتم عمرو بن دينار را آيا شنيده تو جابر را که ميگفت گذشت مردي بمسجد بار وي تير ها بود پس فرمود او را پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم امسك بنصالها بگير پيکانهاي تير ها را تا نرسد کسي آن را از پيکانهاي کسي قال نعم گفت عمرو آري شنيده ام **باب** المرور في المسجد در گذشتن در مسجد ومقصد آن چون در حديث باب گذشت مرد بمسجد کلام شريف نبوي مذکور تيز در رد حديث باب در کلام مرتفع مقصود مرتفع حکم است ودر ترجمه در ستون ساخت کما قيل **حدثنا** موسى بن اسمعيل شقري تبوذكي قال حدثنا عبد الواحد بن زياد قال حدثنا ابو بردة بضم موحده وسکون مهمله بريد بن عبد الله بن ابي بردة عامر بن ابي موسى اشعري قال سمعت ابا بردة عامر عن ابيه ابي موسى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال من مر في شيء من مساجدنا او اسواقنا بنبل فليأخذ على نصالها لا يعقر بكفه مسلما فرمود کسي بگذرد در چيزي از مسجدهاي ما يا بازارهاي ما با تير پس بگيرد پيکانهاي آنرا بکف خود وبه دست براي آن بکند مسلماني را خود در روايت تقديم وتاخير است چه تقديم متعلق بيانست وروايت سند روايه مسلم از ابي اسامه فليمسك على نصالها بكفه ان يصيب احدا من المسلمين منها روايت اسلمي تيز بکفه متقدم آمده وتوجيه کرداني که اگر کسي ازين باشد يعني جراحت کند باختيار خود يا بلاارادتي وانداختن نفس باشد يعني بسبب ترک احتياط حال تکلف زايد است **باب** الشعر في المسجد حکم شعر خواندن در مسجد **حدثنا** ابو اليمان الحكم بن نافع قال اخبرنا شعيب بن ابي حمزة عن الزهري قال اخبرني ابو سلمة بن عبد الرحمن بن عوف انه سمع حسان بن ثابت الانصاري خزرجي شاعر پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم ستنشد ابا هريرة تحقيق طلب کرد حسان گواهي ابي هريره را انشدك

[illegible]

بہشت بزرباتی رحمت خود ایشان را یعنی اولاد و آبا بہمه را گرفانی گوید ضمیر ایاہم راجع است بسوی مسلم انکه این بشارت آبا و اولاد عام است چنانکه در احادیث دیگر تصریح بآن واقع شده و آن جزا تعبیر تشکیک بر تعقیب اولاد و صغار است چنانکه کرده ترجمه فضل من مات له ولد بساخته از اولاد و صغار مسلمانان بہشتی اند در شده آنها تحصیل حاصل است و جعیت ضمیر ایشان درسیاق نفی اشاره و افاده عموم میکند حافظ ابن حجر گفته گویند که آیه کریمه انه ختم است ... اولاد است چنانکه بعضی احادیث ناطق بآنست پوشیده نماند که بر این تقدیر حدیث اصلا مطابق ترجمه تمام نشود وانهم **حدثنا** مسلم قال حدثنا شعبة قال حدثنا

عبد الرحمن بن الاصبهانی عن ذکوان عن ابی سعید ان النساء قلن للنبی صلی الله علیه وسلم اجعل لنا یوما فوعظهن وقال ایما امراة مات لها ثلثة

گفتند زنان مر پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی بگردان برای ما روزی برای ... تعلیم احکام دین پس وعظ گفت

من الولد کان لها حجابا من النار پس مقرر ساخت برای زنان روزی و رسید گر ... ایشان را ... فرمود هر زنی که

بمیرد فرزند بیاشند آن فرزندان مر او را پرده و از آتش دوزخ میگذارند که بمیرند ... قالت امراة واثنان قال واثنان

فرمود و دو فرزند ... وقال شریک عن ابن الاصبهانی حدثنی ابو صالح عن ابی سعید وابی هریرة

عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ابو هریرة لم یبلغوا الحنث ... گفته است شریک بن عبد الله از عبد الرحمن اصبهانی که

از ابو سعید و ابو هریره از پیغمبر خدا و گفت ابو هریره در این باب که کسی که بمیرد و باشند آن فرزندان بلوغ را **حدثنا** علی قال حدثنا سفیان

قال سمعت الزهری عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یموت لمسلم ثلثة من الولد فیلج النار

الا تحلة القسم فرمود آنحضرت نمی میرد مر مسلمان را سه فرزند پس ... در آید دوزخ را مگر بقدر ... کفارت

یعنی بزبان تحلیل میگیند ... بعضی شارحان گفته اند که الا ... است ...

کفارت یمین کرده شود یعنی گویا ... قوله تعالی لئلا یکون للناس علیکم حجة الا الذین ظلموا ای ولا الذین ظلموا

اسی تعالی ... است ... اگر ... آتش ... چنانکه ... تصریح

وکسر حا مهمله و تشدید لام قوله فیلج بنصب ... تقدیر ... این تقدیر سخن است زیرا که ... میباشد ...

باشد ... بعضی گویند ... یعنی ... از مسلمانان ... موت اولاد ... است

تحقیق این مقام بسطی کرده است اگر خواهی رجوع کن بآن ... باب مذکور ... باید که تسید کنند

کنند ... مطابق نشود ... بشارت ... چنانکه تصریح بآن ...

باب قول الرجل للمراة عند القبر اصبری و جو اگفتن مرد مرزنی را که گریه کند نزد قبر صبر کن **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة

قال حدثنا ثابت عن انس بن مالک قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بامراة عند قبر وهی تبکی فقال اتقی الله واصبری گفت انس

گذشت آنحضرت بزنی نزد قبری و حال آنکه آن زن گریه میکرد ... اگر ترس خدا را ...

صبری افزاید ثواب را **باب** غسل المیت و وضوءه بالماء والسدر بیان غسل میت و وضوء او بآب و برگ

غسل میت واجب است ... سنت و اجماع است و موجب غسل ... نجاست ... میشود ... نجاست نیست چنانکه بعضی ... شرح ...

وضو ... رحمه ... غیر مرفوع ... مناسب ... سعید بن زید ...

مر ... سعید بن زید ...

شعر ... حسان شعر ... در مسجد ... کسی ... حسان ... انشد ... الحدیث ... شعر ... است ... که گفت ... آنحضرت ... حسان ... مسجد ...

[illegible]

ولم يتوضأ وبرداشته بر روش خود و نماز گزارد و بر وی وضو نکرد اگرچه مساس بدن میت کرده بود وقال ابن عباس المسلم لا ينجس حيا ولا ميتا وگفت ابن عباس مسلمان نجس نمی شود در حالی که زنده است و نه در حالی که مرده است و این حدیث را قطنی و حاکم مرفوع آورده وقال سعد لو كان نجسا ما مسسته و گفت سعد بن ابی وقاص اگر مرده نجس بودی مساس نمیکردم من آنرا و این سعد غسل داده بود سعید بن زید بن عمرو را در عقیق و تکفین کرده و حنوط المیده وقال النبي صلى الله عليه وسلم المؤمن لا ينجس و فرمود پیغمبر خدا صاحب ایمان نجس نمیشود وقال ابو عبد الله النجس القذر گفت مولف ابو عبد الله که نجس قذر است یعنی گنده **حدثنا** اسمعيل بن عبد الله قال حدثني مالك عن ايوب السختياني عن محمد بن سيرين عن ام عطية الانصارية قالت دخل علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم حين توفيت ابنته ام عطیه که غسل میداد زنان را گوید در آمد بر ما پیغمبر خدا هنگامی که فوت کرده بود دختر آنحضرت زینب زوجه ابی العاص مادر امامه چنانکه مسلم گفته یا ام کلثوم چنانکه ابو داود گفته و اول اصح است فقال اغسلنها ثلاثا پس فرمود بشوئید او را سه بار او خمسا او اكثر من ذلك ان رأيتن ذلك یا پنج بار بشوئید یا زیاده بر آن اگر مناسب دانید آنرا یعنی اگر در تنقیه منوط حاجتی باشد و گرنه اسراف نکنید بماء وسدر با بشوئید بآب و برگ سدر واجعلن في الآخرة كافورا او شيئا من كافور و بگردانید در مرة اخیر کافور در آب و بشوئید آن را شناس کافور یا چیزی از کافور شک اوست فاذا فرغتن فآذنني پس وقتی که فارغ شوید از غسل خبر کنید مرا فلما فرغنا آذناه فاعطانا حقوه پس هرگاه فارغ شدیم اخبار نمودیم آنحضرت را پس داد ما را ازار خود حقو بمعنی جای بستن ازار است و مجاز اطلاق میکنند بر ازار فقال اشعرنها اياه پس فرمود شعار کنید او را این ازار تا برکت آن مغفرت شود و آنحضرت اول غلاف آنرا تا متصل باشد میان اتصال بدن شریف و بدن او و بوی عرق آنحضرت با وی باشد شعار جامه که متصل ببدن باشد تعالی مولف میگوید حوالہ ام عطیه از حقو ازار را **باب** ما يستحب ان يغسل وترا در بیان آنکه مستحب است آنکه شسته شود میت یکبار یا سه بار یا پنج بار **حدثنا** محمد قال اخبرنا عبد الوهاب الثقفي عن ايوب عن محمد عن ام عطية قالت دخل علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن نغسل ابنته فقال اغسلنها ثلاثا او خمسا او اكثر من ذلك بماء وسدر واجعلن في الآخرة كافورا فاذا فرغتن فآذنني فلما فرغنا آذناه فالقى الينا حقوه فقال اشعرنها اياه ترجمه معلوم شده است فقال ايوب پس گفت ایوب که راوی است درین حدیث از محمد وحدثتني حفصة بمثل حديث محمد وحدیث کرده است مرا حفصه مانند حدیث محمد وكان في حديث حفصة اغسلنها وترا وكان فيه ثلاثا او خمسا او سبعا بود در حدیث حفصه بنت سیرین خواهر محمد بن سیرین این زیادت که بشوئید او را وتر و بود در حدیث او سه بار یا پنج بار یا هفت بار وكان فيه انه قال ابدأن بميامنها ومواضع الوضوء منها و بود در حدیث حفصه که تحقیق شان اینست که فرمود آنحضرت ابتدا کنید بطرفهای راست و جاهای وضو یعنی ابتدا بوضو کنید اول دست راست بشوئید و پای راست و جانب راست از بدن وكان فيه ان ام عطية قالت ومشطناها ثلاثة قرون و بود در حدیث حفصه که ام عطیه گفت شانه کشیدیم موی او را و ساختیم سه گیسو آن **باب** ما يبدأ بميامن الميت آغاز کردن در غسل بجانب های راست مرده چنانکه در حیات نیز مستحب همین است و نیز تفاول است در اینکه بفضل الهی از اصحاب یمین گردد **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا اسمعيل بن ابراهيم قال حدثنا خالد عن حفصة بنت سيرين عن ام عطية قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ام عطیه فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در غسل ابنته ابدأن بميامنها ومواضع الوضوء منها در غسل دختر خود آغاز کنید با طراف راست و جاهای وضو از وی و نکته در اینجا گویا تجدید غیره و تحجیل و انها سیمای اهل امانت **باب** مواضع الوضوء من الميت در استحباب بدایة از مواضع وضو در مرده **حدثنا** يحيى بن موسى قال حدثنا وكيع عن سفيان

عن خالد الحذاء عن حفصة بنت سيرين عن ام عطية قالت لما غسلنا بنت النبي صلى الله عليه وسلم قال لنا ونحن نغسلها
ابدأن بميامنها ومواضع الوضوء منها اكثر روات اين كتاب مستطاب ابدأن بصيغه جمع مذكر نقل كرده اند باعتبار خطاب باشخاص
وكسيكه ميانهما ابدأن بصيغه مونث نقل كرده وهو الظاهر مكرر مذكور شد كه مولف را بسيار است كه حديثي كه مشتمل بر احكام متعدده باشد بهر
حكمي كه از شيخ خود شنيده همان حكم را ترجمه باب ساخته بيان حديث بتمام يا بعض چنانكه شنيده در باب آورده است با وجود آنكه راست
كه رجال اسناد متحد باشند يك كس و دو كس اختلافي در سند باشد چنانكه اين قسم احاديث درين چند باب كه بالاي هم مذكور است از بنا
تبيين است **باب** هل تكفن المرأة في ازار الرجل آيا رواست كه تكفين كرده شود زن در ازار مرد **حدثنا** عبد الرحمن بن حماد
قال اخبرنا ابن عون عن محمد عن ام عطية قالت توفيت ابنة النبي گفت ام عطيه فوت كرد دختر پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فقال
لنا اغسلنها ثلثا او خمسا او اكثر من ذلك ان رايتن بماء وسدر واجعلن في الآخرة كافورا او شيئا من كافور فاذا فرغتن
فآذنني فلما فرغنا آذناه فنزع من حقوه ازاره پس كشيد از بند ازار خود وقال اشعرنها اياه و فرمود شعار كنيد
ازار اين را **باب** يجعل الكافور في آخره **حدثنا** حامد بن عمر قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن محمد عن ام عطية
قالت توفيت احدى بنات النبي گفت وفات يافت يكي از دختران پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فخرج النبي صلى الله عليه وسلم فقال اغسلنها ثلثا او خمسا
او اكثر من ذلك ان رايتن بماء وسدر واجعلن في الآخرة كافورا او شيئا من كافور فاذا فرغتن فآذنني قالت
فلما فرغنا آذناه فالقى الينا حقوه فقال اشعرنها اياه وعن ايوب وعن حفصة عن ام عطية بنحوه مروي است
از ايوب از حفصه از ام عطيه مانند روايت مذكور وقالت انه قال اغسلنها ثلثا او خمسا او سبعا او اكثر من ذلك ان رايتن
يعني روايت ايوب سبعا او اكثر واقع شده است قالت حفصة قالت ام عطية وجعلنا راسها ثلثة قرون گردانيديم
موي او را سه طرف و سه گيسو **باب** نقض شعر المرأة در بيان كشادن موي گيسوي زن مرده وقال ابن سيرين لا باس ان
ينقض شعر الميت گفت ابن سيرين باكي نيست اينكه كشاده شود گيسوي زن در وقت غسل **حدثنا** احمد قال حدثنا ابن وهب
قال اخبرنا ابن جريج قال ايوب وسمعت حفصة بنت سيرين قالت حدثتنا ام عطية انهن جعلن راس بنت رسول الله
صلى الله عليه وسلم ثلثة قرون گفت حفصه حديث كرد مارا ام عطيه كه زنان غسال گردانيدند موي سر دختر پيغمبر خدا را سه طرف نقضنه
ثم غسلنه ثم جعلنه ثلثة قرون نقض كردند موي سر را بعد از غسل باز بند پس تر گردانيدند آنرا سه طرف **باب** كيف الاشعار للميت
چگونه است جامه پوشاندن متصل ببدن ميت را وقال الحسن الخرقة الخامسة تشد بها الفخذين والوركين تحت الدرع
گفت حسن بصري خرقه پنجم از كفن است بندند باسل آن هر دو ران و هر دو سرين زير پيراهن **حدثنا** احمد قال حدثنا ابن وهب
قال اخبرنا ابن جريج ان ايوب اخبره قال سمعت ابن سيرين يقول ايوب خبر داد ابن جريج را گفت شنيدم از ابن سيرين ميگفت
جاءت ام عطية امرأة من الانصار من اللاتي بايعن النبي صلى الله عليه وسلم آمد ام عطيه زني از انصار آنان كه بيعت كرد
انه پيغمبر خدا را قدمت البصرة تبادر ابنا لها اين جمله بيان است حال از جهت آمدن در بصره در حاليكه شتابي ميكرد در يافتن
آمدن براي دريافت پسري كه او را در بصره بود فلم تدركه پس در نيافت او را فحدثتنا قالت دخل علينا رسول الله صلى الله
عليه وسلم ونحن نغسل ابنته فقال اغسلنها ثلثا او خمسا او اكثر من ذلك ان رايتن ذلك بماء وسدر واجعلن في الآخرة
كافورا فاذا فرغتن فآذنني قالت فلما فرغنا القى الينا حقوه فقال اشعرنها اياه ولم يزد على ذلك زيادت نكرده است
ابن سيرين بر اين حديث مذكور و در بعضي روايات لم تزد است بصيغه مونث و ضمير مستتر راجع بام عطيه است ولا ادري اي بناته

شرطي كه نيست در كتاب متداول نيز بهمه آن خبر دو مارا
... استحقاق آن ... مائة مرة اگرچه
... مالك عن يحيى الانصاري عن عمرة
... روايت ارسال كرده ... عائشه را ...
... صعد على المنبر ... در روايه
... تعليق ... يحيى ...
... مالك ...
... سفيان قال ...
... ابن عبد الله قال يحيى بن سعيد
... عبد الوهاب عن يحيى الانصاري عن عمرة
وقال جعفر بن عون عن يحيى قال
سمعت عمرة قال سمعت عائشة ...
... **باب** التقاضي
والملازمة في المسجد ...
... **حدثنا** عبد الله
بن محمد ... قال حدثنا عثمان
بن عمر قال اخبرنا يونس عن الزهري
عن عبد الله بن كعب بن مالك الانصاري عن كعب
انه تقاضى ابن ابي حدرد ...
... عبد الله بن سلام ...
دينا كان له عليه في المسجد ...
... في المسجد ...
... حتى سمعها ...
... حتى كشف سجف حجرته
... كعب قال لبيك يا رسول
... قال
ضع من دينك هذا ...
... واومأ اليه اي الشطر ...
... قال لقد فعلت ...
... قال قم فاقضه ...
باب كنس المسجد والتقاط الخرق والقذى والعيدان
...
... **حدثنا** سليمان
بن حرب ... قال حدثنا حماد بن زيد
عن ثابت البناني عن ابي رافع عن ابي هريرة ان رجلا
اسود او امرأة سوداء كان يقم المسجد ...
...

ونمیدانم که این دختر آنحضرت بود منقول از ایوب است فزعم ان الاشعار الفففنها فیه وگمان کرده است ایوب که اشعار کردن
پیچیدن آن میت را در شعار یعنی جامه وکذلك کان ابن سیرین یامر بالمراۃ ان تشعر
ولا تؤزر واهچنین بود ابن سیرین که میفرمود برای زن آنکه شعار کرده شود جامه را ازار کرده نشود **باب** یجعل شعر المرأة
ثلثة قرون یعنی گردانیده شود موی سر او ودر سه طرف **حدثنا** قبیصة قال حدثنا سفیان عن هشام عن ام الهذیل عن ام
عطیة قالت ضفرنا شعر بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم تعنی ثلثة قرون گفت ام عطیه بافتیم موی سر دختر پیغمبر خدا را یعنی در سه طرف
کردیم وقال وکیع عن سفیان ناصیتها وقرنیها گفت وکیع از سفیان موی پیشانی او را یک گیسو ساختیم ودو گیسو از موی جانبین سر او **باب**
یلقی شعر المرأة خلفها انداخته شود موی زن پس پشت او **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن هشام بن حسان
قال حدثتنا حفصة عن ام عطیة قالت توفیت احدی بنات النبی صلی الله علیه وسلم فاتانا النبی صلی الله علیه وسلم فقال اغسلنها بالسدر وترا ثلثا او خمسا
او اکثر من ذلك ان رأیتن ذلك واجعلن فی الاخرة کافورا او شیئا من کافور فاذا فرغتن فآذننی فلما فرغنا آذناه فالقی الینا
حقوه فضفرنا شعرها ثلثة قرون والقیناها خلفها پس بافتیم موی او را سه گیسو وانداختیم از پس او ومنطوق حدیث دلالت ندارد که این گیسو
بافتن وپس پشت انداختن بامر وتعلیم آنحضرت بود وابن قاسم گوید گیسو کردن وپس پشت انداختن بی‌اصل است نمیدانیم اگر سنت بودی آنحضرت
چنانکه تعلیم سنن ومستحبات غسل کرده این را نیز فرمودی این فعل ام عطیه ودیگر صحابیات است وآنحضرت در نیوقت حاضر هم نبود تا گوییم
تقریر فرموده شافعیه نووی گوید ظاهر اطلاع آنحضرت است برین معنی وتقریر او وبیان مذهب حنفیه آنست که موی را با انداخته منتشر سازند
برروی وبر سینه وبعضی روایات دو گیسو کنند وبر بازو اندازند وصاحب هدایه گوید شانه نباید کرد موی سر وریش مرده را وشرح گفته که مکروه است وعبد
آورده از عائشه رضی الله عنها ملام تنصون میتکم یعنی چرا میشانید از زینت میکنید مرده را خود را قیاس هم بر زینت که زینت زنده را محتاج
وهم وی نیاز است از آن **باب** الثیاب البیض للکفن در بیان استحباب جامهای سفید برای کفن **حدثنا** محمد بن
مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کفن فی ثلثة اثواب
مرویست از عائشه که پیغمبر خدا رحمت کنا دخدا بروی تکفین کرده شد در سه جامه کتان در راولتی یمانیة بیض لیس فیها قمیص که نسف ابحی اما
یمنی بود از تریه یمن که نام آن سحول بفتح سین وضم آن وحار مهملات است وبعضی گفته‌اند که سحول یعنی گاذر است وجامه سفید را سحولی گویند
که شسته گاذر است واین جامها ازین بنیاد است لیس فیها قمیص ولا عمامة نیست در آن جامها کفن پیراهنی ونه دستاری یعنی همین
سه جامه بود وبس جمهور علما این حدیث را برین معنی حمل نموده اند وافتیار مولف نیز همین است چنانکه بابی العنوان الکفن بغیر قمیص ودبابی
دیگر الکفن بلا عمامة ساخته همین حدیث را آورده است وبعضی گویند مراد آنست که این جامها سوای پیراهن ودستار است ومعنی اول
اصح واشهر است **باب** الکفن فی ثوبین در جواز کفن کردن در دو جامه وواجب در کفن یک جامه است که همه بدن را پوشد وبعضی گویند ...
همانقدر است که ستر عورت کند وزیاده سنت ومستحب است **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد عن ایوب عن سعید بن جبیر عن
ابن عباس قال بینما رجل واقف بعرفة اذ وقع عن راحلته فوقصته او قال فاوقصته گفت ابن عباس در اثنای آنکه مردی کرم
بود در عرفه ناگاه افتاد از مرکب سواری خود پس شکست مرکب او گردن او را افعقصته است او قصته بصیغه باب افعال شک کرده است
راوی قال النبی صلی الله علیه وسلم اغسلوه بماء وسدر وکفنوه فی ثوبین فرمود آنحضرت غسل دهید او را به آب وبرگ سدر وکفن
کنید او را در دو جامه او که پوشیده است در احرام ولا تحنطوه ولا تخمروا راسه فانه یبعث یوم القیمة ملبیا وخوشبوی مالید
ونپوشید سر او را چنانکه در احرام است پس بتحقیق برانگیخته میشود روز قیامت درحالی که تلبیه میکند مانند محرمان وشافعیه این حکم را بعمت

حدثنا عبدان بفتح عین وسکون با موحده ابن عبد الله بن عثمان مروزی عن ابی حمزة محمد بن میمون سکری عن الاعمش
عن مسلم بن صبیح بصیغه تصغیر عن مسروق عن عائشة قالت
لما نزلت الآیات من سورة البقرة فی الربوا خرج النبی
صلی الله علیه وآله وسلم الی المسجد فقرأهن علی الناس ثم حرم تجارة الخمر چون نازل شد آیتها
که از سوره بقره واست در تحریم ربا بیرون آمد آنحضرت بسوی
مسجد وخواند آن آیات را بر مردم
...
باب الخدم للمسجد ذکر خادمان مسجد وقول ...
...
حدثنا احمد بن واقد ...
...
باب الاسیر او الغریم یربط فی المسجد ...
حدثنا اسحاق بن ابراهیم ... قال اخبرنا روح ... محمد بن جعفر ...

این حدیث عام گرفته شامل کردند هر کرا که در حال احرام بمیرد و امام ابو حنیفه و مالک گویند عبادت بعد انقطاع حیات نمی باشد و آنحضرت در ماده این شخص بوحی معلوم فرموده که برخیزد لبیک گویان این علتی نیست که قیاسی باشد تا در دیگران حکم او رانند

باب الحنوط للمیت در بیان آنکه حنوط به میت توان استعمال کرد یا نه **حدثنا** قتیبة قال حدثنا حماد عن ایوب عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال بینا رجل واقف مع رسول الله صلی الله علیه وسلم بعرفة اذ وقع من راحلته فاقصعته بتقدیم قاف بر عین بر هم زد و شکست او را یعنی گردن او را قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اغسلوه بماء وسدر وکفنوه فی ثوبین ولا تحنطوه ولا تخمروا راسه فان الله یبعثه یوم القیامة ملبیا

باب کیف یکفن المحرم چگونه تکفین کرده شود کسی که مرده در حال احرام **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا ابو عوانة عن ابی بشر عن سعید بن جبیر عن ابن عباس ان رجلا وقصه بعیره یعنی گردن او را شکست شتر او ونحن مع النبی صلی الله علیه وسلم وهو محرم و در حالیکه ما همراه آنحضرت بودیم و آن مرد احرام بسته بود فقال النبی صلی الله علیه وسلم اغسلوه بماء وسدر وکفنوه فی ثوبین ولا تمسوه طیبا ولا تخمروا راسه فان الله یبعثه یوم القیامة ملبیا

حدثنا مسدد قال حدثنا حماد بن زید عن عمرو وایوب عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال کان رجل واقف مع النبی صلی الله علیه وسلم بعرفة فوقع عن راحلته قال ایوب فوقصته وقال عمرو فاقصعته گفت ایوب بلفظ فوقصته و گفت عمرو بلفظ فاقصعته هر دو بمعنی نزدیک بهم اند فمات فقال اغسلوه بماء وسدر وکفنوه فی ثوبین ولا تحنطوه ولا تخمروا راسه فانه یبعث یوم القیامة قال ایوب یلبی گفت ایوب بلفظ یلبی یعنی برانگیخته میشود روز قیامت بحالیکه لبیک اللهم لبیک میگوید وقال عمرو ملبیا و گفت عمرو بلفظ اسم فاعل و معنی هر دو یکیست گذشته شد

باب الکفن فی القمیص الذی یکف او لا یکف در بیان کفن کردن در پیراهن که دوخته باشد یا دوخته نباشد یکف بضم یا و فتح کاف و تشدید فا است از کف است یعنی دوختن حاشیه و بعضی روایت کرده و تصویب نموده بفتح یا و ضم کاف و تشدید فا است از کف بمعنی باز داشتن یعنی پیراهن که پیراهن میت خواه باز دارد از عذاب یا نه و بعضی گویند یکف بفتح یا و سکون کاف و کسر فا تصویب کرده اند بعضی این روایت را و گفته که از کاتب سهو شده است یعنی پیراهن طول داشته باشد یا کوتاه **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن عبید الله قال حدثنی نافع عن عبد الله بن عمر ان عبد الله بن ابی لما توفی جاء ابنه الی رسول الله روایت کرده از ابن عمر که عبد الله بن ابی که سردار منافقان بود هرگاه وفات کرد آمد پسر او که صحابی نام داشت به آنحضرت و او را عبد الله خوانده اند بنام پدر او پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله اعطنی قمیصک اکفنه فیه وصل علیه واستغفر له پس گفت ای رسول خدا عطا کن مرا پیراهن خود که کفن کنم ابن ابی را در آن و نماز گذار بر جنازه او و طلب آمرزش کن برای او از خدا فاعطاه قمیصه فقال اذنی اصلی علیه پس عطا کرد او را پیراهن خود و فرمود خبر کن مرا وقتی که فارغ شوی از تکفین تا نماز میکنم بروی فآذنه فلما اراد ان یصلی علیه جذبه عمر فقال الیس الله نهاک ان تصلی علی المنافقین پس آگاه کرد پسر ابن ابی آنحضرت را پس هرگاه خواست آنحضرت که نماز کند بروی کشید آنحضرت را عمر بن خطاب و گفت آیا خدا منع نکرده است ترا از نماز کردن بر منافقان که عمر رضی الله عنه فهمیده بود این را از قول حق سبحانه ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین و نماز جنازه هم استغفار است مر میت را و در روایتی دیگر آمده که نماز میکنی بر حال آنکه خدا منع کرده است ترا از آنکه استغفار کنی برای ایشان فقال انا بین خیرتین پس فرمود آنحضرت من میان دو خیار هستم یعنی تخییر کرده شده ام در استغفار و عدم استغفار قال استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم

... و در قفای آن بر روی عایشه ... پیش گیرد ... بر سر خود ... حکم زانو و بر سینه و دست خود ... ان الله بعث

... والسجود مستحب ... آن را بسته ... تا از مسجد حتی یصلی و تغفر الیه ... که مسلم است که در مسجد بسوی ... شانه ... فی مسلم ...

وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی پس بگذاشتم او را ... شد مردی که ... از زمین ... آن هر دو ... و حکم ... تنها ... دعا ... مخصوص ... شیاطین ... شهادت که متضمن است آن ... ابلیس ... اصحاب و شیاطین ... و آخرت ... دعای سلیمان علیه السلام ... گذشت آن حضرت تا عرفت ... شهادت ... سلیمان ... تنها ... و تفسیر سوره ص مذکور شود ان شاء الله تعالی قال ... الله ... مستحق ... در ... و سلطنت آن ... الله تعالی ... و گفته اند استدلال کرده اند از این حدیث با قید ... مسجد ... بطلان ... حدیث که شیطان ... آنحضرت ... بصورت ... متشکل شده ... که دیدن ... شکل ... مخلوق است ... صلی الله علیه وآله وسلم ... آنحضرت ... قول حق تعالی انه یراکم هو وقبیله من حیث لا ترونهم ... متشکل شود ... و مسئله ... ذکر ... آن ... تعالی

باب الاغتسال اذا اسلم غسل کردن کافر وقتیکه اسلام آرد و ربط کردن ... بسوی مسجد ... الاسیر ایضا فی المسجد و بستن گرفتار ... در مسجد ... است ... روایات ...

آنحضرت در بیان تخییر این آیه را خواند مخیّر فرمود استغفار کن مرایشان را یا استغفار مکن ایشان را اگر استغفار کنی مر ایشان را هفتاد بار پس هرگز نمی آمرزد خدا مرایشان را فصلی علیه پس نماز گذارد آنحضرت بر آن منافق ظاهر آنست که صحابه آن حضرت موافقت نمودند پس نازل شد این آیت که نماز مکن بر یکی از منافقان که مرده باشند ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره و کافران که مرده باشند هرگز و استاده مشو بر قبر او بدانکه درین واقعه که ازین حدیث مفهوم شد خلجانی چند در دلها خلد مارو که رفع آن از بنه ضروریات حال است اولاً آنکه عبد الله پسر ابن ابی که از مخلصان اسلام و فدویان دین مسلمانی بود با وجود اطلاع بر کمال نفاق پدر و عداوتی که با آن حضرت و اهل اسلام داشته و چندین نصوص در تکفیر و تقبیح و سوء عاقبت اهل نفاق نزول یافته چنانچه بعضی از آن در سوره منافقین مذکور است و در وقتی که در غزوه بدر اندک فتوری در جمعیت لشکر اهل اسلام دید گفت حالا که به مدینه رویم ما عزیزان این خواران را از شهر بیرون کنیم و ایخوف او باین پسر سعید سر راه پدر گرفته شمشیر کشید و گفت مگر که من و امثال من خوار و مند و پیغمبر خدا و یاران او همه با عزم مردم اند اگر تو نگوئی سرترا با همین تیغ از تن جدا کنم تا اقرار از وی نگرفت او را نگذاشت با این حال این التماسها از هیچکو لایق باشد دیگر آنکه آنحضرت با وجود علم قطعی بحال این منافق چگونه التماسهای او را قبول فرمودند با آنکه آیت ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین قبل ازین در مکه بعد موت ابی طالب نزول یافته بود دیگر آنکه آنحضرت افصح فصحا و اعرف باستعمال عرب و اعلم مرادها بود در آیه استغفر لهم او لا تستغفر لهم الآیة تخییر در استغفار و عدم استغفار فرا گرفتند و مفسران گویند مراد برابری میان این دو امر است در عدم مغفرت ایشان را چنانکه تنصیص شده در آیت ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم قسطلانی در رفع این خلجانها فی الجملة دست و پائی زده اما آنها بعضی مقدمات که در نیوقت از خامه فکرت تراوده و مؤید آن باشد تمام کنیم و بسلک تحریر در آریم و بالله التوفیق پوشیده نماند که چون ظاهر حال ابن ابی بر وفق اهل اسلام میرفت و در نیوقت پسر او اثر پشیمانی و ندامت نیز دریافته بجبلتی که در اسلام او داشته و تمنای او خواهش آن میکرد مبادرت نمود که از برکات ظاهر و باطن آنحضرت ایمانی برده مغفرتی نصیب او گردد و در روایت کرده عبد الرزاق از معمر و طبری از طریق سعید و هر دو از قتاده که ابن ابی پسر را نزد آنحضرت فرستاد و التماس حضور آنحضرت کرد و آنحضرت بحبلتی که بهدایت بندهای خدا داشت و بیماری داشته و بعنایتی که به پسر او داشت تشریف ارزانی فرمودند بر کاه و در آمدند بر وی فرمودند هلاک کرد ترا محبت یهود گفت ای رسول خدا من فرستاده بودم که آمده استغفار برای من کنی نه آنکه سرزنش نمائی بعد از رغبت در اسلام و اظهار پشیمانی التماس نمود که عطا کند آنحضرت پیراهن خود را تا کفن کنند آنرا در فتح الباری گفته که این حدیث مرسل است و رجال او همه ثقه اند و تائید میکند آنرا آنچه طبرانی از طریق حکم بن ابان از عکرمه از ابن عباس آورده که هرگاه بیمار شد ابن ابی آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر سر او و گفت ابن ابی منت بر من نه و تکفین کن مرا در پیراهن خود و نماز گذار بر من شیخ ابن حجر گوید باین ملتمسات رفع عار از پسر و عشیرت خود بعد از موت اراده کرده و اخفای نمود آنحضرت بر حسب آنچه ظاهر کرد حال خود را و رغبت نمود در آن تا آنکه پرده از حال او برافتاد و حکم آمد که ولا تصل علی احد منهم مات ابدا گویا این بهترین جوابهاست که تعلق باین واقعه دارد و نیز گفته اند وقتی که عباس را در غزوه بدر بر جنگ اسیر آورده بودند پیراهنی که بر قامت او درست آید حاضر نبود عبد الله بن ابی که هم قامت عباس بود پیراهن خود را بوی داد تا آنحضرت مکافات کرد باین پیراهن تا منافق را نعمتی بر ذمه نباشد که مکافات نکرده باشد بیان دیگر آنکه آنحضرت مجلس سوالی نکرده که نگفت باشد و سائلی را که جواب اسلامی تمام التماس او بود و آنحضرت سید انست که با وجود کفر او در میان این پیراهن و دیگر کفنها فرقی نیست و منت و تحمل به پیراهنی منافق بگرم بود پس عطا کرد پیراهن را و را و آنکه این آیت که بعد از آن نازل شد تعریضی بانا عطای پیراهن بنا بر آنکه گرفتی آیت ما کان للنبی الآیة پیش ازین واقعه نزول یافته و صلوة جنازه نسبت گاستغفار از آن است امکنی که صفح این خلجان بصورت منافقت که نهی ممنوع در این آیت استغفار است که در حق اولیاء و تفصیل تحصیل تسفت آمده

چنانکه آنحضرت بجناب ابوطالب داشت بجهت این استغفار کرد باب این منافق کرد بتمهید تطییب قلب پسرش و گفته بود آیت کرده اند و بشاهده این خلق کریم که از آنحضرت واقع شد بسا کسی از قوم خزرج بشرف ایمان مشرف شدند و نسبت

بکسی که بزبان ایمان داشت و باطن او بخلاف آن بود انسب ترحم و تلطف بود از آنحضرت صادر شد و نسبت کسی که ظاهر و باطن

... بشارت داد ... احکام ... آیه ولا تصل ... اجماع است ... چنانکه ... آیه نزول یافت

خالی از شاری نیست آنچه قرطبی گفت آنکه حاشا که بر آنحضرت مراد و استعمال عرب پوشیده بود مراد از آن ... که آنحضرت ... قوله تعالی استغفر لهم او لا تستغفر لهم ... و قوله ان تستغفر لهم سبعین مرة ... تعیین ...

حدیثی دیگر آمده که آنحضرت فرمود من زیاده از هفتاد بار استغفار میکنم یعنی حکم لن یغفر الله ... هفتاد بار است ... معنی حقیقی ... سبعین ... آنحضرت ... باستعمال فصحا ... تعیین ... آیه ولا تصل تعیین ... و اقتدار ... ما حاصت چنانکه دلائل ... آنحضرت ... از نزول وحی ...

و آیه موافق رای عمر آمد و الله اعلم حدثنا مالك بن اسمعيل قال حدثنا ابن عيينة عن عمرو سمع جابرا رضي الله عنه قال اتى النبي صلى الله عليه وسلم عبد الله بن ابي بعد ما ادخل حفرته فامر به فاخرج فوضعه على ركبتيه ونفث عليه من ريقه والبسه قميصه ...

شنید جابر بن عبد الله انصاری ... عبد الله بن ابی ... آنحضرت ... ابن عمر ... آنحضرت ... پیراهن ... تکفین ...

... آنحضرت ... در روایت ابن عمر واقع شده ... آنحضرت پیراهن شریف ... بالتماس پسر او ...

باب الكفن بغير قميص

حدثنا ابو نعيم قال حدثنا سفيان عن هشام عن عروة عن عائشة قالت كفن النبي صلى الله عليه وسلم في ثلثة اثواب سحول كرسف ليس فيها قميص ولا عمامة گفت عایشه تکفین کرده شد ... در سه جامه ... سحولی ... پیراهن ... معلوم ... کرسف ...

حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن هشام قال حدثني ابي عن عائشة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كفن في ثلثة اثواب ليس فيها قميص ولا عمامة قال ابو عبد الله ابو نعيم لا يقول ثلثة وعبد الله بن الوليد عن سفيان يقول ثلثة

باب الكفن بلا عمامة

حدثنا اسمعيل قال حدثني مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كفن في ثلثة اثواب سحولية ليس فيها قميص ولا عمامة باب الكفن من جميع المال كفن مرده از تمام مال است نه از سیوم حصه چنانکه بعضی بآن رفته اند یعنی اگرچه همین قدر مال گذاشته که صرف تجهیز و تکفین او شود همه را صرف باید کرد اگرچه ترکه نمی برد نبها او باشد وبه قال عطاء والزهري وعمرو بن دينار وقتادة در این قائل است عطا و زهری و عمرو و قتاده وقال عمرو بن دينار الحنوط من جميع المال و گفته است عمرو بن دینار که خوشبوی که استعمال مرده کنند هم از تمام مال او گیرند وقال ابراهيم يبدأ بالكفن ثم بالدين ثم بالوصية و گفت ابراهیم نخعی در قسمت و صرف متروکه میت ابتدا بکفن کرده شود و بعد از آن بدین کرده باشد پس تر در تنفیذ وصیت در سیوم حصه باقی وقال سفيان اجر القبر والغسل هو من الكفن گفت سفیان مزد گور کندن و غسل دادن از قبیل کفن و تتمه آنست حدثنا احمد بن محمد المكي قال حدثنا ابراهيم بن سعد عن سعد عن ابيه قال اتي عبد الرحمن بن عوف يوما بطعامه گفت پدر سعد که ابراهیم بن عبد الرحمن است آورده شد عبد الرحمن که از اغنیای صحابه بود و صاحب ثروت و مال روزی طعام یعنی طعامی پیش آوردند فقال قتل مصعب بن عمير وكان خيرا مني فلم يوجد له ما يكفن فيه الا بردة پس گفت کشته شد مصعب و بود بهتر از من پس یافته نشد برای او چیزی از ملک او که کفن کرده شود مگر یک چادر وقتل حمزة او رجل اخر خير مني فلم يوجد له ما يكفن فيه الا بردة و شهید شد حمزه بن عبد المطلب در غزوه احد یا مردی دیگر را نام برد شک راویست و حال آنکه او بهتر از من بود پس نیافتند مر او را چیزی که کفن شود در وی مگر یک چادر مطابقت ترجمه همین جز است که ایشان را در ملک غیر از یک چادر نبود و آنرا کفن ساختند ولقد خشيت ان يكون قد عجلت لنا طيباتنا في حياتنا الدنيا ثم جعل يبكي و بتحقیق ترسیده ام من اینکه باشد که بتحقیق شتاب کرده شده برای ما رزقهای خوش که وعده رفته است در آخرت برای مومنان در زندگانی ما که در دنیاست و محروم باشیم از آن در آخرت پس گشت عبد الرحمن که گریه میکرد در حال خود باب اذا لم يوجد الا ثوب واحد وقتی که یافته نشد دلیست را مگر یک جامه برای کفن او بیان اکتفا کنند حدثنا محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا شعبة عن سعد بن ابراهيم عن ابيه ابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف اتي بطعام وكان صائما فقال قتل مصعب بن عمير وهو خير مني كفن في بردة ان غطي راسه بدت رجلاه وان غطي رجلاه بدا راسه و آورده شد عبد الرحمن بن عوف آورده شد طعامی و بود روزه دار پس گفت شهید شد مصعب و حال آنکه از من بهتر بود تکفین کرده شد در یک چادری که اگر پوشیده شدی سر او ظاهر شدی پایهای او و اگر پوشیده شدی پایها ظاهر شدی سر او و اراه قال وقتل حمزة وهو خير مني ابراهیم مذکور گوید گمان میبرم عبد الرحمن را که گفت بجای مصعب حمزه را حاضر و ابن بطال گوید شاید مستحب شد تکفین در یک برده از آنکه شهید شده در آن شیخ ابن حجر گوید درین نظر است و ظاهر آنست که نیافتند او را جز این یک چادر و مقتضای ترجمه هم اینست و نیز کافران بعد از شهادت بوی شناعت کرده بودند چادری کجا گذاشته باشند ثم بسط لنا من الدنيا ما بسط پس تر فراخ کرده شد برای ما از متاع دنیا آنچه فراخ کرده شد کنایت از فراخی متاع دنیاست که بعد از آنحضرت در صحابه روی داد او قال اعطينا من الدنيا ما اعطينا یا گفته است عبد الرحمن این عبارت که داده شدیم ما از متاع دنیا آنچه داده شدیم شک کرده است ابراهیم وقد خشينا ان تكون حسناتنا عجلت لنا [illegible] و تحقیق میترسیم ما اینکه باشد نکوئیهای ما شتاب داده برای ما یعنی میترسیم که باشیم در گروهی که گفته شده در حق ایشان من كان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد کسی که میخواهد دنیا و اسباب آنرا زود میدهیم مر او را در دنیا چیزی را که خواهیم مر کسی را که خواهیم قید مشیت و اراده هر دو برای آنست که هر که هرچه آرزو کند نمی یابد یافت آن وابسته باراده الهی است تعالی

گزیده ما تا امت خود خلیلی را هر آینه میگرفتم ابا بکر را اسمعیل بن عبد الله گفت و تلک لاضم یعنی صداقت از دوستی که درمیان قلب در آید و در آکثر تصاریف ماده این است شعور بر سیما با نحو و است میرت خلل و خلال و خلال و نحو آن و خلیل صدیق است یعنی فاعل از مفعول هر دو آمده و تفنا بر بدیع آن قاست که چون قلب شریف آنحضرت ممتلی است از محبت آلهی آنجا گنجایش خلاصت غلت دیگری را پس خلیل و دوستی با خلق محبت پس تعلق قلب است بمحبوب مان وهم است اگرچه مراتب متفاوت دارد بکمال و نقصان و شدت و ضعف و تفنا امت کرد آنحضرت مرا ابی بکر و جا بسته را که امی هر دو محبوب ترتیب مروم اند بسوی وی و خلیل گردانیدی ملکیت را که فرد اعلی است مخصوص بر بزیابی خود که گفته غلت بمقابی مروت است بدء اصل اسرار دیگر نوشته که خلیل از غلت بفتح خا یعنی حاجت و انقطاع باشد یعنی اگر میگرفتم دوستی از بشر که رجوع میکردم بسوی وی در حاجات خود ابا بکر را میگرفتم ولکن رجوع من بسوی حق است و لکن اخوة الاسلام ومودته ولیکن برادری مسلمانی و محبت نسبت ابو بکر بیشتر و بیشتر از دیگران است لا يبقين في المسجد باب الا سد الا باب ابي بكر باقی نماند البته هیچ دروازه در مسجد هیچ دری از دیوار احدی مگر آنکه بسته شود مگر دروازه ابو بکر را خلیفه شود آنحضرت برآمدن او از خانه خود بمسجد چنانکه بر میآید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کذا قالوا و تتمه کلام درین مقام و رفع تعارض با احادیث دیگر در کتاب المناقب مذکور شود ان شاء الله تعالى حدثنا عبد الله بن محمد الجعفي قال حدثنا وهب بن جرير قال حدثنا ابي قال سمعت يعلى بن حكيم عن عكرمة عن ابن عباس قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه الذي مات فيه گفت ابن عباس بر آمد آنحضرت از خانه در بیماری خود که فوت شد در آن عاصبا راسه بخرقة عاصب رسا با سر مبارک را بجامه پاره فقعد على المنبر پس نشست بر منبر فحمد الله واثنى عليه پس ستایش کرد خدا را و ثنا گفت ثم قال انه ليس من الناس احد امن علي في نفسه وماله من ابي بكر بن ابي قحافة نیست از مردم هیچ کسی که منت نهنده تر بر من در جان و مال خود از ابی بکر و مقصود صفت و حریت اوست در رحیا که مشغول حدیث سابق بود ولو كنت متخذا من الناس خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا و اگر میبودی گیرنده دوست مالی از مردم هر آینه بر گزیدمی ابا بکر را ولكن خلة الاسلام افضل ولیکن دوستی مسلمانی فاضل تر است

ونقدس ثم جعل يبكي حتى ترك الطعام پس برگشت عبد الرحمن که گریه میکرد تا آنکه گذاشت طعام را و نخورد و آنرا درین وقت

باب اذا لم يجد كفنا الا ما يوارى رأسه او قدميه غطى رأسه دربیان آنکه وقتی که نیابد کفنی مگر مقداری که پوشیده سرش را یا دو پا

او را پوشیده شود بآن سر او را زانکه سر افضل است از پای **حدثنا** عمر بن حفص بن غياث قال حدثنا ابي قال حدثنا

الاعمش قال حدثنا شقيق قال حدثنا خباب قال هاجرنا مع النبي صلى الله عليه وسلم نلتمس وجه الله فوقع اجرنا على الله

گفت خباب بن ارت هجرت کردیم بموافقت پیغمبر خدا در حالی که میخواهیم ذات خدا را پس واجب شد اجر ما بر خدا و جوب شرعی بسبب وعده

وی تعالی فمنا من مات ولم يأكل من اجره شيئا پس بعضی از ما کسی بود که مرد و نخورد از اجر خود چیزی از غنایم که یافت آنرا کسی

که در زمان فتوحات اسلامی بوده باز داشت نفس را از شهوات تا یابد اجر را در آخرت منهم مصعب بن عمير ازانجمله که نخوردند

اجر خود را در دنیا مصعب بن عمیر است ومنا من اينعت له ثمرته فهو يهدبها وبعضی ازانجماعه کسی است که رسید

میوه او پس او می چیند آنرا اینعت بهمزه قطعی و سکون تحتیه و نون و عین مهمله هر دو مفتوح یهدب بضم دال مهمله وکسر آن قتل

يوم احد فلم نجد ما نكفنه به الا بردة اذا غطينا بها رأسه خرجت رجلاه کشته شد مصعب روز غزوه احد پس

نیافتیم از ملک او چیزی را که تکفین کنیم بآن مگر چادری که وقتی که پوشیدیم بآن چادر سر او را بیرون شد پاهای او و اذا غطينا بها

رجليه خرج رأسه و وقتی که پوشیدیم پاهای او را برآمد سر او فامرنا النبي صلى الله عليه وسلم ان نغطي رأسه وان نجعل

على رجليه من الاذخر پس فرمود ما را پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی آنکه بپوشیم سر او را و آنکه گردانیم بر پای او گیاه اذخر

از اینجا معلوم شد که کفن همین قدر کافیست و گرنه یاران عدد میکردند **باب** من استعد الكفن في زمن النبي صلى الله عليه

وسلم فلم ينكر عليه کسی که آماده داشته کفن را در زمان پیغمبر خدا پس انکار کرده نشد بر وی **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال

حدثنا ابن ابي حازم عن ابيه عن سهل ان امرأة جاءت النبي مرویست از سهل بن سعد الساعدی که زنی آمد پیغمبر خدا را

صلى الله عليه وسلم ببردة منسوجة فيها حاشيتها بچادری که بافته شده بود در وی حاشیه او یعنی درست بود و پاره نکرده بودند

از جامه اتدرون ما البردة قالوا الشملة قال نعم سهل گفت میدانید که برده چیست گفتند چادری که در گیرد تمام بدن را

گفت آری گلیمی است قالت نسجتها بيدي فجئت لاكسوكها گفت آن زن بافته ام من این را بدست خود و آمده ام که بپوشانم

ترا آن چادر را فاخذها النبي صلى الله عليه وسلم محتاجا اليها پس گرفت آن چادر را پیغمبر خدا در حالی که بود محتاج بچادر فخرج الينا

وانها ازاره پس بیرون آمد آنحضرت بسوی ما و حال آنکه آن چادر ازار او بود فحسنها فلان پس تحسین کرد آنرا فلان که عبد الرحمن

بن عوف بود چنانکه طبرانی آورده یا اعرابی بود فقال اكسنيها ما احسنها پس گفت فلان بپوشان مرا این چادر چه بسیار نیکوست فقال

القوم ما احسنت پس گفتند مردم خوب نکردی لبسها النبي صلى الله عليه وسلم محتاجا اليها ثم سألته وعلمت انه لا يرد

پوشیده است آنرا پیغمبر خدا در حالی که محتاج است بآن پس سوال کردی تو و دانستی که آنحضرت رد نمیکند سوال را قال اني والله

ما سألته لالبسه انما سألته لتكون كفني گفت آن مرد بتحقیق سوگند بخدا سوال نکرده ام آنرا برای آنکه بپوشم آن را سوال کرده ام برای آنکه

باشد کفن من قال سهل فكانت كفنه گفت سهل پس بود آن چادر کفن او این جواب رفع اعتراض قوم میکند چنانکه پوشیده

نیست گویا گفته که این سوال من از راه حرص طبع نبود بلکه خواستم تبرکی از آنحضرت گیرم تا ببرکت آن مغفرتی شود و همین معنی الا ليق

عبد الرحمن بن عوف هست مطابقت حدیث بترجمه همین جزو اخیر است که آن مرد چادر نگهداشت برای کفن و صحابه روا داشتند آنرا

دیگر بجز صحابی نکردند **باب** اتباع النساء الجنائز در حکم از پی رفتن زنان مر جنازه را **حدثنا** قبيصة بن عقبة قال حدثنا

الجزء الثاني فيض شيخ الاسلام | كتاب الصلوة

ودرمیان آن باشمار کسی که ستونهای و دیوار کیری است

بالمدرس آن درین حال **حدثنا** ابو النعمان محمد

بن فضل سدوسی وقتيبة بن سعيد قالا حدثنا

حماد بن زيد عن ايوب عن نافع عن ابن عمر ان النبي

صلى الله عليه وآله وسلم قدم مكة مرویست از ابن عمر

که آنحضرت قدوم آورد بمکه روز فتح فدعا عثمان بن طلحة

ابن ابي طلحة عبد الله عبدری قرشی حجبی لقب کلید بردار عثمان بن طلحه

را که کلید کعبه همراه وی بود تا کشاید کعبه را ففتح الباب

پس کشاد در کعبه را در فیروز ما و در آنحضرت بگیرید این کلید را

ای آل ابی طلحه جاودانی که در حدیث همیشه و کسی نباشد شمارا

که برگیرد آنرا از شما مگر ظالم پس نزول کرد و چندی او اقامت

کرد در آن تا وقت آنحضرت بعد از آن برگشت بکه و مرد

در آن ستونهای و در خانه دخل النبي صلى الله عليه وآله

وسلم وبلال واسامة بن زيد وعثمان بن طلحة پس

در آمد کعبه را آنحضرت و بلال ابن رباح و اسامه خادمان

آنحضرت و عثمان کلید دار ثم اغلق الباب پس در بسته شد

در کعبه از صحابت تا هجوم نکنند مردم بروی و تشویش ندهند

فلبث فيه ساعة ثم خرجوا پس درنگ کرد در آنجا

ساعتی بسیار آمدند قال ابن عمر فبدرت فسألت بلالا

پس زود و شتاب رفتم و سوال کردم بلال را از فعل آنحضرت

درون کعبه فقال صلى فيه پس گفت بلال نماز گذارد آنحضرت

در خانه کعبه فقلت في اي نواحيه پس گفتم بلال را در کدام

گوشه از گوشهای کعبه نماز کرد فقال بين الاسطوانتين

گفت میان دو ستون که در جانب چپ است ودر روایت

دیگر تصریح است بآنکه گردانید یک ستون را بچپ خود و

دو ستون را براست خود و سه ستون در پس خود و کعبه را

دران روز شش ستون بود قال ابن عمر فذهب علي ان

اسأله كم صلى گفت ابن عمر پس رفت بر من و از خاطر من

که بپرسم بلال را چقدر نماز کرد آنحضرت چند رکعت گذارد در

تحقیق این مقام در باب ما تقدم واین مقام ما بین ابراهیم ...

باب دخول المشرك المسجد حکم در آمدن مشرک

مسجد را چون مشرک عام است از اسیر پس روا است

مشرک غیر اسیر و لیس اسیر غیر مشرک لا جرم این باب

ربط الاسير في المسجد مختلف آمد و بالنظر ازان اختلاف

عنوان ربط و دخول موافق است و این کتاب کافیست

در اختلاف باب **حدثنا** قتيبة ... ابن

حدیث در باب ربط الاسير از عبد الله بن یوسف رسیده

بود و درین باب از قتیبة باین اختصار و درینجا زیر

تمامه مذکور شد ان شاء الله تعالى قال حدثنا الليث

عن سعيد بن ابي سعيد انه سمع ابا هريرة يقول

بعث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خيلا

قبل نجد فجاءت برجل من بني حنيفة يقال له

ثمامة بن اثال فربطوه بسارية من سواري المسجد

سفیان عن خالد الحذاء عن ام الهذیل عن ام عطیة انها قالت نهینا عن اتباع الجنائز ترجمه گفت ام عطیه منع کرده شدیم ما زنان از رفتن برپی جنازه‌ها و واجب نکرده بر ما ترک آن را پس حق تحریمی نخواهد بود ولیکن اولی ترک اتباع جنازه است زنان را و همین است مذهب امام ابی حنیفه رح **باب** حداد المرأة علی غیر زوجها در حکم غمگین بودن و ماتم داشتن زن بر میتی که نه شوهر اوست خواه اقارب باشد یا بیگانه در بعضی روایات احداد است از باب افعال از حد و حد در اصل لغت بمعنی منع است و مراد اینجا ترک زینت زن است در لباس و جز آن **حدثنا** مسدد قال حدثنا بشر بن المفضل قال حدثنا سلمة بن علقمة عن محمد بن سیرین قال توفی ابن لام عطیة فلما کان یوم الثالث دعت بصفرة فتمسحت به گفت ابن سیرین فوت کرد پسری مر ام عطیه را پس هرگاه روز سیوم شد طلبید طیبی که رنگ زرد بود در آن پس مالید آن را و قالت نهینا ان نحد اکثر من ثلاث الا بزوج گفت منع کرده شده ایم ما اینکه عزا داریم و مانند غمگین باشیم و ترک زینت کنیم زیاده از سه روز مگر بسبب شوهر **حدثنا** الحمیدی قال حدثنا سفیان قال حدثنا ایوب بن موسی قال اخبرنی حمید بن نافع عن زینب بنت ابی سلمة قالت لما جاء نعی ابی سفیان من الشام دعت ام حبیبة بصفرة فی الیوم الثالث فمسحت عارضیها و ذراعیها گفت زینب هرگاه آمد خبر مرگ ابو سفیان از شام خواند ام حبیبه که دختر اوست طیبی که زردی داشت و در روز سیوم پس مالید بر دو رخساره خود را و بازوهای خود را وقالت انی کنت عن هذا لغنیة لولا انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا یحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر گفت ام حبیبه بتحقیق بودم من از این تطیب و زینت بی‌نیاز اگر نبودی که شنیده‌ام پیغمبر خدا را میفرمود روا نیست مر زنی را که ایمان می‌آرد بخدا و روز آخرت ان تحد علی میت فوق ثلث الا علی زوج فانها تحد علیه اربعة اشهر و عشرا اینکه ماتم دارد بر مرده زیاده از سه روز مگر بر شوهر خود پس بتحقیق آن زن ماتم دارد بر شوهر چهار ماه و ده روز **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم عن حمید بن نافع عن زینب بنت ابی سلمة انها اخبرته که بتحقیق زینب دختر ابی سلمه خبر داد او را قالت دخلت علی ام حبیبة زوج النبی صلی الله علیه وسلم گفت زینب در آمدم بر ام حبیبه زوجه پیغمبر خدا فقالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت ام حبیبه شنیدم پیغمبر خدا را صلعم که میفرمود یقول لا یحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر تحد علی میت فوق ثلث الا علی زوج اربعة اشهر و عشرا ترجمه معلوم شده است ثم دخلت علی زینب بنت جحش حین توفی اخوها بعد ازین گفت زینب بنت ابی سلمه پیشتر در آمدم بر زینب بنت جحش هنگامی که فوت کرده بود برادر او فدعت بطیب فمست به پس طلبید خوشبوی را پس مالید بر جز و خود ثم قالت ما لی بالطیب من حاجة غیر انی سمعت رسول الله پس گفت نیست مرا خوشبوی حاجتی جز آنکه شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقول علی المنبر در حالی که بر منبر بود لا یحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر ان تحد علی میت فوق ثلث الا علی زوج اربعة اشهر و عشرا **باب** زیارت القبور در بیان استحباب زیارت قبور **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا ثابت عن انس بن مالک قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بامرأة تبکی عند قبر فقال اتقی الله واصبری گفت انس گذشت پیغمبر خدا بر زنی که گریه میکرد نزد قبری پس فرمود بترس قهر الهی را و شکیب کن قالت الیک عنی فانک لم تصب بمصیبتی ولم تعرفه گفت آن زن دور باش از من بتحقیق تو نرسیده مصیبت من و نمی‌شناسی درد مرا فقیل لها انه النبی صلی الله علیه وسلم پس گفته شد آن زن را بتحقیق این پیغمبر خداست فاتت باب النبی صلی الله علیه وسلم پس آمد در پیغمبر خدا را فلم تجد عنده بوابین پس نیافت نزد در آنحضرت دربانان که منع کنند از در آمدن و در فائده این جمله بعضی شراح مشکوة گفته اند

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب الصلوة

ابن عبد الرحمن بن اوس که مراد از مسجد مسجد نبوی [illegible] کوشش قال حدثنی یزید بن خصیفة [illegible] وتحتیه و فا برادرزاده سائب است عن السائب بن یزید و بعید نذکور از سائب نیز سماع دارد پس روایت ابن حدیث از جعید از سائب بلا واسطه یزید نیز متصور شد قال کنت قائما فی المسجد فحصبنی رجل گفت سائب بودم ایستاده در مسجد پس سنگریزه زد مرا مردی و در بعضی نسخ نائما نبوده است و موید است آن را روایة حاتم از جعید کنت مضطجعا فنظرت فاذا عمر بن الخطاب پس نظر کردم ناگاه عمر بود رضی الله عنه فقال اذهب فأتنی بهذین پس گفت عمر برو بیار این دو کس را اشارت کرد بدو مرد که در مسجد با آواز بلند حرف میزدند فجئته بهما پس آوردم آن هر دو را فقال ممن انتما پس گفت عمر از کدام قبیله اید شما او من این انتما یا از کجا شما شک است از راوی قالا من اهل الطائف گفتند از اهل طائف که نام شهریست از ثقیف است سه مرحله از مکه قال لو کنتما من اهل البلد لاوجعتکما گفت عمر اگر می‌بودید شما از اهل این شهر یعنی مدینه ایذا میرسانیدم شما را [illegible] ترفعان اصواتکما فی مسجد رسول الله بلند میکنید آواز های خود در مسجد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] شورش و آواز در مسجد نارواست خصوصا در مسجد شریف نبوی [illegible] و مکروه داشت آن را مطلقا **حدثنا** احمد بن صالح مصری قال حدثنا ابن وهب عبد الله مصری قال اخبرنی یونس بن یزید ایلی عن ابن شهاب قال حدثنی عبد الله بن کعب بن مالک ان کعب ابن مالک اخبره انه تقاضی ابن ابی حدرد دینا له علیه فی عهد رسول الله خبر داد که بتحقیق [illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی المسجد در مسجد شریف [illegible] رسول الله پس بلند شد آواز های هر دو [illegible] صلی الله علیه وسلم و هو فی بیته [illegible]

کہ چون بآن زن گفتند کہ پیغمبر خدا است هیبتی و حیبتی در دل وی افتاد و تصور کرد کہ مانند ملوک و پادشاهان است کہ باین ترتیب نامنزا
مشرف خواهد رسانید چون بدر آنحضرت آمد دید کہ نہ آنچنانست کہ تصور کرده بود معذرت نمود لم اعرفك یا رسول اللہ
پس گفت معذرت اعتذار و گستاخی کرده و نشناختم ترا ای پیغمبر خدا فقال انما الصبر عند الصدمة الاولی پس فرمود صبر
منذ کرب و آسیب نخستین است کہ بر دل میرسد یعنی بگذار این اعتذار را کہ انتقام از کسی گرفتن شیمهٔ من نیست و خشم نمیکنم کہ بمن جفا رسد ولیکن نظر
کن بر حال خود کہ چه چیز از تو فوت شده است از ثواب صبر و جزع کردی و شکیبائی نورزیدی در نخستین حالی کہ مصیبت نازل
[illegible] نامی نکو خبر دادن آنحضرت از صبر عند الصدمة الاولی از قبیل جواب باسلوب حکیم است مطابقت حدیث بترجمه
بآنست کہ آنحضرت آن زن را نزد قبری دید و منع نکرد اورا مگر از جزع و بیصبری و باین حدیث استدلال کرده اند بر جواز زیارت
قبرها مردان و زنان را و بر استحباب زیارت قبور مردان را استدلال کرده اند بحدیثی کہ مسلم روایت کرده کنت نهیتکم عن زیارة القبور
فزوروها فانها تذکر الآخرة یعنی بودم من کہ منع میکردم شما را از زیارت قبور پس زیارت کنید بتحقیق یاد میدهد زیارت قبر آخرت را

باب قول النبی صلی اللہ علیه وسلم یعذب المیت ببعض بکاء اهله علیه اذا کان النوح من سنته یعنی بیان فرمودن
خدا کہ عذاب کرده میشود مرده بسبب بعضی گریهای مردم او بر وی یعنی گریه کردن بر وی نوحه باشد نه گریه اشک ریختن کہ باشد نوحه از طریقهٔ
آن مرده و عادت او در حیات و رضای او بران لقول اللہ تعالی قوا انفسکم واهلیکم نارا یعنی بجهت فرموده خدای برگزینید
از معاصی کہ نوحه از آنها است خود را و اهل خود را از آتش دوزخ تقریر استدلال باین آیه چنین کرده اند کہ خدا فرموده کہ نگهدارید خود را از
گناهان و توابع خود را پس اگر این شخص میدانست کہ توابع او مرتکب گناه نوحه خواهند بود و زجر و منع نکرد پس نگاه نداشت خود را
و مردم خود را از آتش دوزخ مصدوق این آیه [illegible] تقریر کرد کہ چگونه کہ عادت نوحه باشد در اثنای بود بآن پس مردم او
مقید میشوند بآن پس وی باعث و سبب شد پس مصدوق این آیه گردید کہ باز نداشت خود را و مردم خود را از آتش دوزخ وقال النبی
صلی اللہ علیه وسلم کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته یعنی فرموده پیغمبر خدا همه شما نگاهبانید و همه شما پرسیده میشوید از رعیه
و بر قول [illegible] فاذا لم یکن النوح من سنته فهو کما قالت عائشة ولا تزر وازرة وزر اخری [illegible] پس وقتی کہ نباشد
نوحه طریقه مرده وی پس آنکس چنانستی کہ گفته است عائشه [illegible] نفسی گناهکار گناه دیگری را یعنی گناه نوحه دیگران بر وی
عاید نیست وهو کقوله وان تدع مثقلة الی حملها لا یحمل منه شیء یعنی استدلال کرده است بقول خدا [illegible]
وزر اخری مانند فرموده خداست اگر بخواند نفسی کہ گران کرده بروی گناهان کسی را بسوی برداشتن گناهان خود برداشته نمیشود
از گناه وی چیزی و این قول را از مولف تنها ابو ذر روایت کرده است چنانچه در فتح الباری آورده وما یرخص من البکاء
فی غیر نوح یعنی چیزی کہ رخصت کرده شده است اگر چه در صورت غیر نوحه است عطف است بر اول ترجمه کہ قول النبی است
وقال النبی صلی اللہ علیه وسلم لا تقتل نفس ظلما الا کان علی ابن آدم الاول کفل من دمها و فرموده پیغمبر خدا [illegible]
کشته میشود نفسی از روی ستم مگر آنکه هست بر پسر آدم کہ نخستین است بهره از خون این کشته و آن قابیل است کہ هابیل را کشته بسبب
حسد بود وذلك لانه اول من سن القتل و این حکم ثابت است از آنکه وی نخستین کسی است کہ طریقه ستم کشتن پیش کرده
از ایراد این حدیث آنست کہ کسی کہ طریقه او نوحه گریست و رانی است باین نوع کہ بر مردن او کنند معذب میشود از آنکه طریقه ساخته
و سبب این نوحه شده است حدثنا عبدان ومحمد قالا اخبرنا عبد اللہ قال اخبرنا عاصم بن سلیمان عن ابی عثمان
قال حدثنی اسامة بن زید قال ارسلت بنت النبی [illegible] گفت اسامه بن زید فرستاد دختر آنحضرت [illegible]

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الیه بسوی آنحضرت ان ابنا لی قبض فأتنا بتحقیق پسری که مراست در حال نزعست پس بیا
نزد ما و در تعیین این بنت اقوال مختلفه آمده است در بعضی شروح آمده است که ام کلثوم بود زوجه عثمان رضی الله عنه و قسطلانی تعیین کرده
که زینب زوجه ابو العاص است و در تعیین ابن نیز اختلاف نقل کرده است فارسل یقرئ علیه السلام ویقول ان لله ما
اخذ وله ما اعطی وکل عنده باجل مسمی پس کس فرستاد آنحضرت در حالی که سلام میگفت و میفرمود بتحقیق مر خدا راست
چیزی که گرفت و مر او راست چیزی که عطا کرده و همه نزد خدا باجلی معین است فلتصبر ولتحتسب پس صبر کن و بصبر امیدوار
ثواب باش از خدا فارسلت الیه تقسم علیه لیأتینها پس کس فرستاد دختر آنحضرت بجانبی که سوگند میداد بر آنحضرت که البته
بیاید نزد ما فقام ومعه سعد بن عبادة ومعاذ بن جبل وأبی بن کعب وزید بن ثابت ورجال پس ایستاد و رفت و با وی
اینها صحابه کرام بود و دیگر مردان بودند که اسامه راوی حدیث از اینهاست فرفع الی رسول الله صلی الله علیه وسلم الصبی
پس برداشته شد بسوی پیغمبر خدا یعنی در کنار او داده شد آن پسرک ونفسه تتقعقع و حال آنکه نفس آن پسر میلرزید تقعقع
بمعنی اضطراب است و گفته اند که حکایت از حرکتی است که با وی آواز باشد قال حسبته انه قال کانها شن گفت راوی گمان میبرم
انس که روایت کرده که گفته چنانستی که گویا مشکی است که آب او حرکت میکند ففاضت عیناه پس ریخت اشک دو چشم آنحضرت
فقال سعد یا رسول الله ما هذا پس گفت سعد ای رسول خدا چیست این اشک ریختن با آنکه ما را بصبر میفرمائی
قال هذه رحمة جعلها الله فی قلوب عباده پس فرمود این گریه مهربانی است که گردانیده است آنرا خدا در دلهای بندهای خود
وانما یرحم الله من عباده الرحماء پس رحم میکند خدا کسی را از بندهای خود که رحم کنندگان باشند بر خلق **حدثنا** عبد الله
بن محمد قال حدثنا ابو عامر قال حدثنا فلیح بن سلیمان عن هلال بن علی عن انس بن مالک قال شهدنا بنتا للنبی
صلی الله علیه وسلم گفت انس حاضر شدیم دفن دختری را که بود برای پیغمبر خدا و گفته اند که آن ام کلثوم است زوجه عثمان
رضی الله عنه نه رقیه از آنکه رقیه فوت کرد و آنحضرت در بدر بود و بر جنازه او حاضر نشده است قال ورسول الله صلی الله علیه
وسلم جالس علی القبر گفت انس و پیغمبر خدا نشسته بود بر قبر قال فرأیت عینیه تدمعان گفت انس پس دیدم
دو چشم آنحضرت را که اشک میریخت قال فقال هل منکم رجل لم یقارف اللیلة گفت پس فرمود آنحضرت آیا هست از شما
مردی که جماع نکرده باشد امشب فقال ابو طلحة انا گفت ابو طلحه انصاری من نزدیک نرفته ام امشب بزن قال فانزل
فرمود آنحضرت پس فرود آی قال فنزل فی قبرها گفت انس پس فرود آمد ابو طلحه در قبر او و سر درین امر آنست که چون اینکس
در قبر برای کفن می در آید فرمود که باید قریب العهد بمخالطت زن نباشد تا طبیعت او مطمئن و ساکن باشد و نیز گویند عثمان خواست که در آید
در قبر آنحضرت راضی نشد از آنکه معلوم فرموده بود که در این شب به بعضی جاریها مجامعت کرده بود بنا بر آن آنحضرت اختیار کرد ابو طلحه
را اگر گوئی عثمان را چه لایق بود که در این شب که زوجه او دختر پیغمبر خدا مرده باشد مشغول شود بجاریه گوئیم شاید بیماری او بوجهی دراز کشیده
بود و مبالغت شده باشد و گمان نداشته که در این شب رحلت خواهد کرد و در خبری هم نیامده که بعد از موت یا وقت احتضار این فعل
از وی واقع شده والله اعلم **حدثنا** عبدان قال حدثنا عبد الله قال اخبرنا ابن جریج قال اخبرنی عبد الله بن عبید الله بن
ابی ملیکة قال توفیت ابنة لعثمان بمکة گفت عبد الله بن عبید الله فوت کرد دختری مر عثمان را
رضی الله عنه بمکه وجئنا لنشهدها وحضرها ابن عمر وابن عباس و آمدیم تا حاضر شویم بر جنازه او و حاضر آمد عبد الله
بن عمر و ابن عباس وانی لجالس بینهما او قال جلست الی احدهما ثم جاء الآخر فجلس الی جنبی و گفت عبد الله

پیش آمد در کس از ان
بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وذهب
واحد [illegible] فاما احدهما فرأی فرجة فی الحلقة
فجلس [illegible] در حلقه مجلس [illegible]
نشست [illegible] واما الآخر فجلس خلفهم [illegible]
[illegible] واما الآخر فادبر ذاهبا
[illegible] پس برگشت و رفت فلما فرغ رسول الله
پس هرگاه فارغ شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
از شغل مجلس قال الا اخبرکم عن النفر الثلاثة
اما احدهم فأوی الی الله فآواه الله [illegible]
[illegible] واما الآخر فاستحیا فاستحیا الله منه [illegible]
[illegible] واما الآخر فاعرض فاعرض الله عنه [illegible]
باب الاستلقاء فی المسجد [illegible]
حدثنا عبد الله بن مسلمة [illegible] عن مالک
عن ابن شهاب عن عباد بن تمیم عن عمه انه
رأی رسول الله [illegible]
صلی الله علیه وآله وسلم مستلقیا
فی المسجد [illegible]
واضعا احدی رجلیه علی الاخری [illegible]
[illegible] وعن ابن شهاب عن سعید بن
المسیب کان عمر وعثمان یفعلان ذلک [illegible]
[illegible] عمر و عثمان رضی الله عنهما [illegible]
[illegible] استلقاء [illegible] حدیث جابر [illegible]
[illegible] نهی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان یضع الرجل
احدی رجلیه علی الاخری وهو مستلق علی ظهره [illegible]
[illegible]
باب المسجد یکون فی الطریق من غیر ضرر
بالناس وبه قال الحسن وایوب ومالک [illegible]
[illegible]
حدثنا یحیی بن
بکیر [illegible]
اللیث عن عقیل عن ابن شهاب
قال اخبرنی عروة بن الزبیر ان عائشة [illegible]

لت علیه اسم من نشسته بودم میان ابن عمر و ابن عباس یا گفت نشسته بودم نزدیکی ازین دو مرد پس آمد دیگری پس نشست
بپهلوی من فقال عبدالله بن عمر لعمرو بن عثمان الا تنهی عن البکاء پس گفت ابن عمر مر عمرو بن عثمان برادر بود نیست را
آیا منع نمیکنی اینها را که گریه میکنند وکه رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه
تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی فرموده مرده عذاب کرده میشود بگریه مردم او بروی فقال ابن عباس قد کان
عمر یقول بعض ذلک پس گفت ابن عباس تحقیق بود که میگفت عمر برخی ازان گریه که بسبب آن عذاب کرده میشود
آن گریه نوحه است ثم حدث پس حدیث کرد ابن عباس فقال صدرت مع عمر من مکة گفت رجوع کردم با عمر از مکه در ایام
خلافت او کمی رفته بود حتی اذا کنا بالبیداء اذا هو برکب تحت ظل سمرة تا وقتی که بودیم بصحرائی که میان مکه و مدینه است
ناگاه عمر ملاقی شد بلشکری که زیر درخت سمره بود رکب سواران شتر از ده زیاده و سمره درخت کلان خاردار است فقال اذهب
فانظر من هؤلاء الرکب پس گفت عمر مرا برو و ببین کیست این لشکر قال فنظرت فاذا صهیب فاخبرته
فقال ادعه لی گفت عبدالله مذکور پس نظر کردم ناگاه آن صهیب بود پس خبر کردم عمر را گفت بخوان او را برای من فرجعت
الی صهیب فقلت ارتحل فالحق امیر المؤمنین پس بازگشتم بسوی صهیب و گفتم کوچ کن و ملحق شو امیر المؤمنین
عمر را فلما اصیب عمر دخل صهیب یبکی یقول وا اخاه وا صاحباه پس هرگاه مجروح شد عمر یعنی بجراحتی که رحلت کرد بکار
قدس بهان جراحت و این واقعه هم دران مراجعت از حج بود میگفت صهیب فریاد میکرد و وای برادر و وای یار میگریست
فقال عمر یا صهیب اتبکی علی وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المیت لیعذب ببعض بکاء اهله علیه
پس گفت عمر ای صهیب آیا گریه میکنی بر من تحقیق فرموده است پیغمبر خدا که مرده هر آینه عذاب کرده میشود به بعضی گریه های مردم او
بروی قسطلانی گوید قید بعض بکا کرده پس محمول است بر آنکه مقرون بنوحه باشد و بابت جمع میشود میان الاحادیث تمام
شتی انتهی پوشیده نماند که این گریه صهیب ظاهر آنست که بی نوحه است چنانچه از معنی توجه معلوم گردد و هم همین گریه را هم منع
کرد و حدیث عدم نهی حدیثی است که عایشه روایت کرده و آنجا توجه عدم توجه برابر است فلما مات عمر قال ابن عباس فذکرت
ذلک لعائشة فقالت یرحم الله عمر گفت ابن عباس پس وقتی که مرد عمر رضی الله عنه ذکر کردم این قول او را برای
عائشه پس گفت رحمت میکند خدا عمر را این کلمه از حسن ادب است بر منوال قوله تعالی عفا الله عنک لم اذنت لهم چون عائشه
دانست قول عمر را از برای دفع توحش مردم از نسبت خطای عمر گفته والله ما حدث رسول الله صلی الله علیه وسلم ان
الله لیعذب المؤمن ببکاء اهله علیه سوگند بخدا حدیث نکرده است پیغمبر خدا که تحقیق خدا هر آینه عذاب میکند مسلمان را
بگریه مردم او بروی ولکن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الله لیزید الکافر عذابا ببکاء اهله علیه
ولیکن پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی فرموده تحقیق خدا هر آینه زیاده میکند عذاب کافر را بگریه مردم او بروی وقالت حسبکم
القرآن ولا تزر وازرة وزر اخری وگفت عائشه بس است شما را قرآن بمنطوق آن که بر نمی دارد هیچ گناهکاری گناه
دیگری در شرح ترجمه بیانی وافی گذشت که عذاب میت بگریه دیگری و نوحه وی بیک وجه منافات با این آیه ندارد قال ابن
عباس عند ذلک والله هو اضحک وابکی گفت ابن عباس نزد این قول ابن عمر و سوگند بخدا اوست که خندان کرده و گریان
قسطلانی گوید که مقصود ابن عباس ازین کلام نفی این قول است که میت را بگریه مردم او عذاب میکنند ظاهر از فحوای کلام مؤلف
آنجا نیز همین است اگرچه ترجمه بخلاف آنست و تقریر کرده که هرگاه گریه آدمی و خنده او واقع در دو او مر مراد از خدا باشد این امر را

انتهی و در عذاب نخواهد بود واین پوشیده نماند که بر بنای تقدیر لازم می آید که بر هیچ فعل آدمی زاد عذابی مترتب نشود زانکه جمیع افعال
او بتقدیر وخلق خدا است آیا نیان گویند با آنکه همه معاصی بتقدیر وخلق اوست تعالی ولیکن آنرا بحکم فعل اسباب ایشان و بحکم ما یرید
سبب عذاب ساخته و در معصیت هم فعل دیگری با آنکه از خود است توانند که سبب عذاب یکی باشد و نا میرسد که بی گناه یا بگناه دیگری
عذاب کند و آنچه افزون گریه آنکه بتقریب مردن این میت درین حضرت افتاده چه عجب که باین گریه او را هم عذاب کنند برین تقدیر
این قول ابن عباس برابر قول عایشه است و میرسد ترا که گوئی حکم قوله تعالی ولا تزر وازرة وزر اخری در روز قیامت خواهد بود
قال ابن ابی ملیکة والله ما قال ابن عمر شیئا گفت ابن ابی ملیکه که سوگند بخدا بعد ازین مذکور نگفت ابن عمر چیزی یعنی
گویند سکوت ابن عمر دلالت بر قبول این معنی نماید و نیز لایق نبود مجادله در چنین وقت و نیز میرسد او را که میگفت چنانکه ما تقریر کرده ایم
بر قول ابن عباس استدلال او پر قیمتی باین قول حدثنا اسمعیل بن خلیل قال حدثنا علی بن مسهر قال اخبرنا ابو
اسحق وهو الشیبانی عن ابی بردة عن ابیه قال لما اصیب عمر جعل صهیب یقول وا اخاه فقال عمر اما علمت ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال ان المیت لیعذب ببکاء الحی فرمود مرده عذاب کرده میشود بگریه زنده یا گریه قبیله
حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن ابیه عن عمرة بنت عبد الرحمن انها اخبرته
انها سمعت عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم تحقیق عمره خبر داد ابا بکر بن محمد بن عمرو بن حزم را که او شنیده است
عایشه را زوجه مطهره حضرت که میگفت قالت انما مر رسول الله صلی الله علیه وسلم علی یهودیة یبکی علیها اهلها
گفت عایشه نیست خبر این نیست که گذشت رسول خدا بر زنی یهودیه که گریه میکردند بروی مردم او فقال انهم لیبکون علیها
وانها لتعذب فی قبرها فرمود ایشان هر آینه گریه میکنند بر مردن او و تحقیق آن زن عذاب کرده میشود در قبر
و مراد عایشه آنست که عذاب میکنند او را چون کافر بود نه بسبب گریه مردم **باب** ما یکره من النیاحة علی المیت
در بیان چیزی که مکروه است کراهت تحریم از نوحه کردن بر میت وقال عمر رضی الله عنه دعهن یبکین علی ابی سلیمان
گفت عمر بگذار این زنان را بحالی که گریه میکنند برای ابی سلیمان کنیت خالد بن ولید است و وقتی که مرد در سنه بیست و یکم از هجرت در
زمان خلافت امیر المؤمنین عمر بن خطاب جمع شدند زنان مغیره بروی گریه میکردند بعضی مردم گفتند که ایشان را منع کن گفت بگذار ایشان را
ما لم یکن نقع او لقلقة مادامی که نباشد نقع بفتح نون و سکون قاف آخر عین ولقلقه بدو لام و دو قاف و مولف تفسیر
این دو لفظ کرده والنقع التراب علی الراس یعنی خاک ریختن بر سر واللقلقة الصوت یعنی لقلقه بمعنی آواز بلند است بعضی گفته اند
که نقع بمعنی گریبان دریدن است ولقلقه حکایت آواز نوحه گر است که در گلو می گردانند آواز را این قول که در روی اشارت بمعنی
نوحه است و بمفهوم مخالف دلالت میکند که آنرا منع باید کرد و برای تائید معنی ترجمه آورده است حدثنا ابو نعیم قال حدثنا
سعید بن عبید عن علی بن ربیعة عن المغیرة قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول ان کذبا علی
لیس ککذب علی احد گفت مغیره شنیدم پیغمبر علیه الصلوة والسلام که میگفت تحقیق دروغ بستن بر من نیست مانند دروغ
بر یکی از مردم من کذب علی متعمدا فلیتبوا مقعده من النار کسی که دروغ بندد بر من دیده و دانسته نه از راه سهو و خطا
پس گو که بگیرد جای بودن خود را از آتش دوزخ و سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول من نیح علیه یعذب بما نیح علیه
کسی که نوحه کرده میشود بروی عذاب کرده میشود بسبب نوحه بروی و در بعضی روایت من یناح علیه یعذب بما نیح علیه واقع شده در
هر دو روایت کلمه ما موصوله است و مصدریه یعنی ما حصل مصدر نیز تواند بود و در تقدیم خبر اول که من کذب علی است بر جزء دوم

بست و پنج مار بعات خربت با قسمات مضاعف است یعنی
ملائکه آن را بنا کرده اند و گفته که کثرت خطی بسوی مسجد
اکثر ستا و نیز باشد از تنها و به جهت انتظار و اعتکاف و مانند
روایت دیگر بیست و پنج آمده واحد احدکم فی مصلاه ما کان
فی صلوة ما کانت تحبسه ... در مسجد باشد
در حکم نماز در ثواب آن ... نماز را منتظر
آن گشته ... وتصلی الملائکة علیه ما دام فی مجلسه
الذی یصلی فیه و دعا و تسبیح کنند فرشتگان برای وی مادام
که در نشستگاه خود است که نماز میگزارد در آن مراد از نشستگاه
بجای نماز است ... اللهم اغفر له اللهم
ارحمه میگویند فرشتگان خداوندا بیامرز او را خداوندا رحم کن
او را ما لم یؤذ یحدث فیه مادام که ... نکند
... کند در اکثر روایات ...
... بفتح ثانی ...
... **باب** تشبیک الاصابع
فی المسجد وغیره در ذکر در آوردن انگشتان بر دوست
... در مسجد و غیر مسجد حدثنا خلاد بن یحیی
... قال اخبرنا سفیان ثوری عن ابی
بردة بن عبد الله بن ابی بردة عن جده ابی بردة عن ابی
موسی ابو موسی اشعری عن النبی صلی الله علیه وآله
وسلم انه قال ان المؤمن للمؤمن کالبنیان یشد
بعضه بعضا تحقیق آنحضرت فرمود که مسلمان مر مسلمان
دیگر را مانند بناست ... حکم یک بنا دارند که محکم
... وشبک بین اصابعه
... انگشتان یک دست را ... انگشتهای دست
دیگر برای تمثیل ...
... ظاهر
... حدثنا اسحق بن منصور
قال حدثنا ابن شمیل ... بفتح میم و سکون ...
... قال اخبرنا ابن عون عن محمد عن
ابن سیرین عن ابی هریرة قال صلی بنا رسول الله
نماز گزارد با ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یعنی
امامت کرد ... یکی از دو نماز ...
... بفتح ...
... آفتاب ...
...
... استعمال
...
...
... ولکن نسیت انا
...

در باب نوحه است مفید که راوی حدیث اشارت کرده که آنچه در باره نوحه آورده هست و فرموده پیغمبر خدا است **حدثنا** عبدان قال اخبرنی ابی عن شعبة عن قتادة عن سعید بن المسیب عن ابن عمر عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال المیت یعذب فی قبره بما نیح علیه فرمود مرده عذاب کرده میشود در قبر بسبب نوحه بروی تابعه عبد الاعلی قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا سعید قال حدثنا قتادة متابعت کرده است عبدان را عبد الاعلی گفت حدیث کرده مارا یزید گفت حدیث کرده ما را سعید که ابن عروبه است وی گفت که حدیث کرد قتاده از سعید بن مسیب وقال آدم عن شعبة مولف گوید و گفته است آدم از شعبه بسند مذکور باین لفظ المیت یعذب ببکاء الحی علیه و مراد گریه بنوحه است **باب** این باب ترجمه ندارد و حدیثی که درین باب مذکور است چون صریح در معنی ترجمه باب سابق بود چنانکه معلوم شد فصل کرده بلفظ باب از باب سابق **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا ابن المنکدر قال سمعت جابر بن عبد الله قال جیء بابی یوم احد قد مثل به گفت ابن المنکدر شنیدم جابر پسر عبد الله را گفت آورده شد پدر من که روز غزوه احد شهید شده بود و کافران مثله کرده بودند گوش و بینی او را بریده حتی وضع بین یدی رسول الله صلی الله علیه وسلم وقد سجی ثوبا تا آنکه نهاده شد پیش رسول خدا و تحقیق پوشیده شده بود بجامه فذهبت اریدان اکشف عنه فنهانی قومی پس رفتم حالی که میخواهم که بردارم جامه از وی پس منع کردند مرا قوم من ثم ذهبت اکشف عنه فنهانی قومی باز رفتم که بردارم از وی جامه پس منع کردند مرا قوم من فامر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرفع پس فرمود آنحضرت جابر را پس برداشته شد جامه فسمع صوت صائحة فقال من هذه فقالوا بنت عمرو او اخت عمرو پس شنید آنحضرت آواز ناله کننده پس فرمود کیست این زن فغان کننده گفتند دختر عمرو یا خواهر عمرو است شک کرده است سفیان اگر بنت عمرو است خواهر عبد الله مقتول است و اگر خواهر عمرو است عمه اوست قال فلم تبکی او لا تبکی فرمود پس چرا گریه میکند آن زن استفهام انکاریست یعنی باید که گریه نکند یا لا تبکی فرمود گریه نکند نهی غایبه است شک کرده راوی فما زالت الملائکة تظله باجنحتها حتی رفع همیشه فرشتها سایه میکنند او را بالهای خود که هجوم کرده بودند برای بردن روح او بآسمان تا برداشته شد از میدان شهادت یعنی او را این مرتبه حاصل شده است سزاوار نیست که بر موت او گریه کنی و اندوهگین شوی **باب** لیس منا من شق الجیوب نیست از کسانی که ما ایم کسی که پاره کند گریبانها را بمصیبت **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا سفیان قال حدثنا زبید الیامی عن ابراهیم عن مسروق عن عبد الله قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لیس منا من لطم الخدود وشق الجیوب ودعا بدعوی الجاهلیة فرمود نیست از ما و کسانی که بر طریقه ما اند کسی که طپانچه زند رخساره‌ها را و پاره کند گریبانها را و خواند مرده را بخواندن جاهلیت یعنی آنچه کافران پیش از اسلام میخواندند مرده را و نوحه میکردند بانند واجبلاه واسنداه و غیره **باب** حدیث مشتمل بر سه چیز است هر کدام را ترجمه دیگر ساخته و ربائی آورده برای اشارت بآنکه هر کدام منهی و ممنوع است مجموع رثاء النبی صلی الله علیه وسلم سعد بن خولة رثا صیغه ماضی است مثل بکا و غنا و ثالثه در آخر همزه و در بعضی روایات ثایی مشدده و رثا فی مرده و معنی شمردن خوبیهای مرده است و معنی اندوه و در زبان آمده و اینجا مراد معنی اخیر است یعنی اندوهگین شدن و درد کردن پیغمبر خدا رحمت کنان و دعا برای بر سعد بن خوله که از کبار مهاجرین است و بدری بمکه در حجة الوداع رحلت کرده **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعودنی عام حجة الوداع گفت سعد بن ابی وقاص بود پیغمبر خدا که عیادت میکرد

در جماعت ان حیان و خرجت السرعان من ابواب المسجد یعنی جماعتی بیشتر بیرون آمدند شتاب‌کنندگان مردم از دروازه‌های مسجد سرعان بفتح سین و راء مردم که شتابی کنند برفتن و سکون راء نیز بضم یا سکون راء نیز فتح ساکن را گفته اند ماکه گوییا اند عوام و اهل حرفت که بعد از نماز برای ذکر و دعا توقف نکنند فقالوا اقصرت الصلوة پس گفتند صحابه در دلهای خود بمشاهده این واقعه آیا کوتاه شد یعنی کم کرده شد نماز از چهار رکعت بدو رکعت بحضرت بفتح قاف و ضم صاد و کسر ها و پس در دو راست و فی القوم ابو بکر و عمر و در میان جماعت حاضران ابو بکر و عمر بودند ندیم آنحضرت فهابا ان یکلماه پس ترسیدند و بزرگ داشتند آنحضرت که از وی سخن کنند او را در باره سهو و فی القوم رجل فی یده طول یقال له ذو الیدین و در میان جماعت مردی بود که در دست او درازی بود که درست او در درازی بود چنانکه گفته میشد او را ذو الیدین یعنی صاحب دو دست دراز بعضی گویند ازین جهت میگفتند که بهر دو دست کار میکرد و بعضی گویند ازین جهت که دراز پس برداشت و قسمیه حدیث صحیح است دلیل وجه تسمیه درازی دستها است و نامش ابو محمد عمیر بن عبد عمرو است و خرباق است زیرا که نام او خرباق بن عمرو و بعضی گویند که آن ذو الشمالین گویند و بعضی خرباق غیر ذو الیدین و ذو الشمالین است و بعضی بدلائل و روایات ثابت کرده که ذو الیدین و ذو الشمالین یکی است از بنی زهره که او را خرباق گویند اسلم قال یا رسول الله انسیت ام قصرت الصلوة گفت ذو الیدین ای رسول خدا آیا فراموش کردی بعض نماز را یا کوتاه شد نماز بحکم الهی قال لم انس ولم تقصر فرمود فراموش نکرده‌ام و نه قصر شده یعنی در اعتقاد من هر دو نشده و تصور سهو کی از وی دارم و این ناشی از کمال استغراق و حضور در مشاهده انوار و مقام قرب است که مانع آمد از حفظ عدد رکعات فقال اکما یقول ذو الیدین پس فرمود اصحاب را آیا چنین است که میگوید ذو الیدین فقالوا نعم پس گفتند آری همچنین است فتقدم فصلی ما ترک پس پیش رفت آنحضرت و گزارد نماز آن قدر که ترک کرده بود ثم سلم پس سلام داد ثم کبر ثم سجد مثل سجوده او اطول پس تکبیر گفت سجده کرد مانند سجده‌ای خود یا درازتر از آن و سجده و یرفع تفعیل بمشاهده مثل مقدم و نصب راسه فکبر پس برداشت سر از سجده و تکبیر گفت ثم کبر و سجد مثل سجوده او اطول پس تکبیر گفت و سجده کرد مانند سجده‌ای دیگر یا درازتر از آن ثم رفع راسه وکبر پس برداشت سر خود و تکبیر گفت فربما سالوه ثم سلم پس بسا اوقات روایت کردن ابن سیرین این حدیث را میپرسیدند که آیا بعد ازین سلام داد بطریق استفهام ثم سلم پس سلام کرد آنحضرت بعد ازین دو سجده فیقول نبئت ان عمران بن حصین قال پس میگفت ابن سیرین در جواب آگاهانیده و خبر داده شدم که عمران بن حصین درین حدیث گفته است ثم سلم یعنی این لفظ از حدیث ابو هریره محفوظ ندارم ولیکن مرا خبر داده اند که عمران روایت کرده است بعد از سجدتین سهو این لفظ را و دلالت این احادیث بر جواز تشبیک اصابع

در سال حجة الوداع من وجع اشتد بي از دردي كه سخت شد مرا فقلت اني قد بلغ بي من الوجع ما ترى پس گفتم آنحضرت را بتحقيق رسيده است بمن از درد چيزي كه مي بيني و انا ذو مال ولا يرثني الا ابنة لي و من صاحب مالم و وارث نيست مرا مگر دختري كه مراست افاتصدق بثلثي مالي آيا تصدق كنم فقرا را دو ثلث از مال خود قال لا فرمود ني فقلت فالشطر فقال لا پس گفتم نصف مال را فرمود ني ثم قال الثلث والثلث كبير بيشتر فرمود سيوم حصه و سيوم حصه بسيار است

اين كلم راوي است بي شك از راوي است و معني يكي است انك ان تذر ورثتك اغنياء خير من ان تذرهم عالة يتكففون الناس بتحقيق تو اينكه بگذاري وارثان خود را اغنيا بهتر است از آنكه بگذاري برهنه در حالتي طلب ميكنند صدقه را بكف دست يعني بخواهند از كف مردم وانك لن تنفق نفقة تبتغي بها وجه الله الا اجرت بها حتى ما تجعل في في امرأتك و بتحقيق تو هرگز

نفقه نميدهي نفقه دادني كه ميخواهي بآن صدقه خدا را يعني رضاي او را مگر اجر داده ميشوي بآن صدقه تا آنكه چيزي كه مي اندازي در دهن زن خود از آن اجري مي يابي قلت يا رسول الله اخلف بعد اصحابي گفتم اي رسول خدا گذاشته ميشوم بمكه پس از رفتن ياران من كه مراجعت ميكنند باوطان مقبوله را ازين ترس آنكه بميرم در ميان مشركان بمكه يا باقي مانم دران و ثواب هجرتي كه از برآمدن از مكه بمدينه يافته بودم ناقص شود بسبب آنكه حكايه بود مي بيناشتند رجوع بآنحضرت با بچه ترك كرده بودند آنرا از اوطان قال انك لن تخلف فرمود بتحقيق تو گذاشته

نميشوي در مكه فتعمل عملا صالحا الا ازددت به درجة ورفعة پس عمل ميكني عمل نيك مگر آنكه زياده شوي بآن عمل نيك درجه و رفعه مرتبه از مراتب قرب و بلندي شان ثم لعلك ان تخلف حتى ينتفع بك اقوام ويضر بك آخرون پس شايد كه گذاشته شوي در دنيا تا منتفع شوند بتو مردم بسيار از مسلمانان و زيان زده شوند ديگران از كفار اين قول آنحضرت خبر غيب است سعد بن وقاص عمري دراز يافت و فتح عراق و ترك كرد چنانكه از غنائم اين فتح مسلمانان بهره يافتند و كافران منكوب و خراب گشتند اللهم

امض لاصحابي هجرتهم اي بارخدا تمام كن مر صحاب مرا ثواب هجرت ايشان ولا تردهم على اعقابهم و رد مكن ايشانرا بر پس ايشان بترك كردن هجرت و رجوع از استقامت احوال و خيبت مقاصد اين دعا براي تسلي سعد و ديگر صحابه فرموده است

لكن البائس سعد بن خولة يرثي له رسول الله صلى الله عليه وسلم ان مات بمكة ليكن سخت محتاج بترحم سعد بن خوله است كه ترحم كرده بروي رسول خدا رحمت كنا و خدا بروي از آنكه مرده است بمكه در حجة الوداع و بقولي در سال صلح حديبيه بعد از آنكه هجرت كرده بود و دوست ميداشت كه جاي ديگر بميرد و ناخوش داشت كه در مكه بميرد اين كلمه سعد است لعضي گويند كلام زهري است

و آنچه در حديث معين قول مطابق ترجمه است

باب ما ينهى من الحلق عند المصيبة در بيان چيزي كه منع كرده ميشود از تراشيدن موي در مصيبت وقال الحكم بن موسى مولف رح گفت اينجا حدثنا از آنكه بطريق مذاكره شنيده تا بصورت تعليق حديث شيخ ابن حجر گويد اين از باب تعليق است حكم بن موسى از شيوخ مولف نيست آنجا كه جمع كرده اند شيوخ مولف را اتفاقا كرده اند بر ترك ذكر او و آنكه در روايت ابي ذر و ابي الوقت حدثنا واقع شده وهم محض است **حدثنا** يحيى بن حمزة عن عبد الرحمن

جابر ان القاسم بن مخيمرة حدثه قال حدثني ابو بردة بن ابي موسى قال وجع ابو موسى وجعا فغشي عليه

ورأسه في حجر امرأة من اهله گفت ابو بردة بن ابي موسى دردناك شد ابو موسى دردي سخت پس بيهوشي غلبه كرد بروي و سر او در كنار زني بود از زنان او پس ناله كرد آن زن چنانكه در مسلم تصريح آنست فلم يستطع ان يرد عليها شيئا

پس نتوانست از سبب بيهوشي در دانيكه رد كند بر آن زن چيزي و منع كند ورا فلما افاق قال انا بريء ممن برئ منه محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم هرگاه بهوش آمد گفت بتحقيق من بيزارم از كسي كه بيزار است از وي محمد پيغمبر خدا ان رسول الله صلى الله

علیه وسلم بری من الصالقة بدرستی پیغمبر خدا بیزار است از کسی که بلند کند آواز گریه نزد مصیبت والحالقة وازکسی
تراشد موی را والشاقة وآنکه پاره کند گریبان را **باب** لیس منا من ضرب الخدود نیست از ما و بر طریقه ما کسی که بزند
در مصیبت رخسار را **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا عبد الرحمن قال حدثنا سفیان عن الاعمش عن عبد الله بن مرة
عن مسروق عن عبد الله قال قال النبی صلی الله علیه وسلم گفت عبد الله بن مسعود فرمود پیغمبر خدا لیس منا من ضرب
الخدود وشق الجیوب ودعا بدعوی الجاهلیة نیست از ما کسی که زند رخسارها و چاک کرده گریبان و خواند
بخواندن اهل جاهلیت بنوحه و ندبه و جز آن قال ابو عبد الله یعنی لیس من سنتنا گفت مراد از بخاری است مراد
از این که نیست از طریقه ما **باب** ما ینهی من الویل ودعوی الجاهلیة عند المصیبة در بیان چیزی که منع کرده میشود از واویلا
گفتن و خواندن و نوحه کردن اهل جاهلیت نزد مصیبت **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش عن
عبد الله بن مرة عن مسروق عن عبد الله قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لیس منا من ضرب الخدود
وشق الجیوب ودعا بدعوی الجاهلیة که واویلا میکردند **باب** من جلس عند المصیبة یعرف
فیه الحزن بیان حال کسی که نشست نزد مصیبت بحالی که شناخته میشود در روی اندوه **حدثنا** محمد بن
المثنی قال حدثنا عبد الوهاب قال سمعت یحیی قال اخبرتنی عمرة قالت سمعت عائشة قالت لما جاء النبی
صلی الله علیه وسلم قتل ابن حارثة وجعفر وابن رواحة جلس النبی صلی الله علیه وسلم یعرف فیه الحزن
گفت عائشه وقتی که آمد پیغمبر خدا را خبر شهادت ابن حارثه و جعفر و ابن رواحه نشست آنحضرت بحالی که شناخته میشود در روی
اندوه وانا انظر من صائر الباب شق الباب ومن نظر میکردم از شگاف در که شق باب است این تفسیر آمد از عائشه
فاتاه رجل فقال ان نساء جعفر وذکر بکاءهن پس آمد آنحضرت را مردی و گفت بتحقیق زنان جعفر و ذکر کرد گریه ایشان را
فامره ان ینهاهن پس فرمود آمر مرد را آنکه منع کند ایشان را فذهب ثم اتاه الثانیة پس رفت آن مرد بسوی زنان
و منع کرد پس آمد آنحضرت را دوم بار لم یطعنه بحالی که اطاعت نکردند زنان او را فقال انههن فاتاه الثالثة
پس فرمود منع کن ایشان را و آمد بار سوم قال والله لقد غلبننا یا رسول الله گفت سوگند بخدا بتحقیق غلبه کردند ما را
زنان ای رسول خدا یعنی باز نماندند از گریه فزعمت انه قال فاحث فی افواههن التراب پس گفت عائشه بتحقیق
فرمود آنحضرت بینداز در دهنهای ایشان خاک را تا ساکت شوند و این توجیه یا آنکه مبالغه در زجر است فقلت ارغم الله انفک
پس گفت عائشه بخاک مالد خدا بینی ترا یعنی خوار و رسوا کند لم تفعل ما امرک رسول الله صلی الله علیه وسلم نکردی چیزی را
که فرمود ترا رسول خدا ولم تترک رسول الله صلی الله علیه وسلم من العناء و ترک نکردی رسول خدا را از رنج یعنی خبر کردی که از
تو نمی آید منع ایشان تا دیگری را امیفرستاد و از رنج خلاص میشد **حدثنا** عمرو بن علی قال حدثنا محمد بن فضیل قال
حدثنا عاصم الاحول عن انس قال قنت رسول الله صلی الله علیه وسلم شهرا حین قتل القراء گفت انس بجا
قنوت خواند آنحضرت بر جمعی کفار یکماه هنگامی که کشته شدند قرآن خوانان و این قصه آنچنانست که جمعی از اهل نجد ملک قاری قرآن
بودند فرستاد آنحضرت بسوی اهل نجد تا بخوانند بر ایشان قرآن را و دعوت اسلام کنند عامر بن طفیل و گروهی از سلیم و ذکوان بر خصید
ایشان کرده مقابله نمود و اکثری از این قرا بشهادت رسیدند و این واقعه در سنه چهارم از هجرت بود و آنحضرت بر نجاحت دعای بد کرد
فما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم حزن حزنا قط اشد منه پس ندیدم رسول خدا را غمگین که اندوهگین شد

کتاب الصلوٰة

بروی اندوهگین شده باشد هرگز سخت‌تر ازین اندوه **باب** من لم يظهر حزنه عند المصيبة در بیان حال کسی که اظهار نکرد اندوه خود را نزد مصیبت وقال محمد بن كعب الجزع القول السيّئ والظن السيئ وگفت محمد بن کعب قرظی جایف او سن جزع گفتن بد است بر انگیزد حزن در غالب احوال وگمان بد است که آن نومیدی است از عاد وضد حق مصیبت زده را در دنیا چیزی که آن نافع‌تر است از آنچه فوت شده یا نومیدی از ثواب صبر که حق جل شانه وعده کرده مر صابران را وقال يعقوب عليه السلام انما اشكو بثي وحزني الى الله وگفته یعقوب حزن وغم سخت خود را که بری قبلیا توان شد مگر بسوی خدا همین جای ترجمه ومطابقت آن — **حدثنا** بشر بن الحكم قال حدثنا سفيان بن عيينة قال اخبرنا اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة انه سمع انس بن مالك يقول اشتكى ابن لابي طلحة قال فمات گفت سفیان خبر داده مارا اسحق که وی شنیده انس را که میگفت بیمار شد پسری ابوطلحه را گفت انس پس مرد آن پسر وابو طلحة خارج وابوطلحه بیرون بود فلما رأت امرأته انه قدمات هيأت شيئا پس هرگاه دید زن او که تحقیق مرده مهیا کرد طعامی ونحته في جانب البيت ویکسو کرد آن مرده را در طرفی از خانه فلما جاء ابو طلحة قال كيف الغلام پس هرگاه آمد ابوطلحه گفت چگونه است پسر قالت قد هدأت نفسه وارجو ان يكون قد استراح گفت زن او تحقیق آرام گرفته نفس او یعنی قلق واضطرابی که بعارضه بیماری داشت بموت آرام گرفته وابوطلحه فهمیده که بخواب عافیت آرام یافته وامیدوارم این که تحقیق استراحت کرده باشد از بلا ومحنهای دنیا چون فهمیده است که اطفال مسلمانان را عذابی نمی‌باشد گفت امید دارم از روی تادب تفویض کذا کرد وظن ابو طلحة انها صادقة وگمان کرد ابوطلحه که آن زن راست گوینده است نیست آنکه از گفتار او فهمیده بود گفته اند در معاریض یعنی کلامی که محتمل دو معنی باشد یکی از آن خلاف واقع بود از دروغ مباح است هرچند مخاطب همین معنی فهمیده باشد برای مصلحتی نیک روا است قال فبات گفت انس پس خواب کرد با زن و جماع کرد بوی فلما اصبح اغتسل وروقتی که صبح شد غسل کرد ودر روایت ابن سیرین از انس آمده که طعام شب پیش کشید ودر روایتی طیب مالید وخود را بر شوهر عرض کرد وصحبت داشت برای رضامندی ومطاوعت شوهر فلما اراد ان يخرج اعلمته انه قد مات پس وقتی که خواست ابوطلحه برآید از خانه اعلام کرد او را که پسر مرده است ودر روایت مسلم آمده که حاصلش این است ای ابوطلحه اگر کسی عاریت دهد یکی را و طلب کند داده خود را آیا میسر او را که ندهد گفت عاریت باید داد بعد ازان فرمود صبر کن برای اجر که پسر تو مرده است فصلى مع النبي صلى الله عليه وسلم پس نماز صبح گزارد با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی یا نماز کرد بر جنازه پسر تو اخبر النبي صلى الله عليه وسلم بما كان منهما پس خبر کرد ابوطلحه بمعامله که گذشت میان او با زن فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعل الله ان يبارك لكما في ليلتكما فرمود پیغمبر خدا قریب است که برکت دهد آن هر دو را در شب ایشان یعنی برکتی در پیدا ولاد شود در روایتی از انس ابن سیرین کرده که حامله شد وران شب و پسری زائید که عبد الله بن طلحه است قال سفيان فقال رجل من الانصار گفت سفیان بن عیینه پس گفت مردی از انصار که آن عبایة بن رفاعة بن خديج است فرأيت لهما تسعة اولاد كلهم قد قرأ القران پس دیدم نه فرزند که همه آنها حافظ قرآن بوده اند در روایتی آمده که گفت عبایه دیدم از اولاد عبد الله بن طلحه هفت فرزند این دو روایت منافات ندارد که سفیان نقل کرده است که اولاد طلحه نه فرزند دیده تا بر مقتضای ظاهر اولاد بی واسطه حمل کنند مطلق اولاد گفته است واین شامل است ابنای ابن را **باب** الصبر عند الصدمة الاولى در بیان آنکه صبری که در وی اجر وثواب مترتب است نزد آسیب نخستین است وقال عمر نعم العدلان ونعم العلاوة وگفت عمر بن خطاب نیکو دو مثل است ونیکو سربار است عدل

معنی یابی حالت المکان فیصلی فیه

الطوی بوطا ابن عمر که سیر حجت از موضع روحا پس نماز سگزار کرد تا آنگه یابی می آمد آنجا پس نماز سگرد صبحان جانهر را بجهت اتباع حدیث که بابار پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فاحا اقبل من مكة فان مربه قبل الصبح بساعة او من اخر السحر عرس حتى يصلي بها الصبح واگر گذشتی ایسکال پیش از صبح بساعتی یا اندک زمانی از آخر شب نزول میکرد ودر آنجا حتى تصلي بها الصبح تا آنکه نماز میگذارد در آنجا صبح را که آنحضرت میکرد وان عبد الله حدثه ونیز ابن عمر حدیث کرد نافع را این قصه ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان ينزل تحت سرحة ضخمة دون الرويثة که تحقیق آنحضرت بود که نزول میفرمود زیر درختی عظیم نزدیک موضع رویثه بضم مهملة وفتح واو وسکون تحتیه وبمثلثه که از مدینه هفده فرسخ است سرحه بفتح سین و حاء مهملتین را درمیان سرحه مهمله درخت بلند بزرگ که فاسد العضاه ضخمة سبز بلوی آکید معنی بزرگی درخت است عن يمين الطريق ووجاه الطريق جانب راست راه مقابل راه وجاه بضم واو وکسر آن معنی مقابل في مكان بطح سهل در جای فراخ نرم بطح بکسر طا وسکون آن واسع حتى يفضي من اكمة دون بريد الرويثة بميلين تا آنکه بیرون می آمد آنحضرت از بلندی که نزدیک از فرود گاه قاصد رویثه است بدو میل یا نزدیک بر راه رویثه است نفذا بیرون آمدن بسوی فضا یعنی کشادگی ورود بن بضم دال مهمله تصغیر دون که نیز رویه است یعنی پائین ونزدیک رویثه بمعنی یک میل دوازده میل آمده وقد انكسر اعلاها فانثنى في جوفها وهي قائمة على ساق وفي ساقها كثب كثيرة وان درخت ایستاده است بر یک تنه ودر تنه آن پشته های ریگ بسیار اند وان عبد الله بن عمر حدثه ونیز حدیث کرد ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم صلى في طرف تلعة من وراء العرج که آنحضرت نماز گزارد در طرف آبکند بالا میرفت از وطرف تلعه عرج بفتح عین وسکون راء مهمله در آخر جیم قریه ایست جامعه میان مکه ومدینه میزده یا بیست میل است تلعه بفتح مثناه فوقیه وسکون لام درمیان سیل آب که از بالا پائین می رود وانت ذاهب الى هضبة وحال آنکه تو روند باشی بسوی هضبه بفتح ها وسکون معجمه پشته سنگین بلند تر از کثیب و کمتر از کوه بقولی کوه یکپاره گشته بر روی زمین وبقولی هر کوه که مخلوق از یک سنگ بود وهر سنگ سطبر صخت کلم اهراجنبه کویند بر بقولی پاره بلند از بالای کوه وبقولی توده خاک بسته که روان باشد ومکرم دیده واین جمله قید است مر اول العرج است یعنی آن طرف عرج در صورتیست که ازینجا برآئی بسوی هضبه واگر برگشا آتی بالعکس عند ذلك المسجد قبران او ثلثة نزدآن مسجد دو قبر است یا سه قبر على القبور رضم من حجارة بر این قبورها توده ایست از سنگها رضم بفتح راء وسکون معجمه سنگهای بزرگ

بلسوعين وسكون دال يك طرف از بار شتر وغير آن علاوه بكسر عين محله بار ديگر كه پس از تمام بار آويزند

الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله وانا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون

آنكسانى كه وقتى كه رسيد ايشانرا مصيبتى از آنچه ناخوش ميدارند آنرا گفتند ما بنده هاى خداوند ملك اوئيم وتحقيق ما بسوى خدا رجوع كننده ايم در آخرت براى جزا آنجماعت آنكه برايشان مغفرت وثنا است از پروردگار ايشان ورحمت است وآنجماعت اند راه رسيدگان يعنى درين دو آيه اشارتست بدو عدل كه مغفرت ورحمت است وبسوى علاوه كه اهتدا است در تعيين عدلان وعلاوه كه در آيه اشارت ميكند اقوال ديگر هم آمده است وبهترين همه اينست كه گفتيم وقوله واستعينوا بالصبر والصلوة وانها لكبيرة الا على الخاشعين

عطف است بر الصبر عند الصدمة يعنى باب در بيان اين قول است كه استعانت وياورى جوئيد بر حاجتهاى خود وقيل يعنى بر انكار ووقت فرح وسرور يا بصوم كه در ان صبر است از اكل وشرب ومنع آن شكست نفس است در ان وياورى جوئيد بنماز كه جامع عبادات است بجاى آوردن بنفس وشيطان ومناجات است بخدا وشمن شهود وحضور است بكمال خشوع تا مراو اى خود برسيد واين استعانت دشوار است وگران تمام وار و مگر بخشوع كنندگان ونياز مندان بخضوع حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا

شعبة عن ثابت قال سمعت انسا عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الصبر عند الصدمة الاولى گفت ثابت شنيدم انس را كه روايت كرد از پيغمبر خدا كه فرمود صبر نزد آسيب نخستين است باب قول النبي صلى الله عليه وسلم انا بك لمحزونون

فرمودن پيغمبر خدا رحمت كنا د خدا برو بتحقيق ما بسبب تو هر آئينه اندوهگين ايم خطاب كرده با ابراهيم بن رسول الله در وقت

وقال ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم تدمع العين ويحزن القلب فرمود آنحضرت اشك ميريزد چشم واندوه ميكند دل

حدثنا الحسن بن عبد العزيز قال حدثنا يحيى بن حسان قال حدثنا قريش هو ابن حيان عن ثابت عن

انس بن مالك قال دخلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم على ابي سيف القين وكان ظئرا

لابراهيم گفت انس در آمديم با پيغمبر خدا بر ابى سيف آهنگر بود وى داية ابراهيم بن رسول الله ظئر بكسر ظا معجمه بمعنى آنكه شير دهد غير پسر خود را و شوهر شير دهنده نيز اطلاق ميكنند فاخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم ابراهيم فقبله وشمه پس گرفت پيغمبر خدا ابراهيم را بكنار خود پس بوسه داد او را وبوى كرد او را گرفتن پيش از موت ابراهيم بود ثم دخلنا عليه

بعد ذلك وابراهيم يجود بنفسه پس در آمديم بعد ازين حال بر ابى سيف در حالى كه ابراهيم جود ميكرد وفات خود را يعنى گويا بخشش ميكند دل را جان سپردن ابراهيم گويا اشاره تعظيم جود گشته فجعلت عينا رسول الله صلى الله عليه وسلم تذرفان پس گرديد

هر دو چشم پيغمبر خدا اشك ريز واشك فقال له عبد الرحمن بن عوف وانت يا رسول الله فقال يا ابن عوف انها

رحمة پس گفت آنحضرت را عبد الرحمن بن عوف اندرين تعجب ونو گريه ميكنى اى رسول خدا يعنى مردم از صبر منع ميكنى پس فرمود اى پسر عوف اين گريه رحمت است يعنى مهربانى وشفقت است كه طبيعى انسانست نسبت بفرزند داخل جزع وبيصبرى

نيست چنانكه توهم كردة ثم اتبعها باخرى پس در پى آورد كلمه سابق را بكلمه ديگر كه اينست فقال رسول الله صلى الله عليه

وسلم ان العين تدمع والقلب يحزن پس فرمود بتحقيق چشم اشك ميريزد ودل اندوه ميكند بلى بحزن قضاى الهى

ولا نقول الا ما يرضى ربنا ونميگوئيم بدل وزبان مگر چيزى را كه راضى است بآن پروردگار ما وانا بفراقك يا ابراهيم لمحزونون

وما بجدائى تو اى ابراهيم هر آئينه اندوهگين ايم رواه موسى عن سليمان بن المغيرة عن

ثابت عن انس عن النبي صلى الله عليه وسلم يعنى اين حديث را بروايت موسى بابن اسناد نيز رسيده است باب

مى كنند بيان آن سيل ميان راه نزديك كشتها نماز است باكيك تخته ... اسقد چاه ... دو قسمت سيل ... قول ... تفسير سرقة بفتح سين وسكون لام بركات عبد الله بن عمر يصلي في سرحة هي قرب المسرحات الى الطريق ... بتحقيق ... نزديكترين ... بلاد ... نما است

ان عبد الله بن عمر حدثه ونيز حديث كرد ان النبي تحقيق پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم كان ينزل في المسيل الذي في ادنى مر الظهران ... سيل كه در پايان موضع مر الظهران است ... سكون ... ميان ... سيل است ... نخل رسيد ... نام وادى است قبل المدينة حين يهبط من الصفراوات كه بجانب مدينه است آن سيل وقتى كه فرود آمدى آنحضرت از صفراوات كه نام وادى ... ينزل في بطن ذلك المسيل عن يسار الطريق وانت ذاهب الى مكة ... ليس بين منزل رسول الله ... بيان فرودگاه پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم وبين الطريق الا رمية بحجر ...

وان عبد الله بن عمر حدثه ان النبي ونيز حديث كرد كه تحقيق پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم كان ينزل بذي طوى ... حتى يصبح ... يصلي الصبح حين يقدم مكة ... در صحيح مسلم ... ابن عباس ... مصلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ذلك على اكمة غليظة ... ليس في المسجد الذي بني ثم ... ولكن اسفل من ذلك على اكمة غليظة ...

ان ... عبد الله بن عمر حدثه ان النبي ونيز حديث كرد كه تحقيق پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم استقبل فرضتي الجبل ... الذي بينه وبين الجبل الطويل نحو الكعبة ... فجعل المسجد الذي بني ثم يسار المسجد بطرف الاكمة ...

البکاء عند المریض گریه کردن نزد بیمار حدثنا اصبغ عن ابن وهب قال اخبرنی عمرو عن سعید بن الحارث
الانصاری عن عبد الله بن عمر قال اشتکی سعد بن عبادة شکوی له گفت
ابن عمر بیمار شد سعد بن عباده بیماری که مراد او است فاتاه النبی صلی الله علیه وسلم یعوده مع عبد الرحمن بن عوف
وسعد بن ابی وقاص وعبد الله بن مسعود پس آمد او را پیغمبر خدا این سه کس از اصحاب فلما دخل علیه پس هرگاه درآمد بروی
فوجده فی غاشیة اهله یافت سعد بن عباده را در کنار اهل او فقال قد قضی پس فرمود آیا مرده است فقالوا لا یا رسول الله پس گفتند حاضران مرده است ای رسول خدا فبکی النبی صلی الله علیه وسلم پس گریه کرد پیغمبر خدا فلما رای
القوم بکاء النبی صلی الله علیه وسلم بکوا پس هرگاه که دیدند مردم گریه پیغمبر خدا گریه کردند فقال الا تسمعون ان الله
لا یعذب بدمع العین ولا بحزن القلب پس فرمود آیا نمی شنوید که خدا عذاب نمیکند مرده را باشک چشم و نه باندوه دل ولکن
یعذب بهذا واشار الی لسانه ولیکن عذاب میکند باین واشارت کرد بزبان خود او یرحم یا رحم میکند بزبان اگر نیک
گوید و دعا کند وان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه تحقیق مرده عذاب کرده میشود بسبب گریه مردم او بروی وکان عمر یضرب
فیه بالعصا ویرمی بالحجارة ویحثی بالتراب و بود عمر رضی الله عنه میزد در گریه که ممنوع است بچوب و می
انداخت بسنگ و میریخت خاک را چنانچه فرمود آنحضرت در حق زنان جعفر باب ما ینهی من النوح والبکاء والزجر عن ذلک
در بیان چیزی که منع کرده میشود یا در بیان منع کردن از نوحه و گریه و سرزنش کردن از آن حدثنا محمد بن عبد الله بن
حوشب قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنی یحیی بن سعید قال اخبرتنی عمرة قالت سمعت عائشة تقول لما جاء
قتل زید بن حارثة وجعفر وعبد الله بن رواحة جلس النبی صلی الله علیه وسلم یعرف فیه الحزن وانا اطلع من شق الباب میگفت
عائشه هرگاه آمد خبر قتل زید بن حارثه و جعفر و عبد الله بن رواحه نشست پیغمبر خدا رحمت کنان خدا بروی بحالی که شناخته میشد در وی
اندوه و من اطلاع میکردم از شکاف در فاتاه رجل فقال ای رسول الله ان نساء جعفر وذکر بکاءهن پس آمد آنحضرت را مردی
پس گفت ای رسول خدا تحقیق زنان جعفر و ذکر کرد گریه ایشان را فامره ان ینهاهن فذهب الرجل ثم اتاه فقال قد نهیتهن
وذکر انهن لم یطعنه پس رفت آن مرد برای منع کردن پس آمد آنحضرت را و گفت تحقیق منع کردم ایشان را و گفت
آن زنان اطاعت نکردند مرا او را فامر الثانیة ان ینهاهن فذهب پس فرمود دوم بار این که منع کند ایشان را پس رفت
آن مرد برای منع ثم اتی فقال والله لقد غلبننی پس باز آمد و گفت سوگند خدا تحقیق غلبه کردند او غلبننا الشک
من محمد بن حوشب یا بجای غلبننی غلبننا گفت مؤلف گوید این شک از محمد بن حوشب است نسبت کرده است محمد را بجد او
و نام پدر او عبد الله است چنانچه از سر اسناد معلوم شده فزعمت ان النبی صلی الله علیه وسلم قال فاحث فی
افواههن التراب پس گفت عائشه که پیغمبر خدا رحمت و سلامت کناد او را خدا فرمود بریز در دهن ایشان خاک فقلت ارغم
الله انفک فوالله ما انت بفاعل وما ترکت رسول الله صلی الله علیه وسلم من العناء پس گفتم آن مرد را خاک آلوده کند خدا
بینی ترا یعنی خوار کند ترا پس سوگند خدا نیستی تو کننده آنچه حضرت فرموده و ترک نکردی پیغمبر خدا را از رنج یعنی در رنج گذاشتی
حدثنا عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا حماد بن زید قال حدثنا ایوب عن محمد عن ام عطیة قالت اخذ علینا
النبی صلی الله علیه وسلم عند البیعة ان لا ننوح گفت ام عطیه عهد گرفت بر ما پیغمبر خدا نزد بیعت که نوحه نکنیم
فما وفت منا امرأة غیر خمس نسوة پس وفا نکرد باین عهد از ما زنان که آنها در وقت بیعت عهد گرفته بود مگر پنج زن

پنج زن و معلوم آن نیست که از و فاء مسلمه غیر از پنج تن ترک نوحه نکردند ام سلیم و ام العلاء و ابنة ابی سبرة امرأة معاذ
ام سلیم مادر انس بن مالک است بقول بعضی نام او سهله است و دیگر ام العلاء انصاریه و دیگر دختر ابی سبرة که زن معاذ بن جبل است و امرأة دیگر و در
دیگر مجموع این پنج زن است او ابنة ابی سبرة وامرأة معاذ او امرأة اخرى یا گفته است راوی که سوم دختر ابی سبرة
و چهارم زن معاذ است و یک زن دیگر در فتح الباری گفت که ظاهر آنست که این روایت اخیر صحیح باشد تا آنکه زن معاذ ام عمرو است
خلاد بن عمرو دختر ابی سبرة دیگر است **باب** القيام للجنازة ایستادن برای جنازه کسی را که همراه نیست **حدثنا**
علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا الزهری عن سالم عن ابیه عن عامر بن ربیعة عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال اذا رأیتم الجنازة فقوموا حتى تخلفكم فرمود وقتی که بینید شما جنازه را پس بایستید تا آنکه بگذرد و تمام را
و پس بگذارد قال سفیان بن عیینة قال الزهری اخبرنی سالم عن ابیه قال اخبرنا عامر بن ربیعة عن النبی صلی الله علیه وسلم مقصود از ذکر این
اسناد تقویت اسناد سابق است زاد الحمیدی حتى تخلفكم او توضع زیاده کرده است در این روایت حمیدی او توضع یا نهاده شود جنازه
علما انتهی ابو حنیفه و مالک و شافعی و غیر ایشان گویند که این حکم در اوائل بوده بطریق وجوب یا ندب بعد از آن منسوخ شده است
بعد از این از قول ابی سعید خدری و تصدیق ابی هریره او را آورده آید و ندب در فتح است **باب** متى يقعد اذا قام للجنازة بیان
آنکه کی بنشیند وقتی که ایستد برای جنازه **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا اللیث عن نافع عن ابن عمر عن
عامر بن ربیعة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا رأى احدكم جنازة فان لم يكن ماشيا معها فليقم حتى يخلفها او تخلفه
فرمود وقتی که بیند یکی از شما جنازه را پس اگر نیست که میرود با جنازه پس بایستد تا آنکه پس گذارد جنازه را یا پس گذارد جنازه او را این شک
شک کرده است راوی و در کلمه او یا سائر الطرق جزم آورده ثانی را او توضع من قبل ان تخلفه یا بر زمین نهاده شود از وی جنازه
گذشتن پیش از آنکه پس گذارد جنازه او را و بگذرد از وی **حدثنا** مسلم قال حدثنا هشام قال حدثنا یحیی عن ابی سلمة عن ابی
سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا رأیتم الجنازة فقوموا فرمود وقتی که بینید شما جنازه را پس ایستید فمن تبعها
فلا يقعد حتى توضع و کسی که همراهی کند او را پس ننشیند تا آنکه گذاشته شود بر زمین **باب** من تبع جنازة فلا يقعد
حتى توضع عن مناكب الرجال فان قعد امر بالقيام کسی که همراه رفت جنازه را پس ننشیند تا آنکه نهاده شود بر زمین از
دوشهای مردم پس اگر نشست امر کرده شود بایستادن **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا ابن ابی ذئب عن سعید
المقبری عن ابیه قال كنا فی جنازة فاخذ ابو هریرة بید مروان فجلسا قبل ان توضع گفت پدر سعید مقبری که نام او
کیسان است بودیم در جنازه پس گرفت ابو هریره دست مروان بن حکم حاکم مدینه را پس نشستند هر دو پیش از آنکه نهاده شود جنازه بر زمین
فجاء ابو سعید فاخذ بید مروان فقال قم فوالله لقد علم هذا ان النبی صلی الله علیه وسلم نهانا عن ذلك
پس آمد ابو سعید خدری و گرفت دست مروان را پس گفت برخیز سوگند بخدا تحقیق دانسته ابو هریره که تحقیق پیغمبر منع کرده است
ما را از نشستن فقال ابو هریرة صدق پس گفت ابو هریره راست گفت ابو سعید گویا فراموش کرده بود ابو هریره و در صحیح مسلم
این حدیث را در باب متى يقعد اذا قام آورده و حدیث مسلم که در باب سابق آوردیم درین باب ذکر کرده ما بر نسخه صحیحه که موافق
نهاده ایم **باب** من قام لجنازة یهودی کسی که ایستد برای جنازه که از یهودی باشد یا نصرانی **حدثنا** معاذ بن فضالة
قال حدثنا هشام عن یحیی عن عبید الله بن مقسم عن جابر بن عبد الله قال مر بنا جنازة فقام لها النبی صلی الله
علیه وسلم وقمنا گفت جابر گذشت پیش ما جنازه پس ایستاد آنحضرت و ایستادیم ما فقلنا یا رسول الله انها جنازة یهودی

بیان صلوة نماز نافله در مسجد ... [illegible]
... حدثنا ابو الولید هشام بن عبد الملک الطیالسی قال حدثنا شعبة عن عون بن ابی جحیفة ... [illegible]
... ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی بهم بالبطحاء ... [illegible]
... **باب** ... [illegible]
... **حدثنا** ... [illegible]

پس گفتیم ای رسول خدا بتحقیق این جنازه یهودی است قال اذا رأيتم الجنازة فقوموا فرمود وقتی که بینید جنازه را بایستید یعنی در قیام تعظیم جنازه منظور نیست لحوظ عبرت مرده هرکه باشد و قیام و اقدام برای انا لله وانا الیه راجعون است حدثنا
ادم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عمرو بن مرة قال سمعت عبد الرحمن بن ابی لیلی قال كان سهل بن حنيف وقيس بن
سعد قاعدين بالقادسية فمروا عليهما بجنازة گفت عبد الرحمن بود سهل بن حنیف و قیس بن سعد هر دو نشسته بقادسیه
شهریست مختصه برنخیل و آب دو مرحله از کوفه پس گذرانند بر این هر دو جنازه را فقاما فقيل لهما انها من اهل الارض اى من اهل
الذمة پس ایستادند و گفته شد مر ایشان را که این جنازه زمین داریعنی کافر ذمی است فقالا ان النبي صلى الله عليه وسلم
مرت به جنازة فقام پس گفتند که بتحقیق پیغمبر خدا رحمت کنا حضرا بروی گذشت با آنحضرت جنازه پس ایستاد فقيل له انها جنازة يهودي
فقال أليست نفسا گفته شد با آنحضرت که بتحقیق این جنازه کافر یهودیست پس فرمود آیا نیست ذاتی که مرده است
یعنی ایستادن برای عزت مرده نیست بلکه برای یاد موت و عبرت است وقال ابو حمزة عن الاعمش عن عمرو عن ابن ابی لیلی قال كنت
مع سهل وقيس فقالا كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم گفت ابو لیلی بودم من با سهل و قیس هر دو گفتند که بودیم
با پیغمبر خدا مقصود ازین تعلیق تقویت سند سابق است با آنکه ابن ابی لیلی نیز شنیده است از سهل و قیس وقال زكريا عن الشعبي
عن ابن ابی لیلی قال كان ابو مسعود وقیس يقومان للجنازة درین تعلیق اشارت کرده که ابن ابی لیلی از مسعود
نیز روایت کرده است باب حمل الرجال الجنازة دون النساء در بیان برداشتن مردان جنازه را بر دوش خود یعنی کار مردانست
در زنان از جهت ضعف و بی صبری انهام در غالب احوال حدثنا عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنا الليث عن سعيد
المقبري عن ابيه انه سمع ابا سعيد الخدري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا وضعت الجنازة
واحتملها الرجال على اعناقهم فرمود وقتی که نهاده شود جنازه بر سریر و بردارند آنرا مردان برگردنهای خود جای تعلقات
ترجمه ازین بر آمد اگرچه لفظ حدیث بصورت خبر است لیکن محمول است کلام شارع بر انشاء امکان بر امر فان كانت صالحة
قالت قدموني پس اگر صالح است گوید پیش برید مرا وان كانت غير صالحة قالت يا ويلها اين تذهبون بها
واگر فاسق است گوید ای وای مرا کجا می برید يسمع صوتها كل شيء الا الانسان ولو سمعه لصعق می شنود آواز مرده را هر چیز
مگر آدمی واگر شنیدی آواز را آدمی هلاک شدی بعضی شارحان این تکلم را حمل بر تکلم روح کرده اند اما پوشیده نماند که تکلم روح با صوت
نمیباشد پس توان گفت که حق سبحانه پیدا کند در جسم بیجان تکلم را و در هر شیء جمادات و نباتات نیز و انما لست پس چنانکه در مرده خلق آواز میکند
همچنان در حجر و مدر شنیدن خلق میکند و در احادیث دیگر چنانکه معلوم شده آورده که یسمع كل شيء الا الثقلين یعنی آدمی و پری گفتی که نا شنیدن
پری هم بعد ازین معلوم شده باشد در آنوقت جنیان آمده اسلام آورده اند یا آنکه خطاب بآدمیان بود و اینجا تخصیص یافته بذکر انسان
باب السرعة بالجنازة شتاب کردن بکار جنازه وقال انس انتم مشيعون فامشوا بين يديها وخلفها وعن يمينها وعن شمالها گفت
انس شما رسانندگانید پس مشی کنید پیش و پس و از دست راست و دست چپ و هم بیکطرف نرویدکه در هجوم نزدیکتر او نتوان
رفت و نیز اگر چار طرف باشید نزدیکتر مرده بجنازه کشان توانید کرد وقال غيره قريبا منها و گفته است غیر انس که مشی کنید
نزدیک بجنازه حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حفظناه من الزهري عن سعيد بن المسيب
عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اسرعوا بالجنازة فان تك صالحة فخير تقدمونها فرمود شتاب کنید در بردن جنازه
پس اگر هست نیک کردار پس نکوئی است که پیش میبرید آنرا وان يك سوى ذلك فشر تضعونه عن رقابكم و اگر هست غیر آن

عون بن ابي جحيفة قال سمعت ابي قال خرج علينا النبي صلى الله عليه وآله وسلم بالهاجرة گفت ابو جحیفه برآمد بر ما آنحضرت در گرمای نیمروز فاتي بوضوء پس آورده شد آب وضوء فتوضأ فصلى بنا الظهر والعصر وبين يديه عنزة پس وضو کرد و نماز گذارد با ما ظهر و عصر را بحالیکه پیش روی او نیزه خرد بود والمرأة والحمار يمران من ورائها و زن و خر میگذشتند از پس آن نیزه حدثنا محمد بن حاتم بن بزيع بفتح موحده و کسر زاء معجمه و سکون تحتیه و آخر عین معجمه ابو سعید سمین بصری نیست و یک راوی قال حدثنا شاذان بن عامر قال حدثنا شعبة عن عطاء بن ابي ميمونة قال سمعت انس بن مالك قال كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم اذا خرج لحاجته تبعته انا وغلام گفت انس بود آنحضرت که چون بر آمدی برای حاجت بشری خود پیروی میکردم او را من و غلامی ومعنا عكازة او عصا او عنزة با ما عکازه بودی بضم عین مهمله و تشدید کاف و بزاء معجمه بعد الف کوتاه عصاییکه آهن داشته باشد معنا باعصا بل آهن یا عنزه نیزه خورد که هم سنان دارد و هم از آهن مدین برای عصا تنها ای کارهای کرکی اینان ستره ساختن است در نماز و این تردید بحسب اختلاف اوقات است که گاهی جنیت بودی و گاهی چنان ومعنا اداوة و ما با ظرف آب خرد چرمی بود فاذا فرغ من حاجته ناولناه الاداوة پس چون فارغ شدی از قضاء حاجت خود میدادیم آنحضرت را اداوه و شرح حدیث در کتاب الوضوء گذشت باب السترة بمكة وغيرها گرفتن ستره در مکه و غیر آن از بلاد تخصیص مکه بذکر برای دفع توهم کسی که توهم کند ستره و قبله است و چون در مکه قبله کعبه است ستره ضرور نباشد احتیاج بستره نبود چنانکه ابن منیر گفته باشارت بتضعیف حدیث که وارد کرده آن را عبد الرزاق در باب لا يقطع الصلوة بمكة که آنحضرت نماز میگذارد نزد مسجد حرام بحالیکه نبود میان آنحضرت و میان حرم ستره و تنبیه است براینکه فرقی نیست میان مکه و غیر آن در مشروعیت ستره در نماز حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن الحكم بفتحتين ابن عتيبة تصغير عن ابي جحيفة قال خرج علينا رسول الله گفت ابو جحیفه برآمد پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم بالهاجرة در گرمای نیمروز فصلى بالبطحاء الظهر والعصر ركعتين پس نماز گذارد در بطحاء ظهر و عصر را دو دو رکعت در وقت سفر یا بر یک در وقت آن ونصب بين يديه عنزة و ایستاده کرد پیش خود نیزه را ستره وتوضأ و وضو کرد فجعل

پس بدی است کہ دور می اندازید آنرا از گردنہای خود **باب** قول المیت وهو علی الجنازة قدمونی گفتن مرده حال آنکه او بر سریر است پیش برید مرا **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنا سعید عن ابیه انه سمع ابا سعید الخدری قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول اذا وضعت الجنازة فاحتملها الرجال علی اعناقهم فان کانت صالحة قالت قدمونی وان کانت غیر ذلک قالت لاهلها یا ویلها این تذهبون بها یسمع صوتها کل شیء الا الانسان ولو سمعها الانسان لصعق ترجمه این حدیث معلوم شده در باب سابق از عبد العزیز بن عبد الله **باب** من صف صفین او ثلاثة علی الجنازة خلف الامام کسی که دو صف بندد یا سه صف بر جنازه برای نماز پس امام و در حدیث صحیح بروایت ابی داؤد و ترمذی و حاکم که بر شرط مسلم تصحیح کرده آمده است که هیچ مسلمانی نمیرد که نماز کنند بر وی سه صف مگر آنکه آمرزیده شود و سه صف کردن مستحب است و اقل مرتبه و اگر زیاده باشد بهتر خواهد بود **حدثنا** مسدد عن ابی عوانة عن قتادة عن عطاء عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی علی النجاشی فکنت فی الصف الثانی او الثالث مرویست از جابر انصاری که تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی نماز گذارد بر نجاشی تا با جابر پس بودم من در صف ثانی یا ثالث ظاهر نیست که جابر تردد کرده است در بودن خود در صف ثانی یا ثالث و صف بودن سه صف **باب** الصفوف علی الجنازة در بیان صف بستن در نماز جنازه و این باب و باب اول در عدد صف بود **حدثنا** مسدد قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا معمر عن الزهری عن سعید عن ابی هریرة قال نعی النبی صلی الله علیه وسلم الی اصحابه النجاشی ثم تقدم فصفوا خلفه فکبر اربعا خبر مرگ نجاشی رسانید آنحضرت بسوی ایران خود پس پیش رفت آنحضرت و صف بستند مردم از پس آنحضرت و تکبیر کرد چهار اگر گوئی در ترجمه صف جنازه بود و در این حدیث لفظ جنازه نیست تا مطابق شود به ترجمه جواب گفته اند که مراد بجنازه میت است خواه در قبر باشد خواه غائب از بلد که آنحضرت بوحی الکشف دانسته در همان وقت که مرده بود پس توان که این نماز همان نماز باشد که برای نماز او و آورده باشد حتی بتفصیل تر از این در شرح حدیث الحق بوضوح میرسد و گر اموال مع قیاس کرده که هر گاه بر میت غائب از نظر نماز بستن صف بستند گذارده در قبر اهل خود **حدثنا** مسلم قال حدثنا شعبة قال حدثنا الشیبانی عن الشعبی قال اخبرنی من شهد النبی صلی الله علیه وسلم اتی علی قبر منبوذ فصفهم وکبر اربعا گفت شعبی خبر داده است مرا کسی که حاضر شده است پیغمبر را که تحقیق آنحضرت آمد بر قبری که جدا بود از مقبره پس صف بست بصحابه چهار تکبیر و آورد بعضی روایت قبر با عنان بمنبوذ خوانده اند بمعنی القیط است یعنی قبری که مدفون بود در وی لقیط قلت من حدثک قال ابن عباس شیبانی گوید گفتم شعبی را حدیث کرده است تو را گفت ابن عباس باید دانست که حالت صحابی عنبر و بعضی نامعلوم است مقبول است **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام بن یوسف عن ابن جریج قال اخبرهم قال اخبرنی عطاء انه سمع جابر بن عبد الله یقول قال النبی صلی الله علیه وسلم قد توفی الیوم رجل صالح من الحبش فهلم فصلوا علیه فرمود آنحضرت تحقیق وفات یافت امروز مردی نیک از حبشه پس بیائید و نماز گذارید بروی قال فصففنا فصلی النبی صلی الله علیه وسلم ونحن صفوف گفت جابر پس صف بستیم پس نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ما صفها بودیم قال ابو الزبیر عن جابر کنت فی الصف الثانی گفت ابو الزبیر از جابر که گفت بودم من در صف دوم یعنی فی الصف الثانی در لغت ابن جماز احد جمع در وی یکسانست و آنرا بجنازه تعریف میکنند و میگویند بالبیت اطهرن و مشروعیت نماز جنازه اختلاف است در بعضا آشانی و امام احمد رحمهم الله از سلف نقل اند که آن را میگویند نماز جنازه دعا و استغفار است بروی و هر گاه دعا

کتاب الصلوٰة	الجزء الثانی شیخ الاسلام

یصلی الی اسطوانة تحتیه روایت کرد... ورستون و گفت نافع ابی ساریة فقال اصلی الیها کسی بروی گزارید ... مستون برگشت نماز گزارد بسوی آن ... کز **حدثنا** مکی بن ابراهیم ... است قال حدثنا یزید بن ابی عبید قال کنت آتی مع سلمة بن الاکوع فیصلی عند الاسطوانة التی عند المصحف ... **حدثنا** قبیصة قال حدثنا سفیان عن عمرو بن عامر عن انس بن مالک قال لقد رأیت کبار اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم یبتدرون السواری عند المغرب ...

بجاماوی پیچیده در پیش باشد نماز روا بود و غایبانه چگونه دعا توان کرد بروی و همین حدیثی که مذکور شد سند خود گرفته اند امام ابو حنیفه
و امام مالک مطلقا روا نداشته اند و بعضی علماء تفصیل میکنند اگر میت در جائی وفات کرده که بروی نماز گذارده باشند مسلمانان غایبانه نماز
بگذارند چنانکه بر نجاشی نماز گذارده و از فرض ساقط شده و گذاردن نماز حاجت نیست و خطابی این قول را اختیار کرده و رویانی که از علماء
شافعیه است نیز این قول را استحسان نموده بعضی گویند جواز در روزی است که مرد میت در آن روز یا نزدیک بآن بود بتقدیر طول عهد و
مختار عبد الرحمن قول است و حنفیه و مالکیه مطلقا روا نداشته اند مر ایشان را که گویند نماز جنازه مجرد دعا نیست بلکه صلاتست و چندین
شرائطی که در نماز فرض معتبر است اینجا اعتبار کرده اند چنانکه در باب لاحق مولف تصریح کرده و از قصه نجاشی جواب می دهند که کشف گشت
آنحضرت جنازه او را در آن روز یا آورده شد جنازه وی در حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بطریق طی الارض پس نماز گذارد بر وی
و آنحضرت دیده و مردم دیگر ندیدند و باتفاق رواست نماز اگر امام جنازه را دیده باشد و قوم ندیده و ابن دقیق العید میگوید که این قول
محتاج بنقل است بمجرد احتمال دفع نمیشود و این قول ابن دقیق العید بسوی منع ارند منع در برابر استدلال معتبر است بر مستدل لازم است
که اثبات مقدمه خود کند نه بر مانع الا این منع مؤید بسندی معتبر باشد و واحدی در اسباب النزول از ابن عباس حدیثی آورده که گفت ابن عباس
کشف کرده شد بر آنحضرت سریر نجاشی و دید آنحضرت آنرا و گذارد نماز بر وی و ابن عباس بی سماع از آنحضرت نگفته است اگر چه احتمال دارد
که بروی نیز کشف شده باشد و شیخ ابن همام گفته در حدیث عمران بن حصین که ابن حبان روایت کرده ایمائی باین معنی هست که آنحضرت بر جنازه
و صف بستند صحابه خلف او و نمی دیدند ایشان که جنازه در پیش آنحضرت است و درین اشارت میکند که واقع خلاف ظن ایشان بود و مسلم
همین حدیث را این عبارت نقل کرده و هم لا یظنون الا ان جنازته بین یدیه و صحابه که صف بستند عقب آنحضرت گمان نمیکردند مگر آنکه
جنازه نجاشی در پیش آنحضرت است یعنی صحابه اگر چه بچشم نمیدیدند لیکن گمان میکردند که جنازه در پیش آنحضرت است بعضی گویند
که این نماز از خصائص آنحضرت بود که بوحی معلوم کرده و بامر الهی گذارده چنانکه از فحوای حدیث معلوم شد که خبر داد آنحضرت از
فوت نجاشی که امروز مرد مردی صالح از برادران شما مرده بیائید و نماز کنید و همه نماز گذاردند بروی و از قصه معاویة بن معاویة مزنی که از
طریق انس و ابی امامه و سعید بن مسیب و حسن بصری مرسل طبرانی و محمد القرشی در فضائل قرآن و ابن منده و بیهقی در دلائل همه از طریق
محبوب بن هلال که ابن حبان او را از ثقات شمرده آورده اند که نماز غایبانه بروی باعلام جبرئیل کرده اند و این قصه آن چنانست که آنحضرت
در غزوه تبوک بود جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله معاویة بن معاویه در مدینه فوت کرده آیا دوست میداری که طی کنم زمین را برای تو
و بگذاری بروی نماز فرمود نعم پس زد جبرئیل جناح خود را و بر انداخت هر تل و هر درخت که در میان بود و بر داشت حجاب را از پیش
و در روایتی آمده بر داشت سر او را پس گذارد آنحضرت نماز بروی و دو صف ملئکه عقب آن حضرت در هر صف هفتاد هزار فرشته
بود و پرسید آنحضرت جبرئیل را که این مرد بچه چیز دریافت این منزلت را گفت بدوست داشتن سورة اخلاص را و خواندن وی آنرا در آمد
و رفت و نشست و برخاست نقل کرده و این حدیث را شیخ ابن همام نیز بطرقی که مذکور شد شیخنا شیخ عبد الحق رحمة الله علیه بعد از ذکر آنچه
مذکور شد در شرح صراط المستقیم میگوید بعد از صحت این قصها میتوان ادعا کرد خصوصیت این نماز بجهت آنها بدلیل آنکه روایت کرده نشده
در غیر اینها نماز غایبانه با آنکه در اسفار و غزوات چندین کس از صحابه کرام که آنحضرت کمال محبت و اختصاص با ایشان داشته فوت
کرده اند و نماز غایبانه بر آنها نگذارده و سیار قراء که از قرآن شهید کردند تنها نماز و آنحضرت اندوهی سخت کشید و دعای بد کرد بر قاتلان نماز
نکرد و بر زید بن حارثه و جعفر و جمعیت نبی و بسیته که نماز کرده باشد با آنکه بیمار و زبا علام الهی بر واقعه مطلع شدند **باب** صفوف الصبیان
مع الرجال علی الجنائز در بیان صفهای [illegible] بامردان بر جنازه **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد الواحد قال

بکان البیت بی مثله علی ستة اعمدة دور کعبه ...
سه ذرعی بر شش ستون اگر چه تغییر یافت بعد از آن و رفع
آن در عهد عبد الله بن زبیر حضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذارد و این
روز عمود مقدم از یمین و یسار وقال لنا اسمعیل حدثنی
وگفت مرا اسمعیل بن ابی اویس بطریق مذاکره نه تحدیث حدثنی
مالک وقال عمودین عن یمینه حدیث کرد مرا امام مالک
باین حدیث و گفت دو عمود بجانب راست آنحضرت پس از
مالک دو روایت آمده افراد و تثنیه آن بجانب یمین و هر دو
منافی یکدیگر نیست باعتبار رو دیگر که از رو ... بود
بجانب یمین و سه باعتبار آن پس نظر مختلف آمد بحسب اختلاف
جهات و ترجیح ... روایات اسمعیل ... دیگر نیز هست
که در فتح مذکور است ترجمه کرده و بیهقی ترجیح روایة اسمعیل
... که موافق او است درین روایة ...

باب بلا ترجمه بمنزلۀ فصل از باب سابق است **حدثنا**
ابراهیم بن المنذر قال حدثنا ابو ضمرة بفتح ضاد و سکون
میم انس بن عیاض قال حدثنا موسی بن عقبة عن
نافع ان عبد الله کان اذا دخل الکعبة مشی قبل
وجهه حین یدخل تحقیق ابن عمر بود که چون می در آمد کعبه
میرفت مقابل روی خود و قبله می در آمد و جعل الباب قبل
ظهره و میگردانید در کعبه را مقابل پشت خود فمشی حتی
یکون بینه و بین الجدار الذی قبل وجهه قریبا من
ثلثة اذرع پس میرفت بمیان تا آنگه می بود مقدار میان
او و میان دیوار که روبروی او است نزدیک از سه دست
یتصلی یتحری المکان الذی اخبره بلال ان النبی صلی الله
علیه و آله وسلم صلی فیه پس نماز گذاردی ابن عمر بجائی که
قصد کردی از بین ستی بجائی را که خبر داده بود او را بلال که آن
حضرت نماز گذارده در آنجا قال ولیس علی احدنا باس
ان صلی فی ای نواحی البیت شاء گفت ابن عمر نیست
هیچ یکی را باکی اگر نماز گذارد در هر گوشه از گوشهای کعبه که خواهد
یعنی شرط نیست در صحت نماز در کعبه موافقت جای نماز آنحضرت
اگر چه آن اولی و افضل است **باب** الصلوة الی الراحلة
والبعیر و الشجر و الرحل نماز بسوی ستور و ... شتر
و درخت و پالان شتر را ملتفت کرد ... پالان ...
از بری گفته شتر سواری که ... باشد یا ... شتری
کرده سال ... در آمده و رحل پالان سواری شتر ...
حدیث باب ... رحل هست ... شجر ...
... حدیث دیگر ... **حدثنا**
محمد بن ابی بکر المقدمی ... قال حدثنا معتمر بن سلیمان عن عبید الله عن نافع
عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم انه
کان یعرض راحلته فیصلی الیها تحقیق آنحضرت
بود که بر عرض می نشاند شتر سواری خود را بسمت قبله
پس نماز میگذارد بجانب وی ...
... قلت افرأیت اذا هبت
الرکاب ...

حدثنا ... ابن عباس ... ان ... سلم ... کرد آنحضرت بر قبر ...

گردید ... دفن کرده شده است ... گفتند که شب بود ... تاریکی ... [illegible]

فرمود چرا آگاه نکردید مرا گفتند دفن کردیم او را در تاریکی شب پس ناخوش داشتیم که بیدار کنیم ترا ... ابن عباس ...

... آنحضرت و صف بستیم عقب آنحضرت گفت ابن عباس ... من در میان این مردم بودم پس نماز خواند آنحضرت بر قبر ...

شد ... ابن عباس ... آن وقت بلوغ نرسیده بود ... این معنی حدیث مطابق ترجمه است **باب** سنة الصلوة على الجنائز بیان سنت بودن

نماز جنازه ... یعنی طریقه مسلوک اهل اسلام است ... قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی على الجنازة ...

فرموده ... کسی ... نماز جنازه جواب ... وآن این است که ... ابن جواب ...

مولف ... این تعلیقات ... اطلاق صلوة است بر نماز جنازه اگرچه رکوع و سجود ندارد ... اگر ...

... استغفار است وقال صلوا على صاحبكم ... و فرمود نماز کنید ... وقال صلوا على النجاشي

... فرمود نماز کنید بر نجاشی ... صفنا ... لیس فیها رکوع ولا سجود ... آنحضرت ... نیست ...

و سجود ... و رکوع و سجود دران مشروع نیست ...

... دران نماز تکبیر است ... آهسته ... یمین و شمال ...

ابن عمر لا یصلی الا طاهرا ... ابن عمر که میگفت نماز نگذارد کسی بر جنازه مگر در حالی که طهارت داشته باشد ولا یصلی

عند طلوع الشمس ولا غروبها ... و نگذارد نزد طلوع آفتاب و نه نزد غروب آفتاب ... تکبیر ...

تکبیر گرفتا ... مگر در تکبیر تحریمه ... حدیث مطلق است ... روایت کرده ترمذی ...

... نماز کند بر جنازه ... زیاده کرده است ... و قال الحسن ...

الناس ... وقال حسن بصری ...

نماز جنازه کسی بود که راضی بود ... نماز فرض ... امامت نماز جنازه ... امام ...

... و در این تعلیق ... مذکور شد ... بیان احکام نماز جنازه ...

... صلوة جنازه ... وقال الحسن ...

... کنند ... جنازه طلب کنند ...

... تکبیر ... بسوی جنازه ... نماز ...

اعاده کنند ... کلام حسن است ... نماز فرض ... اعاده ...

... بالليل والنهار والسفر والحضر اربعا ... تکبیر گوید در نماز جنازه در شب و روز و سفر و حضر چهار تکبیر ...

ابن مسیب ... نماز ... نماز ... وقال انس التکبیرة الواحدة استفتاح الصلوة

وگفت انس بن مالک تکبیر ... نماز است یعنی این تکبیر ... نماز ...

... ولا تصل على احد منهم مات ابدا ... وگفت خدای تعالی ... نماز ... منافقان ...

... نماز خوانده ... صفوف و امام ... نماز جنازه ... نماز است ... دلالت دارد بر اطلاق صلوة

بر نماز جنازه ... مذکور ... دلالت دارد ... اطلاق صلوة بر صلوة جنازه ...

کتاب الصلوة

... [illegible]

باب الصلوة الى السرير ...

باب ... المصلی ...

[illegible]

حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن الشيباني عن الشعبي قال اخبرني من مر مع النبي صلى الله عليه وسلم على قبر منبوذ فامهم وصفنا خلفه

فقلنا يا ابا عمرو من حدثك قال ابن عباس

باب فضل اتباع الجنائز

وقال زيد بن ثابت اذا صليت فقد قضيت الذي عليك

وقال حميد بن هلال ما علمنا على الجنازة اذنا

ولكن من صلى ثم رجع فله قيراط

حدثنا ابو النعمان قال حدثنا جرير بن حازم قال سمعت نافعا يقول حدث ابن عمر ان

ابا هريرة يقول من تبع جنازة فله قيراط

فقال اكثر ابو هريرة علينا

فصدقت يعني عائشة ابا هريرة وقالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوله فقال ابن عمر لقد فرطنا في قراريط كثيرة

فرطت ضيعت من امر الله

باب من انتظر حتى تدفن

حدثنا عبد الله بن مسلمة قال قرأت على ابن ابي ذئب عن سعيد بن ابي سعيد المقبري عن ابيه انه سأل ابا هريرة فقال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم ح وحدثني عبد الله بن محمد قال حدثنا هشام قال اخبرنا معمر عن الزهري عن ابن المسيب عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم ح وحدثنا احمد بن شبيب بن سعيد قال حدثني ابي قال حدثنا يونس عن ابن شهاب قال وحدثني عبد الرحمن الاعرج ان ابا هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من شهد الجنازة حتى يصلي عليه فله قيراط ومن شهد حتى تدفن كان له قيراطان قيل وما القيراطان قال مثل الجبلين العظيمين

باب صلاة الصبيان مع الناس على الجنائز

حدثنا يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا يحيى بن ابي بكير قال حدثنا زائدة قال حدثنا ابو اسحاق الشيباني عن عامر عن ابن عباس قال اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم قبرا

تعالى ليلا فدفنوه ليلا فقال ابن عباس آمد پیغمبر خدا رحمت کنا دخدا بروی قبری را پس گفتند این را دفن کرده اند دوش
شک کرده است ابن عباس در لفظ دفن در رفتند گویا قبر کرکی بوده است و لفظ رفتند بجای فجمع ... دفن است قالوا
ابن عباس فصففنا خلفه فصلى عليها گفت ابن عباس پس صف بستیم در عقب آن حضرت پس نماز گزارد آن حضرت
بر آن قبر این همان حدیث است که در باب صفوف الصبیان مع الرجال آورده و معلوم شده که ابن عباس در ...
نرسیده بود و داخل در صفها بود و بعلمین تقدیر این حدیث موافق ترجمه است **باب** الصلوة على الجنائز بالمصلى
والمسجد در جواز نماز بر جنازها در مصلی و مسجد ظاهر آنست که مراد بمصلی مصلای عید است چنانکه مشهور است
و مقابلت بمسجد نیز قرینه است بر آن قسطلانی گوید مراد بمصلی جایی است که تعیین یافته بود برای نماز جنازه و آن پهلوی
مسجد شریف بود **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب وابی
سلمة انهما حدثاه عن ابی هریرة قال نعى لنا رسول الله صلى الله علیه وسلم النجاشی صاحب الحبشة یوم الذی مات فیه فقال گفت ابو هریره
خبر مرگ رسانید ما را پیغمبر خدا رحمت کنا دخدا بروی از نجاشی که رئیس حبشه بود روزی که مرده است و آن روز فقال استغفروا
لاخیکم پس فرمود استغفار کنید برای برادر اسلامی خود وعن ابن شهاب قال حدثنی سعید بن المسیب
ان ابا هریرة قال ان النبی صلى الله علیه وسلم صف بهم بالمصلى فکبر علیه اربعا و مرویست از ابن شهاب که روایت
کرد سعید بن مسیب مر او را گفت ابو هریره پیغمبر خدا صف بست بر مردم بمصلی پس تکبیر کرد چهار یعنی چهار تکبیر نماز گزارد **حدثنا**
ابراهیم بن المنذر قال حدثنا ابو ضمرة قال حدثنا موسى بن عقبة عن نافع عن عبد الله بن عمر ان الیهود جاءوا الى النبی
صلى الله علیه وسلم برجل منهم وامرأة زنیا مرویست از ابن عمر که یهود آوردند بسوی آنحضرت مردی از خود و زنی
که زنا کرده بودند فامر بهما فرجما قریبا من موضع الجنائز عند المسجد پس فرمود هر دو زنا کار را پس سنگسار کرده
شدند نزدیک از جای که جنازه می گذاشتند نزد مسجد و در بعضی روایات عند المصلى است پس مراد از مسجد نماز عید است
پوشیده نماند که درین حدیث دلالتی نیست که نماز جنازه درون مسجد گزارده شیخ ابن حجر گوید بود در پهلوی مصلای عید
جائی که در آن نماز جنازه گزاردی که آن را گوید ترجمه عامست از اثبات و نفی و غرض مولف آنست که نماز جنازه در مسجد گزارد
بدلیل آنکه آنحضرت موضعی نزدیک مسجد تعیین کرده بودند و اگر هم در مسجد روا بودی جائی دیگر تعیین نکردی چون اتفاق جائی هم
مسجد نیست پس این حدیث دلیل است که نماز جنازه در مسجد نشود و حدیث موافق قول حنفیه و مالکیه است که در مسجد جنازه نمی برد
وا نشدا اگر مصلیان درون مسجد باشند باکی ندارد **باب** ما یکره من اتخاذ المساجد على القبور در بیان چیزی که مکروه
است از گرفتن مسجد بر قبر و لما مات الحسن بن الحسن بن علی و هر گاه فوت شد حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب
رضی الله عنهم ضربت امراته القبة على قبره سنة زن او که بنت عم او حسین بن علی بود و فاطمه نام داشت خیمه بر قبر او تا یکسال
ثم رفعت فسمعوا صائحا یقول پس برداشت خیمه پس شنیدند آواز کننده را از جن مسلمان یا از تقریر ملک که میگوید
الا هل وجدوا ما فقدوا آیا یافتند چیزی را که گم کرده بودند فاجابه آخر بل یئسوا فانقلبوا پس جواب داد او را دیگری بلکه
نومید شدند و برگشتند و در تطبیق این حدیث بترجمه گفته اند هر گاه خیمه بر سر قبر زده باشد در ان نماز می کرده باشد پس مسجد گرفت
انتهی پوشیده نماند که کراهت مسجد گرفتن از اینجا معلوم نشد از آواز جن یا ملک این معلوم میشود و انکار خیمه زدن و نشستن
در آنست جبا نیز نیکه الکلام از کتاب و سنت معلوم نشود تیاس علما و از آنها آواز غیب موجب آن نیست **حدثنا** عبید الله

باب استقبال الرجل الرجل وهو یصلی ...

[illegible]

بن موسى عن شيبان عن هلال الوزان عن عروة عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال في مرضه الذي مات فيه
فرمود در بیماری که وفات کرد از آن لعن الله اليهود والنصارى اتخذوا قبور انبيائهم مسجدا لعنت کرد خدا یهود و نصاری را
که گرفتند قبرهای انبیای خود را مسجد و شرح این حدیث در کتاب الصلوة بتفصیل گذشت قالت ولولا ذلك لابرز قبره و گفت عائشه
و اگر نبودی این مسجد گرفتن هر آینه ظاهر میکردیم قبر شریف آنحضرت را حائل نمیگرفتیم غير انی اخشى ان يتخذ مسجدا و حائل
گرفتن مطلبی نبود جز آنکه من میترسم اینکه گرفته شود مسجد باب الصلوة على النفساء اذا ماتت في نفاسها در بیان نماز گزاردن
بر زنان نفاس وقتی که بمیرند در مدت نفاس حدثنا مسدد قال حدثنا يزيد بن زريع قال حدثنا حسين قال حدثنا عبد
الله بن بريدة عن سمرة بن جندب قال صليت وراء النبي صلى الله عليه وسلم على امرأة ماتت في نفاسها فقام وسطها
گفت سمرة بن جندب گزاردم نماز جنازه عقب آنحضرت بر زنی که مرده بود در مدت نفاس پس ایستاد آنحضرت در میان او باب
اين يقوم من المرأة والرجل در بیان آنکه کجا می ایستد امام از زن و مرد حدثنا عمران بن ميسرة قال حدثنا عبد الوارث
قال حدثنا حسين عن ابن بريدة قال حدثنا سمرة بن جندب قال صليت وراء النبي صلى الله عليه وسلم على امرأة ماتت
في نفاسها فقام عليها وسطها ترجمه عبارت بوضوح پیوسته اگر گویی در ترجمه موضع قیام مرد هم بود و در حدیث تنها
زنان واقع شده گوییم در باب ایستادن بر مرد حدیثی موافق شرط خود نیافته و این بسیار است که در ترجمه چند چیز ذکر میکند و موید حدیث
نمی آرد اگر گفته شود که از حدیث معلوم شد که در میانه ایستادن مخصوص بزن است از کجا فهم شد که بر مرد هم جا خواهد یافت گنجایش دارد
باب التكبير على الجنازة اربعا در بیان آنکه تکبیر در نماز جنازه چهار است وقال حميد صلى بنا انس فكبر ثلاثا ثم سلم
فقيل له فاستقبل القبلة ثم كبر الرابعة ثم سلم گفته است حمید و در قسطلانی نوشته قال محمد الطويل است و ذکر حمید نکرده است نماز گزارد
انس بر جنازه پس سه تکبیر گفت پس سلام داد و گفته شد او را که سه تکبیر گفتی پس رو به قبله کرد و صف بستند مردم پس تکبیر
چهارم گفت بعد از آن سلام کرد و این گفتن محتمل که باشاره باشد و اگر بزبان هم باشد شاید مطلع نماز جنازه نیست حدثنا
عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم نعى النجاشي في اليوم الذي مات فيه تحقیق پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بروی خبر مرگ نجاشی را رسانید در روزی که مرده در آن نجاشی
وخرج بهم الى المصلى فصف بهم وكبر عليه اربع تكبيرات و بیرون آمد بیاران بسوی مصلای عید پس صف بست با ایشان و تکبیر
گفت بروی چهار تکبیر مقصود از بر آمدن و نماز بمصلا کردن آن بود که همه مردم جمع آیند و صف ها بر بندند و نیز بعضی مردم که درباره
نجاشی تردد داشتند ببینند و بیقین دانند که مسلمان بوده است و نیز درین ضمن تالیف قلوب نجاشیه هم در نظر است حدثنا
محمد بن سنان قال حدثنا سليم بن حيان قال حدثنا سعيد بن ميناء عن جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى على اصحمة
النجاشي فكبر اربعا آنحضرت گزارد نماز بر اصحمه که نام نجاشی است بفتح همزه و سکون صاد مهمله و حاء مهمله و بار دوم
هر دو مفتوح و چهار تکبیر گفت در نماز وقال يزيد بن هارون عن سليم اصحمة و گفته است یزید و عبد الصمد که بر وی شیخ بوده
از اصحمه بجای اصحبه و درین اسم اختلاف بسیار است روایتی بتقدیم میم بر حاء مهمله است و در بعضی روایات بحذف همزه و فتح صاد
است و در بعضی بجای حاء خاء معجمه است وتابعه عبد الصمد و متابعت کرده است درین قول یزید را عبد الصمد باب
قراءة فاتحة الكتاب على الجنازة در بیان خواندن سوره فاتحه در نماز جنازه وقال الحسن يقرأ على الطفل بفاتحة الكتاب
ويقول اللهم اجعله لنا سلفا وفرطا واجرا و گفت حسن بصری میخواند مصلی بر جنازه طفل فاتحة الکتاب و میگوید این دعا

حدثنا ... عن الاسلمى ... بس تقرب بحث چه تر
... تحقیق کلام را باسم وجه
شود ... عن الاسود عن
عائشه ... از سلسله ... اند
حدیث مذکور ... اگرچه تفاوت ... نوع
است باب الصلوة خلف النائم نماز پس پشت شخص
خفته است و آن جائز است ... جماعة
... تعریض کرده اند ...
آن ... است ... مکروه داشته اند ...
... شود ... مشغول ... نماز ...
... آید ... شود ... حدثنا
مسدد قال حدثنا يحيى قال حدثنا هشام
بن عروة عن ابيه عن عائشة قالت كان النبي
صلى الله عليه وآله وسلم يصلي وانا راقدة معترضة
على فراشه گفت عائشه بود آنحضرت که نماز میگزارد و من
خفته در عرض پیش او ... بر بستر آنحضرت فاذا
اراد ان يوتر ايقظني فاوترت پس ... وتر ...
... آنحضرت ...
حدیث ... گزاردن ...
... احکام شرعی ...
باب التطوع خلف المرأة ...
... پیش مصلی باشد ... حدثنا
عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابي النضر
مولى عمر بن عبيد الله عن ابي سلمة بن عبد الرحمن
عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وآله وسلم
انها قالت كنت انام بين يدي رسول الله گفت
عائشه بودم که خواب میکردم پیش پیغمبر خدا صلى الله عليه
وآله وسلم ورجلاي في قبلته ...
آنحضرت ... فاذا سجد غمزني ...
... فقبضت رجلي ...
... فاذا قام بسطتهما ...
... قالت والبيوت يومئذ
ليس فيها مصابيح گفت عائشه ...
... بابی ...
...
...
...
... آنحضرت ...
... باب ...

فرمودند اگر وی ام برای یا پیش برو از جانب ما بهشت ما یاد کنند و شانه دیگران و دیگران ایرا مرحب ایب حدثنا
محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن سعد عن طلحة قال صليت خلف ابن عباس ح گفت طلحه نماز گزاردم پشت سر
ابن عباس قال وحدثنا محمد بن كثير قال اخبرنا سفيان عن سعد بن ابراهيم عن طلحة بن عبد الله بن عوف قال صليت خلف ابن عباس على جنازة
فقرأ فاتحة الكتاب گفت عبد الله بن عوف نماز گزاردم عقب ابن عباس بر جنازه پس خواند سوره فاتحه را فقال ليعلموا
انها سنة پس گفت تا بدانید که فاتحه خواندن سنت است و واجب نیست گو در فرائض نیست و مذهب شافعی و اکثر علماء
قائل اند که چون فاتحه [illegible] در نماز است باید خوانده باشند باب الصلاة على القبر بعد ما يدفن نماز جنازه
گزاردن بر قبر پس از آنکه دفن کرده شود حدثنا حجاج بن منهال قال حدثنا شعبة قال حدثني سليمان الشيباني قال سمعت الشعبي قال اخبرني من مر مع النبي
صلى الله عليه وسلم على قبر منبوذ فأمهم وصلوا خلفه گفت شعبی که خبر داد مرا کسی که گذشته با پیغمبر خدا
خدا بر وی بر قبری جدا از مقابر پس امامت کرد آنحضرت مردم را و نماز گزاردند عقب آن حضرت قلت من حدثك هذا يا ابا عمرو
قال ابن عباس گفتم که حدیث کرده است ترا ای ابا عمرو کنیت شعبی است گفت خبر داده ابن عباس حدثنا
محمد بن الفضل قال حدثنا حماد بن زيد عن ثابت عن ابي رافع عن ابي هريرة ان اسود رجلا او امرأة كان
يكون في المسجد يقم [illegible] مرد بود یا زن بود که میانداخت [illegible] از مسجد فمات ولم يعلم
النبي صلى الله عليه وسلم بموته پس مرد آن سیاه رنگ و ندانست آنحضرت مرگ او را فذكره ذات يوم فقال ما فعل
ذلك الانسان پس یاد کرد آن حضرت او را یک روزی و فرمود چه کرد آن آدمی فقالوا مات يا رسول الله قال افلا آذنتموني
پس گفتند که مرد ای رسول خدا فرمود چرا آگاه نکردید مرا فقالوا انه كان كذا وكذا قصته پس گفتند چنین و چنین و ذکر کردند قصه
او را قال فحقروا شانه پس تحقیر کردند مردم شان او را قال فدلوني على قبره فرمود راه نمائید مرا بر قبر او فأتى قبره
فصلى عليه گفت ابوهریره پس آمد آنحضرت قبر او را پس نماز گزارد بر وی [illegible] که قبل از این هم نماز گزارده باشند [illegible]
[illegible] باب الميت يسمع خفق النعال مرده می شنود آواز پا افزارهای زندگان [illegible] و سکون فا و قاف
حدثنا عياش قال حدثنا عبد الاعلى قال حدثنا سعيد ح قال وقال لي خليفة گفت مولف و گفت مرا خليفة حدثنا ابن زريع
يزيد بن زريع قال حدثنا سعيد عن قتادة عن انس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال العبد اذا وضع في قبره وتولى وذهب
اصحابه حتى انه ليسمع قرع نعالهم اتاه ملكان فرمود بنده مومن باشد یا غیر مومن وقتی که نهاده شود در قبر و پشت داده شود
یاران او تا آنکه بتحقیق او می شنود آواز نعلهای ایشان [illegible] فرشته فاقعداه فيقولان له ما كنت تقول في هذا الرجل
محمد پس نشانند آن بنده را پس میگویند مر او را چه بودی که میگفتی در حق این مرد که محمد است صلى الله عليه وسلم فيقول
اشهد انه عبد الله ورسوله پس میگوید [illegible] گواهی میدهم که بتحقیق او بنده خداست و فرستاده او است فيقال انظر
الى مقعدك من النار پس گفته می شود نظر کن بسوی جای خود از دوزخ ابدلك الله به مقعدا من الجنة بدل کرده است
ترا خدا از آن مقعد [illegible] بهشت قال النبي صلى الله عليه وسلم فيراهما جميعا پس می بیند هر دو جای را جمیعا واما الكافر او
المنافق او الكافر یا منافق شک راوی است [illegible] مقوله منافق است [illegible] فيقول لا ادري
كنت اقول ما يقول الناس پس میگوید منافق نمیدانم بودم من که میگفتم چیزی را که میگفتند مردمان فيقال لا دريت
ولا تليت پس گفته می شود [illegible] تقلید کردی [illegible]

بهر و بیانتی لیست و اصل تابوت بداو است بواسطهٔ ازدواج و تناسب وریث و او را بیادل کرده اند نعم یعقوب بطریقهٔ مزجد ذیدة
بين اذنيه پیشتر زبانی شنود آن مرده بآنی که آنرا آهن هست زدنی سخت در میان دو گوش و یعنی بر سر میزد فیصیح صیحة یسمعها
من يليه الا الثقلين پس نعره میزند نعره که میشنود آنرا آنانکه موجود است نزدیک او مگر آدمی و پری کلمه من مستقل بمعنی عام است شامل هست
عقلا و غیر عقلا را لیکن بطریق تغلیب باشد **باب** من احب الدفن في الارض المقدسة او نحوها و شرعیت حال کسی که دوست
دارد دفن را در زمین مقدسه که عبارت از بیت المقدس هست و مانند آن از مقامات متبرکه چنانکه حرمین محترمین و غیر آنست برای طلب جوار
انبیا و اولیای کبار و امید بهره رحمت الهی که نازل است بر ایشان **حدثنا** محمود قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر
عن ابن طاوس عن ابيه عن ابي هريرة قال ارسل ملك الموت الى موسى عليه السلام گفت ابوهریره فرستاده شد ملک الموت و آمد بصورت آدمی بسوی
موسی پیغمبر فلما جاءه صكه ففقا عينه پس هرگاه آمد ملک الموت موسی را طپانچه زد او را و یک چشم او کور شد چنانکه دلالت میکند
تتمهٔ حدیث در مسلم و بعضی گفته اند که آن گفته اند که موسی ندانست که او فرشته است پس رو برگرداند و ازو خود بشدت فرجع الى ربه فقال
ارسلتني الى عبد لا يريد الموت فرد الله عليه عينه پس بازگشت فرشته بسوی پروردگار خود پس گفت فرستادی مرا
بسوی بنده که نمیخواهد مرگ را پس رد کرد خدا بروی چشم او را فقال ارجع فقل له يضع يده على متن ثور فله بكل ما غطت به
يده بكل شعرة سنة پس فرمود خدا باز گرد و بگو موسی را که بنهد دست خود را بر پشت گاوی پس مر او راست بهر قدری که پوشید پشت او دست
او بهر موی یکسال باشد فقال اي رب ثم ماذا قال ثم الموت قال فالآن پس گفت موسی ای پروردگار بیشتر ازین سالها
چیست گفت پس از آن مرگ است گفت موسی پس همین ساعت باشد فسال الله ان يدنيه من الارض المقدسة
رمية بحجر پس سوال کرد موسی خدا را تا نزدیک گرداند قبر او را از بیت المقدس یک سنگ انداز قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم فلو كنت ثم لاريتكم قبره الى جانب الطريق عند الكثيب الاحمر فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی اگر بودمی آنجا هر آینه
نمودمی شما را قبر موسی که بجانب راه است نزد توده خاک سرخ و محتمل که آنحضرت این را بوحی دانسته باشد یا در شب معراج که بربیت المقدس
تشریف برده کثیب بکاف و ثاء مثلثة آخر تپه حد و است چون در قبر موسی علیه السلام اقوال است بعضی گویند مدینه است و قولی آنکه
در بیت المقدس و قولی آنکه بدمشق و غیر ذلک آنحضرت تعیین فرموده و تصریح کرده **باب** الدفن بالليل دفن ابو بكر ليلا
در جواز دفن کردن میت در شب و دفن کرده شد ابوبکر صدیق رضی الله عنه در شب چنانکه موصول آورده مولف در باب آخر جنائز
در باب موت یوم الاثنین **حدثنا** عثمان بن ابي شيبة قال حدثنا جرير عن الشيباني عن الشعبي عن ابن عباس قال صلى النبي
صلى الله عليه وسلم على رجل بعد ما دفن بليلة گفت ابن عباس نماز گذارد آن حضرت بر مردی بعد از آن که دفن کرده شده بود
بشب قام هو و اصحابه و كان سال عنه فقال من هذا فقالوا فلان دفن البارحة فصلوا عليه
و بود آنحضرت پرسیده بود از آن میت که کیست این مرده گفتند فلانی که دفن کرده شده امشب پس نماز گذاردند بر آن قبر **باب**
بناء المسجد على القبر ساختن مسجد بر قبر مذموم است یا نه **حدثنا** اسمعيل قال حدثني مالك عن هشام عن ابيه
عن عائشة قالت لما اشتكى النبي صلى الله عليه وسلم ذكر بعض نسائه كنيسة رأينها بارض الحبشة گفت عائشه وقتی
که بیمار شد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی ذکر کرد بعضی از زنان آنحضرت معبد نصاری را که دیده بود در زمین حبشه يقال لها مارية
گفته میشود مر او را بنام ماریه و كانت ام سلمة وام حبيبة اتتا ارض الحبشة فذكرتا من حسنها وتصاوير فيها و بوده ام سلمه
و ام حبیبه آمده بودند در زمین حبشه پس ذکر کردند از خوبی آن معبد و تصویرها که در و بود فرفع راسه فقال اولئك اذا مات

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الصلوة

يصلي من الليل بیگاه است پس نماز میگذارد از شب و انی
لمعترضة بينه وبين القبلة على فراش اهله بجا این که من
معترض افتاده بودم میان آنحضرت و میان قبله بر بستر خواب
اهل وی و جهت عایشه که اهل آنحضرت و گفتنا اشتغال بود پیش
نماز در دو کشیده ماند بی لزوم قطع کلب ..ا چه نسبت دارد
او وی در نفسه بودن و اشتغال و ملاحظه غیر ..ی تشبیه شود
باب اذا حمل جارية صغيرة على عنقه في الصلوة
در صورتیکه بردارد مصلی دختر کی صغیره را بگردن خود در نماز در
حکم آن عدم فساد است ابن بطال گفته قصد کرده بخاری
اثبات این باب دلیل که حمل مصلی جاریه را جهت صغر باشد
نماز به سبب مروت آن بیش روی بطریق اولی ضرر نکند لیکن عقید
مستفید بودن آن صغیره مشعر است براکه بی ...
ليست **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك
عن عامر بن عبد الله بن الزبير عن عمرو بن سليم بتصغير
الزرقي بضم زاء معجمه و فتح راء عن ابي قتادة الانصاري ان
رسول الله تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم كان
يصلي بود که نماز میکرد وهو حامل امامة بنت زينب بنت رسول الله
الامه ابضم همزه و تخفیف میم بنت زینب بنت رسول الله
که دختر زینب دختر پیغمبر خدا است صلی الله علیه وآله وسلم
از ابو العاص بن ربیع حضرت صغیره بود تزویج کرد او را علی
رضی الله عنه بعد وفات فاطمه به وصیت وی ....
وهي لابي العاص بن ربيعة و آن امامه دختر ابی العاص بن
ربیعه است چنانچه روایت کرده اند جمهور از مالک و یحیی از وی
هم ابن ربیع روایت کرده و ... گفته کرده ابن ربیع صحیح
است پس نسبت کرد آن را مالک گاهی بجد وی و قدر کرده آن
را قاضی عیاض و قرطبی و غیر ایشان بنا بر متفق نسابان
بر خلاف آن آنرا نسبت کرده است و او مالک بجد و در قول
وی ابن عبد الشمس ... عبد العزی بن عبد شمس
است اتفاق دارند نسابان بر آن و ابو العاص بقول قتاده
نامش مقسم است بکسر میم و سکون قاف و فتح سین تزویج کرد
آنحضرت زینب را بوی پیش از ظهور نبوت و او بعد اسلام
باکا فران ... اسیر شد بعد روز آنحضرت ... ازوی که

تنها مرد صالح پس بود پشت سر خود با آن حضرت فرمود آن جماعه وقتی که مردی میان ایشان مرد صالح بنوا على قبره مسجدا
وصوروا فيه تلك الصور یعنی بنا میکردند بر قبر او مسجد و بایستی نقش کردندی صور تماثیل اسلاف خود تا یاد کنند آنها را و اعمال آنها را
و عبده و جهد نمایند و آنجا بعبادت خدا بعد از آن شیطان اوهام پیدا کرد در دلهای ایشان و گفت بزرگان شما پرستش این صورها میکردند
و تعظیم برای آورده بودند برای وسیله قرب سعادت دنیا و آخرت می ساختند آنحضرت تقبیح آنجماعه فرمود که آخر نسل آنها تغییر کفر و ضلالت
گرویدند اولئك شرار الخلق عند الله آنجماعه بدترین خلق اند نزد خدا این حدیث شروع جا سبق بیان یافته است و مناسبت به
ترجمه درین قول است بنوا على قبره مسجدا چون این معنی منکر است در حدیث مذمت آن واقع شده و از ترجمه هم همین خواهد بود لیکن
پوشیده نماند که بنای مسجد بر قبر که مذمت بر آن فرموده اند در صورتی است که قبر را هموار کرده بر آن بنای مسجد کنند یا توجه بقبر کنند
یا بسوی قبر نماز کنند آنجا نبی الکریم چهار دیوار مقبره بنای مسجد کنند تا مردم در آن نماز گذارند و در برکات آن عابد با صاحب قبر بوده و دخل
درین وعید نخواهد بود و بیضاوی گفته چون یهود و نصارے سجده میکردند قبر انبیا را تعظیم میکردند و قبله گرفته متوجه می شدند در نماز
جانب آن لعنت کرده است خدا ایشان را و آن حضرت منع کرده مسلمانان را از چنین فعل اما اگر کسی در جوار صالحی مسجد بنا کند بقصد
تبرک نه برای تعظیم مر صاحب قبر را و توجه نکند در نماز بسوی قبر داخل درین وعید نیست انتهی **باب** من يدخل قبر المرءة یعنی کسی که
درآید در قبر زن او را لائق است آن **حدثنا** محمد بن سنان قال حدثنا فليح بن سليمان قال حدثنا هلال بن علي عن انس بن
مالك قال شهدنا بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم ورسول الله صلى الله عليه وسلم جالس على القبر قال فرأيت عينيه تدمعان گفت انس حاضر
شدیم دفن دختر پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی و آنحضرت نشسته بود بر قبر پس دیدم من که دو چشم او اشک میریزد فقال هل منكم
من احد لم يقارف الليلة پس فرمود آیا است در میان شما کسی که نزدیک نشده است زوجه خود را آن شب فقال ابو طلحة انا قال فانزل
ابو طلحه منم یا رسول الله قال فانزل في قبرها فرمود فرود آی در قبر او قال فنزل في قبرها گفت انس پس فرود آمد در قبر او قال ابن
المبارك قال فليح اراه يعني الذنب گفت ابن مبارک گفته است فلیح گمان میبرم آنحضرت از لم یقارف مراد گناه است فكانه
معنی اول راجح است چنانکه در روایات دیگر تصریح یافته که نمی آید در قبر کسی که مقارفت کرده زن خود را و همچنین کثیری از کبار صحابه حاضر بودند
با آنحضرت درین جماعه بودند و یقین است که هیچکس از ایشان مرتکب گناه کرده باشد اگر چنین بودی آن حضرت تنها کسی را بر گزیدی
مگر آنکه گویم چون ابو طلحه مبادرت کرده و شیوه گو کسی بود اشت او را اختیار کردند و این حدیث سبق بیان یافته است قال ابو عبد الله
ليقترفوا اي ليكتسبوا گفت مولف ابو عبد الله رحمه الله ليقترفوا یعنی ليكتسبوا است گویا آورده کلام فلیح خواست تنبیه است که مقارفت در حدیث
بمعنی اعم است مخصوص بجماع نیست و این معنی از تفسیر کرده اند قول حق سبحانه وليقترفوا ما هم مقترفون والله اعلم **باب** الصلوة
على الشهيد نماز کردن بر شهید و احکام دیگر او **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال حدثنا الليث قال حدثني ابن شهاب عن
عبد الرحمن بن كعب بن مالك عن جابر بن عبد الله قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يجمع بين الرجلين من قتلى احد في
ثوب واحد گفت جابر بود آنحضرت که جمع میکرد میان دو مرد از کشتگان غزوه احد در یک جامه یعنی در یک کفن و در کفن میکرد
میکرد و از ضرورت که در آن وقت بود با آنکه در جامه که بر حسب سنت کفن کنند بدو کس تقسیم میکرد و یا جامه که در بر یکی میبود
آن را قسمت میکرد و بدو کس از ظهری شارح مصابیح کرمانی نقل کرده مراد از جامه قبر است زیرا که روا نیست دو برهنه را در یک جامه کفن
کنند چنانکه متصل شود بدنها لیکن در یک قبر پهلوی یکدیگر روا است که دفن کنند بتوجیهی که ذکر کردیم احتیاج بدین همه تکلف نیست
پوشیده نماند که مولف رحمه باب دیگر انعقد کرده که در یک قبر دو و سه کس را دفن میکردند این حدیث شهدای احد آورده و در آن روایت

دريک جامه مذکور نيست ومعلوم می شود که نزد مولف رحمه الله مراد از جامه تربت دريا يا ديگر آورده که جابر گفت پدر و عم مرا در يک قبر که مبنی چادر خط دار است کفن کردند در حديث ديگر آورده که پدر خود را با ديگری يکجا گور کردم و بعد از شش ماه برآوردم که درست بنا بود وآن جماعتی را فرا گرفت که در يک چادر غنود نه و توجيه همان است که اول گفتيم ثم يقول ايهما اكثر اخذا للقرآن فاذا اشير له الى احدهما قدمه فى اللحد پيغمبر ميفرمود کدام يک از ين دو بيشتر گرفته و ياد کرده قرآن را پس چون کسی اشارت کردی بسوی يکی از ان دو تقديم ميکرد در لحد او را وقال انا شهيد على هؤلاء يوم القيامة وگفت من گواهی دهم بر ايشان روز قيامت بما کانها جان خود را براه خدا باختند وامر بدفنهم فى دمائهم ولم يغسلوا ولم يصل عليهم وفرمود بدفن کردن ايشان در خونهای ايشان و غسل نداده نه بر ايشان نماز گذاردند پيش حنفيه گويند که نماز نگزاردن بر شهدای احد از ان بود که آن روز بر مسلمانان تنگ و دشوار بود و فرصت نماز گذاردن بر همه نداشتند و هم از ين جهت وقت ديگر آن حضرت دعا کرد و آن چنانکه در نماز بر ميت دعا کنند

حدثنا عبد الله بن يوسف قال حدثنا الليث قال حدثنى يزيد بن ابى حبيب عن ابى الخير عن عقبة بن عامر ان النبى صلى الله عليه وسلم خرج يوما فصلى على اهل احد صلوته على الميت تحقيق پيغمبر خدا برآمد روزی پس نماز گذارد بر شهدای احد مانند نماز يکه ميگذارد بر ميت واين نماز گذاردن بر ميت بعد از هشت و نيم سال از هجرت بود و غزوه احد در سال سيوم است ومراد آنست که دعا کرد بر شهدای احد مانند نماز معهود جنازه که و چه باجماع علماء زياده از سه روز نماز بر ميت روا نيست ثم انصرف الى المنبر فقال انى فرط لكم پيشرو بسوی منبر پس خطبه گفت بجماعت که من پيشرو شمايم تا مهيا کنم برای شما منازل بهشت وانا شهيد عليكم ومن گواهم بر شما باعمال شما اين حديث دليل بر حيات آنحضرت است زيرا که تا قيامت مطلع باشد بر اعمال مردم و باقی بود تا گواهی تواند داد و در حديث ابن مسعود است نزد بزار که رفع کرده است باسناد صحيح جيد حياتی خير لكم ومماتى خير لكم زندگی من بهتر است برای شما و مرگ من بهتر است برای شما تعرض على اعمالكم فما رايت من خير حمدت الله عليه وما رايت من شر استغفرت الله لكم عرض کرده می شود بر من عملهای شما الحديث پس آنچه می بينم از نيکی شکر ميکنم بر آن و آنچه می بينم از بدی آمرزش ميطلبم از خدا برای شما وانى والله لانظر الى حوضى الآن ومن سوگند خدا هر آينه می بينم حالا بسوی حوض خود که در آخرت خواهد بود وانى اعطيت مفاتيح خزائن الارض او مفاتيح الارض ومن داده شده ام کليدهای خزاين زمين را اگر خواهم متصرف شوم يا کليدهای زمين شک راوی است شراح گفته اند اين اخبار است بانچه واقع شد امت او را بعد از آنحضرت خزانهای ملک وانى والله ما اخاف عليكم ان تشركوا بعدى وتحقيق من سوگند خدا نمی ترسم بر شما اين را که شرک آريد پس از من ولكنى اخاف عليكم ان تنافسوا فيها وليكن ميترسم بر شما اين را که بيکديگر حسد و تعرض کنيد و در خزاين زمين يا در دنيا منافست در چيزی بمعنی رغبت است و آن

باب دفن الرجلين والثلثة فى قبر واحد در بيان جواز دفن کردن دو مرد يا سه در يک قبر مراد آنست که در وقت ضرورت رواست و گرنه مستحب آنست که جدا جدا در قبر کنند و امام ابو حنيفه هم بدين باس قائل است **حدثنا** سعيد بن سليمان قال حدثنا الليث قال حدثنا ابن شهاب عن عبد الرحمن بن كعب ان جابر بن عبد الله اخبره ان النبى صلى الله عليه وسلم كان يجمع بين الرجلين من قتلى احد جابر بن عبد الله خبر داد عبد الرحمن بن کعب را که تحقيق آن حضرت بود که جمع ميکرد در ميان دو مرد از کشتگان غزوه احد اين همان حديث است که در روايت سابق فى ثوب واحد واقع شده و اين جمع مستلزم جمع در يک قبر هم هست

باب من لم ير غسل الشهداء در بيان سند کسی که اعتقاد نکرده است غسل دادن شهيد را اگرچه جنب و حائض و نفسا بود و اين تعميم از قسطلانی در ترجمه موافق مذهب شافعی کرده و حديثی که درين باب است در وی اين معنی ظاهر نيست **حدثنا** ابو الوليد قال حدثنا ليث عن ابن شهاب عن عبد الرحمن

بن كعب بن مالك عن جابر قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ادفنوهم في دمائهم يعني يوم احد ولم يغسلهم فرموده دفن كنيد شهيدانرا در خونهای ایشان یعنی روز احد و نه فرموده غسل ایشانرا **باب** من يقدم في اللحد کدام کس را مقدم کرده شود در لحد یعنی که در دو کس را در یک قبر کنند لحد بفتح و ضم آن و سکون حا و مهمله شگاف در گور بجانب قبله گور و در اصل بمعنی میل بیکجانب است و سمی اللحد لانه في ناحية و نامیده شد شگاف گور را لحد زیرا که آن در یک جانب گور است و گفته اند حافر شگاف برجور کننده است از انکه میل کننده است از حق بسوی ستم ملتحدا ملجأ یعنی ملتحد گور و در قرآن است لن تجد من دونه ملتحدا یعنی جای ممیل و مرجع است یعنی پناهی که بوی باز گشت نمائید و لو كان مستقيما كان ضريحا و اگر گور راست باشد و مائل بیکجانب نبود آنرا ضریح خوانند ضریح بمعنی شگاف در زمین است **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا ليث بن سعد قال حدثني ابن شهاب عن عبد الرحمن بن كعب بن مالك عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يجمع بين الرجلين من قتلى احد في ثوب واحد ثم يقول ايهم اكثر اخذا للقرآن فاذا اشير له الى احدهما قدمه في اللحد وقال انا شهيد على هؤلاء وامر بدفنهم بدمائهم ولم يصل عليهم ولم يغسلهم واخبرنا الاوزاعي عن الزهري عن جابر بن عبد الله پوشیده نماند که مولف از اوزاعی بیواسطه سماع ندارد و اگر این را مقوله عبد الله بن مبارک گوئیم که مولف بواسطه محمد بن مقاتل از وی حدیث کرده وی نیز بواسطه لیث ابن سعد از زهری که ابن شهاب است حدیث وارد و زهری نیز از جابر بیواسطه نشنیده است پس این حدیث منقطع است و باین حال اشارت کرده که این حدیث نزد او از عبد الله بن مبارک از لیث و از اوزاعی و هر دو از زهری اوزاعی عبد الرحمن بن کعب را اسقاط کرده و لیث اثبات نموده و زیاده ثقه معتبر است فانهم كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لقتلى احد اي هؤلاء اكثر اخذا للقرآن فاذا اشير له الى رجل قدمه في اللحد قبل صاحبه و اگر اشارت کرده می شد بسوی مردی پیش میکرد او را بجانب لحد که بطرف قبله بود پیش از همراه او پوشیده نماند که چون دو کس در یکجا مدفون باشند پیش و پس دارند وقال جابر فكفن ابي وعمي في نمرة واحدة و گفت جابر پس کفن کرده شد پدر من و عم من در یک چادر خطدار نمره بفتح نون و کسر میم چادر خطدار از پشم و عم او که نام پدر جابر عبد الله بن عمرو بن حرام است و عم او عمرو بن جموح بن زید بن حرام پس عمرو بن جموح ابن عم جابر است برای تعظیم او را عم گفته است وقال سليمان بن كثير حدثني الزهري قال حدثني من سمع جابرا و گفت سلیمان بن کثیر حدیث کرد مرا زهری گفت حدیث کرد مرا کسی که شنیده است جابر را و آن عبد الرحمن بن کعب است که بیان این اقوال باضطراب که بعضی مردم درین حدیث گفته رفع کرده از این قول او که واسطه کرده است میان زهری و جابر که آن عبد الرحمن بن کعب است و انقطاع و اضطراب باین مذکور زائل است نيقنم من له علم بالاصول **باب** الاذخر والحشيش في القبر در بیان در آوردن اذخر که گیاهی است خوشبوی و گیاه دیگر در رخنهای که در میان خشت قبر باشد یا گستردن آن در زیر مرده **حدثنا** محمد بن عبد الله بن حوشب قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا خالد عن عكرمة عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال حرم الله مكة فلم تحل لاحد قبلي ولا لاحد بعدي فرموده حرام کرده است خدای تعالی شهر بزرگ حرم مکه را پس نیست حلال مر هیچ یکی را آنچه ممنوعست در آن پیش از من و نه بعد از من احلت لي ساعة من نهار حلال کرده شد برای من قتال در وی در یک ساعتی از روز فتح مکه لا يختلى خلاها بریده نشود گیاه تر او ولا يعضد شجرها ولا ينفر صيدها بریده نشود درخت او و گریزانیده نشود شکار او ولا تلتقط لقطتها الا لمعرف و برداشته نشود و در راه افتاده او مگر کسی که شناسا سازنده آن باشد ابرهم فقال العباس الا الاذخر لصاغتنا وقبورنا فقال الا الاذخر

گفت عباس ابن عبد المطلب مگر اذخر یعنی مستثنا کن ای رسول خدا اذخر را برای زرگران و قبرهای ما مستثنی کرده آن حضرت اذخر و دیگر
گیاه اذخر با جتهاد یا بوحی فی الحال یا بوحی که در زمان سابق شده باشد که اگر التماس کنند این گیاه را استثنا کن وقال ابو هریرة عن
النبی صلی الله علیه وسلم لقبورنا وبیوتنا وگفت ابو هریره از پیغمبر خدا که میگوید ایم ما این گیاه را برای قبرهای خود و خانهای خود
وقال ابان بن صالح عن الحسن بن مسلم عن صفیة بنت شیبة سمعت النبی صلی الله علیه وسلم مثله از صفیه مرویست که شنیدم آنحضرت را
مانند آنچه ابو هریره نقل کرده وقال مجاهد عن طاؤس عن ابن عباس لقینهم وبیوتهم وگفت مجاهد از طاؤس از ابن عباس که بدل قبورنا
لقینهم گفته یعنی آهنگران و خانهای ایشان **باب** هل یخرج المیت من القبر واللحد لعلة آیا بیرون آورده شود مرده از گور و لحد بسبب
علتی در ترجمه تعمیم کرده اخراج را تا آنکه در یک حدیث اخراج برای نماز وداعاست و در حدیث دیگر از جا برای ضرورت شرعیه و در جائی
که ضرورتی پیش آید بطریق اولی خواهد بود **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال عمرو سمعت جابر بن عبد الله قال اتی رسول الله
صلی الله علیه وسلم عبد الله بن ابی بعد ما ادخل حفرته آمد آنحضرت ابن ابی منافق را بعد از آنکه در آورده
شده بود در حفره گور او فامر به فاخرج پس فرمود به بیرون آوردن وی را آورده شد فوضعه علی رکبتیه ونفث فیه من ریقه پس نهاد
او را بر دو زانوی خود و انداخت بنفس آب دهن خود را در وی والبسه قمیصه والله اعلم و پوشانید او را پیراهن خود را و خدا داناتر است
بسبب آن وکان کسا عباسا قمیصا وحال آنکه بود ابن ابی که پوشانیده بود عباس را پیراهنی وقال سفیان وقال ابو هارون
وکان علی رسول الله صلی الله علیه وسلم قمیصان فقال له ابن عبد الله یا رسول الله البس ابی قمیصک الذی یلی جلدک
وگفت ابو سفیان وگفت ابو هارون بود بر آنحضرت دو پیراهن پس آنحضرت را گفت پسر عبد الله بن ابی ای رسول خدا بپوشان پدر مرا پیراهن
خود را آنکه متصل پوست بدن تست قال سفیان فیرون ان النبی صلی الله علیه وسلم البس عبد الله قمیصه مکافاة لما صنع
گفت سفیان بن عیینه پس گمان میبردند مردم که آنحضرت پوشانید عبد الله را پیراهن خود را جهت بدل چیزی را که کرده بود ابن ابی
با آنکه پیراهنی بعباس داده بود **حدثنا** مسدد قال حدثنا بشر بن المفضل قال حدثنا حسین المعلم عن عطاء عن جابر قال لما
حضر احد دعانی ابی من اللیل گفت جابر هرگاه حاضر شد غزوه احد را خواند مرا پدر من از شب فقال ما اراني الا مقتولا
فی اول من یقتل من اصحاب النبی پس گفت نمی بینم خود را مگر کشته شده در نخستین کسی که کشته می شود از یاران پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم وانی لا اترک بعدی اعز علی منک غیر نفس رسول الله ومن نمیگذارم پس از خود عزیز تر بر من از تو بجز ذات
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وان علی دینا فاقض وتحقیق بر من وامی است پس ادا کن آنرا واستوص باخواتک خیرا طلب کن
وصایت و وصیت نیکوئی به برادران خود گوسپند سه برادر بودند فاصبحنا فکان اول قتیل پس صبح کردیم و بود عبد الله نخستین کشته
ودفن معه آخر فی قبر ودفن کرده شد با او دیگری را در گور او ثم لم تطب نفسی ان اترکه مع آخر فاستخرجته بعد ستة اشهر
پس خوش نکرد نفس من اینکه بگذارم او را با دیگری پس بیرون آوردم بعد از شش ماه فاذا هو کیوم وضعته هنیة
غیر اذنه پس ناگاه بود آنحضرت در برآوردن مانند روزی که نهاده بودم با اندک چیزی بجز گوش وی یعنی هیچ تغیری در وی راه نیافته بود
مگر اندکی نرمه گوش او را که آن نرمه از هم بیرون نشست با اعضای دیگر هنیة بضم ها وفتح نون و تشدید شناة تحتیه تصغیر هنة است
بمعنی چیزی قلیل گفته اند درین روایت تغیری واقع شده است وصواب آنست که در روایتهای دیگر واقع شده غیر هنیة
فی اذنه بتقدیم لفظ غیر و زیادت فی براذن بعضی ضبط کرده اند هنیة بتقدیم شناة تحتیه بر نون تصغیر هنا بمعنی نزدیک گفته اند
ضبط کلام درست شود بلی تقدیم و تاخیر و زیادتی **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سعید بن عامر عن شعبة عن ابن ابی نجیح

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب مواقیت الصلوة

عن عطاء عن جابر قال دفن مع ابي رجل فلم تطب نفسي حتى اخرجته فجعلته في قبر على حدة گفت جابر دفن کرده شد با پدر من مردی دیگر پس خوش نشد نفس من تا آنکه بیرون آوردم او را و گردانیدم او را در قبری جدا **باب** اللحد والشق فی القبر در بیان لحد و شق که شکاف است گور را می باشد **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا اللیث بن سعد قال حدثنی ابن شهاب عن عبد الرحمن بن کعب بن مالک عن جابر بن عبد الله قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یجمع بین رجلین من قتلی احد ثم یقول ایهم اکثر اخذا للقرآن فاذا اشیر له الی احدهما قدمه فی اللحد فقال انا شهید علی هؤلاء یوم القیامة فامر بدفنهم بدمائهم ولم یغسلهم ترجمه مکرر معلوم شد و سخن در تطبیق حدیث است بترجمه که ذکر لحد و شق هر دو در وی کرده و شق در حدیث مذکور نیست جواب گفته اند که قول و قدمه فی اللحد دلالت دارد بر شق تا آنکه تقدیم یکی در لحد مستلزم تاخیر دیگری است و آن بنا چار در شق خواهد بود غالب آنست که چون در لحد مشقت است آنقدر که گنجایش هر دو باشد متصور نیست لکن در ین جواب است پوشیده نیست و بیتر آن گفت که مراد از ترجمه آنست که مسئول از ین دو قسم قبر خواهد بیان کند و حدیث دلالت کرد که حسب الامر آن حضرت لحد بوده است و افضل هم آنست آنحضرت را نیز لحد کرده بودند و در حدیث دیگر آمده که اللحد لنا والشق لغیرنا یعنی لحد برای خود اختیار کرده ایم و شق مختار پیشینیان بوده و بعضی گویند مراد از غیر اهل کتاب اند چنانکه صریح در مسند امام احمد واقع شده بهر تقدیر درین حدیث نهی از شق نیست غایت آنکه لحد بهتر است بشرطی که زمین سخت باشد وگرنه بهتر شق است اجماع علما بر جواز هر دو صورت واقع شده **باب** اذا اسلم الصبی فمات هل یصلی علیه وهل یعرض علی الصبی الاسلام وقتی که مسلمان شود کودک پس مرد پیش از بلوغ آیا نماز کرده شود بر وی و اسلام او معتبر است و آیا عرض کرده شود اسلام بر صبی و خوانده شود او را باسلام و قال الحسن وشریح وابراهیم وقتادة اذا اسلم احدهما فالولد مع المسلم گفت حسن بصری و شریح و ابراهیم نخعی و قتاده وقتی که اسلام آورد یکی از مادر و پدر طفل پس فرزند با مسلمانست و تابع وی است در اسلام وکان ابن عباس مع امه من المستضعفین ولم یکن مع ابیه علی دین قومه و بود ابن عباس پیش از اسلام عباس در کنار مادر خود که لبابه بنت حارث است از جماعه ناتوانان که مسلمانان بودند و کافران نگذاشتند که هجرت کنند و عباس بعد از قبول اسلام بنا بر قول مسلمان شد بعد از غزوه بدر است و صحیح آنست که در سال فتح است و در فتح مکه همراه رفته بود و نبود ابن عباس با پدر خود بر دین قوم خود که مشرکان بودند وقال الاسلام یعلو ولا یعلی و گفت اسلام برتری شود و برتری کرده نمی شود بر وی یعنی طرف اسلام غالب است و مغلوب نیست پس فرزند با جانب مسلم می کشد قال این قول متعین نیست بعضی گویند قول ابن عباس است و دارقطنی بسند صحیح آورده که قول آن حضرت است **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله عن یونس عن الزهری قال اخبرنی سالم بن عبد الله ان ابن عمر اخبره ان عمر انطلق مع النبی صلی الله علیه وسلم فی رهط قبل ابن صیاد ابن عمر خبر داد سالم را که عمر رضی الله عنه رفت با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در جمعی از مردم پیش ابن صیاد سبب رفتن آنحضرت نزد ابن صیاد آن است که امام احمد از طریق جابر روایت کرده که شنید آن حضرت که در قوم یهود پسری شده که بعضی علامات دجال در وی ظاهر است آنحضرت گمان کرد که همان دجال موعود است برای تحقیق حال او بجمعی صحابه تشریف برده بودند حتی وجده یلعب مع الصبیان عند اطم بنی مغالة تا آنکه یافت آنحضرت ابن صیاد را در حالی که بازی میکرد با طفلان نزد قصری سنگین یا حصنی که قبیله انصار را بود و اطم بضم همزه و طای مهمله و میم مغالة بفتح میم و غین معجمه والام است وقد قارب ابن صیاد الحلم و تحقیق نزدیک رسیده بود ابن صیاد بلوغ را فلم یشعر حتی ضرب النبی

صلی الله علیه وسلم بیده پس آگاه نشد ابن صیاد تا زد آنحضرت بدست خود ثم قال لابن صیاد اتشهد انی رسول الله پس فرمود
آنحضرت ابن صیاد را آیا گواهی میدهی که من بتحقیق پیغمبر خدایم همین جزو حدیث مطابق ترجمه است که آن حضرت عرض اسلام بر ابن
صیاد که صبی بود کردند فنظر الیه ابن صیاد فقال اشهد انک رسول الامیین پس دید بسوی او ابن صیاد پس گفت گواهی میدهم که تحقیق تو
پیغمبر امیان هستی یعنی پیغمبر مشرکان عرب و اهل مکه را امی میگفتند بجهت نسبت بام القری که نام مکه است یا ازان جهت که در میان
اینها کتابی و قرآنی نمانده بود چنانکه بوده اند که انها در زاده اند و این قول او مطابق اعتقاد جهال یهود بود که اعتقاد به بعثت
آنسرور داشتند و میگفتند که مخصوص بعرب است و این قول ایشان باطل است هرگاه اعتقاد رسالت داشتند که پیغمبر خداست
و پیغمبر خدا محال است که دروغ گوید آنسرور بر دعوت جمیع خلایق شد و نیز کتاب توریت ناطق بود که آنحضرت پیغمبر عامه خلایق است
فقال ابن صیاد للنبی صلی الله علیه وسلم اتشهد انی رسول الله فرفضه پس گفت ابن صیاد مر آنحضرت را آیا گواهی میدهی که من
پیغمبر خدایم پس ترک داد او را آنحضرت و نومید شد از ایمان او و رفضه بفاء و ضاد معجمه و در بعضی روایات بصاد مهمله است و هر دو
بیک معنی است و در بعضی بسین مهمله یعنی زد بپای خود و قال امنت بالله وبرسله و فرمود ایمان آوردم بخدا و پیغمبران او
گفته اند مناسبت این کلام در باره قول ابن صیاد انیست که هرگاه خواست آنحضرت که کذب او در دعوی رسالت بر مردم
ظاهر کند این قول بطریق انصاف آورد که من بجمیع پیغمبران ایمان آورده ام اگر تو رسول صادق می بودی بتو هم ایمان می آوردم
لیکن تو کاذبی و بر تو امر مشتبه شده است پس دور شدیم ایشان از احوال او پرسید فقال له ماذا تری قال ابن صیاد
یاتینی صادق و کاذب یعنی پرسید چه چیز می بینی تو گفت ابن صیاد می آید مرا راست گو و دروغ گو یعنی خوابها می بینم گاهی راست
میباشد و گاهی دروغ ترمذی ازجابر روایت کرده که گفت می بینم حق و باطل فقال له النبی صلی الله علیه وسلم خلط علیک الامر
پس فرمود مر او را مشتبه کرده شده است بر تو خبری که القا میکند شیطان بر تو ثم قال له النبی صلی الله علیه وسلم انی قد خبأت
لک خبیا پس فرمود مر او را پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی من پوشیده ام و مضمر کرده ام برای امتحان تو مضمری
در حدیث صحیح آمده که آنحضرت سوره دخان یعنی بعض آنرا در دل گذرانده بود فقال ابن صیاد هو الدخ پس گفت ابن صیاد
آن الدخ است که زبانی گویند بعضی شیخ واقع شده قال ابوعبدالله اراد ان یقول الدخان گفت مولف خواست که بگوید دخان
فلم یمکنه لانه کان فی لسانه شیء پس نتوانست گفت از انکه در زبان او چیزی از لکنت بود یا آنکه کاهنان از اولیای جن
خبرهای می یابند تمام در نمی یابند پس آیه کریمه را نیز فقال اخسأ فلن تعدو قدرک پس فرمود دور شو و هرگز
تجاوز نمیکنی تو قدر خود یعنی از کفر و ضلالت نمی برآیی فقال عمر ائذن لی یا رسول الله اضرب عنقه پس گفت عمر بن خطاب بگذار مرا ای رسول خدا که
گردن زنم او را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یکن هو فلن تسلط علیه پس فرمود آنحضرت اگر هست
این شخص دجال موعود پس هرگز تو مسلط کرده نمیشوی بر وی گماشته نمیشود بر وی عیسی بن مریم علیه السلام وان لم یکن هو
فلا خیر لک فی قتله و اگر نیست آن دجال پس نیست نیکی مر ترا در کشتن او اگر کسی گوید چرا نگذاشت آن حضرت کشتن او با شد
با آنکه او دعوی رسالت کرد گوییم که آنحضرت میدانست که وی رسوا خواهد شد و مرده از ترس روی هم خواهند بر آمد و نیز وی نابالغ
بود و صبی را کشتن نباشد و نیز گفته اند که وی از قومی بود که عهد و پیمان داشتند و در روایتی آنست که ابن صیاد مسلمان شده است
و او را فرزندی شده است و بمکه رفته و مرده است بمدینه و وقتی که خواستند که بر وی نماز کنند کشف کردند روی او و او پیدا نبود
ابن صیاد است و قال سالم سمعت ابن عمر یقول انطلق بعد ذلک رسول الله صلی الله علیه وسلم وابی بن کعب الی النخل

[illegible]

لقد تبين ابن صياد گفت سالم بن عبد الله شنیدم ابن عمر را که میگفت پس رفت بعد از این حال پیغمبر خدا رحمت کنا خدا و را

والی ابن کعب بسوی درخت خرما که بود در آن ابن صیاد و هو یختل ان یسمع من ابن صیاد شیئا قبل ان یراه ابن صیاد یعنی

آنحضرت خواست در یابد او را غافل تا آنکه بشنود از ابن صیاد چیزی را از کلام او که در خلوت داشت و پیدا از آنحضرت و ابن او که

کاهن است پیش از آنکه به بیند آنحضرت را ابن صیاد فرآه النبی صلی الله علیه وسلم وهو مضطجع یعنی فی قطیفة له فیها زمزمة

پس دید او را آن حضرت و حال آنکه او خوابیده است در چادری بر زده که در و ابوده بست صدای تو از بیست

میم و زای معجمه بست و زمره بتقدیم زای و سکون میم و رای شک از وی است و هر دو یک معنی است [illegible]

درین دو لفظ زمزمه بدو زای با تقدیم صدای بر وزن آنا از حفی که در گلو بگرداند یا در حلق فرأت ام ابن صیاد رسول الله صلی

الله علیه وسلم وهو یتقی بجذوع النخل پس دید مادر ابن صیاد پیغمبر خدا را و حال آنکه آنحضرت نگاه میکرد خود را بشاخهای

نخل فقالت لابن صیاد أی صاف وهو اسم ابن صیاد فثار پس گفت مادر او ابن صیاد را ای صاف و این نام ابن صیاد است یعنی

قاضی ابن محمد است فثار ابن صیاد پس برخاست ابن صیاد از خواب فقال النبی صلی الله علیه وسلم لو ترکته بین

پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کنا خدا او را اگر گذاشتی مادر او را اظهار کردی در بعضی روایات این کتاب تقابل ابدی بعد

نعیمه بین [illegible] و گفت مؤلف میخواهد بیان کردی چیزی که نزد ما است یعنی آنست که اگر گذاشتی با دراو

آنسر در صورت خود روی ظاهر شدی از اختلاف و اختلال کلام او و تا کسی او بر شما پس برکردار او

او را معنی ظاهر آنست که فاعل یعنی آن حضرت است و اسد اعلم [illegible] و گفت شعیب [illegible]

در قصه بجای رمزمة یعنی گذاشت آنحضرت ابن صیاد را و قال عقیل رمرمة بدو رای مهملتین و بعد از میم رای [illegible]

و دال مهمله برای و بعد از میم زای حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد هو ابن زید عن ثابت عن انس قال کان غلام

یهودی یخدم النبی صلی الله علیه وسلم گفت انس بود غلامی یهودی که خدمت میکرد آنحضرت را فمرض فأتاه النبی صلی الله علیه وسلم یعوده

پس بیمار شد آن غلام پس آمد او را آنحضرت بحالی که بیمار پرسی میکند فقعد عند رأسه فقال له أسلم فنظر إلى أبيه وهو عنده

پس نشست آنحضرت نزد سر او و فرمود او را مسلمان شو پس دید آن غلام بسوی پدر خود و حال آنکه نزد او بود فقال له أطع أبا القاسم

فأسلم پس گفت پدر او اطاعت کن ابوالقاسم را پس مسلمان شد ظاهر آنست که پدر او کافر بوده است و لهذا آنحضرت را بکنیت

یاد کرد و نگفت رسول الله فخرج النبی صلی الله علیه وسلم وهو یقول الحمد لله الذی أنقذه من النار پس بیرون آمد

آنحضرت بحالی که میگوید شکر مر خدا را که رهائی داد او را از آتش دوزخ بسبب من مطابقت حدیث بترجمه ظاهر است که مرض اسلام را

بالغ بست و ازین حدیث معلوم شد که تا فرزند که بر کفر میرد بدوزخ میرود و آنکه اسلام صبی موجب نجات است حدثنا علي بن عبد الله

قال حدثنا سفيان قال قال عبيد الله سمعت ابن عباس یقول كنت أنا وأمي من المستضعفين أنا من

الولدان وأمي من النساء میگفت ابن عباس بودم من و مادر من از جمله مسلمانان ناتوان و ریکم من از خوردان و مادر

من از زنان ضعیفه یعنی از جمله مسلمانان بودیم که کفار آزار آنها میکردند و نمی توانستند هجرت کرد از تقاضای [illegible]

حدثنا أبو اليمان قال أخبرنا شعيب قال ابن شهاب يصلى على كل مولود متوفى وإن كان لغية گفت ابن شهاب [illegible]

[illegible] شوهر بر هر زاده که مرده است اگر چه زاده از زنا باشد [illegible]

غیه بکسر و تشدید یای مفتوح یعنی ضلالت است من أجل أنه ولد على فطرة الإسلام یعنی آنکه زاده شده بر طبع اسلام

[illegible]

يد بحيى ابواه الى الاسلام ودر حاليكه متخوانند پدر و مادر او اسلام را الوابن خاصة وان كانت امه على غير الاسلام يا ميخواند با سلام
پدر او اگرچه مادر او بر غير اسلام است پوشيده نماند که بر عکس اين نيز متيقن بود که مادر مسلمان باشد و پدر کافر و طفل انهما مسلمان است
بتبعيت مادر گويا التزم نعني اين صورت واقع نشد که متولد شدن فرزند از مادر مسلمان و پدر کافر مقصود نبوده است انا انکه نکاح کافر
بمسلمه روا نيست اگر باشد داخل در زنا خواهد بود اذا استهل صارخا صلى عليه و وقتی که آواز کند نزد زادن بحالی که گريه کند نماز گذارده
شود بر وی ولا يصلى على من لا يستهل من اجل انه سقط ونماز گذارده نشود بر کسی که آواز نکرده است از اين جهت که بيجان زاده
است نامام خلقت يافته فان ابا هريرة كان يحدث ان النبي صلى الله عليه وسلم تحقيق ابو هريره بود که حديث ميکرد که تحقيق
آن حضرت قال ما من مولود الا يولد على الفطرة فابواه يهودانه او ينصرانه او يمجسانه فرموده هيچ مولودی نيست
خواه از مسلمان باشد يا از کافر مگر آنکه زاده ميشود بر فطرت و طبيعت اسلامی پس مادر و پدر او يهودی يا نصرانی يا مجوسی ميکنند
بآموختن احکام کفر يا بترغيب يا از آنکه مولود تابع پدر و مادر است در دين بر اين تقدير سيوم اگر نياموخته باشند و ترغيب نکرده
کافر بچه اگر بميرد حکم کفر وارد و کما تنتج البهيمة بهيمة جمعاء هل تحسون فيها من جدعاء چنانچه می زايد ستور ستوری را در حاليکه
تام و درست خلقت است آيا می بينيد در وی بازگوش بريده يعنی درست و بار بريده يعنی در وقت زادن تمام خلقت است و بعضی نظر
بعد از آن گوش بينی او را می برند و اين قول الطريق تمثيل آورده ثم يقول ابو هريرة فطرة الله التي فطر الناس عليها الآية
تمه آيت اينست لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم بسبب ميخواند ابو هريره اين آيت را پيدايش خدا آن پيدايش که پيدا
کرده است مردم را بر آن تبديل نيست خلق او را يعنی سزاوار نيست که تصرف کنند از نيست دين محکم و استوار حدثنا
عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا يونس عن الزهري قال اخبرني ابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه و
ما من مولود الا يولد على الفطرة فابواه يهودانه او ينصرانه او يمجسانه كما تنتج البهيمة بهيمة جمعاء هل تحسون فيها من جدعاء ثم يقول
ابو هريرة فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم **باب** اذا قال المشرك
عند الموت لا اله الا الله وقتی که گويد کافر نزديک مرگ در حال شعور کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله تنفع ميکند **حدثنا**
اسحق قال اخبرنا يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا ابي عن صالح عن ابن شهاب قال اخبرني سعيد بن المسيب عن ابيه انه اخبره انه
لما حضرت ابا طالب الوفاة جاءه رسول الله صلى الله عليه وسلم فوجد عنده ابا جهل بن هشام وعبد الله بن ابي امية بن المغيرة
پدر سعيد بن مسيب خبر داده او را که تحقيق وقتی که رسيد ابو طالب را علامات و آثار مرگ آمد او را پيغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی پس
يافت نزد او ابو جهل و ابن اميه را فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لابي طالب اي عم قل لا اله الا الله كلمة اشهد لك
بها عند الله فرمود آنحضرت ابو طالب را ای عم بگو اين کلمه را که گواهی دهم مر ترا بآن کلمه نزد خدا بايمان تو فقال ابو جهل
وعبد الله بن ابي امية يا ابا طالب اترغب عن ملة عبد المطلب پس گفت ابو جهل و عبد الله بن ابي اميه ای ابو طالب آيا
اعراض ميکنی از ملت و دين پدر خود عبد المطلب فلم يزل رسول الله صلى الله عليه وسلم يعرضها عليه پس هميشه پيغمبر خدا عرض ميکرد
کلمه توحيد را او بعيدان بتلك المقالة عليه و باز ميگفتند آن هر دو شقی آن مقاله را بر وی حتى قال ابو طالب آخر ما كلمهم
هو على ملة عبد المطلب تا آنکه گفت ابو طالب آخر کلامی که تکلم کرد ايشان را که او بر دين عبد المطلب است لفظ هو محتمل که از کلام
ابو طالب باشد او را ذکر کرده است آن نفس خود را يا تواند که وی انا گفته باشد و راوی راضی نشده که اين لفظ که کنايت از متکلم
ميباشد تلفظ کند باين لفظ و اين از تصرفات حسنه است وابى ان يقول لا اله الا الله و ابا کرد و انکه بگويد لا اله الا الله

انس بدمشق را ملازمت حجاج بود به عراق آمد در ان شهر يا بيک
شاکی بود از حجاج مر خليفه را و خليفه در آن وقت وليد بن عبد الملک
بود فقلت ما يبكيك زهری گويد پس گفتم انس را چه چيز ميگريد
ترا فقال لا اعرف شيئا مما ادركت الا هذه الصلوة پس
گفت انس نمی شناسم چيزی را از آنچه دريافته آن را در زمان
آنحضرت از ارکان مسلمانی مگر اين نماز و هذه الصلوة قد
ضيعت و اين نماز هم ضايع کرده شد باخراج آن از وقت
شکايت از ساعت است از آنچه مشاهده کرد آن را از امرای
شام و بصره وقال بکر بن خلف نفخ سجد و اسلام ابو بشر
بصری نزيل مکه داماد عبد الله بن يزيد بصری است سند کيد
بکر قال حدثنا محمد بن بکر البرساني بضم موحده و سکون
را و کسر جيم و نون البصري سنه دويست و سه قال اخبرنا عثمان
بن ابي رواد اخو عبد العزيز از عثمان مذکور بطريق ديگر نيز مانند حديث
گذشته در معنی رسيده **باب** المصلي يناجي ربه نماز
گذار مناجات و مخاطبت ميکند پروردگار خود عز و جل را چون
مقام مناجات از ارفع درجات عبد است می بايد محافظت
کرد بر اوقات برای تحصيل اين منزلت که در تقصير خرف فوات
آنست و اين مخالفت شود و به اين باب در ساقيت
حدثنا مسلم بن ابراهيم قال حدثنا هشام
ابن ابي عبد الله الدستوائي عن قتادة عن انس قال قال النبي
گفت انس فرموده پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم ان
احدكم اذا صلى يناجي ربه تحقيق يکی از شما وقتی که نماز ميکند
مناجات ميکند پروردگار خود را فلا يتفلن عن يمينه
بکسر فا و ضم نيز آمده پس آب دهن نيندازد جانب دست راست
خود ولكن تحت قدمه اليسرى و ليکن زير پای چپ خود
تنبيه است بر کمال ادب و تنبيه در اين مقام عالی گفته اند که
مقصود از قراءت و اذکار مناجات رب تعالی است و چون
دل محجوب بحجاب غفلت باشد و غافل بود از جلال و کبريای
الهی و زبان حرکت کند بحکم عادت پس آن چه قدر دور است
از منزلت قبول و مرتبت و از اين جا کسی که خشوع نکند
فاسد ميشود نماز او از حسن بصری آمده هر نمازی که در آن دل
حاضر نباشد پس بعقوبت است و تسليم کرديم که تمام صحيح
است اما اين نماز نيست چرا که گفته يا حيا على الذات معنی
مناجات نيست رحمنا الله وقال سعيد عن قتادة
يعنی اسناد را ذکر گفته است سعيد بن عروبه عن قتادة و بنا بر
بجای لا يتفلن الى آخره لا يتفل قدامه تف نيندازد پيش
خود او بين يديه شک از راوی است و معنی واحد است ولكن
عن يساره او تحت قدمه وليکن جانب چپ خود يا زير
خود وقال شعبة و نيز با سناد سابق گفته است شعبه لا
يبزق بين يديه ولا عن يمينه آب دهن نيندازد
پيش خود و پيش دست راست خود ولكن عن يساره او تحت
قدمه وقال حميد عن انس عن النبي و نيز گفته است
حميد انس پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم لا يبزق
في القبلة پيش روی خود و نيندازد در جانب قبله بل که نه بيمينه ولکن
عن يساره او تحت قدمه **حدثنا** حفص بن عمر

تعالى عنه رسول الله صلى الله عليه وسلم اما والله لا ستغفرن لك ما لم انه عنه پس گفت پیغمبر خدا آگاه باش سوگند بخدا هر آئینه استغفار کنم برای تو مادامی که منع کرده نشوم از استغفار از جهت حقوقی که ابو طالب بر آن حضرت داشت و حرصی که آنحضرت بر ایمان وی بود فانزل الله تعالى فيه ما كان للنبي الآية پس فرو فرستاد خدای بر تر این آیت را باب الجريد على القبر گذاشتن شاخ درخت بر گور جريد شاخ خرما که برگ از وی جدا کرده باشند خشک باشد یا تر در صحاح گفته تا برگ دارد او را سعف نامند چون پوست و برگ از وی دور کنند جرید خوانند وقد هب بريدة الاسلمي ان يجعل على قبره جريدان و وصیت کرد بریدہ اسلمی اینکه گردانیده شود بر قبر او دو شاخ خرما چون از آنحضرت مشاهده کرده بود که دو شاخ خرما بر دو قبر خلانیده اقتدا کرد بفعل آنحضرت بامید مغفرت و حمل کرده آنرا بر عموم و ندانست که این فعل مخصوص بآنحضرت بآن دو قبر بوده والله اعلم ورأى ابن عمر فسطاطا على قبر عبد الرحمن فقال انزعه يا غلام فانما يظله عمله و دید عبد الله بن عمر خیمه را بر قبر عبد الرحمن بن ابی بکر برادر عایشه پس گفت دور کن ای غلام سایه نیکند او را مگر عمل نیک او یعنی این تزئین ظاهر بر قبر بکار نمی آید موجب نجات حسن عمل است وقال خارجة بن زيد رأيتني ونحن شبان و گفت خارجه انصاری که یکی از فقهای هفت است دیدم من خود را و حال آنکه من جوان بودم و دیگر جوانان بودند در وقت خلافت عثمان بن عفان رضي الله عنه وان اشدنا وثبة الذي يثب قبر عثمان بن مظعون حتى يجاوزه یعنی سخت ترین ما در جهیدن آنکس بود که از روی بر جستن کسی بود که می جست قبر عثمان بن مظعون را تا آنکه در میگذشت آنرا یعنی آن قدر قبر او بلند بود که کسی نمیتوانست از روی وی جستن مناسبت این دو قول بترجمه خالی از تکلف نیست گویند تجویز خلانیدن جرید بر گور راهی بود که گور را از زمین بلند بر آوردن و خیمه بر وی زدن روا باشد اگرچه مرده را نفع در عمل صالح اوست وقال عثمان بن حكيم اخذ بيدي خارجة فاجلسني على قبر واخبرني عن عمه يزيد بن ثابت قال انما كره ذلك لمن احدث عليه و گفت عثمان بن حکیم گرفت دست مرا خارجه و نشاند مرا بر قبر و خبر داد مرا از عم خود که یزید بن ثابت است که او گفته مکروه نیست نشستن بر قبر مگر کسی را که حدث کند بر وی از بول و غایط بر قبر یا فحشی کند از قول و فعل از برای آزار مرده و در روایت از ابی هریره گفت آنکه اگر بنشینم بر اخگر پس بسوزد و در روایت سخت است نزد من از نشستن بر قبر کرمانی از ابن بطال نقل کرده که بول و غایط کردن قبیح تر است از آنکه آنرا مکروه گویند مکروه بجز نشستن بر قبر است مثل طحاوی که از کبار علما حنفیه است آورده که نزد او حدیث زید بن ثابت است که منع مکروه است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نشستن بر قبر برای بول و غایط گفته که رجال اسناد او همه ثقات اند وقال نافع كان ابن عمر يجلس على القبور گفت نافع بود ابن عمر که نشست بر قبر او باکی نداشت از آن وجه مناسبت این دو قول که در روی تجویز نشستن بر قبر است نیز خالی از تکلف نیست گفته شود که از تجویز جرید اگرچه بر آوردن گور فرا گرفته اند اما مرده را نفعی نیابد و اگر کسی بر آن نشیند ضرری هم بوی نمیکند و کراهت بول و غایط علیه باعث آنست که بر قبر مسلمان که امید نزول رحمت الهی است بر وی این چنین کار شنیع کند و بیان گفت که این اقوال بعلت ترجمه تقریبی هست با دنی مناسبت آورده نه آنکه مؤید ترجمه باشد تا تکلف در آن بایکرد و منقولست از بعضی شراح کتاب ایشان ازجای آن باب آینده است که موعظه محدث نزد قبر و نشستن یاران او بر گرد او دست حق

حدثنا يحيى قال حدثنا ابو معاوية عن الاعمش عن مجاهد عن طاؤس عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم انه مر بقبرين يعذبان گفت ابن عباس گذشت پیغمبر خدا رحمت کنا خدا بر وی بدو قبر که عذاب کرده میشدند مردمان در ان فقال انهما ليعذبان وما يعذبان في كبير پس فرمود اینها عذاب کرده می شوند و عذاب کرده نمی شوند در گناهی بزرگ که پرهیز از آن نتوان کرد یا بزرگ نزد مردم و ملایه آنها و در واقع بزرگ هست که موجب فساد رکن دین و اغراض نعمت است چنانکه معلوم شود ولما احدهما فكان لا يستتر من البول

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب صلوة الصلوة

[illegible]

[illegible] نمیگرفت از چشم مردم در بول و کشف عورت میکرد یا آنکه پرده نمیگرفت خود را از بول و آلوده میشد بدان
و این معنی را ترجیح داده‌اند زیرا که بنا پاک نابودن از بول در قبر عذاب خواهند کرد که ابتدای پرسش از نماز است و طهارت از شرط او است
چنانکه در کتاب طهارت معنی آن بتفصیل مذکور است واما الآخر فكان يمشي بالنميمة اما دیگری پس میرفت بسخن چینی در مردم و فاش
میکرد آنرا و فتنه می‌انگیخت در مردم ثم اخذ جريدة رطبة فشقها بنصفين ثم غرز في كل قبر واحدة پس گرفت آن حضرت شاخ
تر و شگافت آنرا دو پاره و بیستم خلاند در سر قبری یکی فقالوا يا رسول الله لم صنعت هذا پس گفتند ای رسول خدا چرا کردی این را
فقال لعله ان يخفف عنهما ما لم ييبسا پس فرمود نزدیک است که تخفیف عذاب کرده شود از ایشان هر دو مادامی که خشک
نشوند گفته‌اند که انتفاع شاخ خرما از آنست که در خشک نمیشود و نیز آن حضرت او را بمومن تشبیه کرده و گفته شده که خلقت او
از بقیه گل آدم است پس متضمن برکتی خواهد بود و ظاهر آنست که این معنی از خصایص آنحضرت و از برکات او است و بعضی از خاصیت
شاخ تر گرفته‌اند چنانکه مذکور است که شاخ تر در حیات خود که همین رطوبت است ذکر خدا میکند و آنکه گل انداختن بر قبر متعارف
شده است همین سند آن قیاس شده والله اعلم **باب** من جنات الميت عند القبر در بیان نصیحت حدیث کننده و تر سانیدن از عواقب
امور و احوال آخرت نزد قبر که دیدن آن یاد از موت میدهد و فنا دنیا و هوای نفسانی نیز بعضی را از آن کمیت میرساند از نزول
رحمت الهی که نزدیک تذکر و تلاوت آیات قرآنی و نقل احادیث نبوی متوقع است و قعود اصحاب حوله و باب در نشستن یاران
محدث گرد او و مولف رحمه الله رحمة واسعة باتمام کتاب بتفسیر جدا می آرد و بعد از ین ترجمه تفسیر بعضی الفاظ قرآن که مناسبتی
بترجمه دارد و برای تکثیر فواید آورده یخرجون من الاجداث الاجداث القبور یعنی اجداث بمعنی قبر است بعثرت اثيرت یعنی معنی بعثرت
اثیر است از اثارت بمعنی برانگیختن بعثرت حوضي اي جعلت اسفله اعلاه برانگیختم حوض را گردانیدم پایان آنرا بالا الايفاض الاسراع
تفسیر میکند قول خدا را الى نصب يوفضون یعنی یوفضون از ایفاض است بمعنی شتاب گردانیدن و قرأ
الاعمش الى نصب يوفضون الى شيء منصوب يستبقون اليه سرعت میکنند بسوی چیزی که استاده کرده شده است برای
عبادت بشتی میکنند تا آن که اول بوسه دهند آنرا والنصب واحد بضم نون و سکون صاد صیغه واحد است و النصب مصدر بفتح
نون مصدر است يوم الخروج من القبور یعنی مراد خروج از قبر است ينسلون يخرجون یعنی ينسلون بمعنی يخرجون
است **حدثنا** عثمان قال حدثنا جرير عن منصور عن سعد بن عبيدة عن ابي عبد الرحمن عن علي قال كنا في
جنازة في بقيع الغرقد فاتانا النبي صلى الله عليه وسلم گفت علی بن ابی طالب رضی الله عنه بودیم ما در کار جنازه در مقبره بقیع غرقد پس آمد
ما را پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی بقیع بفتح با و کسر قاف و سکون یاء تحتیه غرقد بفتح معجمه و سکون را و فتح قاف نام درختی است
که جائی که مقبره اهل مدینه است در آنوقت بوده و بنسبت آن مقبره را باین نام میخوانند فقعد وقعدنا حوله ومعه مخصرة
پس نشست آنحضرت و نشستیم ما گرد آنحضرت و با آنحضرت عصائی بود مخصرة بکسر میم و سکون خا معجمه و صاد مهمله و را و در قاموس
گفته چوبی مانند عصا که بروی تکیه کنند فنكس فجعل ينكت بمخصرته پس سر فرود کرد انداخته پس گشت که میزد زمین
بعصائی که در دست داشت ثم قال ما منكم من احد ما من نفس منفوسة الا كتب مكانها من الجنة والنار نیست هیچ کس از شما
هیچ کسی نیست هیچ ذاتی مخلوق مگر آنکه نوشته شده است جای او از بهشت و دوزخ یعنی هر دو جا از برای او آماده کرده‌اند که مانی
گوید و او در روایت آنکه یعنی او است و حدیث ابن عمر نزد مولف صریح است که هر کسی را دو مقعد است چنانکه گذشت
در باب سوال مومن در قبر لیکن در باب قدر آورده الا قد كتب مقعده من النار ومن الجنة گفته‌اند که او اینجا بمعنی واو است

والا قد کتب شقیة او سعیدة و مگر آنکه نوشته شده است که بد بخت است یا نیکبخت فقال رجل یا رسول الله افلا نتکل علی کتابنا وندع العمل پس گفت مردی ای رسول خدا اگر همچنین است آیا اعتماد نکنیم بر آنچه نوشته شده است و تقدیر کرده و ترک دهیم عمل را و مجاهده نکنیم فمن کان منا من اهل السعادة فسیصیر الی عمل اهل السعادة پس کسی که باشد از جملهٔ اهل سعادت پس میگردد و نبا یا بسوی عمل اهل سعادت وامن کان منا من اهل الشقاوة فسیصیر الی عمل اهل الشقاوة و اما کسی که باشد از اهل شقاوت پس سرانجام است که میگردد بسوی عمل اهل شقاوت قال اما اهل السعادة فییسرون لعمل السعادة واما اهل الشقاوة فییسرون لعمل الشقاوة فرمود و اما اهل سعادت پس آسان کرده میشوند برای کار نیکی — و اما اهل شقاوت پس آسان کرده میشوند برای عمل بدبختی حاصل سوال آن بود که برین تقدیر با مشقت و تعب در عمل چرا کشیم و از انتهٔ عمل و قضا نشکنند اگر از اهل سعادتیم بالضرور از اهل سعادت میکنیم و اگر از اهل شقاوتیم خواه نخواه همان میکنیم که موافق تقدیر است و حاصل جواب چنین تقریر کرده اند که عمل مشقتی نیست هست آسان کرده شده است برای او چیزی که مخلوق است برای آن در شرح مشکات گفته که جواب بر اسلوب حکیم است یعنی شما اعتماد بر عمل نکنید و ترک هم ننمائید آنچه بر بنده از بندگی پروردگار واجب است التزام نمائید قال الله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون وظیفه بنده عبادت خداوند است نه کاوش در قضا و قدر روی بر افشاء او در کار ربوبیت منافی عبودیت است ثم قرأ فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی الآیة پس تر خواند آنحضرت این آیه را حاصل معنی آنکه کسی که نیکو کار است بنا بر علم او در انجام میکند آسانی تمام

باب ما جاء فی قاتل النفس

در بیان حکمی که آمده است در حق کسی که کشته است خود را

حدثنا مسدد قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا خالد عن ابی قلابة عن ثابت بن الضحاک عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من حلف بملة غیر الاسلام کاذبا متعمدا فهو کما قال فرمود کسی که سوگند خورد بدینی که غیر اسلام است چنانکه گوید من یهودی و بدین نصاری که این امر چنین است در حالی که در وغ گوست لقصد و دیده و دانسته پس آن کس چنانست که گفته است یعنی او بر غیر دین اسلام است انا کمه تعظیم دین غیر اسلام کرد لیکن کافر شد تحیل که مراد تهدید و مبالغه در وعید باشد گر گفته شده است از نوع عذاب کافر مومن است چنانچه گفته اند من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر لیستحق عذاب کفر است نه آنکه بالفعل کافر شد پس نماند باین تقدیر قید کاذبا متعمدا راد خلی و فائده ظاهر نمیشود و ابن بطال یا ابن علف امثال چنین تقریر کرده کسی که گوید اگر چنین کار کنم پس من یهودی ام پس تر کرد انکار رایس وی نیز یهودی است لکن دی که بود در صورت یمین منعقد نمیشود و لکن بروی لازم است استغفار است باید که بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله و کفارت نیز بروی نیست خواه آن کار کند یا نکند قسطلانی گوید تحقیق آنست که این مسئله تفصیلی دارد اگر این حالف در صورت قصد تعظیم کرده است کافر است برین محمول است حدیث من حلف بغیر الله فقد کفر و اگر بی قصد تعظیم تعلیق کرده است باید دید که اراده اتصاف بغیر اسلام کرده است کافر است انا که اراده کفر نکرده است و اگر بعید و وری کرده لیعنی این را امری شنیع دانسته برای تبری از کذب تعلیق کرده است کافر نمیشود و لیکن حرام است این قول و مشهور آنست که مکروه است کراهت تنزیهی ومن قتل نفسه بحدیدة عذب بها فی نار جهنم و کسی که کشت خود را بآهن پاره کارد و شمشیر عذاب کرده شود بسبب حدیده یعنی نسبت کشتن بآن در آتش دوزخ از آنکه نفس او ملک او نیست تصرف در ملک حق کرده است و جنایت بر خود مانند جنایت بر غیر است با انهم مسلمانست تا بروی باید کرد و تقیید بحدیده بنا بر اکثر است تا اندکه مورد حدیث در باب شخصی باشد که خود را بحدیده کشته بود وقال حجاج بن منهال گفت مولف گفت است حجاج بن منهال حدثنا جریر بن حازم عن الحسن قال حدثنا جندب فی هذا المسجد گفت حسن البصری حدیث کرد ما را جندب درین مسجد

یعنی بعید نیست رہنما نسیناه وما تقادم عهد یکذب جندب علی النبی صلی الله علیه وسلم پس فراموش نکرده ایم گفتما و را و نمی ترسیم عقوبت این را که دروغ گوید جندب بر پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی اشارت کرده درین قول که اصحاب آنحضرت همه صادق و عدل اند و محفوظ اند از کذب بسیار بر پیغمبر خدا قال کان برجل جراح فقتل نفسه گفت جندب بود مردی را جراحتی در تن آنرا تحمل نکرد پس کشت خود را فقال الله بدرنی عبدی بنفسه پس فرمود خدا شتاب کرده بنده من بکشتن خود یعنی صبری نکرد تا آنکه قبض کنم روح او را بی تسبب او حرمت علیه الجنة حرام کردم بروی بسبب این گناه بهشت را این وعید بر سبیل تغلیظ است یا مراد آنست که حرام کردم بهشت بروی که با سابقان در آید این حدیث مختصر است از حدیثی که در ذکر بنی اسرائیل آورده پس تواند که در ملت بنی اسرائیل همچنین باشد که بکبیره مخلد در دوزخ میباشد چنانکه در امت محمدی معتزله بآن رفته اند **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم الذی یخنق نفسه یخنقها فی النار کسی که خفه کرد خود را یا خفه کرده گلو را خفه کرده است در آتش یعنی تو قفی در عقوبت او نمیرود گویا این کار در دوزخ کرده از بعضی شروح فهم میشود که معنی آنست که چون در دنیا از وی این فعل واقع شده در دوزخ نیز چنین خواهد شد که جزا از جنس عمل است والذی یطعنها یطعنها فی النار و کسی که نیزه زند نفس خود را نیزه میزند آنرا در دوزخ

باب ما یکره من الصلوة علی المنافقین والاستغفار للمشرکین

چیزی که مکروه داشته می شود از نماز بر منافقان و استغفار برای کافران مشرک رواه ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم روایت کرده این را ابن عمر از پیغمبر خدا اینکه نماز بر منافقان و استغفار برای کافران از آنحضرت واقع شده چنانکه سبق ذکر یافته لیکن پیش از علم منع آن بوده بعد از آنکه آیات در منع و نهی آمده ظاهر آنست که نماز و استغفار حرام باشد چنانکه فقها بآن رفته اند مؤلف رح گویا این نهی را بر کراهت مقابل حرام حمل کرده یا اراده کراهت تحریمی کرده است **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله عن ابن عباس عن عمر بن الخطاب انه قال لما مات عبد الله ابن ابی بن سلول تحقیق شان نیست که گفت عمر بن خطاب رضی الله عنه هرگاه مرد عبد الله بن ابی منافق پسر سلول چون سلول نام مادر او ست که بوی او را نسبت میکردند دعی له رسول الله صلی الله علیه وسلم لیصلی علیه دعوت کرده شد برای او پیغمبر خدا تا آنکه نماز گذارد بروی فلما قام رسول الله صلی الله علیه وسلم وثبت الیه فقلت یا رسول الله اتصلی علی ابن ابی وقد قال یوم کذا کذا وکذا اعدد علیه قوله پس وقتی که استاد آنحضرت برای نماز جستم بسوی آنحضرت و گفتم ای رسول خدا آیا نماز میکنی بر ابن ابی منافق و حال آنکه گفته بود روز چنان و چنان چنین و چنین و در حالی که می شمارم بر آنحضرت گفتهای او را فتبسم رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال اخر عنی یا عمر پس تبسم کرد آنحضرت و فرمود دور شو از من ای عمر فلما اکثرت علیه قال انی خیرت فاخترت پس هرگاه بسیار گفتم آنچه در باره منافقان واقع شده فرمود من مخیر کرده شده ام در استغفار و عدم استغفار بر منافقان پس اختیار کردم استغفار ایشان را لو اعلم انی ان زدت علی السبعین یغفر له لزدت علیها و نیز فرموده اگر بدانمی که تحقیق اگر زیاده کنم بر هفتاد بار بخشیده می شود هر او را البته زیاده میکنم بر هفتاد و کلام در شرح و تحقیق این معنی گذشته است قال فصلی علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عمر بن خطاب پس نماز گذارد بروی آنحضرت ثم انصرف فلم یمکث الا یسیرا حتی نزلت الآیتان من براءة پس برگشت آنحضرت از نماز و درنگ نکرد مگر زمانی اندک تا نازل شد این دو آیت از سوره براءت ولا تصل علی احد منهم مات ابدا الی قوله وهم فاسقون نماز مگذار بر هیچ یکی از منافقان که مرد هرگز قال فعجبت بعد من جرأتی علی

انما قال بعض ... یعنی هر یک وقت جوش خوردم ... سردی و گرمی ... **حدثنا** عمر بن حفص بن غیاث قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنا ابو صالح ذکوان عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ابردوا بالظهر فان شدة الحر من فیح جهنم تابعه سفیان ویحیی القطان وابو عوانة ومالک بن عبد ... عن الاعمش

باب الابراد بالظهر فی السفر

... **حدثنا** آدم بن ابی ایاس قال حدثنا شعبة قال حدثنا مهاجر ابو الحسن مولی بنی تیم الله کوفی قال سمعت زید بن وهب عن ابی ذر الغفاری قال کنا مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی سفر فاراد المؤذن ان یؤذن للظهر گفت ابو ذر بودیم با آنحضرت در سفری پس خواست مؤذن که اذان گوید نماز ظهر را فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ابرد ثم اراد ان یؤذن فقال له ابرد ... حتی رأینا فیء التلول ... فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان شدة الحر من فیح جهنم فاذا اشتد الحر فابردوا بالصلوة ... وقال ابن عباس یتفیؤ یتمیل ...

باب وقت الظهر عند الزوال

وقت نماز پیشین متحقق می شود نزد زوال آفتاب از کمال ارتفاع ... وقال جابر کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی بالهاجرة ...

رسول الله صلی الله علیه وسلم بر وی نماز نگزارد گفت عمر پس ... و شکافت ... عبد الرحمن بن عوف ... که دیگر امر آنحضرت
کردم روزی که این مر آنحضرت را و خلاف رسول خدا ما را نزاست این جمله را بزبان گفته که لیکن حال که وحی موافق رای من کرد
عجبی را دنیا **باب** ثناء الناس علی المیت در بیان شرح حیث ستایش مردم اوصاف جمیله و اخلاق حمیده بر میت که بر زنده
که ممنوع است اگر با اراده باشد **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عبد العزيز بن صهيب قال سمعت انس بن مالك رضي الله عنه يقول
مروا بجنازة فاثنوا عليها خيرا گفت عبد العزيز شنیدم انس بن مالک را که میگفت گذشتند صحابه بجنازه پس ستایش کردند
برآن نیکوی را فقال النبي صلى الله عليه وسلم وجبت پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کنا خدا بر وی واجب شد او را ثم مروا باخرى
فاثنوا عليها شرا فقال وجبت پس گذشتند بجنازه دیگر پس ستایش کردند بدی بر وی پس فرمود واجب شد
اطلاق ثنا بر بدی از قبیل مشاکله مقابل است فقال عمر بن الخطاب ما وجبت پس گفت عمر بن خطاب چه چیز است آنچه
چه چیز واجب شد قال هذا اثنيتم عليه خيرا فوجبت له الجنة فرمود این میت ستایش کردید شما بر وی نیکی پس واجب
مر وی بهشت وهذا اثنيتم عليه شرا فوجبت له النار و این میت ستایش کردید بر وی بدی پس واجب شد مر او را
آتش دوزخ وجوب بمعنی ثبوت است بمقتضای وعده و گرنه هیچ چیز بر خدا واجب نیست ثواب بفضل اوست و عقاب بعدل
لا يسأل عما يفعل وهم يسألون انتم شهداء الله في الارض شما گواهان خدا اید بر زمین این خطاب اگرچه بصحابه است لیکن
عام است شامل همه اهل تقوی و صداقت را که بر وصف صحابه اند نه فاسقان بدکار که امثال خود را ستایند **حدثنا**
عفان بن مسلم هو الصفار قال حدثنا داود بن ابي الفرات عن عبد الله بن بريدة عن ابي الاسود قال قدمت المدينة
وقد وقع بها مرض فجلست الى عمر بن الخطاب فمرت بهم جنازة فاثني على صاحبها خيرا گفت ابو الاسود قدوم آوردم مدینه
را و تحقیق واقع شده بود بمدینه بیماری که مردم بسیار هلاک میشدند پس گذشت بقوم که نشسته بودند بجنازه پس ستایش
کرده شد بر آن صاحب جنازه نیکوی فقال عمر وجبت پس گفت عمر واجب شد ثم مر باخرى فاثني على صاحبها خيرا فقال عمر وجبت
پس گذرانده شد جنازه دیگر پس ستایش کرده شد بر صاحب جنازه نیکوی را او گفت عمر واجب شد ثم مر بالثالثة فاثني على
صاحبها شرا فقال عمر وجبت پس گذرانده شد جنازه سیوم پس ستایش کرده شد بر صاحب آن بدی را پس گفت
عمر واجب شد فقال ابو الاسود فقلت وما وجبت يا امير المؤمنين پس گفت ابو الاسود پس گفتم چه چیز واجب شد ای امیر المؤمنین قال
قلت كما قال النبي صلى الله عليه وسلم گفت عمر گفتم چنانچه گفته بود پیغمبر خدا رحمت کنا خدا بر وی ايما مسلم شهد له اربعة
بخير ادخله الله الجنة هر مسلمانی که گواهی داده اند برای او چهار کس نیکوی را در آورد او را خدا بهشت فقلنا وثلاثة
قال وثلاثة پس گفتیم و سه کس اگر شهادت دهند گفت سه کس هم فقلنا واثنان فقال واثنان
پس گفتیم و دو کس گفت دو کس هم ثم لم نسأله عن الواحد پس نپرسیدیم از گواهی یک کس از جهت دور پنداشتن اینکه در چنین
مقام بزرگ بنصاب شهادت اکتفا رود و ظاهر است که این گواهی مخصوص بمردان نیست بلکه زنان داخل اند درین حکم چنانچه در سایر
احکام والله اعلم **باب** ما جاء في عذاب القبر در بیان چیزی که آمده است در عذاب قبر و دلائل کثیره از کتاب و سنت در عذاب قبر
واقع شده و اهل سنت و جماعت اجماع کرده اند و تفصیل آن با رفع شبهات اهل زیغ در کتب کلامیه مذکور است وقوله تعالى ولو
ترى اذ الظالمون في غمرات الموت والملائكة باسطوا ايديهم اخرجوا انفسكم اليوم تجزون عذاب الهون و در بیان قول
خدای عز و جل و اگر ببینی وقتی که ظالمان در سختیهای مرگ اند هر آینه ببینی امری فظیع و حالی سخت رسوا و در شبهات دوازده تهامل

برای قبض ارواح یا برای عذاب درحالیکه میگویند برآرید روحهای خود را از بدنهای خود این مقوله برای تغلیظ و سرزنش است روایت
کرده اند که روح کافران متفرق میشود در اجزای بدن نمیخواهد که برآید و فرشته ها میزنند و عذاب میکنند تا آنکه می برآید امروز که روز میرانند
جزا داده میشوید که ابتدای آن عذاب قبر است تا ابد الآباد عذاب کرده میشوند عذاب خواری قال ابو عبد الله الهون هو الهوان گفت
مولف رح هون بضم ها هوانست بمعنی خواری والهون الرفق وهون بفتح ها رفق است بمعنی نرمی و قوله سنعذبهم مرتین ثم یردون
الی عذاب عظیم و فرموده خدا عز و جل بعد ازانجام است که عذاب میکنیم کافران را دو بار یکی در وقت قبض روح و دیگر در قبر پس رد کرده میشوند بسوی
عذابی کلان که عذاب دوزخ است و قوله وحاق بآل فرعون سوء العذاب و فرموده خدا و رسید بآل فرعون بدی عذاب که غرق است
و بعد ازان عذاب دوزخ قسطلانی گویا استغنا کرده شد بذکر آل فرعون از ذکر فرعون از جهت علم با آنکه اولی باین عذاب است و آل او تبعیت و طفیلی
او خواهند بود النار یعرضون علیها غدوا و عشیا آتش دوزخ گداخته میشوند قوم فرعون بران صبح و شام روایت کرده است ابن مسعود که
ارواح ایشان در میان جانوران سیاه است که صبح و شام بر آتش عرض کرده میشوند و گفته میشود که این دار الشماست جمهور برین اند که این عرض در
برزخ است و یوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب و روز قیام ساعت که روز قیامت است گفته میشود در آرید ای آل فرعون
سخت ترین عذاب را که عذاب جهنم است این آیتها همه دلالت دارند بر عذاب قبر و مقصود مولف ایراد آن همین است **حدثنا** حفص بن عمر
قال حدثنا شعبة عن علقمة بن مرثد عن سعد بن عبیدة عن البراء بن عازب عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا اقعد المؤمن فی قبره اتی
فرمود وقتی که نشانده میشود مسلمان در قبر او در حالیکه آمده شده است بسوی او آینده از فرشتها منکر و نکیر که موکل اند برای عذاب قبر ثم شهد ان
لا اله الا الله وان محمدا رسول الله یعنی بعد از سوال منکر و نکیر شهادت میدهد بکلمه طیبه چنانکه تفصیلش در احادیث دیگر معلوم شده است فذلک
قوله یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت پس اینست قول ثابت که اشارت کرده باین قول خدا که ثابت میدارد خدا کسانی را که ایمان آورده اند
بقول ثابت **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة بهذا وزاد یثبت الله الذین آمنوا نزلت فی عذاب القبر حدیث کرده است
شعبه باین سند و افزود در آن حدیث این را که قول خدا یثبت الله الذین آمنوا نازل شده در عذاب قبر آمدن منکر و نکیر بآن میت و ترسناک دیدن و
سوال نمودن نیز عذابی است یا آنکه در آیت اشارتیست بطریق مفهوم غیر مسلمانان را تثبیت واقع نمیشود و بر آن عذاب مترتب میشود این تقریر رد شبهه
شبهه کرده اند که در آیت ذکر عذاب قبر نیست **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال حدثنی ابی عن صالح قال حدثنی نافع
ان ابن عمر اخبره قال اطلع النبی صلی الله علیه وسلم علی اهل القلیب فقال هل وجدتم ما وعد ربکم حقا گفت ابن عمر توجه نمود و مطلع شد پیغمبر خدا
رحمت کنانده خدا بر روی بر عذاب افتادگان چاه بدر که ابوجهل و امیة بن خلف و عتبة بن ربیعة و شیبة بن ربیعة و مخذولان دیگر بودند و عذاب کرده شده
بر آنها پس فرمود یافتید چیز را که وعده کرده بود پروردگار شما درست و راست فقیل له تدعو اموتا پس گفته شد مر آنحضرت را میخوانی مردها را
با آنکه ایشان حکم جماد دارند فقال ما انتم باسمع منهم ولکن لا یجیبون پس فرمود نیستید شما شنواتر از ایشان و لیکن جواب نمیدهند و قدرت
ندارند بر جواب و این حدیث بالتزام دلالت میکند بر عذاب از آنکه مراد بوجدان همین عذاب است و نیز اثبات شنوائی دلالت کرد که حاسه سمع وارد میباشد
معلومست که حواس دیگر بآن ادراک الم کنند و اشتباه باشد **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا سفیان عن هشام بن عروة عن ابیه عن
عائشة رضی الله عنها قالت انما قال النبی صلی الله علیه وسلم انهم لیعلمون الآن ان ما کنت اقول لهم حق روایتست از عائشه رض که تحقیق و گفته فرموده است پیغمبر
رحمت کنانده خدا بر روی مگر آنکه تحقیق ایشان یعنی افتادگان چاه بدر هر آینه میدانند الآن تحقیق آنچه بودم من که میگفتم ایشان را راست بوده است
وقد قال الله انک لا تسمع الموتی و تحقیق گفته است خدا تحقیق تو نمی شنوانی مردها را این کمی در صدر اول مختلف فیه بوده است مذهب عائشه
آنست که اهل قبور نمیدانند چیزی را که شنیده بودند در حال حیات و نمی شنوند بعد از موت چنانکه منطوق آیت کریمه است بعضی گویند

الی المغرب ابو المنهال گوید و فراموش کردم آنچه گفت ابو برزه
در وقت نماز مغرب و کان لا یبالی بتاخیر العشاء الی ثلث
اللیل و باک نمیداشت از پس گذاردن عشا تا سیوم حصه شب
اگرچه ظاهر حدیث عبارت در اباحت است اما استحباب
... ثم قال الی
شطر اللیل پس گفت ابو المنهال بار دیگر در روایت بجای ثلث
شطر اللیل یعنی تا نصف شب آنکه نمیداشتی و از اینجا لازم نیاید
که وقت عشا از نصف شب زیاده باشد ... است که وقت
باشد که مکروه بود ... قال معاذ ...
تیمی است قاضی بصره ... قال
شعبة ثم لقیته مرة فقال او ثلث اللیل گفت معاذ
گفت شعبه پس ملاقات کردم ... شطر اللیل ...
... یا ثلث شب
یعنی ... بعد ازان
بار دیگر شک کرد میان شطر و ثلث ... اختلاف ... شک
اختلاف اوقات است **حدثنا** محمد بن مقاتل
قال اخبرنا عبد الله ابن مبارک قال اخبرنا خالد
بن عبد الرحمن ... کتاب
... قال حدثنا غالب القطان
که مشهور ابن ابی غیلان است عن بکر بن عبد الله
المزنی عن انس بن مالک قال کنا اذا صلینا خلف
رسول الله گفت انس بودیم ما چون نماز میگذاردیم پس پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم بالظهائر ... یعنی نماز
ظهر فسجدنا علی ثیابنا اتقاء الحر سجده میکردیم بر جامهای
خود از جهت پرهیز کردن از گرمی ...
که ... سجده میکردند ...
میکنند ... علی الثوب فی شدة
الحر گذشت ... نماز ظهر است اگرچه
مستحب ابراد است ... تعجیل ...
ظهر ... شوند
باب تاخیر الظهر الی العصر جواز دیر کردن نماز
ظهر تا نزدیک وقت نماز عصر ... فارغ شود از ظهر
بلا فصل وقت عصر آید **حدثنا** ابو النعمان محمد
بن الفضل قال حدثنا حماد بن زید عن عمرو بن دینار
عن جابر بن زید ابی الشعثاء عن ابن عباس ان النبی
صلی الله علیه وسلم صلی بالمدینة سبعا وثمانیا
... ابن عباس که آنحضرت نماز گزارد در مدینه هفت
... مغرب و ... برای عشا بلا فصل ...
وثمانیا ... چهار برای ظهر و چهار از عصر ...
گفت الظهر والعصر والمغرب والعشاء ...
... ترتیب است فقال ایوب لعله فی لیلة مطیرة
پس گفت ایوب ... شاید ...

گویا حدیث انتم باسمع منهم ثابت نشده است نزد وی اگر گویند تاویل کرده حدیث را پس صرف کرده است از نص صریح بموجب
قلت بحدیث لیسمع قرع نعالهم که روایت کرده اند اکثری از صحابه نیز صحیح است در ثبوت سمع مردیست را از آنکه قیاساً نامیرسد که گوید یعنی
آیا نیست که تو از قدرت خود اسماع موتی نمیکنی بلکه بقدرت الهی میکنی چنانچه در بسیار اقوال و افعال مستقل است سنت این است آری
قدرت ما سماع کرد درین حدیث است چنانکه تفسیر این حضرت وارد حدثنا عبدان قال اخبرنی ابی عن شعبة قال سمعت
الاشعث عن ابیه عن مسروق عن عائشة ان یهودیة دخلت علیها فذکرت عذاب القبر روایت کرده است مسروق از عائشه که زنی یهودی از گروه
بخانه عائشه پس ذکر کرد عذاب قبر را فقالت لها اعاذک الله من عذاب القبر پس گفت آن زن مر عائشه را که پناه دهد ترا خدا از عذاب قبر
فسالت عائشة رسول الله صلی الله علیه وسلم عن عذاب القبر پس پرسید عائشه پیغمبر خدا را از عذاب قبر آیا در قبر عذابی خواهد بود
قال نعم عذاب القبر حق خبر شود آدمی عذاب قبر ثابت است در اکثر روایات لفظ حق مفقود است که حق است و این ظاهر است قول وی
در آخر حدیث و زاد غندر عذاب القبر حق و تصویب کرده این روایت الشیخ ابن حجر و هو الصواب قالت عائشة فما رأیت رسول الله
صلی الله علیه وسلم بعد صلی صلوة الا تعوذ من عذاب القبر گفت عائشه ندیدم پیغمبر خدا را بعد از آنکه آگاه شدم از عذاب قبر نماز گزارد
نماز را مگر آنکه پناه میجست از ان تحمیل که آنحضرت پیش از سوال عائشه بآواز بلند نمیگفت و هر گاه از عائشه استغراب آن دید بلند میگفت
تا اسماع شود و عقائد مردم و پناه جویند از ان و کاری نکنند که موجب آن گردد و زاد غندر عذاب القبر حق زیاده کرده است غندر
که گفت رسول خدا عذاب قبر حق است و تصریح کرده باین خبر بخلاف عبدان از پدر خود از شعبه که غیر در روایت او مقدر است حدثنا
یحیی بن سلیمان قال حدثنی ابن وهب قال اخبرنی یونس عن ابن شهاب قال اخبرنی عروة بن الزبیر انه سمع اسماء بنت ابی بکر تقول قام
رسول الله صلی الله علیه وسلم خطیبا خبر داد عروه ابن شهاب را که تحقیق شنیده است اسماء دختر ابی بکر را رضی الله
عنهما که میگفت ایستاد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در حالی که خطبه میخواند فذکر فتنة القبر التی یفتتن فیها المرء پس ذکر کرد فتنه قبر
را که مبتلا میشود در وی آدمی فلما ذکر ذلک ضج المسلمون ضجة هر گاه گفت آنرا بتفصیل که واقع خواهد شد در قبر فریاد کردند مردم
مسلمان فریادی عظیم حدثنا عیاش بن الولید قال حدثنا عبد الاعلی قال حدثنا سعید عن قتادة عن انس بن مالک انه حدثهم
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان العبد اذا وضع فی قبره وتولی عنه اصحابه انه لیسمع قرع نعالهم فرمود بتحقیق بنده خدا
وقتیکه نهاده می شود در قبر او و پشت دادند از قبر او یاران او و دفن کرده تحقیق او می شنود آواز پای افزار ایشان اتاه ملکان فیقعدانه
فیقولان ما کنت تقول فی هذا الرجل لمحمد صلی الله علیه وسلم آمدند آن میت را دو فرشته منکر و نکیر پس
می نشانند او را و میگویند چه بودی که میگفتی در حق این مرد یعنی محمد را رحمت کناد خدا بروی ظاهر آنست که آنحضرت الصورت مقابل
خواهند آورد و العهد یا حضرة رحمه الله علیه رحمة واسعة بابن حدیث که می پرسند مستبشر شده میگفت عجب است این جان که بشوق
دیدن آن جمال جان آسا از بدن نمی بر آید فاما المومن فیقول اشهد انه عبد الله ورسوله اما مسلمان پس میگوید گواهی میدهم که تحقیق او
بنده خاص خداست و فرستاده اوست فیقال له انظر الی مقعدک من النار قد ابدلک الله به مقعدا من الجنة فیراهما جمیعا
پس گفته میشود مر او را نظر کن بسوی جای خود از آتش تحقیق بدل کرده است ترا خدا آنجا جایی از بهشت پس می بیند هر دو جا را
یکبارگی قال قتادة وذکر لنا انه یفسح له فی قبره ثم رجع الی حدیث انس گفت قتاده و ذکر کرده شده است ما را بروایتی دیگر که تحقیق
کشاده کرده می شود مر او را در قبر او این حدیث مانند آن معلوم میشود که هر که ایمان به پیغمبر خدا دارد و تصدیق رسالت کرده اگرچه
عاصی باشد در قبر معذب نخواهد بود و بدوزخ نخواهد رفت انشاء الله تعالی بفضله و کرمه و مغفرته رجوع کرد قتاده بسوی حدیث انس

که مستلزم اخول و از حت نباشد تتبع کنید میان بیان ... احادیث لیس ... سعدی کارل است ... حدیث ...

باب وقت العصر حدثنا ابراهیم بن المنذر قال حدثنا انس بن عیاض عن هشام عن ابیه عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی العصر والشمس لم تخرج من حجرتها میگزارد نماز عصر را حالی که روشنی آفتاب بیرون نبر آمده از حجره عائشه حدثنا قتیبة قال حدثنا اللیث عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی العصر والشمس فی حجرتها بتحقیق آنحضرت گزارد نماز عصر را حالی که روشنی آفتاب در خانه عائشه بود لم یظهر الفیء من حجرتها بلند نشده بود سایه از حجره وی ... حدثنا ابو نعیم قال حدثنا ابن عیینة عن الزهری عن عروة عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی صلوة العصر والشمس طالعة فی حجرتی لم یظهر الفیء بعد میگزارد آنحضرت نماز عصر را حالی که عکس آفتاب پیدا بودی در خانه من نجوی که بالا نشده است سایه بلند از ته حجره وقال ابو عبد الله گفت ... قال مالک ویحیی بن سعید الانصاری وشعیب وابن ابی حفصة ... ابو سلمة ... الزهری ... والشمس قبل ان یظهر ... سایه ... حقیقت منافات نیست ... غالبا ... حجره ... شارحان ... خروج آن از حجره است ...

مال ادا ما المنافق او الكافر فيقال له ما كنت تقول في هذا الرجل فيقول لا ادري كنت اقول ما يقول الناس ا لا منافق و كافر پس گفته میشود
بکرام را چه میگفتی در حق این مرد پس میگوید نمیدانم بودم که میگفتم چیزی را که میگفتند مردم پس گفته شود نه دانستی و نه پیروی
حقانیت او را از خود و نه متابعت کردی اهل علم را و یضرب بمطارق من حدید ضربة و زده میشود با آلتهای که از آهن است زدنی سخت
صحیح صیحة یسمعها من یلیه غیر الثقلین پس فریاد میکند فریادی عظیم می شنود آن فریاد را کسی که پیوسته است بوی از حیوانات غیر آدمی و جن

باب التعوذ من عذاب القبر

بیان پناه جستن از عذاب قبر **حدثنا** محمد بن المثنی قال حدثنا یحیی قال اخبرنا شعبة قال حدثنی عون بن
ابی جحیفة عن ابیه عن البراء بن عازب عن ابی ایوب رضی الله عنهم قال خرج النبی صلی الله علیه وسلم وقد وجبت الشمس فسمع صوتا فقال یهود
تعذب فی قبورها گفت ابو ایوب انصاری بیرون آمد پیغمبر خدا رحمت کنادش خدا بر وی و تحقیق افتاده بود و غروب کرده آفتاب پس
شنید آنحضرت آوازی را پس فرمود جماعه یهود عذاب کرده می شوند در قبرها و چون یهود با آنکه اهل کتاب اند معذب باشند مشرکان
بطریق اولی خواهند بود مطابقت حدیث بترجمه آنست که چون عذاب قبر لوضوح پیوست عادت آدمی را در تعوذ از آن میباشد
اگر گوئی از حدیث سابق معلوم شده آواز عذاب قبر را جن و انس نمی شنوند پس چگونه شنید آنحضرت گویم سر آن حضرت کشف
کردند حال آنها را بسبیل اعجاز یا آنکه نا شنیدن بصیحه اول واقع شده است پس منافات ندارد و این حدیث را آن و قال النضر اخبرنا شعبة
قال حدثنا عون قال سمعت ابی قال سمعت البراء عن ابی ایوب عن النبی صلی الله علیه وسلم مقصود ازین اسناد آنست که در اسناد
اول عون از پدر خود و از براء بن عازب بطریق عنعنه آورده بود و درین اسناد بطریق تحدیث است و این طریق اوثق است **حدثنا**
معلی قال حدثنا وهیب عن موسی بن عقبة قال حدثتنی ابنة خالد بن سعید بن العاص انها سمعت النبی صلی الله علیه وسلم
وهو یتعوذ من عذاب القبر تحقیق بنت خالد شنید پیغمبر خدا را در حال آنکه آنحضرت پناه جوینده بود از عذاب قبر برای تعلیم امت
تا اقتدا کنند مردم با آنحضرت و نجات یابند از عذاب قبر **حدثنا** مسلم بن ابراهیم قال حدثنا هشام قال حدثنا یحیی عن ابی سلمة عن ابی هریرة
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدعو ویقول گفت ابو هریره بود پیغمبر خدا که دعا میکرد و میگفت اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و من عذاب النار
خداوندا من پناه می جویم بتو از عذاب قبر و از عذاب آتش دوزخ و من فتنة المحیا و الممات و از فتنه زندگی که ابتلا با آفات است
بنا شکیبائی و بی رضائی و اصرار بر فسادی و ترک سلوک راه هدایت و از فتنه پس از مردن از سؤال منکر و نکیر بیهشت و ترس و عدم
مبادرت بر قول ثابت محیا و ممات هر دو مصدر میمی اند بمعنی حیات و موت و من فتنة المسیح الدجال و از ابتلای مسیح که دجال است

باب عذاب القبر من الغیبة والبول

بیان عذاب قبر از غیبت و آلودگی بول غیبت بکسر معجمه و سکون تحتانیه و فتح موحده یاد
کردن کسی را به بدی اگرچه در وی آن بدی باشد **حدثنا** قتیبة قال حدثنا جریر عن الاعمش عن مجاهد عن طاوس عن ابن عباس قال مر النبی
صلی الله علیه وسلم علی قبرین فقال انهما لیعذبان گفت ابن عباس گذشت پیغمبر خدا بر دو قبر پس فرمود تحقیق هر دو
مرده درین دو قبر عذاب کرده می شوند و ما یعذبان فی کبیر و عذاب کرده نمی شوند در گناهی بزرگ در نظر مردم مبتلا شوند قال بلی
پس ترجیع دیگر فرمود بلی در گناهی بزرگ در واقع عذاب کرده میشوند اما احدهما فکان یسعی بالنمیمة اما یکی ازین دو پس بود
که سعی میکرد در سخن چینی که حرام است و در واقع موجب برانگیختن فتنه است و اما احدهما فکان لا یستتر من بوله اما دیگری پس بود که پرده
نمیگرفت از بول خود و آلوده می شد آن قال ثم اخذ عودا رطبا فکسره باثنتین پس گرفت آنحضرت چوبی تر پس پاره کرد آنرا
دو پاره ثم غرز کل واحد منهما علی قبر پس نشاند هر یکی از آن دو پاره بر قبری ثم قال لعله یخفف عنهما ما لم ییبسا پس
فرمود شاید که تخفیف کرده شود ازین هر دو عذاب مادامی که خشک نشوند بدانکه در حدیث غیبت که در ترجمه اخذ کرده

الجزء الثالث شیخ الاسلام — کتاب مواقیت الصلوة

زمین که غیر مسقف باشد و درین قدر سایه متصل دیوار اندک
گنجایش ندارد پس وقت مسعود سایه بدیوار متصل بسیار
متاخر باشد از اول وقت عصر پس تقدیر و تخمین ثابت
شد که عبارت سن عثمان که فی نا ... قریب مسجد شریف ...
داشت بعد از برو ... تمام منازل خود ... کار
آنحضرت ساخت که در آنجا این صورت گنجایش ...
کلام اگرچه تخمینی است قابل بحث ...
... آفتاب است که ...

[illegible]

ذكرنا فقد صحت گویا ملاحظه کرده که سخن چینی را بدگوئی لازم است لیکن پوشیده نماند که مقصود نمیمه که موجب اثارت فتنه وعداوت در مردم است بیشتر است پس جزائی که بروی مترتب شود بر چیزی که کمتر از آنست نمیتوان آورد باب

الميت يعرض عليه مقعده بالغداة والعشي مرده عرض کرده می شود بروی جای بودن او بصبح وشام

حدثنا اسمعيل قال حدثني مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان احدكم اذا مات عرض عليه مقعده بالغداة والعشي

فرمود یکی از شما وقتی که مرده نموده می شود بروی جای او بر روز وشب ان كان من اهل الجنة فمن اهل الجنة وان كان من اهل النار فمن اهل النار اگر از اهل بهشت است پس از بهشتیانست واگر از اهل دوزخ است پس از دوزخیانست یعنی وانموده میشود بهشتی را جای از بهشت ودوزخی را از دوزخ فيقال هذا مقعدك حتى يبعثك الله يوم القيامة وگفته می شود هر یک را که این جای بودن تست تا آنکه برمی انگیزد ترا خدا روز قیامت پس استیفای ثواب وعقاب آنجا خواهد بود باب كلام الميت على الجنازة در بیان گفتن مرده که بر سریر است حدثنا قتيبة

قال حدثنا الليث عن سعيد بن ابي سعيد عن ابيه انه سمع ابا سعيد الخدري يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وضعت الجنازة واحتملها الرجال على اعناقهم فرمود پیغمبر خدا رحمت کنا دخدا بروی وقتی که نهاده شد جنازه بر زمین بر برداشتند آنرا مردان بر گردنهای خود فان كانت صالحة قالت قدموني پس اگر نیکوکار است گوید پیش برید مرا پیش برید وان كانت غير صالحة قالت لاهلها يا ويلها اين تذهبون بها واگر باشد بدکار گوید وای وای برای اوای کجاسے برید يسمع صوتها كل شيء الا الانسان ولو سمعها الانسان لصعق می شنود آواز او را هر چیز مگر آدمی واگر بشنود آدمی هر آینه بیهوش شدی باب ما قيل في اولاد المسلمين در بیان چیزی که گفته می شود در فرزندان مسلمانان که به بلوغ نرسیده فمن بهشتی اند یا نه وقال ابو هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم من مات له ثلاثة من الولد لم يبلغوا الحنث كان له حجابا من النار او دخل الجنة وگفت ابو هریره از پیغمبر خدا کسی که بمیرد ومر ورا سه فرزند که نرسیده اند بلوغ را باشد سوت آنها مر ورا ستر از آتش دوزخ یا در آورده وی را به بهشت حدثنا يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا ابن علية قال حدثنا عبد العزيز بن صهيب عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من الناس مسلم يموت له ثلاثة لم يبلغوا الحنث فرمود نیست از آدمیان مسلمانی که می میرد ومر ورا سه فرزندی که نرسیده اند بلوغ را الا ادخله الله الجنة بفضل رحمته اياهم مگر آنکه در آرد او را خدا در بهشت بزیادتی رحمت او که او را اولاد آنها راست مطابقت این احادیث بترجمه ازان وجه است که هرگاه بسبب آنها خدا در بهشت پدران آنها را بهشت در آرد آنها را بالطريق اولى می در آرد حدثنا ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن عدي بن ثابت انه سمع البراء قال لما توفي ابراهيم تحقیق عدی بن ثابت شنید براء بن عازب را که گفت وقتی که وفات یافت ابراهیم پسر آنحضرت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان له مرضعا في الجنة فرمود پیغمبر خدا رحمت کنا دخدا بروی تحقیق ابراهیم را شیر دهی است در بهشت قسطلانی از مصابیح نقل کرده که آنحضرت در آمد بر خدیجه بعد از موت ابراهیم وی گریه میکرد وگفت یا رسول الله روان شده شیر پستانهای قاسم اگر زنده می بود تا آنکه تمام میکرد مدت شیر خوارگی را آسان بودی بر من پس فرمود تحقیق او را شیر دهی است در بهشت که تمام میکند رضاع او را گفت اگر بدانمی این را آسان فرمودی بر من فرمود اگر خواهی بشنوانم ترا آواز او که در بهشت میکند گفت نی من تصدیق میکنم خدا را ورسول خدا را من ثواب ایمان بخیب از دوست

تم الجزء الخامس بتوفيقه ويتلوه السادس ان شاء الله العزيز المنعام ۵

الجزء الثالث شيخ الاسلام كتاب مواقيت الصلوة

پس از فراغ نماز برمیگشت یکی از ما بسوی جای باش خود که در نهایت مدینه داشت وحال آنکه آفتاب زنده است یعنی بحال خود درخشان است وروی تغیر نگشته است وقال ونسيت ما قال في المغرب سیار گوید فراموش کردم که چه گفت ابو برزه در وقت نماز مغرب وكان يستحب ان يؤخر العشاء التي تدعونها العتمة وبود آنحضرت که دوست میداشت تاخیر نماز عشا را که میخوانید شما آنرا عتمه یعنی بوقت نماز عشا که نام ثلث لیل است بعد از غیبوبه شفق که اصل معنی آن تاریکی است وعرب این نماز را باین نام میخوانند وتاخیر از وی منتهی واقع شده وشاید که تعیین نکرد اولی وقت عشا است بوجه تعجیل اول وتاخیر ثانی وكان يكره النوم قبلها وبود آنحضرت که مکروه میداشت خواب پیش از آن نماز وحکم آن در باب مطلوم شود والحديث بعدها وسخن کردن بعد از آن مگر سخن دنیاوی غیر ضروری است وكان ينفتل من صلوة الغداة حين يعرف الرجل جليسه وبود که بر میگشت از نماز بامداد وقتی که میشناخت مرد همنشین خود را ويقرأ بالستين الى المائة وبرمی خواند در این نماز شست آیه قرآنی وزیاده ازان تا صد آیه از آنجا معلوم میشود که رجوع از نماز بامداد در تاریکی میکرد با وجود چندین قرأت میشد وتحقیق مقام در باب وقت الفجر مذکور شود حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك قال كنا نصلي العصر گفت انس بودیم که نماز میکردیم عصر را ثم يخرج الانسان الى بني عمرو بن عوف بیرون میرفت آدمی بسوی قبیله بنی عمرو که بر دو میل از مدینه است فيجدهم يصلون العصر پس مییافت ایشان را که نماز میگذاردند نماز عصر را در سبب تاخیر ایشان گفته اند که ایشان اهل زراعت وبستان بوده اند بعد از زوال مستعد نماز میگردید وقطع مسافت دو میل که در رسیدن گویی تخمینا تیر انداز شد کمتر ازان مدت نمیگذشت نماز عصر را باول وقت بعد از مشغولی تا نقل قولی اعتبار جای تعجیل است خصوصا در اول پیغمبر حال ازین وقت مشغولی نمیگذرد دیگری از ین روز باقی ماند

تم الجزء الحادي

حدثنا ابن مقاتل محمد بن الحسن المروزي قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا ابو بكر بن عثمان بن سهل بن حنيف بضم المهملة وتصغير انصاري اوسي قال سمعت ابا امامة اسعد بن سهل بن حنيف مذکور بنامی است